

فرهنگنامه موسیقی ایران

نصرت الله حدادی





فرهنگنامه موسیقی ایران



فرهنگنامه علم و فرهنگ (۱)

شابک ۹۶۴-۹۰۳۷۳-۴-۹

ISBN 964-90373-4-9

فرهنگنامه موسیقی ایران

نصرت الله حدادی

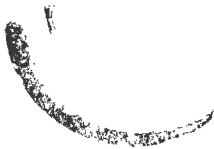


۸	۰۲۶
۹	۲۵

202

ገጽ ፳፻፲፱

ገጽ ፳፻፲፰





فرهنگنامه موسیقی ایران

تألیف: نصرت‌الله حدادی



تهران ۱۳۷۶



نشر توتیا - خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری (مشتاق)، شماره ۱۲۲
کدپستی ۱۳۱۴۷ - تلفن: ۶۴۶۴۴۲۰

فرهنگنامه موسیقی ایران

تألیف: نصرت‌الله حدادی

چاپ اول ۱۳۷۶

تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه

چاپ: نوبهار

قیمت ۲۴۰۰ تومان

حق چاپ محفوظ است

حدادی، نصرت‌الله، ۱۳۰۸ -

فرهنگنامه موسیقی ایران / تألیف نصرت‌الله حدادی. -

تهران: توتیا، ۱۳۷۶.

۶۸۶ ص. : مصور.

۱. موسیقی ایرانی - واژه‌نامه‌ها. ۲. موسیقی ایرانی -

دایرةالمعارفها. ۳. موسیقی دانان ایرانی. الف. عنوان.

۷۸۹/۰۳

شابک ۹۶۴-۹۰۳۷۳-۴-۹ ISBN 964-90373-4-9

مقدمه

موسیقی چیست؟ صوت چگونه به وجود می‌آید؟ شنیدن موسیقی چرا در انسان اثر می‌گذارد؟ تفاوت دستگاه و آواز، تصنیف و ترانه، و یا چهارمضرب و پیش‌درآمد چیست؟ ردیف موسیقی یعنی چه؟ در عرف موسیقی، گوشه چه معنایی دارد؟ برای اولین بار پاسخ پرسشهایی از این قبیل به‌طور جامع در کتابی که پیش روی شماست گرد آمده است. این کتاب مرجع شامل: تئوری موسیقی، قواعد موسیقی ایرانی، سرگذشت موسیقی و موسیقیدانان گذشته و حال و شرح احوال و آثار آنان، ایقاع در موسیقی قدیم ایران، وزن‌شناسی، اوزان مشهور و متداول موسیقی قدیم ایران و تبدیل آن به خط نت می‌باشد. شناخت مقامها، دستگاهها، مایه‌ها، آوازاها، گوشه‌ها و تصانیف مشهور و رایج موسیقی ایرانی، سازشناسی علمی، چگونگی ساختمان آلات موسیقی و طریقه ساختن آنها، معرفی آلات موسیقی ایرانی از قدیم‌ترین ایام تا زمان حاضر، تشریح علمی موسیقی قدیم ایران و مطابقت آن با موسیقی معاصر، آهنگ‌ها و ترانه‌های محلی، آوازاها و کوچه‌باغی‌ها، معرفی و شناخت کتابها و رساله‌هایی که در زمینه موسیقی ایرانی تدوین شده است و آنچه مربوط به حوزه موسیقی ایرانی است از جمله مندرجات این «فرهنگنامه» است.

این کتاب بنابر رعایت اصل اختصار در شیوه فرهنگ‌نویسی تدوین شده است و نمی‌تواند در برگیرنده تمام آثار و جزئیات مربوط به فعالیت‌های هنری اشخاص باشد. بنابراین اطلاعات ارائه شده در آن ناظر بر این محدودیت و نیز تا حدی است که در دسترس مؤلف بوده است. به این ترتیب اگر نام عده‌ای از هنرمندان در این کتاب نیامده و ذکری از آثارشان نشده است صرفاً به دلیل عدم دسترسی به اطلاعات قابل اعتماد درباره ایشان و آثارشان بوده است.

از آنجا که متون و منابع قدیمی از تنقیح کاملی برخوردار نیستند، در نقل شواهد و

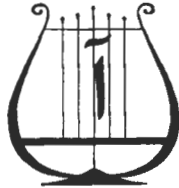
امثال و اشعار، اصح آن با ذکر مأخذ در ذیل مدخل آمده و مطالب فاقد مأخذ از مؤلف است. به منظور هماهنگی و حفظ تناسب لازم در یکدستی مطالب و مندرجات، نت‌نویسی و ضبط اشکال و اصطلاحات خاص موسیقی نیز توسط مؤلف صورت گرفته است.

مؤلف وظیفه خود می‌داند از استاد سید محمد دبیرسیاقی سپاسگزاری نماید. زیرا تأیید نظر و تأکید حضرتشان بود که منجر به اخذ تصمیم نهایی در انتشار این «فرهنگنامه» گردید. مطمئناً اگر همت و نیت خیر و راهنمایی‌های آقای داود موسایی و همکاری ارزنده خانم فهیمه غنی‌زاده و آقای مسعود فیروزخانی در امر ویراستاری و حروفچینی نمی‌بود این «فرهنگنامه» به مرحله کنونی نمی‌رسید. خداوند متعال به آنان اجر معنوی مرحمت فرماید. امیدوارم مراتب حق‌شناسی و سپاس قلبی بنده را نیز پذیرا باشند. ان شاء الله

نصرت‌الله حدادی

تهران - نوروز ۱۳۷۲

فرهنگنامه موسیقی ایران



معروف در موسیقی نظری، نه علمی، آخوند ملاعلی محمد است. [سه سال در ایران کنت دوگوبینو. ص ۳۴].
آداژیو کلمه‌ای است برای نشان دادن حالت اجرای آهنگ موسیقی و در صدر آهنگ نوشته می‌شود. به معنی آرام و بی عجله است.

آدگی، علی اکبر به سال ۱۳۲۹ ش در سمت هنرآموز موسیقی، در مدارس تهران به کار اشتغال داشته است. [تاریخچه هنرستان ملی موسیقی، ابراهیم صفائی. ص ۱۰۱].

آذربایجانی نام گوشه‌ای از دستگاه ماهور. گوشه ۲۳ از دستگاه ماهور ردیف موسی معروفی، به نام «هفت دستگاه» است.

آذر سینا، مهدی، ۱۳۲۳ مهدی آذر سینا فرزند اکبر متولد سال ۱۳۲۳ در زنجان، کمانچه و ویولن می‌نوازد. کمانچه را نزد اصغر بهاری یاد گرفته و از محضر نورعلی خان برومند و داریوش صفوت هم کسب فیض کرده است و در حال حاضر (۱۳۶۳ ش) در مرکز حفظ و اشاعه و اعتلا موسیقی به علاقه‌مندان کمانچه تعلیم می‌دهد.

آراستن آراستن رود. کوک کردن. گوشمالی دادن آن. هماهنگ کردن.

زننده دگرگون بیاراست رود
برآورد ناگاه دیگر سرود [فردوسی]
به رامشگری گفت امروز رود
بیاری با پهلوانی سرود [فردوسی]

آ آن را «آ» و «الف ممدوده» گویند. اولین حرف از حروف الفبای فارسی و نیز اولین حرف از حروف ابجد (جمل) است و در حساب جمل آن را «یک» محسوب دارند. [فرهنگ معین]

آبنوسی شاخ به معنی سورنای و شهنای آورده‌اند. [لغت‌نامه]

سورنایی است که جنس چوب آن از آبنوس باشد. آن آبنوسی شاخ بین مارشکم سوراخ بین افسونگر گستاخ بین لب بر لب یار آمده [لغت‌نامه]
آختن نواختن یا بساز و بسامان آوردن و کوک کردن رود. [لغت‌نامه]

همیشه دشمن، تو سوخته تو ساخته بزم
به بزم ساخته رود آخته دو صد چرگر

[فرهنگ اسدی]

آخل‌کندو بازیچه‌ای باشد مرطافال را و آنچنان بود که چیزی بسازند مدور از مس یا چوب به مقدار لیمویی و اندکی از لیمو بزرگتر که میانه‌اش مجوف باشد و در درونش ریگ ریزند و دسته‌ای برو تعبیه کنند و به دست اطفال دهند که آن را بچینانند تا از آن صدایی ظاهر گردد و بدان مشغول شوند.

[جهانگیری]

ظفر را رایت دلشاد باشد

بسان طفلکان از آخل‌کندو [شمس فخری]

[مجله موسیقی، شماره ۸۱، ص ۵، حسینعلی ملاح]
آخوند ملاعلی محمد یکی دیگر از ریاضیدانان

در موسیقی نت شده ایران به ثبت نرسیده است.

آراکلیان، سورن، ۱۲۶۶- به سال ۱۲۶۶ شمسی در تبریز بدنیا آمد. تحصیلات مقدماتی و متوسطه را در شهر تفلیس به پایان رسانید و بعد وارد دانشگاه امپراطوری «نواراسیسک» در شهر اودسا گردید و رشته حقوق قضایی را برای ادامه تحصیل برگزید تا به اخذ گواهینامه تحصیلی موفق شد. موسیقی را از کنسرواتوار آغاز کرد، سپس طبق توصیه استاد خود برای تکمیل نوازندگی ویولن سل به پراگ رفت. آنگاه با دوستان خود کوارتتی تشکیل داد که مدت سه سال فعالیت هنری داشت. در پراگ استعداد سورن به راه دیگری معطوف شد. کارل دورژاک، استاد ویولن، استادی او را در ساختن و پرداختن ویولن تأیید و او را با فنون و رموز ساختن این ساز آشنا کرد، سورن به برلن رفت و مدت یک سال نزد پرفسور بکگر برای تکمیل هنر خود به شاگردی پرداخت. در بازگشت به اودسا به ریاست کنسرواتوار تفلیس انتخاب شد و در این مقام تلاشهای زیادی کرد. مدتی بعد به ایران بازگشت.

در سال ۱۳۱۱ همکاری خود را با مدرسه موسیقی علیققی وزیری آغاز کرد، و آموزش ویولن سل را در مدرسه به عهده گرفت. در سال ۱۳۱۵ تعمیر سازهای زهی مدرسه به او محول گردید و در سال ۱۳۲۰ به کمک نصرالله خان مینباشیان «تربوئی» بوجود آورد. به پیشنهاد سورن نه نفر از استادان چکسلواکی به استخدام دولت ایران درآمدند و تدریس رشتههای تخصصی خود را در هنرستان عالی موسیقی آغاز کردند. سورن در سال ۱۳۲۲ به سمت معلم دوره عالی هنرستان ارتقاء یافت. در سال ۱۳۲۳ بمدت پنج سال به بیروت رفت و در آکادمی آنجا به تدریس پرداخت. در سال ۱۳۲۸ مجدداً به ایران بازگشت و به استخدام رسمی وزارت فرهنگ درآمد. در همان سال درجه لیسانس وی در رشته حقوق از دانشگاه «نواراسیسک» مورد تأیید قرار

گرفت. در سال ۱۳۳۰ کوارتت جدیدی در هنرستان تشکیل داد و همچنین به عضویت هیئت متحنه هنرستان عالی، درآمد و از سال ۱۳۳۴ عضویت شورای فنی هنرستان را به دست آورد. در سال ۱۳۳۵ به دعوت کنگره بین‌المللی فولکلوریک موسیقی آلمان به آنجا سفر نمود، و در جلسات کنگره شرکت کرد. سورن در سال ۱۳۳۱ کتابی به زبان فرانسه در زمینه ساختمان ویولن در تهران انتشار داد که به زبانهای فارسی و آلمانی ترجمه گردید. پس از نشر این کتاب، نام سورن آراکلیان در زمره سازندگان ویولن در همه کتابها و نشریات قرار گرفت. آراکلیان سازهای مختلفی ساخته است که تعداد ویولنهای آن بیش از همه، و سی و شش دستگاه از آن در دست غالب نوازندگان متبحر ایرانی است. [مجله موسیقی. محمود خوشنم، ش ۱۴، ص ۵۵-۶۴]

کتاب «ساختمان ویولن» که برای اولین بار در ایران طرز ساختن ویولن با ابعاد علمی استاندارد را نیز دربرداشت، در مجله «موزیک ایران» و عیناً در همین کتاب نیز آمده است.

آرامش جان نام نوایی از موسیقی قدیم است که تنها نام آن برجای مانده است. در موسیقی کنونی ایران گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

آرایش نام گوشه‌ای است از موسیقی دوران گذشته. در موسیقی فعلی ما گوشه‌ای به نام آرایش وجود ندارد.

نخست آرایش خورشید بوده

دوم آیین جمشید ستوده [ملک الشعرای بهار]

آرایش جهان هفدهمین لحن از الحان باربدی. بعضی آن را آرایش خورشید یاد کرده‌اند.

[فرهنگ معین]

نام نوایی از موسیقی قدیم ایران است که فقط نام آن برجای مانده است. از چگونگی لحن آن اثری در دست نیست.

پدر و میهمان گرامی کمر همت می‌بندد. در این گیرودار سایه خاطر شاه، به گوشه جمال و کمال آرزو متمایل می‌گردد. دهقان به دختر می‌گوید «ای آرزو چنگ بردار و چامه‌ای بنواز و میهمان ما را وصف کن». آرزو که هم چنگ‌نواز و هم چامه‌گو می‌باشد و او را در این فنون تربیت کرده‌اند، چنگ برداشته چامه می‌گوید و می‌نوازد و این چامه در وصف میهمان پدر و شرح زیبایی و شجاعت و رشادت اوست.

[زیب سخن. دکتر محمود نشاط. ج ۱، ص ۱۷۲-۱۷۳]
آرشیه چوب باریکی است که روی آن موی دم اسب یا (تارهای نایلونی) کشیده‌اند برای نواختن ویولن، کمانچه، رباب و غیره به کار می‌رود. جنس چوب آن غالباً از درخت آلبالو است و طول آن حدود ۷۵ سانتیمتر است که مفتولی و هشت گوش آن را هم نیز می‌سازند.

آرشین مال آلان نام ابرتی است که یکی از آهنگسازان قفقاز شوروی ساخته است و نشاندهنده

و مبین «روسی فروش» در محلات شهر است. شماخی علاوه بر داشتن باغهای میوه از لحاظ داشتن کارگاههای پارچه بافی هم معروف بود و پارچه موسوم به «تاخته» در آن شهر بافته می‌شد. آن پارچه را در بعضی از بلاد دیگر مشرق هم می‌بافتند، اما در قفقازیه (تاخته شهر شماخی) دارای شهرت بود و مردم به بهای گران، آن را خریداری می‌کردند و در تمام قفقازیه، آرشین مالچیها یعنی پبله‌ورهای پارچه فروش، با آهنگ مخصوص، آن پارچه مرغوب را به خریداران عرضه می‌نمودند.

[خواجه تاجدار. ترجمه ذبیح‌الله منصوری ج ۳۹۳، ۳۹۴]
 شهر شماخی واقع در شمال رودارس جزء خاک ایران بوده است در دوره فتحعلیشاه قاجار از ایران جدا و ضمیمه خاک روسیه شد.

آرمان فلوت نام سازی است. [لغت نامه]

آرمونیکا ساز دهنی. آرمونیکا، سازی است که برای کودکان ساخته شده است و به وسیله دمیدن در آن، صوت ایجاد می‌شود. وسعت این ساز بسته به بزرگی

آرایش خورشید نام لحنی از موسیقی، از الحان سی‌گانه بارید نوازنده دربار خسرو پرویز پادشاه ساسانی. در موسیقی ردیفی این روزگار گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

چوزد آرایش خورشید راهی
 در آرایش بدی خورشید ماهی [نظامی]
 نخست آرایش خورشید بوده

دوم آیین جمشید ستوده [ملک الشعرای بهار]
آرپژ اصوات یک آکورد که به جای اجرای همزمان، یکی پس از دیگری و عموماً از بم‌ترین تا زیرترین صوت به صدا در آیند و درجات اول و سوم و پنجم هر گام را با هنگام تکرار کردن است.

آرپژ گام دو بزرگ



آزم، هادی، ۱۳۲۷- فرزند مهدی متولد سال ۱۳۲۷ش در بندرانزلی، ویولن را نزد ابراهیم روحی فرآموخت. باساز کمانچه هم آشناست. در حال حاضر (۱۳۶۳ش) رهبری ارکستر سنتی شماره ۱ مرکز سرود وزارت ارشاد اسلامی را به عهده دارد. **آرزو** نام دختر چنگ‌نواز و چامه‌گو است. در شاهنامه فردوسی آمده است.

بهرامشاه در لباس زیده سوار شکارچی با اسب و ساز و برگ قیمتی و یک فرد خادم خاص، شبانه وارد خانه دهقان ثروتمند خوشگذرانی می‌شود و بدو میهمان می‌گردد.

پیر دهقان از مقام میهمان گرامی خویش کمابیش مطلع می‌شود و چنین احساس می‌کند که او یکی از مقربان دربار یا یک تن از پهلوانان و سرکردگان و نزدیکان شاهنشاه مقتدر عصر است. پس پذیرایی شایانی می‌کند و برای او شراب و غذای لذیذ فراهم می‌سازد. ضمناً دختر دهقان هم در بزم، به خدمت

یا کوچکی آن است و معمولاً از دو «اکتاو» تجاوز نمی‌کند.

آرین، سیمین بانو سیمین آرین، یکی از خوانندگان رادیوست که از سال ۱۳۳۸ همکاری خود را با رادیو آغاز نموده. وی آواز را نزد جواد لشگری یاد گرفته است.

آزاد نامش سیداحمد شهبشانی است و از اصفهان است. علاوه بر طبع موزون، در موسیقی نیز دست دارد. [گلزار جاویدان، محمود هدایت، ج ۱، ص ۱۲]

آزاد نام لحنی که آن را آزادوار نیز خوانند

همی تا برزند آزاد بلبلها به بستانها

همی تا برزند قالوس خنیاگر به مزمرها [منوچهری

لغت نامه]

آزادوار یکی از الحان موسیقی ایران در دوران ساسانیان بوده است. این گوشه در موسیقی کنونی ایران وجود ندارد.

دستانهای چنگش. سبزه بهار باشد

نوروز کیقبادی و آزادوار باشد

صلصل باغی به باغ اندر همی نالد به درد

بلبل راغی به راغ اندر همی نالد به زار

این زند بر چنگهای سفیدیان پالیزبان

و آن زند بر نایهای لوریان آزادوار [منوچهری]

آزادوار چنگی چنگنواز دوره ساسانیان در عهد بهرام گور، و او نوازنده‌ای زن و در کار خود متبحر بوده است

[شعر و موسیقی، ابوتراب رازانی، ص ۲۳۱]

یکی از نوازندگان عصر خسرو پرویز پادشاه ساسانی.

[نظری به موسیقی، خالقی ج ۲، ص ۲۴]

آزادوار نام یکی از آهنگهای زمان ساسانیان است.

آزاده نام کنیزکی چنگزن معشوقه بهرام گور. [لغت نامه]

آژنگ، ابراهیم از شاگردان لومر فرانسوی در شعبه موزیک دارالفنون در رشته موسیقی نظام بوده است که ویولن را هم نزد «دیوال» یاد گرفته و به قدری در نوازندگی ویولن مهارت حاصل کرده که به ابراهیم

ویولنی مشهور شده است. ردیف موسیقی ایرانی را نزد آقامیرزا حسینقلی آموخته. در سال ۱۲۹۲ به سمت معاون سالار معزز در شعبه دارالفنون منصوب و در سال ۱۲۹۷ با درجه سلطانی به ریاست موزیک گارد نصرت برگزیده شد. ابراهیم آژنگ اپرت دکتر ریاضیدان و آهنگ سحرخیز ارتش و مارش آهن و تعداد زیادی آهنگ را تصنیف نموده است. در بدو تأسیس رادیو تهران سمت سرپرستی ارکستر را به عهده داشت و تا سال ۱۳۲۰ در این سمت باقی بود.

[از کورش تا پهلوی، عزیز شعبانی]

آشور نام گوشه‌ای از موسیقی ایران که در دستگاه نوا و پنجگاه نواخته می‌شود. گوشه ۲۳ دستگاه پنجگاه مندرج در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی.

آشوراوند گوشه‌ای است در دستگاه ماهور.

آشوراوند گوشه‌ای است در دستگاه راست پنجگاه

[فرهنگ معین]

آشوروند آشوروند یا آشوراوند، نام نوایی است از موسیقی ایران. این گوشه در کتاب «ردیف سنتور» استاد صبا در دستگاههای ماهور و پنجگاه نیز آمده است.

آفرین جامه‌گوی عصر ساسانی.

[تاریخ ادبیات ایران عصر ساسانیان، عباس مهرین،

ص ۱۴۹]

نوایی است در موسیقی قدیم. [فرهنگ معین]

آقاباشی، عیسی از نوازندگان تنبک، و نیز آوازخوان و تصنیف‌خوان ماهری بوده و بر دستگاههای موسیقی ملی تسلط کامل داشته است. [از کورش تا پهلوی، عزیز شعبانی]

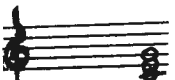
آقاجان اول تصنیف خوان و ضربگیر ماهری بوده است. [پژوهشی کوتاه، داریوش صفوت]

آقاجان دوم تصنیف خوان و ضربگیر بی‌نظیر عهد ناصری. [پژوهشی کوتاه، داریوش صفوت]

آقاجان ساوه‌ای از آوازخوانهای قدیمی است که به مقام استادی رسیده و از بهترین شاگردان او ملا کریم

موسیقی که طبق قاعده معینی در یک زمان شنیده شود و آنها چهار نوع اند:

- ۱- آکورد کامل بزرگ مطبوع
- ۲- آکورد کامل کوچک مطبوع
- ۳- آکورد کاسته نامطبوع
- ۴- آکورد افزوده نامطبوع

۱-  مطبوع

۲-  مطبوع

۳-  نامطبوع

۴-  نامطبوع

اولین کسی که آکوردهای دست چپ را در ایران بر روی پیانو اجرا کرد، حبیب الله شهردار (مشیر همایون) بود که تکنیک موسیقی ایرانی را با مقایسه با سنتور، در پیانو مورد استفاده قرار داد.

آکوردشناسی کتابی است شامل شناسایی آکورد و قواعد اولیه آکوردهای مختلف، تألیف احمد فروتن راد، که در سال ۱۳۲۸ ش انتشار یافته است.

آکوردئون سازی است بادی زیانه‌ای که از یک فانوس باد دهنده و دو سطح مورب در طرفین آن تشکیل شده و در پشت آن دو تسمه تعبیه شده است که نوازنده آنها را روی شانه خود انداخته، ساز را در جلو سینه و شکم آویزان می‌کند.

در این حال، دست راست او سطح مورب سمت راست روی شستی‌های ساز که عیناً مانند شستی‌های پیانو است قرار می‌گیرد و دست چپ روی دکمه‌های باس و آکورد که سمت چپ تعبیه شده، گذاشته می‌شود. هر یک از شستی‌ها توسط

قزوینی است. [از کورش تا پهلوی. عزیز شعبانی.]
آقارضی ذرمنی، سیمین بانوسیمین دیپلمه موسیقی در رشته ویولن است. وی در سال ۱۳۳۶ ش از هنرستان موسیقی ملی موفق به اخذ دیپلم شد. سپس به عنوان هنر آموز ویولن در هنرستان موسیقی به تدریس پرداخت. سپس سرپرست ارکستر بانوان فرهنگ و هنر شد و به موازات کارهای هنری خود، قانون رانیز یاد گرفت و در نوازندگی این ساز کوششهایی به عمل آورد.

آقا گلی آقا گلی اصفهانی تار ساز خوبی بوده است. [سرگذشت موسیقی ایران. روح الله خالقی. ج ۱]
آقا مَطْلِب پدر محمد صادق خان که مهارت زیادی در نواختن کمانچه داشته است. [از کورش تا پهلوی. عزیز شعبانی.]

آقا نَجَفَقَلی اهل کوبینان در شمال گواشیر حومه کرمان است. پسر رشید خان در عنفوان جوانی از طریقه آباء و اجداد عدول کرد و معمّم شده به روضه خوانی مشغول شد. در موسیقی صاحب ربط است.

[فرهنگ ایران زمین. ج ۱، ص ۱۸۴]
آکری این ساز شبیه به چنگ بوده و تنها تفاوت آن با چنگ، گوشیهای آن است که در چنگ از فلز و در آکری از چوب ساخته می‌شده است. [مجله موزیک ایران. سال ششم، ش ۱، ص ۵۱]
آکسان علامتی است که چنانچه بالای هر نتی واقع شود، بایستی آن نت بانشر و تأکید اجرا شود.



و اگر مانند عدد هفت فارسی باشد، در اصطلاح سازهای زهی، به معنی آرشه کنده است.



آکورد آکورد عبارت است از مجموع چند صوت

آلات ایقاعی سازهای ضربی مانند: دایره، دف، ضرب، دهل، تاس.

آلات بادی آلات وادواتی که با دمیدن در آن، صوت لازم حاصل شود، مانند: شیبور، نی، قره‌نی، فلوت.

آلات کوبه‌ای سازهایی که به وسیله کوبیدن بر آن، صوت لازم حاصل شود، مانند: طبل، سنج، ضرب، سنتور، نقاره، تاس، مثلث.

آلات موسیقی سازهای موسیقی با ادوات موزیک بر سه دسته‌اند:

۱- سازهای زهی ۲- سازهای بادی ۳- سازهای ضربی.

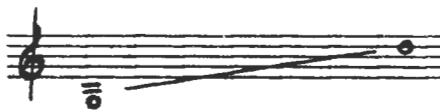
وسایل و اسبابی که از تحریک آنها نغمات تولید شود، و آن آلات در موسیقی ایرانی بر سه قسم است و به قولی چهار قسم: ۱- حلق انسان ۲- آلات ذوات النفخ ۳- آلات ذوات الاوتار ۴- کاسات و طاسات والواح. در موسیقی امروزی، حلق انسان (موسیقی صوتی) را در مقابل موسیقی اسبابی قرار نمی‌دهند و آن را جزو آلات موسیقی به حساب نمی‌آورند.

[فرهنگ معین] ذوات النفخ ← ذوات الاوتار ← طاسات]

آلات مُهتَزَه آلات موسیقی و آن بردو نوع است: ذوات الاوتار مانند: عود، چنگ، تَرهت، قانون، رباب و طنبور؛ و غیر ذوات الاوتار مانند: عنقا و اوانی مهتزه [لغت نامه]

آلپ، هاله بانو هاله آلپ در هنرستان عالی موسیقی در رشته پیانو تحصیل کرد و سپس برای تکمیل کار خود به آلمان رفت و در آکادمی موسیقی شهر «دتمولد» مشغول تحصیل گردید.

آلتو ۱- بخش صدای زنان «بم خوان» است که وسعت صدای آن در حدود



باشد.

یک اهرم، به دریچه‌ای مربوط است که در نتیجه فشار شستی، دریچه آن باز شده هوا با فشار از لابلای زبان می‌گذرد و در اثر مرتعش کردن، صوتی مشخص حاصل می‌شود. هر دکمه باس یا آکورد نیز به ترتیب به یک یا چند زبانه مربوط است.

آکوردئون که تکمیل شده ارغنون دنیای قدیم است، در زمان ما در انواع مختلف و اندازه‌های متنوع ساخته می‌شود.

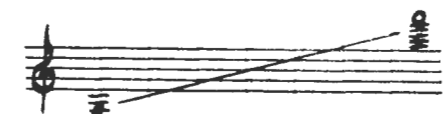
آکوردئون	۸	باس
آکوردئون	۱۲	باس
آکوردئون	۱۶	باس
آکوردئون	۲۴	باس
آکوردئون	۳۲	باس
آکوردئون	۴۸	باس
آکوردئون	۶۴	باس
آکوردئون	۸۰	باس
آکوردئون	۱۲۰	باس
آکوردئون	۱۴۰	باس

وسعت صدا در این ساز، بستگی به تعداد شستیه‌ها، و به عبارت دیگر به بزرگی و کوچکی آکوردئون دارد و بزرگترین آن سه اکتاو و اندی میدان صدا دارد.

نت آکوردئون را معمولاً بر روی یک حامل با کلید سل می‌نویسند و آکوردها را با حروف الفبازیر ملودی ذکر می‌کنند. شستیه‌های آکوردئون عیناً مانند شستیه‌های پیانو مرکب از شستیه‌های سیاه و سفید با همان ترتیب است.

وسعت آکوردئون [سازشناسی، پرویز منصوری، ص

[۱۳۸]



آکوردئون در سال ۱۸۲۸ میلادی به وسیله شخصی به نام «دامیان» از اِهاالی وین (بایتخت اتریش) اختراع شده است.

آندانتینو کلمه‌ای است برای تعیین حالت آهنگ موسیقی و به معنی آن است که «از آندانت قدری تندتر» اجرا شود. — آندانت
 آواز صوت «موزیکی است که از حنجره انسان یا ساز و یا توسط پرندگان خوش الحان ایجاد شود».

نغمه، لحن، سرود، آهنگ، نوا.
 کلمه آواز به معنای بانگ و لحن است و به نوعی از موسیقی اطلاق می‌شود که وزن آزاد دارد و در قدیم به آن نواخت می‌گفتند. در تقسیمات سه گانه (مقام، شعبه، آواز) در موسیقی قدیم به نوعی از موسیقی می‌گفته‌اند که آوازی بوده است، ولی در روزگار ما کلمه آواز به مایه تبدیل شده است مانند مایه دشتی، مایه ابوعطا، مایه ترک و مایه افشاری.

آواز خوش از کام دهان و لب شیرین
 گر نغمه کند ورنکند دل بفریبد
 سر فرا گوش من آورد به آواز حزین
 گفت کای عاشق دیرینه من خوابت هست [حافظ]

ز چنگ زهره شنیدم که صبحدم می‌گفت
 غلام حافظ خوش لهجه خوش آوازم [حافظ]

غزلسرائی ناهید صرفه‌ای نبرد
 در آن مقام که حافظ بر آورد آواز [حافظ]

مغنی دف و چنگ را سازده
 به آیین خوش نغمه آوازده

رفتم به باغ صبحدم بچینم گلی
 آمد به گوش ناگه‌م آواز بلبل

چون کرد در دلم اثر آواز عندلیب
 گشتم چنان که هیچ نماندم تحملی

روی خوش و آواز خوش دارند هر یک لذتی
 بنگر که لذت چون بود محبوب خوش آواز را
 [سعدی]

و بدان که ثابت است که شارع صدای خوش را
 ممدوح داشته چنان که در «اصول کافی» از حضرت
 رسالت منقول است که «ان الله يحب الصوت الحسن
 یرجع به ترجیعا» [خدای تعالی دوست می‌دارد
 صدای خوش را که بگرداند او را در گلو از آن جهت

۲- آلتو یا ویولا یکی از سازهای زهی از خانواده ویولن، که کمی از ویولن بزرگتر است و کوک آن «لا-ر-سل-دو» می‌باشد. — ویولون التو
 آلگرو علامتی است که در بالای آهنگ موسیقی نوشته می‌شود، برای تعیین حالتی است که آهنگ ساز در نظر دارد و به معنی بشاش، پرشور، باحرارت، سریع و چابک است.

آلگرو تو برای نشان دادن حالت آهنگ گذارده می‌شود و به معنی «از آلگرو، کمی آرام‌تر» است.
 آملی، محمدبن محمود- ۷۱۶ ق. متوفی به سال ۷۱۶ هجری قمری و صاحب کتاب «نفائس الفنون و عرایس العیون» که حاوی هشتاد و پنج علم است و به فارسی نگاشته شده است، موسیقی را جزو اقسام چهارگانه حکمت نظری محسوب داشته و در پنج باب راجع به موسیقی بحث می‌کند: ۱- صوت ۲- نغمه ۳- حدت و نقل ۴- لحن ۵- آلات - الحان.

علامه شمس الدین محمد آملی در قسمت ریاضی از کتاب «نفائس الفنون» شرح مبسوطی در باره موسیقی آورده است. [تاریخ ادبیات ایران. ذبیح‌الله صفا. ج ۲، ص ۲۶۳]

آموزش تمبک کتابی است شامل تمرینات مقدماتی و انواع ریتمهای مختلفی که در موسیقی ایران مورد استفاده است، با پنج قطعه تنظیم شده برای گروه ضرب و تاریخچه‌ای کوتاه از تمبک در ادب پارسی که به اهتمام حسین دهلوی و همکاری حسین تهرانی، هوشنگ ظریف، مصطفی پورتراب و فرهاد فخرالدینی در سال ۱۳۳۹ به چاپ رسیده است.

آندانت متوسط و معتدل. نشانه‌ای برای سرعت اجرای موسیقی با ضربه‌های معتدل، به طوری که ضربه‌های اساسی موسیقی برابر با فاصله زمانی قدمهای انسان بالغ در راه رفتن معمولی باشد، در هر دقیقه معادل ۷۲ تا ۱۰۰ ضربه باشد.

آندانت را بر روی آهنگ موسیقی می‌نویسند برای تعیین حالت اجرای آن، و به معنی اجرای متوسط و معتدل است.

که صوت خوش کمال نفس ناطقه است و نفس ناطقه بهترین آفرینش خداست. [مصباح الهدایه. ص ۱۸۴]

و حضرت رسول می فرماید «لم يعط امتی اقل من ثلث الجمال والصوت الحسن والحفظ» [عطا نشده به امت من کمتر از سه چیز، یکی جمال و یکی صدای خوش و یکی حفظ و نگهداری] [مصباح الهدایه]

چون یوسف را به چاه انداختند، حق سبحانه در چاه ماری بیافرید به آواز خوش تسبیح می کرد تا یوسف را در چاه از لذت آن سماع، وحشت چاه خوش گشت. سماع را نیز حجت است ستوری بینی که مانده گشته باشد، چون آدمی او را بنوازد به قوت سماع آن نوازنده، راه دراز ببرد و طفل بینی که در گهواره می گیرد، چون مادر او را بنوازد، به قوت آن سماع آرام گیرد و بخسبد و بسیار دیوانگان اند که ایشان را به سماع علاج کنند تا بهوش باز آیند. اما محبان را انس سماع سرمایه است و نیز خائفان را لذت سماع تسکین خوف است و نیز خداوندان مصیبت را سماع، تهوین، مصیبت است و نیز خداوندان شادی را سماع زیادت شادی است.

[شرح تصرف، امام مستملی بخاری. ص ۱۹۷]

بدون هیچ شایبه ای دلها از شنیدن آواز خوش به نشاط در می آیند و این حقیقتی است که نمی توان منکر آن شد. [الرسالة القشیریة. ص ۱۵۲]

پرندگان بالای سر داوود علیه السلام می ایستادند که آواز او را بشنوند. [کیمیای سعادت، امام غزالی.]

زمین گشت باغ از کران تا کران

ز شادی آواز را مشگران [فردوسی]

هر کسی ز آواز خود شد پر غرور

لیک این ختم است بر صاحب زیور [عطار.]

همه عالم جمال آواز است

چشم کور است و گوش کر چه کنم [عطار.]

کی بود آواز جنگ از زیر و بم

از برای گوش بی حس و اصم [مولوی]

سر آینده این غزل ساز کرد

دف و چنگ و نی را هماواز کرد [فردوسی]

به از روی خوب است آواز خوش

که این حظ نفس است و آن قوت روح [منوچهری]

غزلسرائی ناهید صرفه ای نبرد

در آن مقام که حافظ بر آورد آواز [حافظ]

صبا به مقدم گل راح و روح بخشد باز

کجاست بلبل خوشگو که بر کشد آواز [حافظ]

بدین ترتیب که «سراه» باز خود نزد پدر ما خواهد رفت و شروع به نوازدگی و خواندگی خواهد نمود و ضمن آواز خواندن به او اطلاع خواهد داد که یوسف فرزند او که در هفده سالگی ناپدید گردید، زنده می باشد و امروز یکی از بزرگان جهان است. [یوسف در آینده تاریخ. توماس مان. ترجمه ذبیح الله منصوری ص ۵۱۹]

«سراه» دختر «آشر» یکی از فرزندان یعقوب از پادشاهان محلی قوم بنی اسرائیل بود. یعقوب دارای یازده فرزند بود، یکی از آنها به نام آشر و دیگری یوسف، که نیازی به توضیح و معرفی نیست.

هنگامی که شتران مشغول نوشیدن آب بودند، حکمران طیس با آهنگی مخصوص مشغول خواندن آواز گردید تا اینکه شترها بداندند که باید زیاد آب بنوشند زیرا باز تا مدتی از آب محروم خواهند شد. در تمام کشورهایی که شتر وسیله نقلیه می باشد و دارای بیابان گرم است، این آهنگ را همه می دانند و برای شتران، موقعی که می باید زیاد آب بنوشند، می خوانند و شتر در نوشیدن آن افراط می کند. [بابر و ایران. ویلیام ارسکین. ترجمه ذبیح الله منصوری. ص ۲۰۷]

آوازی ابول گوشه ای از دستگاه ماهور است که در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی ملنجر، و جزو دستگاه ماهوز به شماره ۲۷ است.

آوازی دشتی تألیف موسی معروفی شامل پهنش در آمد آواز رنگ و یک مقدمه کوتاه، که در یک جزوه چند صفحه ای در سال ۱۳۲۶ ش به چاپ رسیده است.

آوازی ضربی آوازی که دارای وزن باشد، و این غیر از

ترانه است. خوانندگان، اشعار متقدمین را به صورت ضربی می‌خوانند، بدون اینکه قبلانت نویسی شده باشد. این گونه آوازهای ضربی اکثراً دارای وزن ترکیبی ۶/۸ هستند. (تقریباً مانند بحر طویل در ادب فارسی است).

آواز طرز گوشه‌ای است در دستگاه راست پنجگاه گوشه ۳۲ مندرج در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی. در «کتاب دوم ویولن» استاد صبا این گوشه در دستگاه راست پنجگاه چاپ شده است. **آواز مویه** نام گوشه‌ای است در دستگاه سه‌گاه و چهارگاه. گوشه شماره ۲۰ ردیف موسی معروفی در کتاب «هفت دستگاه».

هر شب هجر بر آنم که اگر وصل بجویم
همه چون نی به فغان آیم و چون چنگ بمویم
[شهریار]

به لفظ پارسی و چینی و خما خسرو
به لحن مویه زال و قصیده معری
آواز خوان آن که شغلش خواندن آواز است. مغنی.
خواننده. قوال. خنیاگر.

(چون خواننده زن باشد) مغنیه. مطربه. عالمه. قینه.

[لغت نامه]
آوازه خوانی عمل و شغل آوازه‌خوان. تغنی.

خوانندگی. قوالی. خنیاگری. [لغت نامه]

آهنگ نوا. نغمه. لحن. صوت موزون.

عراقی وار بانگ از چرخ برداشت
به آهنگ عراق این بانگ برداشت — آواز
آوازی که در اول خوانندگی و گویندگی و قوالی بر
کشند. [برهان قاطع]

برای یافتن معنی کلمات متعلقه به آهنگها و
اصطلاحات موسیقی، به الفاظ ذیل رجوع شود:

آذربایجانی، آرامش جان. آرامش جهان. آرایش
جهان. آرایش خورشید. آزادوار. آشوراوند. آفرین.
آوا. آواز ضربی. آوازه. آیین جمشید. ابریشم. ابریشم
طرب. ابریق (کردن عود). ابوالچپ. ابوسلیک. ابول.
اتفاق. ادوار. ارجنه. ارغن. ارغن بوقی. ارغن زمری.

ارغنون. ارگ. ارموی. اسپهبدان. اشکنه. اصفهانک.
اصوات. اصول. اصول فاخته. اعجام. اغانی. اغانی
کبیر. اغانی معبد. اغنیه. افسر بهار. افسر سگری.
افشار. یا افشاری. افشاری قره باغی. اگری. الحان.
ام‌الوتار. انگاره. انگبین. اوتار. اوج. اوج و حضیض.
اورامه. اورامن. اورنگی. اهتزاز. اهوازی. اهوازی نهر
تیری. ابقاع (علم). ابقاعات. باثره. باخوز. باد.
باد آورد. بادنوروز. باده نوشین. بادی (ازذوات
النفخ). باروزنه. بازگشت. باغ سیاوشان. باغ
شیرین. بالابان. بالادسته. بالشتک (مخصوص
ویولن). بال کیوتر. بام زد. بانگ عنقا. باوی. باهار
(پهلوی رامندی). بهر نور. بهت اردشیر. بختیاری.
بدر. بریت. بریط. برداشت. برغو. برکه زلزل. بریشم
زن. بزرگ و کوچک. بژوال (صدا. عکس صوت).
بستان شیرین. بسته. بسته نگار. بسط. بسکنه. بعد
(اتروال). بغدادی. بقیه. بم. بموم. بند شهریار. بندیر
(دف یا جلاجل) تاج العروس. بور (آلتی از آلات
موسیقی. حاجی خلیفه در علم آلات العجیبه
الموسیقاییه نام آن را آورده است). بوسلیک. بوق.
بهار بسکنه. بهیانی. بهمن. بهمنجنه. بیات اصفهان.
بیات زند. بیات تسرک. بیات درویش حسن.
بیات راجع. بیات شکسته. بیات عجم. بیات کرد.
بیدار. بیدار باش بیدکانی. بیدگلی. بیرجندی. بیشه
(قسمتی از نای). پاشنه (در ویولن). پالیزبان. پای
ستور. پایکوب. پایین. فرود. پایین دسته. پر
پرستوک. پرده (دستان). پرده بستن. پرده بندی.
پرده جفانه. پرده خرم. پرده‌دار (سازها از قبیل تار و
سه‌تار). پرده دهرسال. پرده زنبور. پرده سپاهانی.
پرده شناس. پرده قمر. پرده یاقوت. پروانه. پژواک
(صدا). پست. پس ماهور. پل (در ساز). پنجگاه. پنج
نوبت. پنجه. پنجه کبک دری. پنجه کردی. پوست
(در ساز). پوشگان. پهلوی (رامندی. باهار). پیانو.
پیشخوان. پیشخوانی. پیش درآمد. پیشه. پیکار گرد.
پیکر گرد. تا. تار (به معنی). تاره. تال. (تألیف علم).
(تألیف الحان). تألیف کامل (نوبت مرتب). تنبک.

دسته (قوم)، دستینه، دشتستانی، دشتی، دف، دفاف،
 دف دورویه، دف زن، دفوف، دگمه، دل انگیزان،
 دلکش، دِلنواز، دمامه (کوس و نقاره)، دمبک،
 دمبک زن، دمدمه، دمساز، دم گاو (گاو دم نفیر)،
 دناسری، دنب، بره (اصل کلمه طنبور)، دنبیره
 (طنبوره)، دنبک، دنه، دوازده مقام، دوبیتی، دوتا،
 دودک (آلتی از آلات موسیقی، حاجی خلیفه آن را
 در «کشف الظنون»، در علم آلات العجیبه
 الموسیقاییه نام برده است)، دور، دورشاهی، دورویه،
 دوازی (مزماری)، دوگاه، دونای، دویک (اصول...)،
 دهاز، دهل، دکیر (دیراهب)، دیرسال (پرده...)، دیف
 رخش، دیورخش، ذوات الاوتار (رود جامگان)،
 ذوات النفع، ذوات النقرات، ذوالاربعة، ذوالاربعات،
 ذوالثلث، ذوالخمیس، ذوالسبع، ذوالست، ذوالکل
 (گام)، رابعه، راح سراز و نیاز، راست (گوشه...)،
 راست پنجگاه (دستگاه...)، راست ساز، راست
 کوک، راست مایه، راسته خوانی، راک، راک
 عبدالله، راک کشمیر، راک هندی، رام، رامش جان،
 رامشگر، رامشگری، رامشی، رامندی (باهار)،
 پهلوی، رامی، رامین، رامینه، راوندی، راه، راه روح،
 راه شبیدیز، راه گل، راهوی، رباب، چهاررود
 (شوشک)، رباب غریب، ربع پرده، رجاف، رجز،
 ردیف (ردیف آقا حسینقلی، ردیف درویش خان و
 غیره)، رساله شرقیه، رگ، رموز (نام سازی ایرانی از
 ذوات الاوتار)، رنگ (جلاجل دورویه)، رنگ، روح،
 روح افزا، روح الارواح، روح راح، روح و راح، رود،
 رود جامگان، رود جامه، رود ساز، روشنچراغ، رویین
 خم، رویینه خم، ره، رهاب، رهاوندی، رهاوی، ره
 راست، رهگوی، زابل، زابل گیری، زابل منصوری،
 زاجل، زاحم، زاغ، زامر، زامره، زامله، زوالی، زجال،
 زجل، زخ، زخم، زخمه، زرقون (زرگون)، زمار،
 زمربوقی، زمربوچی، زمزمه، زنبور (پرده...)،
 زنبورک (زنبوره)، زنبوره (کنگری)، زنگ، زنگابه،
 زنگ شتری یا زنگ شتری، زنگوله، زنگوله صغیر،
 زنگوله کبیر، زه، زهره، زهی (ذوات الاوتار)، زیر،

تبوراک، تبیر، تبیره، تحریر، تحویل، تحویلات، تخت
 اردشیر، تخت طاقدیس با تخت کاووس، ترانه،
 ترجیع، ترک خسته، ترنگ، ترنگشت، ترنم، تصنیف،
 تصنیف کار عمل، تغنی، تگاو، تلفیق، تنافر، تک
 مضراب، تنبک، تن تن تنا، توتک، تهوید، تیز، تیزی
 باخرز، تیزی راست، تیف گنج، تیف گنج نالته، ثانیه،
 ثقل، ثقیل، جالینوس (نام نوایی است)، جام، جامع
 الاحان، جامه دران، جعبه، جعبه زن، جفت ساز،
 جلاجل، جلاذه، جلاجل، جنتر، جوانویه، چهارت،
 چهارباغ، چارنا، چارتار، چارتاره، چارگاه،
 چارمضراب، چالانچی، چامه، چامه گوی، چپ، چپ
 کوک، چپ مضراب، چر، چرگر، چرنگ، چشته،
 چغان، چغانه (پرده...)، چغنه، چکاو، چکاوک،
 چکاوک نیشابور، چکک.

«بامدادان بر چکک زن چاشتگاهان بر شخج
 نیمروزان بر لبینا شامگاهان بر دهنه» [منوچهری]
 چگور، چلب، چنبردف، چنگ، چنگ رومی،
 چنگرن، چنگله، چنگی، چوب زن، چوبک، چوبک
 زن، چوبانی، چوگان، چهارباغ، چهارپاره
 (چهارباغ)، چهارتا، چهارتاره، چهارگاه،
 چهارمضراب، چهچه (تحریر)، حاجیانی، حامل،
 حجاز، حدت، حراره، حروف نقطه (نت)، حرّان،
 حزین، حسینی، حصار، حسیضی، حقه کاووس
 راح وروح (یا حقه کالوس)، حوری، حلقی، خارا
 (نوروز...)، خارکش، خارکن، خالو، خانه عنقا،
 خاوران، خجسته، خر، خراسان، خرک (درساز)،
 خرم (پرده)، خرمهره، خرنا، خسروانی،
 خسروشیرین، خفائف، خلاصه الافکار فی معرفه
 الادوار، خم، خماخسرو، خمک، خنیاگر، خنیاگری،
 خنیدن، خوارزمی، خواندن، خوانندگی، خواننده،
 خوشنوا، خوشنواز، داد، داد آفرید، داریه، داریه زنگی،
 دایره قمریه، دیدبه، دب، دخول، درآمد، درای،
 درغم، درنگ، دریج، دساتین، دستان (پرده) دستان
 اصفهانی، دستان العرب، دستان نشانی، دستبند،
 دستگاه، دستگاه خوانی، دستک زن، دسته (درساز)،

صدا. (عکس صوت) صدم. صفانه. صفا. صفاهانک.
 صناع. صنایع. صنایع ظریفه. صنج. صنج زن.
 صوت. صور. صوفینامه (سرانداز). ضرب. ضرب
 الفتح. ضرب فاخته. ضربی (آواز...). «ط» علامت
 طنین است. طاووس. طبل. طبل سامعه. طبلک.
 طنین طوسی. طویس. طیب. طیاره. طیاره. عازف
 (چغانه). عاشق. عبادت (مثنوی...). عجب رود.
 عراق. عرب (نوروز...). عربانه. عرطبه. عروج.
 عروض البلد. عزال (عذال). عشاق. عشرا (پرده)
 عشیرا. عشیران. «غصبه: مفروشه» علون. عنقا.
 عواد. عود. غجک. غچک (کمانچه طنبور). غرچه.
 گرد. غرش. غرنک. غریو. غزال. غژک (کمانچه)
 طنبوره). غلت دادن. غم انگیز. غنا. غنای نهاوندی.
 غنچه کبک دری (روح راح). غندرود. غو. غوش.
 غیچک (غژک). غیرذوات الاوتار. فاخته
 (اصول...). فاخته ضرب. فاختی. فرخجسته. فرخ
 روز. فرخ شب (شب فرخ). فروداشت. فلوت فیلی.
 قارع. قاشقک. قالوس. قانون. قاول. قبض. قبوز
 (نام آلتی موسیقی از ذوات الاوتار حاجی
 خلیفه). قجر. قرایی (گوشه...). قرع. قره باغ. قره
 نی. قطار. قفل رومی. قلندر (راه...). قلم. قمر (پرده).
 قوال. قوم (دسته). قوما. قهرمان. قیچک. قیصران.
 کاری. کاس. کاسه (در ساز). کاسه زن. کاسه گاه.
 کاسه گر (قول...). کاسه نواز. کان وکان. کایزنه.
 کبک دری. کجک. کخ. کخ. کران. کرشمه. کرنا.
 کرنیه. کژک. کژه. کلاویسن. کلید. کم. کمان.
 کمانچه. کمانی (سازهای...). کنزالاحان. کنکری
 (زنبوره). کوبه. کوچک. کوچه باغی. کوس.
 کوسان. کوست. کوک. کوه بیستون. کهکیلوثی.
 کیخسروی. کین ایرج. کین سیاوش. کینه ایرج.
 کینه سیاوش. گبری. گچک. گران (الحن...).
 گردانیه نگار. گردانیه. گردنای. گرلی. گشایش. گل
 (راه...). گلبام. گلبانگ. گلریز. گلزار. گل نوش.
 گنج باد. گنج باد آورد. گنج دار. گنج سوخته. گنج
 عروس. گنج فریدون. گنج کاووس. گنج گاو. گنج

زیرافکن. زیرافکند. زیربزرگان. زیرغلی. زیرخرد.
 زیرقیصران. زیرکش خاوران. زیرکشیده. زیروستا.
 زیره. ژخ. ساریان. ساریانگ. سارنج. سارنگ
 سازسرآهنگ. سازگار. سازندگی. سازنده. سبز.
 سبزاندز سبز. سبز بهار. سبز در سبز. سبزه بهار.
 سبزه در سبزه. سبک. سپاهانی (پرده). سپهبدان.
 سپهر. ستا. ستاره. ستاه. سرآهنگ. سرایش.
 سراینده. سراییدن. سرانداز (صوفینامه). سرچس.
 سرخوان (پیشخوان). سرخوانی (پیشخوانی). سرزیر.
 سر صبح. سرغین. سرغینه. سرکب. سرنا. سرود.
 سرود گوی. سرود مسجع. سرود ملی. سروستا.
 سروسهی. سروش. سروناز. سکافره. سکافه. سلا.
 سلات. سلمک. سلمکی. سلیل. سماع. سملی
 (گوشه). سنتور. سنج. سوت. سوتک. سوخته.
 سوسوتک. سورنا. سورنایی. سوزوگداز (شیرین و
 فرهاد). سوک سیاوش. سولاچه. سولاچه زن. سه
 تا. سه تار. سه رود. سه گاه. سه گاه قفقازی. سه نوبت.
 سیاوشان. سی تارستیخی (گوشه). سیستانی. سی
 لحن بارید. سیم. سیم یم. سیم زرد. سیم سفید.
 سیوارتریا سیوتیر. شاخ. شادباش. شادروان.
 شادروان مروارید. شادغر. شادرود. شارشک
 (ریاب). شاشک. شاشنگ. شاه تار. شاه خنایی.
 شاهد. شاهرود. شاهناز. شاهنامه. شاهنای. شاپورد.
 شباب. شبیدیز. شب فرخ (فرخ شب). شبور.
 شبیلدن شخ. شخولیدن. شرعه. شرقی. شروه.
 شش آوازه. ششتا (نام آلتی از آلات موسیقی، از
 ذوات الاوتار حاجی خلیفه در علم آلات العجیبه
 الموسیقاییه). شش دانگ. شعبه (بیست و چهار
 شعبه موسیقی). شفلیدن. شکافه. شکافه زن.
 شکرزخمه. شکر تونین. شکستن پرده. شکسته.
 شکسته ترک. شکک. شندف. شنه. شور (نای
 رویین). شوشتی. شوشک (چهارتار). شهنار.
 شهرود. شهر آشوب. شهری. شهناز. شهنای
 شهنایی. شپور. شیرین و خسرو. شیرین و فرهاد
 (سوزوگداز). شیشم. شیطانک. صبا. (نوروز...).

عنقا، نفیر (کرنای خرد)، نفیر فرنگ، نقاره، نقاره
چی، نقاره خانه، نقرات، نقره، نگار، نگارینک، نوا (به
دومعنی)، نواخت، نواختن، نوازنده، نوای چکاوک،
نوای خارکن، نوای خسروانی، نوبت، نوبت زن،
نوبتی، نوبهاری، نوحه، نوحه خوان، نوحه خوانی،
نوحه سرایی، نوحه سرا، نوروز، نوروز بزرگ، نوروز
خارا، نوروز خردک، نوروز صبا، نوروز عرب، نوروز
کیقبادی، نوروزی، نوش باد، نوش باده، نوش لبینا،
نوشین باده، نوشینه، نوف (صدا، عکس صوت)،
نوفه، نهاوند، نهاوندک، نهاوندی، نه‌تیری، نهفت،
نهیپ (گوشه)، نی، نی انبان، نی داوود، نیریز، نیریز
صغیر، نیش (نیش درویش حسن و غیره...)،
نیشابور، نیشابورک، نیش قاجار، نی لبک، نیم
بیاتی، نیم برده، نیم حصار، نیم راست، نیم روز، نیم
عجم، نیم ماهور، واشخ، وامق و عذرا، وتر، وشاخ،
ون، ویولن، ویولن سل، وین (کنارزن) هرای، هرمس،
هشتک، هفت خوان، هفت دستگاه، هفت گنج، هفده
بحراصول موسیقی، هم آواز، هم آوازی، هم آهنگ،
همایون، هنج، هندی درای، هنرهای زیبا، هنگام،
یداع (برده...)، یراع، یک و نیم ساز، یکه، یلی زن،
[لغت نامه]

آهنگ دان موسیقیدان، آهنگساز و آهنگ شناس.

صورروان خفته دلانیم چون خروس

آهنگدان پرده دستان صبحگاه [خاقانی]

آهنگ عراق از گوشه‌های موسیقی ملی است. در این
روزگار، گوشه عراق در چند دستگاه متداول است.

— عراق

بسازی ای مطرب خوشخوان و خوشگو

به شعر فارسی صوت عراقی

این مطرب از کجاست که ساز عراق ساخت

و آهنگ باز گشت به راه حجاز کرد. [حافظ]

آهنگها و آوازاها نام کتابی است شامل اشعار
واوزان، متداول علم موسیقی و نسبت آن با عروض،
انتخاب اشعار مناسب برای خواندن هر دستگاه و
گوشه و آواز، از فرصت شیرازی. به تصحیح علی

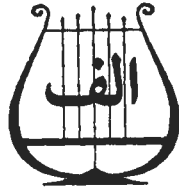
گادان، گنجگاه، گواشت، گورکا (گوشت اصفهان)،
گورکه، گوشت، گوشمال دادن، گوشه مداین،
گوشی، گویا، گیلکی، لبینا، لبینان، لحن، لورا، لوری،
لولی، لیلی و مجنون، ماخور، ماده (برده...)،
ماذرستانی، مازندرانی، مانو (عکس صوت، صدا)،
ماوراء النهری، ماوری النهر، ماه، ماه برکوهان،
ماهور، ماهور صغیر، مایه، مایه شهناز، مبرقع، مثقال
(از آلات موسیقی حاجی خلیفه)، مثلث، مثنات،
مثنوی، مثنوی بیچ، مثنوی خسرو شیرین، مثنوی
شاه ختایی، مثنوی عبادت، مثنی، مجروره (آلات
مجروره مانند کمانچه و ویولن)، محیر، مخالف،
مخالفک، مخنکر، مداین (گوشه...)، مراد خانی،
مردان، مرغک، مرغوله، مرق، مرکب خوانی،
مروارید، مرواری نیک، مرودشتی (درشوشتری زده
می‌شود)، مزامیر، مزمارا واحد، مزهر، مزحوم، مستقه،
مسیحی، مشتک، مشتک زن، مشکدانه، مشکمالی،
مشکویی، مشکویه، مصری، مضراب، مضرابی
(سازهای...)، مضرب، مطرب، معازف، معبد،
معزف، مغلوب، مغنی (آلتی مرکب و مقتبس از قانون
و نزهت و رباب)، مغنی، مقاصد الالحان، مقام
(دوازده مقام)، مفرعه، مفرعه زن، مفرعی، مقروع،
ملانیازی، ملعبه، ملک حسینی، ملمع (قول)، ملوی،
منصوری، ممرق، مندل، موآلف، موآلیا، موآلیان،
موره، موسیقا، موسیقی، موشخ، موشحه، موشکر،
مولو، مولوزن، مویه، مویه زال، مویه صغیر، مویه
کبیر، مویه گر، مهتر، مهتره، مهدی ضرابی، مهربانی،
مهرگان بزرگ، مهرگان خردک، مهرگانی، مهری،
می برسر، می برسر بهار، نای انبان، ناخن، نازشیرن،
ناز نوروز، ناقر، ناقور، ناقوس، ناقوسی، ناهید، نای،
نای انبان، نای ترکی (سرنا)، نایح، نای رومی، نای
رویین، نای زن، نای ساده، نایلوس، نای مشک، نای
مضاعف، نت (حروف نقطه)، نخجیر کاو،
نخجیر گان، نخجیر گانی، نزول، نزهت، نستازی
(از رنگهای باستانی)، نیشابور، نشیب و فراز، نشید،
نشیط، نصفی، نصیر خانی، نغم، نغمات، نغمه، نغمه

قرق کردی. نیام خانه تو. آی زهرا زهرا
 قرق کردی. که من مسجد بخوابم. آی زهرا زهرا
 تنم در مسجدو. دل. خانه تو. آی زهرا زهرا
 آیین از گوشه‌های موسیقی دوران گذشته که فقط نام
 آن بر جای مانده است.
 آیین جمشید از گوشه‌های موسیقی زمان ساسانیان
 که در کتب قدما و اشعار آنها آمده است. این لحن را
 به باربد نوازنده خسرو پرویز منسوب می‌کنند.
 سرود مجلس جمشید گفته‌اند این بود
 که جام باده بیاور که جم نخواهد ماند
 نخست آرایش خورشید بوده.
 دوم آیین جمشید ستوده.
 نام لحن دوم از سی لحن باربد، و نام نوایی هم هست
 از موسیقی. [برهان قاطع]
 آینه پیل از سازهای ضربی کوبه‌ای رزمی بوده و آن
 کوس بزرگی است که بر پشت پیل می‌نواخته‌اند.
 از ابر پیل سازم و زیاد پیلوان
 وز بانگ رعد آینه پیل بی شمار
 چون به لشکر گاه آینه بر پیل زنند
 شاه افریقیه را جامه فرو نیل زنند [منوچهری]
 ز آینه پیل و ز هندی درای
 خروش و نوارفته تا دور جای [فردوسی]
 «پس بانگ طبل و بوق و دهل و گاو دم و سنج و
 آینه پیلان و کرنای و سپید مهره بخواست».
 «پس فرمود تا به یک بار بوق و دبدبه و دهل و طبل
 بزدند و بر پشت فیلان نهادند و آینه پیلان بزدند و
 جهان از آواز ایشان کر خواست گشت» [زین
 الاخبار گردیزی. چاپ تهران، ص ۷۶]
 آینه پیل دهل یا طبل بزرگ که آن را بر پشت پیل
 می‌نواخته‌اند. و بعضی گفته‌اند جرس و درای و زنگ
 است که بر پیل آویزند. [لغت نامه]

زرین قلم انتشار یافته است. نام اصلی کتاب
 «بحورالاحان» است.
 آهنگهای تاجگذاری کتابی است شامل ۴۲ آهنگ
 از آهنگسازان و ترانه سرایان ایرانی، که مخصوص
 جشن تاجگذاری پهلوی دوم و نام اصلی کتاب
 «آهنگهای تاجگذاری اعلیحضرت محمد رضاشاه
 شاهنشاه آریامهر» می‌باشد که در سال ۱۳۴۵ ش از
 طرف وزارت اطلاعات چاپ و منتشر شده است.
 آهنگهای محلی جنوب نام جزوه‌ای مشتمل بر
 آهنگهای محلی مناطق جنوب ایران شامل
 چهار محال بختیاری، لرستان، دزفول، شوشتر،
 شیراز، بویراحمد، ممسنی، جهرم و قشقایی از
 انتشارات هنرهای زیبای کشور و تألیف لطف‌الله
 میثری است.
 آی زهرا زهرا. یکی از ترانه‌های محلی اطراف گرگان
 است که با اشعار دوبیتی خوانده می‌شود.



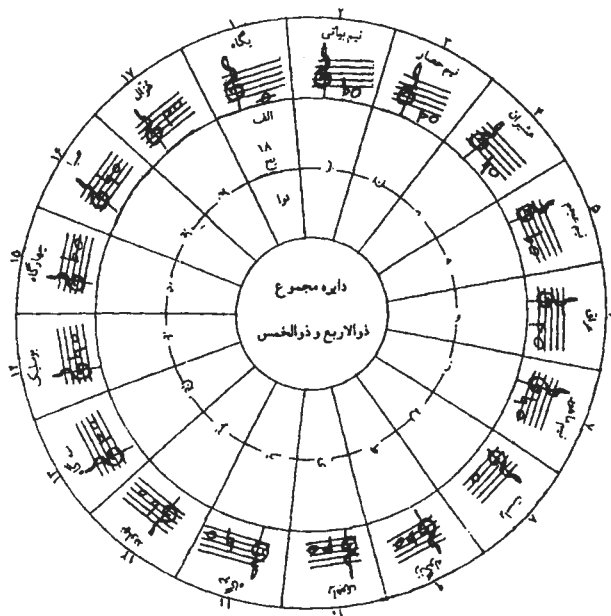
دلی دارم دل دیوانه تو. آی زهرا زهرا



الف را نخستین حرف از الفبای فارسی به شمار آورند و آن را در حساب ابجد، عدد «۱» محسوب دارند. وتر مطلق عود. در موسیقی قدیم ایران عدد یکم از حروف اول ابجد راسیم یکم عود قرار می دادند. الف را اگر به حساب ابجد تبدیل کنیم عدد یک می شود.

الف موسیقی قدیم و عدد یک معادل نت دو/۳ می شود که فرکانس آن ۲۵۶ است. وتریم و صوت حاصل از آن با حرف الف نشان داده می شده است که معادل نت دو زیر حامل با کلید سل می شود

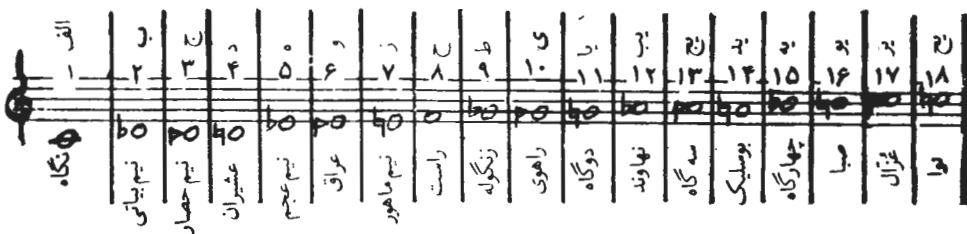
تبدیل موسیقی قدیم ایران به نت نویسی امروزی



الف ۱	ب ۲	ج ۳	د ۴	ه ۵
و ۶	ز ۷	ح ۸	ط ۹	ی ۱۰
ک ۲۰	ل ۳۰	م ۴۰	ن ۵۰	س ۶۰
ع ۷۰	ف ۸۰	ص ۹۰	ق ۱۰۰	ر ۲۰۰
ش ۳۰۰	ت ۴۰۰	ث ۵۰۰	خ ۶۰۰	ذ ۷۰۰
ض ۸۰۰	ظ ۹۰۰	غ ۱۰۰۰		

آبجد نام صورت حرف جمل
مجموع صورت هشتگانه حروف جمل از این قرار
است:

ابجد	هوز	حطی	کلن
سعنص	فرشت	نخذ	ضظغ



است. و آهنگهایی هم برای ارکستر مذکور ساخته است.

ابراهیم تبریزی نامش ملا ابراهیم است و بعضی قزوینیش دانسته‌اند. شاعر بوده و در موسیقی نیز دست داشته. [گلزار جاویدان محمود هدایت، ج ۱، ص ۳۴]

ابراهیم موصلی، ۱۲۵-۱۸۸ ق. ابراهیم فرزند ماهان بن بهمن الموصلی، در سال ۱۲۵ هجری قمری در کوفه به دنیا آمد. ابراهیم، ایرانی الاصل بوده است و اجداد او در ارگان یکی از شهرهای فارس می‌زیسته‌اند که به کوفه مهاجرت کرده‌اند و ابراهیم در آن دیار، چشم به دنیا گشود. در ابتدای جوانی او را به تحصیل دبیری واداشتند، ولی او که آوازی خوش داشت، آرزوی خانواده را برنیاورد و به موصل گریخت و لقب موصلی نیز از همان وقت برای او ماند. ابراهیم مدتی به ری رفت و در آنجا به تکمیل هنر موسیقی کوشید. سپس برای استفاده از محضر جوانویه موسیقیدان زرتشی به «ابله» که از بنادر خلیج فارس بود، رفت و مدتها از جوانویه و شاگردان او بهره گرفت. آواز موسیقیدانی ابراهیم به گوش

ابراهیم آقاباشی یکی از نوازندگان نی، و خواننده‌ای ماهر بوده که بر نایب اسدالله، نین مشهور نیز سمت معلمی داشته است. [از کورش تا پهلوی عزیز شعبانی]

ابراهیم بن القهدی ابراهیم بن المهدی بن المنصور مکنی به ابواسحاق عباسی برادر هارون الرشید، مادرش شکله از اهل طبرستان و گویند دختر پادشاه طبرستان بوده است. در غنا بر هر کس تقدم داشت و خنیاگران در صناعت خویش او را حکم می‌کردند. در سال ۲۰۲ ه. ق. اهل بغداد و بنی عباس با او بیعت کردند و لقب مبارک بدو دادند کتاب «الغنا» از اوست. [لغت نامه]

ابراهیم بن ماهان ابراهیم موصلی، ۱۲۵-۱۸۸ ق. ابراهیم پور، عارف. ۱۳۲۳- عارف ابراهیم پور اردبیلی فرزند سیف‌الله متولد سال ۱۳۲۳ ش در اردبیل، هنرمندی است روشندل که با چند ساز آشنایی دارد و اکثر آنها را با مهارت می‌نوازد. در خدمت اکثر اساتید تلغذ نموده و در حال حاضر (۱۳۶۳ ش) در ارکستر سنتی شماره ۱ مرکز سرود وزارت ارشاد اسلامی به نواختن کمانچه مشغول

تشکیل می‌شد، شنوندگان از غایت خوشی مست و مدهوش می‌شدند. ابراهیم در درگاه هارون نیز تقریبی عظیم داشت. هارون الرشید چون بر مسند خلافت تکیه زد، نوازندگان و خوانندگان ممالک دور و نزدیک را به بغداد خواند و برای هر یک، ماهانه مقرری معین کرد. گویند در یکی از مجالسی که ابراهیم آواز می‌خواند و زلزل دَف می‌زد، هارون به وجد آمد و گفت: ای آدم اگر توبه بزم من آمده، فرزندان خود را که مطرب من هستند ببینی، یقین دارم خرسند خواهی شد.

[شعرو موسیقی، ابوتراب رازانی، ص ۳۳۹-۳۴۰]

مکنی به ابواسحاق بن بهمن بن بسک از جانی مشهور به ندیم موصلی. و کلمه ماهان را سپس به میمون تبدیل کرده و ابراهیم بن میمون موصلی گفته‌اند. ابراهیم به سال ۱۲۵ در کوفه متولد شد. اصل این خاندان از دوده بزرگی ایرانی است. ابراهیم به موصل رفته به آنجا اقامت گزید و شهرت او به موصلی از اینجا جاست. ابراهیم موسیقی و غنا را از استادان ایرانی فرا گرفت و در غنا و اختراع الحان در زمان خویش نظیر نداشته و در کلیه این فنون استادی بی‌بدیل بوده است. او شوهر خواهر زلز رازی است و گویند آن گاه که زلز می‌نواخت و ابراهیم می‌سرود، مجلس به اهتزاز می‌آمد و نخستین خلیفه که غنای او شنوده مهدی بن المنصور است و به روزگار مهدی و هادی و بالخاصه هارون ابراهیم را در دربار مقامی عالی بوده است. وفات او در ۶۴ سالگی به بغداد به سال ۱۸۸ روی داد. [لغت نامه]

ابراهیم نازونه از عرفای قرن چهارم هجری و از مردم نیشابور است که آوازی خوش و سیمایی دلکش داشت. [لغت نامه]

آبرمورد نام یکی از آهنگهای بی‌کلام ضربی موسیقی ایران است. که تنها نام آن بر جای مانده. از چگونگی لحن آن اثری باقی نیست.

آبرنجن خلخال یا جلاجل است و آن زنگوله‌های خردی است که رقاصان به دستها و پاهای خود

مهدی عباسی رسید و مهدی او را به بغداد فرا خواند و در دستگاه خلیفه جایگاه والایی یافت و ماهانه ده هزار درهم مقرری دریافت می‌داشت و این غیر از پاداشها بود. ابراهیم قوه سامعه دقیقی داشت و اگر بین سی عود نواز، یکی از سیمها ناکوک بود فوراً تشخیص می‌داد. گویند ابراهیم نهصد نغمه موسیقی ساخته که پسرش اسحاق در میان این الحان سیصد نغمه را شاهکار پدر خود دانسته و سیصد نغمه را متوسط دانسته و سیصد نغمه دیگر را عادی تلقی کرده است. ابراهیم نخستین کسی است که در عراق شعر عرب را به آهنگ ایرانی آراست. ابراهیم در سال ۱۸۸ هجری در گذشت.

[پژوهشی کوتاه در باره استادان موسیقی ایران و الحان موسیقی ایران، داریوش صفوت، ص ۲۵-۲۶]

ابراهیم از تعصب ملی دور بوده؛ از جمله نام پدر خود ماهان را برای تقرب و خوشایند اعراب به میمون تبدیل کرده است. ابراهیم نخست با المهدی خلیفه عباسی آشنایی و بدو تقرب یافت، ولی خلیفه که بر اثر آواز خوش و حسن شهرت ابراهیم را مقرب ساخته بود او را از نوازندگی و میگزساری علنی منع کرد. ابراهیم گفت من موسیقی را برای آن آموختم که خود خرسند گردم و دیگران را سرگرم و خوشحال سازم. مهدی معاشرت او را با فرزندان خود هارون و موسی غدقن کرد ولی بعداً آگاه شد که نزد آنها رفته است و با یکدیگر باده نوشیده‌اند. ابراهیم را خواست و دستور داد سیصد تازیانه بر او زده، به زندانش فکند. ابراهیم زنان متعدد داشته است، از جمله دوزن ایرانی به نامهای دوشار و شاهک بوده‌اند. دوشار دَف می‌زده و محبوب ابراهیم به شمار می‌آمده که ابراهیم در باره آن ترانه‌هایی به عربی ساخته که در کتاب «آغانی» نوشته ابوالفرج اصفهانی مذکور است. زن دیگر ابراهیم، خواهر منصور زلز است و زلز نیز تربیتی ایرانی داشته و از نوازندگان معروف عرب است. گویند همین که ابراهیم و منصور به نواختن می‌پرداختند و ارکستری

سازهای سیمی را از ابریشم می‌ساخته‌اند و یکی از موارد مصرف ابریشم، در موسیقی بوده است که تار آن محکم بود. به همین سبب اصولاً ساز معمولی را مردم «تار» و نوازنده آن را تارزن گویند.

[نای هفت بند، باستانی پارسی. ص ۴۶۵]

این قدر از بهر ابریشم بها

خرج کن چون خرج شد اینجا بیا [مولوی]

چو بر زخمه فکند ابریشم ساز

در آورد آفرینش را به آواز [نظامی]

آبریق گردن عود. [فرهنگ معین]

آبرین ابرین یا آفرین، یکی از مقامات هشتگانه موسیقی در عصر بهرام پنجم ساسانی. — [بندستان]

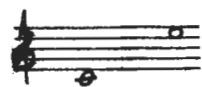
آبرینه یکی از مقامات موسیقی در عصر بهرام پنجم ساسانی. [بندستان]

ابعاد حد فاصله بین نُتهای موسیقی را ابعاد می‌نامند. که بر سیاق این روزگار، آن را فاصله گویند.

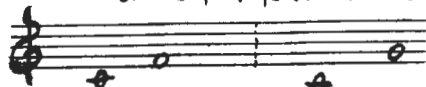
بعد در موسیقی قدیم بر دو قسم بوده است: موصل (متصل) و مفصل (منفصل).



ابعاد در موسیقی قدیم بر سه قسم بوده است: الف - عظام. بعدی که از حدود هنگام تجاوز کند.



ب - واسط. ابعاد چهارم و پنجم درست بوده است.



ج - صغار. ابعاد کوچکتری است و آنها را ابعاد لحنی نیز می‌گفته‌اند.

اتفاق را «بعدا لاتفاق» می‌گفته‌اند که در این روزگار، این فاصله را مطبوع می‌نامند.

متنافر یا تنافر را به فواصل نامطبوع اطلاق می‌کرده‌اند.

می‌بستند و به هنگام پایکوبی، ضرب موسیقی یا به اصطلاح قدیم «اصول» را بدان نگاه می‌داشتند و آن را غالباً به دست می‌بستند.

[«مجله موسیقی»، شماره ۸۱، سازهای مهجور، ص ۲، حسینعلی ملاح]

من از دست دل پرشیون خویش

همی پیچم چو دست ابرنجن خویش [عطار]

ساعتی دستبند می‌کردند

بر سمن ریشخند می‌کردند [نظامی]

آبریشم تارهای بافته شده از ابریشم که در قدیم، به جای زه و یا به عوض سیم، بر روی سازها بسته می‌شده و مورد استفاده قرار می‌گرفته است.

قدح مگیر چو حافظ مگر به ناله چنگ

که بسته‌اند بر ابریشم طرب دل شاد [حافظ]

بسکه در پرده چنگ گفت سخن

پیش موی تا نموید باز

حلقه ابریشم است و موی خوش چنگ

چون مه نوکز خط ظلام بر آمد.

من غلام مطربم کابریشم خوش می‌زند [حافظ]

به آواز ابریشم و بانگ نای [فردوسی]

سرفریاد نداریم پگاه است هنوز

یک دو ابریشم شاید که فروتر گیرند [سید حسن غزنوی]

و نیز گفته‌اند ابریشم نوعی از سازهای نواختنی است و بدین شعر تمثیل کرده‌اند:

به ابریشم و عود و چنگ و طنبور

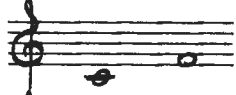
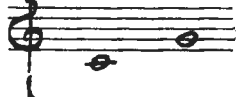
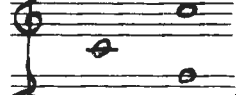
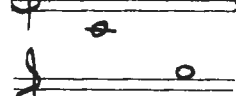
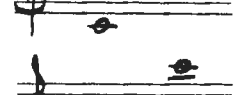
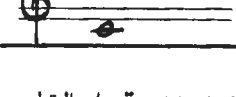
در بزم تو باد زهره مزدور

و ظاهراً براساسی نیست. [لغت نامه]

عبدالقا در مراغی در کتاب «شرح ادوار و زواید فواید» نوشته است «اما چنگ و آن سازی است مشهور و بر روی آن پوست کشند و اوتار ملای از ریمان موین بندند».

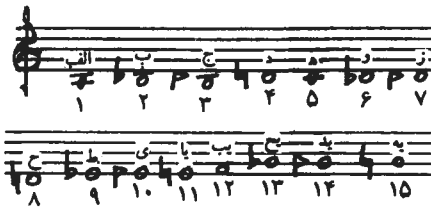
آبریشم بُهاء ابریشم بهاء پولی بوده است که در برابر نواختن آهنگ به موسیقیدان می‌پرداخته‌اند. زیرا در قدیم چون سهم فلزی وجود نداشته معمولاً تارهای

جدول فواصل موسیقی قدیم

نسبت ریاضی ابعاد	نام فواصل امروزی	اسامی ابعاد موسیقی قدیم	به نت نویسی امروزی
$1 + \frac{1}{8}$	دو بزرگ	طنینی	
$1 + \frac{1}{3}$	چهارم درست	ذوالاربع	
$1 + \frac{1}{2}$	پنجم درست	ذوالخمس	
۲	هنگام درست	ذوالکل	
$2 + \frac{2}{3}$	یازدهم درست	ذوالکل و ذوالاربع	
۳	دوازدهم درست	ذوالکل و ذوالخمس	
۴	پانزدهم درست	ذوالکل مرتین	

ابن خردادبه، ۲۱۱ق. ابوالقاسم عبیدالله بن احمد بن خرداد به از یک خانواده زرتشتی خراسانی در سال ۲۲۱ هجری قمری به دنیا آمد. جداو (خرداد به یا خرزاد به) به دست برمکیان اسلام آورد. وی مدتی در بخشهای غربی ایران که آن را بلاد الجبل می گفته اند، صاحب برید و خبر [= رئیس چاپار] بوده و اداره امور راهها و پست و اطلاعات این نواحی را در اختیار داشته است. به سبب همین وظیفه بود که کتاب معروف «المسالک و الممالک» را که یکی از مآخذ جغرافی نویسان اسلامی مانند ابن الفقیه و ابن حوقل و مقدسی و جیهانی و یاقوت و ابن خلدون بوده، نوشته است. رسالتهایی که در باره موسیقی نوشته عبارتند از:

- ۱- اللهو و الملاهی (طرب و آلات طرب) رساله ای است کوچک در بیست و نه صفحه که از آن اطلاعات مفیدی را در باره مطالب زیر می توان یافت.
- الف- سیمهای بریط و تأثیر هر یک در طبایع آدمی.
- ب- سازهای متداول در عصر خسرو پرویز ساسانی.
- ج- هفت یا هشت دستگاه متداول در عصر ساسانیان و نام هر یک از آنها.
- د- شرح احوال بارید و توانایی و حداقت وی در نوازندگی بریط.
- ه- اشعاری از ترانه های متداول در عصر خسرو پرویز.
- و- ماجرای سرکش یا «شرکاس» و بارید و پایان



این طریقی است که مؤلفان موسیقی بعد از ابن زبیله مانند صفی‌الدین عبدالمومن ارموی و غیره از آن تبعیت کرده‌اند. نکته جالب این است که ابن زبیله ابتدا اعداد به فارسی ادا می‌کرده است یعنی به جای گفتن واحد، ثانی، ثالث و رابع، می‌گفت و می‌نوشت: یک، دو، سه و چهار، الخ. کما اینکه تا این روزگار هم معمول است و بسیاری از آوازها مانند یگاه، دوگاه، سه‌گاه، چهارگاه و پنجگاه، به همین نحو ادا می‌شوند؛ می‌توان احتمال داد که این نامها مأخوذ از طرز نت نویسی ابن زبیله است.

[مجله موسیقی شماره ۱۲۱، صاحبان رسالات موسیقی، حسینعلی ملاح] (به نقل از کتاب الکافی فی الموسیقی، به اهتمام زکریا یوسف).

ابن ساعاتی، فخرالدین رضوان بن محمد، - ۱۸۶۱ ق. فخرالدین رضوان بن محمد، برادر بهالدین علی بن رستم بن الساعاتی شاعر مشهور است. در علم موسیقی مهارت داشت و عود را نیکو می‌نواخت. به سال ۶۱۸ هجری در گذشت. معجم الادب، جزء ۴، ص ۲۱۱. [لغت نامه]

ابن سُرَیج ابویحیی عبیدالله مغنی معروف. مولد او به زمان عمر بن الخطاب در مکه بوده و نواختن عود از دیوار گران ایرانی که به ساختن کعبه آمده بودند فرا گرفت و بنا به روایتی، او نخستین کسی است که در عرب این هنر آموخته است. ابن سُرَیج نواهایی برای غزلهای عمر بن ابی ربیع و نیز در مرثی الحانی بساخت و به زمان خود شهرتی عظیم یافت. وفات ابن سُرَیج در خلافت هشام بوده است.

ابن سینا ابوعلی سینا، ۳۶۳ - ۴۲۸ ق.

ابن عائشه ابوجعفر محمد از غیر نژاد عرب از موالی

زندگی هر دو (نسخه‌ای از ابن رساله توسط آقای اغناطیوس عبده خلیفه مدیر مجله المشرق لبنان که از روحانیان دانشمند مسیحی و از پدران یسوعی است، به چاپ رسیده است و عین همین نسخه در شماره سوم سال سوم (پائیز ۱۳۴۰) مجله الدراسات الادبیه با مقدمه و حواشی دکتر محمد محمدی استاد دانشگاه تهران به چاپ رسیده است). [صاحبان رسالات، حسینعلی ملاح].

ابن زبیله - ۴۴۰ ق. ابومنصور بن محمد بن عمر (طاهر) به سال ۴۴۰ هجری قمری در گذشته است. زادگاه و کنیت وی را اصفهان و اصفهانی نوشته‌اند. ابن زبیله از شاگردان معروف ابن سیناست و در موسیقی نیز مدیون و مرهون آثار ابونصر فارابی است. مطالبی که درباره زندهای موسیقی (ایقاعات) نقل کرده، از این نظر واجد اهمیت بسیار است که در رساله‌های دیگران که تا آن زمان نوشته شده نمی‌توانیم نظیر آنها را بیابیم. مشهورترین رساله موسیقی ابن زبیله، کتاب «الکافی فی الموسیقی» است (این کتاب به سال ۱۹۶۴ میلادی به اهتمام زکریا یوسف استاد هنرستان موسیقی بغداد چاپ شده است). در این کتاب، ابن زبیله حروفی را که برای ثبت نغمات موسیقی به کار می‌رفت خارج از تسلسل آنها به معنای عددی آنها نیز به وجه زیر معمول داشته است:

حروف	الف	ب	ج	د	ه
و					
اعداد	۱	۲	۳	۴	۵
ز	ح	ط	ی	یا	یب
ید	یه				
۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۴	۱۵				

مطابق رسم الخط موسیقی متداول امروزی، چنین می‌شود:

به ایران کرده نواختن آلات گوناگون را می‌آموزد و موسیقی ایرانی را به خوبی فرا می‌گیرد. علی بن هشام، موسیقیدان بزرگ عصر اسحاق، درباره ابن مسجح می‌گوید «اونخستین کسی است که موسیقی عرب را به سبک ایرانیها خوانده و معمول نموده».

صاحب «آغانی» می‌گوید: هم اوست که موسیقی ایران را در عرب وارد نمود. وی به سال ۱۰۱ هـ ق وفات یافت. [اندیشه‌های فارابی درباره موسیقی، مهدی برکشلی، ص ۴۸].

ابو عثمان از خنیاگران مشهور اوایل اسلام، بعضی آهنگهای فارسی و رومی را با اشعار عرب تطبیق کرد.

[لغت نامه]

سعید بن مسجح یکی از قدیمیترین خنیاگران عرب در روزگار معاویه بود،... که آوازهای خویش را از روی آهنگهای ایرانی می‌ساخت. [دو قرن سکوت، زرین کوب، ص ۱۲۳].

ابوالچپ گوشه‌ای است از دستگاه همایون که در راست پنجگاه هم آمده و شبیه به گوشه چکاوک در دستگاه همایون است.

ابوالعباس سرخسی احمد بن طیب سرخسی، - ۳۸۶ ق.

ابوالفتح ابراهیم میرزا سلطان ابوالفتح ابراهیم میرز ابن بهرام میرز ابن شاه اسماعیل صفوی در موسیقی و علم ادوار سرآمد روزگار و در تصنیف و قول و غزل و عمل شاگرد مولانا قاسم قانونی بود و ساز را خوب می‌نواخت و در صنعت درودگری و ساز تراشی و خاتم بندی مهارت تمام داشت. [حاشیه «مکتب وقوع در شعر فارسی»، احمد گلچین معانی، ص ۴۲۸].

ابوالفرج اصفهانی، ۲۸۴ - ۳۵۶ ق. ابوالفرج علی بن الحسین بن محمد بن احمد القریشی الاصفهانی به سال ۲۸۴ هجری قمری در اصفهان به دنیا آمد. سپس به بغداد رفت و به تحصیل حدیث و روایت و اشعار و انساب پرداخت. مشهورترین اثر وی

قریش مغنی مشهور، آوازی بغایت دلکش داشت و هر گاه بدو تکلیف خواندن می‌کردند بر می‌آشفته یعنی غنا را دون رتبه خویش می‌شمرد و تنها آن گاه که حسن مثنی از او تقاضای تغنی می‌کرد، به احترام خاندان او می‌پذیرفت.

ابن ماجشون عبدالملک بن عبدالعزیز بن عبدالله بن ابی سلمه مدنی فقیه مالکی معروف و اجداد او اصلاً ایرانی و از مردم اصفهان بوده‌اند. در پایان عمر نابینا گشت. گویند ابن ماجشون به غنا و لعی تمام داشت و پیوسته خنیاگری ملازم او بود. [لغت نامه]

ابن محرز مسلم بن محرز فرزند یک اسیر ایرانی است. نزد ابن مسجح درس گرفته و مانند استاد خود در ایران مسافرت نموده و اطلاعات خود را کامل کرده است و در مراجعت، به اصلاح و تکمیل موسیقی عرب پرداخته. [ردیف موسیقی ایران مهدی برکشلی، ص ۳].

ابو خطاب مسلم بن محرز اصلاً ایرانی بود و در حجاز می‌زیست و سیاحت شام و ایران کرد. در اوایل اسلام، او به خنیاگری مشهور گشت و اشعار عرب را با آهنگهای نواحی مختلفه تطبیق داد و خود نیز آهنگها اختراع کرد. او با سران و بزرگان رابطه نداشت. الحان او را کنیزکی از آن یکی از دوستان او اشاعت می‌داد. [لغت نامه]

آهنگهایی که مسلم ساخته، در روزگار خویش بی‌نظیر بوده است و بدین جهت ملقب به «صناج العرب» گردید. از مشهورترین آهنگهای مسلم که به سبک ایرانی ساخته شده است «رمل» نام دارد که صدها سال در کشورهای عربی معمول بوده است. [از کورش تا پهلوی عزیز شعبانی ص ۱۳].

ابن مسجح، - ۱۰۱ ق. ابو عثمان سعید بن مسجح زنجی غلام مکی، اهل سودان، که در حجاز می‌زیست، با کارگران ایرانی که عبدالله زبیر برای ترمیم خانه کعبه از عراق خواسته بود، آمیزش داشته و آهنگهای آنان را شنیده و پسندیده است. چون به سبب لیاقت هنریش آزاد می‌گردد، مسافرتی

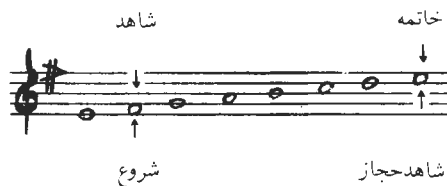
استاد صبا) چاپ شده در مجله موزیک ایران، سال هشتم، شماره ۸ ص ۲۴.
ابوبکر ربابی رئیس مغنیان محمود غزنوی، و خود خنیاگر و خوش آواز بوده است. [لغت نامه].

بویگر عندلیب نوارا بخوان
 گو قوم خویش را بیایی بیار [فرخی]
 اندرین ایام ما بازار هزل است و فسوس
 کار بویگر ربابی دارد و طنز حجی [منوچهری]

ابوحفص سفدی سمرقندی، قرن ۳ ق. او در قرن سوم ه. ق. می زیست. در صناعت موسیقی دستی تمام داشت و ابونصر فارابی در «کتاب موسیقی» خویش ذکر او را آورده است با صورت آلت موسیقار به نام شهرود که بعد از ابوحفص هیچ کس آن را در عمل نتوانست آورد. [المعجم فی معاییر اشعار العجم]

شمس قیس در ذکر ابوحفص حکیم بن احوس سفدی گوید: او در صناعت موسیقی دستی تمام داشته است و صورت موسیقاری که نام آن شهرود باشد، بعد از ابوحفص، هیچکس آن را در عمل نتوانست آورد. [المعجم فی معاییر اشعار العجم، ص ۱۵۰]

ابوعطا یکی از متعلقات دستگاه شور است که آن را دستان عرب هم می گویند و از درجه دوم گام شور شروع می شود و دارای گوشه های زیر است.
 سیخی، حجاز، بسته نگار، بغدادی، چهارباغ یا چهارپاره، گبری یا گوری، خسرو شیرین، دویبتی، شمالی، رامگلی، فرود.



حالت آواز ابوعطا:

ابوعطا آوازی است بازاری که میان توده مردم رواج

«الآغانی الکبیر» است که تألیف آن پنجاه سال به طول انجامیده «الآغانی الکبیر» مجموعه ای است عظیم و معتبر از آوازهایی که میان اعراب از زمانهای پیش از اسلام تا قرن چهارم هجری معمول بوده است. ابن خلدون (وفات ۸۰۸ هجری) تاریخ نویس نامدار عرب، این کتاب را «دیوان العرب» نام نهاده است. «آغانی» یک کتاب موسیقی نیست ولی در آن شرح احوال خوانندگان، شاعران، آهنگسازان، نوازندگان و سازندگان آلات موسیقی نیز مضبوط است. مؤلفات دیگری که فارم منسوب به او دانسته است عبارت اند از:

الف: کتاب «المجرد الآغانی» که منحصر آذرباره آوازهاست.

ب: رساله «فی الآغانی».

ج: کتاب «الاداب سماع».

د: کتاب «فی النغم» که ایضاً درباره آوازهاست و از قواعد و اصول مکتب موسیقی باستانی عرب، در آن سخن رفته است.

هـ: «اخبار المغننین الممالیک» که درباره کنیزان و غلامان خواننده است.

و: «اخبار المغننین» که شرح احوال آواز خوانهای نامدار است.

ز: «اخبار القیان» که شرح احوال زنان خواننده است.

ح: کتاب «القیان» (این نیز تذکره ای است از زنان خواننده).

ط: کتاب «الغلمان المغننین» که شرح احوال پسران زیبا روی آواز خوان است.

ابوالفرج در سال ۳۵۶ هجری قمری در بغداد در گذشت.

ابن حسین بن محمد بن احمد بن هشتم بن عبدالرحمان بن روان بن عبدالله بن مروان بن محمد. (آخرین خلیفه اموی) اصفهانی، صاحب کتاب «آغانی» مکنی به ابوالفرج.

آبویتام گوشه ای از دستگاه شور (ردیف چهارم ویولن

کامل دارد، با وجود این دارای لطف و زیبایی دلنشینی است. و در عین حال دارای ویژه گی خاصی است که وجه تمایز ابو عطا را با دیگر ملحقان شور معلوم می سازد. ابو عطا آوازی است بازاری، زیرا کسبه و دوره گرد ها متاع خود را با آهنگ این آواز عرضه می دارند. چون دامنه گسترش آن وسیع نیست، نت شاهد آن زیاد تکرار می شود و اگر خواننده با نوازنده در کار خود ورزیده و مبتکر نباشد بزودی ملال خاطر شنونده را موجب می شود. مع هذا دارای حالتی بس دل انگیز است و انسان با شنیدن ابو عطا رقت قلب و نازک خیالی خاصی را حس می کند و هنگام استماع این آواز از ساز یا حنجره شخص متبحر، بدون اراده آهی از دل بر می کشد و آرزوی حضور مجالست دوستان موافق و ارباب اهل دل را که گفتگویشان دارای ظرافت ادبی است و خالی از ایما و استعاره نیست، می کند.

گوشه حجاز که در موسیقی ما متداول است، با آهنگ حجازی که عربها دارند کمی اختلاف حالت دارد. رویهم رفته اعراب حق مطلب را در این آواز بهتر ادا می کنند زیرا شروع این گوشه با فاصله یک پنجم درست است که خود جهشی به سوی عوالم بالاست و خیلی بجاست که مناجات به درگاه الهی را در این آواز می خوانند چون صوت قرائت قرآن در آهنگ حجاز است بسیار مؤثر است و در قلوب اهل ایمان تأثیر خاصی دارد، چنانچه نیمه شب و هنگام سحر با انتخاب شعر مناسب و لحن خوش خوانده شود، برای مؤمنان و اهل عبادت سحر گاهی اثری بس روحانی برجای می گذارد.

گیری لحن مشخصی دارد. معمولاً در شام غریبان بعد از روز عاشورا، هنگامی که مجلس تعزیه را خاموشی و سکوت غم افزایی فرا گرفته، اشعاری را در این گوشه با حالتی حزن انگیز می خوانند که حالت مادر داغ دیده ای را مجسم می کند که در مرگ فرزندش مویه کنان می گیرد و تارهای دل هر آدم رقیق القلبی را مرتعش کرده سرشک غم از دیده ها

جاری می سازد.

چهارپاره مخلوطی از حجاز و در آمد دشتی است با ضرب ۳/۴ هم اجرا می شود و اشعاری که هر مصرع آن چهاربخش مساوی است در این گوشه خوانده می شود.

چه شود به چهره زرد من

نظری برای خدا کنی

که اگر کنی همه درد من

به یکی نظاره دوا کنی [هاتف اصفهانی]

دارم آهنگ حجاز ای بت عشاق نواز

راست کن ساز و نوایی ز پس راه حجاز

راز جان گوش کن از عود که ره یافته اند

محرمان حرم، اندر حرم پرده راز

پرده ساز تو امروز که خاتون عرب

می دهد جلوه حسن از تنق عزت و ناز

عاشقان حرم از جام ندا سرمست اند

مطربا این غزل از پرده عشاق نواز

ابوعلی سینا، ۳۶۳؟ - ۴۲۸ ق. حسین بن عبدالله بن

حسن بن علی بن سینا ملقب به جة الحق شرف الملک

امام الحکما معروف به شیخ الرئیس، به سال ۳۶۳

هجری قمری به دنیا آمد. پدرش از مردم بلخ و

مادرش از اهل افشنه بخارا به نام ستاره بود. ابتدا

قرآن و اصول دین را آموخت و پس از آن به فرا

گرفتن اصول علم ادب (نحو و صرف و لغت و معانی

و بیان) اشتغال ورزید. سپس به فنون ریاضی

پرداخت. آن گاه به صناعت منطقیه روی آورد و در

علم منطق نیز آگاه شد آن چنان که کسی را با وی

یارای بحث و گفتگو نبود. پس از چندی او را به علم

طب رغبت افتاد و در این علم نیز مقامی بس بزرگ

یافت به طوری که استادان را بسی دقایق و نکات

می آموخت به طوری که نوشته اند (در آن زمان که

خود بدان مقام رسید عمرش به بیست نرسیده بود)

پس از مداوای بیماری صعب العلاج جزو ملازمان

امیر نوح بن منصور سامانی گشت ولی این ملازمت

دوامی نداشت و با انقراض سلسله سامانی، ابن سینا

صناعة الموسيقى» است که در حقیقت مقدمه‌ای است در زمینه نظری به موسیقی. فارمر معتقد است که این اثر از لحاظ مطالب با رساله «موسیقی» مندرج در کتاب «نجات» تفاوت کلی دارد از تألیفات ابن سیناست همچنین فارمر نوشته است: ما بدرستی دریافته‌ایم که ابن سینا رسالات دیگری نیز در زمینه موسیقی تألیف کرده است. مخصوصاً در جای دیگر اشاره کرده‌ایم که ابن سینا اشتباهات و سهوهای یونانیان را در زمینه موسیقی نظری به نحو مطلوبی اصلاح کرده است و از آن جمله کتاب «مدخل الی صناعة الموسيقى» و کتابهای دیگر اوست. ابن سینا در رساله «فی النفس» نیز بحثی درباره شناسایی اصوات از نظر فیزیکی دارد. در رساله «تقسیم الحکمه والعلوم» نیز موسیقی را یکی از دانشها به شمار آورده و درباره آن به بحث پرداخته است. [مجله موسیقی، شماره ۱۲۱، صاحبان رسالات موسیقی، حسینی ملاح]

در «دانشنامه علائی» (بعضی آن را از آثار ابوعبید جوزجانی شاگرد بوعلی به حساب آورده‌اند) صنعت موسیقی دوجز است. یکی تألیف که موضوع آن نغمه‌هاست و اندر حال اتفاق ایشان و نا اتفاقی هر دو نهان لحنهاست پس صنعت موسیقی، عملی است نه نظری. موسیقی «شفا» تحت عناوین زیرمورد بحث قرار گرفته است: مبحث اول، روش تحقیق و تعریف صدا، تعریف موسیقی، علل ایجاد صدا و زیر و بمی و علل آن ابعاد ملایم (درجه اول و درجه دوم). مبحث دوم جمع و تفریق ابعاد، ابعاد دوبرابر ساختن و نیمه کردن ابعاد، مبحث سوم، اجناس و طبقه بندی آن و شماره اجناس. مبحث چهارم، دستگاه ایجاد آهنگ از خطوط موسیقی. مبحث پنجم، خط موسیقی و علم اوزان، وزن خوانی، انواع اوزان، متصل و منفصل، اوزان چهارتایی و پنج تایی و شش تایی و اوزان معمولی و اوزان شعری. مبحث ششم، ترکیب و تألیف آهنگ و اسبابهای موسیقی.

به گران رفت و ملازم بارگاه قابوس گردید. پس از مرگ قابوس، به خدمت شمس الدوله در آمد و به مقام وزارت رسید. همین که از مقام وزارت معزول شد به نوشتن کتاب «شفا» پرداخت و قسمتی از کتاب «قانون» را نیز به رشته تحریر در آورد. کتابهای دیگری نیز نوشت و به تکمیل کتاب «شفا» پرداخت و از کتاب منطق و مجسطی فراغت یافت چه قبل از آن بر کتاب اقلیدس و ارثماطیقی (ریاضیات) و موسیقی اختصار کرده بود و در هر کتاب از ریاضیات زیادتیهایی که محتاج الیه می‌دانست بیفزود و در آخر مجسطی در علم هیئت مطالبی آورد که قبل از وی نیابوده بودند و در موسیقی مسئله‌ها افزود که متقدمان حکما از آن غافل بودند. در زمانی که مقام وزارت را در اصفهان داشت، کتاب «نجات» را جمع و تألیف نمود. در یکی از فصول کتاب «شفا» تحت عنوان «الفن الثالث فی الجمه الثالثه فی کتاب الشفاء فی الموسيقى» درباره موسیقی نظری بحث کرده است. این بحث واجد شش مقاله است راجع به صوت ابعاد، اجناس، انواع، جموع، انتقال و ایقاع.

تألیف (آهنگ) یکی دیگر از آثار معتبر ابن سینا کتاب «نجات» است که فصلی از آن به موسیقی اختصاص داده شده است (رساله «موسیقی» مندرج در کتاب «نجات» به سال ۱۹۳۵ میلادی تحت عنوان «رساله فی الموسيقى» در حیدرآباد چاپ شده). در این فصل نیز از صوت ابعاد، اجناس، جموع، ایقاع و انتقال بحث شده است و سازها نیز توصیف گشته است. الصنج (چنگ)، شاهرود، طنبور، مزمار و بربط؛ و در پایان، از علم آهنگسازی (تألیف الحان) و دوازده مقام (شدود) و شش آوازه (آوازهات) و شعب آن گفتگو کرده است. مطالب موسیقی مندرج در کتاب «نجات» تقریباً همانهاست که در فصل موسیقی کتاب «شفا» آمده است. فصل موسیقی کتاب «نجات» توسط محمود الحنفی به آلمانی ترجمه و نقل شده است. رساله دیگری که تألیف آن را به ابن سینا نسبت می‌دهند، رساله «مدخل الی

أبول نام گوشه‌ای از دستگاه ماهور است که در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی شماره به ۲۷ دستگاه ماهور به چاپ رسیده است.

ابویوسف یعقوب بن اسحاق کندی کندی، ابویوسف یعقوب بن اسحاق، ۱۸۵ - ۲۶۰ ق.

اُپرت اپرای کوچک نوعی از موسیقی است که حاوی موزیک و کلام و حرکت است و مختصرتر از اپراست، مانند اپرت گل سرخ وزیری و اپرت آرشین مال آلان.

نمایش اپرایی کوچکی که ارکستر آن آهنگهای عامیانه و تفریحی و سبک نوازند و جنبه شوخ و شاد داشته باشد. [فرهنگ معین]

اتابکی منصوره، ۱۳۰۱- بانو منصوره اتابکی

متخلص به زهره، در سال ۱۳۰۱ ش در تهران متولد شد و بعد از دوره تحصیلات ابتدایی، به سرودن شعر پرداخته و در خدمت استادعبادی به آموختن سه تار صرف وقت کرده است. [گلزار جاویدان، محمد هدایت، ج ۱، ص ۵۸۰]

اتابکی نعمت الله از شاگردان آقا غلامحسین و از اهالی کرمان بود که بعداً به تهران آمده به دستگاه اتابک راه یافت و به همین دلیل اتابکی نامیده شد.

نعمت الله تار را بخوبی می نواخته است و موسیقیدانانی که ساز او را شنیده اند، با احترام نامش را ذکر کرده اند. [از کورش تا پهلوی - عزیزشعانی]

اتود هر قطعه موسیقی که به منظور تمرین و پیشرفت فن نوازندگی تصنیف شود. هر اتود معمولاً برای یکی از مشکلات فن نوازندگی و رفع یکی از ضعفهای تکنیکی هنر آموزان تصنیف می شود. آهنگسازان بخصوص «آهنگسازان رمانتیک» کوشیده اند اتودهای خود را علاوه بر تأمین هدف بالا، زیباتر تصنیف نمایند، به طوری که سولایست ها آنها را «رپر تواریستال ها» ی خود به قصد نشان دادن قابلیت نوازندگی شان می گنجانند. [چگونه از موسیقی لذت ببریم، پرویز منصوری]

احزانِ حُسینی نام پرده‌ای از موسیقی قدیم است که

ابن سینا در سفری که در معیت علاءالدوله به همدان رخ داد، نزدیک شدن ساعت مرگ خود را دریافته دست از معالجه برداشت و آنچه داشت به نیازمندان بخشید. غسل کرد و به تلاوت قرآن نشست و در لحظات آخر عمر چنین گفت «مردیم و آنچه بردیم این است که دانستیم هیچ ندانستیم». در سال ۴۲۸ هجری قمری چشم از دنیا فرو بست و از این دو فرد که نوشته می شود، سال تولد و اوان تکمیل علوم و زمان وفات وی معلوم می گردد:

حجة الحق ابوعلی سینا

در شجع آمد از عدم به وجود

در شصا کسب کرد کل علوم

در تکر کرد این جهان بدو

قاضی نورالله آورده است بیشتر از آن مردم که شیخ را نسبت به کفر داده اند، فقهای سنت و جماعت بوده اند و شیخ الرئيس این رباعی را در آن باب فرموده است:

کفر چو منی گراف و آسان نبود

محکمتر از ایمان من ایمان نبود

در دهر یکی چون من و آن هم کافر

پس در همه دهر یک مسلمان نبود

شیخ الرئيس ابوعلی سینا در همدان به خاک سپرده شد. اما محل آرامگاه او مکانی در خور مقام والای این دانشمند نبود تا اینکه در سال ۱۳۳۳ شمسی بنای محلی که قبلاً ساختمان شده بود، به وسیله شاه ایران و با حضور مستشرقان و دانشمندان ایران شناس افتتاح گردید.

شیخ الرئيس ابن سینا مشهور به ارسطو و بقراط اسلام، علاوه بر علوم مختلف، در موسیقی دست داشته است. در ۳۷۰ هجری در خرشین یا خرمین از دهات بخارا متولد شد و در ۴۲۸ هجری در همدان در گذشت مادرش به نام ستاره بود. [شناخت فرهنگ و معارف اسلامیه]

ابو عمرو مغنی دوره سلطان محمود غزنوی.

[فرهنگ معین]

«الهیو والملاهی» را نیز به او نسبت داده‌اند و در آن راجع به غنا «آواز» و مغنیین «آوازخوانها» گفتگو شده است. سرخسی در سال ۳۸۶ هجری قمری وفات یافت.

[پژوهشی کوتاه در باره موسیقی ایران. داریوش صفوت.] ابن محمد سرخسی مکنی به ابی العباس؛ او راست کتاب «الموسیقی الکبیر و الموسیقی الصغیر». [لغت نامه]

معروف به احمد بن طیب یا ابن الفرائقی، شاگرد کندی، در قرن سوم هجری می‌زیسته است. در علوم مختلف از جمله موسیقی یگانه زمان خود بود. تألیف او در موسیقی در کمال سادگی است. معلم و ندیم معتضد عباسی بوده و به دستور او هم کشته شده است. حدود ۵۵ کتاب و رساله دارد، از جمله کتاب «الموسیقی الکبیر». [شناخت فرهنگ و معارف الاسلامیه]

احمد خان گیلانی، ۱۰۰۹ ق. شریف حسینی از امیرزادگان گیلان. او در ریاضی و حکمت و موسیقی ید طولایی داشت و به فارسی شعر می‌سرود و خود اصوات و نغمات برای غزل‌های خویش می‌ساخت. به سال ۱۰۰۹ ه. ق. وفات یافت. [لغت نامه] خان احمد گیلان، پسر سلطان حسن کارکیا در موسیقی و حکمت و هیئت دخل تمام داشته و اقسام ساز را خوش می‌نواخته و شعر نیز بد نمی‌گفته است. [مکتب وقوع در شعر فارسی، احمد گلچین معانی، ص ۴۵۶]

احمد خانی در آمد احمدخانی نام گوشه‌ای است از آواز دشتی که در ردیف منظم‌الحکما آمده است. در موسیقی نت شده ایران گوشه‌ای بدین نام وجود ندارد.

احمدزاده، حبیب‌الله یکی از لیسانس‌های موسیقی از هنرستان عالی موسیقی در رشته آواز. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی، ص ۱۱۶]

احمد عبرت گویند رباب می‌نواخته و شاگرد میرزا

در آثار متقدمان آورده شده، لکن از چگونگی لحن آن اثری در دست نیست. و مغنیان عموم این قول را در پرده احزان حسینی بر آهنگ تیزی مخالف راست کرده که... [جویی]

احمد ابن محمد بن علویه سیستانی مکنی به ابی العباس و مقلب ریح و هم مقلب به جراب‌الدوله. وی طنابوری و بذله‌گو و ظریف و خوش دعابا است و به ایام مقتدر عباسی می‌زیست. [لغت نامه]

احمد، ۲۲۳ - ۳۲۴ ق. احمد بن جعفر بن موسی بن یحیی خالد بن برمک معروف به جحظ و مکنی به ابوالحسن، در نواختن طنابور حاذق و سرآمد اقران بود. مولد او به سال ۲۲۴ و وفات او در سنه ۳۲۴ ه. ق. بوده است و کتاب «الطنابوریتین والترنم» را او نوشته. [لغت نامه]

احمد، ۷۸۴ - ۸۱۳ ق. جلایر پسر سلطان اویس بن شیخ حسن ایلکانی (۷۸۴ - ۸۱۳ ه. ق.) موسیقی می‌دانست. [لغت نامه]

احمد بن طیب سرخسی، ۳۸۶ ق. احمد بن الطیب السرخسی حکیمی بوده ایرانی از مردم سرخس، او ابوالعباس احمد بن محمد بن مروان السرخسی است از پیوستگان و شاگردان کندی و نزد او درس خواند و در علم نحو و شعر یگانه است. [لغت نامه] در اول معلمی خلیفه معتضد داشت و سپس ندیم و صاحب سراگشت و در آخر برای افشای رازی به امر معتضد محبوس و بعد مقتول شد.

سرخسی کتب و رسالات بسیاری نوشته ابن‌الندیم که در میان آنها آناری در زمینه موسیقی، به این شرح، هست: کتاب «الموسیقی الکبیر» در دو مقاله که به گفته ابن‌ابی‌صبیحه «بی‌مانند است». این کتاب در باره کلیات موسیقی است.

کتاب «الموسیقی الصغیر»، که مختصری است در باره موسیقی.

کتاب «المدخل الی علم الموسیقی»، که در باره تئوری مقدماتی موسیقی است. کتاب

عبدالقادر بیدل بوده و در شاهجهان آباد سکونت داشته. [گلزار جاویدان، محمود هدایت، ج ۱، ص ۷۳]	به صورت ریز اجرا شود «در ضرب»
احمد کاشی از خوانندگان بنام بوده که به اتفاق عیسی آقاباشی و حسین ملندوق جزو دسته نوازندگان آقاحسینقلی آواز می خوانده است. [از کورش تا پهلوی، عزیز شمعانی]	به صورت ریز اجرا شود «در تار»
احمدی یکی از نوازندگان تمبک، که نام وی در اشعار قافانی شاعر معاصر دوره محمد شاه قاجار آمده است. [از کورش تا پهلوی، عزیز شمعانی]	آدا آواز، آهنگ، نوا، لحن.
اختصارات برای احتراز از تکرار در نوشتن نتها و مختصر نویسی در علائم انگشت گذاری و حالات موسیقی، علامات و اعداد ویژه ای را در علم موسیقی به کار می برند که اختصارات گویند. مانند:	در مسجد سنجار بنطوع بانگ نماز گفتمی به ادابی که مستمعان را از او نفرت بودی. [گلستان سعدی]
	شبی برادای پسر گوش کرد
	سماعش پریشان و مدهوش کرد [سعدی]
	ادبیات آهنگین ایران «تاریخچه ای بر ادبیات آهنگین ایران» کتابی است تألیف نادره بدیعی در ۳۲۹ صفحه شامل اشعار آهنگها و ترانه های موسیقی ایرانی و نقد و بررسی آنها از دیدگاه اجتماعی و تأثیر آن در اوضاع و احوال زمان خود، که در بهمن ۱۳۵۴ شمسی به چاپ رسیده است.
برگشت	آدوات پنجگانه آلات نقره خانه (کوس خانه) را گویند از قبیل کوس، تبیره، دهل کرنا و نقره که در مواقع خاص و تعیین شده، برای آگاهی و تمهید مردم در مرتفعترین بام موجود در شهر می نواخته اند. در موقع افطار و بیداری سحر در ماه مبارک رمضان اجرا می شده است.
نشان	کوس فرو کوفت ماه روزه به یکبار روز نهار کرد لشکر از پس دیوار
داکاپو	خروش تبیره بر آمد ز شهر زشادی به هر سو رسانید بهر
مثال	ببستند آذین به بانگ درای
از اول قطعه تکرار شده	بفرید کوس و همی کرونا [فردوسی]
توقف بر روی یک نت	ادیب خوانساری، اسماعیل، ۱۲۸۰- اسماعیل
تکرار جمله از یک نت پایین تر	- فرزند میرزا محمود خوانساری به سال ۱۲۸۰ ش در خوانسار متولد شد. ابتدا نزد عندلیب گلپایگانی دروس اولیه آواز، و بعداً در اصفهان نزد سید رحیم، ردیف و گوشه های موسیقی را یاد گرفت. سالها با اسماعیل خان حسین زاده، حبیب سماعی، ابوالحسن صبا، عبدالحسین شهنازی و مرتضی محجوبی همکاری داشت. مدتی هم با اسماعیل مهرتاش در جامعه بارید همکاری نمود. در بدو تأسیس رادیو،
تکرار جمله از یک نت بالاتر	
به صورت چنگ اجرا شود	
به صورت دولا چنگ اجرا شود	
به صورت سه لا چنگ شود	

۲- دامنه ارتعاش (فاصله ما بین آخرین نقطه رفت و آمد تا نقطه سکون) که عملاً موجب شدت و ضعف صوت می‌شود. هر چه دامنه بزرگتر باشد، صوت شدیدتر (قویتر) است و این کیفیت را در فیزیک «شدت» می‌نامند.

۳- شکل منحنی ترسیم شده (وجود دندانه‌هایی طی دامنه) که اختلاف «رنگ» را در صوت حاصل می‌کند. این کیفیت را در فیزیک «طنین» گویند.

اصواتی که تعداد ارتعاشات آنها کمتر از ۱۶ و بیشتر از ۲۰/۰۰۰ باشد حکم صوت را ندارند. در پیانو که دارای هفت اکتا و است اصوات در فاصله ۲۷ الی ۴۰۹۶ ارتعاش در ثانیه قرار گرفته‌اند و هر صدا دارای فرکانس معینی است که معرف آن صدا می‌باشد.

بهترین فرکانس قرارداده شده که تفاوت زیادی هم با اعداد فوق ندارد ۲۵۶ do3 است از آنجا که $2^8 = 256 = do3$ می‌باشد در این صورت مبنای تمام گامها اعداد صحیح خواهد داشت.

$$do - 3 = 2^8 = 256$$

$$do 2 = 2^7 = 128$$

$$do - 1 = 2^6 = 64$$

$$do1 = 2^5 = 32$$

$$do2 = 2^4 = 16$$

$$do3 = 2^3 = 8$$

فاصله نت‌ها نسبت به مبدأ do

سالها به عنوان خواننده مرد با این دستگاه همکاری داشت. ادیب صفحانی نیز به همراه هنرمندان هم زمان خود ضبط نموده است. اوپکی از خوانندگان خوش آواز موسیقی ایران است و نزد ارباب هنر قدر و عزت خاصی دارد.

اراضین نام یکی از آهنگهای ضربی بدون کلام است. از موسیقی قدیم ایران که در آثار قدما آمده، در موسیقی ردیفی نت شده، لحنی بدین نام ثبت نشده است.

ارتعاش در لغت به معنی لرزش یک جسم است. حصول صوت نتیجه این لرزش است مثلاً صوت ویولن نتیجه لرزش سیمهای آن و صوت فلوت نتیجه لرزش هوای داخل لوله است.

ارتعاش را می‌توان با وسایل آزمایشگاهی بر روی صفحه‌ای ثبت کرد و چون این صفحه از مقابل جسم مرتعش با سرعتی یکنواخت عبور می‌کند، جسم اخیر اثری به شکل منحنی سینوسی بر روی صفحه باقی می‌گذارد و در این صورت سه عامل ارتعاش قابل بررسی است:

۱- طول موج (مدت زمان ما بین یک رفت و آمد ارتعاش = فاصله طولی یک پرورد منحنی سینوسی) که نتیجه عملی آن اختلاف در زیر و بمی صوت خواهد بود، هر چه طول موج کوتاهتر باشد (یعنی هر چه ارتعاش سریعتر باشد) صوت حاصله زیرتر است و این کیفیت را در فیزیک «ارتفاع صوت» می‌نامند.

دو	سی	لا	سل	فا	می	ر	دو
۲	$\frac{15}{8}$	$\frac{5}{3}$	$\frac{3}{2}$	$\frac{4}{3}$	$\frac{5}{4}$	$\frac{9}{8}$	۱
۲	$\frac{1}{175}$	$\frac{1}{66}$	$\frac{1}{5}$	$\frac{1}{32}$	$\frac{1}{25}$	$\frac{1}{125}$	۱

نام اکتاو	۲- —	۱- —	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷
دو	۱۶	۳۲	۶۴	۱۲۸	۲۵۶	۵۱۲	۱۰۲۴	۲۰۴۸	۴۰۹۶
دودیز	۱۷	۳۴	۶۸	۱۳۶	۲۷۲	۵۴۴	۱۰۸۸	۲۱۷۶	۴۳۵۲
ر	۱۸	۳۶	۷۲	۱۴۴	۲۸۸	۵۷۶	۱۱۵۲	۲۳۰۴	۴۶۰۸
ردیز	۱۹	۳۸	۷۶	۱۵۲	۳۰۴	۶۰۸	۱۲۱۶	۲۴۳۲	۴۸۶۴
می	۲۰	۴۰	۸۰	۱۶۰	۳۲۰	۶۴۰	۱۲۸۰	۲۵۶۰	۵۱۲۰
فا	۲۱	۴۲	۸۴	۱۶۸	۳۳۶	۶۷۲	۱۳۴۴	۲۶۸۸	۵۳۷۶
فادیز	۲۳	۴۶	۹۲	۱۸۴	۳۶۸	۷۳۶	۱۴۷۲	۲۹۴۴	۵۸۸۸
سل	۲۴	۴۸	۹۶	۱۹۲	۳۸۴	۷۶۸	۱۵۷۶	۳۰۵۲	۶۰۸۴
سلدیز	۲۵	۵۰	۱۰۰	۲۰۰	۴۰۰	۸۰۰	۱۶۰۰	۳۲۰۰	۶۴۰۰
لا	۲۷/۵	۵۵	۱۱۰	۲۲۰	۴۴۰	۸۸۰	۱۷۶۰	۳۵۲۰	۷۰۴۰
لادیز	۲۹	۵۸	۱۱۶	۲۳۲	۴۶۴	۹۲۸	۱۸۵۶	۳۷۱۲	۷۴۲۴
سی	۳۰	۶۰	۱۲۰	۲۴۰	۴۸۰	۹۶۰	۱۹۲۰	۳۸۴۰	۷۶۸۰
دو	۳۲	۶۴	۱۲۸	۲۵۶	۵۱۲	۱۰۲۴	۲۰۴۸	۴۰۹۶	۸۱۹۲

فرکانس فیزیکی هفت اکتاوت موسیقی

مشابه صندوق. [غیاث اللغات]

سازی است که هزار آدمی از مرد وزن و پیر و جوان
مزامیر مختلفه و آوازهای متنوعه را یکبارگی ساز
کنند و بنوازند. [مؤید الفضل]

مرب ارغنون. [فرهنگ معین]

همه ساله دو چشمست سوی معشوق

همه روزه دو گوشت سوی ارغن [منوچهری]

اگر ناهید در عشرتگه چرخ

سراید شعر من بر ساز ارغن [خاقانی]

از چنگ غم خلاصی تمنا کنم زده‌ر

کافغان به نای و حلق چوارغن بر آورم [خاقانی]

ارغنون ارغنون سازی است بادی (ذوات النفخ) که
یونانیان به آن ارگانون organon می‌گویند.

سازی است که از تعداد زیادی لوله تشکیل شده و هوا

را با واسطه داخل آن لوله‌ها دمند. [فرهنگ معین]

سازی است و آن کدوی خالی باشد به چرم کشیده و
بر آن رودها بندند و آن سابقاً مربع بود مشابه
صندوق.

ارغن. ارغنون. [فرهنگ معین]

این ساز از نظر چگونگی ساختمان انواع دارد که از
آن جمله است:

ارغنون بوقی، ارغنون زمری ارغنون زمری، ارغنون
آبی، ارغنون الکتریکی و ارغنون دهنی. ساختمان
ارغنون ابتدا تشکیل می‌شده است از چندنای که
متصل به دمی بوده و هوا به وسیله دم، وارد نایها
می‌شده و به صدا در می‌آمده است. نمونه ساده این
ساز هنوز هم در بعضی از روستاهای ایران معمول
است و آن، نی‌انبان، نای مشک یا نای خیک است.

در روزگار ما این ساز از نظر ساختمانی تکمیل شده
است. نوع عظیم آن را که دمها به وسیله نیروی برق
به حرکت در می‌آیند ارگ الکتریکی می‌نامند. نوع
کوچکتر آن را که شبیه پیانو یا کلاوسن است ارگ
مطلق تسمیه کرده‌اند. و نوع قابل حمل آن را
آکوردئون نامیده‌اند و نوع جیبی آن را که با دهان
نواخته می‌شود ملودیکا آرمونیکا یا سازدهنی

ارجنه از گوشه‌های موسیقی قدیم ایران که نام آن در
اشعار شاعران به جای مانده است در موسیقی فعلی
ایران، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

گه نوای هفت گنج و گه نوای گنج گاو

گه نوای دیف رخس و گه نوای ارجنه [منوچهری]

ارجوزه نام گوشه‌ای از موسیقی ایران در دوران
گذشته. در موسیقی کنونی، گوشه‌ای بدین نام وجود
ندارد.

ارجوزه قصیده گونه‌ای به وزن رجز. قصیده به وزن
رجز بیت کوتاه شعر کوتاه. اراجیز. گوشه‌ای است در

چهارگاه. رجز. [فرهنگ معین]

ارسلان خان، - ۱۲۹۹ ملقب به ناصر همایون یکی
از بهترین شاگردان لومر است که پیانو را بخوبی
می‌نواخت. در زمان مظفرالدین شاه جزو
خدمتگزاران دربار بود و به درجه سرتیپی رسید و
مدتی رئیس موزیک سلطنتی شد. غالباً در سفرهای
شاه به اروپا جزو ملتزمان رکاب بود و در سفری که
لومر برای خرید پیانو به اروپا رفت، ناصر همایون او را
همراهی کرد و در امور هنری همکاریهای زیادی با
استاد خود موسیولومر به عمل آورد.

بعد از فوت مظفرالدین شاه، ناصر همایون فعالیت‌های
موسیقی را کنار گذاشت و با سمت ریاست قشون
به تبریز و زنجان رفت و بالاخره در ۵۴ سالگی، به
سال ۱۲۹۹ شمسی در تبریز فوت کرد در کتاب
«سرگذشت موسیقی ایران» تاریخ فوت او ۱۲۹۵
ذکر شده است. [از کورش تا پهلوی. عزیز شعبانی].

ارغشتک جست و خیز در رقص. و صدایی که هنگام
رقص و طرب، از به هم زدن سرانگشتان در
می‌آیند. بشکن هم می‌گویند. [فرهنگ عمید لغت
نامه]

ارغن نام سازی است که آن را افلاطون وضع کرده و
بیشتر نصرانیان و رومیان نوازند و ارغنون همان
است. [برهان قاطع]

ارغن کدوی خالی باشد به چرم اندر کشیده و بر آن
رودها بندند و آنچه اکنون به هم می‌رسد مربع باشد

نامگذاری کرده‌اند.

ضروری است اشاره شود که ارگانون یا ارگانوم به نوعی از موسیقی غربی نیز اطلاق می‌شود که در قرن نهم و دهم میلادی معمول بوده و بعدها قواعد موسیقی چند صدایی (پولیفونیک) بر مبنای آن ابداع گردیده است.

ارغنون ساز فلک رهن اهل هنر است

چون از این غصه ننالیم و چرا نخروشیم
در ساز ارغنون، هوا از یک سو وارد محفظه یا انبان می‌شود و درون نایها می‌دود و اصواتی خوش یا ناخوش استخراج می‌کند و دوباره با هوا می‌آمیزد. در واقع باد یا هوا یک بار درون محفظه می‌رود و بار دیگر رجعت به فضای اصلی خود می‌کند. عارفان، این فعل و انفعال را تشبیه به ده نشاء معقول و محسوس کرده‌اند، و معتقدند که آدمی نیز از نشاء معقول به نشاء محسوس هیوط. و پس از مدتی در نشاء اخیر، مجدداً به نشاء معقول صعود می‌نماید.

بار دیگر از فلک پران شوم

آنچه اندر هم ناید آن شوم

پس عدم گردم عدم چون ارغنون

گویدم انالیه راجعون [مولوی]

در زوایای طربخانه جمشید فلک

ارغنون ساز کند زهره به آهنگ سماع

بساز ای مغنی ره دلپسند

بر او تار این ارغنون بلند

رهی کان زمخت رهایی دهد

به تاریک شب روشنایی دهد [نظامی]

از جنگ غم خلاصی تمنا کنم زده‌ر

کافغان به نای و حلق چو ارغن بر آورم

انگشت ارغنون زن رومی به زخمه بر

تب لرزه تاننانا بر افکند

در دست ارغنون زن گردون به رنگ و شکل

شب موی گشت و مه چون کمان رباب شد [خاقانی]

سه تای باربد دستان همی زد

به هشیاری ره مستان همی زد

نکیسا چنگ را خوش کرده آواز

فکنده ارغنون را زخمه ساز

مغنی بزن چنگ بر ارغنون

بیر از دلم فکر دنیای دون [حافظ]

همی راندم فرس رامن به تقریب

چون انگشتان مرد ارغنون زن [منوچهری]

چو طوبی گشت شاخ بید و شاخ سرو و نوژ و گل

نشسته ارغنون سازان به زیر سایه طوبی [منوچهری]

مأخوذ از یونانی، سازی است مشهور که افلاطون

وضع آن را کرده است و بعضی گویند ارغنون ترجمه

مزامیر است یعنی جمیع سازهای تنفسی، و بعضی

دیگر گویند چون هزار آدمی از پیر و جوان همه

به یکباره به آوازهای مخالف یکدیگر چیزی بخوانند،

آن حالت را ارغنون خوانند، و جمعی دیگر گویند که

ارغنون ساز و آواز هفتاد دختر خواننده و سازنده

است که همه یک چیز را یکبار و به یک آهنگ با هم

بخوانند و بنوازند. [برهان قاطع]

و گویند که ارغنون هشت هزار لوله و آلت دارد.

سازی است مخصوص مسیحیان که در کلیساها

نوازند. نی‌های درشت و خرد کاواک را به اصول زیر

و بم وضع کرده و در دنبال چیزی شبیه دم

ساخته‌اند. بتدریج که می‌کشند، به سبب هوایی که

حاصل شود، از آن چوبها آوایی مانند موسیقار شنیده

شود و در روزهای معین در کلیساها نوازند. [شعوری]

و آن آلتی است موسیقی از ذوات النفع و دو گونه بود:

زمری، بوقی. [الفهرست. ابن‌الدیم. چاپ مصر، ص ۳۷۷.]

کازیمیرسکی گوید: از آلات موسیقی است شبیه

کلاوسن و ارگ.

از سینه صدای ارغنون می‌آید

وزدیده به جای اشک خون می‌آید

در شام فراق ناله‌ام از دل تنگ

آغشته به خون دل برون می‌آید [شیخ ابوسعید ابولخیر.

به نقل از شعوری.]

هنوز رود سراپان نساخته‌اند به‌روم

زهر مجلسی او ارغنون و موسیقار

مورد دستگاههای ایرانی از آن مرحوم یاد گرفته بود که پس از برطرف نمودن آنها به شاگردان می‌آموخت. [تاریخچه هزار ساله هنرمندان موسیقی ایرانی در آذربایجان محمدحسن عنادی. ص ۲۱].

اُرگِستر به مجموعه‌ای از سازهای مختلف اطلاق می‌شود که به اجرای قطعه‌ای آماده شده می‌پردازند. ارکستر مجلسی از هر گروه از سازها، یکی در آن شرکت دارند و از دو، تا نه نفر می‌باشند.

ارکستر بزرگ مانند ارکستر سمفونیک و ارکستر اپرا از چهار دسته کلی و هر دسته از چند گروه و هر گروه از تعدادی نوازنده به شرح زیر تشکیل می‌شود:

الف - سازهای زهی: ویولن اول، ویولن دوم، ویولا، ویولن سل و کنترباس.

ب - سازهای بادی چوبی: فلوتها، پیکولو، ابوها، کرآنگله، قره‌نیها، فاگوت و کنترباگوت.

ج - سازهای بادی برنجی: کرها، ترمپتها، ترمبون‌ها و توبا.

د - گروه سازهای ضربی: طبل کوچک، طبل بزرگ، سنج و مثلث.

اُرگِستر اسیون ارکستر از دسته‌های مختلف شامل سازهای گوناگون تشکیل می‌شود که هر یک دارای استقلال و کاراکتر علی‌حده و لحن جداگانه‌ای است و نیز هر یک نشان دهنده حالت و مجسم کننده تیپ متفاوتی است. هر ساز دارای وسعت و تکنیک خاص و محدودی است که آهنگساز باید بدانند ملودی‌ای که برای یک ساز به خصوص در نظر گرفته می‌شود با آن ساز قابل اجرا هست یا خیر، و شاید برای ساز دیگر مناسبتر و مفیدتر باشد. آهنگساز باید بدواً به تکنیک و اهمیت وسعت سازها احاطه کامل داشته باشد تا بتواند ملودی را به وسیله الحان دیگر هماهنگ سازد و با کمک گرفتن از علم هارمونی و کنتربان، آهنگ کامل و جامعی ترکیب نماید؛ این علم را ارکستراسیون نامند.

اُرگ سازی است بادی و شستی‌دار. شستیهای ارگ

به‌چنین روز به گوشش غوکوس
زارغنون خوشتر و از موسیقار [فرخی]
که تارنی‌اش کان به‌بالا بود
از آن هابت نغمه پیما بود [سلاطین، لغت نامه]
تاچکاوک بست موسیقار بر منقار خویش
ارغنون بسته است بلبل بردخت ارغوان [معزی]
نوای بارید و ساز بریط و مزمار
طریق کاسه گرو راه ارغنون و سه‌تار [خاقانی]
از این سراچه آوا و رنگ دل بگسل
به‌ارغوان ده رنگ و به‌ارغنون آوا [خاقانی]
هیچ کس را خود ز آدم تاکنون
کی بده است آواز همچون ارغنون
پس عدم گردم عدم چون ارغنون
گویدم اناالیه راجعون [مولوی]
خورد گرچه آواز خر، خنده را
بودارغنون گوش خربنده را [مولوی]
و مغنی ناطقه بر ارغنون زبان او تار نطق فروگسست.
[ترجمه یمینی. ص ۳۲۵].

اُرغَنون زن نوازنده ارغنون. آن که ارغنون نوازد. [آندراج].

همی راندم فرس را من به تقریب
چون انگشتان مرد ارغنون زن [منوچهری]
در کین سیاوش ارغنون زن
آن زخمه درفشان فرو ریخت [خاقانی]
زیونانیان ارغنون زن بسی
که بردند هوش از دل هر کسی [نظامی]
اُرغَنون ساز صانع ارغنون. آن که ارغنون سازد:
ارغنون ساز فلک رهن اهل هنر است
چون ازین غصه ننالیم و چرا نخروشیم [حافظ]

اُرفع الملک یکی از شاگردان میرزا عبداللّه بود و خوب هم سه تار می‌زد. تنها شاگردی بود که به‌طور تکمیل، داشته‌های استاد را اخذ کرده بود. آقا حسینقلی برادر میرزا عبداللّه، با اینکه در دربار ناصرالدین شاه نوازنده معروفی بود ولی آنچه داشته از برادر بزرگش داشته و حتی اشتباهات خود را در

ردیف شستی بیشتر ندارد. در سالهای اخیر، ارگ الکترونیکی نیز که صوت آن توسط تمهیدات و دستگاههای الکتروآکوستیکی تولید می‌شود وسعت آن از چهار اکتاو به هفت اکتاو رسیده است.

وسعت ارگ



[سازشناسی، پرویز منصوری.]

کلمه فرانسوی مأخوذ از یونانی ارگانش ولاتینی ارگانوم.

یکی از آلات موسیقی شبیه به پیانو که با پنجه دست نوازند. یکی از آلات موسیقی بادی که حجم آن بزرگ است و غالباً در کلیساها نوازند. در انجیل اختراع ارگ را به ژوبال (Jubal) نسبت کرده‌اند. ارگ بربری (بربری تحریف است از باربری و آن نام سازنده آلات موسیقی بود) قسمتی از آلات موسیقی قابل حمل که به وسیله استوانه‌ای که در آن تعبیه شده، نواخته می‌شود و با دسته به حرکت می‌آید [لغت نامه]

اسامی نوت‌ها برای تعیین زیر و بمی صداهای موسیقی، اسامی مخصوص به نت‌ها داده‌اند که هفت نام هستند و همیشه از چپ به راست نوشته و خوانده می‌شود و به ترتیب از بم شروع شده و به تدریج زیر می‌شوند.

به دو دسته تقسیم می‌شوند. یک ردیف شستی دستی درون طاقچه مبلی که بسیار ظریف و استادانه ساخته شده با میدان صدایی در حدود ۵/۶ اکتاو، و ردیف دیگر شستی پایی است در جلوپاهای نوازنده به وسعت ۵/۲ اکتاو، و به این ترتیب نوازنده این ساز، آن را با دستها و پاها توأماً اجرا می‌کند.

قسمتهای دیگر ارگ که از محل نوازندگی جدا ولی به آن مربوط است عبارتند از دستگاه تولید باد، دستگاه تولید صوت و جعبه‌های تغییر صدا. در داخل ارگ، وسایل مختلفی تعبیه شده که به پاری آنها رنگ و طنین صداهای حاصله را به اختیار و کمک نوازنده و نیز به کمک دگمه‌های متعددی که جلو او قرار دارد، تغییر می‌دهد. ایضاً جلوی پای نوازنده تعدادی پدال تعبیه شده که فشار هوا و در نتیجه قوت و ضعف صوت حاصله را به دلخواه نوازنده کنترل می‌کند.

ارگ در اساسی عظیمترین ساز موسیقی است و غالباً در کلیساها، آن را همزمان با بنای ساختمان کلیسا در محراب تالار عبادت کار می‌گذارند. این ساز را باید از دسته سازهای بادی بدون زبانه به شمار آورد و ضمناً جلو نوازنده ساز، ردیف شستیهایی مانند پیانو قرار گرفته‌اند. هر صوت ارگ از فشار دادن بر روی یک شستی و در نتیجه باز شدن دریچه هوا و عبور آن از لوله صوتی مربوط به شستی، حاصل می‌شود و هوا به وسیله یک دستگاه مکانیکی یا موتور برقی تولید، و به پشت دریچه‌ها فرستاده می‌شود. شستیهای ارگ در دو سه یا چهار طاقچه روی هم قرار گرفته‌اند و نیز جلوپاهای نوازنده از یک، تادو ردیف پدال قرار دارد که نوازنده ناگزیر با پاهای خود آنها را فشار می‌دهد و صوتی بسیار بم از هر یک حاصل می‌کند.

در کنار ارگ بزرگ، ارگهای کوچکتر و کم و بیش با وسعتهای مختلف ساخته شده (معمولاً پنج اکتاو) و در داخل آن مخزن باد تعبیه شده که «دم» آن زیر پاهای نوازنده قرار دارد و فاقد پدال است و یک

حسین استوار با اینکه پیانو را به خوبی می نواخت ولی عقیده داشت که پیانو مانند تار نمی تواند احساسات او را منعکس بسازد. [از کورش تا پهلوی. عزیز شعبانی.]

اُسْتَوَار، هوشنگ، ۱۳۰۶ - فرزند حسین استوار در سال ۱۳۰۶ شمسی در تهران به دنیا آمد. پس از پایان تحصیلات متوسطه، یک سال با پرویز محمود کار کرد و در سال ۱۳۲۵ به اروپا رفت و در کنسرواتوار بروکسل در رشته آرمونی به تحصیل پرداخت. هوشنگ استوار از کنسرواتوار premier prix را اخذ نمود و توانست در بین همکلاسیهای خود که از ملل مختلف بودند، رتبه دوم را به دست آورد.

از آثار استوار می توان به شرح زیر نام برد:

- ۱- سوئیت ایران برای پیانو و ارکستر.
- ۲- الژی برای آواز و پیانو و یک ملودی ایرانی برای آواز و پیانو.
- ۳- دونکتورن برای پیانو.
- ۴- والس رمانتیک برای پیانو.
- ۵- اجاق سرد بر روی شعر نیمایوشیج برای صدای سوپرانو و پیانو.
- ۶- شب خیام کوئینتت برای دو ویولن آلتو و ویولن سل

اسحاق موصلی، ۱۵۰ - ۲۳۵ق. ابامحمد اسحاق موصلی، فرزند ابراهیم، در سال ۱۵۰ هجری قمری، از شاهک به دنیا آمد. در علم و ادب و موسیقی مهارتی تام داشت. موسیقی را از پدر هنرمند خود، منصور زلز و استادان دیگر بیاموخت، مقام وی در موسیقی به حدی رسید که صاحب «آغانی» او را این چنین توصیف می کند «موسیقیدانها را به جویها و نهرا تشبیه کرده و او را در موسیقی صاحب سبکی خاص دانسته». اسحاق آن چنان خوب از کیفیت ابعاد و پرده های موسیقی اطلاع داشته که قطعات موسیقی خیلی مشکل را روی عود ناکوک می نواخته و این را دلیل بردقت قوه سامعه و مهارت انگشتان و آشنایی زیاد او به عود دانسته اند. اسحاق برای اینکه

سی	لا	سل	فا	می	ر	دو	فارسی
si	la	sol	fa	mi	re	do	لاتین
B	A	G	F	E	D	C	آلمانی

اسپراس یکی از هشت مقام موسیقی متداول در عصر بهرام گور پادشاه ساسانی.

این هشت واحد بنابر نوشته ابن خردادبه در رساله «اللهو والملاهی» عبارت بوده اند از: ۱- بهار ۲- بندستان ۳- ابرین (آفرین) ۴- ابرینه ۵- مازدرستان (ماه درستان) ۶- ششم (نسیم) ۷- قبه (گوه، گوشت) ۸- اسپراس. [حافظ و موسیقی. حسینعلی ملاح. ص ۲۰۰.]

هشتمین مقام از مقامات موسیقی متداول در عهد بهرام ساسانی [بندستان]

استاد جعفر از استادان سازنده تار که تارهای خوبی نیز می ساخته است. [سرگذشت موسیقی ایران. روح الله خالقی. ج ۱، ص ۱۷۱.]

استاد حاجی آقا فرزند رمضان شاهرخ است واز تار سازان بنام بوده است. استاد حاجی آقا یک نوع تار هشت سیمی نیز ابداع نموده است. [سرگذشت موسیقی ایران. روح الله خالقی. ج ۱، ص ۱۷۳.]

استاد عباس از سازندگان تار است که تارهای خوبی می ساخته. وی شاگرد یحیای دوم بوده است. [سرگذشت موسیقی ایران. روح الله خالقی. ج ۱، ص ۱۷۱.]

استاد قَرَج الله از صنعتگران ممتازی بوده است که در ساختن تار و سه تار و کمانچه مهارت داشته است. [سرگذشت موسیقی ایران. روح الله خالقی ج ۱، ص ۱۶۹.]

اِستاره طنبور سه تار. طنبوری که سه تار داشته باشد. [فرهنگ سروری]

استوار، حسین، ۱۲۷۵ - به سال ۱۲۷۵ تولد یافت. در زمان کودکی به نواختن تار و سه تار پرداخت و بعد از مدتی برای یاد گرفتن پیانو نزد محمود مفخم رفت.

ورود، تشخیص کرد که یکی از نوازندگان بخاطر نغمه می‌زند. به‌او اظهار کرد و کار او را تصحیح کرد. اسحاق شخصی بذله‌گو و خوش محضر و در دین، متعصب بوده ولی از شراب ابا نداشته است. در عهد اسحاق، گام فیثاغورس در سراسر شرق رواج داشت ولی اسحاق گامی به وجود آورد. بدین معنی که در فاصله دوم هر طبقه یک پله به فاصله ۲۳ ایجاد نمود. در گام اسحاق فاصله پله‌ها ۲۳ و ۲۸ و ۲۳ و ۵۱ است. به گفته صاحب «آغانی» ابراهیم واسحاق، موسیقی را تحت نظم و ترتیب خاصی در آورده‌اند. ابوالفرج افسانه‌هایی به اسحاق نسبت داده، از جمله آورده است که روزی اسحاق در آهنگی فروماند. شیطان بر او ظاهر شد و مشکل وی را حل کرد. همچنین در «الف لیل»، داستان دختران عاشق به نام اسحاق و مأمون آمده است. اسحاق در فن رقص نیز مهارتی بسزا داشته و قواعد آن را به خوبی می‌دانسته است. جاحظ در «طبقات المغنیین» گوید: اسحاق نخستین کسی است که به نغمات با دقت می‌نگرد. سپس از قول فلاسفه متقدمان اصول و آدابی را که علم برای صاحبان عقل به وجود آورده است، چهار می‌داند: نجوم و بروج حساب و مسافت طب و لحنها و معرفت اجزای آنها. اسحاق صاحب تألیفات متعددی بوده که ابن الندیم نیز از آنها یاد کرده است کتب وی درباره حوادث زندگی شاعران، محدثان، تاریخ، موسیقی، فقه و سایر علوم بوده است. کتابهایی که بدو نسبت می‌دهند به قرار زیر است ۱- «آغانی کبیر» ۲- «مجموعه آغانی» ۳- «عزة المیلاء» ۴- «اخبار حماد» ۵- «اخبار حنین حیری» ۶- «اخبار ذی الرمه» ۷- «اخبار طویس» ۸- «اخبار سعد بن مسجع» ۹- «اخبار الدلال» ۱۰- «اخبار محمد بن عایشه» ۱۱- «اخبار ابن صاحب الضوء» ۱۲- «اخبار حسان» ۱۳- «اخبار الاحوص» ۱۴- «اخبار جمیل» ۱۵- «اخبار کثیر» ۱۶- «اخبار عقیل بن علقمه» ۱۷- «اخبار ابن هر مه» ۱۸- «آغانی معبد» ۱۹- «الاختیار من الاغانی للوائق» ۲۰- «النغم والایقاق»

بتواند هر نوع آهنگی را روی هر بربط ناکوکی بنوازد، ده سال ریاضت تمرین بر خود هموار نموده، صاحب «آغانی» در این باره از زبان اسحاق می‌نویسد «با خود گفتم نباید بارید در این زمینه از من برتر باشد؛ پس این هنر را بیش از ده سال دنبال کردم تا هر گروه از هر راه را خوب شناختم و دانستم نغمه آن چیست و سر آغاز همه نغمه‌ها را از بیم وزیر شناختم و دانستم هر کدام با آن دیگری در کجا یکی می‌شود و هم گروه است و جای دستانهای همه آوازها را خواب دانستم». اسحاق نوشته‌های بسیاری در موسیقی داشته که برخی از آنها زندگانی و آثار بزرگان موسیقی عرب همچون معبد و ابن مسجع، و تعدادی نیز در زمینه اصول و قواعد موسیقی بوده. از کتابهای اسحاق چیزی به جای نمانده است. [پژوهشی کوتاه درباره استادان موسیقی ایران و موسیقی ایرانی].

اسحاق با پنج خلیفه عباسی:

۱- هارون الرشید ۲- امین ۳- مأمون ۴- معتصم ۵- الواثق بالله، معاصر بوده و هارون به او لقب اباصفوان داده است. او ضمن یکی از اشعار خود، که در «آغانی» نمونه‌هایی از آن وجود دارد، این لقب را تأیید می‌کند. و می‌گوید:

إذا قال (لی) یا «مردمی خور» و کرها

علی و کنانی مزاحاً بصفوان

اسحاق در شعر و ادب و حدیث و تاریخ و فقه نیز سرآمد همگنان بوده است به طوری که خلیفه بارها گفته بود، اگر اسحاق نوازندگی نمی‌کرد به او منصب قضا، تفویض می‌کردم، به طوری که ابن خلکان و ابوالفرج اصفهانی می‌نویسد: اسحاق به حدی مورد احترام رجال زمان خویش بود که قاضی القضا، یحیی بن اکثم، پیوسته دست در دست وی به مجلس خلیفه وارد می‌شده است. صاحب «آغانی» گوید: روزی وارد مجلس مأمون شد. بیست نفر را مشگر که نیمی از آنها طرف راست و نصف دیگر جانب چپ نشسته بودند، به نوازندگی مشغول بودند. به محض

۲۱- «کتاب الرقص والرق».

اسحاق شش پسر داشته به نامهای: ۱- حمید ۲- حماد ۳- احمد ۴- حامد ۵- فضل ۶- ابراهیم؛ که حماد و ابراهیم از دیگر آنها در علم موسیقی مشهورتر بوده اند. اسحاق به سال ۲۳۵ هجری قمری زندگانی راوداع گفت. [شعرو موسیقی در ادبیات فارسی، ابوتراب رازانی].

اسحاق موصلی، معروف به ندیم، اصلاً ایرانی و از خانواده بزرگی است. در عجم، و از آن رو که مدتی در موصل اقامت کرده به موصلی شهرت یافته چنان که تمیمی گفتن او هم به جهت آن بوده است که در ایام صغر بعد از وفات پدر در تحت تربیت و کفالت بنی تمیم نشأت یافته است. [ریحانة الادب. ج ۴، ص ۱۸۳]

اسفراین از الحان موسیقی که نام آن در کتب قدیمی به دست آمده. چنین گوشه‌ای در موسیقی این دوران وجود ندارد.

اسفندیاری، علی، ۱۲۷۴ - ۱۳۳۸. در سال ۱۳۱۷ ش، به وسیله سرگرد مین باشیان برای همکاری در مجله موسیقی استخدام گردید و تا شهریور ۱۳۲۰ به کار خود در این مجله ادامه داد. اسکاف نام لحنی از موسیقی قدیم ایران که تنها نام آن در کتب متقدمان به جای مانده است، در موسیقی کنونی ایران وجود ندارد.

اسکوئی، ژاله بانو ژاله اسکوئی از لیسانسیه‌های هنرستان عالی موسیقی است در رشته «کر». [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی. ابراهیم صفائی. ص ۱۱۷]

اسلم اسلام ورافع، دوحدهی سرا بودند و برای شتران پیغمبر (ص) حدی می خواندند. [تقیح المقال. ج ۱، ص ۱۲۵]

اسماعیلی، حیدر یکی از نوازندگان فلوت است که مدتها با رادیو همکاری می کرد و در ارکستری که به رهبری جهانپناه اداره می شد نوازندگی فلوت را به عهده داشت.

اسماعیلی، محمد علی، ۱۳۱۳- محمد علی

اسماعیلی متین فرزند ابراهیم به سال ۱۳۱۳ ش در تهران متولد شد. او یکی از نوازندگان ضرب است که سالهای عمر خود را به تربیت علاقه‌مندان ضرب مصروف داشته. اسماعیلی ارکستر مخصوص ضرب فرهنگ و هنر را تا بدان پایه از ارزش رسانید که آن ارکستر توانست بدون استفاده از ساز اقدام به تهیه یک فیلم سینمایی به نام «رونما» بنماید. در این فیلم با مهارت خاصی تمام مراحل یک مراسم عروسی را با صدای ارکستر ضرب اجرا کرد. اسماعیلی با ارکسترهای مختلف فرهنگ و هنر در عصر خود همکاری داشت و کار او بعد از حسین تهرانی استادش، بی نظیر بود.

اسونک این ترانه مبارک باد شیرازیهاست که (مثل سیت بیارم خرم آباد) در موقع عروسی می خوانند و غالباً هم به وسیله خانمها و دسته جمعی خوانده می شود.

یک حمومی سیت 'بسازم چل' ستون چل پنجره
شیر داماد توش نشینه باطلسم و سلسله
یک حمومی سیت بسازم حموم حاجی رضا
گلش از گل کوه 'بیارم آبش از امام رضا
آی مبارک بادا
انشالله مبارک بادا



« FFF » باکمال قوت.

« MF » نیمه قایم، معتدل.

« SFZ » قوت ناگهانی.

« < » از صدای ضعیف به صدای قوی (کرسندو).

« > » از صدای قوی به صدای ضعیف (دکرسندو).

« F.P » از صدای قوی به ضعیف می‌رود.

« P.F » از صدای ضعیف به قوی می‌رود.

اصطلاحات موسیقی کتابی است تحت نام

«اصطلاحات جهانی و لغات رایج ایتالیایی در

موسیقی» نوشته «رافائل کودکا» که به وسیله

فریدون ناصر ترجمه شده و توسط انتشارات پارت

به سال ۱۳۶۲ش انتشار یافته است.

اصغر معروف به اصغر محمد حسین بیگ، ضرب نیکو

می‌گرفت و در دستگاه میرزا علی اصغر خان اتابک

بود. [دو مقاله درباره موسیقی. حسن مشحون. ص

[۴۲]

اصفهان آواز اصفهان با اینکه جزء دستگاه همایون

محسوب می‌شود لیکن به طور مستقل هم اجرا

می‌شود. گوشه‌های آواز اصفهان، درآمد کرشمه،

جامه دران، فرود، دوبیتی، بیات راجع (بیات راجه

هم گفته می‌شود)، حزین کرشمه، عشاق، رهاب،

شاه ختایی سوز و گداز، راز و نیاز، فرح انگیز بیات

شیراز و مننوی.

گوشه‌های اصفهان در اشعار شعرا:

نوی مجلس ما را چویر کشد مطرب

گاهی عراق زند گاهی اصفهان گیرد

ز راه راست گر آهنگ می‌کنی به حجاز

ز اصفهان نظری جانب عراق انداز

نخستین می‌کنم از راست آغاز

که مرد از راستی شد از غم آزاد

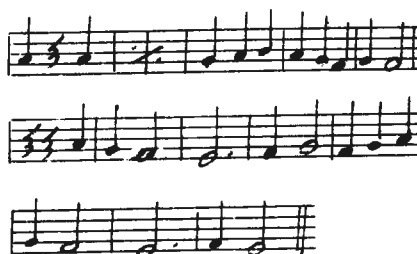
حسینی و عراق آن گه سپاهان

پس از زنگوله عشاق و نوادان

مطرب در اصفهان چو سرود این غزل قبول

از جزر و مد و ناله او زنده رود شد [آندراج]

حالت آواز اصفهان:



اشکنه از الحان ادوار گذشته که در موسیقی فعلی ایران وجود ندارد.

مطربان ساعت به ساعت بر نوای زیرویم

گاه سروستان زند امروز و گاهی اشکنه

اصطفاق جنبیدن تارهای عود از زخمه. [منتهی

الارب]

آواز دادن رودها و آنچه بدان ماند. [تاج المصادر

بیهقی، لغت نامه]

اصطلاحات موسیقی حروف و کلماتی که در علم

موسیقی نشاندهنده حالات و حرکات مخصوص در

اجرای آهنگهای موسیقی هستند:

لارگو (Largo): وسیع و فراخ با وقار و آرام.

لارگتو (Larghetto): از لارگو کمی تندتر.

آدازیو (Adagio): بآرامی و بی‌عجله.

آندانت (Andante): بشاش، پرشور، باحرارت، سریع

و چالاک

آلگرو (Allegro): سریع و چابک.

پرستو (Presto): خیلی تند و سریع.

مدراتو (Moderato): معتدل و متوسط، آرام و

راحت.

« P » کم صدا، یواش و ضعیف.

« PP » خیلی یواش.

« PPP » خیلی خیلی یواش.

« F » قایم و قوی.

« FF » قوی تر.

گام اصفهان با اجرای قدما



آهنگهای زیبایی که در آواز اصفهان ساخته شده است:

شب مهتاب	از شیدا
برگ خزان	از پرویز یا حقی
حالا چرا	از خالقی
رنگ اصفهان	از درویش خان
لیلا	از همایون خرم
بس کن	از تجویدی
شرقی	از خالقی
تمرین اصفهان	از استاد صبا
رنگارنگ	از خالقی
چنگ رودکی	از خالقی
ایام کودکی	از تجویدی

رو به اصفهان که یابی ای پسر

توز نیریز و نیشابورک خبر

و مقام اصفهان را گوید برای امراض سرد و خشک
نافع است. تأثیر را از برج نور گرفته با شعبه نیریز و
نشابورک.

اگر خوانی صفاهان در سحرگاه

شوی از جمله اسرار آگاه [خواجه عبدالرحمن بن سیف

الدین غزنوی]

اصفهانک گوشه‌ای از موسیقی قدیم که غیر از آواز
اصفهان متداول کنونی است.

گوشه‌ای از دستگاه راست پنجگاه است. این گوشه
به شماره ۲۴ در دستگاه پنجگاه در کتاب «هفت
دستگاه» ردیف موسی معروفی به چاپ رسیده است.
شعبه‌ای است از شعب بیست و چهار گانه موسیقی.

[فرهنگ معین]

اصفهان، عبدالحق از شاگردان نایب اسداله

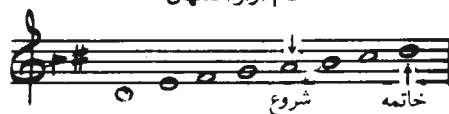
اصفهان آوازی است گاه خوشحال و گاه محزون،
رویه‌مرفته جذاب و دلرباست. از شنیدن آواز
اصفهان انسان زیاد ملول و متأثر نمی‌شود؛ در
صورتی که شاد و مسرور هم نمی‌گردد. پس حالت
اصفهان بین غم و شادی است. می‌توان گفت آوازی
زیبا و جذاب، ولی از صفات مخصوصی که در شور و
همایون موجود است عاری است گویی شخصی است
که اواسط عمر خود را می‌گذراند و هنوز دارای عزم
و اراده و سلامت جسم است، ولی از هر رویدادی
تجربه‌ای اندوخته و از هر حادثه‌ای پندی فرا گرفته.
شتاب و عجله‌ای در کارها ندارد. گذشت زمان که
بهترین آموزگار است، به او نشان داده که دنیا و کار
آن گذران است و آدمی نباید از پیش آمد هر پدیده
نامطلوب، اعتدال خود را از دست بدهد. بلکه صبر و
حوصله و بردباری، مسائل و رویدادی ناگوار را به
طور سهلتری حل می‌کند.

آواز اصفهان چنان جذاب است که هنگام استماع
آن مهر سکوت بر لب مستمع اهل ذوق می‌زند و او را
به تفکر و درونگرایی و سیروسباحث در دنیای
معنوی و می‌دارد. وسعت این آواز زیاد نیست ولی
خواننده و نوازنده با ذوق می‌تواند تحریر و غلتهای
زیبا بدان داده جبران کمی دامنه وسعت آواز اصفهان
را بنماید.

در صورتی که خواننده یا نوازنده بتوانند با تمهید
خاص درجه هفتم فروشو این آواز را نیم پرده بم‌تر
اجرا نمایند لطف و زیبایی آن دلپسندتر خواهد شد
(گام کوچک هارمونیک)

آواز اصفهان زمان کنونی فرق اندکی با اجرای قدیم
دارد، بدین معنی قدما خاتمه اصفهان را بر روی
درجه پنجم (نمایان) گام اصفهان قرار می‌دادند که
حالت شرقی در آن بیشتر مستتر بود.

گام آواز اصفهان



بوده که در نواختن نی مهارت زیادی یافته است. [از کورش تا پهلوی. عزیزشعانی.]

اصفهانی، عبدالرحیم یکی از خوانندگان قدیم که به ردیف موسیقی ملی تسلط کامل داشته و حسین طاهرزاده خواننده مشهور از شاگردان عبدالرحیم اصفهانی بوده است. [از کورش تا پهلوی. عزیزشعانی.]

اصلاح اصلاح ساز. پرداخت کوک آن. [لغت نامه]

اصلانی، سوسن بانو سوسن اصلانی فرزند اکبر به سال ۱۳۲۶ ش در تهران متولد شد. ابتدا مشق سنتور را نزد بانو ارفع اطرائی شروع کرد، سپس در محضر محمد حیدری و فرامرز پایور به تکمیل آن پرداخت، و مدتی هم ردیف موسیقی را از محمود کریمی تعلیم گرفت. در حال حاضر (۱۳۶۳ ش) در هنرستان سرود به تدریس موسیقی اشتغال دارد. این بانوی هنرمند همسر حسین دهلوی هنرمند شهیر است. وی قطعه‌ای به صورت دونوازی در دستگاه نوا برای سنتور تصنیف، و در سال ۱۳۶۴ چاپ و منتشر کرده است.

اصلانیان، ملیک، ۱۲۹۲ امانوئل ملیک اصلانیان در سال ۱۲۹۲ شمسی، در تبریز متولد شد. از سن ده سالگی شروع به یاد گرفتن موسیقی کرد. آموزش اولیه پیانو را نزد آمانی آغاز و در سن چهارده سالگی به آلمان مسافرت کرد. در سال ۱۹۳۵ میلادی تحصیلات متوسطه خود را در یکی از دبیرستانهای هامبورگ به پایان رسانید، و از همان سال در کنسرواتوار هامبورگ مشغول تحصیل در رشته آهنگسازی پیانو گردید. پس از طی دوره کنسرواتوار در سالهای ۱۹۳۸ تا ۱۹۴۳ میلادی در آکادمی دولتی آلمان، تحصیل دوره فوق را به اضافه رهبری ارکستر به اتمام رسانید. سپس در رشته موسیقی فلسفی و روان شناسی به مطالعه پرداخت. اصلانیان رشته پیانو را زیر نظر پروفسور فیشر و پروفسور آنزور که هر کدام از بزرگترین پروفسورهای آلمان بودند، به پایان رسانید. پروفسور آنزور شاگرد مستقیم لیست بود.

اصلانیان پس از اتمام تحصیلات، در کنسرواتوار دولتی کلرشل مشغول تدریس و در همان سال به ریاست مدرسه پیانوی هامبورگ انتخاب شد. اصلانیان کنسرتوهایی در اغلب کشورهای اروپا به اجرا در آورده، و به نام یک پیانیست ایرانی، موفقیت زیادی کسب نموده است، به خصوص در نواختن قطعات سنگین باخ و بتهون، اشتهاور فوق العاده به دست آورده و به اصطلاح موسیقیدانها، «باخیست» و «بتهونیست» می باشد. در خلال یکی از کنسرتها، یک منتقد موسیقی در روزنامه خود نوشت: شاید منظور بتهون از این قطعه همین بوده که ملیک اصلانیان اجرا نموده است.

در سال ۱۹۴۰ میلادی اصلانیان کنسرتی ترتیب داده بود که آن شب مصادف با حملات متفقین بود، و شهر برلین مورد حمله قرار گرفت. در حین اجرای برنامه، صدای مهیب انفجار بمب شیشه‌ها و دیوارهای سالن را به لرزه در آورده بود. اصلانیان بدون توجه به این رویداد، کنسرت خود را ادامه داد و مردم تا آخر برنامه نشستند.

اصلانیان پس از بیست و چهار سال اقامت در خارج از کشور، در سال ۱۳۳۱ شمسی به ایران مراجعت نمود. او برای تم چهارگاه و اصفهان آهنگهایی نوشته و آفروریسم پروانه و واریاسیون‌هایی در تمهای مختلف ساخته است. یک فانتزی هم با اقتباس از رنگهای قفقاز تصنیف نموده است. ملیک اصلانیان کرسی تدریس پیانو را در هنرستان عالی موسیقی اداره می کند و شاگردان خصوصی زیادی نیز تربیت کرده است. [مجله موزیک ایران، شماره ۸، سال ۳.]

اصلی نام گوشه‌ای است از موسیقی ادوار قدیم. در موسیقی فعلی، گوشه‌ای بدین نام وجود ندارد.

أصول اصل اصول پاشنه سی. به اصطلاح موسیقیان به معنی آنکه آن را تال گویند (چراغ هدایت و کشف) بدان اصول که به هندی آن را تال گویند نیز در عجم هفده است:

۱- مخمس ۲- بحر ترک ضرب و آنرا ترکی نیز گویند. ۳- دویک ۴- دور ۵- ثقیل ۶- خفیف

به سال ۱۳۲۰ در تهران متولد شده. وی لیسانسیه رشته موسیقی است و ساز اختصاصی او سنتور است و این ساز را نزد حسین صبا و فرامرز پایور یاد گرفته است. مدتی هم نزد محمود کریمی به تکمیل کار خود پرداخت. خانم اطرائی با ارکسترهای فرهنگ و هنر همکاری داشته و به موازات آن، کتاب فرهنگ موسیقی را تألیف کرده و توسط کانون چنگ به سال ۱۳۶۰ انتشار داده است.

ناظمی و سنتور اثر دیگری است از بانو اطرائی، در ۴۴ صفحه شامل شرح حال و چگونگی ساخت سنتور، که در سال ۱۳۶۴ ش چاپ و منتشر شده است.

اطنابه دوالی (تسمه‌ای) که به کمر ساز بندند. [اقرّب الموارد]

اعاده برگشت، فرود، بازگشت. خواجه عبدالقادر مراغی در عملی در دایره حسینی ساخته است که واجد ابواب ذیل است. طریقه، جدول، صوت الوسط. اعاده تشیعیه. بازگشت و دوبینی‌ای که در بحر خفیف برای بازگشت ساخته است، چنین است:

گراسطو و گرسلیمانم .

از همه گفته‌ای پشیمان

تا به جایی رسید دانش من

که بدانسته‌ام که نادانم [حافظ و موسیقی، ص ۵۶،

حسینعلی ملاح]

اعتدال نام گوشه‌ای از موسیقی که در کتب قدما به چشم می‌خورد. در موسیقی کنونی وجود ندارد.

اعتماد سلطانی، محمود نوازنده تار باس بوده و در ارکستر شماره هفت رادیو (۱۳۳۶) نوازندگی این ساز را به عهده داشته است.

اعتمادی، ابوالقاسم ابوالقاسم اعتمادی ملقب به مفتاح آهنگ، همه نوع سازی می‌ساخته است و مغازه او در خیابان شاه آباد بوده است. [سرگذشت موسیقی ایران، روح الله خالقی، ص ۱۷۲].

اعیان، مرتضی، ۱۳۲۵- فرزند محمود متولد ۱۳۲۵ ش در تهران، ضرب رانزد امیرناصرافتتاح یاد

۷- چهارضرب ۸- درافشان ۹- مانین ۱۰- ضرب الفتح ۱۱- اصول فاخته ۱۲- جنبر ۱۳- نیم ثقیل ۱۴- اذفر ۱۵- ارسد ۱۶- رمل ۱۷- هزج [غیاث‌الغات، آندراج]

به دوستی که زدست تو ضربت شمشیر
چنان موافق طبع آیدم که ضرب اصول [سعدی]
که بار غم بر زمین دوخت پای
به ضرب اصولم بر آور ز جای [حافظ]
به اصطلاح فارسیان به معنی حرکت موزون و خوشایند رقص به اصول نوعی رقص در برابر «یرلیغ» شخصی به او گفت که تو رقص به اصول نمی‌کنی زحمت مکش. مولانا گفت من رقص به یرلیغ می‌کنم نه به اصول. [منتخب اللطایف، عبید زاکانی، ص ۷۹]

ز تاب سیلی غم چون صدای دف گاهی
برون ز دایره پا نهم ولی به اصول
أصول فاخته آواز یازدهم از اصول موسیقی. نوعی نواختن ساز. [فرهنگ موسیقی]

باز بلبل چنگ زد در پرده‌های تنگ گل
در اصول فاخته بلبل پریشان گشته بود [امیر خسرو]
بلبل از اوراق گل کرده درست
منطق الطیر و اصول فاخته [زاله]

نوع یازدهم از هفده گونه اصول در موسیقی است. نام اصولی باشد از هفده بحر اصول موسیقی و آن را فاخته ضرب هم خوانند و نام صوتی هم هست.

[برهان قاطع]
نام ضربی از موسیقی نوعی از نواختن ساز. [برهان قاطع]

به هندی آن را سور فاخته گویند. [غیاث‌اللغات]
اصول فاخته نام صوتی ضربی از ضربهای فارسی چنان که یک بحری و دو بحری.

اصول موسیقی نظری ایران کتابی است شامل قواعد موسیقی نظری ایران در ۱۰۶ صفحه در زمینه شناسایی موسیقی ایران، [اثر عزیز شعبانی]

اطرائی، ارفع، ۱۳۲۰- بانو ارفع اطرائی فرزند علی

گرفت و اکنون (۱۳۶۳) در مرکز حفظ و اشاعه و اعتلای موسیقی به آموزش ضرب اشتغال دارد.

آغانی کتابی است در باب سرودها و تصانیف خنیاگران خلفاً مخصوصاً مغنیان دوره هارون الرشید و اشعاری که به آواز می خواندند، و ترجمه احوال خنیاگران و شاعران، تألیف ابوالفرج اصفهانی، رجال قرن چهارم مانند صاحب بن عباد و عضدالدوله دیلمی به آن توجه بسیار داشتند و گفته اند عضدالدوله آن را در سفر و حضر از خود دور نمی داشت. جلد اول کتاب توسط محمد حسین مشایخ فریدنی ترجمه شده و توسط بنیاد فرهنگ ایران به طبع رسیده و جلد دوم آن هم در حال نشر است.

سازهایی که بدون نفخ و دم نواخته می شوند مثل چنگ و ریاب و امثال آنها، خلاف مزار که سازی است با نفخ و دم نواخته می شود مانند نی و مثال آن. [فرهنگ نظام]

آغانی سرا سرود گوی خوش خوان.

آفتاده، محسن از لیسانسیه های هنرستان عالی موسیقی است در رشته «فاگت». [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی، ص ۱۱۶.]

آفتاده، مینا، ۱۳۳۳ - بانو مینا آفتاده فرزند علی به سال ۱۳۳۳ در تهران متولد شد. سنتور را نزد محمد حیدری یاد گرفت و از محضر فرامرز پایور هم کسب فیض کرد. به ضرب هم آشناست.

آفتاده، مینو، ۱۳۳۸ - بانو مینو آفتاده فرزند علی، به سال ۱۳۳۸ در تهران متولد شد. ابتدا نزد ژرژ ماریتروسیان، ویولن را یاد گرفت. سپس کمانچه را پیش اصغر بهاری شروع کرد. او با ضرب هم آشناست. با ازدواج با جلیل عندلیبی، زوج هنری شدند.

افتتاح، امیرناصر، ۱۳۱۴ - امیرناصر افتتاح فرزند احمد به سال ۱۳۱۴ ش در تهران متولد شد. از سن دوازده سالگی شروع به آموختن تمبک نمود. در سن شانزده سالگی توانست در ارکسترهای رادیو

تهران نوازندگی ضرب را به عهده گیرد و به موازات همکاری با رادیو تهران، از همان سن شانزده سالگی به امر تدریس تمبک پرداخت و شاگردانی تربیت کرد که هنرمندان بنامی شدند. افتتاح از بدو تأسیس برنامه گلها، در این برنامه نیز به عنوان نوازنده ضرب به کار خود ادامه داد و در حال حاضر (۱۳۶۴ ش) به تربیت هنر جوان تمبک مشغول است. امیرناصر افتتاح مدت سی و چهار سال است به تعلیم تمبک اشتغال دارد و خود مبتکر سبک خاصی در امر تدریس ضرب است و تاکنون حدود پنجاه دفتر مشق ریتمهای مختلف را جمع آوری کرده است. وی معتقد است تعداد ریتمهای موسیقی پایانی ندارد و بی نهایت است.

افتتاح تنها از قسمتهای پوست ضرب استفاده می کند و از ضربه زدن به چوب تمبک (تنه آن) احتراز می جوید.

آفریشم تار ابریشمی که در آلات موسیقی به کار می برند. [فرهنگ ناظم الاطبا]

آفزوده هرگاه فاصله ما بین دونت را نیم پرده اضافه کنید، آن را آفزوده می نامند که عکس آن کاسته است که نیم پرده صدای فاصله دونت مورد نظر را کاهش می دهند مثل سوم آفزوده. و چهارم آفزوده.



افسانه گیکاووسی کیکاووسی، شهناز، ۱۳۲۱ - **آفسر بهار** یکی از گوشه های موسیقی ایرانی منسوب به بارید نوازنده دربار خسرو پرویز پادشاه ساسانی. یکی از سیصد و شصت لحن باریدی.

چون آفسر بهار بود نای عندلیب چون بند شهریار بود های طوطوی [منوچهری]

آفسر سگری از گوشه های موسیقی قدیم ایران که در کتب قدما مندرج است. در موسیقی دوران کنونی چنین گوشه ای وجود ندارد.

بگیر باده نوشین و نوش کن به طرب

یا حقی و ترانه:

دیشب که تو در خانه ما آمده بودی
شه بودی و در بزم گدا آمده بودی [انتر مرتضی
محجوبی].



آفشاری قره باغی نوایی از موسیقی قدیم ایران است. در موسیقی فعلی ایران، مایه یا گوشه‌ای به این نام وجود ندارد. آواز آفشاری جزو متعلقات دستگاه شور است.

اقبال آذر، ابوالحسن ابوالحسن اقبال آذر فرزند ملا موسی در قریه الوند واقع در شش کیلومتری قزوین به دنیا آمد. مقدمات آواز خوانی و ردیفهای موسیقی ایران را نزد حاجی ملا کریم قزوینی یاد گرفت. حاجی ملا کریم در سن ۱۲۰ سالگی چنان چهره می‌زد که مرغان چمن را یارای برابری با او نبود و در هنگامی که در معیت ناصرالدین شاه به عتبات مشرف می‌شد با مناجات خود اعراب را مبهوت و متحیر صوت دلنشین خود می‌ساخت، ابوالحسن خان در اندک مدتی دارای آن چنان شهرتی شد که در تبریز به دربار محمد علی میرزای ولیعهد دعوت شد و مشغول خدمت گردید. وقتی که محمد علی شاه به تهران رفت و پس از عزل وی، بنا به دستور تلگرافی ستار خان سردار ملی، به تبریز مراجعت نمود.

بار دیگر به دربار احمد شاه قاجار دعوت شد و به لقب اقبال السلطان مفتخر گردید. مدتی هم در دربار محمد حسن میرزا به خدمت اشتغال داشت. در سال ۱۳۲۸ پس از سی سال خدمت دولتی، گوشه نشینی اختیار کرد. در سال ۱۳۳۲ قمری کنسرت با شکوهی در شهر تفلیس به نفع ایرانیان و در سال ۱۲۹۹ شمسی در تهران به نفع دبستان زردشتیان

ترتیب داد و در تبریز به اتفاق حسن عذاری به نفع زلزله زدگان شاهپور و سیل زدگان تبریز و جمعیت شیروخورشید ایالتی و روزنامه شاهین کنسرت‌هایی داد که با حسن استقبال عام روبرو شد. نوازندگانی چون درویش خان و علی اکبر شهنازی با نوای آواز اقبال صفحاتی پرنموده‌اند. از شاگردان اقبال آذر باید رضاقلی میرزای ظلی، شیخ عبدالحسین ترک، ابراهیم بوذری و بانو ملوک ضرابی را نام برد.

در بلوای آذربایجان که مجلس جشنی در تبریز منعقد بوده، غلام یحیی و پیشه‌وری، اقبال را به خواندن آواز به لهجه ترکی وا می‌دارد. اقبال از قبول این دعوت خودداری و خواندن را مشروط به شعر فارسی می‌نماید و این شعر عارف قزوینی را در آن مجلس می‌خواند:

چرا که مجلس شورا نمی‌کند معلوم
که خانه غیر است یا که خانه ماست

استاد محمد حسین شهریار شعر زیر را برای اقبال سروده است:

گرفت رونق از اقبال کار موسیقی
شکفت از گل رویش بهار موسیقی
نه صوت اوست به گوشم که گیسو افشاند
به کوهسار هنر آبخار موسیقی
در این خزان فضیلت هزارستانی است
فکند غلغله بر شاخسار موسیقی
صفای سینه او جلوه داد آینه وار
جمال شاهد لاله عذار موسیقی
به شوق زمزمه چشمه سار سینه اوست
که لاله بشکفتد از لاله زار موسیقی
زهی ترازوی عزت که با کف خالی
به زر و سیم نسجد عیار موسیقی
به صحنه‌ای که در او کار شعر می‌شد زار
تویی که دم زدی از کارزار موسیقی
به شعر پارسی آتش زدی به جان حریف
زهی کیوتر شاهین شکار موسیقی
بناز تو سن همت که پرچم اقبال

اکبر پهلوان این آهنگ از مردم یکی از دهات مازندران به نام «رمنت» Ramenet است که در حوالی شهر بابل قرار داد و داستان آن چنین است: اکبر پهلوان شکارچی مشهور ده می باشد و بارها به ناحیه ای به نام «سه مرز سیزده مرز» برای شکار ببر می رود تا اینکه روزی با ببری روبرو می گردد و هنگامی که می خواهد تفنگ را به سوی ببر آتش کند، چاشنی تفنگ مفقود می شود (در دهات مازندران تفنگهای سریر به کار می برند که این نوع تفنگها را قبلاً پر کرده، ماده حاصل را چاشنی می نامند که از باروت و فتیله ساخته شده است) در نتیجه ببر به او حمله می کند اکبر پهلوان با پنجه های خود ببر را خفه می کند و خود نیز مجروح می گردد. مردم ده متوجه جریان می شوند و به «سه مرز» می روند و او را به ده می آورند و به کمک طبیب محلی او را تحت مداوا قرار می دهند. اکبر پهلوان نامزدی دارد که دختر عموی اوست و چون از جریان مطلع می شود، به بالین اکبر می آید. اکبر نیز در حال نزاع با دیدن نامزد خود، این ترانه را به آهنگ مخصوص می خواند و جان بجان آفرین تسلیم می کند.



سزد به دوش تو ای شهسوار موسیقی
بس افتخار کنم زین غزل که بسرودم
به افتخار تو ای افتخار موسیقی
سپرده بارید روزگار پشت به پشت
به سینه تو همه یادگار موسیقی
تو زنده ابدی لیک چنگ و بریط و ساز
پس از تو نوحه کند بر مزار موسیقی
دگر زبای تو سر بر نمی تواند داشت
اگر به پای تو افتد گذار موسیقی
دگر بسان تو ماهی فلک نخواهد داشت
که تابد از دل شبهای تار موسیقی
صحیفه ای که بر او نقش صوت دلکش توست
به روی دیده نهاد اشکبار موسیقی
هزار شکر که در این روزگار ما تاریخ
نشد به دولت تو شرمسار موسیقی
دلا بساط سخن گستران که مهمان است
به شهریار غزل شهریار موسیقی

اکبر پور، کاسعلی ۱۳۱۲ - فرزند اسماعیل به سال ۱۳۱۲ش در سیاه اسلخ گیلان متولد شد. در سن دوازده سالگی مشق ویولن را نزد مسیو پروان شروع کرد و بعد وارد مدرسه موزیک نظام شد و به موازات طی دوره مدرسه، برای تکمیل موسیقی، از محضر اساتیدی چون حسین روحی فر، مرتضی حنانه و داوید تلمذ نمود سپس همکاری خود را با ارکستر رادیو شروع کرد و در ضمن ادامه کار هنری، موفق به اخذ لیسانس موسیقی از دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران در رشته موسیقی گردید. اکبر پور برای خوانندگان رادیو آهنگهای مناسب روز (در عصر خود) ساخته است. از کارهای خوب وی آهنگهای بی کلامی است که بر روی داستانهای محلی زادگاه خود گیلان تصنیف نموده و توسط ارکستر رادیو به مورد اجرا در آمده است. هم آنها عبارتند از: ده مؤده دوره گرد قصه گو و حنا بندان. اکبر پور پس از انقلاب نیز به ادامه همکاری خود با رادیو کما فی السابق ادامه داد (۱۳۶۴ش).

[مجله موزیک ایران، سال دهم، ش ۱۱۱، ص ۹. به قلم

علی خاوری نژاد.]

اکبر فلوئی فلوت را در شعبه موزیک دارالفنون فرا گرفت. سپس در نواختن موسیقی ایرانی با این ساز مهارت کامل یافت. از اکبر خان صفحانی به جای مانده است. [پژوهشی کوتاه. داریوش صفوت.]

اکبری یکی از ضربگیرهای دوره محمدشاه قاجار که قزاقی در اشعار خود از وی نام برده است. [از کورش تا پهلوی. عزیز شعبانی.]
اُکتاو دو صوت همنام موسیقی که نسبت فرکانس آنها برابر ۲ به ۱ یا بالعکس باشد.



اگری نام نوایی از موسیقی قدیم ایران است که تنها نام آن به یادگار مانده است. از چگونگی لحن آن اثری در دست نیست [اگری یا ایگری، از آلات موسیقی]

البرز، ولی الله یکی از نوازندگان قره‌نی است. او سالها با ارکسترهای مختلف رادیو همکاری داشته و به عنوان نوازنده قره‌نی در رادیو ایران کار می‌کرده است و همچنین به سال ۱۳۱۹ ش در سمت هنرآموز موسیقی آموزشگاههای تهران، به کار تعلیم موسیقی اشتغال داشته است.

الحان آوازهای خوش و موزون. [آندراج]

شکنها در سرود. [آندراج]

فن الحان یکی از دو فن موسیقی، و از او ملایمت نغمات معلوم شود. [شهاب صیرفی]

خوش خواندن قرآن، و خوشخوانی کردن. [آندراج]

خوشخوانی. [غیاث اللغات]

هر که گوید، مرا الحان و اصوات و مزامیر، خوش نیست، یا دروغ می‌گوید یا نفاق می‌کند و یا حس ندارد و از گروه مردمان و ستوران بیرون باشد.

[کشف المحجوب، هجویری.]

زنان دشمنان در پیش ضربت

بیاموزند الحانهای شیون [منوچهری]

بیندیش از آن خر که بر چوب منبر

همی پای کوبد به الحان قاری

بدان رقص و الحان همی بر تو خندد

بدان رقص آن خر چرا سوگواری [ناصر خسرو]

فراز آیند از هر سو بسی مرغان گوناگون

پدید آرند هر فوجی به لونی دیگر الحانها [ناصر خسرو]

آری چه عجب داری کاندلر چمن گیتی

جغد است پی بلبل نوحه است پی الحان

سلیمانم نه خاقانی که جانم

بدان داروی الحان تازه کردی

در باغ ثنای صاحب الجیش

چون فاخته ساخته است الحان [خاقانی]

بر گل نوزند باف مطربی آغاز کرد

خواند به الحان خوش نامه پازندوزند [سوزنی]

هر صبحدم نسیم گل از بوستان تست

الحان بلبل از نفس دوستان تست [سنائی]

یگانه که به هر جای او سخن نگوید

حدیث اهل خرد خوار باشد و الحان [سنائی]

الحن خوشخوانتر. خوش آوازتر. داناتر به قرائت یاغنا.

[لفت نامه]

ألفت، عبدالله فرزند سیدجلال الفت شاعر و

ترانه‌سرای رادیو است. الفت در حدود ۱۵۰ غزل و

تعداد زیادی ترانه سروده که اکثر آنها در جراید عصر

خود به چاپ رسیده است.

الله کرم بک یکی از ترانه‌های متداول چهارمحال

بختیاری است. طبق روایت محلی (الله کرم بک پیر

مردی بوده که عاشق دختری می‌شود. پدر دختر با

ازدواج آنها مخالفت می‌ورزد. الله کرم بک که

شخص متمولی بوده، می‌خواسته با استفاده از ثروت

خود دختر را تصاحب کند اما موفق نمی‌شود. در

باره عشق او این ترانه ایجاد شده است.

متولد ۲۵۹ و متوفی به سال ۳۳۹ هجری قمری است
واژ بهترین کتب موسیقی قرن سوم هجری، در باره
قوانین اصوات و نسبت آنها از لحاظ ریاضی و اصول
اولیه موسیقی است و نیز ساز هایی که متداول آن
دوران است.

ألواح جزئی از بخش چهارم اقسام چهارگانه آلات
موسیقی قدیم ایران، و جزوی از سازهایی که برای هر
صدا یک سیم دارند. [لغت نامه]

امام خوان کسی که در تعزیه و شبیه خوانی نقش امام
را ایفا می کند. [لغت نامه]

امام خوانی کسی که در تعزیه و شبیه خوانی در نقش
امام بازی کند. شغل امام خوان. [لغت نامه]

أم أوتار سیم مهم چنگ. شاه سیم الاوتار. [لغت نامه]
عدوت گرنود گومباش کان به درک

بریشمی است براین ارغنون سر آهنگی

بقا و جان تو بادا که ام الاوتار است

که گر بلغزد بایش قفا خورد چنگی [انبراختیگی]

امیر جاهد، محمد علی محمد علی امیر جاهد علاوه

بر اطلاعات موسیقی، مردی ادیب است. از سال

۱۳۰۸ شمسی سی سال مرتب سالنامه پارس را منتشر

می کرد و در هر شماره تصنیفی ارزنده با شعر خودش

در آن به چاپ می رساند. بعدها در سال ۱۳۳۳

شمسی مجموعه آثار خود را در دفتری به نام «دیوان

امیر جاهد» مجدداً انتشار داد. [فعالیت های هنری در

پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی. حسن شیروانی. ص

[۱۶۲]

امیر خسرو دهلوی، ۶۵۱-۷۰۵ ق. در علم

موسیقی وقوف تمام داشته. نوبتی مطرب با او بحث

کرد که علم موسیقی از جمله علوم ریاضت است و

به شرف از علم و شعر و شاعری افضل است.

امیر خسرو در الزام معنی قطعه را می فرماید:

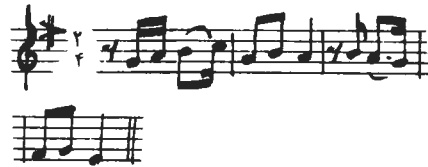
مطربی می گفت با خسرو که ای گنج سخن

علم موسیقی ز علم شعر نیکوتر بود

زان که آن علمی است کز دقت نیاید در قلم

لیک این علمی است کاندرا کاغذ و دفتر بود

Moderato



این ظهر گرما گله رو کرده
خال پس پات دلم او کرده
الله کرم بک بخت نظر بک
این حرف نزن دلم زنه دک

الله کرم بک قشقای این ترانه در صفحات قشقای
متداول است. تصور می رود داستان الله کرم بک،
حکایت شیرینی بوده باشد، لکن در طول زمان از بین
رفته است

Allogrotto



این ظهر گرما گله رو کرده
خال پس پات دم او کرده
الله کرم بک بخت نظربک
این حرف نزن دلم زنه دک

الموسیقی الکبیر اثر ابونصر محمد بن محمد فارابی

۱- حرکت ۲- آب ۳- اولاد پسر ۴- می زند ۵- طپش

به این سمت منصوب شد. وی تحصیلات موسیقی خود را در کنسرواتوار پطرو گراد با درجه M.A به پایان رسانید. ابتدا به عنوان استاد پیانو در هنرستان عالی موسیقی مشغول گردید. در سال ۱۳۳۸ از کار ریاست هنرستان کناره گیری کرد.

امیر رضوانی، عباس یکی از سازندگان سنتور است که سازهای ساخت او مورد تأیید روح الله خالقی بوده است.

امیر قاسمی، شلیمان، ۱۲۶۳- به سال ۱۲۶۳ شمسی متولد شده و یکی از خوانندگان معروف عصر خویش بوده است. امیر قاسمی با ساز تنهای درویش خان صفحانی نیز پر کرده است. [از کورش تا پهلوی، عزیز شمعانی]

امیری امیری، طبری، مازندرانی، آهنگی است آوازی، مخصوص محال مازندران که استاد صبا در ردیف دوم ویولن خود آن را ثبت کرده است.

امیری یکی از آهنگهای محلی مازندرانی که از قید وزن آزاد است و خواندن آن مستلزم احاطه نسبی به هنر خوانندگی است. این آهنگ با اشعار امیر بازواری که از اهالی دهی در شش کیلومتری بابل به نام «بازوار» است، خوانده می شود. اشعار امیر در وصف معشوق او به نام گهر سروده شده است. داستان عشق «امیر و گهر» در مازندران اشتهار بسزایی دارد.



پاسخش دادم که من بر هر دو معنی کاملم
 هر دو را سنجیده بر وزنی که آن در خور بود
 نظم را کردم سر دفتر و بر به تحریر آمدی
 علم موسیقی سه دفتر بودی ارباب و بود
 فرق گویم من میان هر دو معقول و درست
 گر دهد انصاف کز هر دو دانشور بود
 نظم را علمی تصور کن به نفس خود تمام
 گونه محتاج اصول و صوت و خنیاگر بود
 گر کسی بی زیر و بم نظمی فرو خواند رواست
 نی به معنی هیچ نقصان نی به نظم اندر بود
 و رکند مطرب بسی هو و هواها در سرود
 چو سخن نبود همه بی معنی و ابتر بود
 نای زن را بین که صوتی دارد و گفتار نی
 لاجرم در قول محتاج کسی دیگر بود
 پس در این معنی ضرورت صاحب صوت و سماع
 از برای شعر محتاج سخن پرور بود
 نظم را حاصل عروسی دادن و نغمه زیوریش
 نیست عیبی گر عروسی خوب و بی زیور بود
 من کسی را آدمی دانم که داند آن قدر
 و نراندانند پرسد از من و نپرسد خبر بود [تذکرة الشعراء، دولتشاه سمرقندی، ص ۱۸۴]

شاعر بزرگ فارسی گوی هندی از قبیله لاجین ترک بود. علاوه بر شعر و ادبیات، در موسیقی و آوازهای هندی و فارسی نیز دست داشته و خود آهنگهایی ساخته بوده است. [لغت نامه]

از شاعران پارسی گوی قرن هفتم هجری است که به هندوستان می زیست. به سال ۶۵۱ هجری در ایالت بیتالی تولد یافت. اقامتگاه او شهر دهلی بود و در موسیقی استاد بود. در پاسخ پرسش راجه به شعر و موسیقی گفته «پاسخش گفتم که من در هر دو معنی کاملم». مرگ او به سال ۷۰۵ هجری در دهلی اتفاق افتاد. [تاریخ ادبی ایران ادوارد بروان، ج ۳، تاریخ ادبیات، دکتر شفق، ص ۲۸۹-۲۹۲، لغت نامه]

امیر خسروی، گیتی بانو گیتی امیر خسروی دهمین رئیس کنسرواتوار تهران بود که در سال ۱۳۳۵ ش



ای امیر گوته که م کار چه زار بویه
 م پوسه کلاه شال نهار بویه
 بشقاب پلا خوار اطاق دار بویه
 کال چسرم دار زین سولر بویه
 ای نماشون سرو ویشه بویه خاموش
 مس بلبیل صدابموه من گوش
 نامرد فلک حلقه دینگو من گوش
 وین بمردن بردن چار کس روش
 سر بالا مکن هارمن خدار

انتظامی، رامین یکی از لیسانسیه‌های هنرستان
 عالی موسیقی است، در رشته ویولن. [تاریخچه
 هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی، ص ۱۱۷]
 انتقال تغییر مبنای گام یا نت‌های موسیقی، مثل
 تغییرات نت قره‌نی برای ویولن.

- ۱- گفته ۲- من ۳- شده است ۴- پوستی ۵- کلاه ۶- شغال
- ۷- پلو ۸- خورنده ۹- چایق ۱۰- عصر ۱۱- وقت ۱۲-
- بیشه ۱۳- شد ۱۴- مست ۱۵- آمد ۱۶- من ۱۷- انداخت
- ۱۸- باید ۱۹- مردن ۲۰- رفت ۲۱- چهار ۲۲- کس ۲۳-
- بکن ۲۴- بین ۲۵- را



سخن هر چه دانستم انداختم [فردوسی]

من انداختم هر چه آمد ز پند

اگر نیست پند منت سودمند [فردوسی]

چون حرفت او حریف شناخت

حرفی بخطا دگر نینداخت [نظامی]

انداف میل کردن به سوی آواز رباب. میل کردن

به آوای عود. [لغت نامه]

آنصاری، محمد یکی از افسران موزیک نظام بود که

از طرف ستاد ارتش برای طی دوره هنرستان در سال

۱۳۱۸ش به هنرستان عالی موسیقی معرفی گردید و

موفق شد دوره این هنرستان را به پایان برساند.

سپس به سمت رئیس موزیک دستجات ارتش

برگزیده شد.

آنف در اصطلاح موسیقی، تکیه گاه زهها (اوتار) و یا

سیم هاست در بالای آلات ذوات الاوتار (رود

جامگان) مقابل خرک (مشط) که در پایین آلت و

مستقر بر کاسه است و به فارسی بینی گویند.

یکی از پایه های دو گانه سیمها در آلات ذوات الاوتار

و آن مفصلی است که تکیه گاه سیمهاست و در زیر

پنجه قرار گیرد. مقابل مشط. [لغت نامه]

در این روزگار آن را «شیطانک» نامند.

آنگاره نام نوابی از موسیقی قدیم ایران است که تنها

نام آن برجای مانده از چگونگی لحن آن اثری باقی

نیست.

آنگبین در اصطلاح موسیقی قدیم، نام آهنگی است.

[فرهنگ معین، لغت نامه]

انگشت به زخمه بردن مضارب در دست گرفتن

برای نواختن ساز [لغت نامه]

انگشت ارغنون زن رومی به زخمه بر

تب از تناننا برافکنند [خاقانی]

انگشت زدن انگشت زدن و انگشتک زدن از فرط

خوشحالی انگشت بر انگشت دیگر چنان زدن که

صدایی از آن ظاهر گردد. [آندراج]

یاران همه انگشت زنان گرد از آن

من در غم تو بمانده انگشت گزان [انوری]

نت مخصوص قره نی



همان نت انتقال یافته برای ویولن



در موسیقی عوض کردن مایه یک قطعه را انتقال

گویند. این عمل در موسیقی صوتی و سازی، هردو

مورد احتیاج است.

انتقال بر دو نوع است: نظری و عملی. در صورتی که

قطعه ای را بدون تغییر دادن نت ها فقط به وسیله نظر

و فکر انتقال دهند، و انتقال عملی، مانند نت بالا که

برای قره نی نوشته شده و برای ویولن به طور عملی

انتقال یافته است.

آنچه غلامی بود سیاه از آن رسول اکرم (ص) و آواز

حدا را خوب می خواند. [لغت نامه]

انجمن موسیقی ملی در سال ۱۳۲۲ به همت و

کوشش روح الله خالقی به منظور حفظ و اشاعه و

آموزش و گسترش موسیقی ملی به وجود آمد که

مبنای تشکیل هنرستان موسیقی ملی در سال ۱۳۲۶

گردید. انجمن از اعضای زیر تشکیل می شد:

۱- فرج الله بهرامی رئیس

۲- علینقی وزیرری نایب رئیس

۳- روح الله خالقی دبیر

۴- علی فرهمندی

۵- محمد علی امیر جاهد

۶- لطف الله مخفم پایان

۷- حسینعلی ملاح

انداختن سرودن. [لغت نامه]

رودکی چنگ بر گرفت و نواخت

باده انداز کو سرود انداخت [رودکی]

از اندیشه من دل بپرداختم

آن دارای فرکانس ۴۳۵ یا ۴۴۰ و نت «دو/۳» آنها دارای فرکانس ۲۵۶ باشد. مانند پیانو و ویولن. **آوتار** به معنی تارهای ساز، روده‌های کمان، زهها. [لغت نامه]

که از الحان مرغان که ز اوتار
خبر آرند جانت راز اسرار [ناصر خسرو]
در او نغمه و ناله‌های درست
به اوتار نسبت فرو بست چست [نظامی]
بساز ای مغنی ره دلپسند
بر اوتار این ارغنون بلند [نظامی]

اوج بالاترین نقطه ارتفاع آواز. شعبه‌ای از عشاق شعبه سیزدهم از شعب بیست و چهار گانه موسیقی ایرانی. [فرهنگ معین]
اوج آرا نام گوشه‌ای است از موسیقی قدیم ایران. در موسیقی زمان ما چنین گوشه‌ای وجود ندارد.
لحنی از الحان موسیقی

نغمه‌ای است از موسیقی. [لغت نامه]
اوج آردشیر یکی از گوشه‌هایی که به بارید نوازنده خسرو پرویز پادشاه ساسانی نسبت می‌دهند. در موسیقی فعلی وجود ندارد.

اوج حجاز از الحان موسیقی ایرانی در ادوار گذشته. در موسیقی این دوران، گوشه‌ای بدین نام وجود ندارد، ولی بعد از اجرای گوشه حجاز در آواز ابوعطا، گوشه‌ای به نام بغدادی می‌نوازند که می‌توان گفت اوج حجاز است.

اوج حسینی نام گوشه‌ای از دستگاه شور، مندرج در کتاب «ردیف دوم ویولن» ابوالحسن صبا.

اوج سرو نام نغمه‌ای است از موسیقی. [غیاث اللغات، لغت نامه]

اوج گمال از الحان عهد قدیم که در موسیقی این دوران وجود ندارد.

اوحدی اصفهانی، عبدالمجید، ۱۲۹۰-
عبدالمجید اوحدی اصفهانی، متخلص به یکتا، فرزند محمد کریم اوحدی، متولد سال ۱۲۹۰ ش است. در آموختن موسیقی نیز بذل جهد نمود و رساله‌ای در

بشکن زدن

سیب و نارنج به هم مشت زده

فندق از خر می انگشت زده [نظامی]

انگشت گذاری از نظر سهولت در اجرای قطعات موسیقی، برای هر نتی، انگشت ویژه‌ای با عدد، تعیین و روی آن نت گذارده می‌شود که از یک تا پنج است. در سازهای آرشه‌ای و مضرابی به شرح زیر:
به جای انگشت سیبیه - دوم - عدد ۱ به کار می‌رود.
به جای انگشت بنصر - سوم - عدد ۲ به کار می‌رود.
به جای انگشت وسطی - چهارم - عدد ۳ به کار می‌رود.

به جای انگشت خضر - پنجم - عدد ۴ به کار می‌رود.
در پیانو، ارگ و آکوردئون به شرح زیر:
به جای انگشت شست - اول - عدد ۱ به کار می‌رود.
به جای انگشت سیبیه - دوم - عدد ۲ به کار می‌رود.
به جای انگشت بنصر - سوم - عدد ۳ به کار می‌رود.
به جای انگشت وسطی - چهارم - عدد ۴ به کار می‌رود.
به جای انگشت خنضر - پنجم - عدد ۵ به کار می‌رود.

انگلیون در «کشف المحجوب» گوید که یونانیان هر چیز بسیار خوب و عجیب را انگلیون گویند و در بیمارستان روم چیزی ساخته‌اند بر مثال رودی عجیب و در هفته دوروز بیماران دارالشفا را به آنجا برند و آن رود را نوازند تا بیماران به شنیدن آن قوت گیرند و آن را انگلیون گویند و ظاهراً ارغنون باشد و آن سازی است معروف. [انجمن آرا، لغت نامه]

انوری، ۵۸۳ هـ. انوری ابیوردی متوفی به سال ۵۸۳ شاعر قصیده پرداز، طبق ادعای خودش در سایر علوم نیز دست داشته است و در این مورد می‌گوید:
منطق و موسیقی و حکمت بدانم اندکی

راستی باید بگویم با نصیبی وافر

[جزوه ادبیات کنکور بوعلی، ص ۱۰۱]

اوام رودساز [آندراج، لغت نامه]

اوت به آلتی از موسیقی اطلاق می‌شود که نت «لا» ی

این فن نگاشت. [گلزار جاویدان، محمود هدایت ج، ۳ ص ۱۷۷۲ ص ۱۷۷۳].

آورامن لحنی از موسیقی قدیم است، تقریباً مطابق بحر هزج مسدس که فهلویات را بدان می خوانند. [فرهنگ معین]

لحن اورامان و بیت پهلوی
زخمه رود و سماع خسروی
نوعی از خوانندگی و گویندگی باشد. خاصهٔ پارسیان
است و شعر آن به زبان پهلوی باشد. [برهان قاطع]
ملحونات فهلویات از بحر هزج مسدس محذوف
یعنی هر مصراع به وزن مفاعیل مفاعیل فعول است.
[لغت نامه]

سنان تهمتن در چشمشان مژگان تهینه
غریب اهرمن در گوششان آهنگ اورامن [لغت نامه،
فتحعلی خان]

اورامه اورامان، اورامن، هورامان، لحن و نوایی که
مربوط به اورامن (منطقه ای در کردستان) است.
— [اورامن]

اورنگی یکی از الحان سی گانه باریدی نوازندهٔ عصر
ساسانیان که در موسیقی زمان ما وجود ندارد.
آواز هفتم از الحان باریدی. بعضی از فرهنگها این
لحن را آواز سی ام دانسته اند. [فرهنگ معین]
و در این بیت، اورنگی را آواز سوم محسوب
داشته اند:

سوم اورنگی است ای یار دیرین
چهارم راست نامش باغ شیرین
چوناقوسی و اورنگی زدی ساز
شدی اورنگ چون ناقوسش آواز [نظامی]

اوزان این ساز دارای سه سیم بوده، گاهی سیم کوتاه
دیگری نیز بدان اضافه می کرده اند که تولید
هماهنگی مطبوعی بنماید. مضربی که برای نواختن
این ساز به کار می رفته، از جنس چوب بوده است.
[مجله موزیک ایران]

یکی از سازهای مقید بوده است.
اُوزی نوعی رقص است که در بستک و نواحی آن

متداول است (بستک از بخشهای مهم شهرستان
بندرلنگه است).

اهتزاز نوایی از موسیقی قدیم ایران است که تنها نام آن
بر جای مانده. از چگونگی لحن آن اثری باقی
نیست.

همان طوری که در این دوران برای برافراشتن پرچم،
آهنگ خاصی تصنیف شده است و نواخته می شود،
محتملاً نام نوایی خاص برای افراشتن بیرق بوده
است.

جنیدن شتر به آواز خدا.
اهتمام، محمد از لیسانسیه های موسیقی در رشته
قره نی، از هنرستان عالی موسیقی است. [تاریخچه
هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی، ص ۱۱۶]
أهل مقامات موسیقیدان [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت
نامه]

أهل نایی کسی که دارای آواز باریک بود و مطرب
خوش سرود. [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت نامه]
اهوازی نام نوایی از موسیقی قدیم ایران است که فقط
نام آن بر جای مانده است. در موسیقی کنونی ایران،
گوشه ای به این نام وجود ندارد.

أهوازی نهرتیری نام نوایی از موسیقی قدیم ایران
است که فقط نام آن به یادگار مانده است. از
چگونگی لحن آن اثری در دست نیست.
بزن ای ترک آهو چشم اهوازی نهرتیری
که باغ وراغ و کوه و دشت پرمه است و پر شعری
[منوچهری]

ای امان یکی از ترانه های محلی فومن است که در
موقع خواندن این آهنگ، زنها به طور دسته جمعی
کلمات «ای امان» را در جواب مردان می خوانند:

آی امان، امان و امان امان
کیلالی کیلالی نامش پر به امان
پوتین کالش اشتو! پاکن! دریه! امان
ای مان امان و امان امان
عباس! دمه! اشتوخریه! امان
گرد! دنیا دمه! اشتوماریه! امان

ای امان امان و امان امان

از تعلیم و تعلم دست نمی‌کشد. حاج محمد در نوازندگی مهارت ندارد ولی سرشار از معلومات موسیقی ایران است. [از کورش تاپهلوی. عزیزشعبانی.]

ایروانی، محمود از افسران دسته موزیک نظام بود که به سال ۱۳۱۸ ش توسط ستاد ارتش به هنرستان عالی موسیقی معرفی شد و دوره هنرستان را به پایان برد. وی بعداً به ریاست کل موزیک نظام برگزیده شد. ایزدی شیرازی، علیرضا یکی از فارغ التحصیلان موسیقی در رشته ویولن سل است. او در سال ۱۳۳۷ از هنرستان موسیقی ملی موفق به دریافت دیپلم موسیقی گردید. ایست توقف و تأمل بر روی یکی از نت‌های موسیقی، و علامت آن چنین است:



در موسیقی ایران برای هر گوشه پنج عامل اصلی اساس کار است:

۱- شروع ۲- شاهد ۳- ایست ۴- متغیر ۵- خاتمه.

ایست در موسیقی برای پایان ملودی است بلکه بر روی نتی خاص توقف می‌شود سپس به ادامه نغمه می‌پردازند.

ایقاع وزن موسیقی ايقاع به توالی یک عده نقرات نقره در اصطلاح علم موسیقی به تعبیر این روزگار این ریتم، ضرب و وزن گفته می‌شود. در قدیم واحد زمان را به وسیله حروف الفبا نشان می‌داده‌اند، بدین معنی که کوتاه‌ترین زمان متداول بین ضرب را «زمان اول» یا «زمان ایقاعی» یا «واحد زمان» می‌نامیدند.

به تعریف قدما اگر نتوان بین دو ضرب، ضرب دیگری را جای داد بین آن دو، کوتاه‌ترین زمان است که واحد زمان شمرده می‌شود «در صورتی که واحد زمان روزگار ما نت گرد است».

Moderato



ایران گاهواره دانش و هنر کتابی است در ۱۶۳ صفحه شامل اقوال و حکایات مختلف راجع به موسیقی در روزگار اسلامی، اثر محمدعلی شوشتری که به وسیله وزارت فرهنگ و هنر در سال ۱۳۴۸ انتشار یافته است.

ایرانی مجرد، محمد حاج آقا محمد ایرانی مجرد، مانند اغلب شاگردان میرزا عبدالله، سه تار را نزد سید حسین خلیفه شروع کرد و پس از گذراندن دوره درس وی، به محضر میرزا عبدالله راه یافت. وی دارای حافظه‌ای قوی است، و در موسیقی قدیم و معاصر هر دو صاحب نظر است. در ذهنش مجموعه‌ای از خاطرات جالب دارد. در سن یکصد سالگی هنوز

- ۱- دختر ۲- تو ۳- زیر ۴- دارای ۵- نام کوهی است ۶- می‌دوم
- ۷- می‌خرم ۸- دور ۹- برای خاطر مادرت

الف - ايقاع موصل (متصل): آن است که بين ضربهای آن سکوت نباشد و این نوع را «هزج» می‌گفته‌اند.

ب - ايقاع مفصل (منفصل): آن است که بين آن سکوت و یا فاصله‌ای باشد این نوع را «دور» می‌نامیدند.

دور را می‌توان به «میزان» در نت نویسی امروز تعبیر کرد و ايقاع موصل را نیز می‌توان به «آوازهای بدون میزان» اطلاق کرد.

جدول فواصل قدیم و تبدیل آن به نت نویسی این روزگار، به شرح زیر است:

ایقاع نقراتی چند است در ازمنه محدوده المقادیر و در ادوار متساوی الکیمة با اوضاع مخصوصه که طبع سلیم و مستقیم درک آنها کند. [فرهنگ معین] واحد زمان را قدما به وسیله حروف ابجد نشان می‌دادند به شرح زیر:

الف

واحد زمان

ب

دو برابر واحد زمان

ج

سه برابر واحد زمان

د

چهار برابر واحد زمان

هـ

پنج برابر واحد زمان

اقسام ايقاع:

انواع ايقاع	واحد ايقاعی	نت امروزی
هزج سریع	یک واحد زمان	چنگ 
هزج خفیف	دو واحد زمان	سیاه 
هزج خفیف ثقیل	سه واحد زمان	سیاه نقطه دار 
هزج ثقیل	چهار واحد زمان	سفید 

ایقاع	زمان ايقاعی	نت نویسی امروزی
هزج	ضربها دنبال هم بوده است.	م م م م
رمل خفیف	ضربها دو به دو باهم مساوی بوده است. نقراتش دو - به دو باهم توالی هستند.	م م م م م
رمل	یک ضرب ثقیل و یک ضرب خفیف	م م م م م
ثقیل دوم	دو ضرب ثقیل و یک ضرب خفیف	م م م م م م
خفیف ثقیل دوم	دو ضرب خفیف و یک ضرب ثقیل (ماخوری)	م م م م م م
ثقیل اول	سه ضرب ثقیل	م م م م م م
خفیف ثقیل اول	سه ضرب خفیف.	م م م م م م

۱	گرد
۲	سفید
۴	سیاه
۸	چنگ
۱۶	دولاچنگ

ضرب ۲۳- ضربی ۲۴- مقسمات. هماهنگ ساختن آوازاها.

نقراتی چند است در ازمنه محدوده المقادیر و در ادوار متساوی الکمیة با اوضاع مخصوصه که طبع سلیم و مستقیم درک آنها کند. [مجمع الادوار]

عباس صائب به رسم سواران که ضربات شمشیر یا تبر را با حرکت چهار دست و پای اسب تطبیق می کردند، تبر می زد و پیش می رفت. [خواندنیها از سرگذشت سلیمان خان قانونی و شاه طهماسب]

پست کردن سرود گوی آواز را و راست کردن آن.

[منتهی الارب]

واقع کردن الحان مرد به نوعی که میان آنها فاصله بر یک منهج باشد. [آندراج]

در موسیقی یکی از دو فن علم موسیقی.

[یادداشتهای دهخدا]

ایکری یا اکبری آلتی مانند جنگ است، با این فرق که

ملای ایگری، چوب، و از آن جنگ، ریسمان است.

بر روی ایگری چوب پوشانند و بر روی جنگ،

پوست. [فرهنگ معین]

ایلکانی، احمد سلطان غیاث الدین احمد بن اویس،

آخرین پادشاه جلایر، پادشاهی ادیب، ادب دوست،

هنرمند و آهنگساز بوده و در علم موسیقی و ادوار

صاحب فن است و چندین نسخه در این علم تألیف

کرده است و در این روزگار در میان مطربان و مغنیان

اکثر تصانیف او متداول است. [حدایق الحقایق.

شرف الدین رامی تبریزی. ص ۲۹.]

ایوان یانسن، نیکلا در سال ۱۳۲۹ هـ ش به سمت

متصدی تعمیر پیانو در هنرستان عالی موسیقی

تعیین گردید. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی.

ابراهیم صفائی. ص ۹۹.]

شاهزاده شیخ علی بن سلطان اویس از بغداد لشکر کشید بر سلطان احمد اویس در تبریز آمد چو به او جان رسید سلطان احمد مقاومت ننموده و به قلعه النجق رفت. شاهزاده در همان روز فتح کرد و فرمود که دور غریبی در ایقاع اختراع نموده در آن تصانیف ساختم شاهزاده آن را «دور الفتح» نام نهاد. میان سلطان احمد و شاهزاده شیخ علی در حوالی مزار متبرک پیر عمر نخجیران محاربه واقع شد. سلطان احمد نصرت یافته این فقیر را ملازم و مصاحب خود گردانید و بر حسب فرمان وی این دایره را وضع کرده تصانیف بر آن ساختم حضرت سلطان آن را «دور شاهی» نام فرمود:

[مقاصد الالحان. عبدالقادر مراغی.]

وقتی در مجلس امیرزاده محمد سلطان قمری آواز می کرد، فرمود بر صوت این مرغ دایره ایقاعی وضع کن سپس بالبداهه فرمود:

بهر ما یک اصول خوب بساز

بعداز آتش بساز خوش بنواز

این دایره را اختراع کردم و آن را حضرت به اسم «قمریه» اش موسوم فرمودند.

[مقاصد الالحان. عبدالقادر مراغی.]

فی کل جدید لذة. تصنیفی مجدد ساخته و دایره ایقاعی، به فرموده وی اختراع کردم که امیرزاده به «ضرب جدید» ش موسوم فرمود. [عبدالقادر مراغی]

۱- ضرب فاخته ۲- ترک ضرب ۳- ضرب برافشان

۴- ضرب مخمس ۵- ضرب چنبر ۶- ضرب ثقیل

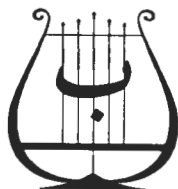
۷- ضرب خفیف ۸- رمل ۹- دویک ۱۰-

چهار ضرب ۱۱- مقدم ۱۲- شاهنامه ۱۳- آکل

۱۴- فرع ۱۵- دوران ۱۶- سماعی ۱۷-

ضرب القدیم ۱۸- ضرب الملوک ۱۹- قلندری

۲۰- شیرزای ۲۱- خلاصی ۲۲- ضربی پانزده



رقاصان میخانه‌ها به کار برده می‌شود. وزن آن ۶/۸ است. این آهنگ و اشعار آن دستاورد مطربان یهودی دروازه قزوین تهران است.

بابانوروز در اصطلاح کودکان، پیری که به شب‌نوروز (شب اول سال) جامه نو و شیرینی و بازیچه برای کودکان آرد، نظیر پاپانول و بن‌ام‌زانویه اروپاییان. در اعیاد نوروز، بازیگران به اشکال گوناگون در کوچه‌ها و بازارها با ساز و نقاره و رقاص می‌گشتند و بر در دکانها ایستاده می‌زدند و می‌گفتند.

بابانوروز صغیرم

سالی یکی روز فقیرم [لغت نامه]

بابایی نام یکی از نوازندگان تمبک دوره محمدشاه قاجار که در اشعار قاضی ذکر آن آمده است. [از کورش تا پهلوی، عزیز شهبانی.]

بابک خرم دین بابک سازندگی آموخت و سرود خوش می‌گفت همه روز کارش آن بود به جهت مردم طنبور می‌زد و سرود می‌گفت. بابک بسیار ملیح بود و نیکورو و خوش آواز [فرهنگ ایران زمین، ج ۱۰، ص ۲۲۹].

بایتره دف، دایره. از آلات کوبه‌ای متشکل از یک دایره چوبی که روی آن پوست کشند و از قسمت داخلی دایره، حلقه‌هایی آویزان کنند.

خوابت همی ببرد من انگشت از آن زدم

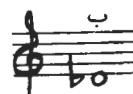
پیش تو برکناره خوش بانگ باتره [ناصر خسرو]

باخرز گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم ایران، که تنها نام

ب یکی از حروف صامت فارسی و دومین حرف از الفبای ابجد «جمل» محسوب می‌شود.

در موسیقی قدیم ایران «ب» را که معادل عدد ۲ از الفبای ابجد است به جای نت «رِمل» این روزگار به کار می‌برده‌اند.

همچنین «ب» در علم ایقاع دو برابر واحد زمان محسوب می‌شده است.



اولین پرده و تریتم است که به نام زاید نامگذاری شده است.

بابا حسینی لحنی از الحان موسیقی است. [لغت نامه] در موسیقی ثبت شده به نت ایران، لحنی بدین نام به چشم نمی‌خورد.

باباطاهر گوشه، لحن، یا آهنگی است از موسیقی قدیم ایران که فقط اسم آن به یادگار مانده است. در موسیقی زمان کنونی چنین گوشه‌ای وجود ندارد، ولی گوشه‌هایی از موسیقی ملی ایران را با اشعار باباطاهر عریان می‌خوانند، مثل غم انگیز دشتی و بختیاری همایون.

بابا گرم آهنگی است در دستگاه چهارگاه با اشعاری جاهل‌پسند که غالباً برای رقص داش مشدیها و

آلات موسیقی را گویند که به وسیله باد تولید صدا می‌کند. [لغت نامه]

بارید نام مطرب خسرو پرویز است. گویند اصل او از جهرم بوده که از توابع شیراز است و در فن بر ربط نوازی و موسیقیدانی عدیل و نظیر نداشته و سرود مسجع از مخترعات اوست و آن سرود را خسروانی نام نهاده بود. [برهان قاطع.]

نام نوازنده مشهور دوره خسرو پرویز که به صورت پهلبد و در عربی فهلبد تصحیف شده است و این همان بارید است. [لغت نامه]

روزی به سرکش رئیس و سردسته رامشگران خصوصی خسرو پرویز خبر رسید که جوانی مروی که زبردست‌ترین نوازندگان عود است و صدایی خوش دارد به دربار آمده تا به عنوان رامشگر به حضور شاه باریابد. سرکش از این خبر پریشان خاطر گردید و به هر وسیله‌ای متشبث شد تا وی را از مجامع نزدیک شاه دور سازد. پیشخدمتان و درباریان را تطمیع نمود و از دوستان و میهمانان شاه درخواست کرد که از وی سخنی به میان نیاورند.

بارید چون این دید، به فراست تدبیری اندیشید و با تطمیع نگهبان باغی که شاه گاهی برای گردش و باده نوشی بدانجا می‌رفت اجازه یافت که بر بالای درختی رود که بر محوطه بزم مسلط بود. روزی که شاه به باغ آمد، بارید که جامه‌ای سبز به تن کرده عودی سبز رنگ نیز به دست داشت بالای سروی رفت و در میان شاخ و برگ آن مخفی گشت.

هنگامی که شاه جامی به دست گرفت بارید عود را به صدا در آورد و به خواندن آواز ساده و دل‌انگیزی پرداخت که بسیار مؤثر افتاد. این آواز «یزدان آفرید» نام داشت. شاه که از شنیدن آن بسیار مسرور گردیده بود، نام رامشگر را پرسید. به جستجوی او برخاستند ولی به نهانگاهش پی نبردند شاه جام دومی به دست گرفت و در این بین بارید به سرودن آواز دیگری پرداخت که بسیار پر مایه و مسرت‌انگیز بود و «پرتو فرخار» نام داشت. خسرو چنان شیفته

آن در کتب قدما به چشم می‌خورد. در موسیقی این روزگار، چنین نوایی وجود ندارد.

نام گوشه‌ای باشد از چهل و هشت گوشه موسیقی. [برهان قاطع، غیاث اللغات. آندراج]

نامی مقامی از موسیقی. [فرهنگ نظام]

که به نغمات تراند و هکاه یافته در عرصه باخرز راه [جهانگیری]

باد آهنگی در موسیقی قدیم ایران بوده است و بعضی آن را همان «بادنوروز» دانسته‌اند. [فرهنگ معین]

برده راست زند ناژ و بر شاخ چنار برده باد زند قمری بر نارونا [منوچهری]

باد آهنگ صوت و نقش خوانندگی و گویندگی را گویند. [لغت نامه]

باد زرده لحن یا گوشه‌ای از موسیقی ایران در ادوار گذشته است. در موسیقی این زمان، چنین گوشه‌ای وجود ندارد.

بادنوروز نام لحن یا گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران است که فقط نام آن در کتب قدما بر جای مانده است.

نام لحنی باشد از موسیقی. [برهان قاطع، آندراج]

نام نوایی از موسیقی. [فرهنگ ناظم الاطبا]

نام صوتی است از موسیقی. [یادداشت‌های دهخدا، جهانگیری]

یکی از لحنهای سی گانه بارید مطرب خسرو است. [فرهنگ شعوری]

باده نام گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم ایران منسوب به بارید نوازنده دربار خسرو پرویز پادشاه ساسانی. در موسیقی فعلی ایران، اثری از چگونگی این گوشه دیده نشده است.

باده نوشین نام نوایی از موسیقی قدیم ایران، که در کتب متقدمان ذکر آن آمده است لکن از چگونگی لحن آن اثری باقی نیست. باده نوشین نامی از نامهای موسیقی. [لغت نامه]

بادی منسوب به باد (نفخ) در اصطلاح موسیقی از ذوات‌النفخ در برابر زهی (ذوات‌الاولاتار) آن قسم از

فرزند خود شیرویه از سلطنت بر کنار شد و به زندان افتاد بارید هنوز زنده بود و در غایت پریشانی و نگرانی به زندان رفته برای خسرو آهنگی حزن آلود می نوازد سپس چهار انگشت خود را بریده به منزل بر می گردد و همه سازهای خویش را در آتش می سوزاند.

چون آگاه شد بارید زن که شاه

بپرداخت بی رای و بی گام گاه

برید هر چار انگشت خویش

بریده همی راست در دست خویش

چو در خانه شد آتشی بر فروخت

همه آلت خویش یکسر بسوخت [فردوسی]

مغنی نوایی به گلبنانگ رود

بگوی و بزَن خسروانی سرود

روان بزرگان ز خودشاد کن

ز پرویز و از بارید یاد کن

چو ناقوسی و اورنگی زدی ساز

شدی اورنگ چون ناقوس از آواز

ملک چون شد ز نوش ساقیان مست

غم دیدار شیرین بردش از دست

طلب فرمود کردن بارید را

وز او درمان طلب شد درد خود را

سی لحن باریدی که نظامی بدنها اشارت کرده است:

۱- گنج یاد آور ۲- گنج گاو ۳- گنج سوخته ۴-

شادروان مروارید ۵- تخت طاقدیسی ۶- ناقوسی

۷- اورنگی ۸- حقه کاووس ۹- ماه برکوهان ۱۰-

مشکدانه ۱۱- آرایش خورشید ۱۲- نیمروز ۱۳-

سبز در سبز ۱۴- قفل رومی ۱۵- سروستان ۱۶-

سروسهی ۱۷- نوشین باده ۱۸- رامش جان ۱۹-

ناز نوروز یا ساز نوروز ۲۰- مشکویه ۲۱- مهرگانی

۲۲- مروای نیک ۲۳- شبیدیز ۲۴- شب فرخ ۲۵-

فرخروز ۲۶- غنچه کبک دری ۲۷- خنجیر ۲۸- کین

سیاوش ۲۹- کین ایرج ۳۰- باغ شیرین.

ستا ی بارید آواز درداد

سماع ارغنون را ساز در داد

آن گشته بود که می گفت «همه اعضای بدن می خواهند برای بهره بردن از آن سراپا گوش گردند» و امر داد تا بار دیگر به جستجوی رامشگر بپردازند ولی این بار هم باز نیافتند. سرانجام خسرو سومین جام خود را به دست گرفت. این بار بارید با نوای شکوه آمیز ساز و صدای گرم خود شنوندگان رامبهورت ساخت آهنگی که او می خواند «سبز اندر سبز» نام داشت و بداهه سرایی بود که در آن به مخفی گاه خود اشاره می نمود: خسرو به پا خاست و گفت این آواز بی شک از فرشته ای بر می خیزد که پروردگار برای تهییج و خوشی من فرستاده است و از رامشگر در خواست کرد که خود را بنمایاند. بارید از درخت پایین آمد و به سجده بر پای خسرو افتاد. شاه مقدم او را گرمی داشت و جوایز ماجرایی او شد و از آن پس او را از نزدیکان خود ساخت و در مقام ریاست رامشگران جایش داد.

[ثعالی]

مقام اجتماعی بارید و علاقه خسرو به او به حدی بود که هر کس حاجتی داشت وسیله بارید به عرض شاه می رساند. شبیدیز اسب مورد علاقه خسرو مرد و هیچ کس جرئت اظهار این خبر را نداشت تا اینکه بارید آهنگی ساخت که خسرو از شنیدن آن، مرگ شبیدیز را درک کرد.

بارید هفت خسروانی و سی لحن و سیصد و شصت دستان ساخته بود که با ایام هفته و سی روز ماه و سیصد و شصت روز سال تناسب داشته باشد پایان زندگی بارید بنا به گفته ثعالی سرکش که به برتری بارید حسادت می ورزید او را مسموم کرد خسرو پرویز در صدد مجازات او برآمد و بدو گفت من از شنیدن آواز تو و بارید لذت می برم و تو با کشتن او نیمی از لذت مرا از بین برده ای و شایسته مرگ هستی. سرکش پاسخ داد «شاه اگر مرا که نیم دیگر لذت تو هستم بکشی همه لذت از بین خواهد رفت» و به این ترتیب شاه از سر تقصیر او گذشت. [ثعالی]

این خرد ادبه گوید هنگامی که خسرو پرویز به دست

ز صد دستان که او را بود در ساز
 گزیده کرد سی لحن خوش آواز
 چو باد از گنج باد آورد راندی
 زهر بادی لبش گنجی نشاندی
 چو تخت طاقدیسی ساز کردی
 بهشت از باغها در باز کردی
 هر آن شب کو گرفتی راه شبیدیز
 شدند جمله آفاق شب خیز
 چو زخمه راندی از کین سیاووش
 پر از خون سیاووشان شدی گوش
 چو کردی کین ایرج را سر آغاز
 جهان را کین ایرج نوشدی باز
 چو کردی باغ شیرین را شکر بار
 درخت نار را شیرین شدی بار
 ز گنج سوخته چون ساختی راه
 ز گرمی سوختی صد گنج را آه
 چو گنج گاورا کردی نواسنج
 بر افشاندی زمین هم گاو هم گنج
 چو شادروان مروارید گفتی
 لبش گفتی که مروارید سفتی
 چو ناقوسی و اورنگی زدی ساز
 شدی اورنگ چون ناقوس از آواز
 چو قند از حقه کالوس دادی
 شکر کالای او را بوس دادی
 چو لحن ماه بر کوهان گشادی
 ز بانش ماه بر کوهان نهادی
 چو زرد ز آرایش خورشید راهی
 در آرایش بدی خورشید ماهی
 چو بر گفتی نوای مشکدانه
 ختن گشتی ز بوی مشک خانه
 چو گفتی نیمروز مجلس افروز
 خرد بیخود بدی تا نیمه روز
 چو بانگ سبزه در سبزه کشیدی
 ز باغ خشک سبزه بر دمیدی
 چو قفل رومی آوردی در آهنگ

گشادی قفل گنج از روم و از زنگ
 چو بردستان سروسنجان گذشتی
 صبا سالی به سروسنجان نگشتی
 و گر سروسهی را ساز دادی
 سهی سروش به خون خط باز دادی
 چو کردی رامش جان را روانه
 ز رامش جان فدا کردی زمانه
 چو نوشین باده را در پرده بستنی
 خمار باده نوشین شکستی
 چو در پرده گشادی ناز نوروز
 به نوروزی نشستی دولت آن روز
 چو بر مشکویه کردی مشکمالی
 همه مشکو شدی بر مشک خالی
 چو نو کردی نوای مهر گانی
 ببردی هوش خلق از مهر بانی
 چو بر مروای نیک انداختی فال
 همه نیکی بدی مروای آن سال
 چو بر دستان شب فرخ کشیدی
 از آن فرخنده تر شب کس ندیدی
 چو یارش رأی فرخروز گشتی
 زمانه فرخ و فیروز گشتی
 چو کردی غنچه کبک دری تیز
 ببردی غنچه کبک دلاویز
 چو بر نخجیرگان تدبیر کردن
 بسی چون زهره را نخجیر کردی
 چو بر کیخسروی آواز دادی
 به کیخسرو روان را باز دادی [نظامی]
 شنیدم بارید در بزم خسرو
 به هر نوبت سرودی نغمه ای نو
 سرودی نغمه با چنگ دلاویز
 وزان خوش داشتی اوقات پرویز
 شمار جمله الحانی که پیوست
 بدی در سال شمسی سیصد و شصت
 فزون زین پنجگه بودی به دنبال
 که خوانندی به جشن آخر سال

از آن الحان خوش سی لحن نامی
 به شعر خویش آورده نظامی
 به اندک اختلاف آن لحنها را
 به هر فرهنگ خواهی جست یارا
 نخست آرایش خورشید بوده
 دوم آیین جمشید ستوده
 سوم اورنگی است ای یار دیرین
 چهارم راست نامش باغ شیرین
 به پنجم هست تخت طاقدیسی
 توانی نیز بی نسبت نویسی
 ششم را حقه کاووس شد نام
 به هفتم راح روح است ای دلارام
 دگر گوید که آن خود راه روح است
 کزان ره روح رامش را فتوح است
 گمانم کاین دوتازی لحن از الحان
 بود تفسیر لفظ رامش جان
 وراز سی لحن لحنی کمتر آید
 به جایش لحن فرخروز شاید
 نظامی هم بر این آهنگ رفته است
 که فرخروز را لحنی گرفته است
 بود هشتم همانا رامش جان
 به جای جان جهان هم خواند بتوان
 نهم را سبزه در سبزه ستودند
 دهم را نام سروستان فزودند
 نوای یازده سرو سهی دان
 فرامش کردنش از کوهی دان
 سرود هشت و چهارم ای خردمند
 به شادروان مروارید افکند
 شمار سیزده شب دیز نام است
 شب فرخ شب ماه تمام است
 سرود قفل رومی پانزده دان
 ده و شش گنج باد آور همی دان
 چو گنج ساخته باشد ده و هفت
 که گنج سوخته هم در قلم رفت
 به هجده کین ایرج می زند جوش

وز آن پس نوزده کین سیاوش
 دوده را ماه بر کوهان نشانه
 بود یک بیست نامش مشکدانه
 بود مروای نیک اندر دو بیست
 همان سه بیست نامش مشکمالی است
 بچار و بیست باشد مهر گانی
 که خوانندش گروهی مهر بانی
 به پنج و بیست ناقوس است آری
 پس آن که بیست باشد نوبهاری
 به هفت و بیست نوشین باده بگسار
 به هشت و بیست رخ بر نیمروز آر
 بود نخبیرگان لحن نه و بیست
 همش قولی دگر نخبیر گانی است
 سیام ره گنج گاو است ای خردمند
 که او را گنج گاوان نیز خوانند
 همش خوانند برخی گنج کاووس
 بود این هر سه ره با ذوق مأنوس
 نظامی حذف کرد آیین جمشید
 زراح روح هم دامن فروچید
 هم افکند از میانه نوبهاری
 پس آن که ساخت لحنی چار جاری
 نخستین کرد یاد از ساز نوروز
 که باشد نوبهار آنجا ز نوروز
 پس آن که غنچه کبک دری گفت
 ندانم از کجا این لحن بشنفت
 سوم را نام فرخروز داده
 دگر کیخسروی نامی نهاده
 چو در این شعرها دقت فزایی
 تو خود سی لحن را از بر نمایی [ملک الشعرا ی بهار]
 باربد نوازنده دربار خسرو پرویز سلطان ساسانی، که
 گویند اصل او از چهارم است و غالب گوشه های
 موسیقی ایران را که در کتب متقدمان ذکر شده است
 به او منسوب کرده اند.
 اختراع سه تا، سه تایی و سه تار را نیز به او نسبت
 می دهند.

هفت خسروانی، سی لحن و سیصد و شصت و پنج
دستان را از بارید می دانند.

نام بارید به صور مختلف ثبت است: بارید، فهلید،
فهرید، فهلود، پهلید، پهلید و پهلید.

نکیسا چون زد این طیاره بر چنگ

ستای بارید برداشت آهنگ

شنیدم بارید در بزم خسرو

به هر نوبت سرودی نغمه ای نو

سرودی نغمه با چنگ دلاویز

وزان خوش داشتی اوقات پرویز

شمار جمله الحانی که پیوست

بدی در سال شمسی سیصد و شصت

ثعالبی گوید: بارید علاوه بر صوتی خوش و مهارت
در نواختن بریط و سه تا (سه تار)، در ساختن و ابداع

آهنگ نیز توانایی کافی داشته است و معروف است
به خاطر آنکه خسرو از تکرار الحان ملول نگردد،

بارید برای هر روز از سال، لحنی ساخته بوده است.
سی لحن بارید به روایت ملک الشعرای بهار با اندک

اختلافی با سی لحنی که در خسرو و شیرین نظامی
آمده است:

۱- آرایش خورشید ۲- آیین جمشید ۳- اورنگی

۴- باغ شیرین ۵- تخت طاقدیسی ۶- حقه

کاووس ۷- راج روح ۸- رامش جان ۹- سبزه

درسبز ۱۰- سروستان ۱۱- سروسهی ۱۲-

شادروان مروارید ۱۳- شب دیز ۱۴- شب فرخ ۱۵-

قفل رومی ۱۶- گنج بادآور ۱۷- گنج ساخته یا

«گنج سوخته» ۱۸- کین ایرج ۱۹- کین سیاوش

۲۰- ماه برکوهان ۲۱- مشکدانه ۲۲- مروای نیک

۲۳- مشکمالی ۲۴- مهرگانی یا «مهریانی» ۲۵-

ناقوس ۲۶- نوبهاری ۲۷- نوشین باده ۲۸- نیمروز

۲۹- نخجیرگان یا «نخجیرگانی» ۳۰- گنج گاو یا

«گنج گاو».

بشد بارید شاه رامشگران

یکی نامداری شد از مهتران [فردوسی]

فرود آمد از شاخ سروسهی

همی رفت بارامش و فرهی [فردوسی]

بلبل همی سراید چون بارید

قالوس و قفل رومی و جالینوس [عصری]

بزرگترین موسیقیدان زمان خسرو پرویز پهلید یا

بارید نام داشته که اهل مرو بوده و در نواختن عود

چیره دست بوده است. همراه با کلام موزون تغنی

می کرده و آهنگ می ساخته و ترکیب الحان می کرده

است. گویند هر گاه که کاتبان و راویان اخبار از

عرض خبری به شاهنشاه بیم داشتند به بارید متوسل

می شدند و او با نغمه ای خشم و لینعت خود را فرو

می نشانند و به هنگام مقتضی به عرض مطلب

می پرداخت. نغمات و آهنگهایی که بارید به خاطر

خسرو پرویز ساخته بالغ بر هفتاد و پنج قطعه است.

یکی از آثار زیبای او چنین است:

قیصر ماه ماند و خاقان خرشید

آن من خدای ابر ماند کامغازا

کخاهد ماه پوشد کخاهد خرشید*

مفهوم ترانه چنین است:

قیصر ماه را ماند و خسرو خورشید را

چنان ماند که آفتاب و قمر قرین اند

سرور من همانند ابری است که آبستن باران است

ابری که خواه ماه او را ببوشاند یا آفتاب را

بارید با اینکه هنرمندی لایق بود از ادب و نزاکت و

مجلس آرایي نیز نصیبی داشت. شبی بسیار سرد که

خسرو را نشاطی در سر بود بارید را فرا خواند و در

حضور شیرین به او گفت خوش کرده ام که امشب را

باتو به روز آرم. آن قدر می نوشیدند و آواز خواندند تا

بارید مست شد گریزی نداشت، به بهانه قضای

حاجت از تالار خارج شد. زمانی سپری شد بارید باز

نگشت. خسرو به شیرین گفت مهمان ما دیر کرد و

متعاقب این سخن از تالار خارج شد. بارید را دید که

زیر درخت سدري به خواب رفته است. خسرو تن

پوش سمور خود را در آورد و بر روی او انداخت تا از

* مصراع دوم این قطعه افتاده است.

«نکیسا» در حضور شاه مشغول هنرنمایی است، او هم سخت به مقابله می‌پردازد. تا رقیب تازه رسیده را از چشم خسرو بیندازد. که موفق هم می‌شود. چنان که نظامی گوید:

چو شیرین دستبرد بارید دید
زدست عشق خود را کاربرد دید [نظامی]

حدیث بارید با ساز دهرود
همان آرامگاه شه به شهرود [نظامی]

از آن چندان نعیم این جهانی
که ماند از آل ساسان آل سامان
ثنای رود کی مانده است و مدحت

نوای بارید مانده است و دستان [مجدلی گرگانی]

مغنی نوایی به گلبنانگ رود
بگوی و بز خسروانی سرود

روان بزرگان خود شاد کن

ز پرویز و از بارید یاد کن [حافظ]

هان شاخ دولت بنگرش کامیال نیک آمد برش

چون بارید مرغ از برش دستان نو برداخته [خاقانی]
بارید جهرمی که در فن بریط نوازی استاد بوده بنای
لحون و آغانی خود را در مجلس خسرو پرویز بر نثر
نهاده بود یعنی نظم نمی‌نواخت و آن مسجع بود
مبتنی بر مدح و آفرین خسرو و این قسم آغانی و
لحون را خسروانی خوانند چه خسرو را پسند خاطر
شده به این نام موسوم ساخت [برهان قاطع]

مطرب پرویز که جهرمی بود یعنی از توابع جهرم بود
و سرود خسروانی را که سرودی مسجع در بزم
خسرو گفتی و به ضم «با» خطاست و این مرکب است
از «بار» به معنی رخصت دادن و «بد» به معنی
خداوند و دارنده، زیرا که پرویز او را اذن دخول در
مجلس به جمیع اوقات داده بود و سامانی گوید که او
را صاحب بار گردانیده بود یعنی وزرا و امرا رخصت
دخول بارگاه از او ستانندی. [فرهنگ رشیدی]

نام مطربی که از مقربان خسرو پرویز بود و در فن
موسیقی مهارت عظیم داشت و این مرکب است از
«بار» که به معنی در و رخصت است و «بد» بالفتح

گزند سرما در امان باشد. چون آفتاب بر آمد، خسرو
پرویز به شیرین گفت حال مهمان را چگونه می‌بینی؟
شیرین پاسخ داد شاهنشاه بهتر از من آگاهی دارند.
خسرو در جام جهان نمای خود نظر انداخت و گفت
می‌بینم که از خواب برخاسته و چون پوشش مرا
دیده و شناخته، آن را گرمی داشته ردای خود را
بر زمین کشیده و پالتوی سمور مرا بر آن نهاده و
حیرت زده به احترام ایستاده است. شیرین گفت
شاهنشاه بینش یزدانی دارند. پرویز گفت برخیز، هر
دو برخاستند و وی را به همان حال که شاه گفته بود،
مشاهده کردند. شاه امر کرد به او مالی فراوان
عطا کنند و مستمری قابل در حقش برقرار سازند و
املاک در ری به نامش قباله کنند. [مجله موسیقی]

ش ۱۴۷۳، ص ۲۷-۳۵]

گرش شیرین بخوانی بارید هست

و گر جان نیست باری کالبد هست [امیر خسرو دهلوی]
از آن به رقص در آید فلک که در گوشش

سریر کلک تو همچون نوای بارید است [ظهیر قاریایی]
تا هزار آوا از سرو برآرد آواز

گوید او را مزن ای بارید رود نواز [منوچهری]

چو رود بارید این پرده پرداخت

نکیسا زود چنگ خویش برداشت

نکیسا چون ز شاه آتش برانگیخت

سنای بارید آبی براورخت [نظامی]

در آمد بارید چون بلبل مست

گرفته بریطی چون آب در دست [نظامی]

نکیسا نوازنده مشهور عهد خسرو پرویز (طبق بعضی
روایات یونانی الاصل) خود را به دربار پادشاه ایران
می‌رساند تا بلکه با عرضه هنر نوازندگی بتواند
مقامی هم طراز بارید جهرمی به دست آورد. او را
به حضور خسرو معرفی می‌نمایند و شاه حاضر
به شنیدن نوای چنگ وی می‌شود. بارید از چگونگی
ماجرای آمدن نکیسا باخبر می‌شود. چون خویشتن را
مورد علاقه و توجه پرویز می‌داند، وجود رقیبی برتر
از خود را نیز نمی‌تواند تحمل کند، لذا هنگامی که

به معنی خداوند و دارند. چون پرویز او را حکم دخول مجلس به جمیع اوقات داده بود، لهذا به این لقب ملقب گردیده. [غیاث اللغات]
از پی خسرو گل بلبل شیرین گفتار
نغمه بارید و صوت نکيسا آورد [سلمان]
نام مطرب پرویز که سرود مسجع گفتی و آن را سرود خسروانی گویند. [شرفنامه منیری]
به شاخهای سمن مرغکان باغ پرست
به لحن باریدی بر کشیده اند آهنگ [ارزقی]
نام مطرب خسرو بوده است. گویند اصل او از جهرم که از توابع شیراز است بوده و در فن بریط نوازی و علم موسیقی شبیه و نظیر نداشته است و سرود مسجع از مخترعات اوست و آن سرود را خسروانی نام نهاده بود.

نام مردی بوده از اهل شهر جهرم فارس که در خدمت خسرو پرویز منصب حجابیت داشته است و بدین سبب او را بارید یعنی یزرگ بار خوانده اند و به توسط او مردم به حضور پرویز بار می یافتند. وی در مقامات موسیقی مهارتی کامل داشت. در بزم خسرو، او و نکيسا اسباب طرب بوده اند تصرفات داشته اند. شیخ نظامی گفته:

ستای بارید دستان همی زد

به هشیاری ره مستان همی زد

نکيسا چنگ را کرده خوش آواز

فکنده ارغنون را برده ساز [جهانگیری]

بارید جهرمی که استاد بریطی بود بنای لحن و آغانی خویش در مجلس خسرو پرویز که آن را خسروانی خوانند با آنکه سر به مدح و آفرین خسروست بر نثر نهاده است و هیچ از کلام منظوم در آن به کار نداشته. [المعجم فی معاییر اشعار العجم. ص ۱۵۰]

نام آواز خوان و چنگزن دربار خسرو پرویز. شاید از کلمه «بار» به معنی اجازه و «بد» یا «بت» به معنی رئیس آمده. بارید یعنی وزیر دربار، بارسالار و حاجب. بعضیها بین بارید و بریط ارتباطی می دانند و بعضیها بریط را از باریتون یونانی می دانند. [فرهنگ

شاهنامه. دکتر شفق].

مطرب پرویز که در حسن بریط نوازی و موسیقی عدیل نداشته و سرود مسجع که سرود خسروانی نام نهاده از مخترعات اوست و موطن این دانشمند جهرم فارس است. [فرهنگ ناظم الاطبا]

نام شبیدیز اسب معروف خسرو را اکثر مورخان و شاعران ایران و عرب ذکر کرده اند. گویند خسرو پرویز چنان این اسب را دوست داشت که سوگند یاد کرده بود هر کس خبر هلاکتش را بیاورد او را به قتل خواهد رسانید. روزی که شبیدیز مرد، میرآخور هراسان شد و به بارید رامشگر پادشاه پناه برد. بارید در ضمن آوازی واقعه اسب را با ابهام و تلویح گوشزد خسرو کرد. شاه فریاد برآورد که «ای بدبخت شبیدیز مرده است». خواننده در پاسخ گفت «شاه خود چنین فرماید». خسرو گفت «بسیار خوب، هم خود را نجات دادی و هم دیگران را».

نعالی (به نقل از همدانی مولف «تاریخ ایران در زمان ساسانیان»).

بارید در ملاقات اول دستان یزدان آفرید را برای خسرو خواند. بعد دستان پرتو فرخار را به سمع او رسانید که همان شادمانی را می بخشید که توانگر از پس درویشی می بخشد. پس از آن، دستان سبز اندر سبز را خواند و نواخت چنان که شنوندگان از آهنگ زارزار ابریشم رود و از زیر و بم سرود او مجذوب شدند. [نعالی]

سرودی به آواز خوش بر کشید

که اکنون تو خوانیش داد آفرید

زنده دگر گون بیار است رود

بر آورد ناگاه دیگر سرود

که بیکار گردش همی خواندند

همی نام از آواز او راندند

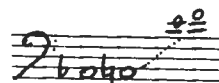
بر آمد دگر باره آواز رود

دگر گونه تر ساخت بانگ سرود

همان سبز در سبز خوانی کنون

برین گونه سازند مکر و فسون [فردوسی]

باریدی منسوب به بارید، یا آهنگ منسوب به بارید سرکش بر پشت رود باریدی زد سرود وز می سوری درود سوی بنفشه رسید [کسانی] باروزنه نام لحن یا آهنگی از موسیقی قدیم ایران، در موسیقی این زمان، لحنی بدین نام وجود ندارد، فقط نام آن به جای مانده است. ساعتی سیوارتیر و ساعتی کبک دری ساعتی سروستا و ساعتی با روزنه [منوچهری] باریتون صوت متوسط مردها که دامنه وسعت آن حدود



باشد.

ساکسوفون باریتون و باریتون دوساز بادی است که در موزیک و ارکسترها مورد استفاده است. بازگشت بازگشت در موسیقی به دو معناست. فرود آمدن از لحن یا گوشه‌ای به لحن اصلی یا مقام اصلی مانند نواختن حصار در چهارگاه، و فرود آمدن به در آمد چهارگاه. که در این صورت عمل رجعت از گوشه‌ای به مقام اصلی را (بازگشت یا فرود) نامند. به نوعی تصنیف اطلاق می‌شده است. هفتمین نوع از انواع یازده گانه تصنیفها عمل نام داشته که واجد ابوابی بوده است. [حافظ و موسیقی، حسینی ملاح] اما عمل، و آن را بر ابیات پارسی سازند و بازگشت هم طریقه جدول و صوت میانخانه و تشیعیه و بازگشت باشد گاه در وسط دو صوت سازند، و بازگشت هم، دو سازند، گاه یکی به الفاظ نقرات و دیگر به ابیات و اشعار یا هر دو با الفاظ نقرات یا هر دو با اشعار. [عبدالقادرمراغی]

بازگو و عمل لحنی است مقرون به شعر مشتمل بر دو «سرخان» «میانخانه» و بازگو و گاه بود که دو میانخانه و دو بازگو سازند. [عبدالقادرمراغی] باز نمودن علم موسیقی و باز نمودن سبب ساز و آوازه‌ها و نهاد لحنها. [دانشنامه علانی، لغت نامه] بازو آن که در سرود با کسی همراهی می‌کند. [فرهنگ

ناظم الاطبا] باز یگر رقااص. پایکوب. زن باز یگر: رقااصه. رامشی. رامشگر. مطربه [لغت نامه] باس بم‌ترین میدان صوتی مردان در آواز جمعی. باس کوچک و باس بزرگ دو آلت بادی هستند و کنتر باس سازی است از خانواده ویولن که دارای بم‌ترین صدا است. — ویولن کنتر باس مأخوذ از فرانسه، قسمتی از یک قطعه موسیقی که آهنگ آن در منتهای پستی و کوتاهی نواخته شود. [لغت نامه]

باستان سیر، هوشنگ از لیسانسیه‌های هنرستان عالی موسیقی است در رشته «قره‌نی». [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی، ص ۱۱۶]

باشام پرده ساز [برهان قاطع، لغت نامه] باغاتی در قدیم دو نوع ترانه معمول بوده است. یکی را «شروه» می‌خواندند و دیگری را باغاتی می‌گفتند. شروه خوان یا شروه گوی به شهری خوان اطلاق می‌شده است و باغاتی گوی یا کوچه باغی خوان را به آواز خوانهای روستایی می‌گفتند. [حافظ و موسیقی، حسینی ملاح]

مخلص، ترانه عشق از اهل عقل مشنو مشکل بود شنیدن شهری ز روستایی [بهار عجم] باغچه بان، ثمین، ۱۳۰۴ - در سال ۱۳۰۴ شمسی در تهران متولد شد. پس از تحصیلات ابتدایی وارد هنرستان عالی موسیقی شد و دیپلم متوسطه را از این هنرستان گرفت. در سال ۱۳۲۱ به ترکیه رفت و در کنسرواتوار آنکارا به تحصیل رشته کمپوزیسیون پرداخت. در سال ۱۳۲۸ پس از پایان تحصیلات موسیقی در رشته مزبور به ایران بازگشت و در هنرستان عالی موسیقی به تدریس هنرجویان مشغول شد. ثمین باغچه بان دارای آثاری به شرح زیر است: ۱- شش قطعه برای آواز ۲- لایلی ۳- دوزلفونت ۴- تنها ۵- ترا می خواهم ۶- دل ۷- تارگسته ۸- گل گندم ۹- سه قطعه برای کر ۱۰- نوروز ۱۱- قفس نقره ۱۲- دوره گرد و غنچه ۱۳- سوئیت

و جب و دارای سوراخها و زبانه‌هایی بر دهانه آن.
[فرهنگ معین]

باقر رامشگر، ۱۲۵۳- به سال ۱۲۵۳ تولد یافت. وی شاگرد موسی کاشی بود و از این استاد نواختن کمانچه را یاد گرفت. وقتی که داماد آقا حسینقلی شد، به آموختن ردیف پرداخت و ردیف استاد خود را به طور کامل فرا گرفت. باقرخان رامشگر سه بار به خارج از کشور مسافرت کرده است. سفر اول همراه آقا حسینقلی به پاریس. سفر دوم همراه درویش خان به لندن.

سفر سوم همراه درویش خان به تغلیس. [از کورش تا پهلوی، عزیزشعانی]
باقیا شاه باقی‌ا از عرفای نائین فرزند امیر غیاث‌الدین محمد نائین است و در علم موسیقی مهارت داشته.
[لغت نامه]

نصانیف و ترانه‌های بسیاری ساخته. در سنه ۱۰۴۶ قمری به دهلی رفت، سپس به ایران مراجعت و بقیه عمر همچنان در وطن مألوف به سر برد.
[گلزار جاویدان، محمود هدایت، جلد اول، ص ۱۹۱]

بالا بان آلات موزیک نظامی بدون پیستون و کلید است که آریز گام «دویزرگ» یا «فابزرگ» از آن استخراج می‌شود و اکثراً برای خبر در بادگان نظامی مورد استفاده است.

نوع بلند شیپور که آن را فانفار نیز می‌نامند و برای تشریفات و زیبایی هیئت موزیک و گارد تشریفات به کار می‌رود. افرادی که این گونه آلات را می‌نوازند بالا بانچی نامیده می‌شوند.

وسعت شیپور کوتاه



وسعت شیپور بلند



مردم که عبارت است از جویان، موسیقیدانان دوره گرد و غنچه ۱۴- چند قطعه کوچک برای پیانو.
[مجله موزیک ایران، شماره دهم، سال پنجم]
باغ سیاوشان نام لحن یا گوشه‌ای از موسیقی دوران ساسانی، که در موسیقی این روزگار، وجود ندارد. قمریان راه گل و نوش لبیناداند
صلصالن باغ سیاوشان با سروسناه [منوچهری]
که به بستان اندرون بستان شیرین برکشد
که به باغ اندر همی باغ سیاوشان زند [فرهنگ رشیدی]

باغ شهریار از الحان منسوب به بارید نوازنده دربار خسرو پرویز، که در موسیقی این زمان وجود ندارد. بر بید عندلیب زند باغ شهریار
بر سرو زند واف تخت اردشیر [منوچهری]
از داستانهایی که بارید در وصف قدرت و ثروت خسرو پرویز ساخته بوده است. [ایران باستان ساسانیان، ص ۵۰۸]

باغ شیرین یکی از سی لحن بارید نوازنده عهد ساسانیان و آن لحن چهارم است.
سوم اورنگی است ای یار دیرین

چهارم راست نامش باغ شیرین [ملک الشعرای بهار]
خسرو پرویز زمانی به شیرین وعده کرد که کاخی برای او بسازد که در آن جویهای شراب روان باشد. ولی چون زمانی گذشت، خسرو وعده خود را فراموش کرد. شیرین بارید را مأمور کرد تا به وسیله‌ای شاه را به وفای عهد یاد آور شود. بارید هم با ساختن دستگاه باغ شیرین، خسرو را به یاد آورد. شاهنشاه ساسانی کاخ را برای شیرین به همان طرزی که قول داده بود ساخت. [پیشین، ص ۱۸۲]

چو کردی باغ شیرین را شکر بار

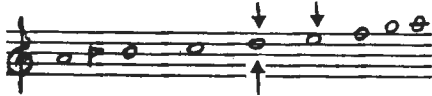
شدی باغ از زمین بوسش شکر خوار [نظامی]

باقی قطعه‌ای نبوده که در دهانه آن زبانه‌ای قرار می‌دادند که بدان وسیله تولید صوت نماید. [مجله موزیک ایران، سال ششم، ش ۱]

سازی است از مقیدات آلات ذوات النفخ به طول یک

گام شور چون نمایان حقیقی درجه چهارم است، در موقع فرود هم درجه چهارم جانشین درجه پنجم می شود و به همین جهت در گام شور اهمیت درجه چهارم که نمایان حقیقی شمرده می شود، بیش از نت درجه پنجم است.

نمایان حقیقی گام شور



بام بم. تاریم را گویند و آن تار گنده باشد که در سازها بندند. [برهان قاطع]

سیم تاریم را نامند. [جهانگیری]

سیم طنبور که صدای غیر زیر دارد و آن را بم گویند.

[فرهنگ شعوری]

تار گنده ای که در ساز نهند. [فرهنگ ناظم الاطبا]

چو مطربان سحر آه زیر و بام کنند

معاشران صبحی هوای جام کنند [خواجو]

به سوز ناله زارم ز عشاق

نوی زیر و بامی بر نیامد [خواجو]

نوی بام، آهنگ بم، مقابل زیر. صدای بلندی که از

ساز یا گلولی آواز خوان بیرون آید. [فرهنگ نظام]

گلبام آواز بلندی باشد که نقاره چیان و شاطران و

قلندران و معرکه گیران در وقت نقاره نواختن و

شلیک زدن و معرکه بستن به یکبار بکشند. [برهان

قاطع]

ساغر گلفام خواه کز دهن کوس

نغمه گلبام وقت بام بر آمد [خاقانی]

بام زد کوس. نقاره. [فرهنگ معین]

نوبتی که نوازند. طبل در بام (بامداد) زنند، کوس و

نقاره که گاه بامداد بر در سلطان نوازند. [آندراج]

بام زد حسن تو زد آسمان

نامزد عشق تو آمد جهان [کمال اسماعیل]

نزنم بام زد لهر و در کام که من

سر به دیوار غمم آرزو بصر باز کنم [خاقانی]

ما و شکر ریز عیش کز در خمار

بالا بانچی آن که بالا بان نوازند. شیپور زن. شیپورچی.

[لغت نامه]

نامی است برای افراد نظامی که طبل، سنج، شیپور و فلوت می نوازند.

بالا خان از شاگردان آقا جان دوم و پدر مرتضی

نی داوود است. [پژوهشی کوتاه. داریوش صفوت.]

بالا دسته دسته تار را به سه قسمت پایین دسته، وسط

دسته و بالا دسته تقسیم بندی کرده اند. از قسمت

پنجه حد شیطانک به پایین را بالا دسته می نامند.

بالا فرهاد شیرازی، حسین یکی از فارغ التحصیلان

هنرستان موسیقی ملی در رشته ویولن است که

به سال ۱۳۳۹ موفق به دریافت دیپلم از آن مدرسه

گردید.

بالا و پایین نام گوشه ای از موسیقی قدیم ایران است

که در موسیقی این دوران، وجود ندارد.

بالشتک وسیله ای است که نوازندگان ویولن از چرم

یا لاستیک و یا فلز در زیر کاسه زیرین ویولن

می گذارند و حایلی بین شانه و چانه نوازنده می شود

و گرفتن ویولن را راحت می سازد و بهترین نوع آن

به بالشتک منوهین نوازنده مشهور ویولن موسوم

است.

بال کبوتر بال کبوتر گوشه ای است از موسیقی قدیم

ایران، که در موسیقی فعلی ایران وجود ندارد.

یک قسم فرود مخصوص که در دستگاه شور همیشه

به کار می رود و حرکت درجه چهارم «نمایان حقیقی»

به طرف درجه اول است که در ردیف آوازاها، بال

کبوتر نامیده می شود.



یکی از قواعد علم هماهنگی «آرمونی یا هارمونی»

این است که در آخر جمله های موسیقی از توافقی که

روی درجه پنجم تشکیل می شود روی توافق درجه

اول می روند و این عمل را فرود کامل گویند. ولی در

بام زد خرمی به بام بر آمد [خاقانی]

درخت بخت را جز از در تو

بر فلک بانگ بام زد مرصاد [خاقانی]

کوس و نقاره که گاه بامداد بر در سلطان نوازند.

[انجمن آرا]

نام آهنگی است در موسیقی و مسلماً همان بامشاد باشد. [یادداشت‌های دهخدا]

بام زد همان نوبتی است که بر بام بزرگان در مواقع معین و مراسم خاص زده می‌شد مانند اجرای نقاره در ماه رمضان که در دو نوبت، یک قبل از افطار و دیگر برای بیداری مؤمنان در نیمه شب، در بلندترین بام شهر به مرحله اجرا در می‌آمد.

هنوز هم در بعضی از نقاط ایران، این رسم متداول در ماه رمضان عملی می‌شود.

بامشاد یکی از موسیقیدانهای دوران ساسانیان. برهان قاطع می‌نویسد «مطربی است که او نیز مانند بارید عدیل و نظیر نداشته».

بلبل باغی به باغ دوش نوایی

خوبتر از بارید نیکتر از بامشاد

مطربی است. وجه تسمیه آنکه، بامداد چنان می‌نواخت و می‌خواند که همه کس را شاد می‌کرد.

[فرهنگ رشیدی]

از موسیقیدانان و مطربان زمان خسرو پرویز ساسانی بوده است. اما احوال این خنیاگر، چنان که باید، روشن نیست.

بامشاد، بهاءالدین از فارغ التحصیلان مدرسه

موسیقی که در سال ۱۳۱۲ به‌اخذ دیپلم نایل گردید.

در سال ۱۳۳۱ معاونت هنرستان عالی موسیقی را

عهده‌دار بود. بامشاد مدت چهار سال که معاونت

هنرستان را به‌عهده داشت، اصلاحات و پیشرفتهای

زیادی نصیب هنرستان شد. به‌طوری که، هنرجویان

و استادان هنرستان، دوران کفالت بامشاد را یکی از

بهترین سالهای آن می‌دانند. در سال ۱۳۳۵

به‌معاونت اداره کل موزه‌ها انتخاب شد و در سال

۱۳۴۸ ریاست اداره کل فرهنگ عامه و موزه‌ها را بر

عهده گرفت. [از کورش تا پهلوی، عزیز شعبانی]

بان بانگ. صوت. آوا. [لغت نامه]

بانگ صدا. آواز. در اصطلاح موسیقی، بانگ یا دانگ

به انواع ذوالاربع یا فاصله چهارم اطلاق می‌شود. اگر

روی هر یک از درجات یا مقام موسیقی یک ذوالاربع

بسازیم، شش ذوالاربع یا شش دانگ استخراج

می‌گردد. به آن کس که وسعت صدای او قدرت

اجرای هر شش ذوالاربع را داشته باشد «شش دانگ

خوان» می‌گویند. [حافظ و موسیقی، حسینی ملاح]

زیاده خوردن پنهان ملول شد حافظ

به بانگ بربط و نی رازش آشکاره کنید

مطرب کجاست تا همه محصول زهد و علم

در کار بانگ بربط و آوازی کنم

رباب و چنگ به بانگ بلند می‌گویند

که گوش هوش به پیغام اهل راز کنید

صد هزاران گل شکفت و بانگ مرغی برنخواست

عندلیبان را چه پیش آمد هزاران را چه شد [حافظ]

به بربط چون سرزخمه در آورد

ز رود خشک بانگ تر بر آورد [نظامی]

بانگ جوشیدن می‌باشدمان

نالۀ بربط و طنبور و رباب [منوچهری]

شاد باشید که جشن مهرگان آمد

بانگ و آوای کاروان آمد [منوچهری]

پرس پرسان کاین مؤذن کو کجاست

که صدای بانگ او راحت فراست [مولوی]

به بانگ مطرب و ساقی اگر ننوشی می

علاج کی کنمت آخر الدوا الکی [حافظ]

چو دهد کوس برون بانگ ز پوست

بانگ او شاهد بی‌مغزی اوست [جامی]

خروشیدن تازی اسبان زدشت

زبانگ تبیره همی برگذشت [فردوسی]

غو پاسبانا و بانگ جرس

همی آمد از دور و از پیش و پس [فردوسی]

مرغی دیدم نشسته بر بارۀ طوس

در پیش نهاده کله کیکاووس

با کله همی گفت افسوس افسوس
 کو بانگ جرسها و کجا ناله کوس [خیام]
 کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست
 این قدر هست که بانگ جرسی می آید [حافظ]
 در قافله ای که اوست دامن نرسم
 این بس که رسد زدور بانگ جرس [جامی]
 برسماع چنگ او باید نبییدم خام خورد
 می خوش آمد خاصه اندر مهرگان با بانگ چنگ
 [منوچهری]
 به یاد شهریارم نوش گردان
 به بانگ چنگ و موسیقار و طنبور [منوچهری]
 مامی به بانگ چنگ نه امروز می خوریم
 بس دور شد که گنبد چرخ این صدا شنید [حافظ]
 به مرو اندر از بانگ چنگ و ریاب
 کسی را نید هیچ آرام و خواب [فردوسی]
 چون چنگ خود نوحه کنان مانند دف برخ زنان
 وزنای حلق افغان کنان بانگ ریاب انداخته [خاقانی]
 بس لطیف آمد به وقت بهار
 بانگ رود و بانگ کبک و بانگ تر [خاقانی]
 ز نالیدن بوق و بانگ سرود
 هوا گشت از آواز بی تار و بود [فردوسی]
 برآمد دگر بار بانگ سرود
 دگر گونه تر ساخت آوای رود [فردوسی]
 ایمن اندر نظاره گاه سپهر
 گوش جانت ز بانگ طبل رحیل [انوری]
 نمی دانی که آهنگ حجازی
 فروماند ز بانگ طبل غازی [سعدی]
 نعت صدر نبوی به که به غریت گویم
 بانگ کوس ملکی به که به صحرا شنوند [خاقانی]
 نفس را کامل نماید درد فقر و سوز عشق
 بانگ کوس از ضربت است و بوی عود از آذر است
 [خاقانی]
 گفت باور نداشتن که ترا
 بانگ مرغی چنین کند مدهوش [سعدی]
 منزل سلمی که بادش هر دم از ما صد سلام

پر صدای ساریانان بینی و بانگ جرس [حافظ]
 سرم خوش است و به بانگ بلند می گویم
 که من نسیم حیات از پیاله می جویم [حافظ]
 بانگ طبلت نمی کند بیدار
 تو مگر مرده ای نه در خوابی [سعدی]
 بانگ مؤذن کشدم سوی مسجد
 ناله جانشوز تارا اگر بگذارد [فروغی بسطامی]
 کوس را دیدی فغان برخاسته
 بانگ مرغان بین چنان برخاسته [خاقانی]
 بانگ خوش آواز خوش. [لغت نامه]
 به بانگ خوش گرمی شد سوی مردم هزارآوا روان
 خواراست زاغ ایدون که خوش و خوب نسراید
 [ناصر خسرو]
 بانگ عنقا نام گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم ایران،
 که در موسیقی این زمان وجود ندارد.
 عنقا به معنی زن دراز گردن، سیمرغ و سازی دراز
 گردن آمده است.
 بر و این دام بر مرغ دگر نه
 که عنقا را بلند است آشیانه
 یا:
 که عنقا را بلند از آشیانه است
 ز دستان قمری در او بانگ عنقا
 ز آواز بلبل در او زخم مزمز [سنایی]
 بانوا آهنگ، که لحن و آهنگ دارد. [لغت نامه]
 گرچه نوا و لحن نبد باغ را گذر
 آن بی نوا و لحن کنون بانوا شده است [ناصر خسرو]
 بانوی کوه منظور صدایی است که در کوهستان
 پیچیده می شود و منعکس می گردد. در افسانه های
 قدیم ایران، این صدا را به زنی سرگردان نسبت
 می دادند که در کوهستان پنهان شده و سوزدل خود
 را به صورت صدا نشان می داده است و به همین جهت
 قدما عقیده داشته اند که هر کوهی بانویی دارد.
 شاید افسانه کوه بی بی شهربانو، بدین پندار کهن
 ارتباط داشته است.
 هر چه کهنتر بترند این گروه

هیچ نه جز بانگ چوبانوی کوه [نظامی]

صدایی که از آواز در کوه پیچد و برگردد. در افسانه‌های قدیم، این صدا را نسبت به بانویی می‌دادند که در کوه پنهان شده است و تمام کوهها بانویی داشته است. [یادداشت‌های دهخدا]

باوی نام گوشه‌ای از دستگاه همایون. در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی به شماره ۱۳ در دستگاه همایون به چاپ رسیده است. **باهار** نوعی از خوانندگی و گویندگی. پهلوی. رامندی. [فرهنگ معین]

سرود پهلوی باشد که در قزوین رامندی گویند. [فرهنگ رشیدی]

نوعی از خوانندگی و گویندگی هم هست که آن را پهلوی و رامندی خوانند [برهان قاطع] روش گویندگی باشد که آن را پهلوی و رامندی نیز خوانند [جهانگیری]

بائنجو نام سازی است که در سیستان و بلوچستان متداول و مورد استفاده است.

بائنجو از نظر ساختمان ساز دوزنقه‌ای شکل است. عرض آن از ۹ اینچ شروع شده به ۶ اینچ منتهی می‌گردد و تو خالی است. ضخامت آن ۳ فوت می‌باشد. (گویا مراد درازی ساز است نه ضخامت) جنس این ساز از چوب، و دارای هشت سیم و بیست و چهار دگمه است و هشت سیم بر خرکی سوارند که دو سیم آن پهلوی هم و به بلوچی به نام «جفتک» نامگذاری شده. دگمه‌ها با فواصل معینی روی سیمها قرار می‌گیرند. هر نت بم این ساز نیز دارای یک نت زیر می‌باشد، و برای هر آهنگی که بخوانند بنوازند باید مجدداً کوک شود. بائنجو دارای صدایی دلپذیر است و با مضرب نواخته می‌شود. [مجله موسیقی رادیو. شماره ۶، حسینعلی ملاح]

گویا نظر از «هرنت بم این ساز دارای یک نت زیر می‌باشد» این باشد که نت بم و نت زیر با فاصله اکتاو درست کوک شود.

بتوراک دف. دایره.

تصحیف بتوراک است و تبیره، و تبیر و طنبور از همین ریشه است.

آن خر پدرت بکشت و خاشاک زدی (شدی) مامات دف دوریه چالاک زدی آن بر سر گورها تبارک خواندی

وین بر در خانه‌ها بتوراک زدی [لغت نامه] **بحر ضیاء** نام لحن یا گوشه‌ای از موسیقی قدیمی، که محتملاً عربی است و از موسیقی عرب وارد موسیقی ایران شده است. این چنین گوشه یا لحنی در موسیقی ما وجود ندارد.

بحر کمال نام لحن یا گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران که در کتب قدما بدان اشارت رفته است، ولی در موسیقی این روزگار وجود ندارد.

بحر نور گوشه‌ای از دستگاه نوا. گوشه ۱۶ دستگاه نوا ردیف موسیقی موسی معروفی.

بحر اصول در موسیقی قدیم ایران، ۲۴ نوع وزن یا ضرب یا اصول معمول بوده است که به آنها اصول می‌گفتند و در روزگار ما چند نوع آن هنوز متداول است.

مانند:

- ۱- ساقینامه ۲- صوفینامه ۳- ارجوزه ۴- مثنوی ۵- شاهنامه خوانی ۶- ورزشگاه خوانی (ضربهای زورخانه) ۷- رنگ دلگشا (سه گاه) ۸- رنگ ضرب اصول (شور) ۹- حربی (ماه‌ور) ۱۰- رنگ شهر آشوب (چهارگاه و شور) ۱۱- رنگ فرح انگیز (اصفهان) ۱۲- رنگ فرح (همایون) ۱۳- رنگ لرگی و حاشیه (چهارگاه).

مغنی نوای طرب ساز کن

به قول غزل قصه آغاز کن

که بار غم بر زمین دوخت پای

به ضرب اصولم بر آور ز جای

بحر نغمه. وزن نغمه که در عرف هندتال گویند چنانچه بحر شعر، وزن شعر به اصطلاح عروضیان

[آندراج]

بحر الالحان تألیف نصیر بن بهجت شیرازی معروف

آواز مورد اجرا مانند چهار مضرب و ساز تنها و آوازهای ایرانی. موسیقی ایرانی بیشتر جنبه هنری با معیار ذوق و احساس طبیعت بشری را دارا می‌باشد. چه، این موسیقی بر مبنای بداهه نوازی که زاده ابتکار و قوه خلاقه است، استوار می‌باشد.

احساسات و مکنونات قلبی هنرمند، خاصه اگر قیدی در میان نباشد منشأ اصلی هنر به شمار می‌رود و نوازنده چیره دست ایرانی با دل خود خلوتها دارد و در درون خویش زندگی می‌کند. او در عین پیروی از اصول رایج دستگاهها، از دل نیز پیروی می‌نماید و پدیده‌های روحی و تأثرات نفسانی خود را به گوش صاحب‌دلان می‌رساند زیرا:

موسیقی ایرانی به نیروی زندگانی آفریننده خود متکی است. ردیفهای ایرانی از تندباد حوادث و گزند زمان در امان بوده پیوسته زنده و جاوید است و به‌تکای عدم قید از ثبات و پایداری دائمی برخوردار است.

[شعر و موسیقی در ادبیات فارسی، ابوتراب رازانی]

بدر نام نوایی از موسیقی قدیم ایران، که در کتب متقدمان مذکور است. در موسیقی ردیفی این روزگار، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

بد زخمه بدمضرب. آن که ساز بدزند [لغت نامه]

بدیع زاده، جواد، -۱۳۵۷. فرزند سیدرضا بدیع است که ابتدا در مکتب پدر خودمبانی آواز را یاد گرفت و در این هنر آن چنان پیشرفتی کرد که خود شخصاً آهنگهای خود را می‌ساخت. در سال ۱۳۰۲ که صفحات بدیع زاده به بازار آمد، محبوبیت و شهرت زیادی را برای وی کسب کرد. بدیع زاده از جمله خوانندگانی است که هم کارهای سنگین و علمی دارد و هم تعدادی آهنگ روز در عصر خود خوانده است. او از بدو تأسیس رادیو، با این مؤسسه همکاری نزدیک داشته و مدتی نیز سرپرستی موسیقی برنامه «شماورادیو» را به عهده داشته است. از آهنگهایی که در صفحه گرامافون خوانده، کشور داریوش، گلپونه نعنابونه، گل پرپر خیلی قشنگه،

به فرصت الدوله شیرازی، شامل قواعد موسیقی است و اشعار مختلف از مؤلف و گویندگان شعر پارسی، و نیز ربط اشعار با موسیقی و مناسبت آنها با ذکر نام گوشه‌ها، که به همت علی زرین قلم به چاپ رسیده است.

در چاپ بعدی که به سال ۱۳۵۴ شمسی انجام شده، نام کتاب به «آهنگها و آوازاها» تبدیل یافته است و این تغییر نام، با نیت مؤلف متوفی مبیمنت دارد.

بخت اردشیر نوایی از موسیقی قدیم ایران، که فقط نام آن برجای مانده است و از چگونگی لحن آن اثری باقی نیست.

نوایی از موسیقی. [فرهنگ ناظم‌الاطبا]

در دو بیت ذیل از منوچهری، تخت اردشیر است باید بخت اردشیر باشد. [یادداشت‌های دهخدا]

چون مطربان ز تند نوابخت اردشیر

که مهرگان خردک و گاهی سپهبدان

بربید عندلیب زند بند شهریار

بر سر وزند و اف زند بخت اردشیر [منوچهری]

بختیار استاد رودکی بود در موسیقی. [لغت نامه]

آفریدگار تعالی آواز خوش و صوتی دلکش (رودکی را) داده بود و به سبب آواز در مطربی افتاد و از ابوالعباس بختیار که در آن صفت صاحب اختیار بود بریط بیاموخت و در آن ماهر شد. [لباب‌الالباب. محقق عوفی]

بختیاری گوشه‌ای از دستگاه همایون که معمولاً با شعر باباطاهر عریان خوانده می‌شود.

دو زلفونت بود تار ریام

چه می‌خواهی از این حال خرابم

این گوشه در حد خود وسعت بیشتری دارد و به بیداد همایون نیز سیر و سیاحتی می‌کند.

بداهه نوازی بدیهه نوازی. بداهه نوازی. نوازندگی بدون در پیش چشم داشتن نت موسیقی، با حفظ قواعد و حالات و علامات موسیقی در حدود قطعه یا

۱- سعید نفیسی در متن این نام را «ابوالعباس» تصحیح کرده است.

در موسیقی ردیفی نت شده، لحنی بدین نام ثبت نیست. محتملاً باید نام ترانه یا آهنگی بوده باشد. بریت سازی است مشهور، و عود است یا طنبور و در اغلب لغات به همین املا است. بلی به فتح سر دو «با». بریت، سازی است شبیه به سینه مرغابی و کاسه‌ای دارد. [لغت نامه]

ناک رزا گفت ای دختری دولت
این شکم چیست چو پشت و شکم بریت [منوچهری]
بر بستن رود بر بستن، به حجاز، کوک کردن آن. [لغت نامه]

سرکش بریت رود باریدی زد سرود
وزمی سوری درود سوی بنفشه رسید [کسانی]
بربط سازی است از خانواده آلات موسیقی رشته‌ای (ذوات‌الوتار مقید) که دارای کاسه صوتی گلابی شکل و دسته‌ای کوتاه است. این ساز را اعراب، عود و فارسی زبانان، رود گفته‌اند.

یکی از متداولترین و مهمترین سازهای دوره‌های گذشته ایران و اعراب است. در ساختمان این ساز و جنس چوب و اوتار آن، دقت فراوان می‌شده و آن طنبور مانندی است، کاسه‌ای بزرگ و دسته‌ای کوتاه دارد. [فرهنگ معین]

بدان سان سوخت چون شمع که بر من
سراحی گریه و بربط فغان کرد
وانگهم در داد جامی کز فروغش برفلک
زهره در رقص آمد و بربط زنان می گفت نوش
زباده خوردن پنهان ملول شد حافظ
به بانگ بربط و نی رازش آشکاره کنید
مطرب کجاست تا همه محصول زهد و علم
در کار بانگ بربط و آوازی کنم [حافظ]

با شاهد شوخ و شنگ و با بربط و نی
کنجی و فراغتی و یک شیشه می
این ساز در آغاز چهار وتر داشته سپس و نر پنجمی بر آن افزوده‌اند. و ترهای عود یا بربط نخست مفرد بوده است و بعدها برای آنکه صدای محکمتری به دست آید، اوتار را مانند سیمهای زردتار کنونی جفت

شور عاشق، جلوۀ گل، مرغ بی آشیان، من گلی محزونم، ماشین مش معدلی و یکی یک پوله خروس را می‌توان نام برد.
جواد بدیع زاده در سال ۱۳۵۷ شمسی در سن ۷۷ سالگی در گذشت.

بدیعی، حبیب الله در سواد کوه متولد شد و سه سال در دانشکده علوم دانشگاه تهران تحصیل کرد. و یولن را نزد استاد صبا شروع کرد و مدت سه سال هم آن را پیش لطف الله مخفم پایان تعلیم گرفت. حبیب الله بدیعی سالها رهبر ارکسترهای مختلف رادیو بوده است و به عنوان سولیست نیز یکی از بهترین نوازندگان موسیقی ایرانی است. وی آهنگهای زیادی ساخته و با اکثر خوانندگان رادیو همکاری داشته و مدتی هم عضو شورای موسیقی رادیو بوده است.

بدیعی، رحمت الله، ۱۳۱۵- در سال ۱۳۱۵ شمسی در کاشان به دنیا آمد. از سن ده سالگی وارد هنرستان عالی موسیقی شد و دوره ابتدایی و متوسطه را در هنرستان گذارید و به اخذ دیپلم هنرستان نایل آمد. سپس نزد استاد صبا رفت و مدت پنج سال مشق ویولن کرد. بدیعی قبلاً موسیقی کلاسیک را نزد روبیک گریگوریان، حشمت سنجری و صفاریان آموخته بود، ولی علاقه شدید او به موسیقی ایرانی آن چنان بود که تمام هم خود را در راه اجرا و نوازندگی در ارکسترهای ایرانی به کار برد و در بین موسیقیدانان به «صبا کوچولو» معروف شد و مدتی است (۱۳۵۴ ش) که بنا به مصلحت روز، ویولن را زمین گذاشته و کمانچه را جایگزین آن کرده است.
بر آوردن بر آوردن سرود. سرود نواختن. سرود خواندن. خواندن به آواز بلند. [لغت نامه]

به بربط چوبابست بر ساخت رود
بر آورد مازندران سرود [فردوسی]
زننده دگرگون بیاراست رود
بر آورد ناآگاه دیگر سرود [فردوسی]
بر افشان آهنگی است در موسیقی. [لغت نامه]

بسته‌اند. در واقع، عود قدیم چهار وتری و عود جدید پنج وتری یاده سیمی است. [عود]



کلمه فارسی است معرب مرکب از «بر» به معنی سینه و «بت یا بط» به معنی مرغابی، چه، هیئت آن به سینه مرغابی و گردن آن مانند و آن مرکب از چهار تا است. نام زفت‌ترین آن چهارم بم است و تازی را که بعد از بم است مثلث خوانند و تار بعد از مثلث را مثنی نامند و چهارمین را که از همه باریکتر است زیر گویند و عرب، بربط را عود نام دهد. [مفاتیح العلوم]

بربط با زخمه و مضارب زده می‌شده است. شکافه زخمه مطربان بود که بدو بربط و چغانه زنند.

[فرهنگ اسدی]

خروش رباب و هواهای نای

ره جنگ و دستان و بربط سرای [گرشاسینامه]

کلمه بربط از دو کلمه «بر» به معنای پهلوی و «بط» به معنای اردک ترکیب یافته است و گفته‌اند چون بربط شبیه شکل اردک از پهلوی بوده لذا بدین نام نامیده شده است. بربط نام عود است و در زبان عربی به عود، کران، مزهر و مؤتر گفته شده است.

یا بال پدر همه نوازندگان بربط و نی بود.

[عهد عتیق تورات. سفر پیدایش، باب چهارم، آیه ۱۱.]

به بربط چوبابست بر ساخت رود

بر آورد مازندرانی سرود [فردوسی]

بر آمد بارید چون بلبل مست

گرفته بربطی چون آب در دست [نظامی]

بربط نگر آستن و نالنده چو مریم

زاینده روحی که کند معجزه زایی [خاقانی]

این بربطی است صنعت و نه سحر آشکار

وندر عجب به صنعت او چشم روزگار

چونان که با چارطبایع همی کنیم

ترکیب کرده‌اند طبایع بر او چهار

عود است نام او بدین سان که دیده عود

زین گونه برده عنبر و عود اندرو به کار

چوبی است بی قیاس و در او نقش بی عدد

مویی است بی مثال در او عقد بی شمار

آرامگاه وی بود در کنار دوست

آواز او نشاط دل عاشقان زار

خرمتر از بهار سراید به زیربوم

که کینه سیایش و گه سبزه بهار

بی درد گنج هر که بر او زخمه برزند

هم گنج گاو باید و هم در شاهوار [ازرقی هروی]

گاهی سماع زنی و گاه بربط و چنگ

گاهی چغانه و طنپور و شوشک و عنقا [زینی]

من صوفی خرابم کو میکده که در وی

رقصی کنم چو مستان با بربط ربابه [امیر خسرو دهلوی]

آن را که با مکوی و کلابه بود شعار

بربط کجا شناسد و چنگ چغانه را [شاکر بخاری]

چو نومید برگشت از آن بارگاه

ابا بربط آمد سوی باغ شاه [فردوسی]

نشسته بارید بربط گرفته

جهان را چون فلک در خط گرفته

به دستان دوستان را کیسه پرداز

به زخمه زخم دلها را شفا ساز

زدود دل گره بر عود می‌زد

که عودش بانگ برداوود می‌زد [نظامی]

نو بهار آمد و آورد گل تازه فراز

می خوشبو فراز آور و بربط بنواز

مجلس سازم با بربط و با چنگ و رباب

با ترنج و بهی و نرگس و با نقل و کباب [منوچهری]

زین سپس خادم تو باشم و مولایت

چاکر و بنده و خاک دو کف پایت

با طرب دارم و مرد طرف آرایت

با سماع خوش و با بربط و با نایت

بانگ جوشیدن می باشد مان

پیش کر بربط سرای و پیش کور آینه دار	نالۀ بربط و طنبور و رباب
به گوشم قوت مسموع سامع	خنیاگر ایستاد و بربط زن
بسازد نغمه بربط شنیدن [ناصر خسرو]	از بس شکفته شد در اشکنه [منوچهری]
چون به گوش آیدت از بربطی آن راهک نو	مطربا گر تو بخواهی که میت نوش کنم
روی پژمردت چون گل شود و طبع کریم [ناصر خسرو]	به همه وجهت سامع شوم و گوش کنم
چون نای و چون کمانچه خروشانم و نژند	شادی و خوشی امروز به از دوش کنم
تا گیریم چو بربط و چون چنگ در کنار [واشی لاهوری]	به چم دست زنم نعره و اخروش کنم
لغت نامه]	غم بیهوده ایام فراموش کنم
یاد نکنی چون همی از روزگار پیشتر	به سوی پنجه بر آن پنج و سه را سوی چهار
تو بتوراکی به دست و من یکی بربط به چنگ [حکیم غنک]	بربط تو چو یکی کودک کی محتشم است
بربط اعجمی صفت هشت زبانش در دهان	سر ما زان سبب آنجاست که او را قدم است
از سر زخمه ترجمان کرده به تازی و دری [خاقانی]	کودک است او ز چه معنا که پشتش به خم است
بربط که به طفل خفته ماند	رود گانش چو آن نیز برون شکم است
بانگ از بر دیگان بر آرد [خاقانی]	زان همی نالد کز درد شکم با الم است
خردمند را که زمرۀ اجلاف سخن ببندد شگفت مدار	سراو نه به کنار و شکمش نرم بخار
که آواز بربط از غلبه دهل بر نیاید. [گلستان سعدی]	گر سخن گوید باشد سخن او ره راست
چون آهنگ بربط بود مستقیم	زودل آرام و دل انگیز سخن باید خواست
کی از دست مطرب خورد گوشمالی [سعدی]	زان سخنها که بدو طبع ترا میل و هواست
دگر هر که بربط گرفتی به کف	گوش مالش توبه انگشت بدان که سزااست
قفا خوردی از دست مردم چودف [سعدی]	گوش مالیدن و زخم ارچه مکافات خطاست
خنیاگر اوستوه و بربط زن	بی خطا گوش بمالش بزنش چوب هزار [منوچهری]
از بس شکفته شده در اشکنه [منوچهری]	تا هزار آواز سرو بر آرد آواز
من رانده به هم چو پیش گه باشد	گوید او را مزنی ای بارید رود نواز
طنبوری و پایکوب و بربط زن [ناصر خسرو]	که به زاری وی و زخم تو شد از هم باز
نشانند مطرب به هر برزنی	عابد آن راهمه در صومعه پیوند نماز
آغانی سرایی و بربط زنی [نظامی]	تو بدو گوی که ای بلبل خوشگوی میاز
نشستند خوبان بربط نواز	که مرا در دل عشقیست بدین ناله زار
یکی عود سوز و یکی عود ساز	چو من دست کردم به بربط دراز
بدان سان گوش بربط را بمالید	سر شکش ز دیده برون راندر از [فردوسی]
کز آن مالش دل بربط بنالید [نظامی]	حاسدم گوید که شعر او بود تنها و بس
بربطی کسی که بربط سازد یا نوازد. بربط نواز. بربط	باز نشناسد کسی بربط ز چنگ رامتن [منوچهری]
زن [لغت نامه]	نو آیین مطربان داریم و بربطهای گوینده
زهره گر در مجلس بزم نباشد بربطی	مساعدا ساقیان داریم و ساعدهای چون فله
در میان اختران چون زاد فی الطنبور باد [انوری]	[منوچهری]
	هست بردن علم و دانش نزد نادان همچنانک

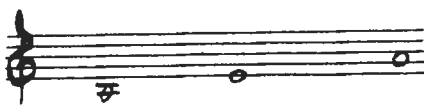
چندان که طول سرنا باشد و از آن نغمه حاصل شود که آن نغمات بر این نسبت باشند.

«الف. یا. یح.» [مقاصد الالحن، عبدالقادر مراغی.]

بوق یا شیپوری بوده است از خانواده آلات موسیقی بادی رزمی که طول آن از سورنای بیشتر بوده است.

[سازهای مهجور، حسینعلی ملاح]

[مجله موسیقی، شماره ۸۳، دوره سوم، ص ۵۹ - ۶۰.]



موسیقیدان و موسیقی شناس معاصر، حسینعلی ملاح، صوت حاصل از (برغو) را «لا. می. لا» تعیین کرده‌اند. در صورتی که «الف. یا. یح» را به رسم الخط موسیقی این روزگار تبدیل کنیم، «دو. سل. دو» خواهد شد.



و همان نسبت ذوالخمس و ذوالاربع به دست خواهد آمد.

زان طرف گر کنند برغو ساز

نشوند زین طرف کسی آواز [حکیم آذری]

عاشق از قاضی نترسد می‌بیار

بلکه از برغوی سلطان نیز هم [حافظ]

آه سحر از نایزه صبح برآمد

پیچان به هوا چون نفس لوله برغو [آندراج - آذری]

برغوچی آن که برغو نوازد، برغوچیان جمع آن است.

[لغت نامه]

برغوچیان برغوچی: آن که برغو نوازد.

و برغوچیان رخت قصاره زدند. [نظام قاری، ص

۱۵۴.] [لغت نامه]

برفندار مطرب و سراینده. [آندراج]

خواننده و مغنی و نوازنده. [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت

نامه]

بر چکک بر چکک گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم ایران بوده که از کتب قدما به ما رسیده است لیکن در موسیقی ثبت شده ایران، چنین گوشه‌ای وجود ندارد. ابتدای آواز یا بلند کردن آواز تا منتهای مقصود و فروداشت پست کردن آن تا حد مقصود.

از پی هر شامگهی چاشنی است

آخر برداشت فروداشتی است [نظامی]

برداشت ابتدای آواز یا ساز بلند کردن آواز تا منتهای

مقصود فروداشت پست کردن آن تا حد مقصود.

پیش در آمد.

قسمت اولیه از سه قسمت اساسی نوبت مرتب

[فرهنگ معین]

مقابل فروداشت. [یادداشت‌های دهخدا]

برداشتن رقص به رقص آغاز کردن. [لغت نامه]

رقص برداشت بی مقطع ساز

آن چنان شد که کس ندیدش باز [نظامی]

بردنه گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که در کتابهای

پیشینیان ذکری از آن رفته است ولی در موسیقی

موجود ایران، این گوشه وجود ندارد.

برزدن نواختن به نوازش در آوردن. [لغت نامه]

جو برزد بارید بر خشک رودی

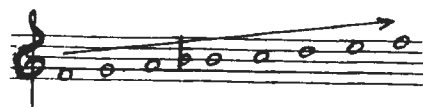
بدین تری که بر گفتم سرودی [نظامی]

نوازندگی آلات موسیقی را عمل مطربی کردن...

برشو عکس فروشو. به نت‌های یک گام موسیقی

اطلاق می‌شود که از پایین به بالا باشد

گام فا بزرگ (برشو).



بالا رونده هم، معنی گام برشورا می‌دهد.

بر صوماز امر یکی از موسیقیدانهای مشهور، و

شاگرد ابراهیم موصلی است. [لغت نامه]

برغو سازی است از خانواده ذوات النفع. در قدیم

متداول بوده است. آن را از برنج سازند و طول آن سه

برکشیدن رود بر کشیدن رود نواختن. به صدا در

آوردن. [لغت نامه]

بفرمود تا بر کشیدند رود

شد ایوان او پر زبانگ سرود [فردوسی]

کار دنیا را همان داند که کرد

رطل پر کن رود بر کش بر رباب [ناصرخسرو]

از بر کشیدن. ساز زدن. ساز نواختن.

به جایی ساز مطرب بر کشد ساز

به جایی مویه گر بر دارد آواز

سرود بر کشیدن.

چون بر در خیمه‌ای رسیدی

مستانه سرود بر کشیدی [نظامی]

بر کوهان آهنگ صدا و هماهنگی آلات موسیقی.

[فرهنگ ناظم الاطبا، لغت نامه]

برگ در اصطلاح موسیقی، نغمه، آهنگ ساز و نوا.

[لغت نامه]

جمله مرغان برگ کرده جیک جیک

با سلیمان گشته افصح من اخیک [مولوی]

برگردان نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران. در

موسیقی این زمان، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

احتمالاً ممکن است مراد از برگردان، فرود باشد که

در دستگاه‌های موسیقی موجود است و پلی است

برای مراجعت از گوشه‌ای به دستگاه اصلی. مثل:

فرود ماهور، فرود بیات ترک و فرود اصفهان.

گوشه‌ای در دستگاه شور.

برگشت (||:) در اصطلاح موسیقی، هرگاه بخواهند

جمله‌ای از موزیک را تکرار نمایند با علامت

برگشت، آن را نشان می‌دهند و دیگر به نوشتن نت

همان جمله مورد نظر نیازی نیست.



برلبینان لحن یا گوشه و یا آهنگی بوده در موسیقی

قدیم ایران، در موسیقی کنونی وجود ندارد. از کتب

قدما به یادگار مانده است.

برلیانی، علی، ۱۳۳۵- فرزند حسین به سال

۱۳۳۵ ش در تبریز متولد شد. ابتدا چهار سال در

هنرستان موسیقی تبریز به تحصیل موسیقی در رشته

ویولن پرداخت و سپس در هنرستان عالی موسیقی

به تکمیل آن همت گماشت و از محضر اساتیدی

چون خاچاطوریان، کوچکیان، پورتراب و حنا

مستفیض شد. آنگاه همکاری خود را با رادیو

شروع کرد. برلیانی در نوازندگی فاگوت هم مهارت

بسیاری دارد و آن را ساز دوم خود می‌داند. در حال

حاضر (۱۳۶۴ ش) نوازنده و آهنگساز و تنظیم کننده

آهنگ‌های صدای جمهوری اسلامی ایران است.

برمکی، شهباز، ۱۲۷۵- فرزند ناصرهمایون

موسیقیدان زمان لومر به سال ۱۲۷۵ شمسی متولد

شد. در سن پانزده سالگی ویولن را نزد ابراهیم آژنگ

یاد گرفت. بعداً به کلاس حسین اسماعیل زاده و

سپس به تبریز رفت و پیش لئون گریگوریان به

تکمیل ویولن پرداخت و مدتی به همراهی اقبال آذر

چند کنسرت اجرا کرد. بعداً به علت گرفتاریهای

شغلی، از جرگه نوازندگان کناره گرفت و تنها برای

دل خود ویولن می‌نواخت. [از کورش تا پهلوی.

عزیز شعبانی]

برومند، نور علی، ۱۲۸۴- در سال ۱۲۸۴ شمسی

متولد شد. پس از طی تحصیلات متوسطه، به منظور

خواندن درس طب به آلمان رفت و تا سال ششم

پزشکی در دانشگاه تحصیل کرد. ولی در اثر ناراحتی

چشم، از اتمام تحصیلات طب بازماند و به ایران

برگشت. برومند قبل از رفتن به آلمان مدتی نزد

درویش خان به نواختن تار پرداخته بود و بعد از

مراجعت از اروپا، مجدداً به موسیقی روی آورد. ابتدا

چند سال محضر حبیب سماعی را در ک کرد و

سپس دروه کامل ردیف میرزا عبداللّه را در مدت

دوازده سال از اسماعیل قهرمانی فرا گرفت و ضمن

کار، ردیفها را با اجرای اسماعیل خان، بر روی نوار

ضبط نمود که گنجینه‌ای است از موسیقی ایرانی.

برومند اولین استاد گروه موسیقی دانشگاه تهران بود. وردیف میرزا عبدالله را در رشته موسیقی ایرانی

در دانشگاه تعلیم می‌داد. اهمیت کار برومند در این بوده که علاوه بر اطلاع کامل از ردیف، همه سازهای ایرانی را در حد کمال می‌نواخته است. و در نواختن سنتور، سه‌تار، تار و ضرب در مرحله استادی بوده و به ویولن و کمانچه نیز آشنایی داشته است. نورعلی برومند علاوه بر سمت استادی دانشگاه، عضو انجمن موسیقی نیز بوده است.

بزدن نواختن سازی. ضرب. دهل. طبل. دمیدن در

ذوات الریح [لغت نامه]

بزدنای روین و روینه خم

خروش آمد و ناله گاودم [فردوسی]

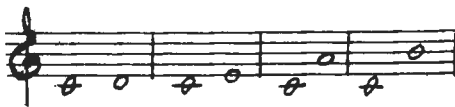
بزران یکی از ترانه‌های خرم آبادی است که با اشعار لکی خوانده می‌شود. با آهنگ این ترانه، رقص سنگینی هم اجرا می‌کنند.

Moderato



گام بزرگ. گامهای موسیقی دونوع است: گام بزرگ و گام کوچک.

فاصله بزرگ فواصل دوم، سوم، ششم و هفتم در موسیقی با دارا بودن شرایط ویژه‌ای فاصله بزرگ است.



یکی از دوایر موسیقی. در موسیقی قدیم، از پرده‌ها، عراق، حجازی و زیر افکنند، از آوازها، گوشت و شهنواز و از شعب، سه‌گاه، نهفت و غزال با آن مناسب‌اند.

نام مقامی از موسیقی. [برهان قاطع، آندراج]

نام پرده‌ای از دوازده پرده موسیقی. [یادداشت‌های دهخدا]

نهاد بزرگ و نوای چکاو

از ایوان بر آمد بخر چنگ و گاو

از حاشیه فرهنگ اسدی [نخجوانی]

و مقام بزرگ را گوید که خاصیت خواندن و آوازش این است که پیچش دل را می‌گشاید و برای قولنج نافع است و شنیدنش ذهن را صافی می‌کند و تأثیرش را از برج اسد دانسته با شعبه همایون و نهفت.

بخوان از بعد خفتن شب به آواز

بزرگ ای عندلیب نغمه پرداز

[خواجه عبدالرحمن بن سیف‌الدین غزنوی]

بزرگ بغدادی نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران که در موسیقی این روزگار هم (بزرگ) در دستگاه شور و (بغدادی) در مایه ابوعطا وجود دارد.

بزرگ گوشه ۲۶ از دستگاه شور و بغدادی گوشه ۱۳ از آواز ابوعطا مندرج در ردیف موسی معروفی چاپ هنرهای زیبای کشور.

صد دوس یگرم هر تو یار می هر تو دوسه کی
نوشکاری نوشکاری نازار بزران بزبان زنگ زرانه مه
به دما دوسه پابرانمه پابرانمه برگردان فارسی:

صد دوست بگیرم تنها تو یار منی

تو همان دوست و اولین شکار منی

به صدا در آور، زنگ بز

این پس از دوست است که نمی‌توانم آنجا برم

بزم طرب نام گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم ایران که فقط نام آن از کتب قدما برای ما مانده است. در موسیقی این روزگار، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

بزمگاه طربسرا، سرای طرب، بزمخانه و سرورخانه (بدان سبب که در بزم و سور و مهمانی، موسیقی، عاملی مهم به شمار می‌آمده است) به مکانها یا محله‌ای اطلاق می‌شود که وسایل شادمانی، خاصه موسیقی در آن آماده باشد [حافظ و موسیقی. حسینی ملاح. ۱۶۰]

طربسرای محبت کنون شود معمور
که طاق ابروی یارمنش مهندس شد
به بزمگاه چمن دوش مست بگذشتم
چو از دهان توام غنچه در گمان انداخت
بزمگاهی دلنشان چون قصر فردوس برین
گلشنی پیرامنش چون روضه دارالسلام [حافظ]
که روشن شدی زو همه بزمگاه
بیاور که ما را برزم است راه [فردوسی]
به بزمگاه تو شاهان و خسروان خدام
به رزمگاه تو خانان و ایلکان به حجاب [مسعود سعد]
در بزمگاه مالک ساقی زمانه‌اند
این ابلهان که در طلب جام کوثرند [ناصر خسرو]
باغ شکفته‌ای چو در آبی به بزمگاه
شیردمنده‌ای چو در آبی به کارزار [فرخی]
همین بزمگاه دلارای اوست

در این نغز تابوت هم جای اوست [گرشاسبنامه]
وزیر آن بزمگاه نوبنی خسروی
همچو قضا کامکار همچو قدر کامران [خاقانی]
با هزاران هزار زینت و ناز
بر سر بزمگاه خود شد باز [نظامی]
مراد بر بزمگاه شاه بردند
عطارد را به برج ماه بردند [نظامی]
ننا گفت بر گاه و بر بزم شاه
که آباد باد از این بزمگاه
چو شاهان نشستند در بزم شاه

شد آراسته حلقه بزمگاه [نظامی]
بفرمود تا بزمگاه او به تعبیه خیول و تغشیه فیول
بیاراستند. [ترجمه یمینی. ص ۳۳۲]
بزمگاه آراستن: بزم آراستن. مجلس عیش و عشرت
و مهمانی ساختن. بزمگاه روشن ساختن: مجلس
عیش روشن ساختن [لغت نامه]
عرصه بزمگاه خالی ماند
از حریفان و جام مالا مال [حافظ]
حافظ که ساز مطرب عشاق ساز کرد
خالی مباد عرصه این بزمگاه از او [حافظ]
تو شمع مهر فروغی و بزمگاه وجود
فلک همیشه چو فانوس پاسبان تو باد [کلیم]
بزمگاه مجلس طرب. [لغت نامه]
به گشتاسب گفت آن که اسفندیار
که در بزمگاه این مکن خواستار [فردوسی]
چو زین بزمگاه آگهی یافتم
سوی گیو و گودرز بشتافتم [فردوسی]
در این بزمگاه بر تو فرح کند
ننا گفتن فرخی کردگار [فرخی]
آیا به رزمگاه اندر چو ببر شورانگیز
آیا به بزمگاه اندر چو ابر گوهر بار
ملک باید که اندر رزمگاه لشکر شکن باشد
ملک باید که اندر بزمگاه گوهر فشان باشد
[فرخی]

یکی بزمگاه بود گفتی ز رزم
دلیران در او باده خوران بزم [گرشاسبنامه. ص ۱۲۸]
وزیر آن بارگاه بزمگاهی بود خوش
حوروشی اندر آن غیرت حورجنان [خاقانی]
چو زین بزمگاه باز پرداختم
شکر ریز بزمی دگر ساختم [نظامی]
و آنچه در بزمگاه حریفان‌اند
رخ زمی گلستان کنند همه [خاقانی]
ز رخ بند برقع بر انداختش
در آن بزمگاه بردو بنواختش [نظامی]
وزان رسم شاهان شد که پیوست

صحبت می‌داشتند و آن تخت روان را با این کیفیت پیشاپیش سلطان برده و سلطان عیش کنان با شعر او نودما و حکما صحبت داشته داخل می‌گردید. [عالم آرای شاه اسماعیل. تصحیح اصغر منتظر صاحب. ص ۳۰۷]

بستان شیرین نام گوشه یا نغمه‌ای از موسیقی قدیم ایران که مربوط به عصر ساسانیان است. در موسیقی زمان ما، وجود ندارد.

که به بستان اندرون بستان شیرین بر کشد که به باغ اندر همی باغ سیاوشان زند [فرهنگ رشیدی]

بسته آهنگی است از موسیقی که آن را بسته نگار خوانند و آن، مرکب از حصار و حجاز و سه گاه. [برهان قاطع، لغت نامه]

بسته نگار، خود گوشه‌ای است مشهور در سه گاه، حجاز گوشه‌ای است در ابوعطا، حصار نیز در چند دستگاه نواخته می‌شود و بالاخره بسته، که مخلوطی از حصار و حجاز و سه گاه نیست.

بسته اصفهان بسته اصفهان نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران است که در اشعار و کتب متقدمان ذکر شده، اما در موسیقی این روزگار وجود ندارد.

بسته حصار نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم، که در موسیقی کنونی وجود ندارد. ولی حصار، در دستگاه‌های سه گاه و چهارگاه در انواع مختلف مضبوط است.

مانند: نغمه حصار و فرود حصار.

بسته صفاهان لحنی از الحان موسیقی. [لغت نامه] در موسیقی کنونی ایران، گوشه‌ای بدین نام وجود ندارد.

بسته نگار گوشه‌ای از دستگاه سه گاه که در دستگاه‌های دیگر هم آمده است.

از این ره ور بر صوتش نثار است

که نقش چنینش بسته نگار است [ملاطرا]

از شور سماع سامعه در حصار صماخ سرگرم سماع و وجد و حدی خوانی سرود سربان دلکش

بود در بزمگهشان تیغ در دست [نظامی]

بسا خود نمایان بیهوده گوی

که باشند در بزمگه رزمجوی [امیر خسرو دهلوی]

یاد باد آنکه در آن بزمگه خلق و ادب

آن که او خنده مستانه زوی صهبا بود [حافظ]

حدیث توبه در این بزمگه مگو حافظ

که ساقیان کمان ابرویت به تیرزنند [حافظ]

گدا چرا نزن لاف سلطنت امروز

که خیمه سایه ابر است و بزمگه لب کشت [حافظ]

بزمه از گوشه‌های موسیقی قدیم ایران، مربوط به زمان

ساسانیان. در موسیقی موجود ایران وجود ندارد.

تنها در کتب قدما، ذکر آن به میان آمده است.

تن زهره خوارم چو شد دردمند

به سوی سفر بزمه‌ای زد بلند

رومی وز نگیش چو صبح دورنگ

رزمه روم داد و بزمه زنگ [منوچهری]

بزن بشکن عمل ساز و آواز ورقص بسیار. [لغت نامه]

بزن و برقص ساز و آواز پاکوبی. [لغت نامه]

مجالس عیش و سرور که در آن ساز و آواز ورقص باشد.

بزن و بکوب ساز و آواز. بزن و بشکن. [لغت نامه]

پژوال صدای عکس صوت. انعکاس صوت. [لغت نامه]

صدایی را گویند که برگردد. مانند صدای کوه و گنبد و امثال آن. [آندراج]

بساز آماده و درست. کوک و مجهز برای نواختن [لغت نامه]

معاشری خوش ورودی بساز می‌خواهم

که درد خویش بگویم به ناله بم وزیر [حافظ]

بساط عیش سلطان حسین میرزا را تختی بود که آن

را چندین رأس اسب و استرو گاو بی کشیدند و آن

تخت را بساط عیش نام نهاده که در میان آن اقسام

سازنده‌ها و نوازنده‌ها و قوالان و باده‌های ناب و

ساقیان سیمین ساق در بالای آن تخت گذاشته

رقص افکن دل‌های لیلی و شان بسته نگار وادی حجاز و نجد. [دره نادره]

نقشی است از موسیقی. [آندراج]

زاول گرد سنی راست بنما

میرقع بعد از آن ای مرد دانا

پس از بسته نگاری سرو دلجوی

حجاز ترک بنما ای سمن بوی [کمال‌الدین عبدالقادر]

بس دست، علیرضا، ۱۳۳۵- فرزند حیدر متولد

۱۳۳۵ شمسی در شهرستان قصر شیرین است.

نواختن نی را نزد خود آموخته به تمبک و دف هم

آشناست و اکنون (۱۳۶۳ش) در ارکستر سنتی

شماره ۱ مرکز سرود وزارت ارشاد اسلامی نوازندگی

نی را عهده دار است.

بسرآیدن تغنی. سرودن [لغت نامه]

بسکنه از گوشه‌های موسیقی قدیم ایران در عهد

ساسانیان منسوب به بارید نوازنده خسرو پرویز. این

گوشه در موسیقی کنونی ایران وجود ندارد.

گاه زیر قیصران و گاه تخت اردشیر

گاه نوروز بزرگ و گه نوای بسکنه

بسیط یکی از تصانیف یازده گانه موسیقی قدیم ایران،

و آن دومین نوع تصنیف بوده است.

تصانیف و عمل موسیقی یازده قسم است، براین

موجب:

۱- نوبت ۲- بسیط ۳- کل الضروب ۴- ضربین

۵- کل النغم ۶- نشید عرب ۷- عمل ۸- صوت

۹- پیشرو ۱۰- زخمه ۱۱- عمل. [عبدالقادر مراغی]

بشکن انگشتک. در تداول عامه، آواز برآوردن در

حال طرب و نشاط از میان سرانگشت ابهام به

سرانگشت سبابه و یا از میان دو سبابه. آواز که از

انگشتان شخص در حال رقص و غیر آن بیرون آید. با

لفظ «زدن» استعمال می‌شود. [فرهنگ نظام، لغت

نامه]

بشکن بشکن جشن بزرگ که جمیع سامان و

اسباب رقص و راگ و رنگ در آن باشد. هنگامه

جوش و خروش و انگشتک زدن که اهل رقص را

باشد. [لغت نامه]

ز زلف پر شکن سر رشته عیشی به دستم ده

دل‌م را مشکن از حسرت که بشکن بشکن است

امشب [عالی]

بض ایریسم رود جامه ساز کردن تا بنوازد. اوتار عود

حرکت دادن آنها تا برای نواختن آماده شود. [لغت

نامه]

بظ راست کردن تار ساز تا بنوازد. حرکت دادن اوتار

آن برای نواختن. [لغت نامه]

بُعد در اصطلاح قدما، به فاصله میان دو صدای

موسیقی، بعد گفته می‌شد که در این روزگار، آن را

فاصله نامند. ← [فاصله]

بقلنقار نام گوشه‌ای است از چهل و هشت گوشه.

[لغت نامه]

گوشه‌ای بدین نام در موسیقی نت شده باقی نیست.

بقیه در موسیقی قدیم ایران، دوم کوچک را بقیه

می‌نامیدند «گاهی هم به جای ربع پرده استعمال

می‌شده».

علامت اختصاری بقیه را با حروف ابجد، حرف «ب»

قرار می‌دادند.



بکار علامتی است که جلوه‌ر نئی واقع شود، آن نت

به صدای اصلی تبدیل می‌شود و علامت تغییر دهنده

مثل دیز و بمل را خنثی می‌کند. علامت بکار

«b» است.



بلال بلال از ترانه‌های لرستان و بختیاری که با اشعار

معمولی آن محال خوانده می‌شود.

بر آید، مقابل زیر که آواز باریک باشد. [فرهنگ
ناظم الاطبا]

صدای پر بانگ و بلند که از رود بر آرند، در مقابله
زیر باشد که به معنی آواز باریک... [غیاث اللغات]
آواز بلند مقابل زیر بام مشبع آن وظاهراً گلبام که
لغتی است در گلبانگ مرکب از این است. [آندراج]
نوی درشت. نوی سیم کلفت. آواز ستبر. ثقل.
حدت. [یادداشت‌های دهخدا]

آوای درشت و خشن آدمی و ساز صدایی که در یک
واحد زمان، ارتعاشاتی کمتر از صدای زیر در فضا
ایجاد کند. [فرهنگ معین]
عکس زیر صوت باس. بم‌ترین میدان در مردان. این
مفهوم بیشتر برای بم‌ترین بخش آواز جمعی به کار
می‌رود.

صدایی که در یک واحد زمان، ارتعاشاتی کمتر از
صدای زیر در فضا ایجاد نماید.

باز چون بلبل بی جفت بانگ آمد زیر
باز چون عاشق بی دل به خروش آمد بم [فرخی]
تا بود شادی جایی که بود زاری زیر
تا بود رامش جایی که بود ناله بم [فرخی]
گرفته باد مشکین دولف دو دست به دست
نهاد گوش به آوای زیر و ناله بم [فرخی]
ور بلبل را گسسته شد زیر

بر بست غراب بی مزه بم [ناصر خسرو]
گاهی بلبل زند بر زیر و گه صلصل زند بر بم
گاهی قمری کند از برگهی ساری کند املی [منوچهری]
برتر از مدیح تو سخن نیست

کس زخمه نکرد برتر از بم [خاقانی]
بر لب جام او فتاد عکس شباهنگ بام
خیز درون پرده ساز پرده بر آهنگ بم [خاقانی]
چون دل داوود نفس تنگ داشت
در خور این زیر و بم آهنگ داشت
نه بم داند آشفته حالان نه زیر
بنالد به آواز مرغی فقیر [سعدی]
زمی بلبله گونه گل گرفت



دای بلال دی بلال را دیدم بلال سرکه نم^۲
وای به چشمش به دختر یکیش به جهنم
لای لای به لای به دختر بفرما چایی به

بَلَبان این ساز از لحاظ شکل شبیه سرنا بوده ولی
صدای آن ضعیف و حزین است. [مجله موزیک
ایران، سال ششم، ش ۱، ص ۲۴]

بَلَبان سازی است شبیه نی هفت بند، لکن دارای
سری قیمش مانند و صوتی بم و پخته است. این ساز
در نواحی شمال غربی کشور، بخصوص سقز -
مهاباد و اطراف آن هنوز هم متداول است و آن را
بالبان - نرمنای نیز می‌نامند.

بَلَبانی آن که بلبان بنوازد. [آندراج]
سازنده بلبان. [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت نامه]

شوخ بلبانی که چو شیرین جانی
کان شکر و قند ملاححت بلبانی [سیفی]
بُلْبُل طنبور در اصطلاح موسیقی، پل طنبور و خرک
آن. [فرهنگ معین]

چوبکی که بر کاسه طنبور گذارند. آن را خرک یا
خر طنبور نیز گویند. [لغت نامه]
بلبل گویا قولسرای. سراینده. [لغت نامه]

بُلْبُلَه از زنان مغنی عصر اموی، و معاصر با جمیله
سلیمه بوده است. [به نقل از الاغانی، اعلام النساء ج ۱
ص ۱۴۱]

بِم باس. صوتی که در یک واحد زمان ارتعاشاتی کمتر
از اصوات زیر در فضا تولید کند. ← باس
وتر اول عود را نیز «وتر بم» می‌نامیده‌اند. ← عود
صدای پر بانگ بلند که از تار نقراره و رود و جز آن

بم و زیر آوای بلبل گرفت [اسدی]

چون در آن قصر تنگ بار شدیم

چون بم و زیر ساز گار شدیم [نظامی]

آواز در سرای بیفتند که خواجه مرد

وزیم و زیر خانه بر آه و فغان شود

به رسم هند گوناگون مزامیر

به جانها بسته اشکال از بم و زیر [امیر خسرو دهلوی]

بُئَل « ط » این علامت اگر جلونتی واقع شود،

نیم پرده صدای آن نت بم تری می شود.



بم و زیر این دولفظ علاوه بر معنای لغوی، در

اصطلاح موسیقی، نام دورشته از تارهای بریط یا

عود یارود است. این تارها به ترتیب عبارتند از: بم.

مثنی. مثلث. زیر. رشته بم، قطورترین تار ساز است

که صدایی درشت از آن استخراج می شود و زیر،

باریکترین رشته ساز است و صدایی نازک و تیز از آن

بر می آید.

تعریف این دولفظ از نظر علم الاصوات یا فیزیک

صوتی به اجمال چنین است «صوت ثمره مرتعش

ساختن هوای مجاور به وسیله فشار خارجی است».

ارتعاش حاصل پاره شدن هوا ممکن است شدت و

ضعف داشته باشد. اگر ثانیه را واحد سنجش فرض

کنیم، هر اندازه شدت ارتعاش در ثانیه قویتر باشد،

صوت دارای طول موج بیشتری است. تعداد

ارتعاشات در ثانیه هر چه بیشتر باشد، صوت زیرتر و

هر اندازه کمتر باشد، صوت بم تر است.

معاشری خوش و رودی بساز می خواهم

که درد خویش بگویم به ناله بم و زیر

من بس کنم اما توای مطرب روشندل

از زیر جو سیر آبی بر زمزمه بم زن

بیا مطرب آغاز کن زیر و بم

که کرد از دلم مرغ آرام رم

بنان، غلامحسین، ۱۲۹۰ - ۱۳۶۴. غلامحسین

بنان نوری فرزند کریم خان بنان الدوله در سال

۱۲۹۰ ش در تهران متولد شد. ابتدا نزد مرتضی خان

نی داوود و سپس در محضر ضیاءالذکرین که روضه

خوانی خوش صوت بود و از موسیقی نیز بهره

داشت، فنون آواز خوانی را فرا گرفت. مدتی هم پیش

استاد صبا به تلمذ پرداخت. با ارکستر انجمن

موسیقی ملی همکاری داشت و از سال ۱۳۲۰ جزو

خوانندگان رادیو گردید. وی استاد آواز هنرستان

موسیقی ملی را به عهده داشت. بنان ترانه های

دلنشینی هم خوانده است که از میان آنها: الهه ناز،

من از روز ازل، نوبهار زندگی، سه گاه با شعر منیره طه

و حالا چرا می باشد. بنان در سال ۱۳۳۶ در اثر

تصادف اتومبیل چشم راست خود را از دست داد و

به همین مناسبت ابوالحسن ورزی غزلی سروده است

که ذیلاً می آید:

دیدیم چو بازیگری دور زمان را

بازیچه گرفتیم همه کار جهان را

ما از گذر عمر بجز درد چه دیدیم

تا دل بسپاریم جهان گذران را

در خرمن صاحب نظران برق بلا شد

آن شعله که افروخت چراغ دگران را

آماج بلا جز دل ارباب هنر نیست

سرخط امان داد قضا بی هنران را

می خواست که در چشم هنر نور نماند

آسبب رستاید اگر چشم بنان را

افسوس که تاریک شد آن دیده که می دید

با برق نگاهی همه اسرار نهان را

بنان در اسفند ماه ۱۳۶۴ ش به رحمت ایزدی

پیوست.

بنائی هراتی، ۹۱۸ ق. به مناسبت شغل پدرش که

معمار بوده، این تخلص را اختیار کرده. امیر غیاث

الدین او را ملای شاعران و شاعر ملایان لقب داده در

موسیقی زبانزد خاص و عام بوده. در قتل عامی که

به دستور امیرنجم اتفاق افتاد، در سن ۹۱۸ و به قولی

۹۲۸ هـ ق شهادت یافت. [گلزار جاویدان، محمود

هدایت، ج ۱، ص ۲۱۵]

بند باز آهنگی است اثر استاد علینقی وزیری. در گام دو بزرگ برای تار نوشته شده است. مجسم کننده و مبین حرکات دختری بند باز است.

بندستان یکی از مقامات هشتگانه موسیقی در عصر بهرام پنجم ساسانی. این هشت واحد بنا بر نوشته ابن خردادبه در رساله «اللهو والملاهی» عبارت بود از: بهار، بندستان، ابرین (آفرین)، ابرینه، مادزو سپان (ماه در بستان)، شیشم (نسیم) قبه (گوه یا گوشت)، اسپراس

بند شهریار نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران که از کتب متقدمان به یادگار مانده است. در موسیقی فعلی ایران، گوشه‌ای بدین نام وجود ندارد.

چون افسر بهار بود نای عندلیب

چون بند شهریار بود صوت طیطوی [منوچهری]

بر بید عندلیب زند بند شهریار

بر سرو زند و اف زند بخت اردشیر [منوچهری]

بندیر دفی که دارای جلاجل باشد. [تاج العروس.

جلاجل، جلد ۳، ص ۶۰]

بنصر انگشت چهارم است در سازهای مضرابی.

بنگره آوازی که زنان در هنگام خواب کردن طفل

خوانند. [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت نامه]

نو خفته‌ای خوش ای پسر و چرخ روز و شب

همواره می‌کنند به بالینت بنگره [ناصر خسرو]

بوبکر ربابی مسخره و هزال بوده ظاهراً به زمان

سلطان محمود غزنوی و شاید همان است که رئیس

مغنیان محمود غزنوی بوده است [لغت نامه]

اندین ایام ما بازار هزل است و فسون

کار بوبکر ربابی دارد و طنز جچی

از حکیمان خراسان کو شهید و رودکی

بو شکور بلخی و بوالفتح بستی هکزی

گو بیاید و ببینید این شریف ایام را

تا کند هرگز شما را شاعری کردن کری

بوبکر عندلیب نوارا بخوان

گرم قوم خویش را چو بیابی بیار [فرخی]

بوذری، ابراهیم یکی از خوانندگان خوش صدا که از شاگردان اقبال السلطان آذر خواننده معروف بوده است و در ضمن اسناد خط می‌باشد. [از کورش تا پهلوی، عزیز شهبانی]

بور آلتی از آلات موسیقی قدیم. [فرهنگ معین، لغت نامه]

بوستان گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران که در موسیقی این روزگار وجود ندارد. تنها نام آن از کتب متقدمان برای ما بر جای مانده است.

یکی از دستگاههای موسیقی قدیم ایران که صاحب «دره التاج» آن را جزو ادوار ملایم موسیقی ایران آورده است. [فرهنگ معین]

بوستان شیرین نام نوایی است از موسیقی قدیم که مطربان زنند. [لغت نامه]

اثری از این لحن در موسیقی به نت در نیامده است.

بوسکه Bousquet اولین رئیس موزیک سلطنتی

ایران که از کشور فرانسه به ایران اعزام شده بود. وی

مدت دو سال در تربیت و تشکیل دسته موزیک

سلطنتی اهتمام ورزید. سپس به فرانسه بازگشت و

مسئولیت دسته موزیک را به همکار خود «رویون»

واگذار کرد. — [رویون]

بوسلیک گوشه‌ای از دستگاه نوا. این گوشه در این

روزگار در ضمن گوشه عشاق اصفهان اجرا می‌شود

که خیلی بجا و شیرین و دل‌انگیز است. روح‌الله

خالقی، آهنگ «حالا چرا» را در این دو گوشه ساخته

که در نوع خود بی‌نظیر و یکی از آهنگهای جاودانی

ایران است.

نام مقامی از جمله دوازده مقام موسیقی. [برهان

قاطع]

و مقام بوسلیک را گوید برای رفع درد ران نافع است

و بچه را به جهت نسوان در رحم نگاه دارد تأثیرش از

برج میزان با شعبه نوروز صبا و شعبه عشیران...

کجا ماند نماز دیگرش هوش

کسی کو بوسلیک آیدش گوش [خواجه

عبدالرحمن بن سیف الدین غزنوی]

بوعلی سینا ابوعلی سینا، ۳۶۳-۴۲۸ ق.

بو عَمَر و یکی از خوانندگان عهد غزنویان بوده است.

مجله موسیقی، شماره ۱۳، ص ۲۷ تصنیف چیست،

بو نصر نو در پرده عشاق رهی زن

بو عمر و تو اندر صفت گل غزلی گوی [فرخی]

بوق بوق را که از شاخ حیوان ساخته می شده در قدیم

برای دعوت به حمام رفتن می نواختند و آن را

هنگامی می نواختند که مردان سحرگاه به حمام رفته

کار استحمام آنان به اتمام رسیده باشد. بانوای بوق،

آمادگی حمام را برای پذیرش بانوان اعلام می کردند.

بوق در دوران خلفای راشدین در ردیف قصابیه و

مزمار بود. ولی از قرن دهم هجری به بعد در شمار

طبل و مزمار و سنج در آمد.

همه فقها و اعیان و عامه آنجا رفتند به تهنیت فوج

فوج مطربان شهر و بوقیان شادی آباد با سازها

به خدمت آنجا می آمدند. [ابوالفضل بهقی]

بوق یکی از آلات ذوات النفع است که نوع قدیمی

آن از شاخ بوده و بعد آن را از استخوان و فلز ساختند

و آن برای تقویت صدای شخص نیز به هنگام مکالمه

از مسافت دور به کار می رفت. نوعی از شیپور کوتاه

که شکارچیان برای راندن شکار از محلی به محل

دیگر به کار می بردند.

بَهار پشکنه نام گوشه‌ای از موسیقی ایران که فقط نام

آن برای ما برجای مانده است. در موسیقی موجود

ایران، گوشه‌ای بدین نام وجود ندارد.

مطربان ساعت به ساعت بر نوای زیر و بم

گاه سروستان زنند امرو گاهی اشکنه

گاه زیر قیصران و گاه تخت اردشیر

گاه نوروز برزرگ و گاه بهار بشکنه [موجهری]

نام نوایی است از موسیقی [آندراج، برهان قاطع،

فرهنگ ناظم الاطبا، فرهنگ معین.]

بهار غمزدا نام لحن، آهنگ یا گوشه‌ای از موسیقی

قدیم ایران که در موسیقی کنونی ایران وجود ندارد.

بهارلو، محمد بهارلو، ویولن را از محضر استاد

صبا آغان، و سپس کلاس آموزش موسیقی تأسیس

کرد. وی شش جلد کتاب برای ویولن تألیف کرد و

به چاپ رسانید و بعضی از کتابهای استاد خود را نیز

نت نویسی کرد و به طبع رسانید.

بهارى، علی یکی از هنرآموزان موسیقی مدارس

تهران است (درسال ۱۳۲۹ ش). [تاریخچه هنرستان

عالی موسیقی، ابراهیم صفائی، ص ۱۰۲]

بهبود، فریده بانو فریده بهبود یکی از

فارغ التحصیلان هنرستان عالی موسیقی، در رشته

پیانو است. وی موفق به اخذ لیسانس از هنرستان

مزبور گردید. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی.

ابراهیم صفائی، ص ۱۱۶]

بهبهانی گوشه‌ای در دستگاه همایون، گوشه ۳۸

دستگاه همایون ثبت شده در کتاب «هفت دستگاه»

ردیف موسی معروفی چاپ فرهنگ و هنر.

نام قسمتی از موسیقی، [یادداشت‌های دهخدا]

بهبهانی، سیمین، ۱۳۰۶- فرزند عباس خلیلی در

سال ۱۳۰۶ ش در تهران متولد شد. پس از پایان دوره

دبیرستان، به دانشگاه وارد شد و در سال دوم

دانشکده ادبیات بود که زناشویی، او را از ادامه

تحصیل باز داشت. وی از موسیقی بی بهره نیست. این

از اوست:

دانی که چه نغز و دلپذیر است

آن دم که سه‌تار نغمه ریزد

یک روز دل من آن چنان بود

یعنی که هزار نغمه می‌زد

یکباره چه شد دلم فرو ریخت

از دیدن آن دو نرگس مست

گفتی که سه‌تار نغمه پرداز

بر خاک در او افتاد و بشکست [گلزار جاویدان، محمود

هدایت، ج ۲، ص ۶۷۳]

بهجت الروح رساله موسیقی «بهجت الروح» نام

کتابی است تألیف عبدالؤمن بن صفی‌الدین، با

مقابله و مقدمه و تعلیقات.

H.L.Rabino de Boraomale

می‌داد. حدود ششصد نفر از محضر این استاد موسیقی بهره‌مند شده‌اند.

به زخمه راندن در حال نواختن ساز [لغت نامه]

هم رود زنان به زخمه راندن

هم فاختگان به زند خواندن [نظامی]

به زخمه گرفتن زدن. نواختن آلتی از آلات موسیقی.

[لغت نامه]

بلبل به زخمه گیرنی بر سر بهار

چون خواجه خطیر برد دست را به می [منوچهری]

به زندان آهنگی است در ضرب ۲/۴ در مایه شوشتری دستگاه همایون، اثر استاد صبا مندرج در «ردیف سوم ویولن».

استاد صبا در پیچ شمیران به چند زندانی لر بر خورد می‌نماید که آنها را به زندان قصر می‌بردند و آنها ترانه‌ای را به آهنگی سوزناک می‌خواندند. وی قطعه «به زندان» در مایه شوشتری را با الهام و تأثیر از این ماجرا تصنیف کرد. و در کتاب «ردیف سوم ویولن» به چاپ رسانیده است.

بهمن لحن یا گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران. در موسیقی موجود ایران، گوشه‌ای به نام بهمن وجود ندارد و این نام از کتب متقدمان برجای مانده است.

به جوش اندرون دیگ بهمنجنه

به گوش اندرون بهمن و قیصران [منوچهری]

نام پرده‌ای است از موسیقی [آنندراج،

غیاث اللغات، جهانگیری].

بهمنجنه نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران که از کتب قدما به یادگار مانده است، در موسیقی این دوران، گوشه‌ای بدین نام وجود ندارد.

به جوش اندرون دیگ بهمنجنه

به گوش اندرون بهمن و قیصران [منوچهری]

به یاد گذشته آهنگ زیبایی است اثر استاد صبا در آواز دشتی و در ضرب ۲/۴ مندرج در «ردیف سوم ویولن» استاد.

بیا بنیش یکی از ترانه‌های محلی خرم آباد است، در مقام ماهور به نام بیا بنیش (بیا بنشین).

شامل ده باب در ابواب مختلف راجع به موسیقی در ۱۴۲ صفحه که به وسیله بنیاد فرهنگ ایران در سال ۱۳۳۶ شمسی انتشار یافته است.

بهداد، منوچهر، ۱۳۱۴- فرزند محمد به سال

۱۳۱۴ش در بندرانزلی متولد شد. پس از اخذ دیپلم

ریاضی، موفق شد فوق دیپلم موسیقی را نیز بگیرد.

منوچهر بهداد از شاگردان محمد بهارلوست و مبنای

و جم و خم نت نویسی را از استاد خود یاد گرفته

است. بهداد برای تکمیل هنر نت نویسی، سفری هم

به انگلیس داشته و مدت سه ماه در این زمینه

به تحقیق پرداخته است. قبلاً نام خانوادگی او حقیقی

بوده، و به همین جهت بعضی از کتب و دفاتر موسیقی

که ذیل آنها نوشته شده «بهداد حقیقی» محصول کار

این خوشنویس زمانه است.

از جمله کتابهایی که نت نویسی آنها را بهداد به عهده داشته، کتابهای زیرند:

۱- تجزیه و تحلیل چهارده ترانه محلی ایران.

۲- ردیف موسیقی سنتی ایران به روایت محمود کریمی.

بهرام نام پادشاهی بوده است در عراق که او را

بهرام گور می‌گفتند به سبب آنکه پیوسته شکار

گورخر کردی. گویند مدت چهار سال در ملک او

کسی نمرد. در زمان او ساز و نوا رواجی تمام داشت.

[برهان قاطع، لغت نامه]

به رقص آمدن در رقص آمدن. به رقص آغازیدن.

[لغت نامه]

نام تومی رفت و عارفان بشنیدند

هر دو به رقص آمدند سامع و قائل [سعدی]

به رقص در آمدن یا اندر آمدن، به رقص آمدن. آغاز

به رقص کردن [لغت نامه]

اگر به رقص در آبی تو سر و سیم اندام

نظاره کن که چه مستی کنند و جانبازی [سعدی]

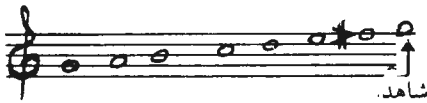
بهروزی محمد جواد یکی از نوازندگان ویولن

است، در شیراز. وی در این شهر کلاس موسیقی

داشت و سالها به علاقمندان موسیقی ویولن تعلیم

شور است و از درجه سوم گام شور شروع می‌شود. این آواز دارای گوشه‌های زیر است: خسروانی، جامه‌داران، مهدی ضرابی، روح‌الارواح محمدصادق خانی، مهربانی بیدکانی، حاجیانی، شکسته، فیلی، قطار شهابی، مثنوی، دوگاه، سروش.

گام بیات ترک



آواز بیات ترک ملاحظه و گیرایی بخصوصی دارد که در همه دلها رسوخ می‌کند. با وجود اینکه وسعت این آواز کم است و نت شاهد آن زیاد تکرار می‌شود، لحن زیبایی دارد.

گویی جوان شجاع و دلیری است که در عنفوان شباب در راه ترقی و ارتقای خود همواره در تلاش است و همیشه مترصد است که در هر وقت و هر جا اگر امکانی مطابق میل او فراهم شود، بدان سرود و از آن به نفع گسترش زندگی خود بهره‌مند شود. آواز بیات ترک نیز مستعد گسترش است زیرا پس از گوشه فیلی، به راحتی و بدون اشکال به شکسته و سروش می‌توان سیر کرد.

استاد صبا آواز بیات ترک را در صفحه‌ای با ساز خود نواخته است که در نوع خود بی‌نظیر است.

دوره گردان متاع خود را در آواز بیات ترک عرضه می‌دارند و اذان مسلمانان که ظهرها از رادیو پخش می‌شود، در مایه بیات ترک است. حالت آن بسیار گیرا و دلچسب است. چون یاد گرفتن این آواز، ساده‌تر و سهل‌تر از دیگر آواهاست، به همین جهت، زیاد شنیده می‌شود و می‌توان گفت معرف روحیه تیپ عامه مردم ایران است که مورد توجه خواص هم می‌باشد. بسیار ساده و بی‌غل و غش است. طرح دوستی را به سهولت با هر دلی می‌ریزد و از هیچ کس و هیچ حادثه‌ای دل‌سرد و غمگین نمی‌شود. گوشه مهربانی که در آواز بیات ترک است ۱۰ قمر در

Moderato



آری. هر وقت می‌نیمت^۱ نازار دو^۲ دیر میایی ای دختر دلمه^۳ نازار تو می^۴ رای بی نیش همه چیت^۵ قنجه^۶ بی نیش دنیا سه پنجه کشتی منه^۷ وسیل^۸ چشی^۹ سیل توچی^{۱۰} خرمنه^{۱۱} تشی^{۱۲} شله^{۱۳} کشی و جونم^{۱۴} آی نازار بیابو^{۱۵} میمونم^{۱۶}.

بیات اصفهان آواز بیات اصفهان یکی از ملحقات دستگاه همایون است که مستقلاً اجرا می‌شود.

← آواز اصفهان

بیات ترک آواز بیات ترک یکی از ملحقات دستگاه

- ۱- می بینمت ۲- از دور می آبی ۳- دلم را ۴- می ربایی ۵- همه چیز ۶- سه پنج ۷- من را ۸- نگاه ۹- چشم ۱۰- چون ۱۱- خرمن ۱۲- آتش ۱۳- شعله ۱۴- جانم ۱۵- بشو ۱۶- مهمانم

عامة مردم سهل است، به همین جهت، اکثر ترانه‌های محلی و آهنگهای پیش برده طنزآمیز را در این آواز می‌خوانند.

بیاتِ درویش نام نوایی از موسیقی قدیم ایران، که در آثار متقدمان به چشم می‌خورد. از چگونگی نوای آن اثری در دست نیست.

بیاتِ راجع نام گوشه‌ای در آواز اصفهان، که از درجه دوم گام اصفهان شروع می‌شود و دارای حالت ویژه‌ای است از شکیبایی و بردباری، آدمی از استماع این گوشه، در خود احساس سکون و آرامش می‌نماید. گویی مرد جهان‌دیده‌ای است که سرد و گرم زمانه را بسیار چشیده و در مقابل ناملایمات روزگار و حوادث بد زمانه، حلم و وقار خود را از دست نداده و با صبر و حوصله خاص، هر رویداد و پدیده را پشت سر گذاشته است و اکنون دوران آرامش خاطر و آسودگی خیال را می‌گذارد.

بیاتِ زَند آواز بیات ترک را بیات زند هم می‌نامند و مراد از بیات زند در حقیقت همان مایه بیات ترک از ملحقات دستگاه شور است. — بیات ترک

بیاتِ شِکِسته نام نوایی از موسیقی قدیم ایران است که در آثار متقدمان، مذکور افتاده است. در موسیقی ردیفی فعلی ایران، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

بیاتِ شیراز بیات شیراز گوشه‌ای است در آواز اصفهان، در مایه اصفهان «ردیف دوم ویولن» استاد صبا ثبت است.

بیاتِ عَجَم گوشه‌ای از دستگاه راست پنجگاه. گوشه شماره ۱۵ چاپ شده در ردیف موسی معروفی، چاپ هنرهای زیبا.

بیاتِ گُرد گوشه‌ای در آواز دشتی. در «کتاب دوم ویولن» استاد صبا مندرج است و آن را «کرد بیات» هم می‌گویند. زیباترین آهنگی که در گوشه بیات کرد تصنیف شده، ترانه‌ای است به نام «سنگ خارا» اثر علی تجویدی که مرضیه آن را در برنامه گلها خوانده است.

بیاتی نام گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم ایران. در

سنوات گذشته خوانده، وجه تمایزی با دیگر گوشه‌ها دارد. در اویش سلسله قادریه که در کردستانات ساکن‌اند، اشعار ویژه‌ای را با دف به منظور ذکر حق سبحان در گوشه مهربانی اجرا می‌کنند که نفوذی اثر گذار در دل اهل ایمان دارد. اشعار مذهبی را در گوشه دوگاه می‌خوانند و زیاد از رادیو شنیده می‌شود که لحنی است مؤثر، و اثری روحانی دارد.

گوشه قطار را «چهار درویش» و «مادر شاهی» می‌گویند. از یک آواز خوان قدیمی شنیدم، هنگامی که ناصرالدین شاه به فرنگ رفته بود، مهد علیا مادر پادشاه از دوری فرزند تاجدار خود دلتنگ شده، در این گوشه، اشعار زیر را می‌خوانده:

ایمشو تالاری بی نازه

نه چریکه آواز نه دنگ سازه

شعری کردی است و می‌گوید «امشب تالار فرّ و شکوهی ندارد زیرا نه چهچه آوازی هست و نه صدای سازی» و بدین لحاظ است که این گوشه را «مادر شاهی» هم گفته‌اند. از وجه تسمیه «چهار درویش» اطلاعی به دست نیامد. حالت این گوشه خیلی زیباست. پیرمردی زنده دل را ماند که دارای روحیه قوی و عزم و اراده محکم و دارای خاطرات شیرین جوانی است و تجربیات دوران جوانی خود را برای جوانان، با دم گیرایی که دارد، به صورت حکایتها بازگو می‌کند و همه را مسحور سخن شیرین و دم گرم خود می‌کند.

آهنگهای زیبایی که در زیر می‌آید، در مایه بیات ترک ساخته شده است:

پیش در آمد ترک استاد صبا، چاپ شده در «ردیف سوم ویولن».

پیش در آمد بیات ترک، از ابراهیم منصور. نگاه مستی، از بزرگ لشکری، خواننده دلکش.

نگرانم، از تجویدی.

به دل جز غم آن قمر ندارم، خواننده قمر، آهنگ از حسین برازنده.

چون آواز بیات ترک، ساده، و یاد گرفتن آن برای

است. در موسیقی این زمان، گوشه‌ای به نام بیداد دوم جدید وجود ندارد، ولی در ردیف موسی معروفی چاپ وزارت فرهنگ و هنر، سه نوع بیداد موجود است.

بیدار نام نوایی از موسیقی قدیم ایران، که تنها نام آن به یادگار مانده است. از چگونگی نوای آن اثری در دست نیست.

نام آهنگی در موسیقی. [لغت نامه]

بیدار باش نام نوایی از موسیقی قدیم ایران.

آهنگی مخصوص بیدار کردن نظامیان که هنگام سحر نواخته می‌شود و در بیداری و تهییج روحیه نظامیان جوان اثری بس نافذ دارد. این آهنگ در «کتاب اول ویولن» برای سال اول هنرستان موسیقی به چاپ رسیده است.

نام آهنگی از موسیقی. [لغت نامه]

بیدگانی گوشه‌ای در آواز دشتی، که دو نوع از این گوشه در ردیف موسی معروفی به شماره ۱۳ در کتاب «هفت دستگاه» نوشته شده است

قسمتی از موسیقی است. [لغت نامه]

بیدل نیشابوری نامش محمد امین، پسر بایرام علی خان نیشابوری بیات در علم موسیقی مهارتی بسزا داشت. به فرمان فتحعلیشاه قاجار به خراسان رفت و در سسلک مستوفیان منسلک گردید. [گلزار جاویدان، محمود هدایت، جلد ۱، ص ۲۳۴]

بیراه بیراه، خواننده که خارج از مقام خواند. [لغت نامه]

خارج از ردیف خواندن، یا آهنگ را غلط زدن، که در اصطلاح موسیقیدانان بدان «فالش» گویند.

بیرجندی نام یکی از آهنگهای موسیقی است. [لغت نامه]

گوشه‌ای به نام بیرجندی در موسیقی نت شده ایران به چشم نمی‌خورد. ممکن است نام ترانه‌ای بوده باشد.

بیست قطعه نُت مجموعه‌ای شامل بیست رنگ ترکی است که به همت عزیز شعبانی تدوین، و در

موسیقی این روزگار، گوشه‌ای به نام «بیاتی» وجود ندارد ولی بیات ترک و بیات کرد و بیات شیراز و بیات اصفهان و بیات راجع وجود دارند.

بیاتی سلطانی از گوشه‌های موسیقی قدیم ایران که فقط نام آن در کتب متقدمان ثبت است. در موسیقی کنونی ایران، این چنین لحن یا گوشه‌ای وجود ندارد.

بیاتی عربان گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران که در موسیقی این روزگار وجود ندارد. تنها نام آن از کتب قدما به یادگار مانده است.

بیاتی عشیران بیاتی عشیران، نام لحن یا گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران است. گوشه‌ای بدین نام در موسیقی فعلی وجود ندارد، عشیران گوشه‌ای است که در دستگاه نوا و ردیفهای موسیقی ثبت است.

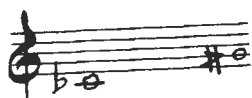
بیانی، عبدالله، -۹۳۲ق. خواجه شهاب‌الدین عبدالله مروارید، متخلص به بیانی، فرزند خواجه شمس‌الدین محمد کرمانی است. خواجه عبدالله، به حسن سیرت و صورت و مکارم اخلاق و لطف گفتار و حسن کردار موصوف بود و از تصوف نیز بهره داشت. در موسیقی و ادوار صاحب‌نظر بود و در ساختن ساز قانون تصرف کرد، چنان که کسی در زمان او چون او قانون نمی‌نواخت. به سال ۹۳۲ هـ. ق. وفات یافت. [احوال و آثار خوشنویسان، مهدی بیانی، جلد ۲، ص ۳۵]

بیداد گوشه‌ای در دستگاه همایون. در کتاب «هفت دستگاه» موسی معروفی سه قسم بیداد موجود است. این گوشه را تاج اصفهانی به بهترین وجهی در صفحه گرامافون خوانده است.

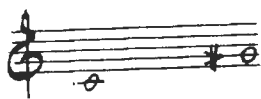
این گوشه از درجه چهارم گام همایون شروع می‌شود و نت ایست و شاهد آن درجه پنجم همان گام است.

بیداد اول قدیم بیداد اول قدیم نام گوشه‌ای از موسیقی قدیمی است. در موسیقی فعلی ایران، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

بیداد دوم جدید از گوشه‌های موسیقی قدیم ایران

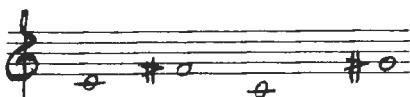


پنجم بیش کاسته



پنجم بیش افزوده

بیشِ دُرست هر فاصله درستی که یک ربع پرده از فاصله چهارم یا پنجم درست، بیشتر باشد، کلمه بیش در جلو آن قرار می‌گیرد. چهارم و پنجم بیش درست



بیشه: بیشه و نبیشه (نبچه) است و آن سازی است از خانواده آلات موسیقی بادی مقید که ساختمان آن تشکیل می‌شود از چندنی کوتاه و بلند که در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند. [مجله موسیقی، شماره ۸۳، ص ۶۸، سازهای مهجور، حسینی ملاح]

باتاج خسروی چه کنی از گیاه کلاه
باساز باربدی چه کنی پیشه شبان
چون بیشه ضمیر من آوا دهد برون
جان معزی آنجا معری کند به رقص [خاقانی]
شبان بیابانی آمد ز راه
نبی دید بر رسته از فقر چاه
به رسم شبانان از او پیشه ساخت
نخستین بزد زخم و آن گه نواخت
دل خود در اندیشه نگذاشتی
به آن نی دل خویش خوش داشتی [نظامی]
بیشه یا پیشه، سازی بود که شبانان می‌نواخته‌اند.

قسمتی از نای. [لغت نامه]

سازی است از نی که شبانان نوازند. [فرهنگ معین]
سازی است مثل چنگ و ریاب. [شرفنامه منیری]

سال ۱۳۳۴ از طرف هنرستان موسیقی شعبانی در تبریز چاپ و منتشر شده است.

بیشست و پنج قطعه مجموعه‌ای از «۲۵» قطعه آهنگ موسیقی ایران شامل رنگ، آهنگ محلی، سرود و ترانه از استادان موسیقی ملی، تألیف لطف‌الله مفخم پایان.

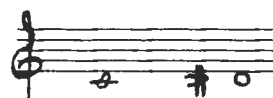
بیشست و چهار لحن از اصطلاحات موسیقی است. [لغت نامه]

چنگی کو در نوازد بیشست و چار
چون نباید گوش گردد چنگوار [مولوی]
بیشست و شش قطعه چهار مضرب تألیف قاسم نیکبو، شامل بیشست و شش آهنگ چهار مضرب در دو کوک راست و چپ برای ویولن است که در ۴۰ صفحه به سال ۱۳۲۳ به چاپ رسیده است.

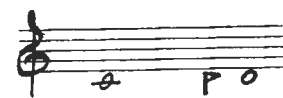
بیش افزوده هر فاصله‌ای که یک ربع پرده از فواصل افزوده بیشتر باشد کلمه بیش جلو آن واقع می‌شود. چهارم بیش افزوده



بیش بزرگ هر فاصله‌ای که یک ربع پرده از فواصل بزرگ، کوچک، درست، کاسته و افزوده، بزرگتر باشد، کلمه بیش در جلو آن قرار می‌گیرد.



دوم بیش بزرگ



دوم نیم بزرگ



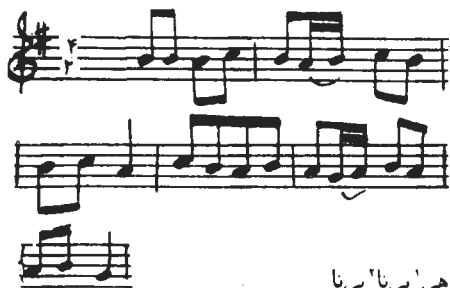
چهارم بیش درست

بیکیجه خانی، غلامحسین یکی از نوازندگان برجسته معاصر است. وی اهل آذربایجان است و در نواختن تار، مهارت و تبحر بسزایی دارد. به سال ۱۳۶۵ ش همراه آواز شجریان، قسمتهایی از دستگاه همایون را در نوار کاستی به نام «بیداد» نواخته است. بیگل نام گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم ایران که از اشعار و کتب قدما به یادگار مانده است. در موسیقی این روزگار، گوشه‌ای به نام بیگل وجود ندارد.

بیگلری پور، محمد یکی از لیسانسیه‌های موسیقی در رشته ویولن آلتو از هنرستان عالی موسیقی است. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی، ص ۱۱۶]

بی‌نا این ترانه در بر و جرد، دزفول و شوشتر متداول است. از فحوای کلام آن پیداست در وصف دختری (بی‌نا) سروده شده است.

Moderto



هی بی‌نا بی‌نا
اری نازاران بی‌نا
اردوستم دیری
اری شب نیلم تنها

ببینی به اصطلاح موسیقی، تکیه‌گاه زه‌ها (اونار) یاسیم‌هاست در بالای آلات ذوات الاوتار (رود جامگان) مقابل خرک (مشط) که در پایین آلت برکاسه قرار دارد. [لغت نامه]

به معنی نی که نوازند. نیشه است، واضح آن است که در خراسان نایی است که اصل آن از نی است و آن را نوازند و آن را به زبان خود فیگو گویند. [فرهنگ رشیدی]
همانا آن اصل نیچه است که به نیشه شهرت دارد. [انجمن آرا]

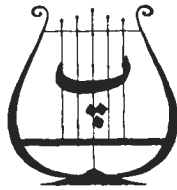
بیقان جمع بوق. نای بزرگ که نوازند [لغت نامه]
بی‌قرار یکی از ترانه‌های محلی کردی است که با اشعار بیست هجایی کردی خوانده می‌شود. کلام ویژه‌ای ندارد و جملات «ورگری آویزانت بـم» در وسط و آخر هر بند تکرار می‌شود. در اینجا یک بند شعر فارسی سروده جلال الدین اعتمادی آورده می‌شود. این ترانه در آواز ابوعطا خوانده می‌شود.

Moderto ♩ = ۷۲



کردی از هجرت، آخر دیوانه مرا گشتم چون مجنون،
از باده غم پر شد پیمانه، زیبا افتادم، بی‌وفا از جفا
کم بزمانم کن یک زمان همچنان گل خندانم کن.

۱- ای ۲- اسم زنی بوده است ۳- آزارم مده ۴- اگر ۵- دوستم
۶- داری ۷- نگذارم



پ سومین حرف از الفبای فارسی و از حروف صامت است. این حرف در زبان عربی نیست و به همین جهت در حروف ابجد نیامده است بدیهی است از این حرف در موسیقی قدیم استفاده نشده است.

پا ارمنی قطعه آهنگی است با وزن ۶/۸ که استاد صبا برای ویولن تنظیم کرده و در مجلهٔ موزیک ایران، سال اول، شماره ۱۱، صفحه ۹ به چاپ رسیده است.

پابازی رقص [لغت نامه]

بیفشان زلف و صوفی را به پابازی و رقص آور

که از هر رقعه دلغش هزاران بت بیفشانی [حافظ]

پاچ لیلی این ترانه در فومن متداول است و با کلمه جان جان که به طور دسته جمعی خوانده می شود و با دو کلمه پاچ لیلی پایان می پذیرد.

Moderato



لب چشمای 'بشم' من تشنه بودم جان جان
گل سرخ و سفید^۲ کاشته بودم پاچ لیلی
پار تیسسیون نت آهنگهای موسیقی را بر روی کاغذ حامل می نویسند، به طوری که هر خط حامل به یک گروه ساز بخصوص اختصاص یابد.

در پار تیسسیون، خطهای میزان را عمودی می کشند، به طوریکه تمام حامل را در بر می گیرد.

هر رهبر ارکستر در کار رهبری، به نتی که به شکل پاتیتور نوشته شده است، نیاز دارد و از روی آن، ارکستر را رهبری می کند؛

پارسی نام گوشه ای از موسیقی قدیم ایران که ذکر آن در کتب متقدمان آمده است. در موسیقی کنونی ایران، لحن یا گوشه ای به این نام وجود ندارد.

پارنج زری باشد که به شاعران و مطربان وامثال ایشان دهند. [لغت نامه]

مغنی را که پارنجی بدادی

به هر دستان کم از گنجی ندادی [نظامی]

پاروزنه نام یکی از الحان موسیقی، و شاید صحیح آن بازوزنه باشد از بازوزدن. بال زدن مرغان. [لغت نامه]

ساعتی سیوار تیر و ساعتی کیک دری

ساعتی سروستاه و ساعتی پاروزنه [منوچهری]

پازاناری، لوئیجی یکی از هنرآموزان موسیقی

هنرستان عالی موسیقی است. وی به سال ۱۳۲۹ ش به این سمت برگزیده شد. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی ص ۱۰۰]
پاشنه آرشه قسمت ابتدایی آرشه. آرشه را به سه قسمت تقسیم کرده اند:

آرشه راست
 آرشه وسط
 آرشه چپ
 پاشنه آرشه، همان قسمت ابتدایی آرشه است.

پاکوب پای باز. رقص [لغت نامه]
پاکوبان رقص کنان. در حال رقص کردن [لغت نامه]
 چو در دست است رودی خوش بزن مطرب سرودی خوش
 که دست افشان غزل خوانیم و پاکوبان سراندازیم
 [حافظ]

پاکوبی کنایه از رقص. [غیاث اللغات، لغت نامه]
پاکوفتن رقص کردن. رقصیدن [لغت نامه]
پالیزبان پالیزبان به معنی نگاهدارنده پالیز و محافظ جالیز است.

گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، مربوط به باربد نوازنده دربار خسرو پرویز، شاه ساسانی. در موسیقی کنونی ایران، این گوشه یا لحن وجود ندارد. بنا به عقیده بعضی، این آهنگ، ساخته یک نفر پالیزبان بوده است.

نوبتی پالیزبان و نوبتی سر و سهی
 نوبتی روشن چراغ و نوبتی کاویرنه
 پالیز چون بهشت شد اکنون مگر گشاد
 برمدح خواجه عمداً پالیزبان زبان [لامعی]
 و به گمان ما، پالیزبان در این شعر، منظور، شعر لامعی است نام مغنی باشد. پالیزبان. [فرهنگ رشیدی]

نام نوایست که خنیاگران زنند. [فرهنگ اسدی]
 لحنی از الحان موسیقی. نوایی است از موسیقی، و ظاهراً آن نوا، ساخته پالیزبانی بوده است [فرهنگ

رشیدی]
 نام مغنی باشد «پالیزبان». [فرهنگ رشیدی]
 رونق پالیز رفت اکنون که بلبل نیمشب
 بر سر پالیزبان کمترزند پالیزبان [ضمیری]
 صلصل باغی به باغ اندر همی گوید بدرد
 بلبل راغی به راغ اندر همی نالد بزار
 این زند بر چنگهای سفیدان پالیزبان
 و آن زند بر نایهای سوریان آزادوار [منوچهری]
پامنبری شاگرد روضه خوان که پیش از استاد به پای منبر ایبانی در مصائب اهل بیت خواند.
 روضه خوان که پای منبر ایستند و اشعار مصیبت خواند. آن که مقامش دون آخوند روضه خوان است و در فاصله فرود آمدن آخوندی از منبر و بر شدن آخوند دیگر، پای منبر ایستاده یا نشسته نوحه و اشعار مرثیه به آواز خواند. [لغت نامه]
پای بازی رقص. پایکوبی. [لغت نامه]
 معلم چون کند دستان نوازی
 کند کودک همیدون پای بازی
 گروهی بانشاط و اسب نازی
 گروهی در سماع و پای بازی [ویس و رامین]
 آواز دل انگیز مرکب نو
 آورده اجل را به پای بازی [مسعود سعد]
پای پُرسِتو نام نوایی از موسیقی قدیم ایران، که در کتب متقدمان ذکر آن آمده است. در موسیقی فعلی ایران، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.
پای ستور نام سازی است و آن کمینه‌ترین سازها باشد. [لغت نامه]
 نه مطرب که آواز پای ستور
 سماع است گر عشق داری و شور
پای شور سازی است پست‌ترین سازها. این کلمه مصحف پای ستور است. [لغت نامه]
پایکوبان رقص کنان، در حال پایکوبی و پای کوبیدن [لغت نامه]
پای کوفتن رقصیدن. رقص کردن پای بر زمین زدن رقص را. [لغت نامه]

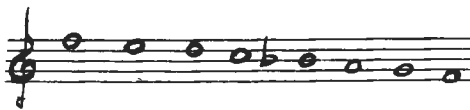
را وقف موسیقی نموده، با ادامه تحصیلات خود در تعقیب و تکمیل موسیقی بین‌المللی، موجبات ترقی موسیقی ملی ما را فراهم می‌سازد، موفقیت او را خواستار و پیشرفتش را آرزومندم [ابوالحسن صبا. استاد هنرستان موسیقی ملی، ۱۳۳۶]

آثار پایور عبارتند از:

- ۱- کتاب «دستور سنتور».
- ۲- سی قطعه چهارمضرب برای سنتور.
- ۳- هشت آهنگ برای سنتور.
- ۴- دو نثر پرنیان برای تار و سنتور.
- ۵- ردیف چپ کوک برای سنتور.
- ۶- قطعات موسیقی مجلسی برای سنتور.
- ۷- مجموعه رنگ و پیش درآمد برای ویولن.
- ۸- فانوس - دنوازی برای سنتور.
- ۹- رنگ شهر آشوب برای سنتور.
- ۱۰- تئوری موسیقی.

پایین دسته بخش نزدیک به نقاره تار را قسمت پایین دسته می‌نامند. دسته تار را بر سه بخش: بالادسته، وسط دسته و پایین دسته تقسیم بندی کرده‌اند. **پایین رونده** گام فروشو. هر گاه نت‌های یک گام، از زیر به طرف بم مورد نظر باشد، آن را گام پایین رونده گویند.

گام پایین رونده



پدال به معنی پایی در مقابل شستی. هر دستگاهی که توسط پاها عمل کند و این عمل موجب تولید یا تغییر صوت موسیقی شود. پدال در ارگ، شستیه‌های بزرگی در جلو پاهای نوازنده این ساز است که با فشار بر روی آن، بم‌ترین اصوات ساز حاصل می‌شود. پدال در پیانو موجب تغییر رنگ یا شدت صوتهای می‌گردد. [چگونه از موسیقی لذت ببریم،

پای گر رقاص. پایکوب. پای باز. [لغت نامه]

پایور، فرامرز، ۱۳۱۱- فرامرز پایور فرزند علی در سال ۱۳۱۱ شمسی در تهران به دنیا آمد. از سال ۱۳۲۸ آموختن سنتور را آغاز کرد و در سال ۱۳۳۰ به نزد استاد صبا رفت، و تاروی که استادش زنده بود با او همکاری می‌کرد. مدت دو سال آرمونی و کنترپوان را نزد حسین دهلوی آموخت و سپس آرمونی را پیش ملیک اصلانیان ادامه داد. پایور آهنگهای زیادی برای خوانندگان زمان ساخته و سرپرستی ارکستر فرهنگ و هنر را نیز عهده‌دار است.

پایور از سنتور نوازان مبتکر و چیره‌دست است. وی تکنیک سنتور را تا حد زیادی ارتقاء داده و در تألیف آثار صبا همکاری بی‌شائبه‌ای داشته است. استاد صبا در پایان دوره کلاس سنتور دست خطی به او داده که نشان‌دهنده رضایت استاد از شاگرد خلف خود است.

فرامرز پایور طی مدت شش سال تحصیل نزد اینجانب، موفق به فرا گرفتن و تکمیل یک دوره کامل موسیقی در سنتور که یکی از سازهای قدیمی و ملی ماست گردیده است. ممارست و پشتکار و بخصوص دقت او در این فن، حقیقتاً مورد تحسین است. شیوه و چابکی او در نواختن این ساز، خواه ناخواه انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد. تکنیک عالی او، وی را نزد اهل فن و اساتید، یک ویرتئوز معرفی می‌کند. با موانعی که برای تربیت شدن موسیقیدان وجود دارد، اشخاص بندرت موفق می‌شوند، لذا وجود او در این مملکت مغتنم است. وی در آتیه از اشخاصی است که مانع زوال و از بین رفتن موسیقی ماست. کتابهایی که اینجانب راجع به موسیقی ایرانی در سنتور نوشته و طبع نموده‌ام و بعضاً در شرف طبع است، با کمک و مساعدت او در صورت گرفته و نیز از آهنگ و نوازندگی او در اجرای برنامه‌های رادیویی و مجامع هنری اینجانب، استفاده فراوان کرده‌ایم. چون فرامرز پایور وقت خود

پرویز منصوری.]

پدال به معنی پایی است که در مقابل دستی قرار می‌گیرد.

پدال در پیانو موجب تغییر شدت و ضعف صوت می‌شود.

پدال در ارگ، شستیه‌های بزرگی است که در جلو پاهای نوازنده تعبیه شده، با فشار بر روی آن، بم‌ترین اصوات از ساز استخراج می‌گردد.

اسبابی در قسمت تختانی پیانو که چون باپا آن را فشار دهند همه سیمهای پیانو آزاد شده صداها کشیده و قوی می‌گردند (پدال قوی). پیانو دارای پدال دیگری است (پدال ضعیف) که در طرف چپ پدال قوی قرار گرفته است و چون آن را فشار دهند، نکمه نمدی بین سیمها و چکشها قرار می‌گیرد و صدای پیانو خفیف می‌گردد. در ساختمان ارگ و چنگ نیز از پدالهای متعدد استفاده می‌شود.

[صدانشناسی موسیقی... امین شمیری. ص ۲۳۱.]

پر نوعی از نواختن و خوانندگی نوا. [لغت نامه]

پَر پَرستو نام گوشه‌ای از دستگاه سه‌گاه که به شماره ۳۵ در کتاب هفت دستگاه ردیف موسی معروفی درج شده است.

پَر پَرستوگ نام نوایی از موسیقی قدیم، که تنها نام آن به یادگار مانده است. در موسیقی فعلی ایران، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

پرتو، افلیا (کماجیان) بانو افلیا پرتو (کماجیان) از فارغ‌التحصیلان رشته پیانو هنرستان موسیقی ملی است. وی سالها سرپرستی ارکستر بانوان فرهنگ و هنر را به عهده داشت.

(اعضای ارکستر بانوان اکثراً از تحصیل کرده‌های هنرستان موسیقی بودند).

پرتو اعظم، ایران، ۱۲۹۷- بانو ایران پرتو اعظم متخلص به پرتو، دختر دکتر علی پرتو اعظم ملقب به حکیم اعظم، در سال ۱۲۹۷ ش در تهران ولادت یافته، پس از اتمام دوره دبیرستان ژاندارک، به اخذ دانشنامه مامایی نیز موفق گشته، به زبانهای فرانسه

وانگلیسی آشنایی دارد و از دوزندگی و گلدوزی و «موسیقی» نیز اطلاع کافی دارد. [گلزار جاویدان. محمود هدایت. ج ۱، ص ۱۷۷-۱۷۸.]

پرتو فرخار نام گوشه بالحنی از موسیقی ایران که فقط نام آن از کتب قدما برای ما برجای مانده است. در موسیقی کنونی ایران، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

پر خم کنایه از مبالغه در تحریرات دلاویز موسیقی. [غیاث اللغات]

پرداختن نواختن ساز خواندن نغمه. [برهان قاطع]

زمانی به خوان دستها آختند

بخوردند یک لخت و پرداختند [فردوسی]

پرده پرده تار و آن از زه است که به طور سه لایی و چهار لایی دوردسته تار و سه تار برای تعیین جای نت‌ها و انگشت گذاری بسته می‌شود.

حد فاصله فی مابین دو نت موسیقی را که متصل باشند پرده یا نیم پرده گویند.

← پرده شناسی

«پرده دوازده مقام را گویند و این ادوار اثنی عشره را نود و یک دایره انتخاب و تنقیح کرده‌اند. ارباب عمل جمع نغمات ملایمه را پرده خوانند که آنها ادوار مشهورند» [عبدالقادر مراغی]

هر لحن از پرده‌ای آغاز می‌شود و در پرده‌هایی گردش می‌کند و سرانجام روی پرده نخستین پایان می‌پذیرد. پرده نخستین هر لحن یا مقام یا آوازه یا شعبه به نام همان لحن نامیده می‌شود. مانند:

پرده عشاق. پرده بوسلیک. [حافظ و موسیقی. حسینی ملاح، ص ۶۷.]

مغنی از آن پرده نقشی بیار

ببین تا چه گفت از درون پرده دار

مطرب چه پرده ساخت که در پرده سماع

بر اهل وجد و حال درهای وهو بیست

چه ساز بود که در پرده می‌زد آن مطرب

که رفت عمر و هنوزم دماغ پرزه‌هاست

مطربا پرده بگردان و بز ن راه عراق

وزنی که همه مطلع فتح و ظفر آمد [سوزنی]
 مشو ناپسندیده را پیشباز
 که در پرده کژ نسازند ساز [نظامی]
 تا مطربان زنند لبینا و هفت خوان
 در پرده عراق سرزیر و سلمکی [میرانی]
 یک بریشم کم کن از آهنگ جور
 گرنه با ابام در یک پرده ای [انوری]
 آواز خوش از کام و دهان و لب شیرین
 گرنغمه کند ورنکند دل بفریبد
 و در پرده عشاق و صفاها و حجاز است
 از حنجره مطرب مکروه نزدیک [سعدی]
 زه و بندهایی که بر دسته چنگ و ریاب و تار بندند و
 بر آوردن اصوات گوناگون را انگشت بر آنها نهند.
 [السامی]
 آنچه از روده یا برنج یا نقره بر دسته طنبور و سه تار و
 غیره بندند برای نگاه داشتن و حفظ مقامات
 موسیقی.
 شد پرده میان تو و حکمت
 آن پرده که بستند بر چغانه [ناصر خسرو]
 در هیچ پرده نیست نباشد نوای تو
 عالم پراست از تو و خالیست جای تو [صائب]
 پرده باده نوش باده به معنی نوش باد است که پرده ای
 از نوای چکاوک باشد. نوشین باده نیز لحن بیست و
 هشتم از سی لحن بارید و نام نوایی از موسیقی.
 [برهان قاطع]
 پرده راست زند نار و بر شاخ چنار
 پرده باده زند قمری بر نار و نا [منوچهری]
 پرده بر بستن پرده بندی در سازها، دستان نشانی.
 سرو ساقی و ماه رود نواز
 پرده بر بسته در ره شهنواز [فرخی]
 پرده بستن کوک کردن ساز در پرده خاص. [لغت
 نامه]
 سرو ساقی و ماه رود نواز
 پرده بر بسته در ره شهنواز [فرخی]
 پرده بلبل نوایی از موسیقی. [فرهنگ معین، لغت

که بدین راه بشد یار و زما یاد نکرد
 مطرب بساز پرده که کس بی اجل نمرد
 و آن گونه این ترانه سراید خطا کند [حافظ]
 پرده خراسان. پرده بلبل. پرده قمری. پرده عراق.
 پرده چغانه. پرده دیر سال. پرده زنبور.
 پرده یاقوت. پرده خرم. پرده نوروز. پرده
 عشاق. پرده صفاها. پرده حجاز
 دلم از پرده بشد حافظ خوشگوی کجاست
 تا به قول و غزلش ساز و نوایی بکنیم
 بزنی در پرده چنگ ای ماه مطرب
 رگش بخراش تا بخروشم از وی
 چه ره بود اینکه زد در پرده مطرب
 که می رقصند با هم مست و هشیار [حافظ]
 داستان در پرده می گویم ولی
 گفته خواهد شد به دستان نیز هم [حافظ]
 پرده هفت رنگ را بگذار
 تو که در خانه بوریا داری [سعدی]
 که در پرده پوشیده رویان روی
 ز دیدار آن کس نبوشند روی [فردوسی]
 و ره به شاهی سرفرازی می کنی
 طفل راهی پرده بازی می کنی [عطار]
 سرو ساقی و ماه رود نواز
 پرده بر بسته در ره شهنواز [فرخی]
 نوا و راست حسینی و راهوی و عراق
 حجاز و زنگله و بوسلیک با عشاق
 دگر سپاهان باقی بزرگ و زیر افکند
 اسامی همه پرده هاست بر اطلاق [هندوشاه نخجوانی]
 در یک پرده دو نوا آغاز نهاد. [ترجمه یمینی]
 بزغاله در پرده درد واقعه و سوز حادثه ناله سینه را
 آهنگ چنان بلند کرد که صدای آن از کوهسار به
 گوش شبان افتاد. [مرزبان نامه]
 گاه کوه بیستون و گنج باد آور زند
 گاه دست سلمکی و پرده عشرا برند [فرهنگ
 اسدی]
 در پرده نوروز بدین غزل گفت

نامه]

پرده بندی دستان نشانی. پرده بستن بر روی سازهایی مانند تار و سه تار.

پرده تُنگ پرده تنگ نام لحن یا گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران است که در کتب متقدمان ذکر شده ولی در موسیقی ردیفی موجود ایران، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد. ← پرده

پرده تنگ نام لحنی از الحان موسیقی. [لغت نامه] که مارا سر پرده تنگ نیست

بجز پی فراخی در آهنگ نیست [نظامی]

پرده چغانه نام نوایی از موسیقی قدیم، که در کتب متقدمان ذکر آن آمده است. در موسیقی ردیفی ایران، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد. ← پرده مطرب عشق می زند هر دم

چنگ در پرده چغانه عشق [عراقی]

پرده خُرم نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران مربوط به عهد ساسانیان و منسوب به باربد نوازنده دربار خسرو پرویز که در موسیقی این روزگار وجود ندارد. پرده

افتد عطار در وحل، آتش در افتد در زحل

زهره نماید زهره را تا پرده خرم زند [مولوی]

پرده درد نام یکی از الحان موسیقی قدیم ایران است که در آثار گذشتگان آمده لکن از چگونگی لحن آن اثری باقی نیست.

رقص کنان بر سر میدان شادیم

نعره زنان هر دو جهان باختیم

درده توساقی می مجلس که ما

پرده درد است که بنواختیم [عطار]

پرده دیر سال نام نوایی از موسیقی قدیم، که تنها نام آن بر جای مانده است. از چگونگی لحن آن اثری باقی نیست. ← پرده

مغنی بزین پرده دیر سال

نوایی برانگیز و با آن بنال [سیف اسفرنگ]

پرده راست نام مقامی از سرود، از دوازده مقام موسیقی. [لغت نامه]

پرده راست زند تار و بر شاخ چنار

پرده باده زند قمری بر نارونا [منوچهری]

پرده زنبور پرده زنبور، گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم است. در موسیقی کنونی ایران، این گوشه وجود ندارد. ← پرده

نام پرده‌ای است از موسیقی. [لغت نامه]

مساز توشه ره از ریا که نتوان ساخت

نوای خانه عناق ز پرده زنبور [سیف اسفرنگ]

پرده سپاهانی نام نوایی از موسیقی قدیم، که در آثار و اشعار متقدمان مذکور است. از چگونگی لحن آن اثری باقی نیست. ← پرده

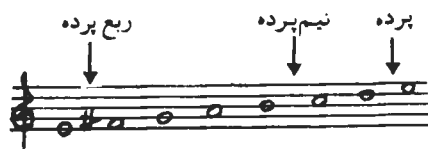
نام آهنگی است از موسیقی. [لغت نامه]

پرده سرکش نام لحنی از موسیقی قدیم ایران است منسوب به سرکش.

یکی نی بر سر کسری دوم نی بر سر شیشم

سدیگر پرده سرکش چهارم پرده لیلی [منوچهری]

پرده شناسی فاصله فی مابین دو نت متصل را پرده یا نیم پرده تشکیل می دهد و آگاهی بر شناخت فواصل را پرده شناسی گویند.



شناسانده انواع پرده های موسیقی.

رامشگری، نوازندگی، موسیقیدانی. [فرهنگ معین]

پرده صماخ غشای نازک و شفاف و بیضی شکلی که بین گوش خارجی و صندوق صماخ قرار دارد و امواج صوتی را به استخوان زیر گوش میانی می رساند. [صدا شناسی موسیقی، امین شهیری، ص ۲۳۱]

پرده عشر نام نوایی از موسیقی قدیم، که در آثار متقدمان آمده است. در موسیقی ردیفی این روزگار که مکتوب است، گوشه‌ای به این نام نیست.

گاه کوه بیستون و گنج باد آور زند

گاه دست سلمکی و پرده عشر ابرند [فرهنگ

[اسدی]

پرده عنقا نام نوایی از موسیقی قدیم ایران، که در آثار متقدمان آمده است لکن در موسیقی مکتوب این روزگار لحنی بدین نام وجود ندارد.

نوازش لب جانان به شعر خاقانی

گزارش دم قمری به پرده عنقا [خاقانی]

پرده قمر آهنگی است در موسیقی. [لغت نامه]

پرده قمری پرده قمری نام گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم ایران است که نام آن در کتب متقدمان ذکر شده ولی در موسیقی کنونی ایران وجود ندارد.

← پرده

نام پرده‌ای است از موسیقی. [برهان قاطع]

پرده لیلی نام لحنی از الحان موسیقی قدیم، که در آثار متقدمان آمده است در موسیقی نت شده ایران، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

یکی نی بر سر کسری دوم نی بر سر شیشم

سدیگر پرده سرکش چهارم پرده لیلی [منوچهری]

پرده مستان نام یکی از الحان موسیقی قدیم ایران که در آثار متقدمان آمده است. از چگونگی لحن آن اثری باقی نیست.

ای بت بریط نواز پرده مستان بساز

کز رخ هندوی شب پرده دریده است صبح [عطار]

پرده ناهید نام نوایی از موسیقی قدیم، که در آثار متقدمان آمده است. در موسیقی ردیفی مدون ایران، گوشه‌ای بدین نام ثبت نشده است.

ز عشق بزم او در پرده ناهید

زند همواره راه خسروانی [بهار عجم]

پرده یاقوت پرده یاقوت، گوشه یا لحنی است که نام آن از کتب متقدمان بر جای مانده. در موسیقی فعلی ایران، این گوشه وجود ندارد. ← پرده

نام پرده‌ای است از موسیقی. [لغت نامه]

پیرکان، محمد، ۱۳۲۸- فرزند نصرالله متولد سال ۱۳۲۸ش در تهران است و اکنون (۱۳۶۳ش) در ارکستر سنتی شماره ۱ وزارت ارشاد اسلامی، قانون می‌نوازد. [محمد پیرکان خود نیز، ساز قانون را

[می‌سازد.]

پیرکوهان نوایی از سی‌ویک لحن معروف. و نغمه مطرب و آواز طوطی را نیز گویند. ظاهراً این کلمه مصحف و مخفف ماه برکوهان است. [فرهنگ

شعوری]

پرواک صدای بم. صوت پست.

پروانه نام گوشه‌ای از دستگاه راست پنجگاه است. نت این گوشه، به شماره ۶ از دستگاه راست پنجگاه در کتاب «هفت دستگاه» موسی معروفی، به چاپ رسیده است.

پروین بانو پروین یکی از خوانندگان رادیوست که ابتدا نزد بحرینی‌پور به فرا گرفتن ویولن پرداخت و سپس خواننده شد و قریب دو سال، سی و دو ترانه از همایون خرم را در رادیو خواند. آن گاه از کار خوانندگی در رادیو کناره گرفت.

از ترانه‌هایی که پروین خوانده و مقبول واقع شده، غوغای ستارگان، برق و خرمن و گمشده است.

پژوه، منوچهر نوازنده ویولن ارکستر شماره ۳ رادیو «به سال ۱۳۳۶» است. او ردیفهای استاد صبا را نزد نصرالله کیهان یاد گرفت و سپس برای تکمیل کار خود، مدتی هم از مهدی خالیدی درس گرفت. وی سالها با ارکستر رادیو همکاری داشت.

پژوهشی کوتاه کتابی است در زمینه شناسایی اجمالی موسیقی ایران و معرفی موسیقیدانان ایران و همچنین گوشه‌ها و آوازاها و الحان موسیقی این سرزمین از عهد باستان تا این روزگار، در ۱۰۱ صفحه، اثر داریوش صفوت، چاپ وزارت فرهنگ و هنر.

پست در موسیقی. بم «مقابل زیرتیز». [لغت نامه]

زخمه رود زن نه پست و تیز

زلف ساقی نه کوتاه و نه دراز [فرخی]

پس حصار گوشه‌ای در دستگاه چهارگاه و گوشه ۲۵ از دستگاه چهارگاه ردیف موسی معروفی چاپ وزارت فرهنگ و هنر می‌باشد.

پس ماهرور نام نوایی از موسیقی قدیم، که تنها نام آن

برجای مانده است. از چگونگی لحن آن اثری باقی نیست.

پسندیده نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران است. در موسیقی کنونی ردیفی ایران، این چنین گوشه‌ای وجود ندارد.

پطری، مهدخت بانو مهدخت پطری فارغ التحصیل موسیقی در رشته پیانو (به سال ۱۳۴۲ ش) از هنرستان عالی موسیقی ملی است.

پگا نام قطعه آهنگی است سازی، که توسط داریوش صفوت برای سنتور نوشته شده. آهنگ در دستگاه شور است و در آوازهای دشتی، ابوعطا، افشاری و بیات ترک نیز سیروسپاحت می‌کند و سپس به شور ختم می‌شود.

پُل ساقه کوچک چوبی است که سبب بخشیدن کشش مورد نیاز به صفحه زیرین و زیرین ویولن می‌شود و صدای آن را با برجا و هماهنگ نگه می‌دارد.

طبق فورمول کارگاههای ویولن سازی، بایستی پل را به طور طبیعی ۲ تا ۳ میلیمتر عقب پایه راست خرک بگذارند. پل ویولن را روح ساز هم می‌نامند زیرا با اندک تغییر مکان، صدا و تن ساز تغییر خواهد کرد. این پل در ویولن ۴/۴ حدود پنج سانتیمتر است و قطر آن نیز حدود پنج میلیمتر است.

آلات دیگری مانند قانون و سنتور نیز دارای پلهای متعددی هستند.

پُلکا نام آهنگی است از درویش خان. [لغت نامه] پلکا رقصی است مربوط به سرزمین چکسلواکی، که در قرن نوزدهم معروفیت زیاد یافت. پلکا، دوضربی و دارای حرکتی جاندار و باجوش و خروش است. [اصطلاحات جهانی و لغات رایج ایتالیایی و موسیقی. فریدون ناصری. ص ۱۲۸.]

پلنگ بشکن زدن روی تمبک که با دوانگشت دست راست به وسیله شست و سیابه اجرا می‌شود.

[آموزش تمبک. حسین تهرانی. ص ۲۴.]
پلور نی لبیک چوپانی که آن را از نی یا فلز می‌سازند. مخصوص شبانان است که در جلوشال کمری خود،

آن را جای می‌دهند و در نواحی کردستان، نوازنده آن را «پلورژن» یعنی نی لبیک زن می‌خوانند. بعضی اشخاص روشنندل هم در بزم نسوان شهری، آن را می‌نوازند و گاهی هم در تکایای دراویش نواخته می‌شود. این ساز شبیه نی هفت بند است. از لحاظ سوراخها و اندازه و طرز دمیدن در آن، عیناً مانند نی می‌باشد و صوت حاصله از آن مانند صدای بم نی هفت بند است.

پُل ویولن ویولن دارای پلی است که در داخل محفظه خالی پست پایه راست خرک، به طور عمودی قرار گرفته. این پل را با مفتولی که تقریباً میله‌ای است به طول ۲۰ سانتیمتر و دوسر میله تا وسط آن از دو جهت مخالف هلالی است و شکل انحنایی دارد یک سر آن را که تیز است به وسط پل که از چوب نراد و نرم است فرو برده آهسته از سوراخ «اف» دست راست به درون محفظه خالی برده پشت پایه خرک عمودی قرار داده مستحکم می‌کنند و برای تنظیم و جابجا کردن آن با سر دیگر آن اسباب (مفتول) که تقریباً به شکل «+» یا خاج است پایه و سرپل را به هر طرف که لازم باشد حرکت می‌دهند تا صدا با سنجش و کوک و کشیدن آرشه مطابق دلخواه نوازنده خوشایند شود. البته پل گذاری ویولن کار ساده‌ای نیست زیرا مهارت و تمرین مکرر و تجربه کافی لازم دارد.

پم هم آواز کمان حلاج. حکایت صوت کمان حلاج، آن گاه که پنبه زند. [لغت نامه]

پنجک نوعی رقص. رقص دستبند. [لغت نامه]
پنجگاه و سپهر گوشه‌ای از دستگاه راست پنجگاه است. گوشه پنجم از دستگاه راست پنجگاه مندرج در «کتاب دوم ویولن» استاد ابوالحسن صبا.

حالت در آمد نوارا دارد و مثل این است که به نوای پنجم فوقانی رفته باشیم. سپس عشاق شنیده می‌شود و راست پنجگاه تبدیل به نوای می‌گردد.

[مجله موزیک ایران خالق. شماره‌های ۹۱ و ۹۲.]
پنج نوبت نوبت پنج وقت که برادر پادشاه زنند و این

از عهد سلطان سنجر مقرر شده است و پیش از آن سه نوبت می‌زدند، پنج وقت نقره باشد که در شبانه روز بر سرای سلاطین می‌نواختند. پنج چیزی که می‌نوازند چون دهل و دمامه و طنبک و نای و طاس، پنج آلت اعلام جنگ که دهل و دمامه و طبل و سنج و دف باشد. [فرهنگ معین]

نوبت ملک پنج کن که شده است دشمن تو جو مهره درششدر [انوری]
تألیفی است مرگب از قول، غزل، ترانه و فروداشت. [لغت نامه]

زده در موکب سلطان سوارش
به نوبت پنج نوبت چاربارش [نظامی]
پنج نوبت زن شریعت پاک
چاربالش نه ولایت خاک [نظامی]
سرخ گل را به سبز میدانی
پنج نوبت زنان به سلطانی [نظامی]
خواهی که پنج نوبت الصابین زنی
تعلیم کن ز چار خلیفه طریق آن [خاقانی]
ای پنج نوبه کوفته در دار ملک امر
لا در چهاربالش وحدت کشد ترا [خاقانی]
در هیچ چار شهر خراسان مکرمت
کس پنج نوبه نازده چون سنجر سخاش [خاقانی]

پنج نوبت می‌زندش بردوام
همچنین هر روز تا روز قیام [مولوی]
گر پنج نوبت به در قصر می‌زنند
نوبت به دیگری بگذاری و بگذری [سعدی]
آن را که چار گوشه عزت میسر است
گو پنج نوبه زن که شه هفت کشور است
پنج چیزی که می‌نوازند چون دهل و دمامه و طنبک و نای و تاس. [غیاث اللغات]

پنج آلت اعلام جنگ را نیز گویند ک دهل و دمامه و طبل و سنج و دف باشد. [غیاث اللغات]
ز چار ارکان برگرد و پنج ارکان جوی
که هست قائد این پنج، پنج نوبت لا [خاقانی]
ندای هاتف غیبی ز چار گوشه عرش

صدای کوس الهی به پنج نوبت لا
پنج نوبت زدن اظهار جاه و سلطنت کردن. [غیاث اللغات]

و در دفتر دیلم محمد بن بحیی که جد حسنویه بوده است پنج نوبت زد و این معنی آیین ماند میان ایشان تا کنون که اتابک چاولی برداشت. [فارسانامه. ابن البلخی. ص ۱۶۵]

نوبت پنجگانه که بر در شاهان زنند و نیز عبارت است از پنج آلت اعلام جنگ که دهل دمامه و طبل و سنج و دف است.

در آوردند مرغان دهل ساز
سحر که پنج نوبت را به آواز [نظامی]
پنجه کبک نام گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم ایران، که در موسیقی این روزگار، وجود ندارد. نام آن در کتب متقدمان به یادگار مانده است.

پنجه کبک دری نام لحن هفتم است از سی لحن
بارید در موسیقی. [برهان قاطع، لغت نامه]
پنجه گردی نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران که ذکر آن در کتب پیشینیان آمده است. چنین گوشه‌ای در موسیقی فعلی وجود ندارد اما گوشه کرد بیات یا بیات کرد در آواز دشتی «ردیف دوم ویولن» استناد صبا مندرج است.

آهنگی از موسیقی. [لغت نامه]
پنجه مویه گوشه‌ای از دستگاه‌های سه گاه و چهارگاه است و گوشه شماره ۱۳ دستگاه سه گاه به شماره ۱۵ از دستگاه چهارگاه ردیف موسی معروفی در کتاب «هفت دستگاه».

پنزه نوعی رقص است و آن چنان باشد که جمعی دست یکدیگر را گرفته با هم برقصند. پنجه. فنر ج. پنجک. [لغت نامه]

پنیره «صوتی از پنجه» نوعی رقص پنجه [لغت نامه]
پوپیک مرغی است خوش خط و خال که کاکلی بر سر دارد. بوبو. هدهد. بوبش. ابوالربیع.
نام قطعه آهنگی که فرامرز پایور برای سنتور تصنیف کرده و در کتاب سنتور وی به چاپ رسیده است.

پوپک دیدم به حوالی سرخس

بانگک بر برده به ابراندرا

چا درک دیدم رنگین براو

رنگ بسی گونه بر آن جادرا [رودکی]

پورتراپ، اقدس یانواقدس پورتراپ یکی از

لیسانسیه‌های موسیقی است در رشته پیانو از

هنرستان عالی موسیقی. [تاریخچه هنرستان عالی

موسیقی، ابراهیم صفائی، ص ۱۱۶]

پورتراپ، محمد عیسی پورتراپ پس از تحصیلات

در هنرستان عالی موسیقی برای تکمیل ساز خود که

ویولن سل بود، عازم وین شد و در آکادمی آنجا به

مدت شش سال درس خواند. در وین یک فیلم هفت

دقیقه‌ای از نوازندگی او در یک «تریو» برداشته شد.

وی به ایران بازگشت و کار هنری خود را در ایران از

سر گرفت.

پورتراپ، مصطفی، ۱۳۰۳ - به سال ۱۳۰۳ شمسی

تولد یافت. در سال ۱۳۱۸ وارد هنرستان عالی

موسیقی، و در سال ۱۳۲۴ موفق به دریافت دیپلم

گردید. در همان سال به سمت هنرآموزی سلفژ

هنرستان استخدام شد. در سال ۱۳۳۹ لیسانس خود

را با درجه ممتاز در رشته آهنگسازی گرفت و به

دریافت یک قطعه مدال مفتخر گردید. در سال ۱۳۴۷

در دوره دکترای موزیکولوژی دانشگاه سوربن

فرانسه پذیرفته شد. در سال ۱۳۴۰ رهبری یکی از

ارکسترهای بزرگ اداره کل هنرهای زیبا و نیز

سرپرستی ارکستر بانوان در اداره کل فعالیتهای

هنری را به عهده داشت. و بعداً به عضویت شورای

ملی موسیقی اداره کل فعالیتهای هنری برگزیده شد.

پورتراپ جزواتی نظیر تئوری آکورد شناسی،

هارمونی مجموعه‌های قواعدی که مورد تدریس

در هنرستانها می‌باشد، تألیف نموده و با نوشتن

مقالات، با مجلات موزیک ایران، موسیقی و زونس

موزیکال ایران نیز همکاری داشته است. آثار عمده

پورتراپ در زمینه موسیقی به شرح زیر است:

۱- یک مومنان سمفونیک به نام سنت ایرانی

(ترادیسیون پرسان).

۲- سه قطعه آواز جمعی بر مبنای رباعیات خیام.

۳- چند قطعه پرلود و فوگ.

۴- سونات برای ویولن و پیانو.

۵- سونات برای پیانو.

۶- رقص ایرانی برای پیانو.

۷- بالت هفت پیکر در نه قسمت برای ارکستر بزرگ.

۸- بیست قطعه آهنگ برای آواز تنها و ارکستر

بر مبنای موسیقی ایران.

۹- تنظیم چند قطعه از آهنگهای اسناد صبا مانند

کاروان دشتی و چهار مضراب ماهور برای ارکستر.

اقدامات مفیدی که وی در دوره ریاست هنرستان

انجام داده عبارت است از:

۱- طرح ۱۷ ماده‌ای برای بالا بردن سطح هنری

هنرستان عالی موسیقی ملی.

۲- تأسیس هنرکده موسیقی ملی (دوره عالی

هنرستان موسیقی ملی) در مهرماه ۱۳۵۰.

[تاریخچه هنرستان و هنرکده موسیقی ملی، ابراهیم

صفائی]

پورفرخ، مهدی یکی از خوانندگانی است که بعد از

اخذ دیپلم متوسطه وارد هنرستان عالی موسیقی شد

و مدت دو سال در دسته کر خانم باغچه‌بان،

سولیست بود. سپس نزد فاخره صبا به تکمیل

موسیقی تخصصی خود پرداخت، و چند سرود را با

ارکستر سمفونیک تهران خواند (سال ۱۳۳۶).

نامبرده در کنکور بزرگ موسیقی آمریکا

"shermood" شرکت کرد و موفق شد هر سه ماه،

چهار صد دلار کمک تحصیلی بگیرد.

پوزسیون یک سری نت‌های موسیقی را که با چهار

انگشت قابل اجرا باشد، پوزسیون نامند. هرگاه

انگشت اول به جای دوم قرار گیرد، پوزسیون دوم و

چنانچه انگشت اول به جای انگشت چهارم واقع

شود، پوزسیون چهارم خواهد بود. هر سیم ویولن

دارای هفت پوزسیون است.

مثال سیم دوم ویولن.

در ردیف کنونی موسیقی ایرانی گوشه‌ای است که در دستگاه چهارگاه بعد از «حدی» و قبل از «رجز» یا «ارجوزه» خوانده یا نواخته می‌شود.

[حافظ و موسیقی، حسینعلی ملاح، ص ۷۵]

از بحور مستحدث است و آن را بحر خیر نیز گویند و بعضی متکلفان برین وزن بیتی چند تازی گفته‌اند و اشعار فهلوی در این بیش از اشعار پارسی است و اجزای آن از اعطاف ایشان را چنان در نمی‌جانبانید و دل و طبع ایشان را چنان در اهتزاز در نمی‌آورد کی...

لحن اورامان و بیت پهلوی

زخمه رود و سماع خسروی

و اگر بیشتر فلهویات به معانی غریب آراسته است و به نغمات مرق مطرب پیراسته، به واسطه این بحر، کی در میان خلق شهرتی ندارد و دو جزو آن به بحر هزج می‌ماند اغلب مقطعات آن مختلف ترکیب، مختل الاجزا می‌افتد و بدین سبب از منهج صواب و جاده مستقیم منحرف می‌شود، چه بیشتر شعرا بحر هزج و بحر مصرع را در هم می‌آمیزند و مصرعای از این و مصرعای از آن بر هم می‌بندند.

[المعجم فی معاییر اشعار المعجم]

بلبل ز شاخ سرو به گلبانگ پهلوی

می‌خواند دوش درس مقامات معنوی

مرغان باغ قافیه سنج‌اند و بذله‌گو

تا خواجه می‌خورد به غزلهای پهلوی [حافظ]

از کرشمه بگذری سوی حزین

رو به حزان آوری مویه گزین

پس حدی و پهلوی ارجوزه‌دان

بعد منصوری و منضمات آن

آنچه ناید در سه‌گاه اربشروی

آن حدی است و پس از آن پهلوی [مخبر السلطنه هدایت]

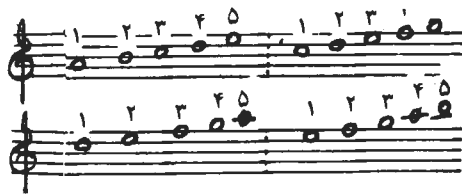
اصل فاعلاتن مفاعیلین مفاعیلین دوبار: فاعلات

مفاعیل مفاعیل می‌آید بیت مکثوف مقصور:

ای نگار سیه چشم سیه موی

سرو قد نکوروی و نکوگوی

فاعلات مفاعیل مفاعیل



پوست پوست آهو و گوسفند و بز که آن را دباغی کرده بر روی دایره، طبل، دف، تمبک، تار و بعضی آلات دیگر کشند.

پوشنکان گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران که در کتب قدما ذکر آن مندرج است. در موسیقی این روزگار وجود ندارد.

پولیفونی چند صدایی. به سبکی از موسیقی چند بخشی اطلاق می‌شود که در هر بخش ملودی از نظر ریتم و آبیاناً فرم مستقل از بخشهای دیگر شنیده شود، و البته تمام بخشها در مجموع دارای بافتی همگون و زیبا باشند.

سبک پولیفونیک در تاریخ موسیقی غرب، چندین قرن زودتر از سبک مقابل آن، هوموفونیک یا هارمونیک به وجود آمده و طی این چند قرن، نشورپسینها و موسیقیدانها هنوز به تدوین علم هارمونی قواعد وصل و انواع آکوردها نپرداخته بودند. از نقطه نظر دیگر، این سبک در مقابل سبک مونوفونیک قرار می‌گیرد.

پهلوان پنبه مسخره‌ای که تمام تن خود را به پنبه گیرد و او با حلاجی که کمان در دست دارد به رقص آید و حلاج در میان رقص، کم کم پهلوان را با زدن کمان، عور و برهنه کند یعنی تمام پنبه‌های تن او را بر باد دهد. [لغت نامه]

پهلوانی سرود نام یکی از الحان موسیقی قدیم ایران. به رامشگران گفت امروز رود

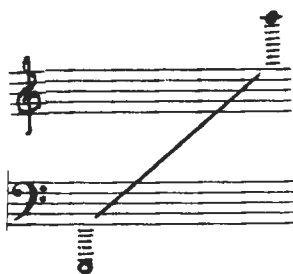
بیارای با پهلوانی سرود [فردوسی]

پهلوی گوشه‌ای از دستگاه چهارگاه است.

در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی به شماره ۴۵ در دستگاه چهارگاه به چاپ رسیده است.

پیانو، پس از ارگ، از لحاظ بزرگی میدان صوت و تنوع در حصول طنینهای بسیار، مطبوعترین و وسیعترین ساز مابین آلات موسیقی است که دامنه وسعت صدای آن کمی بیشتر از هفت اکتاواست. این خصوصیت سبب شده که پیانو به عنوان ساز شرکت کننده در ارکستر مجلسی و ارکستر بزرگ، همه جا بتواند نقشی داشته باشد. در ادب موسیقی به فراوانی دیده شده که قطعه‌ای کنسرتو برای یک ساز سلو و ارکستر برای همان ساز سلو و پیانو تنظیم شود یعنی پیانو می‌تواند پس از تنظیم، نقش ارکستری را یک تنه بر عهده بگیرد. پیانو دارای پدالهایی است که زیر پای نوازنده قرار دارد و این پدالها، هریک به نوعی در تنوع و شدت و ضعف صوت حاصله به اختیار نوازنده، تغییر لازم را ایجاد می‌کند.

وسعت پیانو



در ایران اولین بار حبیب‌الله شهردار (مشیر همایون) آکورد و کوک مخصوص دستگاههای ایرانی را در پیانو متداول نموده است. پیانو که مخفف آن «P» می‌باشد، برای اجرای آهسته (کم صدا) صدای ملایم در یک فراز موسیقی به کار می‌رود. پیانو تصغیر شده کلمه (Pianoforte)، به معنای ساز شستی دار است. پیانو زدن نواختن پیانو. پیانیست: کسی که پیانو نوازد. پی پای این ساز دارای کاسه‌ای از سنگ بوده که

فاعلات مفاعیل مفاعیل

مربع مقصور:

روزگار خزانست

باد سرد وزانست

فاعلات مفاعیل

فاعلات مفاعیل

و بعضی فلولیات صحیح بر این وزن است. فاعلاتن

مفاعیل فعولن چنان که گفته‌اند:

اج ته و ذکر دن و ذبردن اج من

وج ته خوناوه دادن خوردن اج من

فاعلاتن مفاعیلن فعولن

فاعلاتن مفاعیلن فعولن

ور بنالم ته و نالم مگره گوش

کج نه شمشیر خوش بی گردن اج من

فاعلاتن مفاعیلن مفاعیل

فاعلاتن مفاعیلن فعولن

معنی اشعار:

از توبد کردن و از من بد کشیدن

از تو خونا به دادن و از من خونا به خوردن

اگر بنالم توبه نالم من گوش مکن

که از تو شمشیر براننده است و گردن از من

و باعث کلی و داعیه اصلی بر نظم این «وزن ثقیل»

بحر مستحدث در سلک اوزان قدیم و بحر مشهور آن

بود که کافه اهل عراق را از عالم و عامی و شریف

و وضع به انشا و انشاد ابیات فهلوی مشرف یافتیم.

پیانو پیانو امروزی بر دونوع است

پیانو بزرگ متشکل از سه پایه و بر روی آن جعبه‌ای

بزرگ و کم و بیش سه گوش که یک ضلع به ردیف

شستی‌ها اختصاص یافته است و دو ضلع دیگر،

منحنی وار از دو جانب ادامه یافته به یکدیگر متصل

می‌شوند. در نوع بزرگ پیانو، چکشها از زیر سیمها

به آنها کوبیده می‌شوند و در نوع دوم که آن را

پیانیو (پیانو کوچک) می‌نامند و به فارسی به پیانو

دیواری معروف است، سیمها، عمودی قرار دارند و

چکشها از جلو به سیمها بر می‌خورند.

سطح رویی آن را از جنس چوب می ساخته اند و دارای چهار سیم بوده است. [مجله موزیک ایران، سال ششم، شماره ۱، ص ۲۵]

پرده ای است از موسیقی قدیم. [فرهنگ معین] پیپه آلت موسیقی ضربی کوبه ای پوستی است به شکل استوانه که دو سر آن را پوست کشیده اند و با دو دست بر روی پوست ضربه وارد می آورند. این ساز مخصوص استان هرمزگان است و آن را همراه دهل و کیپر می نوازند. ← لیوا

پیچش صدا طنین صوت. انعکاس آواز [لغت نامه] پیچک گوشیه ای ساز را قدما پیچک می گفتند و کوک ساز را گوشمالی می نامیدند. ← گوشمالی استوانه ای به دور آن سیم نخ پیچیده شود. [تحفة السعادة]

پیر تارزن تارزن پیر دوره گرد به ارتفاعات رودهن رفت و در آنجا متحصن شد و تصمیم گرفت آن قدر آنجا تار بزند تا بمیرد. او گله داشت دیگر در میان مردم نمی تواند زندگی کند زیرا هیچ کس حاضر نیست مخارج زندگی او را تأمین کند و حتی از گدایی او هم جلوگیری می کنند. دیگر شهر و اجتماع او را نمی پذیرد و نمی خواهد. ناچار از آدمیزاد به کوه پناه برده است تا شکایت خود را با خدای خود کند. یا خدایش مفری و ممری برساند و یا از گرسنگی بمیرد. [روزنامه اطلاعات، شماره های هفتم و هشتم، تیرماه ۱۳۴۵]

آن شنیدستم که در عهد عمر

بود چنگی مطربی باکر و فر

بلبل از آواز او بیخود شدی

یک طرب ز آواز خویش صد شدی

مجلس و محفل دمش آراستی

وزنواى او قیامت خاستی

از نوایش مرغ دل پران شدی

وز صدایش هوش جان حیران شدی

چون برآمد روزگار و پیر شد

باز جانش از عجز پشه گیر شد

پشت او خم گشت همچون پشت خم
ابروان بر چشم همچون پار دم
گشت آواز لطیف جان فراش
ناخوش و مکروه و زشت و دلخراش
آن نوا کورشک زهره آمده
همچون آواز خر پیری شده
چون که مطرب پیرتر گشت و ضعیف
شد زبی کسی رهین یک رغیف
گفت عمر و مهلتم دادی بسی
لطفها کردی خدا یا با خسی
معصیت ورزیده ام هفتاد سال
باز نگرفتی زمن روزی نوال
نیست کسب امروز مهمان توام
چنگ بهر تو زخم کان توام
چنگ را برداشت شد الله جو
سوی گورستان یثرب کرد رو
گفت خواهم از حق ابریشم بها
کاو بنکویی پذیرد قلب ما
چنگ زد بسیار و گریان سرنهاد
چنگ بالین کرد بر گوری نهاد
خواب بردش مرغ جان از حبس رست
چنگ و چنگی را رها کرد و بجست
آن زمان حق بر عمر خوابی گماشت
تا که خویش از خواب نتوانست داشت
سرنهاد و خواب بردش خواب دید
کامدش از حق ندا جانش شنید
بنده ای دارم خاص و محترم
سوی گورستان تورنجه کن قدم
ای عمر بر چه زینت المال عام
هفتصد دینار بر کف نه تمام
پس عمر از هیبت آواز جست
تا میان را بهر آن خدمت بیست
سوی گورستان عمر بنهاد روی
در بغل همیان دوان در جستجو
گرد گورستان دوان شد او بسی

موسیقی بی نظیر روزگار خود... [لغت نامه]
پیر مُنْخَنِی نالان کنایه از جنگ خمیده است که
 نوازنده، آن پیربین در انحنای موی سرش سرخ از
 حنا پیوسته از رنج و عنا نالنده جسم لاغرش [انجمن
 آرای ناصری لغت نامه]
پیرنیاکان، ابوالقاسم، ۱۳۳۴ - ابوالقاسم معروف به
 داریوش پیرنیاکان فرزند لطف الله متولد سال ۱۳۳۴
 در گرگز محال آذربایجان شرقی، تار را نزد حسن
 خان عذاری و استاد علی اکبر شهنازی، و سه تار را از
 احمد عبادی یاد گرفته است.
پیزیکاتو نوعی اجرا بر روی سازهای زهی آرشه ای
 «ویولن، ویولا، ویولن سل».



ساز زدن یا زخمه زدن با انگشت دست راست
 معمولاً با انگشت سیاه اجرا و صدای مقطع از ساز
 استخراج می شود.

پیشخوان روضه خوانی یا منبری اطفالی که پیش از
 اقامه روضه یا تعزیه به جماعت می خوانند.
 تعزیه چند پسر و دختر که مقابل هم صف بسته با هم
 چون براعت استهلالی در برابر مستمعان و بینندگان
 شعر خوانند. [فرهنگ معین]
 در خلاصم رستمی ها کرد عشق
 پیشخوان قصه من بیژن است [ظهوری]
پیشخوانی خواندن دسته جمعی چند پسر و دختر با هم
 شعری را برابر شنوندگان. [فرهنگ معین]
پیش در آمد پیش در آمد، آهنگی است باریتم آهسته
 که معمولاً قبل از قسمت شروع آواز اجرا می شود و
 این قطعه سازی است که به وسیله تمام اعضای
 ارکستر نواخته می شود و حالت تمهیدی برای
 شنونده دارد تا آمادگی ذهنی را برای استماع
 دستگاه یا آواز اصلی داشته باشد.
 در فرمهای موسیقی غربی، بسیاری از فرمها مانند

غیر آن پیر او ندید آنجا کسی
 گفت این نبود دگر باره دوید
 مانده گشت و غیر آن پیر او ندید
 گفت حق فرمود ما را بنده ایست
 صافی و شایسته و فرخنده ایست
 پیر چنگی کی بود خاص خدا
 حبذا ای سر پنهان حبذا
 بار دیگر گرد گورستان بگشت
 همچو آن شیر شکاری گرد دشت
 چون یقین گشتش که غیر پیر نیست
 گفت در ظلمت دل روشن بسی است
 آمد و با صد ادب آنجا نشست
 بر عمر عطسه فتاد و پیر جست
 مر عمر را دید و ماند اندر شگفت
 عزم رفتن کرد و لرزیدن گرفت
 گفت در باطن خدایا از تو داد
 محتسب بر پیرک چنگی فتاد
 نک قراضه چند ابریشم بها
 خرج کن این را و باز اینجا بیا
 پیر لرزان گشت چون این را شنید
 دست می خایید و بر خود می طپید
 بانگ می زد کای خدای بی نظیر
 بس که از شرم آب شد بیچاره پیر
 چون بسی بگریست و زحد رفت درد
 چنگ رازد بر زمین و خرد کرد
 کای بخورده خون من هفتاد سال
 ای ز تو رویم سیه پیش کمال
 خرج کردم عمر خود را دم به دم
 در دمیدم جمله را در زیر و بم
 چون که قصه حال پیر اینجا رسید
 پیر و جانش رو در دریا کشید
 پیر دامن راز گفت و گوفشانند
 نیم گفته در دهان او بماند [متنوی معنوی]

پیر فرشته خواجه ابوالوفا خوارزمی از کبار اولیا و
 مردی فرشته سرشت و خوش خلق و در علم ادوار و

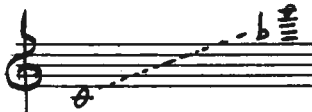
به هر آواز صد تصنیف نداشت
پس هر برده چندین پیشرو داشت [تأثیر]

مغنی بشنود گر پیشروهای فغانم را
پس از مردن همی پیوند سازد استخوانم را [ملاطفا]
پیشرو هفت خانه‌ای اما پیشرو، و آن از ابیات و
اشعار، خالی باشد بلکه با الفاظ و ارکان مؤدی شود
و آن را بیوت بود چنانکه گویند «پیشرو
هفت خانه‌ای» خانه اول و خانه دوم و سیم تا هر چند
که باشد و یک نقش یا بیشتر در آخر
هر خانه مکرر کنند و آن را سربند پیشرو گویند.
[عبدالقادر مراغی]

پیش زنگونه گوشه‌ای از دستگاههای سه گاه و
چهارگاه موسیقی ردیفی ایران است که در کتابهای
موسیقی آواز ایران به چاپ رسیده است.
پیکار گرد یکی از نواهای موسیقی قدیم ایران در عهد
ساسانیان است که از چگونگی لحن آن اثری باقی
نیست.

زننده دگرگون بیاراست رود
بر آورد ناگاه دیگر سرود
که پیکار گردش همی خواندند
همی نام از آواز او رانند [فردوسی]
پیکولو فلوت کوچک کلیددار «ر بمل» کوچکترین
ساز ارکستر و موزیک بادی است و دارای زیرترین
صدا نیز می باشد.

لوله‌ای است که به طول تقریبی ۳۰ سانتیمتر با
تعدادی سوراخ، و در نوع جدید آن، تعداد زیادی
کلید. هر کلید متشکل از یک یا دو اهرم، میله، فنر و
سوراخ گیر (تامپون). وسعت این ساز حدود سه
اکتاو با تمام فواصل کرماتیک معتدل است. صدای
فلوت یک اکتاو زیر ترانت نوشته شده، حاصل
می شود. وسعت صدای فلوت.



[سازشناسی، ص ۱۰۷]

سوئیت، اپرا و باله، پیش درآمد دارند و آن را
Overture می نامند.

در ارکستری که در انجمن اخوت خانقاه
صفی علیشاه تشکیل یافته بود، قرار بر این می گذارند
که قبل از آواز و چهارمضرب و رنگ ارکستر دسته
جمعی قطعه را با هم بنوازند و رکن الدین مختاری
قطعه‌ای برای این منظور مهیا می کند و برای اجرا به
ارکستر می دهد که به پیشنهاد حبیب شهردار
(مشیر همایون)، آن را پیش درآمد نامگذاری
می کنند که این نام با مسمی بر روی این فرم از
موسیقی ایرانی باقی می ماند.

$J = 6.$



استادان موسیقی در قدیم، پیش درآمدهای زیبایی در
دستگاههای هفت گانه موسیقی ایران تصنیف
کرده اند و تاکنون (سال ۱۳۵۶ شمسی) پیش درآمدی
به زیبایی آنها ساخته نشده است. مانند پیش درآمد
بیات ترک از استاد صبا، پیش درآمد بیات ترک از
ابراهیم منصوری، پیش درآمد سه گاه از طاطائی و
پیش درآمد افشاری از درویش خان.



پیشرو پیشرو در موسیقی قدیم ایران، حکم پیش
درآمد روزگار ما را داشته است. [حافظ و موسیقی.
حسینعلی ملاح. ص ۱۳۰]

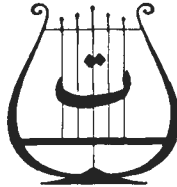
اما زخمه و آن مثل یک خانه پیشرو باشد و در آن گاه
باشد که شعر در آورند. چون در آن شعر در آورند، آن
راهوایی خوانند و الا مثل یک خانه پیشرو باشد.
[عبدالقادر مراغی]

نشید و آهنگ و سرود. [غیاث اللغات]

نشیدی که پیش از نقش خوانند. [آندراج]

پیلوسیان، تامارا بانو تامارا پیلوسیان، یکی از
 هنرآموزان موسیقی هنرستان عالی موسیقی در سال
 ۱۳۲۹ هـ ش می باشد. [تاریخچه هنرستان عالی
 موسیقی، ابراهیم صفائی، ص ۱۰۰]

پیلوسیان، لوسی بانو لوسی پیلوسیان یکی از
 هنرآموزان هنرستان عالی موسیقی بود که به سال
 ۱۳۲۹ ش به این سمت برگزیده شد. [تاریخچه
 هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی، ص ۹۹]



ت یکی از حروف صامت فارسی و آن چهارمین حرف از الفبای فارسی و سومین حرف از الفبای عربی و بیست و سومین حرف از الفبای ابجد (جمل) است و آن را در حساب جمل، چهارصد (۴۰۰) محسوب می‌دارند.

نوعی خط کش است، به شکل «T» لاتین در اندازه‌های مختلف که در فن نقشه کشی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

تا تار. سیم «در آلات موسیقی». [لغت نامه]

وان هشت تا بریط نگر

مغنی ملولم دوتایی بزن

به یکتایی او که تایی بزن [حافظ]

تات همدانی در بین شعرای یهودی قرن اخیر که برای آوازاها و تصنیفها به زبان فارسی شعر می‌سرودند، تات همدانی برجستگی داشته، نوازندگان و خوانندگان یهودی تا نیم قرن قبل هم اشعار او را می‌خواندند. [عارف دیهیم دار ج داون.

ترجمه ذبیح‌الله منصوری. ص ۶۳۰.]

تأثیر موسیقی «تأثیر موسیقی بر روان و اعصاب» تألیف حسین عبداللهمی خوروش در ۱۶۰ صفحه، شامل: اقوال و روایات مختلف درباره تأثیر سوء موسیقی بر روان و اعصاب.

تاجبخش، جعفر وی به سال ۱۳۲۹ شمسی هنر آموز موسیقی مدارس تهران بوده است. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی. ص ۱۰۱.]

تاجبخش، محمود موسیقی را از دوران کودکی شروع کرد. در سال ۱۳۱۹ در کلاس شبانه هنرستان عالی موسیقی پذیرفته شد و درس علمی را نزد اسماعیل زرین‌فریاد گرفت. تئوری و سلفژ را نیز نزد خادم میثاق درس می‌گرفت. در سال ۱۳۲۳ توسط معلم خود اسماعیل زرین‌فر، به روح‌الله خالقی معرفی شد، و در ارکستر انجمن موسیقی ملی به نوازندگی پرداخت. در این مدت نیز نزد استاد صبا به تکمیل هنر خویش مشغول بود. محمود تاجبخش سه‌تار را نیز بخوبی می‌نواخت، و مدتی هم پیش احمد عبادی تلمذ می‌نمود و در ارکستر سازهای ملی رادیو تهران مدتی سه‌تار می‌نواخت. سپس در هنرستان موسیقی ملی مشغول تدریس ویولن شد و در هنرستان آزاد ملی هم امر تدریس ویولن را به عهده گرفت. مدتی هم در ارکستر شماره چهار اداره کل هنرهای زیبای کشور (وزارت فرهنگ و هنر) به عنوان سولیست، به نوازندگی مشغول بود.

تار تار و سه‌تار در یک صدسال اخیر از سازهای مهم و محبوب ایران بوده و مورد توجه همه طبقات مردم قرار گرفته‌اند و حالیه در جهان تار را یکی از سازهای ملی ایران می‌شمارند.

تار از چهار قسمت تشکیل شده:

الف - پنجه: قسمت بالای تار را تشکیل می‌دهد و شش گوشی در آنجا قرار دارد.

ب - دسته: از چوب گردوی کهنه ساخته می‌شود و

مخلوط کرد و به وضع خمیر در آورد تا به واسطه حرارت دست در موقع نواختن تغییر شکل ندهد.

استاد وزیری تار معمولی را تنور Tenor نامیده، سه نوع تار دیگر نیز ابتکار نموده آنها را تار باریتون، تار باس و تار سپرانو نامگذاری کرده است.

آهنگهایی که در سالهای اخیر برای تار نوشته شده: بندباز، دخترک زولیده، حاضر باش و ژیمناستیک موزیکال از ساخته‌های استاد وزیری است که در کتاب «دستور تار» مندرج است و تاکنون نظیر آنها از لحاظ تکنیک و زیبایی ساخته نشده است.

نوازندگان مشهور تار عبارتند از: آقا حسینقلی میرزا عبدالله، درویش خان، علی اکبر شهنازی، جلیل شهنار، فرهنگ شریف، هوشنگ ظریف، محمدرضا لطفی.

وسعت تار ششی سیم ایرانی



کوک تار



علامت مضراب تار

۸ برای مضراب راست

۷ برای مضراب چپ

۲ برای مضراب ریز

۰ برای انگشت شست

● برای هنگام بم

۴۳۲۱ برای انگشت گذاری سیم دو

۴۳۲۱ برای انگشت گذاری سیم سل

۴۳۲۱ برای انگشت گذاری سیم بم

زخمه بر تار رگ جان می‌زنم

کس چه داند ناچه دستان می‌زنم

روی آن را با استخوان پشت ماهی می‌پوشانند و زینت می‌دهند. دسته به وسیله شیطانک از پنجه جدا می‌شود. شیطانک دارای شیار است که در درون آن کمی از استخوان پشت ماهی قرار می‌دهند. سطح آن چند میلیمتر از دسته بالاتر است و سیمهای تار از روی شیطانک عبور کرده به گوشیه‌ها پیچیده می‌شود.

ج- نقاره: یکی از جعبه‌های تو خالی تار است که بر روی آن پوست کشیده می‌شود و آن را جعبه کوچک می‌نامند. جنس نقاره از چوب درخت توت است.

د- کاسه: مانند نقاره، جعبه تو خالی است، منتها کمی بزرگتر. بر روی آن هم مانند نقاره پوست کشیده می‌شود و جنس آن هم از درخت توت است. ه- خرک تار: که سیمها از روی آن عبور می‌کند بر روی کاسه به فاصله ۱/۳ در قسمت انتهای کاسه قرار دارد.

پرده‌های تار که جنس آن از روده یازده می‌باشد بر روی دسته، بسته می‌شود و در قدیم، پرده بستن تار را، دستان بندی یا دستان نشانی می‌گفته‌اند.

دسته تار به سه قسمت تقسیم می‌شود که عبارتند از: پایین دسته، وسط دسته، بالا دسته.

تار دارای دو نوع سیم فلزی است: سیم سفید و زرد. صدای سیمهای سفید، نازک و صدای سیمهای زرد، بم است.

تعداد سیمهای تار ششی رشته می‌باشد و سیم ششم را غلامحسین درویش، تارزن مشهور اضافه کرده است.

مضرب تار فلز برنجی است و آن قسمت از مضرب که به سیمها ضربه وارد می‌سازد صیقلی شده و قسمت دیگر آن که صیقل نیافته است با موم پوشیده می‌شود و کمی پهن تر است. مضرب تار در موقع نواختن، بین شست و انگشت سبابه قرار می‌گیرد.

در تار ۲۸ پرده بسته می‌شود که ۱۳ پرده آن چهار لایی و ۱۵ پرده دیگر سه لایی بسته می‌شود.

موم مضرب را باید با کمی خاکستر تمیز و پشم کرکی

زخمه بر تار پریشان می‌رود
کاین نواهای پریشان می‌زنم
خانه همره از دم گرم من است
آتش ازنی در نیستان می‌زنم
تار دهم در کف درویش خان
تا بدمد بر بدن مرده جان

تارهای خوب و مشهور ایران را یحیی خان که خود
نوازنده‌ای ماهر بوده، ساخته و اکنون تارهایی که به
وسیله یحیی ساخته شده، نایاب و گرانقیمت است.
بعد از تار یحیی، تار رمضان شاهرخ مشهور است.
تا سر راه من آرند به صد عیش و سرور
بربط و عود و نی و مزمر و چنگ و دف و تار [صوری]
کتاب و خرقة و سجاده رهن باده نمودم
به تار چنگ زدم چنگ و تار سجه گسستم [حاج
ملاهادی سزواری]

مغنی بیا نغمه بر تار زن
که می‌پیچد از غصه رگهای من [ظهوری]
از احولی، وحید، دو بینند مردمان
ساز دوتای دیر و حرم را نوایکی است [وحید]
مغنی ملولم نوایی بزن
به یکتایی او دوتایی بزن [حافظ]
رشته عشق چو بگسست فغان خاموش است
تار طنبور چو برید صدایش ببرد [قاسم مشهدی]
هر روز یکی دولت و هر روز یکی غز
هر روز یکی تزلزل و هر روز یکی تار [فرخی]
در خراسان بوشعیب و نوذر آن ترک کشی
و آن صبور پارسی و آن رودکی تار زن [منوچهری]
به مویی بسته صبرم، نغمه تار است پنداری
دل از هیچ می‌رنجد دل یار است پنداری [نظیری
یشابوری]

زمانه ساز طرب می‌زند چنان که به گوش
رسد ز زاویه عنکبوت نغمه تار [کلیم]
رفت و با لاله رخان دامن صحرا بگرفت
با می و چنگ و نی و بربط و رود و دف و تار
خاصه با الحان سار و صلصل و دراج و کبک

خاصه با آواز چنگ و بربط طنبور و تار
آماده کردم به روی تار و رباب و چنگ و نی
نقل و کباب و جام می و اسباب عشرت سر به سر
کس نگوید جز صراحی کس ننالد غیر چنگ
کس نجوشد جز خم می کس نموید غیر تار
همه اسباب طرب گرد کنم در خانه
از می و بربط و رود و نی و عود و دف و تار
بانگ مؤذن کشدم سوی مسجد
ناله جانسوز تاراگر بگذارد [فروغی بسطامی]
تار از رگهای جان بستیم بر قانون درد
می‌زند خوش ناخنی بر سینه افغان ما [ظهوری]
دیدیم بسی ناخوشی از محتسب اما
نه تار بریدیم و نه مضرب شکستیم [طالب آملی]
چون وصف مجلس تو که خیزد از بزم
آواز چنگ و نغمه نی و نوای تار [قائمی]
از دور می فاسل لاسی عمل موسیقی و دانش
شور و ماهر و همایون و سه گاه دارند نوازش
ضرب و سنتور و دف و نی با فویولن ناله رامش
جمله رامشگران را بانوای تار عشق است
دوزلفونت بود تار ربابم
چه می‌خواهی از این حال خرابم
ته که با موسریاری نداری
چرا هر نیمه شوایی به خواهم [باباطاهر عریان]
مجلسکی خاص و یارکی دوسه همدم
نقل و می و عود و رود و تار خوش الحان
دهند مژده نوگلان که نوبهار می‌رسد
بشیر اوز بیلان نه یک هزار می‌رسد
نسیم چون قراولان زهر کنار می‌رسد
به گوش من ز صلصلان خروش تار می‌رسد [قائمی]
ساز ایرانی، و آن دارای پنج سیم است که بازخمه
نوازند و بر کاسه آن پوست بره تنک کشیده باشد.
سازی ایرانی از ذوات الاوتار، آلتی موسیقی است که
اختراع آن را ایرانیان کرده‌اند و سه تار را به تقلید تار
ساخته‌اند. تار عبارت است از چوب توت و بدنه و
دسته تار از چوب فوفل و گردوی کهنه و پوست بره

تودلی بر روی کاسه آن می‌کشند و روی دسته را با استخوان پای شتر می‌بندند و خرک روی کاسه را از شاخ گوزن می‌گذارند و سپس شش سیم، سه‌تای آن زرد و سه‌تای سفید از خرک تا دسته می‌کشند و از روده گوسفند بیست و پنج پرده به آن می‌بندند و با مضرب می‌نوازند از معاریف استادان تار ساز اخیر مرحوم یحیی و مرحوم استاد فرج‌الله بودند. [لغت نامه]

سابقه تاریخی تار:

تار در لغت به معنی رشته است و در آلات موسیقی، همان است که به اصطلاح امروز، سیم گفته می‌شود و پیشینیان، آن را وتر می‌نامیدند. هیچ سازی نیست که از آن بی‌بهره باشد مگر آلات بادی که در آنها فشار هوا موجب ارتعاش و تولید صوت می‌شود. معلوم نیست از چه زمان این نام به سازی که امروز در دست ماست اطلاق شده است. تنها در شعر فرخی سیستانی در ردیف «غز» و «نزهت» که نام دو آلت موسیقی است، به کار رفته است.

هر روز یکی دولت و هر روز یکی غز

هر روز یکی نزهت و هر روز یکی تار

آنچه مسلم است، ما تا دوره صفویه، سازی به نام و شکل تار امروز نداشته‌ایم، زیرا در نقاشیهای آن دوره هم اثری از آن دیده نمی‌شود. در صورتی که در مجلس بزم تالار چهل ستون اصفهان، کمانچه و عود و سنتور را می‌بینیم. ساز دیگری در ایران به نام طنبور یا تنبور سابقه‌ای بسیار قدیم دارد که فارابی نیز از آن نام می‌برد و در اشعار شاعران پیشین ایران هم ذکر آن رفته است، چنان که منوچهری دامغانی گوید:

به یاد شهریارم نوش گردان

به بانگ چنگ و موسیقار و طنبور

و همچنین در جای دیگر سروده:

خنیاگرا نت فاخته و عندلیب را

بشکست نای در کف و طنبور در کنار

و ناصر خسرو گوید:

آن یکی بر جهد چو یوزنگان

پای کوید به نغمه طنبور
بعضی گویند تار همان بریط باستانی است که بعدها عود نامیده شده است عود و بریط در قدیم دو نوع طنبور بوده است: طنبور خراسانی و طنبور بغدادی. این ساز دو سیم داشته و مضربی بوده که با انگشتان دست راست نواخته می‌شده و هم اکنون در کردستان معمول است. و حتی در تهران یکی از قطعات محترم دادگستری که شاید نخواهد نامش را ذکر کنیم، این ساز را در نهایت خوبی می‌نوازد و نواهای قدیم موسیقی کرد را که خود بحث جداگانه‌ای است در کمال زیبایی اجرا می‌کند. برخلاف عود که دسته‌ای کج دارد، دسته طنبور راست و بلند است و مانند تار، پرده بندی می‌شود ولی عده پرده‌های آن کمتر است. شکل طنبور همه جا در نقاشیهای قدیم، بخصوص در مینیاتورها دیده می‌شود و کاسه آن از چوب است و دهانه آن هم پوست ندارد مثل سه‌تار ولی کاسه‌اش بزرگتر است به شکل نصف خربزه. به نظر چنین می‌رسد که تار از نوع طنبور بوده است با این تفاوت که طنبور را با چهار انگشت دست راست (بدون شست) به صدا در می‌آوردند ولی در سه‌تار، ناخن سبابه عمل مضرب را انجام می‌دهد. تصور می‌کنم چون صدای سه‌تار کم بوده است، کاسه این ساز را بزرگتر کرده روی آن پوست کشیده‌اند و با مضرب فلزی نواخته‌اند تا طنین آن بیشتر شود. وجه تسمیه سه‌تار معلوم است زیرا در اول سه سیم داشته و بعدها یک سیم به آن اضافه شده است (گویند سیم اضافی را مشتاق علیشاه به کار برده است چنان که برخی آن را سیم مشتاق گویند). هنوز هم برخی از اهل فن، آن را سه سیم می‌نامند. سیمهای تار هم اقتباس از سه‌تار انتها برای اینکه صدا قویتر شود، سیمهای اول و دوم (زرد و سفید) را جفت بسته‌اند و پنج سیم پیدا کرده است و سیم ششم، چنان که معروف است بعدها به وسیله غلامحسین درویش از روی سه‌تار به آن اضافه شده است. اینکه شهرت دارد ابونصر فارابی

۱- آقا علی اکبر، در دربار ناصرالدین شاه می‌زیست و مورد محبت شاه بود.

۲- آقا غلامحسین، برادرزاده و شاگرد علی اکبر که آن هم مانند عمویش در دربار ناصرالدین شاه مورد توجه مخصوص شاه بود.

۳- نعمت الله خان معروف به اتابکی، در کرمان در دستگاه فیروز میرزا نصرت الدوله بود، سپس به تهران آمد و به دستگاه اتابک منتقل شد.

۴- یوسف خان صفائی به سبب انتساب با ظهیرالدوله به یوسف خان ظهیرالدوله‌ای معروف شد.

۵- محمد علی خان مستوفی.

۶- میرزا حسین، فرزند آقا علی اکبر.

۷- میرزا عبدالله، فرزند آقا علی اکبر.

۸- حسینقلی، فرزند آقا علی اکبر و شاگرد آقا غلامحسین و میرزا عبدالله.

۹- اسماعیل قهرمانی.

۱۰- سید مهدی دبیری.

۱۱- علی اکبر شهنازی، فرزند و شاگرد حسینقلی.

[سرگذشت موسیقی، ایران، ص ۹۸-۱۴۴].

شبه‌ها هر وقت آغا محمد خان قاجار حالت خوشی از برایش دست می‌داد و دماغی داشت، دوتار که زدن آن ساز در میان تراکمه معمول است می‌زد. [تاریخ عضدی، ص ۷۸]

من ار شراب می‌خورم

به یاد می‌خورم

پیاله‌های پر ز می

به بانگ تار می‌خورم

تار آلتو تار آلتو از ابتکارات استاد علینقی وزیر است که در ارکسترهای فعلی، آن را مورد استفاده قرار نمی‌دهند.

تار آلتو همان تار معمولی و متداول است با انتخاب سیم کلفت‌تر، که آن را یک پنجم بم‌تر کوک می‌کرده‌اند.

تار باس تار باس همان تار معمولی و متداول است، اما

مخترع تار بوده است، حکایتی بیش نیست و سند تاریخی ندارد. در دوره صفویه از نوازنده‌ای به نام استاد شهنسوار چهارتاری نام برده‌اند و معروف است که شیخ حیدر (وفات ۸۹۸ هـ.ق) که یکی از مؤسسين سلسله صفویه است مخترع چهارتار بوده است. همچنین گویند شخصی به نام رضاالدین شیرازی شش تار را اختراع کرده است.

در دوره قاجاریه، تار، یکی از ارکان موسیقی ایران شده است. «اوژن فلاندن» آن را جنگ نامیده است و این نامگذاری، مناسب نیست، زیرا جنگ از سازهای بسیار قدیم مشرق زمین است و ایرانی است و در نقش برجسته طاق بستان کرمانشاه هم نمونه آن موجود است. در آنجا جنگ قدیم بخوبی دیده می‌شود که به سبک هارپ اروپایی، ولی ساده‌تر است و با هر دو دست نواخته می‌شود ولی تار، غیر از جنگ است. ساز دیگری هم از نوع طنبور و سه تار در ایران داریم که دوتار نامیده می‌شود و در میان ترکمنهای دشت گرگان نیز معمول است. شاید بتوان در قفقاز که نوعی از تار، بسیار معمول است، سابقه قدیمیتری برای تار پیدا کرد. تار در میان آلات مضرابی، از همه خوش آهنگتر است و هر چند نقایصی دارد، چنان که پوست آن در اثر تغییر هوا باعث کم و زیاد شدن صدا می‌شود و سیمها چون نازک است، زود به زود پاره می‌گردد و دسته بلند آن، نواختن و مخصوصاً نت خوانی را مشکل می‌کند، ولی چون سازهای مضرابی اروپایی مانند: ماندولین و گیتار و بالالایکا صدایشان خشک است و لطف صوت تار را ندارند، هنوز سازی نتوانسته است جانشین آن بشود و برای موسیقی ما و نشان دادن حالات مخصوص آن، بهترین اسباب است که دارای آهنگ مطلوب و طنین خوبی است و اگر نوازنده، با مهارت و خوش سلیقه باشد، تأثیری بسیار در شنونده دارد. [سرگذشت موسیقی ایران، ص ۱۴۴ -

[۱۴۸]

مشهورترین استادان نوازنده تار در عصر اخیر:

تاریخچه موسیقی نظامی ایران، از ادوار گذشته تا عصر حاضر، در ۱۹۴ صفحه تألیف حسینعلی ملاح، که به وسیله مجله «هنر و مردم» وزارت فرهنگ و هنر در اسفندماه ۱۳۵۳ انتشار یافته است. تاریخ موسیقی سرگذشت مستند موسیقی و موسیقیدانان، و سیر تحول موسیقی در ادوار مختلف، و شرح احوال و چگونگی زندگی هنری موسیقیدانان و آهنگسازان و نوازندگان هنر موسیقی.

تاس این ساز از دو کاسه فلزی تشکیل می‌گردد که روی آنها را پوست کشیده باشند و آن را با دوتکه چرم ضخیم می‌نوازند. در تکایا برای قوت دف به کار می‌رود و طوایف و عشایر مرزنشین غرب ایران نیز از آن استفاده می‌کنند. هر طایفه در موقع حرکت پهلوی پرچمدار، آن را روی زمین اسب قرار داده می‌نوازند. برای جمع شدن و حرکت و پیاده شدن ریتم خاصی دارد. این ساز، طنین ندارد ولی از فاصله دور شنیده می‌شود.

هم اور یخت در طاس طاعت زلال

هم او کوفت بر کوس دولت دوال [امیر خسرو دهلوی]

خروشیدن کوس و رویینه کاس

نیوشیده را داد بر دل هراس [نظامی]

شد از زخم کاسه و زخم کوس

خدنگ اندر آن بیشه‌ها آبتوس [نظامی]

کوس رویین بلند کرد آواز

زخمه پر کاسه ریخت کاسه نواز [نظامی]

تاکستانی، مهدی نوازنده تار است. وی با ارکسترهای رادیو همکاری داشته، و چون دارای خلق و خوی ملایم و مطبوعی است، در اکثر محافل هنری از وی به گرمی استقبال می‌شده. مدتی هم برنامه‌های ساز تنها را در رادیو اجرا می‌کرده.

تال نام سازی در هند که از روی سازند و آن دو پیاله کوچک کم عمق باشد که هنگام رقص و سرود با هم زنند و به صدای آن اصول سرود نگاه دارند.

[آندراج]

فرو رفته در مغز ارباب حال

سیم‌های آن را ضخیم‌تر انتخاب می‌کرده‌اند و یک اکتاو بم‌تر از تار معمولی کوک می‌شده است.

تارخانیان، والودیا بانو والودیا تارخانیان از هنر آموزان موسیقی آموزشگاههای تهران، در سال ۱۳۲۹ ش بوده است. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی. ابراهیم صفائی. ص ۱۰۱.]

تار دان ظرفی که در آن طنبور، سه تار و تار نگاه دارند. از بهر ساز عشرت او می‌نهد قضا تا دوا بر فلکی را به تار دان [ملاطفا به نقل از آندراج ۲۲] تار زدن نواختن تار. نواختن یکی از آلات موسیقی زهی.

تار ساز رشته‌ای از سیم یازه که بر سازها بندند و زخمه بر آن زنند. آنچه از آهن و برنج و نقره و طلا یا روده حیوانات سازند و بر آلات موسیقی بندند، مانند: تار و چنگ. [لغت نامه]

تار ساز راست کردن هماهنگ کردن تارهای ساز را. [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت نامه]

تار سازی عمل تار ساز. شغل تار ساز. دکان تار ساز. [لغت نامه]

تار و تُمبیک تار و تمبک، آلات ضرب و نوازندگی. آنچه نوازندگان با آنها زنند و نوازند. [لغت نامه]

تار و طنبور آلات نوازندگان. [لغت نامه]

تاریخچه هنرستان عالی موسیقی کتابی در ۱۲۳ صفحه تألیف ابراهیم صفائی، شامل سرگذشت هنرستان عالی موسیقی، از بدو تأسیس تا کنون و شرح حال مختصر استادان و هنرجویان آن هنرستان، که از طرف اداره کل آموزش هنری فرهنگ و هنر انتشار یافته است.

تاریخچه هنرستان موسیقی ملی کتابی است در ۷۱ صفحه شامل سرگذشت هنرستان عالی موسیقی ملی و طرز تأسیس آن و شرح حال استادان و هنرجویان آن، تألیف ابراهیم صفائی، که از طرف اداره کل آموزش هنری فرهنگ و هنر منتشر شده است.

تاریخ موزیک نظامی ایران کتابی است شامل

در خیابان ارفع واقع شده‌اند. این درها تماماً از شیشه بوده دویل می‌باشد. دیوار جنوبی تالار انتظار طبقه همکف که به شکل نیم‌دایره به عرض ۱۷ و ارتفاع ۲/۴۰ متر می‌باشد، بانقشهای ایرانی سزامیک تزئین شده است. ارتفاع تالار انتظار طبقه همکف ۵/۷۵ متر است و سقف آن گچبری و آئینه کاری شده و دارای هشت شاخه لوستر کریستال مات است که هر کدام با ۳۱ لامپ، روشنایی تالار را تأمین می‌کند. کف این تالار با سنگ مرمر و راهرو و پله‌های دو طرف با قالی آبی ساده مفروش گردیده، سه گیشه فروش بلیط در ضلع جنوب شرقی قرار دارد. سه دستگاه آسانسور در طبقه همکف وجود دارد که یکی به ظرفیت سه نفر در داخل صحنه است و آن دو دیگر هر یک به ظرفیت دوازده نفر می‌باشند. پشت دیوار مدور جنوبی تالار انتظار، کابینهای کنترل و تنظیم نور و هدایت صدا قرار گرفته که هر کدام به وسیله یک دیوار شیشه‌ای از تالار اصلی نمایش جدا می‌گردند. به طوری که متصدیان مربوط می‌توانند صحنه نمایش را زیر نظر داشته فرامین لازم را اجرا نمایند. متصدی کابین کنترل و تنظیم نور با دستگاههای الکترونیکی نور پروژکتورها را تنظیم و دستورات لازم را به مسئولان صادر می‌کند. متصدی کابین صدا نیز با دستگاههای الکترواکوستیکی، ضمن مشاهده صحنه، اصوات لازم را ایجاد و همچنین نسبت به ضبط برنامه‌ها اقدام می‌کند. این کابین دارای ده دستگاه تقویت کننده می‌باشد که مجموعاً ۱۰۰۰ وات قدرت دارند. برنامه‌های سخنرانی و گفتارهای دیگر را به پنج زبان ترجمه و از پنجاه گوشی بی‌سیم که مورد استفاده خارجیان می‌باشد، پخش می‌کند. دستگاه الکترواکوستیک بر روی شش فرکانس مختلف کار می‌کند که یکی فرکانس ورودی (زبان اصلی) است و پنج فرکانس دیگر، خروجی (زبانهای خارجه) می‌باشند. تالار اصلی: این تالار به ابعاد ۲۰×۱۸ متر و به شکل نعل اسب بنا شده که در ۲۱ ردیف صندلیهای آن که

شراب خم مندل از جام تال
دهم نسبت تال زن بر صبا
که این نافه سای است و آن نغمه‌سا [ظهوری]
دگر ساز برنجین نام آن تال
بر انگشت پریرویان قتال
گرفته چون پیاله تال در دست
نه از می از سرود خویشتن مست [امیر خسرو دهلوی]
زبانش به بازی همی با لگام
تو گفתי زند تال هندی به کام [فتحعلی خان ملک الشعراء]
دو پیاله کوچک کم عمق باشد که از برنج بسازند و
در هنگام سرودن و گفتن و رقص کردن، خنیاگران و
گوینده‌های هند، آن را به هم زده به صدا آن اصول را
نگاه دارند. [جهانگیری]

تالار وحدت (رودکی) به سال ۱۳۳۶ عملیات ساختمانی آن آغاز گردید. این تالار در زمینی به مساحت ۱۵۷۰۰ متر مربع بنا شده است که ۲۸۳۵ متر مربع آن در مقطع زیربنا بوده سطح کلی ساختمان در تمام طبقات و زیرزمینها و همکف بالغ بر ۲۱۰۰۰ متر مربع است. تالار وحدت (رودکی) در ضلع غربی خیابان حافظ، شمال دبیرستان رضاشاه سابق و جنوب خیابان ارفع بنا شده است و شامل زیرزمینها و طبقه همکف و هفت طبقه در پشت صحنه می‌باشد. نمای خارجی با سنگ تراورتن و سنگهای الوان پوشیده شده است و طبقات مختلف آن عبارتند از:

زیرزمین: در دو طبقه، شامل اطاق استراحت ارکستر، مرکز تهویه مطبوع، شوافز، ترانسفورماتورهای برق، دستگاههای تقویت کننده مغناطیسی جهت تنظیم نور پروژکتورها از صفر تا صد، سیستم برق با باتری، تلفنخانه، موتورخانه صحنه و انبار.
طبقه همکف: شامل درب‌های ورودی، تالار انتظار، رختکن، توالت، پلکانها، آسانسور، گیشه فروش بلیط، کابین کنترل نور و صدا، تالار جایگاه تماشاچیان، جایگاه ارکستر و صحنه می‌باشد.
درهای ورودی ده عدد بوده و در ضلع شمالی تالار

مربوط به صحنه از عمق هشت متری طبقه همکف تا بیست و دومتری صحنه، بالا و پایین می‌رود. صحنه به وسیله یک پرده آهنی به ابعاد ۱۳×۱۰ متر از تالار اصلی جدا می‌گردد. این پرده از طرف تماشاچیان به طرز زیبایی نقاشی شده است و با فشار یک دگمه به طرف بالا می‌رود و سطح صحنه را نمایان می‌سازد. این پرده به منظور حفاظت تالار تماشاچیان در مواقع بروز حریق و همچنین جلوگیری از خروج سروصدای داخل صحنه به خارج، نصب گردیده است. جلوه این پرده آهنی پرده‌ای زرد از مخمل و در پشت آن، پرده‌ای مخمل دیگری قرار دارد و علاوه بر این پرده‌های دیگری برای نمایش فیلم و موارد دیگر وجود دارد. صحنه مجهز به دو سیستم خبر دهنده در مواقع حریق می‌باشد که یکی سیستم ترموسات اتوماتیک است که به محض اینکه حرارت از حد مجاز بالاتر رود، به طور اتوماتیک اعلام خطر می‌کند و تعداد هفتاد عدد در نقاط مختلف نصب گردیده و دیگری سیستم دگمه‌های خبر دهنده است که با فشار انگشت زنگهای خطر را به صدا در می‌آورد. در اطراف صحنه، اطاقهای مخصوص مهندسان صحنه، تکنواها، گرم و قسمت‌های دیگر قرار دارد.

طبقه دوم سالن انتظار همکف: در این قسمت روبه‌روی صحنه اطاق مخصوص مترجمان قرار دارد و در طرفین آن دو ردیف لژ به صورت هلال که مجموعاً دارای بیست جایگاه است قرار گرفته است. کف لژها و راهروهای مربوط در هر سه طبقه بالکن با موکت مفروش شده و دست انداز جلو صندلیها با روکشی از مخمل پوشیده شده و هر لژ دارای یک رختکن است که در آن یک میز و آئینه و یک جالباسی قرار داده شده است. در این طبقه ۱۸۷ نفر به طور نشسته می‌توانند از برنامه‌ها استفاده نمایند. طبقه اول: در این طبقه جایگاه مخصوص قرار دارد که دارای دو راهرو مخصوصی است که به تالار استراحت ختم می‌شود. تالار استراحت در قسمت

با روکشی از مخمل عنابی پوشیده شده‌اند. ۵۸۰ نفر می‌توانند برنامه‌های صحنه را تماشا کنند. سقف تالار گنبدی و در ارتفاع ۱۹ متری با هلالیهایی مشبک فلزی ساخته شده و در مرکز آن لوستر مدوری به قطر هفت متر نصب گردیده است.

این تالار مشتمل بر سه ردیف بالکن می‌باشد که جلو هر یک از این طبقات به طور نیمدایره، گچبری گردیده است و سی‌وشش چراغ کریستال دیواری در سه ردیف در بدنه طبقات جای دارد. درهای ورودی به تالار در انحنای غربی و شرقی آن قرار دارد و در هر سو به تعداد چهار عدد می‌باشد.

جایگاه ارکستر به شکل نیمدایره که تحدب آن به طرف تماشاچیان است، در جنوب تالار و جلو صحنه قرار گرفته است و در مواقع لزوم و به هنگامی که هیئت ارکستر باید دیده نشوند، کف آن تا دومتر و نیم پایین می‌رود.

صحنه اصلی این تالار از سه قسمت تشکیل گردیده که عبارتند از: یک قسمت جلویی به ابعاد ۱۲×۴ متر، یک قسمت جانبی به ابعاد $۱۲ \times ۲/۳۰$ متر و یک قسمت عقبی به ابعاد $۱۲ \times ۱۰/۴۰$ متر. قسمت جلویی و جانبی حرکت عمودی داشته می‌توانند تا ارتفاع $۴/۶۰$ متر از کف صحنه به بالا و $۱/۵۰$ متر به پایین بروند و همچنین تا $۵/۷$ درجه به طور مورب قرار گیرند. قسمت عقبی به ابعاد $۱۲ \times ۱۰/۴۰$ ، که حرکت از جلو به عقب و از عقب به جلو دارد و حول محور عمودی خود می‌گردد، در این قسمت قرار دارد. کلیه این حرکات به وسیله دستگاهها و موتورهایی که در زیرزمین‌ها نصب گردیده انجام می‌گردد. نور صحنه توسط یک صد و بیست و چهار نورافکن که در نقاط مختلف صحنه و سقف تالار تماشاچیان و دیوار روبه روی صحنه نصب گردیده تأمین می‌گردد و تمام آنها توسط کابین مخصوص نور، کنترل و تنظیم می‌گردند. ارتفاع صحنه از سطح زمین سی و نه متر است و یک آسانسور مخصوص به ظرفیت سه نفر، برای انجام عملیات

هر کدام ۶۳۰ کیلوولت آمپر قدرت دارد تأمین می‌گردد. میزان مصرف برق تالار به‌طور کلی ۱۵۲۰ کیلوولت آمپر است که از این مقدار ۵۵۰ کیلوولت آن مربوط است به دستگاههای شوفاز و تهویه مطبوع، و در حدود ۱۰۰ کیلومتر کابل برای کلیه تأسیسات فنی مصرف شده است؛ و ۲۴۳۲ شعله لامپ، روشنایی تالار را تأمین می‌کند. لوستر مدور سقف سالن را، ۴۰ شعله لامپ روشن می‌نماید نور صحنه دارای ۱۶۰ مدار الکتریکی است که در این ۱۶۰ مدار، ۱۲۴ نورافکن قرار گرفته است. [مجله موسیقی، ش. ۱۱۲-۱۱۴، ص ۲۱۱-۲۲۱].

بعد از انقلاب سال ۱۳۵۷، فعالیت خود را با روشی دیگر از سر گرفت. و تالار وحدت نامیده شد.

تال زن نوازنده تال. [آندراج]

دهم نسبت تال زن با صبا

که این نافه سای است و آن نغمه سا [ظهوری]

تألیف الحان ترکیب اصوات. تصنیف آهنگ. نوشتن موسیقی. آهنگسازی تألیف لحن. ترکیبات نغمات.

تألیف کامل نوبت مرتب. نوبت نوازی. دریک، دو، سه، چهار تا هفت نوبت در شبانه روز و آن آلات موسیقی بود که دربار شاهان در وقت معین می‌نواختند. — نوبت مرتب

نوبت مرتب است و آن عبارت بوده است از: قول. غزل. ترانه. فروداشت.

تام تام نوعی از آلات موسیقی ضربی است که منشأ آن چین است و عبارت از یک صفحه فلزی دایره شکل است که به‌طور عمودی برپایه‌ای آویخته شده و با چکش چوبی بر آن نوازند. [لغت نامه]

تانبور از کلمه تنبوره عربی و اسپانیولی گرفته شده ولی نویسندگان فرهنگهای متأخر فرانسوی، آن را از تبیر (تبیره فارسی) دانسته‌اند و در فرانسه به معنی طبل آید و آن محفظه‌ای است استوانه‌ای که دو طرف آن را با پوست پوشانند و بر یک طرف از این دو سطح پوشیده از پوست، برای ایجاد صداها بادو چوب مخصوص نوازند. [لغت نامه]

شرقی بنا گردیده پلکان مخصوص، آن را با خارج مربوط می‌سازند. پله‌ها از مرمر سیاه با نرده‌های برنزی است و دیوارها به سبک تخت جمشید گچبری و آئینه کاری شده است.

تالار استراحت به ابعاد ۱۰×۷/۵ متر بوده و دیوارها با پارچه زری پوشیده شده و سقف آن دارای چهل چراغ است. سقف تالار دارای گچبری و آئینه کاری است و یازده چهل چراغ که هر کدام دارای سی‌ونه لامپ است، بر آن نصب گردیده است. در طرفین جایگاه مخصوص، دو ردیف لژ تماشاچیان به گنجایش ۱۸۰ نفر قرار دارد.

طبقه دوم: دیوار مدور جنوبی تالار انتظار این طبقه پوششی از شیشه دارد که به طرز زیبایی نقاشی شده است و در راهرو هر طرف دو در برای ورود به لژهای طبقه سوم تالار نمایش قرار دارد که بر دو ردیف این لژها عده‌ای نشسته، پشت سر آنها عده‌ای به‌طور ایستاده می‌توانند از برنامه‌ها استفاده نمایند. دو ردیف لژ طبقه سوم و بالکن گنجایش چهارصد نفر تماشاچی نشسته و ایستاده را دارد. به این ترتیب، تالار اصلی و بالکن آن مجموعاً بیش از ۱۳۵۰ نفر تماشاچی را در خود جای می‌دهد.

طبقات پشت صحنه: در پشت صحنه، هفت طبقه ساختمان وجود دارد که در طبقه سوم آن یک آشپزخانه که می‌تواند برای ۷۰۰ نفر غذا تهیه نماید، ساخته شده است و همچنین تالاری به گنجایش ۳۰۰ نفر جهت ارکستر سمفونیک بنا گردیده است و در طبقه چهارم بالکن تالار ارکستر سمفونیک قرار دارد. طبقه پنجم مخصوص سازمان باله ملی ایران می‌باشد که دارای دو سالن تمرینات است. طبقه ششم، کتابخانه و طبقه هفتم رستوران هنرمندان است و تراس وسیعی در قسمت شمال آن با یک جایگاه ارکستر ساخته شده است. علاوه بر اینها، در تمام طبقات، اتاقهای مخصوص هنرمندان و دفاتر کار قسمتها بنا گردیده است.

برق تالار وحدت توسط ترانسفورماتور فشارقوی که

تاندور آلتی است وصل به سیم گیر ویولن که شامل چهار پیچ و مهره تعبیه شده به یک قطعه فلز برای کوک کردن ویولن است و با پیچاندن پیچ آن کم و زیادی کوک طبق دلخواه تنظیم می گردد. در بعضی از کشورها، نوعی از آن را جداگانه و بدون وصل به سیم گیر می سازند که نوازنده مطابق میل خود هر چند عدد که بخواهد به سیم گیر وصل می کند.

تانگو یک نوع رقص دونفری شهری و مدرن است که متعلق به کشور آرژانتین بوده است و این رقص با رقصهای اسپانیایی و میلونگا در ریشه وجه تشابهی دارد؛ خط ملودی تانگو معمولاً بیان عاشقانه دارد. از تانگوهای مشهور، تانگو کمپارسیتا لاپالما و چشمان سیاه را می توان نام برد.

نام عمومی رقصهای دوتنه اسپانیا و امریکای جنوبی. [فرهنگ معین]

تانی تنه کلماتی که برای استقامت وزن نغمات در وقت خوانندگی ابتدا بدان کنند. [لغت نامه، آندراج]

دانستن معرفت به تانی تنه نیست

اثبات ظهور ذات را بینه نیست

در دل بجز از نور خدا هیچ مدان

غیر از یک کس به خانه آینه نیست [میرهام]

تبریز نام شعبه ای از موسیقی. [غیاث اللغات، لغت نامه]

در موسیقی نت شده ایران، شعبه، مایه، آواز یا گوشه ای بدین نام ثبت نشده است.

تبوراک طبلی که کاشتکاران به جهت رمانیدن جانوران از کشتزار نوازند. [شعرو موسیقی، ابوتراب رازانی]

خود تبوراک است این تهدیدها

پیش آنچه دیده است این دیده ها [مولوی]

یاد نکنی چون همی آن روزگار پیشتر
تو تبوراک بی به دست و من یکی بریط به چنگ [حکیم غمناک]

دف بود. [فرهنگ اسدی]

دف و دایره را گویند. [برهان قاطع]

آن خرپدرت به دشت خاشاک زدی

مامات دف دورویه چالاک زدی

آن بر سر گورها تبارک خواندی

وین بر در خانه ها تبوراک زدی [منسوب به رودکی]

طبللی باشد کوچک که مزارعان به جهت رمانیدن

جانوران از کشتزار نوازند. [جهانگیری]

پیش او چبود تبوراک تو طفل

که کشد او طبل سلطان بیست کفل [مولوی]

نام دوچوبی است که مزارعان بر یکدیگر زنند تا

مرغان بگریزند. [غیاث اللغات]

قسمتی از نی که درویشان نوازند. [فرهنگ نظام]

در بعضی از فرهنگها به معنی دف مرقوم است، این

لفظ را به معنی دف ضبط کرده اند و در اصل

«تبییره اک» بوده یعنی تبیره کوچک.

تبوراک زن تبوراک. دفاف. نوازنده تبوراک. کسی

که تبوراک نوازد.

تبیر دهل باشد. [فرهنگ اسدی]

طبل و دهل.

دهل و طبل و کوس و نقاره را گویند. [انجمن آرا]

پس تبیری دید نزدیک درخت

هر گهی بانگی بجستی تند و سخت [رودکی]

سوی کیوان رفته از میدان و از ایوان تو

نعره کوس و تبیر و ناله چنگ و رباب [امیرمعزی]

دهلی باشد که میانش باریک و هر دو سرش بهن

باشد. [فرهنگ ناظم الاطبا]

تبیره دهل. کوس. نقاره

سوی کیوان رفته از میدان و از ایوان تو

نعره کوس و تبیره ناله چنگ و رباب [امیرمعزی]

به معنی تبیر است که دهل و کوس و طبل و نقاره

باشد. [برهان قاطع]

طبل و کوس و دهل. [غیاث اللغات]

طبل و دمامه که آن را کوس نیز گویند. [شرفنامه

منیری]

تبیره ببرند و پیل از درش

تبیّره زنان از دو پرده سرای
 برفتند با پیل و با کرنای [فردوسی]
 تبیره زنان لشکر آراسته
 به دشت آمد و گرد شد خاسته [اسدی]
 تبیره زنان طبل بازی کنند
 به بانگ دهل زخمه سازی کنند [نظامی]
 تبیره زن طبال و طبل زن.
 رعد تبیره زن است برق کمند افکن است
 وقت طرب کردن است می خورکت نوش باد
 [منوچهری]
 تبیره زن بزد طبل نخستین
 شتر بانان همی بندند محمل [منوچهری]
 تبیره زن از خارش چرم خام
 لبیشه در افکند شب را به کام [نظامی]
 تجریشی، رضاقلی از خوانندگان دوره ناصری که
 جزو موسیقیدانان دربار نیز بوده است. [از کورش
 تا پهلوی. عزیزشعانی.]
 تجویدی، علی نوازندگی تار و سه تار را ابتدا نزد پدر
 خود ویولن و ضرب و سه تار را بعدها نزد استاد صبا
 آموخت. در حالی که با خط نت از راه نواختن فلوت
 در دوره پیشاهنگی آشنا شده بود، به توصیه استاد
 صبا مدتی نیز متدهای غربی را با ویولن کار کرد.
 چندی هم نزد هوشنگ استوار هارمونی را یاد
 گرفت. علاوه بر این، تجویدی در تماس با محمد
 ایرانی و رکن الدین مختاری، به گردآوری قسمت
 اعظم ترانه‌های قدیمی ایران نیز اقدام نموده است.
 [فعالیت‌های هنری در پنجاه سال دوران پهلوی.
 حسن شیروانی. ص ۱۶۳]

تجویدی ضمن اینکه نوازنده چیره‌دست ویولن و
 صاحب تکنیک خاصی است، در ساختن آهنگهای
 موسیقی ایران نیز دارای سبک و ابتکاری منحصر
 به فرد است. در عصر حاضر اکثر خوانندگان رادیو که
 به شهرت رسیده‌اند، از محضر او کسب فیض
 کرده‌اند و آهنگهای ساخته شده توسط تجویدی که
 مورد پسند خاص و مورد قبول عام است، آنها را به

ببستند آیین همه کشورش [فردوسی]
 برآمد خروش از در پهلوان
 ز کوس و تبیره زمین شد نوان [فردوسی]
 بفرمود اسکندر فیلفوس
 تبیره به زخم آوردند و کوس [فردوسی]
 زره گرد برخاست وز شهر جوش
 ز صحرا افغان وز تبیره خروش [اسدی]
 ز خون پشت صندوق پیلان بنفش
 شکسته تبیره درفش [اسدی]
 همچو شمشیر باش جمله هنر
 چون تبیره مشو همه آواز [سنائی]
 خرو غنوده فرو کوفت بال
 دهلزن بزد بر تبیره دوال [نظامی]
 تبیره بغرید چون تندشیر
 در آمد به رقص ازدهای دلیر [نظامی]
 آبا شاهی که بر درگاه جاهت
 ز طاس مهر و مه باشد تبیره [شمس فخری]
 تبیره برآمد ز پرده سرای
 همان ناله کوس با کرنای [فردوسی]
 رعد تبیره زن است برق کمند افکن است
 وقت طرب کردن است می خورکت نوش باد
 [منوچهری]
 تبیره زن بزد طبل نخستین
 شتر بانان همی بندند محمل [منوچهری]
 چو شب روز شد بامدادان پگاه
 تبیره برآمد ز درگاه شاه [فردوسی]
 تبیره برآمد ز درگاه طوس
 همان ناله بوق و آوای کوس [فردوسی]
 تبیره زدن طبل زدن. نواختن کوس و دهل.
 پذیره شدن را تبیره زدند.
 سپاه و سپهبد پذیره شدند [فردوسی]
 تبیره زدندی همی چندی جای
 جهان را نه سر بود پیدانه پای [فردوسی]
 تبیره زنان پیش بردند پیل
 برآمد یکی گرد چون کوه‌نیل [فردوسی]

شهرت رسانیده است.

تجویدی جزوه‌ای شامل دستگاه چهارگاه به سال ۱۳۶۴ چاپ و منتشر، و در این دفتر، علاوه بر گوشه‌های مختلف دستگاه چهارگاه، چند آهنگ از ساخته‌های خود را نیز ضمیمه کرده است.

تحریر غلت دادن نئی بر روی ساز یا آواز. غلت و تحریر از ویژگی‌های موسیقی آوازی ایران است.

در علم موسیقی، تحریر علامت دارد و آن، هرگاه بر روی نئی قرار گیرد، بدین معنی است که انگشت مربوط به آن نت حدود نیم‌پرده در مدت کشش آن نت به جلو بیاید و سر جای اولیه رجعت نماید.



پیچش نغمه و آواز را گویند.

از نغمه شاه زهره گنج افتاده است
اینجا نغمات همه هیچ افتاده است
مرغوله شود صدا از تحریر اتش

زان روره گوش پیچ پیچ افتاده است [ظهوری]

تحریر دان پیچیدگی در آواز. غلت دادن آواز [لغت نامه]

تحریر صوت غلت دادن آواز. پیچیدگی در آواز دادن. تحریر دادن. [لغت نامه]

تحفة العود عود کوچکی بوده به اندازه نصف عود معمولی، که به علت کوتاهی دسته و بالنتیجه کوتاهی سیمهای آن، صدای حاصله آن نیز از عود، زیرتر بوده است. [مجله موزیک ایران، سال ششم، ش ۸، ص ۲۵]

تُحْفَةُ إِخْوَانِ الصِّفَا و آن مختاراتی است از رسائل «اخوان الصفا» که شیخ احمد بن محمد شروان الیمینی مباشر طبع آن بوده است. جزء اول از کتاب «اخوان الصفا» و آن قسم ریاضی مشتمل به سیزده رساله است. رساله پنجم آن در موسیقی است. [لغت نامه]

تحويلات تحویلات را به فرانسه «مدلاسیون» گویند و در کتب قدما در عنوان تقدیمات و تأخیرات بحثی مذکور است بدون اشاره به منظوری متأخرین سر بسته به شکستن پرده تعبیر کرده‌اند. دواپرلین قوی. و قوی لین نشان می‌دهد که زمینه‌های لین و قوی را در هم توان آمیخت. طبع لطیف از توقف در یک زمینه خسته می‌شود و چیز تازه می‌خواهد و در موسیقی، این مقصود صرف نظر از ترصیعات و توسل به گوشه‌ها و نغمه‌ها، به تحولات صورت بندد اعم از اینکه تحویلات به طبقات باشد یا از زمینه قوی به زمینه لین و برعکس از طبقه به طبقه به کمک ذوالخمسات یا ذوالاربعات شود یا خود ذوالثلاثات. در تحویل از طبقه به طبقه اشتراک نغمات دایره مؤثر است و هر چه بیشتر باشد اسهل است.

[مجمع الادوار هدایت، نوبت سوم، ص ۷۲ - ۷۳. لغت نامه]

تخت اردشیر نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران که فقط نام آن از کتب قدما برای ما به یادگار مانده است در موسیقی کنونی ایران، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

بربید عندلیب زند باغ شهریار

بر سرو زند و اف زند تخت اردشیر

چون مطربان زنند نوا تخت اردشیر

که مهرگان خردک و گاهی سپهبدان [منوچهری]

مطربان ساعت به ساعت بر نوای زیر و بم

گاه سروستان زنند امروز گاهی اشکنه

گاه زیر قیصران و گاه تخت اردشیر

گاه نوروز بزرگ و گاه نوای بشکنه [منوچهری]

فریاد درای خوش صغیر است

تاج سر تخت اردشیر است [خاقانی]

تخت طاق‌دیس تخت طاق‌دیس گوشه‌ای از دستگاه نواست که در کتابهای «هفت دستگاه» و «دیف و یولن» استاد صبا جزء دستگاه نوا آمده است و حالت این گوشه تقریباً شبیه به حالت گوشه رهاب است.

ورامیش سر بود جای نشست
سواران بی‌پاک روز نبرد
شدندی بر آن گنبد لاژورد
به پیروزه بر جای دستور بود
که از کدخدایش رنجور بود
چو بر تخت پیروزه بودی نشست

خردمند بودی و مهتر پرست [فردوسی]

استاد ابوالحسن صبا در کتاب «ردیف دوم ویولن»،
صفحه ۶۲، جزو دستگاه نوا این گوشه را تخت
طاقدیس (تخت کاووس) آورده‌اند.

تخته دو قطعه چوب است که یکی را در دست چپ،
ثابت نگه داشته با دیگری به آهنگ ضربهای موسیقی
بر آن کوبند. در نواحی جنوب ایران، این عمل توسط
زنان صورت پذیرد.

تخته زدن از رسوم طایفه‌ای از نصاری باشد و گویند
هنگام پرستش در کنایس گاهی زنگ و زمانی تخته
بر تخته به ضرب اصول زنند. در بعضی از
شهرستانهای ایران نیز هنگام عزاداری در دهه اول
محرم از تخته زدن استفاده می‌کنند.

بود آواز شلنگ توبه این زیبایی

که زند تخته به هنگام سحر ترسایی

چون شود تخته شلنگ توب بلند آهنگش

گوش ناقوس شود کر زصدای زنگش [گل و گلشن.

میرنجات اصفهانی]

تد فیف دف زن مرد. [لغت نامه]

ترانه ترانه به اصطلاح اهل نغمه، تصنیفی است که سه

گوشه داشته باشد، هر کدام به طریزی: یکی دو بیت،

دیگری مدح و آن دیگر تلاوت‌نالا. [برهان قاطع]

ترانه شباهت به تصنیف داشته است و نواختن آن

خاص طبقات دوم و سوم بوده است. [ملک الشعرای

بهار]

ترانه را به انواع تصنیفهایی که با شعر همراه است

گویند، خواه دارای وزنی سنگین و آهسته باشد، و

خواه دارای وزنی تند و نشاط آور.

آهنگهای محلی را که با دو بیتیهایی خوانند ترانه

تختی بوده است چند طبقه که صور جمیع بروج و
کواکب را بر آن نقش نموده‌اند و آن از فریدون به
خسرو پرویز رسیده بود. گویند عساکر خسرو در
طبقات آن جا می‌شده‌اند و نام لحن پنجم است از سی
لحن بارید، نام نوایی هم هست از موسیقی.

[برهان قاطع]

تخت طاقدیس مخفف تخت طایر قدسی است.

چو تخت طاقدیس ساز کردی

بهشت از باغها دریا کردی [نظامی]

به پنجم هست تخت طاقدیس

توانی نیز بی نسبت نویسی [ملک الشعرای بهار]

از عجایب عهد خسرو پرویز تخت طاقدیس است که
مرکب از عاج و ساج بوده و صفحات و نرده آن را از
طلا و نقره ساخته بودند. طولش ۱۷۰ ذراع و
عرضش ۱۳۰ ذراع و ارتفاع آن ۱۵ ذراع بوده و
پله‌هایی از چوب سیاه آبنوس که قاب طلایی بر آن
باشند. این تخت را طاقی از طلا و لاجورد بوده که
صورت فلکی و کواکب و بروج و اقلیم سبعة و صورت
شاهان و حالات مختلفه ایشان اعم از مجالس بزم و
رزم و شکار گاه و غیره بر آن منقوش بوده و آلتی در
آن قرار داشته که ساعات مختلفه روز را معین
می‌کرد. خود تخت چهار قطعه فرش زربفت مزین به
مروارید و یاقوت داشته است که هر یک معرف یکی
از فصول اربعه بوده است [نعمانی]

سه تخت از بر تخت بر پایه بود

ز گوهر سراپای پرمایه بود

از این تابدان پایه بودی چهار

همه پایه زرین و گوهر نگار

کهین تخت را نام بد میش سار

سر میش بودی برو برنگار

مهین تخت را خواندی لاژورد

که هرگز نبودی پروبار و گرد

سدیگر سراسر ز پیروزه بود

بروهر که دیدش دلسوزه بود

هر آن کس که دهقان بدوزیر دست

خونش حلال باد که گفته است می‌حرام [مخدوم
نیشابوری]

هر نسفته دری دری می‌سفت
هر ترانه ترانه‌ای می‌گفت [نظامی]
بدانی چو درمانی آنجا کز آنجا
نه بریط رهاند ترانه ترانه [ناصر خسرو]

کاج صمصام را سزد بریال
سوزنی را ترانه برره جاج [سوزنی]
در پرده این ترانه تنگ

خارج بودار ندانی آهنگ [نظامی]
جز بنده که در ترانه مدحت
دارد صفت رباب رامشگر [اخیکنی]
خیزای رفیق خفته کز صوت نشیدمان
آتش فکند برشتران از ترانه [اوحدی]
بلند آواز شد موج ترانه

مبارک باد کوس و شادیانه [محمد خان راسخ]
وقتی «سراه» با اطفالی که اطرافش را گرفته بودند
مقابل خانه یعقوب رسید، پیرمرد مقابل خانه خویش
نشسته و دخترک وقتی پدر بزرگ را دید به او
نزدیک شد و در حالی که ساز خود را به صدا در
می‌آورد با صدای بلند چنین خواند:

ای فرزندان یعقوب گوش کنید و از زبان ساز من
بشنوید. یوسف فرزند یعقوب زنده است و او در مصر
به سر می‌برد و در آنجا وزیر اعظم است. یوسف
عموی من زنده است زیرا وی هرگز نمرده است و
شایعه قتل او به وسیله گر از صحت ندارد. من یک
مژده بزرگ برای یعقوب آورده‌ام، مژده‌ای که از نوید
بهار لذتبخش تر است. «سراه» در حالی که مقابل پای
یعقوب نشسته بود، شروع به خوانندگی کرد. ولی
این مرتبه اشعار سابق را نخواند بلکه چیزهایی را که
به فکر او می‌رسید بدون اینکه مقید به رعایت وزن
شعر باشد با صدای بلند همراه ساز خود این مضمون
را ترنم کرد:

ای پدر بزرگ من، بره تو زنده است (یعقوب یوسف را
در ایام طفولیت، «بره من» خطاب می‌کرد. یوسف در

گویند و آهنگهای ساخته شده‌ای را که اشعار آنها از
روش خاصی پیروی می‌کنند و جملاتشان کوتاه و
بلند است و شامل قواعد دوبیتی نمی‌شوند و
طولانیتر از ترانه و یا همراه دوبیتی هستند، معمولاً
تصنیف گویند. ترانه دارای ملودی ساده‌ای است و
حدود وسعت نغمه آن جهش زیادی ندارد و در دایره
نغمات محدودی دور زده با کلام ساده مردم عامی
خوانده می‌شود که سادگی و روانی آن باعث می‌شود
زود بر دل‌ها نشیند.

چو شو گیرم خیالت را در آغوش
سحر از بستم بوی گل آید [باباطاهر عریان]
در غرب ایران (کردستان و کرمانشاه) ترانه را
گورانی می‌خوانند که شامل آهنگهایی است که با
کلام همراه است سوای آوازا و اشعار آن غالباً ۲۰
هجایی است و هر مصرع از ده هجا تشکیل یافته
است.

دسگای خیر و شر تراز و میزان
به دیده ویم دیم‌له دور جهان [شعر کردی]
ترجمه:

دستگاه خیر و شر و تراز و میزانی که نیکی و بدی را
حسابرسی می‌کند، به چشم خود دیدم در گردش
زمانه.

سرود مجلس است اکنون فلک به رقص آرد
که شعر حافظ شیرین سخن ترانه تست
مباش بی‌می و مطرب که زیر طاق کبود
بدین ترانه غم از دل به در توانی کرد
چو عکس باده کند جلوه در رخ ساقی
ز عاشقان به سرود و ترانه یاد آرید
دیدم نگار خود را می‌گشت گردخانه
برداشته ربابی می‌زد یکی ترانه
با زخمه چو آتش می‌زد ترانه خوش
مست و خراب و دلکش از باده شبانه
در پرده عراقی می‌زد به نام ساقی
مقصود باده بودش ساقی بدش بهانه
مطرب بزن ترانه و ساقی بیار جام

شیراز هم متداول است.

Andanta



سه پنج روز است که بوی گل نیومد

صدای چهچه بلبل نیومد

ترانه جهرمی یکی از ترانه‌های زیبا جهرمی، که با

اشعار دوبیتی هم خوانده می‌شود.

Moderato



بیابان کشته نشده، بلکه اکنون در مصر می‌باشد. او در مصر وزیر اعظم است و عموهای من او را دیده‌اند. یوسف زنده است و برای تو هدایای گرانبها فرستاده. ای پدر بزرگ خوشحال باش زیرا بره تو حیات دارد. [یوسف در آیینۀ تاریخ، توماس مان]

[ترجمۀ ذبیح‌الله مصوری، ص ۵۲۴]

ترانه‌ها: مخصوص عبارات عاشقانه و عزل و تصنیف بوده و به طبقات عامه اختصاص داشته و در حضور بزرگان بندرت از این جنس شعر خوانده می‌شده است. چه، لوازم این جنس شعر دست افشانی و پابکوبی و ورقص و به اصطلاح امروز «حال کردن» بود و محافل بزرگان و مجالس رسمی از راه وقار و عظمت با این وضع آشنا نبوده‌اند. [بهار و ادب ایران]

من درس عشق خواندم و او درس دلبری

گل کرد مشق عشوه و بلبل ترانه را [لغت نامه کمالی]

ترانه برداشتن رسا ساختن و بلند کردن سرود و نغمه ترانه بلند کردن

نشسته شاه عالم مهترانه

شکر برداشته چون مه ترانه [نظامی]

ترانه بستن سرود و نغمه ساختن. نغمه سرایی و سرود گویی کردن.

ز گل به سینه بلبل هزار خار شکست

کنون ترانه به وصف بهار می‌بندد [ارمغان]

ترانه بلند کردن ترانه برداشتن. رسا و بلند کردن سرود و نغمه. [لغت نامه]

مطرب بیا بلند کن امشب ترانه را

آتش فکن ز شعله آواز خانه را [میرزا عبدالغنی]

ترانه پرداز ترکیب کننده آوازها. [فرهنگ ناظم‌الاطبا]

ترانه تراش ترانه ساز آهنگساز. [لغت نامه]

خرک ترانه تراش است و من خراشه تراش

خراشه‌است که در خر همی کنم انشاء [سورنی]

ترانه جهرمی یکی از ترانه‌های جهرمی است که در

ترانه شیرازی یکی از ترانه‌های زیبای شیرازی، که در نقاط دیگر هم معمول است.

Moderato



به شیراز رفتنت راضی نبودم
چرا که تیر عقیقت خورده بودم
آی ریزه ریزه یار قر می ریزه
چشمان مستت خدا خیلی عزیزه
ترانه قشقایی یکی از ترانه‌های قشقایی است که به ندرت شنیده می‌شود.

Moderato



آلهی شوبشه آفتاب بره کوه
قطار بسته‌مان از در بیا تو
ترانه کرمانی یکی از ترانه‌های محلی اطراف کرمان است که استاد وزیری آن را از روی صدای کوهی کرمانی مؤلف «هفتصد ترانه» نت کرده است.

♩ = ۷۲



خیارنو بر جهرم در آمد عزیزم
خبر از یار شیرازی نیومد عزیزم
ره ندارم به جهرم
مردم از دست مردم
ترانه زدن نغمه‌سرایی کردن.
سودای زهد خشکم بر باد داد حاصل
مطرب بزن ترانه ساقی بیار باده [سلمان]
آتش زدم زبانه می‌زد
شوق از قلم ترانه می‌زد [فیضی]
ترانه زن مغنی. ترانه نواز.
از نوای ترانه زنان
هر دو تن خاستند نازکنان [امیر خسرو دهلوی]
ترانه ساختن آهنگ ساختن.

خونم زدیده مطرب امشب روانه ساخت
یارب چه درد داشت کسی کان ترانه ساخت [باقدر کاشی]

ترانه ساز ترانه سرا. نغمه سرا. سرود گوی. [فرهنگ ناظم‌الاطبا]

چون به هوای مدحتت زهره شود ترانه ساز
حسدت از سماع آن همدم آه و ناله باد [حافظ]
ترانه سرای ترانه ساز. [فرهنگ ناظم‌الاطبا]

شراب خوار و ترانه سرای و نادره گوی
شگرف و چابک و خرم خرام خدمتکار [مختاری غزنوی]

ترانه سراییدن آهنگ ساختن. آواز خواندن. نغمه برداشتن [لغت نامه]

ترانه سنج کسی که عالم به چگونگی نغمه‌ها و سرودها باشد. [فرهنگ ناظم‌الاطبا]

ترانه شهری ترانه‌های شهری عامیانه، ترانه‌هایی که غالباً در باغات به وسیله افراد خوانده می‌شود، دارای ملودی ساده و کوچک و حاوی کلامی عاشقانه و گله از رنج غربت و بی‌وفایی دنیا می‌باشد. این گونه ترانه‌ها به وسیله شخص معینی ساخته نشده، اکثراً از درون اجتماع بیرون می‌آید و بین طبقات عام مردم متداول و رایج است.

ترانه گوی ترانه ساز، نغمه پرداز، سرود گوی، [لغت نامه]

ترانه لری یکی از ترانه های لرستان که بیشتر در بروجرد شنیده می شود، از نوای آن برای رقص هم استفاده می شود، از فحوای کلام آن برمی آید که برای خشکسالی و کم آبی سروده شده است.

Moderato = ۸۴



ای خدا بارون 'بوار'

ای واپامه 'بشورم

چرکی یاکي 'دست و پام

وای وای سی 'چشم کورم

ترانه های خزانگی مراد از ترانه های خاص که شاه آن را یاد دارد و می سراید و یا آنکه آن را پادشاه

تصنیف کرده است. [آندراج، لغت نامه]

ترانه های محلی لری تألیف حمید ایزدپناه، مجموعه ای است از رقص ها، سازها و ترانه های محلی لرستان، با نت موسیقی آهنگها و توضیح، در ۴۰ صفحه که در سال ۱۳۴۵ به چاپ رسیده است.

ترجیع آواز را در گلو گردانیدن. [فرهنگ معین]

باز گردانیدن آواز در حلق. [منتهی الارب، آندراج]

تردستان خوش آهنگ، خوش نغمه. [لغت نامه]

گل سربستان بنموده در آن بستان چیست

این نواهای خوش بلبل تردستان چیست [منوچهری]

ترس نام گوشه ای از موسیقی قدیم ایران که در کتب قدما مذکور است. در موسیقی ردیفی ایران، لحنی بدین نام وجود ندارد.

ترس نام دهی است درمازندران در حوالی بارفروش



از اون بالا می آیه جامه زردم

نمی زاره بخوابم روی دردم

نو که باغ گلی از خود نداری

تماشایی نداره باغ مردم

ترانه کرمانی یکی از نواهای کرمانی است که استاد

صبا آن را از روی صدای کوهی کرمانی مؤلف

«هفتصد ترانه» نت کرده است.

$\text{♩} = 72$



به کرمون می برن آب و گل من

ول 'من و دل من و دل من

به کرمون می برن قلیان بسازند

که تا دلبر کشد دود دل من

ترانه گفتن نغمه ساختن، سرود گفتن.

هر نسفته دری دری می سفت

هر ترانه ترانه ای می گفت [نظامی]



شکر ای شکر دهان

از دهان ریزی

می شود محشر عیان

چون به پا خیزی

این همه خوبی چرا

و چه محبوبی

سنبل از رویت خجل

در آویزی

شیرین بیانی ترک شیرازی

آرام جانی ترک شیرازی

ترکمنی یکی از ترانه های ترکمنی است که هم در

دشت گرگان و هم گنبد قابوس در بین ترکمنان

متداول است.



یا مشهد سر- [لغت نامه]

تر صدا ترنغمه. کسی که صدا و نغمه سیراب داشته

باشد. خوش صدا. کسی که صدای دلنشین و گیرا

داشته باشد. خوش لحن.

به ترنغمگی در چمن آبشار

نمی رفته از پایه اعتبار

تر صدا. ترنغمه. خوش نوا. [لغت نامه]

شده خطبه خوان بلبل تر صدا

گرفته به منقار در کف عصا

[ملاطفا به نقل از آندراج]

ترقص مأخوذ از تازی رقصندگی. [فرهنگ

ناظم الاطبا، لغت نامه]

ترقی، بیژن یکی از ترانه سرایان رادیو است که در

عنفوان جوانی، ترانه های زیبایی برای خوانندگان

رادیو سروده است. وی از سال ۱۳۲۵ شمسی

همکاری خود را با رادیو آغاز کرده است و ترانه های

مشهور او عبارتند از: آتش کاروان: از علی تجویدی،

خواننده دلکش.

بیداد زمان: از پرویز یاحقی، خواننده مرضیه.

نقش هستی: از پرویز یاحقی، خواننده مرضیه.

ترقیص به رقص واداشتن کسی را. [اقرب الموارد،

لغت نامه]

ترک خسته گوشه ای از موسیقی قدیم ایران که در

موسیقی این روزگار وجود ندارد. فقط نام آن به

یادگار مانده است.

ترکش تارهای روی سازها را نیز گفته اند. [برهان

قاطع، لغت نامه]

ترک شیرازی یکی از ترانه های محلی شیراز است.



مراغی.]

سازی است از مقیدات، آلات ذوات الاوتار که سطح آن مسدس و ساعدش مطول است و بر آن یک وتر بندند. [فرهنگ معین]

ترنگ ترنگست. ترانه. به وجهی از موسیقی اطلاق می شده که نوام با اشعار بوده است و در این زمان، آن را به طور مطلق ترانه گویند.

آواز تار به هنگام نواختن ساز. [برهان قاطع]

آواز تار ریاب و امثال آن. [انجمن آرا]

پیش تو آن راست قدر کو شنوادت

پیش ترنگ چغانه لحن ترانه [ناصر خسرو]

به هنگام آموختن فتنه بودی

تو دیوانه سر بر ترنگ ترانه [ناصر خسرو]

نگشاید نیز چشم و گوشم

رنگ قدح و ترنگ طنبور [ناصر خسرو]

ترنگاترنگ آوازه‌های ساز [لغت نامه]

ترنگاترنگی که زد ساز او

به از زند زردشت و آواز او [نظامی]

سنج در آمد به ترنگاترنگ

زهره به یکباره فرو ریخت چنگ [مولوی]

ترنم سراییدن. آواز گردانیدن آواز خوانی. آواز نیکو.

سرود. نغمه. جمع آن ترنات. [فرهنگ معین]

طنبور و کمانچه از ترنم

سودا شده در دماغ مردم [مکتبی]

سراییدن و سرود. [غیاث اللغات]

غنا. خواندن نیکو و خوش گردانیدن صدا. [اقراب

الموارد]

آواز نیکو. [منتهی الارب]

نیکو کردن آواز در تلاوت قرآن. [فرهنگ

ناظم الاطبا]

ترنشان خمار از گوش می برد

یکی دل داد و دیگر هوش می برد [نظامی]

از تنعم نخفتی و به ترنم گفتی. [گلستان سعدی]

تنعم روید از کام و زبانی

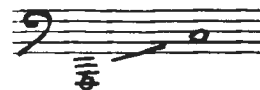
که با آه و فغانی هدم افتد [ظهوری]



ترکیب آهنگ پیوستن نغمات. مربوط کردن قطعات موسیقی به طوری که یک آهنگ واحد را شامل شود و این غیر از هارمونیزه و تنظیم است. ترکی ضرب نوعی از اصول نواختن سازها. [غیاث اللغات، لغت نامه]

ترمبون از سازهای بادی متشکل از دو لوله به شکل «U» که انتهای لوله‌هایی که نزدیکتر به نوازنده است داخل در انتهای لوله جلویی شده و این یک به جلو و عقب می‌لغزد و به این ترتیب، طول مجموعه لوله صوتی در ساز را کم و زیاد کرده سبب ایجاد اصوات مختلف می‌شود. صوت حاصل از ساز در نتیجه لغزش لوله جلویی به طرف جلو در هر وضعیت نیم پرده بم‌تر می‌شود. ایضاً در هر وضعیت قرار گرفتن لوله‌ها، یک صوت اصلی و تعدادی اصوات فرعی می‌توان از ساز استخراج نمود. این ساز به اندازه‌های متفاوت ساخته شده است. صدای ترمبون به طور کلی بم، و شبیه صدای قورباغه است.

وسعت ترمبون



[ساز شناسی- پرویز منصوری.]

ترنمای سطح آن مسدس باشد و ساعدش مطول بوده بر آن هم وتر واحد بندند. [مقاصد الحان، عبدالقادر

به ترنم هجای می خوانی

سرد و ناخوش بود ترنم خر [سوزنی]

هر قومی را نوعی است از موسیقی، کودکان را جدا و

زنان را جدا و مردان را جدا، چون ترنم کودکان را و

نوحه زنان را و سرود مردان را و ویله دیلمان را و

دستبند عراقیان را. [مجمل الحکمه]

ترنم سرای سرود گوی. مغنی. سراینده.

ترنم سرای تهی مایگان

پیام آور دیگ همسایگان [نظامی]

ترنم شناس دوستدار سرود و نغمه. عالم و علاقه مند

به سرود و موسیقی. موسیقیدان. آهنگشناس که در

نغمات بصیرت دارد. [لغت نامه]

ترنم شناسان دستان نبوش

زبانگ مغنی گرفتند گوش [نظامی]

ترنم فشان مغنی و سرود گوی. [فرهنگ ناظم الاطبا]

کنایه از بسیار سراینده. [آندراج]

صنم پیکران از لباس زری

ترنم فشان وقت جولانگری [ملاطفا]

ترنم کردن سرود گفتن. [لغت نامه]

چون عندلیب نوای خوش می زدند و یا

چون سار بر گلزار ترنمی به نوای می کردند. [ترجمه

یمینی، ص ۱۷]

ترنم گری آواز خوانی، سرود گویی و نغمه پردازی.

[فرهنگ ناظم الاطبا]

سرود کردن. ترنم کردن. [آندراج]

چکاوک ز حسن ترنم گری

زمنقار خود می ستاند پری [ملاطفا]

ترنموت به معنی ترنم کردن [لغت نامه]

ترنواز مطرب تردست. خوشخوان. [لغت نامه]

نغمه دلکش نیست تا مطرب نباشد ترنواز [مخلص

کاشی]

ترنوازی خوشخوانی مطرب به معنی مطرب تردست

بود. [آندراج]

زدی رود روان در پرده سازی

به گوش خشک مغزان ترنوازی [زلالی]

ترنومه ترکومه یا ترنومه: آواز نیکو. [لغت نامه]

ترنیم آواز گردانیدن. ترنم. کشیدن و نیکو کردن و

بر گردانیدن آواز و آنچه که آوازش خوش آید. [لغت

نامه]

ترنیه سرود کردن. سرود. [لغت نامه]

ترومپت ساز بادی برنجی، دارای سه کلید سویاپ

مانند که هر کلید، تعدادی اصوات موسیقی را به

یاری فشار و تغییر وضعیت لب نوازنده، استخراج

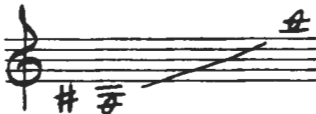
می کند. صدای ترومپت روشن و درخشان و نافذ

است.

معمولاً ترومپت «سی بمل» است و وسعت اصوات

آن بیش از دواکتاواست.

وسعت ترومپت



یکی از سازهای بادی مسی و آن قسمی شیپور است

که در قدیم، آن را از شاخ حیوانات می ساختند. این

ساز همیشه در معابد یهودیان مورد استفاده بوده

است و امروز هم در کنیسه ها از آن استفاده می کنند.

ترومپت فلزی را یونانیان اختراع کرده اند. [فرهنگ

معین]

تری غلت یا ترموله روی نت گذارده می شود بایستی

در تمام کشش صدای آن با یک نت بالاتر پی در پی

تکرار نمود.

عده دفعات تکرار نت فوقانی که شریک نت اصلی

است بسته به میل نوازنده است.

طرز نوشتن



دوتایی و سه تایی هر یک ممکن است مضاعف شود و یا چهار نت به جای شش نت مورد استعمال قرار گیرد «Sextolet» شش تایی «Quirlet» چهار تایی خواهد شد.

شش تایی



چهار تایی



تزمیر نای زدن. [منتهی الارب، لغت نامه]

تسلسل در لغت به معنی پیوسته شدن، پشت سرهم، بی در پی و به هم پیوستگی است.

نام گوشه یا لحن و احتمالاً نوعی «ردیف زمان ما» بوده است، ولی در موسیقی کنونی ایران وجود ندارد. گوشه ۵۵ از ردیف منظم الحکماست.

تشیعیه یکی از ابواب طریقه جدول در موسیقی قدیم ایران است.

اما عمل و آن را بر ابیات پارسی سازند و بازگشت هم طریقه جدول بود و صوت میانخانه و «تشیعیه» و بازگشت باشد گاه در وسط دو صورت سازند و بازگشت هم دوسازند گاه یکی به الفاظ نقرات و دیگر به ابیات و اشعار یا هر دو به الفاظ نقرات یا هر دو به اشعار. [عبدالقادر راغی]

تشییط دمیدن شبانان نی را. [منتهی الارب، لغت نامه]

تصنیف آهنگ ضربی است که پس از مقدمه ای کوتاه خواننده کلام را می خواند و ارکستر و خواننده به صورت سؤال و جواب تصنیف را اجرا می کنند.

فرمی در موسیقی قدیم اروپا در حدود قرون وسطی در شعر یا در موسیقی که می توان آن را به زبان

طرز اجرا



تریو سه بخشی. سه تایی. یک قطعه موسیقی که برای سه ساز مختلف تنظیم شده باشد. سه نفر نوازنده که مبادرت به اجرای آهنگهایی بنمایند که برای سه بخش نوشته شده باشد. در ابتدا یک تصنیف کنترپوانتیک سه بخشی بوده است.

در موومان اسکرترز و یا منوئه ما بین دو تکرار قسمت اسکرترز و یا منوئه قسمتی اجرا می شود که آن را «تریو» می نامند. در قرن هفده تمام منوئه یا قسمت تریوی آن برای سه ساز نوشته می شد دو ابوا و یک فاگوت.

تریوله هر وقت بخواهند یک ضرب میزان ساده «۲ و ۳ و ۴» ضربی را به سه قسمت کنند عدد «۳» را روی آن ضرب می گذارند. در این موقع، سه نت دارای ارزش دونت خواهد بود و آن سه نت را سه تایی یا تریوله گویند.

گاهی ممکن است این عمل را برعکس کنند، یعنی یک ضرب از میزان ترکیبی را به ساده تبدیل نمایند و در این موقع عدد «۲» به کار می رود و آن را دوتایی یا دوتوله Duolet گویند.

تریوله



دوتوله



فارسی قصیده یا ترانه یا تصنیف نامید.

صنف، صنف کردن، دسته دسته کردن. گرد آوردن. فراهم ساختن. نوشتن کتاب یا رساله. گرد آورده مصنف مثل گلستان که تصنیف سعدی است. نوعی شعر که با آهنگ موسیقی خوانده شود. ترانه. جمع آن تصانیف است. در تصنیف، جنبه ابتکار نویسنده آشکار است و در تألیف، بیشتر از نوشته دیگران استفاده می‌شود.

چو ساغر رفته بود از چنگ مطرب
به صد تصنیف آوردم به چنگش [کمال‌الدین مسعود خجندی]

تو شاعر نیستی تصنیف سازی [ایرج میرزا]
وقتی زنان کفار در جنگ احد پشت سر مردان بودند این تصنیف را برای تهییج آنان می‌خواندند:

نحن بنات طارق

ما دختران طارق

نمشی علی النمارق

که بر فرشهای گرانها خرامیده‌ایم

مشی القطا البوارق

خرامیدن کبک با زر و زیور

والمسک فی المفارق

تارک سرها را با مشک خوشبو کرده

ولدر فی المخالق

بر گردنها گوهر آویخته

آن تقلبوا تعانق

اگر پیش بتازید در برتان خواهیم گرفت

و نفرش النمارق

فرش‌های گرانها خواهیم گسترده

لووند بروانفارق

و اگر پشت کنید از شما جدا خواهیم شد

فراق غیر دامن

فراق ابدی [مجله یغما، ش. ۸، سال ۳۱، «باستانی

پاریزی»]

ترکیب و ترتیب نواهای موسیقی. [فرهنگ

ناظم‌الاطبا]

به‌طور کلی تصنیف (صرف‌نظر از معنای لغوی) به کلامی اطلاق می‌گردد که به نحوی از انجا با موسیقی همراه باشد، بنابراین عناصر عمده تصنیف را شعر و موسیقی تشکیل می‌دهند. [مجله موسیقی، دوره سوم، شماره ۱۳، ص ۲۸]

نوعی از اشعار هجایی که قبل از اسلام در ایران رایج بوده است. از همان جنس شعری بوده که ما امروز آن را «تصنیف» می‌گوئیم و آن را به اصطلاح بعد از اسلام «قول ترانه» می‌گفته‌اند و ظن غالب این است که سرود یا چکامه شبیه قصیده بوده و چامه شبیه به غزل بوده و ترانه (ترنگ، ترانگ زنگ) شباهت به تصنیف داشته است و گفتن و نواختن آن عام و شنیدن آن خاص طبقات دوم و سوم بوده است بنابراین متناسب با کثرت انواع اشعار ساختن انواع تصنیفها از قبیل سرود، چامه و ترانه نیز معمول بوده است. متداولترین فرمهای شعری که با موسیقی همراه می‌شده عبارت بوده از:

۱- اشعار هجایی (سیلابیک).

۲- اشعار لجه‌ای (اکساندار).

۳- اشعار موزون (متریک). (ملک الشعرای بهار]

تصنیف ساز سازنده سرود و تصنیف که تصنیف و نواهای موسیقی سازد.

تو شاعر نیستی تصنیف سازی [ایرج میرزا]

تصنیفی خوانساری مردی خوش مشرب و باذوق

بود و از فن موسیقی نیز بهره‌افر داشت. شاعر بود و

این رباعی که با موسیقی بی‌ربط نیست از اوست:

چون دایره ما زیوست پوشان توایم

در دایره حلقه به گوشان توایم

گر بنوازی به جان خروشان توایم

ورنوازی هم از خموشان توایم

تصنیف به بزم دوست محرم نشدی

القصة قبول اهل عالم نشدی

خواننده و شاعر و مصنف و نقاش

این جمله شادی و لیک آدم نشدی [گلزار جاویدان.

محمود هدایت، جلد ۱، ص ۲۸۰]

به قرآن و معنی حدیث این بود
 دگر یک حدیثی به حسن نغم
 بدان از رسول جمیل الشیم
 هر آن کوه قرآن تغنی کند
 نباشد زما وین حدیث است فرد
 حدیثی دگر از رسول خدا
 به تزیین اصوات باشد خدا
 به آواز قرآن مزین کند
 که از پرتو او به دولت رسد [نسیم طرب]

تغنیه کسی را سرود آموختن. سرود گفتن. [لغت نامه]
 تغییر مایه اگر در ضمن اجرای یک قطعه موسیقی، از
 گام اصلی به گام دیگری رفته دوباره به مقام یا مایه
 اصلی رجعت نمایند، آن را تغییر مایه گویند. مانند:
 تغییری که در دستگاه ماهور به شور حاصل می‌شود.
 تغییر مایه



تغییر مقام در ضمن اجرای یک قطعه موسیقی، و از
 مایه‌ای به مایه دیگر رفتن یا از مقامی به مقام دیگر
 رفتن، اگر از گام یا مقام بزرگ به مقام کوچک تغییر
 انجام گیرد، آن را تغییر مقام گویند. همچنین اگر از
 گام کوچک به گام بزرگ تغییر حاصل شود، باز هم
 تغییر مقام صورت گرفته.



عوض شدن موقتی یک تن در وسط قطعه‌ای
 موسیقی، زیرا اگر قطعه‌ای را از اول تا آخر در یک تن

این رباعی، که مصراع سوم آن لنگ دارد، به شکلی
 دیگر هم آمده است:
 ای دل نفسی به یار همدن نشدی
 در محرم خاص دل تو محرم نشدی
 صوفی و فقیه و عارف و دانشمند
 این جمله شدی و لیک آدم نشدی
 تطبیل دهل نواختن. طبل زدن. [لغت نامه]
 تطرب به طرب آوردن. سرود گفتن و در طرب آوردن
 و شادمان کردن. [لغت نامه]

تطرب آواز خوش گردانیدن. نیکو کردن آواز. باز
 گردانیدن و کشیدن و نیکو کردن آواز. در طرب
 آوردن سرود گفتن معنی. [لغت نامه]
 تطنین به بانگ در آوردن. آواز کردن. [لغت نامه]
 تعثیث خوش کردن آواز در سرود. خوش سراییدن.
 نرم درغنا. [لغت نامه]

تعریف موسیقی موسیقی، صنعت ترکیب
 صداهاست، به طوری که گوش از شنیدن آن لذت
 ببرد.

تعزیه خوان آن که تعزیه را اداره می‌کند. [لغت نامه]
 تغرید آواز بگردانیدن. بلند کردن برداشتن آواز و
 طرب‌انگیز ساختن و در گلو گردانیدن آواز را. [لغت
 نامه]

تغنی سرود گفتن. سراییدن. شعر را به آواز خواندن.
 آواز خواندن. جمع آن تغینات است. [فرهنگ
 معین]

در شأن تغنی وارد شده قال رسول الله (ص) ما
 اذان الله النبی ماذان بتغنی بالقرآن. وقال (ص) لیس
 منامن لم یتغن بالقرآن متفق علیه وقال زینوا القرآن
 باصواتکم فان الصوت الحسن یزد القرآن حسناً رواه
 احمد والدارمی.

حدیثی کنون گوش کن از نبی
 که نبود به طبع سلیم اجنبی
 خدا گوش را می‌ندارد گهی
 به چیزی مگر صوت پیغمبری
 چو پیغمبری گو تغنی کند

تکمله بر از نظر علم الجمال و هنرهای زیبا نیز ابتدا رقص و پس از رقص نظم و پس از آن موسیقی به وجود آمده است. [زیب سخن. محمود نشاط. جلد ۱، ص ۶۹]

تکنیک فوت و فن صنعت یا هنر در موسیقی. احاطه و تسلطی در خلق یا اجرای موسیقی که از کار تمرینی و ممارست زیاد و مداوم به دست آید.

تکیه تکیه حرف «های هوز» است که توسط استاد علینقی وزیری برای تحریر خاصی که ویژه موسیقی آوازی است ابداع و به کار برده شده و آن سه نوع است:

۱- افقی

طرز اجرا طرز نوشتن



۲- صعودی

طرز اجرا طرز نوشتن



۳- نزولی

طرز اجرا طرز نوشتن



تلا لا نفس و صوت خوانندگی و گویندگی، و آن را تلا لا و تد تلا نیز گویند. آواز و صدای خوانندگی و سازندگی و آن را تللی تللی نیز گویند. [لغت نامه]
تلا و تلا لا یکی از گوشه‌های تصنیف، که در موسیقی قدیم ایران متداول بوده است.
ترانه به اصطلاح اهل نغمه، تصنیفی است که سه

بنوازند موجب ملالت شنونده می‌شود. تغییر مقام (مدولاسیون) موقتی است و ختم قطعه بایستی با تن اول باشد. مانند: ماهور که گوشه دلکش آن تغییر مقام به شور است، ولی پایان آن در همان گام ماهور خواهد بود. ← تحویلات

تَق صدای خشکی که از برخورد و اصطکاک چوب و آهن و سنگ و غیره پدید آید.

در آن غلبات شور و سماع که مشهور عالمیان شده بود از حوالی زرکوبان می‌گذشت، مگر آواز «تَق تَق» ایشان به گوش مبارکش رسیده از خوشی آن ضرب شوری عجیب در مولانا ظاهر شد و به چرخ در آمد.

یکی گنجی پدید آمد در آن دکان زرکوبی

زهی صورت زهی معنی زهی خوبی زهی خوبی

[رساله در تحقیق احوال مولوی. فروزانفر. ص ۱۱۰]

تقلیس دف زدن و سرود کردن. دف زدن و خوشخوانی کردن [لغت نامه]

تکاو نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران که از کتب متقدمان برای ما به یادگار مانده است. در موسیقی کنونی ردیفی ایران وجود ندارد.

نام آهنگی است. [حاشیه برهان قاطع. به تصحیح محمد معین.]

به معنی پرده‌ای است از موسیقی که پرده تکاو گویند. [آندراج]

وقت سحر که چکاو خوش بزند در تکاو

ساعتکی گنج گاو ساعتکی گنج باد [منوچهری]

تک حصار تک حصار نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم است که در موسیقی فعلی ایران وجود ندارد ولی گوشه‌های حصار و پس حصار و نغمه حصار و زنگوله حصار در موسیقی ردیفی وجود دارند.

تک مضرب اصطلاحی است در سازهای مضربی که خیلی شمرده و دارای وضوح و ملایمتر از مواقع عادی زده می‌شود.

در بین عاقله مردم، هرگاه کسی سخنی خارج از موضوع مورد بحث پیش بکشد، می‌گویند فلانی تک مضربی می‌زند.

ترجمه ذبیح الله منصوری. ص ۶۴۳ - ۶۴۴].

تلفیق وفق دادن اصوات موافق کردن موسیقی و شعر.
هماهنگ کردن نغمات.

تلنگ زدن انگشت باشد بردف و دایره و تمبک و

امثال آن. [برهان قاطع، لغت نامه]

نوبت تخت شلنگ است حریفان دستی

تمبک ما به تلنگ است حریفان دستی [میرنجات]

تلنگ دایره آواز یکی از دایره نواختن برآید. به معنی

زدن دف و دایره به انگشتان تا صدا ازو برآید.

[آندراج، لغت نامه]

تلنگی نواختن دف و دایره به سر انگشت.

[غیاث اللغات، لغت نامه]

تیم هر ملودی فکر یا ایده موزیکی که در یک قطعه

موسیقی بخصوص به فرم سونات، سمفونی، کوارتت

زهی و غیره فوگ و واریاسیون به عنوان موضوع

اصلی آن قطعه اختیار شده باشد. در سونات یا فوگ

تم را سوژه می نامند. تم در هر یک از فرمهای بالا باید

دارای ساختمان معنی باشد.

تمام آرشه آرشه سراسری. اگر بخواهند نت

بخصوص یا نت های یک قطعه موسیقی را با آرشه

تمام بنوازند، علامت «G» را روی آن نت قرار

می دهند و این بدان معنی است که از ابتدا تا انتهای

آرشه برای اجرای آن نت استفاده شود.

تمبک دنبک. تمبک، به سه طریق مورد استفاده قرار

می گیرد:

الف- در زورخانه آن را از گل (سفال) می سازند و

پوستی روی آن کشیده، به وسیله شخصی که دارای

صدایی خوش است و اشعار فردوسی را به همراهی

ضرب می خواند، عملیات ورزش باستانی را هدایت

می نمایند.

ب- برای همراهی با یک ساز در قسمت چهار

مضرب بخش کوچکی را به ضرب اختصاص

می دهند.

ج- برای همراهی با ارکستر.

تمبک را در دو نوع کوچک و بزرگ می سازند

گوشه داشته باشد، هر کدام به طرزی. یکی دو بیتی،

دیگر مدح و یکی دیگر تلا و تلا [برهان قاطع]

تلا و تلا به رسم الخط نت نویسی این دوارن، چنین

خواهد شد:



تلحین اما صوت، و آن چنان باشد که بعد از شعر الفاظ

نباشد مثلاً اگر بیتی یا مصراعی همان قدر که شعر

است تلحین کنند پس شعر و نغمه و دور ابقاعی معاً

تمام شوند. [مقاصد الحان، ص ۱۰۶]

به آواز خوش و حزین خواند. [لغت نامه]

تلخ و ش بابر (پادشاه ایرانی الاصل) علاوه بر شعر و

موسیقی، به رقص نیز علاقه داشت و صدها سال قبل

از اینکه باله (بالت) در اروپا به وجود بیاید در دربار

بابر به وجود آمد... تمام نغمه هایی که وارد موسیقی

کشورهای شرق شد و به اسم نغمه های هندی

معروف گردید، در دربار بابر به وجود آمد.

چهارصد سال قبل از اینکه رقص تانگو در اروپا به

وجود بیاید یا به روایتی از آمریکا به اروپا سرایت

کند، در دربار بابر به وجود آمده بود و آهنگ مزبور

را به یکی از غزل های حافظ می خواندند که بیت

معروف آن این است:

آن تلخ و ش که صوفی ام الخبایش خواند

اشهی لنا واحلی من قبله العذاری

... این غزل طوری با آهنگ تانگو مناسب است که

در دربار بابر شعرا می گفتند که حافظ این غزل را

برای اینکه آهنگ رقص صوفیان باشد سروده و غزل

موقعی سروده شده که حافظ دارای مشرب صوفی

بوده... آهنگ رقص تانگو در دربار بابر به اسم «تلخ

و ش» خوانده می شد. [ایران و بابر. ویلیام ارسکین

تمبک کوچک مخصوص همراهی با یک ساز یا ویژه تکنوازی است و نوع دوم بزرگ برای ارکستر مورد استفاده است.

تمبک دارای پنج قسمت است: ۱- دهنه بزرگ ۲- تنه ۳- نفیر ۴- دهنه کوچک ۵- پوست.

نت‌های تمبک را به روی سه خط حامل می‌نویسند. خط اول مخصوص ناحیه مرکزی ضرب، خط دوم ویژه ناحیه میانی و خط سوم برای کناره تمبک است.



ز شوریدگی تمبک زخم ریز

دماغ فلک سفته از زخم تیز

کنگر اگر این است که من می‌بینم

خوبان دگر تمبک تعلیم که‌اند [سید برهنه]

تمبک محفل ارباب وفارا بردار

بلبل باغ دلی شور و نوا را بردار [میرنجات]

در چمن تمبک تعلیم غمت غنچه گل

رند باغاتی تعلیم نوازت بلبل [میرنجات]

در حد پریشانم لیکن به گاه هزل

من کوس خسروانم و ایشان دف و تمبک [سوزنی]

دوری که از تو در سرمستی فزون شود

آواز کوس، باز نداند کس از تمبک [خواجه عمید]

نوبت تخته شلنگ است حریفان دستی

تمبک ما به تلنگ است حریفان دستی [میرنجات]

تمبک تعلیم ضرب کوچکی بوده که برای تعلیم

مبتعدیان در زورخانه به کار می‌رفته. [دو مقاله

درباره موسیقی، حسن مشحون، ص ۲۵]

در چمن تمبک تعلیم غمت غنچه گل

رند باغاتی تعلیم نوازت بلبل

تمبک محفل ارباب وفارا بردار

بلبل باغ دلی شور و نوا را بردار [میرنجات]

کنگر اگر این است که من می‌بینم

خوبان دگر تمبک تعلیم که‌اند [سید برهنه]

تمپو آلتی است ضربی، که معمولاً از سفال ساخته

می‌شود. به شکل استوانه‌ای دهنه‌باز است که روی

آن پوست می‌کشند. مورد استعمالی در ارکستر

ندارد و غالباً نوازندگان دوره گرد و مطربان مجالس

از آن استفاده می‌نمایند. در ارکسترهایی که رنگ

عربی دارد، بیشتر مورد استفاده است.

تمرین اصفهان یک قطعه آهنگ تمرینی در عشاق

اصفهان، از استاد ابوالحسن صبا، مندرج در «ردیف

سوم ویولن» که در نوع خود بسیار زیبا و بی‌نظیر

است.

تمرین دشتی قطعه آهنگ تمرینی بسیار زیبایی است

در آواز دشتی، اثر استاد صبا که در «ردیف سوم

ویولن» مندرج است.

تم و بک با توجه به اینکه کلمات «تمبک» از

دو هجای «تم» و «بک» ترکیب یافته، در این کتاب،

نواختن در ناحیه مرکزی تمبک را «تم» و اجرا در

ناحیه کناره آن را «بک» نامگذاری کردیم. [آموزش

تمبک، حسین تهرانی، ص ۳۴]

تن آواز هر یک زخمه که با ترکیب تن‌ها لحنها سازند.

[لغت نامه]

وقت شبگیر بانگ ناله زیر

خوشرآید به گوشم از تکبیر

تن او تیرنه، زمان به زمان

به دل اندر همی گذارد تیر

تن تن که به فارسی «پایه» نامیده می‌شود، علاوه بر

اینکه به فاصله دونت پشت سرهم گفته می‌شود، به

جای تونالینه برای تعیین معنی گام نیز به کار برده

می‌شود. مانند: نت دو که خوانده شود چنانچه هشت

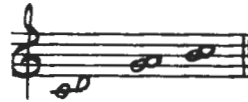
نت متوالی دیگر را بخوانند گام دو را نیز خوانده‌اند.

درجه بلندی و پستی صدا و آواز مایه. [فرهنگ

معین، لغت نامه]

تناسب هماهنگی. [فرهنگ معین، لغت نامه]

تنافر تنافر (بعدالتنافر): در موسیقی قدیم ایران، فواصل نامطبوع را تنافر یا بعدالتنافر می‌گفته‌اند. بعدالتنافر



تنبک نام کتابی است شامل مقالات و مباحثات مختلف در باره تنبک، در ۶۵۶ صفحه که توسط بهمن رجبی تألیف شده است.

تنبک آواز بلند و تیز مثل آواز زنگ و صدای ناقوس. به معنی دف و دهل و تنبک نیز آمده که بازیگران نوازند. قسمی ساز بوده مانند دف. [لغت نامه]

دوری که از نو در مستی فروز شود

آواز کوس باز نداند کس از تنبک [عمید لوبکی]

طنبور ← طنبور

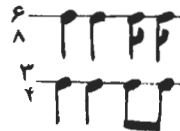
تن تن کنایه از نغمه و سرود. سرود و نغمه و آهنگ و

ترانه. وزن اجرای آواز موسیقی. [لغت نامه]

در خانه تن مزن که زدستان عندلیب

در هر دمت به باغچه صد جای تن تن است. [انوری]

تن تن تنای یکی از اوزان ایقاعی قدیم در موسیقی. به رسم الخط موسیقی این دوران به دو وجه زیر خواهد شد:



تن تنن وزن اجرای آواز موسیقی. [فرهنگ معین،

لغت نامه]

تن تننا وزن اجرای آواز. [فرهنگ معین، لغت نامه]

تند بور برجهنده و رقصدنه. «تندبور» هم به همین

معنی آمده است. [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت نامه]

تنقیز رقصانیدن مادر کودک را. [اقراب الموارد، لغت

[نامه]

تنگستانی گوشه کوچکی است در همایون. [لغت

[نامه]

گوشه‌ای به نام تنگستانی در دستگاه همایون باقی نیست.

تنور حدود بالاترین حد صوت مردان. صفت صدا دهندگی برخی از سازهای بادی با وسعت میدان صدایی مانند: ترمبون، ساکسوفون و ویولن سل.

توافق توافق، چند صوت است که در یک زمان و باهم به گوش می‌رسند «صورت مکتوب یا بالقوه این اصوات عمودی است».

توافق، چند ملودی یا چند جمله موسیقی است که روی هم قرار گرفته در یک زمان به گوش می‌رسند «صورت مکتوب یا بالقوه این ملودیا موازی است».

[حافظ و موسیقی، حسینعلی ملاح، ص ۲۰]

با هم متفق شدن. متحد شدن با یکدیگر. موافقت کردن با یکدیگر. سازگاری کردن. سازش. موافقت. هماهنگی.

وفق دادن نت‌های موسیقی طبق یک قاعده.

توتک نای گلین را، سوت، سوتک، دودک یا توتک

می‌گویند. ← نای

به شوخی گر کند توتک نوازی

پری دل را برد از شیشه بازی

ز شد توتک او اندک اندک

خرد قالب تهی سازد ز توتک [تأثیر]

قسمی نی که چوپانان نوازند. نی لبک. نی تک تک.

[فرهنگ معین]

قسمی نی باشد و آن را نیشه گویند. [جهانگیری]

تونالیت حاکمیت صدای یک تن را در تمام امتداد یک

قطعه موسیقی، تونالیت نامند و این حالت مخصوص را تونیک به یک قطعه می‌بخشد. برای شناختن تونیک باید به پرده‌بندی علامات تغییر دهنده که در اول حامل بعد از کلید نوشته می‌شود مراجعه کرد.

مقام. مایه. همچنان که هر قطعه موسیقی ایران و آهنگهای محلی نیز وابسته یا ناشی از دستگاهها یا

مایه‌های ایرانی است، در موسیقی تونال غرب نیز هر ملودی متعلق به یک گام یا تقریباً وابسته به آن است. ته‌دیگ تراشیدن بد نواختن ذوات اوتاری. [لغت نامه]

اصطلاحی است برای نوازنده‌ای که صوت ساز او ناصاف باشد.

ته‌رانی، حسین، ۱۲۹۱ فرزند میرزا اسماعیل در سال ۱۲۹۱ شمسی در تهران به دنیا آمد. از پنج سالگی شروع به نواختن تمبک نمود. در سال ۱۳۰۷ شمسی نزد حسین اسماعیل زاده، استاد کمانچه تعلیم گرفت. سپس از محضر استادان دیگری مانند: رضا روانبخش و مهدی قیاسی کنگرلو کسب فیض نمود. در سال ۱۳۱۸ با استاد ابوالحسن صبا آشنا شد و نکات زیادی از وی یاد گرفت. در سال ۱۳۲۳ در هنرستان عالی موسیقی تدریس می‌کرد و آموزش تمبک را به عهده گرفت و برای اولین بار گروهی از نوازندگان ضرب تشکیل داد. در سال ۱۳۴۲ کنسرت باشکوهی که منحصر به ضرب بود با حضور «گنی‌پر» کمپوزیتور شوروی در تهران ترتیب داد. به حدی کار وی مورد توجه قرار گرفت که پس از پایان کنسرت، آهنگساز شوروی در میان کف زدنهای حضار، صورت او را غرق بوسه کرد.

حسین ته‌رانی با کمک استاد صبا و حسین دهلوی و روح‌الله خالقی، تکنیک خاصی را که تا آن زمان به ذهن کسی خطور نکرده بود، برای ضرب ابتکار کرد، وانگشت گذاری و تعیین علائم و استخراج بهترین صوت حاصل از ضرب را در کتابی به نام «آموزش تمبک» به یادگار گذاشت.

نوا‌ی ضرب ته‌رانی منحصر به فرد و خاص سرپنجه سحر او بود و حاصل سالها تمرین و ممارست و یک دنیا ذوق و قریحه بود. زحمات و ابتکارات جالب ته‌رانی، این ساز را از جرگه مطربی خارج کرد و آن را به مرحله یک ساز علمی رسانید، به طوری که در کشورهای دیگر نیز کلاس تدریس ضرب از طرف وزارت فرهنگ و هنر برای علاقه‌مندان آن دایر

گردید.

ته‌رانی، محسن یکی از هنرآموزان موسیقی مدارس تهران در سال ۱۳۲۹ شمسی بوده است. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی، ص ۱۰۲]
ته‌کم سرود گفتن. سرود گفتن کسی را، مغنی گردانیدن. [منتهی‌الارب، لغت نامه]

ته‌وید نام نوایی از موسیقی قدیم است. در موسیقی ردیفی این دوران، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد. آواز به گلو برگردانیدن.

نیکو کردن آواز. سرود گفتن. اشتغال یافتن به سرود و سماع نرم بانگ کردن. [فرهنگ معین]

مشغول شدن به سماع. [منتهی‌الارب]
تی تی لفظی است که مطربان هنگام رقص گویند. [غیاث‌اللغات، لغت نامه]

تیر ساز به معنی مضرب و زخمه. مضرب ساز [لغت نامه]

چوتیر ساز خود در دلنشینی
ید طولای در سحر آفرینی

تیزی یکی از آهنگهای موسیقی. [فرهنگ معین]
و مغنیان هموم این قول را در پرده‌ احزان حسینی بر آهنگ تیزی مخالف راست کرده که... [جونبی]
تیزی با خزر نام گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم، که در موسیقی کنونی ایران وجود ندارد. این نام از کتب متقدمان بر جای مانده است.

تیزی و اسیت نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که در موسیقی ردیفی حاضر، وجود ندارد. اما در کتب متقدمان، نام آن به عنوان گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم ثبت شده است.

نام پرده‌ای است از موسیقی. [جهانگیری]
نام نغمه‌ای است از موسیقی و آن را «گردانیه» نیز خوانند و آن از جمله شش آوازه است که: سلمک و شهناز و گردانیه و گوشت و مایه و نوروز باشند. [برهان قاطع. آندراج. فرهنگ ناظم‌الاطبا]

تیزی مخالف نام نوایی از موسیقی قدیم ایران، که در آثار متقدمان... آمده است. از چگونگی لحن آن

اثری باقی نیست.

... و مغنیان هموم این قول را در پرده احزان حسینی

بر آهنگ تیزی مخالف راست کرده... [جوینی]

تیفا گنج نام نوایی از موسیقی قدیم ایران، که فقط نام

آن برجای مانده است. از چگونگی لحن آن اثری

باقی نیست.

تیف رخس نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم، که در کتب

مقدمان ذکر آن آمده است ولی در موسیقی کنونی

ایران، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد. این گوشه، به

نام «دیف رخس» هم آمده است ← دیف رخس

تیف گنج نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران،

منسوب به بارید نوازنده عهد ساسانیان. در موسیقی

فعلی ایران، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

تیف گنج یا تیفا گنج، نام نوایی است از موسیقی.

[آندراج، برهان قاطع، فرهنگ رشیدی، انجمن

آرا]

نوایی است از موسیقی قدیم. [فرهنگ معین]

که نوای تیف گنج و که نوای گنج گاو

که نوای دیف رخس و که نوای ارجنه [منوچهری]

تیمورتاش، ملک ایرج، ۱۳۰۶ - فرزند

معزالملک، به سال ۱۳۰۶ در مشهد متولد شد.

سالها با رادیو همکاری داشته و ترانه‌های زیادی

سروده است که خوانندگان رادیو، آنها را خوانده‌اند.

تئوری موسیقی کتابی است شامل تئوری، اصول

هارمونی، هوموفونی، پولیفونی و علوم موسیقی، در

۳۱۶ صفحه، ترجمه حمید زاهدی که به سال ۱۳۴۸

به چاپ رسیده است.

تئوری موسیقی مجموع قواعد نت‌های موسیقی،

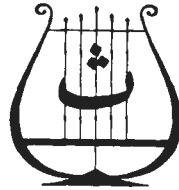
شکل نت‌ها، نقطه، خط اتحاد، خط اتصال، وزن‌ها،

فاصله، گام‌ها، علامت تغییر دهنده کلیدها، انتقال،

حالات، حرکات، نت‌های زینت، اختصارات، خطوط

اضافی، میزان‌ها و سلفژ را تئوری موسیقی نامند که

شامل قسمت نظری موسیقی می‌شود.



سرراحت نشینم گل بریزم
اگر شمشیر بارد بر نخیزم
چه باشد جان من در راه عشقت
که از تسلیم آن من برگریزم
ثریا بی وفا
دیگه 'نمیام' آن راسه'^۱
دیگه نمی خورم غصه

ثقیل اول در موسیقی قدیم ایران، ثقیل اول سه ضربی سنگین، و هر دور آن شامل سه ضرب ثقیل بوده است.



ثقیل دوم ثقیل دوم در موسیقی قدیم ایران دارای دو ضرب ثقیل و یک ضرب خفیف بوده است.



ث حرف پنجم از الفبای فارسی و حرف چهارم از الفبای عربی و دهمین حرف از الفبای ابجد (جمل) است و در حساب جمل، ۵۰۰ به شمار می آید.

ثابت، سعید، ۱۳۳۸ - فرزند مهدی به سال ۱۳۳۸ ش در تهران متولد شد. ابتدا یادگیری سنتور را نزد اسماعیل تهرانی شروع کرد. در محضر درس اسماعیل واثقی و رضا شفیعیان و بانوارفع اطرائی نیز به تلمذ پرداخت و نزد فرامرز پایور آن را تکمیل کرد. اکنون (۱۳۶۳) در کلاس فرامرز پایور و مرکز حفظ و اشاعه و اعتلای موسیقی به امر تدریس این ساز اشتغال دارد.

ثریا یکی از ترانه های شمال ایران است. در گریان و مازندران هم متداول است.





پیل می‌بسته‌اند. [دو مقاله درباره موسیقی حسن
محتون، ص ۱۷]

بزد مهره بر جام بر پشت پیل

وزو بر شد آواز بر چند میل [فردوسی]

مقامی است از موسیقی قدیم [فرهنگ معین]

نام مقامی از موسیقی. [شرفنامه، منیری]

جام آن است که در درگاه سلاطین، طاسی از هفت
جوش می‌گذاشتند و مهره‌ای بر آن تعبیه بوده است
که در انقضای ساعت می‌افتاده و آوازی بر می‌آمده
است (مهره به طاس انداختن از همین جا مأخوذ
است) و در موقع سوار شدن آن جام را پهلوی پیل
می‌بسته‌اند. [تاریخ ادبیات ایران از قدیمیترین
عصر تاریخی تا عصر حاضر، جلال همایی، جلد اول و
دوم، ص ۱۷۰]

جامع، - ۱۸۷۱ ق. ابن مکی از خوانندگان مشهور دوره
رشید است که تمام دستگاهها و مقامها را بخوبی
می‌دانست و آوازی نیک و رسا داشت. حکایاتی در
باره او با رشید و ادیبان همعصر وی نقل شده که در
آغانی است. او به سال ۸۰۹ میلادی مطابق ۱۸۷۱
هجری در گذشت. [لغت نامه، آغانی]

جامه‌دران نام گوشه‌ای از دستگاه همایون که به
شماره ۴۷ در ردیف موسیقی معروفی کتاب «هفت
دستگاه» به ثبت رسیده است.

گروهی از صوفیان مولویه هنگام سماع جامه خود را
می‌دریده‌اند. محتملاً آهنگ سماع ایشان جامه‌دران

ج یکی از حروف صامت. حرف ششم از الفبای فارسی
و حرف پنجم از الفبای عربی و حرف سوم از الفبای
ابجد (جمل) و در حساب ابجد، به جای عدد ۳
محسوب می‌شود.

قدما دستگاههای عود را به اسامی ویژه‌ای نامگذاری
کرده بودند، از روی حروف الفبا برای نشان دادن
زاید و تریم حرف «ج» استعمال می‌شده است و آن
برابر است با نت «ر کرن» روزگار ما.
زاید



جابرین حیان جابرین حیان طرطوسی (طوسی)
کتابی دارد به نام «کراوس» که در آن از موسیقی
بحث کرده است. [لغت نامه]

جالی‌نوس نام لحنی از موسیقی قدیم، که در آثار
متقدمان آمده است. در موسیقی مدون ایران،
گوشه‌ای بدین نام نت نشده است.

بلبل همی سراید چون بارید

قالوس و قفل رومی و جالی‌نوس [عنصری]

جام طاسی بوده فلزی و مهره‌هایی بر آن تعبیه بوده و
در دربار سلاطین می‌گذاشته‌اند که در انقضای
ساعت یا مدت معین می‌افتاده و آوازی از آن بر
می‌آمده و در موقع سوار شدن آن جام را بر پهلوی

بوده است و نام جامه‌دران مناسب این وضع سالکان متصوفه می‌باشد.

صوتی است از تصنیف‌های نکيسا چنگی، گویند این صوت را چنان نواخت که حضار مجلس همه جامه‌ها برتن پاره پاره کردند و مدهوش گردیدند، بنابراین بدین نام موسوم شد. [برهان قاطع]

مطرب به نوایی ره مایی خبران زن

تا جامه درانیم ره جامه‌دران زن [وحشی]

جامی، نورالدین عبدالرحمان، ۸۱۸ - ۸۹۷ ه.ق.

به سال ۸۱۸ ه.ق. در روستای «خرجرد» از ولایت جام خراسان زاده شد. تخلص جامی را به سبب نام زادگاه خود و ارادتی که به شیخ الاسلام احمد جام (متوفی به سال ۵۳۶ ه.ق) داشت، برگزید.

مولد جام ورشحه قلم

جرعه جام شیخ الاسلامی است

لاجرم در جریده اشعار

به دو معنی تخلص جامی است

از رساله‌ای نام برده‌اند که عارف جام در فن موسیقی به رشته تحریر در آورده است، و در مقدمه رساله موسیقی خود می‌نویسد: «گوینده این راز و سازنده این نقش دلتوا، که در عنفوان شباب که اوان تحصیل و عنوان صحیفه قال و قبل بود تشخید خاطر را به تعلم علم موسیقی آهنگ کرده بودم و قواعد علمی آن را به چنگ آورده، گاه در قوانین تألیفی آن لبی می‌گشادم و گاه در موازین ایقاعی آن دستی می‌زدم». مباحثی که در این رساله آمده، به شرح زیر است:

الف: قسم اول در علم تألیف.

ب: در میان دوایر مشهوره مقامات دوازده گانه و تفصیل نغمات و ابعاد و مخارج آنها از دساتین.

ج: فصل در بیات آوازا و آن شش است.

د: قسم اول در علم ایقاع.

جامی در سال ۸۹۷ ه.ق دیده از جهان فرو بست.

[صاحبان رسالات موسیقی، «مجله موسیقی»، حسینعلی

ملاح]

حسینعلی ملاح شرح فاضلانهای بر ساله جامی نوشته است. ← «شرحی بر ساله جامی».

جاویش معرب جاووش، یا جاووش لغت ترکی است، جمع آن جاویشیه است، در مصر در زمان ممالیک جاویشیه‌ها چهل تن بودند، که جزو سربازان به شمار می‌رفتند و به سبب جرئت و جلالت خود امتیازی داشتند، و رسم بر این بود که هنگام حرکت سلطان در مواقع رسمی، پیشاپیش او آواز می‌خواندند. اینان به دو دسته تقسیم می‌شدند و هر یک ترجیعی می‌خواند که با آنچه دیگری تکرار می‌کرد، اختلاف داشت. [لغت نامه]

جبه فشان در شعر زیر کنایه از رقص، سماع، وجد، دست افشانی و دامن فشانی است.

خرقه شکافان ذوق بی دف و نی در سماع

جبه فشانان شید تابع قانون دف [خاقانی، لغت نامه]

جخاخنج آواز دوجیز که به هم زنند. در شوشتر آواز همواره از دوجیز چکاچک، لچک چک (به کسر) و آواز بزرگ دوجیز را چقاچاق، و چقاچق گویند و مأخذ همه لفظ جخاخنج است، و به این مناسبت، سنگی که در عاشورا جوانان و اطفال بهم زنند چک چکی گویند. [لغت محلی شوشتر «نسخه خطی».

لغت نامه]

جَدَن خوش آوازی. خوش صدا. حسن صوت. [لغت نامه]

جدول یکی از ابواب عمل، خواجه عبدالقادر مراغی عملی در دایره حسینی ساخته است که واجد ابواب ذیل است: طریقه. جدول. صوت الوسط. اعاده. تشیعیه و بازگشت و دوبیتی‌ای که در بحر خفیف برای بازگشت ساخته است، چنین است:

گر ارسطو و گر سلیمانم

از همه گفته‌ها پشیمانم

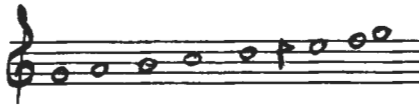
تا به جایی رسید دانش من

که بدانسته‌ام که نادانم [حافظ و موسیقی، حسینعلی

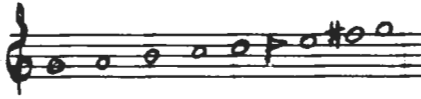
ملاح. ص ۵۶]

جذر اجرت مغنی [اقرب الموارد، لغت نامه]

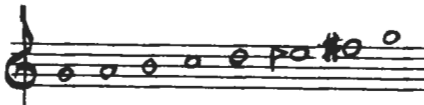
دانسته است: اینک نام و فواصل سی و دو مقام که
 علی جرجانی معمول دانسته:
 صبا: مرکب از فواصل پی در پی
 ط . ج . ج . ب . ط . ط .



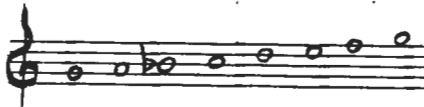
عذرا: مرکب از فواصل پی در پی
 ب . ج . ج . ج . ط . ب . ط . ط .



دوستکانه: مرکب از فواصل پی در پی
 ج . ب . ج . ج . ط . ب . ط . ط .



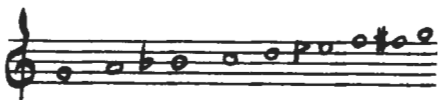
معشوق: مرکب از فواصل پی در پی
 ط . ب . ط . ط . ط . ب . ط .



خوش سرا: مرکب از فواصل پی در پی
 ط . ج . ج . ط . ط . ب . ط .



خزان: مرکب از فواصل پی در پی
 ب . ج . ج . ج . ط . ط . ب . ط .



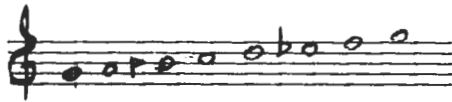
جرادتان نام دو مطربه است در عصر جاهلی که در
 مکه بودند. [شرح قاموس]

اول کسانی که در عرب به آواز خوانی پرداختند، دو
 کنیز بودند... که آنان را «جرادتان» می گفتند.
 [عقد الفرید، ج ۷، ص ۲۸، لغت نامه]

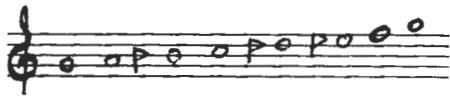
جرجانی، علی بن محمد، ۷۴۰ - ۸۱۶ ق. میر
 سید علی بن محمد جرجانی به سال ۷۴۰ هـ ق به دنیا
 آمد. این دانشمند بزرگ ایرانی در حکمت و عرفان و
 علوم ادبی دست داشت. سعدالدین تفتازانی او را در
 سال ۷۷۹ به شاه شجاع مظفری معرفی کرد و شاه او
 را با خود به شیراز برد و وی را مأمور تدریس در
 مدرسه دارالشفا کرد. پس از فتح شیراز به دست
 تیمور، این پادشاه او را به سمرقند برد. وی پس از
 مرگ تیمور بار دیگر به شیراز آمد و در همان سال به
 سن ۷۶ سالگی درگذشت. مقبره او اکنون در محله
 سرزک زیارتگاه است. [فرهنگ معین]

در مورد «شرح مولانا شاه مبارک» باید گفت این
 کتاب به تقلید «الادوار» صفی الدین عبدالؤمن
 ارموی از پانزده باب تشکیل شده، اما از لحاظ مطالب
 و افکار، بویژه درباره مبانی اصوات طبیعی، واجد
 ابتکاراتی است. و اما «مقالیدالعلوم» در حقیقت یک
 دایرة المعارف جیبی است که از دانشهای بیست و
 یک گانه و من جمله موسیقی در آن سخن رفته
 است. [صاحبان رسالات موسیقی، «مجله
 موسیقی» شماره ۱۲۶ و ۵۲۵، حسینی ملاح.]

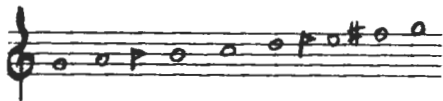
علی جرجانی در «شرح ادوار» صفی الدین، جداولی
 از تمام دوره های ملایم آورده و از آنها چهل دوره
 ملایم را از بین هشتاد و چهار دوره ملایم مندرج در
 جدولهای صفی الدین و چهار دوره هم از بین چهل و
 نه دوره اضافی خود انتخاب نموده و جمعا این چهل و
 چهار دوره را ملایمتر از دیگران معمول دانسته. بین
 این چهل و چهار دوره، دوازده دوره آن همان دوازده
 مقام فارابی و صفی الدین است که ذکر آن رفت و سی
 و دو مقام دیگر نیز به اسامی مختلف خوانده می شود.
 از بین آوازاات صفی الدین نیز چهار آواز را ملایم



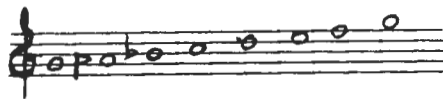
زنگوله: مرکب از فواصل بی دربی
ط. ج. ط. ج. ج. ج. ط. ج. ج. ط.



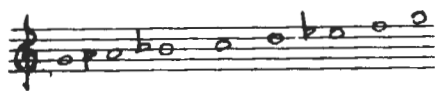
مجلس افروز: مرکب از فواصل بی دربی
ج. ج. + ب. ج. ط. ج. ج. ج. ط.



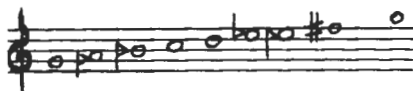
نسیم: مرکب از فواصل بی دربی
ط. ب. ط. ط. ط. ج. ج.



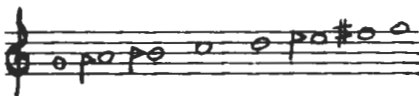
جان فرا: مرکب از فواصل بی دربی
ط. ط. ب. ط. ط. ج. ج.



اصفهانک: مرکب از فواصل بی دربی
ج. ب. + ج. ج. ج. ج. ط. ج.

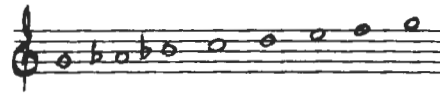


غزال: مرکب از فواصل بی دربی
ج. ب. + ج. ج. ج. ط. ج. ج.

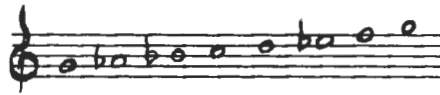


وامق: مرکب از فواصل بی دربی
ط. ب. ط. ط. ب. ج. ج. ج.

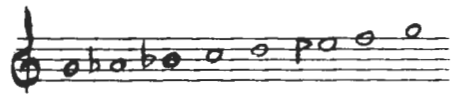
نوبهار: مرکب از فواصل بی دربی
ط. ب. ط. ط. ط. ط. ب.



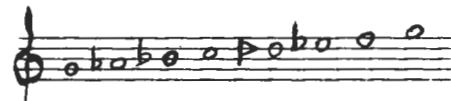
وصال: مرکب از فواصل بی دربی
ط. ط. ب. ط. ط. ط. ب.



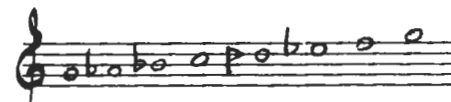
گلستان: مرکب از فواصل بی دربی
ط. ج. ج. ط. ط. ط. ب.



غمزه: مرکب از فواصل بی دربی
ط. ط. ج. ج. ج. ط. ط. ب.



مهرگان: مرکب از فواصل بی دربی
ط. ب. ج. ج. ج. ط. ط. ب.



دلگشا: مرکب از فواصل بی دربی
ط. ب. ط. ط. ج. ج. ط.



بوستان: مرکب از فواصل بی دربی
ط. ط. ب. ط. ج. ج. ط.

برزین درای و جرسهای ورنگ [فردوسی]
 خروش آمد و ناله گاودم
 جرس بر کشیدند رویننه خم [فردوسی]
 مقصد اینجاست ندای طلب اینجا شنوید
 بختیان را جرس صبحدم آوا شنوید [خاقانی]
 جمع خراباتیان سوز نفس کم کنید
 باده پنهان خورید بانگ جرس کم کنید [خاقانی]
 در بر تو با سماع بی خطران چون نحیب
 بر در تو با خروش بی خبران چون جرس
 در داستان عشق تو پیدا نشان عشق تو
 در کاروان عشق تو عالم پراز بانگ جرس [سنائی]
 به گوش من رسید آواز خلخال
 جو آواز جلاجل از جلاجل
 جرس دستان گوناگون همی زد
 بسان عندلیبی از عنادل
 جرس ماننده دو ترک زرین
 معلق هر دو تا زانوی بازل [منوچهری]
 به خاصانت به پیوند و کلام نغم من چوان
 که ره گم کرده راهبر جرس زی کاروانستی [فغانی]
 به غلغل در آمد جرس بدرای
 بجوشید خون از دم کر نای [نظامی]
 هر قدم در ره گلشن خطری در خواب است
 چون تواند جرس غنچه صدا کرد بلند [سلیم]
 دلیل گمشد گیهای کاروان این بس
 که نیست در جرس ماه و آفتاب صدا [وحید]
 به صد رنج دل یک نفس می زدم
 بدان تا نخسبیم جرس می زدم
 بغرید کوس از در شهریار
 جهان شد ز بانگ جرس بی قرار
 زلشگر که روس بانک جرس
 به عیوق بر می شد از پیش و پس
 جرسهای روسی خروشان شده
 دماغ از تف خشم جوشان شده
 جهاندار نالنده تر شد زدوش
 ز بانگ جرسها بر آمد خروش

آنها کمتر اهمیت داشته اند و به همین سبب متقدمین
 اوذکری از آنها به میان نیاورده اند. بین آنها اسامی
 بسیار قدیمی دیده می شود که شاید آثاری از
 موسیقی قدیم زمان بارید و جزوسی لحن یا ۳۶۰
 دستان او باشد. مثلاً مهرگان یا مزدکانی اسامی
 بعضی از آنها در مقامات و گوشه های دستگاههای
 موسیقی امروزه نیز دیده می شود و بخصوص دستگاه
 ماهور امروزی با فواصل خود، کاملاً با ماهور علی
 جرجانی منطبق است. [هفت دستگاه. مهدی برکشلی.
 ص ۳۲-۳۶]

جرجرائی، - ۲۵۱ق. محمد بن فضل، مکنی به
 ابو جعفر، از وزرای فاضل و ادیب عباسیان بود.
 مؤلف «تجارب السلف» آرد. مردی فاضل و ادیب و
 ظریف بود و گویند در موسیقی، دستی داشت و بر آن
 شیفته بود. به سال ۲۵۱ هـ.ق. برابر با سال ۸۶۵ م.
 در گذشت. [لغت نامه]

جرس زنگی است که انواع دارد (گاهی به صورت
 گوی پردازند و هر دو نوع از روی بود و گاهی به
 صورت تابه از هفت جوش سازند و به پتک زدن
 آواز دهند. [آندراج]

مرادر منزل جانان چه امن عیش چون هردم
 جرس فریاد می دارد که بر بندید محملها [حافظ]
 منزل سلمی که بادش هردم از ماصد سلام
 پر صدای ساریانان بینی و بانگ جرس [حافظ]
 کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش
 وه که بس بی خبر از غلغل چندین جرسی [حافظ]
 شده از آن جرس در دایه آگاه

شنید آواز گفتار شهنشاه [فخرالدین گرجانی]
 غو پاسبانان و بانگ جرس

همی آمد از دور و از پیش و پس [فردوسی]
 سر آمد غو پاسبان و جرس

زلشکر نبد خفته بسیار کس [فردوسی]

همان زنگ زرین و زرین جرس
 که اندر جهان آن ندیده است کس [فردوسی]
 برزین ستام و جناح و پلنگ

بباید که آید خروش جرس
 در دژ بیستند از آن روی تنگ
 خروش جرس خاست و آوای زنگ [فردوسی]
 شب آمد غمی شد ز گفتار شاه
 خروش جرس خاست از بارگاه [فردوسی]
 شبی چون رخ اهرمن کینه خواه
 خروش جرس خاست از بارگاه [فردوسی]
 جرق (اعراب نامعلوم است) مقام موسیقی. پرده
 موسیقی بظاهر همان جر که است. [لغت نامه]
 جر که (اعراب نامعلوم) زیرترین سیم و یا «لون» [لغت
 نامه]
 جره نام سازی بوده که در اثر گذشت زمان، متروک
 شده. تنها نام آن به یادگار مانده است از چگونگی
 این ساز اثری باقی نیست.
 مغنی بدان جره جان نواز
 بر آهنگ ما ناله نویسان [نظامی]
 جره نام سازی است مانند شتر قوه (شرغو. شترغو)
 لیکن کوچکتر از آن است. [برهان قاطع، لغت نامه]
 بیا مطرب آن جره طفل وش
 چو طفلان به برگیر و بنواز خوش [امیر خسرو دهلوی]
 جریده موسیقی به مدیریت سرگرد مین باشیان در
 سال ۱۳۱۸ شمسی از انتشارات اداره موسیقی کشور
 ماهانه در تهران. [لغت نامه]
 از چگونگی این نشریه، از نظر تعداد صفحات، تعداد
 شماره‌های منتشر شده و مطالب آن، اثری به دست
 نیامد (۱۳۶۳ ش.).
 جس نواختن اوتار به انگشت سیابه و ابهام بی مضراب.
 [لغت نامه]
 جُسان دف زندگان. جمع ساختن آنان که دف زنند.
 [لغت نامه]
 جعبه یکی از آلات موسیقی، و جمع آن جعبات است.
 نام سازی است. [لغت نامه]
 جعبه کودک خوش دلکش
 راه اشکر همی سراید خوش [مسعود سعد]
 چون فرو راند زخمه بر جعبه

بر طبل تپی مزین جرس را
 بیگانه مدان نوای کسی را [نظامی]
 ز گردون به گردون شده بانگ و جوش
 جهان از درای جرس پر خروش [گرشاسب‌نامه]
 بدان تا گراز پس کسی آید به جنگ
 جرس بر کشد زود آواز زنگ [گرشاسب‌نامه]
 چو گرشاسب نزدیکی در رسید
 ز که دیده باننش جرس بر کشید [گرشاسب‌نامه]
 بخ بخی آن بختی سرمست که کسی
 های و هوی جرسش نشناسد [خاقانی]
 گردن امید خود را ناقه‌وار
 بس جرسها کز کمان در بسته‌ام [خاقانی]
 هر کس جلاجل و جرس آواز می شنید
 در وهم نفخ صور همی شد مصورش [خاقانی]
 کوس فلک را جرسش بشکند
 شیشه مه را نفسش بشکند [نظامی]
 هر بنه‌ای را جرسی داده‌اند
 هر شکری را مگسی داده‌اند
 از جرس نفس بر آور غریو
 بنده دین باش نه مزدور دیو [نظامی]
 رنگ و بو غماز آمد چون جرس
 از فرس آگه کند بانگ فرس [مولوی]
 رنگ باقی صیغه‌الله است و بس
 غیر آن بر بسته دان همچون جرس [مولوی]
 همه دعوی و فارغ از معنی
 راست گویی میان تپی جرس است [سعدی]
 جرس واز از تو را در دیست تاکی ناله ناکردن
 نحیب آسا گرت باریست تاکی راه نارفتن [خاقانی]
 می کوفت دوکف به سر مگس‌وار
 می‌رفت فغان کنان جرس وار [لیلی و مجنون صاعد]
 از آن مرز نشیند آواز کسی
 غو پاسبانان و بانگ جرس [لیلی و مجنون صاعد]
 کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست
 این قدر هست که بانگ جرسی می‌آید [حافظ]
 بفرمود کانتش مسوزید کس

هر که بشنید گرددش سغبه [مسعود سعد]

جعبه آواز در تذلول عامه گرامافون را گویند. [لغت نامه]

«صندوق آواز» یا «صندوق آوازه» با آمدن ضبط صوت از رونق افتاد و تدریجاً متروک شد.

جعبه زن نوازنده جعبه، کسی که ساز جعبه را بنوازد.

جعبه صوت جعبه آواز. [لغت نامه]

جعد پُر خم به اصطلاح اهل موسیقی، کنایه از مبالغه

در تحریرات دل آویز. [آندراج، لغت نامه]

جعد زخمه به اصطلاح اهل موسیقی عبارت از مقلق

خوانی است. [لغت نامه]

چه خوش حیات چه ناخوش چه آخرست زوال

رندانه چه جعد زخمه چه ساده چو خار جست نوا

[خاقانی]

جعد ساده کنایه از جعد غیر مکلف و جمع شده. به

اصطلاح اهل موسیقی، عبارت از ساده خوانی است.

[آندراج، لغت نامه]

جعفری، مرتضی دوره هنرستان عالی موسیقی را در

رشته موزیک نظام به پایان رسانید و موفق به

دریافت لیسانس موسیقی از این هنرستان گردید.

[تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی، ص

۱۱۶]

جفانه یکی از آلت‌های نوازندگی است. [جفانه، لغت

نامه]

جغتایی گوشه‌ای از دستگاه سه گاه است. این گوشه

در «کتاب اول سنتور» تألیف استاد صبا چاپ شده

است.

جغ جغ صدای مهمه و وراچی. صدای حرف زدن

درهم و برهم و ناشمرده. [فرهنگ وازی]

زاهد ز حسد جغ جغ باطل کند آغاز

عاشق ز سرسوز جوزد نعره حق حق [اسیری]

جغجغه چیزی از مس و یا چوب که در آن سنگریزه

کنند بازیچه اطفال را که چو بچیانند آوازی بر آورد.

بازیچه اطفال، و آن ظرفی خرد است از چوب یا حلبی

و امثال آن، و بر آن دسته‌ای بلند و در میان ظرف،

ریگی چند که چون بچیانند آواز کند. [لغت نامه]

جُفت ساز نوعی از فنون هنرهای سازندگی. صفتی از

صفات ذوی‌الآوتار است و آن سه نوع می‌باشد.

جفت ساز. راست ساز، یک و نیم ساز. [برهان قاطع،

لغت نامه]

آنجا که جفت ساز سر خامه‌ات بود

لحنی بود تمام که نام نوا برند [کمال‌الدین اسماعیل]

جُفتی جفتی، دوزله، دونایی. جفته دوعدد نی چسبیده

به هم و دارای شش یا پنج سوراخ است. دارای

قمیشتی مضاعف است. این ساز در اکثر نقاط ایران

وجود دارد و می‌توان آن را ساز مجلسی روستایی

ایران نامید زیرا دهل و سرنا را در فضای باز می‌نوازند

و دوزله را در محیط مسقف، و در بعضی نقاط همراه

دایره یا تمبک. وسعت این ساز در حدود دواکتا

است که بستگی به بزرگی و کوچکی آن دارد.

آنجا که جفت ساز سر خامه‌ات بود

لحنی بود تمام که نام نوا برند [کمال‌الدین اسماعیل]

به تاب گسیوی چنگ و به جفت ساز و رباب [روحی]

جکک نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران که از کتب

متقدمان برای ما به یادگار مانده، بدون اینکه اثری از

لحن آن مانده باشد.

جکوک نام گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم ایران.

در موسیقی این روزگار، گوشه‌ای بدین نام وجود

ندارد.

احتمالاً تحریف شده جگور، یا چگور باشد.

جگور مانند سه تار است ولی کاسه‌ای بزرگتر و

دسته‌ای بلندتر از سه تار دارد.

جل چکاوک. [فرهنگ عمید]

پرنده‌ای است خوش آواز و نام گوشه‌ای است در

دستگاه همایون. [چکاوک]

جلابی، علی بن افراسیاب، - ۷۶۰ ق این افراسیاب

جلابی (کیا...) وی و برادرش کیا محمد، جوانانی

خوش آواز و مورد توجه و عنایت ملک فخرالدوله

آخرین ملک آل باوند بودند. در سال ۷۶۰ ق. در

جنگی که بین افراسیاب جلابی با اتباع سیدقوام

الدین مرعشی در گرفت، افراسیاب و از پس او
کیاعلی و دیگر برادرانش کشته شدند.

[حبیب السیر. ج ۳، ص ۳۳۷-۳۳۹]

جلجل قرص شکل است که از روی سازند و مطربان
آن را در دایره‌های خود تعبیه نمایند، و گاه جدا از
دایره استعمال سازند و در وسط آن حباب‌طوری
کنند و آن را به زبان هند، گاه «جهانجه» خوانند و
گاه «تال» نامند. و مراد از آن زنگهایی باشد که پیکان
در کمر بندند و رسم است این طایفه گاهگاه چندی
مجموع شده به جهت استعمال بجهند یا به حرکت
دوری بدون در آن حالت، زنگ اینها صدا می‌کند
و این رباعیات را افراد موافق حوصله خویش با هم
بخوانند.

بهار عشرتم پژمرده چندان بی گل رویت

که چون برگ خزان می‌ریزد از دف‌ها جلجل‌ها

[بهار عجم]

چون فاخته دلبر برتر پرد از عرعر.

گویی که به زیر پر برسته یکی جلجل [منوچهری]

سلطان حسین جلایری که اهل موسیقی و طرب بود،
آن قدر حالات زنانه داشت، که پیراهن زنانه به تن
می‌کرد و آرایش زنانه می‌نمود و به انگشت، زنگ
می‌بست و با دامن بلند زنانه رقص جلجل می‌نمود.

[مجله یغما. ش ۳۱، سال ششم، «گذار زن از

گداوزندگی»، باستانی پاریزی.]

زان جلجل که در دم آوردند

رقص در جمله عالم آوردند [نظامی]

شب به پاس تو هندوی است سیاه

بسته برگرد خود جلال ماه [نظامی]

جلجل زنان گفت هارون شاه

که شه تاج وریاد دشمن تباه [نظامی]

همای عدل تو چون پروبال باز کند

تذروانه برون آرد از جلجل باز [سوزنی]

درای خرد. چیزی باشد مانند سینه‌بند اسب که در

آن زنگها و جرسها نصب کنند و بر سینه اسب بندند.

زنگها. زنگوله‌ها.

سنج. دایره.

دف. دایره [فرهنگ معین]

آلتی بیضوی شکل، که قطر دایره آن سی و پنج وجب
بوده است و برای آنکه نوازندگان هنگام نواختن
ساز، کر نشوند، گوشهای خود را محکم می‌بسته‌اند.

جلجل زنان از نواهای زنگ

بر آورد خون از دل خاره سنگ [نظامی]

عنادل زان جلجل نغمه پرداز

در این فیروزه کاخ افکنده آواز [جامی]

به گوش من رسید آواز خلخال

چو آواز جلجل از جلجل [منوچهری]

هر که از جلجل و جرس آواز می‌شنید

دروهم نفخ صور همی شد مصورش [خاقانی]

ستاره بین که فلک را جلجل کمر است

که بر کمر که گردون جلجل است صواب [خاقانی]

صبح هارون صفت چو بست کمر

مرغ نالید چون جلجل زر [نظامی]

جلجل زن آن که عربانه و دایره و دف زند.

[آندراج، لغت نامه، ← عربانه]

جلجلی نسبت است به جلجل. [لغت نامه، جلجل]

جلالذّه پرده. پرده‌های رودها. آهنگی است از موسیقی.

[لغت نامه]

نوایی بدین نام در موسیقی نت شده ایران ثبت نیست.

جلالزه نام نوایی از موسیقی قدیم ایران است که در

کتاب متقدمان ذکر آن آمده است. در موسیقی کنونی

ایران، لحنی به این نام وجود ندارد. شاید تحریف شده

جلجل باشد.

جلجل آلتی بیضوی شکل، که قطر دایره آن سی و پنج

وجب بوده و برای آنکه نوازنده هنگام دمیدن آن، کر

نشود، گوشهای خود را می‌بسته است.

جلجل زنان از نواهای رنگ

بر آورد خود از دل خاره سنگ [نظامی]

درای خرد. زنگ. جرس. دف. دایره. سنج دایره.

[فرهنگ معین]

زنگله. جمع جلجل. [منتهی‌الارب، لغت نامه]

موسیقی مانند سایر زبانها دارای فرم و جمله‌بندی و نقطه گذاری است. جمله موسیقی مرکب است از چندین قسمت، که هر قسمت نیز به یک یا چند ملودی تقسیم شده است و از مجموع تمام آنها یک جمله موسیقی تشکیل می‌شود. قسمتهای جمله و رسم ملودی را غالباً با سکوت کوتاهی از هم جدا می‌نمایند. این تقسیم جمله به قسمتهای رسم ملودیا و تعیین سکوتها را نقطه گذاری موسیقی می‌گویند.

همان‌طوری که نقطه گذاری در ادب فارسی اهمیت و لزوم زیادی دارد، جمله و نقطه گذاری در موسیقی نیز اهمیت خاصی را دارا می‌باشد. بدیهی است در پرتو خوب تقسیم کردن جملات، زیبایی و لطافت خاص موسیقی بخوبی نشان داده می‌شود، زیرا جملاتی که فاقد نقطه گذاری باشند، خواندنشان مشکل است.

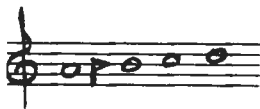
جنت، ۱۲۹۵ - ۱۳۵۹ ق. تخلص بانو فضل بهار خانم ملقبه به ایران‌الدوله دختر شاهزاده سلطان حسین میرزا نیرالدوله و همسر مصطفی قلیخان حاجب‌الدوله بوده، از موسیقی اطلاع کافی داشته، ولادتش در سنه ۱۲۹۵ ه.ق. و وفاتش در سنه ۱۳۵۹ ه.ق. اتفاق افتاده.

[گلزار جاویدان. محمود هدایت. ج ۱، ص ۳۳۴.]

جن جیق یکی از سازهایی که در ادوار مختلف اسلامی به وجود آمده است و اکنون آثاری از این ساز وجود ندارد.

جنس در موسیقی ایران، هر چهار نت موسیقی دنبال هم را که در این روزگار، «دانگ» یا «تیر آکورد» می‌نامند، جنس می‌گفته‌اند.

جنس



دانگ

جمال شناسی عنوان کتابی است از آ. لاورینیاک ترجمه منوچهر محمودی شامل اجمالی از قواعد موسیقی و چگونگی تأثیر گامها در انسان که به سال ۱۳۲۶ ش چاپ و منتشر شده است.

جمالی نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران که در کتب متقدمان مذکور است. در موسیقی موجود ایران، گوشه‌ای به این نام به ثبت نرسیده است.

جمله واحد ساختمانی یک قطعه در موسیقی که دارای معنی کامل باشد، و در آخر آن سکوت طویل قرار می‌گیرد.

[فرهنگ معین، لغت نامه، جمله موسیقی.]

جمله موسیقی یک قطعه موسیقی از چند جمله تشکیل می‌شود، که هر یک از آنها دارای یک معنی کامل است (دارای یک روند هماهنگ و مربوط است)، در نتیجه ارتباط و پیوستگی این جمله‌ها، یک قطعه موسیقی تشکیل می‌شود. یک جمله موسیقی دارای دو یا چند قسمت کوچکتر موسوم به عضو جمله است، و هر عضو هم ممکن است از دو جزء کوچکتر تشکیل شود که رسم جمله نامیده می‌شود.

رسم اول عضواول



رسم دوم عضودوم



رسم اول عضواول



رسم دوم عضودوم



[نامه]

جوانی نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران که در کتب متقدمان نام آن مذکور افتاد. در موسیقی ردیفی موجود ایران، بدون سابقه است.

جوانی نام ترانه دلنشینی است در آواز افشاری از ساخته‌های حسین یاحقی که با صدای الهه است و در برنامه دیگری، قوامی آن را خوانده است.

«جوانی رفتی زدستم در خون نشستم»

جون جون یکی از ترانه‌های مازندرانی است که در ساری هم متداول است.



دوتا یاری گرفتم در جوانی

یکی رشتی یکی جون جون مازندرانی

به قربان سر رشتی برم من

که دل را می‌بره جون جون مازندرانی

چنگ سازی است از ابزار آلات طرب و معرب چنگ فارسی است. جمع آن چنوک، و شاید معرب چنگ فارسی باشد. در کتاب «تعریف» آمده: چنگ، آلتی است جدید، دارای نفخاتی دلنواز که در لطف و خوبی مشابه عود، و شکل آن با شکل عود مباین است. سر آن به طرف پایین مایل است. گویند به چنگ گفته شد که آیا نغمه‌ای دلنوازتر از تو شنیده شده است؟ گفت: آری. و اراده کرد عود را.

[صبح‌الاعشی ج ۲، ص ۱۴۴. لغت نامه]

چنگی نسبت است به چنگ. نوازنده چنگ.

[اقرب‌الموارد، لغت نامه]

چنگوگ، عطا، ۱۳۲۷- فرزند رحمت‌الله به سال ۱۳۲۷ش در شهرستان لار فارس متولد شد. ابتدا مشق تار را نزد حاج علی اکبر خان شهنازی شروع کرد. سپس از محضر نورعلیخان برومند نیز کسب فیض نمود. به سه تار هم آشناست. اکنون (۱۳۶۳ش) در مرکز حفظ و اشاعه و اعتلای موسیقی به امر تدریس اشتغال دارد.

جواب اوج نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران است. در موسیقی کنونی ایران، گوشه‌ای بدین نام نیست، ولی اوج حسینی و غیره وجود دارد.

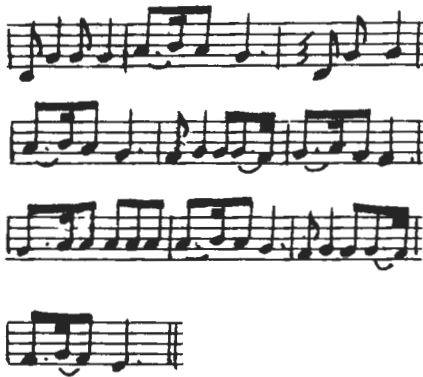
جواب حسینی نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که در اشعار و کتب متقدمان به ثبت رسیده است. در موسیقی کنونی ایران، گوشه‌ای به نام جواب حسینی وجود ندارد.

جواب نوا جواب نوا، نام گوشه‌ای بوده از موسیقی قدیم ایران، که در موسیقی این روزگار، وجود ندارد. **جوابه** نام گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم ایران در دستگاه سه گاه بوده است، که تنها نام آن در کتب متقدمان به یادگار مانده. در موسیقی موجود ایران، گوشه‌ای به این نام نیست.

جوابه گوشه‌ای در دستگاه سه گاه. [فرهنگ معین]

جوانویه نام رامشگری است از مردم ری که ابراهیم موصلی ارجانی موسیقی را از او فرا گرفت.

آهنگی است در موسیقی. [فرهنگ شاهنامه، لغت



جونی جونی یکی از ترانه‌های مازندران است که در گرگان هم متداول است. با اشعار دوبیتی خوانده می‌شود. فقط در آخر، برگردانی دارد که تکرار می‌شود و دارای دو قسمت است که اولی چهار دفعه تکرار می‌شود و دومی مخصوص خاتمه است.



زدست دیده و دل هردو فریاد جونی
که هرچه دیده بیند دل کند یاد جونی
جونی جونی جونی آی جونی
دردت به جونم جونی
چهار به آواز خواند. [منتهی‌الارب، لغت نامه]
چهارت بلند شدن و اوج گرفتن آواز، [فرهنگ معین]

آهنگی است در موسیقی. [لغت نامه]
جهانپناه، عبدالله نوازنده ویولن دراز کستر گله‌هاو سرپرست ارکستر شماره هفت رادیو (۱۳۳۶ش).
وی در خیابان شاه آباد کلاس تدریس موسیقی داشت و شاگردان زیادی نیز در رشته موسیقی تربیت کرد.

جهان فیروز، محمدعلی وی به سال ۱۳۱۹ هـ.ش، هنرآموز سرود و موسیقی آموزشگاه‌های تهران بوده است.

[تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی، ص

۱۰۱]

جهانگیری، عباس به سال ۱۳۲۹ش در سمت هنرآموز سرود و موسیقی در آموزشگاه‌های تهران به کار اشتغال داشته است.

[تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی، ص

۱۰۱]

چهر جهر بلند کردن آواز [منتهی‌الارب، لغت نامه]
جمهوره بلند شدن آواز. [منتهی‌الارب، لغت نامه]

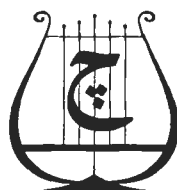
انگور مل' پمه' شم' بگشی' شم
خورده' وجه' باتوبمه' جم'
هر که آمه' میون' ر' زنده' هم
به حق محمد عمرش بود' کم
جونی جونی کازورنی رشتی و مازندرانی
من می‌رم' تنها میهمانی
جونی جونی شیرازی یکی از ترانه‌های زیبای شیرازی که در نقاط دیگر هم متداول است.

Andante



۱- مو ۲- بودم ۳- رشد ۴- کشیده شد ۵- کوچک ۶- بچه
۷- شدم ۸- رام ۹- ما ۱۰- میان ۱۱- را ۱۲- می‌زند ۱۳- بشود ۱۴- می‌روم

جینک دایرة کوچکی است که دور آن رازنگوله بسته
باشند و در شهر بندرلنگه مورد استفاده اهالی محل
است.
[دریا و دلاوران. صدیقه موسوی همدانی. ص ۱۳۱.]



چ یکی از حروف صامت و حرف هفتم از الفبای فارسی است که در زبان عرب وجود ندارد و در حساب ابجد، مانند «ج» (جیم)، آن را سه محسوب می‌دارند.

چابک ادا سازنده و نوازنده. [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت نامه]

چابک پای چالاکي و مهارت داشتن در رقص. [لغت نامه]

با همه نیکویی سرود سرای

رود سازی به رقص چابک پای [نظامی]

چارپاره نام سازی است. [آندراج، لغت نامه]

چارپاره نوعی رقص. [آندراج، لغت نامه]

چارپاره زن کسی که چارپاره زند و چارپاره زند داند. [لغت نامه]

سار به شاخسار بر رنگی چارپاره زن

خنده زنان چو زنگیان ابر ز روی اغیری [خاقانی]

چارتا طنبور و ریاب چهارتار را گویند. [برهان قاطع، لغت نامه]

چارتار یکی از آلات ذوات الاوتار، که در ادوار مختلف اسلامی متداول بوده است و به نامهای «چارتا» و «چارتاره» هم به چشم می‌خورد.

چارتاره، چهارتاره، ربابی که دارای چهارسیم است.

طنبوری که چهارتار دارد. [فرهنگ معین]

طبع گیتی راست شد در عهد توزان سان که باز نشنود صوت مخالف هیچ کس زین چارتار

[سلمان ساوجی]

چارتار به معنی چارتار است که طنبور و ریاب و هر سازی است که بر آن چهارتار بندند. [برهان قاطع، لغت نامه]

چارتای نوعی ساز چهارتار ریاب. طنبور. [لغت نامه] به منعمان بهل آواز چنگ رندان را

ترانه‌ای سبک از چارتای میبکده بس [اوحدی]

چاشنی ابتدای زدن چوب را نیز گویند بر کوس. [برهان قاطع]

چوب اولی که بر کوس و نقاره زنند. [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت نامه]

چاق کردن کمانچه را چاق کردن، اصطلاحی است برای کوک کردن یا گرم و خشک کردن کمانچه، که آماده نواختن شود.

به چنگش کمانگر نیاید به پیش

کند چاقش از آتش صوت خویش [ملاطرا]

چالانچی کلمه ترکی است به معنی سازنده، نوازنده و ساززن. [لغت نامه]

چالتاغ نام یک نوع اسباب بازی کودکانه است که در تهران، آن را (چغچغه) نامند. [لغت نامه]

چامه سرود، نغمه، شعر آوازی.

یکی چامه گوی و دگر چنگ زن

یکی پای کوبد شکن بر شکن [فردوسی]

یک شبانروز اندر آن خانه

گاه چامه سرود و گه چانه [فرهنگ اسدی]

چامه سرایی تصنیف ساختن. سرود گفتن. نغمه ساز
کردن شعر و غزل در آهنگ موسیقی خواند. [لغت
نامه]

همه چامه گفتند بهرام را
شهنشاه با دانش و کام را [فردوسی]
چامه سراییدن سرود خواندن. نغمه ساز کردن.
آهنگی از دستگاههای موسیقی را به وسیله سازی
نواختن. [لغت نامه]

بزد دست و طنبور در بر گرفت
سراییدن چامه اندر گرفت [فردوسی]
چامه گفتن سرود گفتن. نغمه ساز کردن. شعروغزل
در آهنگ موسیقی خواندن. [لغت نامه]
چامه گو سرود گوی. تصنیف ساز سرود خوان. غزل
به آواز خواندن. با آهنگ موسیقی خواندن ترانه.
[لغت نامه]

همه چامه گو سو فرا را ستود
به بربط همی رزم توران سرود [فردوسی]
چامه گوی سرود ساز. تصنیف ساز. سرود گوی.
آواز خوان. کسی را گویند که غزلی را به آواز خوش
بخواند. آن که شعروغزل را به آهنگ موسیقی در
دستگاههای موسیقی بخواند. موسیقیدان. [لغت
نامه]

هلا چامه پیش آوری چامه گوی
تو چنگ آوری دختر ماهروی [فردوسی]
یکی چامه گوی و دگر چنگ زن
یکی پای کوبید شکن بر شکن [فردوسی]
همو میگسار و همو چنگ زن

همو چامه گویست و انده شکن [فردوسی]
چامه گویی سرایندگی آواز. آواز خوانی. خوانندگی
شعروغزل به آواز خواندن. شعر و تصنیف و سرود به
آهنگ در دستگاههای موسیقی خواندن. [لغت نامه]
چاووش خوان آن که قبل از قافله های زیارتی راه
افتد و ادعیه مذهبی خواند. [لغت نامه]
چاووش خوانی آواز و اشعاری که چاووش قافله
زوار خواند. خواندن چاووش قافله زوار اشعاری را

چو آن چامه بشنید بهرام گور
بخورد آن گران سنگ جام بلور [فردوسی]
همان چامه و چنگ مارا بس است
نثار زنان بهر دیگر کس است [فردوسی]
به گوش زن جادو آمد سرود
همان چامه رستم و زخم رود [فردوسی]
بر آورد رامشگر زابلی
زده چنگ بر چامه کابلی [فردوسی]
سرمايه عشقند چو بر چامه سرایند
پیرایه نازند چو در خدمت یارند [سنائی]
بزد دست و طنبور در بر گرفت
سراییدن چامه اندر گرفت [اوهی]

چامه برخاستن سرود ساختن. نغمه ساز کردن
آهنگی از دستگاههای موسیقی را به وسیله سازی
نواختن. [لغت نامه]
بتان چامه و چنگ بر ساختند
زیبگانه ایوان بهر داخند [فردوسی]
چامه زدن سرود زدن. نواختن تصنیف مخصوص را با
آهنگ یا به وسیله یکی از آلات موسیقی نواختن.
[لغت نامه]

همه چامه رزم خسرو زدند
زمان تا زمان ره نوزدند [فردوسی]
چامه زن ساز زن. موسیقیدان. آهنگساز. نغمه زن. آن
که سرود و نغمه در دستگاه موسیقی ساز کند و به
وسیله یکی از آلات موسیقی بخواند یا بنوازد. کسی
که خواندن یا زدن نغمه و سرود را در دستگاههای
موسیقی داند. [لغت نامه]

چامه سرا شاعر منظومه ساز. چامه گوی. تصنیف
ساز آواز خوان. کسی که شعری را با آواز بخواند.
آن که غزل یا تصنیف را در دستگاه موسیقی بخواند.
[لغت نامه]

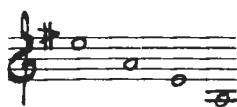
چامه سرای تصنیف ساز. آواز خوان. خواننده
شعروغزل در آهنگ موسیقی. کسی که موسیقی
داند و خواندن شعر و سرود را در دستگاههای
موسیقی داند. [لغت نامه]

در منقبت ائمه و مناسبت با زیارت اعتاب مقدسه.

[لغت نامه]

چپ بی‌اصول شدن ساز و گویندگی را نیز گویند. بیرون شدن خنیاگر از دستگاه راه موسیقی. [لغت نامه]

چرخ زدن مضرب زدن به سیم سازها. [لغت نامه]
چپ کوک چپ کوک و راست کوک در بدوامر، به واسطه اختلاف وسعت آزاد صدای زن و مرد بوده است، بدین ترتیب، که چون این دو کوک به اندازه یک پنجم و یا یک چهارم اختلاف دارد و اغلب وسعت آواز صدای زن و مرد به ترتیب در چپ کوک و راست کوک است، لذا آوازه‌ها در این دو کوک سهلتر است. این اصطلاح را در تار، بالادسته و میان دسته می‌نامند.



چپ کوک ویولن



راست کوک ویولن

چپ مضرب اصطلاحی در موسیقی. اصطلاحی در طرز مضرب زدن به سیم سازها. [لغت نامه]
چپی یکی از رقصهای مشهور و متداول غرب ایران که در کردستان، آذربایجان غربی، کرمانشاه و لرستان مورد علاقه مردم است و ریتم آن ۲/۴ تند است. چر نغمه و غنا باشد. چه، چرگر، سازنده و مغنی را خوانند. [لغت نامه]

چرخ دَف، زیرا که چرخ مدور را گفته‌اند و آن نیز مدور است و به این جهت، به عربی آن را دایره گفته‌اند، دَف، دایره. [لغت نامه]

چرخ در آمد به ترنگ‌ترنگ

زهره به بیکبار فرو ریخت چنگ

جز من و ساقی بنماید کسی

چون کند آن چرخ ترنگ‌ترنگ [مولوی]

چرخ رقص دوری که صوفیان گاه سماع کنند.

[انجمن آرا، لغت نامه]

به چرخ اندر آیند دولاب وار

چو دولاب بر خود بگریند زار [سعدی]

چرخ پُراختر کنایه از دَف و دایره است که در گرداگرد آن، حلقه‌ها و صورتهاست. کنایه از دایره

زنگی است. [انجمن آرا]

آن چرخ پراختر نگر آن اختر بی‌مرنگر

آن حلقه و چنبر نگر صد حلقه دور چنبرش

[انجمن آرا]

چرخ زدن به گرد خود گشتن در رقص. [مناقب، ص

۲۹۴]

رقصیدن. به دور خود چرخیدن به نشانه رقص و

پایکوبی و شادمانی. [لغت نامه]

چرخ زدن کنایه از رقص باشد. رقص. بازیگر. [لغت

نامه]

چرخگاه جای رقصیدن. [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت

نامه]

چرخ نمودن رقص نمودن. [لغت نامه]

مجنون ز نشاط یار برجست

چرخ بنمود و باز بنشست [نظامی]

چرخیدن رقصیدن. [لغت نامه]

چرز پرنده‌ای است خوش آواز که بعضی چکاوکش

می‌دانند و در عرب «ابوالملیح» خوانند. [لغت نامه]

چکاوک نام گوشه‌ای است از دستگاه همایون.

چرخنو یک نوع ساز باشد. [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت

نامه]

چرگر سرود گوی بود، مغنی و خنیاگر و آوازه‌خوان

باشد. [لغت نامه]

ز آوای مطرب ز دستان چرگر

دل من تپان همچو ماهی است به بر [شهاب‌الدین

مدارانی]

چرم گرگ طبل بزرگ و نقاره. [فرهنگ

ناظم الاطبا، لغت نامه]

چرنگ چرنگ، جیرنگ، آوازی که از برخورد پیایی

شمشیر و گرز و مانند آنها برآید.



چش وره دل وه تما بلکه تو بیایی
غم دیریت کشته نازار کی می آیی
مه که رسوای دلم دل هم رسوای تئه
مه که شیدای دلم دل هم شیدای تئه
نازار شیرین نازدارم شیرینی روز گارم
آی د دوریت بی قرارم

ترجمه فارسی:

چشم به راه و دل به تمناست بلکه تو بیایی
غم دوریت مرا کشته است نازی من کی می آیی
من که رسوای دلم
دلم هم رسوای توست
من که شیدای دلم
دلم هم شیدای توست
نازدار تو شیرینی روز گارم هستی
از دوریت بی قرارم

چغار آواز ساز، صدای چنگ و ساز و امثال آن. [لغت
نامه]

چغان چویی را گویند که میان آن را شکافته چند
جلاجل بر آن نصب کنند و آواز خوان بدان اصول
نگاه دارد. [برهان قاطع]

چغان نام نغمه و پرده ای از موسیقی. [فرهنگ
ناظم الاطبا، برهان قاطع].
از شعرا و کنند اگر شعر دلبران

هر تار آن ترانه چنگ و چغان دهد [حمید قلندر]
چغانه سازی است که از خانواده آلات ضربی «آلات
ایقاعی» که ساختمان نوع ابتدایی آن عبارت بوده
است از یک کدوی کوچک خشک که درون آن
سنگریزه می ریخته اند و دسته ای برای آن تعبیه
می کرده اند و در هنگام پایکوبی، متناسب با وزن
رقص، به حرکت در می آورده اند.

صدای زه کمان. آواز درای و زنگ. صدایی که در کوه
و گنبد پیچد. آواز شکستن بلور و مانند آن.

خروش آمد و ناله کرنای
هم از پشت پیلان چرنگ درای [فردوسی]
ز چاک تبرزین چرنگ کمان
زمین گشت جنبان تر از آسمان [فردوسی]
آواز درای. صدای زنگ. جرسی - چرنگ [لغت
نامه]

ز غریدن کوس و شیپور و نای
زبانگ جرس وز چرنگ درای [فردوسی]
چرنگیدن صدا کردن زنگ درای. آواز برخاستن از
جرس و درای و نظایر آنها. [لغت نامه]

زبس ناله کوس با کرنای
چرنگیدن گرز هندی درای [فردوسی]
چسته نغمه و آواز و آهنگ. خوانندگی. [لغت نامه]
ز قول مطرب دلکش نیوشی چسته های خوش
زدست ساقی مهوش شراب لعل بستانی. [عبدالواسع
جلی]

چشم نی کنایه از سوراخ نی است. [آندراج]
اشارت کرد چشم نی سوی چنگ
که آن پیر جوان آواز را باش [امیرحسین دهلوی]
چش وره یکی از ترانه های محلی خرم آباد، که اصل
مایه آن از بخش چگنی لرستان است. نوای ترانه در
مقام چهارگاه می باشد.



نوع فلزی آن جق جقه یا جق جقه نام دارد و هنوز هم متداول است و برای سرگرمی کودکان به کار برده می‌شود. صورت ظاهری این ساز، دگرگونی‌هایی یافته و به اشکال گوناگون ساخته شده است. هم اکنون نیز این ساز در ارکستر جاز، ارج و مقامی دارد و آن را مالاکاس نامند که در دودست نوازنده، همراه باریتم جاز به حرکت در می‌آید.

به وقت سرخوشی از آه و ناله عشاق به صوت و نغمه چنگ و چغانه یاد آرید سحرگاهان که مخمور شبانه

گرفتم باده با چنگ و چغانه [حافظ]

چوبی مانند مشتته حلاج که سر آن شکافته، جلاجلی چند در آن تعبیه کنند و اصول موسیقی را بدان نگاه دارند.

این خانه که پیوسته در او چنگ و چغانه است

از خواجه بهر سید که این خانه چه خانه است [مولوی]

چغانه، بر وزن ترانه نام سازی است که مطربان نوازند و بعضی گویند ساز قانون است و چوبی شبیه به مشتته جلاجی که یک سر آن را شکافند و چند جلاجل در آن تعبیه کنند و بدان اصول نگاه دارند.

مطرب عشق می‌زند هر دم

چنگ در پرده چغانه دل [مجیرالدین بیلقلی]

زلف بنفشه به بوی لعل خجسته ببوس

دست چغانه بگیر پیش چمانه بخم

بلبل چغانه بشکند ساقی چمانه پر کند

مرغ آشیانه بفکند و اندر شود در زاویه [منوچهری]

روی جزیر جناح چنگ ممال

دست جزیر سر چغانه منه [سنائی]

به فلاشی و رندی فاش گشتم

نخواهم جزمی و چنگ و چغانه

من بعد با حریفان دور مدام دارم

در گوشه خرابات با زخمه چغانه [مولوی]

زاد همی ساز و شغل خویش همی یز

چند برین شغل نای و شغل چغانه [کسائی]

وقتی که چون سرود سرایی به باغ

یا در چمن چغانه نهی بر کنار [فرخی]

به هنگام آموختن فتنه بودی

تو دیوانه سر بر ترنگ چغانه [ناصر خسرو]

دست پیاله بگیر قدقینه بیبج

گوش چغانه بمال سینه بر بط بخار [خاقانی]

دامن مرد کاهلی چو گرفت

گله از گردش زمانه کند

مطرب از کار چون فروماند

چشم بر گوشه چغانه کند [ابن یمن]

چغانه‌ام که نسازی مرا جز از پی زخم

بها نه‌ام که نجویی مرا جز از پی جنگ [سیاهانی]

مرا به چوب چغانه بزن چغانه مزن

مرا معاینه دشنام ده سرود مگوی [وفائی]

چغانه نام پرده‌ای است از موسیقی. [برهان قاطع،

جهانگیری]

نغمه و نوایی از موسیقی. [فرهنگ نظام]

آهنگ و دستگاهی از موسیقی. [فرهنگ ناظم‌الاطهار]

مطرب عشق می‌زند هر دم

چنگ در پرده چغانه دل [مجیرالدین بیلقلی]

چغانه زدن زدن سازی به نام چغانه. ساز زدن. [لغت

نامه]

گهی رباب زنی گاه بر بط و گه چنگ

گهی چغانه و طنبور و بر بط و عنقا [فرخی]

مرا به چوب چغانه بزن چغانه مزن

مرا معاینه دشنام ده سرود مگوی [وفائی]

پرده و نغمه و آهنگی از موسیقی را سرودن.

چغانه زن چغانه زنده. خنیاگر و مطرب. آن کس که

در زدن و نواختن چغانه مهارت و استادی دارد.

سرود خوان و سرود گوی. کسی که در دستگاه چغانه

نغمه سرایی و آواز خوانی کند. [لغت نامه]

چغبه قسمی از ساز نوازندگی. [لغت نامه]

چون فرو راند زخمه بر چغبه

هر که بشنید گرددش سغبه [مسمود سعد]

چغنه سازی است که نوازند. چغانه. چوبی است میان

شکسته که جلاجلی چند بر آن تعبیه کنند و بدان

اصول نگاه دارند.

نوایی است از موسیقی. [فرهنگ معین]

بیا مطرب آن جفنه گزیک فغان

کشد زاهدان را به دیر مغان [خسرو] به نقل از انجمن

آرا]

چفنه نوایی از موسیقی. [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت

نامه]

در موسیقی نت شده ایران نوایی بدین نام ثبت نشده

است.

چغوک چغوک یا «چغو» مرغی است مثل گنجشک،

در صحرا آشیان نهد و او را به تازی «قبره» خوانند و

«ابوالملیح» نیز گویند. و افسردار، چون هدهد و به

صبح، فروتر از همه مرغ بانگ کند و صفیرش بغایت

نیکوست، و اصفهانیان او را «موژه» گویند و در

بعضی دیار «جل» و «بکله» نیز خوانندش. [لغت

نامه]

چقچقی مأخوذ از ترکی. قسمتی از ساز که از چوب

سازند. [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت نامه]

چکامه با آنکه سرود و داستان یکباره از میان رفته

بود، باز بزودی اقسام شعر غنایی جای آن را گرفته

بلافاصله «قصیده» جانشین «سرود»، مثنویات

جانشین داستان و «دوبیتی» جانشین «ترانه» ست.

نام سرود را «چکامه»، نام شعر داستانی را «جامه» و

نام «ترانه» را «غزل» نهادند، و خود لغت ترانه و

دوبیتی و رباعی هم باقی ماند.

چکامه و قصیده بایستی از پانزده بیت کمتر نباشد، و

شامل مدح پادشاهان، یا شامل مطالب زاهدانه و

حکیمانه، و شرح حال بزرگان باشد.

فردوسی گوید:

همه جامه رزم خسرو زدند

زمان تا زمان جامه‌ای نوزدند [بهار و ادب ایران، ص

۷۲]

چکاو نغمه‌ای است از نغمات موسیقی که به آن

«چکاوک» هم می‌گویند. این نغمه در آواز همایون و

بعد از گوشه موالیان نواخته می‌شود. — چکاوک

وقت سحر که چکاو خوش بزند در نکاو

ساعتکی گنج گاو ساعتکی گنج باد [منوچهری]

یکی از سازهای قدیم است.

نهاد بزرگ و نوای چکاو

از ایوان برآمد بجز چنگ گاو [فرهنگ اسدی،

«در حاشیه»]

چکاوک گوشه‌ای از دستگاه همایون شباهتی نام به

گوشه ابوالچپ دارد و در غالب ردیفها مندرج و بین

خوانندگان و نوازندگان متداول است.

نواگر نوای چکاوک بود

چودشمن زند تیر ناوک بود [نظامی]

تا چکاوک بست موسیقار بر منقار خویش

ارغنون گشته است بلبل بر درخت ارغوان [امیرعزیز]

صفیر صلصل و لحن چکاوک و ساری

نفیر فاخته و نغمه هزار آوا [خاقانی]

نوای چکاوک به از بانگ رود

بر آورد باد شتبانان سرود [نظامی]

زده به بزم تورامشگران به دولت نو

گهی چکاوک و گه راهوی گهی قالوس [منوچهری]

از نوای چکاوک اندر کوه

کبک در رقص کردن آمد باز [سیف اسفرنگ]

چکاوک نیشابوری نام نوایی از موسیقی قدیم

ایران که در کتب متقدمان مذکور است. از چگونگی

لحن آن اثری باقی نیست.

چکک نوایی است از موسیقی که مطربان زنند. [لغت

نامه]

بامدادان بر چکک زن چاشتگاهان بر شخج

نیمروزان بر لبینا شامگاهان بردنه [منوچهری]

چکناواریان، لوریسی، ۱۳۱۶- به سال ۱۳۱۶

شمسی در بروجرد متولد شد. در نه سالگی با

موسیقی آشنا و در سال ۱۳۳۲ پس از پایان

تحصیلات ابتدایی وارد کنسرواتوار شد و نزد خانم

ماتنومل مدت دو سال تحت تعلیم قرار گرفت. در

سال ۱۳۳۳ برای تحصیل در رشته آهنگسازی وارد

آکادمی وین شد و پس از هفت سال تحصیل و

نواختن چگرنواز، به وسیله چگر مطربی کردن. [لغت

نامه]

چگَرزن زنده و نوازنده چگر، چگرچی، آن کس که هنر چگَرزدن و چگر نواختن داند کسی که در چگَرزدن مهارت دارد. [لغت نامه]

چگور قسمی ساز روستایی، از ذوات الاوتار که نزد ترکان و ترکمانان رواج دارد و نوازنده آن را «عاشق» نامند [فرهنگ معین]

چگونه از موسیقی لذت ببریم کتابی است شامل

مطالب متنوع موسیقی در ۳۵۸ صفحه به قلم

«زیگموند اسپات» که به وسیله پرویز منصوری به

زبان فارسی ترجمه شده و به سال ۱۳۵۳ در تهران

انتشار یافته است.

چَلَب سنج را گویند و آن دوپارچه برنج تنگ و پهن

باشد، که در بازیگاهها و نقاره خانه ها برهم زنند و

بنوازند. در جنگ و عروسیها متداول است و آن را

سنج نیز گویند، و ضنج معرب آن است. از دو صفحه

مدور برنجین ساخته شده هر صفحه را به یک دست

گیرند و آن دورا به هم زده نوایی از آنها برآورند. و

اکنون نیز زدن سنج در دسته های عزاداری بخصوص

در دسته زنجیرزنها معمول است [لغت نامه]

سنج را گویند و آن دوپارچه برنج تنگ پهن باشد که

در بازیگاهها و نقاره خانه برهم زنند و بنوازند.

[برهان قاطع]

آخته چنگ و چَلَب ساخته چنگ و ریاب

دیده به شکر لبان گوش به شکر توین [منوچهری]

چشم روشن نبیند دیده از گرد سپاه

بانگ تندر نشنود گوش از غو کوس و چَلَب [فرخی]

چو یک پاس بگذشت از نیمه شب

ز پیش اندر آمد خروش چَلَب [فردوسی]

چَل بند جامه رقاصان که دامنهای آن به رنگهای

مختلف برزبر یکدیگر است و دیده شود. پیراهن

مخصوص که غالباً رقاصهای کولی پوشند و چینهها

ویلانهای دامن گشاد و بلند آن از پایین به بالا به

الوان مختلف و به شماره های بسیار نمودار است.

دریافت دیپلم به ایران مراجعت نمود. آن گاه ضمن

تدریس هارمونی در کنسرواتوار، تصدی صداخانه

ملی به او محول گردید. در سال ۱۳۴۲ مجدداً به

اتریش رفت و بعد از دو سال رهسپار آمریکا شد. در

این زمان دانشیار دانشگاه میشیگان بود. در سال

۱۳۴۹ به ایران بازگشت و جزو آهنگسازان تالار

رودکی گردید. از آثار عمده چکنواریان به شرح زیر

می توان نام برد.

۱- یک باله.

۲- کوارتت زهی.

۳- ۱۳ قطعه آهنگ فیلم.

۴- اپرای رستم و سهراب.

۵- کنسرتو برای پیانو.

۶- شش قطعه آواز.

۷- اسکیکس برای ارکستر.

۸- امپرسیون برای پیانو.

۹- پرلود.

۱۰- آریا.

۱۱- توکاتا برای پیانو.

۱۲- موزیک نور و صدا در اجرا در پرسپولیس.

۱۳- هفت قطعه برای پیانو.

۱۴- بیست و شش قطعه برای پیانو مخصوص

کودکان.

۱۵- باگاتل برای پیانو.

۱۶- کنسرتو برای ویولن.

[از کورش تا پهلوی. عزیز شعبانی.]

چکو دو عدد چوب مخصوص است که آنها را به هم

می کویند. [دریا و دلاوران، صدیقه موسوی همدانی، ص

۱۰۳]

چگَر قسمی ساز روستایی، نوعی آلت موسیقی و ساز

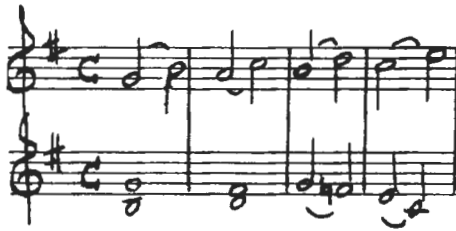
سیمی ساده که بیشتر در میان افراد ترکمان متداول

است. [لغت نامه]

چگرچی کسی که چگر تواند نواخت.

چگَرزن آن کس که چگر نوازد. [لغت نامه]

چگَرزدن نواختن سازی که چگر نام دارد. چگر



چند مایگی مرکب خوانی. [لغت نامه]

مرکب خوانی عبارت است از خواندن چند مایه یا دستگاه مختلف.

چنگ سازی است از خانواده ذوات الاوتار که انواع ابتدایی آن شکل مثلث را داشته و شامل یک تخته به طول تقریباً یک گز و یک میله چوبی بوده که به طور عمودی بر انتهای این تخته نصب می‌شده و انتهای دیگر این میله چوبی، شکل دست انسان را داشت و بتدریج تکمیل گردید که اکنون هارپ می‌نامند.

[فرهنگ معین]

اما چنگ، و آن سازی است مشهور، و بر روی آن پوست کشند و اوتار آن را ملاوی از ریسمان موئین بندند، و ایشان ملاوی را پرده خوانند، و بیست و چهار وتر بر آن بندند، و اوتار آن مفرد باشند، آن خبیر و حاذق و جامع باشند، بین العلم والعمل مجموع دوایر طبقات آنها را بگرفت به ناخن استخراج تواند کرد، و اگر اوتار آن را بر نسبت بقایا مصطخب سازند، مجموع جموع و ادوار از مطلق مستخرج گردد، و احتیاج به ناخن گرفتن نباشد.

(اصطخب: در عرف موسیقی به معنی کوک کردن).

[عبدالقادرمراغی]

چنگ خمیده قامت می‌خواندت به عشرت

بشنو که پند پیران هیجت زیان ندارد

گوشم همه بر قول نی و نغمه چنگ است

چشم همه بر لعل لب و گردش جام است

قدح مگیر چو حافظ مگر به ناله چنگ

که بسته‌اند بر ابریشم طرب دل شاد [حافظ]

از بس فغان و شهونم چنگی است خم گشته تنم

اشک آمده تا دامنم از هر مژه چون تارها [جامی]

[لغت نامه]

چل سُرُو یکی از رسوم محلی در خرم آباد و اطراف آن به نام چل سرو (چهل سرود) است.

چل سرو (چهل سرود) نوعی فال زدن است که برای مطلبی و یا هنگامی که سفر کرده‌ای دیر به خانه بر می‌گردد، برای آگاهی از حال او انجام می‌شود، به این ترتیب که یک نفر چهل دانه تسبیح یا چهل سنگ‌ریزه در دست می‌گیرد و پس از آن، افرادی که برای این کار جمع شده‌اند هر یک ابتدا شعری «لری» یا «لکی» می‌خوانند و در مقابل هر شعر، یک دانه تسبیح جدا می‌شود، مقصود خواسته است. چون این فال زدن با چهل بیت انجام می‌شود به «چل سرو» مشهور است که خواندن اشعار با آهنگ مخصوصی است.

[ترانه‌های محلی حمیدایزدبناه]

چنبر محیط دایره را گویند. حلقه دف و جز آن چنبر دهل حلقه چوبی یا فلزی دور دف یا کوس. [لغت

نامه]

چون دف لولی درید از بهر میمون چنبر است. [امیر

علیشیرنوائی]

چنبر کوس از خم فلک است

ساقی کاس او صف ملک است [حاقانی]

فلک چنبری اندر خط فرمان تو باد

ورنه بشکسته چو از عربدگان چنبر دف [سوزنی]

چنبر بازی کنایه از رقص کردن و چرخ زدن. [لغت

نامه]

به مار افسایی آن طره و دوش

به چنبر بازی آن حلقه و گوش [نظامی]

چنبر فروش فروشنده دایره. [لغت نامه]

کاین فلک زرکش زربفت پوش

هست یک لولی چنبر فروش [خواجو]

چند صدایی موزیکی را گویند که در یک زمان دارای

دو یا چند صوت مختلف باشد که مطابق قواعد

هارمونی تنظیم شده باشد.

سگ در این روز گار بی فرجام
 بر چنین مهتری شرف دارد
 در قلم داشتن فلاح نماند
 خنک آن را که چنگ و دف دارد [معین الملک اصم]
 چنگ نوازان به هوا سر کشید
 چنگ نوازنده نوا سر کشید [امیر خسرو دهلوی]
 این خرابات مغان است در او مستان اند
 شاهد و شمع و شراب و دف و نی چنگ و سرود
 [حافظ]
 آواز چنگ و مطرب خوشگویی گو مباش
 ما را حدیث خوشخوی خوشتر است [سعدی]
 موسم نغمه چنگ است که در بزم صبح
 بلبلان راز چمن ناله و غوغا بر خاست [سعدی]
 گوش بر چنگ و چشم بر ساغر
 آرزوی دو کون در آغوش [هاتف]
 کسان که در رمضان چنگ می شکستندی
 نسیم گل بشنیدند و توبه بشکستند [سعدی]
 همه با عود و چنگ همدهنیم
 همه با جام و باده دمسازیم [حافظ]
 دقیقی چهار خصلت برگزیده
 به گیتی از همه خوبی و زشتی
 لب یا قوت رنگ و ناله چنگ
 می چون زنگ و کیش زرد هشتی [دقیقی]
 بر جای رطل و جام می، گوران نهادستند بی
 بر جای چنگ و نای و نی، آواز زاغ است وزغن
 [امیر معزی]
 چون نای و چون کمانچه خروشانم و نژند
 ناگیریم چو بر ربط و چون چنگ در کنار [واشی
 لاهوری]
 عود و چنگ و نی و دف و بر ربط
 شمع و نقل و گل و مل و ریحان [هاتف]
 وقت سحر است خیز ای مایه ناز
 نرم نرمک باده خور و چنگ نواز
 کانه‌ها که بجایند نپایند بسی
 و آنها که شدند کس نمی آید باز [خیام]
 ایام زمانه از کسی دارد ننگ
 کو در غم ایام نشیند دل‌تنگ
 می خور تو در آبگینه با ناله چنگ
 زان پیش که آبگینه آید بر سنگ [خیام]
 آن شنیدستی که در عهد عمر
 بود چنگی مطربی با کروفر
 بلبل از آواز او بیخود شدی
 یک طرب ز آواز خویش صد شدی
 مجلس و مجمع دمش آراستی
 وز نوای اوقیامت خاستی
 چون بر آمد روز گار و پیر شد
 باز جانش از عجز پشه گیر شد
 گشت آواز لطیف جانفراش
 ناخوش و مکروه و زشت و دلخراش
 چنگ را برداشت شد الله جو
 سوی گورستان یترب آه گو
 گفت خواهم از حق ابریشم بها
 کو به نیکویی پذیرد قلبها
 گفت عمری مهلتم دادی بسی
 لطفها کردی خدایا با خسی
 معصیت ورزیده‌ام هفتاد سال
 باز نگرفتی زمن روزی نوال
 نیست کس امروز مهمان توأم
 چنگ بهر تو زم کان توأم
 چنگ زد بسیار و گریان سر نهاد
 چنگ بالین کرد و بر گوری فتاد
 خواب بردش مرغ جانش حبس جست
 چنگ و چنگی را رها کرد و بجست
 بانگ آمد مر عمر را کای عمر
 بنده ما راز حاجت باز خر
 بنده‌ای داریم خاص و محترم
 سوی گورستان تورنجه کن قدم
 ای عمر بر چه زبیت المال عام
 هفتصد دینار در کف نه تمام
 پیش او بر کای تو ما را اختیار

این قدر بستان کنون معذور دار
 سوی گورستان عمر بنهاد روی
 در بغل همیان دوان در جستجو
 گرد گورستان دوان شد اوپسی
 غیر آن پیر او ندید آنجا کسی
 گفت حق فرمود ما را بنده ایست
 صافی و شایسته و فرخنده ایست
 پیر چنگی کی بود خاص خدا
 حبذا ای شیر پنهان حبذا
 بار دیگر گرد گورستان بگشت
 همچو آن شیر شکاری گرد دشت
 چون یقین گشتش که غیر پیر نیست
 گفت در ظلمت دل روشن بسی است
 آمد و با صد ادب آنجا نشست
 بر عمر عطسه فناد و پیر جست
 پس عمر گفتش مترس از من مرم
 کت بشارتها زحق آورده ام
 حق سلامت می کند می پرسدت
 چونی از رنج و غمان بی همت
 نک قراضه چند ابریشم بها
 خرج کن این را و باز اینجا بیا
 پیر لرزان گشت چون این را شنید
 دست می خایید و بر خود می طپید
 چون بسی بگریست و زحد رفت درد
 چنگ رازد بر زمین و خُرد کرد
 خرج کردم عمر خود را دم به دم
 در دمیدم جمله را در زیر وبم
 آه کز یاده و پرده عراق
 رفت از یادم دم تلخ فراق
 وای کز تری زیر افکند و خرد
 خشک شد کشت دل من دل بمرد
 وای کز آواز این بیست و چهار
 کاروان بگذشت و بیگه شد نهار
 همچنین در گریه و در ناله او
 می شمردی جرم چندین ساله او

پس عمر گفتش که این زاری تو
 هست هم آثار هشیاری تو
 بعد از آن او را از آن حالت براند
 ز اعتدازش سوی استغراق خواند
 ماچو چنگیم و تو زخمه می زنی
 زاری از مانی تو زاری می کنی
 ای بتی که تو کنی در خشم و جنگ
 با طرب تر از سماع و بانگ و جنگ
 کی بود آواز چنگ از زیر وبم
 از برای گوش بی حس اصم [مولوی]
 پوست در تن خشک دارم همچو چنگ
 از هوای چنگ روح افزای تو
 روی جز بر جناح چنگ ممال
 دست جز بر سر چغانه منه
 بر خیز ای سنائی باده بخواه و جنگ
 این است دین ما و طریق قلندری
 دیر یست تا ز سوگ تواند رسرم فلک
 بنهاد زهره بر ببط و چنگ از جوار خویش [سنائی]
 به بانگ چنگ بگویم آن حکایتها
 که از نهفتن آن دیگ سینه می زد جوش
 بادل خونین لب خندان بیاور همچو جام
 نی گرت زخمی رسد آبی چو چنگ اندر خروش
 بیا که رقص کنان می رود به ناله چنگ
 کسی که اذن نمی داد استماع سماع
 دانی که چنگ و عود چه تقریر می کنند
 پنهان خورید باده که تکفیر می کنند [حافظ]
 رباب و چنگ به بانگ بلند می گویند
 که گوش هوش به پیغام اهل راز کنید [حافظ]
 چشم به روی ساقی و گوشم به قول چنگ
 فالی به چشم و گوش در این باب می زدم
 جرعه جام بر این تخت روان افشانیم
 غلغل چنگ در این گنبد مینا فکنیم
 برگ و نوا تبه شد و ساز طرب نماند
 ای چنگ ناله بر کش وای دف خروش کن
 گل رفت ای حریفان غافل چرانشینید

بی بانگ رود و چنگی بی یار و جام و باده
می‌ده که سر به گوش من آورد چنگ و گفت
خوش باش و پند شنو از این پیر منحنی
مغنی دف و چنگ را سازده
به یاران خوش نغمه آواز ده
مغنی بیا با منت چنگ نیست
کفی بر دفی زن گرت چنگ نیست
همان به که خونم به جوش آوری
دمی چنگ را در خروش آوری
چو غم لشکر آرد بیار صفی
ز چنگ و ریاب و زنای و دفی
مغنی ز اشعار من یک غزل
به آهنگ چنگ اندر آور عمل
صبا و عید و رخ یار و روزگار شباب
خروش چنگ و لب زنده رود و جام شراب
هوای دلبر و غوغای عشق و آتش شوق
نوای بریط و آواز عود و بانگ ریاب
از بلبلان مدام پر از ساز زیر ویم
وز مطربان همیشه پر از بانگ چنگ و نای
شاهد و نقل و باده برگیریم
دف و چنگ و جفانه بر داریم
در خلوتی که باده و ساقی و شاهد است
حاجت به چنگ و بریط و نای و ریاب نیست [حافظ]
خوش بود بر هر سماعی می ولیکن مهرگان
بر سماع چنگ خوشتر باده نوشین چو زنگ
حاسدم گوید که شعر او بود تنها و بس
باز نشناسد کسی بریط ز چنگ رامتین
یک دست تو بازلف و دگر دست تو با جام
یک گوش به چنگی و دگر گوش به نایی
مجلسی سازم با بریط و با چنگ و ریاب
باترنج و بهی و نرگس و با نقل و کباب [منوچهری]
ترکش ای ترک به یک سو فکن و جامه چنگ
چنگ برگیر و بنه ورقه شمشیر از چنگ
وقت آن شد که کمان افکنی اندر بازو
وقت آن است که بنشین و برداری چنگ [فرخی]

مطربان رایگان در رایگان آباد عشق
بی دل و دم چون سنائی چنگی وفائی شدند
گه خروشان چو در نبرد تو نای
گاه نالان چو در نبرد تو چنگ
ای سنائی نشود کار تو امروز چو چنگ
تا به خدمت نروی و نکنی پشت چو چنگ
زاغ فرو شد ادب لک لک گوید اصول
چنگ سراید کلنگ سیم ریاید زغن
چنگ وار آهنگ برکش راه مست انگیز را
ره مست انگیز برزن مست بیگه خیز را
ای پیر در گوش من ز چنگت
وی پر گل چشم من ز زنگت
چون چنگ به چنگ بر نهادی
آید ز هزار زهره ننگت
خانه ای گرم و حریفی زیرک و چنگی حزین
ساقی خوب و شراب روشن و محبوب خوش [سنائی]
رنجهای گذشته پیش نهاد
چنگ را بر کنار خویش نهاد
ناله چنگ را چو پیدا کرد
عاشقان را ز ناله شیدا کرد
گفت کز چنگ من به ناله رود
باد بر خستگان عشق درود
ترک چنگی چو دُر زلزل افشاند
حسب حالی بدین صفت بر خواند
آن دو گوهر که رشته کش بودند
در نشاط سماع خوش بودند
نوش لب رفت پیش نوش لیان
چنگ را برگرفت نیم شبان
چنگ می زد به چنگ و در می گفت
کارغوان آمد و بهار شکفت
عندلیب از نوای تیز آهنگ
گشته باریک چون بریشم چنگ
ز چنگ ابریشم دستان نوازان
دریده پرده های عشقبازان
سرود پهلوی در ناله چنگ

فکنده سوز آتش در دل سنگ [نظامی]

نکیسا نام مردی بود چنگی

ندیمی خاص امیری سخت سنگی

کزو خوشگوتری در لحن آواز

ندید این چنگ پشت ارغنون ساز

ز رود آواز موزون او بر آورد

غنا را رسم تقطیع او در آورد

در آن مجلس که عیش آغاز کردی

به یکجا چنگ و بربط ساز کردی

نوی هر دو ساز از بربط و چنگ

به هم در ساختن چون بوی بارنگ

از این سو بارید چون بلبل مست

زدیگر سو نکیسا چنگ در دست

نوا سازی کنان در پرده تنگ

غزل گیسو کشان در دامن چنگ

به گوش چنگ در ابریشم ساز

فکنده حلقه های محرم راز

خروش ارغنون و ناله چنگ

رسانیده به چرخ زهر آهنگ

بریشم زن نواها بر کشیده

بریشم پوش پیراهن دریده

پریچهر برداشت بناوخت چنگ

کمان خدنگی و تیری خدنگ [نظامی]

خوش آوازی و ناله چنگ او

خبر دادش از روی گلرنگ او

طرازنده مجلس و بزمگاه

نوازنده چنگ در چنگ شاه

به فرمان شه چنگ را ساز کرد

در درج گوهر زلب باز کرد

معنی بیا چنگ را ساز کن

به گفتن گلو را خوش آواز کن

مرا از نوازدن چنگ خویش

نوازشگری کن به آهنگ خویش

سراینده ترک با چشم تنگ

فروشته گیسو به آوای چنگ

بی ساز ابریشم از ناز او

دریده بر ابریشم ساز او

سخنهای سر بسته بر بانگ ساز

نوگویی و او گوید از چنگ باز

در ای مغنی سرم راز خواب

به ابریشم ورود و چنگ و ریاب [نظامی]

در برم آمد چو چنگ گیسو در پاکشان

من شده از دست صبح دست به سر چون ریاب

[خاقانی]

بینی آن ترکی که او چون برزند بر چنگ چنگ

بگسلد بر تنگ اسب عاشقان بر تنگ تنگ

چون کشد بر اسب خویش از موی اسب او تنگ تنگ

چنگ او در چنگ او همچون خمیده عاشقی

با خروش و با نفیر و با غریو و با غرنگ

عاشقی کو در میان خویش بر بسته است جان

بسته است از زلف معشوقان کمر شمشیر تنگ

زندگی گویی بود در چنگ او در چنگ خویش

هر دو دست خویش بپریده بر او مانند چنگ

و آن سرانگشتان او را بر بریشمهای او

جنبشی بس بلعجب و آمد شدی بس بی درنگ

گوئیا دیبا باف رومی در میان کارگاه

دیهی دارد به کار اندر به رنگ با درنگ

بر سماع چنگ او باید نبیند خام خورد

می خوش آمد خاصه اندر مهرگان با بانگ چنگ

پیران چنگ پشت و جوانان چنگ زلف

در چنگ جام باده و در گوش بانگ چنگ

[سوزنی]

همه شهر از آوای هندی ورای

زنالیدن بربط و چنگ و نای

همه شب ز آواز چنگ و ریاب

سپه را نیامد بر آن دشت خواب

بنه پیشم و بزم را ساز کن

به چنگ آر چنگ و می آغاز کن

گاهی می گسارید و گه چنگ ساخت

نوگفتی که هاروت نیرنگ ساخت

پرستند گان ایستاده به پای
ابا بریط و چنگ و رامش سرای
می و گلشن و چنگ و بانگ ریاب
گل و سنبل و رطل و افراسیاب

[فردوسی]

نشان است او که چنگ با آفرین کرد
که او را نام چنگ رامتن کرد
چو رامتن چند گه مالید بر چنگ
همی از ناله او نرم شد سنگ
ساز او چنگ و ساز خسرو تیر
این زدی چنگ و آن زدی نخجیر
پهلوی خوان پارسی فرهنگ
پهلوی خواند بر نوازش چنگ
باغ را بسته دید در چون سنگ
باغبان خفته بر نوازش چنگ
در میان بود لعبتی چنگی
پیش رومی رخش همه زنگی
چون به دستان زدی گشادی دست
عشق هشیار و عقل گشتی مست
آن پریزاده را به ناز و به رنگ
آوردند با نوازش چنگ
و آن بت چنگزن که تافته بود
کار او همچو چنگ ساخته بود
گفت پرده‌ات چه پرده گفتا ساز
گفت شیوه‌ات چه شیوه گفتا ناز
بر لحن چنگ و سازی کش زیر زار باشد
زیرش درست باشد بم استوار باشد
دستانهای چنگش سبزه بهار باشد
نوروز کیقبادی و از ادوار باشد
و رهمی چفته کند قد مرا گو چفته کن
چفته باید چنگ تا بر چنگ ترک آوا کند
به زیر گل زند چنگی به زیر سروین نایی
به زیر یاسمن عروه به زیر نسترن عفرا
پیشست به پای صد صنم چنگ ساز باد
دشمنت سال و ماه به گرم و گداز باد [منوچهری]

به ساز چنگ بیاورد و بیتی و رجزی
که بانگ چنگ فرداشت عندلیب رزی
عمری از مشق دوتا بود قدم همچون چنگ
تا که خط من بیچاره بدین قانون شد
طالب من همه شاهان جهان اند و مرا
در بخارا جگر از بهر معیشت خون شد [میرعماد حسنی
خطاط]

یارم در آینه به رخ آرایشی بداد
و آمد مرا به گوشه ایوان خویش جُست
برداشت همزه و سوی صحرا روانه شد
آن دم که آن شقایق وحشی ز کوه رست
بنشست بی مهارت و مست از غرور خود
با من هر آنچه زد همه لحن نادرست
بیچاره را خبر ز صدای من نبود
هم نه خبر ز شیوه آن پنجه‌های سست
آشفته شد که این چه صدایی است دلخراش
تو کاین چنین نبودی ای چنگ من نخست
من گفتمش که این نه صدای من است من
خواندم بر آن نواخته است این صدای توسست
[بیمایوشیح]

نیامد سر مرغ و ماهی به خواب
از آن بزم و آواز چنگ و رباب [فردوسی]
بنواز مرا که بی تو برخاست
چون چنگ زهر رگم فغانی
نی نی چو ربابم از غم تو
یعنی که رگی و استخوانی [عطّار]
خوش است خاصه کسی را که بشنود به صبح
ز چنگ زخمه زیر و زعود ناله زار [سندباد نامه، ص
۱۳۷]

حلقه ابریشم است موی خوش چنگ
چون مه نو کر خط ظلام بر آمد
گرچه تن چنگ شبیه ناقه لیلی است
ناله مجنون ز چنگ رام بر آمد
بیست و چهارش زمام ناقه و لیکن
ناله نه از ناقه از زمام بر آمد [خاقانی]

ثابت بود تعداد سیمها نیز تا حدود هفده سیم افزایش یافت. جعبه صوتی گاهی مستقیم و بدون انحنا و در موارد دیگر، منحنی بوده است. طرز نواختن این ساز نیز کم کم تغییر کرد، یعنی برخلاف دوره قدیم به جای تخته چوبی میله چوبی به موازات زمین قرار می گرفت، سیمها تقریباً عمود بر زمین شد، نکته دیگر اینکه مانند دوره های پیش در نواختن آن دیگر زخمه و چوب بکار نمی بردند، بلکه با دست آن را می نواختند و هر دو دست در نواختن آن دخالت داشت. در نقشهای طاق بستان دو صحنه شکار هست که نوازندگان را در حال نواختن سازهای مختلف از جمله چنگ نشان می دهد، یکی از این دو صحنه، شکار گراز را نشان می دهد در حالی که دو دسته چنگنواز را در دو جای صحنه نقش کرده است، دسته ای از آنها در کرجی سلطنتی نشسته و دسته دیگر در کرجی مخصوص نوازندگان جای دارند، صحنه دوم شکار گوزن را با دو دسته نوازنده نمایش می دهد، از این صحنه ها، به وضع و شکل چنگ بخوبی می توان پی برد. در صحنه شکار گراز، دو نوع چنگ دیده می شود، در یک نوع جعبه صوتی در بالا قرار دارد در حالی که در نوع دیگر جعبه صوتی در پایین است. این نمونه بسیار جالب توجه است زیرا اولاً قدیمتر از انواع دیگر چنگ و بسیار نادر است، جعبه صوتی این نوع چنگ را که به شکل افقی روی زمین قرار می گرفته از چوب می ساختند، و میله چوبی که گوشیهایی روی آن بوده از جنس سختی ساخته می شده است. این نوع درست شبیه چنگهایی است که سه هزار سال پیش از میلاد در دست سومریها بوده است و گالپین در رساله ای به نام «موسیقی سومریها» نمونه ای از این چنگ را به دست داده است. به نظر می رسد که این نوع چنگ اختصاص به مواقع و محافل مخصوص داشته است. در نقشهای طاق بستان نوازنده این چنگ در کرجی سلطنتی است و چنین استنباط می شود که این چنگ دارای ده سیم بوده است. چنگهای آشوری و بابلی

چنگ یکی از سازهای بسیار قدیم است که در دوهزار سال پیش از میلاد در بابل و آشور رایج بوده است. انواع ابتدایی آن مثلثی شکل و با تخته به طول نزدیک به یک گز، دارای میله چوبی بوده که به طور عمودی بر یک سر این تخته نصب می شده است، انتهای دیگر این میله چوبی به شکل دست انسان بوده است. سیمهای این ساز که معمولاً هشت یا نه تا بوده است، به موازات وتر مثلث قائم الزاویه بین تخته و میله امتداد می یافته، یک سر سیمها به تخته محکم وصل می شده و سر دیگر آن به دور میخها یا گوشیهایی که روی میله چوبی قرار داشته پیچیده می شده، و باقیمانده آن از طرف دیگر آویزان بوده است، چنین به نظر می آید که با پیچانیدن گوشیهایی سیمها را شل و سفت می کرده اند. از حجارهای بابل و آشور چنین بر می آید که سیمهای این ساز از حیث کلفتی همه یک سان بوده اند بنا بر این، صوتهای متفاوت، فقط در اثر اختلاف طول سیمها به وجود می آمده است. به احتمال قوی، نوازنده ساز مزبور را هنگام نواختن، به گردن خود می آویخته، چنانکه ساز در سمت چپش قرار می گرفته و با زخمه یا قطعه چوبی که در دست راست داشته، سیمها را مرتعش می کرده، و از دست چپ برای ایجاد تنوع در اصوات و ریتم و آهنگ استفاده می کرده است. نکته دیگری که از این نقشها درک می شود این است که نوازندگان چنگ بلکه نوازندگان همه سازها در بابل و آشور ایستاده می نواخته اند، و این شاید برای رعایت احترام پادشاه و لینعمت بوده است. اما چنگهایی که در دوره های اخیر تاریخ بابل و آشور نقش شده از حیث شکل و طرز گرفتن و نواختن با چنگهای دوره های قدیم تفاوت بسیار دارد، البته شکل آن هنوز تقریباً سه گوشه است، با این تفاوت که قاعده آن را که در قدیم یک تخته بوده به یک جعبه صوتی تبدیل کرده اند، و گوشیهایی که یک سر سیم به آن وصل می شد روی این جعبه قرار داشت و سر دیگر سیم به میله چوبی محکم بسته می شد، و

همسایه‌های شرقی خویش به عاریت گرفته‌اند.

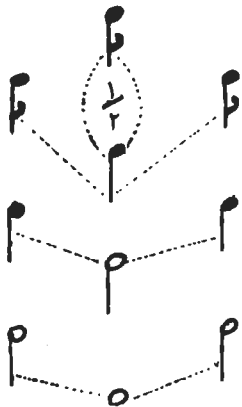
[مجله موسیقی، دوره سوم، شماره ۱۱، ص ۲۵-۳۲]

هیزم شکنان در هنگام تیر زدن و قطع چوب، نفسهای خود را هماهنگ و با شدت خاصی از سینه بیرون می‌دهند، بطوری که با حرکات دست و ضربات تیر هماهنگ است، و این هماهنگی موجب موزون شدن کار آنها می‌شود، لذا حرکات منظم آدمی و اصوات انسان باعث پیدایش ترانه شد.

اصوات ابزارهای کارهم انسان را به ساختن ابزارهای موسیقی کشانید، حتی برخی از ابزارهای موسیقی مستقیماً از ابزارهای کار پدید آمد، از این جمله است بسیاری از سازهای باستانی که به الهام «کمان» ساخته شد و یکی از ساده‌ترین آنها «چنگ» است

[جامعه شناسی هنری، امیرحسین آریابود، ص ۳۱]

چنگ یکی از تقسیمات نت گرد که واحد موسیقی است، چنگ نام دارد و هر چنگ، نیم برابر یک سیاه است و هشت چنگ مساوی با یک گرد است.



چنگ مجله، از انتشارات انجمن موسیقی ملی، که با مسئولیت روح‌الله خالقی و سردبیری لطف‌الله مفخم پایان در سال ۱۳۲۵ هر سه ماه یک شماره و جمعاً چهار شماره منتشر شد. [شناسایی موسیقی ایران، عزیز شعبانی]

چنگ حزین نوعی چنگ بوده که آوازی ملایم داشته است.

ای نور چشم مستان در حال انتظارم

نیز ده سیم داشته است. در زبان فارسی این نوع چنگ را «ون» می‌نامیده‌اند ولی اغلب فرهنگهای فارسی، آن را به معنی سنج کوچکی که در انگشت می‌کنند و می‌نوازند تعبیر کرده‌اند، این اشتباه از اینجا ناشی شده است که فرهنگنویسان به تقلید و تبعیت فرهنگنویسان عرب در سازها و تشریح انواع آن دقت کافی به کار نبرده‌اند، چنان که کلمه سنج را که در اصل به چنگ اطلاق می‌شده در مورد سنج معمولی که ازدو تکه برنج تشکیل شده و همراه سازهای ضربی آن را می‌نوازند به کار برده‌اند، و اما چنگی که جعبه صوتیش در بالا قرار دارد به اندازه چنگی که شرحش گذشت قدیمی نیست، با این وصف انواع مشابه آن را در بین سازهای معمولی در میان بابلها و آشورها و عیلامها و مصرها می‌توان یافت. در نقشهای برجسته طاق‌بستان، دو نوع ممتاز از این چنگ دیده می‌شود. در یکی از آنها، میله چوبی با جعبه صوتی زاویه حاد می‌سازد، اولی در صحنه شکار گراز است و بی‌شباهت به چنگهای مصری نیست چنگ با زاویه حاد که جعبه صوتی آن منحنی است در صحنه شکار گوزن است، این چنگ شباهت زیادی به چنگهای عیلامی دارد، با این تفاوت که چنگهای عیلامی سوراخهایی هم برای خروج صدا داشته است.

در عهد ساسانیان، چنگ معروفترین و محبوبترین سازها بوده است. در شاهنامه مکرر نام آن آمده است، و نکیساً موسیقیدان معروف دربار خسرو پرویز در نواختن آن مهارت تام داشته است، تا آنجا که منابع موجود نشان می‌دهد، این ساز در اصل در ایران و عراق رواج داشته و ارتباط آن با ملل خاورمیانه مسلم است. بعضی از نویسندگان عرب در اثر بی خبری، آن را به روم شرقی و برخی به یونان نسبت داده‌اند. دکتر هنری جرج فارمر موسیقی شناس انگلیسی در کتاب «آثار علمای اعراب مغرب راجع به موسیقی» معتقد است که یونانیها همه سازهای شبیه به چنگ و بسیاری از سازهای دیگر خود را از

چنگی حزین و جامی بنواز یا بگردان [حافظ]
چنگ دهن نام سازی است آهنین که به دهن گذاشته، می نوازند. [لغت نامه]
 بدگویی خلق همچو چنگ دهن است
 منواز که خود بر دهن خویش زنی [شجاع سیستانی]
چنگ رُبِع و شِ همان چنگ مشهور است که می نوازند و از این جهت ربع و ش گفته اند که شباهتی به ربع دایره اصطرباب دارد. [لغت نامه]
 چنگی آفتاب روی از پس ارتفاع می
 چنگ نهاده ربع و ش بربر و چهره برتری [خاقانی]
چنگ زدن نواختن چنگ. [لغت نامه]
چنگزن چنگنواز، چنگی. کسی که چنگ نوازد.
 ترا شاید این گلرخ سیمن
 که هم پای کوب است و هم چنگزن [اسدی]
چنگ زنان در حال چنگ زدن. چنگنواز. [لغت نامه]
چنگساز سازنده چنگ، چنگ گر، چنگساز.
 چنگنواز، نوازنده چنگ، چنگی.
 عمر تو همچو پیمبر دراز باد
 همچون جمت به ملک همه عز و ناز باد
 پیشت به پای صد صنم چنگساز باد
 دشمنت سال و ماه به گرم و گداز باد
 بر تو در سعادت همواره باز باد
 عیش تو باد دایم با یار مهربان [منوچهری]
 کنیزی بدم چنگساز از چگل
 فزاینده مهر و رباینده دل [گرشاسینامه]
چنگ ساز کردن چنگ نواختن. چنگ را به نغمه در آوردن. چنگ سراپیدن. [لغت نامه]
 مغنی بیا چنگ را ساز کن
 به گفتن گلو را خوش آواز کن [نظامی]
چنگسرای چنگزن، چنگنواز، چنگساز. [لغت نامه]
 همی سراپد چنگ آن نگار چنگسرای
 نبید باید و خالی ز گفتگوی سرای [فرخی]
چنگ سفدیانه قسمی از چنگ بوده است. [لغت نامه]

بنشان به طارم مر ترک خویش را
 با چنگ سفدیانه و با یالغ کدو [عمارہ]
چنگ نواختن چنگ زدن. نواختن چنگ.
 رودکی چنگ برگرفت و نواخت
 باده انداز کو سرود انداخت
چنگنواز نوازنده چنگ، کسی که چنگ می نوازد.
چنگولی نوعی ساز باشد. [لغت نامه]
چنگی چنگنواز، چنگزن، نوازنده چنگ، مطربی که ساز چنگ زند. [لغت نامه]
 یک دست تو با زلف و دگر دست تو با جام
 یک گوش به چنگی و دگر گوش به نایی [منوچهری]
چنگی، علیرضا، ۱۲۶۲-۱۲۶۳ به سال ۱۲۶۲ شمسی تولد یافت. وی از شاگردان جوادخان قزوینی بود که در سن پانزده سالگی به همراه استاد خود به دربار مظفرالدین شاه راه یافت. مدتی هم پیش داود شیرازی نوازنده تار، تحت تعلیم قرار گرفت و به فرا گرفتن ردیف موسیقی ملی پرداخت.
 در هنگام درس، داوود با تار می نواخت و علیرضا با کمانچه ردیفها را تقلید می کرد. علیرضا چنگی یکی از نوازندگان ماهر کمانچه عصر خویش بوده است.
 [از کورش تاپهلوی، عزیز شهبانی]
چوبدست موسیقیدان چوبی که موسیقیدانها به دست گیرند. [لغت نامه]
 چوب رهبرار کستر که با حرکات آن، ارکستر را رهبری می کند. این عمل را «دریژه» گویند و شخص رهبر را «دریژور» نامند.
چوب دف چوبی که پوستی بر آن کشند و آن را با انگشت بنوازند. [منتهی الارب، لغت نامه]
چوبک چوب کوتاه باریک که بدان طبل نوازند.
[فرهنگ معین]
 باغبانی بیاید آن بت را
 یا یکی پاسدار چوبک زن [خاقانی]
 چوبک زند مسیح مگر زان نگاشتن
 باصورت صلیب بر ایوان قیصرش [خاقانی]
 فناده پاسبان را چوبک از دست

جرس جنبان خراب و پاسبان مست [نظامی]
ای دل بی خواب مازان ایمنیم
چون خروس بام چوبک می‌زنیم [مولوی]
نام آهنگی از آهنگهای موسیقی. [یادداشت‌های
دهخدا]

چوبک زدن طبل زدن. نواختن طبل. نواختن چوب
بر تخته عمل پاسبان شبگرد در بیدار ساختن
پاسبانان. [لغت نامه]

ناهید زخمه زن گه چوبک زدن به شب
چابکزن خراجی چوبک زنان اوست [خاقانی]
چوبک زن یک نوع ضرب، و عبارت از چوبی بوده
که رئیس پاسبانان شاه به دست می‌گرفته و گاهی بر
تخته می‌زده تا محافظان به خواب نروند.
شعر و موسیقی ساز و آواز ادبیات فارسی. [ابوتراب
رازانی، ص ۳۰۳]

آنکه چوبک زند. مهتر پاسبان در هنگام سحرماه
رمضان برای بیداری و هوشیار کردن مردم چوبک
می‌زده. [فرهنگ معین]

که با ما تازمانه چوب زن بود
فلک چوبک زن چوبینه زن بود [نظامی]
فرش افکن صدرتست عیوق
چوبک زن بام تست فرقد

باغبانی بیاید از بت را
یا یکی پاسدار چوبک زن [فرخی]
دلها همه در خدمت ابروی تواند
جانها همه صید چشم جادوی تواند
ترکان ضمیر من به شبهای دراز
چوبک زن بام زلف هندوی تواند [خاقانی]

ناهید زخمه زن گه چوبک زدن به شب
چابکزن خراجی چوبک زنان اوست [خاقانی]
چوبک زن صبح را چه افتاد
کز کوس و دهل نمی‌کند یاد [نظامی]
عدل باشد پاسبان کامها
نی به شب چوبک زنان بر بامها [مولوی]
در زلف تو صد هزار دل هست

چوبک زن نو چو پاسبانان [عطار]
ز چشم بد بترسد از کواکب
سر زلف تو را چوبک زن آورد [عطار]
نگه کن که سلطان بغفلت نخفت
که چوبک زنش بامدادان چه گفت [سعدی]
چوب نقاره یا چوب طبل، چوب کوچکی که با آن
طبل نوازند، دوشاخه چوب که با آن طبل را
می‌نوازند.
چوبه. چوبه زخمه مضراب. [لغت نامه]
چوبینه زخمه. چوبکی است که خنیاگران بدان ساز
نوازند. مضراب چوبی. [لغت نامه]
چوپانی گوشه‌ای از آواز دشتی ثبت شده در ردیف
دوم ویولن استاد صبا. این گوشه به قول برخی از
اساتید هنر ردیفی نیست و فرم محلی شمال کشور را
دارد، و دارای حالت شبان بیابانگردی است که با
نی لیک برای سرگرمی رمه خود موسیقی می‌نوازد.
نام آهنگی از آهنگهای موسیقی. [لغت نامه]
چوپپی یکی از رقصهای مشهور کردستان است که با
ریتم ۳/۴ سنگین اجرا می‌شود.

$\text{♩} = 80$



این رقص به طور دسته جمعی اجرا می‌شود و زن و
مرد با هم می‌رقصند.
نوعی رقص لران قسمتی رقص به جماعت
روستاییان و عشایر را. [لغت نامه]
چوگان چوب سرکج را گویند که بدان دهل و نقاره
بنوازند.

[نامه]

صدائی است که مطربان به انگشت بر آرند.

[یادداشت‌های دهخدا، لغت نامه]

شاه عباس و همراهانش به ترتیبی که گفته شد دو یا سه بار دور کاروانسرای لله بیگ گشتند، سپس همگی در محلی حلقه زدند و زنان جوان به صدای دایره و چهارپاره در برابر شاه و دیگران به پایکوبی برخاستند. چهارپاره، چنان که از اسم آن بر می‌آید، چهارقطعه بلند از چوب آبنوس یا عاج یا جسم سخت و محکم دیگری است که در دو دست می‌گیرند و به آهنگ ساز برهم می‌زنند.

[پشت پرده‌های حرمرسا، حسن آزاد، ص ۳۱۸]

چهارپاره زن آن که چهارپاره زند. در اشعار میرزا حبیب اصفهانی در ذیل دستور وی دیده‌ام و در آنجا به معنی بشکن زدن مفهوم می‌شود.

چهارتار سازی که چهارتار دارد. طنبوری که دارای چهارسیم است. چهارتا هم آمده است. چهارتاره هم دیده شده است. [لغت نامه]

اصل قانون شریعت کاحتساب شرع او

می‌کشد آهنگ را بر چارمیخ چارنار [اشرف]

هزارستان بر آهنگ چهارتار هزارستان زدی و کبک نر در پرده چپ و ماده هزار سخن راست گفتی، بلبل یارید آسا در بزم خسرو نوای طاق‌دیس همی رانندی، وصلصل نکبساوار آن محفل شیرین راه سرو سهی همی زدی، دراج در سبزه‌زار آهنگ سبز در سبزه‌زار کردی و تیهو در کوهسار نغمه ماه بر کوهان را بلند آوازه، نال و ناز، در پرده بوسلیک، ابیات بوسلیک، گرگانی، خواندندی، و قمری و پوپو در زیر افکن و نواشیعات قمری آملی اعاده کردی، بطن در جوی آب بریبط می‌نواختند، زاعان در مرداب زمزمه زند مغان زنده بسااختند، میخ قطره بار بر اوراق شاخسار شادروان مروارید برپا کرده داشت کلنگان دستگاه کین سیاووش و حقه کاووش گسترده بودند و قازان صفیر شیشم و قالوس برآورده...

[روضة الصفا، ج ۹، ص ۱۳۹]

خردمندان نصحیت می‌کنندم

که سعدی چون دهل بیهوده مخروش

ولیکن تا به چوگان می‌زنندش

دهل هرگز نخواهد گشت خاموش [سعدی]

دشمن که نمی‌خواست چنین کوس بشارت

همچون دهلش پوست به چوگان بدریدیم [سعدی]

چوگور نام سازی بدوی است. از ذوات الاوتار. [لغت نامه]

چهارباغ گوشه‌ای از آواز ابو عطا با اشعاری که به صورت چهار بخشی است خوانده می‌شود. «اشعاری را گویند که هر بیت آن را بتوان به دو بخش تقسیم کرد، به طوری که هر بخش مستقلاً دارای معنی باشد».

چه شود به چهره زردمن، نظری ز برای خدا کنی

که اگر کنی همه درد من، به یکی نظاره دوا کنی

این گوشه به طور آوازی و همچنین با سه چهارم سنگین نیز اجرا می‌شود.

بهترین اجرایی که در سالهای اخیر از این گوشه شده،

در برنامه گلها با آواز قوامی خواننده معروف است.

آهنگی در موسیقی. [لغت نامه]

چهارپاره چهارپاره همان چهارباغ است که گوشه‌ای از دستگاه ابو عطا است و با اشعاری خوانده می‌شود که هر بیت آن را به دو قسمت بشود خواند، به طوری که هر بخش دارای معنی باشد. «چهارباغ نوعی ساز.

زنگهای کوچکی که رقاصان به هنگام رقص در

انگشتان کنند و به تناسب ضرب موسیقی، آن را به

صدا در آورند. [فرهنگ معین]

ساز از تو مشعبد چمن گشت

هندوی چهارپاره زن گشت [خاقانی]

و در چپ و راست کوک مطربان و اهل ساز ایستاده

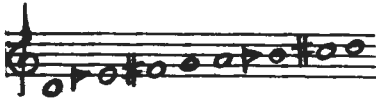
بودند و با توغن و کمانچه و نی و موسیقار و سنج و

چهارپاره و دهل به نوازش در آورده. [حبیب السیر.

ص ۴۰۱]

نوعی رقص که در قدیم معمول بوده است. [لغت

چهار گاه را بر می‌گزینند.
گام چهار گاه.



دستگاه چهار گاه دارای این گوشه‌هاست:

درآمد. مویه. کرشمه. پیش زنگوله. زنگوله. مویه. صغیر. زنگ شتر. زابل. پنجه مویه. بسته نگار. آواز مویه. حصار. زنگوله حصار. نغمه حصار. دوتایکی. حزان. پس حصار. معربد. مخالف. حزین. مخالف حاجی حسنی. مخالف مغلوب. نغمه. حدی پهلوی رجز یا ارجوزه. منصوری. کهکیلویه. فرود. لژگی. حاشیه. متن. شهر آشوب.

حالت آواز چهار گاه:

چهار گاه آوازی کامل و پرمایه است. و می‌توان گفت به تمام معنی نوایی است ایرانی و نماینده روح بزرگ و خلق خوش و جسم سالم اهالی مشرق زمین، که با وجود عقب افتادگی ظاهری از مردم غرب، هنوز عزت نفس و مناعت طبع و صفات انسانی، به او اجازه اینکه خود را کمتر از آنها بدانند نمی‌دهد، با وجود اینکه حوادث ناگوار و غم‌انگیزی براو گذشته است، هیچ گاه در مقابل فشار حوادث پشت او خم نشده، زیرا پس از مدتی که ناراحتی سیر طبیعی و جبری خود را پیموده، دوباره با وقار و عظمت یک ملت بزرگ به زندگی معمولی خود ادامه داده، فقط آثار اندوه کدورتی از بدروزگار، که ناشی از برخورد با ناملایمات بوده بر چهره او باقی مانده، نه آنطوری که غمگین باشد و ایام را به ابراز تأسف بگذرانند، بلکه آن چنان که از هر پدیده نامطلوب درس عبرتی گرفته است، آواز چهار گاه آن چنان اثری را در شنونده دارد که گویای روح تمام عیار شرقی است که در کشمکشهای روزگار، پیوسته در مبارزه بوده ضمن اینکه هیچ وقت، خود را در غم و اندوه مطلق فرو نبرده است چنانچه امکانی برای زدودن غم از لوح ضمیر برای او فراهم شده از فرصت استفاده کرده و

چهار تال طنبور. لغت محلی شوشتر [لغت نامه]
چهار دانگ اصطلاحی در موسیقی آوازی، و در مورد کسی به کار برده می‌شود که دارای صوتی رسا و پردامنه باشد و بتواند حدود صوت مرد را نسبتاً بخواند. اصطلاح دیگر «دودانگ» و «شش دانگ» است. ← دو دانگ، شش دانگ

چهار درویش برخی از نوازندگان گوشه قطار در مایه بیات ترک را چهار درویش و بعضی مادرشاهی هم می‌گویند.

طبق یک روایت محلی، چهار درویش برای سیر و سیاحت به غار «کرفتو» در حوالی شهرستان سقز رفته در آنجا ناپدید شدند و هر شب جمعه آواز این دراویش به گوش می‌رسد.

چهارده ترانه محلی مجموعه‌ای از ۱۴ ترانه محلی ایران از دیدگاهی تازه و وسیع در ۷۰ صفحه تألیف محمد تقی مسعودیه که به سال ۱۳۵۳ به چاپ رسیده است.

چهار ضرب بحر هفتم از اصول هفده گانه موسیقی. نواختن ضرب، چنان که در زورخانه‌ها معمول است.

[لغت نامه]

چهار ضربی شکسته یک قطعه نت موسیقی که به صورت چهار چهارم نوشته شده باشد ولی در اجرا مانند دو ضربی نواخته شود. در این نوع موسیقی، حرف «C» را که به جای چهارم بعد از کلید سل نوشته می‌شود با یک خط عمودی از وسط قطع می‌کنند که نشان می‌دهد موسیقی باید دو ضربی اجرا شود و آن را چهار ضربی شکسته نامند.



چهار گاه دستگاه چهار گاه یکی از هفت مقام موسیقی ردیفی ایران است و از نظر علمی، مهمترین مقام را دارد، به همین جهت اساتید هنر هر گاه بخواهند میزان تبحر و مهارت هنرمند موسیقی را بیازمایند، دستگاه

معمولاً به همراهی ضرب نواخته می‌شود. تکنواز در این قسمت، فرصت هنرنمایی دارد و با آنکه جنبه تکنیکی دارد، حالت و احساس نوازنده در آن اثر زیادی دارد (گویا کلمه چهارمضرب از اجرای دو مضرب راست و دو مضرب چپ در تار گرفته شده باشد). از بهترین چهارمضرب‌های موسیقی ایران، زنگ شتر از دستگاه سه‌گاه، کاروان دشتی از مایه دشتی و چهارمضرب ماهور برای سه‌تار اثر استاد صبا است.

چهجه تحریر ریز و ممتد آوازخوان را چهجه نامند که معروفترین آن چهجه بلبلی است و تقریباً مانند تری «tri» در موسیقی سازی است.

حکایت صوت هزار. نام آواز بلبل.

چه نسبت بابه‌ار و گل بود اشعار رنگین را
مگر از چهجه بلبل زمن بشنو زمن بشنو [فطرت، آندراج]

گل اگر بلبل آن جلوه مستانه شود

قلقل شیشه می چهجه مستانه شود [تتها، آندراج]

چهجه زدن سخت خوب خواندن مغنی آواز را. سخت خوش خواندن. غلطاندن آواز در گلو. تحریر، بخوبی تحریر دادن. [لغت نامه]

چهل و دو ترانه کتابی است شامل یک مقدمه و سرگذشت آهنگها و بیوگرافی آهنگسازان قدیمی، همراه بابت و شعر چهل و دو ترانه از قدیمترین ایام تا حوالی سال ۱۳۲۰ش، تألیف نصرت‌الله حدادی در سال ۱۳۵۶ در بندرعباس به چاپ رسیده است.

نشر مجدد این کتاب نیز به شیوه «زیراکس» از طرف انتشارات پارت به سال ۱۳۶۳ش. انجام گرفته است.

چیشستان در زبان شیرخوارگان، رقص. چیشستان کن: برقص. [لغت نامه]

چیشستان کردن در زبان اطفال شیرخوار، رقصیدن، نانالی کردن. نینای کردن. [لغت نامه]

چینی آلت موسیقی. از سازهای ضربی که در موسیقی نظامی به کار رود. جنس آن مسی و شامل کلاهی چینی است. این کلاه در انتهای چوبدستی استوار

وقت را مفتنم شمرده و به حد ممکن از بزم و سرور و شادی نیز برخوردار گردیده است.

دروقت استماع آواز چهارگاه، حالتی به انسان دست می‌دهد ملال‌انگیز و حزن‌آور که در عین حال، انسان از این حالت متفکرانه و درون‌گرایانه خود لذت بخصوصی می‌برد و حاضر نیست برای هیچ کس و هیچ چیز، از این حال لذت درونی بیرون بیاید زیرا در عالم درون خود مستغرق است و با گذشته‌های افتخارآمیز خود رازها دارد و به آن عشق می‌ورزد.

کمانچه نوازان لر، دستگاه چهارگاه را با فواصل خاصی می‌نوازند که دلنشین‌تر است و برای طبع مردم این سرزمین، مطلوب‌تر.

یکی از دستگاههای موسیقی ایرانی است و دستگاهی است بسیار قدیمی و اصیل. این دستگاه، جنبه پهلوانی و حماسی دارد و حرکت و پیشرفت را می‌رساند. مقدمه آن متین و موقر است و مویه و منصوری آن حزن‌انگیز و مخالف آن شکایت آمیز. «مبارک باد» آواز محلی شاد و پر جنبش که در سراسر ایران در جشنهای عروسی با هلهله و شادی می‌خوانند، در این دستگاه ساخته شده است و فواصل پی در پی درجات آن از مایه دو بدین ترتیب است:

ب. ب. + ط. ج. ط. ب. ب. + ط. ج. گوشه‌های دیگر این دستگاه عبارتند از بدر. زابل. بسته‌نگار. مویه. حصار. پس حصار. معربد. مخالف. مقلوب. دوبینی. کرشمه. حزین. حزان حدی. ارجوزه. منصوری. ساربانگ. پرپرستوک شهر آشوب. حاشیه. لزگی. [لغت نامه]

چهار لا چنگ یکی از تقسیمات نت گرد، و هر چهار لا چنگ، یک شصت و چهارم گرد است.



چهارمضرب یک قطعه آهنگ سازی است که

گردیده است و سر چوبدست از زنگوله‌های کوچک
و بزرگ زینت یافته چوبدست را تکان مختصری
بدهیم این زنگوله‌ها به آواز در می‌آید. [لغت نامه]



ح هشتمین حرف از الفبای فارسی و ششمین حرف از الفبای عربی است و در حساب جمل (ابجد)، آن را عدد ۸ محسوب دارند.

وتر مطلق، مثلث، عود را قدما حرف «ح» محسوب می‌داشتند که بابت نویسی این روزگار، نت «فا» بین خط اول و دوم پنج خط حامل با کلید سل می‌شود.



حاج بابا صفرا بانو صفری حاج بابا، هنرآموز سرود و موسیقی آموزشگاههای تهران بوده است، در سال ۱۳۲۹ ه. ش. تاریخچه هنرستان عالی موسیقی.

ابراهیم صفایی، ص ۱۰۱.

حاج طایر در مجمع‌الصنایع کاروانسرای وزیر نظام تهران حجره داشت و سه تار و کمانچه می‌ساخته است، شگرد حاج طایر در ساختن سه تار بوده است.

[سرگذشت موسیقی ایران، روح‌الله خالقی، ج ۱، ص ۱۰۱]

حاجیان‌نی ترانه حاجیان‌نی «بیدکانی» یا «دشتی شیرازی» ضربی است و با اشعار دوبیتی خوانده می‌شود و در بین هر بیت، یک جمله کوچک ضربی نواخته می‌شود.

هر آن باغی که بارش سر بدربی ای دل
مدامش باغبان خون جگر بی ای دل
بباید گندش از بیخ وین ای دل
اگر بارش همه لعل و گهر بی ای دل
حاجیان‌نی نام گوشه‌ای از آواز دشتی است که هشت
نوع آن را موسی معروفی در کتاب «هفت دستگاه»
به چاپ رسانیده است.
حاجی جیران یکی از ترانه‌های معمول قشقایی است
که برای رقص چوبی هم مورد استفاده قرار می‌گیرد.

حادی آن که شتران را حدی خوانند. [لغت نامه]

حاشیه گوشه‌ای از دستگاه چهارگاه است که در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی به شماره ۵۵ به چاپ رسیده است.

حاشیه فرنگ نام گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم ایران بوده است. در موسیقی ملی زمان ما، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد. فقط نام آن بر جای مانده است.

حاضر باش آوازی از آلتی موسیقی برای خواندن سربازان به مشق و غیره. حاضر باش زدن، به آواز در آوردن آلتی برای خواندن سربازان برای حضور به خدمت.

نام آهنگی است که علینقی وزیری برای تار تصنیف کرده و مختص دوره عالی موسیقی است. نت این آهنگ در مجله «تلخ» شماره ۲ به چاپ رسیده است (این مجله پس از انقلاب اسلامی ایران، به تعداد دو شماره، به وسیله ارفع تهماسبی از دانشجویان دانشکده هنرهای زیبا انتشار یافته است.)

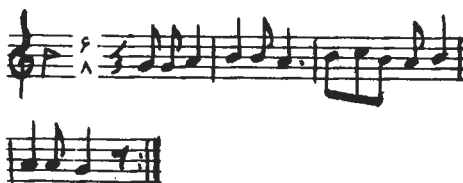
حافظ مغنی. مطرب. خواننده کسی که اشعاری را با آهنگ خواند.

حافظ را فارسیان به معنی مطرب و قوال آرند. [غیاث الغات]

علاوه بر ترکیب قول و غزل که در ادب و شعر فارسی آمده، بیان همان حالت قوالی است. امروزه در پاکستان قوالی وجود دارد، و از بقایای روزگاری است که شعر را با موسیقی در مجالس می خوانده‌اند و سخت دلپذیر است. [نای هفت بند باستانی پاریزی. ص ۵۱۲.]

دلم از پرده بشد حافظ خوش لهجه کجاست تا به قول و غزلش ساز و نوایی بکنیم. [حافظ]
 حیدر حافظ خوش الحان که مرغ لهجه‌شان در دل بلبل فشار ناخن صوت حزین [طالب آملی].
 طالب آملی کلمه حافظ را در این شعر خود نه به معنای حافظان قرآن، بل به معنای موسیقیدانان و خوانندگان به کار برده است. [نای هفت بند. باستانی

Moderate = ۸۰.



حاجی جیران جیران آی جیران جیران جیران
 حاجی حسنی گوشه‌ای از دستگاه ماهور مندرج در کتاب «هفت دستگاه» ماهور به چاپ رسیده است.
 حاجی خان عین الدوله حاجی خان عین الدوله خواننده بوده و در نواختن ضرب مهارت کامل داشته است، به طوری که درویش خان او را متروم ارکستر نام نهاده بود. عبدالله دوامی خواننده معروف، از شاگردان عین الدوله است. [از کوروش تا پهلوی. عزیز شعبانی.]

حاجی غلامحسینی، پروانه، ۱۳۳۶ - بانو پروانه حاجی غلامحسینی فرزند رمضانعلی به سال ۱۳۳۶ ش در تهران متولد شد. وی در دوران تحصیل، از سال ششم ابتدایی، تار را نزد علی اکبر شهنازی، هوشنگ ظریف، محمدرضا لطفی و حسین علیزاده یاد گرفت و در ارکستر فرهنگ و هنر و گروه مشتاق نوازندگی آن را به عهده داشت. پس از پیروزی انقلاب، تعلیم تار را به علاقه‌مندان این ساز در مؤسسه نینوا بعهده گرفت.

حاد وتر پنجم، عود را «وتر حاد» می‌نامند. دستانهای آن به رسم الخط موسیقی این زمان بدین وجه است:



[پاریزی ص ۵۱۲]

حافظ احمد از حافظ احمد قزوینی جزو مطربان و نغمه سرایان عهد شاه عباس اول نام برده شده است. [تاریخ ادبیات ایران. ترجمه رشید یاسمی. ج ۴، ص ۸۸]

حافظ احمد قزوینی در گویندگی، طاق و در پیچش آواز و نمک خوانندگی، شهره آفاق بود. [عالم آرای عباسی. ص ۱۹۰]

حافظ باباجان، قرن ۱۰ ق. یکی از نوازندگان قرن دهم قمری بوده است. حافظ باباجان از تربیت خراسان است... از سازها، عود و شترغور می نواخت که به اعتقاد من هیچ کس مثل او نتوانسته، بسیار خلیق درویش نهاد... [تحفه سامی. ص ۸۴]

حافظ بصیر یکی از خوانندگان دربار بایقرا بوده است. شهرت تمام دارد که بعد از حضرت داوود (ع) هیچ کس مثل حافظ بصیر نخوانده، و مشهور است که چهارکس در مجلس خوانندگی حافظ بصیر قالب تهی کرده اند. منقول است که در روز تعزیه خواجه طاووس، دیوان اکابر و اشراف حاضر بودند، حافظ این غزل خواجو را که (وفات بود آن راکه در وفای تو نبود) می خوانده، چون به این بیت رسیده: در آتش افکنم آن دل که در غم تو نسوزد به باد برد هم آن جان که در هوای تو نبود گویند از گوشه ایوان، موسیجهای پرواز کرده، خود را در کنار حافظ انداخت و قالب تهی کرد و آن روز قریب چهار کس بی هوش شده، ایشان را به دوش از آن مجلس بیرون آورده بودند.

[بدایع الوقایع. محمود واصفی. ص ۲۲]

حافظ پناهی، قرن ۱۰ ق. یکی از آواز خوانان قرن دهم هجری قمری است «حافظ پناهی به کمان ابرو مشهور بود و از اهل خراسان بود و آواز خوب داشت، چنان که دوسه جا وظیفه می گرفت». [ترجمه مجالس التنفیس. ص ۱۴۷]

حافظ جامی یکی از رامشگران مخصوص شاه عباس کبیر بوده است. [زندگانی شاه عباس اول. ج ۲، ص ۲۳۵]

حافظ جلال حافظ جلال با خرزی یکی از رامشگران عهد و دربار شاه عباس اول است. خوانندگی و گویندگی را جمع کرده و در هر شیوه مرتبه کمال داشت. [زندگانی شاه عباس اول. ج ۲، ص ۲۴۹]

حافظ چرکین، قرن ۱۰ ق. یکی از خوانندگان قرن دهم هجری قمری بوده است (۹۲۱ ه. ق). «حافظ چرکین تبریزی است. نقشها و صو. نهای چند طوری می بندد و در هجو، عملها دارد»... با وجود آواز گرفته، در خوانندگی هم میل می کند. [تحفه سامی. ص ۸۵]

حافظ درویش حافظ درویش علی بخارایی، صاحب رساله ای در موسیقی است که نسخه اصلی رساله او در روسیه است و نسخه عکس آن هم در افغانستان وجود دارد. [نوشته مایل افغانی. به نقل از نای هفت بند. باستانی پاریزی. ص ۵۱۸]

حافظ شریتی، قرن ۱۰ ق. یکی از موسیقیدانان خراسان که معاصر سلطان ابو سعید بوده و در قرن دهم می زیسته است.

حافظ شربتی از مردم متعین خراسان است... حافظ در علم موسیقی علم بود و نقشها و تصنیفهای او در میان مردم مشهور است. [مجالس التنفیس. ص ۱۹]

حافظ شیخ یکی از خوانندگان ماوراءالنهری است. در خوانندگی سرآمد خوش الحانان ولایت ماوراءالنهر و خراسان بود. به ناله حزین و نغمات سحرآفرین، داغ نه آسوده دلان بود... [احیاء العلوم. ص ۳۶۷]

حافظ صابر، قرن ۱۰ ق. یکی از موسیقیدانان قرن دهم هجری قمری است که در دربار شاه طهماسب هنرنمایی کرده است.

شاه طهماسب برنامه مفصلی برای پذیرایی همایون شاه ترتیب داد، هنگامی که همایون شاه به هرات رسید «محمد خان تکلو» حاکم آنجا در باغ جهان از او پذیرایی کرد و بزمی با شکوه بر پا کرد و یکی از خوانندگان معروف آن عهد را که موسوم به

«صابر تاق» بود به هرات آورد تا پادشاه هندوستان را به آواز دلفریب خود سرگرم سازد. صابر دستگاه همایون را برای شروع کار انتخاب کرد، و غزلی با آواز ضربی یا نوعی از تصنیف خواند که دو بیت بسیار مناسب آن غزل، این بود:

همایون کشوری کان عرصه را شاهی چنین باشد
مبارک منزلی کان خانه را ماهی چنین باشد
زرنج و راحت گیتی مرنجان دل بشو خرم

که اوضاع جهان گاهی چنان گاهی چنین باشد
همایون شاه از شنیدن این اشعار متأثر شده کمر بند مرصع خویش را به خواننده بخشید و گفت «بی سامانی من در این موقع عذر خواه من است».

[نای هفت بند، باستانی پاریزی، ص ۵۳۴-۵۳۵]

حافظ عبدالرحیم، قرن ۱۰ ق. کمال الدین حافظ عبدالرحیم مذهب یکی از موسیقیدانان قرن دهم هجری قمری است که در فن نای زدن و نواختن قانون مهارت تامی داشته است. [نای هفت بند، باستانی پاریزی، ص ۵۴۱]

کمال الدین حافظ عبدالرحیم شعر می گفت و تخلص خود را «مطربی» اختیار کرده بود.

حافظ غرب، قرن ۱۰ ق. یکی از خوانندگان خراسانی در قرن دهم هجری قمری است حافظ عرب سرآمد خوانندگان خراسان بود. آهنگ «ملک بقا کرد» را وی ساخته بود. در روش خوانندگی مانند استاد صابر، طاق است و رطوبت آوازش را ترجیح می دادند. در پرده بلند سیصد بیت مثنوی می خواند. [احیاء العلوم، ص ۲۱۷]

حافظ عندلیب، قرن ۱۰ ق. یکی از آواز خوانان قرن دهم هجری قمری است.

«حافظ محمد تقی عندلیب از اساتید موسیقی و آواز خوان و شاعر بود». [تاریخ اجتماعی کاشان، رافعی، ص ۷۷۲]

حافظ غیاث الدین یکی از موسیقیدانان قرون گذشته بوده است. حافظ غیاث الدین دهم دارا که از ولایت آذربایجان به ولایت خراسان آمد تا ندیم

امیر علی شیر باشد، و بالاخره هم به ملازمت مولانا صاحب دارا رفت. البته او حافظ قرآن هم بود، ولی خود در معرفی به امیر گفته بود، آن چنان ترنم می نمایم و نغمه می سرایم که اهل وجد و حال گریبان می درند، و به بال شوق و فراز کنگره لاهوت می پرند. تحریر کاری و نغمه پردازی به نوعی نمود که آواز احسن از دوست و دشمن به گوش او رسیدن گرفت.

[بدایع الوقایع، ص ۴۷۷]

حافظ محب علی، قرن ۱۰ ق. یکی از مغنیان قرن دهم که اهل ماوراءالنهر بوده است.

چند روز در آن مقام نزهت فرجام با اقوام روزگاری به سر رفت، و حافظ محب علی نیز تشریف داشتند، و در جمیع اوقات از تصرفات نغمه و حلاوت صحبت آن یار بی نفاق ملک و معظم و یاران محفوظ بودند.

[احیاء العلوم، ص ۳۳۷]

حافظ محمود، ۹۸۳ ق. حافظ محمود جان کاشی از خوانندگان معروف بوده است و محتشم کاشانی تاریخ فوت او را «۹۸۳ هـ ق» در این مصرع یاد می کند:

«عندلیبی باز از این بستان پرید»

حافظ مظفر، قرن ۱۰ ق. یکی از خوانندگان مشهور عصر خود (قرن دهم هجری قمری) بوده است.

«قرار داد خاطر است، که خواننده ای اهل خراسان است...» و حافظ مظفر قمی اگر چه از اهل عراق بود، اما به روش خراسان خوانندگی کردی. [عالم آرای عباسی، ص ۱۹۰]

حافظ مقصود، قرن ۱۰ ق. یکی از موسیقیدانان قرن دهم هجری قمری است که دارای رساله ای در موسیقی به عنوان «کرامیه» است. [مجله هنر و مردم، مرداد ۱۳۴۹]

حافظ مقیم، قرن ۱۰ ق. حافظ محمد مقیم جبرئیلی، یکی از موسیقیدانان اواخر قرن دهم هجری قمری است. حافظ محمد مقیم جبرئیلی و کمال الدین عودی و حسین طنبره ای... که به سیستان آمده بودند، بلبلان گلزار را از نغمه سرایی

را احراز کرده است. به سال ۱۳۶۳ش، چاپ دوم آن نیز انجام پذیرفت.

حافظ هاشم، قرن ۱۰ ق. یکی از خوانندگان قرن دهم هجری است که در دربار سلطان حمزه میرزا می‌زیسته است.

اگر چه در آن زمان قرن دهم هجری، در جنبه دیگران نبود و زیاده شهرتی نداشت، اما در اواخر ترقی نموده بود و شعله آوازش زیاده بر فلک می‌کشید و در خدمت نواب شاهزادگی مغفور سلطان حمزه میرزا، قرب و منزلت تمام یافته بود. [عالم آرای عباسی، ص ۱۹۰.]

حافظی، فریدون، ۱۳۰۵- فریدون حافظی فرزند یوسف در سال ۱۳۰۵ در کرمانشاه متولد شد. نواختن تار را نزد خود یاد گرفت و ردیف و نوازندگی آن را نزد موسی معروفی تکمیل کرد. با سه تار و عود و آواز هم آشنایی دارد.

حافظ یوسف قانونی، قرن ۱۰ ق. یکی از نوازندگان قانون قرن دهم هجری قمری است.

هر دم نغمه به آهنگی ساز کردی... از جمله سازنده ماوراءالنهر حافظ یوسف قانونی که در آن فن «اعنی فن قانون» عجب به زمان است، در آن مجلس حاضر بود. چند روز فقیر را یعنی مؤلف «تاریخ سیستان» مشغول تماشای آن بزم داشتند. [نای هفت‌بند باستان، یاریزی، ص ۵۱۹.]

حال طرب. مجلس. طرب. به اصطلاح فارسیان به معنی رقص و وجد. [غیاث‌اللغات، لغت نامه]

حالا چرا نام آهنگی است در عشاق و بوسلیک اثر روح‌الله خالقی بر روی شعر معروف حسین شهریار که غلامحسین بنان آن را در برنامه گل‌های جاویدان خوانده است.

آمدی جانم به قربانت ولی حالا چرا

بی‌وفا حالا که من افتاده‌ام از پا چرا

نوش دارویی و بعد از مرگ سهراب آمدی

بی‌وفا این زودتر می‌خواستی حالا چرا

معاف داشته به هزار نغمه مشغول شدند. والحق حافظ محمد مقیم، در خوانندگی و گویندگی مسیح صفتی بود که به آواز، مرده فرسوده را زنده کردی، ددل افسرده را چنان گرم سودای مجاز ساختی که گرم روان حقیقت، که از مرتبه مجاز به آشیان حقیقت جای یافته بودند، باز به مقام لازم‌الاعزاز مجاز رو نهادندی و مستغرق دریای وجد و حال شدند، در این دوسه قرن مانند او زمزمه سازی قدم در دایره نغمه سرایی ننهاده بود. [احیاء العلوم، ص ۳۲۹]

حافظ میر یکی از خوانندگان دربار سلطان حسین بایقرا بوده است. حافظ میر، غزلی به همراهی نی استاد حسینی کوچک خواند و در این غزل بود که بنائی شاعر برای استاد شیخی نائی و گفته بود.

بسوخت ز آتش نائی دل بلاکش من
مگر به نفس می‌دمد بر آتش من [بدایع الوقایع، ص ۵۷]

حافظ میراثی یکی از خوانندگان عبدالله خان ازبک بوده است. [بدایع الوقایع، ص ۲۵۲]

حافظ نامی یکی از موسیقیدانان زمان شاه اسماعیل صفوی است. حافظ نامی، شیرازی الاصل است و اسم و لقبش عمادالدین محمود است. علم ادوار و موسیقی را خوب می‌داند، در فن موسیقی از موسیقیدانان زمان در گذشته به واسطه آواز خوش و نغمات دلکشی که دارد، می‌توان گفت در زیر این گنبد دوار مثل و مانند ندارد. اگر بارید در زمان او بودی، چون گیسوی چنگ در پایش فتادی، و بربط آسا گوشمال تعلیم وی خوردی، و مانند دف حلقه اطاعتش در گوش کشیدی [خلاصه الاشعار، تنی الدینکاشی.]

حافظ و موسیقی کتابی است تألیف حسینعلی ملّاح، دارای ۲۶۵ صفحه، شامل یک بررسی دقیق و ظریف از اشعار حافظ از جنبه موسیقی، با توضیح و تأویل علمی مطلوب، چاپ وزارت فرهنگ و هنر. این کتاب در عرصه حافظ شناسی جای بایسته خود

حجّات خوانندگی و ترنم که به آهستگی کنند.
[منتهی‌الارب، لغت نامه]

حِجّاز گوشه‌ای از آواز ابوعطاست. این گوشه چون با فاصله پنجم درست شروع می‌شود، حالتی جهش مانند دارد گویی مؤمن با ایمانی است که در خلوت دل می‌خواهد با خدای خود به راز و نیاز بپردازد. مناجات بالای گلدسته‌ها چنانچه با اشعار مناسب و صوت خوش اجرا شود، در دل اهل ایمان اثر نافذی دارد.

حجاز آمد یکی نخل ثمر بار
سه گاه است و حصار آن نخل را بار
این مطرب از کجاست که ساز عراق ساخت
و آهنگ باز گشت به راه حجاز کرد
راست، کودکان حجازی به نوا می‌گویند
که حسین کشته شد از شور مخالف به عراق
گر پرده عشاق و خراسان و حجاز است
از حنجره مطرب مکروه نزدیک [سعدی]
ره راهوی گر چه بی حد زدم
نوادر حجاز نوا یافتیم [حافظ]
دارم آهنگ حجاز ای بت عشاق نواز
راست کن ساز و نوایی ز پس راه حجاز
و مقام حجاز را گوید از برای درد پهلوی نافع است و
حبس‌البول را می‌کشاید، و درد گوش را فایده
می‌دهد، و بر انگیزنده ریا است: تأثیرش را از برج
سنبله گرفته با شعبه سه گاه و حصار.

نماز خفتنت گردد نگو حال
اگر خوانی حجاز ای نیک افعال [خواجه عبدالرحمن بن
سیف‌الدین غزنوی]

حجاز یزرگ برده‌ای از موسیقی. [لغت نامه]
حجاز بسته‌نگار گوشه‌ای از آواز ابوعطاست، که در
کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی به
شماره ۱۲ ثبت شده است.
حجاز بغدادی نام گوشه‌ای از آواز ابوعطاست که در
کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی
سیزدهمین گوشه در مایه ابوعطاست.

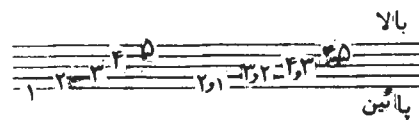
حالت علامات و کلمات خاصی را برای نشان دادن
حالات مختلف موسیقی به کار می‌برند که در
مجموع، آن را «نوانس» گویند. مانند: باوقار و شاد
و خوشحال، بتدریج تند و غیره. رجوع شود به
علامات.

کیفیت نواختن قطعات موسیقی، به شرط حفظ اصل
آن. [فرهنگ معین]

حالت، ابوالقاسم فرزند محمدتقی حالت شاعر
معاصر در سال ۱۳۲۵، به مدت کوتاهی با رادیو
همکاری داشت. سپس متناوباً برای این مؤسسه و
خوانندگان آن ترانه می‌سرود.

حال کردن طرب. در تداول عامه فارسی زبان، لذت
بردن از ساز و آواز رامشگر. [لغت نامه]

حامل عبارت است از پنج خط افقی که نت‌ها را روی و
پایمان، و بالا و پایین آن می‌نویسند. فاصله هر دو
خط را بین خط نامند. در حامل، ۵ خط و ۴ بین خط
وجود دارد. و از پایین به بالا شمرده می‌شود. وقتی
شکل نت‌ها در روی خط و بین خطوط نوشته شود،
زیر و بمی صدا معلوم می‌شود، بدین معنی که نت‌ها
هر قدر به جهت پایین حامل واقع شوند، صدای آنها
بم‌تر، و هر اندازه به طرف بالا حرکت کنند، صدای
آنها زیرتر می‌شود.



حائری شمس، ۱۳۱۰- بانو شمس‌الملوک حائری
منخلص به شمس، متولد به سال ۱۳۱۰ ش در شهر
کربلاست. تحصیلات خود را در شهر بغداد به پایان
رسانیده است و از موسیقی نیز بی‌بهره نیست.

[گلزار جاویدان، محمود هدایت، ج ۲، ص ۷۳]

حبرة سرود بهشت، نغمه نیکو. رامش. [لغت نامه]

حبس صوت بلند کردن آواز. [لغت نامه]

حجا خوانندگی و ترنم که به آهستگی کنند. زمزمه.
[قطر المحید. لغت نامه]

انجمن موسیقی منتقل شد، در این سمت باقی بود. در سال ۱۳۵۶ کتاب ۴۲ ترانه قدیم ایران را تألیف و منتشر کرد پس از انقلاب، از سال ۱۳۵۸ که انجمن مزبور منحل شد، به امر تعلیم موسیقی برای تأمین معاش و نیز به امور تألیفی برای ترضیه خاطر پرداخته است.

حدت نغمه آوازی است، که او را درنگ باشد، بر حدی، از «حدت» و ثقیل بروجهی که ملایم طبع باشد. [شرح ادوار و زواید فواید]

حدو راندن شتران را به سرود و آواز. حدی خواندن به راند شتران. به آواز حدی راندن شتر. [لغت نامه]

حدی گوشه‌ای از دستگاه سه گاه است. گوشه حدی را با اشعار مثنوی می‌خوانند.

آه ای پیکر تراش بی نشان
نقش پرداز زمین و آسمان

وقتی در بادیه به قبیله‌ای از قبایل عرب رسیدیم، یکی از ایشان مرا به خانه خود فرو آورد، و ضیافت کرد. و پیش از احضار طعام، غلامی سیاه را دیدم در آن خانه، بند برپا نهاده و اشتتری چند مرده بر در خیمه افتاده. آن غلام مرا گفت تو امشب مهمانی و مولای من مهمان را سخت گرامی دارد. توقع چنان است، که شفاعت کن تا مرا از این بند خلاص دهد. چون طعام حاضر کرد، گفتم نخورم تا این بنده را خلاصی ندهی. گفت این غلام مال مرا همه تلف کرد و مرا بر خاک فقر نشانند. گفتم به چه سبب؟ گفت، معیشت من از منافع این اشتران بودی و این غلام آوازی بغایت خوش دارد، بارهای گران برایشان حمل کرد و به نغمه حدی (آوازی که به وسیله آن، شترها را برانند) ایشان را گرم برانند. تاراه سه روزه، به یک روز، قطع کردند. چون به منزل رسیدند، بارها بینداختند همه بیفتادند و جان بدادند. اکنون او را به تو بخشیدم. روز دیگر خواستم آواز او را بشنوم، و حال شوریدگی اشتران را از استماع نغمات او مشاهده کنم، میزبان غلام بفرمود تا نغمه حدی آغاز کرد. اشتتری آنجا بسته بود، چون آواز او بشنید، بر سر

حجاز شیطانی نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که در کتابهای قدما ذکر آن رفته است. در موسیقی فعلی ایران، گوشه یا لحنی بدین نام وجود ندارد.

حجاز عراق پرده‌ای از موسیقی است. [لغت نامه]

حجاز کار نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران است. در موسیقی فعلی، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد. این نام از کتب متقدمان به یادگار مانده است.

حجاز مخالف نام نوایی از موسیقی قدیم است. [لغت نامه]

در موسیقی ثبت شده به نت ایران، چنین گوشه‌ای وجود ندارد.

حجازی منسوب به حجاز، آهنگ حجاز. [لغت نامه]

نمی‌داند که آهنگ حجازی
فروماند زبانگ طبل غازی [سعدی]

دوازدهمین دور. از ادوار ملایم. [فرهنگ معین]

در موسیقی نت شده ایران، لحنی به نام «حجازی» درج نیست.

حجّی زمزمه، زمزمه زرتشتیان. [منتهی‌الارب، لغت نامه]

حدادی، نصرت‌الله، ۱۳۰۸- فرزند محمود به سال ۱۳۰۸ ش در سمنان در خانواده‌ای متدین به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را به پایان نبرده، از مهر مادر و ظل پدر محروم شد. در سال ۱۳۲۷ وارد مدرسه فنی موزیک نظام شد و دوره‌ای این مدرسه را با احراز رتبه اول به انجام رسانید و ویولن را به عنوان ساز اختصاصی خود برگزید. سالها سرپرستی ارکستر نظام و رادیو کردستان را به عهده داشت و به موازات آن، کلاس موسیقی دایر کرده، به علاقه‌مندان تعلیم می‌داد. در سال ۱۳۴۷ امتیاز تأسیس آموزشگاه موسیقی را از وزارت فرهنگ و هنر دریافت کرد و در سال ۱۳۴۹ به سمت کارشناس موسیقی این وزارتخانه تعیین شد و تا مرداد ماه سال ۱۳۵۷ که به

بگردید، و ریسمان بگسست و من نیز از غایت خوشی آواز، بیهوش گشتم، و بیفتادم تا میزبان اشارت به غلام کرد که بس.

[حاشیه مصباح الهدایه، ص ۱۸۸ به قلم جلال همائی.]

کلمان هوارت در کتاب «ادبیات عرب» می نویسد: در پیش از ظهور اسلام، عربهای بادیه نشین شعر و موسیقی داشته اند ولی تشکیل بسط آن بر ما مجهول است، شاید طرز حرکت شتر هنگام راه رفتن و گذاردن پاهایش با آن همه نظم بر روی زمین، موجب آهنگ «حدی» گشته است. آهنگی که ساریانان قافله برای راندن و سرگرمی شترها می خواندند. [اندیشه های علمی فارابی درباره موسیقی، مهدی برکنلی، ص ۴۲].

سرود و آوازی که ساریانان عرب خوانند تا شتران تیزتر روند.

به جانم زده هر مخالف نواز

بزن بر حدیهای راه حجاز [ظهوری]

منزل سلمی که بادش هر دم از ما صد سلام

پر حدای ساریانان بینی و بانگ جرس [حافظ]

نبینی شتر بر حدای عرب

که چو نش به رقص اندر آرد طرب [سعدی]

حراره قول، تصنیف، ترانه، [فرهنگ معین]

نی حراره یادش آید نی غزل

نی ده انگشتش بجنبید در عمل [مولوی]

کنخ کنخ حراره، [فرهنگ اسدی]

حال، ملمع، ترانه دف زدن به شادی، کان و کان رقص کردن و تاب دادن دف، آوازی که از چند ساز و چند حلق یکمرتبه بر آید، [غیاث اللغات]

اشعار سخیفی است که مخنثان و مسخرگان و عوام الناس در کوچه ها و مجالس لهو و لعب خوانند. در تاریخ سلجوقیه مسمی به «راحة الصدور»، و رقعه احمد بن عطاش رئیس ملاحد، مذکور است، که سلطان محمد بن ملک شاه او را اسیر کرده فرمود تا در کوچه های اصفهان تشهیر کردند و گوید... با انواع نثار خاشاک و بشگل و مخنثان «حراره» کنان در

پیش با طبل و دهل و دف می گفتند. حراره. عطاش. عالی عطاش. عالی. میان سرهلالی ترا به ز چکارد. [لغت نامه]

حراره گوی ترانه ساز، تصنیف ساز تصنیف سرای.

[لغت نامه]

حراره گویی ترانه سازی، تصنیف گویی. [لغت نامه]

حربی نام گوشه ای از دستگاه ماهور که در دستگاه راست پنجگاه هم اجرا می شود. گوشه حربی در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی به شماره ۵۸ در دستگاه ماهور و شماره ۴۸ از دستگاه پنجگاه به چاپ رسیده است.

حرکت جنبیدن، خروج از حالت موجود به طور تدریج، در موسیقی آلتی هست به نام متروم که حرکات تند و کندی ضربات را تعیین می کند بدین معنی که در بالای قطعات موسیقی می نویسند سیاه مساوی است با عدد یکصد و ده (۱۱۰) و مراد آن است طوری نوای ضربها اجرا شود که در یک دقیقه صد و ده ضرب اجرا شده باشد.

زخم و ضربی که بر او تار آید از زخمه یا کمان یا ناخن. [لغت نامه] ← متروم

حریر یکی از علمای موسیقی، استاد اسحاق بن ابراهیم موصلی. [لغت نامه]

حریفی قزوینی، یزدان نامش یزدان و اصلش از قزوین است. در علم موسیقی و فن اصول، کم نظیر بوده، به گیوه چینی و جوراب دوزی «بافی» اشتغال داشته. در سنه ۱۰۱۶ عزم سیر تهران کرد، در راه مریض شد و در گذشت، جسدش را در تهران به خاک سپردند.

[گلزار جاویدان، محمود هدایت، ج ۱، ص ۳۷۷.]

خُزان یا حزام نام گوشه ای از دستگاه سه گاه که به شماره ۲۴ در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی چاپ وزارت فرهنگ و هنر به چاپ رسیده است.

این گوشه با نام خُزان در همان کتاب در دستگاه چهارگاه آمده است.

می‌نوازند، «حسینی و اوج حسینی» نام دارد. یازدهمین دور از ادوار دوازده گانه ملایم موسیقی ایرانی معرف یک دستگاه است. [فرهنگ معین] یکی از دوازده مقام موسیقی. قسمی آواز. یکی از دو فرع مقام اصفهان. نام پرده و سرود. [شرفنامه منیری]

نام پرده و سرود که آنرا آخر شب نوازند. [آندراج] و مغنیان هموم این قول را در پرده احزان حسینی بر آهنگ تیزی مخالف راست کرده که... [جوینی] **حُسینی گِلِوِزار** نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که در موسیقی فعلی وجود ندارد. فقط نام آن از کتب متقدمان برجای مانده است.

و مقام حسینی را گوید شنیدنش حرارت زیادی بدن را می‌نشاند و قوت قلب را نافع است تأثیرش از برج جدی با شعبه دوگاه و محیر.

چو خوانی حسینی اول روز جهان گیری چو مهر عالم افروز [خواجه عبدالرحمن بن سیف‌الدین غزنوی]

حِصَار حصار گوشه‌ای است که در دستگاه‌های سه‌گاه و چهارگاه اجرا می‌شود، به صورتهای زنگوله حصار، نغمه حصار، کرشمه حصار، فرود حصار، پس حصار در ردیف موسیقی ایرانی فعلی وجود دارد.

در آن پرده که خوانندش حصارى چنین بکری بر آورد از عمارى طبق یک روایت، هنگامی که سه فرزند سلطان حیدر به نامهای اسماعیل، ابراهیم و علی در زندان استخر (اصطخر) محبوس بودند، اسماعیل از داخل زندان که دارای حصارى سطر بود ندای دورنی و خواسته خود را به آوازی خوش به گوش هواخواهان خود می‌رسانیده که در اثر آن صدا، طرفداران او موجبات رهایی آنها را از زندان فراهم می‌نماید. و بنیاد سلسله صفوی پی‌ریزی می‌شود و اسماعیل پسر سلطان حیدر (شاه اسماعیل صفوی) خدمات بزرگی به وحدت ایران آن روزگار که در اثر سلطه

حزین نام گوشه‌ای از دستگاه سه‌گاه که در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی به شماره ۳۷ در دستگاه سه‌گاه به چاپ رسیده است. لحنی از موسیقی. ناله حزین. صوت حزین. آواز سوزناک.

چه خوش باشد آواز نرم حزین به گوش حریفان مست صبح [سعدی] حزین و خسته ملولان دولت همه سال تو گوش کرده به آواز مطربان حزین [سعدی] **حَسَابِی** میرزا سلیمان حسابی از شاعران دوران شاه عباس اول که در موسیقی نیز دست داشت.

[زندگانی شاه عباس اول. نصرالله فلسفی. ج ۲، ص ۴۶]

حَسَابِی اصفهانی اسمش میرزا سلیمان و اصلش از قصبه نطنز است. در موسیقی و فنون ادب مهارت داشته است.

[گلزار جاویدان. محمود هدایت. ج ۱، ص ۳۷۰] **حَسَن** **قَوَال** خواننده‌ای بود در دربار معین‌الدین پروانه حاکم روم، که او را به درخواست فخرالدین عراقی، نزد او فرستاد و فخر غزلهایی درباره او گفته است.

ساز طرب عشق که داند که چه سازد کز زخمه او نه فلک اندر تک و تاز است [لغت نامه] **حَسین خان** معروف به «مَلَنَدوق» که دف و ضرب می‌نواخت و با شیرینکاریهای خود مجلس آرابی می‌کرد. با اساتید و نوازندگان معروف زمان خود همکاری می‌کرد.

[دو مقاله درباره موسیقی. حسن مشحون. ص ۴۴] **حَسین کوچک** نام نوازنده نی دربار سلطان حسین بایقراست. حافظ میر غزلی به همراهی نی استاد حسین کوچک خواند.

[بدایع الوقایع. محمود وافی. ص ۵۷] **حُسینی** گوشه‌ای از دستگاه شور که در ردیفهای موسیقی به چاپ رسیده و می‌توان گفت اوج شور است، زیرا شور را یک هنگام زیرتر از شروع آن

موسیقی این روزگار، گوشه‌ای به نام حقه کاووس وجود ندارد. این لحن به نام «حقه کالوس» هم آمده است.

حکایت نوا نام چهارمضربی است از استاد صبا که در کتاب «ردیف سوم ویولن» وی چاپ شده است. این قطعه دارای حالتی حکایت مانند و سهل و ساده و روان است، از پیرایه جست و خیزبری است و ضمن سادگی، از زیبایی دلچسپی برخوردار است. نوای این قطعه، آدمی را شیفته بی‌آلایشی خود می‌سازد.

حکم الوادی از موسیقیدانان ساکن مدینه که اصلی ایرانی داشته و آوازخوان و دایره نواز ماهری بوده.

[اثر پیشگفته، امام شوشتری ص ۷۷]

یکی دیگر از موسیقیدانان ایرانی الاصل است که در دوران خلفای عباسی زندگی می‌کرده. پدر او سلمانی بود و نامبرده برای اولین بار در حضور خلیفه ولید دوم آواز خواند و یک هزار سکه طلا پاداش گرفت. [از کورش تا پهلوی، عزیز شعبانی، ص ۱۰۶]

حکیم آبی قفص یکی از علمای موسیقی ایران. وی از مردم سفد بود و از آنجا به بغداد شد. خوارزمی در «مفاتیح العلوم» گوید: استادی در موسیقی است. در سال ۳۰۰ از هجرت در بغداد آلت موسیقی معروف به شهرز (شهرود) را اختراع کرد. [لغت نامه]

حلاج، رویا، ۱۳۳۵ - بانورویا حلاج فرزند جمشید به سال ۱۳۳۵ در رشت متولد شد. پس از طی تحصیلات ابتدایی و متوسطه، وارد دانشکده هنرهای زیبای تهران شد و ساز سنتور را در محضر بانو ارفع اطرائی و داریوش صفوت یاد گرفت. در سال ۱۳۵۹ موفق به اخذ دانشنامه لیسانس در رشته تکنولوژی موسیقی از دانشگاه تهران گردید و اکنون با مرکز حفظ و اشاعه موسیقی همکاری دارد. وی در زمینه تصانیف قدیمی و نواهای مذهبی تحقیقاتی نموده است و در مؤسسه هنری نینوا به تعلیم سنتور به علاقه‌مندان این ساز مشغول است. (۱۳۶۳ ش).

حلق داوودی داوود پیامبر بنی اسرائیل است که دارای صوتی خوش، و در نواختن بربط، سرآمد

اعراب به پانزده کشور کوچک تقسیم شده بود، نمود و ایرانی مستقل به وجود آورد. و آوازی که از داخل زندان می‌خوانده به «حصار» مشهور شده است.

[از سلسله مقالات مندرج در مجله خواندنیها، «زندگانی شاه اسماعیل صفوی». ترجمه ذبیح‌الله منصوری.]

گل نگو تأثیر از آن عارض حصارى گشته است
نغمه سنجی می‌کند بلبل در آهنگ حصار [تأثیر]
شعبه‌ای از جمله بیست و چهار شعبه موسیقی و آن بلندی حجاز است و پستی آن سه گاه باشد. [برهان قاطع]

حصارک بدل نام آهنگی از موسیقی. [لغت نامه]
از این آهنگ اثری در موسیقی فعلی ایران باقی نیست.

حصار گردان نام گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم ایران که تنها نام آن برای ما به جای مانده است. در موسیقی موجود ایران، گوشه‌ای به نام حصار گردان نت نشده است.

حصار نَهاوند نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران. در موسیقی کنونی ایران، گوشه‌ای بدین نام وجود ندارد.

حصاری لحنی از الحان موسیقی.
در آن برده که خوانندش حصارى
چنین بکری برآورد از عمارى

حضرت داوود داوود (ع)، ۱۰۸۶؟ - ۱۰۰۶ ق.م.
حق گردار، اکبر اکبر حق گردار یکی از لیسانسیه‌های هنرستان عالی موسیقی در رشته موزیک نظام است. وی به رهبری ارکستر فرهنگ و هنر برگزیده شد و در نظام هم رئیس کل موزیک نیروی دریایی ارتش ایران بود.

حقه کالوس یکی از سی لحن بارید و نام نوایی از موسیقی. [لغت نامه]

چو قند از حقه کالوس دادی

شکر کالای او را بوس دادی [نظامی]

حقه کاووس نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران. در

آهنگ (با آواز) موسوم به حنار، که در آن کلمه حنار تکرار می‌شد، سیراب می‌کرد و شتر که آن آواز را می‌شنید، می‌فهمید که راهی طولانی در پیش دارد و بایستی از اراضی بی‌آب عبور نماید و آب می‌نوشید تا در روزهای بی‌آب تشنه نماند و می‌دانیم که شتر، آب را در شکمبه خود ذخیره می‌کند.

[جنگ بدر. محمد احمد. ترجمه ذبیح‌الله منصوری. ص ۸۳]

حنانه، مُرتضی، ۱۳۰۱-۱۳۰۱ - درسال ۱۳۰۱ شمسی به دنیا آمد. تحصیلات موسیقی خود را در کنسرواتوار تهران به پایان رسانید و به سمت هنرآموز موسیقی هنرستان برگزیده شد. در سال ۱۳۳۱، به مدت یک سال رهبری ارکستر سمفونیک را بر عهده داشت. سپس به ایتالیا رفت. در سال ۱۳۳۹ به ایران مراجعت کرد و به سمت هنرآموزی کنسرواتوار انتخاب شد و به موازات آن، در رادیو ایران فعالیت مربوط به موسیقی را دنبال کرد و مدتی نیز رهبر ارکستر بزرگ رادیو تلویزیون بود. از آثار حنانه، سرنا، منو، سوئیت شهر مرجان، شیطان کوچک، آسمان بیکران و تنظیم چند قطعه موسیقی ایرانی را می‌توان نام برد.

[از کوروش تاپه‌لوی. عزیز شعبانی.]

گامهای گمشده. نام کتابی است اثر مرتضی حنانه شامل تحقیق و بررسی علمی دقیقی در زمینه موسیقی ایران. در ۱۸۰ صفحه که وسیله انتشارات سروش به سال ۱۳۶۷ منتشر شده است. مرتضی حنانه در مهرماه ۱۳۶۸ به رحمت ایزدی پیوست.

حنبشة رقصیدن. رقص کردن. پای کوفتن و دست بردست زدن. [لغت نامه]

حنجره داوودی حلق داوودی، یا حنجره‌ای که چون داوود، آوای خوش از آن برآید. [لغت نامه]

خوش آوازی که به حنجره داوودی، آب از جریان و مرغ از طیران باز دارد. [گلستان سعدی]

حنجره غلطان خواننده خوشخوان. [فرهنگ ناظم‌الاطبا، لغت نامه]

همگان بوده است. در ادب پارسی، حنجره داوودی یا حلق داوودی به منزله عالیترین قیاس صوت خوش و حنجره سحرآمیز به کار رفته است، مراد از حلق داوودی یا نغمه داوودی، خوشترین صوتها و دل انگیزترین آواهاست.

چو گل سوار شود بر هوا سلیمان وار

سحر که مرغ درآید به نغمه داوود

هرگاه که بیماری مالیخولیا به شائل سلطان قوم یهود رو می‌آورد، داوود با صدای خوش، همراه بانوای بربط او را آرام می‌کرد بعد از شائل، داوود به سلطنت رسید. ذکر داوود در چند موضع از قرآن کریم آمده است، که از آن جمله است که هرگاه زبور می‌خواند، هیچ کس را طاقت نمی‌ماند، و مردم دست از کار بر می‌داشتند، و به استماع آن مشغول می‌شدند. و مرغان و وحوش در برابرش به سماع می‌ایستادند. [دایرة المعارف فارسی. غلامحسین مصاحب.]

حماد بن اسحق، - ۲۸۷ق. حماد بن اسحق بن ابراهیم الموصلی است که به سال ۲۸۷ ه.ق. در گذشته است. چنان که از سلسله نسب وی برمی‌آید، نوه موسیقیدان نامدار ابراهیم موصلی است. مشهورترین رسالاتش عبارتند از:

الف - کتاب «مختار قیام ابراهیم» که شرحی است درباره آهنگهای برگزیده ابراهیم موصلی.

ب - «اخبار الندماء» که تذکره‌ای است درباره یاران موافق و این یاران کسانی بوده‌اند که جملگی به موسیقی و شراب و خوشگذرانی اعتقاد داشته‌اند.

[صاحبان رسالات موسیقی. «مجله موسیقی»، ش ۱۱۸-۱۱۹، حسینعلی ملاح.]

حمیری نام رقصی است مخصوص بستک و نواحی آن منطقه.

(بستک یکی از شهرهای مهم بندرلنگه استان هرمزگان است).

حنار وقتی عرب باده مجبور بود با شتر از بیابانهای بی‌آب عبور کند، قبل از حرکت، شتر خود را با

حنجره غلطان کند شراب صبحی

وقت سحر مهربان بی مزه خوان را [طالب آملی]

حنجره غلطک خوش خوانندگی، نوعی از آواز که

صوت را به حلق غلطانیده بر آرند. [غیاث اللغات،

لغت نامه]

حوا آواز و صدا. صوت. [لغت نامه]

حوری نام نوایی از موسیقی قدیم است که در آثار

متقدمان بدان اشارتی رفته است. از چگونگی آن

اثری باقی نیست.

حیان نام لحن یا گوشه‌ای بوده از موسیقی قدیم ایران.

در موسیقی ردیفی فعلی، گوشه‌ای به این نام وجود

ندارد. تنها نام آن از کتب متقدمان برای ما به جای

مانده است. به ظن قوی حیان نام موسیقیدانی بوده

است.

حیدر نیا، محمد علی، ۱۳۱۶ - محمد علی حیدر نیا

معروف به علی درخشان فرزند عبدالمحمد متولد

سال ۱۳۱۶ در تهران، ویولن و پیانو می‌نوازد و آلات

موسیقی الکترونیک را می‌داند. نزد اساتید مختلف،

موسیقی را فرا گرفته و در حال حاضر، نوازنده و

آهنگساز و رهبر ارکستر سنتی شماره ۱ مرکز سرود

وزارت ارشاد اسلامی می‌باشد.

حیدری، محمد، ۱۳۱۶ - فرزند سید حسین، به سال

۱۳۱۶ ه. ش، در تهران متولد شد. یکی از

نوازندگان سنتور بوده شاگردان زیادی در آن رشته

تربیت کرده است. حیدری سالهای متمادی با

ارکستر فرهنگ و هنر همکاری داشته و آهنگهای

زیبایی نیز برای خوانندگان فرهنگ و هنر تصنیف

کرده است. وی یکی از تکنوازان خوب سنتور بود و

همچنین رهبری و آهنگسازی ارکستر را نیز به عهده

داشته است.

حیرت نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران است. در

موسیقی فعلی ایران، گوشه‌ای بدین نام وجود ندارد.



تا قبل از انقلاب اسلامی ایران، در تمام محافل و مجالس رسمی فرهنگی، «سرود فرهنگ» ساخته خادم میثاق اجرا می‌شد.

خارا گوشه‌ای از دستگاه شور که در ردیفهای موجود به چاپ رسیده است. استاد صبا این گوشه را در «کتاب اول ویولن» به شماره ۸ و در «کتاب دوم» به شماره ۶ به چاپ رسانیده است و همچنین در کتاب «ردیف اول سنتور» نیز چاپ شده است. نام نوایی از موسیقی است. از مقام نواست که آن نام نغمه‌ای است از موسیقی به صورت نوزاد خارا هم می‌آید.

زمزمه جو گر شود کوهکن بینوا

بیشتر او را فلک نغمه خارا دهد [ملاطفا]

خاراتیان بانو تانیا خاراتیان یکی از هنرآموزان موسیقی هنرستان عالی موسیقی در سال ۱۳۲۹ شمسی بوده است. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی، ص ۱۰۰]

خارج آهنگ آهنگ ناموافق و ناموزون. [فرهنگ ناظم‌الاطبا، لغت نامه]

بفرمود تا آن دو سرهنگ را

دو کج زخمه خارج آهنگ را [نظامی]

خارج خوان اصطلاح موسیقیان است، و بر کسی اطلاق می‌شود که خارج از دستگاه آواز خواند.

[لغت نامه]

خارج خوانی برخلاف اصول خواندن ثغنی. [لغت

خ «خ» حرف نهم از الفبای فارسی و حرف هفتم از الفبای عربی و در حساب ابجد، ۶۰۰ محسوب است و یکی از حروف صامت می‌باشد.

خاتمه کلمات «Fin» یا «Ein» در زیر یک نت یا آکورد و یا انتهای قطعه‌ای از آهنگ گذارده می‌شود، که به معنی ختم و پایان آن است.

خادم میثاق، علی محمد، ۱۲۸۶ - ۱۳۳۷ علی محمد خادم میثاق در سال ۱۲۸۶ شمسی متولد شد. دوره ابتدایی را در مدرسه فلاحیت آغاز کرد و سپس به مدرسه موزیک رفت.

سلفژ و آرمونی را نزد سالار معزز و پیانو و کنترباس را پیش سرهنگ نصرالله خان مین باشیان یاد گرفت و در سال ۱۳۱۲ موفق به اخذ دیپلم مدرسه موسیقی گردید و در همین مدرسه تدریس تئوری و سلفژ و آرمونی را در کلاسهای شبانه به عهده گرفت. در سال ۱۳۲۳ به سمت معاون هنرستان موسیقی منصوب شد و سالها نوازنده کنترباس ارکستر سمفونیک تهران بود. خادم میثاق آثاری از خود به جای گذارده است که در بین آنها سرود فرهنگ، اشتها بر بیشتری دارد. تعداد زیادی سرود، چند مارش برای موزیک نظامی، قطعات سبک مانند والس، سرود نیروی هوایی و دانشگاه و بعضی از آهنگهای قدیمی و محلی را برای ارکستر تنظیم نموده است. علی محمد خادم میثاق در سال ۱۳۳۷ در سن پنجاه و یک سالگی در تهران درگذشت.

هنری خود را با نظری انجام می‌داد. خالقی در سال ۱۳۴۴ در تهران دارفانی را وداع گفت. [تاریخچه هنرستان و هنرکده موسیقی ملی، ابراهیم صفائی، [از کورش تا پهلوی، عزیز شعبانی]

برنامه‌های «یادی از هنرمندان در گذشته» و «ساز و سخن» نیز از ابتکارات خالقی بود.

← [ساز و سخن]

به پرده‌های پیانو چو خالقی زد دست
به روی نت زهن نقش آفرین بریست
گرفت دست چپ او زبتهون الهام
ز راست قدر نکیسا و بارید بشکست
به شرق و غرب هنر را خبر نبود از هم
به دست خالقی این رشته هنر پیوست
شد آن چنان اثر و نام او بلند آواز
که یافته زهن بعد مرگ عمر دراز
صدای آرشه‌اش می‌نواخت نغمه دل
از آنکه بگذرد دلنواز هر محفل
چو اوستاد هنر دید سحر پنجه او
فرو نهاد ویولن زدست خود کلنل
دریغ بعد صبا گشت خالقی خاموش
دگر به شور و نواد دل چسان شود مایل
چو نیست اهل دلی سازی صدای بهتر
چو نیست برگ و نوا بزم بینوا بهتر
به تار گشت چو مضرب خالقی دمساز
ز رشته‌های دل و جان برون کشید آواز
چه رازهای درونی ز پرده ساخت برون
چو پنجه بر روی پرده‌ها نشیب و فراز
ز سیم و چوب تو گویی سخن برون آورد
ندیده کاسه چو بین کسی سخن پرداز
دریغ دور ز دامن او سرتار است
به چشم اهل هنر بعد از او جهان تار است
چو خالقی هنری اوستاد دانشور
کم آمده است و کم آید دگر در این کشور
بی تحول موسیقی وطن الهام
بجا گرفت هم از باختر هم از خاور

خالقی پس از گرفتن لیسانس با رتبه یک دبیری در هنرستان عالی موسیقی به تدریس دروس نظری موسیقی پرداخت. در همان سال در وزارت فرهنگ به معاونت دفتر وزارتی منصوب شد. در سال ۱۳۲۰ شمسی بنا به پیشنهاد استاد علی‌نقی وزیری (رئیس موسیقی کشور) به معاونت اداره موسیقی کشور و معاونت هنرستان عالی موسیقی برگزیده شد. در سال ۱۳۲۵، مدتی در وزارت کار و تبلیغات انجام وظیفه نمود و مجدداً در سال ۱۳۲۷ تصدی دبیرخانه هنرهای زیبا را در اداره نگارش عهده‌دار شد. در شهریور همان سال به ریاست هنرستان ملی منصوب گردید.

خالقی برای موسیقی بسیار کوشید. تأسیس هنرستان موسیقی ملی و ارکستر انجمن موسیقی ملی به همت او صورت گرفت. سالها ریاست شورای موسیقی رادیو را به عهده داشت و ارکستر گلها را سرپرستی می‌کرد. بهترین کارهای گلها، همانهاست که محصول دوران تصدی روح‌الله خالقی است. از آثار علمی خالقی: «نظری به موسیقی» در دو جلد.

«کتاب هماهنگی» در یک جلد.

«سرگذشت موسیقی ایران» در دو جلد (جلد سوم منتشر نشده است).

مجله چنگ (چهار شماره).

«کتاب ویولن» در چهار جلد.

«تار و سه تار» در دو جلد.

صدها مقاله در زمینه تحقیق ادبی و هنری و موسیقی در مجلات چنگ، موزیک ایران، مجله موسیقی و دیگر مجلات کشور.

روح‌الله خالقی آهنگهای زیبایی در زمینه موسیقی ایران دارد که آنها را به چند دسته می‌توان تقسیم کرد:

- ۱- قطعات تمرینی ۲- سرود ۳- آهنگهای بدون کلام ۴- ترانه ۵- تنظیم آهنگهای محلی.
- خالقی از شانزده سالگی به مدت چهل و سه سال همیشه با استاد وزیری در تماس بود و کارهای

♩ = ۱۰۰



اصالت هنر موسیقی ایران را
ولیک در همه جا داشته است مد نظر
وطن پرست و حقیقت سرور و روشن بین
همیشه بود فروتن همواره مهر آگین
زمرگ خالقیم گرچه دل پریشان است
ولی امید به آیندگان ایران است
ز سرنوشت وی و سرگذشت موسیقیش
هر آنچه مانده به جا رهبر جوانان است
اگر که رهبر گلها ز خاک رخ پوشید
ورا نظر به سوی غنچه های خندان است
ز شعر کرد سپنتا گلی نثارش و گفت

به یاد خالقی این هدیه صفاهان است [عبدالحسین
سپنتا]

خالقی، مظهر یکی از خوانندگان رادیو ایران است.
وی سالها در رادیو سنندج زادگاه خود و رادیو
کرمانشاه به طرز بسیار دلپذیری ترانه های محلی
کردی می خواند. خالقی از نظر غلت و تحریر و
ظرافت در آواز، بخصوص خواندن ترانه های کردی و
ادای الفاظ، کم نظیر، و از این جهت بهترین خواننده
ترانه های کردی است.

خالو سورنایی را گویند و آن را شاه نایی و شه نایی هم
خوانند. [برهان قاطع، لغت نامه]
خالو ریوگار «دایی رهگذر» نام یکی از ترانه های
محلی کردستان و کرمانشاهان است در آواز اصفهان
نت این ترانه در کتاب سال دوم هنرستان برای ویولن
به چاپ رسیده است.

خام روینه بوستی که بر طبل و دهل کشند. [فرهنگ
ناظم الاطبا، لغت نامه]

خاموشی نام آهنگ مخصوصی است که در
بادگاههای نظامی برای اعلام خوابیدن سربازان،
توسط شبپورچی نواخته می شود.

خان امیری نام آهنگی است با ضرب ۲/۴ که در
کردستان شهرت دارد و با این آهنگ، رقص ویژه ای
نیز اجرا می شود.

خانه طنبور کاسه طنبور را گویند. [آندراج، لغت
نامه]

مرا چو خانه طنبور خانه بی برگ است
فرو گذاشته به بر چنین نوا پرده [کمال اسماعیل]
خانه عنقا نام گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم ایران، که
تنها نام آن برای ما بر جای مانده است. از چگونگی
ندای آن اثری در دست نیست.
مساز توشه راه از ریا که نتوان ساخت
نواي خانه عنقا ز پرده زنبور [سیف «به نقل از فرهنگ
رشیدی»]

خاوران گوشه ای از دستگاه ماهور است که در کتاب
«هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی گوشه
شانزدهم این دستگاه می باشد.

خجسته نام نوايي است از موسیقی، که آن را خجسته
نیز گویند. [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت نامه]

خجسته گوشه ای از دستگاه نواست که در کتاب
«هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی به شماره ۲۳
در این دستگاه به چاپ رسیده است.

همچنین در «کتاب چهارم ردیف سنتور» چاپ شده
است

خُدای، علیرضا از لیسانسیه‌های هنرستان عالی
موسیقی در رشته فلوت است. [تا: یخچه هنرستان
عالی موسیقی، ابراهیم صفائی ص ۱۱۷]
خر همان خرک ساز است.

به چار میخ بلا چون خر بیام اسیر
ز زخمها که از این چرخ پرده در دیدم [کمال اسماعیل]
خراسان نام گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم ایران که
در موسیقی این روزگار وجود ندارد. احتمالاً ممکن
است خراسان هم مقام یا آوازی مانند اصفهان بوده
باشد که تنها نام آن برای ما بر جای مانده است.

نام پرده‌ای از موسیقی. [لغت نامه]
آواز خوش از کام و دهان و لب شیرین
گر نغمه کند ورنکند دل بفریبد
در پرده عشاق و خراسان و حجاز است
از حنجره مطرب مکروه نربید [سعدی]
خراسانی، حبیب‌الله از امیرزادگان و شعرای
خراسان گویند عود را خوب می‌نواخت. [ترجمه
مجالس النفایس. ص ۱۱۲]

خراسانی، عبدالجواد ملا عبدالجواد خراسانی از
ریاضیدانان معروف می‌باشد و محل اقامتش اصفهان
است و عده زیادی شاگرد و مرید دارد و به قراری که
می‌گویند در موسیقی خیلی ورزیده است و تار را
خیلی خوب می‌زند، ولی نظر به اینکه زدن تار در
مذهب اسلام حرام است، تاکنون کسی تار زدن او را
ندیده است. [سه سال در ایران. کت دوگینو. ص ۲۳]
خرآشیدن زخمه زدن بر رشته‌های سازهایی مانند:
قانون، چنگ، سه‌تار، دوتار و یا «چگون» را که با سر
انگشتان نوازنده عملی می‌شود، به کنایه خراشیدن
نیز گفته‌اند.

بزن در پرده چنگ ای ماه مطرب
رگش بخرش تا بخروشم از وی
و یا:

بزن در چنگ چنگ ای ماه مطرب
رگش بخرش تا بخروشم از وی
خردر چمن در تداول عامه، به مزاح وصف آوازی

نام نوایی است از موسیقی. [فرهنگ ناظم‌الاطبا]
خجش نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که در
موسیقی کنونی این روزگار وجود ندارد و نام آن در
کتاب متقدمان مذکور است.

خدا تر نیره میجا یکی از ترانه‌های مازندران، که در
بابل و ساری بیشتر متداول است.



دل من مثل دیکچه می‌زند جوش کیجا
خدا تر نیره میجا

دلبران حرف مردم رانده گوش کیجا
خدا تر نیره میجا

دلبران حرف مردم پا نداده کیجا
خدا تر نیره میجا

خدا دونه دلم میل تو دارنه کیجا
خدا تر نیره میجا

کیجا مرو چشمک بزو
شه چشم ر' سرمک بزو

۱- دختر ۲- ترا ۳- نگردد ۴- ازمن ۵- ندارد ۶- می‌داند ۷-
بزد ۸- خودش ۹- را ۱۰- سرمه

خُرُم نام برده‌ای است از برده‌های موسیقی [لغت نامه] در موسیقی ثبت شده به نت ایران، لحنی بدین نام به چشم نخورد.

افند عطار در وحل آتش افند در زحل

زهره نماند زهره را تا پرده خرم زند [مولوی]

خُرُم، **همایون** امیر همایون خُرُم از سال ۱۳۲۱ در کلاس موسیقی استاد صبا به فرا گرفتن ویولن پرداخت. در سنّ چهارده سالگی به عنوان نوازنده ویولن در رادیو برنامه اجرا کرد و از سال ۱۳۳۳ رسماً به استخدام رادیو درآمد. وی رهبری ارکسترهای مختلف را به عهده داشت و آهنگهای زیادی برای خوانندگان رادیو ساخت. در این اواخر برای فیلمهای سینمایی هم موزیک متن تهیه می کرد.

خرم باش برده دار یک اسواران زاده بود که او را خرم باش می گفتند. چون شاه با ندیمان و معاشران می نشست، خرم باش یکی را می گفت تا از فرازترین جای قصر بانگ بردارد و به آواز بلند که همه حاضران توانند شنید بگوید:

ای زبان سر خود را مصون دار که امروز با پادشاه نشسته‌ای. [مروج الذهب و معادن الجواهر مسعودی]

خرم باش کسی بوده است که به دسته نوازندگان ورود شاه را اخطار و اعلام می داشته که خود را برای اجرای برنامه شاهانه آماده کنند.

خَر مهره سفید مهره باشد که نوعی از بوق است و آن را در حمامها و آسیاها و بعضی مصافها می نوازند.

[لغت نامه]

ز فریاد خرمهره و گاودم

علی الله برآمد ز رویینه خم [فردوسی]

بر آورد خرمهره آواز شیر

دماغ از دم گاودم گشت سیر [فردوسی]

ز خر مهره ها مغز پرداخته

زمین کوه از سر برانداخته [فردوسی]

خرنای نای بزرگ است. به مناسبت شباهتی بین صدای آن و عرعر خربدین نام مشهور شده است.

زشت است. آهنگ خر در چمن: آهنگی ناموزون و بد و زشت. [لغت نامه]

خررباب آلت چوبین که بر کاسه رباب و امثال آن بود و تارها بر آن کشند [لغت نامه]

به چارمیخ بلا چون خربابم اسیر

ز زخمه ها که از این چرخ پرده در دیدم [کمال اسماعیل] **خرساز** چوبیکی که بر کاسه سازها استوار کنند و تارها بر زیر آن پیچند (کشند) [آندراج، لغت نامه]

خُر سندی شیرازی نامش میرزا اسماعیل و اصلش از کازرون و مولدش شیراز است و به معرفی رضاقلیخان هدایت به شهنامه خوانی مجلس محمدشاه قاجار منصوب گردید. مردی با کمال و با ذوق بود و از موسیقی نیز بهره وافیه داشت. [گلزار جاویدان، محمود هدایت، جلد ۱، ص ۴۴۳]

خر طنبور چوب یا استخوان کوچک که بر کاسه طنبور نصب کنند و تارها را بر آن کشند. [غیاث اللغات، لغت نامه]

خرک قطعه‌ای چوب از شاخ و یا از کائوچوست که سیمهای بعضی از سازهای ذوات الاوتار (زهی) بر روی آن سوار شده و این چوب، حایلی بین سیمها و کاسه است. در نتیجه، بدون خرک تولید صوت ممکن نیست. از سازهایی که دارای خرک هستند، قانون، سنتور، کمانچه، تار، ویولن، سه تار، گیتار و رباب است.

به چارمیخ بلا چون خربابم اسیر

ز زخمها که از این چرخ پرده در دیدم [کمال اسماعیل] به چشم من خر خمخانه کمتر از خرکی است

که بر رباب نهد از بی سرور و نوا [سوزنی]

زهره کشید پیشش کاو خود و خرک را

بگشاده از بریشم بگذاشته عنا را [امیر خسرو دهلوی]

کاس رباب را چه نقص گر گسلد به زخمه در

تار بریشمی به بریا به سر آیدش خرک [خواجه عمید]

چوبیکی باشد که بر روی طنبور و عود و کمانچه و امثال آن گذارند و تارها را بر بالای آن کشند. [برهان قاطع]

شعر و موسیقی ساز و آواز در ادبیات فارسی. [ابوتراب رازانی].

کرنای. لحن و سرودی از موسیقی قدیم. [فرهنگ معین]
خرنای، شبپور.

بای کوید سر پرچم چو زندگانم به راه
جنگ شیر علم و لحن سرود خرنای
نام سرود و لحنی در موسیقی. [برهان قاطع]
اندر آرزو که مشاطة تأیید ظفر
شده از خون جبان پیکر شمشیر آرای
مرد درهم جهد از غایت فرط کینه
اسب برهم فتد از هیبت بانگ خرنای [رضی‌الدین نیشابوری]

خرنای بزرگ شبپور. سبیده مهره. کرنای
خروش زار نام یکی از نواهای موسیقی قدیم است که
در آثار پیشینیان آمده است. از چگونگی نوای آن
اثری در دست نیست.

به گرد کوی او هر شب بدان امید چون عطار
مگر بنوازد م باری خروش زار می سازم [عطار]
خروش مغان نام یکی از الحان موسیقی قدیم ایران.
گوشه‌ای بدین نام ثبت نشده است.

زن چنگزن چنگ در بر گرفت
نخستین خروش مغان برگرفت [نظامی]
خریدار تو آهنگی است دل‌انگیز و زیبا، اثر استاد
علینقی وزیری که بر روی این شعر سعدی:

من بی مایه که باشم که خریدار تو باشم
حیف باشد که تو یار من و من یار تو باشم
در دستگاه ماهور تصنیف شده است و از گوشه

«راک» شروع می‌شود. این آهنگ را غلامحسین
بنان به همراهی ارکستر گلها خوانده است.
خرزان نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران است. در
موسیقی نت شده این زمان، این چنین لحنی درج
نیست.

خرزانه، محمود از خوانندگان مشهور دربار ناصری
است که برای دریافت پول آواز نمی‌خوانده است. [از

کوروش تا پهلوی. عزیز شعبانی].
شیخ محمود خزانة فقط یک بار در دربار خواند و
مورد توجه ناصرالدین شاه قرار گرفت، لکن او به
واسطه تمکن مالی حاضر به خوانندگی در دربار
نبود، لذا ناصرالدین شاه از او خواست تا در یکی از
تکیه‌های تعزیه آواز خوانی نماید؛ اما او برای اینکه
عذر موجهی برای امتناع از خوانندگی داشته باشد،
تمام دندانهایش را کشید.
[از امواج رادیونی، رادیو بی بی سی، برنامه
سیری در موسیقی ایران. به تاریخ ۱۳۶۳/۸/۲۶]
خسروانی خسروانی نام یکی از سرود گویان یا
شعرای دوران ساسانی است. [المحاسن، ابوالفضل
بیهقی].

خسروانی نوعی سرود به نثر مسجع که بارید در
مجلس خسروپرویز می‌خوانده است. لحن سی و یکم
باریدی. گوشه‌ای از دستگاه ماهور که در کتاب
«هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی به شماره ۱۱
در این دستگاه به ثبت رسیده است.

مغنی نوایی به گلبانگ رود
بگوی و بز خسروانی سرود
نوای خسروانی از نعمت اوتار و آغانی سماع کنیم.
[سندبادنامه ص ۱۳۶]

خسروبیگ، لطف‌الله، ۱۳۳۰ - لطف‌الله
خسروبیگ فرزند علی متولد سال ۱۳۳۰ در تهران
است. وی نواختن تمبک را نزد محمد اسماعیلی یاد
گرفت و اکنون نیز با ارکستر سنتی شماره ۱ مرکز
سرود وزارت ارشاد اسلامی همکاری می‌کند
(۱۳۶۲ شمسی).

خسرو شیرین نام گوشه‌ای از آواز ابو عطا است که
استاد صبا آن را در کتاب «ردیف اول ویولن» خود
آورده است. «شونی» هم نامگذاری شده، و همچنین
در کتاب «ردیف سنتور» هم چاپ شده است.

خسروی، احسان‌الله احسان‌الله خسروی از
لیسانس‌های دانشگاه تهران در رشته موسیقی است
که ساز اختصاصی او تار است. وی پس از فراغت

نت یا خط نت می‌نامیم. این خط با تاریخچه‌ای دراز و تحولانی که در غرب از اوایل قرون وسطی ریشه گرفته، رفته رفته به تکامل رسیده تا به شکل امروزی درآمده است. در خط موسیقی امروزی، سه کیفیت مشخص می‌شود:

- ۱- زیر و بمی صوت.
 - ۲- کشش یا طول زمانی هر صوت ملودی که به وسیله شکل نت‌ها نمایانده می‌شود.
 - ۳- تعداد زیادی علامات دیگر که مشخص کننده طرز اجرا، قوت و ضعف اصوات و نرمی و خشونت در اجرای قسمی از ملودی یا تمام آن باشد.
- خط میزان هر قطعه موسیقی را به قسمت‌های کوچکتری تقسیم می‌نمایند که هر یک از این قسمت‌ها را، میزان گویند و خطی را که میزانها را از هم جدا می‌سازد، خط میزان نامند.

خط میزان



خطوط اضافی چون پنج خط حامل برای نشان دادن تمام صداهای زیر و بم کافی نیست، خطوط اضافی کوچکی در پایین و بالای حامل کشیده روی آنها نت نویسی می‌کنند، که آن، «خطوط اضافی» نامیده می‌شود.

خطوط اضافی بالا و پایین حامل



خفیف یکی از انواع ایقاع مفصل الاول، که هر دور آن از «دو ضرب» تشکیل می‌شود و به رسم الخط موسیقی چنین می‌شود:



تحصیلی، دوره نظام وظیفه خود را در فرهنگ و هنر کرمان گذرانید و سپس کارشناس موسیقی آنجا شد. مدتی هم با همین سمت در زاهدان مشغول کار بود، آن گاه به تهران آمد و به استخدام اداره رادیو درآمد و سرپرستی یکی از ارکسترهای رادیو به وی واگذار گردید.

خسارم اصوات. آوازاها. [منتهی الارب، لغت نامه]

خُشرم آواز و صدا. [منتهی الارب، لغت نامه]

خشف خشف یا خشف، آواز [منتهی الارب، لغت نامه]

خشفه آواز ملایم. [لغت نامه]

خط اتحاد یک خط قوسی است که بر روی دو یا چند نت هم اسم گذارده می‌شود. در این صورت، آن چند نت صورت نت واحدی به خود می‌گیرند با حفظ مدت کشش زمانی آنها، در اجرای این گونه نت‌ها، آنها را جدا از هم اجرا نمی‌کنند.



در سازهای آرشه‌ای آنها را با یک آرشه می‌زنند و در سازهای بادی برای آنها فقط یک زبان زده می‌شود و در سازهای مضرابی، با ریز اجرا خواهند شد.

خط اتصال یک خط قوسی است که بر روی دو یا چند نت که دارای اسامی مختلف باشند، کشیده می‌شود و آنها را به هم متصل می‌کند. این گونه نت‌ها جدا جدا اجرا نخواهند شد. در سازهای آرشه‌ای با یک آرشه و در مضرابی ریز و در سازهای بادی، بدون زبان به اجرا در خواهند آمد.



خط موسیقی خطی که بتوان با آن هر ملودی را نوشت و خواند، خط موسیقی را ما امروز در ایران،

مرتضی قلیخان مکرّم السلطنه، متولد سال ۱۲۷۹ش است که علاوه بر فنون ادب، از موسیقی هم بی‌بهره نیست. [گلزار جاویدان، محمود هدایت ص ۱۰۳] خلیفه، حسین از شاگردان خوب میرزا عبداللّه و جانشین و دستیار استاد بوده، چنان که شاگردان ابتدا در پیش او مشق می‌گرفته و بعد نزد استاد می‌رفته‌اند.

پژوهشی کوتاه درباره استادان موسیقی و الحان موسیقی ایرانی. [داریوش صفوت] خلیل بن احمد، ۱۰۰ - ۱۷۵ق. ابن احمد فراهیدی مکنی به ابو عبد الرحمن، به سال ۱۰۰ ه.ق. متولد شد و به سال ۱۷۵ ه.ق در گذشت. ابو عبد اللّه محمد بن خلکان در «رساله فرهنگ» آورده که:

خلیل بن احمد نحوی عروضی... در اصل از اولاد ملوک عجم بود، یعنی از ابنای ملوکی بود که نوشیروان ایشان را پس از فتح یمن در تحت نظر سپهسالاری اهرن بدانجا فرستاد. او از بزرگان علم و از کسانی است که عمر خود را در راه علم گذراند. نخستین کس بود که عروض را پایه گذاشت. کتبی که به خلیل منسوب است یکی «النغم» است. در «معجم المطبوعات» آمده است که خلیل بن احمد نحوی را معرفت ایقاع و نغم بوده است و بر اثر اطلاع به مسائل موسیقی بود که «کتاب النغم» را نوشت و از آنجا که اطلاع بر نغم و موسیقی داشت توانست اصول عروض را پایه گذاری کند. وی در حال فکر و استخراج قاعده‌ای در حساب، داخل مسجد شد و چون غرق در فکر بود، با گذرنده‌ای برخورد کرد و بر اثر آن صدمت در گذشت. [لغت نامه]

خم طبل. نقاره. کوس. دهل. طبل بزرگ. [لغت نامه] در دماغ فلک صدای خم است کرده تألیف این موسیقار [انوری]

خما خسرو نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران است که در موسیقی این روزگار اثری از لحن آن در دست نیست. تنها نام آن برای ما به یادگار مانده است.

بحر ششم از اصول هفده گانه موسیقی قدیم.

[فرهنگ معین]

خفیف ثقیل یکی از انواع ایقاع مفصل الاول که هر دور آن از «دو ضرب» تشکیل می‌گردد و به رسم الخط موسیقی این روزگار، چنین می‌شود:



خفیف ثقیل اول یکی از ایقاعات مشهور در موسیقی قدیم ایران که شامل «سه ضرب خفیف» است. به رسم الخط موسیقی، چنین خواهد بود:



خفیف ثقیل دوم یکی از ایقاعات مشهور در موسیقی قدیم ایران، هر دور آن مرکب است از «دو ضرب خفیف و یک ضرب ثقیل»، و آن را «ماخوری» نیز گفته‌اند که به رسم الخط موسیقی این دوران، چنین می‌شود:



خفی و جلی نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران است که در کتب متقدمان دیده می‌شود ولی از لحن آن اثری در دست نیست. فرصت الدوله شیرازی در کتاب «بحورالالحان» خود، آن را جزو دستگاه ماهور و گوشه ۳۷ از این دستگاه آورده است.

خلخال ابرنجن. آن را که بر دست بندند، «دست ابرنجن» و آن را که به پای بندند، «پای ابرنجن» نامند، و آن زنگوله‌های خردی است که همچون دستبند ساخته‌اند و رقاصان به دستها یا پاهای خود می‌بندند و اصول موسیقی را با آن حفظ می‌کنند.

نغمه‌سرا جنبش خلخال او

نافه گشازلف ز دنبال او [جامی]

خلعتبری، فخری، ۱۲۷۹- بانو فخر عظمی، دختر

برد هوش و جان زمن خنیا گرش
 چون نخست اندر خما خسرو نواخت [شیخ گنج
 تبریزی]
 به لفظ پارسی و چینی و خما خسرو
 به لحن مویه زال و قصیده معزی [منوچهری]
 خُنب نفیر. بوق. [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت نامه]
 خم بستن بار کردن نقاره. [لغت نامه]
 بفرمود تا بر درش گاودم
 زدند و بیستند بر پیل خم [فردوسی]
 خُنبک زدن کف بر کف زدن مطابق اصول و دایره و
 دف را نیز گویند. [شرفنامه، لغت نامه]
 در آمد به شورش دم گاودم
 به خُنبک زدن خام رویینه خم [نظامی]
 خمسه ای، شکر الله یکی از خوانندگان خوب بوده
 که تمبک را نیز در نهایت مهارت می نواخته است. به
 همراه میرزا غلامرضای شیرازی نوازنده تار، هم
 ضرب می گرفته و هم خوانندگی می کرده است. [از
 کورش تا پهلوی، عزیز شعبانی]
 خُنبک صدای دست بر دست زدن با اصول و ضرب
 گرفتن مطابق ساز. [لغت نامه]
 خم مهره یک نوع سازی است. [فرهنگ ناظم الاطبا،
 لغت نامه]
 خُنبک دف کوچک که چنبرش رویین باشد و دست
 بر پوست او زنند و صدای بر آید. [آندراج]
 در آمد به شورش دم گاودم
 به خُنبک زدن طاس رویینه خم [نظامی]
 گویمش رو، گرچه بر جوشیده ای
 همچو جان پیدایی و پوشیده ای
 گوید او محبوس خُنب این تنم
 چون می اندر بزم خُنبک می زنم
 ای خواجه سر مستک شدی
 بر عاشقان خُنبک زدی
 مست خداوندی خود
 کشتی گرفتی با خدا [مولوی]
 شاه از اسرارشان واقف شده

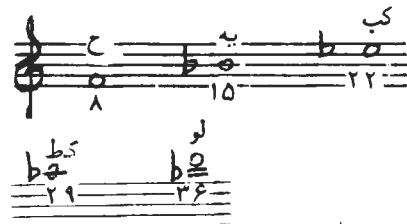
همچو بوبکر ربایی تن زده
 در تماشای دل بد گوهران
 می زدی خُنبک بر آن کوه گران
 چون ملایک مانع آن می شدند
 بر ملایک خفیه خُنبک می زدند [مولوی]
 خُنبک زدن دست زدن. اظهار فرح و سرور و مستی
 کردن. [فرهنگ ناظم الاطبا]
 خُنبک زند چون بوزنه
 چننگ زند چو خروس
 در تماشای دل بد گوهران
 می زدی خُنبک بر آن کوه گران [مولوی]
 گوید او محبوس خُنب این تنم
 چون من اندر بزم خُنبک می زنم [مولوی]
 خُنبک بر هم زدن دستها با رعایت اصول، به طوری که
 صدا کند.
 ای خواجه سر مستک شدی
 بر عاشقان خُنبک زدی
 مست خداوندی خود
 کشتی گرفتی با خدا [مولوی]
 خُنبک زند چون بوزنه
 چننگ زند چو خروس [خاقانی]
 دمبک زدن، تنبک زدن. [فرهنگ ناظم الاطبا]
 خُنج آواز. رقص. طرب. [لغت نامه]
 خُنجری نام سازی است. یک نوع طبل کوچک.
 [لغت نامه]
 خُنصر انگشت پنجم دست آدمی. در سازهای مضرابی
 و آرشه ای، نتی که با این انگشت بایستی گرفته شود،
 با عدد چهار نشان داده می شود. و در سازهای دیگر
 مانند پیانو، ارگ و آکوردئون، این نت با عدد پنج
 نشان داده خواهد شد.
 انگشت خنصر در اوتار پنجگانه عود به رسم الخط
 موسیقی این روزگار:

خنیاجر زن صغیر دوک است
تیر آلت جعبه ملوک است [نظامی]
نظم را علمی تصور کن به نفس خود تمام
گر نه محتاج اصول و صوت خنیاجر بود
[امیر خسرو هلوی]

شنیدم که در لحن خنیاجری
به رقص اندر آمد پری پیکری [بوستان سعدی]
ز مجلس تو نظر نگذرد همی ناهید
بدان طمع که به خنیاجریش بنوازی [شرفنامه
منیری]
سازنده کار گنبد خضرا

خنیاجر نرم زهره زهرا
بدان ای پسر که اگر خنیاجر باشی، خوشخوی و
سبکروح باش و خود را به طاقت خویش همیشه
پاک جامه دار، و مطیب و معطر و خوش زبان باش، و
چون به سرایی در شوی به مطربی، ترشروی و گرفته
مباش، و همه راههای گران مزین و همه راههای
سبک مزین که همه از یک نوع زدن شرط نیست که
آدمی همه یک طبع نباشد، پس همه از یک نوع مزین
و مگوی که چنین باید، که گفتم تا همه را از سماع تو
بهره باشد، و در مجلسی که بنشینن نگاه کن، مستمع
سرخ روی و دموی باشد، بیشتر بریم بزین و اگر زرد
روی و صفراپی بود، بیشتر بر زیر بزین و اگر سیاه گونه
و نحیف و سودایی بود، بیشتر بر سه تا بزین.
[عنصر المعالی کیکاووس بن قابوس و شمگیر زیاری]

سرود ساز. خواننده. نوازنده موسیقیدان.
ترگس چنان که بر ورق کاسه رباب
خنیاجری فکنده بود حلقه ای ز زیر
فرو برده مستان سراز بیهشی
بر آورده آواز خنیاجران
خنیاجری مطربی. نوازندگی. آواز خوانی. [فرهنگ
ناظم الاطبا]
اگر شاعری را تو پیشه گرفتی
یکی نیز بگرفت خنیاجری را [ناصر خسرو]
ورزهره جز به بزم تو خنیاجری کند



خنیاجر سرود و ساز و نغمه باشد. چه، خنیاجر، خواننده و
سازنده و سرودگوی را گویند. به این معنی به تقدیم
بای خطی بر نون هم آمده است. [برهان قاطع]
سرود. ساز. نغمه. آهنگ. ترانه. [فرهنگ
ناظم الاطبا]

رامش بود اعنی سرود و بدین سبب سرود گوی را
خنیاجر گویند. [صاح الفرس]
ز رامش جهان بانگ خنیاجر گرفت. [اسدی]
خنیاجر خواننده. مغنی. آواز خوان. سرود خوان. و آن
صفت فاعلی است و کسی را گویند که به کار
خوانندگی پردازد.

در بزم تو که مجمع شاهان عالم است
ناهید دستپاری خنیاجران کند
چنان برکش آواز خنیاجری
که ناهید چنگی به رقص آوری
خنیاجر و استاد و بریط زن
از بس شکفته شد در اشکنجه
همی تا برزند آواز بلبلها به بستانها
همی تا برزند قالوس خنیاجر به مزمراها
گوزان که خسروان را مهدی بود بر اشتر
خنیاجران او را پیل است با عماری [منوچهری]
خنیاجر است فاخته و عندلیب را
بشکست نای در کف و طنبور در کنار [منوچهری]
نوی بلبل و طوطی خروش عله و سار
همی کنند خجل لحنهای خنیاجر [انوری]
سماع ناهید آخر ز مردمان که شنید
که خواند او را اختر شناس خنیاجر [سمعود سعد]
خوش نبود با نظر مهتران
بر دف او جز کف خنیاجران

جاوید دف دریده باد و بریط شکسته [انوری]
 خنده به غمخوارگی لب کشاند
 زهره به خنیاگری شب نشاند [نظامی]
 چنان برکش آواز خنیاگری
 که ناهید جنگی به رقص آوری [حافظ]
 خنیدن پیچیدن آواز را گویند در کوه و حمام و گنبد و
 امثال آن. [برهان قاطع، فرهنگ ناظم الاطباء].
 همه دشت از آوازشان می‌خنید
 همی رفت تا شهر پیران رسید [فردوسی]
 خنیده دانای در کار سرود و مطرب نیک و خوب و
 مصنف در موسیقی و دانایی در آن. [برهان قاطع،
 لغت نامه]

خوابهای طلایی آهنگی است در مایه دشتی اثر
 جواد معروفی، که برای پیانو نوشته شده است. این
 آهنگ با وزن ۶/۸ سازی است نه آوازی که برای
 مبتدیان مناسب و برای موسیقیدانان دلچسب است.
خواجه خورد- ۹۵۳ ق، خواجه خورد بیل دار، زمان
 و استاد بیل داران عراق و خراسان بوده که با جثه
 عظیم، تحت (اصول) و قواعد صحیح می‌رقصیده و
 به کره اصول معروف بوده و در سنه ۹۵۳ هـ ق فوت
 شده است. این قطعه را در افلاس خود و مدح بیل
 داران گفته است:
 بیل داران که جهان را فاشند
 مفلس‌اند و غریب و قلاشند
 از سر غیرت و جگر داری
 سنگ خارا به بیل بتراشند [گلزار جاویدان، محمود
 هدایت، جلد ۱، ص ۴۶۴].

خواجه نصیرالدین طوسی نصیرالدین طوسی،
 محمد بن محمد، ۵۹۷ - ۶۷۲ ق.

خواجه یوسف اندر کانی به روزگار سلطان
 بایسنقر در گویندگی و مطربی در هفت اقلیم نظیر
 نداشت. لحن داوودی خواجه یوسف، دل را
 می‌خراشید و آهنگ خسروانی او، بر جگرهای
 مجروح نمک می‌باشید. سلطان ابراهیم بن شاهرخ از
 شیراز چند نوبت خواجه یوسف را از سلطان بایسنقر

طلب کرد و او مضایقه کرد. آخر الامر صد هزار دینار
 نقد فرستاد که خواجه یوسف را میرزا بایسنقر برای
 او بفرستد. سلطان بایسنقر این بیت را به جواب برادر
 فرستاد:

ما یوسف خود نمی‌فروشیم
 تو سیم سیاه خود نگهدار [تذکره الشعراء، دولت‌شاه
 سمرقندی، ص ۲۶۴].

خوارزمشاهی گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که از
 نوای آن اطلاعی در دست نیست. فقط نام آن به
 یادگار مانده است.

خوارزمی، ابو عبدالله محمد بن احمد بن
یوسف، - ۱۳۷۰ ق. ابو عبدالله محمد بن احمد بن
 یوسف الخوارزمی، مشهورترین اثر وی کتاب
 «مفاتیح العلوم» است. این کتاب نخستین دایره
 المعارف هنر و ادب عرب است، که در باب هفتم آن
 از مقاله دوم رساله‌ای است درباره موسیقی. این
 رساله سه فصل دارد که فصل اول آن درباره اسامی
 آلات موسیقی و چگونگی ساختمان آنهاست. فصل
 دوم کلیاتی است درباره موسیقی و آنچه حکما در
 رسالات مختلف ذکر کرده‌اند. فصل سوم درباره
 وزنهای متداول و معمولی است. خوارزمی در مقدمه
 این کتاب نوشته است: این کتاب را «مفاتیح العلوم»
 نام نهادم، برای آنکه مدخل دانش است و برای
 بیشتر دانشها، در حکم کلید است. خوارزمی در سال
 ۳۷۰ هجری قمری در گذشته است. [مجله موسیقی،
 شماره ۱۲۰، ص ۷۲].

این رساله به سال ۱۳۴۶ شمسی توسط آقای حسین
 خدیوچم به فارسی ترجمه شده و در شماره دوم
 دوره هفدهم (اردیبهشت سال ۱۳۴۶) مجله سخن
 چاپ شده است. تاریخ وفات خوارزمی در این
 ترجمه، ۳۸۷ هجری ثبت شده است. لازم است
 تذکار شود که «مفاتیح العلوم» در سال ۱۹۲۲
 میلادی توسط «ویدمن» به آلمانی، و به سال ۱۹۵۹
 توسط «فارمر» به انگلیسی برگردانیده شده است.
 [مجله موسیقی، حبیبی ملاح، پاورنی شماره ۱۲۰، ص ۷۲].

- [۹۹] خوارزمی خوارزمی، گوشه‌ای است از دستگاه ماهور که در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی به شماره ۱۵ در این دستگاه به چاپ رسیده است.
- خوان** مخفف خواننده. همواره به صورت مرکب استعمال می‌شود، مانند. آواز خوان: کسی که آواز خواند. [لغت نامه]
- خواندن** تغنی کردن. به آهنگ آواز بر آوردن. مترنم شدن. عمل آواز خوانی.
- صلصل به لحن زلزل وقت سپیده دم
- اشعار بنو ناس همی خواند و جریر [منوچهری]
- خوانساری، نظام‌الدین** گویند در صباحت منظر و مهارت در موسیقی، از بدایع زمان بود. [گلزار جاویدان، محمود هدایت، ج ۳، ص ۱۶۳۶]
- خوانندگان** مغنیان، نغمه سرایان. [لغت نامه]
- خوانندگی** سرود گویی. نغمه سرایی. آواز خوانی. صفت خواننده.
- خوانندگی کردن** تغنی کردن. آواز خواندن.
- خواننده** مغنی. آواز خوان. سرود گوی. کسی که آواز خوانی کند. آن که قرائت کند. شخصی که کلام موزونی را با آهنگ از پیش ساخته شده، بخواند.
- به هر سبب همی رفت خواننده‌ای
که بهرام را پرورانده‌ای [فردوسی]
- کنون رنج در کار خسرو بریم
به خواننده آگاهی نو بریم [فردوسی]
- چو بگشاد مهرش به خواننده داد
سخنها بدو کرد خواننده یاد [فردوسی]
- بفرمود تا نامه بر خوانند
به خواننده بر گوهر افشانند [فردوسی]
- خوانیدن** آواز خوان. [فرهنگ ناظم‌الاطبا، لغت نامه]
- خوب** آواز خوش صوت. خوش صدا. کسی که خوش می‌خواند. [فرهنگ ناظم‌الاطبا، لغت نامه]
- خوتسیف، س.** خوتسیف یکی از هنرآموزان موسیقی در رشته ویولن هنرستان عالی موسیقی است که به سال ۱۳۲۹ شمسی به این سمت تعیین گردید.
- [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی، ص
- خوتسیف بعداً در ارکستر سمفونیک تهران، نوازنده ویولن اول شد و به موازات آن، به تربیت شاگردان ویولن پرداخت و هنرمندان برجسته‌ای در هنر نوازندگی ویولن تربیت کرد.
- خوتسیف، میشل** یکی از هنرآموزان موسیقی هنرستان عالی موسیقی در سال ۱۳۲۹ ش.
- [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی، ص ۱۰۰]
- خورشیدفر، علیرضا** یکی از لیسانسیه‌های موسیقی از هنرستان عالی موسیقی در رشته کنترباس است.
- [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی، ص ۱۱۶]
- خوزی** گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران است که در موسیقی کنونی این زمان، از لحن آن اطلاعی در دست نیست. تنها نام آن به یادگار مانده است.
- شعبه بیست و سوم از شعب بیست و چهارگانه موسیقی قدیم. [فرهنگ معین]
- خوش آوا** آن که آواز مطبوع دارد. [لغت نامه]
- ای بلبل خوش آوا، آوا ده.
- ای ساقی آن قدح را، به ما ده [رودکی]
- خوش آواز** آن که آواز خوش دارد. کسی که دارای صوت خوش است.
- و چون سخن گوید، خوش سخن و خوشگوی و خوش آواز باشد. [ترجمه طبری، بلعمی]
- یکی پایکوب و دگر چنگزن
سدیگر خوش آواز و اندوه شکن
بیارید گویا منادی گری
خوش آواز و ز نامداران سری
برفتی خوش آواز گوینده‌ای
خردمند و درویش جوینده‌ای [فردوسی]
- چو در سبز کله خوش آواز راوی
سراینده بلبل ز شاخ صنوبر [ناصر خسرو]
- مجلس نیکو آراستند و غلامان، ماهریان بسیار
ایستاده و مطربان همه خوش آواز در میان [ابوالفضل

[بیهقی]

ز گنبد چو یک رکن گردد خراب

خوش آواز را ناخوش آید جواب [نظامی]

زان هر دو بریشم خوش آواز

بر ساز بسی بریشم ساز

مرغ ز داوود خوش آوازتر

گل ز نظامی شکر اندازتر

سدیگر خوش آوازی و بانگ رود

که از زهره خوشتر سراید سرود

مغنی بیا چنگ را ساز کن

به گفتن گلو را خوش آواز کن [نظامی]

ای دریغا مرغ خوش آواز من

ای دریغا همدم و همراز من [مولوی]

روی خوش و آواز خوش دارند هر یک لذتی

بنگر که لذت چون بود محبوب خوش آواز را

چهارم خوش آوازی که به حنجره داوودی، آب را از

جریان باز دارد.

خطیب کریمه الصوت، خود را خوش آواز پنداشتی.

خدای این حافظان ناخوش آواز

بیا مرزاد اگر ساکن بخوانند

ناخوش آوازی به بانگ بلند قرآن همی خوانند:

[سعدی]

ز چنگ زهره شنیدم که صبحدم می گفت

غلام حافظ خوش لهجه خوش آوازم [حافظ]

چو بشنید بهرام از او باز گشت

که بدساز دشمن خوش آواز گشت [فردوسی]

در تداول اهل موسیقی، به آواز خوانی اطلاق می شود

که علاوه بر علم و اطلاع از رموز آواز خوانی، صوت

وی نیز از لطافت و گیرایی خاصی برخوردار باشد.

خوش آوازی خوش صدایی، خوش نغمه ای. خوش

الحانی.

خواست تا سازد از غناسازی

در چنان گنبدی خوش آوازی [نظامی]

خوش آوازی ناله چنگ او

خبر دادش از روی گلرنگ او [نظامی]

جهانجوی را زان دلارام هست

خوش آوازی و خوبی آمد درست [نظامی]

خوش آوایی خوش صدایی. خوش الحانی. خوش

نوایی. خوش آوازی.

کوه دانش را چو داوود از نفس

منطق الطیر از خوش آوایی فرست [خاقانی]

خوش آهنگ نوای خوش. سرود خوب. کسی که

آواز خوش دارد. لحن مطلوب. آهنگ مطبوع.

مطرب عشق عجب ساز و نوایی دارد

نقش هر پرده که زد راه به جایی دارد

عالم از ناله عشاق مبادا خالی

که خوش آهنگ و فرحبخش صدایی دارد [حافظ]

خوش آهنگی خوش صدایی. خوش آوایی.

گوشنوازی. ملائمت در آهنگ در استماع. [لغت

نامه]

خوش الحان آن که صوت مطبوع و دلپسند دارد.

آواز خوش:

ساقی ماهروی مشکین بوی

مطرب بذله گوی خوش الحان [هاتف]

صوحی ز ناشویی جام و می را

صراحی خطیبی خوش الحان نماید [خاقانی]

ای دریغا مرغ خوش الحان من

راح روح و روضه و ریحان من [مولوی]

چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی است

روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم [حافظ]

گفتم اکنون سخن خوش که بگوید با من

چون شکر لهجه خوشخوان خوش الحان می گفت

[حافظ]

ز بلبلان خوش الحان در این چمن صائب

مرید زمزمه حافظ خوش الحان باش [صائب]

خوش الحانی خوش صدایی. خوش آوازی. [لغت

نامه]

خوش انگشت مطرب و نوازنده خوب. نیکونواز.

خوش آواز خوب ساز زن. [لغت نامه]

خوش پنجه ساز زننده خوب، خوش انگشت که در

نواختن نیلیک شروع کرد و سپس فلوت را نزد «نوری» که معلم سرود و موسیقی بود، ادامه داد. بعداً فلوت بزرگ را پیش «اسکندری» که از شاگردان داریوش صفوت بود یاد گرفت.

آن گاه به عنوان نوازنده فلوت در رادیو شروع به کار کرد و با ارکستر صبا که رهبر آن حسین دهلوی بود همکاری داشت. وی سولیست این ارکستر شد و پس از آن در ارکستری که سرپرست آن نصرالله گلپایگانی بود، کار کرد.

وی در این اواخر (قبل از انقلاب) سرپرست ارکستر فرهنگ و هنر بود.

خوشدل ترانه‌های زیادی برای خوانندگان وزارت فرهنگ و هنر ساخته است که از میان آنها می‌توان از: «تنها تو یمان» در ابوعطا به خوانندگی پریسا، «غم جدایی» به خوانندگی خاطره ورنگ کرشمه برای ارکستر و شیوا برای سنتور و ارکستر نام برد.

خوش دم خوش آواز. خوشنوا، خوشخوان. [لغت نامه]

شود به بستان دستان زن و سرود سرای به عشق برگل خوشبوی بلبل خوش دم [سوزنی]
خوش زخمه خوش پنجه. آن که ساز خوب نوازد. [لغت نامه]

نواي مطرب خوش زخمه و سرودی غنچ
خروش عاشق سرگشته و عتاب نگار [مسعودی]
خوشسرای خوش آواز. نیکو سراینده، خوش نغمه.

خوش سرود خوش نغمه. خوش آواز، خوش آهنگ. [لغت نامه]

مشک جعد و مشک خط و مشک ناف و مشک بوی
خوش سماع و خوش سرود و خوش کنار و خوش
زبان [منوچهری]

خوش سماع آن که موسیقی دوست دارد. آن که آهنگ را با اشتیاق می‌شنود. [لغت نامه]

مشک جعد و مشک خط و مشک ناف و مشک بوی
خوش سماع و خوش سرود و خوش کنار و خوش

نواختن ساز مهارت دارد. [لغت نامه]
خوش حنجره خوش صدا. خوش صوت، خوش آواز. [لغت نامه]

خوش حنین خوش صدا. خوش آواز. [لغت نامه]
گفت ای طوطی خوب خوش حنین
هین چه بودت این چرا گشتی چنین [مولوی]
خوشخوان سرود گوی. مغنی، آوازخوان نیکو.
خوش صدا، خوش آواز، خنیاگر، خوش آوا. [لغت نامه]

بساز ای مطرب خوشخوان خوشگو
به شعر فارسی صوت عراقی [حافظ]
خوش خواندن خوب خواندن. آواز را با صدای خوش و از روی اصول خواندن. [لغت نامه]
خوشخوانی آوازخوانی خوب. خوش آوازی، خوش نوازی. [لغت نامه]

مبادا بهره‌مند ازو خسیسی
بجز خوشخوانی و زیبا نویسی [نظامی]
سخندان و خوشخوانی نمی‌ارزند در شیراز
بیا حافظ که تا خود را به ملک دیگر اندازیم [حافظ]
خوشخوانی کردن خوب خواندن. خوش خواندن، آوازی خوش سر دادن. [لغت نامه]

خوش دست خوش پنجه. خوشنواز، آن که نیکو نوازد. موسیقی خوب نواز. [لغت نامه]
به رسم رفته چو رامشگران خوش دستان
یکی بساخت کمانچه یکی نواخت رباب [مسعود سعد]
خوش دستان نواي خوش. [لغت نامه]

سوزنی در باغ مدح میر عالم زین دین
بلبل خوش لحن و خوش دستان و شیرین نعمتی [سوزنی]

خوش دست و پنجگی خوشنوازی. نیکونوازی، خوب نوازی. [لغت نامه]
خوش دست و پنجه خوشنواز. ساز نواز نیکو، خوب ساز زن. [لغت نامه]

خوشدل، عباس، ۱۳۱۰- فرزند علی اصغر، به سال ۱۳۱۰ شمسی در تهران متولد شد. موسیقی را با

زبان [منوچهری]

خوش صفیر خوش نغمه. خوش آواز. خوش صدا.

[لغت نامه]

حور و قصور و می و شیر و انگبین

حوران خوب و صورت و مرغان خوش صفیر

[سوزنی]

خوش صوت خوش آواز. خوش نغمه. خوش صدا.

خوش آهنگ. [لغت نامه]

خوش صوتی خوش صدایی. خوش آوازی. خوش

لحنی. [لغت نامه]

خوشگویی صاحب صدای زیبا. [لغت نامه]

ساقی نغز و مطرب خوشگویی

خادمی چست و حاجبی خوشخوی [واحدی]

خوش لحن خوش آهنگ. آن که آوازش مطبوع و

دلپسند باشد. [لغت نامه]

خوش لحنی خوش آوازی. خوش آهنگی. خوش

صدایی. [لغت نامه]

خوشنام، محمود، ۱۳۱۴ - در سال ۱۳۱۴ شمسی در

تهران متولد شد. بعد از طی دوره ابتدایی و متوسطه،

وارد دانشگاه تهران شد و موفق به دریافت لیسانس

در رشته حقوق گردید. همزمان با تحصیل در

دانشگاه، به مطالعه موسیقی ایرانی پرداخت. در سال

۱۳۴۰ وارد انستیتو موزیکولوژی هنرستان موسیقی

ملی شد و بعد از مدتی تحصیل در رشته موسیقی

شناسی، راهی اروپا گردید. بدو آدرین و سپس در

شهر فریبورگ سویس به تحصیل پرداخت. با نوشتن

رساله‌ای به نام «جامعه شناسی موسیقی در ایران»،

موفق به دریافت درجه دکترا از دانشگاه سویس

گردید. وی در سال ۱۳۴۹ به ایران مراجعت کرد و به

ریاست روابط عمومی تالار رودکی انتخاب شد، و در

ضمن مدیریت مجله رودکی را نیز بر عهده داشت.

[از کورش تا پهلوی. عزیز شعبانی.]

خوش نغمه آواز خوش. خوش صدا. خوشنوا.

گردانی ز زاغور بلبل

بنگرش گاه نغمه و غلغل [منوچهری]

نظم او را تو میندار چو نظم دگران

کی بود نغمه داوود چو آواز درای [شرف شمره]

در این بهار ز جوش نشاط دل دانش

شراب نغمه چو بلبل ز ساغر گل نوش

بیا که هر سر مورا نوا طراز کنم

نقابه‌ای عروسان نغمه ساز کنم [طالب]

دل طالب اگر خون ترنم در گلو دارد

کدامین عندلیب این نغمه‌های تازه می‌ریزد [طالب]

من و دل در شکن زلف تو چون ناله کنیم

نغمه در حنجره قمری و بلبل شکنیم [باقری کاشی]

آواز چنگ و مطرب خوش نغمه گو مباش

مارا حدیث دلبر خوشخوی بهتر است [سعدی]

خوشنواز خنیاگر. سازنده. مطرب. موسیقیدان.

[لغت نامه]

چنین گفت کز شهر مازندران

یکی خوشنوازم ز رامشگران [فردوسی]

خوشنواز دو هنرپیشه دیگر در ایران هستند که هر دو

معروفیت دارند. یکی «خوشنواز» که در زدن کمانچه

ماهر است و بر عکس علی اکبر مردی خوش مشرب

می‌باشد..... [سه سال در ایران. کنت دو گوینو. ص ۴۰]

معروفترین نوازنده کمانچه که معاصر . علی اکبر

فراهانی استاد تار بوده است. جزو نوازندگان درباری

خدمت می‌کرد. کنت دو گوینو فرانسوی در کتاب

خود موسوم به «سه سال در میان ایرانیان» از

خوشنواز به نیکی نام برده است. [از کورش تا

پهلوی. عزیز شعبانی.]

خون تلفظی از اسم خواندن. تغنی. سرود گویی. آواز

خواندن. «امروز او خونش می‌آید» یعنی: آواز

خواندنش می‌آید. [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت نامه]

خواننده خواننده. قرائت کننده. مغنی. سرود گوی.

آواز خوان. مؤذن. [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت نامه]

خیرخواه، هدایت‌الله از شاگردان هنرستان

موسیقی، و ساز تخصصی او فلوت بود. در سال

۱۳۴۵ به سمت ریاست هنرستان تبریز گمارده شد، و

در سال ۱۳۴۷ به تهران انتقال یافت و به سمت

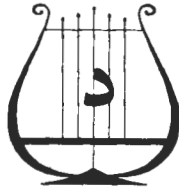
ریاست آموزش سرود و موسیقی وزارت فرهنگ و هنر برگزیده شد. پس از یک سال خدمت در این سمت بازنشسته شد و در سمت کارشناس موسیقی به خدمت هنری خود ادامه داد.

خیز رقصنده. رقص. [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت نامه]

خیک نای چندنای که متصل به دمی بوده و هوا به وسیله دم وارد نایها می‌شده و به صدا در می‌آمده است. نمونه ساده این ساز هنوز هم در بعضی از روستاهای ایران معمول، و آن «نی انبان» یا: «نای خیک» یا: «خیک نای» است. در روزگار ما این ساز از نظر ساختمانی تکمیل شده است. نوع عظیم آن را که دمها به وسیله نیروی برق به حرکت در می‌آیند،

ارگ الکتریکی می‌نامند. نوع کوچکتر آن را که شبیه پیانو است، ارگ مطلق تسمیه کرده‌اند. نوع قابل حمل آن را، آکوردئون نامیده‌اند و نوع کوچکتر آن را، آرمونیکا و سازدهنی نامگذاری کرده‌اند. [حافظ و موسیقی، ص ۴۶]

نی انبان یا خیک نای، و آن خیک دباغی شده‌ای است که دونای را به طور مضاعف در دهانه خیک جای می‌دهند و با دم و باز دم در خیک، موجب تولید صوتی می‌شوند که شبیه به دودنه یا جفتی است که در خوزستان و حوالی بندرعباس وجود دارد.



فردوسی مانده بوده و در آن وقت به داد آفرید ترجمه می شده است. [لغت نامه]

گوشه‌ای از دستگاه ماهور است. نت این گوشه در ردیف چهارم ویولن استاد صبا، در مجله موزیک ایران، شماره ۹۹، سال نهم، ص ۳۲ چاپ شده است. سرودی به آواز خوش بر کشید

که اکنونش خوانی تو داد آفرید [فردوسی]

دادانی، بهنام ابراهیم، ۱۳۳۷ بهنام ابراهیم دادانی فرزند اسدالله متولد سال ۱۳۳۷ در تهران، سه تار را نزد برادرش به نام نصرت‌الله ابراهیمی یاد گرفت. با تار هم آشنایی دارد. آواز محضر عبادی و داریوش صفوت هم کسب فیض کرده است، اما برادرش را استاد خود می‌داند و اکنون (۱۳۶۳) در ارکستر سنتی شماره ۲ مرکز سرود وزارت ارشاد اسلامی به نوازندگی اشتغال دارد.

دارامب و دورومب در اصطلاح عوام، نماینده نقاره و ضرب و جز آن باشد که در عروسی و جشن، به کار آید. چنان که گوییم: عروس را با دارامب و دورومب بردند. کنایت از شکوه و جلال ظاهری و توخالی. [لغت نامه]

داربَه زن طبله نواز. [آندراج، لغت نامه]

دار در که از آن معنی اسم صوت یا آلتی مربوط به بز و بکوب و صدا در آوردن موسیقی برمی آید.

[فرهنگ ایران زمین، جلد ۱۹، ص ۱۵۴]

داروغه، ابوالقاسم ابوالقاسم داروغه فرزند

د یکی از حروف صامت، و آن حرف دهم از الفبای فارسی و حرف هشتم از الفبای عربی و حرف چهارم از حروف ابجد است و در حساب جمل، آن را چهار محسوب دارند.

در علم ایقاع حرف «د» علامت اختصاری چهار واحد زمان بوده است.

در موسیقی ایران، انگشت سبابه و تریبم عود را با حرف «د» و یا عدد چهار مشخص می کرده‌اند که به رسم الخط موسیقی این روزگار «ر بکار» زیر حامل با کلید سل می‌شود.



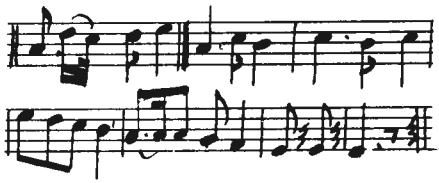
دُ از ایتالیایی «دُ» هجایی بی معنی آن را به مناسبت آوایش جانشین اوت (ut) در موسیقی کرده‌اند و آن اولین نت گام موسیقی است. [لغت نامه]

داد نام گوشه‌ای از دستگاه ماهور است، که در کتاب «هفت دستگاه» موسی معروفی و ردیفهای استاد صبا به چاپ رسیده است.

آهنگی است در موسیقی قدیم. [لغت نامه]

داد آفرید نام سرودی، نام نوایی از موسیقی. [برهان قاطع]

یکی از الحان موسیقی. سرودی که از قدیم تا زمان



یک گلی سایه چمن تازه شکفته نینای تازه شکفته
نترم دستش زخم نه خود می افته خدا نه خود می افته
نینای نای نینای نای داغ گل و گوشه دلم بی بی بی
دا کا پو دو حرف (D.C) را آخر یک قطعه موسیقی
می گذارند و این بدان معنی است که آهنگ از اول
تکرار شود.

داماد زاده، ۱۱۱۲ - ۱۱۷۵ ق. فیض الدین افندی، از
علمایی است که در دوران سلطنت سلطان عثمان
خان ثالث مسند شیخ الاسلامی یافته. وی به سال
۱۱۱۲ هج در بروسه^۱ تولد یافت و وفات او به سال
۱۱۷۵ هج است. در موسیقی نیز دست داشته است.
[قاموس اعلام ترکی، لغت نامه]

دامب و دومب حکایت آواز طبل و ضرب و تمبک و
نقاره و دورویه و جز آن. در تداول عامه، آواز طبل.
[لغت نامه]

دامبول و دمبول حکایت آواز ضرب و دورویه و
تمبک و نقاره و مانند آن در عروسی و خانه ها و غیره.
دامبول و دمبول نقاره
عروس نومون ندازه
داماد رفته بیاره
ساق و سلامت نیاره

[لغت نامه]

دام دام حکایت صوت دهل و مانند آن. نام آواز طبل
و مانند آن. [لغت نامه]

دامنه ارتعاش در لغت به معنی لرزش یک جسم
است. حصول صوت نتیجه این لرزش است. مثلاً
صوت ویولن نتیجه لرزش سیمهای آن، و صوت

۱- یکی از شهرهای ترکیه.

محمد علی متولد سال ۱۳۲۱ ش در تهران، ابتدا نزد
اسدالله ملک شروع به یادگیری کمانچه کرد و
سپس وارد هنرستان موسیقی ملی شد. به سال
۱۳۴۲ از این هنرستان فارغ التحصیل شد. مدتی هم
از محضر اصغر بهاری کسب فیض کرد. داروغه با
ویولن و تمبک هم آشناست، لکن در کمانچه که ساز
اختصاصی وی می باشد، پیشرفت شایانی کرده است.
وی کمانچه را به سبک و سیاق ویولن می نوازد.

داری ناقوس کلیسا. زنگی در کلیسای عیسویان که
در هنگام دعوت مردم به عبادت، آن را بنوازند.
[فرهنگ ناظم الاطبا، لغت نامه]

داریه مصحف دورویه. دایره. یهودیان تهران دریه
گویند. حلقه واری است از چوب، و بریک روی آن
پوستی کشیده باشند و رامشگران به همراه دیگر
سازها بنوازند. [لغت نامه]

داریه زدن نواختن داریه. دایره زدن. دورویه زدن.
[لغت نامه]

داریه نم گن کسی که پوست داریه را نم کند تا
نیکوتر آواز دهد. [لغت نامه]

داغ نام مرغی که کاکل بر سر دارد و آن را چکاوک
نیز گفته اند و همچنین، چکاوک گوشه ای است در
دستگاه همایون. [انجمن آرا، لغت نامه]

داغ سر پرنده ای است از نوع گنجشک و کاکل زرد
رنگی به سر دارد، که به آن چکاوک هم گویند.
همچنین چکاوک گوشه ای است در دستگاه
همایون. [لغت نامه]

داغ گل یکی از ترانه های بویر احمدی است.

Moderato



میرزا عبداللّه راه یافت وردیف موسیقی ملی را بخوبی یاد گرفت. آن گاه که نوازنده ماهری شد، توسط حسام السلطنه به دربار راه یافت و در حضور مظفرالدین شاه ویولن نواخت و لقب اعلم السلطان گرفت. تقی دانشور اولین فرد ایرانی است که موسیقی ملی را با ویولن نواخته است. [از کورش تا پهلوی. عزیز شعبانی]

دانگ در اصطلاح موسیقی، یک قسمت از شش قسمت صوت و آواز است، از جهت ارتفاع یا ملایمت آن و از این روی، آواز دو دانگ، چهار دانگ، و شش دانگ به ترتیب مدارج آواز است، از ملایم به سوی اوج و مستعمل نیز در موسیقی همین سه مرحله: دو دانگ، چهار دانگ و شش دانگ است (یک دانگ و سه دانگ و پنج دانگ در این مورد به کار نبرده اند). [لغت نامه]

گفت دختر چیست این مکروه بانگ

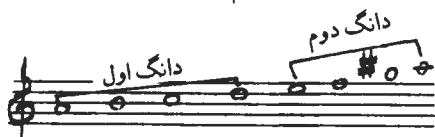
که به گوشم آید این درچار دانگ [مولوی]

دانگ هر گام را می توان به دو قسمت مساوی تقسیم کرد و هر یک از آن قسمتها، دانگ نامیده می شود. پس در هر گام، دو دانگ وجود دارد، به نام دانگ اول و دانگ دوم، که در گامهای بزرگ، دانگ اول و دوم با هم مساوی هستند، زیرا هر دانگ عبارت است از دو پرده و یک نیم پرده، و فاصله بین دو دانگ نیز یک پرده است، ولی در گامهای کوچک، دانگ اول و دوم مساوی نیستند.

گام بزرگ



گام کوچک



فلوت نتیجه لرزش هوای داخل لوله فلوت است. ارتعاش را می توان با وسایل آزمایشگاهی به روی صفحه ای ثبت کرد، چون این صفحه از مقابل جسم مرتعش با سرعتی یکنواخت عبور کند، شکل «منحنی سینوسی» بر روی صفحه، اثری باقی می گذارد. سه عامل در ارتعاش قابل بررسی است:

۱- طول موج (مدت زمان مابین یک رفت و برگشت ارتعاش مساوی است با فاصله طولی یک پرید منحنی سینوسی که نتیجه عملی آن اختلاف در زیر و بمی صوت خواهد شد.)

هر چه طول موج کوتاهتر باشد یعنی دامنه ارتعاش سریعتر باشد، صوت حاصل زیرتر است، و این را در فیزیک، «ارتفاع صوت» می گویند.

۲- دامنه ارتعاش: فاصله مابین آخرین نقطه رفت و برگشت تا نقطه سکون، که عملاً موجب شدت و ضعف صوت می شود. هر چه دامنه صوت بزرگتر باشد، صوت قویتر است، و اینرا در فیزیک «شدت» می نامند.

۳- شکل منحنی ترسیم شده (وجود دندانه های طی دامنه) که اختلاف رنگ را در صوت، حاصل می کند و این کیفیت را در فیزیک «طنین» گویند. [چگونه از موسیقی لذت ببریم. پرویز منصوری]

دانس مأخوذ از فرانسه. رقص و دست افشانی و پایکوبی مرد و زن. وشت. ترقص. به حرکت در آوردن بدن بموزونی هماهنگ با نوایی یا سازی.

[لغت نامه]

دانسینگ مأخوذ از فرانسه (Dancing) مجلس رقص عمومی. بال همگانی. جایگاه رقص دسته جمعی زنان و مردان. محل خاص دست افشانی و پایکوبی همگانی. [لغت نامه]

دانشور، تقی، ۱۲۵۸ در سال ۱۲۵۸ شمسی در تهران متولد شد. در کودکی به کلاس دارالفنون می رفت و ضمن نواختن سازهای بادی زیر نظر مژیرو دوال به یاد گرفتن ویولن پرداخت. سپس به مکتب حسین اسماعیل زاده استاد کمانچه رفت. بعداً نزد

خواندی، از خوشی آواز او، مرغان هوا کله بستندی از بالا. به روایتی، مدت عمرش ۷۰ سال گفته‌اند. از خوش آوازترین بنی آدم بود و چون زبور به آواز خواندی، هر که بشنیدی، مجال گذشتن نیافتی. خدای متعال وی را اختیار کرد تا به عوض شاؤل پادشاه اسرائیل گردد. در ایام شباب به واسطه مهارت در موزیک و شجاعت و تدبیر در رفتار و حسن منظری که داشت، به پایتخت خوانده شد. او گاه گاه خاطر شاؤل ملک را که مبتلا به مالیخولیا و حزن بود، آسوده می‌نمود و پیشخدمت محبوب وی گردید. تمامی مکنونات قلب خود را در مزامیرش با اخلاص کامل آشکار می‌کند. در شهر داوود بر کوه صهیون مدفون گشت و مقبره او فعلاً در آن شهر موجود است. [لغت نامه]

همه گویند سخن گفتن سعدی دگر است

همه دانند مزامیر نه همچون داوود [سعدی]

نغمه‌ای از سر عشق در دل داوود بود

تا به فلک می‌رود بانگ مزامیر او [سعدی]

داوود شیرازی یکی از نوازندگان خوب تار بود که پدرش نیز با موسیقی آشنایی داشت. پسرش اسماعیل شیرازی از شاگردان خوب آقا حسینقلی بود، که علاوه بر تار، در نواختن سه تار نیز مهارت داشت. [از کورش تا پهلوی، عزیزشعانی]

داوود نوا دارای نوایی چون نوای داوود، دلکش، خوش و نغز.

اشک داوود چو تسبیح بیارید ز چشم

خوش بنالید که داوود نواید همه [خاقانی]

داوودی منسوب به داوود پادشاه و پیغمبر یهود.

الحان داوودی. نغمه‌های خوش داوودی.

براین مرغان داوودی عجب نیست

که مرغان در هوا حیران بمانند [سعدی]

دای دای جونئی ترانه‌ای که اختصاص به رقص خاصی دارد، در دزفول و شوشتر معمول است. این رقص، مخصوص زن‌هاست، بدین طریق که چند زن با لباس مخصوص رقص که عبارت از یک شلیته

در اصطلاح موسیقیدانها، مقصود از دو دانگ خواندن نرم و آهسته خواندن، و منظور از شش دانگ خواندن، داشتن صدای زیر و پر دامنه است. چنین تصور می‌شد که چون در قدیم، موسیقی ما بیش از سه هنگام نداشته (تنها، سازی به اسم شهرود که آن را به «ابن احوص» نسبت می‌دهند، ۴ هنگام داشته) و چون فاصله سه هنگام، کاملترین فواصل بود، اگر آن را شش دانگ که به معنی ۶/۲ است فرض کنیم، یک دانگ عبارت خواهد بود از ۱/۶ آن، که نصف هنگام است.

داور، عبداللّه، ۱۲۷۳ یکی از شاگردان خوب درویش خان است که در سال ۱۲۷۳ شمسی به دنیا آمد. مدتی نزد منتظم الحکما کسب فیض کرد. او یکی از نوازندگان خوب و گمنام سه تار است که بعضی از قطعات درویش خان مثل چهارمضرب شور را که دیگران نتوانستند یاد بگیرند، تنها او یاد گرفت. [از کورش تا پهلوی، عزیزشعانی]

داور قنیش، نسرین، ۱۳۳۴ بانو نسرین فرزند حسن، به سال ۱۳۳۴ در تهران متولد شد. وی سالها در محضر اسماعیل تهرانی و محمد حیدری و فرامرز پایور به یادگیری سنتور پرداخت و با ارکسترهای ژونس موزیکال و ارکستر ضرب وزارت فرهنگ و هنر و ارکستر بانوان نیز همکاری داشت. مدتی هم نزد محمود کریمی به فراگیری ردیف موسیقی اشتغال ورزید. در سال ۱۳۵۸ به اخذ لیسانس در رشته موسیقی از دانشگاه تهران نایل آمد. پس از انقلاب، به عنوان هنرآموز موسیقی، به امر تدریس سنتور پرداخت.

داوود (ع)، ۱۰۸۶ - ۱۰۰۶ ق م. داوود به معنی محبوب، صاحب فضل الخطاب و پادشاه بنی اسرائیل است. در بیت لحم به سال ۱۰۸۶ یا ۱۰۷۱ قبل از میلاد مسیح بزاد. به حسن الحان مشهور است و آوازی مؤثر داشت و در مزار نواختن ماهر بود. در سال ۱۰۰۶ یا ۱۰۰۱ قبل از میلاد در گذشته است. و نیز گفته‌اند کوتاه قد و کم موی بوده است. چون زبور

کوتاه لری است، با نوای این ترانه، می‌رقصند.



دای دای جونی (۲ مرتبه) شلوار تازونی شلوار

خاراری بون بالا در کشش بالا

تا مو بینم گلی بچنیم سایه‌اش نشینم

دایره از مجموع تشکیل یک ذوالربع و یک ذوالخمس، یک مقام به دست می‌آید که آن را دایره می‌نامند. در موسیقی قدیم ایران، نودویک دایره وجود داشته که از این نودویک مقام، دوازده دایره را ملایم تشخیص داده‌اند و آنها را مقامات اصلی می‌نامیده‌اند:

- ۱- عشاق ۲- نوا ۳- بوسلیک ۴- راست ۵- عراق
- ۶- اصفهان ۷- زیرافکند ۸- بزرگ ۹- زنگوله
- ۱۰- راهوی ۱۱- حسینی ۱۲- حجازی — مقام

دایره دایره، سازی است از آلات ضربی، که به آن، دایره هم می‌گویند. حلقه‌ای چوبی است که یک طرف آن را پوست می‌کشند و در داخل حلقه چوبی، حلقه‌های کوچک فلزی آویزان می‌کند. این ساز در موقع نواختن، میان دودست قرار می‌گیرد و با وارد کردن ضربات بر پوست و کناره آن، که به وسیله انگشتان انجام می‌گیرد، صدای دلخواه ایجاد می‌شود و با تکان خوردن دایره، حلقه‌های فلزی نیز صدایی خفیف و خوشآیند، به وجود می‌آورند. نواختن دایره در حال حاضر، در آذربایجان ایران بیش از سایر نقاط رواج دارد.

در موسیقی قدیم کشورهای اسلامی، به یک نوع

درآمد مخصوص که از طرف خواننده، خوانده می‌شد، اطلاق می‌گردید.

هر چند بحر متناسب را لغت نامه جزو یک دستگاه کرده، آن را «دایره» نامیده و هر دایره را اسمی نهاده‌اند.

شش دایره مشهور با نام بحر ها که از هر دایره منشعب می‌شود از این قرار است:

متفقه، مختلفه، مؤتلفه، مجتلبه، مشتبهه، منتزعه.

[فرهنگ معین]

اندرین دایره می‌باش چو دف حلقه به گوش

ورق‌قایی خوری از دایره خویش مرو

ای خوشا دایره دامن صحرا که در او

پر زنان همچو جلاجل به فغان آمده جل [شاه‌طاهر]

صوفی هر کس که بوالفضول افتاده است

از دایره دور به دور افتاده است

از گردش چرخ است که ما می‌رقصیم

این دایره سخت بی اصول افتاده است [صوفی شیرازی]

دایره در اصطلاح موسیقی: گام. [لغت نامه]

اگر نت‌های موسیقی را در محیط یک دایره قرار

دهیم و یک نت را مبدأ قرار داده شروع به تقویم آنها

نماییم، دوباره به همان نت اولی (هشتمین نت که نت

اول نیز بوده است) می‌رسیم و این را گام گویند.

دایره چینی دایره زن. دایره نواز. کسی که حرفه آن

نواختن دایره باشد. [لغت نامه]

دایره زدن حلقه بستن. زدن دورویه دف. نواختن

دایره. به نوازش در آوردن دورویه. [لغت نامه]

دایره زن کسی که دایره نواز. آن که دف دورویه به

نوازش در آورد. [لغت نامه]

دایره زنگی هر گاه بر دیواره دایره به فاصله‌های

معین حلقه کوبند و یا بر دیواره چنبر سوراخا کنند

و دوستی کوچک در هر یک تعبیه نمایند، تا چون

دایره بنوازند، از آن حلقه‌ها و سنجها آواز برآید، این

چنین دایره را دایره زنگی گویند. یعنی دورویه دارای

زنگ. [لغت نامه]

دایره ساز کسی که دایره سازد. آن که دورویه و دف

بسازد. [لغت نامه]

دایره قمریه وقتی در مجلس امیرزاده محمدسلطان،
قمری آواز می کرد، فرمود بر صوت این مرغ دایره
ایقاعی وضع کن. پس، بالبداهه فرمود:
بهر ما یک اصول خوب بساز
بعد از آتش به ساز خوش بنواز
این دایره را اختراع کردم و آن حضرت، به اسم
قمریه اش موسوم فرمودند.
[مقاصدالاحان، عبدالقادر مراغی، «از کتاب ساز و آهنگ
باستان. شمس العلمای قریب. ص ۲۱»]

دایره کشیدن بر آوردن و نواختن دایره، ساز معروف.
در بزم زمانه بینوایم ای کاش
مطرب ز برای من کشد دایره ای [لغت نامه]
دایه دایه یکی از ترانه های محلی خرم آباد است که
حاوی اشعاری رزمی و حماسی است و از زبان
پسری که به جنگ می رود خطاب به مادر خود
حکایت دارد.



اشعار محلی:

۱- زین و برگم بوه نیت رو مادیونم

خوره مه بوریتوسی هالو منم
دایه دایه وخت جنگه
دایه دایه وخت جنگه
قطارکی بالا سرم پرش ده شنگه
۲- نازی ای توسی بکو جومه ورته
دور کردن دو قور سوشیر نرته
دایه دایه وخت جنگه
دایه دایه وخت جنگه
قطارکی بالا سرم پرش ده شنگه
۳- نمنه شنگ دو قطار تیر ده تفنگم
چشم کور و دستم شل وای تیر که ونم
دایه دایه وخت جنگه
دایه دایه وخت جنگه
قطارکی بالا سرم پرش ده شنگه
۴- کاغذی ری بکنیت وودختر ونم
بعده خم شی نکن وودشمنونم
دایه دایه وخت جنگه
دایه دایه وخت جنگه
قطارکی بالا سرم پرش ده شنگه
۵- دقلا کرده ودر شمشیر وده سش
چی طلا برق می زنه نعم اسبش
دایه دایه وخت جنگه
دایه دایه وخت جنگه
قطارکی بالا سرم پرش ده شنگه
برگردان فارسی:

۱- زین و برگم را بر مادیانم بگذار
و خبر مرگم را برای دایه هایم ببرید
مادر مادر وقت جنگ است
قطار بالای سرم پر است از فشنگ
۲- نازی تو سیاه کن پیراهن تنت را
سرا زیر کردند در قبر شیر نر را
۳- نمانده فشنگ در آن قطار و تیر در تفنگم
چشم کور و دستم شل با این تیر که انداختم
۴- نامه بفروستید برای آن دخترانم
پس از من شوهر نکنند به دشمنانم

۵- از قلعه بیرون رفت با شمشیر در دستش

همچون طلا برق می‌زند لگام اسبش

دَب دَف. دَب. چنبره پوست بر او کشیده، که بازیگران

و سازندگان دارند. [لغت نامه]

دَبال طبل بزرگ. [لغت محلی شوشتری، لغت نامه]

دَبال زن طبل زن. طبال. [لغت محلی شوشتری،

لغت نامه]

دَبالی صاحب طبل و دبال. [لغت محلی شوشتری،

لغت نامه]

دَبداب طبل. [منتهی الارب، لغت نامه]

دَبدبه زدن طبول، و سازها به سبب اظهار جاه. صدای

دهل و نقاره و امثال آن. آواز طبل و نقاره. طبل.

طبلک. دمدمه. دمامه. نقاره. [لغت نامه]

دبدبه تا کی زنی بر سر بازار عشق

جمله زبانی خموش چند از این داوری [نزاری

فهرستانی]

دَبدبه هر آوازی مانند افتادن و برخورد سم اسب بر

زمین سخت.

آواز دهل و نقاره و مانند آن.

قسمی طبل در قدیم. دهل. نقاره. [فرهنگ معین]

پیش سپید مهره قدرش زیوترست

از بانگ پشه دبدبه کوس سنجری [خاقانی]

زنهار از آن دبدبه کوس رحیل

چون رایت منصور چه دلها خفقان کرد [سعدی]

تا بار دگر دبدبه کوس بشارت

آواز درای شتران باز شنیدیم [سعدی]

دبدبه تا کی زنی بر سر بازار عشق

جمله زبانی خموش چند از این داوری [نزاری

فهرستانی]

دبدبه زدن طبل زدن. دهل و نقاره زدن. طبلک زدن.

[لغت نامه]

دبدبه زن طبل زن. نقاره زن. دهل زن. طبلک زن.

[لغت نامه]

دَبوقه نای انبان. [آندراج، لغت نامه]

من قلمرانم او دَبوقه زنست

کُلُش بین که لعل قوقه 'اوست [خاقانی]

دَبیری، مهدی، ۱۲۷۳- فرزند محمدخان مستوفی

به سال ۱۲۷۳ شمسی متولد شد. در سن هفده

سالگی به مکتب منتظم الحکما راه یافت، و به نواختن

سه تار مشغول شد. بعداً نزد میرزا عبداللّه رفت و به

تکمیل معلومات خود پرداخت. مدتی نیز از محضر

موسی معروفی کسب فیض کرد. [از کورش تا

پهلوی. عزیز شعبانی.]

دَب دایره. به عربی دَف خوانند. [لغت نامه]

دَبَلک طبلک. کوبه. طبل خرد. [زمخسری، لغت نامه]

دَحمان الاشقر، - ۱۶۵ق. عبدالرحمان بن عمرو

ملقب به دَحمان الاشقر از موالی لیث بن عبدمتاه،

دانای به خنیاگری از طرفا و مغنیان مشهور عهد

مهدی و هادی خلفای عباسی است، و در زمان

هارون در گذشته است. از سعید، خنیاگری آموخت

و نوغ یافت و به خلیفه مهدی پیوست. او را آغانی و

آوازه‌هاست. مردی نیکو صلاح و بسیار نماز بود...

وفات وی به سال ۱۶۵ هـ ق بوده است. [قاموس

اعلام ترکی، جلد ۲، ص ۵۰۲. لغت نامه]

دُختر تخلص زنی است که پیش از ۸۰۰ هـ ق می‌زیسته.

گویند پدرش امیر یادگار گنبدی بوده و طبع شیوایی

داشته و بعضی، این بانو را به نام دختر کاشمیری از

مغیات طغانشاه بن محمد الحوید دانسته‌اند. [گلزار

جاویدان، محمود هدایت. جلد ۱، ص ۴۸۸.]

دختر شیرازی یکی از ترانه‌های زیبای شیراز است.

اشعار این ترانه، به‌طور سؤال و جواب برای پسر و

دختر سروده شده است.



۱- تکه کلاه. [فرهنگ عمید]

باید دانست که در ابتدای هر دستگاهی که می‌گویند درآمد اول یا درآمد دوم یا درآمد سوم، ممکن است در آن دستگاه، یکی از آن درآمدها خوانده شود.

[یعورالاحان. فرصت شیرازی]

درآمد نام یکی از گوشه‌های دستگاه ماهور است. نت این گوشه در کتاب «تار و سه‌تار» ردیف استاد ابوالحسن صبا مندرج است.

میرزا لطف‌الله اصفهانی، یکی از روضه خوانهای گذشته، وقتی که وعظی را در دستگاه ماهور می‌خوانده، درآمد خاصی را برای شروع آواز ماهور می‌خوانده که با ردیف آقا حسینقلی تفاوت داشته است. چون آقا حسینقلی، آن را برای شروع ماهور بهتر تشخیص می‌کند لذا آن را جز ردیف دستگاه ماهور محسوب می‌دارد. این روضه‌خوان ماهر، سپس گوشه دیگری از دستگاه ماهور را می‌خوانده و در حین خواندن آن، دست خود را نیز به شکل گل بنفشه نشان می‌داده است، و به همین جهت، این گوشه به نام درآمد بنفشه اشتها دارد.

در آنتونیان، جمعی یکی از هنرآموزان موسیقی در آموزشگاه‌های تهران در سال ۱۳۲۹ هـ.ش بوده است. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی ص ۱۰۲]

درای. زنگ. جلجل. زنگله. زنگله. زنگ که با کاروانیان بود. درای کاروان. هرچیز که آواز دهد از زنگ و جز آن. [برهان قاطع، لغت نامه]

دُرَاب اجرای سریع دو نت زینت است قبل از نت اصلی در موسیقی ایران، بخصوص سازهای مضرابی، مانند:

تار و سه‌تار و سنتور؛ لکن در سایر سازها نیز چنانچه نوازنده دارای مهارت کافی و تکنیک درست و چابکی لازم باشد، قادر به اجرای دُرَاب خواهد بود.



دختر شیرازی جان، دختر شیرازی، ابروتو به ما بنما، تا شوم راضی، ابرومو می‌خوای چه کنی بی حیا پسر، کمون در بازار ندیدی، این هم همونه و لیکن نرخش گرونه، شب بیا که روز نیستم خونه

دُخول در اصطلاح موسیقی، از دستگاهی به دستگاه دیگر رفتن یا از گوشه دستگاه، به خود دستگاه بازگشتن. [لغت نامه]

دالالی نام آهنگی است که در موقع بردن عروس به خانه داماد، در چهار محال بختیاری می‌خوانند. چند قسم دالالی معمول است که نمونه زیر بهترین آن و در مخالف سه گاه است.



آی دهل چین' ای دهل چین' چوب چوگان بر دهل ز آشنا کن تا' بیازن سرو' با شمشاد و گل درآمد درآمد را قبل از شروع آواز اصلی می‌نوازند. مانند:

درآمد شور، درآمد مقدمه بزرگ، درآمد راست پنجگاه و درآمد ماهور. و اجرای درآمد به منظور تمهید شنونده برای استماع مایه اصلی است. با درآمد، کلامی خوانده نمی‌شود. بدیهی است درآمد بعد از پیش درآمد است و جنبه سازی دارد.

مدخل آواز. مقدمه در سازها و آوازها. ابتدای ساز. اینکه می‌گویند درآمد، مقصود شروع به زمینه همان دستگاه است. مثل این است درآمد علم شده باشد برای لحنی که ابتدا در آن دستگاه شروع می‌شود و

۱- ای دُخلجی ۲- بازکن ۳- نام شخص است. ۴- نام شخصی است.

دراز خوان زیاده روی کننده در خواندن. [لغت نامه]
 دُر افشان در اصطلاح موسیقی، نام بحر هشتم از
 هفده بحر اصول موسیقی قدیم. [لغت نامه]
 درام دروم در تداول عامه، آواز موزیک. [لغت نامه]
 در انداختن سرودن. [لغت نامه]

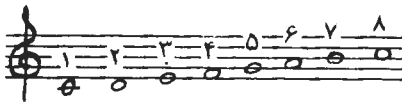
یکی ترانه در انداز حسب حال که هست
 خدایگان را فردا نشاط سنگ انداز [مختاری]
 درای زنگ. جرس. که گاهی به صورت پیاله یا گوی
 ساخته می شود و پتکی در داخل آن تعبیه می کنند که
 با جنبانیدن آن، پتک به بدنه زنگ می خورد و صوتی
 ایجاد می کند. مانند: زنگ مدرسه:
 چشم من در ره این قافله راه بماند
 تا به گوش دلم آواز دراز باز آید
 درایا زنگ، انواع مختلف دارد که برگردن حیوانات
 اهلی نیز آویزان می کنند.

بار و رفتن بر اشتراست و لیک
 ناله بیهدهای درای کند [سنائی]
 روزها کم خور چو شبها نو عروسان در زفاف
 زقه شاهان از درای مطرب الحان دیده اند [خاقانی]
 همه شهر ز آوای هندی درای
 ز نالیدن بریط و جنگ و نای
 تو گفתי در و بام رامشگر است
 زمانه به آرایش دیگر است [فردوسی]
 در آیند هر سو درای شتر
 ز بانگ تهی مغز را کرده بر
 تبیره هماواز شد با درای

چو صور قیامت دمیدند نای
 زند به نغمه داوود طعنه صوت و صدایش
 زمانه بر گلوی هر خری که بسته درایی [کلیف]
 به غلغل درآمد جرس با درای
 بجوشید خون از دم کرنا [نظامی]
 کامکاری کو چو خشم خویشان راند به روم
 طوق زرین را کند در گردن قیصر درای
 شاد باشید که جشن مهرگان آمد
 بانگ و آوای درای کاروان آمد [منوچهری]

بیارای بیلاق به رنگ درای
 جهان کرکن از ناله کرنا [فردوسی]
 درای مرادف طبل. [برهان قاطع]
 چون نزدیک دروازه رسید، نعره ها بر آورد و کوس و
 دهل و بوق بزدند و در او طبل فرو کوفتند.
 [اسکندرنامه، لغت نامه]
 هر چند که خود گم شده ام راه نمایم
 در قافله عشق تو آواز در آیم [میرزا طاهر]
 درای نام آهنگی است در موسیقی [لغت نامه]
 آهنگ یا لحنی به نام درای، در موسیقی نت شده
 ایران، باقی نیست.
 در آینده سراینده، آواز کننده. [برهان قاطع، لغت
 نامه]

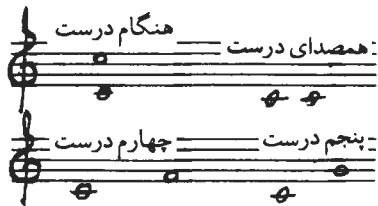
درایند هر سو درای شتر
 زبانگ تهی مغز را کرده پر [نظامی]
 در آیدن سراییدن. [لغت نامه]
 الا تا درایند طوطی و شارک
 الا تا سرایند قمری و ساری [زینی]
 دَر بَلَقَه نواختن طبل. زدن دهل را... [لغت نامه]
 دَر جِه هر گام بزرگ یا کوچک، از هشت نت بی در پی
 تشکیل می شود که دارای شرایط خاصی است.
 نت های هر گام را نیز درجات گام گویند. مثلاً: درجه
 اول گام سل که همان نت سل خواهد بود و هر درجه
 غیر از نام نت موسیقی دارای اسامی ویژه ای نیز
 می باشد. بدین نهج:



- | | |
|---|------------------------------|
| ۱ | درجه اول هر گام تونیک |
| ۲ | درجه دوم هر گام روتونیک |
| ۳ | درجه سوم هر گام میانی |
| ۴ | درجه چهارم هر گام زیر نمایان |
| ۵ | درجه پنجم هر گام نمایان |
| ۶ | درجه ششم هر گام رونمایان |

دَر ساختن هماهنگ کردن. نواختن. زدن. [لغت
نامه]

شکفته شد چون گل نوروز و نورنگ
به نوروز این غزل در ساخت با جنگ [نظامی]
دُرُست فواصل بین درجه اول هر گام را با درجه
چهارم و پنجم آن گام، فواصل درست می‌نامند.
فواصل دو نت اگر دارای شرایط زیر باشند، «درست»
نامیده می‌شوند:



دَر سَماع آمدن در رقص و پایکوبی آمدن. [لغت
نامه]

بهار آمد که هر ساعت رود خاطر به بستانی
جو بلبل در سماع آیند هر مرغی به بستانی [سعدی]
دَر سَماع آوردن به وجد و رقص آوردن. [لغت
نامه]

گلبنان پیرایه بر خود کرده‌اند
بلبلان را در سماع آورده‌اند [سعدی]
دَر غَم نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران است. در
موسیقی فعلی ایران، گوشه‌ای بدین نام وجود ندارد.
در غم بر وزن شلغم... و نام نغمه‌ای باشد از موسیقی،
که شنیدن آن، غم و الم را از دل بیرون کند. و معنی
ترکیبی آن، «در اندوه» باشد. [برهان قاطع]
نغمه و نوایی از موسیقی، که در حالت غم شنونده و
نوازنده مستمع از غم بیرون آید. [فرهنگ معین]
چنان مستغرقم در غم که مطرب
اگر در غم سراید غم فزاید [بوسلیک]
نام پرده‌ای است از موسیقی، که هر کسی که غم و
اندوه فرو گرفته باشد، به مجرد شنیدن آن، به شادی
مبدل گردد. [جهانگیری، لغت نامه]

درجه هفتم هر گام محسوس ۷
درجه هشتم هر گام هنگام ۸
دَر داب آواز طبل. [منتهی‌الارب، لغت نامه]
دَر دار آواز دهل. صوت طبل. [لغت نامه]
دَر دبی طبلک نواز. آن که در کوبه می‌زند که از آلات
طرب است. [لغت نامه]

دَر در حکایت صوت ذوات النفخ. حکایت صوت
سرنا. نام آواز سرنا. آواز سرنا و جز آن. [لغت نامه]
دَر در تن کلمه‌ای است که خنیاگران و نغمه‌سرایان در
کار عمل خوانند و آن نوعی از خواندن است، که
طبول و ضرب باشد. گویند اصل آن «در آدرتن»
است یعنی: در تن درآ داخل شو. و قصه آن را چنین
گویند، که بعد از آن که جسد آدم (صفی) را حضرت
باری عزاسمه بیافرید، فرمان به روح در رسید که در
تن داخل شو. روح از هیولانی متوحش و مخوف آن
بود. جبرائیل (ع) درآندرون روح در آمد و به آواز
نیکو «در آدرتن» «در آدرتن» سراییدن گرفت، روح
را آواز خوش آمده داخل در جسم شد. [لغت نامه]
دَر دَمیدن درنای و شیبور و جز آن با آوردن باد در
دهان از آن آلت صدا بر خاستن آن چنان که در
شیبور و ساز دهنی آوا بر آوردن به واسطه نفخ از
آلات ذوات النفخ چون نای و مانند آن.
باد از دهان در بوق و جز آن کردن تا آواز
دهد. دم دادن چون دمیدن کرنا و نی و صور نفخ...
[لغت نامه]

بفرمود کاووس تابوق و کوس
دمیدند و آمد سپهدار طوس [فردوسی]
دَر رَقص آمدن رقصیدن. آغاز به رقص کردن.
رقص آغازیدن. [لغت نامه]
جسم خاک از عشق بر افلاک شد
کوه در رقص آمد و جالاک شد [مولوی]
دَر رَقص آوردن یا: به رقص در آوردن. رقصانیدن.
[لغت نامه]

امید وصل تو جانم به رقص می‌آورد
چو باد صبح که در گردش آورد ریحان [سعدی]

در غم آفسر سگزی نام لحن یا گوشه‌ای از موسیقی قدیم است که در کتب متقدمان ذکر آن آمده. در موسیقی فعلی این روزگار، لحنی بدین نام نیست. **درفش کاویان** نام سرودی بوده که در هنگام جنگ، برای تشجیع جنگاوران خوانده می‌شده است. ایرانیان از روی آن خط آهنگ سرود درفش کاویان را که در موقع جنگ و پیروزی به ترنم در می‌آمد، می‌خواندند. [خداوند الموت، بل امیر، ترجمه ذبیح‌الله منصوری، ص ۳۷۸]

— خط در ایران باستان

در قفس نام آهنگی است در مایه دشتی از استاد صبا، برای ویولن. حالت آهنگ، مجسم کننده مرغی است در قفس و تلاش او برای رهایی. بدین ترتیب که ابتدا با یک جهش می‌خواهد خود را از بند قفس آزاد نماید، لکن بالهای نرم او به دیواره آهنگی قفس می‌خورد. دوباره قصد پرواز می‌کند، ولی باز هم موفق نمی‌شود. با اینکه خلاصی برایش میسر نمی‌شود، کار جهش و پرواز را در زندان قفس از سر گرفته ادامه می‌دهد. این آهنگ در «کتاب سوم ویولن» ابوالحسن صبا چاپ شده است.

در قلّه پایکوبی نمودن. رقص [لغت نامه]

در گاهی، آرسلان، ۱۲۸۱- به سال ۱۲۸۱ شمسی متولد شد. از سن پانزده سالگی شروع به تمرین سه‌تار کرد و سپس به کلاس درویش خان رفت و مشق تار نمود، ولی بعداً تار را کنار گذاشت و دوباره سه‌تار را به دست گرفت. مدتی به نام مستعار، صفحاتی منتشر کرد. در گاهی به لحاظ شغل اداری، همیشه کارهای موسیقی خود را مکتوم می‌کرد. [از کورش تاپهلوی، عزیز شعبانی]

در ماردیروسیان، گرگین یکی از هنرآموزان موسیقی آموزشگاههای تهران در سال ۱۳۲۹ ش می‌باشد. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی، ص ۱۰۲]

دُرنب دُرنب یا: دِرنب دِرنب. آواز نقاره کوچک.

حکایت آوازی از پیاپی زدن کوس و کارکا (طبل جنگ) و کورکا طبل بزرگی است که از مس سازند و در سر کار سلاطین زنند، گرم گرم. [لغت نامه] **دِرنگ** یا: دَرنگ. صدایی باشد که از نواختن ناقوس و تار و ساز و امثال آن برآید. آواز تار و طنبور و نقاره. و آن تبدیل ترنگ است.

لغتی است در جرنگ که صدای زنگ و طاس و غیره است. [لغت نامه محلی شوشتر] در درنگ آوردن: به صدا درآوردن. [لغت نامه]

ناقوس به کعبه در درنگ آوردن

بتوان، نتوان ترا به چنگ آوردن [شیخ ابوسعید ابوالخیر] **دِرنگادرنگ** صدای طبل و کوس که پیاپی بنوازند. [فرهنگ شعوری، لغت نامه]

ببستند بر بختیان طبل حنگ

به گردون برآمد درنگادرنگ [مولانا هاتنی]

دِرنگیدن صدا کردن تار و ساز و امثال آن. ترنگیدن. [لغت نامه]

درویش حسن قدیمیترین خواننده‌ای است که شناخته شده و به مقام استادی نیز رسیده است. بهترین شاگردان وی عبارتند از:

میرزا حسن خاکی، میرزا ابراهیم خاکی، رحیم زرباف، رحیم خواجویی، ابراهیم آقاآبایی.

درویش حسن اهل اصفهان بوده و به روایتی، گوشه حاجی حسنی در آواز بیات اصفهان از او به یادگار مانده است. [از کورش تاپهلوی، عزیز شعبانی]

درویش حیدر موسیقی را خوب می‌داند و قلندر پیشه است. [مجالس النفایس، ص ۱۶۷]

درویش خان، غلامحسین، ۱۲۵۱-۱۳۰۵-

فرزند آقا بشیر در سال ۱۲۵۱ شمسی در زیدشت از توابع طالقان به دنیا آمد. ابتدا نزد مُسیولومر فرانسوی طبل کوچک، و پس از آن، شیبور را در مدرسه موزیک نظام یاد گرفت. بعداً در کلاس درس آقا حسینقلی مشق سه‌تار را شروع کرد و در مدت کمی به سرعت پیشرفت نمود و مهارت کامل یافت و از بهترین شاگردان استاد گردید. درویش خان توسط

کمال السلطنه پدر ابوالحسن صبا به شعاع السلطنه پسر مظفرالدین شاه معرفی شد و به همراه او به شیراز رفت. در آنجا با دختری به نام قمر از دواج کرد. این وصلت، وی را نزد شعاع السلطنه مورد غضب قرار داد، و ناچار شد به تهران برگردد. وی در منزل شخصی، اقدام به تأسیس کلاس موسیقی کرد. درویش‌خان با عارف قزوینی آشنایی پیدا کرد و در سلک اخوان صفایی درآمد و به سمت ریاست ارکستر اخوت تعیین شد که برای اولین بار کنسرت‌هایی را به مورد اجرا در آورد.

درویش‌خان به منظور تشویق شاگردان خود، مدال تبریزین طلا تهیه کرد و به هریک از شاگردان که با موفقیت کلاس تار او را به پایان می‌رسانیدند، اهدا می‌کرد. درویش‌خان در ساختن پیش درآمد و توسعه آن ذوق خاصی به خرج داد و در اوزان ۲/۴، ۳/۴ و ۶/۸ پیش درآمدهایی ساخت که در نوع خود بی‌نظیر و مورد پسند خاص و عام است. رنگها و ترانه‌هایی نیز تصنیف نموده که بهترین آنها، رنگ اصفهان است که از نظر تنوع در ریتم و قشنگی ملودی مانند ندارد. درویش‌خان یک قطعه مارش به نام جمهوری و یک آهنگ رقص پولکانیز به یادگار گذاشته است. غلامحسین درویش یک بار در معیت حبیب‌الله شهردار، هنگ آفرین، اکبرخان فلوتی طاهرزاده و رضاقلی میرزای ظلی برای پر کردن صفحه به اروپا رفته و یک سفر دیگر همراه باقرخان، طاهرزاده اقبال آذر و دوامی برای اجرای کنسرت به تفلیس رفته است. وی در سال ۱۳۰۵ در تهران درگذشت. [مجله موزیک ایران]

تار هم در کف درویش‌خان

تا بدم بر بدن مرده جان [ایرج میرزا]

درویش زمان ما و درویش نخست

هر یک به رهی رسم تجدد می‌جست

آن یک خط راست را شکسته بنوشت

وین یک موسیقی شکسته را کرد درست

این دوبیت را محمد هاشم میرزا متخلص به افسر در

مدح غلامحسین درویش‌خان و عبدالمجید درویش خطاطی که مبتکر خط شکسته فارسی بوده، سروده است. اشعاری که بر سنگ مزار درویش دیده می‌شود:

درویش اگر ازین جهان رفت

مشنو که فقیر و ناتوان رفت

درویش هنرور زمان بود

استاد هنرور زمان رفت

فریاد ز بوستان برآمد

کان بلبل خوش ز بوستان رفت

چون دید چنین مدیر ناهید

کان چشم و چراغ دوستان رفت

تاریخ وفات اوزمن خواست

تا سرکنم آنچه داستان رفت

من نیز بگفتم ای شکوهی

«درویش یگانه زمان رفت»

۱۳۴۵ هجری قمری

[مدیر جریده ناهید]

دَره پوستی چند باشد باریک که بر هم بدوزند یا بر هم

ببافند و گناهکاران را بدان تنبیه کنند و گاه باشد که

دَهِل و نقاره را بدان نوازند. [برهان قاطع، لغت نامه]

همی زدند مرا نمرچکان 'سنگین دل

چو دره بر دَهِل عید و پتک بر سندان [روحی]

دَره یا: دَره. پوست شکنجه که بر روی دَهِل و طبل و تار

وامثال آن کشند. پوست نازک که بر دف و دَهِل و

نقاره و مانند آن کشند. [لغت نامه]

چیست آن گرد بزرگ اشکم و دوروی زشت

دره در روی کشیده به شکم در دره نی

بی خبر باشد از جنگ و بی آگاه از صلح

هیچ صلحی به جهان بی‌وی و جنگی سره نی [سوزنی]

دریج طنبور یا چیزی است مانند طنبور که نواخته

می‌شود. [منتهی‌الارب، لغت نامه]

دری دری نفیر. بوق. کرنای. [فرهنگ ناظم‌الاطبا،

لغت نامه]

۱- نامردان.

درینگ آوازی که از تصادم مضارب یا ناخن با ساز ایجاد شود. جرینگ. [لغت نامه]

دِز فولی یکی از گوشه‌های دستگاه همایون است. این گوشه در «کتاب سوم سنتور» استاد صبا به چاپ رسیده است.

دژ آهنگ آهنگ ناموزون. ساز ناموافق. آهنگی که نامطبیع بوده مخالف طبع سلیم باشد. نوای ناهنجار.

همسایه ز همسایه خود رنگ بگیرد

هر تار ز تار دیگر آهنگ بگیرد

آهنگ دو گونه است: مخالف و موافق

دانا تواند که هر آهنگ بگیرد

آهنگ مخالف رسد از ساز عداوت

این ساز به کف شخص دژ آهنگ بگیرد

آهنگ موافق رسد از تار محبت

این حیل متین صاحب فرهنگ بگیرد

[صدرالدین عینی (شاعر تاجیکستان)]

دساتین سرود و نغمه. صاحب آغانی گوید: گمان کنم اوتار عود باشد. [لغت نامه]

دست افشان دست افشاننده. کنایه از رقص. رقص و رقص کننده. [لغت نامه]

چو در دست است رودی خوش بزن مطرب سرودی خوش

که دست افشان غزل خوانیم و پاکوبان سراندازیم [حافظ]

دست افشانندن رقص کردن. کنایه از رقصی کردن.

دست افشانندن: دست برافشانند. [لغت نامه]

دست افشانی دو کف دست به هم کوفتن با آهنگ و با اشعاری موزون. به عقیده صوفیه، رقص نشان درجه وجد است که چون صوفی به وجد آید، شوق و شور بر اعضا و جوارح او اثر کند و پاکوبان و دست افشان در محبت غرق، و از خود، بیخود گردد.

چو در دست است رودی خوش بزن مطرب سرودی خوش

که دست افشان غزل خوانیم و پاکوبان سراندازیم

[حافظ]

یارما چون گیرد آغاز سماع

قدسیان بر عرش دست افشان کنند

خیز و بالا بنمای بت شیرین حرکات

کز سر جان و جهان دست فشان برخیزم [حافظ]

دستان ۱- دساتین. سرود. نغمه. لحن. ترانه آهنگ.

۲- مکر. حیل. تزویر.

۳- دست. دستها. ایدی. [فرهنگ معین]

به رشته‌هایی که بر دسته سازها بسته می‌شود، پرده می‌گویند. موسیقیدانهای قدیم، به این رشته‌ها، دستان می‌گفتند و عمل پرده بندی را، دستانبندی می‌خواندند.

هر لحن از پرده‌ای آغاز می‌شود و در پرده‌هایی گردش می‌کند و سرانجام روی پرده نخستین پایان می‌پذیرد. پرده اولیه هر لحن یا مقام یا آواز یا شعبه، به نام همان لحن نامیده می‌شود. مثلاً: پرده عشاق، پرده بوسلیک، پرده حجاز و پرده عراق. «کلمه پرده در باره‌ای از موارد به معنای لحن و آهنگ و نغمه و مقام نیز آمده است.»

مغنی از آن پرده نقشی بیار

ببین تا چه گفت از درون پرده دار

مطرب چه پرده ساخت که در پرده سماع

براهل وجد و حال درهای وهو بیست

مطربا پرده بگردان و بزن راه عراق

که بدین راه بشد یار و زما یاد نکرد

پرده مطرب از دست برون خواهد شد

آه اگر زان که در این پرده نباشد یارم

دلم از پرده بشد حافظ خوشگوی کجاست

تا به قول و غزلش ساز و نوایی بکنیم [حافظ]

چه ره بود اینکه زد در پرده مطرب

که می‌رقصند باهم مست و هشیار

این نواها به گل از بلبل پردستان چیست

در سر وستان باز است به سر وستان چیست

[منوچهری]

نه بلبل ز بلبل به دستان فزون

نه طوطی ز طوطی سخنگوتر است
 قفسها ز شاخی آویخته
 در و مرغ دستان برانگیخته [اسدی]
 به دستان چکاوک شکافه شکاف
 سربان ز گل ساری و زندواف [اسدی]
 ای خواننده به صد حیل و تقلید قرآن را
 مانده مرغی که بیاموزد دستان [ناصر خسرو]
 به گوش اندر همی گویدت گیتی باربر خرنه
 تو گوش دل نهادستی به دستان نهاندی [ناصر خسرو]
 قمری از دستان خاموش گشت
 فاخته از لحن فرو ایستاد [مسعود سعد]
 هیچ پزمرده نیستم که مرا
 هر زمان تازه تازه دستا نیست [مسعود سعد]
 باش تا باغ قیامت را بهار آید که باز
 نعل و بلبل بینی اندر لحن و دستان آمده [خاقانی]
 بختش به صبح خیزی تا کوفت کوس دولت
 گلپانگ کوس او را دستان تازه بینی [خاقانی]
 چون غمزه دوست گاه دستان
 با سهم و لیک نرگستان [خاقانی]
 سماع ساقیان را کرده مدهوش
 مغنی را شده دستان فراموش [نظامی]
 یکی بستان همه پر نار پستان
 به دست آورده باغی پر ز دستان [نظامی]
 به وقت صبحدم بلبل چو بستان
 به گلزار آمده با زور دستان [نظامی]
 گر همه مرغی زنده سخت کمانان به تیر
 حیف بود بلبلی کاین همه دستان اوست [سعدی]
 هر مرغ به دستانی در گلشن شاه آمد
 بلبل به نوا سازی حافظ به غزل گوئی [حافظ]
 هان شاخ دولت بنگرش کامال نیک آمد برش
 چون بارید مرغ از برش دستان نو پرداخته [خاقانی]
 زشادی همی کوفت مرغ دست
 به دستان شده زهره می پرست [اسدی]
 دستانهای چنگش سبزه بهار باشد
 نوروز کیقبادی و آزادوار باشد [منوچهری]

از آن چندان نعیم این جهانی
 که ماند از آل ساسان و آل سامان
 ثنای رود کی مانده ست و مدحت
 نوای بارید مانده ست و دستان [ملجدی گرگانی]
 زبان و کام سخن را دولت اند نه اصل
 چنان که آلت دستان و لحن زیر و بم است
 [ناصر خسرو]
 ورامشگر چون سر کیس رومی و بارید، که این همه
 نواها نهاده است و دستانها... [مجمع التواریخ
 و القصص]
 صورت روان خفته دلانیم چون خروس
 آهنگ ران پرده دستان صبحگاه [خاقانی]
 زهره غزلخوان آمده در زیر دستان آمده
 چون زیر دستان آمده بر شه ثریا ریخته [خاقانی]
 ز صد دستان که او را بود در ساز
 گزیده کرد سی لحن خویش آواز [نظامی]
 چو بر نسبت ناله هر کسی
 به دست آمدش راه دستان بسی [نظامی]
 عیش خوش بودشان در آن بستان
 باده در دست و نغمه در دستان [نظامی]
 مغنی را که پارنجی ندادی
 به هر دستان کم از گنجی ندادی [نظامی]
 ملک دل داده تا مطرب چه سازد
 کدامین راه و دستان را نوازد [نظامی]
 دستان سرود. نغمه. آواز. نغمه و آواز. لذا بلبل را
 هزار دستان گفته اند. نوا و لحن و ترانه و آهنگ. [لغت
 نامه]
 هیچ مطرب نگوید این دستان
 هیچ بلبل نخواند این آواز [سعدی]
 دستان کلید و مفتاح ساز و آلتی که بدان ساز را کوک
 کنند. [فرهنگ ناظم الاطباء، لغت نامه]
 دستان اصفهانی نام نواپی از موسیقی قدیم ایران. در
 موسیقی ردیفی موجود ایران، گوشه یا لحنی به این
 نام وجود ندارد. محتملاً همان آواز اصفهان یا مایه
 اصفهان بوده است که جزو دستگاه همایون است و

مستقلاً هم اجرا می‌شود.

دستان العَرَب نام نوایی از موسیقی قدیم ایران، که در آثار متقدمان مذکور است. در موسیقی کنونی ایران، لحنی به این نام وجود ندارد.

دستان بَنَدی در موسیقی قدیم، رشته بستن بر روی دسته ساز را دستان بندی می‌گفتند، که در این روزگار، پرده بندی می‌نامند.

دستان بَنَصِر دستانی است که بر تسع مابین دستان سیاه و بین مشط^۱ بندند. [لغت نامه]

دستان پرداختن نغمه سرایی کردن. [لغت نامه]

هان شاخ دولت بنگرش کامال نیک آمد برش چون بارید مرغ از برش دستان نو پرداخته [خاقانی]
دستان خَنَصِر دستانی است که پس از بنصر بر ربع وتر بندند. [لغت نامه]

دست انداز کنایه از رقص. [برهان قاطع، لغت نامه]

دستان زدن نغمه سرایی کردن. سرود خواندن.

یکی نغمه دستان بزد بر درخت

کز آن خیره شد مرد بیدار بخت [فردوسی]

جرس دستان گوناگون همی زد

به سان عنصلیبی از عنادل [منوچهری]

هزار دستان دستان زدی به وقت بهار

کنون همی نزد تا در آمده است خزان [فرخی]

هزار دستان امروز در خراسان است

به مجلس ملک اینک همی زند دستان [فرخی]

هر کجا گلی است نشسته است بلبل برای

همی سراید شعر و همی سراید دستان [فرخی]

گوزاغ سیه باغ ز بلبل بستاند

دستان نتواند زدن و نادره الحان [ناصر خسرو]

گهی ساغر زدند و گاه چوگان

گهی دستان زدند و گاه پیکان [ویس و رامین]

همچو بلبل لحن و دستانها زبند

چون لبالب شد چغانه و بلبله [ناصر خسرو]

به باغ عرعر بی جا همی کند حرکت

به شاخ بلبل بی ورد می‌زند دستان [مسعود سعد]

به فضل و عدل معروفی بر آن جمله که در عالم

زبند از فضل و عدل تو به بستان بلبلان دستان

[سوزنی]

چون به دستان زدن گشادی دست

عشق هشیار و عقل گشتی مست [نظامی]

این همه دستان عشقش می‌زنم

و آن دوستی فارغ از دستان من [سعدی]

دستان زن دستان زننده. کسی که دست بر سیمهای

ساز و یا کلید آن می‌زند. زخمه زن. نغمه سرا.

آواز خوان.

شود به بستان دستان زن و سرود سرای

به عشق بر گل خوشبوی بلبل خوشدم [سوزنی]

چشمم به گلی است و مرغ دستان زن تو

میلیم به می است و رطل مرد افکن تو [خاقانی]

به دستان زنان دستور داد که چنگ به دست آرند و

دستبند و بسته نگار آغاز کنند. [آنندراج،

نگارستان]

دستان زنان در حال دستان زدن و نغمه سرایی.

چهجهه زنان. [لغت نامه]

بلبل دستان زنان چاره همی جوید زمن

چاره زان جوید که او را جست باید نیز چار [اسدی]

دستان زنی دستان زدن. نغمه سرایی. سرود خواندن.

آواز خوانی. [لغت نامه]

چون به دستان زنی گشادی دست

عشق هشیار و عقل گشتی مست [نظامی]

دستان ساز دستان سازنده نغمه را. [لغت نامه]

شش هزار اوستا دستان ساز

مطرب و پایکوب و لعبت باز [نظامی]

آمد آن دستگیر دستان ساز

مهر نو کرده مهربان را باز [نظامی]

دستان سیبایه یکی از دستانهای عود که در تسع وتر

ببندند و گاهی بر بالای دیگری ببندند که آن را

دستان خوانند. [لغت نامه]

دستانِ نَهاوندی نام لحنی از موسیقی قدیم ایران است که در آثار متقدمان آمده است. در موسیقی ردیفی ثبت شده، نوایی به این نام نیست، لکن گوشه نهاوندی هست.

به گوش اندر همی گویدت گیتی باربر خرنه
تو گوشِ دل نهادستی به دستان نهاوندی [ناصرخسرو]
دستانِ نیوش نغمه شنو. سرودشنو. مستمع الحان.
[لغت نامه]

ترنم شناسان دستان نیوش
زبانگ مغنی گرفتند گوش [نظامی]
دستانِ وسطی دستانی است پس از دستان سبابه
بندند. [لغت نامه]

دستانِ وسطی زلزل دستان وسطی زلزل، دستانی
است که بر سه ربع مابین دستان سبابه و دستان
بنصر بندند. [لغت نامه]

دستانِ وسطی فارسی دستان وسطی فارسی یا
فرس، دستانی است که آن را نزدیک نصف مابین
دستان سبابه و دستان بنصر بندند. [لغت نامه]

دستانِ وسطی قدیمه دستان وسطی قدیمه، دستان
وسطی است که آن را نزدیک ربع بندند، میان
دستان سبابه و دستان بنصر. [لغت نامه]

دستباز قدما، سیم یا وتر سازها را مطلق می نامیدند و
در روزگار ما، آنها را دستباز می گویند. این، بدان
معنی است که سیم باز را بدون قرار دادن انگشت بر
روی دسته آن، به صدا در آورند. مانند: (می. لا. ر.
سل) ویولن. و: (دو. سل. دو) تار. و: (می. سی. سل.
ر. لا. می) گیتار.

دست بر افشاندن رقص کردن دست افشاندن.
[لغت نامه]

اگر دستم دهد روزی که انصاف از تو بستانم
قضای عهد ماضی را شبی دستی برافشانم [سعدی]
دست برافشاندن برافشاندن دست، کنایه از
رقصیدن. رقص کردن.

مطر با نواز تا سروسهی بالای من
برفشاند دست و بیند جانفشانیهای من [فنائی، لغت

دستانسرا سرودگوی. مغنی. آوازخوان. سرودخوان.

بلبل دستانسرا چاره همی جوید زمن
چاره زان جوید که او را هست باید نیز چار [اسدی]
همه زیبا رخ و موزون و دمساز
همه دستانسرا و نکته پرداز [نظامی]
ای پیک راستان خبر یار ما بگو
احوال گل به بلبل دستانسرا بگو [حافظ]
دستانسرای دستان سراینده. نغمه سرا. سرود خوان.
نغمه خوان. [لغت نامه]

به هر شاخ کافور بر جای جای
به هر گوشه مرغان دستانسرای [اسدی]
بسی چشمه آب روان جای جای
بسی مرغ دیدند دستانسرای [اسدی]
تو گفتی دو صد بریط چنگ پای
به یک رو شدستند دستانسرای [اسدی]
که از پاسخ مرد دستانسرای
فروماند سرگشته لختی به جای [نظامی]

دستان طراز دستان طرازنده. دستان زن. نغمه سرا.
[آندراج]

دستانِ عَرَب آواز ابوعطا را دستان عرب و سارنج نیز
می نامند.

دستانِ نشانی در اصطلاح موسیقی، پرده بندی را
گویند.

دستان نواز دستان نوازنده. نوازنده دستان. نوازنده
آهنگ موسیقی. [لغت نامه]

همی آمد از بیشه هر سو فراز
نه گوینده پیدا نه دستان نواز [اسدی]
شد آگه که دانای دستان نواز
به دستان بر او داشت پوشیده راز [نظامی]

ز چنگ ابریشم دستان نوازن
دریده پرده های عشقبازان [نظامی]
دستان نوازی عمل دستان نواز. نواختن آهنگ
موسیقی. نغمه خوانی. سرودخوانی.

معلم چون کند دستان نوازی
کند کودک همیدون پای بازی [ویس و رامین]



دست به دستمالم زنم چونم دستمالم کتونه
عزیز دلمی دستمالم کتونه یار
دست زدن آواز دادن به دو دست به اصول. مرادف
کف زدن. به اصولی دست بر یکدیگر زدن، تنها یا با
جمعی، نشانه نشاط و سرور را. کف زدن به نشانه
انبساط و شادی، چنان که در عروسیها و جز آن.
آواز بر آوردن از ضرب دو کف به یکدیگر، علامت
طرب را. عملی که گاه خوشی و شادمانی یا برای
تمجید کسی کنند و به زدن دو دست مکرر بر
یکدیگر. کنایه از خوشحالی و نشاط کردن. چپک
زدن. چپه زدن. کف زدن. دستک زدن. [لغت نامه]

بای در گل چگونه رقص کنم
دست بردل چگونه دست زنم [سیدحسن غزنوی]
دست زن صاحب طرب و سرودگوی. مطرب و
سازنده و دست زنان و سرودگوی. مقابل پایکوب که
ترجمه رقص است. [لغت نامه]
فرو هشته گیسوشکن در شکن
یکی پایکوب و یکی دست زن [نظامی]
دست سلمکی نام نوایی است از موسیقی قدیم ایران
که فقط نام آن بر جای مانده است. از چگونگی نغمه
آن اثری در دست نیست.

گاه کوه بیستون و گاه گنج باد آور زنند
گاه دست سلمکی و پرده عشا برند [نخجوانی]
دست طنبور دسته طنبور. [آندراج، لغت نامه]
چو از جوش قلقل فرو زد تشی
کند دست طنبور در گردنش [ملاطفا]
دست فشان رقص کنان. [لغت نامه]
خیزو بالا بنمای بت شیرین حرکات
کز سر جان و جهان دست فشان بر خیزم [حافظ]
دست فشانیدن رقصیدن. رقص کردن. [لغت نامه]

نامه

دستبند دست یکدیگر گرفتن و رقصیدن. نوعی از
رقص که رقصان دست یکدیگر باهم گرفته، رقصند.
قسمتی رقص به جماعت. نوعی رقص ایرانیان که
دایره وار دست یکدیگر گرفته، رقصند. [لغت نامه]

به هر حجره ای هر شبی دستبند

بگردند تا دل ندارد نژند [فردوسی]

دستبند نام نوایی و آهنگی از موسیقی. نوعی موسیقی
است و هر قومی را نوعی هست از موسیقی. کودکان
راه جدا و زنان را جدا و مردان راه جدا. چون ترنم،
کودکان را و نوحه، زنان را و سرود مردان را و ویله
دیلان را و دستبند، عراقیان را... [مجله الحکمه]
به داستان زنان دستور داد که چنگ به دست آرند و
دستبند و بسته نگار آغاز کنند. [آندراج، لغت
نامه]

دستبند کردن دست در کمر یکدیگر حلقه کردن و

رقصیدن. [لغت نامه]

ساعتی دستبند می کردند

بر سمن ریشخند می کردند [نظامی]

دست به دستمالم زنم این ترانه، از نظر زیبایی
آهنگ، بسیار معروف است و در اغلب نقاط
بختیاری خوانده می شود. نوای آن در مایه شوشتری
همایون است و با اشعار هموزن دوبیتی خوانده
می شود. دوبیتی که در زیر نت ترانه نوشته، مطلع آن
است.



گر به طریق عارفان رقص کنی بضرب کن

دینی زیر پای نه دست به آخرت فشان [سعدی]

دستک زدن به اصطلاح ارباب نغمه، آواز دادن به دو دست به اصول، مقابل پا کوفتن. هنگام زدن و ضرب گرفتن، دستها را به هم زدن. چپه زدن. چپک زدن. [لغت نامه]

بود در طرب صاحب دستگاه

بیشند ز دستک زدن هیچ گاه [ملاطفا]

دستک زن دستک زننده. مطرب و سازنده و سرود گوی و خواننده. مطرب و رقص و نغمه و چنگه زن. خنیک زن. [لغت نامه]

دستگاه موسیقی ملی ایران، دارای هفت دستگاه با مقام، و پنج آواز یا مایه است:

۱- شور ۲- همایون ۳- سه گاه ۴- چهار گاه ۵- ماهور ۶- نوا ۷- راست پنجگاه.

بعضی از دستگاهها، ملحقاتی دارند، مانند: دشتی، ابوعطا، افشاری و بیات ترک، جزء دستگاه شور و بیات اصفهان جزء دستگاه همایون.

در هر دستگاه و آواز، گوشه‌های فراوانی هست. گوشه، جزء کوچکی است از آواز، و هر دستگاه، دارای حالت و کیفیت خاصی است.

در اصطلاح موسیقی ایرانی، طریق یک دستگاه، مجموع پیش درآمد، آواز، رنگ و نواست. ایرانیان،

هفت دستگاه دارند و اروپاییان، دودستگاه. یک آهنگ کامل موسیقی، مجموعه‌ای از عده‌ای آواز و

نغمه و گوشه است که در عین پریشانی، شامل مدلهای ممتاز و موضوعات مطبوع می‌باشد. آوازی

که به سبب طرز بستن درجات گام آن و فواصل جزء آن، از آوازهای دیگر متمایز باشد. معمولاً موسیقی

ایرانی را شامل هفت دستگاه می‌دانند: ماهور. همایون. سه گاه. چهار گاه. شور. نوا. راست پنجگاه.

و این طبقه‌بندی از اواسط دروه قاجاریه سابقه داشته است و ردیفهای (مقصود از ردیف، سبک و روش و

کیفیت تنظیم و ترکیب یک آواز است) میرزا حسینقلی و میرزا عبدالله از روی همین ترتیب است.

[دایرةالمعارف فارسی، لغت نامه]

دستگاه عبارت است از مجموعه کاملی از موسیقی ایرانی، شامل: پیش درآمد، چهارمضرب، آواز، قطعات ضربی، تصنیف و رنگ.

ردیف نیز عبارت است از تداوم قطعات یک دستگاه، با رعایت پیوستگی آن، بر طبق سبک و سیاق یک موسیقیدان.

دستگاه شور کتابی است شامل نت دستگاه شور، به روایت عبدالله دومی، همراه با دو صفحه گرامافون، به خوانندگی نصرالله ناصح‌پور که به همت محمدرضا لطفی، با شرح حال دومی و تشریح دستگاه شور، به وسیله انتشارات گوتنبرگ در تهران منتشر شده است.

دستگاههای موسیقی نام کتابی است برای ویولن، شامل دستگاههای موسیقی ایران که به کوشش لطف‌الله مفخم پایان نگارش یافته و از طرف فرهنگستان ادب و هنر ایران در سال ۱۳۵۶ ش چاپ و منتشر شده است.

دستگیرک دستگیر. و آن چوبی است که دو سر آن گرد باشد و آن را رنگ کنند و میان دوسر، جای دست گذارند و به جهت بازی، به دست اطفال دهند تا بجنباند و صدا کند. [لغت محلی شوشتری، لغت نامه]

دستور تار کتابی است شامل ردیف موسیقی ایران و قطعات مختلف، در ۱۶۳ صفحه، تألیف استاد علینقی وزیری، که در سال ۱۳۰۱ شمسی در برلین به چاپ رسیده و اولین کتاب استاد وزیری در زمینه موسیقی بوده است.

این کتاب در سال ۱۳۵۹ ش توسط انتشارات یساولی تجدید چاپ گردید.

دستور جدید تار کتابی است شامل آوازا و قطعات مختلف برای تار، تألیف استاد علینقی وزیری، که در سال ۱۳۱۵ شمسی، در ۲۵۰ صفحه، با چاپ سنگی به چاپ رسیده است.

دستور ویولن کتابی است شامل آوازهای ایران و

دس‌دسی چه. چهک. در تداول خطابی کودکان نو پا
را. یا زدن دودست به هم.
دس‌دسی باباش می‌آد
جیب پراز قاقاش می‌آد
دس‌دسی باباش می‌آد
صدای کفش پاش می‌آد [لغت نامه]

دسر دسر به معنی آسیاب است. و این ترانه، در وصف
یک آسیاب ساخته شده است. این ترانه در «شمس
آباد» و «قلعه عباس» دزفول متداول است.



دسری داریم قل 'کرای' و سریه چارک ماس'
ای دلبر سنگین ای دختر رنگین مارم'
خارم 'چپ لر' مدش 'کلبه شه. کندی'
دشت آر جن نام یکی از تصانیف خواجه عبدالقادر
مراغی است.

وقتی سلطان اويس، دختر امير صالح پادشاه
«ساردين» را عقد کرد و این اشعار را سرود:
ساقیا می‌ده که دور کامرانی امشب است
بخت ما را روز بازار جوانی امشب است
ماه فرخ رخ یک امشب خوش براتا وقت صبح
کافتایم را هوای مهربانی امشب است
ای دل از خلوتسرای سینه بیرون نه قدم
زان که جان را خلوتی با یار جانی امشب است
پادشاه از موسیقیدان خواست که برای این شعر،
آهنگی بسازد و با اینکه خواجه عبدالقادر هنوز به
مرحله کمال نرسیده بود، این ابیات را در مقامات

۱- آسیاب ۲- قلعه ۳- کرایه ۴- ماست ۵- مادرم ۶-
خواهرم ۷- چرخ ۸- مدهاش ۹- دهانه آسیاب

قطعات تمرینی و چند آهنگ غربی برای ویولن،
تألیف استاد علینقی وزیری، که در سال ۱۳۱۲، در
۱۵۰ صفحه با چاپ سنگی منتشر شده و بعد، در
سال ۱۳۱۶ شمسی با اضافه کردن ۱۱۶ صفحه به آن،
در ۲۶۶ صفحه تجدید چاپ گردید، و باز، در سال
۱۳۵۹ ش توسط انتشارات یساولی تجدید چاپ شد.
دسته آن قسمت از ساختمان هر سازی را که محل
انگشت گذاری است، دسته گویند، که بعضی از آنها
دارای پرده بندی هستند و برخی بدون پرده. مانند:
بالا دسته، وسط دسته، پایین دسته تار.

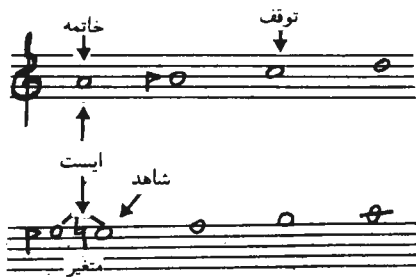
دسته ساعد آلت موسیقی، چون: دسته تار، ویولن،
عود و طنبور. آنچه بر کاسه عود و طنبور وصل
کنند. [برهان قاطع، لغت نامه]

آن بلبل کاتوره بر جسته ز مظموره
چون دسته طنبوره گیرد شجر از چنگل [منوچهری]
دسته مجموع کسانی که با هم به مطربی روند، در
تحت ریاست کسی. یک هیئت از مغنیان و بازیگران
ورقاصان که با هم کار کنند. مجموع افراد معلوم و
بازیگران تحت ریاست یک تن. دسته اسماعیل بزاز.
دسته زهراقمی. [لغت نامه]

دستیانه مضراب. [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت نامه]
دستی بَند نام نغمه‌ای است. [معاشن، لغت نامه]
لحن یا گوشه‌ای به نام دستی‌بند، در موسیقی ردیفی،
باقی نیست.

دستینه دسته طنبور و عود و رباب و مانند آن کردن
تار و سه تار و جزء آن. [لغت نامه]
دستینه دستینه رباب و عود، ابریشم و جز آن، که بر
دسته رباب بندند، زیرا که به منزله دست برنجن
است مر ساعد رباب را. [لغت نامه]

نالان رباب از عشق وی
دستینه‌ای بسته است وی
بر ساعدش چون خشک نی
رگهای بسیار آمده [خاقانی]
دل به گیسو چنگ بر بندید
جان به دستینه رباب دهید [خاقانی]



دشتی، دارای گوشه‌های زیر است:

حاجیانی، بیدگانی، دشتستانی غم‌انگیز، گیلکی،
کوچه باغی، سَمَلی، رباعی، دیلمان، چوبانی، عشاق،
طبری، بیات کرد.

حالت آواز دشتی:

دشتی، آوازی است زیبا، ساده و دلنشین. نت شاهد
آن که متغیر است، لطف و ظرافتی خاص به این آواز
می‌دهد.

آواز دشتی، ناله‌ها و ندبه‌ها دارد، اما نه آن‌طوری که
از یأس و ناامیدی باشد، بلکه ناله را طوری سر
می‌دهد که امید و آرزو در آن نهفته است، گویی
پیری است که سراسر دوران عمر او مشحون از
ماجراهای خوب و بد و تلخ و شیرین روزگار بوده
است و از بازگویی آنها لذت خاصی می‌برد. و با اینکه
این رویدادها ساده و عادی است، اما برای پیر مرد،
مهم و بزرگ جلوه می‌کند. اکثر گوشه‌های آواز
دشتی، نام محلی دارند، چون: گیلکی و دشتستانی
غم‌انگیز که نام با مسما می‌است. با دوبیتیهای
باباطاهر عریان «فائز اصفهانی» خوانده می‌شود که
در بعضی نقاط، آن را «غریبی» می‌نامند. اشعاری که
در گوشه غم‌انگیز خوانده می‌شود، از بی‌وفایی
معشوق و ناپایداری دنیا و دوری و غربت عزیزان
حکایتها دارد، و به همین جهت، در حین غم و ملال،
باعث انبساط خاطر هم هست و قطره اشکی که از
دیده می‌تراود، موجب تسلی و آرامش درون می‌شود.
غم‌انگیز را با فلوت و نی، چنانچه در شب بنوازند
خاصه در صحرا، بسیار جذاب و نافذ است.

عشاق دشتی دارای لحن مشخصی است و چنان

عشاق و نوا و بوسلیک به دور رمل دوازده نقره عملی
ساخته مورد توجه گردید.

ترک حدیث و ستم و افراسیاب کن
شهنامه بایدت سخن از بوتراب کن
تسبیح خارجی که نه ذکر حیدر است
در گردن سگان جهنم طناب کن
از شاه دشت ارجنت آن که خبر شود
پر کن جهان زآرزن و بنشین حساب کن
پس، حافظ مراغی سازنده تصنیف دشت ارجن بوده
است. [هشت الهفت. باستانی پاریزی. چاپ اول، تهران،
۱۳۶۳ش، ص ۲۷۹].

یکی دیگر از تصانیف خواجه عبدالقادر، تصنیف
طیب نادان است، در حسینی به دور مخمس هشت
نقره:

طیبیا دردمندان را علاجی کن
مگر ما را نداری شفقتی یارا
چه گویم من تو نادان را
عمل فرموده‌ای باز
به قول تو عمل سازم
عمل در عود پردازم
شنواز حلقم الحان را
منجم می‌دهد و هم
طیب از خود دهد و سم
بده ساقی می‌بی‌غش
بزن مطرب تو دستان را

دشتستانی نام گوشه‌ای از آواز دشتی، که در «کتاب
دوم ویولن» ردیف استاد صبا به چاپ رسیده است.
دشتی یکی از متعلقات دستگاه شور است که به‌طور
مستقل هم اجرا می‌شود. دارای نت متغیر است و
اغلب آهنگها و ترانه‌های محلی (فولکلوریک) ایران
در مایه دشتی است و به گفته روح‌الله خالقی، دشتی
را می‌توان آواز چوپانی اهالی ساکن در دامنه
کوهستانهای ایران نامید.

همراهی دَف می‌خوانند، و سایر دراویش که دارای موی سر بلندی هستند با حرکات سرو گردن که شبیه سجود و رکوع است، به ذکر الهی می‌پردازند. و نیز در مجالس مولود حضرت محمد (ص) که از اهمیت خاصی برخوردار است و همچنین مراسم عید مبعث، یک نفر اشعاری در منقبت حضرت رسول می‌خواند و دسته جمعی، دَف زنان و اخوانی می‌کنند.

دَف زنی در مناطق جنوب ایران معمول بوده است و هنوز هم به چشم می‌خورد. در جنوب ایران از «کمه» استفاده می‌کنند، که آن را قبلاً برای گلدوزی کار دست بر روی پارچه، می‌سازند. پس از مدتی، کمه که همان دایره چوبی باشد، با کشیدن پوستی، به صورت دَف در می‌آید ولی فاقد حلقه‌های تزئینی است.

مغنی دَف و چنگ را سازده

به آیین خوش نغمه آواز ده

بنوش جام صبحی به ناله دَف و نی

ببوس غنچه ساقی به نغمه نی و عود

این حدیث چه خوش آمد که سحر که می‌گفت

بر در می‌کده‌ای با دَف و نی ترسایی

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد

وای اگر از پس امروز بود فردایی [حافظ]

دَف دایره بود چنگ پرگار

دل نقطه و در میان گرفتار [مکتبی]

برگ و نوا تبه شد و ساز طرب نماند

ای چنگ ناله برکش وای دَف خروش کن [حافظ]

شنیدم که چون غم رساند گزند

خروشدن دَف بود سودمند

من به خیال زاهدی گوشه نشین و طرفه آنک

مغیبه‌ای ز هر طرف می‌زدند به چنگ و دَف [حافظ]

گوش تواند که همه عمر وی

نشنود آواز دَف و چنگ و نی [سعدی]

خم دَف حلقه به گوشی شده چون کاسه یوز

کاهو و گورش با شیر نر آمیخته‌اند [خاقانی]

گیرایی دلچسبی دارد که به وصف در نمی‌آید. گوشه عشاق، این امکان را به نوازنده و خواننده می‌دهد که به صورت مختلف و با حفظ اصالت، آن را ۱ جرا نمایند. در آواز دشتی، اشعار کفاش خراسانی را با کیفیت ویژه‌ای می‌خوانند، به نام خراباتی که مخصوص اقشار جاهل و کم سواد اجتماع است و دارای حالت شکوه و گله از روزگار و کار این جهان ناپایدار است و مخصوص مستان کوچه گرد آخر شب است که آن را با لحن جاهلی و بعضاً با تلفظ غلط می‌خوانند.

آهنگهای زیبایی در مایه دشتی ساخته شده است:

زرد ملیحه از استاد صبا (محلّی گیلکی).

کاروان از استاد صبا.

در قفس از استاد صبا.

کوهستانی، عشاق دشتی، از استاد صبا

سکوت شکسته از همایون خرم.

تمرین دشتی از استاد صبا.

سنگ خارا از علی تجویدی.

الله ناز از اکبر محسنی.

رنگ دشتی از رضا محجوبی.

رفتم رفتم از علی تجویدی.

دید ای شب از حسین یاحقی.

دُعا گو دختر رقااص عمومی، رقااصه عمومی، [لغت نامه]

دُعَبَب سرود گوی نیکو. مغنی نیکوخوان. [لغت نامه]

دَعِکَسْتَه نوعی از بازی است مرمجوس را، و به فارسی

آن را دستبند گویند و آن، چنان باشد که با هم دست

گرفته رقص کنند. [لغت نامه]

دَف چنبری است که پوستی بر آن چسبانند و قوالان،

آن را با سر انگشت نوازند. [فرهنگ معین]

دایره‌ای است از چوب که بر روی آن پوست کشیده

در برخی مناطق، حلقه‌هایی نیز بدان آویزان کنند و

در نزد دراویش نقشبندی و قادری و بر زنجی احترام

خاصی دارد. این دراویش، اشعار مذهبی و عرفانی را

با آهنگهای بسیار زیبا در ریتمهای مختلف، به

همچو دف کاغذینش پیراهن
همچو چنگش پلاس بین شلوار
وان چو هلالی چوب دف شیدا شده خم کرده کف
تا خون صافی را به کف از حلق شیدا ریخته
دف کز تن آهوان سلب داشت
آواز گوزن سان بر آورد
دف حلقه تن و حلقه به گوش است همه تن
در حلقه سگ نازی و آهوی ختایی
چون چنگ خود نوحه کنان مانند دف بر رخ زنان
وزنای خلق افغان کنان بانگ رباب انداخته [خاقانی]
گه قصب ماه گل آمیز کرد
گاه دف زهره درم ریز کرد
در پرده عاشقان خنیده
زخم دف مطربان چشیده [نظامی]
چو خواهان می بردش کف زده
تو گویی به دست طرب دف زده [ملاطرا]
مطربان از بهر دفع فتنه کف بیرون کنند
نغمه ها رخت خود از گرداب دف بیرون کنند
[شوکت]
بود تا از دف او رقص پیرای
سبکخیزی کند کوهی گرانبای [مجمع الغرایب]
[ملاطرا]
کوینده بیاید تا دف کند خروش
گوینده بیاید تا که کند صدا
دست افشان پایکوبان دف زنید وصف زنید
زان که عیشی خوشتر از عیش شباب آمد پدید
همه اسباب طرب گرد کنم در خانه
از می و بریط وزنی و عود و دف و تار
ز ناله دف و آواز چنگ و نغمه عود
به دل طرب به بدن جان به تن توان بینم
یکی غزل غزلخوان گرفته بر کف دف
مه دو هفته و ناهید توأمأ بینم [فغانی]
سگ در این روزگار بی فرجام
بر چنین مهتری شرف دارد
در قلم داشتن فلاح نماند

خنک آن را که چنگ و دف دارد [معین الملک اصم]
دَفاف آن که دف سازد. کسی که دف بسازد. سازنده
دف.
حافظ که نطق خوشکلامی دارد
با روی چومه حسن تمامی دارد
دَفاف خوش آواز نکو روست از آن
در دایره حسن مقامی دارد [سینی]
دَفالی دف نوازی. [آندراج، لغت نامه]
دَفتری، حشمت از شاگردان حسین اسماعیل زاده
است که در کنسرت انجمن اخوت نیز ویولن نواخته
است؛ اما موسیقی را وسیله امرار معاش خود قرار
نداد و به کار دولتی پرداخت. [از کورش تا پهلوی.
عزیز شعبانی]
دَف زدن کوفتن بردف. زدن دف تا آواز بر آرد.
نواختن دف.
مطربا نشان از درون دف می زنند
بحرها در شورشان کف می زنند
دوام عیش تو بادا پس از هلاک عدو
چنان که پیش تو دف می زنند و خصم دفین [سعدی]
دَف زَن دف زننده. نوازنده دف. آن که دف را طبق
اصول به صدا در آورد: دف زن.
یارب ستدی ملک زدست چو منی
دادی به مخنثی نه مردی نه زنی
از گردش روزگار معلوم شد
پیش تو چه دف زنی چه شمشیر زنی [منسوب به
لطفعلی خان زند]
دَف زنی عمل و شغل دف زن. [لغت نامه]
دَف ساز دف سازنده. کسی که دف و طبل می سازد.
دَف فروش صاحب و دارنده دف. دف زن. تبوراکی.
[لغت نامه]
دَفگر دَفاف. [دَفاف، دف ساز]
دَفله دف کوچک. دایره حلقه داری که در جشنها
می نوازند. دایره زنگی [لغت نامه]
دَفَنَواز دف نوازنده. نوازنده دف. دایره زن دفانی.
به خوشخوانی نواز تذرو

به مرغوله زلف رقاص سرو [ملاطفا، لغت نامه]

دُفوف جمع دف است. [لغت نامه]

دُفوفی دف ساز و دف فروش. [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت نامه]

دُقاق از زنان مغنی و زیبا چهره بود که غنا را نزد مغنیان بزرگ عهد عباسی فرا گرفت و مدتی نزد حمدونه دختر رشید می‌زیست. [الاغانی ابوالفرج اصفهانی، لغت نامه]

دُق الكوس کوفتن طبل را. [لغت نامه]

از بی حرمت کعبه چه عجب گرس از این

بانگ دُق الكوس از گنبد خضرا شنوند [خاقانی]

دِکِرَشندو گاهی، از یک صوت قوی، بدون تأمل، به صدای ضعیف می‌روند و بالعکس که در این موقع علامات زیر را به کار می‌برند (کرَشندو و دِکِرَشندو) و آنها را زیر نت‌های مورد نظر قرار می‌دهند:



دِکَلَاماسیون مأخوذ از فرانسوی، روش اجرا کردن کلام در هنر. به کار بردن جملات پر طمطراق و با شکوه از بر خواندن قطعه‌ای با آواز بلند و با آهنگ و اطوار متناسب با کلام. [لغت نامه]

دِکَلَامه مأخوذ از فرانسوی، با صدای بلند و آهنگ گیرا و حرکاتی مناسب، مطلبی را بیان کردن. با بیانی گرم و پرهیجان موضوعی را شرح دادن. [لاروس، لغت نامه]

دِکَلَامه کردن کردن قطعه‌ای را با صدای بلند و آهنگ نوأم با اطوار متناسب از بر خواندن. [فرهنگ معین، لغت نامه]

دُگمه در اصطلاح موسیقی، آنجای از قسمت سفلی کاسه که بن سیمها بدان استوار شود. [لغت نامه]

در این روزگار، آن را به نام سیمگیر خوانند.

دِلارام نام یکی از الحان موسیقی قدیم ایران است که در آثار متقدمان آمده از چگونگی لحن آن، اثری

باقی نیست.

بوستان سبز شد و مرغ آمد به صفیر

ناله مرغ دلارام تر از ناله زیر [فرخی]

دِل اَنگیزان نام نوايي از موسيقي قدیم ایران است. در سالهای اخیر، فرهاد فخرالدینی استاد هنرستان موسیقی ملی، یک قطعه زیبا به نام «دِل اَنگیزان» تصنیف نموده است که توسط ارکستر رادیو تلویزیون ملی ایران اجرا شده و این اثر در نوع خود کم نظیر است. قطعه سازی است.

در باغ به نوروز درم ریزانست

بر نار و نان لحن دِل اَنگیزانست [منوچهری]

دِلای دِلای خواندن دلی دلی خواندن. دِل ای دِل گفتن، به آواز یا در آواز [لغت نامه]

دلبس نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که در موسیقی این روزگار، از چگونگی لحن آن اثری در دست نیست. تنها نام آن به یادگار مانده است.

دِل به نشاط آن که همیشه خندد و خوش خورد و اندوه و غم به خود راه ندهد و میل به ساز و آواز و خوشگذرانی دارد. [لغت نامه]

دِل خودش می‌خواهد یکی از ترانه‌های شیرازی، که در لار، جهرم و دشتستان هم معمول است.



دندونات^۱ یا صیدف^۲ و یا شیرماهی دلم می‌خواد
 یک شبی مهمانتم خواهی و نخواهی دلم می‌خواد
 دل خودش می‌خواد زهلم^۳ نیست
 ای مسلمونان دورش نیست

دلِ دِل گُنان لنگر کلامی است که مطربان و
 نغمه‌سرایان در بین آهنگ به ترنم و اصول گویند.
 تکیه کلام نغمه‌سرایان، چنان که برخی‌ای دل‌ای دل
 (دل‌ای دل‌ای دل) و یا دلی دلی گویند. [لغت نامه]
دلکش عصمت باقرپور (دلکش) فرزند عبداللّه
 باقرپور در سال ۱۳۰۴ در بابل متولد شد. چون در
 کودکی دارای صوتی رسا و خوش بود، اشتغال به
 خوانندگی را به تحصیل دبیرستانی ترجیح داد و ابتدا
 با ابراهیم منصوری به اجرای کنسرت پرداخت.
 سپس با مهدی خالدی، مجید وفادار، علی تجویدی
 و سایر ترانه‌سازان روزگار معاصر همکاری داشته و
 ترانه‌های محلی و ملی زیادی خوانده که مورد پسند
 مردم قرار گرفته است. بهترین دوران بانو دلکش را
 هنگامی باید به حساب آورد که با علی تجویدی،
 آهنگهایی چون: به‌یاد کودکی، بس کن، نگرانم،
 آزاده‌ام و بیا را خوانده است.

دلکش گوشه‌ای از دستگاه ماهور است که
 مدلاسیون در گام بزرگ ایجاد می‌کند و به گام
 دیگری می‌رود. مانند ماهور «ر» که به «شورلا»
 تغییر مقام می‌دهد. «تحويلات، تغییر مقام»
دلکش خاوران نام گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم
 ایران، که در اشعار قدما آمده است ولی از چگونگی
 لحن آن اثری در دست نیست؛ لکن گوشه‌هایی به
 نامهای «دلکش» و «خاوران» در دستگاه ماهور
 وجود دارد که هر یک مستقلاً اجرا می‌شود.

دلگشا نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که در کتب
 متقدمان مذکور است. در موسیقی فعلی ایران، اثری
 از نوای آن در دست نیست.

دِلنشین گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم بوده که تنها

نام آن برای ما به یادگار مانده است از چگونگی
 نوای آن سابقه‌ای در دست نیست.
دِلنگ دِلنگ آواز زنگهای بزرگ. اسم صوت است،
 و برای باز نمودن صدای زنگ و ناقوس و درای
 اشتران و مانند آن به کار می‌آید. دلنگ و دِلنگ.
 زلنگ و زلنگ. [لغت نامه]

دِلنواز گوشه‌ای از دستگاه همایون است که در کتاب
 «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی به شماره ۴۳
 در دستگاه همایون به چاپ رسیده است.

دِلی دِلی مخفّف دل‌ای دل‌ای دل. تکیه کلامی است
 خنیاگران را. دلی دلی خواندن. دل‌ای دل خواند.
 [لغت نامه]

دَم آواز. آوا. نوا. [لغت نامه]

با دم طاووس کم زاغ گیر

با دم بلبل طرف باغ گیر [نظمی]

دَم آواز حاصل از دمیدن در چیزی چون نای و شیپور.
 [لغت نامه]

دَم مشارکت در صدا و آواز. خواندن یا منبریان در
 جواب ملای روضه‌خوان. [لغت محلی شوشتری،
 لغت نامه]

دَم نفخه. نفخ. نفس. بادی که از دهان کنند، در نای و
 شیپور و مانند آن. بف. فوت. [لغت نامه]
 بفرمود تا رخس را زین کنند

دَم اندر دَم نای رو بین کنند [فردوسی]

دَم آمدن در تداول سینه زنان با دیگران هماواز شدن.
 هماهنگ با دیگران آواز کردن. نیک هماهنگ
 دیگران خواندن. دم بیا. [لغت نامه]

دَماهِ نقاره. کوس و نقاره. نقاره و طبل و با لفظ
 نواختن مستعمل. دبدبه.

بر چرخ رفت زهر صف نفیر چنگ و نی و دف

دم دماهِ و شندف غریو ارغن و مزمر [هدایت]

نفیر را نامند که برادر کوچک کرناست. [لغت نامه]

نفیر. دف. ارغن. چنگ. نی.
 شندف. مزمر.

دمبل و دیمبو نقاره عروس تنبان نداده
داماد رفته بیاره ساق و سلامت نیاره [از ترانه‌های
عامیانه، لغت نامه]

دَم دَم آوای طبل و کوس و غیره.
ظاهر از نغمه قمری همه کو کوشنوی
حاصل از نوبت سلطان همه دم دم بینی
[جمال‌الدین عبدالرزاق، لغت نامه]
دَمدمه دهل و نقاره. مرا که تابع آلتوتتاش می‌باید بود
کوس و دهل و دمدمه چه به کار است... [ابوالفضل
بیهقی، ص ۶۲۷. لغت نامه]

صدای دهل. آواز طبل و دهل. صدا و بانگ و آواز.
دمدمه این نای از دمه‌ای اوست
های و هوی روح از هیهای اوست [مولوی]
دَمدمه زدن دهل زدن. طبل و نقاره زدن. [لغت نامه]
دمدمه‌ای می‌زنند بر سر بازار عشق
هم سر و جان می‌دهند کیست خریدار عشق [نزاری
قهستانی]

دَمرو قسمی از آلات طرب. نوعی طنبور شبیه به
دیگران، و این طنبور بسیار قدیمی است، و از نام
وصفی آن پیدا است که نامی فارسی است. [لغت نامه]
دَمز دایره و دف. [فرهنگ ناظم‌الاطبا، لغت نامه]
دَمساز تغنی و سرود گویی باهم. هماهنگ و هماواز را.
همصدا. آن که بانو و مثل تو خواند، با آواز و لحن
موافق. [لغت نامه]

دَم صور نفخ. آن کنایه از هنگام دمیدن صور اسرافیل
است.

گَرَمَت مِیت را چون دم صور
زننده گرداند کلکت به صریر [سوزنی، لغت نامه]
دَم قَمری نام لحنی از موسیقی.
نوازش لب جانان به شعر خاقانی
گزارش دم قمری به پرده عنقا [خاقانی، لغت نامه]
لحنی به نام دم قمری در موسیقی نت شده این
روزگار، باقی نیست. — [پرده عنقا]
دَم کر نای آوایی که از دمیدن در کرنا بر آید. [لغت
نامه]

خروس سحر در وصول هلال
دمامه نوازده به نامش زبان

ملاطفرا

دَمامه دمیدن شیبور زدن. [لغت نامه]

دمامه در دمیدن از پگاهی
روان گشتند چون دریا سپاهی [نزاری قهستانی]
دَمامه نواختن طبل کوفتن. نقاره زدن.

خروس سحر در وصول هلال
دمامه نوازده به نامش زبان [ملاطفرا، آندراج، لغت
نامه]

دَمامه یا دَمام کوس. نقاره. نای بزرگ که در جنگ
می‌نواختند. یکی از آلات ضربی، و آن عبارت است
از بدنه‌ای به شکل یک کاسه بزرگ که پارچه‌ای
پوستی بر روی آن کشیده شده و بنا بر این، یک طرف
آن بسته است. [فرهنگ ناظم‌الاطبا]

القصة چون روز روشن آنها که بر بالای کوشک
منتظر پادشاه بودند، دهل و دمامه و ضنج و نی و
ناقوس فرو کوفتند...

دمام و دهل هنوز هم در بندر بوشهر و بندر لنگه و
مناطق خلیج فارس ایران در موقع جشن و نیز هنگام
عزاداری نواخته می‌شود. [مطلع السعدین، کمال‌الدین،
عبدالرزاق سمرقندی]

دُمَبیک دنبک. یکی از سازهای غیر ذوی‌الوتار.
تلنبک. [لغت نامه]

دُمَبیک زن دمبک زننده. نوازنده دمبک. [لغت نامه]
دُمَبیکی دمبک زن. آن که دمبک نوازده. آن که دمبک
نواختن پیشه دارد. تنبکی کنایه از مردم بی‌ادب و
نافهم و خلاف مذهب است. [لغت نامه]

دُمَبَلْک مأخوذ از بهلولی. یکی از سازهای رایج در
دربار خسرو پرویز، که به صورت طبل کوچکی بوده
است. [ایران در زمان ساسانیان، ص ۵۰۶]

دُمیل و دیمبو در اصطلاح عامیانه حکایت صوت
دایره و دنبک به معنی تنبک زدن و جستن. [لغت
محلی شوشتری]

سیاه چهره جوان تو غمزه مکّه 'دمویر' نازنین دوران
 چمه 'یاراشتن' عاشقی 'مه اشکار' مکّه
 دَمِیدَن دمیدن در سرنای و بوق و امثال آن، که در آن
 دمند. [لغت نامه]
 دَمِیدَنی قابل دمیدن در موسیقی. آلات موسیقی که به
 دمیدن در آن آواز دهد، چون نای و شپور و قره‌نی و
 غیره. [لغت نامه]
 دَمیده فوت کرده. که در آن بدمند. در موسیقی، نای و
 بوق و مشک و هر چیزی که در آن دمیده باشند.
 [لغت نامه]

زنای دمیده بر آهنگ دور
 گمان بود کاند سرافیل و صور [نظامی]
 دَناسری گوشه‌ای از دستگاه همایون، که در کتاب
 «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی به شماره ۳۰
 در دستگاه همایون چاپ شده است.
 دَنانیر آواز خوان و خادمه یحیی بن خالد برمکی وزیر
 نامی عباسیان بود و شاگردی ابراهیم موصلی و
 پسرش اسحاق موصلی موسیقیدانان معروف را
 داشت.

هارون الرشید عاشق آواز وی بود. به مهمانی یحیی
 می‌رفت و از صدای او لذت می‌برد. او همراه صدای
 دلکش، حسنی بدیع و طلعتی لطیف داشت و اشعار
 نیکومی سرود. [قاموس اعلام ترکی، لغت نامه]
 دُشَنبِ بَره دنبیره. طنبور معرب از دنب بره فارسی
 است. [لغت نامه]

دُنبِرِه دنب بره. طنبور. دنبه بره. ساز مشهور، مشابه
 دنبه بره و یکی بای آن محذوف شده و دنبیره مانده و
 عرب با تبدیل دال به طاء، به صورت طنبوره معرب
 ساخته است.

طنبور، و آن سازی است که مطربان زنندش. [لغت
 نامه]

دُنَبِک تنبک. تمبک. یکی از آلات موسیقی، مانند

از آواز سنج و دم کر نای
 تو گفتی بجنبید میدان زجای [فردوسی]
 دَم کِش آن که همراهی می‌کند با آهنگ دیگری.
 نوازنده و سازنده و مغنی و آواز خوان.
 زبان را مطرب بزم دهن کرد
 نفس را دم کش ساز سخن کرد [ظهیری، لغت نامه]
 دَم کِشی در نغمه‌سرایی با یکدیگر موافقت کردن و
 یاری آواز دیگری کردن. [لغت نامه]
 دُم گاوه نفیر. [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت نامه]
 دَم گرفتن با هم به یک آهنگ خواندن، یا بازگو
 کردن. به دم‌اندر شدن. دم آمدن. خواندن
 دسته‌جمعی با یکدیگر. هم‌آواز خواندن یا بازگو
 کردن، چنان که ذکر را در حلقه درویشان و
 صوفیان. به جماعت آوازی را خواندن. میاندار
 می‌خواند و سینه زنها دم می‌گیرند. [لغت نامه]
 دَم گِشادَن اِسرافیل کنایه از دمیدن وی در صور.
 [لغت نامه]

آنجا که دم گشاد سرافیل دعوتش
 جان باز یافت پیر سراندیب در زمان [خاقانی]
 دَم و دیم یا: دم و دیمب (اصطلاح عامیانه) کنایه
 است از خواندن و آواز نقاره و حضور شاهدان خوب
 صورت. چه، دم به معنی حرف زدن و خواندن، و دیم
 به معنی صورت است. [لغت محلی شوشتری، لغت
 نامه]

دمویر نازنین یکی از ترانه‌های محلی طوالش است.



گویند و آن دوازده است:

اول - راست دوم - صفاهان سوم - بوسلیک چهارم - عشاق پنجم - زیربرزگ ششم - زیرکوچک هفتم - حجاز هشتم - عراق نهم - زنگله (زنگوله) دهم - حسینی یازدهم - رهاوی دوازدهم - نوا. و بعضی به جای صفاهان، شباب نوشته‌اند. [لغت نامه] - مقام

دوازده مقام در روزگار آن گذشته، موسیقی ایران را به دوازده مقام تقسیم بندی کرده بودند:

۱- عشاق ۲- نوا ۳- بوسلیک ۴- راست ۵- عراق ۶- اصفهان ۷- زیرافکن ۸- بزرگ ۹- زنگوله ۱۰- راهوی ۱۱- حسینی ۱۲- حجازی. از توالی یک «ذوالاربع» و یک «ذوالخمس»، مقامات دوازده گانه موسیقی، تشکیل می‌شده است. بعضی به مقامات دوازده گانه، شش مقام دیگر موسوم به «آواز» اضافه کرده‌اند، به این ترتیب:

۱- گوشت ۲- گردانیه ۳- نوروز ۴- سلمک ۵- مایه ۶- شهناز. و برخی نیز از هر یک از مقامات دوازده گانه، دو شعبه تشکیل داده‌اند که به بیست و چهار رسیده است:

۱- زابلی ۲- اوج ۳- نوروز خارا ۴- ماهور ۵- عشیران ۶- نوروز صبا ۷- میرقع ۸- پنجگاه ۹- مغلوب ۱۰- راهوی ۱۱- نیریز ۱۲- نیشابور ۱۳- رهاب ۱۴- بیانی ۱۵- همایون ۱۶- نهفت ۱۷- سه گاه ۱۸- حصار ۱۹- چهارگاه ۲۰- غزال ۲۱- نوروز عرب ۲۲- نوروز عجم ۲۳- دوگاه ۲۴- محیر.

یک گام موسیقی قدیم از توالی هجده نت، ترکیب می‌شده و دارای هفده فاصله نیز بوده است، و هر یک از این درجات گام را در قدیم اسمی داده‌اند و این اسمی اکنون نام نغمات و گوشه‌ها، و حتی بعضی، نام دستگاه‌های موسیقی امروز ایران است:

۱- یگاه ۲- نیم بیانی ۳- نیم حصار ۴- عشیران ۵- نیم عجم ۶- عراق ۷- نیم ماهور ۸- راست ۹- زنگوله ۱۰- راهوی ۱۱- دوگاه ۱۲- نهاوند ۱۳-

دهل که از چوب یا سفال یا فلز سازند و در یک سوی آن پوستی نازک کشند و به هنگام نواختن، آن را در زیر بغل گیرند و با سرانگشتان نوازند. [فرهنگ معین]

دُنَبَک دهل‌ی دم دراز از چوب یا سفال که در زیر بغل گرفته نوازند. قسمی طبل خرد چون دف و دورویه با دیواره بلندتر که نوازندگان نگاه داشتن اصول را دُنَبَک... [لغت نامه]

دُنَبَل فرعی از دهل. دهل مانند‌ی است. [لغت نامه] دُنَدانِ موسیقار یا: دندان زرد موسیقار، به شکل دندان چیزی در موسیقار نصب کنند و بیشتر رنگ آن زرد باشد.

به دور بینی قانون نغمه پردازی نشد سفید چو دندان زرد موسیقار

[ملأطفا، لغت نامه]

دَنَگ به لهجه کردی به معنی صوت است. بانگ. آواز. آوا. نوا. مثل «دَنَگ خوش» یعنی: صدای خوب. دَنَگ دَنَگ با: دَنَگ و دَنَگ. دَنَگ با: درنگ و زرنگ. حکایت مکرر صوت چیزی سخت که به چیز سخت دیگر اصابت کند چون ناقوس و جز آن. [لغت نامه]

دَنَگ و دَوَال دوالی و ریسمانی است که بر آن زنگوله بسیار آویزند و مسخرگان خاصه غلامان عباسی به کمر بندند، به طوری که زنگوله‌ها به کفل و دور کمر آویخته ماند و به همان قسم، رقص کنند و اصول آورند. [لغت محلی شوشتری، لغت نامه]

بعد مردن طمطراق شیخ افزون می‌شود

طبل رحلت بهر او دَنَگ و دوالی بیش نیست [قبول]

دَنَه ۱- نام زنی است ۲- و به معنی صدا و ندا و زمزمه از غایت خوشحالی هم آمده است. [برهان قاطع] بامدادان بر چکک چون چاشتگاهان بر شنج نیمروزان بر لبینا شامگاهان بر دَنَه [منوچهری]

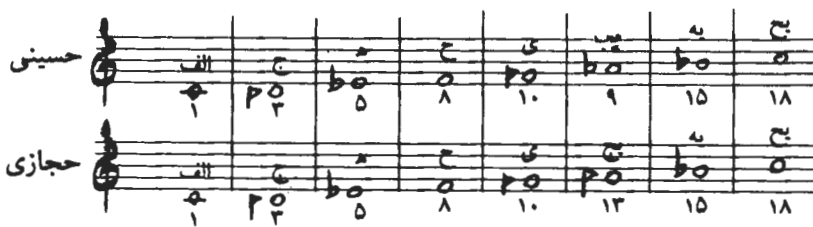
تا توانی شهریارا روز امروزین مکن

جز به گرد خم خرامش جز به گردون دَنَه [منوچهری] دوازده مقام در اصطلاح، موسیقی پرده سرود را

سه گاه ۱۴- بوسلیک ۱۵- چهارگاه ۱۶- صبا ۱۷-
 غزال ۱۸- نوا.
 نخستین می کنم از راست آغاز
 که مرد از راستی شد از غم آزاد
 حسینی و عراق آن گه سپاهان
 پس از زنگوله عشاق و نوادان
 ز راه راست گر آهنگ می کنی به حجاز
 ز اصفهان نظری جانب عراق انداز
 به ناقه زنگله در پرده رهاوی بند
 به بوسلیک حسینی صفت بر آ آواز
 مشو بزرگ ز روی نیاز کوچک باش
 وزان مقام به عشاق بینوا برداز
 گوشت و مایه گردانیه چو بر خوانی
 بیار پرده نوروز و سلمک و شهناز
 به جان و دل شنواز کوکبی که بی تکلیف
 به چار بیست ده و دو مقام گفتا باز

جدول مقامات دوازده گانه

عشق	الف	د	ز	ح	با	بد	به	بج
	۱	۲	۷	۸	۱۱	۱۴	۱۵	۱۸
نوا	الف	د	ز	ح	با	بب	به	بج
	۱	۲	۵	۸	۱۱	۱۲	۱۵	۱۸
بوسلیک	الف	ب	ز	ح	با	بب	به	بج
	۱	۲	۵	۸	۱۱	۱۲	۱۵	۱۸
راست	الف	د	و	ح	با	بج	به	بج
	۱	۲	۶	۸	۱۱	۱۳	۱۵	۱۸
عراق	الف	ح	و	ح	ی	بج	به	بج
	۱	۳	۶	۸	۱۰	۱۳	۱۵	۱۷
اصفهان	الف	د	ز	ح	با	بج	به	بج
	۱	۲	۶	۸	۱۱	۱۳	۱۵	۱۷
زیرافکن	الف	ح	ز	ح	ی	بب	بج	بج
	۱	۳	۵	۸	۱۰	۹	۱۳	۱۶
بزرگ	الف	ح	د	ح	ی	با	بد	بج
	۱	۳	۶	۸	۱۰	۱۱	۱۴	۱۶
زنگوله	الف	د	و	ح	ی	بج	به	بج
	۱	۴	۶	۸	۱۰	۱۳	۱۵	۱۸
رهاوی	الف	ح	د	ح	ی	بب	به	بج
	۱	۳	۶	۸	۱۰	۹	۱۵	۱۸



دوامی، عبدالله، ۱۲۷۰ - ۱۳۵۹. در یکی از روستاهای تفرش به دنیا آمد. در تهران، ابتدا ضرب را از حاجی خان یاد گرفت و سپس تصانیف زمان خود را آموخت. آن گاه در خواندن آواز و ریزه کاریهای آن به مرحله اجتهاد رسید. عبدالله دوامی در سفری به تفلیس، چند صفحه به همراهی ساز درویش خان خوانده است. وی سالها به امر تدریس آواز اشتغال داشت، هنرمندانی مانند شجریان نیز در محضر این استاد، تلمذ کرده‌اند. عبدالله دوامی در دیماه ۱۳۵۹ در سن نود سالگی دارفانی را وداع گفت. بسال ۱۲۷۰ تولد یافت. تصنیف خوان و ضربگیر ماهری است و در خواندن آواز مهارت کامل دارد و به ردیف موسیقی نیز مسلط است. همواره سعی کرده است گوشه‌های متروک را بخواند، و تصنیفهای قدیمی را بهتر از همه به یاد دارد. تنبک را از حاجی خان عین‌الدوله وردیف را از علی‌خان نایب السلطنه یاد گرفته است. یک بار همراه درویش خان برای پر کردن صفحه به تفلیس رفت. محمود کریمی استاد آواز فرهنگ و هنر از شاگردان دوامی است. دوامی در مکتب صبا به تعلیم شاگردان آواز می‌پردازد. [از کورش تا پهلوی، عزیز شهبانی.]

دوبخشی دوبخشی یا: «دوئو»، یک آهنگ موسیقی برای دو ساز یا آواز است، که بنا بر قواعد علم هماهنگی یا کنتربان نوشته شده باشد؛ مثل دو ویولن یا یک ویولن و پیانویا «دوئو سنتور» اثر حسین دهلوی.

دوال دوال تسمه‌ای است چرمین که به جای کوبه، در نواختن یا به صدا در آوردن کوس به کار می‌رود.

چو او برزند طبل خود را دوال

خروسان دیگر بکوبند بال [نظامی]

در جهان کس نیست اندوه جهان کس مخور

کوس عزلت زن دوال رایگان کس مخور [خاقانی]

سرای پرده صحبت کشیده سیب و ترنج

به طبل رحلت بزد گل بنفشه دوال [منجیک]

دوال رحلت چو بر زدم به کوی سفر

جز از ستاره ندیدم بر آسمان لشکر [مسعود سعد]

اینک امروز بعد چندین سال

همه بر کوس او زنند دوال [نظامی]

آخر بزنم به وقت حالی

بر طبل رحیل خود دوالی [نظامی]

خروس غنوده فرو کوفت بال

دُهلزن بزد بر تبیره دوال [نظامی]

با چنان نیکی که اول خواجه سعدالدین نمود

حیف بود آخر زدن بر طبل بدنامی دوال [ابن یمن]

می‌زند شام و سحر گاه به طبل بالش

جامه خوابی که وی از شرب دوالی دارد [نظامی].

[قاری]

دوال بر دُهل زدن کنایه از دهل نواختن. [آندراج،

لغت نامه]

دوال زدن یا: دوال برزند. بر کوس یا طبل و دهل یا

تبیره با دوال چرمین بدان کوفتن. با تسمه بدان

نواختن. [لغت نامه]

چو او برزند طبل خود را دوال

خروسان دیگر بکوبند بال [نظامی]

دوبل دیز علامتی است که هرگاه در جلونتی قرار گیرد، صدای آن نت، یک پرده زیر می‌شود. (۵) این علامت را دیز مکرر نیز خوانند.



دو به دو نام یکی از ترانه‌های محلی کردستان است، در دستگاه ماهور، دو به دو به معنی «دونفری» است. یا «دو به دو» این ترانه در «کتاب ویولن» هنرستان موسیقی ملی، برای سال اول چاپ شده است.

دو بیت شعر که دارای دو بیت یا چهار مصراع، که مصراعهای اول و دوم و چهارم با هم باشد. فرق آن با رباعی، این است که هموزن با رباعی (لا حول ولا قوة الا بالله) نیست.

اگر غم لشکر انگیزد که خون عاشقان ریزد
من و ساقی به هم سازیم و بنیادش براندازیم
گوشه‌ای از دستگاه شور، که در مخالف چهارگاه و سه‌گاه هم خوانده می‌شود.

در «کتاب اول ردیف موسیقی برای ویولن» استاد صبا، دو بیت ضمن آواز دشتی نیز آمده است.

دو بیت مثنوی چهار مصراع نخستین شعر را گویند که خوانندگان در آغاز سرود می‌خوانند. [فرهنگ شعوری، لغت نامه]

دو پا یکی از رقصهای محلی کردستان و لرستان است. در این رقص، افرادی که شرکت می‌کنند، پنجه در پنجه هم گذاشته، دستها را به موازات بدن، پایین می‌اندازند. وجه تسمیه این رقص که به نام دوپا یا «دو پبله» خوانده می‌شود، آن است که رقصندگان، یک گام به عقب برگشت نموده، دو گام به جلو بر می‌دارند.

دوتا سازی بوده از خانواده آلات ذوات‌الوتار، که



دوبرار یکی از ترانه‌های دزفولی است که در صفحات شوشتر و بختیاری هم متداول است.



دوبرار خودم دارم
دو بخدون مکنزی
سرشون و رد دارم
پوشم حریر فرنگی

دوبل بمل علامتی است که اگر در جلوه‌رنتی واقع شود، صدای آن نت، یک پرده بم خواهد شد. این علامت را بمل مکرر نیز خوانند.



دارای دو وتر بوده است.

مغنی ملولم دوتایی بزن

به یکتایی او که تایی بزن

آنچه نتوانند زد آن دیگری بر هفت رود

آن نوا از دست چپ آن ماه بر یکتازند

تا، مخفف تار است و آن، رشته‌ها یا وترهایی است که

بر سازهای رشته‌ای بندند.

چون چنگ نشاط ما شکستی خرد

ما را به دوتا چه می‌فریبی تو [مولوی]

چنبر دف شود فلک مطرب بزم شاه را

ماه دوتا به برکشد زهره ستای نوزند [خاقانی]

دوتار سازی است دارای دو رشته. و آن جز و خانواده

طنبوری باشد که در اویش طریقه اهل حق، آن را

می‌نوازند و نزد ایشان، این ساز، مورد احترام است.

سازی است که دارای شکمی گلابی شکل و دسته‌ای

نسبتاً دراز است و تعداد هفده تا بیست پرده بر دسته

آن بسته می‌شود. در نواحی جنوب، این ساز بدون

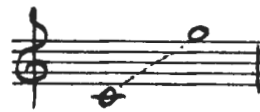
پرده است سطح روی شکم چوبی است. تعداد

سیمهای آن چنان که از نام ساز بر می‌آید، دو رشته

است که به فاصله‌های مختلف کوک می‌شوند. طول

دسته حدود شصت سانتیمتر و طول تمام ساز، حدود

یک متر است. وسعت صدای این ساز از



است با تمام فواصل کرماتیک و ربع پرده‌های

موسیقی ایران. دوتار، غالباً با انگشت شاهد دست

راست نواخته می‌شود.

[سازشناسی. پرویز منصوری، ص ۱۹. چاپ فرهنگ و

هنر.]

مقام رفوکاریش در عراق

به یک جفت تار هنر گشته طاق [ملاطفا، لغت نامه]

دوتاره دوتار. دوتا. سازی است ایرانی. [لغت نامه]

دوتا یکی نام گوشه‌ای از دستگاه ماهور، که در کتاب

«هفت دستگاه» موسی معروفی به شماره ۱۷ چاپ

شده و در دستگاه چهارگاه نیز به شماره ۲۷ در همان

کتاب مندرج است.

دوتایی چنگ. دوتاره. دوتای. دوتا. سازی

است ایرانی. نام سازی است شبیه سه تار. [لغت نامه،

دوتار]

چنبر دف شود فلک

مطرب بزم شاه را

ماه دوتا به برکشد

زهره ستای نوزند [خاقانی] ← **سه تای]**

دوتایی زدن ساز دوتایی نواختن. طنبور زدن. [لغت

نامه]

مغنی ملولم دوتایی بزن

به یکتایی او که تایی بزن [حافظ]

دوتیکه گوشه‌ای از دستگاه شور است، مندرج در

مجله موزیک ایران، شماره سوم، سال هشتم. «ردیف

چهارم ویولن، استاد صبا.»

دودانگ خواندن نرم و آهسته خواندن. [لغت نامه]

دو در گُل این ترانه در چهار محال بختیاری متداول

است و همچنان که از فحوای کلام آن بر می‌آید، برای

دختران ساخته شده است.



عزیز منه^۱ دلم موتو^۲ ندارم

به سفر که ایرم^۳ چی خواهی^۴ بیارم

به سفر که می‌روی به تندرستی

کل^۵ عالم زمنه تا تو درستی

۱- دل من ۲- من غیر تو ۳- می‌روم ۴- چه می‌خواهی ۵-

همه عالم



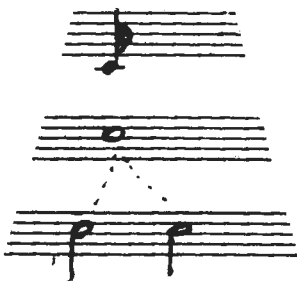
دوگا دوگا مخفف دوگاه، و نوایی است از موسیقی.

[لغت محلی شوشتری، لغت نامه]

دوگاه، یکی از گوشه‌های بیات ترک است. دوگاه نام گوشه‌ای از آواز بیات ترک است که در ردیف ویولن استاد صبا و کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی چاپ شده است. گاه، مانند: دوگاه، سه گاه، چهارگاه و پنجگاه، مشتق از لغت «گاس» زبان پهلوی است که هم معنی جایگاه را می‌دهد، مانند: باشگاه آسایشگاه و دانشگاه و هم به معنی آهنگ موسیقی است و اصل آن در زبان قدیم فارسی، «گانه» یا «گات» بوده، به معنی سرودهای دینی، و اعراب، آن را به مقام ترجمه کرده‌اند.

اولین شعبه از شعب بیست و چهارگانه موسیقی است و آن از اسامی دساتین است که پارسیان نهاده‌اند. «اسم جنس مفرد اعظم که آن نغمات اصیل اصفهان است...» [مجمع الادوار، ج ۲، ص ۲۵. فرهنگ معین]

دولاب طبل و دهل. [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت نامه]
دولا چنگ یکی از تقسیمات گرد است و آن مساوی است با ۱/۱۶ یک گرد.



دوژای دورای. دوژای. مزار و نایی که مطربان نوازند. [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت نامه]

دوست کامی نام گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم است که فقط نام آن به یادگار مانده. در موسیقی فعلی ایران، نوایی به این نام وجود ندارد.

دوست محمدیانی، شمس‌ی بانو شمس دوست محمدیانی، یکی از هنرآموزان سرود و موسیقی آموزشگاه‌های تهران است، در سال ۱۳۲۹ ش. تاریخچه هنرستان عالی موسیقی ابراهیم صفائی. ص ۱۰۱

دوشاخ‌سازی در قدیم، که ابتدا یک استوانه‌ای بوده و سپس به صورت دو استوانه‌ای درآمده و آهنگ دو صوتی را نیز ایجاد می‌کرده است. اگر به چرخ بر چرخ او نمونه کند نمونه ناطح انوار گردد و اجرام تنش بخاید شاخ دو شاخه ناهید زهش بمالد گوش دو گوشه بهرام دمامه بر دمیدند از پگاهی

روان گشتند چون دریا سیاهی [نزاری قهستانی]

ای شاه فلک رتبت خورشید سریر

فیلت به نقارگاه بر زد دو نفر

آورده ز دمامه وز دندان چوب

سنگش شده گوشها و خرطوم نفر [نزاری قهستانی]

خروس سحر در وصول هلال

دمامه نوازده به نامش زبال [ملاطرا]

بر چرخ رفت زهر صفت نفر چنگ و نی دف

دم دمامه و شندف غریوارغن و مزار [هدایت]

دو صدایی موزیک یا آوازی را گویند که برای دو ساز یا دونفر آواز خوان نوشته شده باشد. در این نوع موسیقی، برای هر ساز و یا آواز، یک ملودی علی‌حده با رعایت علم هماهنگی، تنظیم می‌گردد. دو ضربی قطعه‌ای موسیقی که هر میزان آن دارای دو ضرب نت باشد. علامت چند ضربی بودن قطعات موسیقی را به وسیله صورت کسری که بعد از کلید سمت چپ حامل می‌نویسند، معلوم می‌کنند.

۲- سه کوارتت برای سازهای بادی.

۳- رتاسیون برای تمام سازهای بادی. [فعالیت‌های هنری در پنجاه سال شاهنشاهی. حسن شیروانی. ص ۱۷۱]

دوما یکی از ترانه‌های مناطق دزفول و شوشتر، که در عروسیها، خاصه هنگام بیرون بردن داماد، خوانده می‌شود.



پول 'بندین' بی 'مفتیل' طلاهر کجا دوما' گذرد'
واخوش 'سیصد سوارزیره' گفتیم 'زیره بختم'
گرت 'زیره بوم' نشین "حیرا" دوما موگرم"
سریوف^{۱۵} لحاف نشس.

دونسای سازی است بادی، که در «اغلب» نقاط روستایی ایران وجود دارد و آن را «دوزله» و «جفتی» هم می‌گویند. دو شاخه نی یا استخوان است که هر یک در حدود بیست سانتیمتر و دارای شش سوراخ است و سر آنها را قمیش مانند می‌سازند. استخراج صوت، با دم و بازدم نوازنده در این ساز، حاصل می‌شود.

دوی آواز جلال یا نظایر آن را، به تازی، طنین و دوی گویند. [ذخیره خوارزمشاهی، لغت نامه]
دوی بلال این ترانه، در چهار محال بختیاری معمول



دولا خط در رسم الخط موسیقی، آخر قطعات دولا خط می‌گذارند و همچنین در برگشتها نیز دولا خط با دو نقطه گذارده می‌شود که یکی از دو خط برگشت نیز درشت تر است.



دولت آبادی، فخری بانو فخری دولت آبادی، که از کودکی به موسیقی علاقه داشته، در سال ۱۳۰۷ش برای تحصیل موسیقی در رشته ویولن به اروپا رفت و در کنسرواتوار بروکسل بلژیک مشغول تحصیل شد. پس از خاتمه تحصیلات و اخذ جایزه ویولن در سال ۱۳۱۸ به ایران مراجعت کرد و اکنون در هنرستان عالی موسیقی، در کلاس ویولن بانوان به هنرآموزی اشتغال دارد. [مجله موسیقی، سال دوم، شماره اول، ۱۳۱۹ش، ص ۲۹].

دولتشاهی، داریوش موسیقی را در هنرستان موسیقی ملی آغاز کرد و پس از گذراندن دوره دانشکده هنرهای زیبا، به عنوان «پورسیه» دولت هلند، برای تکمیل معلومات خود، به آن کشور رفت و چند سالی در اروپا به مطالعه سبکهای مختلف موسیقی مدرن پرداخت. آثار دولتشاهی به شرح زیر است:

۱- دوازده قطعه کوتاه برای پیانو.

۱- پل ۲- بندید ۳- پایه ۴- مفتول ۵- داماد ۶- بگذرد ۷- باخودش ۸- کوبیدم ۹- الک کردم ۱۰- کرد ۱۱- به من ۱۲- نشست ۱۳- قریان ۱۴- من بگرم ۱۵- روی.

است.

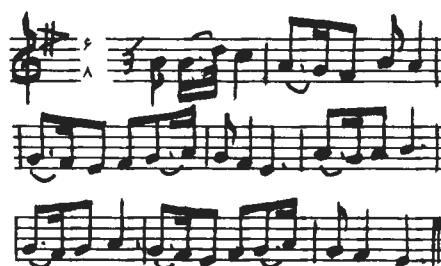


دختر و گلون گلون می‌ره 'او انیار' دوی بلال
دل می‌گه رهش ببند مشکش 'بردار دوی بلال
دوی دوی جونم دوی بلال بردی ایمنوم دوی بلال
دوی یک بحر سوم از هفده بحر اصول موسیقی.
[فرهنگ معین، لغت نامه]

دولق قطعه‌ای موسیقی که طبق قواعد هماهنگی، برای
دو ساز نوشته شده باشد.

دو نفر نوازنده که یک قطعه موسیقی را اجرا نمایند
که آن قطعه، بارعایت قواعد هماهنگی، برای دو ساز
نوشته شده باشد.

شو' به خور' دیدم دخیر' باخوار' دوشیده' دوی بلال
نازنینم سبزو کند و سرخ پوشید دوی بلال
دوی بلال بهبهان یکی از ترانه‌های بهبهان، که از
زبان یکی از سرکردگان محل، تراوش کرده است. در
متن کلام، از یوسف و کاظم نامی، اسم برده شده
است که از کیفیت آنها، اطلاعی در دست نیست.



خوم 'شایم' یوسف سرتیپ
دوی بلال کاظم حکومت
شمشیری که خوم زیدم
دوی بلال ماند تا قیامت
لای لای چون دایی
دوبلال دورش 'آزاد

از قطعه اتود برای دو ویولن، اثر گریک بوم.
ده ترک لِرزه دار کنایه از ده انگشت مطرب است.

[لغت نامه]

جنبش ده ترک لرزه دار زشادی

هندوی نه چشم را به بانگ در آورد [خاقانی]

دوی بلال ممسنی یکی از ترانه‌ها، دوی بلال است
که در صفحات ممسنی متداول است.

۱- شب ۲- به خواب ۳- باشد ۴- خواب ۵- دیشب.

۱- خودم ۲- شاهم ۳- زدم ۴- دوران آزادی است

۱- می‌دود ۲- آب انبار (برکه) ۳- مشکش آب ۴- می‌دود

دِه‌رود سازی بوده که بارید نوازنده عهد خسرو پرویز پادشاه ساسانی، آن را می‌نواخته و دارای ده وتر بوده است.

حدیث بارید با ساز دِه‌رود همان آرامگاه شه به شهرود یکی از سازهای قدیمی ایران، که از جمله ذوات‌الآوتار بوده است.

دِهقان مطرب و مغنی. [فرهنگ ناظم‌الاطبا، لغت نامه]

دُهل طبل بزرگ. کوس. سازی است ضریبی. استوانه‌ای چوبی است که بر طرفین آن پوست می‌کشد و باد و چوب بر آن کوبند.

خروس غنوده فرو کوفت بال

دُهلزن بزد بر تبیره دوال [بهارعجم]

تبیره زن بزد طبل نخستین

شتربانان فرو بستند محمل

تبیره زنان طبل بازی کنند

به بانگ دهل زخمه سازی کنند [فردوسی]

علم تو چنگ است و بانگ بی معنی

سوی من ای ناصبی تهی دهل [ناصرخسرو]

بانگ به ابراندورن و خانه تهی

توبه مثل مردمی نشی دهل [ناصرخسرو]

پراز میوه و سبزه و آب و گل

بر آورد آواز مرغان دهل [نظامی]

بر در آن حصار شد در حال

دهلی را کشید زیر دوال [نظامی]

به غیر از عشق آواز دهل بود

هر آوازی که در عالم شنیدم [مولوی]

آواز دهل نهان نه ماند

در زیر گلیم و عشق پنهان

آواز بربط با غلبه دهل بر نهابد. [گلستان سعدی]

شیخ فرمود در جنازه من

دهل آرید و کوس با دَف زَن

سوی گورم برید رقص کنان

خوش و شادان و مست و دست افشان

تا بدانند کاولپای خدا

شاد و خندان روند به سوی لقا

مرگشان عیش و عشرت و سورااست

جایشان در بهشت پر حوراست [ولدنامه، لغت نامه]

هر ایل که از قشلاق به سوی بیلاق می‌رفت یا از

بیلاق مراجعت می‌نمود، برای خرید احتیاجات خود،

لاقل یک روز در سنندج توقف می‌کرد. در ماه دوم

بهار و ماه دوم پاییز، صدای دهل ایلها تقریباً قطع

نمی‌شد و موسیقی دائمی مردم سنندج در آن فصل

شنیدن دهل ایلها بود. بخصوص هنگام شب وقتی از

راه دور به گوش می‌رسید، به مستمعان لذت

می‌بخشود. و از این جهت ایلها هنگام راهپیمایی دهل

می‌نواختند، که عقب ماندگان خط سیر ایل بدانند، و

دیگر این که صدای دهل، حرکت قدم اسبها و

قاطرها را هنگام راهپیمایی معین و منظم می‌کرد و

آن جانوران مطابق صدای دهل حرکت می‌کردند و

وقتی ایل بایستی با سرعت حرکت کند، صدای دهل

را که در دو طرف زین اسب نوازنده دهل قرار داشت،

سریع می‌کردند و اسبها به همان نسبت، سریعتر

حرکت می‌نمودند. [عارف دیهیم‌دار. ج دوان. ترجمه

ذبیح‌الله منصوری. ص ۲۹۵]

دِهلی باز دهل برنجینی کوچک که برزین اسب بندند و

در وقت شکار یا شاهین مادامی که شاهین در کار

است، جهت تحریک وی، آن را نوازند.

دهلی است خرد که به زین آویزان باشد، وقتی که باز

به پرواز آید، بنوازند تا باز شکار را بگیرد. [لغت نامه]

دُهلَباز طبال. دُهلَباز. طنبورچی و دُهلزن. [لغت نامه]

دُهل بالایی بام بردن دهل زدن. کنایه است از نوبت

نواختن.

کرد چو شب نوبت خود را تمام

صبح دهل برد به بالای بام

[ناصرخسرو. آندراج، لغت نامه]

دُهل دریدن منع کردن کسی را از نغمه و آواز [لغت

نامه]

دُهل دورویه جفت دهل. از دو سوی په پوست

در دوره دوم هنرستان، رشته‌های تئوری موسیقی ایران، تلفیق شعر و موسیقی، فرم موسیقی ایران، هارمونی و ارکستر را شخصاً درس می‌داد. او از سال ۱۳۴۱ عضویت شورای موسیقی فرهنگ و هنر را به عهده گرفت. حسین دهلوی روی اشعار قدیم و معاصر ایران، قطعاتی در زمینه موسیقی ایران تنظیم کرده، و همچنین در زمینه باله و اپرا نیز آثاری را پدید آورده است که مهمترین آنها به قرار زیر است:

- ۱- قطعه سبکبال، نمونه موسیقی ارکستری.
- ۲- قطعه فروغ عشق، برای آواز و ارکستر، بر روی شعر عطار.
- ۳- قطعه سرباز برای آواز جمعی و ارکستر، بر روی شعر صفائی.
- ۴- باله بیژن و منیژه.
- ۵- قطعات دیگری برای سنتور، تار، ویولن و گروه تمبک.
- ۶- دولور سنتور، [تاریخچه هنرستان و هنرکده ملی ابراهیم صفائی].

حسین دهلوی دارای اطلاعات وسیعی در زمینه علمی موسیقی ایران است و سالها با نوشتن مطالب سودمند هنری در مجله موزیک ایران و مجله موسیقی، با نام مستعار فریبا همکاری داشته است. **دُهْلِ یک رویه نک دهل**، که از یک جانب به پوست باشد، مقابل دهل معمولی و دورویه، که از دو جانب به پوست است و دو صفحه پوستی در دو سو دارد.

[لغت نامه]

دِه نِگهبان ده انگشت نی زن، [حاشیه دیوان خاقانی، سجادی، ص ۱۰۹، لغت نامه]

دیپازون آلتی است که یک یا چند صوت موسیقی با فرکانس معین و تثبیت شده از آن حاصل گردد، تا برای کوک سازها مورد استفاده قرار گیرد. یکی از دقیقترین انواع آن، دیپازون دوشاخه است، به شکل «۷» که در انتهای تحتانی آن به صورت میله‌ای درآمده و گاه انتهای میله به شکل گلوله‌ای گرد شده است. برای شنیدن صوت تثبیت شده، آن میله

کرده، مقابل دهل یک رویه، [لغت نامه]

دُهْلَزَن آن که دهل زند، آن که دهل نوازَد، دُهْلَنواز.

طَبال، [لغت نامه]

دُهْلَزَن چوزد بر دهل داغ چرم

هوای شب سرد را کرد گرم [نظامی]

خوشا هوشیاران فرخنده بخت

که پیش از دُهْلَزَن ببندند رخت [سعدی]

دُهْلَزَن گو دو نوبت زن بشارت

که دوشم قدر بود امروز نوروز [سعدی]

دُهْلَزَنی عمل و صفت دُهْلَزَن، زدن دهل، نواختن

دهل، [لغت نامه]

دُهْل ساز نوازنده دهل، دُهْلَزَن.

در آوردند مرغان دهل ساز

سحرگاه پنج نوبت را به آواز [نظامی، لغت نامه]

دُهْل کاسه دهل بزرگ، و همین روز حاجب سبازی

را حاجبی بزرگ دادند و خلعتی تمام از علم و

منجوق و دهل کاسه و تختهای جامه... [ابوالفضل

بیهقی، لغت نامه]

دُهْل نواختن دهل زند، [لغت نامه]

دُهْلَنواز دُهْلَزَن و طَبال، کسی که طبل نوازَد، [لغت

نامه]

دُهْلَواز مانند دهل، باصدایی چون دهل، [لغت نامه]

دُهْلَوارت افغان بیپوده چند

میان خالی و بانگ و نام بلند [امیر خسرو دهلوی]

دِهْلَوی، حسین، ۱۳۰۶- به سال ۱۳۰۶ شمسی

متولد شد. از لیسانسیه‌های هنرستان عالی موسیقی

است. از سال ۱۳۳۸، خدمت هنری خود را در

هنرهای زیبای کشور (وزارت فرهنگ و هنر) آغاز

کرد و رهبری ارکستر صبا (شماره ۱) را به عهده

گرفت. در سال ۱۳۴۱ به ریاست هنرستان موسیقی

ملی انتخاب شد و در سال ۱۳۵۰ برای تکمیل

معلومات هنری خود به آلمان و اتریش مسافرت

کرد. حسین دهلوی در مدت ده سال ریاست

هنرستان، این سازمان آموزشی را بخوبی اداره کرد و

نظم و تحول و جهشی در هنرستان پدید آورد و خود،

دیر نام پرده‌ای از پرده‌های موسیقی است. [لغت نامه]
در موسیقی ایران که به نت در آمده، لحنی بدین نام به چشم نمی‌خورد.

دیر سال نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران است که در موسیقی ردیفی این روزگار، وجود ندارد. تنها نام آن از کتب متقدمان برای ما به یادگار مانده است.

مغنی در این پرده دیر سال

نوایی برانگیز و براو بنال [نظامی]

دیرک نام گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم ایران، که در کتب قدما ذکر آن آمده است. در موسیقی این زمانه، گوشه یا لحنی به این نام وجود ندارد. محتملاً به «مشط» یا «خرک» اطلاق می‌شده و یا منظور، پل ساز بوده است.

دیز علامتی است که جلوه‌رنتی واقع شود، صدای آن نت، نیم پرده زیر می‌شود.



دیف رخش نام گوشه یا لحنی از الحان باربدی است که مربوط به موسیقی قدیم ایران است در موسیقی کنونی این عصر، از نوا و صوت آن، اثری وجود ندارد.

مطربان ساعت به ساعت بر نوای زیر و بم

گاه سروستان زنند امروز گاهی اشکنجه

که نوای هفت گنج و که نوای گنج گاو

که نوای دیف رخش و که نوای ارچنه [منوچهری]

دیکته موسیقی عبارت است از پیدا کردن اسم و شکل نت‌های موسیقی که معلم می‌نوازد یا می‌خواند. بدیهی است که قبل از دیکته موسیقی باید گام دیکته مورد نظر، خوانده شود تا یک مبدأ برای پیدا کردن اسم نت‌ها وجود داشته باشد. در دیکته موسیقی، بتدریج که شاگردان قوی می‌شوند، باید معلم میزان زدن را نیز ترک گوید تا شاگردان، خود، چند ضربه بودن قطعه موسیقی را درک کرده آن را میزان‌بندی

انتهایی را به دست گرفته، یکی از شاخه‌های آن را به زانو یا کنار میز می‌زنند و انتهای میله را بلافاصله به گوش نزدیک می‌کنند تا صوت حاصل واضح به گوش نزدیک برسد. معمولترین دیپازون، طوری ساخته شده که صوت حاصل از آن (لا) برابر با فرکانس ۴۴۰ یا ۴۳۵ باشد و از روی آن، سازها را کوک می‌کنند.

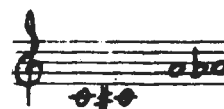
دیپازون در سال ۱۷۱۱ م به وسیله جان شور انگلیسی اختراع شده است.

دیپاتونیک اگر فاصله بین دو نت به طور طبیعی نیم پرده باشد، آن را نیم پرده دیپاتونیک می‌گویند، مانند: «می و فا» یا: «سی و دو»

نیم پرده دیپاتونیک



اصطلاح دیپاتونیک در مقابل اصطلاح کرمانیک قرار دارد که از توالی دونت همنام ایجاد می‌شود، مانند: دو و دودیز.



دیپانی نام لحن یا گوشه‌ای از موسیقی ایران بوده، که تنها نام آن برای ما به یادگار مانده است. از صوت آن اطلاعی در دست نیست.

دی دی آوازی است که از آن حدی برآورده‌اند و اصل آن است که نبود برای مردم حدی پس از اعرابی غلام خود را و گزید انگشتان او را، پس می‌دفت غلام و می‌گفت دی دی و اراده می‌کرد از آن، «پایدی وای دستم» پس سیر کردند شتران بر آواز آن غلام. پس گفت اعرابی مرغلام را، لازم گیر این آواز را و خلعت داد غلام را. پس این است اصل حدی. [منتهی‌الارب، لغت نامه]

نمایند.

دیلمی، هادی در «تذکره نصرآبادی» و «گلستان هنر» تألیف قاضی احمد بن میرمنشی نقل شده «... تصنیف نیشابورک، از ساخته های هادی دیلمی...».

مرا گفنی چو من یاری نداری

تو هم چون من گرفتاری نداری

چه دانی حال زار بیدلان را

که بر دل داغ دلداری نداری

نباشد غیر آزار منت کار

که جز آزار من کاری نداری

دیمبل و دیمبو ظاهراً هر دو کلمه حکایت آواز صوت دنبک و طبل و نظایر آن باشد. دیمبول و دیمبو. به معنی طبل و نقاره زدن باجستن و فروخیز. [لغت نامه]

دیمبول دیمبل و دیمبو. دامبول و... اسم صوت است و برای بیان بزن بکوب و ساز و آواز استعمال می شود. و نیز آغاز تصنیفی قدیمی و عامیانه است: دامبول و دیمبول نقاره... [فرهنگ لغات عامیانه. جمالزاده. لغت نامه]

دیم دیم اسم صوت. ساز در زبان اطفال. [لغت نامه]
دین دبیره الفبای خط دین دبیره، ۴۲ حرف داشت و دارای حروف صدا دار بود و آن حروف طوری بود که می توانستند با آن نغمه ها را بنویسند. نغمه چیزی است که در اصطلاح امروزی به اسم نت موسیقی خوانده می شود...

تصور نمی کنم که امروز کسی باشد که بتواند خط دین دبیره بخواند و بنویسد. ولی چهل سال قبل مردی به اسم «ام مستند» بر حسب گفته خود، خواننده و نویسنده خط دین دبیره بود. ام مستند که نامش را ام مستند می نویسند و می خوانند، استاد تاریخ قدیم ایران در دانشگاه شیکاگو بود. در ری سوادآموزی در نیمه دوم قرن اول هجری وسعت یافته بود. خواندن و نوشتن دین دبیره جزو برنامه دروس مکتبها شده بود... حروف صدا دار دین دبیره، آن قدر قابل تطبیق بوده که با آن می توانستند صدای پرندگان و صدای عبور آب رودخانه را بنویسند (یعنی نت صداها را تحریر نمایند). [علوم اسلامی در قرن اول هجری. ذبیح الله منصوری. ص ۲۱۰]

دین دبیری. دین دبیره. خطی است مأخوذ از پهلوی که در دوره ساسانیان برای تحریر متون مقدس زردشتی وضع کرده اند. بدین معنی که مانند الفبای یونانی حروف مصوت را داخل الفبا کرده اند. زمان اختراع این خط را باختلاف بین قرن چهار تا شش می دانند. م. [لغت نامه]

دیوانِ امیر جاهد کتابی است تألیف امیر جاهد، در ۱۷۶ صفحه، شامل: سرگذشتها و مجملی از تحولات و خاطرات هنری و تعدادی آهنگ و شعرو سرودهای هنری و تعدادی آهنگ و شعرو سرودهای متداول دوره رضاشاه، چاپ مؤسسه امیرکبیر به سال ۱۳۴۹ ش.



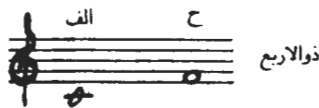
گذاری را «گرفت» می‌نامیدند.

ذوات الاوتار (رود جامگان). [لغت نامه]

ذَوَاتُ التَّفْعِ آلات موسیقی بادی، مانند: شپور، نی، قره نی و ترومپت که به وسیله دمیدن در آنها، صوت مورد لزوم حاصل می‌شود. در این روزگار (۱۳۵۵ش)، به این آلات، سازهای بادی می‌گویند.

ذَوَاتُ النُّقَرَاتِ آلات ضربی، مانند: طبل، دهل، ضرب، دایره، کوس، نقاره و سنج.

ذَوَالْأَرْبَعِ ذوالاربع، فاصله چهارم درست طبق نت نویسی این دوران است (۱۳۵۴ش) و نسبتی که معرف فاصله آن است، $\frac{3}{1+1}$ می‌باشد.



ذَوَالْأَرْبَعَاتِ اصطلاحی در موسیقی است. چهارنغمه به چهار نغمه. [لغت نامه]

در اصطلاح موسیقی قدیم، مجموع سه فاصله‌ای که ذوالاربع را تشکیل می‌دهد، جنس نامیده می‌شده، و از توالی دو جنس دو ذوالاربع با گذاردن یک فاصله در میان آن دو مقامات یا ادوار پدید می‌آمده. همچنین ممکن است هر مقام را از توالی یک ذوالاربع و یک ذوالخمس تشکیل داد. در موسیقی قدیم، شش نوع ذوالاربع معمول بوده است.

ذ یکی از حروف صامت فارسی، و آن حرف یازدهم از الفبای فارسی و حرف نهم از الفبای عربی و بیست و پنجمین حرف ابجد (جمل) است که در حساب جمل، ۷۰۰ محسوب می‌شود.

ذاکِری، بهناز، ۱۳۲۹ خانم بهناز ذاکری فرزند محمود متولد سال ۱۳۲۹ در تهران، سنتور را نزد فرامرز پایور یاد گرفت و از محضر نورعلی خان برومند هم کسب فیض کرد. با سازهای قیچک و ضرب و هارپ و پیانو هم آشنایی دارد. در حال حاضر (۱۳۶۳ش) در هنرستان سرود دختران سنتور تدریس می‌کند.

ذبول نوایی است که مطربان زنند. [لغت نامه]

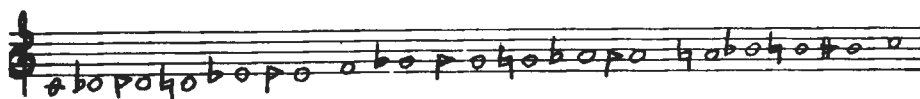
لحنی به نام ذبول در موسیقی ایران که به نت در آمده است، ثبت نیست.

ذَوَاتُ الْاَوْتَارِ ذوات الاوتار در قدیم دو نوع بوده است: یکی مثل چنگ و قانون و سنتور، که برای هر صدایی، یک سیم روی ساز بسته می‌شده است و روی آنها انگشت نمی‌گذارده‌اند. نوع دوم، آنهایی که بر روی دسته آنها، رشته‌هایی بسته می‌شد و هر یک از آنها را وتر می‌نامیدند و انگشتان دست چپ بر روی دسته آنها قرار می‌گرفت؛ مانند عود، رباب و طنبور بنابه اصطلاح قدما... دیگر یکی آنهایی که نغمه آنها از مطلقات حاصل شود و نوع دیگر، آنهایی که نغمه آنها به مطلق و گرفت ایجاد گردد. هر قدیم دست باز هر ساز را «مطلق» و انگشت

ذوالخمس ذوالخمس فاصله پنجم درست نت نویسی
این روزگار است (۱۳۵۴ ش) و نسبیتی که معرفه
فاصله آن است، $1+1/2$ می باشد.

از مجموع دو ذوالاربع یک دایره تشکیل می شود.
در موسیقی قدیم، دوازده قسم ذوالخمس بوده که از
مقایسه فاصله آنها با دستانهای عود چنین بر می آید
که شش نوع آنها مختصر اختلافی داشته که با طرز
نت نویسی قدیم به وسیله حروف ابجد نمی توانسته اند
نشان دهند، به این جهت شش ذوالخمس که در
صحت فواصل آنها تردیدی نیست ذیلاً ذکر می شود:

تعیین فواصل با علامت اختصاری	با حروف ابجد به سبک قدیم	به سبک نت نویسی امروز
۱ ط ط ب	ا د ز ح	دور می فا
۲ ط ب ط	ا د ه ح	دور می بمل فا
۳ ب ط ط	ا ب ه ح	دور بمل می بمل فا
۴ ط ج ط	ا د و ح	دور می کرن فا
۵ ح ط ط	ا ج ه ح	دور کرن می بمل فا
۶ ج ط ج	ا ج و ح	دور کرن می کرن فا

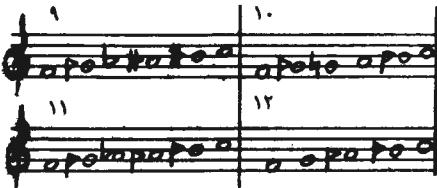




در چهار ذوالخمس ذیل باید چند نکته را در نظر داشت:

چهار ذوالخمس آخر

شماره	تعیین فواصل با علامت اختصار	با حروف ابجد بسبک قدیم	بسبک نوت نویسی امروز
۹	ج با ج ط ب	ح ی ب ی ب ی ب	فاسل کرن-لا بمل-لا سری-سی سری-دو
۱۰	ج با ج ط ج	ح ی یا ی ب ی ب	فاسل کرن-مل بکار-لا-سی کرن-دو
۱۱	ج با ج ط ج	ح ی ب ی ب ی ب	فاسل کرن-لا بمل-لا کرن-سی کرن-دو
۱۲	ج با ج ط ج	ح یا ی ب ی ب	فاسل کرن-لا بمل-لا کرن-سی کرن-دو



۱- فاصله بقیه در شماره های ۹ و ۱۰ و ۱۱ مساوی ربع پرده است.

۲- در شماره ۹، علامت «ید» به جای لاسری نوشته شده، در صورتی که این نت بین «ید» و «یح» است.

۳- در شماره های ۱۰ و ۱۱ و ۱۲، علامت «یو» به جای سی کرن است، در صورتی که این نت بین «یح» و «یو» می باشد چون دستانهای عود هم پرده ای به این فاصله نبوده است یا نوازندگان پرده «یو» را که زاید وتر مثنی بود کمی به مطلق نزدیک می کرده اند و یا اصلاً توجهی به این اختلاف نداشته اند چون وترهای عود را به ترتیب اسم گذاری و عدد گذاری کرده اند و از نظر علمی در آن بحث شده است. [نظری به موسیقی روح الله خالقی]

ذوالفقاری، اصغر، ۱۳۶۲ اصغر ذوالفقاری یکی از

شش ذوالخمس اول

شماره	تعیین فواصل بوسیله علامت اختصار	با حروف ابجد بسبک قدیم	بسبک نوت نویسی امروز
۱	ط ط ب ط	ح یا ی ب ی ب	فاسل - مل - لا - سی بمل - دو
۲	ط ط ب ط	ح یا ب ی ب ی ب	فاسل - مل - لا بمل - سی بمل - دو
۳	ب ط ط ط	ح یا ب ی ب ی ب	فاسل - مل - لا بمل - سی بمل - دو
۴	ط ج ط ط	ح یا ی ب ی ب	فاسل - مل - لا کرن - سی بمل - دو
۵	ج ط ط ط	ح ی ب ی ب ی ب	فاسل کرن - لا بمل - سی بمل - دو
۶	ج ط ط ط	ح ی ی ب ی ب ی ب	فاسل کرن - لا کرن - سی بمل - دو

این دو ذوالخمس که ذیل نوشته می شود اشتباهی ندارد. فقط باید در نظر داشت که فاصله بقیه در این دو ذوالخمس از نیم پرده کوچکتر و مساوی ربع پرده است که در موقع حساب کردن باید با کسر $\frac{1}{4}$ محسوب شود ضمناً این دو ذوالخمس به جای چهار فاصله دارای پنج بعد است.



دو ذوالخمس دیگر

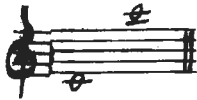
شماره	تعیین فواصل با علامت اختصار	با حروف ابجد بسبک قدیم	بسبک نوت نویسی امروز
۷	ط ج ج ج ب	ح یا ی ب ی ب ی ب	فاسل - مل - لا کرن - سی بمل - سی سری - دو
۸	ج ط ج ج ب	ح ی ی ب ی ب ی ب	فاسل کرن - لا کرن - سی بمل - سی سری - دو



است از دو ذوالاربع و یک طنبینی (دو چهارم و یک دوم بزرگ) که به رسم الخط موسیقی این زمان، چنین می‌شود:



ذوالکل مُرتین ذوالکل مرتین در رسم الخط نت نویسی این روزگار (۱۳۵۴ ش) پانزدهم درست می‌شود و نسبتی که معرف فاصله آن است، ۴ می‌باشد. [«ذوالکل مرتین» (پانزدهم درست)]



ذوالکل والاربع ذوالکل والاربع با رسم الخط موسیقی روزگار ما (۱۳۵۴ ش) یازدهم درست می‌شود که نسبتی که معرف فاصله آن است، ۲+۲/۳ می‌باشد. [ذوالکل والاربع (یازدهم درست)]



ذوالکل والخمس ذوالکل والخمس موسیقی قدیم با رسم الخط موسیقی این زمان (۱۳۵۴ ش)، دوازدهم درست می‌شود و نسبتی که معرف فاصله آن است، ۳ می‌باشد. [ذوالکل والخمس (دوازدهم درست)]



ذو جَلاجل دَف ذو جَلاجل. دو رویه که پیرامون

فارغ التحصیلان هنرستان موسیقی ملی در رشته کنترباس است. وی ابتدا در ارکستر کودکان و سپس در ارکستر بزرگ رادیو، نوازندگی این ساز را به عهده داشت. در سال ۱۳۵۸ ش در لیست «سپاس» قرار گرفت و در سال ۱۳۶۴ درگذشت. — [سپاس]
ذوالفنون، جلال جلال ذوالفنون از هفده سالگی موسیقی را نزد پدر خود آغاز کرد. وی یکی از نوازندگان سه‌تار است که در کار خود ماهر و متبحر است. او در سال ۱۳۵۸ ش در مورد سه‌تار رساله‌ای در دوازده صفحه نوشته که طرز ساختن سه‌تار و ابعاد فیزیکی آن را ضمن سابقه این ساز و معرفی نوازندگان معروف آن، به رشته تحریر در آورده است.

محمود، ذوالفنون، ۱۳۰۰ به سال ۱۳۰۰ به دنیا آمد. از کلاس چهارم ابتدایی شروع به یاد گرفتن تار نزد پدر خویش نمود. در سال ۱۳۱۶ شروع به تمرین ویولن کرد و در سال ۱۳۲۳، نواختن ویولن را با روش صحیح نزد روبیک گریگوریان آغاز کرد، و از بدو تأسیس رادیو با این مؤسسه همکاری نمود. در سال ۱۳۲۸ به سمت هنرآموز ویولن در هنرستان، موسیقی ملی برگزیده شد. ذوالفنون در کار تنظیم کتب ویولن هنرستان، کوشش زیادی نموده و قطعاتی نیز مانند چهارمضارب و رنگ برای این کتابها ساخته که در آنها به چاپ رسیده است.

مجله موزیک ایران، سال ششم، شماره ۱۲، ص ۴۴.
ذوالکل هنگام درست در رسم الخط موسیقی این روزگار است (۱۳۵۴ ش)، و نسبتی که معرف فاصله آن است، عدد ۲ می‌باشد.

[ذوالکل (اکتاود درست)]



ذوالکل مرکب است از یک ذوالخمس «پنجم درست» و یک ذوالاربع «چهارم درست» یا عبارت

زنگله‌ها دارد که چون دف آن را نوازند، زنگله‌ها نیز آواز دهند. [لغت نامه]

ذوی الاوتار خداوند زه. وترداران. رودجامگان. آلات موسیقی که زه کشیده دارند. و در «برهان قاطع» ذیل جفت ساز آمده است: نوعی از فنون و هنرهای سازندگی و صفتی از صفات ساز ذوی الاوتار است. و آن سه نوع است:

۱- جفت ساز ۲- یک و نیم ساز ۳- راست ساز.

دگر نسبتی را که دانست باز در آورد نغمه به آن جفت ساز [نظامی]

سبّاح و بهائم بر آن ساز خفت یکی گشت بیدار و دیگر بخت [نظامی، لغت نامه]

ذهنی، **عبدالداّیم عبدالداّیم** ذهنی یکی از شعرای عثمانی است که به نام نجف‌زاده معروف است و ظاهراً اصلاً ایرانی است و در موسیقی نیز ماهر بوده و به زمان سلطان مردان خان ثالث بوده است. [لغت نامه]

ذی پنبه صاحب «آندراج» گوید: بعضی از شارحان نوشته‌اند که در ایران وقتی که باران موافق به باغها می‌روند و ملاعبه می‌کنند بر سر پا می‌رقصند از خوشی این لفظ را بر زبان می‌رانند و لغتی است که مسخرگان به زبان می‌رانند.

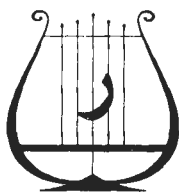
اشرف گوید:

گر می‌مجلس منصور و سماعش بنگر
رقص ذی پنبه و حلاج تماشا دارد

از مجموع این بر می‌آید که پهلوان پنبه یعنی مرد به پنبه گرفته با حلاج می‌رقصد و حلاج با زدن کمان در حین رقص، رفته رفته پهلوان پنبه را از پوشش خود یعنی پنبه، عور می‌کند. [لغت نامه]

ذیفنوس نام مردی رامشگر است در «وامق و عذرا» ی عنصری که خدمت فلقرط کردی.

جهاننده‌ای نام او ذیفنوس
که کردی بر آوای بلبل فسوس [لغت نامه]



یکی از حروف صامت فارسی، و آن دوازدهمین حرف از الفبای فارسی و دهمین حرف از الفبای عربی است و بیستمین حرف از حروف ابجد (جمل) محسوب می‌شود، و آن را در جمل، ۲۰۰ حساب کنند. دومین نت از هفت نت موسیقی «ر» و نسبتی که معرف آن است ۹/۸ می‌باشد.

در کتب متقدمان ذکر آن آمده است، در موسیقی فعلی ایران، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد. **راح و روح** گوشه‌ای در دستگاه شور، که در کتاب «هفت دستگاه» موسی معروفی، چاپ وزارت فرهنگ و هنر، به شماره ۵ در بیات کرد به چاپ رسیده است.

چو راح و روح را در پرده بستی

ز رشکش زهره در پرده نشستی [لغت نامه]

درست آن راح روح است.

رادگر، آذر بانو آذر رادگر، یکی از دیپلمه‌های هنرستان موسیقی ملی در رشته پیانوست که در سال ۱۳۳۶ شمسی موفق به دریافت دیپلم از آن هنرستان گردید.

رادمرد، حسن، ۱۲۸۵-۱۲۸۵ در سال ۱۲۸۵ شمسی در تهران متولد شد. پس از طی دوره تحصیلات متوسطه، به مدرسه موزیک نظام که زیر نظر غلامرضا مین‌باشیان (سالارمعزز) اداره می‌شد، وارد شد. برنامه مدرسه در آن زمان هفت سال بود. دو سال تئوری، سه سال آرمونی و فوگ و کنترپوان، و دو سال دیگر سازشناسی و ارکستراسیون و موسیقی ایرانی تدریس می‌شد. رادمرد به سازهای قره‌نی، فلوت، پیانو و ویولن آشنایی پیدا کرد و در سال ۱۳۰۵ شمسی فارغ‌التحصیل شد و وارد خدمت ارتش گردید. در ضمن خدمت نزد اسماعیل زاده و درویش‌خان به تمرین ردیفهای موسیقی ایرانی



رابعة آهنگی در موسیقی چهارم. [لغت نامه]

— ذوالایع — چهارم درست

رامشخوار نام نوایی است از موسیقی. [آندراج] نام لحنی از موسیقی قدیم که در آثار متقدمان آمده است لکن در موسیقی ردیفی مدون، گوشه‌ای بدین نام وجود ندارد.

راجز از جوزه خوان. [آندراج، لغت نامه]

راح نام نوایی از موسیقی قدیم ایران، که در کتب متقدمان، ذکر آن آمده است، لکن از جگونگی لحن آن اثری باقی نیست.

نام نوایی است از موسیقی [لغت نامه]

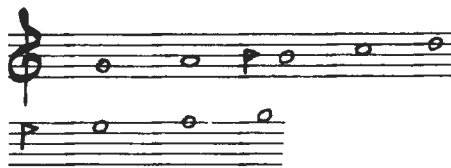
ای دریغ مرغ خوش الحان من

راح روح و روضه و ریحان من [مولوی]

راحت روح نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که



با رسم الخط متداول امروز موسیقی ایرانی نوشته شود، چنین است:



در این صورت در مقام سه گاه نواخته می شود.
نغمه ها و اصطلاحات موسیقی. [مجله موسیقی، ش ۹۷، حسینعلی ملاح]

پرده راست زنده نارو بر شاخ چنار
پرده باده زنده قمری بر نارونا [منوچهری]
پرده ای و نوایی از موسیقی. [لغت نامه]
گر سخن گوید چنگ باشد سخن او راست
زو لارام و دل انگیز سخن باید خواست [منوچهری]
نوارا پرده عشاق آراست
در افکند این غزل را در ره راست [نظامی]
نکیسا بر طریقی کان صنم خواست
فرو خواند این غزل را در ره راست [نظامی]
مقام راست خواندنش از برای مرض فلج و لقوه نافع
است در فصل حمل با شعبه مبرقع و شعبه پنجگاه
وقتش زوال ظهر است.
به وقت استوا گر راست خوانی

شوی مشهور اندر خوش بیانی [خواجه عبدالرحمان بن
سیف الدین غزنوی]
راست پنجگاه راست پنجگاه، یکی از هفت دستگاه
موسیقی است و دارای گوشه های زیر است: درآمد.
زنگ شتر، زنگوله، صغیر و کبیر، پروانه، نغمه.

پرداخت و ردیفها را از روی کمانچه حسین
اسماعیل زاده به ویولن منتقل نمود. رادمرد در سال
۱۳۱۷ به وزارت فرهنگ منتقل شد و سالها در
هنرستان عالی موسیقی به تدریس موسیقی ایرانی و
سازشناسی و ارکستر اشتغال داشت. از آثار حسن
رادمرد، سرود تاجگذاری و تعداد زیادی قطعات
ساده کوچک برای کودکان کودکان را می توان
نام برد. وی تصنیفها و سرودهای زیادی را در هر
زمینه بر جای گذاشته است. حسن رادمرد تا هنگام
فوت، عضو شورای موسیقی اداره کل فعالیتهای
هنری وزارت فرهنگ و هنر بود.

راز و نیاز گوشه ای از دستگاه راست پنجگاه است،
این گوشه، در کتاب «هفت دستگاه» موسی معروفی
به شماره ۲۶ به چاپ رسیده است.

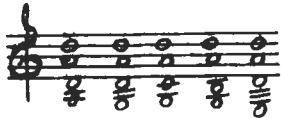
یکی از گوشه های دستگاه همايون. [سرگذشت
موسیقی ایران، روح الله خالقی، ص ۴۹۷]
رازی، ابوبکر محمد بن زکریا، ۲۵۱ - ۳۱۳ ق.
ابوبکر محمد بن زکریای رازی، در سال ۲۵۱ هجری
قمری متولد شد. وی معروف به جالینوس العرب، و
یکی از بزرگترین دانشمندان ایرانی است. وی را
بزرگترین طبیب بالینی اسلام و قرون وسطی،
فیزیکدان، وارد به علم کیمیا، فیلسوف و صاحب
استقلال فکر می شناسند. فارمر، مشهورترین اثر وی
را درباره موسیقی، کتاب «فی جمل الموسیقی»
(مختصری درباره موسیقی) ثبت کرده و نوشته
است:

مؤلف در جوانی عود نواز بود، ولی بعدها یکی از
نامدارترین فیزیکدانهای جهان گردید. [صاحبان
رسالات موسیقی. [مجله موسیقی] حسینعلی ملاح.
ش ۱۲، ص ۶۲]

راست یکی از مقامهای قدیمی موسیقی.
صفی الدین اموی مقام راست دوره ای مرکب از
فواصل پی در پی «ط. ج. ج. ط. ج. ج.» ثبت کرده
است. [ردیف موسیقی ایران، ص ۳۰]

[فرهنگ ناظم الاطبا، لغت نامه]

راست کوک اصطلاح کوکی است در ویولن و سنتور، که برای صدای مردما مورد استفاده است. در این کوک نوازندگی سهلتر است. این حدود صوت در تار را پایین دسته نامند. راست کوک در ویولن:



راست ماهور دستگاه ماهور، در اصطلاح موسیقی.

[ارمغان آصفی، نوبت سوم، ص ۸۲]

راست مایه آهنگ موسیقی است، از دستگاه راست پنجگاه. [ارمغان آصفی، نوبت سوم، ص ۱۰۳] این چنین گوشه‌ای در موسیقی به نت درآمده، درج نیست.

راست مضارب قسمتی نواختن ساز، و آن از بالا به پایین صورت گیرد. [فرهنگ معین]

در کتابهای «تار» و «سه تار» تألیف استاد صبا و همچنین دو کتاب «تار» و «سه تار» هنرستان موسیقی ملی، برای این قسم اجرا، عدد ۸ را وضع کرده بر روی نت مورد نظر قرار داده‌اند.

راسته خوانی در اصطلاح موسیقی، به معنی بی‌تحریر و غلت خواندن. [لغت نامه]

راقص رقص کننده، رقصنده. [لغت نامه]

راک گوشه‌ای از دستگاه ماهور و راست پنجگاه است. راک انواع مختلف دارد، مانند: راک هندی، راک کشمیری و راک عبدالله.

آوازی است ایرانی، یکی از تغییر مقامات ماهور انتقال به آواز راک است. نت شاهد عراق و راک، با تنبیک ماهور یکی است و تفاوت در این است که در عراق درجه سوم ماهور نیم پرده پایین می‌آید و سوم گام ماهور کوچک می‌شود، ولی در راک علاوه بر این تغییر، درجه ششم ماهور هم یک ربع پرده پایین می‌رود. [فرهنگ معین]

خسروانی، روح افزا، نیریز، پنجگاه، عشاق، سپهر، زابل، بیات عجم، بحر نور، قرچه، مبرقع، نحیب، عراق، محیر، آشور، اصفهانک، بسته‌نگار حزین، کرشمه، طرز، نغمه طرز، ابوالچپ، لیلی و مجنون، نوروز عرب، نوروز صبا، نوروز خارا، نفیر فرنگ، ماوراء النهر، راک کشمیر، راک عبدالله، حربی، شهر آشوب.

در آمد و شروع آواز پنجگاه مانند گام ماهور در گام بزرگ است. راست پنجگاه حالت خاص و متمایزی ندارد، زیرا هر قسمت از آن، حالت یکی از آوازه‌ها را داراست و به همین جهت از سایر آوازه‌ها کاملتر است، چون دارای تمام حالات و صفات آوازی دیگر نیز می‌باشد، البته چند گوشه آن در جای دیگر تکرار نمی‌شود. مانند: مبرقع، سپهر و ماوراء النهر.

مقام ششم در موسیقی، راست در قدیم پرده (دایره) بوده است و پنجگاه شعبه تناسب راست ادواری با پنجگاه در این بوده است که دور زمینه دایره چهار بوده‌اند. پنجگاه امروز هم در آن زمینه است، لکن راست در زمینه ماهور است. [مجمع الادوار، هدایت نوبت سوم، ص ۱۰]

راست حجاز نام یکی از گوشه‌های عراق مقام نهم از دوازده مقام اصلی موسیقی قدیم ایران است.

راست قدما پرده (دایره) بوده است مانند راست پنجگاه و غیره، و حجاز نیز یکی از ملحقات شور است. [مجمع الادوار، هدایت، ص ۹۸]

راست خوان آن که به کوک راست سازهای تاری خواند. [لغت نامه]

راست ساز ۱- نوعی از فنون سازندگی ۲- صنفی از صفات سازهای ذوات‌الآوتار. [فرهنگ معین]

راست سَلَمَک نام لحنی از موسیقی قدیم ایران است. در موسیقی ردیفی گوشه‌ای بدین نام وجود ندارد.

همی تا بیفزاید از زیر رامش

همی تا بیفزاید از راست سلمک [اخیسکتی]

راست کردن آهنگ هماهنگ کردن تارهای ساز.

قطعات ایرانی، چیره دست و بی نظیر بود. نوازندگی او دارای تمام حالات و فواصل مخصوص موسیقی ایرانی بود، و وی بخصوص در اجرای قطعات آوازی و چهار مضربها، ابتکار و ابداع کم نظیری را داشت. **رامتین** رامتین مخترع چنگی است که آن را رام و رامی می گفتند. [اثربیش گفته. مهرین]

نه چون بد به شاهی سرفرازی
نه چون بد به رامش رود سازی
نگر تا چنگ چون نیکو نهاده است
نکو تر زان نهادی که گشاده است
نشان است او که چنگ با آفرین کرد

که او را نام چنگ رامتین کرد [ویس و رامین]
غالباً آن را «رامتین» باتای «قرشت» ضبط کرده اند،
در حالی که صاحب «ویس و رامین»، آن را بانون
«کلن» می داند.

زلزل رازی، علی مظاهری. [مجله موسیقی ش ۱۳،
ص ۷۴]

رامشگر از آهنگ شد غوغا مکن در چار حد
بر لب سرود بارید در چنگ چنگ رامتین [قآنی]
رامش نام نوائی است در موسیقی. نغمه و سرود. ساز
و نوا و سرود. سرود گویی از شعف. مطرب و مغنی و
خنیاکر. [لغت نامه]

ز رامشگران رامشی کن طلب
که رامش بود نزد رامشگران [منوچهری]
رامش جان نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران است،
که در موسیقی ردیفی این روزگار، وجود ندارد.

ز رامشگران رامشی کن طلب
که رامش بود نزد رامشگران
چو کردی رامش جان را روانه
ز رامش جان فدا کردی زمانه [نظامی]
مغنی ره رامش جان بساز

نوازش کنم زان ره دلنواز [نظامی]
رامشخوران نام گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم
ایران، که در کتب متقدمان آمده است ولی در
موسیقی کنونی ایران، گوشه‌ای به این نام وجود

استاد وزیری آهنگ معروف «خریدار تو» را در
گوشه راک ساخته اند.
راک عبداللّه گوشه‌ای از دستگاه پنجگاه است که
در دستگاه ماهور هم اجرا می شود. این گوشه در
«ردیف دوم ویولن» استاد صبا در دستگاه راست
پنجگاه چاپ شده است.

راک کشمیری گوشه‌ای از دستگاه ماهور، که در
دستگاه راست پنجگاه هم آمده است.

راک هندی راک هندی، نام گوشه‌ای است از
دستگاه نوا. این گوشه، در دستگاه راست پنجگاه هم
آمده است.

راگ به هندی، موسیقی و سرودن. به زبان مردم هند،
نوعی سرود و لحن [لغت نامه]

راگ و رنگ لفظ اول، هندی الاصل است و دوم،
مشترک در هندی و فارسی و هر دو معاً، در هندی
کنایه از صحبت نغمه و سرود و عیش و طرب بود و
مردم ولایت که به هند آمده یا نیامده اند و همان جا
شنیده اند این لفظ را بسیار در اشعار خود آورده اند و
اشارت به هندی بودن آن نکرده و در رساله ملاطفا
نیز واقع شده و این جهت از التزام لفظ هندی است.

دگر از شیوه های راگ و رنگش
به رقص آرد فلک را ساز و چنگش [آندراج، لغت
نامه]

رام نام واضح ساز چنگ. چون در اصل فرس رام به
معنی خوش آمده و آن بسیار عیاش بوده، او را رام
گفته اند و او را رامتین و رامتینه نیز گفته اند.
[آندراج، لغت نامه]

گرچه تن چنگ شبیه ناقه لیلی است
ناله مجنون ز چنگ رام برآمد [خاقانی]
رام، عماد نوازنده فلوت و رهبر ارکستر فرهنگ و
خواننده و آهنگساز بوده.

رام در عصر خود، یکی از موسیقیدانانی بود که سبک
و سیاق خاصی در زمینه نوازندگی فلوت و
آهنگسازی و خوانندگی عرضه کرد. وی شهرت
زیادی بدست آورد. و در نوازندگی فلوت و اجرای

ندارد.

رامش سَرای مخفف رامش سراینده. سازنده.

نوازنده. سراینده رامش. سراینده نغمه و نوا. مطرب.

[لغت نامه]

پرستندگان ایستاده به پای

ابا بریط و چنگ و رامش سَرای [فردوسی]

رامشگر خواننده. خوانندگی. نوازندگی. خنیاگری.

کسی که به کار خوانندگی یا نوازندگی اشتغال ورزد.

پس اندر ز رامشگران ده هزار

همه ساخته رود روز شکار [فردوسی]

ز ره به بزم تو رامشگران به دولت تو

گهی چکاوک و گه راهی و گهی قالوس [منوچهری]

بدش نغز رامشگری چنگزن

یکی نیمه مرد و یکی نیمه زن [اسدی]

و رامشگران چون سرکیس رومی و باربد که این همه

نواها نهاده است و داستانها... [مجمعل التواریخ و

القصص]

خروش چنگ رامشگر بر آمد

بخارمی ز معده بر سر آید [نظامی]

غزل بر داشته رامشگر رود

که بدرود ای نشاط و عیش بدرود [نظامی]

با ماه سمرقند آیین سپر چی

رامشگر خوب آور با نغمه چون قند [عمار مروزی]

نقل ما خوشه انگور بود ساغر سفج

بلبل و صلصل رامشگر و در دست عصیر [ابوالمثل]

زمین باغ گشت از کران تا کران

ز شادی و آواز رامشگران [فردوسی]

بر آمد هم، آواز رامشگران

همه شهر روم از کران تا کران [فردوسی]

می روشن آورد و رامشگران

هم اندر خورش با گهر مهتران [فردوسی]

به هر جای گاهی بیاراستی

می ورود و رامشگران خواستی [فردوسی]

تو گفتی در و بام رامشگریست

زمانه به آرامش دیگر نیست [فردوسی]

بفرمود تا خوان بیاراستند

می ورود و رامشگران خواستند [فردوسی]

به رامشگری گفت امروز رود

بیارای با پهلوانی سرود [فردوسی]

فرخت باد هر سال چنینیت هر سال

بزم تو بابت و با جام و می و رامشگر [منوچهری]

ز رامشگران رامشی کن طلب

که رامش بود نزد رامشگران [منوچهری]

سپهدار کیخسرو و مهتران

نشستند و خوانند رامشگران [فردوسی]

بر آواز رامشگران می خوردند

چوما مردمان را به کس نشمرند [فردوسی]

ز تو این مجلس ما جملگی آراسته گشت

مجلس آراسته و مرغ در او رامشگر [منوچهری]

یکی مرغ بر شاخسار از برش

که بودی گه بزم رامشگرش [اسدی]

نه عجب گر فلک بشود مطرب

ماه ساقی و زهره رامشگر [مسعود سعد]

از عکس می مجلس چنان چون باغ زرین در خزان

باغ از دم رامشگران مرغان گویا داشته [خاقانی]

چون غالباً یک تن خوانندگی و مطربی یا سازندگی و

مطربی می کرده است، از این روی، رامشگر در هر دو

معنی مفنی و مطرب نیز به کار رفته است.

یکی هانف از خانه آواز داد

چو رامش بری نزد رامشگری [منوچهری]

چو از می گران شد سر باده خوار

سته گشت رامشگر و میگسار [اسدی]

عقل رامشگری است روح افزای

عدل مشاطه‌ای است ملک آرای [سنائی]

شبی بی رود و رامشگر نبودند

زمانی بی می و ساغر نبودند [نظامی]

نشسته به رامش زهر کشوری

غریب اوستادی و رامشگری [نظامی]

رامشگری عمل رامشگر. مطربی. خنیاگری. مطربی

و سازندگی.

رانگی قسمی از ساز است که بر دوران افتند. [امثال و حکم. دهخدا.]

راؤندی گوشه‌ای از آواز اصفهان، که در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی به شماره ۱۶ به چاپ رسیده است. راوندی در دستگاه همایون هم اجرا می‌شود.

راوی بازار خوان کنایه از مداحان فضایل و مناقب حضرت علی و آل علی (ع) است که در بازارها و کوچه‌ها و خیابانها، به خواندن اشعاری از این قبیل می‌پردازند، و آنان را درویش نیز می‌خوانند. [لغت نامه]

ملحدان سنی شوند اندر طیس گر مدح تو
راوی بازار خوان خواند به بازار طیس [سوزنی]
راه (ره) راه (ره) در اصطلاح موسیقی قدیم به معنای لحن، نغمه، پرده، آهنگ، گوشه و مقام بوده است.

مانند: راه عراق و راه حجازی.

مزدگانی بده ای دل که دگر مطرب عشق

راه مستان بزد و چاره مخموری کرد

چه راه می‌زند این مطرب مقام شناس

که در میان غزل قول آشنا آورد

راهی بزن که آهی بر ساز آن توان زد

شعری بخوان که با اورطل گران توان زد

چه ره بود اینکه زد در پرده مطرب

که می‌رقصند باهم مست وهشیار [حافظ]

فلک دل داد تا مطرب چه سازد

کدامین راه و دستان را نوازد

دارم آهنگ حجاز ای بت عشاق نواز

راست کن ساز و نوایی ز پس راه حجاز

بر آن بهانه که شعری به راه خواهم خواند

به خانه در شدمی بردمی به فغان [فرخی]

رهی گوی خوش یا بزن خوب راهی

که هرگز مبادم ز عشقت رهایی [زینبی]

همان شیپور با صد راه نالان

به سان بلبل اندر آبسالان [ویس و رامین]

سرایان بود چون بلبل همه راه

نه کس دید مرغ و نه دیو و پری

نه کمتر شد آن بانگ رامشگری [اسدی]

تو گفתי همه بیشه بزم پری است

درختی زهر سو به رامشگری است [اسدی]

رامشی مطرب. به معنی رامشگر است که سازنده و

خواننده باشد. مطربه سازنده و رامشگر. مطربی که

سرود در پرده راه در سراید. خواننده. [لغت نامه]

بر آواز این رامشی دختران

نشست و می آورد و رامشگران [فردوسی]

رامشین سازنده و نوازنده و مطرب. [فرهنگ

ناظم الاطبا، لغت نامه]

رامکلی گوشه‌ای در آواز ابوعطا، که در کتاب «هفت

دستگاه» ردیف موسی معروفی به شماره ۲۰ در مایه

ابوعطا به چاپ رسیده است.

رامند نام نوایی و لحنی از موسیقی. [لغت نامه]

از نواهایی است که تنها نام آن به یادگار مانده، از

چگونگی لحن آن اثری در دست نیست. محتملاً

قسمی خوانندگی.

رامندی نوعی از خوانندگی و گویندگی. پهلوی.

باهار. [فرهنگ معین]

نام نوایی و لحنی از موسیقی. [لغت نامه]

رامی رام. رامتین. همان رام عاشق ویس، که واضح

چنگ است. [لغت نامه]

چورامی که گهی بنواختی چنگ

ز خوشی بر سر آب آمدی سنگ [ویس و رامین]

رامین رام. رامتین. همان رام عاشق ویس، که واضح

چنگ نیز بوده است.

رامین مرکب است از «رام» به معنی طرب و «ین» و

معنی ترکیبی آن طربناک است.

رامین جوانی است زیبا روی و خوش اندام که شیفته

لذت و زیبایی است، چنگ نیکو می‌نوازد و سرود

خوش می‌گوید. [لغت نامه]

رامینه رام. رامین همان رام عاشق ویس، که واضح

چنگ است. [فرهنگ رشیدی، لغت نامه، رامتین]

ران ما بین زه تاران. [منتهی الارب، لغت نامه]

به گوناگون سرود گونه گون راه [نظامی]

رونده رهی زن که بر رود ساز

چو عمر شه آن راه باشد دراز [نظامی]

راه بقا نام نوایی از موسیقی قدیم ایران، که در آثار قدما

آمده است، لکن در موسیقی ردیفی مدون ایران،

گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

نوایی است از موسیقی. [فرهنگ رشیدی، فرهنگ

نظام، فرهنگ ناظم‌الاطبا]

پای کوید سر پرچم چو زند راه بقا

چنگ شیر علم و لحن سرود خرنای [سیف اسمرنگ]

راه جامه‌دران نام گوشه‌ای از موسیقی ایران است،

منسوب به نکبسا مطرب خسروپرویز. در موسیقی

ردیفی مدون ایران، لحنی بدین نام نیست.

نام صوتی است از تصنیفات نکبسای جنگی، گویند

این صوت را چنان نواخت که حضار مجلس همه

جامه‌ها بر تن پاره کردند و مدهوش گردیدند؛

بنابراین بدین نام منسوب شد. [برهان قاطع]

راه چاچ راهی از موسیقی است. [لغت نامه]

کاج صمصام را سزد بریال

سوزنی را ترانه بر ره چاچ [سوزنی]

راه حجاز راه حجاز: آهنگ حجاز. پرده حجاز. مقامی

در موسیقی. [لغت نامه]

این مطرب از کجاست که راه عراق ساخت

و آهنگ بازگشت ز راه حجاز کرد [حافظ]

در موسیقی مدون ردیفی ایران، لحنی به نام راه حجاز

نیست، ولی گوشه حجاز در ابوعطا وجود دارد.

دارم آهنگ حجاز ای بت عشاق نواز

راست کن ساز و نوایی ز پس راه حجاز

راه حَجِیز نام لحنی است از موسیقی ایران، که در

اشعار قدما آمده لکن گوشه‌ای بدین نام، در موسیقی

ردیفی ایران، نت نشده است.

شاهدان می‌کنند خانه زهد

مطربان می‌زنند راه حجیز [سعدی]

راه خار کش راه خار کش. راه خار کن. نوایی است از

موسیقی. [فرهنگ ناظم‌الاطبا، برهان قاطع، لغت

نامه]

راه خار کن نام گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم ایران،

که در کتب متقدمان آمده است، لکن در موسیقی

کنونی این روزگار، گوشه‌ای به نام راه خار کن وجود

ندارد.

راه خُسروانی نغمه و آهنگ خاصی، که مصنف آن را

باربد دانند و آن سرودی بوده نثر مسجع که باربد

برای خسروپرویز می‌خوانده است.

جامه‌ای خسروانی ساقیا بر گیر هین

زان که مطرب راههای خسروانی بر گرفت

[مسعود سعد]

ز عشق بزم او در پرده ناهید

زند همواره راه خسروانی [بهار عجم]

راه راست پرده‌ای و نوایی از موسیقی. [لغت نامه]

نکبسا بر طریقی کان صنم خواست

فرو خواند این غزل را در ره راست [نظامی]

راه روح نوایی از موسیقی. نام پرده‌ای است از

موسیقی. لحن هفتم از سی لحن باربد، و آن را «راح و

روح» نیز گویند.

راه زدن سرود گفتن. کنایه از سرود گفتن، و لهذا

اطلاق راهزن بر مطرب نیز آمده. آهنگ زدن. ساز

نواختن. نواز زدن. [لغت نامه]

چه راه می‌زند این مطرب مقام شناس

که در میان غزل قول آشنا آورد [حافظ]

راهزن سرود گوی. مطرب. [لغت نامه]

کسی به دولت عدلت نمی‌کند جز عود

زدست راهزنان ناله در مقام عراق [سلیمان]

راهزنی سرود گویی. راه زدن. [لغت نامه]

راه سَماع راه سماع فرو کوفتن: نواختن مقام

موسیقی. زدن آهنگ سماع. [لغت نامه]

راه سماع فرو کوفتن نواختن مقام موسیقی. زدن

آهنگ سماع.

فرو کوب مستانه راه سماع

که دارد دلم دستگاه سماع [ظهیری، لغت نامه]

راه شب‌دیز نام نوایی از موسیقی قدیم ایران، مربوط

وجود دارد که محتملاً تحریف شده راه گل می‌باشد.
 قمریان راه گل و نوش لبینا دانند
 صلصلان باغ سیاووشان با سروستا [منوچهری]
 راه **گلندر** راه گلندر، نوایی است از موسیقی، و اصل
 آن کلندر است به کاف فارسی، و قلندر معرب آن
 است. [آندراج]
 راه **گویی** سرود گوی. نغمه سرا. مطرب و خنیاگر.
 مخفف آن، رهگوی است. [لغت نامه]
 راه **ماوراءالنهری** نام نوایی از موسیقی قدیم، که در
 آثار متقدمان آمده است. در موسیقی نت شده ایران،
 لحنی بدین نام نیست.
 هر که که زند قمری راه ماورالنهری
 گوید به گل حمری با ده بستان بلبل [منوچهری]
 راه **مستانه** زدن مستانه نغمه سر دادن. مستانه
 سرود گفتن. مستانه سراییدن و قول گفتن [لغت
 نامه]
 مزد گانی بده ای دل که دگر مطرب عشق
 راه **مستانه** زد و چاره مخموری کرد [حافظ]
 راه **موسیقار** زدن نوای موسیقار نواختن. آهنگ
 موسیقار زدن.
 کمانچه آه موسی وار می‌زد
 مغنی راه موسیقار می‌زد [نظامی، لغت نامه]
 راه **نو** آهنگ نو. نغمه تازه. لحن جدید.
 گر نیوشی چو زهره راه نوم
 کنی انگشت کش چو ماه نوم [نظامی]
 راه **نواختن** نواختن تار و آلات موسیقی. زدن نغمه و
 نوا. آهنگ زدن. نواختن آهنگ. [لغت نامه]
 ملک دل داده تا مطرب چه سازد
 کدامین راه و دستان را نوازد [نظامی]
 راه **وی** نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم است که در
 موسیقی کنونی وجود ندارد. فقط نام آن در کتب
 متقدمان مذکور افتاده است.
 راهی نام نوایی از موسیقی، که در آثار متقدمان آمده
 است. در موسیقی ردیفی مدون ایران، گوشه‌ای به
 این نام وجود ندارد.

به عهد ساسانیان، که در آثار متقدمان آمده، لکن از
 چگونگی لحن آن اثری باقی نیست.
 محتملاً همان لحنی باشد که باربد نوازنده
 خسرو پرویز با آهنگ آن، مرگ شبدیز اسب مورد
 علاقه پادشاه را به گوش اورسانید.
 راه **عراق** نام لحنی از موسیقی قدیم، که در آثار
 متقدمان آمده است. در موسیقی مدون ایران
 گوشه‌ای بدین نام نت نشده ولی گوشه عراق در
 افشاری و ماهور و نوا به ثبت رسیده است.
 این مطرب از کجاست که راه عراق ساخت
 و آهنگ بازگشت ز راه حجاز کرد
 مطربا پرده بگردان و بز ن راه عراق
 که بدین راه بشند یار و زما یاد نکرد [حافظ]
 راه **قلندر** نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که در
 کتب قدما نام آن به یادگار مانده است ولی از
 چگونگی لحن آن در موسیقی فعلی ایران اثری
 نیست.
 ای صنم چنگ ساز چنگ سبکتر بزن
 پرده مستان بساز راه قلندر بزن [امیر خسرو هروی]
 نعره راندن شنید راه قلندر گرفت
 کیش مغان تازه کرد قیمت ابرار برد [عطاری]
 راه **گان** نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که در
 کتب متقدمان نام آن مذکور افتاده ولی در موسیقی
 فعلی ایران، از چگونگی نوای آن اثری در دست
 نیست.
 راه **گران** راه گران در لغت به دو معناست: ۱- طریق
 و معبر سخت و ناهموار و دشوار ۲- لحن سنگین و
 فراخ که در اصطلاح موسیقی امروزی، می‌توان آن را
 به آندانت تعبیر کرد.
 به قول مطرب و ساقی برون رفتنم که و بیگه
 کزان راه گران قاصد خبر دشوار می‌آورد
 راه **گل** راه گل نام نغمه‌ای است از موسیقی. [برهان
 قاطع]
 در موسیقی فعلی ایران، گوشه‌ای به این نام وجود
 ندارد، لکن نوایی به نام «رام کلی» در آواز ابو عطا

زده به بزم تورامشگران به دولت تو

گهی چکاوک و گه راهی و گهی قالوس

رباب رباب یا «روباب» سازی است از خانواده آلات

رشته‌ای. ساز رباب از طریق ایران و کشورهای

عربی، به مغرب زمین راه یافته و سرانجام تغییر شکل

داده و به نامهای ویول و ویولن تسمیه شده است. این

نخستین سازی است که با کمانه (آرشه) نواخته شده

است. نوعی از آن را در ایران، کمانچه می‌نامند که

تارهای آن از یک طرف به سیمگیر که ثابت است، و

از سوی دیگر به گوشیها که به گردش در می‌آید،

بسته می‌شود. به هنگام کوک کردن تارها با یکدیگر

نوازنده این گوشیها را می‌پیچاند، که این عمل را

شاعران گوشمالی گفته‌اند و از استعمال آن افاده دو

معنا کرده‌اند: یکی کوک کردن، و دیگری تنبیه و

تأدیب و اندرز دادن.

و اما رباب، و آن سازی باشد که اهل اصفهان و

فارس، آن را بسیار در عمل آورند و بر آن بعضی سه

وتر بندند و بعضی شش و بعضی ده، و اصطخاب آن

به طریق عود باشد در تألیف لحنی. [عبدالقادر مراغی]

رباب و چنگ به بانگ بلند می‌گویند

که گوش هوش به پیغام اهل راز کنید [حافظ]

هیچ می‌دانی چه می‌گوید رباب

ز اشک چشم و از جگرهای کباب

پوستی‌ام دور مانده من ز گوشت

چون نالَم در فراق و در عذاب

چوب هم گوید بدم من شاخ سبز

زین من بشکست و بدرید آن رکاب

بانگ ماهم چون جرس در کاروان

یا چو رعدی وقت سیران سحاب

خوش کمانچه می‌کشد کان تیر او

در دل عشاق دارد اضطراب

ترک و رومی و عرب گر عاشق است

همزمان اوست این بانگ صواب

من که قول ناصحان را خواندمی قول رباب

گوشمالی دیدم از هجران که اینم پند بس

در برم آمد چو چنگ گیسو در پاکشان

من شده از دست صبح دست به سر چون رباب

[حاقانی]

بنواز مرا که بی تو برخاست

چون چنگ زهر رگم فغانی

نی نی چو ربابم از غم تو

یعنی که رگی و استخوانی [عطار]

سعدیا گر در برش خواهی چو چنگ

گوشمالت خورد باید چون رباب [سعدی]

به فر وصل تو گردنکشی شوم چو رباب

اگر نصیحت من سر در آوردی چون چنگ [نجیب

حرفادهانی]

نرگس چنان که بر ورق کاسه رباب

خنیاگری فکنده بود حلقه‌ای ز زیر

مجلسی سازم با بریط و با چنگ و رباب

با ترنج بهی و نرگس و با نقل و کباب

آخته چنگ و چلب ساخته چنگ و رباب

دیده به شکر لبان گوش به شکر توین

من و نبید و به خانه درون سماع و رباب

حسود بر در و بسیار گوی در سکه [منوچهری]

رباب فعلی که در جنوب شرقی ایران مثل سیستان

باقی مانده، دارای هجده سیم است. سیمها در انتها،

به یک تکه متصل شده، پس از عبور از خرک (پل)

موازی هم در امتداد دسته ساز از شیار شیطانک

گذشته به گوشیها متصل می‌شوند. این ساز دارای دو

جعبه مجوف چوبی است که در روی سطح جعبه

بزرگتر، پوست کشیده شده و دارای قطری به طول

هجده سانتیمتر است و در روی آن پل (خرک) قرار

دارد که سیم‌های اصلی و فرعی از روی آن عبور

می‌کنند. دسته ساز از چوب است و در روی آن چهار

یا سه پرده از زه قرار دارد که فاصله آنها به ترتیب از

شیطانک به طرف خرک، سه و نیم و چهار

سانتیمتر... است و بر روی این دسته که مقداری از

آن روی جعبه دوم قرار گرفته، سوراخهای زیادی به

شکلهای مختلف کنده شده. این جعبه فقط برای

اضافه کردن طنین بیشتر ساز است.

ریاب دارای شش سیم زهی اصلی است که به گوشیها متصل است و اضافه بر این، دارای دوازده سیم فلزی فرعی است که برای کمک به طنین صدای اصلی است و این سیمها به وسیله دوازده خرک کوچک عاجی به گوشیها که به بدنه ساز نصب شده، متصل اند. برای نواختن، ساز را روی زانو قرار می دهند. انگشت گذاری روی سیم، اکثراً با سه انگشت انجام می گیرد. طول ساز، در حدود هفتاد و چهار سانتیمتر است و فاصله دسته، پانزده سانتیمتر. فاصله میدان انگشت گذاری از شیطانک تا انتهای جعبه اول، چهل و دو، و عمق ساز در حدود بیست و سه و نیم سانتیمتر است. پلی که در روی پوست قرار دارد، ساده، و در وسط، دارای دوازده سوراخ کوچک است که سیمهای فرعی از آن عبور می کنند و شش سیم زهی اصلی نیز از روی آن می گذرند. بیشتر روی سیم اصلی اول و دوم انگشت گذاری می شود و بقیه به طور دست باز مورد استفاده می باشد. نوع و کیفیت صوت این ساز، به علت فراوانی سیمها و ایجاد یک رشته اصوات فرعی (آرمونیکها) تأثیر خاصی به وجود می آورد و از نظر اینکه برای همراهی با آواز، به کار گرفته می شود، ارزش خاصی دارد. نوازنده ریاب هنگام اجرای آهنگ، با فشار هوا به گلو و بستن لب، صدای مخصوصی ایجاد می کند که به حالت و طنین آن شکل خاصی می دهد. این ساز، نزد مردم جنوب، بسیار مقدس است و روی بدنه آن، آیات مذهبی فراوان حک شده. ریاب دارای لحن شیرینی است، و با نواختن روی یک زه، سیمهای دیگر نیز به ارتعاش در می آیند و ایجاد سوراخهایی روی دسته و کناره ها و روی پوست، سبب می شود که صدای ساز، تو دماغی و جذاب باشد؛ جالبترین موضوع در سازهای محلی، طرز خشک کردن چوب و استعمال مواد شیمیایی خاص و ترکیب روغن جهت رنگ و جلای آن است که باعث دوام و قوت صوت در ساز

می گردد. [مجله موزیک ایران، سال هشتم، شماره دوم،

امین شهمیری، ص ۱۵-۱۶]

ز چشمت خواب بگریزد چو گوشت زی ریاب آمد
به خواب اندر شوی آن که که بر خواند کسی فرقان
دانی چرا خروشد ابریشم ریاب

از بهر آنکه دائم همکاسه خراست [کافی بخارانی]

شکل ظاهری ریاب مجموعاً از چهار قسمت: شکم، سینه، دسته و سر تشکیل شده است. شکم در واقع، جعبه ای به شکل خربزه است که بر سطح جلویی آن پوست کشیده شده و خرکی کوتاه روی پوست قرار می گیرد. سینه نیز جعبه ای مثلث شکل است که سطح جلویی آن تا اندازه ای گرد ماهی و از جنس چوب است. در سطح جانبی سینه (سطحی که هنگام نواختن در بالا قرار می گیرد) هفت گوشی تعبیه شده که سیمهای تقویت کننده صدای ساز به دور آنها پیچیده می شوند. بر سطح جانبی دیگر (سطح پایینی) پنجره ای دایره شکل ساخته شده است. دسته ساز نسبتاً کوتاه است و به روی آن حدود ده دستان بسته می شود و بالاخره در سر ساز، مانند تار، جعبه گوشیها قرار گرفته و در هر یک از سطوح بالایی و پایینی این جعبه، سه گوشی تعبیه شده است؛ سطح جانبی گوشیها کمی به طرف عقب ادامه یافته است. تعداد سیمهای ریاب، شش یا سه جفتی است که سیمهای جفت با یکدیگر، همصوت کوک می شوند. سیمهای ریاب، در قدیم از روده ساخته می شده، در حالی که امروز آنها را از نخ نایلون می سازند و سیم بم رویی از نایلون است و یا روکشی فلزی دارد. مضراب ریاب امروز مانند مضراب عود از پر مرغ ساخته می شود. ریاب اساساً سازی محلی است و بیشتر در نواحی خراسان و مرز افغانستان معمول است.

ریاب سوپرانو: سازی است با مقیاس کوچکتر از ریاب معمولی، که به پیشنهاد حسین دهلوی رئیس وقت هنرستان موسیقی ملی و به اهتمام کارگاه ساز سازی وزارت فرهنگ و هنر ساخته شد،



ته وسه 'ب ایمه' بیمار خسه'^۲
ای ربابه جان ای ربابه
ته وسه هدمه 'ریجان گلدسته
ای ربابه جان ای ربابه

ربابه رباب. سازی شبیه به طنبور بزرگ که رباب نیز گویند. بعضی بر آن اند که معرب رواده است و معنی ترکیبی آن، آواز حزین بر آورده است. چه، «رو» آواز حزین و «آ» بر آورده و «ها» در این ترکیب برای نسبت است... تحقیق آن است که «آب» و «آبه» مبدل «او» و «آوه» است که کلمه نسبت است چون گوراب و گورابه به معنی مقبره و گورخانه، و سرداب و سردابه که زیرزمین سازند برای محافظت از تابستان. [لغت نامه]

من صوفی خرابم کو میکده که دروی
رقصی کنم چو مستان با بریط و ربابه
[امیر حسرو دهلوی]

ربابی منسوب به رباب. رباب نواز. عواد. سازنده و نوازنده رباب. آن که بارباب سرو کار دارد، خواه به ساختن، خواه به نواختن. [لغت نامه]

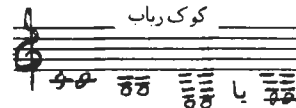
صبحگاه آن نغمه چمچمه حلیمی بر حلیم
بر به گوشم خوشتر از زخمه ربابی بر رباب [سوزنی]
رباب یتیم قسمی رباب (از آلات موسیقی ذوی الاوتار). [لغت نامه]

ربیع پرده فاصله بین هر پرده موسیقی را به چهار قسمت تقسیم کرده، هر یک از این تقسیمات را ربع پرده گویند، مانند: «کرن» و «پ» و «*» و «سری»

آشکالِ گُرُن و سَری، از ابتکارات علینقی وزیری

۱- برای ۲- شدم ۳- حسته ۴- دادم

و آن را رباب سوپرانو نامگذاری کردند و رباب معمولی تنها در هنرستان موسیقی ملی و در موارد همناوای در ارکستر، در مقابل رباب ساخته شده سوپرانو، نام رباب آلتو به خود گرفت.



[سازشناسی. پرویز منصوری. ص ۲۱-۲۴.]

رباب زدن رباب نواختن. زدن ساز رباب. نواختن رباب. [لغت نامه]

پنج قلاشیم در بیغوله‌ای
با حریفی کو رباب خوش زند [انوری]
رباب زن رباب نواز. که رباب نواز. که رباب را بزند.
رباب زن [منتهی‌الارب، لغت نامه]
رباب نواختن زدن ساز رباب. نواختن رباب. [لغت نامه]

به رسم رفته چو رامشگران و خوشدستان
یکی بساخت کمانچه یکی نواخت رباب [مسعود سعد]
رباب نواز رباب نوازنده. که رباب نواز. که ساز رباب را بزند. که به نواختن رباب بپردازد. [لغت نامه]

ربابه ترانه‌ای است که در مازندران و گرگان متداول است. اشعار مخصوصی ندارد و بادوبیتی‌های محلی خوانده می‌شود، به اضافه جملات مخصوصی که در پایان هر مصراع خوانده می‌شود:



به تغنی مدیحه پرداخت. رسول اکرم فرمودند مدیحه نیز مناسب این مجلس نیست. خنیاگران به خواندن و نواختن ترانه‌های شاد پرداختند. [بخاری]
[موسیقی ایران در دوره اسلامی. «مجله موسیقی».

حسینعلی ملاح. ش ۱۵، ص ۲۰.]

رَحمت باران یکی از آهنگ‌های «اهل حق» «دوره خاموشی» است که در مراسم مذهبی وسیلهٔ بابا غلام قطب این مسلک با طنبور نواخته می‌شد.

← [فرهادی، بابا غلام]

رَحیمی، محمدرضا، ۱۳۳۴- محمدرضا رحیمی، فرزند رضا، متولد سال ۱۳۳۴ ش در تهران، نوازندگی تار را نزد هوشنگ ظریف یاد گرفت و اکنون (۱۳۶۳ ش) با ارکستر سنتی شماره ۱ مرکز سرود وزارت ارشاد اسلامی همکاری می‌کند و با سه تار و پیانو هم آشنایی دارد.

رَخشان، بدرالدین مهتر تاج، ۱۲۶۸- بانو بدرالدین، معروف به مهتر تاج رخشان، دختر میر محمد باقر رضوی ملقب به علویخان ام‌الحکما، متولد ۱۲۶۸ ش است. پس از پایان دوره مدرسه آمریکایی اصفهان، از سنه ۱۳۱۱ ش در قصبه (شهر) دماوند مأوی گزید و به درج سرگذشت خود پرداخت. به موسیقی نیز می‌پردازد. [گلزار جاویدان. محمود هدایت. ج ۱، ص ۵۴۰.]

رُخشگر مطرب و مزدور. خواننده و سازنده. خنیاگر. [لغت نامه]

رُدافی سرود گویان شتر. [فرهنگ ناظم‌الاطبا، لغت نامه]

ردیف آوازی موسیقی سنتی ایران کتابی است شامل نت و شعر از هفت دستگاه موسیقی ایران، که به کوشش محمدتقی مسعودیه فراهم شده و همراه یک آلبوم هفت نواری، مشتمل بر گوشه‌های مندرج در کتاب، با آواز محمود کریمی، به سال ۱۳۵۶ ش از سوی فرهنگ و هنر چاپ و منتشر گردیده است. محمود کریمی در آذرماه ۱۳۶۳ ش درگذشت. ← [محمود کریمی]

استاد مسلم موسیقی ایران است که تبدیل هر یک از آنها به حساب ابجد، ۲۷۰، و نام علینقی هم به همان حساب، ۲۷۰ می‌باشد.

$$۲۷۰ = \frac{ن}{۵۰} + \frac{و}{۲۰۰} + \frac{ک}{۲۰}$$

$$۲۷۰ = \frac{ی}{۱۰} + \frac{و}{۲۰۰} + \frac{پ}{۶۰}$$

$$۲۷۰ = \frac{ع}{۷۰} + \frac{ل}{۳۰} + \frac{ی}{۱۰} + \frac{ن}{۵۰} + \frac{ق}{۱۰۰} + \frac{ک}{۱۰۰} \text{ «علینقی»}$$

رثاگر مرثیه خوان. [لغت نامه]

رثائۀ زن که با خواندن اشعار حزن‌انگیز و مرثیه در مجالس ختم مردگان، مردم را بگریاند. [لغت نامه]
رِجاز ارجوز، ارجوزه گری. [اقترب‌الموارد، لغت نامه، ارجوزه]

رِجَازۀ ارجوزه گری. [اقترب‌الموارد، لغت نامه، ارجوزه]

رِجاف آواز. صدا. کوس. تقاره. [فرهنگ معین]
رَجَز رجز یا ارجوزه، گوشه‌ای است از دستگاه چهارگاه که به شماره ۴۶ در دستگاه چهارگاه کتاب «هفت دستگاه» به چاپ رسیده است. اشعاری که بایستی بانوای این گوشه خوانده شود، در بحر تقارب است. ندانم کجا دیده‌ام در کتاب

که ابلیس را دید شخصی به خواب
رجزیات که دلیران در مصاف به جهت تشجیع نفس خوانند، و آن هم مباح است، در صورتی که جنگ با کافران بود. اما اگر با اهل حق بود، این حرام است و از دلیران صحابه مانند علی و خالد رجز آنان کلمات و ابیات فراوانی نقل گردیده است. [احیاءالعلوم]
در عروسی جاریه عایشه مطربان مشغول خواندن رجز بودند. پیغمبر اکرم فرمودند که این نواها مربوط به حرب است و خاطره‌های دردناک جنگ را به یاد می‌آورد و مناسب با مجلس عروسی نیست. خواننده

سبک آواز نویسی این کتاب، طبق روش پرفسور آشنایدر نگاشته شده که برای تجزیه و تحلیل موسیقیهای بومی در کلاسهای اتنوموزیکولوژی، به وجود آمده، نه اجرا توسط خوانندگان و نوازندگان. ردیف‌دان به موسیقیدانی اطلاق می‌شود که دستگاه شناس باشد، مقام شناس باشد.

چه راه می‌زند این مطرب مقام شناس که در میان غزل قول آشنا آورد [حافظ، — ردیف موسیقی]

ردیف کامل همایون تالیف شاملو کاربند، شامل ۴۲ گوشه از دستگاه همایون، که از روی ردیف سه‌تار میرزا عبدالله و آقا حسینقلی تنظیم، و در سال ۱۳۴۷ش چاپ شده است. در این دفتر، چند آهنگ از تجویدی نیز به چاپ رسیده است. این کتاب در سال ۱۳۶۴ش تجدید چاپ شد.

ردیف موسیقی ردیف موسیقی ایران را کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در هشت نوار ضبط نموده که شامل تکنوازی آواز و مرکب نوازی است.

این کار به همت کامبیز روشن‌روان تهیه، و با سنتور اسماعیل تهرانی، سه‌تار مهربانو توفیق، کمانچه رحمت‌الله بدیعی، نی کمال سامع، عود محمد دلنواز، تار هوشنگ ظریف و آواز شجریان اجرا شده است. اشعاری هم توسط نیکو خردمند به صورت دکلمه خوانده شده است.

ردیف موسیقی گوشه‌ها، آوازها و دستگاههای موسیقی را ردیف موسیقی نامند که گردآورنده آن بنا به ذوق و سلیقه و دروسی که از استاد خود اخذ نموده، گوشه‌ها را دنبال هم قرار می‌دهد، که ردیف استاد صبا یا ردیف موسی معروفی از لحاظ تقدم و تأخر گوشه‌ها در یک دستگاه و یا آواز، متفاوت است. در اصطلاح موسیقی ایرانی، این ترتیب دادن گوشه‌ها را در آوازها و دستگاهها، ردیف می‌نامند.

راست خوان و راست روی مرد راه هم مرقع باشد و هم پنجگاه

رو به اصفهان که بابی‌ای پسر
توز نیریز و نشابورک خبر
در عراقم دشمنان منکوب شد
تا مخالف پیش من مغلوب شد
آن که گوهرهای کوچک سفته است
شعبه‌اش ركب و بیانی گفته است

در بزرگ آخر گل و قتم شکفت
تا شنیدم از همایون و نهفت
حاجیان را گشت آهنگ حجاز

تا سه‌گاه آمد حصار اهل راز
بوسلیک ز آهنگسازان نیک‌نام
از عشیران تا سه‌گاه آرد پیام
ناله عشاق تا دریافته

زابل از اوج محبت یافته
از حسینی تا حدیثی خوانده‌ام
در دوگاه و در محیر مانده‌ام

نغمه زنگوله کاهل حال خواند
چارگاه از بردن غزال خواند
از نوا نوز خارا دور نیست

گوشه‌ای نیکوتر از ماهور نیست
از رهاوی پیش ارباب نغم
شد دو نوز این عرب آن یک عجم

رزم خسرو نام پرده یا لحنی از موسیقی. [لغت نامه]
همه چاهم رزم خسرو زدند

وزان هر یکی هر زمان نوزدند [فردوسی]

رزم خسرو از الحانی است که فقط نام آن با یادگار مانده است.

رژ نانس در موسیقی، به مفهوم تقویت ارتعاش است، و در نتیجه مراد تشدید صوت است. این عمل در فیزیک به این ترتیب توجیه می‌شود: انتقال یا اتکای ارتعاش از یک جسم مرتعش به جسم یا اجسام قابل ارتعاش دیگر، مثلاً اگر یک دیابازون دو شاخه‌ای را با کوبیدن به جسم سختی، به ارتعاش در آوریم، شاخه دیگر، خود به خود مرتعش می‌شود.

[چگونه از موسیقی لذت ببریم، پرویز منصوری]

[نامه]

ولی آن گه خجل گردی که استادی ترا گوید
که با داوود پیغمبر رسیلی کن درین صحرا [سنائی]
رشته تار. ملاوی. نخ. سیم. وتر، که بر روی سازهای
ذوات الاوتار بندند.

رشته بستن رشته بستن بر ساز کسی: تار بستن بدان.

[لغت نامه]

رفته ام عمریست زین محفل نوای فرحتم
ساده لوحان رشته می بندند بر سازم هنوز [بیدل]
رشیدخان یکی از ترانه های قوجانی است، که از
فحوی کلام آن بر می آید که برای رشیدخان نامی که
از سرکردگان قوجان است، سروده شده است.



امروز دو روزه له لو فردا سه روزه یار

یارم نیومد له لو چشم انتظاره یار

های های رشیدخان های های رشیدخان سردار کل
قوجان...

رشیدی، علیمحمد از دیپلمه های کنسرواتوار
تهران، و ساز تخصصی او کنترباس است و مدتی

رساله کمترین غلام نام رساله ای است از امیرخان
معاصر صفویه، که رساله را به شاه سلطان حسین
صفوی تقدیم داشته و شامل دو بخش است:

یکی در موضوع انواع ضربهای موسیقی ایرانی،
دیگر درباره تصانیف. مشروح رساله به قلم
امیرحسین جهانبگلو در شماره ۵ مجله موسیقی،
دوره سوم، سال ۱۳۳۵ ش، چاپ شده است.

رستاقی نام نوعی رقص است که در بستک و نواحی
آن متداول است.

رستم بن سار ظاهراً رستم بن سالار بن محمد بن
سالار، او راست «خلاصه الادوار فی مطالب الاحرار»
در موسیقی، به زبان فارسی، و آن را در ۸۵۸ هـ ق
تألیف کرده است. [لغت نامه]

رسم نام لحن یا گوشه ای از موسیقی قدیم، که در کتب
متقدمان آمده است ولی از چگونگی نوای آن در
موسیقی کنونی ایران، اثری در دست نیست. احتمالاً
به او تار سازها اطلاق می شده است.

رستمال اجرای برنامه در جلو پوبلیک توسط یک
سولیست تکنواز یا تک سرا. چون برای اجرای برنامه
رستمال، خواننده یا نوازنده بایستی قبلاً قطعه
موسیقی مورد اجرا را حفظ کرده باشد، رستمال از
مصدر «رستاره» لاتینی به معنی حفظ کردن آمده
است. [چگونه از موسیقی لذت ببریم. برویز منصوری]
رسیل آن که با دیگری همصدا بخواند. همآواز.

[فرهنگ معین، لغت نامه]

در پی گرد کاروان غمش

از رسیلان ناله جرسیم [انوری]

رسیلی عمل رسیل. همراهی و همآوازی.
هزار دستان با هزار دستان رسیلی داوود را نشاید.

[لغت نامه]

ولی آن گه خجل گردی که استادی ترا گوید

که با داوود پیغمبر رسیلی کن در این صحرا [سنائی]

شهنشه چون شنید آواز شیرین

رسیلی کرد و شد دمساز شیرین [نظامی]

رسیلی کردن همراهی کردن. همآواز شدن. [لغت

ریاست هنرستان تبریز را بر عهده داشته است. علیمحمد رشیدی دارای قلمی شیوا و نافذ است و سالها با مجله موزیک ایران همکاری داشته و نوشته‌های او، بخصوص مطالب انتقادی هنری وی در مجله موزیک ایران، بسیار شیرین و گیرا و حاوی طنز ادبی است.

رضائی، مختار یکی از نوازندگان ثریمیت است که مدتی در ارکستر شماره هفت به نوازندگی ثریمیت اشتغال داشته است.

رضوانشاه خواجه رضوانشاه از استادان موسیقی عصر شاهرخ تیموری، که نوبتی ساخته بود با چند مقام و چند شعبه... [روضات الجنات، اسفزاری، ج ۲، ص ۳۹، لغت نامه]

رضوانی، مُصیّب یکی از افسران موزیک بود که توسط ستاد ارتش، برای طی دوره هنرستان موسیقی در سال ۱۳۱۸ش به هنرستان عالی موسیقی معرفی گردید و پس از پایان دوره این هنرستان، در سمت رئیس دسته‌جات موزیک ارتش به کار گمارده شد. **رَضوی** گوشه‌ای از دستگاه شور است، که در «کتاب اول ویولن» استاد صبا، گوشه سوم از دستگاه شور ذکر شده است.

رضیانی، حسن یکی از هنرآموزان موسیقی در هنرستان عالی موسیقی است که به سال ۱۳۲۹ش به این سمت تعیین گردید. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی، ص ۹۹]

رفیعی، داریوش نام یکی از خوانندگان رادیو است. وی با ارکستر مجیدوفادار همکاری داشت و شهرت خود را با خواندن چند آهنگ از وفادار احراز کرد. رفیعی دارای صوتی محزون و مؤثر بود و به همین جهت در زمان خود، طرفداران زیادی داشت. از بهترین آهنگهایی که وی خوانده، «گلنار» است. رفیعی در عنفوان جوانی درگذشت.

رق پوست که بر طبل یا کوس و نظایر آن کشند. [لغت نامه]

زیس شورش رق رویینه طاس

به گردون گردان در آمد هراس [نظامی]
رقاص رقص کننده. پای کوبنده. کسی که با حرکات موزون و هماهنگ، با نوای موسیقی بازی کند.

دل از مستی شده رقص با او
غلامی چند خاص الخاص با او [نظامی]
نریا بر ندیمی خاص گشته

عطارد بر افاق رقص گشته [نظامی]
نطع پر از زخمه و رقص نه

بحر پر از گوهر و غواص نه [نظامی]
ز شادی گل افشان زمان و زمین

گاهی دست رقص و گه آستین [طالب آملی]
رقاص بازی در تداول عامه، رقصی کردن و مسخره بازی و در مورد کارهای ناسودمند و غیر منطقی و دور از روش سلیم گویند: رقص بازی در آورده است. [لغت نامه]

رقاصخانه جایی که در آنجا، رقصان رقص کنند. [لغت نامه]

رَقاصَة مؤنث رقص. زن بازیگر و پایکوب زن رقص کننده. [لغت نامه]

رقاصی عمل رقص. عمل رقص و شغل رقص. شغل رقص. [لغت نامه]

لبش با در^۲ به غواصی در آمد
سر زلفش به رقصی در آمد [نظامی]
کبک رقصی کند مرغاب غواصی کند
این بدین معروف گردد آن بدان شاهر شود
[منوچهری]

ز رقصی عاشقان بر بساط
همه بزم شد پر عبیر نشاط [طالب آملی]
رقاصی کردن رقص کردن. رقصیدن.
کبک رقصی کند مرغاب غواصی کند
این بدین معروف گردد آن بدان شاهر^۱ شود
در تداول عامه، اعمال ناشایست و سبک انجام دادن.
[لغت نامه]

۱- مراد، درد دندان است. ۲- معروف.

رقص پاکوفتن. رقص کردن. [لغت نامه]

رقص بازی کردن و پای کوفتن رقص.

[منتهی‌الارب]

به اصطلاح اهل نغمه، پای کوفتن به اصول نغمات بود. [آندراج]

حرکاتی موزون همراه آهنگ موسیقی، اجرا کردن حرکات و اطوار مخصوص و متوالی سر و گردن، سینه، دستها و پاها، توأم با آهنگ موسیقی. هنر ایجاد زیبایی یا بیان احساسات به وسیله حرکات توأم با موسیقی. [فرهنگ معین]

کار رقص در قدیم الایام مثل زمان حال قصد از اظهار علامات فرح و سرور بود و گاهی از اوقات از جمله شعایر دینی بود و فعل مرقوم با صدای اسباب طرب و دایره به انجام می‌رسد. [قاموس کتاب مقدس]

حکم تو به رقص رقص خورشید

انگیخته سایه‌های جانور [ناصر خسرو]

بدان رقص و الحان همی بر تو خندد

تو از رقص آن خر چرا سوگواری

سبک باشی به رقص اندر چو بانگ مودنان آید

به زانو در پدید آیدت ناگه علت بلغم [ناصر خسرو]

لشک من در رقص و دل در حال و ناله در سماع

من دریده خرقه صبر و فغان آورده‌ام [خاقانی]

گرچه بدون تو چرخ تاج و نگین داد لیک

رقص نزدیک زب، تیشه زنی از شبان [خاقانی]

بین بر روزن چشم عروس روز نظاره

که بیند بچگان دیده را در رقص و مهمانی [خاقانی]

گردد فلک ز حیرت حالش زمین نشین

گردد زمین ز سرعت رقصش فلک خرام [خاقانی]

چو برگیرد بناز آن نازنین رقص

کند در زیر پای او زمین رقص

کدامین دل به جا ماند چو بیند

چنان رفاصه را در این چنین رقص

که می‌رقصد شوم قربان رفاص

چه رقص است این بلاگردان این رقص

دل از شوق لبش می‌رقصد آری

مگس دارد به یاد انگبین رقص

تذروان چمن پامال گشتند

سرت گردم همین باشد همین رقص

ز تمکین در عذابم یاد روزی

که می‌کردم به دست و آستین رقص

چه عشرت روبه عالم کرده طالب

که دارد آسمان رقص و زمین رقص [طالب آملی]

گفت من رقص ندانم بسزا

مطربی نیز ندانم بدرست [خاقانی]

رقص میدان گشاد و دایره بست

پر در آمد به پای و پویه به دست [نظامی]

در رقص و در سماع ز هستی فنا شده

اندر هوای دوست دلی ذره وار کو [عطار]

ندانی که آشفته حالان مست

چرا بر فشاند در رقص دست [سعدی]

به شعر حافظ شیرازی می‌رقصد و می‌نازند

سیه چشمان کشمیری و ترکان سمرقندی [حافظ]

سلطان ابوسعید که در حال مستی قاضی عضدالدین

ایجی را در محفل جمع به رقص واداشت، قاضی

امتنال امر کرد. شخصی او را گفت: مولانا، تو رقص

به اصول نمی‌کنی؛ زحمت مکش. مولانا گفت: من

رقص بریرلیغ می‌کنم نه به اصول.

رقص آمدن در رقص آمدن. به رقص آغازیدن.

[لغت نامه]

پیش از آن کز پر فشاند مرغ صبح آید به رقص

بر سماع بلبلان عشق جان افشاندند [خاقانی]

آدمیزاده اگر در طرب آید چه عجب

سرو در باغ به رقص آمده و بید و چنار [سعدی]

نام تو می‌رفت و عارفان بشنیدند

هر دو به رقص آمدند سامع و قایل [سعدی]

تو گر به رقص نیایی شگفت جانوری

از این هوا که درخت آمده است در جولان [سعدی]

بگویم غمزه را تا وقت شبگیر

سمندش را به رقص آرد به یک تیر [نظامی]

جایی که سرو بوستان با پای چوبی می‌چمد

مانیز در رقص آوریم آن سر و سیم اندام را [سعدی]
 امید وصل تو جانم به رقص می آرد
 چو باد که در گردش آورد ریحان [سعدی]
 اگر به رقص در آیی نو سر و سیم اندام
 نظاره کن که چه مستی کنند و جان بازی [سعدی]
 شنیدم که در لحن خنیاگری
 به رقص اندر آمد پری پیگری [نظامی]
 جسم خاک از عشق بر افلاک شد
 کوه در رقص آمد و چالاک شد [مولوی]
رقص اصول نوعی رقص، که به هندی رقص باره
 نال نامند. [غیاث اللغات]
 حرکات موزون هماهنگ با موسیقی.
رقص افکندن رقص افکندن در کسی: با رقص
 نشاط و حال پدید آوردن. در رقص و حالت آوردن
 کسی را. [لغت نامه]
 بلبل طویی که نوازند بلند
 رقص در ادريس و مسیحا فکند [امیر خسرو دهلوی]
رقصان در حال رقصیدن. رقص کنان. صفت حال
 رقصنده.
 تو نبینی برگها با شاخه ها
 کف زنان رقصان به تحریک صبا [مولوی]
 دست می زد چون رهید از دست مرگ
 سبز و رقصان در هوا چون شاخ و برگ [مولوی]
 در هوای عشق حق رقصان شوند
 همجو قرص بدر بی نقصان شوند [مولوی]
رقصانیدن رقصانیدن: به پایکوبی داشتن. مصدر
 منحوت از رقص عربی. ترفیص. به رقص آوردن. به
 رقص در آوردن. به رقص داشتن او را به رقص
 کردن. [لغت نامه]
رقص به یاد مستان دادن ظاهر آمثلی است از عالم
 سرود به مستان یاد دادن. [آندراج]
 سرشک می کند امشب به چشم گریان رقص
 که داده است ندانم به یاد مستان رقص [بیدل، لغت
 نامه]
رقص پیرای آنچه مایه پیرایش و رونق شود. که

سبب دست افشانی و پایکوبی گردد. [آندراج، لغت
 نامه]
 بود تا از دف اورقص پیرای
 سبکخیزی کند کوهی گرانمای [ملاطفر]
رقص چارپاره نوعی از رقص است. [لغت نامه]
 چهار فصل به می داده عیش را دادن
 به است در نظر از رقص چارپاره مرا [میرزایحیی،
 آندراج]
 رقص سماع. رقص درویشان. رقص و سماع
 دراویش. حال و وجد کردن.
 ببین در عبادت که پیرند و سست
 که در رقص حالت جوان اند و چست [بوستان]
رقص دخترک ژولیده نام آهنگی است که استاد
 علینقی وزیری برای تار نوشته اند، در گام «ر»
 چهارگاه.
رقص در گرفتن آغاز به رقص کردن. رقص
 آغازیدن. به رقص آمدن. [لغت نامه]
 چه عجب گر موافقت را صبح
 رقص در گیرد از نوای صبح [خاقانی]
رقص روحوضی در بعضی از مجالس عروسی و
 شادمانی و جشنها، به روی حوض منازل، چند قطعه
 تخته می گذارند تا نوازندگان و یا بازیگران رقص،
 کار خود را در آنجا انجام دهند، به طوری که همه
 تماشاچیان در اطراف حوض بتوانند از آهنگ و آواز
 و رقص آنها استفاده نمایند. در این گونه موارد، یکی
 از اعضای گروه، به روی حوض می رقصد، و این نوع
 رقص را، رقص روحوضی یا «تخته حوضی» نامند.
رقص زدن رقص کردن. رقصیدن [لغت نامه]
 هین بزن دستی که آن شاهد رسد
 هان بزن رقصی که لاله می رود [مولوی]
رقص سه پا این آهنگ در مواقع رقصیدن نواخته
 می شود و در صفحات بختیاری، با نوای آن
 می رقصند. آهنگ، بدون کلام است.

می گفتند که یک جوان هنوز در تصوف به مرحله‌ای نرسیده که از رقص دارای وجد روحی شود و خود را به خالق نزدیک ببیند. چون رقص صوفیان از قرن سوم هجری تا همین اواخر ادامه داشت. به شکل یک علم درآمده بود و صوفیان در بعضی از خانقاه‌ها، علم رقص را فرا می گرفتند و همان طوری که امروز در اروپا و آمریکا انواع رقص هست و هر رقص دارای یک «رنگ» مخصوص می باشد، رقص صوفیان نیز متعدد بود و هر یک از رقصهای آنان «رنگ و اشعار» مخصوصی داشت. صلیبها بعد از اینکه با مسلمین آشنایی به هم رسانیدند و دوست شدند، بعضی از رقصهای صوفیان را به اروپا آوردند و طبیعی است که «رنگ» آن رقصها هم به اروپا آورده شد و در موزیک اروپایی راه یافت. و می دانیم که نوازندگان اروپا در قرن یازدهم تا چهاردهم میلادی بیشتر «لوت» می نواختند که همان «عود» مشرق زمینی است. نوازندگان آن دوره، دوره گرد بودند و از یک قریه یا شهر به قریه یا شهر دیگر می رفتند و نوازندگی و خوانندگی می کردند. آنها آهنگهای رقص صوفیان را در اروپا متداول کردند و یکی از آهنگهای رقص اروپایی که به طور مسلم از «رنگ» رقص صوفیان گرفته شده، آهنگ «رقص فرشتگان»، تصنیف «هابدن» موسیقیدان اتریشی است که در نیمه دوم قرن هیجدهم میلادی می زیست و بطوری که خود مصنف گفته، آن آهنگ، یکی از رنگهای «رقص صوفیان» بوده که آن را با آلات موسیقی اروپایی نواخته است.

[غزالی در بغداد. ادوارد توماس. ترجمه ذبیح الله منصوری.
ص ۶۳۴ - ۶۳۵]

رقص طرب حکایت رقص و آهنگ. رقص و خوشی. رقصی که از خوشحالی باشد.
نذروان به رقص طرب خاستند
پروبال عشرت بیارستند [طالب آملی]
رَقصِ فَرنگچی نوعی رقص است که در این رقص، باسن را به حرکت در می آورند.



رَقصِ شاطری یکی از انواع رقصهای متداول در بین عامه مردم است. در این رقص، بازیگر با آهنگ خاصی، ادا و اطوار و حرکات شاطر سنگک پزی را تقلید می نماید و با نشان دادن حرکات خمیر در آوردن و پهن کردن آن بر روی پارو و گذاشتن در تنور، کار شاطر را با آهنگ رقص نشان می دهد، و این نوع رقص را رقص شاطری نامند.

رَقصِ شتر حرکاتی که از شتر در حالت وجد سرزند.

رقص الجمل. [لغت نامه]

رَقصِ شُتری رقصی است که از روی قاعده نباشد. حرکات ناهنجار شبیه به رقص.

رَقصِ شکم به پیچ و تاب در آوردن و لرزاندن منظم رقاص، قسمت کمر و شکم خود را. رقصی که موضوع آن مخصوصاً حرکاتی است که رقاصه به ناف و عضلات شکم دهد، و رقاصان مصری در این امر تخصص دارند. [فرهنگ معین]

رَقصِ صوفیان صوفیان رقص را از وسایل نزدیک شدن به خداوند می دانستند و رقص پیروان متعدد تصوف در گذشته، معروف بود. و بعضی از صوفیان حتی هنگام مرگ پیشوایان خود، بر مزار او می رقصیدند. رقص نزد صوفیان آن قدر اهمیت داشت که به جوانان اجازه رقصیدن نمی دادند و اگر جوانی وارد فرق تصوف می شد، نمی توانست برقصد. صوفیان جا افتاده و سالخورده می رقصیدند و

به چیز بستن و رقص فرنگچی کردن
 فریب خودند هم چون ضرور نیست ضرور [شفائی]
 ببیند یک سر مو جلوه آن زلف اگر زاهد
 کند رقص فرنگچی به بزم کفر و ایمانش [فوقی یزدی]
رَقص قاسم آبادی نام آهنگی است در مایه افشاری
 (گوشه شکسته) که استاد ابوالحسن صبا آن را تنظیم
 کرده و در کتاب «ردیف سوم ویولن» خود به چاپ
 رسانیده است.

رَقص کچگاه نوعی از رقص. [لغت نامه]
رَقص کچول جنبانیدن سرین به وقت رقص را
 گویند. [آندراج]

بگشاد نقاب و گفت زیبایی بین
 در رقص کچول شد که رعنائی بین [شرف سفروه]
رَقص کردن رقصیدن. حرکات منظم و موزون با
 آهنگ موسیقی.

همچو سپند پیش تو سوزم و رقص می کنم
 خود به فدا چنین شود مرد برای چون تویی [خاقانی]
 رقص آنجا کن که خود را نشنوی
 پنبه را از ریش شهوت بر کنی [مولوی]
 دل زنده می شود به امید وفای یار
 جان رقص می کند به سماع کلام دوست [سعدی]
 گر به طریق عارفان رقص کنی بضرب کن
 دینی زیر پای نه دست به آخرت فشان [سعدی]
رَقص گن رقص کننده. رقص که پایکوبی و پای
 بازی کند. [لغت نامه]

سرو قد و ماهروی لاله رخ و مشکوی
 چنگزن و باده نوش رقص کن و شعر خوان [خاقانی]
رَقص کنان در حال رقصیدن. در حال رقص.
 از قدمش چون فلک رقص کنان شد زمین
 همچو ستاره به صبح خانه گرفت اضطراب [خاقانی]
 مرغ شد اندر هوا رقص کنان صبحدم
 بلبله را مرغ وار وقت سماع است هم [خاقانی]
 او رقص کنان به زیر گردن
 می کرد بدین صفت نبردی [نظامی]
 سایه نور از علم شاخسار

رقص کنان بر طرف جویبار [نظامی]
 مرده از خاک لحد رقص کنان بر خیزد
 گرتو بالای عظامش گذری و هی رمیم [سعدی]
 بخت پیروز که با من به خصومت می بود
 بامداد از درمن رقص کنان می آمد [سعدی]
 عاشق آن است که بی خویشتن از ذوق سماع
 پیش شمشیر بلا رقص کنان می آمد [سعدی]
 و بدانم به دم مرگ که حشرم با تست
 از لحد رقص کنان تا به قیامت بروم [سعدی]
 بعد صد سال اگر بر سر خاکم گذری
 سر بر آرد ز گلم رقص کنان عظم رمیم [حافظ]
رَقص کننده رقص کن. رقص کنان. [لغت نامه]
رَقص مجسمه یکی از انواع رقصهای متداول بین
 مردم است. در این رقص، بازیگر به آهنگ مخصوص
 رقص مجسمه می رقصد و پس از چند حرکت و
 اطوار خاص، ناگاه در همان حالت، خود را مانند
 مجسمه بدون حرکت نگاه می دارد و در واقع، ایست
 می کند تا مجدداً آهنگ قطع شده از سر گرفته شود.
 و رقص به همین ترتیب قطع و وصل آهنگ، به
 حرکات رقص ادامه می دهد. این نوع رقص را رقص
 مجسمه می نامند.

رَقص مولوی یکی از انواع رقص است. [لغت نامه]
رَقص ناقوس گردیدن ناقوس. صوتی که از به
 حرکت در آمدن ناقوس ایجاد شود.

ای خرام آب حیوان کرده رفتار تو
 رقص ناقوس فلک از شعله دیدار تو [صائب]
رَقصندگی حاصل مصدر از رقصنده. [لغت نامه]
رقصهای سراوان در حومه سیستان و بلوچستان،
 رقصهای دسته جمعی زنان و مردان را در اصطلاح
 محلی، «صحبت» می نامند، و ساز زنها آنها را
 همراهی می کنند، صحبت دو نوع است:

«دو چایی» که رامشگران با آهنگ سرنا و دهل، دور
 خود می چرخند و در هر حرکت دورانی، دو بار
 دستها را به هم می زنند و «گران چایی» که حرکات
 رقصان، ملایم و آهسته است و هم آهنگ پا نوای

او کمانچه است و با سازهای دیگر نیز آشنایی دارد در حال حاضر (۱۳۵۳ ش) در ارکستر سنتی شماره ۱ مرکز سرود وزارت ارشاد اسلامی، نوازندگی عود را به عهده دارد.

رَمَلِ لحنی از الحان موسیقی. [اقرب الموارد، لغت نامه]

رُموز سازی است که توسط هنرمندی از اهالی همدان موسوم به خسرو ابداع شده است. ساختمان این ساز با اینکه ترکیبی است از تار و کمانچه، بیشتر شبیه به تار است و دارای پنج رشته است که دوتا از آنها از جنس ابریشم و سه رشته دیگر، از جنس مس زرد رنگ است. این ساز را با کمانه (آرشه) می‌نوازند.

[تاریخ موسیقی نظامی ایران، حسینعلی ملاح، ص ۱۱۷]

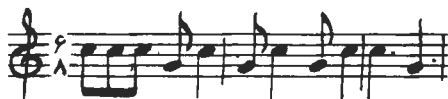
رنا آواز. طرب و نشاط. [لغت نامه]

رنده یکی از نوازندگان معروف ضرب بود که به این نام شهرت داشت و بیشتر، در زورخانه‌ای که کاظم ملک‌التجار خراسانی در بازار حلبی سازهای تهران دایر کرده بود، ضرب می‌گرفت. رنده، تصنیف و اشعار ضربی را نیز می‌خواند. [دو مقاله درباره

موسیقی، حسن مشحون، ص ۴۶]

رنگ قسمتهای ضربی در ردیفهای آواز که موزون و نشاط آور است. هر دستگاه، رنگ خاصی دارد، مانند: ضرب اصول در شور و رنگ دلگشا در سه‌گانه. رنگ را در آخرین قسمت موسیقی اجرای می‌کنند، چون دارای ضرب نسبتاً تندی می‌باشد و موجب نشاط خاطر می‌گردد. در مراسم جشن و سرور که رقص هم اجرا می‌شود، آهنگ آن با نوای رنگ است که در ایران اشتها خاصی دارد، به خصوص در آذربایجان و شمال کشور، رنگها غالباً با ریتم شش هشتم است.

نمونه ریتم رنگ متداول:



دهلی، دستها را به هم می‌زنند. در هر دور رقص، رامشگران، دایره‌سان، گرد رقصندگان قرار می‌گیرند و به صدای ساز، رقصیدن آغاز می‌کنند. آواز خوانی زنان در مجالس شادی، «لادو» و درسوگواریه‌ها، «مردگ» یا «صوتک» نام دارد. آوازخوانی مردان را سراوانیها «صدرت» می‌گویند زنان سراوان علاوه بر «لادو» و «موتک»، هنگام وضع حمل زنان دوست یا طایفه خود نیز آواز می‌خوانند. رسم، این است که شب هنگام پس از خوردن شام، اشعار مخلی را می‌خوانند و زنان دیگر همصدا و به همان آهنگ، آنچه را که او خوانده، می‌خوانند. سراوانیها آوازخوانی شب را که در خانه زائو معمول است، «شب تکی» می‌گویند.

کشتگران نیز وقت شخم زدن زمین با گاو آهن. به صدای نسبتاً بلند آواز می‌خوانند و شگفت نیست که این آوازخوانی ساده خوشاهنگ از خستگی ایشان بکاهد. [بلوچستان و سیستان، اقبال یغمایی، ص ۱۱۸]

رقصیدن مصدر منحوت از رقص. پای کوفتن. بازیگری کردن. حرکات موزون همراه آهنگ موسیقی اجرا کردن.

رقصیدن لایق رقصیدن. در خور رقصیدن. [لغت نامه]

رقصیده رقص کننده. رقص کنان. رقصان. [لغت نامه]

رکب شعبه شانزدهم از شعب بیست و چهارگانه موسیقی، و آن سه نغمه است به ترتیبی معین و اهل عمل گویند رکب چهارگاهی است محط بردوگاه که طرفین به چند نوع اضافات کنند. این شعبه با «راهوی» «اصفهان» «حسینی» و «زیرفکن» مناسب است.

رمضان ابن ساعانی، فخرالدین رضوان بن محمّد، - ۶۱۸ ق.

رمضانی، سعید، ۱۳۱۸ - سعید رضانی قزوینی فرزند ابوالقاسم متولد سال ۱۳۱۸ ش در تهران، موسیقی را نزد اساتید فن یاد گرفته و ساز تخصصی

رواشمین از آهنگهای ضربی بدون کلام قدیم است. این لحن، در موسیقی ثبت شده به نت این روزگار، وجود ندارد.

روانبخش، رضا فرزند آقاجان دوم، در تصنیف خوانی و نوازندگی ضرب، هر دو استاد بوده است. [پژوهشی کوتاه، داریوش صفوت]

روانی نوعی از اصول موسیقی. [آندراج، لغت نامه] رَوَاه ریاب را گویند. و آن سازی است مشهور، و معنی ترکیبی آن، «آواز حزین بر آورنده» است، چه، رو، آواز حزین و برآورنده صدا و ندا باشد و آن را معرب کرده، ریاب گفته‌اند. و نام بعضی نهاده‌اند، مانند: ریاب و ربابه. آلتی از موسیقی که ریاب نیز گویند. شاشنک، شاشک، شارشک. [لغت نامه] روتونیک درجه دوم یا دومین نت هر گام کوچک یا بزرگ را که درجه دوم گام می‌شود، روتونیک نامند.



روح نام پرده‌ای باشد از پرده‌های موسیقی. [برهان قاطع، لغت نامه]

روح افزا یا: «روح افزای»، گوشه‌ای از دستگاه پنجگاه، که در کتاب «هفت دستگاه» موسی معروفی به شماره ۹ در دستگاه پنجگاه به چاپ رسیده است. آلتی است موسیقی از ذوات الاوتار، که کاسه آن ترنجی است و بر آن شش وتر جفت جفت بندند. چهار وتر از ابریشم و دو وتر از سیم برنجی است. [فرهنگ معین]

روح افزا (سیمون ایمره سلیمان) سیمون ایمره سلیمان، معروف به روح افزا، از شاگردان درویش خان در رشته تار است که ویولن نیز می‌نوازد. روح افزا در تهیه و تدوین کتاب «هفت دستگاه» سهم بسزایی دارد. [مجله موزیک ایران].

سال دوازده، شماره ۱۳۳، ص ۲۲]

روح افزای سازی ترنجی شکل؛ و دارای شش سیم،

رنگهای خوب و زیبا در موسیقی ایران به قرار زیرند:

رنگ اصفهان درویش خان

رنگ دشنی رضامحجوبی

رنگ کرشمه عباس خوشدل

رنگ حاشیه رنگی در دستگاه چهارگاه، که از زمانهای قدیم در موسیقی ما متداول بوده است.

← [بحور اصول]

رنگ خربی رنگی در دستگاه ماهور است که از دوران قدیم به یادگار مانده و جزء یکی از ۲۴ نوع اصول بوده است. ← [بحور اصول]

رنگ دلگشا رنگ دلگشا در دستگاه سه گاه نواخته می‌شود و از یادگارهای موسیقی قدیم ایران است.

← [بحور اصول]

رنگ شهر آشوب رنگی است که در دستگاههای شور و چهارگاه نواخته می‌شود و جز بحور اصول و از موسیقی قدیم است. ← [بحور اصول]

رنگ ضرب اصول یکی از اصول بیست و چهارگانه بحور اصول موسیقی قدیم است و در دستگاه شور، اجرا می‌شود. ← [بحور اصول]

رنگ فرح رنگی است در دستگاه همایون، که از موسیقی قدیم ایران است. ← [بحور اصول]

رنگ فرح انگیز رنگ فرح انگیز، یکی از اصول بیست و چهارگانه بحور اصول موسیقی ایران است، که در آواز اصفهان اجرا می‌شود. ← [بحور اصول] رنگ گرفتن آهنگی مخصوص برای رقص... [لغت نامه]

رنم رن. نیکو سرود گویان. و گویا جمع رنماست. مغنیان خوش سرود. [لغت نامه]

رنم سرآیدن. ترجیح صوت با شادمانی. آواز صوت. [لغت نامه]

رنمه آواز نیکو. [منتهی الارب، لغت نامه] رنیم کشیدن و نیکو کردن آواز. با طرب بر آوردن صوت. [لغت نامه]

رو آواز حزین. در سانسکریت، «رو» به معنی مطلق آواز هست. [لغت نامه]

زهی بندند.

۲- سازی که به آن عود یا بربط گویند.

۳- مطلق ساز (دست باز) یا هر گونه از آلات موسیقی.

تاری که بر روی ساز بسته می‌شود. سازی از خانواده ذوات‌الوتار.

آنچه نتوانند زد آن دیگران بر هفت رود

آن نوا از دست چپ آن ماه بر یکتازند

معاشری خوش و رودی بساز می‌خواهم

که درد خویش بگویم به ناله بم و زیر

که حافظ چو مستانه سازد سرود

ز چرخش دهد زهره آواز رود [حافظ]

مغنی کجایی به گلبانگ رود

به یاد آور آن خسروانی سرود [حافظ]

بس کن آن قصه رباب کز آن

زرد و نالان شدی چو رود و رباب [ناصر خسرو]

مغنی سحرگاه بر بانگ رود

به یاد آور آن پهلوانی سرود [نظامی]

همه آراسته بارود و جامند

چو مه منزل به منزل می‌خرامند [نظامی]

گر زخود غافلم به پاده و رود

نیستم غافل از سپهر کبود [نظامی]

لیکن شب و روز در خرابات

بارود و سرود و نقل و جامیم [عطار]

مغنی بزن آن نو آیین سرود

بگو با حریفان به آواز رود [حافظ]

همی بود یک هفته در نیمروز

گهی رود می‌خواست گه باز و بوز [فردوسی]

بیودند یک هفته با رود و می

بزرگان در ایوان کاووس کی [فردوسی]

بفرمود تا خوان بیاراستند

می و رود و رامشگران خواستند [فردوسی]

هیچ راحت می‌نبینم در سرود رود نو

جز که از فریاد و زحمت خلق را کاتوره خاست

[رودکی]

که چهار سیم آن از ابریشم و دو سیم دیگر از فلز بوده است. سیمهای ابریشمی، دو به دو با هم کوک می‌شده و به منزله دو سیم بوده‌اند. کوک دو سیم فلزی، به دلخواه نوازنده و متناسب با هر آهنگی در تغییر بوده است. [مجله موزیک، سال ششم، ش ۱، ص ۲۶].

روح‌الارواح نام گوشه‌ای در آواز بیات ترک است. این گوشه در کتاب «ردیف دوم ویولن» استاد صبا و کتاب «هفت دستگاه» موسی معروفی مندرج است.

روح‌انگیز ← عباسی، بتول، ۱۲۸۲-

روحانی، انوشیروان انوشیروان روحانی در سال ۱۳۳۹ش در رشته پیانو از هنرستان موسیقی ملی فارغ‌التحصیل شد، سپس همکاری خود را با رادیو شروع کرد. ابتدا در ارکستری که به رهبری عباس شاپوری اداره می‌شد، نوازندگی پیانو را به عهده داشت و بعد، شروع به ساختن آهنگ کرد. روحانی در عصر خود، یکی از فعالترین هنرمندان بود. از آهنگهای معروف وی: سلطان قلبها و تولد را می‌توان نام برد. وی برای فیلمهای فارسی نیز آهنگهایی مناسب تصنیف کرد و به موازات آن، به امر تدریس پیانو و ارگ هم می‌پرداخت.

روحبخش، عزت بانو عزت روحبخش در تهران متولد شد. وی یکی از خوانندگان مشهور زمان خود بوده و با ارکسترهای مختلف رادیو و برنامه گلها نیز همکاری داشت. صدای روحبخش طرفداران فراوانی داشت.

روح‌راح لحنی است از موسیقی قدیم. [فرهنگ معین، لغت نامه]

روحی قر، ابراهیم ابراهیم روحی فریکی از لیسانسیه‌های موسیقی از هنرستان عالی موسیقی در رشته ویولن است که بعداً در همان هنرستان به تدریس پرداخت. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی- ابراهیم صفائی، ص ۱۱۶]

رود رود در موسیقی، سه معنا دارد:

۱- وتر. رشته. تار. یا سیمی از زه، که بر سازهای

باز تویی رنج باش و جان تو خرم
 بانی و بارود و بانبید فنا روز [رودکی]
 گویی تو سال و مه به رود و سرود
 نشنوی مویه خروشان را [رودکی]
 بر آمد ابر پیریت از بنا گوش
 مکن پرواز گرد رود و بگماز [کسایی]
 بر آن جامه بر مجلس آراستند
 نوازنده رود و می خواستند [فردوسی]
 همه شب ببودند با نای و رود
 همی داد هر کس به خسرو درود [فردوسی]
 بسازید نوحه به آواز رود
 به بربط همی مویه زد با سرود [فردوسی]
 گشتند ستوروار تا کی
 بارود و می و سرود و ساغر [ناصر خسرو]
 به بربط چو بایست برخاست رود
 بر آورد مازندرانی سرود [فردوسی]
 می نهادند و چنگ ساخته شد
 از زدن رودها نواخته شد [نظامی]
 مثال طبع مثال یکی شکافه زن است
 که رود دارد بر چوب بر کشیده چهار [دقیقی]
 از زخم هفت و هشت نیایی مراد دل
 یک بار پنج رود و سه تار و چهار گیر
 پنداری ای اخی که بمانی تو جاودان
 گر رود نگسلد ره دلگیر می زنی [سنائی]
 رود به معنای مطلق ساز.
 جرعه ای باده بر نوازش رود
 بهتر از هر چه زیر چرخ کیود
 کرد می عیش و لهو ساختمی
 به می و رود جان نواختمی
 داشت از تیغ و تیغ بازی دست
 فارغانه به رود و باده نشست
 آمد از هر طرف نوازش رود
 باد بر خستگان عشق درود
 ای همنفسان مجلس و رود
 بدروید شوید جمله بدروید [نظامی]

دماغ نبوشنده را سرگر ان
 ز نوش می و رود رامشگران [نظامی]
 ای پسر از هر چه هست دست بشوی و برو
 راه خرابات گیر و رود و سرود و نبید
 یار نیک و بانگ رود و جام می
 دیگ چرب و نان گرم و آب سرد
 بر نگر دم زین سخن تا زنده ام
 گر خرد داری توزین هم بر نگرد [سنائی]
 رود سازان همه در کاسه سرها به سماع
 شربت جان زره کاسه گر آمیخته اند [خاقانی]
 رود، به معنای سازی که به آن عود یا بربط گویند.
 آسمان در صفت تربیت دولت تو
 به مقامی است که باشد صفت مادر رود
 سالها شد که به عهده تو ندیده است کسی
 ناله کز دست کسی کرد جز ابریشم رود [عجیب الدین
 گلپایگانی]
 رود می گیرم و می گویم هان تا فردا
 شغل فردا بین چون بیش بود سپید راه
 شاه گیتی مرا گرمی داشت
 باز خواندی مرا زمان به زمان
 گاه گفتی بیا و رود بزن
 گاه گفتی بیا و شعر بخوان [فرخی]
 ببودند یک هفته با نای و رود
 ابا سور و جشن و خرام و سرود [فردوسی]
 شکر ریخت مطرب به رامشگری
 کمر بست ساقی به جانپوری
 زتری که می رفت رود و رباب
 هوس را همی برد چون رود آب
 نوازندگان نی و رود و جام
 بر آراسته دست مجلس تمام
 بر سر سرو بانگ فاختگان
 چون طرب رود دلنواختگان
 چو زنگی در آید به زنگاله رود
 ز شهرود رومی بر آمد سرود
 بگفتا خوری باده دانی سرود

رود رباب من است روده اهل ریا [خاقانی]
 رود زدن رود نواختن. رود زنی کردن.
 گاه گفتی بیا رود بزن
 گاه گفتی بیا و شعر بخوان [فرخی، لغت نامه]
 روڈ زن رود زننده. زننده رود. رود نواز. رود ساز. رود
 سرای.
 زخمه رود زن نه پست و نه تیز
 زلف ساقی نه کوتاه و نه دراز [فرخی، لغت نامه]
 نوازنده رود. رود نواز مطرب.
 چو شب کرد بر آفتاب انجمن
 بیاورد می با یکی رود زن [فردوسی]
 وزان روی سهراب را با انجمن
 همی می گسارید با رود زن [فردوسی]
 زین روی باغ صف بتان ملک پرست
 زان روی صف رود زنان غزلسرای [فرخی]
 ملک یوسف کنون در کاخ خود چون رود زن خواند
 ندیمان را و خوبان را به نزد خویشان خواند [فرخی]
 رود ساز رود سازنده. سازنده. مطرب. رامشگر.
[فرهنگ معین]
 بفرمود تا پیش او تاختند
 بر رود سازانش بنشاختند [فردوسی]
 پری کی بود رود ساز و غزلخوان
 کمند افکن و اسب تاز و کمان ور [فرخی]
 می ننوشیم ز رود سازان نغمه
 می نستائیم زمیگساران ساغر [مسعود سعد]
 تا به بزم تو منقطع نشود
 حلقه رود ساز و مدحت خوان [مسعود سعد]
 گاهی به بزمگاه طرب چشم و گوش تو
 زی لحن رود ساز و رخ می گسار باد [مسعود سعد]
 ناهید رود ساز به امید بزم تو
 دارد به دست جام عصیر اندر آسمان [سوزنی]
 رودسازان همه در کاسه سرها به سماع
 شربت جان زره کاسه گر آمیخته اند [خاقانی]
 با همه نیکویی سرود سرای
 رودسازی به رقص چابک پای [نظامی]

بگفتم بلی پیشم آورود
 از او بستدم رود عاشق نواز
 زبی سازیش پرده بستم به ساز
 سر زخمه بر رود بگماشتم
 سرودی فریبنده پرداختم
 زدم زخمه ای چند رنگی فریب
 برون بردم از جان زنگی شکیب
 در آرای مغنی سرم را ز خواب
 به ابریشم رود و چنگ و رباب [نظامی]
 همی چه گفتم گفتم که با فضایل من
 نه باده باید و ساقی نه رود و رود نواز [قائمی]
 رود به معنای ساز، مانند بریط و عود.
 بزی با امانی و حور قبائی
 به رود غوانی و لحن اغانی
 تا هزار آواز سرو بر آرد آواز
 گویند زار زار همه شب سرودها [منوچهری]
 مرغان همی زنند همه روز رودها
 گویند زار زار همه شب سرودها [منوچهری]
رود آراستن آراستن رود. راست و میزان کردن رود،
 برای نواختن آهنگی مخصوص. آماده ساختن و
 کوک کردن رود، برای بر آوردن سرود و نغمه تازه
[لغت نامه]
 زننده دگرگون بیاراست رود
 بر آورد ناگاه دیگر سرود [فردوسی]
رود جامگان ذوات الاوتار. سازهای زهی. **[فرهنگ**
معین]
رود جامه هر ساز زهی. ذوالوتر. نوعی ساز. **[فرهنگ**
معین]
رود خانی این ساز شبیه طنبور شرویان بوده است،
 که بر روی نصف آن پوست کشیده، آن را سیم کشی
 می کرده اند. تعداد سیمهای آن ثابت نبوده است و
 می توانسته اند بدانها اضافه یا کم کنند. [مجله
 موزیک، سال ششم، ش ۱، ص ۵۱]
رود رباب نغمه رباب. **[لغت نامه]**
 تا به نوای مدیح تو برداشتم

در کشورهای دیگر نیز آن را اجرا کرده‌اند، لیکن به وجهی بهتر، و با گسترش و آرایشی کاملتر رودکی به سال ۳۲۹ هجری قمری وفات یافت.

بوی جوی مولیان آید همی

یاد یار مهربان آید همی

ریگ آموی و درشتیهای او

زیر پایم پریشان آید همی

آب جیحون از نشاط روی دوست

خنک ما را تا میان آید همی

ای بخارا شاد باش و شاد زی

میرزی تو شادمان آید همی

میر ماه است و بخارا آسمان

ماه سوی آسمان آید همی

میر سرو است و بخارا بوستان

سرو سوی بوستان آید همی

رودکی، جریده‌ای به مدیریت دکتر محمود خوشنم، حاوی مطالب مربوط به موسیقی بود که به مدت چهار سال و به تعداد ۴۸ شماره انتشار یافت. مطالب این مجله، شامل نقد و بررسی برنامه‌های هنری اجرا شده در عصر خود نیز بود.

رودگر آن که تارهای ساز و زه کمان بسازد.

سازنده تارهای ساز و کمان

گفت هان رودگر بیار شتاب

قد صد گز طناب محکم تاب [امیر خسرو دهلوی، لغت نامه]

رود گسستن پاره شدن زه ساز.

پندار ای اخی که بمانی تو جاودان

گر رود نگسلد ره جاوید می‌زنی [سنائی، لغت نامه]

رود نواز نوازنده. آن که رود نواز. رودساز. رود

سرای. سازنده و نوازنده رود، که نام سازی معروف

بوده است. رود زن. مطرب.

گر پنهانک مهمان کنی از عامه به شب

طبع ساز و طربی یا بیش و رود نواز [ناصر خسرو، لغت

نامه]

رود نوازی عمل رودنواز. رود سازی. رود سرایی.

می و میوه و رود سازان ز پیش

همی خورد می با کنیزان خویش [اسدی]

اگر ساز و آزا ست مر خوش ترا

بت رود ساز و می خوشگوار [ناصر خسرو]

رود سرای رود سراینده. سراینده رود. رودنواز. رود

ساز. رود زن. رود نوازنده. [لغت نامه]

هنوز رود سرایان نساختند به روم

ز بهر مجلس اوار غنچون و موسیقار [فرخی]

رودکی - ابو عبدالله جعفر بن محمد ۳۲۹ ق.

نامش محمد و کنیتش ابوالحسن و به قولی عبدالله

بوده و بعضی جعفر بن محمد الرودکی گفته‌اند و

رودک از توابع بخارا است و بعضی گفته‌اند که به

مناسبت نواختن رود، به رودکی معروف شده و

برخی را عقیده آن است که از کودکی نابینا نبوده.

علاوه بر فنون ادب، در موسیقی مهارتی بسزا داشته و

رود را نیکو می‌نواخته. [گلزار جاویدان. محمود

هدایت. ج ۱، ص ۵۶۴]

شاعری نامدار و موسیقیدانی خوب بوده که در

اواسط قرن سوم هجری قمری به دنیا آمده و در

دربار امیر نصر سامانی می‌زیسته است. در شاعری،

استاد، و موسیقیدانی شهیر در زمان خویش بوده

است. درباره تسلط او بر موسیقی، داستانی است که

بسیار گفته‌اند و خلاصه آن چنین است: زمانی

امیر نصر در خطه خوش آب و هوای بادغیس، بیش

از حد درنگ کرده بود و هیچ قصد برگشتن به

پایتخت را نداشت. رودکی به تقاضای بزرگان ملک،

برای آگاهی امیر، قصیده‌ای با آهنگی ویژه بساخت و

در حضور امیر بخواند. قدرت استاد در خواندن و

نواختن این شعر و آهنگ، به قدری مؤثر بوده که

امیر نصر پس از پایان استماع آن، بدون هیچ گونه

تمهیدی، آهنگ برگشتن به پایتخت نموده است.

روح الله خالقی بر روی این قصیده رودکی، آهنگی

در آواز اصفهان ساخته است که توسط مرضیه و

بنان، دو خواننده مشهور عصر خود، خوانده شده

است. ملودی خالقی به حدی زیبا و دلنشین است که

بنثر. مأخوذ از «روضه الشهداء» تألیف ملاحسین واعظ کاشفی. مقابل تعزیه که نوحه سرایی، بنظم است.

ذکر مصیبت حضرت حسین [ملاحسین کاشفی معاصر سلطان حسین بایقرا و امیر علیشیر نوایی در قرن دهم کتابی در این مورد به نام «روضه الشهداء» نوشت که در مجالس سوگواری آن حضرت، عیناً آن کتاب را برای مردم می‌خواندند و این خوانندگان را «روضه‌الشهداء» خوان می‌گفتند و کم‌کم روضه‌الشهدا خوان را روضه‌خوان گفتندی و کلمه روضه را بر ذکر مصیبت اطلاق نمودندی. [لغت نامه]

روضه‌خوان کنایه از کسی که در عاشورا، روضه‌الشهدا بر سر منابر بخواند. کسی که شغل و پیشه وی خواندن روضه باشد.

گر به پیری خدا نکرده رسد

روضه‌خوانان منبر نازند [شفائی]

روضه‌خوانی عمل روضه‌خوان. سوگواری. عزاداری حضرت سیدالشهدا و برپاداری عزای آن حضرت. [فرهنگ ناظم‌الاطبا، لغت نامه]

روضه ماه محرم مجمعی که در ایام عاشورا، در آنجا گرد آمده روضه‌الشهدا می‌خوانند و گریه می‌کنند و ماتم می‌گیرند. [آندراج، لغت نامه]

ما را که از فراق بتان دیده پر نم است

گلگشت باغ روضه ماه محرم است [اشرف]

روله بزانی یکی از آهنگهای محلی کردی است «فرزند باید بداند». اشعاری است در وصف و تشریح اصول و فروع دین و نصایح دلپذیر از والدین به فرزند که در بین اکراد «روله بزانی» مشهور است و آهنگ آن در دستگاه ماهور است. دارای وزنی سنگین است که غالباً مادران برای طفل خردسال خود می‌خوانند و اشعار آن بیست هجایی است.

روله بزانی روله بزانی

فرضه ورجه گشت مبو بزانی

«فرزند باید بدانی باید بدانی

نواختن رود. زدن رود. [لغت نامه]

رود نوازیدن رود نواختن. رود زدن. مطربی کردن.

بینی آن رود نوازیدن با چندین کبر

بینی آن شعر سراییدن با چندین ناز [فرخی، لغت نامه]

روده وتر یا زه آلات موسیقی که ذوی‌الآوتار باشند.

[لغت نامه] سه وتر

روشنچراغ نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که تنها نام آن برای ما بر جای مانده، از چگونگی لحن آن در موسیقی کنونی ایران اثری در دست نیست.

مطربان ساعت به ساعت بر نوای زیر و بم

گاه سروستان زنند امروز گاهی اشکنه

نوبتی پالیزبان و نوبتی سرو سهی

نوبتی روشنچراغ و نوبتی گاو یزنه [منوچهری]

روشن روان، کامبیز، ۱۳۲۸ - به سال ۱۳۲۸ ش

متولد شد و از سال ششم ابتدایی وارد هنرستان

موسیقی ملی گردید. در سال ۱۳۴۶ موفق به اخذ

دیپلم موسیقی شد و لیسانس (خود را نیز در رشته

موسیقی)، و درجه فوق لیسانس را از دانشگاه

جنوب کالیفرنیا گرفت. کامبیز روشن‌روان،

موزیک‌های خوبی برای فیلم ایرانی را تصنیف کرده،

و همچنین اقدام به تهیه ده حلقه نوار از موسیقی ایران

کرده که به وسیله کانون پرورش فکری کودکان و

نوجوانان عرضه شده است.

روشن ضمیر، - ۱۰۷۷ ق. از گویندگان استاد، و

دانشمندان زبان فارسی و تازی و هندی، و از

موسیقیدانان نامی در هند بود. وی با چهارده هزار نوا

آشنایی داشت و معاصر مؤلف «مرآت الخیال» بود و

به سال ۱۰۷۷ هـ ق در گذشت.

ابیات زیر از اوست:

بیا ساقی ای دلبری پیشه‌ات

نی بزم دل قلقل شیشه‌ات

که ما هم بر آرم ازین برده شور

به الحان داوودی آرم زور [مرآت الخیال. ص ۱۴۹]

۱- آشنایی با چهارده هزار نوا، اغراق است. م.

روضه نوحه سرایی بر مصایب اهل بیت رسول (ص)

واجب است پیش از هر چیز این را بدانی»
رومبا مأخوذ از فرانسه. رقصی که اصل آن از آمریکای

جنوبی است. [لغت نامه]

رمبا رمبا رمبا نشکنی لوله لامپا

لوله لامپا گروونه دونه‌ای هفده قروونه

کلامی است که بر روی ترانه شیرازی «مستم مستم»
گذاشته‌اند و مطربان، آن را می‌خوانند.

رومی آهنگهایی که از مملکت عثمانی به ایران آمده و
اغلب وزن دو ضربی دارد. [فرهنگ معین، لغت
نامه]

در کتاب هنرستان برای سال سوم ویولن آهنگی در
گام سل کوچک به نام رومی مندرج است.

رومی، غلامعلی متولد سنندج است. چون دارای
صوتی خوش بود، در برنامه‌های موسیقی رادیو
سنندج، ترانه‌های محلی کردی را می‌خواند. پس از
پایان تحصیلات متوسطه، موفق شد در رشته ادبیات
فارسی از دانشگاه تهران لیسانس بگیرد. به موازات
آن، با ارکسترهای کردی رادیو ایران و ارکستر
شماره ۶ در (سال ۱۳۳۶ ش) همکاری داشت؛ و
ترانه‌های فارسی را نیز با ارکستر مجید وفادار
می‌خواند. سپس به فرهنگ و هنر منتقل شد و
سرپرستی سازمان فولکلوریک را به عهده گرفت و
در اوایل انقلاب اسلامی ایران، مدیریت اداره کل
فرهنگ و هنر کردستان، به وی محول گردید.

رونق نما نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم، که در کتب
متقدمان مذکور افتاده است. در موسیقی فعلی ایران،
لحنی یا نوایی به این نام وجود ندارد.

رونمایان ششمین نت هر گام بزرگ یا کوچک را
درجه ششم یا «رونمایان» گویند.



رویون rouillon یکی از اولین کارشناسان موسیقی
نظام، که از کشور فرانسه به ایران اعزام شد، بود.

برای تشکیل «موزیک سلطنتی» به سال ۱۲۳۵ش به
استخدام دولت ایران در آمد و پس از دو سال رئیس
دسته موزیک مزبور شد.

رویین خم رویینه خم. کوس و دمامه و نقاره بزرگ.

نالۀ کرنا و رویین خم

در جگر کرده زهره‌ها را گم [نظامی، لغت نامه]

رویینه کوس کوس که از روی کرده باشند. [لغت
نامه]

زدند از بر پیل رویینه کوس

جهان شد ز گرد سپاه آبنوس [فردوسی]

رویینه نای بوق برنجین. سازونی که از روی سازند.
[لغت نامه]

ره ره یا راه: آهنگی است در موسیقی.

سرآیندگان ره پهلوی

زیس نغمه داده نوارا نوی [نظامی، لغت نامه]

رُهاب گوشه‌ای از آواز افشاری که در اول دستگاه
شور هم آمده است، شباهت زیادی به شروع آواز نوا
دارد. این گوشه را بعد از گوشه عراق که اوج
افشاری است، اجرا می‌کنند. حالتی صبورانه دارد و
گویی، نوجوانی است مغرور در حالت رجزخوانی که
ناگاه با پیری جهان‌دیده روبه‌رو می‌شود که او را به
حلم و بردباری دلالت می‌کند. نصایح پیرمرد چون از
روی خلوص نیت و صفای باطن است، در جوان
مؤثر می‌افتد و حالت آرامش و سکونی را به او القا
می‌نماید (این چنین حالتی را رهاب بعد از عراق
افشاری دارد).

رهاد نوایی از موسیقی. [فرهنگ ناظم‌الاطبا، لغت
نامه]

رهاو نغمه و آهنگی است از موسیقی قدیم. [فرهنگ
معین، لغت نامه]

رهاوی گوشه‌ای از دستگاه نوا، که در کتاب «هفت
دستگاه» ردیف موسی معروفی به شماره ۲۸ از
دستگاه نوا به چاپ رسیده است.

از رهاوی پیش ارباب نغم

شد دو نوروز این عرب آن یک عجم

نکیسا در ترنم جادوی ساخت

پس آن که این غزل در راهوی ساخت

نام مقامی است از دوازده مقام موسیقی و وقت سراییدن آن، از صبح تا طلوع است. به هندی آن را «للت» گویند.

آوازی است که در آخر افشاری نواخته می‌شود. نصیحت آمیز، و حالتش بر عکس افشاری است. سوز و گداز و ناله و ندبه ندارد، بلکه به پیر تجربه دیده‌ای شبیه است که می‌خواهد آب خنکی بر دل داغ‌دیده مصیبت دیدگان بریزد و آنان را با نصایح دلپذیر، امیدوار کند و در ضمن بگوید که آرزوی بشر تمام شدنی نیست، پس برای اینکه آسوده زیست کنیم، باید دامان آرزو را فرا کشیم تا ادامه حیات که گاه با رنج و ناکامی و زمانی با شادی و کامرانی توأم است، سهل و آسان باشد. [فرهنگ معین]

نام آوازی که آن را در حصن رهاو که از حصون قدیمه روم بوده صاحب صوتی وضع کرده منسوب به رهاو بوده، از این رو رهاوی خوانند و به راهوی که مقلوب آن است نیز معروف شده است.

[آندراج]

کبک غزلخوان مگر پرده رهاوی گرفت

ورنه چرا چاک زد لاله صوفی شعار [شمس طبری]

لاجرم از سهم آن بریط ناهید را

بندرهای برفت رفت بریشم زتاب [خاقانی]

و مقام رهاوی را گوید نافع است به جهت مرض تشنج و لقوه و اختلاج و مفاصل و درد پشت تأثیرش را از برج حوت دانسته با شعبه نوروز عرب و شعبه نوروز عجم.

براق خود فراز عرش راند

چو قرآن در رهاوی صبح خواند

[خواجہ عبدالرحمان بن سیف الدین غزنوی]

رهای رهاوی. مقامی از موسیقی. لهجه‌ای در رهاوی

است که نام مقامی از موسیقی است. [لفت نامه]

رَه باستانی نام یکی از آهنگهای قدیم، که تنها نام آن به یادگار مانده است. از چگونگی لحن آن اثری باقی

نیست.

مغنی ره باستانی بزن

مغانه نوای مغانی بزن

رهبر ارکستر کسی که کار رهبری ارکستر را انجام می‌دهد. مسئول حسن اجرای یک ارکستر، که با ایستادن در مقابل نوازندگان یا گروه آواز جمعی، کارش، کنترل و تصحیح اجرای تک تک و جمعی آنان است. کوشش در حصول بهترین اجرا، از وظایف رهبر ارکستر است و معمولاً به انکای بارتیتور انجام می‌گیرد، که در پیش روی او، بر روی سه پایه‌ای قرار دارد. و در مجموع سلیقه و میزان تبحر او، در نحوه اجرا، نقش بس مهمی دارد. رهبری کردن را دریزه کردن و رهبر را دریزور می‌گویند.

رهبری، علی، ۱۳۲۵- در سال ۱۳۲۵ متولد شد و از سن نه سالگی آموختن ویولن را آغاز، و در سالهای آغاز تأسیس تلویزیون، کار هنری خود را در زمینه برنامه خردسالان شروع کرد. از سال پنجم ابتدایی، به هنرستان موسیقی وارد شد و در سال ۱۳۴۵ به اخذ دیپلم نایل گردید. او در دوران تحصیل، با نظر استاد خود حسین دهلوی، قطعانی برای ارکستر هنرستان تنظیم کرد. رهبری پس از گرفتن دیپلم، برای ادامه تحصیل به اتریش اعزام شد و در آکادمی موزیک وین در رشته آهنگسازی تعلیم موسیقی و رهبری ارکستر به تحصیل گردید. پس از مراجعت به ایران، در سال ۱۳۵۲ به ریاست هنرستان و هنرکده موسیقی ملی منصوب شد و سپس، به ریاست هنرستان عالی موسیقی نیز برگزیده شد. در سال ۱۳۵۴ به مأموریت‌های هنری گمارده شد.

آهنگهایی از علی رهبری با نوازندگی بیژن خادم میثاق نوازنده ایرانی در شهرهای وین، لندن، بروکسل، کیمبریج و چند شهر دیگر اروپا به اجرا در آمده است. در ایران هم قطعانی از رهبری توسط ارکستر ژونس موزیکال ایران، در تهران و چند شهرستان بزرگ اجرا شده است. علی رهبری چند بار ارکستر اپرای تهران را رهبری کرده است.

[تاریخچه هنرستان و هنرکده موسیقی ملی-ابراهیم صفائی]

رَه جامه‌دران نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که در موسیقی ردیفی کنونی، وجود ندارد.

رَه دلپسند نام یکی از الحان موسیقی قدیم ایران است که در آثار متقدمان آمده، لیکن در موسیقی نت شده این روزگار، به ثبت نرسیده است.

بسازای مغنی ره دلپسند

براو تار این ارغنون بلند [نظامی]

رَه‌گویی ره‌گو. مطرب و خواننده و خنیاگر و نغمه‌سرای.

حریف آمده مهمان و مطرب و ره‌گویی

برون ماه صیام و درون ماه صیام [سوزنی، لغت نامه]
ره‌ی مُعْتَرِی، محمد حسن، ۱۲۸۸- ره‌ی معتری

به سال ۱۲۸۸ش در تهران متولد شد. شاعر غزلسرا و ترانه پرداز شهیر عصر خود بود که سالها با رادیو همکاری داشت. ترانه‌های بسیاری برای خوانندگان آن مؤسسه سروده که مشهورترین آنها به شرح زیر است:

نوی نی از: مرتضی محجوبی، خواننده: بنان

آتشین لاله از: روح‌الله خالقی، خواننده: بنان

او علاوه بر شعر، با نقاشی و موسیقی نیز آشنا بود.

[گل‌های جاویدان، ره‌ی معری، ص ۳۰۹]

ریاض، محمد جعفر، - ۱۲۶۸ق. میرزا محمد جعفر

ریاض همدانی یا بروجردی، از گویندگان و علمای

ریاضی و موسیقی قرن سیزدهم بود و به سال ۱۲۶۸

ه‌ق در گذشت. [مجمع‌الفصحا، ج ۲، ص ۱۴۷، لغت

نامه]

میرزا محمد جعفر در تهران به کسب کمالات پرداخته

و موسیقی و ادبیات تعلیم و تدریس می‌کرد.

[گلزار جاویدان، محمود هدایت، ج ۱، ص ۵۷]

ریتم ریتم عبارت است از وزن یک قطعه موسیقی، که

از اجتماع چند امتداد مختلف، تحت انتظام

مخصوصی حاصل می‌شود. عناصر اصلی موسیقی،

صوت است و می‌توان وزن را به روح موسیقی تعبیر

کرد؛ زیرا همان طوری که روح، محرک انسان است،

وزن هم به موسیقی جان می‌دهد و موسیقی موزون،

باعث تحریک احساس و مولد هیجان می‌شود.

موسیقی بر دو قسم است: موسیقی ضربی و موسیقی

بی‌ضرب.

۱- موسیقی ضربی: آن است که دارای وزن باشد،

مانند: آهنگهای رقص، چهارمضرب، ترانه و مارش.

۲- موسیقی بدون ضرب: آن است که دارای وزن

نباشد، مانند آوازهای ایرانی.

ریتم مأخوذ از فرانسه. توالی ضربات آهنگ که برای

موزون کردن نوای موسیقی به کار می‌رود. [فرهنگ

معین، لغت نامه]

ریحان یکی از نوازندگان تار دوره محمدشاه قاجار، که

نام وی در اشعار قاضی آمده است. [از کورش تا

پهلوی، عزیز شعبانی.]

ریخته یکی از انواع تصانیف در موسیقی قدیم ایران

است (در علم موسیقی، چند قسم تصنیف است. یکی

را نقش، دیگری را نقشین، و دیگر غزل، و دیگر

[ریخته]، دیگر پیشرو، دیگر سربند و هکذا الفاظ

دیگر هست که همه از اقسام تصنیف شمرده می‌شوند

و بر هر یک شرحی بیان کرده‌اند). [بحورالالحان،

فرصت شیرازی، بکوشش علی زرین قلم.]

ریز در آلات ذوات‌الآوتار، با گذاردن علامتی خاص بر

روی بعضی از نت‌ها، آن را به صورت ریز اجرا

می‌کنند. مانند: تار، سه‌تار، سنتور، عود و ضرب، که

برای هر ساز که بایستی ریز بزنند علامت مخصوصی

وضع شده است.

T

برای تار

♩

برای ضرب

برای سنتور

مضربهای مسلسل و پشت سرهم، در نواختن

سازهای ضربی، مانند: تار، سه‌تار و سنتور، ریز در

بعضی از سازهای دیگر هم قابل اجراست. در ویولن،

با کشیدن آرشه کوتاه و ممتد حالت ریز نیز ایجاد

می‌شود. در سازهای دیگری مانند: گیتار، ماندولین،

دوتار، عود، قانون، ضرب و طبل کوچک هم ریز به
مورد اجرا در می آید.

ریز خوان کوتاه خوان. [لغت نامه]

ریزه خوانی آواز پیچیده کشیدن از نغمات که آن را
تحریر گویند.

چنان به ریز زبان بشکفم ترانه عشق

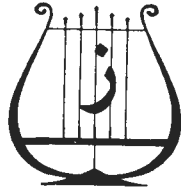
که عندلیب شود داغ ریزه خوانی من [سالک یزدی،
لغت نامه]

ریزه سرایی نغمه سرایی. زمزمه و ریزه خوانی.

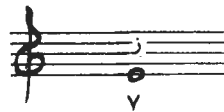
برداشته بلبل زیبی ریزه سرایی

چیزی که برآمد ز تراش سخن ما [نعمت الله جان علی،

لغت نامه]



ز یکی از حروف صامت، و حرف سیزدهم از الفبای فارسی و حرف یازدهم از الفبای عربی است و در ابجد، به جای عدد ۷ محسوب می‌شود. در موسیقی قدیم ایران، اصوات را با اعداد حروف ابجد ثبت می‌کردند. و «ز» در حروف ابجد، مساوی است با عدد «۷» که تبدیل آن به نت‌نویسی این روزگار «می بکار» می‌شود.



هفتمین پرده از دستان و تریتم عود را قدما با حرف «ز» نشان می‌دادند که به رسم‌الخط موسیقی «می بکار» می‌شود. زایل نام گوشه‌ای از دستگاههای سه‌گاه و چهارگاه است، که در کتابهای ردیف موسیقی ایران به چاپ رسیده است. زایل گبری نوایی از موسیقی قدیم ایران است که در آثار متقدمان مذکور است. در موسیقی ردیفی ایران، لحنی به این نام وجود ندارد. زایل منصوری نام نوایی از موسیقی قدیم ایران است که تنها نام آن برجای مانده است. از نغمه آن اثری باقی نیست. در موسیقی ردیفی این روزگار، گوشه «زایل» در دستگاه سه‌گاه و چهارگاه، و گوشه منصوری نیز در

دستگاه چهارگاه اجرا می‌شود. زایل نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران است. در موسیقی کنونی ایران، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد ولی گوشه زایل در دستگاههای سه‌گاه و چهارگاه وجود ندارد.

زاجل یکی از آهنگهای موسیقی. [فرهنگ معین]

به طرب در آورنده. [اقرب‌الموارد]

زاحم یکی از آهنگهای موسیقی. [لغت نامه]

زادخیل، حسن، ۱۳۲۳ متولد ۱۳۲۳ ش در تهران است و در کارگاه سازسازی وزارت فرهنگ و هنر به ساختن سنتور می‌پرداخته است. زادخیل از راهنمایی‌های استاد صبا، ابراهیم قنبری و مهدی ناظمی نهایت استفاده را برده و سنتورهای ساخت او مورد تأیید مهدی ناظمی قرار گرفته است.

زادِ مهر مغنیه مشهور و او را با محمد بن حسن بن جمهور کاتب قمی نوادری است. [معجم‌الادبا، یاقوت

حموی. ج ۶، ص ۴۹۸. لغت نامه]

زادور ارمنی در ساختن تار و سه‌تار، استاد بوده است. [سرگذشت موسیقی ایران. روح‌الله خالقی. ج

[۸]

زاذان ابوعبدالله زاذان کندی از مشاهیر است. در «تاریخ ابن عساکر» آمده است: زاذان کوفی مولای کنده، بزاز بود. کنیت وی را ابوعمر و و گاه نیز ابی‌عبدالله گفته‌اند. حافظ در «کتاب مسند» به نقل از زاذان آرد: من جوانی بودم زیباروی، خوش آواز، و

نامه].

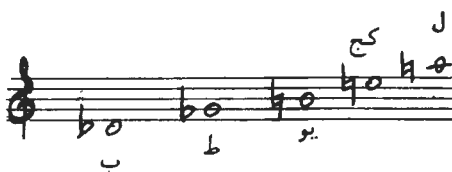
زاول نام شعبه‌ای از موسیقی. گوشه‌ای از چهل و هشت گوشه موسیقی. [لغت نامه]
زاولی مقامی است در موسیقی، و آن شعبه نوزدهم از شعب بیست و چهارگانه موسیقی قدیم است. [فرهنگ معین]

زاهده نام مطربه و خواننده‌ای است. عوفی آرد: از امام ادیب رشیدالدین تاج‌الاد با عبدالمجید شنیدم که وقتی دره‌ری، زنی مطربه، زاهده نام، در مجلس انس او (امیر ناصرالدین سنجری) حاضر بود، طوطی سخنی که چون شکر از پسته روان کردی، تربیت قوت روان کردی و چون ده فندق (انگشت) را برای مدد قول و غزل در عمل آوردی، غارتگر انس و جان کردی. آن امیر این رباعی در حق او گفته و این بدیهه انشا کرده:

چشم و رخ تو به دلبری استاندند
 انگشتانت در طرب بگشادند
 ای زاهد، زاهدان ز چنگ خوش تو
 چون نرگس مست تو خراب افتادند

[الباب الالباب، معتمد عوفی، ج ۱، ص ۵۰. لغت نامه]
زاهدی، روشن بانو روشن زاهدی فارغ‌التحصیل موسیقی در رشته پیانو در سال ۱۳۴۲ ش. از هنرستان عالی موسیقی ملی است.

زائد اولین انگشت هر وتر بعد از مطلق را در موسیقی قدیم ایران، زائد می‌گفتند، که با روش (نت) نویسی این روزگار، انگشت اول به روی هر یک از سیمها خواهد شد.
 محل انگشت گذاری در اوتار که با حروف ابجد نشان داده می‌شده، به شرح زیر بوده است:



ساز طنبور را نیکو می‌نواختم. روزی در چمنزاری، من و یکی از دوستان نشسته و بساط ساز و نبید فراهم آورده بودیم؛ ناگاه عبداللّه بن مسعود بر ما گذر کرد و چون آواز مرا شنید، نزد ما آمد و... زاذان بن عبداللّه بن زاذان، مکنی به ابی عمر، از خاندان زاذانی [=زاذانیان] قزوین است. این خاندان، ساکن قزوین بوده‌اند. [لغت نامه].

زار و نزار نام گوشه‌ای از آواز دشتی، که در «دفتر اول آواز دشتی» اثر موسی معروفی آمده است. این دفتر به سال ۱۳۲۷ ش در تهران به چاپ رسیده است.

زاری ناله یا آوای آلات موسیقی.

تا بود شادی جایی که بود زاری زیر

تا بود رامش جایی که بود ناله بم [فرخی]

زاری، میرسید، قرن ۱۰. میرسید فرزند قاضی محمد، از ادبا و شعرای قرن دهم هجری است. مؤلف «مجمع الخواص» آرد: سید پسر قاضی محمد مشهور است... مردی است به نیکی ذات و صفات، آراسته، فن موسیقی را خوب می‌داند. [ترجمه الخواص. ص ۷۲. لغت نامه]

زاغ نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که در کتب قدما مذکور افتاده است، در موسیقی فعلی ایران، وجود ندارد.

نام قولی باشد از موسیقی. [برهان قاطع]

نواپی است از موسیقی. [نواپی]

که به صریر آمده چون مرغ باغ

نغمه بلبل زده از قول زاغ [امیر خسرو دهلوی]

زاغی یکی از نوازندگان تار دوره محمدشاه قاجار، که در اشعار قاتنی. نام او آمده است. [از کوروش تا پهلوی. عزیز شمانی]

زافنه زن رقاصه. [منتهی‌الارب، لغت نامه]

زال موسیه ساز چنگ را نیز گویند و آن سازی است مشهور که بیشتر زنان نوازند. [برهان قاطع، لغت نامه]

زامر نوازنده نی. نای زن. [فرهنگ معین]

زامره مونت زامر. نوازنده نی. [اقرب الموارد. لغت

مطلق	زائد	مجنب	سبابه	وسطی زلزل	وسطی ایرانی	بنصر	خنصر
الف ۱	ب ۲	پ ۳	د ۴	ه ۵	و ۶	ز ۷	ح ۸
۸	ط ۹	ی ۱۰	یا ۱۱	ب ۱۲	ج ۱۳	بد ۱۴	به ۱۵
۱۵	یو ۱۶	یز ۱۷	یح ۱۸	بط ۱۹	کی ۲۰	کا ۲۱	کب ۲۲
۲۲	کج ۲۳	کد ۲۴	کی ۲۵	کو ۲۶	کز ۲۷	کج ۲۸	کط ۲۹
۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
ل ۳۰	لا ۳۱	لب ۳۲	لج ۳۳	لد ۳۴	له ۳۵	لر ۳۶	

تیغه‌ای فلزی در سازهای بادی شستی دار و فانوس دار.

تیغه نی دارای نقش تولید هوای مرتعش در داخل لوله صوتی است و زیر و بمی صوت حاصله، بستگی به طول لوله دارد. زبان‌های ساخته شده از نی، به دو دسته تقسیم می‌شوند:

۱- ساده ۲- مضاعف [چگونه از موسیقی لذت ببریم. پرویز منصوری].

تیغه ساده بر قره‌نی و ساکسفونها و تیغه مضاعف برای ابوها (هبوا) دو نای مورد استفاده است و اصطلاحاً آن را «قمیش» می‌نامند.

زبور «زبور» یا «مزامیر»، کتابی است آسمانی که برای داوود پیامبر نازل شده، که حضرت داوود، آیات این کتاب را با صدای خوش، همراه بریط و نای و نبل (نوعی چنگ) و دوتار و طنبور می‌خوانده است.

زبور عشق نوازی نه کار هر مرغی است

بیا و نو گل این بلبل غزلخوان باش [حافظ]

زبول نوایی است که مطربان زنند. شعر ندارد.

[فرهنگ اسدی، لغت نامه]

زُبیده یکی از ترانه‌های محلی شمال است. زبیده زنی زیبا و با وقار بوده، از اهل قریه کردمحلّه، که این ترانه برای او ساخته شده است:

زبان موسیقی رسم الخط موسیقی (نت)، که اصوات به وسیله این حروف، به رشته تحریر در می‌آید.

نامگذاری اصوات و تنظیم آنها را به «گوئیدودارتسو» (۹۹۰ تا ۱۰۵۰ میلادی) که یکی از ثنوریسینهای ایتالیا است، نسبت می‌دهند. با اینکه پیش از او، نت‌های موسیقی را با حروف الفبای یونانی می‌نوشتند، ولی تعلیم اصوات به علت نبودن مقیاس درستی، مشکل بوده است. «گوئیدو» برای نامگذاری نت‌ها، آهنگی برای سرود «سن ژان» می‌سازد. در این سرود، هر مصراع، با یک نت بالاتر شروع می‌شود و به این ترتیب، دو حرف اول هر مصراع، نماینده یکی از نت‌های گام است، و نامگذاری شش نت از روی حروف اول سرود سن ژان صورت گرفته است. اما نت «سی» در اواخر قرن دوازدهم از روی کلمه سن ژان با تبدیل «SA» به «Si» به وجود آمد. همچنین برای تسهیل تهجی اصوات، لفظ «اوت» برای کشش و انعطاف بیشتر به «دو» تبدیل شد که امروز به این نهج خوانده می‌شود:

دو ر می فا سل لا سی
B A G F E D C

زبان‌ه تیغه‌ای از نی در سازهای بادی چوبی و نیز

کسی کو در آن گنبد آرد قرار
بر آن طبل زخمی زند استوار [فردوسی]
زخم کوس کوفتن کوس. نواختن رنگ. زدن رنگ.
چو این کرده ماکیان و خروس
کجا بر خروشد که زخم کوس [فردوسی، لغت نامه]
زخمه آلتی است که از چوب، فلز، کائوچو یا از بال
پرندگان درشت جنه می‌سازند و به آن مضرب نیز
گویند و سازها را بدان بنوازند.

زخمه بر تار رگ جان می‌زنم
کس چه داند تا چه دستان می‌زنم
زخمه بر تار پریشان می‌رود
کاین نواهای پریشان می‌زنم
خانه همرا بدم گرم من است
آتش از نی در نیستان می‌زنم
نوا می‌طرب خوش زخمه و سرود غنچ
خروش عاشق سرگشته و عتاب نگار [مسعودی]
بر زخمه عشق کوفتی پای
وز صدمه آه رفتی از جای [نظامی]
بلبل به زخمه گیرد نی بر سر بهار
چون خواجه خطیر برد دست را به می [منوچهری]
هیچ راحت می‌نبینم در سرود رود تو
جز که از فریاد و زخمه ات خلق را کاتوره خاست
[رودکی]

زخمه رود زن نه پست و نه زیر
زلف ساقی نه کوتاه و نه دراز [فرخی]
خوش است خاصه کسی را که بشنود به صبح
ز چنگ زخمه زیر و زعود ناله زار [سندبادنامه، ص
۱۳۷]

خواهی تا توبه کرده رطل بگیرد
زخمه غوش ترا به فندق تر بگیرد
گاه بی زخمه به خرگاه تو بریط زنی
کسی نشنودی بانگ بیرون از خرگاه [فرخی]
زخمه، به نوعی از تصنیف اطلاق می‌شود.

قسم دهم از اقسام یازده گانه تصانیف، زخمه نام دارد،
ولی باید دانست که زخمه، یک قطعه آهنگ بی کلام



سر تپه نماز کانده 'کیجا' جان
کمر 'ولا' راست کانده کیجا جان
خدا را الماس کانده کیجا جان
زیبده پاشولاه بنداز مر 'خو' بیسته^۱
ز جال سراینده زجل (از انواع شعر). تصنیف ساز.
حراره گوی. زاجل. [لغت نامه].
زجل آواز. تغنی کردن. خواندن. آواز بلند کردن.
طرب. [فرهنگ معین]
ز حف از آواز مطربان به وجد آمدن و از روی طرب
کون سره کردن. [لغت نامه].
زخ آواز حزین. بانگ جرس. [فرهنگ معین]
بترسد چنین هر کس از بیم کوس
همی بر خورشند چون زخ کوس [فردوسی]
زخم زخمه. ضرب. ضربی. [فرهنگ معین]
ز آواز شیبور و زخم درای
همی کوه را دل برآمد ز جای [فردوسی]
از آن لوریان برگزین ده هزار
نرو ماده بر زخم بریط سوار [فردوسی]
زخم رود نواختن رود.

که جز بارید کس چنان زخم رود
نداند از آن پهلوانی سرود [فردوسی، لغت نامه]
زخم خوردن کوبیدن چیزی چون طبل. [لغت نامه].

۱- می‌کند ۲- دختر ۳- را ۴- خم ۵- رختخواب ۶- مرا ۷-
خواب ۸- گرفته

نیز بوده است که ضمیمه پیشرو اجرا می شده است.

[حافظ و موسیقی، حسینعلی ملاح، ص ۱۳۰]

اما زخمه، و آن مثل یک خانه پیشرو باشد، و در آن گاه باشد که شعر در آورند، چون در آن شعر در آورند، آن را «هوایی» خوانند والا مثل یک خانه پیشرو باشد. [عبدالقادر مراغی]

پیشرو در موسیقی قدیم ایران، حکم بیش در آمد روزگار ما را داشته و زخمه به منزله چهارمضرب بوده است.

[حافظ و موسیقی، حسینعلی ملاح، ص ۱۳۰]

سخت ترین چوب که از آن زخمه می ساختند، چوب غوش بوده است.

[فرهنگ اسدی ذیل کلمه غوش]

بنالم ایرا با من فلک همی کند آنک

به زخم زخمه بر ایریشم رباب کنند [مسعود سعد]

سیمها پر سماع داوود یست

کز سر زخمه شکر افتاده است [خاقانی]

بربط اعجمی صفت هشت زبانش در دهن

از سر زخمه ترجمان کرده به تازی و دری [خاقانی]

رباب بارید شد سحر پرداز

به زخمه چون چکاند از ره ساز [امیر خسرو دهلوی]

بی زخمه و گوشمال مطرب

هیزم بود آن رباب نبود [ضیاء الدین بسطامی]

انگشت ارغنون زن رومی به زخمه بر

تب لرزه تنانتنانا برافکند [خاقانی]

زخمه راندن زخمه زدن، ساز زدن، نواختن با زخمه.

[لغت نامه]

زخمه ریختن مضرب بر طاس و مانند آن گرفتن.

زخمه زدن، نواختن. [لغت نامه]

کوس رو بین بلند کرد آواز

زخمه بر کاسه ریخت کاسه نواز [نظامی]

زخمه زدن نواختن سازهایی که با مضرب و شکافه

نواخته می شود. مضرب با تار آشنا ساختن. ساز

زدن. [لغت نامه]

ما چو چنگیم و تو زخمه می زنی

زاری از مانی تو زاری می کنی [مولوی]

زخمه زن زخمه زنده. نوازنده سازهایی از قبیل

رباب و بربط، ساز زن. [لغت نامه]

زخمه ساختن نواختن. ساختن آهنگ. زخمه زدن.

زخمه سازی. [لغت نامه].

مطرب چه زخمه ساخت که در پرده سماع

بر اهل وجد و حال در های وهوی بست [حافظ]

زخمه سازی نواختن. [لغت نامه].

زخمه شنیدن سماع. گوش به آهنگ ساز دادن.

سماع کردن. نرمک نرمک سماعی و زخمه و

گفتاری می شنید. [لغت نامه]

زخمه کاسه چوبهای باریکی که کاسه بدان نوازند و

مراد از کاسه، طاسه باشد که پیش امرا و سلاطین

نوازند. [لغت نامه]

زخمه کردن ساز زدن. زخمه زدن. زخمه ساختن.

زخمه سازی. نواختن. نواختن ساز با مضرب. [لغت

نامه]

بالای مدیح تو سخن نیست

کس زخمه نکرد بر تر از بیم [خاقانی]

زخمه گرفتن مضرب در دست گرفتن. کنایه از آغاز

نواختن ساز کردن. شروع به نوازندگی کردن. و

مطربان زخمه گرفتند و نشاط بالا گرفت. [بیهقی،

لغت نامه]

زخمه گه آماجگاه زخمه (مضرب). آنجا که ضربه

مضرب وارد می آید. [لغت نامه]

زخمه ور مطرب و نوازنده سازهای ذوات الاوتار

است. [آندراج، لغت نامه]

زخمه ورانی که به گاه سرود

از رگ ناهید بتابند رود [امیر خسرو دهلوی]

زدن زدن را در اصطلاح موسیقی، برای سازهای

مضربی مانند: سنتور، قانون، چنگ، طنبور، بربط،

تار و سه تار به کار می برده اند، و نواختن را برای

سازهایی مانند: کمانچه، نای، ارغنون و سورنا.

و از این همه ناحیت مردان و کنیزکان و غلامان

آراسته به بازار آیند و با یکدیگر مزاح کنند و رود



چی 'روزی مو' بیرم^۲ گیلان روانه
گیلان ریزه برگ تی 'چترمانه'

به یک دست چوب و بر یک دستش آی شانه

مر' نشان بده آی زن مار' خانه

قد و بالا داری می زرانگیز

مخمل قبا داری می زرانگیز

زردشتی گبری. گوری. نام یکی از گوشه‌های آواز
ابوعطاست. در تمام ردیفهای چاپ شده از موسیقی
ایران، نت این گوشه مشاهده می‌شود.

نگهبانان قلعه استخر هم مثل محبوسین آن قلعه،
زندانی به شمار می‌آمدند. برای اینکه نمی‌توانستند از
آنجا بروند، آنها گاهی از تنهایی و اندوه... آواز
می‌خواندند. یکی از آوازهای آنها که خیلی در
شاه اسماعیل مؤثر بود، آوازی بود که یکی از
نگهبانان خوش صدا با آهنگی که آن را آهنگ گبری
(زردشتی) می‌نامند، می‌خواند... آهنگ آواز گبری،
یکی از زیباترین و گیرنده‌ترین آهنگهای موسیقی
ایران بوده و فقط خوانندگانی که صدای خوب
داشتند و علاوه بر آن، صدای خود را با تربیت از
لحاظ خوانندگی پیش برده بودند، می‌توانستند آن
آهنگ را بخوانند. شعری که شاه اسماعیل می‌خواند،
این مضمون را داشت:

جوجه کبوتری را از کوه آوردم، به این امید که چون
جوجه است، با من انس خواهد گرفت و مرا ترک

۱- چه ۲- من ۳- بشوم ۴- تو ۵- ماند ۶- مرا ۷- مادرزن.

زنند. [حدود العالم]

بزد نای رویین و بگرفت راه

به پیش سپاه اندر آمده سپاه [فردوسی]

بزد نای رویین و برشد خروش

زمین آمد از نعل اسبان به جوش [فردوسی]

مرغان همی زنند هر روزه رودها

گویند زار زار همه شب سرودها [منوچهری]

تا به در خانه تو برگه نوبت

سیمین شندف زنند و زرین مزار [فرخی]

گهی رباب زنی گاه بریط و گه چنگ

گهی چغانه و طنبور و شوشک و عنقا [فرخی]

خود نداند نواخت چون چنگم

همه همچونه رباب داند زد. [جمال الدین عبدالرزاق]

مده به دست فراقم پس از وصال چو چنگ

که مطربش بزند بعد از آنکه بنوازد [سعدی]

زرآبادی، ناصر یکی از نوازندگان ویولن است که

شهرت خود را هنگامی کسب کرد که برنامه‌های
ارکستر مخصوص «شما و رادیو» را رهبری می‌کرد.

زرآبادی دارای سبکی شیرین و عامه پسند بود. و به

همین جهت، برنامه «شما و رادیو» و آهنگهای آن

سالها تا وقتی که پخش می‌شد، طرفداران زیادی

داشت. ناصر زرآبادی، ویولن را دلنشین و ساده

می‌نواخت، و غالباً در برنامه ذکر شده تکنوازی

می‌کرد، بخصوص گوشه‌های عشاق اصفهان را

به طریزی زیبا می‌زد. زرآبادی آهنگهایی نیز ساخته

است که از مشهورترین آنها «شب تا سحر»، در مایه

اصفهان است. ناصر زرآبادی از زمره کسانی است که

موزیک را در آرتش یاد گرفت و هنگامی که از قشون

مستعفی گردید، کلاس موسیقی دایر کرد و این

کلاس، با استقبال زیادی روبه‌رو شد.

زرانگیز یکی از ترانه‌های دیلمان و اسپیلی که در

اطراف لاهیجان هم معمول است.



نخواهد کرد.

افسوس، ندانستم که آن جوجه از روی فطرت بی‌وفا بود.

همینکه رشد کرد، مرا تنها گذاشت و راه کوه را در پیش گرفت.

همین که صدای شاه اسماعیل با آهنگ آواز گبری و (زردشتی)، به گوش می‌رسید، تمام آنهایی که آواز می‌خواندند، سکوت می‌کردند... آنها که فارسی می‌دانستند و معنی ابیات خواننده را می‌فهمیدند، از آهنگ بیشتر تحت تأثیر قرار می‌گرفتند. اما آنهایی که فارسی هم نمی‌دانستند، از آهنگ شورانگیز و سوزناک آواز متأثر می‌شدند و هر کس هنگام شنیدن آن، دنیای اطراف خود را فراموش می‌کرد و در دنیای باطنی سیر می‌نمود. سربازان شاه اسماعیل غیر از افسران آنها و افرادی که جزو صوفیان و عرفا به شمار می‌آمدند، مردانی ساده بودند، اما از موسیقی لذت می‌بردند. اثر موسیقی در روح آدمی به قدری است که ساده‌ترین افراد هم از آن لذت می‌برند یا اینکه تحت تأثیر آهنگهای موسیقی، دچار تأثرات شدید می‌شوند.

[زندگانی شاه اسماعیل صفوی]

«از مجله خواندنیها»

زَرده ملیجه نام آهنگی به مازندرانی. [لغت نامه]

زَرده ملیجه نام آهنگی است مازندرانی در آواز دشتی که استاد صبا آن را به نت درآورده و برای ویولن تنظیم کرده و در کتاب «ردیف سوم برای ویولن» به چاپ رسانیده است.

زَرَقُون یا: «زَرگون»، یکی از دو تن علمای موسیقی است که موسیقی ایران را به اندلس بردند و عالم دیگر علون بودن و این دو در ابام حکم بن هشام بودند. [نفخ الطیب. ج ۲، ص ۷۵۳]

زَرنا سرنا. زَرنا. مخفف یا وجه محاوره کلمه سورنای است که در بعضی نقاط، به آن زورنا هم گویند.

زَریاب، ابو حسن علی بن نافع، موسیقیدان ایرانی اهل فارس و از شاگردان ممتاز اسحاق موصلی و یکی از

برجسته‌ترین خوانندگان و موسیقیدانان، و نوازنده عود در دوره هارون الرشید بود و به ابتکار او، تار پنجمی به تارهای چهارگانه عود (بم - مثلث - مننی - زیر) افزوده شد که بر آن «نام حاد» نهاد.

[اثر پیشگفته. امام شوشتری. ص ۴۳]

حسادت استادش بر شکفتگی قریحه و استعداد او، و بر ارج و قربش نزد خلیفه، او را ناگزیر به ترک بغداد کرد. زریاب چندی در آفریقای شمالی زیست، سپس به اندلس رفت و چندی نیز در قرطبه به سر برد. در موسیقی آندلسی صاحب ابداعات و موازین مخصوصی بود و موسیقی آندلسی را پایه گذار شد. در علوم و نجوم و جغرافیا صاحب نظر بود. یکی از آثارش به نام «فی الاغانی» مشهور است. زریاب به سال ۲۴۶ هجری قمری وفات یافت. [پژوهشی کوتاه در موسیقی ایران، داریوش صفوت]

زَرین پنجه، رباب بانو رباب زَرین پنجه، یکی از فارغ‌التحصیلان هنرستان موسیقی ملی در رشته ویولن است. وی به سال ۱۳۳۹ موفق به دریافت دیپلم از آن مدرسه گردید در ارکسترهای مختلف فرهنگ و هنر، نوازنده ویولن بود.

زَرین پنجه، مهین بانو مهین زَرین پنجه، یکی از دیپلمه‌های هنرستان موسیقی ملی است که در سال ۱۳۳۶ ش موفق به اخذ دیپلم در رشته پیانو گردیده است.

زَرین پنجه، نصرالله، ۱۲۸۵- به سال ۱۲۸۵ در تهران متولد شد. ابتدا در مدرسه موزیک دارالفنون ثبت نام کرد و به یادگیری موسیقی پرداخت. پس از مدتی، تار را نزد میرزا ربیع، برادر درویش خان شروع کرد. مدتی هم نزد حسین هنگ آفرین به تکمیل معلومات خود پرداخت. از بدو تشکیل انجمن موسیقی ملی، زَرین پنجه به سمت نوازنده تار، همکاری خود را با این انجمن شروع کرد. پس از آنکه هنرستان موسیقی ملی تأسیس شد، وی به عنوان استاد تار و سه‌تار مشغول تدریس شد. زَرین پنجه در سفری که مهدی خالدي و علی زاهدی

معاصر هارون و مأمون است. وی از ابراهیم موصلی (متوفی به سال ۱۸۸ ه‍.ق) تعلیم گرفت. او در جایگاه انگشتان در عود و شاهرود تصرفاتی کرد و اسحاق بن ابراهیم موصلی نزد او موسیقی آموخت. هارون بر او غضب کرد و قریب ده سال وی را از خود دور داشت. شهرت او در تاریخ موسیقی، به پرده‌ای است که به پرده‌های عود افزوده و در ساختن این ساز، ابتکاراتی به عمل آورده است. برخی او را مردم‌ری می‌دانند.

[لغت نامه]

یکی چون معبد مطرب دوم چون زلزل رازی
سیم چون ستی زرین چهارم چون علی مکی
صلصل به لحن زلزل وقت سپیده دم
اشعار بو نواس همی خواند و جریر [موجهری]
زلف چنگ به جای گیسوی چنگ. تارهای چنگ
که سازی است کهن.

شود که دامن خیالت هم به دست افتد
به زلف چنگ بزن چنگ اعتصام و مترس [لغت
نامه]

زلم زیمبو نغمه ساز و آواز. [لغت نامه]
زلنگ زلنگ اسم صوت. حکایت صوت. زنگ و
زنگوله. آواز زنگ. صلصله. بانگ درا. [لغت نامه]
زلنگ و زولونگ اسم صوت. صدای زنگ.
نواختن آهنگ موسیقی و شروع بزن و بکوب یا
صدای زنگ چهار پایان و درای شتران را می‌رساند.
[لغت نامه]

زمار نای زن. نای نواز. نوازنده نای. [فرهنگ معین]
زماره نای. نای که بدان نای نوازند. [لغت نامه]
نای نوازی. حرفه زمار. [لغت نامه]
زمان اول کوتاهترین زمان متداول بین دو ضرب را
در موسیقی قدیم ایران، زمان اول یا زمان ایقاعی یا
واحد زمان نامیده‌اند و آن را با حرف «الف» نشان
می‌دادند.

سایر زمانها را به نسبت آن می‌سنجیدند و این مطلب
را این طور بیان کرده‌اند: اگر بین دو ضرب نتوان
ضرب دیگری را جای داد، زمان پسین آن دو،

برای پر کردن صفحه به هندوستان رفتند، همراه آنها
بود. او سالها با رادیو همکاری داشته است و
آهنگهای زیادی نیز ساخته که توسط خوانندگان
رادیو اجرا شده و تعدادی از آنها نیز در کتابهای
هنرستان موسیقی ملی به چاپ رسیده است.

زرین درای درای زرین. طباله طلایی. [لغت نامه]

به زرین ستام و جناغ پلنگ

به زرین درای و جرسها و زنگ [فردوسی]

زط به عقیده حمزه اصفهانی، از اعقاب کولیا و
چنگیانه می‌باشند که بهرام گور دوازده هزار تن از
این نوازندگان را از هند به ایران آورده بود و هنوز در
دمشق این نام را برای خود حفظ کرده‌اند.

لوری. لولی. غربیتی. غربال بند. کولی. قرشمال.

غره جی. چنگیانه. [لغت نامه]

زفن پای کوفتن و رقص نمودن. به بازی داشتن

کودک را و رقصانیدن آن. [لغت نامه]

زقزقه رقصانیدن مادر طفل خود را. [فرهنگ

ناظم الاطبا، لغت نامه]

زلزل طبل نواز دانا و ماهر در آن. [منتهی الارب، لغت

نامه]

زلزل یا: زرزل رازی، شهرت منصور بن جعفر الضارب
که یک صد و پنجاه سال قبل از فارابی و در عصر
مأمون خلیفه می‌زیسته است. [زلزل رازی. علی
مطاهری]

[مجله موسیقی، ش ۱۳، ص ۷۸]

زرزل، واضع یکی از دستگاههای میانین (دستان زرزل
یا وسطی زرزل) بوده و نیز به یاد نوبتهای
(کنسرتهای) او در پای حوضی از حوضهای قصور
بغداد آن را حوض (بر که زرزل) می‌نامیدند.

[زلزل رازی. علی مطاهری]

نام زلزله رازی در حقیقت همان «زال زر» بوده و این
کلمات معنی «صاری ساچلو» یا «موی زرد» را
می‌دهد.

مغنیبی بوده که در عود نوازی بدان مثل زنند.
منصور بن جعفر، موسیقیدان و عود نواز معروف

خوانندگی کنیم و زمرونیید، یعنی بسرایید و خوانندگی کنید. به لغت زند سراییدن و تغنی کردن و خوانندگی نمودن (سرودن). [لغت نامه]
زمزم خوانندگی و ترنمی که بآهستگی کنند و زمزمه عبارت از آن است.

زمزمه ترنم کردن. تغنی کردن. نغمه و سرود و آوازی که از دور آید. دعای زردشتیان که آهسته خوانند هنگام طعام خوردن و غیره و لب به بانگ نگشایند بلکه آوازی از خیشوم به حلق برآید.

هر آواز خفی که فهمیده نشود و وضوح نباشد.

آن زمزمه و نوای نی را دم از اوست

در تار طرب نغمه زیر و بم از اوست

در دایره بند گیش همچون جنگ

یک سر همه را پشت عبادت خم از اوست

مطرب مجلس بساز زمزمه عود

خادم ایوان بسوز مجمره عود [سعدی]

هر فاخته بر سر چناری

در زمزمه حدیث یاری [نظامی]

پند حکیم پیش از این در من اثر نمی‌کند

کیست که بر زند یکی زمزمه قلندری [سعدی]

فریاد شد ز خانه همسایه‌ها بلند

مطرب ز بس که زمزمه را پست می‌کند [سلیم]

در حنجره شد چون مطربان بلبل

در زمزمه شد چون موبدان قمری [منوچهری]

زمزمه پرداز زمزمه پیرای. زمزمه سنج. سرود

گوی. [فرهنگ ناظم‌الاطبا، لغت نامه]

زمزمه گویان در حال زمزمه. سرود گویان. در حال

ترنم و خوانندگی بآهستگی. فاخته کوکو کنان.

سرود گوینده و سراینده و مغنی و مطرب و

آواز خوان. [فرهنگ ناظم‌الاطبا، لغت نامه]

زمیر غنا. زمیر. سرود نیکو. [لغت نامه]

زمینه شناخت موسیقی کتابی است تألیف فریدون

جنیدی، در ۲۸۰ صفحه، شامل اقوال مختلف از

موسیقیدانان ایران که به‌طور گزارشی نگارش شده

است و در سال ۱۳۶۱ شمسی، به وسیله مؤسسه

کوتاهترین زمان است و واحد زمان شمرده می‌شود. واحد زمان را به وسیله حرف الف نشان می‌دادند و اگر زمانها بلندتر از آن باشند، با حروف ابجد به طریق زیر نشان داده می‌شود:

یک واحد زمان الف

دو برابر واحد زمان ب

سه برابر واحد زمان ج

چهار برابر واحد زمان د

پنج برابر واحد زمان ه

امروز در رسم الخط موسیقی، واحد زمان مساوی با

نت گرد است که بزرگترین امتداهاست، در حالی که

قدما، کوتاهترین امتداد را مبدأ واحد زمان قرار

داده‌اند.

زَماون سور. بیوگانی. پیوگانی. عروسی. [فرهنگ

مردوخ]

در گویش کردی، مراسم عروسی را گویند.

زماونه عروسی

زماونی کرد عروسی کرد

زماون آکا عروسی می‌کند

زمجر آواز صبح آن زماجر. [لغت نامه]

زمجره نی که می‌نوازند. جمع آن زماجر. وزماجیر.

آواز. آواز نی. [لغت نامه]

زمخر نای. زممار بزرگ سیاه. [لغت نامه]

زمر ۱- نای زن ۲- صوت ۳- سیه نای.

یکی از مقیدات ذوات النفخ است که از نای سفید

کوتاهتر و به مقدار نصف آن است. نای زن از

سوراخهای بینی، هوا را کسب می‌کند و در دهان

آماده دارد تا به حسب احتیاج در نای دردمد.

[فرهنگ معین]

چنان از خم و زمر و نای و ناقوس

نمی‌ترسم که از زهد ریایی [سعدی]

عاشق میدان واسب و پای نه

عاشق زمر و لب و سرنای نه [مولوی]

زمرونتن به لغت زند و پازند به معنی سراییدن و

خوانندگی کردن باشد و زمرونی، یعنی بسراییم و

پارت انتشار یافته است.

زَن مخفف زننده. چنگزن. تارزن. تبیره زن. نای زن.

[لغت نامه]

ویولن زنۀ عینکی را باش... از ترانه‌های عامیانه است.

زَنام نوازنده نی بوده و در زمان معتصم عباسی می‌زیسته و همو اصلاح کننده سازی بوده به نام «الزلامی». زنام نقل کرد که معتصم در معرض مرگ بود؛ روزی حکم کرد کشتی مخصوصش را موسوم به «زلاله» حاضر کنند. بعد امر کرد به زنام، با وی سوار شود و گفت: نی را بگیر و تصنیف «یا منزلی لم بتم اطلاله» را برای ما بزن. گفتم: فرمانبردارم، و مکرر تصنیف را در نی می‌زدم و خلیفه مانند بچه زارزار می‌گریست. [شرح مقامات حریری]
نی نواز هارون الرشید، که در این فن، بسیار ماهر و حاذق بود. [لغت نامه]

زَنان از «زن» و «زننده» و آن پساوند بیان حالت. در حال زدن. در حال نواختن. «معشوقه خراباتی و مطرب باید تا نیم شبان زنان و کوپان آید». انگشتک زنان. تبیره زنان. [لغت نامه]

زَنَبَق نای. مزمار. [لغت نامه]

زَنبُور نام پرده یا گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران بوده است که در موسیقی این دوران، از چگونگی آن، اثری وجود ندارد.

زَنبُورک سازی است معروف. زنبوره. [لغت نامه]

زَنبُوره نوعی ساز باشد که بیشتر اهل هند نوازند و آن چوب بود که بر دوسر آن، دو کدو نصب کرده باشند و دو تار بر آن بسته، نوازند و آن را کنگری نیز گویند. سازی است که مخصوص اهل هند باشد و آن را کنکر، کنگره و کنکری نیز گویند.

دف و چنگ و ریاب و زنبوره

غچک و نای و بریط و طنبوره [تزاری قهستانی، لغت نامه]

زَنتور زنتور: سنتور. [فرهنگ ناظم‌الاطبا، لغت نامه]
در دستخطی که استاد صبا برای حسین ملک

نوشته‌اند، سنتور را «سنطور» مرقوم داشته‌اند.
— [حسین ملک]

زَنج سنج. یکی از آلات موسیقی باشد. دزی در ذیل «قوامیس عرب» آرد: زنج. سنج. سنج یا چغانه خردی از مس به قطر شش سانتیمتر، که کوران برای هماهنگی آوازشان، آن را نوازند.

[ایران در زمان ساسانیان، ص ۵۰۵]

[لغت نامه]

زَنج نام یکی از آلات موسیقی قدیم ایران است. مردم خراسان بیشتر آلتی را در موسیقی به کار می‌بردند که هفت تار داشت و آن را زنگ (زنج) می‌خواندند.

[ری باستان، حسین کرمان، ص ۵۸۱]

طبل و دهل. [فرهنگ ناظم‌الاطبا، لغت نامه]

زَنَد باف زندباف یا زندواف، نغمه‌ای از موسیقی قدیم ایران بوده است. در موسیقی فعلی ایران، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

بلبل شیرین زبان بر جوزین راوی شود

زندباف زند خوان بر بیدین شاعر شود

بر بید عندلیب زند باغ شهریار

بر سرو زندواف زند تخت اردشیر

زندوافان بهی زند زیر بر خوانند

بلبلان وقت سحر زیر وستا جنبانند [منوچهری]

باغ پر خیمه‌های دیبا گشت

زندوافان درون شده خیام [فرخی]

زندواف. سرود گوی. [فرهنگ معین، لغت نامه]

زَنَد خواندن نغمه سرایی. [لغت نامه]

هم رود زنان به زخمه راندن

هم فاخنگان به زند خواندن [نظامی]

زَندرود زندرود، نام لحن یا گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران است که در موسیقی این زمان، اثری از چگونگی نوای آن در دست نیست. احتمالاً بایستی سازی بوده باشد مانند: دهرود و شهرود.

نام نغمه‌ای. [فرهنگ ناظم‌الاطبا، لغت نامه]

زَندی، عباس نوازنده ویولن است و سالها در ارکستر شماره ۶ رادیو پرهیزی مجید وفادار، نوازنده ویولن

بوده است.

زنگ جرس... و به معنی نافوس نیز آمده و این هر دو معنی، ترکی است یا مشترک. زنگله. درای. جلجل. زنگوله بزرگ. زنگوله. پیاله کوچک فلزی، دارای آویز که به گردن چهار پایان بندند تا به هنگام راه رفتن، صدا کند. آلتی فلزی که به وسیله کوبیدن چکش ماندی بر آن، صدا کند. دو پیاله کوچک کم عمق باشد از برنج، که خنیاگران، به هنگام خوانندگی و رقص، آنها را به انگشت شست و وسطی کنند و در سر ضربها، آنها را با باز و بسته کردن انگشتان، به صدا در آورند.

زنگ، آلتی است که در آن، دو چیز، به هم نواخته می شوند و تولید یک آهنگ موسیقی می کنند. چون نخستین آلات موسیقی، آنهایی بودند که از به هم کوفتن دو یا چند چیز به هم، صدایشان بر می خاست، از این رو، می توان زنگ را در شمار آلات موسیقی قدیمی دانست. البته زمان پیدایش این گونه آلات، بدرستی معلوم نیست، زیرا باید به اعماق شناخته نشده تاریخ باز گردیم. برای مثال، چینها بیش از ۴۰۰۰ سال پیش، دستگاهی داشتند که از شانزده قطعه سنگ بهن، ساخته شده بود و چون آن را با چوگانی می نواختند، آهنگهای درهمی از آن بر می خاست.

در «تورات» می خوانیم که اسبهای آن زمان، زنگهایی داشتند. همچنین می گوید: حضرت سلیمان بر فراز بارگاه خویش، زنگهایی طلایی آویخته بود، تا از صدای آنها، پرندگان از آن محوطه دور شوند.

روحانیان در شهر آتن، به خود زنگ می آویختند. در مراسم سوگواری پادشاه اسپارت، زنان در خیابانها به راه افتاده، پیوسته زنگوله می نواختند.

زنگهای مفرغی را باستان شناسان در حفاریهای نینوا به دست آوردند. تاریخ این خرابه ها، حدود ۶۱۲ سال پیش از میلاد است. زنگ، به مرور زمان، از شکل ساده و ابتدایی خود در آمد و در دو جهت مختلف را تکامل را پیمود. از این رو، می توانیم زنگها

را به دو دسته تقسیم کنیم:

۱- زنگهای شرقی.

۲- زنگهایی که در کشورهای اروپایی ساخته می شد.

در شرق، زنگها را به شکل «کاسه» و «دیزی» می ساختند. زنگ کاسه ای کم کم به شکل «نعلیکی» در آمد و این نوع زنگ، یکی از آلات موسیقی خاص مشرق زمین به شمار آمد.

امروزه، در ساخت زنگهای برنزی، حدود ۸۰ درصد مس و ۲۰ درصد قلع، به کار می رود.

[به من بگو چرا؟ آرکدی لئوکوم، ترجمه دکتر سیدخلیل

خلیلیان. ج ۲، ص ۱۶۲ - ۱۶۳]

زنگانه نام گوشه ای از موسیقی قدیم ایران است، که نام آن در کتب متقدمان آمده است. از چگونگی لحن آن، اثری در دست نیست.

نام برده ای است از موسیقی قدیم. نغمه ای از موسیقی.

نام رودی است و نام سازی است که زنگیان نوازند.

[آندراج، لغت نامه]

زنگانه رود سازی که زنگیان نوازند. [حاشیه

اسکندرنامه نظامی. ص ۱۳۰]

چو زنگی در آمد به زنگانه رود

ز شهرود رومی بر آمد سرود [نظامی، لغت نامه]

زنگبار نام گوشه ای از موسیقی قدیم ایران، که تنها نام آن برای ما به یادگار مانده است. از چگونگی نوای آن اثری در دست نیست.

جرس. دوره ای از ادوار ملایم موسیقی قدیم است.

[لغت نامه]

زنگدان زنگله و جلاجل را گویند. زنگله که زنان بر

پای بندند. زنگله باشد. [لغت نامه]

زنگره زنگله. [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت نامه]

زنگ شتر نام گوشه ای است ضربی از دستگاه

راست پنجگاه، که در دستگاه چهارگاه و سه گاه هم

وجود دارد و مشهورترین آن، چهارمضرابی است از

استاد صبا، مندرج در «کتاب دوم ویولن»، که با ریتم

و مقام زنگوله را گوید برای امراض کبد و طپش دل و تشنگی نافع است و هیجان خون فاسد را در بدن می‌نشاند و خون صالح را زیاد می‌کند و گرده و کبد را قوت می‌دهد. تأثیرش را از برج دلو گرفته و با شعبه چهارگاه و غزال.

اگر زنگوله را خوانی تو در شام
شود شام تو همچون روز پدram

[خواجه عبدالرحمان بن سیف‌الدین غزنوی]

گوش زنگوله فروش، ورزیده بود و مثل صدفهای دریایی، پراز صدا. او در تابستان گذشته، به ده خود رفته بود و شب اول نتوانسته بود چشم بر هم بگذارد. چون، در کوه مجاور می‌شنید که زنگوله‌های یک گله با هم میزان نیستند و همین ناهماهنگی، آزارش می‌داد. سپیده صبح، از جا برخاسته از کوه بالا رفت و گله را یافته، زنگوله‌ها را میزان کرده، سپس بازگشته و خوابیده بود... زنگوله فروش گفت: آدمها مثل زنگوله‌ها هستند. زنگها، زنگوله‌ها و جفجه‌ها، اعم از کوچک و بزرگ، هر کدام صدایی دارند. خوشبخت، گله‌ای که صدای زنگوله‌هایش، جور و موزون باشد، چنین گله‌ای از گرگ نخواهد ترسید.

[آزادی یا مرگ. نیکوس کازانتزاکیس. ترجمه محمد قاضی]

زنگوله صغیر نام نوایی از موسیقی قدیم ایران است. در موسیقی ردیفی کنونی، گوشه‌ای به این نام نوشته نشده است.

زنگوله کبیر نام نوایی از موسیقی قدیم ایران است که در آثار متقدمان به چشم می‌خورد. از چگونگی لحن آن، اثری باقی نیست.

زنده نوازنده. نوازنده آلتی از آلات موسیقی. نوازنده ساز. مطرب. [لغت نامه]

زنده دگرگون بیاراست رود

بر آورد ناگاه دیگر سرود [فردوسی]

زنن کوتی نام رقاص دربار اردشیر دوم بوده است. [لغت نامه]

زور مجلس سرور. مجلس. مجلس غنا. [لغت نامه]

۱۶/۱۲ نوشته شده است (مشهور به زنگ شتر).
زنگل زنگ و درا و جلاجل و زنگوله. زنگله. زنگوله و زکوله. زنگر. زنگول. [لغت نامه]
زنگل مقامی است از دوازده مقام موسیقی.

نوایی است از موسیقی. [لغت نامه]

زنگله زنگل. زنگوله. درا و جلاجل و زنگ را گویند. جرس. جرس خرد. زنگوله‌های کوچک و گردی که بر کناره‌های کم و دایره آویزان می‌کنند. [لغت نامه]
زنگله نام مقامی است از موسیقی. پرده‌ای از پرده‌های موسیقی. نام پرده‌ای از دوازده پرده موسیقی. نام یکی از دو فرع مقامه راست باشد. نوایی از موسیقی.

[لغت نامه] — **زنگوله**

زنگ نواختن به صدا در آوردن زنگ. آواز بر آوردن از جرس و درای. به آواز آوردن زنگ و درای و زنگله. زنگ را به آواز داشتن. [لغت نامه]

زنگنه، اصغر یکی از سازندگان سنتور است که از راهنمایی‌های استاد صبا برخوردار بوده و در کارگاه سازسازی فرهنگ و هنر (سابق) نیز به ساختن سنتور، تار، سه‌تار و کمانچه می‌پرداخته است. سه تارهایی که زنگنه طبق روش حاج طاهر می‌ساخته، از شهرت خاصی برخوردار است همچنین مضراهای سنتور دست ساز او، به مضراب هنرستانی اشتها دارد.

زنگوله به معنی زنگله است که جلاجل باشد. زنگله. زنگل. زنگهای کوچک گردی که به کناره‌های کمه دایره آویزان کنند. زنگ خرد. جلجل. جرس خرد. درای. درای خرد. [لغت نامه]

زنگوله به معنی زنگله است که جلاجل باشد. زنگله. زنگل. زنگهای کوچک گردی که به کناره‌های کمه و دایره آویزان کنند. زنگ خرد. جلجل. جرس خرد. درای. درای خرد. [لغت نامه]

زنگوله گوشه‌ای ضربی در دستگاه راست پنجگاه، که در دستگاههای نوا، ماهور و سه‌گاه، با نامهای: پیش زنگوله، زنگوله صغیر و کبیر و زنگوله حصار آمده است و آن سه ضربی است.

زیارت خوان آن که در امامزاده‌ها زیارت می‌خواند.
[لغت نامه]

زیبا جان یکی از ترانه‌های محلی گرگان است که در اطراف «کتول» بیشتر متداول است:



صد بار گفتم همچین مکن
زلف سیار بر چین مکن

ای رعنا ای دلخواه ای زیبا جان

زیتون تلخ درختی است که به ده تا پانزده متر بلندی می‌رسد. چوبش زرد یا پشت گلی و سخت است. در درودگری و ساختن ادوات موسیقی، به کار می‌رود.

[جنگل شناسی، کریم ساعی، ج ۱، ص ۲۴۰. لغت نامه]

زیتون خان یکی از نوازندگان کمانچه دربار خان احمد گیلانی، فرمانروای گیلان در عصر شاه عباس صفوی بوده که در هنر موسیقی بمرحله استادی رسیده است. اوستاد زیتون کمانچه نواز، که در فن خویش عدیل و نظیر ندارد، و قلم و زبان از وصف و بیان نغمات او عاجز و حیران است.

[منتخبات ایرانی، تاریخ نظام شاه دکنی]

استاد زیتون کمانچه کش، از نوازندگان بسیار معروف زمان، و نیز از نزدیکان و ندیمان خاص خان احمد گیلانی بوده و خان احمد نیز بدوانس و علاقه وافر داشته است. وقتی استاد زیتون از رشت به

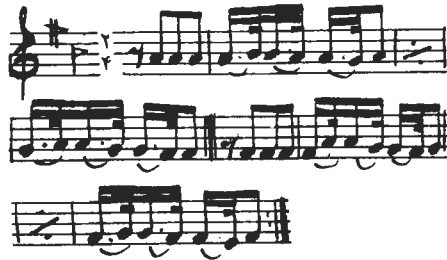
«تولم» رفت و دیرزمانی بازنگشت، خان احمد، این رقعہ را به او نوشت: «ای خلاصه اهل ساز به خاطر می‌رسد که التین و الزیتون در شان آن حضرت نازل شده. و عجب می‌نماید که با هوای رشت که طور سینا و هذا البلد الامین نشانی از اوست و خلقت ایشان را که موافق لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم

زوع حمل کردن طبل در حال نواختن. [لغت نامه]
زون گل زنگ و جرس کوچک. زنگوله. [لغت نامه]
زون گل نام نوایی از موسیقی. [لغت نامه]
در موسیقی نت شده ایران، لحنی به این نام، ثبت نیست.

زه ۱- سیم سازها بر دو نوع اند: ۱- فلزی ۲- زهی. سیمهای زهی، نرمتر و صوت حاصل از آن، مطبوعتر است و آن را از روده حیوانات می‌سازند.

۲- در سیم گیر ویولن، دو سوراخ تعبیه شده که زهی از آن می‌گذرد و به انتهای کاسه ویولن، به دور میخی چوبی وصل می‌شود و آن رازه ویولن نامند.

زهر جان یکی از ترانه‌های زیبای شمال، که با اشعار دو بینی خوانده می‌شود.



من از روز اول چشمانت ندیمه^۱ زهر جان
عاشق رخسار نبوت بویمه^۲ زهر جان
چه کنم اندر دلت رحمی دینه^۳ زهر جان
که روز و شب از غمت ذلیل بویمه زهر جان
زهره^۴ تهرانی اتابکن ← منصوره، ۱۳۰۱.
زهره نوا خوش الحان و خوشخوان را گویند. خوشنوا.

یارب این کوس چه هاروت فن و زهره نواست
که زیک پرده صد الحانش به عمدا شنوند [خاقانی، لغت نامه]

زهی آلت موسیقی که دارای وتر باشد. ذوات الاوتار منسوب به زه. وتری. سازهای زهی: آلت موسیقی که زه در آن به کار برده‌اند. رود جامه. [لغت نامه]

۱- ندیم ۲- شدم ۳- نیست.

است، چرا میل تو لم که داخل تم رددناه اسفل سافلین
است، نموده اید؟ طریقه آنکه بزودی توجه نمایند که
مشتاقیم».

زیر تار باریک از تارهای ساز که ضد بم باشد. تار ساز
که آواز باریک دارد. سیم ساز. تارهای کوچک بریط
و جز آن. نام تاری از چهار تار بریط که از آن
سه دیگر، باریکتر است. [لغت نامه]

نازک. لطیف. عکس بم. زیر بم. در اصطلاح
موسیقی، نت های موسیقی، هر اندازه به طرف بالای
حامل حرکت کنند، زیر تر می شوند و هر اندازه به
سمت پایین حامل بروند، صدا بم تر می شود.
گوش انسان قادر است که ارتعاش آن را حدود ۳۰ تا
۲۰۰۰ در ثانیه بشنود.

بیا مطرب آغاز کن زیر و بم
که کرد از دلم مرغ آرام رم
بیا مطربا زیر و بم ساز جفت
بیا آشکار این نوای نهفت [جامی]
ساقی گزین و باده و می خور به بانگ زیر
کز کشت سار نالد و از باغ عندلیب [رودکی]
زاری زیر و این مدار شگفت
گر ز دشت اندر آورد نخجیر [رودکی]
گرفته بادا مشکین دو زلف دوست به دست
نهاده گوش به آوای زیر و ناله بم [فرخی]
تا بود شادی جایی که بود زاری زیر
تا بود رامش جایی که بود ناله بم [فرخی]
باز چون بلبل بی جفت به بانگ آمد زیر
باز چون عاشق بیدل به خروش آمد بم [فرخی]

ابر زیر و بم شعر اعشی و قیس
زنده همی زد به مضربها [منوچهری]
گهی بلبل زند بر زیر و گه صلصل زند بر بم
گهی قمری کند از بر گهی ساری کند املی [منوچهری]
کور کی داند از روز شب تار رهگذر
گر به شناسد آواز خراز ناله زیر [ناصر خسرو]
شادی بودی به بانگ زیر و کنون
زار و نالان شدی و زرد چو زیر [ناصر خسرو]

با ناز و بی نیاز به بیداری و به خواب
برتن حریر بودت و در گوش بانگ زیر [ناصر خسرو]
زار وقت شادی تو زیر باد
خوار وقت جود تو دینار باد [مسعود سعد]
با حاسد تو دولت چو آب و روغن است
با ناصح تو ساخته چون زیر و بم است [سوزنی]
آسایشی نیافتم از ناله های زار
آسوده بس که بودم از ناله های زیر [سوزنی]
به گه صبح زهره ز فلک همی سراید
ز هوای صوت زارش ز نوای زیر چنگش [خاقانی]
زخمه عاشق تراست از دل من ساز
زاری خاقانی است ناله زیرم [خاقانی]
ناله زار دوستان شنود
نغمه زیر ناشنوده هنوز [خاقانی]
شگفتی بود لحن آن زیر و بم
که آن خنده و گریه آرد به هم [نظامی]
چون دل داوود نقش تنگ داشت
در خور این زیر و بم آهنگ داشت [نظامی]
مغنی دلم سیر گشت از نفیر
بر آور یکی ناله بر بانگ زیر
مگر ناله زیرم آید به گوش
از این ناله زار گردم خموش [نظامی]
صبر در آن پرده نو تنگ داشت
فتنه سر زیر در آهنگ داشت [نظامی]
خوش است خاصه کسی را که بشنود به صبح
ز چنگ زخمه زیر و زعود ناله زار [سندباد نامه ص
۱۳۷]

سر پنهان است اندر زیر و بم
فاش اگر گویم جهان بر هم زنم [مولوی]
خرج کردم عمر خود را دم به دم
در مدیدم جمله را در زیر و بم [مولوی]
نه بم داند آشفته حالان نه زیر
به آواز مرغی بنالد فقیر [سعدی]
ای نگار تیر بالا روز تیر
خیز و جام باده ده بر لحن زیر [مسعود سعد]

زیرافکن نام گوشه‌ای از دستگاه ماهر که در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی به شماره ۲۵ در دستگاه ماهر به چاپ رسیده است.

ز ترکیب ملک برد آن خلل را

به زیرافکن فرو گفت این غزل را [نظامی]

زیر بزرگ نام پرده‌ای از موسیقی که در نیمه شب سرایند. [غیاث‌اللغات]

نام نوایی از موسیقی قدیم ایران، که تنها نام آن به یادگار مانده است. در موسیقی ردیفی مدون، گوشه‌ای به این نام ثبت نشده است.

زیر بزرگان نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم، که در کتب شعرای ایران، نام آن آمده است ولی در موسیقی این روزگار، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

زیر بعلی قسمی تمبک. قسمی طنبور دراز. نوعی ضرب مطربان را. طنبوری که پایه دراز دارد و پایه آن را زیر بغل چپ گذارند و با انگشتان هر دو دست زنند. [لغت نامه]

زیر چانه آلتی است از جنس چوب فوفل، آبنوس یا کائوچو، دارای دو پیچ و دو مهره استوانه‌ای که برای سهولت در گرفتن ویولن، به انتهای کاسه ویولن در سمت چپ بسته می‌شود.

زیر خُرد نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم، که تنها نام آن برای ما به یادگار مانده است. از چگونگی لحن آن، اثری در دست نیست.

کان زیر خرد و زیر بزرگانم آرزوست [مولوی]
زیر خُسر و نام لحن یا گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران است. در موسیقی کنونی این روزگار، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

زیر خورد نام پرده‌ای از موسیقی که در آخر شب سرایند. [غیاث‌اللغات، لغت نامه]

زیر رامش نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم، که تنها نام آن به جای مانده است. در موسیقی نت شده ایران، لحنی بدین نام ثبت نشده است.

همی تا بیفزاید از زیر زامش

همی تا بیفزاید از راست سلمک [اخسیکی]
زیر قیصران نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم است منسوب به باربد جهرمی، نوازنده عهد ساسانیان.
مطربان ساعت به ساعت بر نوای زیر و بم
گاه سروستان زنند امروز و گاهی اشکنه
گاه زیر قیصران و گاه تخت اردشیر
گاه نوروز بزرگ و گه نوای بسکنه [منوچهری]

زیرک، حسن حسن زیرک یکی از خوانندگان رادیو بود که در شهر بوکان متولد شد و خوانندگی را حرفه خود ساخت. سالها در رادیو تهران و رادیو کرمانشاه و مدتی هم در رادیو سلیمانیه عراق، ترانه‌های کردی خواند. اشعار ترانه‌ها را اکثراً خود می‌سرود. حسن زیرک دارای صوتی رسا و پر دامنه بود. اواخر عمر به زادگاه خود بازگشت و در سن پنجاه و یک سالگی در گوشه عزلت در گذشت.

زیرکش یکی از مقامات موسیقی قدیم، حسینی. [فرهنگ معین، لغت نامه]

زیرکش خاوران نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران است که در موسیقی کنونی ایران، از چگونگی لحن آن، اثری وجود ندارد.

زیرکش سلمک نام گوشه‌ای است از دستگاه شور که در ردیف موسی معروفی کتاب «هفت دستگاه» به شماره ۱۵ به چاپ رسیده است.

زیرکش عَشیران یکی از آهنگهای موسیقی. [لغت نامه]

در موسیقی نت شده، گوشه‌ای بدین نام ثبت نشده است.

زیر کوله لحن یا گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران است که در موسیقی فعلی ایران، اثری از این لحن دیده نمی‌شود.

زیر نمایان درجه چهارم (نت چهارم) از هر گام کوچک و بزرگ را زیر نمایان نامند.



در تنکابن هم معمول است. این ترانه، با اشعار دو بیتی خوانده می‌شود. فقط در آخر آن، جمله‌ای خوانده می‌شود که در پایان دو بیتی آورده می‌شود.



سر جاده صدای ریزه^۱ زنگه
زیور در گردن لاکوی^۲ قشنگه
باچه^۳ لاکوی من از بوی تو مستم
توکل بر خدا دل بر تو بستم
زئیراتِ موسیقیّه صدایی شبیه به صدای کبوتر.
[رسمی قاموس عثمانی، لغت نامه]
زئیراتِ نَفَخِیَه صدایی مانند آواز حاصل از دمیدن.
[رسمی قاموس عثمانی، لغت نامه]

زیروستا نام لحن یا گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که نام آن از کتب متقدمان به ما رسیده است ولی در موسیقی فعلی ایران، گوشه یا لحنی به این نام وجود ندارد.

زیره آهنگی است در موسیقی. [لغت نامه]

زیش نای و نی و نای کوچک. [لغت نامه]

زیمبول و زیمبول اسم صوت و کنایه از بز و بکوب و سروصدای آلات موسیقی و بزم آراستن و سماع و سرود داشتن. [فرهنگ لغات عامیانه. جمالزاده. لغت نامه]

زین خان با آنکه در نواختن انواع سازها، بی نظیر بوده و شعر می‌سروده، از خط و سواد بکلی بی‌بهره بوده.

[گلزار جاویدان، محمود هدایت، ج ۱، ص ۵۸۳]

مؤلف «گلزار جاویدان» در مورد شعرایی که موسیقیدان هم بوده‌اند، توضیح لازم را درباره مشخصات و تعیین ساز آنها و نیز محل تولد و دیگر مواردی که برای ذکر نام آنها در تاریخ لازم بوده، نداده است.

زیور یکی از ترانه‌های محلی لاهیجان ورشت است که



کرده و در پترزبورگ در سال ۱۹۰۲ میلادی به طبع رسانیده است.

[تاریخ ادبیات فارسی، براون، ج ۴، ص ۱۴۷، لغت نامه]
ژوله نام مرغی است که آن را چکاوک خوانند. [لغت نامه، چکاوک]

ژونس موزیکال ایران چهارمین دوره مجله موسیقی که تغییر کلی در چگونگی مطالب و قطع کاغذ و محتوای آن حاصل شده است و بیشتر در مورد موسیقی برای جوانان و اجرا کنسرت به وسیله جوانان و نقد و بررسی موسیقی ایران، گام بر می دارد. اولین شماره آن در آذرماه ۱۳۵۲ به طور ماهانه به همت و سرپرستی سعدی حسینی انتشار یافت و انتشار این مجله تا پیش از انقلاب اسلامی ایران ادامه داشت.

ژایلا آهنگی است در گام می کوچک اثر جواد معروفی که برای پیانو تصنیف شده است.

ژیمناستیک موزیکال آهنگی است از استاد علینقی وزیری که در گام «ر» برای تار نوشته شده است.

ژ حرف چهاردهم از الفبای فارسی، در حساب جمل نماینده عددی نیست و در صورت لزوم، آن را «زاد» محسوب دارند و شماره آن را هفت گیرند.

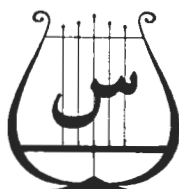
ژاوه، مهدی از هنرآموزان سرود و موسیقی به سال ۱۳۲۹ش در آموزشگاههای تهران است که بعداً به خدمت وزارت فرهنگ و هنر درآمد و مدتی سرپرستی گروههای هنر را در خارج از کشور و نیز شهرستانهای ایران به عهده داشت.

ژخ ناله. بانگ. آواز حزین و آهسته. [فرهنگ معین]
بوی برانگیخت گل چو عنبر اشهب

بانگ بر آورد مرغ با ژخ طنبور [میخیک ترمذی]
ژنگدان زنگدان. رنگ. زنگله. جلاجل. ژنگدن.

ژنگوله زنگهای کوچک اطراف دورویه. [لغت نامه]
ژنگلیچه نوعی از جلاجل که دهانش فراخ باشد.
ژنگوله دهان گشاد. [لغت نامه]

ژوکوفسکی، والننن آلکسیویچ، ۱۸۵۸ -
۱۹۱۸ والننن آلکسیویچ ژوکوفسکی نام خاور شناس معروف روسی از شاگردان ویکتور رزن است وی تصنیفهای (سرودها و آغانی) فارسی را به نام «تصنیفهای فارسی» گردآوری و به روسی ترجمه



سادات شکری، علی وی یکی از هنرآموزان موسیقی مدارس تهران است، در سال ۱۳۲۹ ه.ش. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی، ص ۱۰۲]

سادگی، اسفندیار اسفندیار سادگی هنرآموز سرود و موسیقی آموزشگاههای تهران بوده، به سال ۱۳۲۹ ه.ش. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی، ص ۱۰۱]

سار آهنگ نام گوشه‌ای از آواز دشتی، در «آواز دشتی»، دفتر اول، اثر موسی معروفی به سال ۱۳۲۷ شمس به چاپ رسیده است. ساریان نام یکی از آهنگهای موسیقی است. [لغت نامه]

آهنگ یا گوشه‌ای به نام ساریان در موسیقی سنتی ایران باقی نیست. جواد معروفی آهنگی به نام ساریان تصنیف کرده که در برنامه گلها به اجرا درآمده است.

ساریانان کرمان یکی از ترانه‌های محلی اطراف کرمان است که استاد وزیری از روی صدای کوهی کرمانی نت کرده است.



س یکی از حروف صامت و حرف پانزدهم از الفبای فارسی و حرف دوازدهم از الفبای عربی و حرف یازدهم از حروف ابجد است و در حساب ابجد، آن را ۶۰ محسوب دارند.

ساختن به معنای پرداختن و به پایان رسانیدن است، و همچنین به معنای سازگار کردن و کوک کردن ساز نیز به کار برده شده است.

ساخت، سازد، خواهد ساخت (باز)، سازنده، سازش. بنا کردن. درست کردن. به عمل آوردن. ابداع کردن. نو آوردن. اختراع کردن. آفریدن. خلق کردن. قرار دادن. ترتیب دادن. آراستن. رونق دادن. نواختن. سامان دادن. تألیف کردن. تصنیف کردن. [فرهنگ معین]

چنان چون پیامد بسازی نوا
مگر بیژن از بند گردد رها [فردوسی]
بسازای بلبل خوشخوان نوایی کان مه مطرب
چنان مست است کز مستی نمی‌داند رباب از می [خواجو]

بساز مطرب مجلس نوای سوختگان
که بلبل سحری می‌کند سماع آغاز
بسازای مطرب خوشخوان و خوشگو
به شعر فارسی صوت عراقی [حافظ]
ساخته ساز کوک کرده.

هر فاخته‌ای ساخته نایی دارد
هر بلبلی زیر و ستایی دارد [منوچهری، لغت نامه]

است:

۱- سازهای زهی (ذوات الاوتار): که دارای زه یا سیم هستند و به وسیله آرشه یا ناخن یا مضراب، آنها را به صدا در آورند.

۲- سازهای بادی (ذوات النفخ): که با دمیدن، به صدا در آیند، مانند: نی، شیبور و فلوت. باید سازهای ضربی و کوبه‌ای هم اضافه شود، مانند: طبل و ضرب، و دهل، سنج و غیره. [فرهنگ معین].

در اصطلاح، موسیقیدانها، هر آلت موسیقی را ساز گویند بالاخص تار را.

آدمی تاکنون برای ایجاد صوت به وسیله سازها سه طریق یافته است: یکی عبارت است از به نوسان در آوردن یک سیم یا زه (مثل ویولن). دومی از نوسان یک ستون هوا در درون لوله‌ای پدید می‌آید (مثل قره‌نی) و طریق سوم، به نوسان در آوردن جسمی است چون زنگ یا سنج. بدین گونه سازهای موسیقی به سه طبقه یا خانواده اساسی تقسیم می‌گردند. زهی، بادی و ضربی. در سالهای اخیر به کمک وسایل فنی و برقی، سازهایی اختراع شده‌اند که شاید در آینده، خانواده جدیدی را تشکیل دهند.

سازهای زهی: پستی و بلندی و همچنین نوع صوتی که از یک سیم یا زه برمی‌خیزد، به بلندی و وزن و ضخامت آن سیم یا زه بستگی دارد. سیمهای کلفت و بلند بآهستگی به ارتعاش در می‌آیند و اصوات بمی به گوش می‌ریسند. سیمهای نازک و کوتاه با سرعتی بیشتر مرتعش می‌شوند و چون پیانو و چنگ، به تعداد سیمهایی که دارند، صوت ایجاد می‌کنند ولی سازهای دیگر چون ویولن، ویولن سل و ویولن کنترباس، چهار سیم بیشتر ندارند و برای اینکه بتوان از این سازها بیش از چهار صدا بیرون کشید و گام اصوات را به دست آورد، نوازنده باید خود، سیمها را کوتاهتر سازد و برای این کار انگشت خود را بر روی سیمها می‌گذارد تا مانع لرزش و ارتعاش قسمت پایین سیم گردد. سازهایی چون گیتار و بانجو دارای برده‌هایی هستند که جای قرار دادن انگشتان را معین



دلم می‌خواد از آن آهو کبابی

دلم می‌خواد از اون سرچشمه آبی

دلم می‌خواد از اون شبهای مهتاب

که با دلبر کنم یک لحظه خوابی

ساربانگ یکی از آهنگهای موسیقی است. [لغت نامه]

محتماً نام قطعه آهنگی باید بوده باشد، زیرا گوشه‌ای بدین نام در موسیقی نت شده درج نیست. ساراج جانوری است خوش آواز و آن را سار نیز خوانند و بعضی او را هزاردستان گویند. جانوری باشد سیاه پر خط و خال و کوچکتر از فاخته و آواز او را به صدای رباب چار تار تشبیه کرده‌اند. [لغت نامه]

سارنج سارنج یا سرنج، نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران است که تنها نام آن بر جای مانده. از چگونگی لحن آن در موسیقی فعلی ایران، اثری در دست نیست.

سارنگ نام گوشه‌ای از آواز دشتی که به نام «سار آهنگ» هم آمده و در «کتاب آواز دشتی»، دفتر اول، اثر موسی معروفی، به سال ۱۳۲۷ به چاپ رسیده است.

یکی از فروع دستگاه شور.

سازی است چون کمانچه که با کمان نوازند.

[فرهنگ معین].

ساریه نام یکی از ترانه‌های ترکمنی است که در موقع عروسی و اسب‌دوانی اجرا می‌شود. این آهنگ سازی است و نت آهنگ در مجله موسیقی، شماره ۲۸، ص ۱۲ سال ۱۳۳۷، به چاپ رسیده است.

ساز آلت موسیقی که زنند یا نوازند، و آن بر دو قسم

۱- یک پارچه پوست که در یک طرف بدنه‌ای به شکل استوانه کشیده شده باشد و طرف دیگر استوانه باز باشد مثل دمبک و دایره.

۲- یک پارچه پوست که روی دهانه بدنه‌ای به شکل یک کاسه بزرگ کشیده شده باشد، یعنی طرف دیگر آن بکلی مسدود است، مثل کوس و دمامه.

۳- دو پارچه پوست که در دو طرف بدنه‌ای به شکل استوانه کشیده شده باشد، مثل دهل و طبل.

از لحاظ شکل نیز سازهای ضربی را دو نوع تقسیم توان کرد:

۱- آنهایی که دارای بدنه‌ای بلند هستند، مثل دمبک.

۲- آنهایی که دارای بدنه‌ای کوتاه هستند، مثل دایره.

سازهای ضربی را از لحاظ موارد استعمال نیز به دو نوع تقسیم می‌کنند:

۱- آلات ضربی رزمی، چون کوس و طبل.

۲- آلات ضربی بزمی، چون دف و دنگ.

سازهای دوره اسلامی:

در دوره اسلامی، سازهای زهی مضربایی (ذوات‌الآوتار) بیش از سایر سازها اهمیت داشت. از رایجترین انواع این سازها، طنبور، قانون، بربط و عود را باید نام برد. به علاوه در دسته سازهای زهی آن دوره، دو ساز رباب‌الشاعر و چنگ از نظر اینکه برای همراهی با آواز و شعر زیاد به کار می‌رفت، ارزش خاصی داشت. از سازهای بادی، کرنا، سرنا، شیپور، نی و قره‌نی معمول بود. از سازهای ضربی، طبل، ودف اهمیت بیشتری داشت و دف با چنگ همراهی می‌کرد. [لغت‌نامه]

سازهایی که در ادوار مختلف تاریخ اسلام در کتابهای فلسفی و تاریخی و تألیفات خاص موسیقی می‌توان یافت، از این قرار است:

ابواللهو (طنبور)، ارغنون (دونوع زمري و بوقی)، اصف، اگری (چنگ)، اوزان، بلبان (بالا بان)، باتره، بانوغن، باق، بربط، بزق (طنبور)، بندیر، بورغو،

می‌سازند. بر روی ویولن و بعضی سازهای دیگر، این پرده‌ها را به کار نمی‌گذارند و نوازنده در این مورد، غیر از گوش و شنوایی خود، راهنمایی دیگر ندارد.

سازهای بادی: قسمت اصلی و اساسی هر ساز بادی، لوله‌ای است که چون در آن دمند، ستون هوای موجود در داخل آن به نوسان در می‌آید و صوتی پدید می‌آورد. هر قدر ستون هوا کوتاه‌تر باشد، صدایی که بر می‌خیزد زیرتر است. سازهای بادی را به دو خانواده اصلی تقسیم کرده‌اند: ۱- سازهای بادی چوبی ۲- سازهای بادی فلزی.

۱- آنهایی که از نی یا چوب ساخته شوند، مانند: هزمار یا زمر، سورنای، شبابه، صفاره، یراع، شاهین، زماره، زنمی، قصبه، بوق و موصول.

۲- آنهایی که از مس یا برنج ساخته شوند مانند: بوق، نفیر و ارغنون دهنی.

سازهای بادی از لحاظ شکل و طرز نواختن به دو دسته متمایز تقسیم می‌شوند:

۱- دسته‌ای که نواختن آنها به وسیله زبان‌های صورت می‌گیرد مثل نی، انبان و سورنای و دونای، و در سازهای اروپایی مثل: ساکسوفون، قره‌نی و چنگ چینی.

۲- آنهایی که هوا بدون واسطه در لوله دمیده می‌شود، مانند: فلوت و ارغنون دهنی. خانواده نای را از لحاظ شکل هم به دو طبقه تقسیم می‌توان کرد:

۱- آنهایی که شکل استوانه دارند.

۲- آنهایی که شکل مخروطی دارند و سر و ته آنها به یک اندازه نیست. تعداد سوراخهای نای نیز در انواع مختلف آن متفاوت است. نوع دوم را در عربی «انبوب» هم گویند. اگر دو لوله در ساختن آن به کار برده باشند، آن را در فارسی دونای گویند.

سازهای ضربی: این آلات به طور کلی عبارتند از یک یا دو پارچه پوست که در یک یا دو سمت بدنه‌ای به شکل استوانه (از چوب یا فلز یا سفال) کشیده شده باشند. بنابراین تعریف، آلات ضربی را می‌توان به سه نوع متمایز تقسیم کرد:

بوق، بیشه، پی‌پا، تار، تبیره، تخته‌العود، تنبک، تیرپال، جرس، جفت ساز، جلاجل، چغانه، چگور، چنجیق، چند نای (ارغنون دهنی)، چنگ دهن، چنگرک، چهارپاره (چالپاره)، چهار تار، دایره، دبداب، درای، دریج (طنبور)، دف، دف دورویه، دمامه، دودک، دونای، دهرود، دهل، راست ساز، ریاب، رموز، روپین خم، روح افزای، رود، رودخانی، زل، زنامی (قره‌نی)، زنگ، ساز دولاب، ساز، عالی مرصع، ساز فولاد، سپیدنای (نای سفید یا نی سفید)، سورنای، سه تار، سیاه نای، شاخ، سنج، شامشته، شانه، شاهنای، شاهین، شبابه (نی)، شترغو (شدرغو)، ششتای (شش تار)، شش خانه، شعیره، شندف (دهل)، شهرود، شبور، شیزان، شیمشک (شیزک)، شیشم، طرب انگیز (دهل)، طرب رود، طنبور ترکی، طنبور شرویان، طوطک، عراقیه، عرطبه، عرکل، عنقا، عود (قدیم و جدید)، غیر، غچک، غربال، غرف، غر، غنדרود، غبطه، فنجان ساز، قانون، قره‌نی، قدوم، قصابه، قطع، قنین (طنبور)، قوال، قویوز، قیناره، کاسات، کبر، کران، کرنای، کمانچه، کناره، کنگره، کوبه، کوس، کیثار، گاودم، مدیلان، مربع، مزمار عراقی (نی)، مزمز، مزهر، مشته چین، مصافق (مصفقه)، معزف (چغانه)، معاریف، مغنی، موسیقار، موصول، مهری (چنگ)، ناقوس، نای (دونای، سیه نای، نای چاور، نای داوود، نای روپین، نای سرهنگ شهریار، نای سفید، نای شاه، نای محسن، نای منصف، نای منصور، نای نرم)، (نای هفت بند). نای طنبور، نزهة، نفیر، نقاره، نقیره، نی، نی‌انبان، نیچه، نی‌لیک، ون، یراع (نی)، یکتای (یک تار)، یک و نیم ساز.

اسامی این سازها بعضی منحصرأ در زبان فارسی و پاره‌ای نیز منحصرأ در زبان عربی و برخی منحصرأ در زبان ترکی و بعضی از آنها نیز در هر سه زبان مشترک است. [لغت نامه]

ساز «غیر مطلق»

جفت ساز، راست ساز، ساز جفت، ساز بادی، ساز بر

تار بستن، ساز پرداختن، ساز زدن، ساز نواختن، ساز زهی، ساز سیر آهنگ، ساز ضربی، ساز کمانی، ساز نواختن، ساز و سرور، ساز و آواز، ساز و نقاره. ساز و نوا، ساز و آواز، ساز و نواز، ساز و سرود، یک و نیم ساز، ساز سولو، ساز و سخن

شاه اسماعیل اهل ذوق بود و به موسیقی علاقه داشت. در زمان او در ایران یک هیئت نوازنده را به اسم ساز می‌خواندند. در آن هیئت، هر نوازنده بایستی طوری بنوازد که آهنگ او با آهنگ نوازنده دیگر موافق باشد. امروز ساز فقط به یک نوع آلت موسیقی و بیشتر به تار اطلاق می‌شود ولی در دوره شاه اسماعیل و قبل از او، ساز در زبان فارسی اسم هیئت ارکستر بود. [زندگانی شاه اسماعیل صفوی. «مجله خواندنیها» ج داون. ترجمه ذبیح الله منصوری]

اطلاق کلمه ساز به هیئت ارکستر در منابع دیگری مشاهده نشده است.

بشکفت پنبه زار فلک بر فلک چنانک
زهره ز عشق دوک بهم در شکست ساز [روحی ولوالجی]

خاقانیا منال که این ناله‌های زار
بر ساز روزگار نه بس نغمه خوش است [خاقانی]

بزم چو هشت باغ بین باده چهار جوی دان
خاصه که ساز عاشقان حور لقای نو زند [خاقانی]

خاقانیا بنال که بر ساز روزگار
خوشت ز ناله تو نوایی نیافتم [خاقانی]

در ساز ناز بود ترا نغمه‌های خوش
این دم قیامت است که خوشت فزوده‌ای [خاقانی]

ساز بادی ذوات النفخ. آلات بادی موسیقی، که به وسیله دمیدن در آنها، صوت، ایجاد شود، مانند: فلوت، شبورونی. بعضی از آلات بادی هم به وسیله فانوسی که باز و بسته می‌شود، تولید باد در زبانه‌های خود کرده، استخراج صوت را باعث می‌شوند.

ساز بر بستن کوک کردن ساز [غیاث اللغات]

فلک قانع نشد از نغمه طنبور افزودن

زهجرا ن بهر ما سازنوی برتار می‌بندند [مؤمن
استرآبادی]

اصطلاحی که در مورد کوک کردن ساز استعمال
می‌شده است.

ساز برداشتن ساز برگرفتن. [لغت نامه]

ساز بُندی هنر تنظیم قطعه موسیقی برای ارکستر یا
واگذاری بخشها یا ملودیهای یک قطعه موسیقی
برای سازهای مختلف یک ارکستر یا ترکیبی از چند
ساز در داخل ارکستر.

مصنف یا تنظیم کننده قطعه موسیقی با توجه به دو
عامل زیر در انتخاب و تصمیم آزاد است:

۱- امکانات و مشکلات هر ساز در اجرای این یا آن
ملودی است.

۲- درک، سلیقه و ذوق مصنف یا تنظیم
کننده.

[چگونه از موسیقی لذت ببریم. زیگموند، اسپات.
ترجمه پرویز منصوری.]

ساز پرداختن اصطلاحی است برای ساز نواختن در
قدیم و گاهی در مورد سازندگی هم به کار رفته است.

مغنی بگو قول و پرداز ساز

که بیچارگان را تویی چاره ساز [حافظ]

ساز جُفت نوعی از فنون و هنرهای سازندگی [برهان
قاطع]

صفتی از صفات ساز ذوی‌الوتار (ساز زهی) و آن
سه نوع می‌باشد:

جفت ساز.

راست ساز.

یک و نیم ساز. [برهان قاطع]

سباع و بهایم برآن ساز جفت

یکی گشت بیدار و دیگر بخت [اقبالنامه، ص ۸۸]

دگر نیستی را که دانست باز

در آورد نغمه به آن جفت ساز [اقبالنامه، ص ۸۹]

ساز دادن ساز بستن. ساز زدن. ساز پرداختن ساز

نواختن. ساز آماده کردن [لغت نامه]

هیچ ساز از دلنوازی نیست سیر آهنگ‌تر

چنگ را بگذار قانون محبت ساز ده [صائب]
ساز دولاب تنها نام این ساز برجای مانده و فقط در
تاریخ اسمی از آن مذکور است. این ساز مانند طبلی
بوده که بر دوره آن سیم کشیده (مانند چرخ
ریسک)، مضرابی در محلی نصب کرده، ساز را به
چرخ در می‌آوردند و در نتیجه تماس مضراب با
سیمها که هر کدام صوت مشخصی داشته، آهنگ
مورد نظر اجرا می‌شده است.

در کتاب «کنز‌الاحان» نامی از این ساز به میان آمده
که معلوم می‌شود در آن زمان هم حتی این ساز

متداول نبوده بلکه مربوط به زمانهای قبل است.

[مجله موزیک ایران، سال ششم، شماره ۱، ص ۵۱]

نوعی ساز اتوماتیک بوده است مانند پیانولا که با
برق کار می‌کند. نت‌های موسیقی را در دستگاهی که
در داخل تعبیه کرده بوده‌اند می‌گذاشته‌اند و نت
مورد نظر که دارای سوراخهایی بوده، با به کار افتادن
دستگاه مزبور به ترنم در می‌آمده است.

ساز دهنی آلتی است که با دمیدن در آن، صوت
استخراج می‌شود. این ساز دارای سوراخهایی
متعدد، و هر سوراخ دارای یک زیانه داخلی است که
آن را جلوه‌دهان بین دولب قرار داده با گردش افقی و
فوت کردن در آن، صوت دلخواه حاصل می‌شود. این
ساز در ارکستر راه ندارد.

نوعی ساز خرد، که با دمیدن هوا از دهن آوا بر آورد و
بیشتر مخصوص خردسالان است. [لغت نامه]

ساز زهی ذوات‌الوتار. آلتی که دارای زه یا سیم است
مانند: تار، کمانچه، ویولن، قانون، سه‌تار، رباب،
عود، چنگ و طنبور.

ساز سیر آهنگ ساز بلند آهنگ. ساز بلند آواز.
[آندراج]

ذره تا خورشید گلبانگ انا الحق می‌زند

نغمه خارج ندارد ساز سیر آهنگ عشق [صائب]

هیچ ساز از دلنوازی نیست سیر آهنگ‌تر

چنگ را بنواز و قانون محبت ساز ده [صائب]

سازشناسی علم شناختن طرز ساختمان سازها و

ضربانی که نوازنده بدانها وارد می آورده، ایجاد صدا و تولید آهنگ می کرده است. [مجله موزیک ایران.

سال ششم، شماره ۱، ص ۵۱.]

ساز کردن هماهنگ کردن با سازگار کردن یا کوک کردن است، در اصطلاح موسیقی.

دهلزن چون دهل را ساز می کرد

هنوز این لایه و آن ناز می کرد [نظامی]

مغنی بیا چنگ را ساز کن

به گفتن گلو را خوش آواز کن [نظامی]

حافظ که ساز مطرب عشاق ساز کرد

خالی مباد عرصه این برمگاه از او [حافظ]

در زوایای طریخانه جمشید فلک

ارغنون ساز کند زهره به آهنگ سماع [حافظ]

مغنی نوای طرب ساز کن

به قول و غزل قصه آغاز کن [حافظ]

ساز کرده کوک کرده. کوک شده.

باز آمد آن مغنی با چنگ کوک کرده

دروازه بلارابر خلق باز کرده [مولوی]

ساز کوبه ای آلات ایقاعی مانند: دف، دایره، تنبک و دهل.

من که شهاره تقوی زده ام بادف و چنگ

این زمان سر به ره آرم چه حکایت باشد

سازگار نام گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم ایران، که

تنها نام آن بر جای مانده است، از چگونگی نوای آن

اثری در دست نیست.

نام آهنگی است از موسیقی. نام آلتی است از

موسیقی [لغت نامه]

دف و چنگ با یکدیگر سازگار^۱

قضا را شد آن زن زن باردار [سعدی]

۱- در این بیت سعدی، به معنی هماهنگ و کوک

آمده است.

ساز گرفتن با کسی به ساز او رقصیدن

شما ساز گیرید با ساز او

گذر نیست برگردش راز او [فردوسی، لغت نامه]

سازگری نام پرده ای است از موسیقی مرکب از مقام

چگونگی ایجاد صوت در آنها و دانستن ابعاد و آلباز مخصوص آن در علم فیزیک.

علم سازشناسی شامل دانستن چگونگی تولید صدا و

وسعت آنها و آگاهی به کیفیت صوتی هر ساز برای

استفاده موسیقی در علم هماهنگی و

ارکستراسیون... — [ارکستراسیون]

سازشناسی نام کتابی است نوشته پرویز منصوری،

شامل تشریح ساختمان سازهای ایرانی و خارجی، و

حدود صدا دهندگی و وسعت هر یک از آنها از نظر

علمی و موارد استعمال آن سازها در موارد خاص به

خود، در ۱۹۹ صفحه، که به سال ۱۳۵۵ هـ ش به

وسیله اداره کل آموزش هنری فرهنگ و هنر منتشر

شده است.

ساز ضربی آلات کوبه ای. سازهایی مانند: طبل،

ضرب، دایره، سنج، مثلث، زنگ و قاشق که برای

حفظ وزن موسیقی در اجرای قطعات از آنها استفاده

می شود.

ساز عالی مَرَضِع و آن جسمی مدور و مجوف است

به سان سنگ دستاس، که بر آن چیزی مانند فانوس

نصب کرده، او تار بر خارج شکل فانوس کشیده، از

آن جسم مدور مجوف نیز گذرانیده، بر سطح اسفل

آن گوشها قرار داده، او تار را بر آن بندند، و مضراب

را بر پرده چرخي وضع کنند که آن چرخ در اندرون

ساز گردد و ظاهر نباشد، و آن ساز بر بالای سه پایه

نهاده باشد، و ناوی در آن ساز باشد و ریسمانی بر

چرخ بسته، که یک سر آن را از آن ناو کشیده، چرخ

به حرکت آید و مضراب بر او تار رسد. چون ریسمان

را واگذارند جسم ثقیلی که زیر ساز است و ریسمان به

آن بسته شده ریسمان را به زیر کشاند، و چون مباشر

ریسمان را بکشد آن جسم ثقیل به طرف بالا حرکت

کند. [ساز و آهنگ باستان. شمس العلمای قریب. ص

۴۰]

ساز فولادی این ساز عبارت از ۳۵ صفحه فلزی بوده

که به حسب کلفتی و نازکی و همچنین کوچکی و

بزرگی آن، بترتیب کنار هم قرار می گرفته و در اثر

ساز و آواز آواز توأم با صدای ساز و جمعی دیگر گفته‌اند که ارغنون ساز و آواز هفتاد دختر خواننده و سازنده است که همه، یکی چیز را به یک بار و به یک آهنگ باهم بخوانند و بنوازند. بزن و بکوب. ساز و نوا. ساز و سرود. [لغت نامه]

ساز و آهنگ باستان «ساز و آهنگ باستان» یا «تاریخ موسیقی»، کتابی است در ۴۳ صفحه تألیف شمس‌العلمای میرزا محمدحسین قریب، درباره موسیقی و الحان آن و مختصری از شرح احوال بعضی از موسیقیدانان گذشته، با مقدمه‌ای از روح‌الله خالقی، که در سال ۱۳۲۰ شمسی در تهران به چاپ رسیده است.

این کتاب به سال ۱۳۶۲ به وسیله انتشارات فرهنگ و هنر تجدید چاپ شده است.

ساز و دهل ساز و سرنا. ساز و نقاره. تار و تنبک. تار و طنبور. [لغت نامه]

ساز و صاحب و خداوند ساز همچون تاجور (صاحب و خداوند تاج). [برهان قاطع، لغت نامه] ساز و سخن عنوان برنامه‌ای از رادیو بود، نوشته روح‌الله خالقی؛ که ضمن توضیح و معرفی گوشه‌ها و مایه‌ها و آواها، نوازنده تار و عین آنها را می‌نواخت و در سالهای ۱۳۳۷ و ۱۳۳۸ ش از رادیو پخش می‌شد. متن آن در شماره‌های ۸ تا ۱۸ «مجله موسیقی رادیو» نیز به چاپ رسیده است.

ساز و سرنا ساز و دهل. ساز و نوا. ساز و نقاره. تار و تنبک. تار و طنبور. [لغت نامه]

ساز و سرور بزن بکوب. ساز و سرنا. ساز و نوا. ساز و نواز. [لغت نامه]

ساز و میزغان سازها و شیپورهای مختلف در یک دسته موزیک. [لغت نامه]

ساز و نقاره ساز و دهل. ساز و سرنا. ساز و نوا. تار و تنبک. تار و طنبور. [لغت نامه]

ساز و نوا ساز و آواز. ساز و سرود. بزن و بکوب. ساز و نواز.

رطل کشان صبح را منزل و نوای تازه بین

عراق و اصفهان. انجمن آراء، برهان قاطع، جهانگیری غیاث‌اللغات، فرهنگ شعوری] پرده‌ای به این نام در موسیقی نت شده ایران ثبت نشده. فقط در آثار متقدمان آمده است.

زمزمه سازگری در عراق کرده به آهنگ عراق اتفاق سازگری را همه خواهان شده نغمه او تا به صفاهان شده [امیر خسرو دهلوی] به معنی سازگار کردن، هماهنگ کردن، کوک کردن رشته‌های تار سازها با یکدیگر و توافق دادن به هم‌نوا کردن آواز یا ترانه با صدای ساز.

سازگیری نوعی از ساز هوایی. ساز بادی، به اصطلاح امروز. [لغت نامه]

سازندگی نوازنده یکی از آلات موسیقی. ساز زنی. نوازندگی. نوایشگی. خنیاگری. مطربی. به ساز جهان برد سازندگی نوایی نزد جز نو نوازندگی [نظامی]

اجرای برنامه‌ای از موسیقی. ساز زدن شکافه زن. نوا پیشه. خنیاگر. مطرب که یکی از آلات موسیقی را نواختن و زدن چون تار زن و کمانچه زن و غیره. سازنده و نوازنده و خواننده. مطرب و مغنی. [لغت نامه]

سازنده مصنف موسیقی. کسی که آهنگ موسیقی بسازد.

آن که چیزی می‌سازد. صانع. عامل. آماده کننده. بانی. اختراع کننده. مخترع. موجد.

ساز نواختن ساز زدن. نواختن یکی از آلات موسیقی. سعادت به من روی بنمود باز نوازنده ساز نواخت [نظامی]

ساز نوروز نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که در موسیقی این روزگار از چگونگی نغمه آن اثری در دست نیست.

نام لحن دوم است از سی لحن بارید. [لغت نامه] چو در پرده کشیدی ساز نوروز

به نوروزی نشستی دولت آن روز [نظامی]

نحوی از آنها در قالب مضامین زیبا، ساقینامه را در بحر تقارب که یکی از بحور اوزان عروضی است، با مطالبی در مورد حذر از ظلم و ستم و غرور و خودپرستی و نیز بی‌توجهی به جیفه دنیا، در اشعار خود گفته‌اند؛ که همگی در کتابی به نام «تذکره میخانه» اثر میر عبدالنسی فخرالزمانی قزوینی گردآوری شده است. این کتاب به همت احمد گلچین معانی، به وسیله انتشارات اقبال به چاپ رسیده است.

نباشد همی نیک و بد پایدار

همان به که نیکی بود یادگار

نه شادی بماند نه اندوه و غم

نه بیداد ماند نه داد و ستم [فردوسی]

انسان به وقت شنیدن این گوشه، آرزومندانه با خود فکر می‌کند که ای کاش دارای گنج قناعت و خزاین مناعت طبعی می‌بودم و می‌توانستم از درگیریهای دنیای مادی فارغ شوم، و مجالی برای تزکیه نفس و پرداختن به خواسته‌های دل برایم فراهم می‌شد تا بقیه عمر را به خدمت خلق و عبادت خالق سپری می‌کردم و می‌توانستم منبع خیر و برکتی برای مردم باشم.

بعبرت نظر کن که گردون چه کرد

فریدون کجا رفت و قارون چه کرد

پی گنج بردند بسیار رنج

کنون خاک دارند بر سر چو گنج

این موسیقی است که می‌گذارد انسان به عمق وجود اسرارآمیز خود نظر بیفکند... آنجا که مرد با ایمان، غرغه و پناهگاه خود را می‌یابد، و حتی مرد اپیکوری (کسی که فقط لذات دنیوی را می‌جوید) خود را در آنجا بیگانه نمی‌یابد، اما برای مردم حسابگر دنیاپرست، جایی در آن مکان نیست. [تاگور]

طی چند برنامه رادیویی نوشته روح الله خالقی، از هنرمندان متوفی یاد می‌شد و به مدت ۱۵ دقیقه، در یک برنامه، سرگذشتی کوتاه و مفید از زندگی هنری موسیقیدانهای ایران بازگو، و در اول برنامه، قسمتی

زخمه زنان بزم را ساز و نوای تازه بین [خاقانی]

تا مطربان ز شوق منت آگهی دهند

قول و غزل به ساز و نوای فرستمت [حافظ، لغت نامه]

سازهای رشته‌ای مُقید سازهایی که بر روی دسته آنها پرده بندند، مانند: تار، سه‌تار و طنبور.

سازهای مَه‌جور سلسله مقالاتی است درباره سازهای قدیمی در موسیقی ایران، که کمتر درباره آنها توضیحی در دست است، نوشته حسینعلی ملاح، که در شماره‌های ۸۱-۸۶ و ۸۹-۹۱ مجله موسیقی، دوره سوم مندرج است.

سازی در مقابل موسیقی آوازی، به هر نوع موسیقی گفته می‌شود که برای ساز سولویا ارکستر نوشته شده باشد، مانند: پیش در آمد، رنگ و چهار مضارب.

سازیدن نواختن. ساز زدن. کوک کردن یکی از آلات موسیقی. [لغت نامه]

ساعده دسته در تار و ویولن و مانند آن. [لغت نامه]

ساغر نوروز نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران است. در موسیقی کنونی ایران گوشه‌ای به این نام وجود ندارد. فقط نام آن برای ما به یادگار مانده است.

ساغری، سیروس، ۱۳۱۱- فرزند علی‌خان ساغری، به سال ۱۳۱۱ش در اصفهان متولد شد.

ابتدا نزد پدر خود به مشق سنتور پرداخت. سپس به ساختن این ساز همت گماشت و مدت سه سال نزد استاد صبا به تکمیل کار سازسازی مشغول شد.

ساقیان لهجه مطربان و مغنیان و آواز خوانان. [ناظم‌الاطبا، لغت نامه]

ساقینامه گوشه‌ای است با وزن ۲/۴ سنگین در دستگاه‌های همایون و ماهور، که صوفینامه هم نامیده می‌شود. این گوشه دارای حالتی نافذ و عمیق است زیرا با اشعاری خوانده می‌شود که حاوی مذمت دنیاپرستی و مقام و مال و منال دنیا گذران است. ساقینامه یکی از سوزهای غنایی ادب پارسی است. شعرای بلند مرتبه این سرزمین، هر یک به

از موسیقی لذت ببریم. زیگموند اسپارت ترجمه پرویز منصوری.]

سالار السلطنه - ۱۳۳۳ ق. نصرت الدین میرزا فرزند ناصرالدین شاه بود و در موسیقی دست داشت و به سال ۱۳۳۳ هـ ق در پاریس درگذشت. [یادداشت‌های معیرالممالک. مجله یغما. سال ۱۱، ص ۲۹۷]

سالار معزز، ۱۲۴۰ - ۱۳۱۴. غلامرضا مین باشیان ملقب به سالار معزز در سال ۱۲۴۰ شمسی متولد شد. وی یکی از بهترین شاگردان لومر در شعبه موزیک دارالفنون بود. پس از پایان تحصیل موسیقی، مدتی سمت معاونت استاد خود لومر را به عهده داشت. بعداً به روسیه رفت و در کنسرواتوار سن پترزبورگ به تکمیل معلومات خود پرداخت. تحصیلات او در روسیه همزمان با ظهور آهنگساز مشهور روسی ریچسکی کورساکف بود و وی از محضر این موسیقیدان شهر نیز کسب فیض کرد. بعد از مراجعت به ایران، ریاست دسته جات موزیک قزاق را که متخصصان روسی برعهده داشتند، به او محول کردند و تا انقلاب مشروطیت در این سمت باقی بود. مدتی به فرانسه سفر کرد و بعد از مراجعت به ایران، ریاست کل دسته جات موزیک نظامی را برعهده گرفت. سالار معزز نزد استادان موسیقی ملی، نواختن تار و ردیف‌های موسیقی را آموخت و آهنگهای زیادی برای پیانو تنظیم کرد که پیش در آمد اصفهان رکن الدین خان مختاری یکی از آنهاست. سالار معزز برای اجرای قطعات موسیقی ایران، پیانو را شخصاً کوک می‌کرد و اولین کسی است که موسیقی ملی را با پیانو به وسیله دودست می‌نواخت و نیز اولین ایرانی است که موسیقی ملی را با خط نت نوشته و بعضی از آنها را در چاپخانه «دود» در شهر لایپزیگ به طبع رسانیده است. قطعه‌ای به نام فانتزی ماهور از سالار معزز به یادگار مانده است که برای پیانو تنظیم شده و در روسیه به چاپ رسیده است. یک نسخه از این قطعه نیز در هنر دوستان موسیقی ملی موجود است.

از ساقینامه که توسط ارکستر سازهای ملی تهیه شده بود، نیز بخش می‌گردید که در نوع خود جزو بهترین برنامه‌های رادیویی برای موسیقیدانان ایرانی بود.

بیا ساقی آن تلخ شیرین گوار
که شیرین کند تلخی روزگار
به من ده که تلخ است ایام من
ز ایام من تلختر کام من
بیا ساقی آن راحت روح را
مداوای دل‌های مجروح را
به دل داغها دارم از روزگار
ننالم چرا همچونی زارزار
خراباتیم باده ناب کو
بیابانیم چشمه آب کو
خرابم در می پرستان کجاست
کیابم طربگاه مستان کجاست

نوعی آواز، که ساقینامه را بدان آهنگ خوانند. [لغت نامه]

ساکس، آدولف آنتوان ژوزف، ۱۸۱۴ - ۱۸۹۴. آنتوان ژوزف، معروف به آدولف، ساز تراش بلژیکی دینان "Dinan" فرزند ژوزف ساکس (۱۷۹۱-۱۸۶۵ میلادی) است. او در اصلاح و تکمیل سازهای بادی کوشید و دسته‌ای از سازها را به وجود آورد که به نام ساکسوفون معروف است. [لغت نامه، ساکسوفون] **ساکسوفون** ساز بادی که به سال ۱۸۴۰ میلادی توسط آدولف ساکس از اهالی بروکسل، از اجماع خصوصیات بادیهای چوبی و بادیهای مسی اختراع شد. این ساز دارای زبانه‌ای (قمیش) از نی مانند بادیهای مسی از جنس فلز و دارای لوله‌ای مخروطی شکل، یعنی در قسمت دهانی کمتر و قطر حدود دو سانتیمتر و انتهای آن متجاوز از ده سانتی متر، است. از این ساز به اندازه‌های مختلف ساخته شده است و تحت نامهایی که به میدان صدا و بخش آنها مربوط است، نامیده می‌شوند:

۱- ساکسوفون سپرانو ۲- ساکسوفون آلتو ۳- ساکسوفون تنور ۴- ساکسوفون باریتون. [چگونه

۶- ساختن اولین سرود رسمی ملی ایران به نام «سلام رسمی دولت ایران» که بعداً منسوخ شد.

۷- تهیه و تنظیم سرود و آواز دسته جمعی برای مدارس.

۸- تأسیس اداره موزیک ارتش.

۹- گنج‌نیدن دروس موسیقی ایرانی در برنامه مدرسه موزیک و تعلیم ردیف‌ها با خط نت به شاگردان خود.

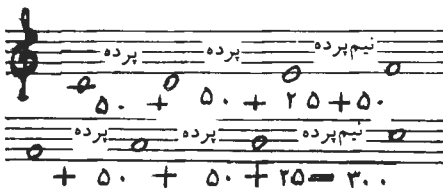
۱۰- تربیت معلم برای تعلیم سرود مدارس.

سالار معزز در سال ۱۳۱۴ در سن ۷۴ سالگی دارفانی را وداع گفت. [از کوروش تا پهلوی. عزیز شعبانی].
سالار مغانیان عنوان مزامیر ۶۱ است و این لفظ در حقیق ۱۹:۳ مقصود اسباب موزیک تار داری است که عبرانیان به کار می‌بردند و به توسط آن، مزامیر را می‌سراییدند. به مغانیان منسوب‌اند. [قاموس کتاب مقدس، لغت نامه]

سام بوکا یک نوع آلت موسیقی قدیمی است که معلوم نیست شبیه چه آلتی بوده است. شاید لفظ دنبک پس از تصحیف رومیها سامبوکا گردیده.
 [ایران باستان. ص ۲۶۹۹. لغت نامه]

سامد سرود گوینده. [آندراج، لغت نامه]
 سامعا همدانی نامش بیرام بیگ بوده و طبع موزون داشته و از موسیقی نیز بی‌بهره نبوده. [گلزار جاویدان. محمود هدایت. ج ۲، ص ۵۹۴].

سامعه خراش کنایه از ساز بد و آواز بد. [لغت نامه]
 ساوار هر نیم پرده مساوی است با ۲۵ ساوار و هر پرده مساوی است با ۵۰ ساوار و فاصله بین دو نت درجه اول تا هشتم یک گام علمی مساوی است با ۳۰۰ ساوار است که زنان سبستین باخ آلمانی به این ترتیب آن را تثبیت کرده است:



در سال ۱۲۸۸ شمسی، سالار معزز رئیس کل موسیکهای نظامی ایران بود و در همین سال از طرف وزارت معارف، به ایشان ابلاغ ریاست ارکستر همایونی و معلمی دارالفنون را دادند، و از این تاریخ مجدداً فعالیت آموزش موسیقی آغاز گردید. اما چون تشکیل این ارکستر منظور اصلی آموزشی را تأمین نمی‌کرد، در سال ۱۲۹۲، ارکستر تبدیل به کلاس موزیک دارالفنون گردید که ریاست آن با سالار معزز و معاونتش با آژنگ بود. در سال ۱۲۹۷ این کلاس از دارالفنون جدا شد و به مدرسه موزیک تغییر نام داد. بدین ترتیب اولین مدرسه مستقل برای تعلیم موسیقی با روش علمی غربی در ایران تشکیل شد، و نیز بدین وسیله کنسرواتوار موسیقی پی‌ریزی گردید.

در سال ۱۳۰۰، پیشنهاد تدریس سرود به طور رسمی به وزارت معارف داده شد و از طرف آن وزارتخانه مقرر گردید تا در دبستانها سرود تدریس شود. شرط اصلی برای ورود به مدرسه موزیک، داشتن گواهینامه ششم ابتدایی بود و تحصیل در آن مدرسه به مدت هفت سال طول می‌کشید و شاگردان آن، دو دسته بودند: دسته اول برای خدمت در موزیک نظام، و دسته دوم برای خدمت در وزارت معارف به منظور تدریس سرود در دبستانها. برای دسته اول از طرف ارتش، حقوق و لباس داده می‌شد و برای دسته دوم از طرف وزارت معارف ماهیانه یک تومان کمک هزینه تحصیلی می‌پرداختند. خدمات سالار معزز را به شرح زیر می‌توان برشمرد:

- ۱- بهبود وضع موزیک ارتش در تمام نقاط ایران.
- ۲- زحمات او باعث و بانی ایجاد کنسرواتوار ایران گردید.
- ۳- ترجمه کتب علمی، هارمونی، سازشناسی و ارکستراسیون.
- ۴- نوشتن ردیفهای آواز ایرانی به نت.
- ۵- نوشتن تصنیفهای ایرانی به نت و تنظیم بعضی از آنها برای پیانو و ارکستر.

همه مشهورترند. در زمان یزید، مردم مدینه شورش کردند. به سائب مأموریت دادند که شورش را بخواباند که در این جنگ به سال ۶۱ هجری قمری کشته شد. [از کورش تا پهلوی، عزیز شعبانی]

سبایه انگشت دوم دست (شاهد)، در سازهای آرشه‌ای و مضربی برای نشان دادن انگشت سبایه عدد ۱ و در پیانو ارگ عدد ۲ را تعیین کرده روی نت‌ها می‌گذارند.

سَین نام آهنگی است در موسیقی. [لغت نامه]
سبز آرنگ نام لحنی است از مصنفات بارید.

جو بود آواز سبز آرنگ گلزار

شد آخر سبزه در سبزه پدیدار [لغت نامه]

سبز اندر سبز نام لحن نهم است از جمله سی لحن.
[برهان قاطع]

طوطی سبز از میان سبزه می‌خواند نوا

سبزه اندر سبزه می‌خواند نوای خویش را [امیر خسرو دهلوی، لغت نامه]

سبز بهار نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، و منسوب به بارید نوازنده عهد خسرو پرویز، پادشاه ساسانی. در موسیقی ردیفی این زمان، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد. این گوشه به نام «سبزه بهار» هم آمده است.

چوباده بودی بر دست من بیاوردی

نوای بارید و گنج گاو و سبزه بهار [مسعود سعد]

بر سبزه بهار نشینی و مطرب

بر سبزه بهار زند سبزه بهار [منوچهری]

خرمتر از بهار سرآید به زیر و بم

که کینه سیاوش و گه سبزه بهار [ازرقی]

سبز در سبز گوشه یا لحنی است منسوب به بارید، نوازنده دربار خسرو پرویز، پادشاه ساسانی. روزی به سرکش رئیس و سردسته رامشگران مجالس خصوصی خسرو پرویز خبر رسید که جوانی مروی که زبردست‌ترین نوازندگان عود است و صدایی خوش دارد، به دربار آمده تا به عنوان رامشگر به حضور شاه بار یابد. سرکش از این خبر پریشان خاطر

$$50 + 50 + 25 + 50 + 50 = 50 + 25 = 75$$

$$\log \frac{1001}{1000} = \log 1001 - \log 1000 =$$

$$4,000431 - 3 = 0,000431 \cong 0,40$$

$$\log \frac{81}{80} = \log 81 - \log 80 = 1,90849$$

$$- 1,90309 = -3 \quad 054 \cong 50$$

فیزیکدان فرانسوی است که ابتدا جراح ارتش بود ولی کار طبابت را به خاطر مطالعه در آکوستیک رها کرد و بانوشتن مقاله‌ای در باره سازهای زهی، توانست عضو فرهنگستان علوم فرانسه شود. از اختراعات مهم او چرخ دندانه‌دار است که به نام او معروف شده است. [مداومت در اصول موسیقی ایرانی، مهدی برکنلی، ص ۱۴۸]

ساوار واحد سنجش فاصله موسیقی است و آن برابر فاصله‌ای است که لگاریتمش $\frac{1}{4}$ باشد بنابراین چون لگاریتم $\frac{1}{4}$ برابر $0,004$ است پس مقدار آن برابر $SOV \frac{0}{4}$ می‌شود. ساوار را با علامت « σ » می‌نویسند.

[گامها و دستگاههای موسیقی ایرانی، مهدی برکنلی، ص ۴]

سائب خاثر - ۶۱ق. ابوجعفر سائب خاثر، ساکن مدینه و فرزند یک اسیر ایرانی بود. وی ابتدا بدون همراهی ساز می‌خوانده و برای نگاهداری ضرب با چوب بر روی زمین می‌نواخته است. بعدها نواختن عود را آموخته و صاحب «آغانی» او را نخستین کسی می‌داند که همراهی آواز را در موسیقی عرب معمول نموده است.

پژوهشی کوتاه در باره استادان موسیقی. [ایران و الحان موسیقی ایران، داریوش صفوت]

سائب خاثر تحت تأثیر آهنگهای نشیط فارسی اولین آهنگ خود را به نام «نقیل» با اصول صحیح ساخت. سائب شاگردان زیادی داشت که در بین آنها چهار تن به نامهای عزه‌المیلا، ابن سربج، جمیله و معید از

گردید و به هر وسیله‌ای متشبث شد تا وی را از مجامع نزدیک به شاه دور سازد. پیشخدمتان و درباریان را تطمیع نموده از دوستان و میهمانان شاه درخواست کرد که از وی سخنی به میان نیاورند. بارید چون این دید، بفراسست تدبیری اندیشید و با تطمیع نگهبان باغی که شاه، گاهی برای گردش و باده نوشی بدان جا می‌رفت، اجازه یافت که بر بالای درختی رود که بر محوطه بزم مسلط بود. روزی که شاه به باغ آمد، بارید که جامه‌ای سبزه به تن کرده عودی سبزرنگ نیز به دست داشت، بالای سروی رفت و در میان شاخ و برگ آن مخفی گشت. هنگامی که شاه جامی به دست گرفت، بارید عود را به صدا در آورد و به خواندن آوازی ساده و دل انگیز که بسیار مؤثر افتاد. این آواز «یزدان آفرید» نام داشت. شاه که از شنیدن آن بسیار مسرور گردیده بود، نام رامشگر را پرسید. به جستجوی او برخاستند ولی به نهانگاهش پی نبردند. شاه جام دومی را به دست گرفت و در این بین بارید به سرودن آواز دیگری پرداخت که بسیار پرمایه و مسرت انگیز بود و «پرتوفر خار» نام داشت. خسرو چنان شیفته آن گشته بود که می‌گفت همه اعضای بدن می‌خواهند برای بهره بردن از آن سراپا گوش گردند، و امر داد تا بار دیگر به جستجوی رامشگر بپردازند. ولی این بار هم باز نیافتند. سرانجام خسرو سومین جام خود را به دست گرفت. این بار بارید با نوای شکوه آمیزی با ساز و صدای گرم خود شنوندگان را مبهوت ساخت. آهنگی که او می‌خواند «سبز اندر سبز» نام داشت و یک بداهه سرایی بود که در آن به مخفیگاه خود اشاره می‌نمود. خسرو به پاخواست و گفت این آواز بی‌شک از فرشته‌ای برمی‌خیزد که پروردگار برای تهییج و خوشی من فرستاده است، و از رامشگر درخواست کرد که خود را بنمایاند. بارید از درخت پایین آمد و به سجده بر پای خسرو افتاد. شاه مقدم او را گرامی داشت و جویای ماجرای او شد و از آن پس او را از نزدیکان خود ساخت و در مقام ریاست

رامشگران جایش داد [نعالی].
 نام لحن نهم باشد از سی لحن. [برهان قاطع]
 همی سبزد در سبز خوانی کنون
 بدین گونه سازند مردان فسون [فردوسی]
 چو بانگ سبز در سبزش شنیدی
 ز باغ زرد سبزه بر دمیدی [نظامی]
 ز فیض بوم گشته بر سر سبز
 زده مرغان نوای سبزد در سبز [آندراج]
 سبزه اندر سبزه به معنی سبزه اندر سبز که نام لحن نهم باشد از سی لحن بارید. [برهان قاطع. لغت نامه]
 سبزه در سبزه نام لحن نهم باشد از سی لحن بارید.
 یکی از سی لحن بارید.
 چو بانگ سبزه در سبزه شنیدی
 ز باغ خشک سبزه بردمید [نظامی، لغت نامه]
 چو بانگ سبز در سبزش شنیدی
 ز باغ زرد سبزه بردمیدی [نظامی، به تصحیح وحید دستگردی، ص ۱۹۲].
 سَبْک در اصطلاح موسیقی به نوعی از آهنگ گفته می‌شود که قابل فهم برای عامه باشد مثل موسیقی جاز. این کلمه، در مقابل سنگین که عبارت از موسیقی کلاسیک است، به کار برده می‌شود. [لغت نامه]
 سَبْک روش. سیاق. در اصطلاح موسیقی، نوع سلیقه و ذوق هر موسیقیدان را در هنر موسیقی، چه در تصنیف و چه در تنظیم و چه در آهنگسازی، سَبْک ذوقی آن هنرمند نامند.
 سَبْکِبال نام اثری است سازی از حسین دهلوی که برای سنتور و ارکستر در دستگاه شور نوشته شده است.
 سِپاس برای رفاه حال هنرمندانی که باز نشسته می‌شوند و عمر مفید کارآمدی خود را از دست می‌دهند و عملاً نمی‌توانند به کار موسیقی بپردازند، ماهانه مبلغی به عنوان سپاس از طرف رادیو تلویزیون به آنها پرداخت می‌شود.
 این طرح به هنگام ادغام رادیو و تلویزیون تهیه و

سبلی خوریم چون دف در عشق فخر جویان
 زخمه به چنگ آور می زن ستوی مارا [مولوی لغت
 نامه]
 ستویه سازی است که سه تار دارد. [آندراج، لغت
 نامه]
 ستی زرین آواز خوان و مطربه، در حرمسرای سلطان
 مسعود غزنوی. [تاریخ بیهقی]
 نوای قمری و طوطی که بارد سست می بر سر
 نشید بلبل و صلصل قفانک و عن ذکری
 یکی چون معبد مطرب دوم چون زلزل رازی
 سه دیگر چوستی زرین چهارم علی مکی [منوچهری].
 زلزل رازی. علی مظاهری. «مجله موسیقی». شماره
 ۱۳، ص ۷۵.]

ستیهیدن سراییدن. [ناظم الاطباء، لغت نامه]
 سحر خوان خواننده سحر، بانگ کننده به وقت سحر.
 مجازاً مؤذن.
 تا مگر یک نفسم بوی تو آرد دم صبح
 همه شب منتظر مرغ سحر خوان بودم [سعدی لغت
 نامه]
 سحر خیز آهنگی دو ضربی همراه با اشعاری مهیج که
 دسته جات موزیک نظام، قبل از طلوع آفتاب، برای
 بیداری نظامیان نوازند.
 سحر سحره نام ترانه ای است کردی با وزن سه ضربی
 در بیات اصفهان. این ترانه، هم دارای کلام است و
 هم برای رقص مخصوصی در محل مورد استفاده
 است
 نت آن به نام «سحری» در مجله موسیقی، شماره ۳۶،
 صفحات ۵۲ و ۵۳ چاپ شده است.
 سخن سرا نغمه سرا، آوازه خوان.

خوش چمنی است عارضت خاصه که در بهار حسن
 حافظ خوش کلام شد مرغ سخن سرای تو [حافظ،
 لغت نامه]

۱- اشاره به مطلع قصیده معروف امرؤ القیس شاعر جاهلی
 است. ۲- آواز دلخراش و متکرر طوطی را به زمین لرزه شهری
 تشبیه کرده است.



ستاره 'نون' پنیره یا تیر باریک
 ناهی ناهی من جونم
 قولو 'سوزو' می خونه این شب تاریک
 ناهی ناهی من جونم
 ستازن ستار نواز. چه، لفظ ستا مخفف ستار است.
 [نوازنده ستار]

ستازن بر آورد بانگ سرود
 سرودی نو آیین تر از صد درود [نظامی، لغت نامه]
 ستا گوی نغمه گوی و سرود گوی. [لغت نامه]
 ستاه سه تار. [لغت نامه]
 ستاه نام پرده ای از موسیقی. [لغت نامه]
 ستایشگر، مهدی یکی از نوازندگان سنتور است.
 وی محقق و طلبه ای پژوهشگر در امر موسیقی ایرانی
 است.

او کتابی شامل مباحث مختلف در مورد سنتور و
 چگونگی ساختمان و ساخت آن به نام «ویژگی
 سنتور در موسیقی سنتی ایران»، در ۱۷۵ صفحه
 تدوین، و در سال ۱۳۶۴ منتشر نموده است.
 ستای صفاهان نام یکی از سازهای قدیمی ایران، که
 در اصفهان ساخته می شده است. در آثار متقدمان
 اشارتی بدان رفته لکن از چگونگی آن اثری در دست
 نیست.

راست نهادند بر دهان و به بخت
 پرده کژ دیدم از ستای صفاهان [منوچهری]
 ستو طنپوره را گویند که سه تار داشته باشد.

۱- نام دختری بوده ۲- نان ۳- مخفف قلی (نام است) ۴- سبزه
 (قلی پسر سبزه علی)

سخن سگال نغمه پرداز. آواز خوان.

بلبل که سخن سگال باشد

بی گل همه سال لال باشد [نظامی، لغت نامه]

سر نوعی از رقاصی باشد شبیه ارغشتک [جهانگیری، لغت نامه]

سر آوازه نوعی از خوانندگی پیش از نغمه.

لب از صوت تعریف او تازه باد

ز وصفش ترنم سر آوازه باد [ملاطرا، لغت نامه]

سر آهنگ تارکنده را نیز گویند که بر سازها کشند.

عدو اگر نبود گو میباش آن به درک

بریشمی است براین ارغنون سر آهنگی

بقای جان تو با دا که ام او تار است

که گر بلرزد تاری قفا خورد چنگی [اخیسکتی]

جماعت مغنیان بریشم سر آهنگی از برای جمال

بندند. [لباب الاپاب، محمد عوفی، ج ۲، ص ۲۴۴، لغت

نامه]

سر آهنگ خوانندگی و نوازندگی [آندراج]

نشست و در زبان بگرفت در عشاق آهنگی

که ساز زهره را بشکست در حیرت سر آهنگش [سیف

اسفرنگ، لغت نامه]

سر اچه نام ساز. [آندراج، لغت نامه]

سر آفران نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران. در

موسیقی کنونی ایران، گوشه‌ای به این نام وجود

ندارد.

سر انداز نام گوشه‌ای یا لحنی از موسیقی قدیم ایران،

که فقط نام آن باقی مانده است. از چگونگی نوای

آن اثری در دست نیست.

نام اصولی از جمله هفده بحر اصول موسیقی و آن را

صوفیانه خوانند. [برهان قاطع]

نام یکی از اصول مقامات موسیقی است. [انجمن آرا]

نام آهنگی است. [لغت نامه]

سر ای خوانندگی و سراییدن: بربط سرای، ترانه

سرای، سرود سرای، نغمه سرای. [لغت نامه]

سرایان خوانندگی و گویندگی. سراینده. نغمه سرایی

کنان: در حال سراییدن.

جو بلبل سرایان چو گل نازه روی

ز شوخی در افکنده غلغل به کوی [سعدی، لغت نامه]

سرایش زبان قال که سخن گفتن و نغمه پردازی

آدمیان و سرودن مرغان باشد. نغمه پردازی و

گویندگی.

سراینده مرغی ازین بوستان

سرایش چنین کرد با دوستان [امیر خسرو دهلوی، لغت

نامه]

سرایش مجموع قواعد موسیقی در رشته آواز خوانی

که مستلزم تحصیل وزن خوانی، نت خوانی و کالیزه

می باشد. — [سلفژ]

سرایش نام آهنگی است. [لغت نامه]

سرایشگر رامشگر [لغت نامه]

سرایندگی عمل سراییدن. [لغت نامه]

سراینده نغمه کننده. خواننده. مغنی.

من که سراینده این نو گلم

باغ ترا نغمه سرا بلبل [نظامی، لغت نامه]

سراییدن نغمه کردن و سرود گفتن. تغنیه. تغنی.

چون سراییدن بلبل که خوش آمد در باغ

لیکن آن سوز ندارد که بود در قفسی [سعدی]

خواندن.

بینی آن رود نوازیدن با چندین کبر

بینی آن شعر سراییدن با چندین ناز [فرخی، لغت نامه]

سر پرده نام پرده‌ای از موسیقی. [آندراج، لغت نامه]

سر جیس نام آهنگی است. [لغت نامه]

سرخاب نام مقامی از موسیقی.

ور مخالف که ترا گفت که سرخاب بزن

لغت نامه]

سرخانه به اصطلاح موسیقیان به معنی آواز بلند.

چنانچه میانخانه آواز متوسط.

ای کار دلم از تو ز قانون شده بیرون

سرخانه‌ای از چنگ و ربابی گله بشنو [مؤمن

استرآبادی، لغت نامه]

سرخانه رساندن به اصطلاح موسیقیان، آواز بلند.

[لغت نامه]

سرکب مطرب و سازنده‌ای بود که در عهد خود نظیر نداشت. [برهان قاطع].

شاعرانت چو رودکی و شهید
مطربانت چو سرکش و سرکب [فرخی، لغت نامه، سرکش]
سرکُتل یکی از ترانه‌های ممسنی واردکان است که اشعار آن جنبه رزمی دارد:



سرکُتل های های سرکُتل های های اردو دیارن'
اردو

دیارن خدا اردو دیارن های کوی لهراسب^۱ های های
کوی لهراسب های های دورین بندازهای بین چن^۲
هزاران خدا بین چند هزاران های.
سرکش از رامشگران چیره دست دربار خسرو پرویز
پادشاه ساسانی. محققان احتمال داده‌اند که وی
مطربی یونانی و نام اصلی وی سرگیوس بوده است
که به سرگس، واندک اندک به سرکش تبدیل شده
است. [دایرة المعارف فارسی، علامحسین مصاحب].
یکی مطربی بوده سرکش بنام
به رامشگری در شده شادکام [فردوسی]
ز رامشگران سرکش و باربد
که هرگز نگشتیش بازار بد [فردوسی]
سرکُنگی یکی از حرکات رقص بندرعباسی، که
رقصنده، دستها را در محاذی شانه نگه می‌دارد که
مستلزم تمرین و تبحر ویژه‌ای است و زیبایی و
جذابیتی خاص به رقصنده می‌دهد.

سرخوان خواننده‌ای که ابتدا به خواندن کند. سرذاکر
یعنی شخصی که پیشخوانی کند و دیگران ذکر
گویند، خواننده. [لغت نامه]
سرخوانی پیشخوانی. خوانندگی [برهان قاطع، لغت
نامه]

سرمدار ماکوئی، قمر بانو قمر سردار ماکوئی یکی از
هنرآموزان سرود و موسیقی آموزشگاههای تهران در
سال ۱۳۲۹ شمسی بوده است. [تاریخچه هنرستان
موسیقی، ابراهیم صفایی، ص ۱۰۱]

سر دست افشاندن رقص کردن و رقاصی نمودن.

[لغت نامه]

سرزیر نام نوایی است از موسیقی. [لغت نامه]

نامطربان زنند لیبا و هفت خوان
در پرده عراقی و سرزیر و سلمکی [میرزائی]
سر صُبح نام آهنگی است. آهنگ بیدار کردن
سربازان را به صبح. آهنگی که برای سربازان پیش از
سپیده دم نوازند. [لغت نامه]

سرغین سرغینه، سورنای، سرنا. [فرهنگ معین]
سرناپی باشد که آن را نای ترکی گویند و در اصل
سورنای است که در عروسی و عشرت نوازند و آن را
نای سرغینه نیز گفته‌اند [آندراج]

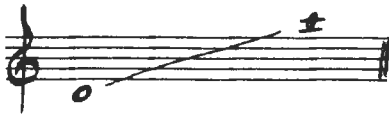
چو آمد به نزدیکی رزمگاه
دم نای سرغین برآمد ز راه [فردوسی]
خروش آمد و ناله کرنای
دم نای سرغین و هندی درای [فردوسی]
بفرمود تا گیو و گودرز و طوس
برفتند با نای سرغین و کوس [فردوسی]
زهر سوهمی کوس زرین زدند
دو سُرنای روین و سرغین زدند [اسدی]

سرغینه سرغین که نای ترکی باشد و آن را سورنای
گویند. [برهان قاطع، لغت نامه]

سرفراز، ناهید محترم (ناهید) سرفراز یکی از بانوان
خواننده رادیو بود که مدتها با ارکستر مجید وفادار
همکاری داشت.

نقاط حتی تا ۶ سانتیمتر نیز ساخته شده است. وسعت صدا نیز در این ساز کاملاً ثابت نیست و واضح است که سرنای بزرگتر، میدان صدایی بم‌تر از سرنای کوچک دارد.

حدود وسعت صوت سرنای



[سازشناسی، پرویز منصوری.]

نالۀ سرنای و تهدید دهل
چیزکی ماند بدان نافر کل [مولوی]
به حق آن لب شیرین که می‌دمی در من
که اختیار ندارد بنالد این سرنای [مولوی]
سُرنایِ آن که سرنای نوازند، نوازنده سرنای. [لغت نامه]
سُرنای زدن در سرنای دمیدن. سرنای را به صدا در آوردن.
[لغت نامه]

سرنایی نای رومی باشد. [آندراج، لغت نامه]
سرنج سنج. و آن دوباره روی تنک باشد مانند طبق
بی‌کناره و بر پشت آن قبه‌ای سازند و بندی بر آن
تعبیه کنند و بردست گرفته بر یکدیگر زنند تا به صدا
درآید و بیشتر با نقاره و دهل و امثال آن نوازند. و
طبق رویین که بر یکدیگر زنند سنج است نه سرنج
چنان که صاحب «فرهنگ رشیدی» گفته است.
[لغت نامه]

سُرنی سرنای مخفف سورنای است که نای رومی و نای
ترکی باشد. [لغت نامه]
سُرود سرود. [لغت نامه]

سُرود آواز نشاط انگیز، نغمه، شعر آهنگدار که
جنبه‌های ملی و حماسی و وطنی داشته باشد. یکی از
آهنگهای موسیقی قدیم، خسروانی سرود حاکی از
ستایش شاه، سرود ملی و رسمی یک کشور. و آن
حاکی از روحیه تاریخ و سر و سامان دادن و سنن آن
کشور است. [فرهنگ معین]
کلام آهنگین که مبین ستایش شاه، دانش، تقوی،

سرکیسیان، آلیس بانو آلیس سرکیسیان یکی از
هنرآموزان موسیقی در هنرستان عالی موسیقی در
سال ۱۳۲۹ ش می‌باشد. [تاریخچه هنرستان عالی
موسیقی، ابراهیم صفائی، ص ۱۰۰.]

سرکیسیان، لیلیا بانو لیلیا سرکیسیان یکی از
لیسانس‌های موسیقی از هنرستان عالی موسیقی در
رشته پیانو. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی،
ابراهیم صفائی ص ۱۱۶.]

سرگذشت موسیقی ایران تألیف روح‌الله خالقی،
در سه مجلد؛ که جلد اول مربوط به موسیقیدانان
ایرانی در یک صد سال گذشته و جلد دوم در واقع
سرگذشت استاد علینقی وزیری است. جلد سوم که
مربوط به چگونگی موسیقی ایران در دوران حاضر
است، هنوز منتشر نشده ولی قسمتهایی از آن، در
«مجله موزیک ایران» به چاپ رسیده است.

سرلک، پروین بانو پروین سرلک به سال ۱۳۳۹ ش
در رشته ویولن از هنرستان موسیقی ملی
فارغ‌التحصیل شد. وی بعداً در فرهنگ و هنر
استخدام شد و مدارج ترقی را تا مدیریت داخلی تالار
رودکی پیمود.

سُرنای زرنای سرنای از دو کلمه سور و نای ترکیب یافته
و به معنی سرور و شادمانی است. این ساز بادی است
و از چوب خراطی شده ساخته می‌شود و یک لوله
باریک بر سر آن قرار دارد و با کمک زبانۀ یا به
واسطه هوای داخل شده به صوت تبدیل می‌شود. این
ساز در اغلب نقاط روستایی ایران وجود دارد و آن را
همراه دهل نوازند. اندازه آن در نواحی مختلف فرق
می‌کند ولی به طور کلی از نیم‌متر تجاوز نمی‌کند.

سرنای از دسته سازهای دوزبانه است و به این ترتیب
«قمیش» آن از دو تیغه متکی به هم تشکیل شده و
انتهای آن دو در حلقه‌ای مسطح محصور شده است.
در روی لوله، تعداد شش تا هفت سوراخ تعبیه شده،
نوازنده با گذاشتن و برداشتن انگشتان هر دو دست،
اصوات حاصل را زیر و بم می‌کند. طول ساز کاملاً
ثابت نبوده، ۳۰ تا ۴۵ سانتیمتر معمولاً، و در بعضی

حسن نیکو کاری، تهییج حس میهن پرستی و غیره باشد.

در سالهای اخیر اکثر سروهای ساخته شده توسط موسیقیدانان ایران، در چند مجموعه به چاپ رسیده که بهترین و مشهورترین آنها سرود ای ایران، سرود آذربایجان (از خالقی)، سرود فرهنگ (از خادم میثاق)، سرود ای وطن (از وزیری) و سرود شاه (از گریگوریان) است.

ترنم به کلمات مسجع موزون در هفت موضوع مباح است. اول سرود حاجیان، که در صفت کعبه و بادیه است، و آتش شوق خانه خدای را در دل بجنباند و از این سماع مزد بود کسی را روا بود که به حج شود. [احیاء العلوم]

به نوعی از تصنیف اطلاق می گردد که وزنی خاص و نغماتی مهیج داشته باشد و به طور دسته جمعی اجرا گردد.

سرود در این روزگار به تصنیفی گفته می شود که توأم با کلام، و باید آهنگ آن مهیج باشد. اشعار آن نیز باید حاوی مطالبی باشد که حس وطن دوستی و شجاعت را در مردم تهییج نماید. اکثر سرودهای این دوران از این چنین مضامینی برخوردارند و بعضاً هم در مدح مصادر امور وقت سراییده شده اند.

علی علیه السلام برای پرداخت شیر بهای فاطمه، زره خود را در بازار به مبلغ چهارصد و هشتاد درهم فروخت و آن وجه را به حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله داد و حضرت رسول الله با آن پول به وسیله ابوبکر رضی الله عنه و بلال مؤذن معروف برای حضرت زهرا جهیزه خریداری کرد و خرج ولیمه ازدواج را در خانه خود از جیب خویش پرداخت و عده ای از زنان و مردان مسلمان در خانه محمد (ص) غذا خوردند. غذا در آغاز شب صرف شد و بعد قاطر آوردند و فاطمه را بر قاطر نشانیدند. فاطمه جامه ای نو در بر کرده بود و دو دستبند نقره بر دو دستش دیده می شد، و وقتی خواستند او را از خانه محمد (ص) به خانه علی (ع) ببرند، محمد

(ص) خود، پیشاپیش قاطر به راه افتاد و مردان و زنان مسلمان در حالی که دف و کف می زدند، این سرود را می خواندند و محمد (ص) نیز با آنان سرود می خواند:

سرن بعون الله جارانی

واذکر نه فی کل حالات

واذکرن ما انعم ربی العلی

من کشف مکروه و آفات

وقد هدانا بعد کفر و قد

انعشنا رب السماوات

وسرن مع خیر نساء الوری

تفدی بعمات و خالات

یا بیت من فضله ذوالعلی

بالوصی منمه والرسالات

ترجمه فارسی:

ای همسایه ها به نام خدا حرکت کنید

و در هیچ حال ذکر خدا را فراموش ننمایید

به یاد بیاورید که خداوند به ما نعمت داده

و ما را از ناملایمات و بلا حفظ می کند

خدا را شکر کنید که ما را از کفر بیرون آورد و مؤمن کرد

و ما را از پستی به بلندی رسانید

ای همسایه ها با بهترین زن دنیا به راه بیفتید

با عروسی که همه می خواهیم جان در راهش فدا کنیم

ای دختر کسی که خداوند تعالی او را برگزیده است

و بر او وحی نازل می کند.

از عایشه نقل شده که در ایام منی ابوبکر وارد شد و در نزد وی دو کنیز بود که دف می زدند و سرود می گفتند. رسول علیه السلام در خانه آمد و بخت. ابوبکر در آمد و ایشان را زجر کرد و گفت: خانه رسول و مزمار شیطان. رسول گفت: یا ابابکر دست

از ایشان بدار که روز عید است. [کیمیای سعادت]

ترانه. لحن. آهنگ. آهنگ موسیقی. نیکویی آواز. در اصطلاح موسیقی، آوازی بود واقع در زمان

محسوس القدر که در تمام آن زمان قسطی از حدت و ثقل داشته باشد. [خلاصة الافکار فی معرفة الادوار. شهاب صیرفی.]

دسته دیگر، عامه مردم به شمار می آمدند، که با حیرت سرود کاهنان را می شنیدند، برای اینکه نمی توانستند معنای آن را بفهمند و آهنگ سرود در گوششان عجیب جلوه می نمود. آنها از طفولیت با سرودهایی خو گرفته بودند که از زمان ساختمان اهرام در معبد های مصر خوانده می شد و آن سرودها طوری در روح آنها جا گرفته بود که اگر در موقع خواب هم می شنیدند، معنای آن را می فهمیدند. ولی سرودهای جدید، برای گوش و روح آنها نامأنوس بود. [سینو هه، پزشک مخصوص فرعون. ترجمه ذبیح الله منصوری.]

مردمان را خرد و رای بران داد خدای تابداند بد از نیک و سرود از قرآن [فرخی] چو دخلت نیست خرج آهسته تر کن که می خوانند ملاحان سرودی [سعدی] رودکی چنگ بر گرفت و نواخت باده انداز کو سرود انداخت [رودکی] هیچ راحت می نبینم در سرود و رود تو جز که از فریاد و زخمه ت خلق را کاتوره خاست [رودکی]

سرکس بر پشت رودبار بدی زد سرود وز می سوری درود سوی بنفشه رسید [کسائی] همی خورد هر کس به آواز رود همی گفت هر کس به شادی سرود [فردوسی] سرودی به آواز خوش بر کشید که اکنونش خوانی تو داد آفرید [فردوسی] من و معشوق و می ورود و سرکوی سرود به سرکوی سرود است مرا گم شده فر [فرخی] حنجره در سرود نیک آید جامه غم کبود نیک آید [سنائی] از سخن چیز نیاید بجز آواز ستور مرد است آن که بدانست سرود از تکبیر [ناصر خسرو]

گر سرودی بر مراد خویش گوید کودکی جز که خواری چیز ناید ز اوستادش جز جفا [ناصر خسرو] خروش و جوش تو از بهر بود و نابود است که از سرود گروهی است شورش و غوغا [حاقانی] سرود پهلوی در ناله چنگ فکنده سوز آتش در دل تنگ [نظامی] نوای نظم او خوشتر ز رود است سراسر قولهای او سرود است [نظامی] سرود آتشکده کرکوی این سرود از جمله اشعار شش هجایی اواخر دوره ساسانی و یا اوایل عهد اسلامی است که با توجه به یکی از روایات کهن حماسی به وجود آمده و باقی مانده است و چنان که از ظاهر آن پیداست، این سرود به لهجه نسبتاً جدید دری یعنی لهجه شرقی ایران است که مقارن ظهور اسلام معمول بوده.

[تاریخ ادبیات در ایران، دکتر صفای، ج ۱، ص ۱۳۰، لغت نامه]

یکی دیگر از آثار برجسته ادبی ساسانی که به نظم هجایی با مراعات قافیه گفته شده است، سرود کرکوی می باشد. سرود کرکوی، از برکت وجود کتاب قدیمی و مهم «تاریخ سیستان» باقی مانده و به دست ما رسیده و اگرچه قدری تحریف در آن به عمل آمده، لیکن باز بسیار جالب توجه و مفید است. از اشعار صحیح و مسلم ساسانی است، این قطعه از اشعار شش هجایی است و در آتشکده کرکوبه، واقع در مملکت قدیم سیستان، این سرود خوانده می شده و «تاریخ سیستان» فصلی خاص درباره این سرود ایراد کرده است. این سرود ظاهراً به زبان دری است نه پهلوی، زیرا در مشرق ایران زبان ادبی دری بوده. سرود کرکوی:

فرخت باداروش،
خنیده گرشاشب هوش،
همی پر است از جوش،
نوش کن می نوش،

کاخ ستم گشته ریر و زیر
تصویر آینده ما
نقش مراد ماست
نیروی پاینده ما
ایمان و اتحاد ماست
یارِ یگر ما دست خداست
ما را در این نبرد اور هنماست
در سایه قرآن جاودان
پاینده بادا ایران
آزادی جو گلها در خاک ما
شکفته شد از خون پاک ما
ایران فرستد با این سرود
رزمنده گان وطن را درود
آیین جمهوری ما
پشت و پناه ماست
سود سلحشوری ما
آزادی و رفاه ماست
شام سیاه سختی گذشت
خورشید بخت ما تابنده گشت
در سایه قرآن جاودان
پاینده بادا ایران



دوست بد آگوش،
به آفرین نهاده. نه. گوش،
همیشه نیکی گوش،
که. دی گذشت. دوش،
شاهها خدا یگانا،
به آفرین شاهی،
ترجمه فارسی:
افروخته بادا روشنایی
عالمگیر باد هوش گرشاسب
همی بر است از جوش
نوش کن می نوش
دوست بدار در آغوش
به آفرین نه گوش
همیشه نیکی کن و نیکوکار باش
که دیروز و دیشب بگذشت
شاهها خدا یگانا

با آفرین شاهی [بهار و ادب ایران. محمد گلین. ص ۸۸ - ۸۹]

سرود پارسی نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که در آثار متقدمان ذکر آن آمده است ولی در موسیقی این روزگار، از چگونگی نوای آن اثری در دست نیست.

سرود جمهوری اسلامی ایران پس از انقلاب اسلامی ایران در سال ۱۳۵۷ ه.ش، آهنگ «سلام شاهنشاهی» و «سرود ملی ایران»، که از سال ۱۳۱۲ ه.ش، قریب چهل و پنج سال، سرود رسمی ایران بود، حذف و به جای آن، «سرود جمهوری اسلامی ایران»، ساخته محمد بیگلرپور، به عنوان سرود رسمی جمهوری اسلامی ایران تعیین گردید. کلام آهنگین این سرود از ابوالقاسم حالت، شاعر معاصر است.

سرود جمهوری اسلامی ایران
شد جمهوری اسلامی به پا
که هم دین دهد هم دنیا به ما
از انقلاب ایران دگر

سرود خسروانی آهنگی حاکی از ستایش شاه؛ و گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران است که در موسیقی این روزگار، وجود ندارد ولی گوشه خسروانی در دستگاه ماهور موجود است.

مغنی کجایی به گلبانگ رود
به یادآوری خسروانی سرود

سرود خوان آواز خوان. [لغت نامه]

سرود سرای نغمه سرای. آواز خوان. [آندراج]

سرودگوی شد آن مرغک سرود سرای

چو عاشقی که به معشوق خود دهد پیغام [کسانی]

بساط باغ کن از گونه گونه حله بزم

سرای خلد کن به نغمه سرود سرای [عصری]

شود به بستان دستان زن سرود سرای

بعشق برگل خوشبوی بلبل خوشدم [سوزنی]

با همه نیکوی سرود سرای

رودسازی به رقص چابک پای [نظامی]

سرود فتح نام آهنگی است از درویش خان که به مناسبت خلع محمدعلی شاه ساخته شده و اشعار آن از ظهیرالدوله است. این آهنگ در انجمن اخوت، پس از سرود مخصوص انجمن اخوت اجرا می‌شده است.

سرود کودکان بلخی در سال ۱۱۹۹ ه.ق. سردار عرب اسدبن عبدالله قسری از خراسان به جنگ ختلان رفت. اما کاری از پیش نبرد و پس از رنجهای بسیار که دید، شکسته و ناکام بازگشت. چون به بلخ رسید، مردمان بلخ در حق او سرودها گفتند (طعنه آمیز و تلخ)... و این از کهنه‌ترین سرودهای کودکان است که در تاریخها آمده است.

از ختلان آمدیه

بروتباه آمدیه

آباره باز آمدیه

خشک و نزار آمدیه [دوقرن سکوت، زرین کوب، ص

[۱۲۷]

سرودگوی سرود گوینده، مغنی، مطرب، سرود

سرای [لغت نامه]



در هنگام بازیابی نهائی این فرهنگنامه «زمستان ۱۳۷۱» اولین سرود جمهوری اسلامی ایران منسوخ و سرودی که ذیل می‌آید سرود رسمی جمهوری اسلامی ایران گردید.

سرود رسمی جمهوری اسلامی ایران

سرزد از افق مهر خاوران

فروغ دیده حق باوران

بهمن فرایمان ماست

پیامت ای امام

استقلال آزادی

نقش جان ماست

شهیدان پیچیده در گوش زمان

فریادتان پابنده مانی و جاودان

جمهوری اسلامی ایران

بلبل چو سبزه دید همه گشته مکشوی
گاهی سرودگوی شد و گاه نغمه خوان [منوچهری]
از مشغله نشاط جویان
صاحب رصد سرودگویان [نظامی]
سرودگویان در حال سرود گفتن. [لغت نامه]
هر دم ز دیار خویش پویان
برنج شدی سرودگویان [نظامی]

سرود مدارس دفترچه‌هایی شامل سرودهای
مدارس، که از سال ۱۳۱۲ شمسی به همت استاد
علینقی وزیری به چاپ رسیده است. و بعد از آن
لطف الله مخم پایان و عزیز شعبانی نیز چندین جزوه
از سرودهای مخصوص آموزشگاه‌ها را منتشر
ساخته‌اند.

سرود ملی ایران اواخر سال ۱۳۱۲ هـ، آتانورک
رئیس کشور ترکیه از رضاشاه دعوت کرده بود که از
آن کشور دیدن نمایند. ضمن تنظیم برنامه تشریفاتی،
اجرای سرود ملی ایران نیز منظور، و از دولت ایران
خواسته شده بود که نت این سرود را بفرستند تا به
هنگام ورود پادشاه ایران به ترکیه، نواخته شود.
موضوع، هنگامی به شرف عرض رسید که
نمایندگان مجلس شورای ملی شرفیاب می‌شدند
رضاشاه هنگام عبور از برابر صف نمایندگان مجلس،
خطاب به (شیخ‌الرئیس افسر) رئیس انجمن ادبی
ایران که نایب رئیس مجلس شورای ملی بود،
فرمودند: این انجمن شاعران که درست کرده‌ای چه
کار می‌کنند؟

افسر گفت: قربان، به دعا گویی مشغول‌اند.
شاه فرمودند: منظورم دعا و نفرین نیست. کارشان
چیست؟ اینها هم مثل عارف قزوینی هستند که من
وقتی مستشاران خارجی را از ایران بیرون کردم، شعر
ساخت:

ای رفیقان نگذارید که مهمان برود
تنگ آن خانه که مهمان ز سر خوان برود
افسر تصور کرد که شاه از تشکیل انجمن ادبی
ناراضی هستند و باید آن را تعطیل کند.

ولی رضاشاه پس از اندکی تأمل به او گفتند: بروید
یک سرود ملی برای ایران بسازید.
عصر همان روز در خیابان دوشان تپه (محل انجمن
ادبی ایران)، هیئت رئیس انجمن ادبی ایران با حضور:
شیخ‌الرئیس افسر، ملک‌الشعرای بهار، پارسا
تویسرکانی، سعید نفیسی و عباس فرات جلسه‌ای
تشکیل داد و آنان پس از تبادل نظر، دو قطعه شعر با
دو وزن مختلف ساختند (سرودند) و به وسیله ستاد
ارتش به عرض شاه رساندند.

پس از بیست و چهار ساعت، از ستاد ارتش نامه‌ای
به امضای سرلشکر نجف‌خان به انجمن ادبی رسید که
آهنگ این اشعار، مهیج نیست و به علاوه، اشعار باید
از اغراق بیجا برکنار و از هر جهت، جامع برای
رسمیت یافتن در کشور ایران و کشورهای دیگر
باشد. در این کار، دو اشکال در پیش بود. یکی اینکه
هیچ یک از شاعرانی که از آنها یاد شد، آهنگساز
نبودند و دیگر اینکه نمی‌دانستند چه مطالبی را باید
در سرود بگنجانند.

بنابراین از ستاد ارتش خواسته شد که آهنگ سرود
توسط یکی از افراد دسته موزیک ارتش تهیه شود و
همراه چند قطعه سرود از کشورهای دیگر به انجمن
ارسال گردد تا ذهن گویندگان شعر، بهتر به مطالب
مقتضی آشنا شود. در فاصله‌ای اندک وزارت امور
خارج، متن سرودهای چند کشور خارجی را در
اختیار انجمن ادبی گذاشت و از طرف ستاد نیز
سرهنگ نصرالله خان مین‌باشیان، رئیس دسته‌جات
موزیک نظام و ستوان دوم داوود نجمی مقدم (که
بعدها به درجه سرهنگی مفتخر شد) مأمور شدند که
آهنگی را که توسط داوود نجمی مقدم ساخته شده
بود، در انجمن بنوازند تا منطبق بر نوای آن، اشعاری
سروده شود.

هنگام ساختن اشعار این سرود، ستوان نجمی با
قره‌نی آهنگ را می‌نواخت و شعر آن سروده می‌شد.
اشعار این سرود در سه قسمت (سه بند یا سه پاره)
است: نخست، سرود شاهنشاهی است که



پس از پیروزی انقلاب، سرودی به نام «سرود جمهوری اسلامی ایران»، سرود رسمی جمهوری اسلامی ایران گردید.

احمد دهقان^۱ بود که پیشنهاد بخش سرود شاهنشاهی را در مجامع عمومی نمود و لقب رضاشاه کبیر را در مجلس مطرح کرد و هر دورا به تصویب رسانید. [نخست وزیران ایران، جعفر مهدی‌نیا، ص

[۸۸]

در آسمان نه عجب گریه گفته حافظ

سرود زهره به رقص آورد مسیحارا [حافظ]

مرغان همی زنند همه روز رودها

گویند راز زار همه شب سرودها [منوچهری]

سرود در انقلاب اسلامی ایران، ضرورت خود را بخوبی نشان داد، به طوری که تخصیص مرکزی را برای سرود آهنگهای انقلابی ایجاب می‌کرد. لزوم این مهم بود که «اداره کل فعالیت‌های هنری وزارت فرهنگ و هنر»، به «مرکز سرود و آهنگهای انقلابی وزارت ارشاد اسلامی ایران» تغییر نام یافت. موسیقیدانان ایرانی سرودهای خوبی تصنیف کرده‌اند که از زیبایی خاصی برخوردارند. در مضامین سرودهای بعد از انقلاب، آیات قرآن کریم، تذکارات مذہبی، تهییج حس وطن دوستی و مطالب خاص اجتماعی نیز مسموع می‌شود.

سرودن آواز خواندن، تغنی کردن، سرابیدن، نغمه

شیخ‌الرئیس افسر ساخته است. قسمت دوم، سرود پرچم است که سراینده آن پارسا توپسرکانی است و قسمت سوم آن، سرود ملی است که گوینده آن شیخ‌الرئیس افسر است. وقتی این سرود به نظر رضاشاه رسید، مورد پسند معظم‌له افتاد ولی در دوجای آن اظهار نظر فرمودند.

یکی، گفته شده بود «از اجنبی جان می‌ستانیم» که فرموده بودند: باید بگویید «از دشمنان جان می‌ستانیم» و دیگر، ساخته شده بود (سروده شده بود) «شهنشه ما» که فرموده بودند «شاهنشاه ما» چه عیبی دارد؟ نت این سرود تهیه شد و از طریق وزارت امور خارجه به ترکیه ارسال گردید... لازم است گفته شود لحن دو بیت نخستین این سرود کاملاً در آمد دستگاه ماهور و بیت سوم در گوشه فیلی و مصراع آخر (فرو) به در آمد ماهور است.

این سرود به مدت چهل و پنج سال، سرود رسمی مملکت ایران، و به نام ایران و ایرانی در مواقع خاص و در صورت لزوم، در تمام کشورهای دنیا طنین انداز بوده است.



کردن. [لغت نامه]

سرود نیایشی آهنگی را گویند که کلام آن حاکی از دعا، ستایش و سپاسگزاری باشد، مانند سرود آتش، از پرویز محمود، یا شعر محمود بهارمست. و سرود باران

سرودها سرودها، که سرود خسروانی یکی از آنهاست، اشعاری بوده است هجایی، دارای قافیه و قدری طولانی. که خواندن و نواختن آن، تنها به حضور پادشاهان و موبدان و آتشکده‌ها اختصاص داشته است. [بهار و ادب ایران، محمد گلین، ص ۷۰].

سرودی در ولایت قم از قصیده موسوم به خوانسار است. شخص نامرادی است و در فن موسیقی بهره دارد.

بیت ذیل را در نیشابور ک به اسم «بنیاد» نقشی بسته بوده خیلی شهرت یافت:

بنیاد مکن با من سودازده بیداد

تا من نکم ناله ز بیداد تو بنیاد [مجمع الخواص، ص ۲۴۳. لغت نامه]

سرودی مغنی. سرود زن. [آندراج، لغت نامه]

سرودی خوانساری معاصر صفویه بوده و به خوانندگی صرف وقت می‌کرده. [گلزار جاویدان، محمود هدایت، ج ۲، ص ۶۱۷].

سرور شادشدن خوشحال گشتن. شادمانی نمودن. سماع صوفیان.

سرورالملکی نام گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم، که نام آن در کتب متقدمان آمده است ولی در موسیقی ردیفی کنونی ایران، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد. سروستاره نام لحنی از موسیقی قدیم ایران در عهد ساسانیان است که تنها نام آن باقی است.

ساعتی سیوار تیر و ساعتی کبک دری

ساعتی سروستاره ساعتی با روزنه [منوچهری]

«رشیدی» گفته همان سرستان است. [لغت نامه]

سرستان نام گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم، که تنها نام آن به یادگار مانده است. در موسیقی این دوران، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

و این لحن دهم از سی لحن بارید است.

مطربان ساعت به ساعت بر نوای زیر و بم

گاه سرستان زنده امروز گاهی اشکنه [منوچهری]

سر و ستاه نام لحنی از مصنفات بارید است. [برهان قاطع]

قمریان راه گل و نوش لبینا خوانند

صلصلان باغ سیاووشان با سر و ستاه [منوچهری]

نبید نوش کن از دست سرو یکتا پوش

نیوش بانگ و نواز سماع سر و ستاه [ازرقی]

سرو سرور نام یکی از الحان موسیقی قدیم، که در آثار متقدمان آمده است. از چگونگی لحن آن اثری باقی نیست.

سراینده همه مرغان به صحرا

که در لحن صدا سرو سرور است [عطار]

سر و سهی نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که از چگونگی لحن آن اثری در دست نیست و نام لحن یازدهم از سی لحن بارید است.

برزند نار و بر سر و سهی سر و سهی

برزند بلبل بر تا ک گل قالوسی [منوچهری]

نوبتی پالیزبان و نوبتی سر و سهی

نوبتی روشنچراغ و نوبتی گاویزنه [منوچهری]

گهی سر و سهی را ساز دادی

سهی سر و سهی به خون خط باز دادی [نظامی]

سر و سهی گوشه‌ای از دستگاه ماهور است. در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی به شماره ۳۷ در دستگاه ماهور به چاپ رسیده است.

آواز خوش و نغمه هم آمده

خوش بخندی بر سر و سهی مطرب و آوای رود

و توانی دامنش پر لؤلؤ مکنون کنی [ناصر خسرو، لغت نامه]

سر و شان نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران است که در موسیقی فعلی این روزگار، وجود ندارد.

سر و ناز نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران است. در موسیقی فعلی ایران، گوشه‌ای به نام سر و ناز وجود ندارد.

سرتاسر آن مناطق متداول است:



سفید مرغمه^۱ خوش خط و خوش خال

کنار و لب دریا بال زمه^۲ بال

سفید مهره خرمهره کلان... مهره‌ای است که بدان
کاغذ و جامه را مهر زنند و دقایق کنند و بوق حمام
نیز می‌سازند و این از جمله حیوانات صدفی است و
نوع کبیر آن است. گوش ماهی. ودع. و یکی از
ذوات الفخ.

همه سوار شدند و سلاح در پوشیدند و فیلان را
بیاراستند و طبل و بوق و سنج بزدند و سفید
مهره را باد در دمیدند. [اسکندرنامه، لغت نامه]

سقاباشی، ابراهیم ابراهیم سقاباشی یکی از
هنرآموزان موسیقی آموزشگاههای تهران بوده، در
سال ۱۳۲۹ هـ.ش. [تاریخچه هنرستان عالی
موسیقی، ابراهیم صفائی، ص ۱۰۱]

سقبوشمه نام نوعی از شبپور است. [لغت نامه]
سکافره مصحف شکافه.

زخمه سازنده‌ها را گویند و به عربی مضرب خوانند
و آن در قانون و ریاب استخوانی است که بردست
گیرند و در عود و طنبور، ناخن دست باشد. زخمه
مغنیان. [لغت نامه]

۱- مرغ هشتم ۲- می‌زم

نام نوایی است از موسیقی. [برهان قاطع، لغت نامه]
سری علامتی است که جلو هر نتی واقع شود، یک ربع
پرده صدای آن نت زیرتر می‌شود. — [سری]
سُریدن سُرودن. سرآیدن [لغت نامه]
سطح دست برهم زدگی و آواز ضرب و مانند آن.
[لغت نامه]

سعید برقع این کلمه در ذیل آهنگ «لغت نامه
دهخدا» مذکور است لکن تاکنون اطلاعی از
چگونگی آن به دست نیاورده‌ام که آیا موسیقیدان
بوده یا نوازنده یا خواننده و یا نام لحنی باشد. والله
اعلم.

سعید بن مسیح ← این مسیح، — ۱۰۱ق.

سعیدی، ملیحه، ۱۳۲۷- بانو ملیحه سعیدی فرزند
بیوک به سال ۱۳۲۷ هـ.ش در تهران متولد شد. ابتدا
ساز قانون را نزد مهدی مفتاح شروع کرد و سپس،
ویولن را از لوتیجی بازاناری و علی تجویدی یاد
گرفت. ضرب را نیز پیش حسین تهرانی و محمد
اسماعیلی شروع کرد. با قیچک و پیانو هم آشنایی
دارد و در حال حاضر (۱۳۶۳ ش) نوازنده قانون در
ارکستر سنتی شماره ۲ وزارت ارشاد اسلامی
می‌باشد.

سعیدی، تیر، ۱۲۹۹- بانو تیر سعیدی، فرزند موسی
میرفخرایی معبرالملک و متولد سال ۱۲۹۹ شمسی
است. از موسیقی نیز بی‌بهره نیست.

سغدی ابو حفص سغدی سمرقندی، قرن ۳ق.

سفاقس نام ابزاری است در موسیقی. [لغت نامه]

سفاهان نام پرده‌ای از موسیقی. [لغت نامه، صفاهان]
سفید یکی از تقسیمات گرد واحد کشش زمان
موسیقی و آن دومین نت بعد از گرد است و ۱/۲ هر
گرد محسوب می‌شود.



سفید مرغمه یکی از آهنگهای محلی شمالی، که در

چنانچه نقطه جلو هر سکوت گذارده شود، بدهی است نصف زمان سکوت نیز افزایش می یابد. **سکوند** وقتی یک جمله دو مرتبه تکرار می شود در دفعه دوم یک یا دو میزان جمله با دفعه اول اختلاف دارد، علامت برگشت گذارده می شود و روی میزانهایی که دفعه اول اجرا می شود، عدد یک یا Fois Ler (به معنی دفعه اول)، و بعد از دو یا دو یا میزانهایی که باید در دفعه دوم اجرا شود، عدد دو یا Er Fois (به معنی دفعه دوم) گذارده می شود.



سِکِه رائج ترانه‌ای بود که هرگز از اصول و پرده بیرون نرود. [لغت نامه]

مانند ترانه «من از روز ازل دیوانه بودم، دیوانه روی تو» در دستگاه سه گاه از مرتضی محجوبی.
حالا چرا: خالقی، عشاق و بوسلیک.
سنگ خارا: تجویدی، دشتی.
بیداد زمان: باحق. بیات اصفهان.

سل سرود و نغمه. [فرهنگ ناظم الاطباء، لغت نامه]
 سُل نام پنجمین حرف از الفبای هفتگانه موسیقی است
 و در موسیقی قدیم ایران، نت سل مورد نظر این
 روزگار را با عدد یازده و دو حرف «یا» از حروف
 ابجد نشان می‌دادند.



سبل بانت نویسی امروز:

مضرباب عود پر شتر مرغ است و سه تار را با ناخن انگشت شاهد می نوازند.

سِکافه آلتی که بردست گیرند و بدان ساز نوازند؛
زخمه. [فرهنگ معین]

به معنی سگافره که مضراب سازنده‌ها باشد.
[لغت‌نامه]

سکت فصل کردن میان دو نغمه بدون دم زدن.
[لغت نامه]

علامتی در نت نویسی موسیقی به این شکل^۱، روی نت‌ها می‌گذارند و به معنی آن است که مکتبی در کمترین زمان ایجاد شود، به طوری که لطمه‌ای به ارکان ضرب اصلی وارد نشود.

سکوت وقتی بخوانند در وسط یک قطعه موسیقی در مدت معینی چیزی نواخته نشود، آن مدت را با علامت سکوت پر می‌نمایند. سکوتها به تعداد شکل نت‌ها هستند و مدت سکوت آنها مساوی است با کشش شکل نت‌ها.



سکوت گرد



سکوت سفید



سکوت سیاه که به چند شکل
مختلف نوشته می‌شود



سکوت جنگ



سکوت دولا چنگ



سکوت سے لا چنگ

عوامل مادی روزگار و گردش لیل و نهار. [نای هفت

بند باستانی. باستانی باری. ص ۴۸۵]

سلطان موسیقیدان ← عباس اول صفوی (شاه

عباس بزرگ) ۹۷۸-۱۰۳۸ ق.

سلفز سرایش. مجموع قواعد موسیقی صوتی را که

برای یاد گرفتن آواز خوانی به کار می‌برند، سلفز

نامند. برای تحصیل آواز باید سه مطلب را فرا گرفت.

۱. وزن خوانی: یعنی خواندن اسم نت‌ها در حال

میزان زدن بدون آواز خوانی و تنها نام نت‌ها با یک

صدا خوانده می‌شود.

۲. نت خوانی: یعنی خواندن اسم نت‌ها در حال میزان

زدن با رعایت صدای اصلی نت از نظر زیر و بمی.

۳. وکالیزه: خواندن قطعات موسیقی روی یکی از

حروف مصوته (صدادار) بدون ذکر نام نت‌ها.

[چگونه از موسیقی لذت ببریم. پرویز منصوری.]

سلم الخاسر سلم بن عمرو بن حماد شاعر بزرگوار و

مداح مهدی و رشید خلفای عباسی بوده است. او را

بدین جهت خاسر^۱ گفته‌اند که قرآن را فروخته و با

پول آن طنابوری خریده است. [الاعلام. زر کلی. ج ۱،

ص ۳۸۸. لغت نامه]

سَلَمَک نام گوشه‌ای از دستگاه شور است. در سالهای

اخیر، گوشه سلمک از وسعت بیش از گذشته

برخوردار بوده است و هنرمندان با زیبایی و ذوق

تمام در اجرای این گوشه اهتمام ورزیده‌اند.

مطرب برشه جو نغمه را ساز کند

نوروز و گوشت و سلمک آغاز کند

گفتا صنما نمای گردانیه را

پس مایه بگرداند و شهنواز کند

همی تا بیفزاید از زیر رامش

همی تا بیفزاید از راست سلمک [اخسکی]

این گوشه به نام «هزار مرتبه» نیز اشتها دارد و وجه

تسمیه آن این است که با این،

هزار مرتبه سعدی ترا نصیحت کرد

که حرف مجلس ما را به مجلسی نبری

۱- زیانکار



سل به شیوه قدما:

سلا نام خنیاگری بوده. [لغت نامه]

سلام برغم نام آهنگی است خارجی، که ناصر

رستگار نژاد شعر فارسی روی آن گذاشته و ویگن آن

را خوانده و در «مجله موزیک ایران»، شماره شش،

سال ششم، به چاپ رسیده است.

سلطان اویس پادشاه لطیف طبع و هنرمندی بوده،

نیکو منظر و علم موسیقی و ادوار خود خاصه اوست.

[حدایق الحقایق]

سلطان پگاه نام گوشه یا الحنی از موسیقی قدیم ایران

است. در موسیقی این دوران، گوشه‌ای به این نام

وجود ندارد.

سلطان خانم یکی از زنان هنرمند دوره قاجاریه، که

در کلاس درس علی اکبر فراهانی، به یاد گرفتن تار و

سه تار پرداخت. [چهل و دو ترانه قدیمی. نصرت‌الله

حدادی.] سلطان خانم در اندرون ناصرالدین شاه،

نوازنده تار و سه تار و مایه‌دان بوده است. [سرگذشت

موسیقی ایران، روح الله خالقی. ج ۱]

در «تاریخ عضدی» ضمن معرفی زنان هنرمند، نامی

از سلطان خانم نامی رفته و او را موسیقیدان و شاعر

شناسانده است. از سلطان خانم آهنگی در دستگاه

چهارگاه به نام «بتابتا» برجای مانده که در کتاب

«چهل و دو ترانه قدیمی»، تألیف نصرت‌الله حدادی

به چاپ رسیده است.

این بانوی ساز زن، با اینکه روزگار وضعی پیش آورد

که می‌توانست از بسیاری جهات در آسایش و رفاه

زیست کند، هیچ هدیه و حقوق و مزایایی را نخواست.

سلطان خانم تنها به مشق ساز اکتفا کرد و با آموختن

آن به دختران، و از این راه، امرار معاش می‌نمود.

موسیقیدان بنده احساس خویش است، نه تابع

خوانده می‌شود.

نام آوازی است از جمله شش آوازه موسیقی که آن شهنواز و گردانیه و گوشت و مایه و نوروز و سلمک باشد. [لغت نامه]

تا مطربان زنند لبینا و هفت‌خوان

در پرده عراق و سر زیر و سلمکی [میرزائی]

گاه کوه بیستون و گنج باد آورزند

گاه دست سلمکی و پرده عشرا برند [حمیری]

سلمکی منسوب به آواز یا نوایی به نام سلمک.

گاه کوه بیستون و گنج باد آورزند

گاه دست سلمکی و پرده عشرا برند [حمیری، لغت

نامه]

سلو ← سلو

سلیک مخفف بوسلیک. مقامی است از جمله دوازده

مقام موسیقی قدیم. [فرهنگ معین]

مخفف بوسلیک است و آن نام مقامی است از جمله دوازده مقام که آن بزرگ و بوسلیک و حجاز و حسینی و راست و رهاوی و زنگوله و صفاهانک و عراق و عشاق و کوچک و نوا باشد. [برهان قاطع،

لغت نامه]

سُلیمان سلیمان و مکنی به ابوسلیمان پدر یونس کاتب از مردم فارس بود. وی را کتب مشهوری است در اغانی و مغنیان. و گویند ابراهیم ماهان پدر اسحاق موصلی فن غنا را از او اخذ کرده و از اوست «کتاب النغم». [الفهرست، ابن‌الدیم، لغت نامه]

سلیمان اصفهانی اولین نوازنده نی است که از او نام برده‌اند و در نواختن نی بسیار ماهر بوده است. [از

کوروش تا پهلوی، عزیزشعانی]

سلیمان خان از ارامنه تهران بود که جزو بهترین شاگردان لومر در مدرسه موسیقی دارالفنون تحصیل کرد و به سازهای پیانو و قره‌نی آشنایی کامل داشت. همیشه مورد احترام سالار معزز بود و سمت ریاست موزیک فرمانفرما و علاءالدوله را بر عهده داشت. در زمان سلطنت احمدشاه قاجار، رئیس دسته موزیک سلطنتی بود. در زمان سلطنت احمدشاه دسته

ارکستر بالالیکا را نیز تشکیل داد. سلیمان خان زیر نظر سالار معزز انجام وظیفه می‌کرد و مدت پنج سال (۱۲۹۲ تا ۱۲۹۷) در کلاس موزیک دارالفنون تدریس می‌کرد. آخرین سمت سلیمان خان، ریاست دسته موزیک تیمپ عراق در عشرت آباد بود. [از کوروش تا پهلوی، عزیزشعانی]

سلیمانی، عباس موسیقی‌رادر موزیک نظام یاد گرفت و مدتها در ارکستر شماره ۶ به نوازندگی ترمیم اشتغال داشت. (۱۳۳۶ ش).

سَماع شنیدن. شنودن. وجد و سرور و پایکوبی و دست افشانی. منفرداً یا جمعاً با آداب و تشریفاتی خاص. [فرهنگ معین]

آنچه از آیات قرآنی شاهد آورده شد، خواه بتواند سماع را آن قسم که صوفیه می‌خواهند، موجه بنمایند، و خواه برای اثبات این منظور کافی نباشد، مسلماً یک نکته را ثابت می‌سازد و آن حسن ذوق و تشخیص و کمال دقت و هوشیاری صوفیه در انتخاب کلمه سماع است، زیرا با این انتخاب، هم توانسته‌اند چنان که ملاحظه شد آیات و عباراتی را که در قرآن کریم در مورد مشتقات لغت سماع یا «قول حسن» و مثال آن به کار رفته با اندک تأویل و تفسیری به منظور خود در مورد سماع نزدیک کنند، و هم از به کار بردن لغائی نظیر تغنی و غنا که در اباحه و حرمت آن بین فقها سخن بسیار است خود را آزاد و فارغ ساخته باشند. [فرهنگ اشعار حافظ، احمد رجائی]

استفاده دیگری که متصوفه از انتخاب کلمه سماع کرده‌اند، به کار بردن معانی در موارد مختلف است، مانند: سماع کردن. به سماع آمدن. سماع نهادن.

چه نسبت است به رندی صلاح و تقوی را

سماع وعظ کجا، نغمه رباب کجا [حافظ]

دل و سرشت خزانه اسرار و کان گهر است. ولی همان‌طور که آتش در آهن و سنگ و آب در زیر خاک و کلوخ نهفته است، گوهرها نیز در دل پنهان است، و برای آشکار ساختن آنها جز آفرزنی سماع

کند. هر کس که سماع را به حق شنود محق شود و هر کس به نفس اصفا کند زندیق شود». [تاریخ ادبیات ایران. ج ۳، ص ۱۹۴]

سماع را نیز حجت است. ستوری بینی که مانده گشته باشد؛ چون آدمی او را بنوازد، به قوت سماع آن نوازنده، راه دراز بیرد. و طفل بینی که در گهواره می‌گیرد؛ چون مادر او را بنوازد، به قوت آن سماع آرام گیرد و بخسبد. و بسیار دیوانگان‌اند که ایشان را به سماع علاج کنند تا به هوش باز آیند. [شرح تعریف، ابونصر سراج. اللمع فی التصوف. ج ۴، ص ۱۹۷]

اصحاب ریاضات و ارباب مجاهدات را از کثرت معاملات، گاهگاه اتفاق افتد که ملالتی و کلاتی در قلوب و نفوس حادث شود، و قبضی و یأسی که موجب فتور اعمال و قصور احوال بود طاری گردد؛ پس مشایخ متأخر، از بهر رفع این عارضه و دفع این حادثه، ترکیبی روحانی، از سماع اصوات طیبه و الحان متناسبه و اشعار مهیجه مشوقه، و بروجهی که مشروع بود، نموده‌اند؛ و ایشان را بر تناول آن، به وقت حاجت تحریرص فرموده‌اند، تا بدان واسطه، کلات و ملالت از ایشان مرتفع شود و دیگر باره، از سر شدت شوق و حدت شعف، روی به معاملات آرند. [مصباح الهدایه، عزالدین محمود کاشانی. ص ۱۸۷]

قلوب اهل محبت در وقت سماع در طرب آید، و قلوب توبه کاران در خوف به حرکت در آید، و آتش قلوب مشتاقان در زیانه زدن آید. سماع همچو باران است که چون بر زمین طیب رسد، زمین سبز و خرم گردد. سماع نیز چون به دل‌های پاکیزه صافیه زاکیه رسد، فوایدی که در وی مکنون و مستور باشد، به ظهور آید [اواره الاحباب و فصوص الادب. ج ۲، ص ۱۹۴]

خاصیت سماع آن است که هر چیزی که در آن وجود منظوری باشد از خوف ورجا سرور، و حزن و شوق و محبت؛ آن را گاهی در صورت گریه، از دل

راهی جهت نفوذ کردن در دلها، جز دهلیر گوش روزنه‌ای نیست. آهنگهای موزون و فرحبخش، آنچه در ضمیر است به خارج کشاند، و نیک و بد آن را آشکار می‌سازد. چه، هنگام تحریک دل، هر چه در او ظاهر می‌شود. همان‌طور که از کوزه جز آنچه در اوست نمی‌تراود. سماع بر دل، محکی صادق و معیاری ناطق است. نسیم سماع بر دلی نمی‌رسد جز اینکه آنچه بر او غالب است، به جنبش در می‌آید. پس چون دل مطیع گوش است تا آنجا که از واردات گوش نهانیهای دل آشکار می‌شود، و به سبب آن بدیها و خوبیها کشف می‌گردد، واجب است درباره سماع و وجد و آفات و فواید و آداب آن، به شرح سخن گفته شود. [احیاء العلوم، امام محمد غزالی.]

صوفیه، سماع را آرام دل عاشق و غذای جان و دوی درد سالک می‌شمرند و معتقدند که ترانه دلنواز زیبا و بانگ جانسوزنی سبب جمعیت حال و آرامش روح عارف است، و آواز خوش و ترانه موزون نشانه‌ای است از عالم ارواح و پیکی است از عالم قدس که مژده آسمانی می‌رساند. [تاریخ تصوف. دکتر غنی. ص ۳۹۲]

صوفی واقعی با همه چیز انس می‌گیرد و از دیدن هر چیز به وجد و طرب در می‌آید، بویژه از راه سماع چیزهایی را درک کند که تفسیر و تأویل مشروح از درک آنها عاجز، زیرا افق ارواح گشاده‌تر از آن است که به وهم در آید. [التصوف الاسلامی فی الادب و اخلاق. دکتر زکی مبارک.]

بسماع بر اثر لطافتی که در ذوق مستمع ایجاد می‌کند، اشتیاقی در او پدید می‌آورد و وی را از عالم خاکی می‌درباید. و از تنگنای خاک به بالا می‌برد و اگر رکود و کدورتی در دل و جان سالک پدید آمده باشد، آن را از دل و جان او می‌زداید و او را در کار خود گرم می‌سازد. مشایخ بزرگ در فایده سماع سخنان بسیار دارند، از آن جمله، ذوالنون مصری را از سماع سؤال کردند، گفت «واردی است از حق که قلوب بندگان را به سوی حق برانگیزاند و از عاج

بیرون آرد و ظاهر کند، و گفته‌اند هر عضوی را در سماع حظی است و به هر نوعی در مرد تصرف کند. گاهی بگریاند و گاهی به فریاد آرد و گاهی در دست زدن آرد و گاهی در رقص آرد و گاهی به بیهوشی آرد. [تاریخ ادبیات ایران، ج ۳، ص ۱۹۴]

سماع یکی از وسایل تربیت صوفیه است و لااقل دو فایده بزرگ در بر دارد: نخست، آنکه در او شور تولید کند و عواطف او را برانگیزد و او را به عالم قدس که منظور عرفاست نزدیک سازد.

دوم، آنکه سالکان را که در خانقاه به ریاضت و مجاهدت مشغول‌اند، از حال کدورت و خستگی و رکود خارج کند و آنان را به شوق و حال آورد و در تزکیه نفس و صفای باطن آنان تأثیر عظیم نماید. تاریخ فرهنگ ایران، دکتر صدیق، ص ۴۰۲]

در سماع، یک یا چند خواننده، با ساز و یا بدون ساز، آواز می‌خوانند. اشعاری که خوانده می‌شود، عاشقانه است ولی این اشعار به معانی تمثیلی تعبیر می‌شود. در هنگامی که قوال بیتی می‌خواند و ساز می‌نوازد، شنوندگان ساکت می‌نشینند و به او گوش می‌دهند و هر کس طبق معلومات و ذوق خود، بیت را تفسیر می‌کند. یک یا چند نفر بشدت تحت تأثیر معنی آن قرار می‌گیرند و آن بیت را دوباره تکرار، و یا از خواننده درخواست می‌کنند که آن را از نو بخواند. در حالی که یک عده اظهار وجد و خوشی می‌کنند، عده‌ای هم که سخت تحت تأثیر قرار گرفته‌اند، گریه می‌کنند و یا اینکه می‌رقصند و یا از خود بیخود می‌شوند. صوفیان اعتقاد دارند که به وسیله موسیقی می‌توان به وجد و حال رسید. موسیقی فقط وسیله‌ای برای به وجد و طرب آمدن است. طبق گفته ذوالنون مصری، صدای خوش، دل را به جستجوی خدا بر می‌انگیزاند و وسیله‌ای برای ادراک حقیقت می‌گردد. [تصوف، ترجمه. مهرداد مهرین، ص ۱۸ - ۳۰]

امام شمس الائمه زرمندی، ایشان مجتهد بودند، و مشهور است که ایشان در خلا به ملازمت حضرت

شیخ می‌بودند. تا یک روز حضرت شیخ، در زمینی که حالا آسوده‌اند، سماع می‌کردند و وجدی حاصل نموده بودند. شمس الائمه، به ملازمت ایشان رسیده بوده‌اند، ایشان را در این حالت فارغ گشتند، بعد از آن نزدیک آمده سؤال نموده‌اند که: یا حضرت بزرگوار، این سماع و حالت در این وقت به جهت چیست؟ و ایشان گفتند که: مرا از این زمین بوی آشنایی می‌آید. گویا که خاک مرا از این جا برداشته‌اند و این سخن بگفتند و روان شدند. [قندیه، به کوشش افشار.]

عبدالخالق شیرازی گوید: جماعتی از مشایخ به خدمت شیخ مرشد آمدند، و از ایشان یکی «بیل بن میهون بیضائی» بود. بعد از آن رغبت سماع کردند. شیخ مرشد از برای ایشان سماع بنشانند، در سطح مسجد، در آن صف که غریبان و مسافران می‌نشستند. شیخ مرشد با اصحاب همه شدند. چون قوال سماع آغاز کرد، عبدالخالق گفت: من با قوالان بیت می‌کنم. شیخ مرشد وقت خوش گردید و از پرتو خاطر مبارک وی اصحاب را وقتی خوش پدید آمد و بانگ و فریاد بر آوردند. عبدالخالق گفت: شیخ مرشد در میان سماع دیدم که گریه می‌کرد و اشک از چشم مبارک بر دامن می‌سترد. چون از سماع فارغ شدند، خرقه‌ها بر سر یکدیگر نهادند و شیخ مرشد، ردای مبارک خود به موافقت اصحاب، بر سر خرقه‌ها انداخت. و ابیات که شیخ مرشد و اصحاب بدان وقت خوش گشته بود، این است:

اتم سروری مشتکی حزنی

واتم فی سواد اللیل سماری

اتم وان بمدت عنا منازلکم

نوازل بین اسراری و تذکاری

[فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه، محمود بن عثمان، ص ۳۶۵]

چون آفتاب حقیقت شمس، بر مشرق جان او تافت و عشق در دل مولانا کارگر افتاد و شمس را به راهنمایی برگزید، به ارشاد او به سماع درآمد، و

بیش از آن حالات و تجلیات که از پرهیز و زهد می‌دید، در صورت سماع براو جلوه‌گر گردید، چنان که سلطان ولد در جزو سوم «مثنوی ولد» گوید:

چون که دعوت کرد او را شمس دین

در سماعی که بد او پیشش گزین

چون در آمد در سماع از امر او

حال خود را دید صد چندان زهو

شد سماعش مذهب و رای درست

از سماع اندر دلش صد باغ رست

[رساله در تحقیق احوال زندگانی

مولانا جلال الدین بدیع الزمان فروزانفر، ص ۶۴]

پس چون کسان، اهل سماع باشند، ادب آن است که همه، سر در پیش افکنند و در یکدیگر ننگرند و دست و سر نجانبند و به تکلف هیچ حرکت نکنند؛ بلکه چنان که در تشهد نماز نشینند و همه، دل با حق تعالی دارند و منتظر آن باشند که چه فتوح پدید آید از غیبت، به سبب غلبات وجد، برخیزد، با وی موافقت کنند، اگر دستارش بیفتد، دستارها بنهند، و این همه، اگر چه بدعت است و از صحابه و تابعین نقل نکرده‌اند، لیکن نه هر چه بدعت بود، نشاید، که بسیار بدعت، نیکو باشد. [کیمیای سعادت، امام محمد غزالی]

و حدیث رقص جوانان در سماع، اما جوانان را نفس از هوا خالی نباشد و ایشان را هوای نفس غالب باشد. چون همه هواها جمع شود و العیاذ باللّه در کبیره مانند، آن آتش هوا در سماع ریزد. [اسرار التوحید، ص ۲۲۲]

شیخ به شهری هری، می‌رفت و جمعی بسیار مقربان در خدمت، چون به دیه ریکا رسید و مردی بوده است در آن دیه، او را شیخ بو العباس ریکایی گفتندی و او برادری داشته است، مردی عزیز و نیکو روزگار. ایشان پیوسته با هم بوده‌اند و کوشکی داشته‌اند، چنان که عادت اهل هری است، و هر که از اهل متصوفه، آنجا رسیدی، او را آنجا فرود آوردندی و شرط ضیافت به جای آوردندی، و سماع را منکر

بودندی. چون شیخ آنجا رسید، او را در آن کوشک فرود آوردند و ما حضری آوردند. چون از سفره فارغ شدند، شیخ گفت، بیتی بر گویند. شیخ بو العباس گفت: ما را معهود نبوده است. شیخ قوال را گفت: بیا بیتی بگوی. قوال چیزی بر گفت. شیخ را حالتی پدید آمد، برخاست و رقص می‌کرد و جمع، با شیخ موافقت می‌نمودند، و شیخ بو العباس انکار می‌نمود. شیخ ما، دست او بگیرفت و نزدیک خود کشید، تا او نیز در رقص موافقت کند. او خویشتن، کشیده می‌داشت. شیخ ما گفت: بنگر. او به صحرا بیرون نگرست جمله کوهها و درختان و بناها را دید که بر موافقت شیخ، رقص می‌کردند. شیخ بو العباس، بی خویشتن در رقص آمد و دست برادر بگیرفت و گفت: بیا که ما را بیل این مرد گیل نیست. هردو برادر در رقص آمدند و انکار از پیش برگرفتند و بعد از آن، در سماع رغبت نمودند.

[اسرار التوحید، ص ۲۴۳]

بدان که ایزد تعالی را سرپیست، در دل آدمی، که آن در وی همچنان پوشیده است، که آتش در آهن، و چنان که به زخم سنگ بر آهن آن سر آتش آشکار گردد و به صحرا افتد، همچنین سماع و آواز خوش و موزون آن گوهر آدمی را بجنبانند و در وی چیزی پدید آرد، بی آنکه آدمی را در آن اختیاری باشد، و سبب آن، مناسبتی است که گوهر دل آدمی را با عالم علوی، که عالم ارواح گویند، هست؛ و عالم علوی عالم حسن و جمال و تناسب است، و هر چه متناسب است، نمود گاری است از جمال آن عالم، چه، هر جمال و حسن که درین عالم محسوس است، همه ثمره جمال و حسن آن عالم است پس آواز خوش و موزون متناسب هم شبهتی دارد از عجایب آن عالم، بدان سبب آگاهی در دل پیدا آید و حرکت و شوقی پدید آید، که باشد، که آدمی خود نداند که آن چیست و این در دلی بود که ساده بود و از عشقی که بدان برد، خالی باشد. اما چون خالی نباشد، و به چیزی مشغول بود، آن در حرکت آید و چون آتشی

که دم در وی دهند، افروخته تر گردد، و هر که را در دوستی خدای تعالی، بر دل غالب باشد، سماع وی را مهم بود، که آن آتش تیز تر گردد، و هر که را در دل دوستی باطل بود، سماع زهر قاتل بود. بروی حرام بود، و علما راه اختلاف است که حلال است یا حرام، و هر که حرام کرده است، از اهل ظاهر بوده است. اما اینجا می‌گوییم که حکم سماع از دل باید گرفت، که سماع هیچ چیز در دل نیاورد، که نباشد، بل آن را که در دل باشد، بجنبانند. هر که را در دل، چیزی است، که آن در شرع محبوب است و قوت آن، مطلوب است، چون سماع آن را زیادت کند، وی را ثواب باشد؛ و هر که را در دل باطلی است، که در شریعت، آن مذموم است، وی را در سماع عقاب بود؛ و هر که را دل از هر دو خالی است، لیکن بر سبیل بازی شنود و به حکم طبع بدان لذت یابد، سماع وی را مباح است. پس سماع بر سه قسم است، قسم اول آن که بغفلت شنود و بر طریق بازی. این کار اهل غفلت بود و روا نیست که سماع حرام باشد، بلکه حلال است، به نص قیاس. اما قیاس، مربوط است با حس شنوایی انسان و در وی بجز عقل پنج حس هست و برای هر یک از حواس ادراک مخصوصی است. چنان که نظر از دیدنیهای خوب و زیبا لذت می‌برد، مانند سبزه، آب جاری، روی زیبا و رنگهای خوب، بعکس رنگهای تیره و ناخوشایند، و شامه از بوهای خوش، متلذذ و از بوهای بد، مشمتز می‌گردد، چنین است حکم سایر حواس پنجگانه. مثلاً مدرکات سمعی، به خوش و ناخوش تقسیم می‌گردد. قسم اول، مانند صدای بلبل و نی، و قسم دوم، مانند صدای خر و جز آن. و نص هم دلالت بر اباحت سماع و آواز خوش دارد، چنان که خداوند تعالی در باره بند گانش فرموده «یزید فی الخلق مایشاء» و گفته‌اند مقصود از آن آواز نیکوست و در حدیث آمده «ما بعت الله نبیاً الا حسن الصوت» و نیز در حدیث آمده که داود علیه السلام در هنگام دعا وزاری و قرانت زبور بسیار خوش صوت بود،

به طوری که جن و انس و طیور، برای شنیدن آواز او گرد می‌آمدند. حضرت رسول (ص) در مدح ابی موسی اشعری فرمود: به وی زماری از مزامیر آل داوود بخشیده شده است. و قول خداوند که فرموده، بدترین اصوات بانگ خراست، بر مدح صوت نیکو دلالت می‌کند. در درجه دوم، نظر کردن در صوت خوش موزون است. پس وزن آواز، بعد از خوش بودن آن، مورد نظر است. چه بسا آواز موزون که ناخوش می‌باشد، آواز موزون، به اعتبار مخارج بر سه قسم است: یا از جمادی صادر می‌شود، مانند آواز نی و صدای طبل و مانند آن، و یا از حنجره حیوان (انسان و غیر انسان) به در می‌آید، مانند آواز بلبل و قمری و دیگر پرندگان خوش آواز، و اصل در اصوات همان حنجره جانداران است، نی هم بر اساس خروج آواز از حنجره ساخته شده است، و فرقی میان حنجره‌ای با حنجره دیگر نیست. نیز فرقی بین صوت جماد و حیوان وجود ندارد، پس سزاوار است که آواز سایر اجسام که به اختیار آدمی از آنها صادر می‌گردد، با صدای بلبل مقایسه شود، مانند اصواتی که از طبل و دف و دیگر سازها به در می‌آید. در درجه سوم وزن مفهوم صدا مورد نظر است و این، مرتبه شعر است و جز از حنجره انسان خارج نمی‌شود و چون کلام مفهوم غیر حرام است، آوازش خوش موزون مباح می‌باشد و شافعی گفته است: الشعر کلام فحمنه حسن قبیحه قبح پس زمانی که خواندن شعر بدون کشش صوت و الحان جایز باشد، با الحان هم جایز است، زیرا امور مباح وقتی مجتمع شد، مجموع آن هم مباح است و دلیلی بر حرمت آن وجود ندارد، مگر اینکه متضمن محظوری باشد، و حتی در حضور حضرت رسول (ص)، اشعار فراوانی انشا گردیده است و خود حضرت هم فرموده است: انّ من الشعر لحکمه. و عایشه بیت زیر را انشا کرده است:

ذهب الذین یعاش فی اکثافهم
و بقیة فی خلف کجلد الاجرب

است زیرا مهیج شوق و دوستی خداست و موجب پیدایش احوال مکاشفات، و این احوال به زبان اهل تصوف، «وجد» (نامیده می شود که از «وجود» مأخوذ است.) [کیمیای سعادت امام محمد غزالی].
یونس بن عبدالاعلی گوید: از شافعی پرسیدم که علت چیست که اهل مدینه سماع رامیاب می دانند؟ گفت: کسی از علمای حجاز رانمی شناسم که از آن کراحت داشته باشد. [کیمیای سعادت امام محمد غزالی].

رقص. دست افشاندن و پای کوفتن مجاز است. روز صحرا و سماع است و لب جوی و تماشا در همه شهر دلی نیست که دیگر بر بایی [سعدی]
وجد و حالت مشایخ. وجد و سرور و پایکوبی و دست افشانی صوفیان، منفرداً یا جمعاً، با آداب و تشریفات خاص و می گفتند که هر که از آواز خوش لذت نیابد، نشان آن است که دل او مرده است یا شمع باطنش باطل گردیده. [لغت نامه]
سماع حالتی در قلب ایجاد می کند که «وجد» نامیده می شود و این وجد، حرکت بدنی به وجود می آورد اگر حرکات غیر موزونی باشد، «اضطراب» و اگر حرکات موزونی باشد، «کف زدن و رقص» است. همان طوری که عارف از راه چشم به جلال و عظمت خدا پی می برد، از راه گوش نیز ممکن است به طوری مجذوب به خدا شود، که در هر نغمه موزونی حمد و ثنای الهی بشنود. به عقیده صوفی، هر موجودی به زبان خود، حمد خدا می سراید، فقط باید گوش دل، شنوا باشد تا از هر ذره ای سرود آسمانی بشنود.

[سماع در تصوف. اسماعیل حاکمی].

بر سماع چنگ او باید نبید خام خورد
می خوش آمد خاصه اندر مهرگان با بانگ چنگ
من و نبید و به خانه در او سماع و رباب
حسود برد رو بسیار گوی در سکه [منوچهری]
در بدایت سماع بد نبود
در نهایت سماع خود نبود
پیش جمعی که این سماع رواست

و روایت شده که در سفر به جهت حضرت رسول (ص) حدی می کردند و حدی همواره از عادات عرب بوده و در زمان آن حضرت و صحابه نیز متداول بوده است و هیچ یک از صحابه نیز حدی را انکار نکرده اند، بلکه گاهی به جهت تحریک شتران، و زمانی برای لذت بردن از آن تقاضای شنیدن حدی می کرده اند. پس جایز نیست که کلام مفهوم لذتبخش که موذی آواز خوش و الحان موزون است، تحریم گردد.

در درجه چهارم، از آنجا که صوت خوش، محرک و مهیج قلب است، باید در باب آن دقت بیشتری کرد، و در حقیقت، در مناسبت نغمات موزون با ارواح سری از اسرار الهی نهفته است. چه، پاره ای از اصوات، شادببخش و پاره ای غم انگیز و برخی دیگر موجد خنده اند، و این عواطف با حرکات دست و پا و سر همراه است و البته این کیفیت تنها به فهم معانی اشعار ارتباطی ندارد، بلکه امری کاملاً طبیعی است؛ چه اگر بهار و گل‌های رنگارنگ و روح پرور آن، و یا عود و نغمه تارهایش نیز، کسی را به جنبش و نشاط در نیآورد، آن شخص، فاسد المزاج و کژ طبع باشد؛ و در جایی که شتر با پستی طبعش از حدی متأثر می گردد، چنانچه آدمی از شنیدن غنا و بانگ دلپذیر به وجد در نیاید، از حیوان نیز پست تر است.

[احیاء العلوم. امام محمد غزالی].

سماع در اوقات شادمانی، و خواهد که آن زیادت کند به سماع، و این نیز مباح بود، چون شادی به چیزی باشد که روا باشد که بر آن شاد شود، چنان که در عروسی و ولیمه و عقیقه و وقت آمدن فرزندان و وقت ختنه کردن و باز رسیدن از سفر؛ چنان که رسول (ص) به مدینه رسید، پیشباز شدند و دف می زدند و شادی می کردند و شعر می خواندند که:

طلع البدر علینا من ثنای الوادع

وجوب الشکر علینا مدعی الله داع [احیاء العلوم امام

محمد غزالی].

سماع کسی که خدا و عشق او را دوست دارد، مباح

می‌نماید که بر سبیل دواست
 اگرش رأی شیخ فرماید
 که سماع سخن کند شاید
 نو که سودای زلف داری و خال
 زین سماعت چه وجد باشد و حال
 سماعی کن به بانگ زهره مست
 بر افشان بر زمین و آسمان دست [خواجو]
 نغمه جان شنو از چنگ سماع
 بچه از جسم به آهنگ سماع
 شیخ در صومعه گرمست شد از ذوق سماع
 من و میخانه که این حال مدام است اینجا [جامی]
 رویم به روی دلبر و قول در سرود
 دستم به دست شاهد و مقصود در سماع
 هنگام مردن است تبیدم به خون بسی
 دایم چوبی عثمان توان بود در سماع
 مرغ صبح از سماع بس کرده است
 ز آنکه دیربست گوهر افشاندست
 گوشها پر نوای داودی است
 کز سر زخمه شکر افشاندست
 می‌همی خور بر سماع مطربی کو پیش تو
 بریط خوب و ریاب و نعر و چنگ ترزند
 نورو و عید و سبزه و عیش و سماع و می بهم
 خوش گشت مارا خاصه بر دیدار آن صنم [عبدالواسع
 جلی]
 بلبلان نیز در سماع و سرود
 هُدهدان نیز با کلاه و قبا [ابوری]
 مجو وجد و سماع از زاهد خشک
 به خون مرده جوشیدن میاموز [صائب]
 حجت خامی بود وجد و سماع صوفیان
 تارگ خامی بود، در باده نشینند ز جوش [صائب]
 گاه وجد و سماع هر یک را
 بر دو کون آستین فشان بینی [هاتف]
 سماعم ساقیان را کرده مدهوش
 مُغنی رانده دستان فراموش [نظامی]
 مغنی دلم دور گشت از نصیب

سماعی ده امشب مرا دلفریب [نظامی]
 خوشا شراره عشقی به دل که همچو سپند
 کنم ترانه سوزندگی به رقص و سماع [ظہیر فاریابی]
 ز آرزوی سماع و شاهد و می
 از همه عاشقان فغان برخاست
 صبحدم چون سماع گوش کنی
 دیده راست خواب می‌آرد
 سماع آرام جان زندگان است
 کسی داند که او را جان جان است [مولوی]
 این بدی که تو کنی در خشم و جنگ
 با طرب تراز سماع و بانگ و چنگ
 چون سماع آمد ز اول تا کران
 مطرب آغازید یک ضرب گران [مولوی]
 چو در سماع عراقی حدیث دوست شنید
 به جای خرقه به قوال جان توان انداخت [عراقی]
 می‌گوید و جان به رقص می‌آید
 خوش می‌رود این سماع روحانی
 مطربان گویی در آوازند و مستان در سماع
 شاهدان در حالت و شوریدگان درهای و هوی
 نه مطرب که آواز پای ستور
 سماع است اگر عشق داری و شور
 نه بم‌دا ند آشفته حالان نه زیر
 به آواز مرغی بنالد فقیر
 چو شوریدگان می‌پرستی کنند
 به آواز دولاب مستی کنند
 نگویم سماع ای برادر که چیست
 مگر مستمع را بدانم که کیست
 جهان پر سماع است و مستی شور
 ولیکن چه بیند در آیین کور
 نبینی شتر بر نوای عرب
 که چو نش به رقص اندر آرد طرب [سعدی]
 دل وقت سماع به سوی دلدار رود
 جان را به سرا پرده اسرار برد
 این زمزمه مر کجاست مر روح ترا
 بردارد و خوش به عالم یار برد [شیخ سعدالدین حموی]

از وی یاد گرفت و به مقام استادی رسید. سماع حضور در صفای باطن و خلوص نیت کم نظیر بوده است. او ساز را وسیله عبادت می‌دانست. و با آن به راز و نیاز به درگاه معبود بی‌نیاز می‌پرداخت، به همین جهت بی‌وضو دست به ساز نمی‌زد. [پژوهشی کوتاه در باره استادان موسیقی ایران والحن موسیقی ایرانی. داریوش صفوت.]

سماعخانه خانه‌ای که مخصوص است به آواز و رقص، بخصوص اگر درآویش آن را ترتیب دهند. [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت نامه]

سماع خوش موسیقی زیبا. ساز و آواز زیبا. سرود نغز. سرود طرب انگیز.

تابه گوش دل انگیز و دلاویز بود
غزل نغز و سماع خوش و آوای حریق [فرخی، لغت نامه]

سماع در تصوف نام کتابی است تألیف اسماعیل حاکمی در ۱۸۸ صفحه، شامل اقوال و نظریات مختلف مشایخ تصوف در باره سماع و غنا و رقص و موسیقی، از انتشارات دانشگاه تهران، که به شماره ۱۷۶۶ و شماره مسلسل ۲۲۵۵، در خرداد ماه ۱۳۵۹ هـ.ش چاپ و منتشر شده است.

سماع راست سماع بحقیقت و سماع درست و واقعی. [لغت نامه]

بر سماع راست هرتن چیز نیست
طعمه هر مرغی انجیر نیست [مولوی]
سماع کردن پایکوبی و رقص کردن.
بلبل سماع بر گل بستان همی کند

من بر گل شقایق رخسار می‌کنم [سعدی، لغت نامه]
سماعی منسوب به سماع که به معنی رقص و ترانه و سرود باشد. [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت نامه]

سماعی، حبیب، ۱۲۸۰ - ۱۳۲۵. در سال ۱۲۸۰ شمسی در تهران متولد شد. از چهارسالگی به وسیله پدر خود با موسیقی آشنا شد و ابتدا تنبک را شروع کرد، همراه سستور پدر ضرب می‌گرفت. و

گر از این دست زند مطرب مجلس ره عشق
شعر حافظ بیرد وقت سماع از هوشم [حافظ]

کسی کو سماعی نه دلکش کند
صدای خم آواز او خوش کند [نظامی]
مطربان رفتند و صوفی در سماع
عشق را آغاز هست انجام نیست
از هزاران در یکی گیرد سماع

زان که هر کس محرم پیغام نیست [سعدی]
سماع انس که دیوانگان از آن مستند
به سمع مردم هوشیار در نمی‌گنجد [سعدی]
دل زنده می‌شود به امید وفای یار

جان رقص می‌کند بر سماع پیام دوست [سعدی]
عشرت خوشست و بر طرف جوی خوشتر است
می بر سماع بلبل خوشگوی خوشتر است [سعدی]
سماع و باده گلگون و لعبتان چو ماه
اگر فرشته ببیند در اوفتد در چاه [رودکی]
به سماعی که بدیع است کنون گوش بنه

به نبیدی که لطیف است کنون دست بیاز [موجهری]
گوش روز ای نگار مشکین خال
گوش بریط بگیر و نیک بمال
من زبهر سماع خواهم گوش

بی سماع مدار در هر حال [مسعود سعد]
زهره به نشاط آید چون یافت سماعت
خورشید به رقص آید چون دید جمالت
ای یار بی‌تکلف ما را نبید باید
وین قفل رنج ما را امشب کلید باید
جام و سماع و شاهد حاضر شدند باری
وین خرقه‌های دعوی برهم درید باید [سنائی]
باشاخ در سرورم و با باد در سماع
با آب در خروشم و با سنگ در فغان [رشیدالحی]

سماع ابریشم آهنگ و آوازهای زهی، به مناسبت آن که در روزگار قدیم به جای سیم، ابریشم بر ساز می‌بسته‌اند. [مناقب. ص. ۲۹۶]

سماع حضور سماع حضور ابتدا پای ساز استادش سرورالملک ضرب می‌گرفت، بعد نواختن سنتور را

چون نمی‌توانست ضرب رازیر بغل خود بگیرد، آن را روی بالش می‌نهاد و به صدا در می‌آورد. در هشت سالگی سنتورش شنیدنی شد. برای یاد گرفتن نت، مدتی به مدرسه موزیک رفت و چون لباس نظام را دوست داشت، بدین جهت وارد آرتش شد و شغل نظامی انتخاب کرد. در سال ۱۳۱۸ که رادیو تأسیس شد، از حبیب دعوت به عمل آمد، تا سنتور خود را به گوش مردم برساند. مردم نیز کم کم با صدای سنتور مأنوس شدند و تدریجاً برای گرفتن آن اقدام کردند. صدای خوش سنتور حبیب سماعی باعث شد تعداد نوازندگان سنتور روز به روز بیشتر شود، به طوری که امروزه بیش از همه جای دنیا در ایران نوازنده سنتور موجود است و این ساز جزویکی از سازهای ملی ایران محسوب می‌شود. [از کوروش تا پهلوی، عزیز شعانی، ص ۱۶۷]

سماعی نابغه‌ای بزرگ بود و روحی خلاق داشت و هیچ گاه تحت تأثیر کسانی که موسیقی ایرانی را به غربزدگی می‌کشاندند، قرار نگرفت. سماعی در بدیهه نوازی نیز بی‌مانند بود. اگر صدبار همایون می‌نواخت، دو درآمد یکسان، یا دو شروع یکسان، از او شنیده نمی‌شد. سماعی در هر جلسه بیش از یک بار، و هر بار کمتر از سه ربع ساعت، ساز نمی‌زد. محمدعلی فروغی (ذکاءالملک، نخست وزیر شهریور ۲۰) وقتی در دوره صدارتش سخت بیمار و در منزل بستری بود، به طوری که رئیس دفترش کارها را برای رسیدگی به منزل او می‌برد، یک روز جمعه، اظهار تمایل زیادی به شنیدن سنتور سماعی می‌کند. هر چه کردند سماعی از قبول دعوت نخست وزیر خودداری می‌کند. رئیس دفتر نخست وزیر که با نورعلی برومند خویشاوندی داشت، به وی متوسل می‌شود. نورعلی برومند شخصاً سماعی را به منزل نخست وزیر می‌برد. به هنگام ورود، پزشک معالج مشغول اندازه گرفتن فشار خون بیمار بوده است. نورعلی خان که خود پزشک بود، از دکتر معالج، وضعیت بیمار را سؤال نموده متوجه می‌شود

فشار خون خیلی بالاست. پس از تمام شدن کار پزشک، سماعی مضرب به دست می‌گیرد و مدت سه ربع ساعت گوشه‌های از دستگاه همایون را می‌نوازد. وقتی که سماعی از نوازندگی دست می‌کشد، بیمار احساس بهبود و اظهار خوش احوالی می‌کند. به پیشنهاد نورعلی خان دوباره فشار خون بیمار را اندازه می‌گیرند. فشار خون به حد طبیعی می‌رسد. فروغی از این قضیه سخت اظهار تعجب می‌کند و زبان به تمجید از موسیقی اصیل ایرانی می‌گشاید. نورعلی خان از فرصت استفاده می‌کند و می‌گوید: همین موسیقی ایرانی را چند روز پیش از برنامه هنرستان عالی موسیقی حذف کرده‌اند. نخست وزیر می‌پرسد: چه کسی حذف کرده است؟ جواب داده می‌شود: رئیس هنرستان، پرویز محمود. نخست وزیر خاموش می‌شود. پس از رفتن نورعلی خان و سماعی، نخست وزیر به رئیس دفتر خود دستور می‌دهد که: فردا (شنبه) قبل از اینکه کارها و پرونده‌ها را به منزل من بیاورید، ابتدا به وزارت فرهنگ رفته حکم عزل رئیس و معاون هنرستان و حکم انتصاب وزیری و خالقی را به ریاست و معاونت هنرستان می‌گیرید و بعد به اینجا می‌آیید. روز شنبه قبل از ظهر، این احکام صادر و ابلاغ و اجرا می‌گردد.

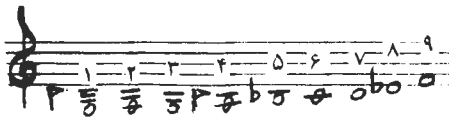
حبیب سماعی در سال ۱۳۲۵، در سن چهل و پنج سالگی دارفانی را وداع گفت و در کنار درویش خان به خاک سپرده شد. [پژوهشی کوتاه در باره استادان موسیقی و الحان موسیقی ایرانی، داریوش صفوت].

احمد گلچین معانی در مجلسی که به یاد حبیب سماعی تشکیل شده بود، این اشعار را به یاد حبیب سروده است:

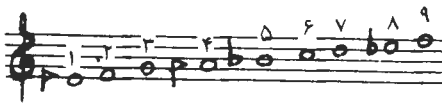
به تو پیوستم و از هر دو جهان بگسستم
ترک جان کردم و با جان جهان پیوستم
من که بازهره در انداخته بودم پنجه
رفتم و رونق بازار هنر بشکستم

سیمهای سنتور به دو دسته سفید (زیر) و زرد (بم) تقسیم می‌شوند. دسته سیمهای سفید بر روی خرکهای ردیف چپ، و سیمهای زرد بر روی خرکهای ردیف راست، بتناوب قرار گرفته‌اند. طول قسمت جلو خرک در سیمهای سفید، دو برابر طول آن در قسمت پشت خرک است و می‌توان در پشت خرک نیز از سیمهای سفید استفاده کرد و صدای آن به نسبت عکس طول یک اکتاو نسبت به صدای قسمت جلو خرک زیر تر است. همچنین هر سیم زرد یک اکتاو بم تر از سیم سفید بلافاصله بعد از آن، صدا می‌دهد. اصوات سنتور در قسمتهای سه گانه ساز، سیمهای زرد، سیمهای سفید و سیمهای پشت خرک نامیده می‌شوند.

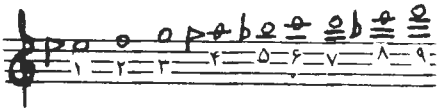
سیمهای زرد



سیمهای سفید وسطه



سیمهای سفید پشت خرک



وسعت صدای سنتور ۹ خرک کمی بیشتر از سه اکتاو است، اما این ساز فاقد تمام فواصل کرماتیک مخصوص موسیقی ایران بوده نوازنده مجبور است در اجرای دستگاهها کوک ساز را تغییر دهد و در پاره‌ای از موارد خرکها را جلو و عقب ببرد.

مضارب سنتور عبارت است از دو قطعه چوب لطیف و محکم که هر یک در یک انتهای خود، گیره‌ای دارند و انگشتان اشاره نوازنده، آنها را می‌گیرند و او به کمک انگشتان شست وسطی مضارب را با

خواستم پای فراتر نهم از اوج کمال
لیکن از کوتاهی عمر زیا بنشستم
مغنی به آهنگ سنتور من
بزن از نواهای پر شور من
به یاد آوراندوه خاموشیم
رها کن ز دست فراموشیم
بکن شاد از این نغمه جان حبیب
که دیگر سر آمد زمان حبیب
خود این نغمه ناچار باید شنید
که دور سماعی به آخر رسید

سَمَلی گوشه‌ای است از آواز دشتی که به شماره ۲۰ در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی به چاپ رسیده است.

سُمود سرود گفتن. [لغت‌نامه]

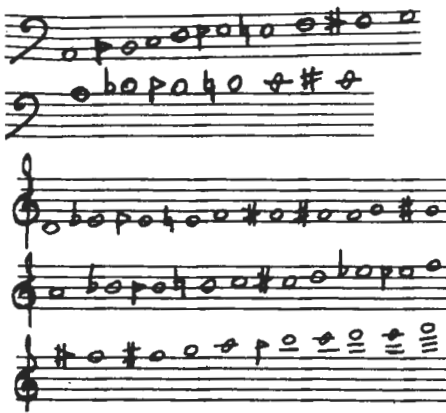
سَمَنی آوازی که در آن خیر باشد. [لغت‌نامه]

سَنبِلَه نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران. در موسیقی کنونی ایران، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

سَنبُلِی نام نوايي از موسیقی. [لغت‌نامه]

سنتور یکی از قدیمیترین آلات موسیقی ایرانی است که آن را به وسیله دو تر که چوب نازک سبک ولی محکم نوازند. این ساز از جعبه‌ای دوزنقه‌ای شکل تشکیل شده که بلندترین ضلع، نزدیک نوازنده، و کوتاهترین ضلع، موازی با ضلع قبلی، و دور از نوازنده است. و دو ضلع جانبی با طول برابر، دو ضلع قبلی به طور مورب قطع می‌کنند، ارتفاع سطح جانبی ۸ تا ۱۰ سانتیمتر است. جعبه سنتور محوف، و تمام سطوح جعبه چوبی است. بر روی سطح فوقانی، دو ردیف خرک چوبی قرار دارد. ردیف راست نزدیکتر به کناره راست ساز است و ردیف چپ کمی زیادتر با کناره فاصله دارد. فاصله بین هر خرک ردیف چپ تا کناره را پشت خرک می‌نامند. از روی هر خرک چهار رشته سیم همکوک عبور می‌کنند، ولی هر سیم به گوهی معینی پیچیده می‌شود. گوشیها در سطح جانبی راست کار گذاشته شده‌اند.

وسعت سنتور کرمانیک بم



کتابهای درسی سنتور:

۱- از استاد صبا: چهار جلد، به نام «ردیف سنتور ابوالحسن صبا»، شامل آواز و چهار مضراب.

۲- از حسین صبا: یک جلد، شامل تمرین و قطعات آسان برای مبتدی.

۳- از فرامرز پایور: دو جلد، شامل تمرین و چهار مضراب

در سالهای اخیر، حسین دهلوی یک «دولو» برای سنتور ساخته و همچنین عباس خوشدل قطعه‌ای به نام «شیوا» برای سنتور و ارکستر تصنیف نموده است.

بعد از انقلاب، فرامرز پایور چند دفتر دیگر نیز برای سنتور تصنیف کرده است.

← [فرامرز پایور]

چمانی و نی و سنتور و تار و سارنگ

چغانه و دف و طنبور و بربط و مزمر

کبک ناقوس زن و شارک سنتور زن است

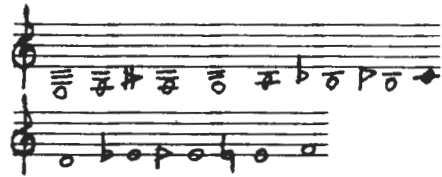
فاخته نای زن و بط شده طنبور زنا

پیدایش سنتور

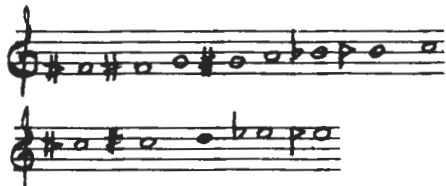
سنتور یکی از سازهایی است که در قرن اخیر بین

حرکات سریع بالا و پایین بر روی سیمها می‌زنند. انتهای دیگر مضراها کمی ضخیم‌تر است. سنتور کرمانیک با همان میدان صدای سنتور معمولی، ولی با خرکها و اصوات کرمانیک است که به پیشنهاد حسین دهلوی ساخته شده است. این سنتور دارای جمعا ۳۰ خرک، ۲۳ خرک بزرگ و ۷ خرک کوچک، می‌باشد و در دو نوع سنتور کرمانیک سنتور کرمانیک بم (با فاصله یک پنجم بم‌تر از سنتور کرمانیک) است که بر روی هر خرک سه رشته سیم قرار دارد و در ارکستر و تکنوازی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

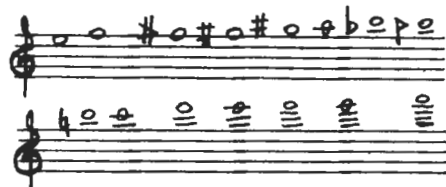
خرکهای سیم زرد سنتور کرمانیک



خرکهای سیم سفید سنتور کرمانیک



خرکهای سیم سفید پشت خرک سنتور کرمانیک



گیتار و ماندولین و غیره. گاهی هم از فلزات مختلف برای این امر استفاده می‌کرده‌اند؛ چنانچه در تار و سه‌تار ملاحظه می‌شود که در قسمت بم از سیم برنجی استفاده می‌شود؛ لیکن در سنتور به واسطه اینکه هر چهار سیم معرف یک پرده، و ضخامت آن به یک اندازه است، تعداد سیمها زیاد می‌باشد. در قسمت بم از سیمهای بلند، و بتدریج از سیمهای کوتاه، استفاده شده و به همین جهت، سنتور شکل دوزنقتین را طبیعتاً به خود گرفته است. مع ذلک در قسمت بم، از سیمهای برنجی نیز استفاده شده است.

طرز نواختن

سنتور را به طوری که ضلع طویل آن در مقابل نوازنده قرار گیرد، در روی میز یا جعبه‌ای که محفظه آن است، قرار می‌دهند. با دو مضرب چوبی که دارای اندامی باریک و به طول بیست سانتیمتر و در قسمت انتهایی آنها حلقه‌ای تعبیه شده که بین انگشت وسط و سیاه و شست قرار می‌گیرد، و با نوک دیگر که هلالی شکل است، با دو دست بر روی سیمها می‌نوازند. هر خرک دارای چهار سیم همصداست که معرف یکی از اصوات گام است.

قسمت دست راست نه خرک، سیمهای زرد یا بم و در قسمت دست چپ نه خرک دیگر سیمهای سفید را به دو منطقه متوسط و زیر تقسیم می‌کنند. عموماً چنگها و دولا و چنگها با یک مضرب نواخته شده، برای سیاه و کششهای بیشتر «ریز» داده می‌شود. مقصود از «ریز»، نواختن دست راست و چپ یکی پس از دیگری بلاانقطاع است تا کشش مقصود به دست بیاید.

دستور ساختن سنتور

بهترین چوبی که قدماً برای سنتور تشخیص داده و اختیار کرده‌اند، چوب گردو می‌باشد. سازنده آن باید چوبی را که الوار آن کهنه و سایه خواب باشد انتخاب کند بخصوص صفحه رویی آن، که تمام فشار سیمها به آن وارد است، باید از چوبی که رگه‌های مختلف دارد، نباشد؛ درخت در سنین مختلف بنا به

ایرانیان معمول بوده است. اصل آن رابعضی، از جمله دانشمندان انگلیسی از ایران دانسته‌اند، و محققان امریکایی بر آن‌اند که اصل آن از مصرها است.

شکل سنتور

سنتور جعبه‌ای است چوبی دوزنقتین، دارای چهار قید به هم کلاف شده، که اسکلت آن را تشکیل می‌دهد، و دو صفحه که یکی در زیر، به قیدها متصل است و ظاهراً دیده نمی‌شود، نظیر مماس با زمین یا میزی است که در روی آن قرار می‌گیرد؛ و دیگری صفحه‌ای است که در رو قرار دارد، که تمام سیمهای زرد و سفید، با هجده خرک در روی آن قرار گرفته‌اند و به توسط خرکها ارتعاشات را به داخل محفظه خالی هدایت می‌کند. ضلع طویل این ساز، نزدیکترین فاصله را با نوازنده آن دارد. در امتداد ضلع مورب سمت راست آن ۷۲ گوشی فلزی تقریباً شبیه گوشیهای کوک پیانو در چهار صف نصب شده، که یک سر سیمها به آنها وصل است و با کلید فلزی می‌توان این گوشیها را به منظور تنظیم کوک به راست و چپ چرخانید. سر دیگر سیمها با مختصر تابی که به سیمها داده می‌شود، بطوری که ایجاد یک حلقه کند، به ۷۲ خار فلزی که در ضلع مورب سمت چپ و در محاذات گوشیهاست وصل می‌گردد. در محاذات و طول دو ضلع مورب سمت راست و چپ، دو دماغه لطیف چوبی که شیاری در وسط آنها امتداد دارد و مفتول فلزی برای فرو نرفتن سیمها در آنها کار برده شده، به صفحه رو، به منزله شیطانک اتصال دارد و تمام سیمها از روی این دو دماغه عبور می‌کنند تا یک سر به خارها و سر دیگر به گوشیها متصل شوند.

سنتور به شکل دوزنقتین

در سازهایی که از یک خرک و یک شیطانک استفاده می‌شود، یعنی طول سیمها به یک اندازه است، برای صداهای زیر از سیمهای نازک شروع کرده، بتدریج برای اصوات بم و بم‌تر، سیمها را بتناسب قطور می‌نمایند، مانند: ویولن و ویولن سل و

طول به اندازه طول دو ضلع مورب، عرض یک سانتیمتر و ارتفاع نیم سانتیمتر است. روی این دو شیطانک را به حالت دماغه در تمام طول نیم هلال نموده، یک سانتیمتر عرض را سه قسمت فرض کرده، به طوری که دو قسمت در خارج و یک قسمت در داخل واقع شود. شیاری در تمام طول ایجاد کرده، مفتولی فلزی به منظور فرو نرفتن سیمها در آن جا داده می شود و قسمت خارج در موقع سیم ریزی (سیم انداختن) با اره به منظور جابه جای نشدن سیمها خط زده می شود.

اندازه خرکها

خرکها که نظیر مهره های پیاده شطرنج خراطی می شوند، قطر دایره پایه و قسمت بالایشان یک سانتیمتر و نیم، و قسمت وسطشان با تزیینی نازک خراطی شده است. قطر دایره فوقانی را یک شیار داده، مفتول فلزی برای فرو نرفتن سیمها به کار برده، دو سمت شیار را برای اینکه به سیمهایی که از روی آن عبور می کنند، اصابت نکنند، مورب به سمت پایین سنتور سوهان می زنند. ارتفاع ۹ خرک سیمهای بم، ۱۸ میلیمتر و ۹ خرک سیمهای سفید، ۲ سانتیمتر است.

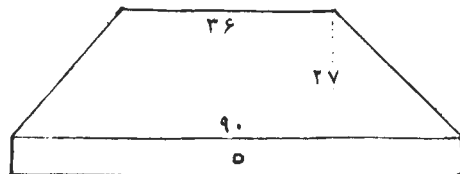
محل گوشیهای کوک

طول ضلع مورب سمت راست را پس از منھا کردن سه سانتیمتر از قسمت فوقانی و یک سانتیمتر و نیم از قسمت تحتانی، بقیه را به قسمت مساوی تقسیم و با مداد خط کشی کرده، عرض این ضلع را (البته پس از منھا کردن صفحات رو و زیر) به چهار قسمت تقسیم کرده، این امتداد را خط کشیده تقاطع و تلاقی خطوط را که به ۷۲ نقطه است (در محاذات ضلع بزرگ و کوچک) با منه نمره چهار سوراخ کرده با بر قوی نمره یک دمکاو می نمایند. بلند ی گوشیها ۵ سانتیمتر که ۱ سانتیمتر خارج آن چهار گوش و آجاری که برای کوک کردن است و در انتهای آچار برای اتصال سر سیمها سوراخی تعبیه می شود. از این قسمت به بعد که به قطر ۵ میلیمتر است، تا انتهای

مقتضیات محلی ممکن است قسمت درونیش سست و قسمت خارجیش سخت و یا بعکس باشد. در این صورت، از چنین جویی نمی توان استفاده کرد زیرا قسمت سست، نوعی و قسمت سخت، نوعی دیگر صدا خواهد داد. باید الوار گردو، کهن و پر عرض باشد تا بتوان حتی المقدور قسمتی را که بی گره، رک و راست، سخت و یکنواخت است برای صفحه انتخاب نمود.

اندازه، ابعاد، قطر و ضخامت

طول ضلع بزرگ، ۹۰ سانتیمتر، طول ضلع فوقانی، ۳۶ سانتیمتر، عرض صفحه، ۲۷ سانتیمتر (با تعیین این سه بعد، طول دو ضلع مورب که در دو سمت است و میزان درجات چهار زاویه طبعاً معین می شود) و ضخامت صفحه رو، ۶ میلیمتر است. اطراف صفحه را باید از پشت و رو، هریک نیم میلیمتر که جمعاً یک میلیمتر می شود «رنده» کرد که از هر دو طرف صفحه عدسی بشود. در این صورت ضخامت اطراف صفحه رو پنج میلیمتر است. ضخامت صفحه زیر در همه جا یکنواخت و ۹ سانتیمتر و جمعاً با صفحات که ارتفاع سنتور محسوب می شود، شش سانتیمتر و چهار میلیمتر خواهد بود. قطر کلاف (که دیده نمی شود) در ضلع مورب سمت راست برای اینکه گوشیها بدان وصل می شود، دو سانتیمتر و در سه ضلع دیگر، یک سانتیمتر و نیم می باشد.



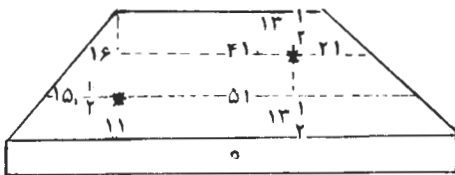
اندازه شیطانک

دو شیطانک که در دو ضلع مورب روی صفحه چیده می شود، به شرح زیر است:

طرف چپ واقع شود. به عبارت دیگر، منطقه سمت راست اکتاو بم منطقه سمت چپ است. در این صورت سنتور دارای چهار منطقه یا پزیستون می‌باشد.

ستاره سنتور

برای خارج شدن ارتعاشات، دو ستاره شش پر در صفحه رو باید سوراخ نمود. اغلب برای زینت بین پره‌های ستاره شش سوراخ می‌شود که با سوراخ وسط، هفت عدد است. در وسط ضلع طویل هم سوراخی به قطر دو سانتیمتر باید ایجاد شود.



شکل ستاره‌ها و سوراخ سنتور با اندازه‌های دقیق آن پل گذاری سنتور
پل، چوبی است استوانه‌ای شکل به قطر یک سانتیمتر و نیم و به ارتفاع پنج سانتیمتر، و چون داخل محفظه خالی سنتور عمودی نصب می‌شود، طبعاً ارتفاع آن مساوی با عرض کلاف دور است و در حقیقت رابط و هادی نوسان و ارتعاش سیمهاست به درون محفظه خالی (کس درزناس) ضمناً مانع نشست و فرو رفتن صفحه رو به واسطه فشار ۷۲ سیم می‌باشد پل گذاری سنتور بخصوص تعیین محل آن از کارهای مشکلی است که تاکنون اقسام عدیده امتحانات مختلف شده هیچ یک به نتیجه قطعی و ثابت نرسیده است و حتی قدما هم قاعده‌ای قطعی نداشته‌اند زیرا با اندک تغییر و جابه جا کردن پل، ممکن است صدای سیمها تغییری فاحش بنماید، تا جایی که صدا کاملاً خوشایند و دلنشین باشد. البته اینجا که محل قطعی آن است، شاید در سنتور دیگر صدق نکند تا بتوان به طور قطع، اندازه و محل دقیق آن را تعیین کرد.

گوشی که داخل چوب می‌رود، به کلفتی ۱ میلیمتر مخروطی می‌شود.

سیم ریزی سنتور

چهار گوشه اول که در عرض ضلع مورب دست راست است، با چهار خار که در عرض ضلع مورب دست چپ است و تشکیل یک خرک می‌دهد چهار سیم زرد انداخته می‌شود. بدین ترتیب که سر سیم را دولا کرده تا با مختصر تابی ایجاد حلقه‌ای بنماید، سپس حلقه را در ضلع چپ به اولین خار که تقریباً مماس با زمین است، انداخته سر دیگر سیم رادر ضلع راست به سوراخ اولین گوشه که تقریباً مماس زمین است، الصاق کرده با کلید گوشه را به طرف راست چرخانیده، تا سر سیم در زیر بقیه سیم محکم شود و همین طور خار دوم با گوشه دوم، الی آخر... تا خار چهارم با گوشه چهارم، که نزدیکترین سیم به طرف نوازنده است. باید دانست که سیم اول هر خرک دورترین و سیم چهارم، نزدیکترین سیم به جانب نوازنده محسوب می‌شود، زیرا در موقع کوک چون سیم چهارم باید یکصدا باشد با ته مضراب دورترین سیم هر خرکی را مأخذ قرار داده بقیه را با خراشاندن ته مضراب به روی سایر سیمها کوک می‌نمایند. به این ملاحظه، سیم مبدأ (استاد) را همان سیم اول حساب می‌نمایند. پس از چهار سیم زرد، به همین ترتیب چهار سیم سفید انداخته می‌شود و بعداً چهار سیم زرد و باز چهار سیم سفید الی آخر، تا هجده خرک اتمام پذیرد و طبعاً آخرین خرک سیم سفید خواهد بود.

محل خرکها

۹ خرک سیم زرد، ۱۸ میلیمتر و ۹ خرک سیم سفید، ۲ سانتیمتر است. خرکهای زرد را باید طوری قرار داد که تقریباً یک هشتم سیم در طرف راست و بقیه در طرف مقابل واقع گردد. به عبارت دیگر، منطقه سمت راست سه اکتاو زیرتر از منطقه سمت چپ خواهد بود. خرکهای سفید را باید طوری قرار داد که تقریباً دو نلث سیم در طرف راست و یک نلث در

اشکالات پل گذاری سنتور

سنتور دارای سوراخهایی است که بعداً بتوان پل آن را نصب کرد یا اگر صدا مطابق میل نبود، محل پل را تغییر داد. و همچنین قبل از چسباندن صفحه رو اگر پلهایی قرار دهیم به واسطه نداشتن سیم ملاکی برای سنجش و مطبوعیت صدا در دست نیست. لذا، برای رهایی از اشکالات فوق، قدماً چهار پل قبل از سوار کرد صفحه رو در چهار نقطه وسط سنتور به شکل ذوزنقین، به طوری که با مقایسه از رو در محاذات افقی خرکها واقع نشود، نصب می کردند و پس از چسباندن صفحه رو و سیم ریزی اگر نقاطی به واسطه ناجوری صدا احتیاج به پل پیدا می کرد، اجباراً صفحه پشت را سوراخ کرده، پل را قرار داده، با کوبیدن میخهای چوبی و سریشم انتهای پل را به صفحه زیر محکم و ثابت می نمودند، و این خود کار دشواری بود و بعضی اوقات این پل لق می شد و مجدداً بایستی آن را محکم نمود.

طرز پل گذاری به سبک قدما

دو قطعه چوبی را به قطر یک و نیم و به عرض پنج سانتیمتر (عرض کلاف یا ارتفاع داخل سنتور) و به طول و عرض داخلی سنتور با توجه به اینکه از طرف رو موازی با خرکهای دو طرف باشند، رنده کرده منظم می نمودند. سپس در امتداد طول این دو چوب نظیر پلهای ساختمانی که چندین چشمه برای عبور آب و چندین پایه برای استحکام دارند، با اختلاف اینکه از دو سمت عرض دارای چشمه و پایه متضاد باشند، یا اره قواره (اره ای که دارای عرض کم و نازک باشد و نجارها آن را برای بریدن خطوط منحنی در چوب مورد استفاده قرار می دهند) چشمه های زاید را از پایه ها مجزا نموده این دو اسکلت چوبی را یکی مماس و سمت خارج خرکهای سفید در داخل سنتور قرار داده، دیگری را مماس و سمت داخل خرکهای زرد قرار می دادند. صفحه رو بعداً نصب می شد. البته پایه های فوقانی پل را در داخل طوری قرار می دادند که در محاذات خرکهای

رو قرار نگیرد، به طوری که استنباط شده و از اسم آن مشهود است، گویا سابقاً اول این طور پل گذاری می کرده اند که به نام پل معروف شده و چون این اسم تقریباً علم شده بود، بعداً میله های چوبی را هم به همان نام پل نامیده اند.

پل گذاری فعلی

پس از امتحانات عدیده، با شرایطی که راجع به جنس و کهنه بودن و رک و راستی چوب ساختمان سنتور بیان کردیم، نتایج مفیدی که در پل گذاری تقریباً یک صد سنتور به دست آمده و تقریباً می توان گفت یک قاعده تا حدی کلی است، آورده می شود: خطی در امتداد و مماس با جانب چپ خرکهای سیم سفید و خرکهای سیم زرد فرض شود.

پلها را باید به طوری که جانب راست آنها مماس با این خط باشد، در بین خرکهای ۱-۳ و ۲-۴ و ۵-۶ و ۷-۸ قرار داد. به عبارت دیگر، خرکها در خارج صفحه رو و در سمت راست این خط و پلها در داخل و در سمت چپ این خط یکی در میان یعنی یک خرک و یک پل متناوباً الی آخر واقع خواهند شد (هرگاه پل درست زیر خرک واقع شود، صدای سیم خشک و زنده است) و چهار پل دیگر عیناً به طریق فوق در سمت سیمهای بم یعنی پلهای سمت چپ و خرکهای سمت راست خط فرضی قرار می گیرند (مقصود از خرکهای اول همان خرکهایی است که نزدیکترین فاصله را با نوازنده دارند). جمعاً هشت پل قبل از سوار کردن صفحه رو به طریق فوق نصب می شود. بعد از نصب صفحه رو و سیم ریزی هرگاه باز احتیاج به پل باشد، می توان دو عدد پل به تناسب عرض سنتور در دو نقطه دست راست خرکهای سفید با یک سانتیمتر فاصله نصب نمود. البته این دو عدد پل چون بعد از وصل صفحه روست، طبعاً مته کردن از پشت صفحه مقدور است.

حسین ملک نوازنده سنتور که در فن نجاری هم مهارت دارند، با ابتکار خاصی، عیب پلهایی را که در صفحه پشت می گذارند و بعداً ممکن است سست

هنرمند اوایل دوره ناصری است و در تاریخ موسیقی ایران نخستین استاد سنتوری است که از او نام برده شده. [پژوهشی کوتاه دربارهٔ استادان موسیقی و الحان موسیقی ایرانی. داریوش صفوت.]
سنتور زدن نواختن سنتور. [لغت نامه]
سنتور زن آن که سنتور نوازد [فرهنگ معین]
کیک ناقوس زن و شارک سنتور زن است
فاخته نای زن و بط شده طنبور زن [منوچهری، لغت نامه]

سینج دو قرص فلزی که به یاری تسمه‌ای کوچک که در مرکز قرصها ملصق شده است، با دو دست می‌گیرند و برهم می‌کوبند. در عزاداریهای مذهبی، جلو دسته‌های سینه‌زنی، برای حفظ هماهنگی در سینه‌زدن، و خواندن اشعار جوابی، از سینج استفاده می‌شود. سینج انواع دیگری دارد و نام اصلی آن سی میال است. در ارکستر جاز، یک قرص از آن را روی پایه‌ای نصب کرده مورد استفاده قرار می‌دهند.

یکی از آلات موسیقی است، مخفف سرنج و آن چیزی باشد به بسیاری از جلاجل دایرهٔ بزرگتر و در میان قبه‌ای دارد، بندی بر آن قبه نصب کنند و در جشنها و بازیگاهها با نقاره و دهل نوازند. [برهان قاطع]

دو طبق کوچک از رویین که با هم زنند و این مفرس و مبدل جهنچ است که لفظ هندی باشد و آن را جهانچ گویند. [غیاث اللغات]

بفرمود تا سنج هندی درای
 به میدان در آرند با کرنای [فردوسی]
 سنج و دف میراث پدر با زرها کرد
 نا که به خط و خامه و دفتر هوس افتاد [سیف اسفرنگ]
 در نت نویسی این روزگار، نت مخصوص سنج را
 بدین نهج می‌نویسند:



سنجری، حشمت فرزند حسین سنجری، و از

بشوند، مرتفع کرده‌اند. به این معنی که چند پل اساسی سنتور را قبل از سوار کردن صفحه رو نصب کرده، بعداً که صفحه رو را نصب و سیم کشی می‌نمایند با «پرکسیون» (امتحانی است که اطبا دستی را در روی سینه یا معده مریض نهاده با دست دیگر به آن دست تَفه می‌زنند و با این عمل خالی و پر بودن محل را از چرک یا تورم تشخیص می‌دهند) محلهایی را که احتیاج به پل دارند، تشخیص داده با اسبابی که اختراع کرده پل و صفحه پشت سنتور را تر و ماده قلاویز می‌کنند تا به نحوی که مایل باشند پل را قرار داده یعنی در حقیقت میخ کنند و بیم خرابی و سست شدن دیگر از بین می‌رود. در قدیم گاهی پلها را از جنس نی می‌گذاشتند که تو خالی باشد ولی تجربه نشان داده که در صدا تأثیر ندارد. [ابوالحسن صبا. مجله موزیک ایران. سال اول، شماره‌های ۱۱-۱۲. سال دوم، شماره‌های ۱-۷ و ۵].

حسین ملک ابتکار و تغییرات مفیدی در ساخت سنتور داده که موجب گسترش دامنه صوت سنتور و همچنین تسهیل در امر نوازندگی آن گردیده است.

— [حسین ملک]

شیخی زبام مدرسه در خانه‌ای بدید
 رندی شراب خورده و سنتور می‌زند
 گاهی به اصفهان رود از پردهٔ عراق
 که در ره حجاز دلش شور می‌زند
 گفتا که دین برفت ز کف و اشریعتا
 بی دین نشسته بادهٔ انگور می‌زند
 با آنکه حفظ بیضهٔ اسلام واجب است
 ملعون به پشت مدرسه سنتور می‌زند [گلزار جاویدان محمود هدایت]

این نوازندگان سنتور در سالهای اخیر شهرت زیادی کسب کرده‌اند:

حبیب سماعی، رضا ورزنده، حسین ملک، فرامرز پایور، محمد حیدری، سیروس آزموه، مجید نجاحی، (بانو) ارفع اطرائی

سنتور خان محمد حسن یا حسن خان، از نوازندگان

سَنکوپ بر هم زدن یا خراب کردن، احساس در ضربه‌های اساسی و طبیعی میزان موسیقی است و به وسیله سنکوپ می‌توان تأکید طبیعی میزانهای موسیقی را تغییر داد. سنکوپ به دو طریق عمده اعمال می‌شود:

- ۱- ضرب قوی میزان صوت جدیدی نسبت به ضرب ضعیف بلافاصله قبل از آن قرار نگرفته در ضرب قوی همچنان ادامه باید.
- ۲- ضرب قوی یا در یک قسمت از ضرب قوی سکوتی قرار داده شود و صوت در ضرب ضعیف بیاید و آن را اصطلاحاً ضد ضرب نامند.



سَنگ زن دسته‌ای از دسته‌های عاشورا، مقابل سینه زن، که دو چوب با دو سنگ تراشیده به دو دست داشته و به اصول به منظور تعزیه به یکدیگر می‌زنند. [لغت نامه]

سَنگین سما یکی از رقصهای متداول لری و لکی که با آهنگی سه ضربی اجرا می‌شود. افراد رقصنده انگشتان کوچک خود را به هم وصل کرده دست را به موازات شانه از آرنج خم می‌کنند و بالا نگه می‌دارند و با آهنگ موسیقی پای راست را از روی پای چپ عبور داده، آن گاه دو گام به جلو بر می‌دارند. در حرکت آخری که با پای راست می‌باشد، پا، کنار پای چپ قرار می‌گیرد. در این حال دستها به جلو پرتاب، و این عمل با آهنگ موسیقی، مرتب تکرار می‌شود، و گاهی دسته جمعی با آهنگ دم می‌گیرند و اشعار محلی را نیز می‌خوانند. چون وزن این رقص ۳/۴ سنگین است، به همین جهت به سنگین سما اشتها یافته است.

شاگردان مدرسه موسیقی وزیری است. او از زمره شاگردان خوب خوتسیف بود که در سال ۱۳۱۰ به اخذ دیپلم نایل آمد و معلم ویولن هنرستان شد. در سال ۱۳۲۸ در رشته ویولن لیسانس گرفت و در همین سال، رهبری ارکستر هنرستان را نیز عهده دار شد. در سال ۱۳۳۴ به رهبری ارکستر سمفونیک انتخاب گردید. در سال ۱۳۳۰ به طور موقت به مدت هشت ماه کفالت هنرستان را عهده دار بود. در سال ۱۳۳۵ از طرف هنرهای زیبای کشور به مدت شش ماه به امریکا سفر کرد و با رهبری ارکسترهای سمفونی، موفقیت زیادی به دست آورد. در سال ۱۳۳۶ برای تکمیل معلومات خود در رشته رهبری به وین رفت و در ضمن تحصیل، به کشورهای مختلف اروپا، برای رهبری ارکستر مسافرت کرد. در سال ۱۳۴۹ به ایران مراجعت کرد و به رهبری ارکستر سمفونیک برگزیده شد. سنجری آهنگهایی ساخته است که مهمترین آنها سوئیت رنگارنگ (تابلوهای ایرانی) می‌باشد. [از کوروش تا پهلوی. عزیز شعبانی].

پس از انقلاب اسلامی ایران مجدداً رهبری ارکستر سمفونیک را به عهده گرفت و در تالار وحدت (رودکی سابق) به اجرای کنسرت پرداخت.

سنجری، هوشنگ یکی از لیسانسیه‌های موسیقی در رشته ویولن از هنرستان عالی موسیقی است. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی. ابراهیم صفائی ص ۱۱۶]

سِنْدَف نوعی طبل. [فرهنگ شعوری. ج ۲، ص ۹۱ لغت نامه]

سَنطیر سنتور و نوعی از ساز. [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت نامه]

سنتور. سنتور سنقر خط انحدادی است که ضرب ضعیف یا قسمت ضعیف را به ضرب قوی یا قسمت قوس دیگر مربوط و متحد می‌سازد. نتی که قوت خود را از دست داده. [فرهنگ معین]

ردیفی کنونی، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد. سوزناک نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایرانی، که تنها نام آن برای ما به یادگار مانده است، در ردیف موسیقی کنونی ایران، اثری از جگونگی این لحن وجود ندارد.

سوز و ساز نام آهنگی است و این همان شیرین و فرهاد است. [لغت نامه]

سوز و گداز گوشه‌ای از آواز اصفهان که در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی به شماره ۲۴ آواز بیات اصفهان به چاپ رسیده است.

سوزه جان یکی از ترانه‌های لرستان که از نوای آن برای رقص استفاده می‌شود:



ز چه توریانه سوزه ز چه دلگیری
گنه با خکت سوزه آو گل گیر

سَوَزَه سَوَزَه این ترانه مخصوص چوبی در لرستان و بختیاری و دزفول و شوشتر است و از لحاظ میزان به دو طریق خوانده می‌شود:



۱- کهنه ۲- باغت ۳- آب

سواد بانگ و آواز و صدا و صوت [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت نامه]

سؤالِی مرثیه خوان. [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت نامه]

سوت صفیر. هشتک. صفارة [لغت نامه]

سوت زدن صفیر بر آوردن. هشتک زدن. [لغت نامه]

سوتک آلتی کوچک که چون بر دهان نهاده، بدمند، سوت زند. [فرهنگ معین]

سوت، آلتی است کوچک که وسیله خبر کردن است

[فرهنگ معین]

نگهبانان و گز مه‌ها در مواقع ضروری در شب از آن استفاده می‌کردند، و آن را صفیر هم نامند.

سوت کشیدن سوت زدن. صفیر کشیدن. [لغت نامه]

سوردین آلتی است که چون آن را بر روی ساز سوار کنند، صوت آن آهسته گردد. سوردین را از چوب، فلز و یا پلاستیک می‌سازند. در ویولنها بر روی خرک گذارده می‌شود و در سازهای بادی که سوردین آنها لوله مانند است، آن را داخل سرگشاد ساز قرار می‌دهند.

سورنا سورنای. نایی که در سور و جشن عروسی نوازند، و سورنا مخفف آن است و آن را شهنای نیز خوانند.

شیپور [لغت نامه]

سوری سوری یا «سُری»، اشعاری هستند آهنگین که توسط دو نفر زن به صورت همخوانی در مراسم عروسی خوانده می‌شوند و این سوری خواندن مختص اهالی بستک است که یکی از بخشهای مهم شهرستان بندر لنگه، در استان هرمزگان می‌باشد.

سوزِ دل نام گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم، که در کتب متقدمان ذکر آن آمده است ولی در موسیقی فعلی ایران، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

سوز دل اشک نهان آه سحر ناله صبح

این همه از نظر لطف شما می‌بینم [حافظ]

سوزِ دل آرا نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که تنها نام آن برای ما به یادگار مانده است، در موسیقی

آوازی و شعری، مقداری هم ذوق و قریحه خود را در اجرا دخالت می‌دهد. ۲- ساز سولویی که قبل‌آنت آن آماده شده باشد و این اکثراً همراه چند ساز و یا به همراهی ارکستر اجرا می‌شود. نوازنده سولورا «سولیست» نامند.

سولیست نوازنده یا خواننده‌ای که به تنهایی قطعه‌ای از موسیقی را بخواند و یا بنوازد تکخوان، تک‌تواز. **سوهانی**، ناصر یکی از نوازندگان ویولن است، که به سال ۱۳۳۸ ش از هنرستان عالی موسیقی دیپلم خود را دریافت کرد. وی با ارکسترهای شماره ۲ و ۳ هنرهای زیبا به رهبری فروتن راد و حق کردار همکاری و در ارکستر سمفونیک تهران سالها به نوازندگی ویولن اشتغال داشت. **سَهْیَلِی** نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که در کتب متقدمان ذکر آن آمده است ولی از چگونگی آن اثری در دست نیست.

سه پا نوعی رقص محلی لری و کردی است. در این رقص، سه گام به جلو می‌روند و یک گام به عقب برمی‌گردند. آهنگی که برای این رقص نواخته می‌شود، سه ضربی است. در لرستان به این رقص «سه پاپیله» گویند.

سه تا طنابوری را گویند که بدان سه تار بسته باشند. ساز سه تار. ستار.

نوای بارید و ساز بریط و مزمار

طریق کاسه گرو راه ارغنون و سه تا [خاقانی، لغت نامه]

سه تار سه تار در حال حاضر بر خلاف نام آن دارای چهار سیم است و سیم چهار را سیم مشتاق گویند «مشتاق علی‌شاه عارف مشهور که در سال ۱۲۰۵ هـ ق در کرمان کشته شد، سه تار می‌نواخته و با این ساز، راز و نیازی به درگاه خداوند داشته و یکی از عواملی که باعث قتل وی گردیده، نوازندگی سه تار او بوده است.»

سه تار را با سر انگشت (ناخن) شاهد دست راست می‌نوازند.



ای سوز^۱ سوزه سوز گیانکم^۲
آخ دوتا سوزه^۳ شو مهمانکم^۴

سوسوتک سوت سوتک، سوسودک، صفاره. [لغت نامه]

سوسودک سوت سوتک، سوسوتک، آلتی از سفال یا فلز یا چوب که با دمیدن در آن آواز سوت دهد. [لغت نامه]

سو کولف، **اکسولوفونت** سو کولف (اکسولوفونت) یکی از هنرآموزان موسیقی هنرستان عالی موسیقی در سال ۱۳۲۹ ش می‌باشد. **سوگ** سیاوش نام آهنگی بوده از نواهای قدیم ایران که فقط نام آن به جای مانده است.

آهنگ سرود سوگ سیاوش را که مرثیه بود و در موقع عزاداری خوانده می‌شد، بر زبان می‌آورد. [خداوند الموت، پل امیر، ترجمه ذبیح الله منصوری ص ۳۷۸]

سولاچه قسمی از آلات موسیقی. [لغت نامه]

سولاچه زن آن که سولاچه نوازد. [لغت نامه]

سولو قطعه‌ای از موسیقی که نوازنده تنها نوازد یا خواننده تنها خواند. تک‌نوازی یا تکخوانی (با ساز یا بدون همراهی ساز). ساز سولو قطعه‌ای موسیقی است که به وسیله نوازنده‌ای تنها و بدون همراهی دیگر آلات موسیقی اجرا شود.

در موسیقی سولو به دو فرم تقسیم می‌شود: ۱- بداهه نوازی مانند اجرای ردیفهای آواز ایران، که نوازنده یا خواننده ضمن رعایت تمام قواعد و حالات

۱- سیزه رو ۲- جام ۳- شب ۴- مهمان من هستند

روی صفحه ۶- سوراخهای گلوی کاسه.

کاسه به دو طریق: «یک تکه» و «ترکی یا چند تکه» ساخته می‌شود که مرغوبترین نوع آن از چوب توت است که بایستی بدون گره باشد و رگه‌های چوب در اطراف به موازات صفحه قرار گیرد و آبخور چوب در ته کاسه باشد. ضخامت کاسه بین ۳ تا ۵ میلیمتر است که بایستی در قسمت سیم گیر ضخیم و در قسمت‌های دیگر نازکتر، و نیز طول کاسه در قسمت بالا در حدود ۲۵ و عمق آن ۱۲/۹ سانتیمتر باشد.

گلوی کاسه در حدود ۷ سانتیمتر است که به دسته متصل می‌گردد (حدود ۷ سانتیمتر از کاسه باید باریک و تقریباً در ردیف دسته قرار گیرد). قسمتی از گلوی کاسه، در حدود ۴ سانتیمتر آن، به وسیله دسته پر می‌شود و ۳ سانتیمتر آن خالی می‌ماند. داخل کاسه باید صاف و بدون زواید باشد. عرض کاسه در حدود ۱۳/۸ سانتیمتر است.

کاسه چند تکه

ابعاد کاسه ترکی، به همان اندازه کاسه یک تکه است، فقط ضخامت آن حدود ۲ میلیمتر و در تمام کاسه یکسان است. ترکهای آن باید همجنس و بدون گره و از چوب گردو و فوفل ساخته شوند. گاهی هم از چوب توت و چوبهای دیگر مانند شمشاد و فوفل یا گردو و شمشاد ساخته می‌شود. در داخل کاسه ترکی، قطعه چوبی برای استحکام به کار می‌رود که در پشت سیم گیر قرار می‌گیرد و آن را «لقمه» نامند. این قطعه چوب باید حداقل حجم را دارا، و بدون زاویه باشد، به طوری که زاویه‌های آن تبدیل به منحنی نشود.

دسته

دسته باید از چوبی انتخاب شود که حداکثر استحکام و حداقل وزن را دارا باشد که معمولاً از چوب گردو استفاده می‌شود. قطر دسته حداکثر ۹ و حداقل ۷ سانتیمتر باید باشد. روی دسته باید قدری محدب باشد. رنگی که برای دسته به کار می‌رود باید از جنسی باشد که در شرایط مختلف ایجاد چسبندگی

سه تار دارای سه قسمت است: کاسه، دسته و پنجه.

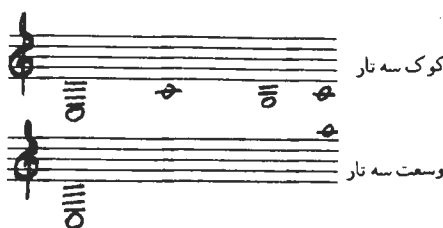
طول کاسه ۲۲ تا ۳۰ و عرض آن ۱۲ تا ۱۸ سانتیمتر است و عمق کاسه را بین ۱۲ تا ۱۶ سانتیمتر می‌گیرند.

بر روی کاسه سه تار صفحه نازک چوبی تعبیه می‌شود که خرک بر روی آن قرار دارد. در قسمت بالای صفحه به منظور خروج صدا، چند سوراخ ایجاد می‌کنند.

دسته سه تار به ضخامت ۳/۵ سانتیمتر است که به وسیله زه باریکی بر روی آن پرده‌بندی می‌کنند و این پرده‌بندی دو نوع است: اصلی و فرعی. پرده‌های اصلی ۱۶ عددند و چهار لایه بسته می‌شوند. پرده‌های فرعی ۸ عددند و سه لایه در بین پرده‌های اصلی بسته می‌شوند. گاهی جمع پرده‌ها به ۲۸ هم می‌رسد.

طول دسته سه تار بین ۷۶ تا ۸۰ سانتیمتر است ولی طول دسته از شیطانک به بالا، بین ۴۰ تا ۴۸ سانتیمتر است.

پنجه در قسمت بالای سه تار قرار دارد و گوشیها در این قسمت واقع هستند. طول پنجه در سه تار در حدود ۲ سانتیمتر است.



قسمتهای مختلف سه تار

- ۱- کاسه ۲- دسته ۳- صفحه ۴- سیم گیر ۵- خرک ۶- شیطانک ۷- گوشیها ۸- سیمها ۹- پرده ۱۰- پرده قبل از شیطانک.

قسمتهای تزینی:

- ۱- دگمه پایین سیم گیر ۲- دگمه ابتدای دسته ۳- دگمه روی گلو ۴- زه دور صفحه ۵- سوراخهای

باشد که با ساز تناسب داشته باشد. طول سیم گیر مهم نیست لکن عرض آن که قرارگاه سیم است، اهمیت دارد. عرض سیم گیر در حدود ۸ میلیمتر بیشتر از عرض رویی آن است (منظور حداکثر عرض روی دسته است) تا سیم انحراف نداشته فشار اضافی بر آن تحمیل نشود. معمولاً برای استحکام سیم گیر، پس از چسباندن، سه میخ چوبی ظریف با رنگ تیره در آن کار گذارده می شود. قسمت بالای سیم گیر که سیمها را نگه می دارد، بایستی به چهار قسمت مساوی تقسیم شود و این تقسیم به وسیله سه شکاف صورت می گیرد.

شیطانک

جنس شیطانک از عاج یا استخوان است و گاهی از شاخ بز کوهی هم ساخته می شود و ممکن است آن را از چوب هم بسازند. شیارهای شیطانک نیز مانند شیارهای خرک باید حداقل عمق را داشته باشند. ارتفاع شیطانک حداکثر ۱/۵ میلیمتر است. بالای شیطانک که محل موازنه سیم است، باید طوری باشد که تماس سیم با شیطانک به حداقل برسد.

گوشی

گوشی باید از چوب محکم ساخته شود. سر گوشه باید طوری باشد که براحتی در بین انگشتان قرار گیرد و نیرو را منتقل نماید. حالت گوشه در داخل حفره باید طوری باشد که هم راحت حرکت کند و هم در نقطه دلخواه محکم بایستد. برای این منظور بایستی پس از اینکه گوشه کاملاً جاسازی شد، اندکی پودر نرم با گرد «گلیفون» به پایه گوشه بمالند.

پرده

پرده باید ظریف و صاف و محکم باشد. در قسمت پایین دسته چون فاصله پرده ها کم می شود، بهتر است از پرده نازکتر استفاده شود. پرده قبل از شیطانک باید محکمتر از پرده های معمولی بسته شود. ضمناً دور و نزدیک بودن آن به شیطانک، در تنظیم صدای ساز مؤثر است. نوازنده با تجربه خود

نکرده جلای خود را نیز از دست ندهد. زاویه دسته نسبت به کاسه باید طوری باشد که وقتی خرک و سیمها روی ساز قرار گرفت، فاصله سیم با سطح زیر آن در ناحیه خرک و قسمت گلوی ساز، یکسان نباشد بلکه در ناحیه گلو حدود ۲ میلیمتر سیم پایین تر از ناحیه خرک باشد. این موضوع در انتقال ارتعاشات به صفحه ساز اثر مهمی دارد.

صفحه

صفحه باید از چوب توت بدون گره که دارای رگه هایی ریز باشد انتخاب شود و رگه ها بایستی به موازات دسته قرار گیرد (یعنی به موازات سیم باشد) چون رگه ها معمولاً از ریز شروع و بتدریج درشت تر می شوند، بهتر است رگه های ریز در پایین و رگه های درشت در بالا واقع شوند (پایین و بالا در مقایسه با پوزیسیون در حال نواختن). ضخامت صفحه باید در وسط حدود ۲ میلیمتر و در اطراف آن که به کاسه متصل می شود، حدود ۰/۵ میلیمتر باشد. صفحه بایستی محدب بوده قسمت وسط آن از اطراف، در حدود ۲ میلیمتر بلندتر باشد.

خرک

خرک را معمولاً از چوب شمشاد می سازند. طول خرک در قسمت پایین حدود ۵ و در قسمت بالا حدود ۴ سانتیمتر است. خرک به شکل سه پایه (سه پایه در یک خط) ساخته می شود. پایه وسط به صورت منحنی است که حداقل تماس را با صفحه دارد. زاویه های خرک بایستی به شکل منحنی در آید. ارتفاع خرک باید طوری باشد که در گلوی ساز فاصله سیم با قسمت زیر آن حدود ۲/۵ میلیمتر باشد. شیارهایی روی خرک تعبیه می کنند که سیم در آنها قرار گیرد که بایستی حداقل عمق را داشته باشد.

سیم گیر

سیم گیر را معمولاً از شاخ بز کوهی می سازند که به شکل بیضی است و ابعاد آن تأثیری در ساز نداشته اندازه آن بسته به ذوق سازنده است، و باید طوری

می تواند جای مناسب آن را پیدا کند.

سوراخها

برای ایجاد صدای بهتر، چند سوراخ روی صفحه لازم است:

۱- از ابتدای صفحه سیم گیر $8/5$ سانتیمتر به طرف دسته جلو رفته آن را علامت می گذاریم.

۲- از این نقطه به طرف دسته یک مستطیل رسم می کنیم به طول $7/5$ و عرض $2/5$ سانتیمتر بدیهی است مستطیل باید به طور متقارن در روی صفحه باشد.

۳- در وسط مستطیل یک سوراخ به قطر 3 میلیمتر ایجاد می کنیم.

۴- در چهار گوشه مستطیل و همچنین در کمر دو طول مستطیل جمعاً شش سوراخ به قطر یک میلیمتر رسم می کنیم.

۵- از انتهای مستطیل (که به دسته نزدیکتر است) 2 سانتیمتر به طرف دسته رفته یک سوراخ به قطر یک میلیمتر رسم می کنیم.

۶- در داخل مستطیل باز دو سوراخ به قطر یک میلیمتر رسم می کنیم یکی به فاصله 2 سانتیمتر در بالای سوراخ بزرگ و یکی به فاصله 2 سانتیمتر در پایین سوراخ بزرگ که جمعاً 10 سوراخ در روی صفحه ایجاد می شود، یکی بزرگ و 9 عدد کوچک طول ساز بایستی 80 ، طول سیم از خرک تا شیطانک $63/5$ و فاصله خرک تا سیم گیر برابر $5/68$ فاصله از سیم گیر تا شیطانک باشد. پایه خرک باید با صفحه کاملاً در تماس باشد. [جلال ذوالفنون آفتاب از نوشته پلی کی شده او.]

نوی بارید و ساز بریط و مزمار

طریق کاسه گر و راه ارغنون و سه تار [خاقانی]

این دل همچو چنگ را مست و خراب و دنگ را

زخمه به کف گرفته ام همچو سه تاش می زنم [مولوی]

محبانه دعایی کرد خواه

حکیمانه سه تایی خورد خواهم [نزاری فهستانی]

گرم ساز یکتا زنی یا دوتایی

در انداز مت کر سه تا می گریزم [خاقانی]

نوازندگان خوب سه تار در سالهای اخیر، احمد

عبادی، سعید هرمزی و جلال ذوالفنون بیشتر

اشتهار دارند.

سه چرنگی

فتاح پاشایی (نوعی از چوب است).

[فرهنگ مردوخ، ج ۱، ص ۸۹]

چپی. چوبی. سه پا. یکی از انواع رقص های کردی است.

سه دامن نوعی از قباچه با چاکهای دراز. در «شرح

خاقانی» نوشته جامه حریر که سه چاک دارد از

پیش یک از قفا دوا این جامه مخصوص رقاصان است.

[لغت نامه]

سه رود سه تار است که طنبور سه تار بسته باشد و

بعضی گویند چنگ و ریاب است. [لغت نامه]

سه گاه سه گاه یکی از هفت دستگاه اصلی موسیقی

ایران است و دارای گوشه های زیر است:

نغمه، زنگ شتر، زابل، پنجه مویه، بسته نگار، آواز

مویه، فرود مویه، حصار، فرود حصار، پس حصار،

حرّان، معرید، مخالف، مغلوب، دوبیتی، حزین،

مسیحی، ناقوس، شاه ختایی، تخت طاق دیس،

مثنوی، تصنیف عمل در ره اوی، مثنوی مخالف

حدی پهلوی گام سه گاه نه به گام بزرگ و کوچک

شبه است و نه با گام شور و همایون ارتباط دارد.

کلمات ششگاه و هفتگاه هم بندرت استعمال شده و

به احتمال قوی، اصطلاحات هفتگانه اسامی درجات

گام بوده است. بنابراین می توان به جای کلمه تونیک

درجه اول هر گام بگاه و به عوض روتونیک درجه

دوم گام دو گام و غیره گفت.



سه گاه چنان که از اسم آن برمی آید از نغمات قدیم

در این حال است که معلوم می‌شود زندگی مخلوطی از غم و شادی و عمر انسان سراسر بارنج و تلاش و محبت و شادی و امید و خوشی توأم است.

مثنوی مخالف سه گاه در دوران اخیر بیشتر مورد توجه و اجرا قرار گرفته، بعضی از استادان موسیقی ملی آن را به طور مستقل هم اجرا می‌کنند؛ اما تکرار آن ملالی را باعث نمی‌شود و این امر می‌رساند، چنانچه به هر یک از گوشه‌های موسیقی ملی توجه خاصی بشود، با ابتکار و ذوق سلیم و ریزه کاری هنرمندانه، قابل بسط و توسعه خواهد بود.

و آن گاه به پیچ و تابش خوبان شوخ چشم

بر گنبد فلک برسانند بانگ جان

گاه شور و شاهناز و گاه سه گاه

گاه از حجاز نغمه بر آید بر آسمان [باستانی باریزی]

سه لاچنگ یک سی و دوم ۱/۳۲ از تقسیمات گرد و

واحد کشش زمانی موسیقی است.



سه مضرب یکی از گوشه‌های آواز ابو عطا. این گوشه ضربی است و در «ردیف دوم سنتور» استاد صبا به چاپ رسیده است.

سه نوبت نوبت انداختن را نیز گویند یعنی نفازه زدن.

چه، در قدیم سه وقت نوبت می‌انداخته‌اند و آن را

اسکندر وضع کرد و در زمان سنجر پنج و به پنج

نوبت شهرت یافت. [برهان قاطع، لغت‌نامه] - نوبت

سهیلی، مهدی، ۱۳۰۳ - ۱۳۶۶. مهدی سهیلی

تهرانی فرزند غلامرضا، به سال ۱۳۰۳ ش در تهران

متولد شد. وی سالها با رادیو همکاری داشت و

برنامه‌های مشاعره و کاروان شعر و موسیقی را

شخصاً سرپرستی و تهیه و اجرا می‌کرد. او برای

خوانندگان رادیو نیز ترانه‌های سروده که از آن جمله

است: حلقه بازگشته، آهنگ از عباس شاپور، به

خوانندگی یاسمین. سهیلی موفق شد ضمن چاپ و

ایران بوده زیرا کلمات یگاه، دوگاه، سه گاه، چهارگاه و پنجگاه در کتابهای قدیمی موسیقی مذکور است.

آواز سه گاه میان اهالی آذربایجان و قفقاز خیلی متداول است و ترکها در خواندن این آواز بیشتر

مهارت به خرج می‌دهند و حزن و اندوه شدیدی در موقع خواندن این آواز در شنوندگان تولید می‌کنند،

ولی فارسی زبانان، آواز سه گاه را طور دیگری

می‌خوانند. البته آن طوری که آذربایجانیه‌ها و

قفقازیها می‌خوانند، محزونتر و غم انگیزتر است. در

پنجاه سال اخیر، موسیقیدانهای ایران، پس از دستگاه

شور، بهترین و بیشترین آهنگهای خود را در دستگاه

سه گاه تصنیف کرده‌اند، که از آن جمله: من از روز

ازل دیوانه بودم از مرتضی محجوبی، دیوانه منم از

همایون خرم، چهار مضرب سه گاه استاد صبا و پیش

در آمد جنگ و صلح شهنازی است.

حالت آواز سه گاه:

سوز و گداز و ناله و ندبه سه گاه، یأس و ناامیدی

زیادی را می‌رساند. گویی این آواز جز برای شبون و

زاری و فغان و فریاد درونی، پیام دیگری ندارد. سه

گاه بسیار غم انگیز و ملال آور است و مانند آدمی

رنجور است که از دنیا و عمر خود بیزار، و تمام آنچه

در عالم است، برای او باعث رنج و تعب است و او

غیر از ناکامی و اندوه، ثمر دیگری از گل باغ زندگی

نچیده و ناچار است بقیه عمر خود را با اندوه و غصه

بسوزد و بسازد و دیگران را هم از دردی که دارد

متأثر کند. این آواز، برای نشان دادن درد هجران و

اندوه درونی، یأس و ناامیدی، دردمندی و ناکامی و

آنچه عاری از شادی و امید به زندگی است، بسیار

مناسب است.

انسان هنگام استماع آواز سه گاه، لذت خاصی

احساس می‌کند که موجب ایجاد افسردگی و

فراگیری غم درونی می‌شود، البته نه غم ماتم؛ گویی

آواز سه گاه ناصحی است که می‌گوید آدمی بایستی

قسمتی از عمر خود را در ناراحتی و ناکامی بسر برد

تا قدر و قیمت دوران آسایش و رفاه را بداند زیرا فقط



سی تار نام یکی از آلات موسیقی. [لغت نامه]

سی تار همان سه تار خودمان است که توسط امیر خسرو دهلوی به هند برده شد. [از مصاحبه مهر بویا. مجله موزیک ایران.]

سی تار در هند به شیوه‌ای دیگر بر دامنه وسعتش افزوده شده است.

سیت بیارم یکی از ترانه‌های محلی خرم آبادی است. این ترانه مختص مراسم جشن نامزدی و عقد و عروسی می‌باشد، بدین ترتیب که دختران دم بخت در مراسم مزبور، دسته جمعی آن را می‌خوانند و نازنامه عروس است. «سیت بیارم» در گویش لری به معنی «برایت بیارم» است اشعار آن مفصل است.



نشر سایر آثار ادبی خود، برنامه «کاروانی از شعر و موسیقی» در ده مجلد چاپ و منتشر نماید.

سیاح سپانلو، سلیمان، ۱۲۷۷ - ۱۳۴۰. سلیمان سیاح سپانلو در سال ۱۲۷۷ شمسی در تهران به دنیا آمد. ابتدا نزد حاج علی اکبر خان شهنازی به مشق تار پرداخت و وقتی که وزیری مدرسه موسیقی را تأسیس نمود، ناظم مدرسه موسیقی شد. سپانلو کوشش زیادی برای تشکیل انجمن موسیقی ملی به خرج داد و سالها با وزیری و روح الله خالقی در راه اعتلای موسیقی ملی تلاش نمود. آهنگهای زیبایی از سپانلو باقی است که چند قطعه آن در کتابهای هنرستان موسیقی ملی مخصوص ویولن به چاپ رسیده است. سلیمان سیاح سپانلو در سال ۱۳۴۰ در پاریس درگذشت. [مجله موزیک ایران. شماره ۱۱۰.] سلیمان سیاح سپانلو یکی از شاگردان وزیری است و آهنگهای زیبایی ساخته که در کتابهای هنرستان موسیقی ملی مخصوص ویولن به چاپ رسیده است.

سپانلو در سال ۱۳۴۰ ش در سن ۶۴ سالگی درگذشت. وی در وصیتنامه‌ای که به خط خود بر جای گذاشت، خواسته بود که خانه متعلق به او را در درس شمیران، به باشگاه یا مدرسه موسیقی ملی اختصاص دهند.

سیاوشان نام نوایی از موسیقی قدیم ایران است که در آثار متقدمان به چشم می‌خورد. از چگونگی لحن آن، اثری باقی نیست.

خرمتر از بهار سر آید به زیر و بم

که کینه سیاوش و گه سبزه بهار [ازرقی]

قمریان راه گل و نوش لبینا خوانند

صلصلان باغ سیاوشان با سرو سناه [منوچهری]

سیاه نام یکی از تقسیمات گرد، واحد کشش زمانی و سومین بخش از اجزای نت گرد است و ۱/۴ محسوب می‌گردد.

در موسیقی قدیم ایران حرف «ب» نشان‌دهنده زمان نت سیاه بوده است و آن معادل دو نت سیاه این روزگار می‌باشد. «[ایقاع]

عامیانه‌اند. بعدها خوانندگان دیگری، بخصوص مظهر خالقی، چند آهنگ از سید علی اصغر را با ارکستر و شعر بهتری در رادیو ایران اجرا کرده‌اند. سیستانی نام نوایی از موسیقی قدیم، که در آثار متقدمان مذکور است ولی از چگونگی لحن آن اثری در دست نیست.

سَیَفِی زاده، محمد حسین، ۱۳۳۰- محمد حسین سیفی زاده، فرزند یدالله، به سال ۱۳۳۰ ه. ش در کرمانشاه متولد شد. آواز را نزد اسماعیل مهرتاش و محمود کریمی یاد گرفته است و با سه تار هم آشنایی دارد. اکنون (۱۳۶۳ ش) در مرکز حفظ و اشاعه و اعلاهی موسیقی به کار مشغول است.

سی قطعه چهار مضارب کتابی است شامل سی قطعه چهار مضارب برای سنتور، اثر فرامرز پایور. سیکاه لحنی از الحان موسیقی فارسی است. [اقرّب الموارِد، لغت نامه]

سی لحنِ بارید... سی لحنِ باریدی، که در بزم خسرو پرویز می‌نواخته و نظامی آن را در شعر خود آورده است، ذیلاً می‌آید:

در آمد بارید چون بلبل مست
گرفته بریطی چون آب در دست
ز صد دستان که او را بود در ساز
گزیده کرد سی لحن خوش آواز
ز بی لحنی بدان سی لحن چون نوش
گاهی دل دادی و گه بستدی هوش
به بریط چون سر زخمه در آورد
ز رود خشک بانگ‌تر در آورد
لحن اول [گنج باد آور]:
چو باد از گنج باد آور در اندی
زهر بادی لبش گنجی فشاندی
لحن دوم [گنج گاو]:
چو گنج گاو را کردی نواسنج
برافشاندی زمین هم گاو هم گنج
لحن سوم [گنج سوخته]:
ز گنج سوخته چون ساختی راه



گویا اسحاق عیدی، یکی از دبیران فاضل خرم آباد، اشعار مخصوص «سیت بیارم» را جمع آوری فرموده‌اند که خود دفتر چای خواهد شد و در صد چاپ آن هستند. انشاء الله.

سَیَخِی گوشه‌ای است در آواز ابو عطا که به شماره ۹ در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی چاپ هنرهای زیبای کشور، آمده است.

سید جلال تار و سه تار می‌ساخته و سه تار را بسیار خوب از کار در می‌آورده است. [سرگذشت موسیقی ایران. روح الله خالقی. ج ۱، ص ۱۰۶]

سید علی اصغر گُردستانی سید علی اصغر بابا شهبابی، از سادات صلوات آباد سنج است. وی یکی از خوانندگان محبوب زمان خود بوده که در دوران قاجاریه می‌زیسته است. چون دارای صوتی رسا و آوازی نیکو بوده، به تشویق سرهنگ جعفرخان آصف وزیری یکی از خوانین کردستان، به تهران می‌آید و دوازده صفحه آواز و ترانه ضبط می‌کند که دو صفحه فارسی، و بقیه کردی است. در بین صفحات، واز ترانه‌ها، بیات ترک و سه گاه و غم انگیز و حجاز را در حد عالی و با نوازندگان مشهور عصر خود خوانده است.

چند صفحه ترانه را هم با ارکسترهایی خوانده است که نتوانسته‌اند همراهی لازم را با صدای وی به عمل آورند. دو صفحه آواز فارسی او نیز می‌رساند که آنها را در تهران یاد گرفته است و تفاوت فاحشی با نواهای کردی او دارند. اشعار آوازها از شعرای بنام و مشهور کردستان، و اشعار تصانیف بعضاً خود و بعضاً

و گرسرو سهی را ساز کردی
 سهی سروش به خون خط باز کردی
 لحن هفدهم [نوشین باده]:
 چو نوشین باده را در پرده بستنی
 خمار باده دوشین شکستی
 لحن هجدهم [رامش جان]:
 چو کردی رامش جان را روانه
 ز رامش جان فدا کردی زمانه
 لحن نوزدهم [ناز نوروز، یا ساز نوروز]:
 چو در پرده کشیدی ناز (ساز) نوروز
 به نوروزی نشستی دولت آن روز
 لحن بیستم [مشگویه]:
 چو بر مشگویه کردی مشکمالی
 همه مشگوشدی پر مشک حالی
 لحن بیست و یکم [مهر گانی]:
 چو نو کردی نوای مهر گانی
 ببردی هوش خلق از مهربانی
 لحن بیست و دوم [مروای نیک]:
 چو بر مروای نیک انداختی فال
 همه نیک آمدی مروای آن سال
 لحن بیست و سوم [شبدیز]:
 چو در شب بر گرفتی راه شبدیز
 شدند جمله آفاق شبخیز
 لحن بیست و چهارم [شب فرخ]:
 چو بر (در) دستان شب فرخ کشیدی
 از آن فرخنده تر شب کس ندیدی
 لحن بیست و پنجم [فرخ روز]:
 چو یارش رأی فرخ روز گشتی
 زمانه فرخ و فیروز گشتی
 لحن بیست و ششم [غنجه کبک دری]:
 چو کردی غنجه کبک دری تیز
 ببردی غنجه کبک دلاویز
 لحن بیست و هفتم [نخجیر گان]:
 چو بر نخجیر گان تدبیر کردی
 بسی چون زهره را نخجیر کردی

ز گرمی سوختی صد گنج راه آه
 لحن چهارم [شادروان مروارید]:
 چو شادروان مروارید گفتی
 لبش گفتی که مروارید سفتی
 لحن پنجم [تخت طاقدبسی]:
 چو تخت طاقدبسی ساز کردی
 بهشت از طاقها در باز کردی
 لحن ششم و هفتم [ناقوسی و اورنگی]:
 چو ناقوسی و اورنگی زدی ساز
 شدی اورنگ چون ناقوس از آواز
 لحن هشتم [حقه کاووس]:
 چو قند از حقه کاووس دادی
 شکر کالای او را بوس دادی
 لحن نهم [ماه بر کوهان]:
 چون لحن ماه بر کوهان گشادی
 زبانش ماه بر کوهان نهادی
 لحن دهم [مشکدانه]:
 چو بر گفتی نوای مشکدانه
 ختن گشتی زبوی مشک خانه
 لحن یازدهم [آرایش خورشید]:
 چو زد ز آرایش خورشید راهی
 در آرایش بدی خورشید ماهی
 لحن دوازدهم [نیمروز]:
 چو گفتی نیمروز مجلس افروز
 خرد بیخود بدی تا نیمه روز
 لحن سیزدهم [سبز در سبز]:
 چو بانگ سبز در سبزش شنیدی
 ز باغ زرد (خشک) سبزه بردمیدی
 لحن چهاردهم [قفل رومی]:
 چو قفل رومی آوردی در آهنگ
 گشادی قفل گنج از روم و از زنگ
 لحن پانزدهم [سروستان]:
 چو بر دستان سروستان گذشتی
 صبا سالی به سروستان نگشتی
 لحن شانزدهم [سرو سهی]:

لحن بیست و هشتم [کین سیاوش]:

چو زخمه راندی از کین سیاوش

پراز خون سیاوشان شدی گوش

لحن بیست و نهم [کین ایرج]:

چو کردی کین ایرج را سر آغاز

جهان را کین ایرج نوشدی باز

لحن سیام [باغ شیرین]:

چو کردی باغ شیرین را شکر بار

درخت تلخ را شیرین شد نار [خسرو و شیرین، نظامی،

ص ۱۹۰-۱۹۴]

سیم رشته باریکی که از روده حیوانات یا فلز ساخته شود و آن را در آلات موسیقی به کار برند، مانند:

سیم تار، عود، سیم سنتور و سیم ویولن سیمهایی که

در سالهای اخیر توسط کارخانه‌ها ساخته می‌شوند،

هر یک دارای آلیاژ و ابعاد مخصوصی هستند، به

طوری که وقتی آنها را مطابق نت تعیین شده در ساز

کوک می‌نمایند، بهترین صدا ممکن را تولید کنند.

سیم استاد سیمی که سیمهای دیگر را بر مبنای آن کوک و هماهنگ می‌کنند.

در ویولن، اولین سیم را برای کوک «لا» در نظر

گرفته، سیمهای دیگر را از روی سیم دوم «لا» کوک

می‌کنند. در تار و سه تار سیم اول «دو» ابتدا کوک

شده، سایر سیمها از روی سیم اول «دو» کوک

می‌شوند.

سیم بَم سیم هشتم تار را از نوع سیم زرد و ضخیم

می‌بندند که سیم «واخوان» هم نامیده می‌شود.

سیم زَرَد سیم زرد از جنس برنج است و آن را با آلیاژ

مخصوص و ابعاد و مورد لزوم می‌سازند و بر روی

خرکهای سمت راست سنتور و سیمهای دوم و

چهارم تا و سه تار می‌بندند.

سیم سفید سیم سفید را در انواع مختلف می‌سازند و

در تار و سه تار و کمانچه و سنتور مورد استفاده

است، و برای هر مورد بخصوص، دارای آلیاژ و ابعاد

ویژه‌ای است.

سیم کشیدن بستن سیم در تار و در چنگ و دیگر

آلات زهی. [لغت نامه]

سیموند نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که از

کتاب متقدمان به یادگار مانده است ولی در موسیقی

این روزگار، گوشه یا لحنی به این نام وجود ندارد.

محتماً به سازهایی اطلاق می‌شده است که دارای

سیم بوده‌اند، چه، «وند» معنی دارا بودن را می‌رساند.

سیمهای پیانو پیانو، ۱۵۰۰ متر سیم دارد که فقط

چهار کیلو وزن دارند، ولی به قدری محکم هستند

که می‌توانند چهل کیلو بار را بدون پاره شدن تحمل

نمایند. [به من بگو چرا، ارکدی لئوکوم، ترجمه سید خلیل

خلیلیان، ج ۲، ص ۱۶۱]

سینه مال مالش دادن نت بر روی سازها [ویراسیون]

سیواتیر نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران است (چه

بسا سیوار همان نغمه کبک دری باشد که در شمار

آهنگهای ساسانی ضبط گردیده). [ایرج ملکی، شاه

خسرو و ریدک قبادی، مجله موسیقی]

ساعتی سیواتیر و ساعتی کبک دری

ساعتی سرو ستاره ساعتی باروزنه [منوچهری]

سینه خانه آبنوس کنایه از نایی است که آن را از

چوب آبنوس ساخته باشند و نوازند. [نای]

سیه خانه آبنوسین نایی

بُنه روزن و ده نگهبان نماید [حاقانی، لغت نامه

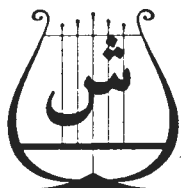
— ده نگهبان]

سیه نای قره‌نی یا سیه‌نای، کوتا‌هتر از سفید نای و

کاملتر از آن است و باید پیوسته در آن نفس بدمند؛

زیرا قیمش آن مانند سر سنا و آبوا می‌باشد که تولید

صوت در آن، مستلزم دم و بازدم است.



ش یکی از حروف صامت و حرف شانزدهم از الفبای فارسی و حرف سیزدهم از الفبای عربی است که در حساب ابجد (جمل) آن را ۳۰۰ محسوب دارند. شاپاش مخفف شادباش. زری را گویند که تثار کنند و به مطربان و رقاصان و بازیندگان دهند. گویا رسم مذکور در عصر صفوی در ایران عام بوده و مجازاً به معنی مطلق هدیه و بخشش هم استعمال می‌شده که در اشعار شعرای آن عصر هست.

[لغت‌نامه]

شاپوری، عباس ویولن را نزد حسین هنگ آفرین شروع کرد و سپس، پیش اسماعیل زرین‌فرو حسین یاحقی و استاد صبا به تکمیل آن پرداخت. از سال ۱۳۲۱ همکاری خود را به عنوان نوازنده، آهنگ ساز و رهبر ارکستر، با رادیو شروع کرد. شاپوری، ویولن را با دست راست و آرشه را با دست چپ می‌گیرد. وی قریب هفتاد ترانه ساخته که توسط خوانندگان رادیو خوانده شده است و از بهترین آنها: رازاشک، شعر و شاعری، نیلوفر، رقیب و ترانه من را می‌توان نام برد.

شاخ نفیر و بوق و کرنا. صور. [لغت‌نامه]

شاخ دمیدنی نفیر و کرنا و بوق.

شاخ شانه علاوه بر معنایی که در لغت‌نامه‌ها بدان می‌دهند، گویا قسمی ساز نیز بوده؛ و یا: شاخ شانه گذشته از عملی که گدایان با وی می‌کرده‌اند، در موسیقی نیز به کار می‌رفته است.

طنبور و کتاب و نرد و شطرنج
چنگ و دف و نای و شاخ شانه [انوری]
آتش از حلقشان زبانه زنان
بیت گویان و شاخ شانه زنان [نظامی، لغت‌نامه]
شاخ نفیر شاخ بلندی است که درویشان دارند و با آن بوق می‌زنند. [فرهنگ نظام، لغت‌نامه]
شاخ و شانه ظاهراً قسمی از آلات موسیقی بوده است.

اسباب معاشر مهیا

از لوح و کمانه و جفانه

طنبور و کتاب و نرد و شطرنج

چنگ و دف و نای و شاخ و شانه [لغت‌نامه]

شادان زن مطربه [برهان قاطع، لغت‌نامه]

شادباد نام گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم، که در کتب متقدمان، مذکور است. در موسیقی این روزگار، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

نام پرده‌ای از موسیقی [جهانگیری، لغت‌نامه]

دو خانه نوای چکاوک ز نیم

یکی شاد باد و دیگر نوش باد [سوزنی]

شادباش در مراسم عروسیها و شادیانه هنگام رقص دسته جمعی یا انفرادی، اشخاص حاضر در مجلس، مبلغی پول به نوازندگان می‌دهند و گیرنده وجه، آن را به همه نشان داده نام انعام دهنده را با صدای بلند اعلام می‌کند، سپس با شور بیشتری کار خود را از سر می‌گیرد و این انعام را شادباش یا شاولش گویند.

من چو شنیدم از در آواز مطربانش

وان شادباش کهران نوش باد مهتر [امیر معزی]

شادخوار زنان مطربه را گویند. [جهانگیری، لغت نامه]

شادروان نام یکی از الحان باریدی، نوازنده عهد خسرو پرویز پادشاه ساسانی. در موسیقی این زمان، گوشه یا لحنی به این نام وجود ندارد. ←

[شادروان مروارید]

شادروان مروارید گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، منسوب به بارید نوازنده دربار خسرو پرویز. نام لحن دوازدهم است از سی لحن بارید، و آن شادروان نام داشت به واسطه آن که در زیر شادروان این تصنیف را ساخته. روزی بارید همین تصنیف را به جهت خسرو می‌نواخت، خسرو را بسیار خوش آمد. فرمود طبقی بر مروارید بر سر بارید نثار کردند بعد از آن شادروان مروارید نام نهاد [برهان قاطع]

چو شادروان مروارید گفتی

لبش گفتی که مروارید سفتی [نظامی]

نوا را نام شادروان به ره بود

که آن پرده ز شادروان شه بود

چو مرواریدها بر وی فشاندند

که شادروان مروارید خواندند [امیر خسرو دهلوی]

شادزاد، حسن وی هنر آموز موسیقی آموزشگاه‌های

تهران در سال ۱۳۳۹ ش بسوده است.

[تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی، ص

۱۰۱]

شادزود نام گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم ایران، که

از کتب متقدمان به ما رسیده است در موسیقی

کنونی ایران، گوشه یا لحنی به این نام وجود ندارد.

شادغر نای روبین. نفیر. [لغت نامه]

شاد گونه زنان مطربه را گویند. [جهانگیری،

لغت نامه]

شاد ملک نام مطربه جمیله‌ای که میرزا خلیل سلطان

از شاهزادگان تیموری در زمان حیات امیر تیمور

گورکان نسبت به وی تعلق خاطر پیدا کرد و پنهان از

حضرت صاحبقران او را به حباله نکاح در آورد.

چون امیر تیمور بر آن قضیه واقف گشت، حکم

فرمود که هر جا شاد ملک را ببینند، بکشند و

میرزا خلیل سلطان او را گریزانند... نوبت دیگر به

عرض رسید که شاهزاده شاد ملک را به همراه دارد.

تیمور به احضار او فرمان داد و امیرزاده آن ضعیفه

را حاضر، و حکم همایون را به قتل او نفاذ یافت.

سرای ملک خانم معروض داشت که صدف وجود این

عورت، به دردانه‌ای از صلب میرزا خلیل سلطان

آبستن است. امیر تیمور فرمود او را به بیان آغا

بسپارند تا بعد از وضع حمل، فرزند را محافظت

نموده مادر را به غلامی سپاه دهد. و مقارن آن احوال،

امیر تیمور در گذشت و شاهزاده به فراغ بال آن

گل‌عذار پر غنج و دلال را در آغوش کشید و به

مر تبه‌ای شیفته جمال و مشغول وصال وی گشت که

از استصواب او اصلاً تجاوز نمی‌داشت بلکه زمام

اختیار ملک و مال را به قبضه تسلط آن سلیطه

گذاشت. شاد ملک، خلیل سلطان را بر آن داشت که

هر یک از محذرات سرپرده امیر تیمور و خواتین و

سراری او را طوعاً و کرهاً با یکی از ملازمان آستان

خود در ملک ازدواج کند. به واسطه صدور امثال

این افعال ناهنجار، طبایع صغار و کبار از امیرزاده

خلیل سلطان متنفر گردید و امور سلطنتش اختلال

پذیرفته به سرحد زوال رسید. [حبیب السیر ج ۳، ص

۵۵۲. لغت نامه]

شادور نام گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم ایران، که

فقط نام آن بر جای مانده است. در موسیقی ردیفی

این دوران، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

م احتمالاً به کسی اطلاق می‌شد که ذاتاً شادمان بوده

باشد.

شادورد پرده‌ای است از موسیقی قدیم. [فرهنگ

معین، لغت نامه]

دگر گنج بد شادورد بزرگ

که گویند رامشگران سترگ [فردوسی]

شادیانه مراسم شادی و سروری است که به

مناسبت‌های مختلف، با برپایی مجالس رقص و آواز،

ملک الشعراى بهار (شاعر و آشنا به موسيقى و ترانه ساز).

حسین گلاب (شاعر و ترانه ساز).

امیر جاهد (تصنیف ساز و شاعر).

رهی معیری (تصنیف ساز و شاعر و ترانه ساز).

نیرسینا (ادیب و شاعر و ترانه ساز).

نواب صفا (شاعر و ترانه ساز).

معینی کرمانشاهی (شاعر و ترانه ساز).

بیژن ترقی (شاعر و ترانه ساز).

ابراهیم صفایی (ادیب و شاعر و ترانه ساز).

ابوالحسن ورزی (شاعر و ترانه ساز).

و همچنین شاعرانی چون:

ابولقاسم حالت، عبدالله الفت، پرویز خطیبی، بانو

لعبت والا، کریم فکور، بهادر یگانه، (متوفی به سال

۱۳۶۳ ش). شهر آشوب، شاه زیدی، پرویز و کیلی،

تورج نگهبان، بانو شهین حنانه.

شاعران سرودگویی و آشنا به موسیقی.

حسینعلی ملاح «مجله موسیقی» دوره سوم

شماره های ۱۳۰ و ۱۳۱ و ۱۳۲-۱۳۳ و ۱۳۴-۱۳۵-۱۳۶.

شافوت سوت زدن بالب. [فرهنگ نظام، لغت نامه.]

شاک ورد نام نوایی از موسیقی. [ناظم الاطبا،

لغت نامه]

شامگاه نام آهنگی است که هنگام عصر و به مناسبت

پایان خدمت نظامیان در روز، طی مراسم خاصی،

توسط دسته موزیک نظام نواخته می شود.

شامگاه نقاره و طبل که به وقت غروب زنند.

[لغت نامه]

شامگاه زدن نواختن نقاره یا طبل و نظایر آن به وقت

شام و این، مرسوم و معمول نظام و

سربازخانه هاست. [لغت نامه.]

شامی، عبدالله، ۱۲۹۷ - فرزند عبدالرحیم، به سال

۱۲۹۷ ش در سنج متولد، و در عتفوان جوانی وارد

مدرسه موزیک نظام شد و ویولن را به عنوان ساز

اختصاصی خود برگزید. به سال ۱۳۲۸، هنگامی که

در بین خانواده های ایرانی اجرا می شد. در موسیقی

قدیم ایران، به نام ضرب الفتح آمده است.

موشکان طبل شادیانه زدند. [عید زاکانی.]

شار به معنی رقص و سماع نیز آمده است. رقص.

[لغت نامه]

شارشک رباب. شاشک. شاشنگ. [فرهنگ معین]

به معنی رباب نیز آمده است و آن، سازی است مانند

طنبور بزرگی که دسته کوتاهی داشته باشد و به جای

تخته بر روی آن پوست آهو کشند و چهار تار بر آن

بندند. [برهان قاطع، لغت نامه]

شازک مرغی است کوچک و خوش آواز که آواز او را

به صدای چهار تاره تشبیه کرده اند. [برهان قاطع]

کبک ناقوس زن و شازک سنتور زن است.

فاخته نای زن و بط شده طنبور زنا [منوچهری، لغت

نامه]

شاشاک شاشک. شارشک. شاشنگ. شوشک.

طنبوره. چاتار. [لغت نامه]

شاشک رباب را نیز گویند و آن سازی است مشهور و

معروف. چارتار. [لغت نامه]

شاشک نام نوایی از موسیقی. [فرهنگ ناظم الاطبا،

لغت نامه]

گاهی سماع و ربابی و گاه بریط و چنگ

گاهی چغانه و طنبور و شوشک و شاشنگ [خیامی

«نقل از او بهی»، لغت نامه]

شاطر جلال مطربی بود که جزو دسته مطربها و

نوازنده در سال ۹۷۰ ق. از اصفهان به کاشان آمده و

طرف توجه و تعلق خاطر محتشم کاشانی قرار داشت

و محتشم کاشانی را دیوان شعری است به نام

«جلالیه» که آن را به نام شاطر جلال سروده.

الذریعة، آقابزرگ تهرانی، ج ۹، ص ۹۷.

شاعران ترانه سرا در نیم قرن اخیر نیز شاعرانی را

می شناسیم که با موسیقی الفت داشته اند، مانند:

علی اکبر فراهانی (موسیقیدان و شاعر).

علی اکبر شیدا (تصنیف ساز و شاعر).

عارف قزوینی (تصنیف ساز و شاعر).

ای شیرن نشسته بمون

شاه توت گونه‌ای از گونه‌های توت است که درخت آن در ایران، بفرآوانی موجود، واصلش نیز از ایران است. از آن کاسه تار می‌سازند و نیاز به آب کم دارد.

[جنگل شناسی، ج ۲، ص ۲۴۳، لغت نامه]

کاسه سه تار را نیز از همین چوب می‌سازند.

شاه ختایی گوشه‌ای از آواز اصفهان. نت این گوشه به شماره ۲۳ در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی در آواز اصفهان به چاپ رسیده است. این گوشه در «کتاب اول سنتور» استاد صبا نیز مندرج است.

شاهد نام لحنی است در موسیقی. [لغت نامه]

لحنی بدین نام در موسیقی نت شده، باقی نیست.

شاهد نئی را که در هر گوشه بیشتر از سایر نت‌های آن گوشه تکرار می‌شود، شاهد نامند. در بعضی از دستگاه‌ها و مایه‌ها، شاهد متغیر است، مانند شاهد دشتی و شاهد افشاری که یک ربع پرده بم می‌شوند و دوباره به حالت اول باز می‌گردند.

شاهد دشتی نت «سی»



شاهروخ، رمضان یکی از سازندگان تار است که سازهای ساخت او، بعد از تار یحیی قرار دارد و مورد توجه علاقه‌مندان تار است.

شاهروند تار بود که بر سازها بندند و آن را شهروند نیز خوانند. تار بمی که در اکثر سازها بندند و آن در مقابل تار زیر است. [لغت نامه]

شاهروند نام سازی است که آن را شهروند نیز گویند. نام سازی است مانند نی که اکثر و اغلب رومیان دارند و در بزم و رزم نوازند. [لغت نامه]

شاهروند نام نوایی از موسیقی. [فرهنگ ناظم‌الاطبا، لغت نامه]

فرستنده رادیویی سنندج افتتاح شد، وی در ارکستری که به سرپرستی سرگرد دفتری تشکیل شده بود، در برنامه‌های موسیقی رادیو به نوازندگی پرداخت و سپس رهبری ارکستر رادیو را به عهده گرفت و در ضمن، به تدریس ویولن به علاقه‌مندان این ساز، به طور خصوصی، اقدام کرد. وی جزو اولین هنرمندانی است که در زادگاه خود اقدام به تشکیل ارکستر و تربیت هنرجویان موسیقی نموده و سالها مسئولیت اداره رادیو سنندج را عهده‌دار بوده است.

شاواش زروشاش. زراوشان. زرافشان. شاباش.

شادباش. [فرهنگ مردوخ]

شاورد نام لحنی از الحان منسوب به باربد نوازنده جهرمی الاصل بارگاه خسرو پرویز پادشاه ساسانی. شاوغر نای روبین. نای رومی. و نیز گفته‌اند که نفیر برادر کوچک کرنا باشد و آن را نای روبین هم خوانند. نای روبین را نیز گویند. و آن را شیپور نیز گویند. نای رومی. نفیر. مزار. [لغت نامه]

شاهبار نام گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم ایران، که در کتب متقدمان، مذکور است ولی در موسیقی این عصر که به ثبت و ضبط رسیده، وجود ندارد. شاهبانو شاهبانو، نام زنی بوده در چهار محال بختیاری که عاشقانی زیاد داشته و این ترانه برای او ساخته شده است. از نوای آهنگ شاهبانو، برای رقص هم استفاده می‌شود.



شاهبانو بیا کوچ کنیم و
ای خدا ولات خومون
ای خدا خاک غریبی و

شاه سه - وقت یعنی پادشاه سه نوبت زن.

مؤلف «برهان» در ذیل نوبت گویند: به معنی نقاره است که در اوقات شب و روز نوازند. در زمان اسکندر، سه نوبت بود، بعد از آن چهار کردند و شاید منظور از شاه سه نوبت زن، اسکندر باشد. [لغت نامه.]

شاه سیم سیم ممتاز از دیگر سیمها، سیم تناورتر که سیمهای دیگر از آن منشعب و جدا گردد. مادر سیم. ام الاوتار. [لغت نامه.]

شاه شجاع شاه شجاع آن قدر به موسیقی علاقه داشت که وقتی خبر قتل معشوقه اش به او رسید، «یک تن عودزن آهنگی متناسب از داستان لیلی و مجنون ساخت» و آن را در موقع مناسب برای شاه بخواند.

لیلی شد و رخت از این جهان برد

با داغ تو زیست، همچنان مرد

شاه شجاع بسیار رقت کرد و گنجی معمور به جایزه این بیت بدو داد. [آل مظفر محمود، ص ۱۰۲]

شاه صنم نام ترانه ای است محلی از خراسان به نام «شاه صنم زیبا صنم» که توسط یکی از خوانندگان محلی خراسان در رادیو خوانده شده است.

شاه عباس - عباس اول صفوی (شاه عباس بزرگ)، ۹۷۸-۱۰۳۸ ق.

شاه فوت هشتک، سوت، صفیر. [لغت نامه.]

شاهمراد اهل خوانسار است. علاوه بر طبع موزون در موسیقی و ترکیب تصنیف زیر دست بوده و شاه عباس ماضی توجه بسیار به او داشته و برای تصنیفی که در مقام دوگاه و نوروز صبا به این شعر درست کرد:

صد داغ به دل دارم زان دلبر شیدایی

آزرد دلی دارم من دامن و رسوایی

انعام و خلعت فاخری گرفت. [گلزار جاویدان.

محمود هدایت، ج ۲ ص ۱۸۷]

شاهن یا: شاهین، نی چوپان. نایی که چوپان می نوازد [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت نامه.]

شاهناز نام لحنی است در موسیقی. [لغت نامه]

شاهنام نوعی از مزامیر. نوعی از ساز. [لغت نامه]

شاهنامه نام لحنی است در موسیقی. [لغت نامه]

آهنگ این لحن در دستگاه ماهور است. و اسلحه

پوشی رستم را با آهنگی موزون و سنگین می خوانند.

تهمتن ببوشید ببر بیان

نشست از برزند پیل دمان [فردوسی]

شاهنای نای ممتاز در نوع خود، شهنای، شهنای نای

ترکی است که آن را سورنای گویند و آن سازی است

معروف که به سرنا اشتها دارد. سازی است که نام

دیگرش سرنا است و مخفف آن شهنای است. نایی

که سپاهیان می نوازند. [لغت نامه]

شاه یدی یدالله میرزا ملقب به شاه یدی، ابتدا جزو

شاگردان مدرسه موزیک لومر فرانسوی بود. بعداً در

نواختن نی مهارت کامل یافت، به طوری که علاوه بر

موسیقی ایرانی، آهنگهای خارجی را نیز با نی

می نواخت. شاه یدی در نواختن قره نی هم مهارت

زیادی داشته است. [از کوروش تا پهلوی عزیز

شعبانی.]

شاهی سبزواری، - ۸۵۷ ق. نام آق ملک بن

جمال الدین فیروز کوهی، معروف به امیر شاهی

سبزواری، متوفی به سال ۸۵۷ ه. ق. وی از نبیرگان

سربداران و خواهر زاده خواجه علی مؤید است. در

سبزواری به دنیا آمد و در سن ۷۰ سالگی در شهر

استرآباد در گذشت. وی در موسیقی دست داشت.

[لغت نامه]

شاهین یک نوع نی لبیک سه سوراخی بوده که با

انگشتان یک دست نواخته شده و با دست دیگر

نوازنده طبل می زده. [شعر و موسیقی و ساز و آواز

در ادبیات فارسی، ابوتراب رازانی، ص ۳۰۰]

دلیل آن که شاهین حلال است آن است که آواز آن

به گوش رسول (ص) آمد. [کیمیای سعادت، ص

۲۷۷]

شایته شکی یکی از رقصهای محلی و متداول لری

است. از نظر وزن و حرکات پا، مانند رقص سنگین

سما است، ولی سریعتر از آن. این رقص را بدان جهت شانه شکمی می‌نامند که در آن، شانه‌ها را تکان می‌دهند. رقص «سنگین سما» وقتی تند و سریع اجرا گردد، شانه شکمی نامید می‌شود. وجه تسمیه آن شاید از آن جهت باشد که شانه‌های افراد همیشه در حرکت می‌باشد «شک» به معنی تکان است. [آهنگها و ترانه‌های محلی لرستان، حمید ایزدپناه، ص ۱۱۴]

شایورد شایورد یا شادورد نام گنج هفتم است از گنجهای خسرو پرویز، و نام پرده‌ای هم هست از موسیقی قدیم ایران.

نام پرده‌ای از موسیقی. [برهان قاطع]. شباب نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم که تنها نام آن بر جای مانده است. از چگونگی نوای آن اثری در دست نیست.

نام پرده‌ای است از موسیقی. [برهان قاطع، لغت‌نامه]. شبابه نام آلت طرب است که از نی توخالی سازند و آن را «یراغ» و مزار عراقی نیز گویند.

نی و مزار و آن معروف است. ز گلبام شبابه زندباف دریده صبا شعر گل تا به ناف [گنجینه گنجوی، لغت‌نامه].

شبخوان کسی که شبها بر مناره مناجات کند. [فرهنگ نظام، لغت‌نامه]

شبدیز یکی از الحان باریدی نوازنده بارگاه خسرو پرویز پادشاه ساسانی

شبدیز نام اسب خسرو پرویز نیز بوده است، گویند رنگ آن سیاه بوده و وجه تسمیه آن شیرنگ است چه دیز به معنی پر رنگ باشد. گویند از همه اسبان جهان چهار وجب بلندتر بود و آن را از روم آورده بودند و چون او را نعل بستندی به میخ بردست و پایش محکم کردند و هر طعماسی که خسرو خوردی او را نیز خوراندندی و چون شبدیز بمرد، خسرو او را کفن و دفن کرد صورت او را فرمود که بر

سنگ نقش کردند و هرگاه بدان نگرستی بگریستی و صورت شبدیز که خسرو بر آن سوار می‌شد در کرمان است. [برهان قاطع].

گویند کسی را یارای گفتن مرگ شبدیز به خسرو نبوده، اطرافیان به بارید نوازنده خاص پادشاه متوسل شدند. بارید آهنگی به نام راه شبدیز بساخت و در وقتی که حال خسرو را خوش و مناسب تشخیص داد، در ضمن آهنگی مطلوب، مرگ اسب محبوب خسرو را به گوش او رسانید. خسرو چون از مرگ شبدیز آگاه گشت، گفت: غیر از بارید، هر کس دیگر خبر مرگ آن را به من می‌داد، به قتل می‌رسید. دیز در زبان کردی به معنی پررنگ‌تر است محتملاً شبدیز اسبی بوده است به رنگ سیاه تیره.

شب فرخ نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که در کتب متقدمان مذکور است. در موسیقی این روزگار، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد. لحن چهاردهم. [برهان قاطع]

چو بردستان شب فرخ کشیدی از آن فرخنده تر شب کس ندیدی [نظامی] وحید دستگردی، شب فرخ را لحن بیست و چهارم دانسته.

شبگو خواننده و گوینده در شب. چو آن شبگو گرفتی راه شبدیز

شدندی جمله آفاق شب خیز [نظامی، لغت‌نامه] شبینم تخلص بانویی است جوان که در موسیقی نیز دست دارد. [گلزار جاویدان، محمود هدایت، ص ۶۹۱] شبور شیپور. کرنای. لغت عبرانی است. این کلمه معرب شور از لغت عبری، به معنی بوق و نفیر است. جمع آن شورات و شبابیر. نای رویین است که نفیر باشد. [لغت‌نامه]

شبوط نام یکی از دستگاههای (آلات) موسیقی است که شباهت به طنبور دارد و ایرانیان قدیم آن را به جای عود به کار می‌بردند و سبب تسمیه آن، شبیه بودن این دستگاه به ماهی شبوط است و فقط فرقی که با عود دارد در آن است که گردن شبوط درازتر

شبیبه به آواز شتر بوده است.
در «تذکرۃ الخطاطین» قاضی احمد قُمی یکی از
خوشنویسان را می‌گویند: شترغو خوب می‌نواخته
است. [لغت‌نامه]

شتری نوعی از کوس و نقاره. [فرهنگ ناظم الاطباء،
لغت‌نامه]

شخج: شنجج: یا (خجش) نام گوشه‌ای از موسیقی
قدیم ایران است که در کتب قدما مذکور است. در
موسیقی این روزگار، گوشه‌ای به این نام وجود
ندارد.

نام نوایی از موسیقی که مطربان زنند و این کلمه در
شعر منوچهری مانند کلماتی که دلالت بر آهنگ
می‌کند، آمده است:

بامدادان برچکک چون چاشتگاهان بر شخج
نیمروزان بر لبینا شامگاهان بردنه [منوچهری،
لغت‌نامه]

شخلیدن سوت زدن. [فرهنگ نظام، لغت‌نامه]
شخولیدن سوت زدن. سوت کشیدن [لغت‌نامه]
شد بلند و بست کردن نغمه تا موافق مطلوب گردد.

کوک کردن. اصطخاب. [فرهنگ معین]
به اصطلاح نغمه وران و مطربان آن است که نغمه را
بلند کنند و بست کنند تا وقتی که موافق مدعا راست
شود. [برهان قاطع]

با اهل درد زمزه راشد نمی‌کنند
دل بلبلان به ناله مقید نمی‌کنند [میرزا طاهر]
گلبانگ نغمه سازان شد بلند دارد
از فرش رفته تا عرش این حیث کامرانی [کلیم]
شداة خدی خواننده برای شتر. [اقرب‌الموارد، لغت
نامه]

شدرغو شدرغو: یا (شدرغو) از اهل ختا و طولانی
است بر نصف روی آن پوستی کشیده و چهار
وتر دارد که از سه وتر استخراج آواز کنند و وتر رابع
را قسمی سازند که وتر ثانی باشد از طف حاد و وتر
ثالث باشد از طرف ثقیل و جموع اجناس و ابعاد و
تلحین از آن به عمل توان آورد و اهل ختا از جموع

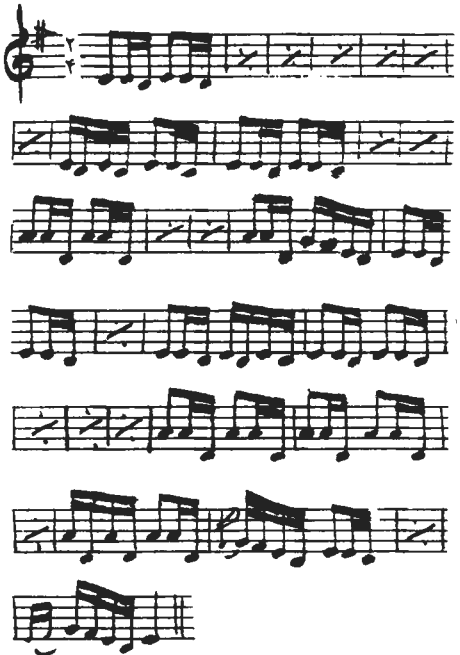
بود و دارای سه تار باشد و عرب در قدیم این دستگاه
را به کار می‌برده است و اولین کسی که این آلت را به
کار برد «منصور زلزل» نوازنده عود در قرن هشتم
بوده است. [الموسوعة العربیه. ص ۱۰۷۴. لغت‌نامه].
شبی مخفف شبیه (شبیه خوانی) متداول بین عامه.
[لغت‌نامه]

شبیه و آن هر نمایشی است منظوم به توسط عده‌ای از
اهل فن و با موسیقی که بعضی مصائب اهل البیت
(ع) را مصور سازند. [لغت‌نامه]

شپلیخ یا: شپلیخ، سوت زدن. [فرهنگ معین،
لغت‌نامه]

شتالنگ تار ابریشمی ساز و غیره. [فرهنگ معین،
لغت‌نامه]

شتر زنگ یکی از آهنگهای بدون کلام است که در
مناطق دیلمان و اسپیلی متداول است.



شترغو نام سازی است که مطربان نوازند و لفظ ترکی
است؛ سازی بوده است که می‌نواختند و گویا آوازش



من شاه شرفا به خاک نقره گذر کردیم
 کج دختر پره‌ای موشته خاک کودیم
 کج دختر هنو را بشو. مرا هیچ خبردار نکود
 اونی مست چومان ارسومی دلا داغ بکود

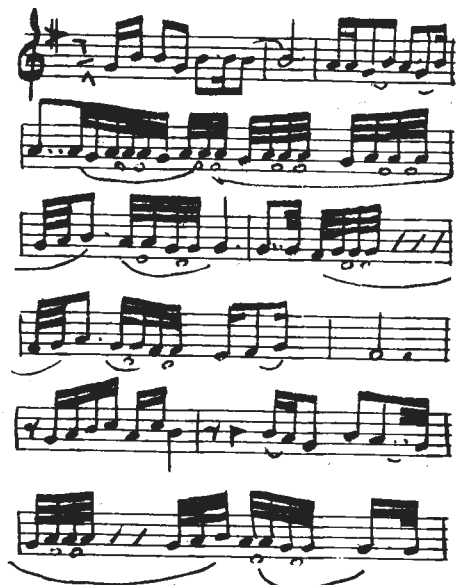
شروه در قدیم دو نوع ترانه معمول بوده است: یکی شروه و دیگری باغانی شروه خوان یا شروه گوی، به شهری خوان اطلاق می‌شده است و باغانی گوی یا کوچه باغی خوان، به آواز خوانهای روستایی، از زبان‌انیش در طرف چمن افکنده شور بلبلی پهلوی گو قمریان شروه خوان [طهوری] شروه خوان آن که آهنگ شروه خواند. از زبان‌انیش در طرف چمن افکنده شور بلبلی پهلوی گو قمریان شروه خوان [طهوری، لغت نامه].

۱- گذران ۲- می‌کنم ۳- کوره گر ۴- یک مشت.

استخراج کنند در عشاق و نوا و بوسلیک و هر جمعی را کوک خوانند. [ساز و آهنگ باستان. شمس‌العلمای قریب. ص ۴۰.]

شدو شعر به سرود خواند. خواندن یک یا دوبیت و کشیدن آواز خود را. [لغت نامه]

شرحی بر رساله جامی سلسله مقالاتی است در ۱۱۵ صفحه به قلم حسینعلی ملاح، شامل بررسی دقیقی از «رساله شیخ جام»، که در شماره‌های ۱۰۱-۱۰۷ مجله موسیقی، دوره سوم، مندرج است. شرفشاهی یکی از الحان معروف گیلانی است. شرفشاه، یکی از معاریف گیلان بوده که در نیمه سده هفتم هجری در گیلان می‌زیسته است. او، دلپاخته دختری به نام «خروسک» از اهالی طالش شده، با او ازدواج می‌نماید. ولی دختر، پس از مدتی می‌میرد شرفشاه از عشق و مهجوری زن محبوب خود اشعار و دوبیتیهای نغزی به گویش گیلکی می‌سراید که برای مردم گیلان یادگاری با ارزش است. نت آهنگ شرفشاهی توسط استاد صبا نوشته شده است.



فرهنگ شریف هنگامی که کاسه تار را مانند طفل عزیزی در آغوش می فشارد، مثل بازیگر ماهری که، حرکات وجست و خیزش حساب شده است. بامهارت خاصی سر پنجه سحارش، بر روی دسته تار به گردش در می آید. چشمان خود را متوجه زمین فرا روی خویش معطوف، با تمام وجود، به اجرای موسیقی دلخواه می پردازد. آهنگ مورد اجرا را آن چنان با تبحر و استادی می نوازد و مطلوب به سمع می رساند که سراسر وجود مستمع، گوش نبیوش می شود و خود را سرشار از لذت استماع ندای خواست دل می پندارد، در این حال صرف هنر موسیقی به حد کمال میرسد و کمال سرحدی است که بالاتر از آن برای انسان متصور نیست. شریف با اجرای چند نت (کرماتیک) که در حد و حدود موسیقی سنتی نیست جارو جنجال دنیای ماشینی و ازدحام بی قاعده اجتماع کنونی را، در ذهن نمایش می دهد. سپس با سادگی و بی آلاشی خاص اهالی مشرق زمین نوای مرغان، نجوای برگ درختان، زمزمه چشمه ساران، حال و هوای ایران زمین را به گوش می رساند. زمانی با تاکید بر روی فواصل ربع پرده که مختص موسیقی شرقی است، مصیبت و آلام تحمیل شده استعمار را با زبان تار بازگو می کند. گاهی با اجرای قسمی موسیقی ضربی دلنشین فرح و انبساط خاطر فراهم می آورد. وقتی با زخمه تار فرهنگ شریف، اصوات به اهتزاز در می آیند و آینه تمام قدی، از روحیه و حالات و خیال پردازی، مهمانوازی، بردباری، تسلیم و رضا، جنگ و ستیز، عرفان و فلسفه، و هر آنچه که گویایی از بازنتاب درونی اهالی این سرزمین است در برابر چشم دل شما به گوش جان می رسد.

شریفی، امیر مشهدی امیر شریفی از سادات مشهد و از نسل سید شریف جرجانی و از موسیقیدانان قرن دهم هجری بود. [لغت نامه، گلزار جاویدان، محمود هدایت، ج ۲ ص ۷۰۵]

شست تار. روده و ابریشم و مفتول برنج و فولاد و

شرود شیخ محمودی از آوازهای محلی بستک یکی از بخشهای مهم شهرستان بندر لنگه است. اهالی بستک، اشعار مخصوصی را آواز مانند می خوانند که به نام «شرود شیخ محمودی» خوانده می شوند.

شری بگوسه تا یکی از آهنگهای محلی لرستان است که در موقع انجام کار خوانده می شود:



هر کجا سنگ گبی پای لرونه چون
شیری بگو دو تا شیری بگوسه تا او شیر
چهارتا هر کجا لر بچه به شیرین زیونه چون
شیری بگو دو تا شیری بگوسه تا او شیر
چهارتا

ای دایی دایی جونم خوم گل خوسون مستونم

ای دایی دایی مستم مج پای دو در به دستم

شریف فرهنگ فرهنگ شریف از سن ۱۲ سالگی نزد حاج علی اکبر شهنازی، یاد گرفتن تار را شروع کرده و سالها با ارکسترهای مختلف رادیو همکاری داشته است، وی یکی از بهترین نوازندگان تار در عصر حاضر که برای خود سبک و تکنیک خاصی را که دارای تمام «نوانس» های (حالات موسیقی) ایرانی است، برگزیده است. تکنوازی شریف، وجه تمایزی در بین نوازندگان تار دارد که معرف روحیه این هنرمند است.

۱- بزرگی ۲- لرها ۳- خودم ۴- دختر

جز آن که بر سازها بندند. تار ساز. ابریشم چنگ.

[لغت نامه]

شست مضراب. یعنی ابزاری که بعضی از سازها مانند: چنگ و قانون و طنبور و رباب و سنتور عود را بدان نوازند.

بگرفت به چنگ چنگ و بنشست

بنواخت به شست چنگ را شست [رودکی، لغت نامه]

شستی اشاره به شست به سیم بم. [فرهنگ معین]

اطلاقی است برای سازهای «کلاویه دار» مانند:

پیانو، ارگ و آکوردئون.

شستیهها مجموعه مضاربها در سازهایی مانند: پیانو،

لرگ، ملودیکا، هارمونیکا، ملودین و آکوردئون. در

این دسته از سازها، قسمتی را که انگشتان دست

نوازنده با آن تماس دارد، شستی یا کلاویه نامند.

فرهنگستان زبان، کلمه «بساوه» را به جای شستی

تعیین کرده است.

شش آوازه شهناز. گردانبه. گوشت. سلمک. مایه.

نوروز. [لغت نامه]

ششتا سازی است از مقیدات ذوات الاوتار و آن بر سه

نوع است:

۱- به شکل امروزی (گلابی شکل) و کاسه آن معادل

کاسه عود است و بر آن شش وتر بندند و هر دو وتر به

آهنگ ساز و این حکم وتر را دارد. پرده‌هایی نیز بر

دسته آن قرار دارد.

۲- ششتایی است که کاسه و سطح آن معادل عود

است ولی دسته وی از دسته عود درازتر و وترهای

آن برابر اوتار نوع اول باشد.

۳- ششتایی است که بر سطح آن از سوی بالا

وترهای کوتاه بندند و اصطخاب آنها به طریق

مطلقا کنند و آنها را جفت جفت بندند و اعداد

اوتار بنا به میل مباشرین شود. [مجمع الادوار]

چست چندین طمطراق البته در دیر مغان

بازاری بانوای زیر ششتا می‌خوریم [نزاری قهستانی]

ششتا زدن طنبور شش تار نواختن. [برهان قاطع]

می‌خورد ششتا زدن غبیت کند لوطی بود

او مسلمان باشد و من ملحد از بهر خدا [نزاری

قهستانی.]

ششتازن کسی که طنبور شش تار می‌نوازد. [فرهنگ

ناظم الاطبا، لغت نامه]

ششتای دارای شش وتر، و کاسه آن به اندازه نصف

کاسه عود بوده است. ضمناً یک نوع ششتای دیگر

نیز معمول بوده که شش سیم آن دو به دو با هم

کوک می‌شده‌اند و می‌توان گفت دارای سه سیم

جفتی بوده است. [مجله موزیک ایران سال هفتم،

شماره ص ۲۵]

ششخانه نوعی از ساز. [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت

نامه.]

ششدانگ در اصطلاح موسیقی، بانگ یا «دانگ» به

انواع ذوالاربع با فاصله‌های چهارم اطلاق می‌شود.

اگر روی هر یک از درجات یک مقام موسیقی یک

ذوالاربع بسازیم، شش ذوالاربع با «شش دانگ»

استخراج می‌گردد.

به آن کس که وسعت صدایش قدرت اجرای هر

شش ذوالاربع را داشته باشد، «شش دانگ خوان»

می‌گویند. [حافظ و موسیقی، حسینعلی ملاح.]

ششگاه یکی از پرده‌های موسیقی قدیم ایران است

مانند: عشاق نوا. بوسلیک. راست. عراق. اصفهان و

غیره.

ششم ششم معکوس فاصله سوم است، چون مجموع

فواصل راست و معکوس با عدد ۹ مساوی می‌باشد،

هرگاه فاصله سوم را معکوس نماییم، ششم به دست

می‌آید.

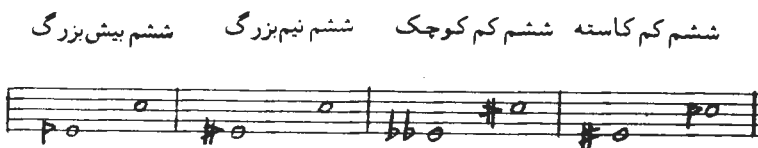
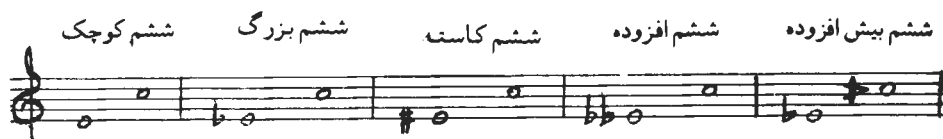
ششمها عبارتند از: ششم بزرگ، ششم کوچک،

ششم کاسته، ششم افزوده، ششم نیم بزرگ، ششم

بیش بزرگ، ششم کم کاسته، ششم بیش افزوده و

ششم کم کوچک.





شطح به آواز شبانانی اطلاق می شود که هنگام چراندن گوسفند و بز می خوانند، بدون اینکه آواز آنها حاوی معنی و مقصد خاصی باشد.

شعبانی، عزیز، ۱۲۹۹ - به سال ۱۲۹۹ شمسی در ارومیه به دنیا آمد. از کلاس دبیرستان زیر نظر جعفر نوین، یاد گرفتن ویولن را آغاز کرد. در سال ۱۳۱۸ وارد خدمت فرهنگ شد و با سمت هنرآموزی موسیقی در مهاباد مشغول خدمت شد. در سال ۱۳۲۰ به تبریز رفت و تحت تعلیم لئون گریگوریان و شاوارش باغداساریان قرار گرفت. در سال ۱۳۲۲ به سمت دبیری و سرپرست موسیقی وزارت فرهنگ و رادیو تبریز انتخاب شد. در سال ۱۳۲۸ هنرستان شعبانی را در تبریز دایر کرد. در سال ۱۳۳۵ موفق به اخذ درجه لیسانس در رشته زبان فرانسه از دانشگاه تبریز گردید و در همان سال، به ریاست هنرستان تبریز برگزیده شد. در سال ۱۳۴۱ با سمت ریاست آموزش موسیقی، به تهران انتقال یافت. در سال ۱۳۴۶ با سمت سرپرست امور هنری تدریس دروس موسیقی دانشکده ادبیات دانشگاه شیراز به آن شهر انتقال یافت. عزیز شعبانی، کارشناسی موسیقی فرهنگ و هنر شیراز را نیز عهده دار بود. تألیفات وی به شرح زیر است:

۱- ترانه های رادیو تبریز.

۲- کتاب سرود.

۳- قواعد موسیقی با روش ساده.

۴- بیست قطعه رنگ.

۵- ده قطعه موسیقی جاز.

۶- ترانه های محلی آذربایجان.

۷- ده قطعه سرود.

۸- موسیقی برای همه، شامل موسیقی نظری.

۹- موسیقی برای همه، شامل فرمهای موسیقی.

۱۰- از کورش تا پهلوی.

۱۱- سازهای ملی.

۱۲- موسیقی ملی، شامل نمونه هایی از آوازا.

۱۳- نمایشنامه موزیکال بلبل و مورچه.

۱۴- نمایشنامه موزیکال همت.

۱۵- اپرت بهار.

۱۶- اپرت زندگی.

۱۷- کاروان.

۱۸- شمع غم.

۱۹- قطعه سرزمین ایران.

۲۰- چندین قطعه بر مبنای موسیقی ایران. [از کورش تا پهلوی. عزیز شعبانی.]

شعبه شاخه. بخش کوچکی از مقام یا دستگاه. موسیقی قدیم ایران دارای سه بخش به نام تقسیمات سه گانه بوده:

۱- مقام یا دستگاه

۲- شعبه یا گوشه

۳- آوازه یا مایه یا آواز

آوازه مشتمل بوده است بر شش لحن: ۱- گردانیه ۲-

گوشه ۳- نو ۴- نوروز ۵- سلمک ۶- شهنار.

مطرب برشه چو نغمه را ساز کند

نوروز و گوشت و سلمک آغاز کند

گفتا صنما نمای گردانیه را

پس مایه بگرداند و شهنار کند

مقام در ادوار مختلف، متغیر بوده و در هر عصر، تعداد آنها متفاوت. گاهی ۱۲ و زمانی ۸ بوده و در روزگار ما، به هفت دستگاه تثبیت یافته است. شعبه با گوشه نیز بالغ بر ۳۶۰ عدد بوده است.

به اصطلاح موسیقی شعبه به معنی نغمه که از نغمه دیگر بر آورده شود چنان که شعبه بیست و چهارند دو شعبه از هر مقام و مقام دوازده گانه مشهورند. [غیاث اللغات، آندرج، لغت نامه.]

شعبه نزد قدما بیست و چهارند:

- ۱- دوگاه ۲- سه گاه ۳- چهارگاه ۴- پنجگاه ۵- عشیرا ۶- نوروز عرب ۷- نوروز خارا ۸- نوروز بیانی ۹- ماهور ۱۰- حصار ۱۱- نهفت ۱۲- غزال ۱۳- اوج ۱۴- نبریز ۱۵- مبرقع ۱۶- زاولی ۱۷- صبا ۱۸- همایون ۱۹- رکب ۲۰- اصفهانک ۲۱- روی عراق ۲۲- نهاوند ۲۳- فوزی ۲۴- محیر.

شعبه زَرینه شعبه زرینه. نام شعبه‌ای از موسیقی.

[آندراج]

چو خواند شعبه رقص زرینه

نهفته کی بماند زودفیه [ملاطفا، لغت نامه.]

شعبه موزیک نظام لمر در حالی که دسته‌های

موزیک نظامی را به کار انداخت، برای پیشرفت

موزیک نظام و تربیت نوازندگان آلات موسیقی

نظامی و پرورش مربی سازهای بادی، تأسیس شعبه

موزیک نظام را به شاه پیشنهاد نمود و مورد تصویب

قرار گرفت.

بر اساس برنامه «ژیمناز موزیکال» پاریس، به منظور

تربیت رؤسای دسته‌های موزیک نظامی در سال

۱۲۴۹ش تأسیس شد و در شمار واحدهای تابع

دارالفنون در آمد. [تاریخچه هنرستان عالی

موسیقی، ابراهیم صفایی، ص ۱۰۴]

شعر و موسیقی کتابی است در زمینه شعر و موسیقی،

از مهدی فروغ در ۱۴۲ صفحه، که در سال ۱۳۶۳ش

به وسیله انتشارات سیاوش چاپ و منتشر شده

است. مطالب این کتاب قبلاً در مجله «موسیقی»

چاپ وزارت فرهنگ و هنر درج شده است.

شعر و موسیقی کتابی است شامل زندگینامه‌های

کوته‌ای از موسیقیدانان ایران و جهان، شعر و

موسیقی در ادب ایران نام گوشه‌ها، آوازها و سازها

در ادوار مختلف، تألیف ابوتراب رازانی در ۵۱۲

صفحه، که به سال ۱۳۴۲ شمسی به چاپ رسیده

است.

شفش یا: شَفَش، نای و نی. [فرهنگ ناظم الاطبا،

لغت نامه.]

شفیعیان، رضا، ۱۳۲۰- فرزند اسدالله، به سال

۱۳۲۰ش در تهران متولد شد و سنتور را نزد فرامرز

پایور یاد گرفت. مدتی با تلویزیون ملی ایران همکاری

داشت. وی با سه تار هم آشناست و اکنون

(۱۳۶۳ش) در مرکز حفظ و اشاعه و اعتلای

موسیقی، به امر تدریس سنتور اشتغال دارد.

شکارستان تصویر حیوانات و شکارگاه بر روی دف.

آن لعبت دفگر نگر بر دف شکارستان نگر

وان چند صف حیوان نگر باهم به پیکار آمده

[خاقانی، لغت نامه.]

شکارگاه تصویر نخجیر و نخجیرگاه روی دف.

شکارستان.

از حیوان شکارگاه دف آواز

تهنیت شاه را مدام برآمد [خاقانی، لغت نامه.]

شکارگه تصویر نخجیر و نخجیرگاه بر دف.

چتر دف شکارگه ز آهو و گور و یوز و سگ

لیک به هیچ وقت از او هیچ شکار نشکری [خاقانی،

لغت نامه.]

شکافه قدما مضرب ساز را شکافه یا اشکافه نیز

می‌گفته‌اند. [حافظ و موسیقی حسینعلی ملاح ص

۱۰۸۹]

مثال طبع مثال یکی شکافه زن است

که رود دارد بر چوب بر کشیده چهار [دقیقی]
 چوبکی یا پارچه شاخکی باشد که بدان ساز نوازند.
 مضارب، زخمه. [فرهنگ معین]
 پیری آغوش باز کرده فراخ
 تو همی گوش به اشکافه گوش [کسانی]
 بشادی همه در کف رودزن
 شکافه شکافیده شد از شکن [اسدی]
 به دستان چکاوک شکافه شکاف
 سربان زگل ساری وزندواف [اسدی]
 در میان نیکوان زهره طبع ماهروی
 چون شکوفه روی بودی چون شکافه تن میباش
 [سنائی]
 شکافه زن کسی که شکافه بر ساز می زند. ساز زن.
 مطرب. نوازنده ساز با مضارب.
 مثال طبع مثال یکی شکافه زن است
 که رود دارد بر چوب بر کشیده چهار [دقیقی]
 فراز هر زمینی گویی صد نگارستان
 میان هر درختی هست گویی صد شکافه زن [فطران]
 شکر نام مطربه‌ای اصفهانی که پرویز بر غم شیرین او را
 بخواست و شیروی پدرکش از او بزاد. [انجمن آرا]
 شکر نامی که شکر ریز او بود
 نباتی کز سپاهان خیز او بود [نظامی، لغت نامه]
 یک امشب که در آغوش شاهد شکر
 گرم جو عود بر آتش نهند نخورم [سعدی]
 اشارت شیخ اجل نیز به لعبت شکر نامی است که
 شاهدی دلربا بوده است.
 شکر افشاندن سرود خوش خواندن. خنیاگری
 کردن نیکو. نوای جانبخش ساز کردن. نواهای
 دل انگیز و نغمه‌های شیرین نواختن.
 سمعها پر سماع داوودی است
 کز سر زخمه شکر افشاندست [خاقانی، لغت نامه]
 شکر آفشانی نغمه‌ها و نواهای خوش نواختن.
 [لغت نامه]
 شکر انداختن کنایه از نوای دل انگیز خواندن.
 نفس بلبان مجلس او

زین غزل شکر تر اندازد [خاقانی، لغت نامه].
 شکر یار ساز کردن نغمه و آهنگ.
 چو کردی باغ شیرین را شکر یار
 درخت نار را شیرین شدی بار [نظامی، لغت نامه].
 — باغ شیرین.
 شکر توین نام لحنی از الحان موسیقی قدیم ایران است
 که در موسیقی فعلی، وجود ندارد.
 آخته چنگ و چلب ساخته چنگ و رباب
 دیده به شکر لبان گوش به شکر توین [منوچهری]
 شاعری تشبیب داند شاعری تشبیه و مدح
 مطربی قالوس داند مطربی شکر توین [منوچهری]
 شکر ریز خوانندگی. آواز خوش. خوش نغمه.
 [لغت نامه]
 شکر ریز کردن نواهای خوش و فرحبخش بر آوردن.
 مطربان تو جو بر عود شکر ریز کنند
 روح را نغمه معطر بود و لب شیرین [سلیمان، لغت نامه]
 شکر ریزی آواز خوش و دلنشین خواندن.
 بگشا پسته خندان و شکر ریزی کن
 خلق را از دهن خویش مینداز به شک [خافظ،
 لغت نامه].
 شکر سماع کنایه از کسی که آواز و نغمه او بغایت
 شیرین و خوشایند بود، چنان که شکر سوار کسی
 است که حرکات و سکونات او بغایت شیرین و
 خوشایند بود. سماع مطبوع و شیرین مانند شکر.
 در رود زند شکر سماعی
 در کوی زند شکر سواری [سنائی، لغت نامه]
 شکسته گوشه‌ای از دستگاه ماهر که در آواز افشاری
 و بیات ترک هم اجرا می شود. استاد صبا نوای رقص
 محلی قاسم آبادی شمال ایران را برای ویولن در
 گوشه شکسته افشاری تصنیف کرده‌اند که در
 «ردیف سوم ویولن» به چاپ رسیده است.
 من این شکسته که خوانم زسوز سینه به ماهر
 مگر زساز صبا بشنوم جواب شکسته [محمد حسین
 شهریار]
 نغمه‌ای است ایرانی از فروع ماهر.

ناله در وی نوای موسیقار [قوامی، لغت نامه].
شِکَن دَر **شِکَن** نغمه در نغمه. نغمه ها و آهنگهای
 گوناگون. [لغت نامه].
شِگانه یا: **شِگانه**، کمان ساز رباب. [فرهنگ
 ناظم الاطبا، لغت نامه].
شَلال یکی از ترانه های دزفول و شوشتر است که اشعار
 مخصوصی ندارد (شلال کسی را گویند که دارای
 قامتی بلند و رشید باشد).

Moderato



گُلَم 'یار گلم ای بازو شلالم'
 دو مطلب با تو دارم ای نگارم
 اول پایین پایت جان سپارم
 دوم بر سر سینت کن قرارم
 شَلِیخ صدا و آواز. آواز.

برای نواختن شکسته درجه سوم ماهور یک ربع پرده
 پایین می آید، و این آواز روی درجات سوم و چهارم و
 پنجم و ششم ماهور دور می زند (البته سوم متغیر) و
 توقف آن روی درجه ۵ و درجه ۳ است. درجه هفتم
 ماهور هم اگر لازم شود، نیم پرده پایین می آید، و اگر
 درجه ششم هم بر حسب اقتضا یک ربع پایین آید،
 آواز شکسته کاملاً شبیه به آواز افشاری خواهد شد.
 نت شاهد نغمه شکسته نمایان، ماهور است که مدتی
 روی آن توقف می کنیم. نت ایست درجه سوم، ماهور
 است که یک ربع پرده پایین آمده، سپس درجه اول
 ماهور می باشد. در واقع، این نغمه دو نت ایست دارد
 و حتی قبل از اینکه به ماهور فرود فرود آید روی
 تنیک ماهور ایست می کند. البته هنگام فرود آمدن به
 ماهور دو بار نت ها تغییر داده شده، به حالت اصلی بر
 می گردد. (روح الله خالقی. مجله موسیک ایران -
 شماره ۱۰).

شِکْفِه یا: **شِکْفِه** مخفف شکافه. زخمه. مضراب.
 نوشتم قدح نبید نوشنجه'
 هنگام صبح ساقیان رنجه
 خنیاگر ایستاد و بر ربط زن
 از بس شکفه شده در اشکنجه [منوچهری، لغت نامه].
شِکَن طنپوره را گفته اند و آن سازی است معروف.
 [برهان قاطع، لغت نامه].
شِکَن اصول و ضرب در سازندگی. اصول را نیز
 گویند که در مقابل بی اصول است. اصول را نامند.
 لحن و سرود. لحن. شِکَن در سرود. طرب.
 زشادی همه در کف رود زن
 شکافه شکافیده گشت از شِکَن [نظامی، لغت نامه،
 — شکافه. رود]

شِکَنج بمعنی اصول هم هست که در مقابل بی اصول
 است. ضرب و اصول و نغمه و نوا و آهنگ و سرود.
 اصول و صدا و آواز. نغمه و نوا
 نعره در وی شکنج موسیقی

نعره در وی شلیخ موسیقی

ناله در وی ندای موسیقاً [رشید و طوطا. لغت نامه].
شلیل ترانه شلیل از آهنگهای محلی و قدیمی بختیاری
می باشد و اشعار مخصوصی ندارد:



نارنج تنگ تک 'آؤ گل و باغ میرزا

چیدس 'تيله' زن 'آی شلیل شلیل زیدس بن'
نا

شمر خوان آن که در شبیه خوانی نقش «شمر بن
ذی الجوشن» قاتل امام حسین (ع) را دارد.

[لغت نامه]

شمر خوانی عمل و شغل شمر خوان. [فرهنگ معین]
شمس بانو شمسی شمس در رشت متولد شده است.
وی مدتی با ارکستر رادیو به رهبری حبیب الله بدیعی
همکاری می کرد. او آواز را از محضر استاد صبا
وحسین باحقی یاد گرفت و از سال ۱۳۲۷ خوانندگی
را شروع کرد.

شمس العلما - قریب گرگانی، حاجی میرزا محمد
حسین، ۱۲۲۲ - ۱۳۰۵.

شمس المناقب مجموعه ای که به نام «شمس
المناقب»، تألیف خواجه عبدالرحمن بن سیف الدین
غزنوی و به اهتمام (حاج محمد ابراهیم متخلص به
مشتری)، در عهد ناصرالدین شاه قاجار نوشته شده،
در بیان دوازده مقام موسیقی و بیست و چهار شعبه
آن و شش آوازه و تعلق هر مقام و نام آن و اینکه
مربوط به کدام برج از بروج دوازده گانه است و نیز
اینکه ادای آن در چه هنگام و برای چه مرضی مفید
است.

بحث مشروحی رفته، که در مجله موسیقی، شماره
۱۲، دوره سوم، سال ۱۳۳۶، به سعی یحیی ذکا چاپ
شده است.

شمس تیشی اصلش از شیراز است. وقتی به اصفهان
رفت، به مناسبت صوت خوب و دانستن موسیقی، با
شاه عباس مربوط شد، همچنان که قهوه خانه ای
برای او ساخت و شرابخانه ای در آن دایر کرد و شرب
شراب در این میخانه، بلا اشکال بوده. [گلزار
جاویدان. محمود هدایت. ج ۲، ص ۷۲۸].

شمسی - حائری، شمسی، ۱۳۱۰.
شمشال پلور. لوله. نی. توتک. نیلک. مزمار. مزمر.
براع. [فرهنگ مردوخ - پلور]

سازی است فلزی که شیبانان و درویش می نوازند.
شمیمی یزدی محمد مؤمن و مولدش یزد است. در
انواع فنون دست داشته، در موسیقی نیز مصنفات
مرغوب از او باقی است. در سنه ۱۰۲۸ ش از ایران به
هندوستان رفت. [گلزار جاویدان. محمود هدایت. ج ۲،
ص ۷۲].

شناسا، مسعود، ۱۳۳۱ - فرزند علینقی، به سال ۱۳۳۱
ش در شیراز متولد شد. سنتور را نزد داریوش
صفوت و نورعلی خان برومند یاد گرفت و اکنون
(۱۳۶۳ ش) در مرکز حفظ و اشاعه و اعتلای
موسیقی، به امر تدریس اشتغال دارد.

شندف طبل. دما. نقاره بزرگ. [فرهنگ معین]
تا به در خانه تو برگه نوبت

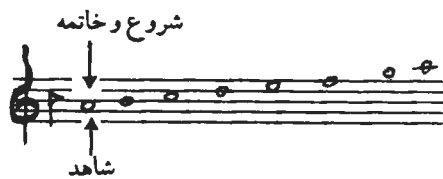
۱- نام محلی است ۲- چیده اش ۳- شوخ ۴- رشید ۵- زده اسل
۶- زیر گلو



چسرون^۱ آمرش^۲ سنگین و سلم^۳
سریر^۴ در^۵ ددا^۶ چنگال^۷ و چلمه^۸
کسه^۹ کار دریه^{۱۰} دگله^{۱۱} یا قوت
طالش بی^{۱۲} سیف^{۱۳} بوانی^{۱۴} ترک
بی آلم^{۱۵}

شوخ و شنگه^{۱۶} یارم شنگه یارم گلعدارم
نوبهارم نازنینم سرو قدم
به^{۱۷} بشوم^{۱۸} کو^{۱۹} بچینم سو^{۲۰}
آگرم^{۲۱} بوسیار^{۲۲} ریحون
دانه انه سیا^{۲۳} تلوسیا مولون^{۲۴}
دیکه^{۲۵} شانه

شور نای رومی را گویند که نفیر باشد. [برهان قاطع]
شور یکی از هفت دستگاه موسیقی ملی ایران
و متداولترین آواز بین مردم این سرزمین است.
دستگاه شور ملحقاتی دارد به نام آواز یا مایه، مانند:
دشتی، افشاری، ابو عطا و بیات ترک که هر یک
مستقلاً اجرا می‌شوند.



- ۱- در حالی که ۲- می آمد ۳- با وقار ۴- سزاوار ۵- در ۶-
تواست ۷- گردنبد ۸- طلایی ۹- یغل ۱۰- دراوست ۱۱-
دو عدد ۱۲- به آن ۱۳- سیب ۱۴- می گوید ۱۵- سیب ۱۶-
قشنگ ۱۷- بیا ۱۸- برویم ۱۹- کوه ۲۰- ساقی گلبر ۲۱- بکنیم
۲۲- سیاه ۲۳- زلف ۲۴- مو ۲۵- بکن.

سیمین شندف زند و زرین مزمار
بوق خانه چون به غلغل درفتند
گویش در زیران شندف زند [کسانی]
خروش شندف و شیبور برخاست
قیامت گشت و نفخ صور برخاست [انجمن آرا]
شنگ نام حلزون به زبان هندی حلزون ملتی، که
هنگام سوار شدن بر پیل در آن بدمند و آن را به
فارسی سپیدمهره نامند. نوعی بوق که از سنگ
سازند. [لغت نامه]
شنه آواز و صدای چیزی، مانند: صریر قلم. آواز نفیر
و نای و سورنای. آواز جانوران اهلی و وحشی.
[فرهنگ معین]

هر آن گهی که به بیشه درون زند شنه
زبیم شنه او شیر بفکند چنگال [منجیک]
از سر انگشتان معشوقان نگر سبزی حنا
بر سر انگشت سبزی بر سر سبزی شنه [منوچهری]
دشمن و دوست را چه نحس و چه سعد
شنه و شانه اش چه کوه و چه رعد [سنائی]
باد خُنگ. خرام. نسیم. [فرهنگ مردوخ]
شوخ و شنگه یکی از ترانه‌های محلی طالشی، که در
«رضوان ده» هم متداول است. طالشیه‌ها، سه نوع
آهنگ دارند به نامهای:
۱- قدیم دستان.
۲- طالش دستان.

۳- تازه دستان.
و این ترانه، از نوع طالش دستان است.



دستگاه شور دارای گوشه‌های زیر می‌باشد:

- ۱- مقدمه ۲- کرشمه ۳- رهاب ۴- نغمه ۵- حزین
- ۶- زیرکش سلمک ۷- سلمک ۸- ملّانازی ۹- مقدمه
- گلریز ۱۰- محمد صادق‌خانی ۱۱- گلریز ۱۲- صفا
- ۱۳- مقدمه بزرگ ۱۴- مجلس افروز ۱۵- بزرگ
- ۱۶- دوبینی ۱۷- خارا ۱۸- قجر ۱۹- پنجه کردی
- ۲۰- غزال ۲۱- گرلی (گره لیلی) ۲۲- رضوی ۲۳- قره‌چه
- ۲۴- شهناز ۲۵- قرچه ۲۶- عتده‌گشا ۲۷- حسینی
- ۲۸- فرود ۲۹- مثنوی ۳۰- هشتی ۳۱- ضرب
- اصول ۳۲- شهر آشوب ۳۳- راح روح ۳۴- فرود به شور

حالت دستگاه شور: آواز شور در بین عموم مردم متداول است؛ بخصوص اشخاصی هم که موسیقی نمی‌دانند، اگر گاهی زمزمه‌ای می‌کنند، اغلب یکی از متعلقات شور را می‌خوانند.

آواز شور، جذبه و لطف خاصی دارد و خیلی شاعرانه و دل‌فریب است. از ملال و حزنی درونی حکایت، و گاه با ناله‌ای مؤثر و وقاری پوشیده از حجب و حیا، نصیحت می‌کند و دل‌داری می‌دهد. این آواز برای ابراز احساسات درونی از قبیل عشق و محبت و عاطفه و ترحم و امثال آن بسیار مناسب است. ناله‌های آواز شور کاملاً طبیعی است و غمگساری آن مانند آواز دشتی خانمانسوز نیست، بلکه می‌توان آن را به انسان سالخورده‌ای تشبیه کرد که در مقابل ناسازگاری روزگار، به عوض آن که سر به زانوی غم گذارده اشک حسرت ببارد، در کمال صبوری و بردباری ناملايمات را تحمل می‌کند و درس بی‌علاقگی و عدم دلبستگی نسبت به عالم مادی فانی را می‌دهد.

آواز شور، نمونه کاملی است از احساسات و اخلاق ملی اسلاف ما، و گویی روح عارفانه و متصوف ایرانی را کاملاً مجسم می‌کند. شنونده دقیق می‌تواند از استماع آواز شور، به زیبایی مناظر ایران و صفات خاص اهالی این سرزمین پی ببرد. این آواز در روشنایی مهتاب و کنار جویباری صاف و آرام، در

سکوت و خاموشی طبیعت، که هر ایرانی را مجذوب می‌کند، تأثیر عجیبی دارد و خود شمه‌ای است از رموز عوالم عرفانی که ذوق اهالی مشرق، به تجسس آن بی‌نهایت علاقه‌مند بوده است. خلاصه، آهنگ شور، موقر و نجیب، و جلوه‌ای از وراستگی روح ایرانی، [خالقی، نظری به موسیقی ج ۲]

شور افکن، علی‌علی شورافکن یکی دیگر از هنرآموزان موسیقی تهران در سال ۱۳۲۹ ش می‌باشد. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی ص ۱۰۲]

شورالدشت نام آهنگی ضربی در دستگاه شور که جلیل شهناز نوازنده چیره دست تار نواخته است. این آهنگ، سیر و سیاحتی است در متعلقات دستگاه شور، که در نهایت ظرافت و کمال لطافت اجرا شده است. هنگامی که آهنگ پایان می‌پذیرد، پرویز باحتی نوازنده مشهور ویولن از استاد شهناز می‌پرسد «این موسیقی دل انگیز و دل‌ربا که شما زدید در چه دستگاهی بود؟ زیرا از مایه دشتی آغاز شد و گشتی به آواز ابو عطا داشت و سیاحتی هم در آفشاری کرد و سری نیز به بیات ترک زد به شور خاتمه یافت.» و استاد شهناز می‌فرماید «شور و الدشت». که پرویز باحتی من باب وصف الحال ساز جلیل شهناز، شعر ذیل را از استاد حسین شهریار می‌خواند:

ای جگر گوشه کیست دمسازت

با جگر حرف می‌زند سازت

تار و پودم به اهتزاز آورد

سیم ساز ترانه پردازت

که کبیه نوار مذکور، نزد مؤلف موجود است.

شورای موسیقی شورایی متشکل از سه تا پنج نفر موسیقیدان مجرب هر عصر، در رادیو تلویزیون، وزارت فرهنگ و هنر سابق و وزارت ارشاد اسلامی، وظیفه این شورا، آزمایش و تأیید صلاحیت داوطلبان رشته‌های کارشناسی موسیقی، خوانندگی، نوازندگی ارکستر، هنرآموزی و معلمی موسیقی است؛ و همچنین بررسی و تصویب آهنگها و شعرهای

گهی چفانه و طنبور و شوشک و عنقا [زینی]
 شاشک. ساز چهار تار را گویند. [لغت نامه]
 شوق آور گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که در
 کتب متقدمان به ثبت رسیده است. در موسیقی
 ردیفی این دوران، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.
 شوق افزا نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که فقط
 نام آن برجای مانده است. از چگونگی نوای آن در
 موسیقی فعلی ایران، اثری در دست نیست.
 شوق طَرَب نام گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم ایران
 که تنها نام آن برای ما برجای مانده است. از
 چگونگی نغمه آن در موسیقی فعلی ایران، اثری در
 دست نیست.

شوق وصال یکی از آهنگهای محلی خرم آباد است.
 مایه اصلی این ترانه، از ترانه‌ای قدیمی به نام «لرزم
 لرزانه» اقتباس شده است.



غمّت وه جو خربیم غم نهردی سی دردم نازت وه جو
 خربیم
 نشنفتی آه سردم چاره بکو غم دلّمه علاجی بکووه
 دردم

ارائه شده به شورا برای اجرا، و در صورت لزوم،
 راهنمایی در مورد آنها، و امعان نظر در تلفیق شعر و
 موسیقی و تعیین بهترین آنها و با در نظر گرفتن خط
 مشی خاص سازمان که متناسب با سیاست و
 مصلحت کشور است از وظایف شورا است. ریاست
 شورا در طول زمان همواره به مجرب‌ترین
 موسیقیدانان روزگار واگذار شده و مورد تأیید سایر
 اعضا نیز بوده است.

شوریده، علیرضا، ۱۳۲۰- علیرضا شوریده فرزند
 محمد علی، متولد سال ۱۳۲۰ در بندرپهلوی، آواز را
 نزد محمود کریمی و اسماعیل مهرتاش یاد گرفت و
 در حال حاضر (۱۳۶۳) خواننده مرکز سرود وزارت
 ارشاد اسلامی است.

شوریده شیرازی، محمّد تقی، ۱۲۳۳-۱۳۰۵.
 نام او حاجی محمد تقی بود و از طرف ناصرالدین شاه
 ملقب به فصیح‌الملک گردید. نام پدر او عباس بوده
 است و از قرار مذکور نسبش به اهلی شیرازی
 می‌رسیده است. در ۱۲۳۳ش در شیراز متولد گردید
 و در سن هفت سالگی به مرض آبله از هر دو چشم
 نابینا شد و در سن نه سالگی پدرش وفات یافت و او
 در کنف حمایت و تربیت خالش قرار گرفت و
 بالاخره در روز پنجشنبه ۲۱ مهرماه ۱۳۰۵ش در
 شیراز وفات یافت. در وقت وفات ۷۱ ساله بوده
 است.

شوریده، هوش و ذکاوت و فراست و حافظه‌ای
 عجیب داشت و در علوم متداول و موسیقی و نواختن
 بعضی سازها دست داشت. [لغت نامه]
 شوشتری یکی از گوشه‌های دستگاه همایون، که در
 قرن اخیر، خود به صورت آوازی از متعلقات دستگاه
 همایون در آمده است و با ذوق خاص هنرمندان
 ایران، گوشه‌های شوشتری، منصوری، بیداد و گاهی
 هم حصار در این مایه آورده شده‌اند.

شوشک ربابی که دارای چهار رود باشد. چهارتا.

[فرهنگ معین]

گهی رباب ونی و گاه بریط و گه چنگ

سالها با ارکستر بزرگ رادیو همکاری داشت. شهبازیان در اواخر عمر، به کوک کردن پیانو پرداخته بود. او در تمام عمر، مجرد زیست و به سال ۱۳۶۳ ش در کنج عزلت در گذشت.

شهبازیان، فریدون، ۱۳۲۱ - فرزند حسین، متولد سال ۱۳۲۱ ش در تهران، از هشت سالگی وارد هنرستان عالی موسیقی شد و زیر نظر عطاءالله خادم میثاق به مشق ویولن پرداخت. کلاس ششم ابتدایی بود که از هنرستان بیرون آمد ولی به طور خصوصی درس ویولن را نزد معلم قبلی خود ادامه داد. سپس وارد دانشکده هنرهای زیبا شد و دوره این دانشکده را با دریافت لیسانس در رشته ویولن به پایان برد. فریدون شهبازیان مدتها رهبری ارکستر بزرگ رادیو تلویزیون را به عهده داشت. چندی هم رئیس واحد موسیقی رادیو بود و به موازات آن، در شورای موسیقی رادیو نیز عضویت داشت. فریدون شهبازیان، آثار زیادی در زمینه موسیقی وطن خود دارد که اهم آن ذیلاً می‌آید:

۱- راپسودی، برای سنتور و ارکستر. بر روی چهار مضارب استاد صبا.

۲- راپسودی، برای تار و ارکستر.

۳- آوای تنهایی. برای گلهای شماره ۵۵۶.

۴- پرکن پیاله. برای گلهای شماره ۷۷.

۵- گریزی. برای گلهای شماره ۱۷۷.

۶- تهیه مجموعه صفحات و نوارهایی به نام نوای شاعر. به روی اشعاری از حافظ، سعدی، مولوی، خیام، رودکی و اخوان ثالث، با صدای احمد شاملو، منوچهر انوار، اخوان و شجریان (که از بین آنها، «کاشفان فروتن شوکران» که با صدای احمد شاملو بود، با اقبال زیادی مواجه شد)

۷- موزیک متن فیلمهای: دادشاه، میرزا کوچک خان، آوار واسب.

۸- موزیک متن چند فیلم تلویزیونی.

از کارهای خوب فریدون شهبازیان در زمینه موسیقی سنتی، آهنگ زیبایی است در مایه اصفهان

بیا بیاسیل گروه روزگرم نرو نرو هم بخت هم قرارم
هم گل و هم بهارم
برگردان فارسی:

غمّت را به جان خریدم

غم نخوردی برای دردم

نازت را به جان خریدم

نشیدی آه سردم

چاره بکن غم دلم را

علاجی بکن به دردم

بیابیا نگه کن به روزگرم

مرو مرو هم بخت و هم قرار من

ای هم گل و هم بهار من.

شوگر شادیانه در شب مراسم ساز و آواز و رقص شبانه در لهجه کردی.

شهاب الدین نخجوانی موسیقیدان و استاد ابوالحسن علی بن خلیفه (عم مؤلف «عیون الانبیا»). [عیون الانبیا، ج ۲، ص ۲۴۷، لغت نامه.]

شهاب صیّرفی یکی از علمای موسیقی معاصر سلطان اویس. او راست کتاب «خلاصة الافکار فی معرفة الادوار». [لغت نامه]

شهابی، محمود بن اسحاق - ۹۹۳ ق. محمود بن اسحاق سیاهوشانی خطاط ایران در قرن دهم هجری، در حدود ۹۹۳ ق در بلخ در گذشته است. شهابی از شعر و موسیقی نیز بهره داشت و ارغنون را نیکو می‌نواخت. [فرهنگ معین، لغت نامه.]

شهابی نام گوشه‌ای است در بیات ترک. این گوشه، در کتاب «ویولن ردیف دو» استاد صبا چاپ شده است. اشعاری که خواندنش با این گوشه مناسب دارد ذیلاً می‌آید:

نکرده دست (و) با زلفش درازی

به غیر شانه (و) آنهم بیازی

نبوسیده لبش را هیچ مستی

بجز پیمانه (و) آن هم به مستی

شهبازیان، آرمین - ۱۳۶۳. یکی از نوازندگان ویولن در ارکستر سمفونیک و ارکستر اپرا بود و

معموله عجالتاً نیافتم، اگر وقتی پیدا شد، به اینجا الحاق شود، ان شاء الله [یادداشت‌های قزوینی، ج ۵، ص ۲۳۲]

شهرستانی، شکوه بانو شکوه شهرستانی، یکی از هنرآموزان مدارس تهران در سال ۱۳۲۹ بود که بعداً در هنرستان عالی موسیقی، برای تدریس پیانو برگزیده شد.

شهرود نام سازی است که در قدیم بوده. طول آن دو برابر طول عود بود و بر آن ده سیم مزدوج می‌بستند و کاسه و سطح آن بر هیئت عود بود و اکنون متروک است.

تار گنده ویم که در سازها بندند. [فرهنگ معین]

از برای عاشقان مفلس اکنون بی‌طمع

بلبل خوش نغمه که شهرود و گه عنقازند [سنائی]

حلاوت‌های شیرین شکر خند

نی شهرود را کرده نی قند [نظامی]

شهرود نام صوتی نیز هست. نام مقامی است. صوتی

است از موسیقی. [لغت نامه]

شهرود رومی ساز رومیان. [حاشیه شرفنامه، نظامی.

ص ۱۳۰، لغت نامه]

شهرور ساز رومیان و غیره. [برهان قاطع]

آلتی از آلات موسیقی و آن را حکیم بن احوص سغدی در سده سیصد هجری به بغداد اختراع کرد.

[مفاتیح]

شهری به آهنگی اطلاق می‌شده که در شهر رواج داشته است.

نوعی از سرود و خوانندگی به زبان پهلوی.

[لغت نامه]

شه عربان شه عربان یا: شه عربان، نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران است که در کتب متقدمان ذکر آن آمده ولی در موسیقی گمنونی ایران، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

شهناز گوشه‌ای از دستگاه شور است که درجه پنجم گام شور یک چهارم پرده بم‌تر می‌شود پس از سیر و سیاحت در چند گوشه، دوباره به حالت اول باز

که بانو الهه آن را در برنامه گلها خوانده است (بهار گر، که گل شکفت، خزان شده عمرم، آه). این ترانه از لطافت و دقایق هنری والایی برخوردار است. شَهتار شاهتار، اولین تار سازها. تاریم و گنده. [فرهنگ معین، لغت نامه]

شهر آشوب شاعر و ترانه سرای معاصر. وی ترانه‌های زیادی بر خوانندگان عصر خود سروده است.

شهر آشوب گوشه‌ای از دستگاه شور است که در دستگاه‌های همایون و پنجگاه هم اجرا می‌شود.

شهر براز نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که فقط نام آن برجای مانده است. در موسیقی کنونی ایران، گوشه بالحنی به این نام وجود ندارد.

شهردار، حبیب الله، ۱۲۶۸ - حبیب الله شهردار

(مشیر همایون) فرزند نصرالله سپهسالاری، در سال

۱۲۶۸ شمسی در تهران متولد شد. ابتدا نزد محمد

صادق سرورالملک که استاد سنتور بود، مقدمات

موسیقی را یاد گرفت و مدتی آقا حسینقلی استاد تار،

تعلیم او را عهده‌دار بود. در هجده سالگی تحصیلات

خود را در مدرسه آلیانس تهران به پایان رسانید. در

سال ۱۲۹۸ از طرف بنگاه «هیزمسترویس»، برای پر

کردن صفحه او را، به لندن دعوت کردند و او

دستگاه‌های موسیقی ایرانی را ضبط نمود. در سال

۱۲۹۶ آهنگی به نام «چاره ارومیه» ساخت که مورد

توجه زیادی قرار گرفت. مشیر همایون، در نواختن

پیانو مهارت، و سبک و شیوه بخصوصی داشت.

آهنگهای زیادی تصنیف نموده است که در بین آنها

صفحه دشتی و راست پنجگاه مشهورترند. او سالها

رئیس شورای موسیقی رادیو بود.

شهرزاد - کمال، رضا، ۱۲۷۷ - ۱۳۱۶.

شهرزور در این بیت خاقانی

شهرزور تخت طاق‌دیس حسان را

باز مرا جفت کین نوای صفاهان

به قرینه تخت طاق‌دیس و کین ایرج و نوای صفاهان

که همه اسامی الحان مختلفه موسیقی است، باید آن

نیز نام لحنی از موسیقی باشد، ولی در فرهنگهای

چهار چوب موسیقی ایرانی ساخته است که مورد پسند خاص و عام است. [مجله موزیک ایران.

شماره ۱۲.]

زنده شد باز آقا حسینقلی
گرچه هر کس رفت نباید باز
خلف صدق او علی اکبر
شد ز نو ساز کرد در شهناز
می خرامد عروس موسیقی اش
امشب اندر میان حجله ناز
وز دمش مرده می شود زنده

بشتابید بنگرید اعجاز [وحید دستگردی]

علی اکبر شهنازی در حال حاضر (۱۳۶۳ش) در سن هشتاد و هفت سالگی در شهرستان دماوند دوران کھولت را طی می کند.

حاج علی اکبر شهنازی در سال ۱۳۶۳ در گذشت. وزارت ارشاد جمهوری اسلامی ایران تجلیل شایسته از وی بعمل آورد.

شهنای شهنای. سورنای. سرنا. شاهنا. [فرهنگ معین]
شهنایی نام سازی است که آن را سرنا گویند. سرنایی. شاهنای. [لغت نامه]

شهر خراسانی، وجیه الله هنر آموز سرود و موسیقی مدارس تهران در سال ۱۳۲۹ش بوده است. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی. ابراهیم صفائی. ص ۱۰۱]

شی ابوشیه یکی از ترانه های خوزستانی، که در بین اعراب آن دیار، متداول است.



شی ابوشیه زیر بُن نیه^۱

دعوت خومون^۲ داریم روز جمعه

گشته روی درجه اول گام شور، آواز پایان می پذیرد.
چه گفت ساقی گفتا کجا جمال من است
چه حاجت است که مطرب همی زند شهناز [قآنی]

سرو ساقی و ماه رود نواز

پرده بر بسته در ره شهناز

شهنازی، علی اکبر، ۱۲۷۶ - علی اکبر شهنازی

فرزند آقا حسینقلی در سال ۱۲۷۶ شمسی متولد شد. چون در روز عید قربان به دنیا آمد، به حج علی اکبر، مسمی گردید. چون علاقه زیادی به موسیقی داشت پدرش قبل از ده سالگی تار برای او تهیه کرد و به تربیت او پرداخت و مدت شش سال ردیفهای موسیقی ملی را به او آموخت. در سن چهارده سالگی در کلاس موسیقی پدرش، در امر تربیت شاگردان با پدر خود همراهی می کرد و بعد از فوت پدر نیز توانست بخوبی شاگردان او را تعلیم دهد. در کنسرتی که پس از درگذشت پدرش تار می نواخت. درویش خان حضور داشت که بعد از شنیدن تار شهنازی از شدت تأثر گریه کرد و گفت: «مثل این است که مرحوم حسینقلی ننشسته و تار می زند». بعد از فوت میرزا عبداللّه عمویش، شاگردان عموی خویش را نیز درس می داد. شهنازی در سن بیست و چهار سالگی معروفترین نوازنده تار شد و آهنگهایی را که می ساخت توسط شاگردان خود منتشر می کرد. او برای تمام دستگاههای موسیقی ملی، پیش در آمد و رنگ ساخته است. شهنازی، در نواختن تار، مهارت و شیوه بخصوصی دارد و شنیدن آن برای هر دسته از شنوندگان لذتبخش است. استادان موسیقی و نوازندگان، از سرعت و قدرت مضارب و تکنیک انگشتان او لذت می برند و اشخاص عادی، مجذوب صدای ملیح و حالات گوناگون نوای ساز او می گردند. شهنازی، بیش از ۷۵ سال است که به تربیت شاگردان تار اشتغال دارد و در مکتب صبا نیز به کار تعلیم، مشغول است. [از کورش تا پهلوی. عزیز شعبانی.]

شاگردان زیادی تربیت کرده و آهنگهای زیبایی در

شیاع نای شبان یا بانگ آن. [لغت نامه]

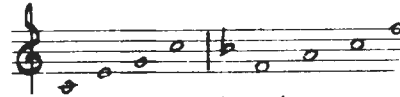
شیپور نفیر را گویند که برادر کوچک کرناست و آن را نای رومی نیز خوانند. شیپور و معرف آن شبور. نای رومی که در رزم نوازند.

نفیری برنجین که دهان گشادی دارد و از قدیم الایام آن را در جنگ می‌نواختند. بوق. از عبری شبور، بوق یا نفیر معرب شوفا از عبرانی، شیپور از آرامی و سریانی گرفته شده. آیا اصل این کلمه، شهپور بوده است؟

حاجی خلیفه در فصل علم الآلات العجیبه الموسیقاییه از نوع مزامیر یکی را به نام «بور» (بور) آورده است. [لغت نامه]

شیپور یکی از آلات ذوات النفع و آن آلتی است از فلز بدون داشتن محل انگشت گذاری (پیستون) به طور ساده مانند شیپور فانفار، شیپور سواره نظام و شیپور پیاده نظام. این آلات معمولاً طوری ساخته شده‌اند که آریژ گامهای «دو» و «فا» را می‌توانند ایجاد کنند. شیپورهای سواره نظام و فانفار که بلندتر هستند آریژ گام «فا» بزرگ و شیپورهای پیاده نظام که کوتاه هستند آریژ گام «دو» بزرگ می‌نوازند. — [آریژ] نفیر را گویند که برادر کوچک کرناست. [برهان

قاطع]



بزن کوس روبین و شیپور نای

به کشمیر و کابل فراوان مهای [فردوسی]

بفرمود تا برکشیدند نای

همان سنج و شیپور و هندی درای [فردوسی]

از آواز شیپور و هندی درای

همی کوه رادل برآمد زجای [فردوسی]

ز کوس و نفیر و خروش درای

ز شیپور واز ناله کرنا [اسدی]

غو کوس با مهره بر شد به هم

ز شیپور و از نای برخاست دم [اسدی]

شغهای شیپور از آهنگ تیز

جو صور سرافیل در رستخیز [اسدی]

همان شیپور با صد راه نالان

به سان بلبل اندر آبسالان [ویس و رامین]

شیپور چی شیپور زن. آن که شیپور می‌نوازد. کسی که

حرفه او شیپور نواختن باشد.

شیپور دَمیدن زدن و نواختن شیپور.

فرو کوفت بر پیل رویینه خم

دمدند شیپور با گاو دم [فردوسی، لغت نامه]

شیپور زدن شیپور نواختن. شیپور را به صدا در

آوردن. [لغت نامه]

شیپور زن شیپور زننده. شیپور چی. آن که شیپور

نوازد. نوازنده شیپور.

کبک ناقوس زن و سارک شیپور زنست

فاخته نای زن و بط شده طنبور زنا [منوچهری، لغت

نامه]

شیپور زنی حالت و کیفیت شیپور زن. عمل شیپور

زن.

شیپور کشیدن دمیدن در شیپور. مصدر مرکب.

[لغت نامه]

شیخ عزالدین عَجَمی از فقیران (درویشان) و

ملازمان شیخ تقی‌الدین رجب بود. این درویش، آشنا

به فن موسیقی و دارای آوازی طرب انگیز بود و

نغمه‌های لذتبخش می‌سرود. [خطط مقریزی- لغت

نامه.]

شیخ نائی، قرن ۹ از موسیقیدانان قرن نهم و معاصر

با امیر علیشیر نوائی و مورد حمایت او بوده است. [

تاریخ ادبیات، ادواد براون، ج ۳، ص ۵۶۰، لغت نامه]

شیخولیدن بانگ کردن از دولب چون آواز سرنای.

[دستور اللغة، لغت نامه.]

شیخی نایی نام نوازنده نی دربار سلطان حسین

بایقراست که بنائی شاعر معاصر اوغزلی در وصف

هنر نوازندگی وی گفته است.

بسوخت ز آتش نایی دل بلاکش من

مگر به نی نفس می‌دمد بر آتش من

شیدا، علی اکبر شیدا اولین شاعر و تصنیف سازی

است که عارف در دیوان خود از او به نیکی یاد کرده است. علی اکبر، نوازنده خوبی نبود و فقط کمی به ساز سه تار آشنایی داشت ولی اشعار و آهنگهای تصنیفهای را که ساخته، بسیار مطلوب و دلنشین است. علی اکبر زشتروی، همیشه عاشق زیبارویان بود و تصنیفهای خود را به خاطر عشق مهرویانی که به کمند آنان گرفتار بود، می ساخت.

از شیدا تصنیفهای زیبا و نسبتاً زیادی به یادگار مانده که به وسیله استادان موسیقی تنظیم و در رادیو اجرا شده است. سه [چهل و دو ترانه قدیمی. نصرالله حدادی.]

شیدا به زنی موسوم به مرضیه، خاطر مشغول داشته بود، لیکن مرضیه دل در گرو دیگری داشته به شیدای دلشده، اندک التفاتی نمی کرد. شیدا وقتی دریافت که با ظاهر نامطلوب خود نمی تواند دل از معشوق زیبا و خوش صدای خویش برباید، دست به دامان هنر خود شد و ترانه ای بدین مضمون برای او ساخت:

بدو، بدو، بدو، بدو. ای بت رعنا، به قلب شیدا
 بده تسلا، دلم را بردی مرضیه، غم نخوردی مرضیه،
 زمهوشان ملک ری دل من او تو راضیه.
 مرضیه قشنگه. چه شوخ و شنگه. مست و ملنگه.
 دستهای قشنگه. بدو، بدو، بدو، بدو.
 نازت کنم من، ای شوخ ارمن، دلم تو مشکن.
 بامن بچنگی مرضیه. چقدر قشنگی مرضیه. مست و ملنگی مرضیه.

ولی دل هر جایی مرضیه بدین نحو نیز رام نشد و از در ناسازگاری درآمد. شیدا آزرده گشت و ترانه ای هجو آمیز به نام او ساخت که مطلع آن چنین است. می دونی یا نه، بگمت شنیدی یا نه، بگمت. مرضی کربلا رفته...

در شبی که محفل انسی در منزل حاجب الدوله برپا بود، اسماعیل ساقی (پسر داوود شیرازی) که از نوازندگان و خوانندگان عصر به شمار می رفت، تصنیف فوق را که قبلاً از شیدا یاد گرفته بود، به

وجهی که مرضیه بخوبی بشنود. با صدایی رسا و خوش خواند. می گویند کار به جایی رسید که مرضیه از شدت خجلت و ناراحتی، چند مرتبه قصد کرد خود را از تالار عمارت مجلس بزم به حیاط ببندازد، که حاضران مانع شدند. مرضیه وقتی دید که چاره جز تمکین ندارد، به این شرط به ترک جفا رضا داد که شیدا این تصنیف را منتشر نسازد و احدی از حاضران، آن را در خارج، بازگو نکند. ولی سینه مردم، آن تصنیف را امروز تمام و کمال در خود جای داده است. در باره حضور ذهن و لطافت طبع شیدا، گویند شبی در محفلی با یاران پیکرنگ دل خوش داشته بود؛ رقاصه ای موسوم به قمر سالکی که از زنان مشهور آن زمان بود، با اندام زیبا و حرکات دل انگیز خود پایکوبی می کرد و با صدای جذاب و مطلوب، ترانه سر می داد. هنر نمایهای این زن، چنان تحسین حاضران را برانگیخت و بخصوص در شیدا مؤثر افتاد که میزبان گفت تمجید کافی نیست، چه بهتر که احساسات خود را در قالب شعر در آوردی و خودت بخوانی. شیدا گفت: در وصف این مجلس سعدی سروده است:

یک امشب که در آغوش شاهد شکر
 گرم چو عود بر آتش نهند غم نخور
 ببند یک نفس ای آسمان دریچه صبح
 بر آفتاب که امشب خوش است با قمر
 شیر آهنگ خوش الحان و خوشخوان. [فرهنگ ناظم الاطباء، لغت نامه.]

شیرخان یا: شیرعلی خان لوری مؤلف کتاب «مرآة الخیال» به سال ۱۱۰۲ هـ که تذکره شعرا را به اضافه مضامینی در موسیقی. [لغت نامه]
 علامه دهخدا مشخصاً نفرموده اند که وی در سنه مذکور تولد یافته و یا تاریخ مذکور، سال تألیف کتاب است.

شیرخدائی، محمد، ۱۳۰۵ در سال ۱۳۰۵ ش در تهران متولد شد. به هنگام تحصیلات ابتدایی، موسیقی را با نواختن نی لیک شروع کرد. سپس

فرهنگ و هنر منتشر گردید.
شیرین از ترانه‌های شاد و حاوی احساسات عاشقانه
چهار محال بختیاری است.



آی شیرین شیرین شیرین
آی سوزه^۱ بالاخش^۲
بای بنه^۳ مه^۴ گردنم
وای گیوه^۵ ته برکش
شیرین یکی از ترانه‌های چهار محال بختیاری است که
از زبان دختری دلربا و طناز به نام شیرین، تراوش
نموده است.



شیرین آبادی، نصرالله، ۱۳۲۳- نصرالله شیرین
آبادی فراهانی فرزند علی اصغر، به سال ۱۳۲۳ش در
شیرین آباد اراک متولد شد. وی روشندلی هنرمند و
لیسانسیه موسیقی از دانشگاه تهران است که ویولن
را نزد حبیب‌الله بدیعی و حسن منوچهری یاد گرفته
و اکنون (۱۳۶۳ش) نوازنده ویولن ارکستر سنتی
شماره ۲ مرکز سرود وزارت ارشاد اسلامی ایران
است.

شیرین آدا خوش سرا. کسی که خوش تغنی کند.

ساقیان نادره گوینده شیرین ادا

۱- سوزه ۲- بالا بلند ۳- بگذار ۴- روی.

وارد مدرسه موسیقی شد و قره‌نی را به عنوان ساز
اختصاصی خود برگزید. وقتی که ارکستر انجمن
موسیقی ملی، به همت روح‌الله خالقی تشکیل
گردید، شیرخدائی به عنوان نوازنده قره‌نی این
ارکستر تعیین شد. پس از انحلال ارکستر مزبور، به
رادیو رفت و در ارکستری که به رهبری ابراهیم
منصوری، اداره می‌شد، به سمت نوازنده قره‌نی

پذیرفته شد و ضمناً برنامه نکتوازی (سولو) قره‌نی را
هر هفته به مدت یک ربع ساعت از رادیو اجرا
می‌کرد. آن زمان که بخش برنامه گلها به ابتکار
داوود پیرنیا شروع شد، می‌خواستند برنامه گلها
دارای آرم بخصوص باشد، و قطعه مثنوی مخالف
سه گاه که شیرخدائی، باقره‌نی نواخته بود، به عنوان
آرم ویژه گلهای جاویدان تعیین گردید. شیرخدائی
در سال ۱۳۳۱ش از قورخانه ارتش به فرهنگ و هنر
منتقل شد و سمت هنرآموزی موسیقی به وی واگذار
گردید. در همین هنگام در ارکستری که به رهبری
حسین دهلوی اداره می‌شد، نوازنده قره‌نی شد و نیز
در اولین برنامه گلها که به نوازندگی حسین یاحقی
(ویولن)، لطف‌الله مجد (تار)، عبدالحسن ورزنده
(سنتور) و حسین تهرانی (ضرب) و به خوانندگی
عماد خراسانی، تهیه و پخش گردید، قره‌نی نواخته
است. شیرخدائی آهنگهای زیادی برای خوانندگان
آن روز رادیو ساخته که «ساز شکسته» و «صلای
عشق» از آن جمله است. در سال ۱۳۴۸ به سمت
کارشناسی موسیقی فرهنگ و هنر تعیین شد و مدت
ده سال در کرمان، زاهدان، گیلان و مازندران به
انجام خدمت اشتغال داشت. وی در سال ۱۳۵۷ش
بازنشسته گردید.

شیروانی، حسن یکی از دبیلومه‌های هنرستان عالی
موسیقی است. وی به سال ۱۳۲۹ش در سمت
هنرآموز موسیقی آموزشگاههای تهران انجام وظیفه
می‌کرده است. بعداً به وزارت فرهنگ و هنر انتقال
یافت و به کارگردانی تئاتر روی آورد و کتاب «پنجاه
سال فعالیت‌های هنری» را تألیف کرد که از طرف

مطربان چابک و طغماجی حاضر جواب [مختاری، لغت‌نامه].

شیرین زبان خوش آواز، خوش نغمه، خوشنوا.

بلبل شیرین زبان بر جویزن راوی شود

زند باف زند خوان بر بید بُن شاعر شود [منوچهری، لغت‌نامه].

— زندباف

شیرین لهجه خوش لهجه، شکر لهجه، در اصطلاح موسیقی، خوش لهجه به خواننده‌ای اطلاق می‌شود که صدای مطلوبی داشته باشد و در اجرای زیر و بم آوای وی، کیفیتی خاص و جذبه و کششی مطلوب و دلنشین نهفته باشد.

ز چنگ زهره شنیدم که صبحدم می‌گفت

غلام حافظ خوش لهجه خوش آواز [حافظ]

شیرین و فرهاد گوشه سوز و گداز، همان گوشه «شیرین و فرهاد» در موسیقی قدیم ایران بوده است. شیشاک رباب چهارتار. [فرهنگ ناظم‌الاطبا، لغت‌نامه].

شیشک رباب چهارتار. [لغت‌نامه]

شیشم نام گوشه‌ای یا لحنی از موسیقی قدیم ایران، که تنها نام آن بر جای مانده است. از چگونگی نوای آن در موسیقی فعلی ایران، اثری در دست نیست و به ظن آقای حسینعلی ملاح «نسیم» است و یکی از مقامات هشتگانه زمان بهرام گور است.

بگیر باده نوشین و نوش کن مطرب

به بانگ شیشم با بانگ افسر سگری

نام سازی است. [فرهنگ ناظم‌الاطبا]

نوعی ساز که نوازند. [فرهنگ معین]

دراج کشد شیشم در قالوس همی

بی پرده طنبور و بی رشته جنگ [منوچهری]

به زیر گل زند چنگی به زیر سرو بُن نایی

به زیر یاسمن عروه به زیر نسترن سلمی

یکی نی بر سر کسری 'دوم نی بر سر شیشم

سه دیگر پرده سرکش چهارم پرده لیلی [منوچهری]

نام قولی است از مصنفات یازید. [لغت‌نامه]

شیشه باز فرقه بازیگران رقاص که شیشه بر سر گرفته

رقص کنند. [غیاث‌اللغات، لغت‌نامه]

شیشه بازی فنی است از رقاصی، که رقاصان شیشه و صراحی پر از آب و گلاب بر سر گذرانند و رقص بنیاد کنند، و با وصف حرکات رقص، شیشه از سر نمی‌افتد و اگر بیجا نشود به حرکات اصول برگردن و بازو بگیرند و نگاه دارند. [لغت‌نامه]

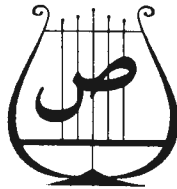
شیطانک یک قطعه چوب یا استخوان و یا کائوچو در قسمت ابتدای دسته سازها تعبیه می‌شود که اوتار ساز بر آن سوار شده بر روی دسته ساز گسترش می‌یابد و آن، شیطانک نامیده می‌شود.

رابطی است بین گوشی و سیم گیر و خرک در سازها. [لغت‌نامه]

شینه نوعی از نای. [فرهنگ ناظم‌الاطبا، لغت‌نامه]

شینه گلَبان سورنای. برغو، صفارة. [لغت‌نامه]

شیه دهی از بخش رودسر شهرستان لاهیجان، سکنه ۱۳۰ تن، شغل زراعت و نوازندگی. اکثر مردان به نواختن موسیقی محل آشنا هستند و در عروسیها آبادیهای مجاور شرکت می‌کنند. [فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۲، لغت‌نامه].



شمسی است. وی یکی از نوازندگان سنتور است که به استخدام ادارهٔ رادیو در آمده و در برنامه‌های مختلف آن، شرکت داشته است.

صالح عظیمی، کریم، ۱۳۲۵ - فرزند اصغر، در سال ۱۳۲۵ شمسی در تبریز متولد شد. آواز را در محضر اقبال السلطان (اقبال آذر) یاد گرفت؛ سپس نزد عبدالله دوامی به تکمیل آن پرداخت و موفق گردید گواهینامه آواز را از وی دریافت نماید. او در حال حاضر (۱۳۶۳ ش) به عنوان معلم آواز، در وزارت ارشاد اسلامی انجام وظیفه می‌نماید.

صالحی، حبیب‌الله، ۱۲۹۹ - ۱۳۶۴ حبیب‌اله صالحی فرزند محمد ابراهیم متولد ۱۲۹۹ ش شاهرود یادگیری موسیقی را با مشق تار شروع کرد سپس نزد علی اکبر شهنازی به اخذ تعلیم پرداخت و تا هنگام فوت استاد خویش، یکی از شاگردان خوب این استاد بود. به طوریکه یک دوره ردیف موسیقی سنتی شهبازی را یاد داشت و تنقیح کرد. مدتی هم از محضر استاد صبا و موسی معروفی تلمذ کرد در ضمن کسب فیض از محضر اساتید موسیقی زمان موفق به دریافت درجه لیسانس در رشته علوم طبیعی از دانشسرای عالی گردید دو سال بعد از تأسیس رادیوی همکاری خود را با ارکسترهای این مؤسسه آغاز کرد حدود ۳۵۰ قطعه آهنگ در زمینه‌های مختلف برای خوانندگان رادیو و سایر موسسات فرهنگی به مناسبت‌های مختلف تصنیف

ص حرف هفدهم از الفبای فارسی و حرف چهاردهم از الفبای عربی، و یکی از حروف صامت که در حساب ابجد (جمل)، آنرا ۹۰ محسوب دارند.

صائب تبریزی نادر میرزا، صاحب «تاریخ تبریز» در ترجمه صائب تبریزی از قول آذر بیگدلی گوید که این بیت مشهور که بیشتر بر آهنگ زنند از اوست:

به حوالی دو چشمش حشم بلا نشسته
جو قبیله گرد لیلی همه جا به جا نشسته [از صبا تانیمما. یحیی آرین‌پور. ج ۲، ص ۱۵۲]

صاحب بلخی مولانا، در علم ادوار و موسیقی، کامل و نادر است. مولانا از مردم و ذل طمع می‌کرده و قوت طامعه او بر عکس طالعهش بوده و از آن جهت، در نظر عزیزان خوار می‌نموده. مزارش در نواحی بلخ است. [لغت‌نامه، مجالس‌الفنون. ص ۱۶۱۵]

صاد پنج تار است در عود متحد باهم، صاد، زیروسطی و مثلث و بم. [لغت‌نامه]

صارمی، علی، ۱۳۰۱ - فرزند تقی، سال ۱۳۰۱ در خمین متولد شد. وی به استخدام اداره رادیو در آمد و به موازات کار اداری، به سرودن ترانه برای خوانندگان عصر خود پرداخت و ترانه‌های قابل توجهی نیز سروده که به تعدادی از آنها اشارت می‌شود:

بهشت آرزو، خواننده: یاسمین.

شب تنهایی، خواننده: دلکش. آهنگ از: وفادار.

صارمی، منصور - ۱۳۱۳ - متولد سال ۱۳۱۳

کرد.

صالحی به عنوان هنرآموز موسیقی رشته تار در هنرستان موسیقی ملی به امر تدریس پرداخت و شاگردان زیادی در این رشته هنر تربیت کرد. رضا لطفی و حسین علی‌زاده از زمره متعلمین صالحی هستند.

حبیب‌اله صالحی ردیف کاملی از موسیقی ایران را به روایت حاج علی‌اکبرخان شهنازی تهیه کرد که به همت خانواده آن متوفاهم اکنون (۱۳۶۷) مراحل چاپ خود را میگذرانند. حبیب‌اله صالحی در سال ۱۳۶۴ با ۳۶ سال عمر مثمر تعلیم و تعلم دارفانی را وداع گفت.

صبا نام یکی از گوشه‌های موسیقی قدیم ایران است. در موسیقی این روزگار، گوشه‌ایی به این نام، وجود ندارد؛ ولی گوشه نورو صبا در دستگاه همایون و راست پنجگاه، به ثبت رسیده است.

یکی از شعب بیست و چهار گانه موسیقی قدیم، و آن پنج نغمه است و به «راهوی» نزدیک است. [فرهنگ معین]

صبا، ابوالحسن، ۱۲۸۱ - ۱۳۳۶. فرزند کمال‌السلطنه، در سال ۱۲۸۱ ش در تهران متولد شد سه تار را نزد میرزا عبدالله و درویش خان آموخت. سنتور را از علی‌اکبر شاهی و ضرب را از حاجی خان و کمانچه را از حسین اسماعیل‌زاده و ویولن را از حسین هنگ آفرین یاد گرفت. بعداً به مدرسه وزیری رفت و به تکمیل هنر خویش پرداخت. صبا، فلوت و نی و تار را نیز در کمال مهارت مینواخت. در سال ۱۳۰۶ از ارکستر مدرسه وزیری صفحاتی ضبط گردید که صبا، سولست آنها بود و شهرت وی از همان زمان شروع شد. در سال ۱۳۰۶ به اتفاق استاد وزیری به رشت رفت و در آنجا مدرسه موزیک دایر کرد. دو سال بعد به تهران برگشت، در سال ۱۳۱۰ در منزل خود کلاس تدریس ویولن و سنتور و آواز دایر، و شاگردانی تربیت کرد که هر یک، خود به مقام استادی رسیدند، مانند: علی تجویدی، حبیب‌الله

بدیعی، رحمت‌الله بدیعی، همایون خرم، مهدی خالدی، داریوش صفوت، فرامرز پایور. تألیفات متعدد، قدرت نوازندگی، تربیت شاگردان و بخش صفحات و ساز آواز رادیو، باعث شد تا همه طبقات مردم ایران، او را بخوبی بشناسند. صبا، علاوه بر اینکه در موسیقی نبوغ داشت، در سایر فنون نیز مهارت تامی را دارا بود:

الف - در محضر کمال‌الملک به یاد گرفتن نقاشی پرداخت.

ب - در منزل خود کارگاهی درست کرد تا ویولن و سنتور و سه تار بسازد، و در مورد سنتور، مقالات جامعی دارد که در مجله «موزیک ایران» چاپ شده است. در این مقالات، سنتور را از جنبه ابعاد فیزیکی و سوروئیت به طور علمی تشریح نموده که سرمشقی برای هنرمندان و سازندگان این ساز است، به طوری که مورد قبول عموم واقع شده و سالهاست سنتور را طبق مدل استاد صبا می‌سازند.

ج - دارای خط زیبایی بود و خط شکسته را بخوبی می‌نوشت.

د - قدرت نویسندگی داشت و به ادب فارسی کاملاً وارد بود. در سال ۱۳۲۰ به خدمت وزارت فرهنگ در آمد و در کلاس شبانه هنرستان عالی موسیقی، شروع به تدریس ویولن میکرد.

در سال ۱۳۲۸ در هنرستان موسیقی ملی به تدریس ویولن پرداخت و پس از مدتی، سرپرستی ارکستر شماره یک را برعهده گرفت که بعداً به نام ارکستر صبا تغییر نام یافت.

آثار صبا عبارتند از:

الف - چهار کتاب برای ویولن.

ب - چهار کتاب برای سنتور.

ج - دوره اول کتاب تار و سه تار.

د - مقالات مفیدی در باره سنتور و ریتم و تنظیم آهنگ و رنگهای قدیمی.

شهریار، هنر صبا را در شعر ذیل، توصیف کرده است: بزنی که سوز دل من به ساز می‌گویی

ز ساز دل چه شنیدی که باز می‌گویی
مگر چو باد وزیدی به زلف یار که باز
به گوش دل سخنی دلنواز می‌گویی
مگر حکایت پروانه می‌کنی با شمع
که شرح قصه به سوز و گداز می‌گویی
به یاد تیشه فرهاد و موکب شیرین
گهی زشور و گه از شاهناز می‌گویی
کنون که راز دل ما ز پرده بیرون شد
بزن که در دل این پرده راز می‌گویی
به پای چشمه طبع من این بلند سرود
به سرفرازی آن سر و ناز می‌گویی
به سر رسید شب و داستان به سر نرسید
مگر فسانه زلف دراز می‌گویی
دلم به ساز تو رقصد که خود چوبیک صبا
پیام یار به صد اهتزاز می‌گویی
به سوی عرش الهی گشوده‌ام پر و بال
بزن که قصه راز و نیاز می‌گویی
نوی ساز تو خواند ترانه توحید
حقیقتی به زبان مجاز می‌گویی
ترانه غزل شهریار و ساز صباست
بزن که سوز دل من به ساز می‌گویی [محمدحسین
شهریار]
رفت آن که یک نفس ز خدایی جدا نبود
رفت آن که در جهان هنر جز خدا نبود
ساز صبا صدای خدا بود و این صدا
روی زمین به گوش کسی آشنا نبود [فریدون مشیری]
ساز صبا نغمه آخر نواخت
کز اثر زخمه روانها پخت
بود در آن ساز چه سوزی که شور
کرد به پا در دل هشیار و مست
از دل و بر سینۀ صاحب‌دلان
دودی برخاست و داغی نشست
دف به خروش آمد و نالید تار
در غم آن دست که رفتش زدست
ضرب اجل پرده شومی گشاد

جسم هنر پرده به رخسار بست
آه که استاد هنرمند مرد
ساز صبا تا به قیامت شکست
گفت سنا از بی تاریخ او
ساز صبا تار دل ما گسست [جلال‌الدین همایی]

صباح الخیر

صباح الخیر زد بلبل کجایی ساقیا برخیز
که غوغا می‌کند در سر خیال خواب دوشینم [حافظ]
و ممکن است که «صبح الخیر» نام آهنگی از موسیقی باشد.
[لغت‌نامه]

صبا، حسین، ۱۳۳۶. از دیپلمه‌های هنرستان عالی
موسیقی، و ساز تخصصی او پیانو بود. شاگردان
زیادی در رشته سنتور تربیت کرد و کتابی هم به نام
«دستور سنتور» به چاپ رسانید. در سال ۱۳۳۶ دار
فانی را وداع گفت. از شاگردان تربیت شده حسین
صبا، خانم ارفع اطرائی است که در نوازندگی سنتور،
مهارت بسزایی کسب کرد و با ارکسترهای فرهنگ و
هنر نیز همکاری داشت و همچنین در زمینه فرهنگ
موسیقی کتابی به نام «فرهنگ موسیقی» تألیف کرد
و به چاپ رسانید.

صبا، فاخره فرزند فرخ صبا، در مدرسه موسیقی
وزیری نزد عبدالعلی وزیری به تعلیم آواز پرداخت و
در ضمن، علاقه زیادی به یاد گرفتن پیانو از خود
نشان داد. مدتی نزد مادام «سابارسکی» و مادام
«نوردین» و مادام «لیلی بار»، که سابقاً یکی از
خوانندگان ابرای وین بود، به تحصیل و تکمیل آواز
غربی مشغول بود. مدتی هم نزد استاد ابوالحسن صبا
حبیب‌الله شهردار به فرا گرفتن موسیقی پرداخت، و
در کلاسهای مختلف کنسرواتوار، سلفژ، آواز، اپرا،
اپراکمیک، تاریخ موسیقی، زیباشناسی و معلومات
عمومی که تحت نظر اساتید درجه اول اروپا بود،
تحصیل نمود. در سال ۱۹۴۷ میلادی در کنسرواتوار
دولتی فرانسه شرکت نمود. بیش از سیصد داوطلب
در این مسابقه شرکت نموده بودند، که از این عده،
بسیست نفر پذیرفته شدند و خانم فاخره صبا، یکی از

صدا آواز انسان و آوازهایی که از آلات موسیقی، به وجود آیند. صدا، صوت، آوا، نغمه، بانگ، صدایی است که ارتعاشات مولد آن، منظم و قابل شمارش باشند.

صدا سَنج آلتی است که بدان ارتفاع صوت را سنجند. [لغت نامه]

صدا شناسی کتابی است در ۲۳۶ صفحه، شامل تعاریف مختلف موسیقی و صوت از نظر علم فیزیک و اندازه گیری اصوات و چگونگی تولید صوت در سازها، تألیف امین شهمیری که در سال ۱۳۴۹ به چاپ رسیده است.

صدای خوش هنگامی که مسلمین، اطراف مدینه خندق حفر می کردند که جلو حمله قریش را بگیرند، پیغمبر اسلام (ص)، مسلمینی را که صدای خوش داشتند، تشویق می کرد بخوانند تا خستگی کسانی که مشغول حفر خندق هستند، تخفیف پیدا کند. [غزالی در بغداد ادوارد توماس. ذبیح الله منصوری ص ۶۳۳]

صد دستان در برخی از منابع، شماره الحان منسوب به بارید، صد، و در بعضی، سیصد و شصت آمده است. صد دستان، خود لحنی جداگانه نیست بلکه اشارتی به تعدد لحن است.

چنان زن نوا را یکی تابه صد

که در بزم خسرو زدی بارید [نظامی]

ز صد دستان که او را بود در ساز

گزیده کرد سی لحن خوش آواز

صد ر خیابانی اصلش از محله خیابان تبریز است و در

علم موسیقی دست داشته. [گلزار جاویدان، محمود هدایت، ج ۲، ص ۸۰۱]

صد ری گوشه ای از آواز افشاری، که در کتاب «ردیف

اول ویولن» استاد صبا به چاپ رسیده است وارد کردن آن در ردیف موسیقی ایران، از ابتکارات استاد ابوالحسن صباست. یک نوع مثنوی خوانی است و با اشعار چهار باره خوانده می شود.

دل بردی از من به یغما

آن بیست نفر بود. خانم صبا سالها در هنرستان عالی موسیقی به تدریس اشتغال، و در برنامه های اپرا شرکت داشته است. [مجله موزیک ایران، شماره ۱، سال سوم]

صبری اردستانی نامش، روز بهان و از سادات اردستان است. در عهد شاه طهماسب، به قولی در قزوین و به روایتی در اصفهان می زیسته. گویند در موسیقی مهارت داشته. دوران عمر را به عشق و عاشقی و شاعری می گذرانیده و عاقبت به وطن خود مراجعت و همانجا در گذشته است. [گلزار جاویدان، محمود هدایت]

صبری اصفهانی شاعری است که به صفت شعر و شاعری اشتها دارد و در سلوک و سیر درویشی و علم ادوار و موسیقی نیز ماهر است. [مکتب وقوع در شعر فارسی، احمد گلچین معانی، ص ۲۵۴]

صبوح نام وی، میرزا محمد علی وازنجبای اصفهان است. نظر به حدت ذهن، از بیشتر صنایع مطلع بود و چهار تار را خوب می زد. [لغت نامه، آتشکده، آذر یگدلی]

صبوح اصفهانی، نامش میرزا محمد علی وازنجبای اصفهان است. گویند صنایع عدیده داشته، من جمله تار خوب می نواخته. [گلزار جاویدان، محمود هدایت، ج ۲، ص ۷۹۱]

صبوحی، حسین - ۱۰۷۸ ق. شاعر و موسیقیدان سده یازدهم بود. از خوانسار برخاست و به تبریز شد. چهار تار نیکو می نواخت. در سال ۱۰۷۸ ق در گذشت. [لغت نامه]

صبوری آنچه از حالانش به دست آمد، همین است که معروف به ملاصوری بوده و در موسیقی مهارت داشته است. [گلزار جاویدان، محمود هدایت ج ۲، ص ۷۹۳]

صحت نامه قولی است در علم موسیقی ساخته نصیرالدین طوسی. [غیاث اللغات، لغت نامه]

صحن سنج، و آن دو صحن کوچک باشد یکی را بر دیگری زنند تا آواز بر آید. [منتهی الارب، لغت نامه]

صفا یکی از گوشه‌های دستگاه شور، که در کتاب «هفت دستگاه» به شماره ۲۰ جزو دستگاه شور به چاپ رسیده است.

صفائی اصفهانی نامش ملامحمد است و در دوران خاقان مغفور می‌زیسته و در موسیقی، مهارت داشته. [گلزار جاویدان، محمود هدایت، ج ۲، ص ۸۰۷]
نام وی ملامحمد، و در موسیقی ماهر بوده. [لغت نامه]

صفائی، علیمحمد یکی از شاگردان درویش خان بوده که در سه‌تار ساختن نیز مهارت زیادی یافته، مخصوصاً در ریزه کاری، سرآمد همه سه‌تار سازان بوده است و سه‌تار را با قطعات متعدد کوچک، به طرز زیبایی می‌ساخته است. [سرگذشت موسیقی ایران، روح‌الله خالقی].

صفائی، یوسف یوسف خان ظهیرالدوله‌ای، از شاگردان آقاغلامحسین است. [از کورش تاپه‌لوی، عزیز شعبانی].

نگارنده (روح‌الله خالقی) یوسف صفایی را در اوایل تأسیس مدرسه عالی موسیقی و زیری، سال ۱۳۰۲ دیده بودم که در آن وقت مرد سالخورده‌ای بود و تارهای مدرسه را تعمیر می‌کرد. [سرگذشت موسیقی ایران، روح‌الله خالقی].

صَفَاةَ سِرْنای، سورنای. سوت سوتک [لغت‌نامه]
صَفاریان، روبن، ۱۲۸۲ - روبن صفاریان در سال ۱۲۸۲ شمسی در سلماس آذربایجان به دنیا آمد. در کنسرواتوار شهر رستوف روسیه، ویولن را نزد پرفسور پورتو جالف portugallief یاد گرفت و در ارکستر سمفونیک آن شهر، ویولن آلتو می‌نواخت. در سال ۱۳۱۴ در ارکستر سمفونیک تهران ارکستر مایستر شد و تا سال ۱۳۳۰ در این ارکستر بود و مدتی رهبری آن را نیز به عهده داشت. صفاریان در هنرستان عالی موسیقی به تدریس ویولن هم اشتغال داشت.

صفامنش، سودابه بانو سودابه صفامنش، یکی از لیسانس‌های موسیقی از هنرستان عالی موسیقی در

ای ترک غارتگر من
دیدنی چه آوردی ای دوست
از دست دل بر سر من
اول دلم را صفا داد
آیینم را جلاد داد
آخر به باد فنا داد
عشق تو خاکستر من

طبق یک روایت، ملاصدری نامی از اهالی اصفهان، این آواز را به طرز جالبی خوانده و استاد صبا آن را بدین نهج به نت در آورده است.

صدری اصفهانی از سازندگان سنتور است که سازهای او مورد توجه نوازندگان معروف این ساز نیز قرار گرفته است.

صَدَفی، مَنُور بانو منور صدقی، یکی از هنرآموزان موسیقی در مدارس تهران است که در سال ۱۳۲۹ ش به امر تدریس موسیقی در آموزشگاه‌های پایتخت اشتغال داشت. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی، ص ۱۰۲].

صَدقی، شفیقه بانو شفیقه صدقی، یکی از هنرآموزان هنرستان عالی موسیقی در سال ۱۳۲۹ ش می‌باشد.
صَدقی، گل آرا بانو گل آرا صدقی، یکی از لیسانس‌های هنرستان عالی موسیقی در رشته پیانوست. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی، ص ۱۱۶].

صدوسی و اند اثر فارسی در موسیقی رشته مقالاتی است از محمد تقی دانش پزوه، مربوط به شرح رسالات موسیقی و معرفی نویسندگان آنان به طور اختصار، مندرج در مجله موسیقی است.

صُرْنایِ معرب و مرکب از سور (جشن) و نای. این کلمه به صورتهای ذیل استعمال شده است.
سرنای، سورنای، سورنای، طورنا، زرنی، زورنی، زورنا، زورنا، سورنا، سرنایی. جمع آن صرنایات. [قوامیس دزی، ج ۱، ص ۸۳۱، لغت‌نامه]

صُرْنایات قسمی نای [قوامیس دزی، ج ۱، ص ۸۳۱، لغت‌نامه]

رشته آواز می‌باشد. [تاریخچه هنرستان عالی

موسیقی، ابراهیم صفائی، ص ۱۱۶]

صفاهان اصفهان، اسپهان، صفاهان، سپاهان. یکی از مقامات دوازده‌گانه موسیقی قدیم، یا یکی از آوازهای هشت‌گانه روزگار ما است. (۱۳۵۵) در گذشته، چهارمین مقام از دوازده مقام اصلی به شمار می‌آمده است. مقامات دوازده‌گانه، عبارتند از:

- ۱- عشاق ۲- نوا بوسلیک
- ۳- راست ۴- عراق ۵- اصفهان
- ۶- زیرافکن ۷- بزرگ ۸- حسینی
- ۹- حجاز ۱۰- زنگوله ۱۱- راهوی
- ۱۲- نخستین می‌کنم از راست آغاز
- که مرد از راستی شد از غم آزاد
- حسینی و عراق آن‌گه سپاهان
- پس از زنگوله عشاق و نوادان
- نوا می‌جلس ما را چو برکشد مطرب
- گاهی عراق زند گاهی ره اصفهان گیرد
- عشاق ترا قد حسینی است چو راست
- در پرده بوسلی رهاوی و نواست
- وان گاه صفاهان و حجاز است و عراق
- زنگوله بزرگ و کوچک اندر برماست
- شعبه یا گوشه‌هایی که در قدیم در این مقام اجرا می‌شده است.

در اسپهان کسی گر گردد آگاه

به نیزیز و نشابورک برد راه

پس از زنگوله اندر نغمه قوال

نماید چارگاه آن‌گاه عزّال

در کتاب «ردیف‌های موسیقی ایران»، گوشه‌های این آواز، چنین آمده

کرشمه جامه‌دران فرود دویبتی

بیات راجه بیات راجع حزین عشاق

گوشه رهاب سوز و گداز گوشه راز و نیاز

شاه ختایی مثنوی نغمه جوابه مضراب

متضاد

رنگ فرح‌انگیز، و در «کتاب دوم ویولن» استاد صبا،

بیات شیراز هم آمده است.

برده‌ای از موسیقی که آن را در آخر شب می‌سرودند.

[فرهنگ معین]

راست نهادند برده‌هاش و به بختم

برده کز دیدم از ستای صفاهان [خاقانی]

و برده عشاق صفاهان و حجاز است.

از حنجره مطرب مکروه نرید [سعدی]

صفحه گرامافون صفحه مدوری که از کائوچو و

غیر آن سازند، ثبت و تولید اصوات را [لغت‌نامه]

صفی جنبانیدن تارهای عود را، [منتهی‌الارب]

صفی‌الدین ارموی، ۶۱۳-۶۹۳ق. عبدالمؤمن،

صفی‌الدین را فضایل فراوان بود، از آن جمله،

موسیقی است. او را آدابی بسیار و حرمتی وافر و

اخلاقی پسندیده بود. گفت: در کودکی به بغداد شدم

و به محاضرات و آداب و عربیت و خط پرداختم و در

خط، به کمال رسیدم. سپس عود زدن را فرا گرفتم و

در این صنعت، قابلیت من بیش از حد بود ولی در آن

وقت جز به خوشنویسی شهرت نیافتم. خلیفه

نمی‌دانست که من عود نواختن را نیکو می‌دانم و در

بغداد کنیزکی بود به زیبایی مشهور، و غنائیک

می‌دانست و خلیفه او را دوست می‌داشت. روزی

چنان افتاد که کنیزک در محضر او به لحنی نیک و

غریب، غنا کرد. خلیفه پرسید: این آهنگ که را

باشد؟ گفت: معلم من صفی‌الدین را. خلیفه بفرمود تا

مرا حاضر کردند و عود نواختم. وی را خوش آمد و

مرا فرمود که ملازم مجلس او باشم و روزی فراوان و

عطای بسیار مقرر کرد. سپس نزد هلاکورفتم و او را

غنا کردم و او دو برابر آن را که مستعصم می‌پرداخت،

بداد. سپس به خدمت عطا ملک جوینی و برادر وی

شمس‌الدین شدم و انعام و احسان را بر من مضاعف

کردند و پس از مرگ علاء‌الدین و قتل شمس‌الدین،

سعادت من برفت و روزگار برگشت. شریف

صفی‌الدین طقطقی گوید: صفی‌الدین رادینی به مبلغ

سیصد دینار از مجدالدین غلام‌بن صباغ به گردن

می‌بود و بدان دین، به زندان افتاد و به روز ۱۸ صفر

سال ۶۹۳ در زندان در گذشت. مؤلف «حبیب السیر» نویسد: خواجه صفی‌الدین عبدالؤمن در فن ادوار موسیقی در عرصه گنبد دوار، بی‌بدل بود. در زمان مستعصم در بغداد می‌بود و در وقت قتل و غارت آن بلده، در گوشه‌ای خزیده و نیم روزی خود را به نواحی خرگاه هلاکوخان رسانیده و برپای ایستاده، آغاز بریط نواختن کرد و بنا بر آن که آن نوای روح افزای اصلاً در مغولان بی‌سر و پا، تأثیر نمی‌کرد، تا وقت غروب، هیچکس به حالش نپرداخت. آخر الامر، یکی از اهل هوش، شمه‌ای از فضایل آن استاد ماهر به گوش پادشاه قاهر رسانید و ایلخان، آن جناب را خوشتر از بریطش نواخته مالی خطیر را از ارتفاعات و مستغلات بغداد مقرر ساخت. او راست کتاب «الادوار». [لغت نامه]

صفی‌الدین ابوالمفاخر عبدالؤمن بن یوسف یا (ابن ابی‌المفاخر) بن فاخر الاراموی البغدادی، به سال ۶۱۳ ه‍.ق در ارومیه آذربایجان زاده شد و به سال ۶۹۳ ه‍.جری قمری در بغداد در گذشته است.

(وی به سال ۶۱۳ ه‍.جری قمری در شهر ارومیه آذربایجان متولد شده و در اوان خردسالی برای تحصیل علم و هنر به بغداد رفته است. پس از آنکه المستنصر بالله عباسی به سال ۶۳۱ مدرسه معروف مستنصریه را تأسیس نمود، عبدالؤمن در آنجا پیش دانشمندی شافعی به آموختن ادبیات و مشق خط پرداخت و از فنون ادب بهره کافی برگرفت و علوم متداول عصر را از عربیت و نظم شعر و محاضرات و تاریخ و علم خلاف و فن موسیقی آموخت. سپس به نواختن عود مشغول شد و در ضمن، فهمید که استعداد او در این کار بیش از خط و فنون دیگر است و به تعقیب موسیقی پرداخت). [مجله موسیقی محیط طباطبائی، شماره ۹۸].

صفیر آواز طایران و بلبل، بانگ و آواز، نغمه و نوا، لحن و آهنگ، نوعی ساز بادی و آوایی که از دولاب انسان استخراج شود، سوت، هشتک، شاه فوت، صفیر خوان: صفیر زننده، نوا کننده، آواز خوان، نغمه

سرا. [لغت نامه]

صفیر مرغ برآمد بط شراب کجاست
فغان فتاد به بلبل نقاب گل که کشید
مرغ روح که همی زد ز سر سدره صفیر
عاقبت دانه فال تو فکندش در دام
صفیر بلبل شوریده و نفیر هزار
برای وصل گل آمد برون بیت حزن
آن کره‌ای به مادر خود گفت چون که ما
آبی همی خوریم صفیری همی زنند
مادر به کره گفت بره بیهده مگوی
تو کار خویش کن که همه دیش می‌کنند [سنائی]
ز جام گل دگر بلبل چنان مست می‌لعلست
که زد بر چرخ فیروزه صفیر تخت فیروزی [حافظ]
اسبی که صفیرش ترنی می‌نخورد آب
نی مرد کم از اسب ونه می‌کمتر از آب است
[منوچهری]
من آن مرغم که هر شام و سحرگاه
زبام عرش می‌آید صفیرش
بال بگشا و صفیر از شجر طوبی زن
حیف باشد چو تو مرغی که اسیر قفسی [حافظ]
۱- سوت. صدایی که از گلو خارج شود. ۲- یکی از سازهای بادی، و آن دو قطعه استخوان پهلوی هم نهاده است که آن را در دهان قرار دهند و در آن دمند و صدای یکنواختی از آن برون آید. ۳- کاسه‌ای برنجی و سوتکی که بدان مربوط است. کاسه را پر از آب می‌کردند و در آن می‌دمیدند و صدایی شبیه صدای پرندگان در می‌آوردند. سوتک، [فرهنگ معین]

هیچ موری تزند جز به دعای تو نفس
هیچ مرغی نکشد جز به نای تو صفیر [منوچهری]
ترازکنگره عرش می‌زنند صفیر
ندانمت که در این دامگه چه افتاده است [حافظ]
چه غم خوری زسخنهای تلخ باده خور
تو آب نوش که بیهوده می‌زنند صفیر [فانی]
بلبلی را که سینه بخرانند

در موسیقی، بسیار وارد بود. [گلزار جاویدان، محمود

هدایت، ج ۲، ص ۸۱۵]

به علت مصاحبت شاهزاده‌ها شاه عباس چشم او
کند. طنبور و چهار تار را خوب می‌نواخت و در علم
موسیقی نهایت ربط داشت. [تذکره نصرآبادی، ص

۴۱-۴۲. لغت‌نامه.]

صفغانه از آلات سرود است. معرّب چغانه. چغانه.

کمانچه [لغت‌نامه]

صُلُوب نای. مزمار. [لغت‌نامه]

صلحی، مهدی دکتر مهدی صلحی (منتظم الحکما)،

از شاگردان میرزا عبدالله است که خود به مقام
استادی رسید و حتی بعضیها، او را جانشین میرزا
عبدالله دانسته‌اند. مدتی نیز نزد محمد صادق خان
سرورالملک، درس سه‌تار گرفت و ردیف میرزا
عبدالله را به طور کامل می‌دانست. با اینکه طبیب
بود و برای معالجه مریضها، مطب داشت ولی برای
تربیت شاگرد، کلاس موسیقی دایر کرد و در هفته،
چند روز به تعلیم سه‌تار می‌پرداخت، به طوری که
ایرانی مجرد، اسماعیل قهرمانی و مهدی دبیری، قبل
از اینکه به مکتب موسیقی میرزا عبدالله بروند، از
محضر این موسیقیدان طبیب، نلמד نمودند. مهدیقلی
هدایت (مخبر السلطنه)، از مکتب موسیقی منتظم
کسب فیض کرده است و این دو نفر دست به دست
هم دادند و مدت هفت سال کتابی از ردیف موسیقی
میرزا عبدالله را نیز تهیه کردند. [از کورش تا
پهلوی عزیز شعبانی.]

فرصت‌الدوله شیرازی در مورد منتظم الحکما در
کتاب «بحورالان» می‌نویسد: نا اینکه از قضای
آسمانی و اتفاقات زمانی، خدمت شخصی رسیدم.
پس از چند سال که از تألیف این کتاب گذشته بود
که اگر فرضاً و تقدیراً اعتقاد به مذهب ناسخ
می‌داشتم (و حال آنکه باطلش می‌دانم). می‌گفتم
روح ابونصر فارابی در این وجود مقدس حلول کرده.
میرزا مهدی خان منتظم الحکما که در علوم عربیّه،
ماهر و در فنون ادبیه قادر است، علوم ریاضی را به

از دم او صفیر نتوان یافت [خاقانی]

صفیر صلصل و لحن چکاوک و ساری

نفیر فاخته و نغمه هراز آوا [خاقانی]

درخت و مرغ شدند از پی تو باغ به باغ

یکی گشاده نقاب و یکی کشنده صفیر [مسمود سعد]

گفت به دستور چه دم می‌زنند

چیست صفیری که بهم می‌زنند [نظامی]

صفیر مرغ و نوشانوش ساقی

زدلها برده اندوه فراقی [نظامی]

صفیر باز جان در برج دین

نعره‌های لالجب الاقلین [مولوی]

هم صفیر و خدعه مرغان تویی

هم پلیس و ظلمت کفران تویی [مولوی]

حیف باشد صفیر بلبل را

که زفیر خراز دحام کند [سعدی]

صفیر بر آوردن سوت زدن. صفیر کشیدن. سوت

کشیدن. مُکا. [لغت‌نامه]

صفیر خوان صفیر زننده. نوا کننده. آواز خوان. نغمه
سرا.

بی مدحت تو به باغ دانش

یک مرغ صفیر خوان مبینام [خاقانی، لغت‌نامه]

صفیر را یک یکی از گوشه‌های دستگاه ماهور است

که به شماره ۴۷ در کتاب «هفت دستگاه» ردیف

موسی معروفی جزو دستگاه ماهور به چاپ رسیده

است.

صفیر زدن شخولیدن. سوت زدن. سوت کشیدن.

اسبی که صفیرش زنی می‌نخورد آب

نه مرد کم از اسب و نه می‌کتر از آبست [منوچهری]

چون صفیرش زنی کُزّت نگرد

اسب گورا نظر بر آبخوریست [خاقانی، لغت‌نامه]

صفیر کشیدن سوت زدن. سوت کشیدن.

[لغت‌نامه]

صفی قلی بیگ صفی قلی بیگ اصفهانی، پدرش

ملک سلطان جارچی باشی بود که شاه عباس ماضی

توجه خاصی به او داشت و طنبور نیکو می‌نواخت و

اقسام که عبارت از هیئت حساب و هندسه و موسیقی باشد، به اعلی درجات هریک ارتقا جسته، و آن حکایات که از ابونصر بیان می نمایند، از آنچه در مجلس سلطان عصر خود به حضار بنمود و زمام اختیار از کفشان برپود، اگر حکایتی باشد، در این شخص فیلسوف درایت است و در فن طب، ثانی بوعلی است... مطالبی را که از کسی نشنیده، در کتابی ندیده بودم، فرمودند، تمام با براهین و ادله، که در اینجا از آنها صرف نظر نمودم.

[بحورالاحان ص ۲۹-۳۱.]

صلصلة بانگ درای. بانگ زنگ. [لغت نامه]

صَنَاج صبح زن. دف زن. چنگرن. [فرهنگ معین]
می خوشخواره خوشبو همی خورد در باغ
قمری و بلبل عواد خوش و صَنَاج است [مسعود سعد]
صَنَاجَه مؤنث صَنَاج. بسیار صَنَاج زن. بسیار چنگنواز.
[فرهنگ]

صَنَاج چنگ، که سازی است. [لغت نامه]
صَنَاج چیزی است که از روی سازند (مبس و ار نیز)
و یکی را بر دیگری زنند تا آواز دهد. به هندی
جهانچه است. معرّب جهانچ باشد که لفظ هندی
است. معرّب سَنَاج. صَنَاجی که عرب بدان آشناست
آن بود که از مس سازند و یکی را بر دیگری کوبند اما
آن صَنَاج که تارها دارد مخصوص عجم و معرّب
است. جمع آن صُنُوج است.
به ابر اندر آمد دم کرنای

خروشیدن صَنَاج و هندی درای [لغت نامه، فردوسی]
صَنَاج زن سَنَاج زننده. آن که سَنَاج برهم کوبید.
چنگرن. نوازنده چنگ. [لغت نامه]

صَنُوء، محمدعلی در سال ۱۳۱۹ هـ ش در شغل
هنر آموز سرود و موسیقی آموزشگاههای تهران، به
کار اشتغال داشته است. [تاریخچه هنرستان عالی
موسیقی، ابراهیم صفائی، ص ۱۰۱]

صَوْت آواز خوش. نغمه. آهنگ موسیقی. شنیدن آواز
به وسیله گوش. هر چه شماره ارتعاشات در ثانیه
بیشتر باشد، آن صدا زیر و هر اندازه شماره ارتعاشات

در ثانیه کمتر باشد، آن صدا بم است. گوش انسان
معمولاً صداهایی را که فرکانس آن بین ۱۶ تا ۲۰۰۰۰
باشد، می شنود اگر صدا در کوه یا سالن بزرگ باشد،
آن صوت پس از برخورد به مانع، دوباره به سوی
صدا کننده برمی گردد، و گوش انسان معمولاً اثر آن
صوت را تا ۱/۱۰ ثانیه در خود حفظ می کند،
بنابراین برای تشخیص صوت اصلی از صوت
منعکس، باید لااقل ۱/۱۰ ثانیه بین آنها فاصله باشد،
و صوت در این مدت، ۳۴ متر راه را (۱۷ متر رفتن و
۱۷ متر برگشتن) می پیماید. یعنی برای اینکه صوت
منعکس از صوت اصلی تشخیص داده شود، باید
فاصله منبع صوت تا مانع (محل برخورد)، بیشتر از
۱۷ متر، باشد. ولی در فاصله ای کمتر از ۱۷ متر،
صوت اصلی و منعکس، با یکدیگر به گوش می رسند
و این امر، سبب تقویت صوت (به اصطلاح پیچیدن
صدا) می گردد.

اصوات مجموع ۴۱ نوع آوا در موسیقی قدیم است.
یکی از انواع یازدهگانه تصانیف و عمل در موسیقی
قدیم. تصانیف و عمل موسیقی، یازده قسم است
براین موجب:

- ۱- نوبت ۲- بسیط ۳- کل الضروب ۴- ضربین ۵-
کل النغم ۶- نشید ۷- عرب ۷- عمل ۸- صوت ۹- پیغرو
۱۰- زخمه ۱۱- قطعه. [عبدالقادر مراغی]

ابراهیم العباسی که در فضل و شعر و غنا مشهور بوده
این شعر را گفته و صوتی ساخته بود و این سه بیت
انشا کرد و به مطربان داد تا بر آن صوت ساختند.

چون بخوانند، در طرب آمد. [تجارب السلف]

از رسول اکرم روایت شده که هر چیز، زیوری دارد و
زیور قرآن، صوت نیکوست. [وافی فیض، جزو ششم
ص ۲۶۶]

از رسول الله شنیدم که فرمود نیکو سازید قرآن را به
اصوات خوش. پس صوت خوش، محاسن قرآن را
زیادتر می کند و این خبر بر فضیلت صوت خوش،
دلالت دارد. [رساله قشیریه]

مرا از این همه اصوات آن خوشی نرسد

باشد که در عمر خود هیچ وقت زمزمه نکرده باشد. بنابراین تمام افراد بشر خواننده‌اند؛ اما یکی بد می‌خواند و دیگری خوب؛ ولی همه، از صوت خود اگر چه نامطبوع هم باشد، لذت می‌برند. اصوات انسان برد و قسم تقسیم می‌شوند: ۱- صوت زنها و بچه‌ها. ۲- صوت مردها.

صوت زنها سپرانو اول صوت زیر
سپرانو دوم صوت متوسط
کنترا آلتو صوت بم

صوت مردها سپرانو اول صوت زیر
باریتون صوت متوسط
باس صوت بم



نت‌های سیاه در دو طرف بالا و پایین ۵ خط بر حمت قابل اجراست و در موقع ترکیب قطعات موسیقی برای خوانندگان، باید از این نت‌ها صرف‌نظر کرد. در کشور ما تقریباً عموم زنهای آوازخوان، صدای

که از دیار عزیزی رسد سلام وفا [خاقانی]
به گه صبح زهره زفلک همی برآمد
زهوای صوت زارش زنوای زیر چنگش [خاقانی]
همچنان که مرده‌ام من قبل موت
زان طرف آورده‌ام من صیت صوت [مولوی]
از آن زمان که به حافظ رسید صوت حبیب
فضای سینه شوقم هنوز پر ز صداست [حافظ]
وی (عبدالرحمان قوال) گفت: امیر محمد این صوت
از من بسیار خواستی.

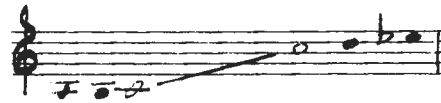
گفتم الحق روز این صوت هست آقا آن را ایستاده‌ام
تا این نکته دیگر بشنوم و بروم. [بی‌هقی]
گوش آدمی، اصوات زیر را تا ۲۰/۰۰۰، و اصوات بم
را تا ۱۶/۰۰۰ بار در ثانیه می‌شنود. اطفال، ارتعاشات
صوتی را تا ۱۶/۰۰۰، و سالخوردگان تا ۱۲/۰۰۰ بار
در ثانیه می‌شنوند. ارتعاشات مادون ۱۶/۰۰۰ بار در
ثانیه را «مادون صوت» و ارتعاشات بیشتر از
۱۶/۰۰۰ بار در ثانیه را «ما فوق صوت» می‌توان نام
نهاد. گوش انسان قادر نیست صدای نیرومند صوت
معروف به «گالتون»، که با هوای فشرده کار، و
۵۰/۰۰۰ بار در ثانیه ارتعاش ایجاد می‌کند، را بشنود
زیرا عدد ارتعاش آن از حد نصاب برای گوش انسان
تجاوز می‌کند. لکن گوش سگ تا ارتعاش ۸۰/۰۰۰
بار در ثانیه و گوش موش صحرایی ۴۰/۰۰۰
ارتعاش در ثانیه را می‌شنود. [ملاحظات در باره
موسیقی، محمد فولادوند. «مجله موسیقی»، ش ۱۲۲،
ص ۲.]

صوت الوَسط یکی از ابواب «عمل» در موسیقی
قدیم ایران.

صوتِ انسان حنجره انسان، خود یک نوع آلت
موسیقی طبیعی است که تولید صوت می‌کند. صوت
انسان از یک نظر بر صدای سازها ترجیح دارد و آن،
این است که با کلام توأم است و انسان می‌تواند
صوت خود را با کلمات، موافق کرده تأثیرات
مختلفی در شنونده ایجاد نماید.
هر کس کم و بیش، صوتی دارد و شاید کمتر کسی

آلتو دارند و مردها دارای صوت تنور هستند.

صوت زنها



صوت مردها



اختلافی که بین صوت خوانندگان ما و خواننده‌های اروپا هست، یکی به واسطه آب و هواست که در طرز پرورش صوت، دخالت مخصوصی دارند و دیگر اینکه پرورش صوت در ایران، به وسیله نوازندگان انجام می‌گرفته و آواز از روی تار و کمانچه تعلیم داده می‌شده و وسعت اصوات مطابق وسعت متوسطه تار شده است. به همین جهات، صوت مردها و زن‌ها خیلی به هم نزدیک است. صوت بم میان مردها کم دیده شده است، این است که مردهایی که صوت زیر دارند، به آواز خواندن همت می‌گمارند و لذا صوت بم مردها، تربیت نمی‌شود.

صَوْتِ مَجَسَّد آواز نیکو و مناسب در لحن و سرور.

[لغت‌نامه]

صَوْتِ میان‌خانه یکی از ابواب «بازگشت» در موسیقی قدیم ایران.

اما عمل و آن را بر ابیات پارسی سازند و بازگشت هم طریقه جدول بود «و صوت میان‌خانه» و تشبیه و بازگشت باشد. [عبدالقادر مراغی]

صَوْتِ علی، ۱۰۸۰ ق. سید علی صوتی یزدی، در

موسیقی مهارت داشت و در اواخر عمر از ندیمان شاه سلیمان گشته بود و در سال ۱۰۸۰ ق در گذشت.

الذریعة آقا بزرگ تهرانی. ج ۹ ص ۶۲.

صور بوق. شاخ حیوان که آن را می‌نوازد.

شاخ که در آن دمند، نای ناقور، قرن. شاخ.

حریفان خلوتسرای السب

به یک جرعه تا نفخه صور مست

صور اسرافیل آنچه اسرافیل روز محشر خواهد دمید، یک بار جهت میرانیدن و بار دیگر برای زنده کردن و میان هر دو نفخه، ۴۰ سال فاصله باشد. [غیاث‌اللغات]

خروش شهر جبریل و صور اسرافیل

غریو سبحة رضوان و زیور حورا [خاقانی، لغت‌نامه]

صور تخوان آن که در بازار نشیند و صورتهای ملاتکه و بنی آدم و معامله‌ایشان را در روز قیامت با هم از عذاب و ثواب... به مردم باز گوید... و از هر یک چیزی ستاند. درویشی که پرده مصور به دیوار آویزد و صورتهای را یک یک وصف کند، علی صور تخوان... مردی زبان آور بود و در میدان صفاهان... معرکه گیری کردی و صور تخوانی نمودی... [لغت‌نامه]

صور قیامت صوری که در قیامت در آن دمند زنده

شدن مردگان را. صور اسرافیل

گر بنمایم سخن تازه را

صور قیامت کنم آوازه را

[لغت‌نامه]

صوری رشتی، ۱۲۶۵ - ۱۳۱۳ ق. میرزا باقرخان حکیم، فرزند سید محمد، متخصص به صبوری و ملقب به مدیرالاطبای وی از سادات جلیل‌القدر و از اعظام و نجبای گیلان است. تولد وی به سال ۱۲۶۵ ق در رشت بود. به موسیقی آشنایی کامل داشت و به سال ۱۳۱۳ ق در سن ۴۸ سالگی بر اثر سقوط از درشکه در گذشت. [هادی جلوه مجله یغما، سال ۴، شماره ۲، لغت‌نامه].

صوفینامه گوشه‌ای با وزن ۲/۴ سنگین در آواز اصفهان است که با اندک تغییری در دستگاه ماهور هم، با همین حالت، اجرا می‌شود. این گوشه چون با اشعار ساقینامه که یکی از محور «بحر تقارب» و از اشعار غنایی ادب فارسی است خوانده می‌شود و حاوی مطالبی در بی‌اعتباری دنیا و توجه به صفات نیک آدمی است، خواننده آن می‌تواند اثر نافذی در شنونده ایجاد کند، خاصه اگر در مجالس یادبود و به

۵- نعت حضرت رسول (ص) پیامبر اسلام و ائمه اطهار (ع).

۶- مدح ممدوح. بعضیها نیز نصیحت به فرزند و یا پند و اندرز به مردم را نیز در ساقینامه‌ها گنجانیده‌اند.

نام یکی از ضربهای موسیقی است و آن ۳ ضرب است. [مجله موسیقی، شماره ۵، ص ۲۵. لغت‌نامه].
صهبائی، منوچهر یکی از لیسانسیه‌های موسیقی از هنرستان عالی موسیقی در رشته «ابوا» است. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی، ص ۱۱۶]

صیار آواز جنگ، که سازی است. [منتهی‌الارب، لغت‌نامه]

یاد در گذشتگان باشد.

بده ساقی اکنون که دوران تست

صراحی و ساغر به فرمان تست

مکن تکیه بر هستی بی‌ثبات

غنیمت شمر چندروزِ حیات

در ساقینامه‌ها، چند مطلب برجسته زیر، به چشم می‌خورد:

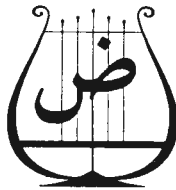
۱- نکوهش جهان و شرح غم و اندوه حاصله از بی‌اعتباری دنیا و ابنای زمانه.

۲- وصف می و ساقی و مطرب و مغنی.

۳- تشویق به بی‌قیدی و پناه بردن به می و مطرب

برای فراموش کردن تألمات حاصل از بی‌وفایی روزگار.

۴- توصیف بهار و زیباییهای طبیعت.



ض حرف هجدهم از الفبای فارسی و حرف پانزدهم از الفبای عربی، و یکی از حروف صامت. عدد آن در حساب جمل، ۸۰۰ است.
ضد ضرب هرگاه روی ضرب قوی یا قسمت قوی یک ضرب سکوت باشد ضد ضرب حاصل می‌شود.



ضَرَّابِ رودزن. [لغت نامه]

ضرابی، ملوک، ۱۲۹۰ - فرزند حاجی حسین فرش فروش، در سال ۱۲۹۰ (بنا به اظهار خود) متولد شد. مدتی نزد اقبال آذر به یاد گرفتن آواز پرداخت و ضرب را نزد حاجی خان عین‌الدوله فرا گرفت. ملوک ضرابی آهنگهای زیادی خوانده است که «دختران سیروس» و «تورفتی و عهد خود شکستی» از معروفیت بیشتری برخوردارند. ضرابی سالها با رادیو ایران همکاری داشته و تاکنون به دریافت نشان هنر و مدال علمی مفتخر گردیده است. مدتی در روزهای مخصوص و اعیاد مذهبی، ملوک با ضرب خود قطعاتی را در آغاز برنامه‌های رادیو اجرا می‌کرد.

ضرب تنبک. تمبک.
وزن. ریتم. ایقاع [ایقاع ← تمبک]
نواختن. [لغت نامه]
چون سماع آمد ز اول تا کران
مطرب آغازید یک ضرب گران [مولوی]
ضربِ اصول گوشه‌ای از دستگاه شور، در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی به شماره ۵۲ در این دستگاه به چاپ رسیده است.
در موسیقی قدیم ایران، بیست و چهار نوع وزن یا ضرب یا اصول معمول بوده است که به آنها «بحور اصول» می‌گفتند و در این دوران، چند نوع آن هنوز متداول است مانند:

ساقینامه. ارجوزه. مثنوی. شاهنامه خوانی.
ضربهای زورخانه. واز میان رنگها: رنگ دلگشا در «دستگاه سه گاه». رنگ ضرب اصول در «دستگاه شور». رنگ حربی در «دستگاه ماهور». رنگ شهر آشوب در «دستگاه چهار گاه». رنگ فرح در «دستگاه همایون». رنگ لژگی و حاشیه در «دستگاه چهار گاه» رنگ فرح انگیز در «آواز اصفهان».
ضرب اصول، رنگی است در دستگاه شور.
مغنی نوای طرب ساز کن
به قول و غزل قصه آغاز کن
که بار غم بر زمین دوخت پای
به ضرب اصولم بر آور ز جای [حافظ]
به دوستی که زدست تو ضربت شمشیر

قدیم ایران، نقره بر وزن «حشره» می گفتند، که معادل آن در روزگار ما بر این تقریب تواند بود: در یک میزان دو ضربی ممکن است دو نقره (دونت سیاه یا سکوت سیاه) باشد و اگر چهار نقره می گفته اند، چهار نت سیاه با چنگ و سکوت آن بوده است و اگر هشت نقره می خواسته اند، منظور هشت نت دو چنگ یا سکوت آن بوده است؛ و ضرب خفیف معادل نت سیاه امروزی است.

ضرب زورخانه شکل ضرب زورخانه با تمبک معمولی کمی اختلاف دارد. قسمت بالایی آن به شکل جام «کاسه» و قسمت دنباله «درپایین» مخروطی تراز تمبک معمولی است. ضرب زورخانه را از گِل پخته می سازند. صدای آن نیز بم و قویتر از تمبک است. بلندی این ساز ۴۵ و قطر دهانه پوستی آن ۴۸ سانتیمتر است.

ضرب سنگین آهنگی را گویند که ضربهای آن گران باشد. برای این منظور از «متروم» استفاده می کنند. بدین معنی که بالای هر آهنگ، یکی از واحدهای ضرب آن نوشته شده، با علامت مساوی یا... تعیین ریتم می شود. مثال: ۷۲ = و یا ۱۳۲ = بدیهی است تعیین ضربها به نسبت دقیقه است و متروم از چهل تا دویست و هشت ضربه در یک دقیقه را دارا می باشد.

ضرب شاهی نام گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم، که تنها نام آن برای ما به یادگار مانده است. از چگونگی نغمه آن در موسیقی فعلی ایران اثری در دست نیست.

ضرب ضعیف ضربهای دوم هر میزان دو ضربی، و ضربهای دوم و سوم هر میزان سه ضربی، و ضرب چهارم هر میزان چهار ضربی نسبت به ضربهای دیگر آنها ضعیف هستند.

قسمت دوم هر یک از سه نوع میزان دو، سه و چهار ضربی نسبت به قسمت اول آن ضعیف است.

ضرب سوم میزانهای چهار ضربی، نیمه قوی است. — [ضرب قوی]

چنان موافق طبع آیدم که ضرب اصول [سعدی]
ضرب الرّیّیع نام گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم ایران که از فحوای کلام پیداست که به بعد از اسلام مربوط می شود. در موسیقی این دوران، گوشه یا لحنی به این نام وجود ندارد.

ضرب الفتح شاهزاده شیخ علی بن سلطان اویس از بغداد لشکر کشیده، بر سر سلطان احمد بن اویس به تبریز آمد. چون او به جان رسید، سلطان احمد مقاومت ننموده، به قلعه النجق رفت. شاهزاده در همان روز فتح کرد و فرمود دور غربی در ایقاع اختراع نموده و در آن تصانیف ساختم. شاهزاده آن را دور الفتح نام نهاد. [مقاصد الالّحان، عبدالقدر مراغی. به نقل از کتاب ساز و آهنگ باستان، شمس العلماء قریب، ص ۲۶.]

ضرب الفتح، نوعی نوازش کوس و نقاره که در وقت فتح نوازند و گویا شادیانه همان است و این از اهل زبان به تحقیق پیوسته. [لغت نامه]

ضرب بالا یک یا چند نت که قبل از اولین خط میزان جای گیرند. چند صوت که قبل از اولین صوت بر روی ضرب قوی شنیده شوند. شرط اصلی، این است که این یک یا چند صوت نسبت به اولین صوت داخل اولین میزان در ضرب ضعیف قرار گرفته باشند.



ضرب جدید به حکم امیرزاده خلیل سلطان که فرمود «فی کل جدید لذه» تصنیفی مجدد ساخته و دایره ایقاعی به فرموده وی اختراع کردم که امیرزاده، به ضرب جدیدش موسوم فرمود. [مقاصد الالّحان، عبدالقادر مراغی. ساز و آهنگ باستان، شمس العلماء قریب ص ۲۶.]

ضرب خفیف ضرب خفیف را در اصطلاح موسیقی

است. در موسیقی این روزگار، گوشه یا آهنگی به این نام وجود ندارد. این نام در کتب متقدمان به دست آمده است. محتملاً به نوعی از نواختن ضرب، اطلاق می‌شده است.

ضرب هندی نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که در کتب متقدمان، مذکور است؛ اما در موسیقی ردیفی این روزگار، از چگونگی نوای آن اثری در دست نیست. احتمالاً یک نوع ساز کوبه‌ای بوده است.

ضربی موسیقی از لحاظ اجرا بردو قسم است: ضربی، مانند: ترانه، رنگ، چهار مضرب و قطعات موزون. قسم دوم: موسیقی بدون ضرب، مانند: آواز و مناجات.

در سماع آفتاب این ذره‌ها چون صوفیان کس نداند بر چه ضربی بر چه قولی بر چه ساز اندرون هر دلی خود نغمه و ضربی دگر خرده‌های مادر ورقصان به صدگون فروناز [مولوی] **ضربین** یکی از انواع یازدهگانه تصانیف و عمل در موسیقی قدیم ایران.

تصانیف و عمل موسیقی، یازده قسم است بر این موجب:

- ۱- نوبت ۲- بسیط ۳- کل الضروب ۴- ضربین ۵- کل النغم ۶- نشید عرب ۷- عمل ۸- صوت ۹- پیشرو ۱۰- زخمه ۱۱- قطعه. [عبدالقادر مراغی]
- صفاطه** دف. بازگران دف. جمله آلات ملامی چنگ زدن. [لغت‌نامه]

ضرب فاخته بحر یازدهم از بحور هفده گانه موسیقی

قدیم ایران. [فرهنگ معین]

ضرب قوی در میزانهای دوضربی، ضرب اول قوی و ضرب دوم ضعیف است. در میزانهای سه ضربی، ضرب اول قوی و ضرب دوم و سوم ضعیف است. در میزانهای چهار ضربی، ضرب اول قوی، ضرب دوم ضعیف، ضرب سوم نیمه قوی و ضرب چهارم ضعیف است.

قسمت اول هر ضرب از انواع میزانهای فوق، نسبت به قسمت دوم، قوی است.



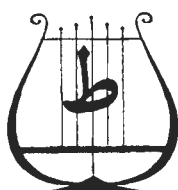
ضرب گرفتن طبل زدن اصولدار مطربان و ورزشکاران. اصول نگاه داشتن را با دورویه و ضرب و نقاره و طبل و امثال آن. [لغت‌نامه]

ضربگیر نوازنده ضرب. نوازنده و خواننده ضرب زورخانه که او را مرشد نامند. کسی که وزن آهنگها را حفظ می‌کند. تنبک نواز.

آن که ضرب اصول نگاه دارد. [لغت‌نامه]

ضربگیری عمل ضربگیر. [لغت‌نامه]

ضرب نواختن نام گوشه یا لحنی از موسیقی ایران

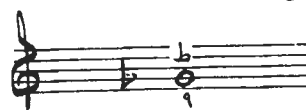


دو ساز «طاسات و کاسات» و «ساز فولاد» از دسته سازهای زهی و یادی خارج بود؛ ساز فولادی دارای سی و پنج لوح بوده که از هر لوح، آهنگی حاصل می شده است. طاسات و کاسات، ظروف چینی با آبگینه یا فلزی بودند که بر حسب بزرگی و کوچکی حجم و اندازه و پر و خالی بودنشان از مایعات مختلف، اصوات گوناگون و طنین و نوای خاصی داشتند. [مجله موسیقی، دوره سوم، شماره ۲۵].

طاطائی، حسینقلی، ۱۲۸۲ - ۱۳۵۸. حسینقلی طاطائی فرزند محمد، به سال ۱۲۸۲ ش در تهران متولد شد. از سن ده سالگی شروع به یادگیری موسیقی کرد و سپس در سینماهای تهران در پشت پاراوان، با فیلمهای بدون صدا، ویولن می نواخت. مدت هشت سال نزد غلامرضا مین باشیان و سالار معزز به تکمیل موسیقی و تلمذ پرداخت. مدتها نیز از محضر درویش خان، میرزا عبداللّه امین السلطان و علیرضاخان کمانچه کش، کسب فیض کرد. آن گاه در رادیو استخدام شد و در سال ۱۳۲۱ ش به عنوان تکنواز ویولن، هر هفته بمدت ۲۰ دقیقه نوازندگی می کرد.

او در برنامه های رادیویی بعضی از کشورها، به عنوان یک هنرمند ایرانی نوازندگی می کرد. وی موفق به دریافت جوایز و تقدیرنامه های از خارج گردیده است. طاطائی آهنگهای زیادی ساخته که تعدادی از آنها در عصر خود در صفحه گرامافون ضبط شده است.

ط حرف نوزدهم از الفبای فارسی و حرف شانزدهم از الفبای عربی و یکی از حروف صامت. در حساب جمل (ابجد) آن را عدد ۹ محسوب دارند. در موسیقی قدیم ایران «ط» نت «سل - بمل» یا «فادیز» این روزگار می شود.



اولین دبستان از وتر (مثلث) عود را با حرف «ط» مشخص می کردند. به رسم الخط موسیقی «سل بمل» خواهد شد.

طار یعنی تار، ساز معروف. [یادداشت های قزوینی، ج ۵۵، ص ۲۷۹].

طاسات بخشی از آلات موسیقی قدیم، و آنها سازهایی هستند که برای هر صدایی یک سیم دارند و در نوازندگی با آنها، انگشت های دست چپ به روی سیمها قرار نمی گیرد. [فرهنگ معین].

طاسات و کاسات این ساز عبارت بوده است از سی و پنج ظرف چینی یا شیشه ای و یا فلزی که به حسب کوچکی و بزرگی و کلفت و نازکی، و به نسبت خالی و پر بودن آب، پهلوی هم قرار می داده اند و نوازنده به وسیله ضربانی که بدان ظرف وارد می ساخته، تولید صدا و آهنگ می کرده است. [مجله موزیک ایران، سال ششم، شماره ۱، ص ۵۱].

مشهورترین اثر وی «پیش در آمد سه گاه» است. حسینقلی طاطانی در سال ۱۳۵۸ ش در گذشت.

طاقانی، فرحدوخت بانو پوران، یکی از خوانندگان رادیو بوده که ابتدا با نام «بانو شاپوری» و سپس با نام «پوران» با اغلب ارکسترها همکاری داشته است. صدای او دارای تحریر ویژه‌ای است و از لحاظ حفظ ریتم آهنگ وجه مشخصی دارد. وی ترانه‌های زیادی خوانده است که «دستی نگیرد دست من» و ترانه زندگانی از خالقی را می‌توان از بهترین کارهایش دانست.

طاقدیس مخفف تخت طایر قدسی. تختی بوده شامل سه طبقه که اولی را «میش سر»، دومی را «لاژورد» و سومی را «تخت فیروزی» نام نهاده بودند. موسیقیدانان در باره خود این تخت یعنی تخت طاقدیس و طبقات سه گانه آن، الحانی ساخته بودند که از آن جمله، تخت فیروزی یا تخت پیروزه‌ای بوده است. در ردیف کنونی ایران، گوشه سی و پنجم از دستگاه نواست.

سه تخت از بر تخت بر پایه بود
ز گوهر سرپای پر مایه بود
از این تابدان پایه بودی چهار
همه پایه زرین و گوهر نگار
کهن تخت را نام بدیش سار
سر میش بودی بر و برنگار
مهن تخت را خواندی لاژورد
که هرگز نبودی برو باد و گرد
سه دیگر سراسر زیروزه بود
بروهر که دیدیش دلسوزه بود
هر آن کس که دهقان بدوزیر دست
ورامیش سر بود جای نشست
سواران بی باک روز نبرد
شدندی بر آن گنبد لاژورد
چو بر تخت پیروزه بودی نشست
خردمند بودی و مهتر پرست [فردوسی]

طاهرزاده، حسن، ۱۲۶۱ - ۱۳۳۴. در سال ۱۲۶۱

شمسی در اصفهان تولد یافت. ابتدا بعضی از آوازا را به طور غیرمستقیم از سید رحیم اصفهانی یاد گرفت. سید رحیم اصفهانی در اثر حسودی نمی‌خواست آوازا را به طاهرزاده مستقیماً بیاموزد. دوستان طاهرزاده، رحیم اصفهانی را به طور خصوصی دعوت می‌کردند و تقاضا می‌نمودند تا کمی آواز برایشان بخواند و در ضمن، طاهرزاده، در اطاق دیگری به سر می‌برد. با این شرایط سخت، صدای معلم حسود را می‌شنید و آوازا را به خاطر می‌سپرد. طاهرزاده به انجمن اخوت پیوست و با درویش خان آشنا شد و به اتفاق هم برای پر کردن صفحه به لندن و تفلیس سفر کردند و صفحاتی نیز پر نمودند. حسین طاهرزاده دارای سبک خاصی بود و مزیت او بر سایرین، این بود که شعر را بخوبی ادا می‌کرد. و تحریرهایش متنوع بود و شیوه کاملاً جدیدی را نیز در پیش گرفته بود و موفق هم شد. در اواخر عمر به سمت عضویت در شورای موسیقی رادیو ایران برگزیده شد و در سال ۱۳۳۴ وفات یافت.

[از کورش تا پهلوی، عزیز شعبانی.]

طایر نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که تنها نام آن برای ما به یادگار مانده است. از چگونگی نغمه آن، اثری در دست نیست.

طَبَّال تبیره زن. طبلنواز. طبلزن. دهلزن. نقاره زن.

نقاره چی. نوبتی. نوبت زن [لغت نامه]

طَبَّالَه درای (مخصوص شتر). طبلنوازی. [لغت نامه]

طَبَّالی شغل طَبَّال. طباله. تبیره زنی. دهلزنی. تعبیر

مثلی: طَبَّالی به که بطالی. [لغت نامه]

طَبَقَات «طَبَقَات الْمُضْلِین» یا: «کتاب الْمُتَبَیِّن» تألیف

اعتضادالسلطنه علیقلی میرزا، پسر فتحعلی شاه قاجار

(نزدیک ۱۲۳۴ - ۱۲۹۸) نسخه‌ای از این کتاب در

مجموعه ش ۱۲۹۳ طباطبائی در مجلس شورای ملی

هست که در این مجموعه، ۱۱ رساله و بند هست که

بخش یازده آن در باره موسیقی، به خط شکسته

نستعلیق ریز در ص ۸۰۰ - ۸۵۰ می‌باشد. [فرهنگ

ایران زمین. ج ۱، ص ۱۰۲۸.]

طبل دهل (یک رویه باشد یا دورویه)، کوس، نقاره.

دبداب، عرطبه، [لغت نامه]

چو بر خیزد آواز طبل رحیل

به خاک اندر آید سر شیر و پیل [فردوسی]

بزد طبل و طغرل شد اندر هوا

شکیبا نبد مرغ فرمانروا [فردوسی]

چو خورشید بر چرخ بگشاد راز

سپهدار جنگی بود طبل باز [فردوسی]

رعد پنداری چو طبالی همی طبل زند

بر در ابوالحسن بن علی بن موسی [منوچهری]

آن کس که زمین و چرخ افلاک نهاد

بس داغ که او بر دل غمناک نهاد

بسیار لب چو لعل و زلفین چو مشک

در طبل زمین و حقه خاک نهاد [خیام]

ز شاهین و چرخ آسمان بسته ابر

زمان از غو طبل بازان هزبر [گرشاسبنامه]

... در هر یک از زورقها، یک طبل بود و طبال با

آهنگ مخصوص آن را می زد. صیادان مرغابی

می گفتند که صدای طبل، مرغابی را گیج می کند و

قدرت پرواز از آن پرنده سلب می گردد و می توان آن

را به سهولت صید کرد. [ایران و بایر، ویلیام ارسکین.

ترجمه ذبیح الله منصوری. ص ۵۴۶]

وقت صحر که کلنگ تعبیه ای ساخته است

و زلب دریای هند تا خزران ناخته است

میخ سپه بر قفایش تیغ برون آخته است

طبل فرو کوفته است خشت بینداخته است

[منوچهری]

به صحرایی که ترک من شکار انداز می گردد

دل از قالب نهی گردد و طبل باز می گردد [فطرت]

مرا ستاره بختی که نیست پنداری

زده است با افق این دیار طبل جدال [طهوری]

آسمان روزی که از خورشید طبل جنگ زد

صلح کل آمد به دامن دل ما چنگ زد [اسیر]

موافقان تو بر بام چرخ برده علم

مخالفان ترا طبل مانده زیر گلیم [انوری]

ملک خفت و عسس طبل سوم زد

شدیم از زخمت اغیار فارغ [نظری نیشابوری]

طبل باز طبلی باشد چون باز را بر مرغان آبی سر

دهند بر آن طبل می زنند، و از آواز، مرغان می پرند،

پس باز یکی از آنها را شکار می کند. [لغت نامه]

دهل خردی که بیش کوه زین برای شکار کردن

ملوک زنند:

طبل باز تو هر آنجا که به آواز آید

نسل طایر کند از قلعه گردون پرواز [سلمان فرهنگ

شعوری، لغت نامه.]

طبل باز گشت آن است که روزانه چون دو فوج با

هم جنگ می کردند، وقت شام طبل باز گشت

می زدند تا هر دو فوج به خیمه گاه روند. [آندراج]

طبل بزرگ سازی است مانند دهل که از نواری

فلزی یا چوبی به عرض تقریباً ۴۰ سانتیمتر و قطر

دایره ۷۰ سانتیمتر تشکیل شده و از انحنای دادن نوار

شکل ظاهری ساز به صورت استوانه ای با بلندی کم

در آمده است. بر دو سطح دایره استوانه پوست

کشیده می شود. معمولاً یک چوب به نام تقماق که

سر آن را نمدی کشیده اند، بر سطح ساز کوبیده

می شود. در ارکستر کوچک مانند ارکستر جاز و

غیره طبل بزرگ به وسیله مکانیسمی زیر پای

نوازنده قرار می گیرد و به وسیله فشار پا روی پدال به

پوست کوبیده می شود. در این گونه ارکسترها، طبل

بزرگ به عنوان عضو اصلی سازهای ضربی بر روی

سطح جداری خود روی زمین قرار می گیرد و

سازهای دیگر در چپ و راست آن و پا روی آن، جای

داده می شوند. این ساز فقط یک صوت با ارتفاع

نامعین می تواند حاصل نماید. در مواقعی که به

اجرای ترموله (ریز) نیاز باشد، تقماق یا دو چوب را

متوالیاً و سریع بر آن می کوبند.

طبل جدال طبل جنگ. طبلی که در روز جنگ

نوازند:

مرا ستاره بختی که نیست پنداری

زده است با افق این دیار طبل جدال [طهوری،

[لغت نامه]

طبل جنگ زدن نواختن طبل در روز پیکار:

آسمان روزی که از خورشید طبل جنگ زد

صلح کل آمد به دامن دل ما جنگ زد [اسیر،

آندراج، لغت نامه]

طبلچی دهلزن. طبال. نوازنده طبل

طبل حیدر رازی گویند مردی بود که همیشه لاف

شجاعت می زد و برای اثبات این دعوی، طبلی داشته

از شهر بیرون می رفت که من به جنگ شیر می روم و

اگر احیاناً شیری یا روباهی می دید، طبل را از دوش

خود فرو گرفته و با طبل شکم نواختی. چون او را از

نواختن این دو طبل سؤال کردند، جواب دادی که

نواختن طبل برای آن است که شیر بترسد و نواختن

طبل شکم را علت آن است که من نیز می ترسم.

تیغ تو تیغ حیدر عربی

کوس تو طبل حیدر رازی [آندراج، لغت نامه]

طبلخانه نقاره خانه. [لغت نامه]

طبل در زیر گلیم بودن کنایه از پوشیده ماندن راز

کسی، چه رسم است که چون پادشاهی یا امیری

بمیرد، طبل و نقاره او را واژگون ساخته و گلیمی بر

آن انداخته، همراه تابوت او می برند. انوری گوید:

موافقان تو بر بام چرخ برده عَلم

مخالفان تو را طبل مانده زیر گلیم [آندراج]

طبل رَحیل طبل کوچ: آن طبل که وقت کوچ کردن

از منزل بزنند. [آندراج، لغت نامه]

طبل زدن طبل فرو کوفتن. طبل نواختن. [لغت نامه]

امشب سبکتر می زند این طبل بی هنگام را

یا وقت بیداری غلط بوده است مرغ بام را [سعدی]

حیف بود آخر زدن بر طبل بدنای دوال

کو مرا ناگه چنین افکند با سگ در جوال [ابن یسین]

شد بهار وابر در فکر سرانجام گل است

طبل شادی زن که فتح نوبه بر نام گل است [میرزا

رضی دانش]

طبلزن دهلزن. طبلچی. طبال. کسی که طبل زند.

زیغ باغان را باوشی باغان ننهند

طبلزن را نشانند بر رود نواز [ابولعاس]

طبل یسکندر طبل منسوب به اسکندر مقدونی:

گر صدایی می کنی گوش از تهی مغزی پر است

شوکت آوازه طبل سکندر هیچ نیست [اسیر به نقل

از آندراج، لغت نامه]

طبل سلیمانی طبل منسوب به سلیمان نبی:

شکوه وحدتش روزی که زد طبل سلیمانی

دل موری تبید و اضطراب دهر پیدا شد [اسیر نقل از

آندراج، لغت نامه]

طبل سوم زدن عَسَس طبلی که نیمشب زنده برای

امتناع سیر مردم در کوی و برزن.

فلک خفت و عسس طبل سوم زد

شدیم از زحمت اغیار فارغ [نظیری نیشابوری نقل از

آندراج، لغت نامه]

طبل صبح طبلی که در بامدادان برای بیداری

سربازان زنند [لغت نامه]

طبل فرو کوفتن به معنی طبل نواختن:

حُسن تو هر جا که طبل عشق فرو کوفت

بانگ بر آمد که غارت دل و دین است [سعدی،

لغت نامه]

طبلک طبل کوچک. طبل خرد. کوبه. دبدبه.

طبلی خرد که صیادان برای برانگیختن مرغان

شکاری با خود دارند و هرگاه که صید را بر زمین

نشسته یا در آب شناور ببینند، آن طبل را نوازند تا از

آوازش صید از جای برخیزد و به پرواز درآید و

ایشان باز را بر آن سر دهند. [فرهنگ معین]

دُپلک. طبل خرد. کوبه. عرطبه. دبدبه. طبلک

باریک میان. نقاره [لغت نامه]

طبلکنواز آن که طبلک نوازَد. [لغت نامه]

طبلکنوازی نواختن طبلک. شغل بازیار. [لغت نامه]

طبل کوچک طبل کوچک از طبل بزرگ، کوچکتر

است. قطر دایره آن ۴۵ و بلندی استوانه اش حدود

۲۰ سانتیمتر است. برای اجرا آن را افقی یا کمی

مورَب روی پایه، یا با یک تسمه و قلاب بر روی پایین

شکم، قرار داده، بر یک سطح آن می کوبند. در سطح

و مطبوع طبع. [لغت نامه]

طبیعی طبعی معروف به ملاطبعی، در موسیقی دست داشته. [گلزار جاویدان، محمود هدایت، ج ۲، ص ۸۴۷]

طراوتی، کمال، ۱۳۳۵ - فرزند هاشم، متولد سال ۱۳۳۵ش در همدان است. وی به سال ۱۳۵۰ در هنرستان عالی موسیقی ثبت نام کرد و به تحصیل موسیقی پرداخت. سپس وارد دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران شد و تحصیل را تا اخذ درجه لیسانس موسیقی ادامه داد. آن گاه با صدای جمهوری اسلامی ایران همکاری خود را شروع کرد و به موازات آن، به اجرای کنسرت و امر تدریس پرداخت. در حال حاضر (۱۳۶۴ش) به ساختن آهنگ برای صدا و سیماي جمهوری اسلامی ایران مشغول است.

طرب النفع این ساز دارای شش سیم بوده است که پنج سیم آن را مانند پنج جفت سیمهای عود کامل تنظیم و سیم ششم را نیز با هریک از سیمهای دیگر بر حسب آهنگی که مورد نظر نوازنده بوده، کوک می کرده اند که در وقت نواختن تولید هماهنگی «و اخوان» نماید [مجله موزیک ایران، سال ششم، ش ۱، ص ۲۵]

طرب انگیز گوشه ای از دستگاه ماهور است که به شماره ۱۸ در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی در این دستگاه به چاپ رسیده است.

یکی از آلات ذوات الاوتار ایرانی که با کمان نوازند و آن دارای چهار دسته و چهار کاسه است و هر دسته را پنج زه است. قسمی ساز نواختنی. [لغت نامه، فرهنگ معین]

مطربان طرب انگیز نوازنده نوا

ما نوازنده مدح ملک خوب خصال [فرخی]

مطرب آماده دردیست که خوش می نالد

مرغ عاشق طرب انگیز بود آوازش [سعدی]

طربخانه در میان بارگاه امیران یا (طربخانه) ایشان، گاه پرده ای نصب می شده است که مطربان قادر به

زیرین این ساز دو رشته نخ از جنس روده یا فلز مارپیچی در طول قطر پوست به اطراف محکم شده اند و در لحظه کوبیدن به ساز، آنها نیز مرتعش و صدای نسبتاً خشکی بیرون می دهند. طبل کوچک با دو میله چوبی (بدون نمک) نواخته می شود. طرز اجرا طوری است که نوازنده به سهولت می تواند ترموله (رین) را بنوازد و حتی این اجرا را قوی و ضعیف کند. در این ساز، ارتفاع صدا معین نیست.

طبلنواز آن که طبل نوازد. طبال. [منتهی الارب]
طبلنوازی عمل و شغل طبلنواز. آن که طبل فرو کوبد. طباله.

بشنیدم از هوای تو آواز طبل باز

باز آمدم که ساعد سلطانم آرزوست [مولوی]

طبل و آپس طبل و پسین. هر دو به معنی طبل ماتم است، یعنی طبلی که در عاشورا و ماتم نوازند.

[لغت نامه]

طبل و طبلک باز یاران طبلی خُرد که برای برانگیختن مرغان شکاری به کار است. نقاره ای کوچک باشد که بازداران و میرشکاران همراه خود دارند. هر گاه که صید برابر زمین نشسته یا در آب شناور ببینند، آن نقاره را می زنند تا از آواز آن صید از جای خود برخاسته به پرواز آید و ایشان باز را بر آن سر دهند.

چو در نالیدن آمد طبلک باز

در آمد مرغ صید افکن به پرواز [نظامی، لغت نامه]

طبل و میزغان طبل و شیپورهایی که در مارش نظامی و یا عزاداریهای مذهبی و یا شبیه خوانیها نوازند. [لغت نامه]

طبله نواز طبلنواز. طباله. داربته. زن طبله نواز.

[منتهی الارب، لغت نامه]

طبن طنبور. رباب [لغت نامه]

طنبه آواز طنبور. آواز رباب. [لغت نامه]

طبول جمع طبل. [لغت نامه]

طیب القلب سرودگوی خوش الحان و خوب صوت

رویت امیران نبوده‌اند. رابط میان این دو جایگاه، امینسی بوده است که او را پرده‌دار یا خرم‌باش می‌گفته‌اند.

جای شادی. محل طرب. طربسرا
در زوایای طربخانه جمشید فلک
ارغنون ساز کند زهره به آهنگ سماع
روی خاکی و نم چشم مرا خوار مدار
چرخ فیروزه طربخانه ازین کهگل کرد [حافظ]
طرب رود کاسه طرب رود مانند عود بوده ولی دسته آن نیز بلندتر از عود بوده است. [موزیک ایران، ش ۱، سال ششم].

یکی از مقیدات آلات ذوات الاوتار، و آن سازی است به شکل شش‌تای با این تفاوت که بر سطح وی از طرفین اوتار کوتاه‌بندند. [فرهنگ معین]
بر سر سر و بانگ فاختگان
چون طرب رود دلخواختگان [نظامی]
کدو بر کشیده طرب رود را
گلوگیر کشته به امروز را [نظامی]
طربسرای طربسرا. طربخانه.

طربسرای محبت کنون شود معمور
که طاق ابرو یار منش مهندس شد [حافظ]
طربسرای وزیر است ساقیا مگذار
که غیر جام می آنجا کند گرانجانی [حافظ]
طرب سنج کسی که طرب سنجد. کارشناس طرب.
به میخانه از شام تا صبحدم
طرب سنج احیا چو اهل حرم [ملاطفر]
طربگاه طربخانه. طربسرا. محل شادی. جایگاه طرب
خویشتن راز تنگنای دلم

به طربگاه دل براندازد [عرفی]
گوش مخالف به طربگاه عاقبت
مغز فغان شنیده زینهار استخوان [ملاطفر]
طرز گوشه‌ای از دستگاه همایون مندرج در «ردیف چهارم ویولن» استاد صبا و همچنین چاپ شده در مجله موزیک ایران، سال هفتم، شماره سوم ص ۱۷.
گوشه طرز در دستگاه راست پنجگاه هم اجرا

می‌شود.

این گوشه با اشعار دوبیتی خوانده می‌شود.
دوزلفونت بود تارربايم

چه می‌خواهی از این حال خرابم
طرز نوین نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که در کتب متقدمان، ذکر آن آمده است ولی در موسیقی کنونی ایران، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.
بیست و پنجمین مقام متداول در موسیقی مصر.

طرم بانگ دهل و نقاره باشد. [لغت‌نامه]
طرنگست ترنگست. طرنگشت. آواز سازهایی که از اوتار باشد. آواز تارهای ذوی الاوتار. [فرهنگ معین].

طشتگر نام سازنده و مطربی بوده است.
ساز نواز که در سابق بود. نام مطربی باشد. خاقانی
گوید:

آن را که طشتگر نوا کرد
آن قول که کاسه‌گر ادا کرد [لغت‌نامه]
طلعت خانم یکی از هنرمندان دوران قاجاریه، که علاوه بر مهارت در نواختن ضرب، صدای مطبوعی داشته و در خواندن تصنیف و آهنگهای ضربی، ماهر بوده است. [دو مقاله در باره موسیقی، حسن مشحون، ص ۴۷].

طُلُوعی، زیدالله، ۱۳۲۵ - زیدالله طلوعی فرزند یدالله، متولد سال ۱۳۲۵ در گرگان است. نوازندگی تار را از حاج علی اکبر شهنازی و حبیب‌الله صالحی یاد گرفته است به سه تار هم آشنایی دارد. در حال حاضر (۱۳۶۳ش) در ارکستر سنتی شماره ۲ مرکز سرود وزارت ارشاد اسلامی تار می‌نوازد.

طنبار تنبور. طنبور. [فرهنگ معین]
معرب طنبور. سازی است معروف. معروف دنبیره، یعنی دنب بزره، جهت شباهت آن به دم بزره [لغت‌نامه]

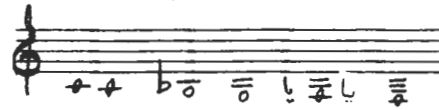
طنبک تنبک. تمبک. [فرهنگ معین]
دهلی باشد دم دراز که آن را از چوب و گاهی از سفال نیز سازند و بازیگران و سرآوازه خوانان در زیر بغل

گرفته نوازند. [برهان قاطع]

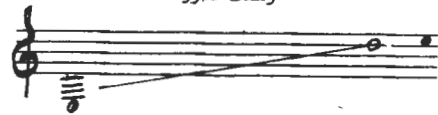
طنبیل طبلک و دهل. [فرهنگ نفیسی، لغت نامه.]

طنبور تنبور. یکی از آلات زهی، و آن سازی بود که کاسه و سطح آن کوچکتر از کاسه و سطح طنبور شروانیان بود و سطح آن هموار بود. [فرهنگ معین] طنبور دارای شکمی گلابی شکل و دسته‌ای دراز است که بر روی دسته آن ۱۰ تا ۱۵ پرده زهی بسته می‌شود. رویه جلویی شکم چوبی است. دسته این ساز مانند سه‌تار به سر ساز متصل است و سر آن دنباله دسته است که بر روی سطوح جلویی و جانبی آن، هریک، دو گوشی کار گذارده شده که سیمها به دور آنها پیچند. سیمهای طنبور چهار عددند و معمولاً به فاصله‌های مختلف کوک می‌شوند این ساز را معمولاً با انگشت می‌نوازند و در آن، از مضارب استفاده نمی‌شود.

سیمهای طنبور



وسعت طنبور



بوی برانگیخت گل چو عنبر اشهب

بانگ برانگیخت مرغ بازخ طنبور [منجیک]

همان گاه طنبور در برگرفت

سرآیدن از کام دل در گرفت

طنبوری هشت رود ساخته بودند؛ همی زدند و سرود

همی گفتند و نشاط همی کردند. [مجمل التواریخ]

یکی ساخته نغز طنبور ساخت

همی رزم را پیش خود سور ساخت

ایامی یکی نغز طنبور بود

بیابان چنان خانه سور بود [فردوسی]

گهی سماع زنی گاه بربط و گه چنگ

گهی چغانه و طنبور و شوشک و عنقا [فرخی]

دراج کشد شیشم و قالوس همی

بی‌پرده طنبور و بی‌رشته چنگ [مولوی]

به خنده گفت که سعدی سخن دراز مکن

میان تهی و فراوان سخن چو طنبوری [سعدی]

شاخ امروز گویی و امروز

دسته گرد نای طنبور است

بشد ز خاطر اندیشه معشوق

برفت از سرم آواز بربط و طنبور [ظهر]

عدو چو تو نشود هیچ وقت و خود نسزد

که با براق برابر شود خرد طنبور [اخیکی]

خورد سیلی زند بسیار طنبور

دهد تیز او به تازی همچو تندور [طیان]

دگر فاسقی چنگ بردی به دوش

بمالیدی او را چو طنبور گوش [مولوی]

خنیا گرانست فاخته و عندلیب را

بشکست نای در کف و طنبور در کنار

بوستان عود همی سوزد تیمار بسوز

فاخته نای همی سازد طنبور بساز

بانگ جوشیدن می‌باشدمان

ناله بربط و طنبور و رباب

خول طنبوره تو گویی زند و لاسکوی

از درختی به درختی شود و گوید آه

آن بلبل کاتوره بر جسته زمطموره

چون دسته طنبوره گیرد شجر از چنگل

تار طنبور که در پرده سخن می‌گوید

گوش کن گوش که راز دل من می‌گوید

[حسینقلی میرزا]

از سازهای قدیمی ایران، که دارای دسته‌ای بلند و

کاسه‌ای به شکل گلابی بوده، نخست دو وتر داشته و

سپس وترهای آن، به شش عدد رسیده است. نوعی

طنبور در خراسان رواج دارد که به طنبور عراقی

۱- مرغی است تیز پر و خوش آواز. ۲- مرغی است خوش آواز.

۱- شیفته و شیدا ۲- نهانخانه

مشهور، و هر سه نوع است: ۱- طنبور بغدادی ۲- طنبور عراقی ۳- طنبور خراسانی. و اینها از نظر بزرگی و کوچکی، با هم متفاوت اند. طنبور بغدادی، دارای پنج وتر است. نوعی طنبور در محال کرمانشاه و لرستان متداول است که سالکان طریقه اهل حق، آن را توأم با خواندن اشعار مذهبی در منقبت مولای متقیان می نوازند و جنبه تقدس دارد و آن را گرامی می دارند. طنبور را «تمیر» می خوانند که دسته آن کوتاهتر از طنبور خراسانی است.

بهوشم زمستی پیامی رسان

ز مینای طنبور جامی رسان

طرب چون به دنبال حکمت شتافت

به انگشت طنبور اشارات یافت

طنبور در حال حاضر دارای چهارده پرده یا دستان می باشد و این ساز را مانند دوتار، با پنجه می نوازند.

طنبورانی کسی که طنبور نوازند. طنبور زن. [آندراج، لغت نامه]

طنبور ترکی کاسه طنبور ترکی از کاسه طنبور شروانیان کوچکتر و دسته آن بلندتر و سطح آن نیز صاف بوده است و به اراده نوازنده، دو یا سه سیم بر آن می بسته اند. [مجله موزیک ایران، شماره ۱، سال ششم.]

طنبور زدن زدن طنبور. نواختن طنبور.

سخت خوش سخن مردی بود که امیر و همه اعیان لشکر وی را دوست داشتندی و طنبور زدی. [تاریخ

بیهمی، ص ۴۶۰، لغت نامه]

طنبور زن طنبوری. طنبورانی. نوازنده طنبور.

کبک ناقوس زن و شارک سنتور زن است

فاخته نای زن و بط شده طنبور زنا [منوچهری]

طنبور شروانیان سازی امروزی «گلایی» شکل بوده که دارای دو سیم بوده است. این ساز، بیشتر در تبریز متداول بوده است. [مجله موزیک ایران، سال ششم،

ش ۱، ص ۲۴.]

طنبور میزانی طنبور بغدادی دراز گردن. [مفاتیح، لغت نامه]

طنبور نواز طنبور زن. کسی که طنبور نوازند. طنبوری.

می نیست چو در کاسه مرا ریشه بر اعضاست

دستم به نظر پنجه طنبور نواز است [آندراج ملاطهر غنی لغت نامه]

طنبوره طنبور.

دراج کشد شیشم و قالوس همی

بی پرده طنبوره و بی رشته چنگ [منوچهری]

خول طنبوره تو گویی زند و لاسکوی

از درختی به درختی شود و گوید آه [منوچهری]

آن بلبل کاتوره بر جسته ز مطموره

چون دسته طنبوره گیرد شجر از جنگل [منوچهری]

طنبوره بربریه قسمی لورای بدوی (lyro) یعنی معزف.

معزف همان چغانه فارسی است، در فلسطین و مصر.

[لغت نامه]

طنبور زن طنبور زن. طنبور نواز. [لغت نامه]

طنطنه بانگ بربط و رود. حکایت آواز طنبور و مانند آن. آواز رباب و بربط و رود و مثال آنها را گویند، و به معنی آواز نقاره و کوس نیز مستعمل شده زیرا که از هر دو نقاره یکی زیر باشد و دیگر بم، پس آواز زیر را ططنه نامند و آواز بم را دمدمه. [لغت نامه]

طنطنه به آواز در آوردن طشت و جز آن. بانگ رود و

بربط [فرهنگ معین]

گرگ بیچاره اگر گرسنه است

منهم باشد که او در ططنه است [مولوی]

طنطنه ادراک و بینایی نداشت

دمدمه رو به بر او سکنه گماشت [مولوی]

آنجا که عشق ططنه رحیل زد

خود را سیاه مست به دریای نیل زد [قاسم مشهدی]

طنین کیفیت جنس و احیاناً زنگ صدا یا صوت موسیقی. اگر یک قطعه آواز دو نفر بخوانند و یا یک ملودی را دو ساز مختلف بنوازند، وجه تمایز آنها را باید در اختلاف جنس یا طنین هر صوت نسبت به دیگری دانست.

گرفت و او را یکی از پایه گذاران موسیقی عرب دانسته‌اند. طویس، طنبور و دف را بخوبی می‌نواخته و از پیشقدمان اصلاح موسیقی عربی با روش موسیقی ایرانی بود. طویس در سال ۱۲۳ هجری درگذشت. [از کورش تا پهلوی عزیز شعبانی. ص ۱۷۲]

عیسی بن عبدالله معروف به طویس غلام (آروی) مادر خلیفه سوم و آزاد شده بنی مخزون قریش که از کودکی با اسیران ایرانی آمیزش داشته و باز مزه آنان خو گرفته و آهنگهای آنها را به درجه کمال تقلید می‌کرده است، در جوانی نواختن طنبور آموخته و نخستین کسی است که آهنگهایی با میزانهای منظم ساخته و در مدینه خوانده و نواخته است. شاگردان بسیار داشته و پیشقدم اصلاح موسیقی عرب بر اساس موسیقی ایرانی به شمار می‌رود. [ردیف هفت دستگاه مهدی برکتلی.]

طه، منیره، ۱۳۰۹ - بانو منیره طه فرزند حسین طه رئیس حسابداری راه آهن آذربایجان متولد ۱۳۰۹ ش در تبریز است. علاوه بر طبع موزون، از موسیقی نیز بی‌بهره نیست. [گلزار جاویدان. محمود هدایت ج ۳، ص ۱۴۵۳]

منیره طه، استاد دانشگاه تهران و رئیس گروه زبانهای خارجه، ویولن را از علی تجویدی یاد گرفته و کلام چند آهنگ از تجویدی را نیز سروده است که بهترین آنها ترانه‌ای است در دستگاه سه‌گاه که با این کلام شروع می‌شود «مرا عاشقی شیدا تو کردی» و بنان آن را در برنامه گلها خوانده است.

منیره طه، دو فرزند به نامهای «رامین» و «نازگل» دارد که هر دو از موسیقی بهره‌مند هستند. منیره طه در زمینه شعر نیز این کتابها را چاپ و منتشر کرده است:

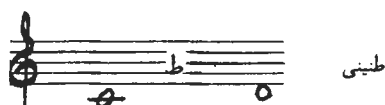
سرگذشت به سال ۱۳۳۲ ش.

دوراهی به سال ۱۳۳۵ ش.

مژده به سال ۱۳۳۶ ش.

زبان مرغان خواهی طنین چرخ شنو
در سلیمان جویی به صدر خواجه شتاب [خاقانی]
مرا ز هاتف همت رسد به گوش خطاب
کزین رواق طنینی که می‌رود دریاب [خاقانی]
اشکمش گفתי جواب بی‌طنین
که آباد الله کند الکافین [مولوی]
کیمیا سازان گردون را ببین
بشنو از مینا گران هر دم طنین

طنین در موسیقی قدیم ایران با حرف «ط» نشان داده می‌شده که فاصله دوم بزرگ این روزگار خواهد شد.



ذوالاربع در سامعه سه قسمت می‌شود:
دو قسمت در نسبت ۸/۹ که آنها را طنینی گویند و «ط» علامت آن است، و یک قسمت را که کوچکتر است در نسبت ۲۰/۲۱ «بقیه» نامند. [فرهنگ معین]
طویسی نام گوشه‌ای از دستگاه ماهور، که با اشعار چهارپاره خوانده می‌شود.

زاهد خلوت نشین دوش به میخانه شد
از سر پیمان برفت بر سر پیمانه شد [حافظ]
طوفانپور، محمد یکی از هنرآموزان هنرستان عالی موسیقی بود که در سال ۱۳۲۹ به این سمت برگزیده شد. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی. ابراهیم صفائی ص ۹۹]

طولمبه نوعی از دهل و ساز معروف. [آندراج، لغت‌نامه]

طویس، عیسی بن عبدالله، ۱۲۳ عیسی بن عبدالله الذاهب ساکن مدینه بود. در ایام کودکی تحت تأثیر موسیقی عده‌ای از ایرانیان قرار گرفت که به نام اسیر جنگی در مدینه به کار اجباری مشغول بودند. طویس در اواخر خلافت عثمان بسیار مشهور شد و در ردیف بزرگترین موسیقیدانان عرب قرار

در کوچه‌ها بازارها به سال ۱۳۵۵ ش.

طیاره

طیاب ابن ابراهیم بن ماهان بن بهمن بن نسک المعروف بالموصلی. اصل این خانواده از ارجان فارس بوده‌اند و بعداً معروف به موصلی شدند. ابن‌الدیم گوید: از فرزندان ابراهیم جز اسحاق و طیاب، دیگران پیرامون فن غنا نگشتند. [الفهرست، ص ۲۰۱]

نکیسا چوزد این طیاره بر چنگ

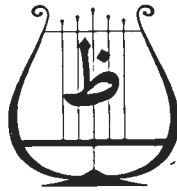
سنای بارید برداشت آهنگ [نظامی]

در این بیت نظامی، برای طیاره بر حسب ظاهر

معنایی جز مضراب نمی‌توان یافت، در صورتی که در

هیچ یک از کتب لغت برای طیاره معنی مضراب

نیآورده‌اند. [لغت‌نامه]



ظ حرف بیستم از الفبای فارسی و حرف هفدهم از الفبای عربی است که در حساب جمل «ابجد» آن را نهصد محسوب دارند.

ظَبِیة الوادی نام یکی از مشاهیر مغنیان است.

[لغت‌نامه]

ظریف، هوشنگ به سال ۱۳۳۹ ش در رشته تار باس هنرستان موسیقی ملی فارغ‌التحصیل شد و بعداً در ارکسترهای مختلف فرهنگ و هنر، به نوازندگی پرداخت. وی دارای پنجه‌ای شیرین، و یکی از تارزنهای خوب عصر خویش است.

ظِلُّ السُّلْطَان تصنیف دیگری در باره عزل و برکناری سلطان مسعود میرزا، ظل‌السلطان، ساخته شده است. مردم ایران بخصوص اصفهانیها، به علت خوی زشت و درندگیهای این شاهزاده، کینه او را به دل داشتند. وی کارش فوق‌العاده بالا گرفته بود و بر غالب شهرستانهای جنوبی ایران حکومت داشت. ناصرالدین شاه، از او بیمناک شد و در سال ۱۳۰۶ هـ ق همه اختیارات را جز حکومت اصفهان از وی برگرفت. مردم از این کار بسیار خشنود شدند و بچه‌های تهران، تصنیفهای زیادی در این زمینه ساختند که در کوچه و بازار به آواز می‌خواندند:

گاری امیرزاده کو جام پر از باده کو

آن بچه‌های ساده کو

شازده جان خوب کردی رفتی

قاج زین بگیر نیفتی

کو اصفهان پا تخت من
کو توپچی و کو تخت من
کو حکمهای سخت من
ای خدا ببین، این بخت من
شاپابا گناه من چه بود

این روز سیاه من چه بود
کو اصفهان کو شیرازه
کو صارم‌الدوله پر نازه
کو توپچی و کو سربازه
شاپابا گناه من چه بود

این روز سیاه من چه بود
صدراعظم بهر خدا
عرضم را نما به شاپابا
پارک مرا پیشکش شما
شاپابا گناه من چه بود

این روز سیاه من چه بود
شاپابا گناهت را می‌گه
این روز سیاهت را می‌گه
جلال‌الدوله بچه بود
شیراز بر اش سپرده بود

والله چیزی نخورده بود
شاپابا گناه من چه بود
این روز سیاه من چه بود
صدراعظم در هوسه
شیراز از من گرفت بسه

نامش رضاقلی میرزا بود و مقدمات آواز خوانی را از عارف قزوینی و اقبال آذر (اقبال السلطان) فرا گرفت. به همراهی ویولن استاد ابوالحسن صبا و پیانوی حبیب‌الله شهردار (مشیر همایون)، چند صفحه پر نموده که در نوع خود، بی‌نظیر است. بخصوص یکی از صفحات که با این شعر شروع می‌شود، از شاهکارهای آواز ایران است:

عیب رندان مکن ای زاهد پاکیزه سرشت
که گناه دگری بر تو نخواهد نوشت
من اگر نیکم و گرید، تو برو خود را باش
هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت

رضاقلی میرزای ظلی، در سال ۱۳۲۴ در سن ۳۸ سالگی در تهران در گذشت. [مجله موزیک ایران، ش ۱۰۷-۱]

احمد گلچین معانی، ماده تاریخ وفات ظلی را این گونه به دست داده است. به ایزد پناهنده گردید ظلی.

مرغ دلم در قفسه
شبابا گناه من چه بود
این روز سیاه من چه بود
و نیز در همان زمان، این اشعار هم، در همین زمینه بر سر زبانها بود:
ستاره کوره ماه نمی‌شد
شازده لوچه شاه نمی‌شه
تو بودی که پارک می‌ساختی
سر درولاک می‌ساختی
پشتت دادی به پشتی
صارم‌الدوله را کشتی
کفش تا گیوه کردی

خواهر تا بیوه کردی [از صبا تا نیما، یحیی آرین‌پور، ج ۲، ص ۱۵۷-]

ظلی رضاقلی میرزا، ۱۲۸۵ - ۱۳۲۴. فرزند احمد میرزای ظلی، در سال ۱۲۸۵ ش در تهران متولد شد.



ع حرف بیست و یکم از الفبای فارسی و حرف هجدهم از الفبای عربی است در حساب ابجد (جمل)، آن را هفتاد گیرند.

عاج مُهره نوعی طبل عاج نشان:

همه بر شد از عاج مهره خروش

جهان آمد از نای روین بجوش [فردوسی، لغت نامه]

عارف قزوینی، ابوالقاسم، ۱۲۵۹ - ۱۳۱۲. فرزند ملاهادی وکیل به سال ۱۲۵۹ شمسی در قزوین به دنیا آمد. چون سری پرشور و طبعی آزاد داشت، به کمک صدای دلنشین خود محبوبیت فراوان یافت. در سن سیزده سالگی تحت تعلیم حاجی صادق خرازی قرار گرفت و اصول موسیقی را نزد او یاد گرفت و در مدت کمی پیشرفت شایانی در این هنر نمود و به ساختن تصنیف پرداخت. عارف اولین کسی است که شعر و موسیقی را به صورت تصنیف با مضامین بکر اجتماعی توأم ساخت که از نظر روح حساس و محدودیتهای محیط و اجتماع، بسیار شایان توجه و قابل اهمیت بود. عارف سفری هم به بغداد و استانبول رفت که بعد از دیدن دارالالحن ترک تصمیم گرفت به محض بازگشت به ایران با استفاده از مشاهدات خود، آموزشگاهی جهت تعلیم موسیقی در ایران به وجود آورد. در سال ۱۲۹۴ برای اولین بار کنسرتی در تئاتر باقراغاج اجرا کرد که با موفقیت زیادی روبه رو شد. از عارف مجموعاً بیست و چهار تصنیف و چند مارش و سرود به جای مانده

است که اشعار آنها در دیوانش نیز به چاپ رسیده است. عارف در سال ۱۳۱۲ شمسی در همدان وفات یافت. هنر عارف در ساختن تصنیف بود و تصنیفهای او علاوه بر محسنات موسیقی، از نظر اشتغال بر وقایع زمان و تهییج حس وطن پرستی در دلها بسیار مؤثر می افتاد. با وجود تندخویی و غمناکی و گوشه گیری، اهل ذوق را به دیدار او اشتیاقی تام بود. وقتی پیش می آمد، مجلس را از شور تصانیف خود چون محفل سماع عارفان در وجد و طرب می افکند. در سالهای آخر عمر، غم و اندوه او شدت گرفت و در همدان انزوا گزید و در همان جا بدرود حیات گفت. قبر وی در صحن آرامگاه ابن سیناست و سنگ مرمری بر سر قبر او نصب کرده اند که این بیت بر آن منقوش است:

عمرم گهی به هجر و گهی در سفر گذشت

تاریخ زندگی همه در در دسر سرگذشت [فرهنگ معین]

مردی زیاد حادثه بنشست

مردی چون برق حادثه برخاست

این ننگ را گزید و سپر ساخت

وین نام را بدون سپر خواست [مهدی اخوان ثالث]

مطلعهای از تصانیف عارف:

تصنیف اول: دیدم صنمی (در میافشار) که به سال

۱۳۱۵ هـ ق تصنیف شده

«دیدم صنمی سرو قد و روی چو ماهی

- الهی تو گواهی...»
- تصنیف دوم: امان امان امان (دستگاه شور) که به مناسب ورود فاتحان ملت به تهران، به سال ۱۳۲۶ هـ ق ساخته شده «مژده ای دل که جانان آمد. یوسف از چه به کنعان آمد دور مشروطه خواهان آمد...».
- تصنیف سوم: (در مایه افشاری) «نمی دانم چه در پیمانه کردی...».
- تصنیف چهارم: (در مایه افشاری) «نکنم اگر چاره دل هر جایی را، نتوانم و تن ندهم رسوایی را...».
- تصنیف پنجم: (سه گاه)
- «افتخار همه آفاقی و در منظور منی
شمع جمع همه عشاق به هرانجمنی...».
- انگیزه به وجود آمدن این تصنیف، داستانی شنیدنی و دلنشین دارد که در کلیات دیوان عارف، در صفحات ۳۴۳-۳۴۹ آمده است.
- تصنیف ششم: (در مایه افشاری) «تو ای تاج، تاج سر خسروانی. شد از چشم منست تو بی پا جهانی...».
- این تصنیف نیز سرگذشتی جالب دارد که در صفحات ۳۵۰-۳۶۰ کلیات دیوان عارف آمده است.
- تصنیف هفتم: (هنگام می) (در مایه دشتی) هنگام می و فصل گل و گشت...».
- تصنیف هشتم: سارنگ (ابوعطا)
- «دل هوس سبزه و صحرا ندارد
میل به گلگشت و تماشا ندارد...»
- تصنیف نهم: (در مایه افشاری)
- «نه قدرت که با او نشینم
نه طاقت که جز وی ببینم...».
- تصنیف دهم: (دشتی) «ننگ آن خانه که مهمان ز سر خوان برود...»
- تصنیف یازدهم: (بیات زند)
- «منم که سر دل از سینه گوشزد کردم
بجز شکایت از دست بد چه بد کردم...».
- تصنیف دوازدهم: (ماهور)
- «بلبل شوریده فغان می کند
شکوه ز آشوب جهان می کند...»
- تصنیف سیزدهم: (دشتی)
- «گریه را به مستی بهانه کردم
شکوه ها زدست زمانه کردم...».
- این تصنیف هم داستان ویژه ای دارد که در صفحات ۳۷۳-۳۷۶ کلیات دیوان عارف آمده است.
- تصنیف چهاردهم: (ابوعطا)
- «از کفم رها شد قرار دل
نیست دست من اختیار دل...».
- تصنیف پانزدهم: (ابوعطا)
- «ترک چشمش ارفتنه کرد راست
بین دو صد از این خدا فتنه خواست...».
- تصنیف شانزدهم: (شور) «چه شورها که من به باز شاهناز می کنم...».
- تصنیف هفدهم: (سه گاه) «همانندیم ما مستقل شد، ارمستان...».
- تصنیف هجدهم: (در مایه افشاری) «جان. برخی آذریا جان باد...».
- تصنیف نوزدهم: (دشتی) «شانه بر زلف پریشان زده ای؛ به به به...».
- تصنیف بیستم: (بیات ترک) «رحم ای خدای دادگر، کردی، نکردی...».
- تصنیف بیست و یکم: (در مایه افشاری)
- «امروز ای فرشته رحمت بلا شدی
خوشگل شدی، قشنگ شدی، دلربا شدی...».
- تصنیف بیست و دوم: (دشتی)
- «دل هیچ گه ز عشق تو دل ناگران نبود
بار گران عشق تو بر ما گران نبود...».
- این تصنیف نیز ماجرای دارد که در صفحات ۳۹۳-۴۰۸ کلیات دیوان عارف آمده است.
- تصنیف بیست و سوم: (بیات اصفهان)
- «تارخت مقید نقاب است...».
- تصنیف بیست و چهارم: (شور) «ای دست حق پشت و پناهت، باز آ...».
- تصنیف بیست و پنجم: (ابوعطا)
- «بهار دلکش رسید و دل به جا نباشد

سرگذشت بر حادثه‌ای در عرض چند ساعت به نحو
ابرت نقل می‌کنند و می‌نوازند. در میان سرگذشتها،
سرگذشت کوراوغلی و محمود معروف است. [فرهنگ
عاشقان نوازندگان دوره گرد آذربایجان را عاشقان
نامند. این گروهها، از سه الی پنج نفر نوازنده تشکیل
می‌شوند و ساز هر گروه، دایره، دو تار ترکی و دو نای
می‌باشد که نوازنده‌ای که دارای صدایی خوش است،
اشعاری را به زبان ترکی همراه سایر نوازندگان
می‌خواند.

عاشقها، شعر و آهنگ تصنیفها را خود می‌سازند و
داستانهای حماسی: کوراوغلی، عاشق غریب، اصلی
و کرم، عاشق مجنون و حیدربابا، از منابع مورد
استفاده ایشان است. حیات مردان بزرگ و مبارزات
مردم، منبع الهامشان است. عاشق، هنرمند مردم
است. هم شاعر و آهنگساز است، و هم رقصنده و
هنر پیشه و داستانگوست. میراث عاشقان، در حافظه
نگهداری می‌شود و انتقال این میراث از نسلی به نسل
دیگر نیز شفاهی بوده است. ساز عاشق، آلتی است
شبیه به تار، مرکب از نه سیم که کاسه آن را به سینه
می‌فشارد «آشیق» نام سرساز و جعبه کوک این ساز
است. از عاشقان مشهور، عاشق قشم، عزیز
شهنازی، عاشق مشی، عاشق عیسی و عاشق
عبدالعلی می‌توان نام برد. نمونه اشعاری که توسط
عاشق قشم خوانده می‌شود:

بلبل وطنم عاشق

تاریخها مرا به زبانها رسانده است

چراغ محبت با باد خاموش نمی‌شود

یک گلم، مرا به خار شبیه مکن

چراغ محبت خورشید و ماه است

هر کس عاشق شود در انتظار می‌نشیند.

تاریخ عاشقها از اواخر قرن نهم هجری، زمان شاه
اسماعیل صفوی، آغاز می‌شود.

عاشق کُش نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که
در کتب متقدمان مذکور است. در موسیقی ردیفی

از اینکه دلبر دمی به فکر ما نباشد...».

تصنیف بیست و ششم:

«گو به ساقی کز ایاغی تر کن دماغی

زان شرابی که شب مانده باقی...».

تصنیف بیست و هفتم: (همایون)

«باد صبا بر گل گذر کن

از حال ما گل را خبر کن...».

تصنیف بیست و هشتم:

«ژیان هاف هافو شو هاف کن ببینم

برای هاف سینه صاف کن ببینم...».

تصنیف بیست و نهم:

«باد خزان زد ناگهانی کرد آنچه دانی

برهم زد ایام نشاط و روزگار کامرانی...».

شکی نیست که عارف شاعری ایران دوست بود و
دارای عرق ملی بوده و می‌توان گفت که عاشق ایران
و حریت مردم ایران زمین بوده است و این عشق و
علاقه در خلال زندگی اجتماعی، اشعار، تصانیف
وی مشهود است لکن از ابراز این حقیقت نمی‌توان
گذشت که عارف، بر خلاف آنچه در اشعار و
تصنیفهای او صلاهی وطن پرستی و ایران دوستی را
سر می‌دهد. در محتوای دو تصنیف «دهم» [تنگ آن
خانه که مهمان ز سر خوان برود] که بمناسبت اخراج
مستشاران خارجی که رضاشاه به خدمت آنها خاتمه
داد، سروده و همچنین تصنیف بیست چهارم
«شور» [ای دست حق پشت و پناهت باز آ]

را برای بازگشت کابینه سیاه سیدضیاءالدین سروده.
که طبق شواهد تاریخی ننگین ترین کابینه ایران بوده
است.

عارف چغانه زنده. نوازنده چغانه، سرود گوی.

[فرهنگ معین]

عاشق قبیله کوچکی به نام «عاشق» در قشایی هست
که تمام افراد آن کمانچه می‌نوازند یا آواز و سرود
می‌خوانند و جز این می‌توان گفت کاری ندارند. وجه
امتیاز عاشقها از دیگران، این است که اولاً آهنگها را
دسته جمعی و به نحو ارکستر می‌زنند و ثانیاً

این روزگار، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

عافیت پور، فرح (پناهی) فرح عافیت پور (پناهی)، در هنرستان عالی موسیقی و کنسرواتوار «سانتاچلیا» ی ایتالیا تحصیل کرده و شهرت خود را به علت خواندن چند آهنگ ایرانی می‌داند.

عالی آوازه خوش آواز. خوش خوان

که دبدست بر هیچ رنگین گلی

زمن عالی آوازه‌تر بلبل (نظمی، لغت نامه)

عالی قاپو در طبقه پنجم عمارت عالی قاپو اصفهان، چند اطاق هست که از اینبه سلاجقه می‌باشد. تمام گچبری تو خالی به شکل جایگاه بطری و شیشه و جامهای شراب است، که معروف به اطاقهای خبس صوت می‌باشد و می‌گویند که در این اطاق، موسیقیدانان می‌نواختند و درها را می‌بستند و بعد، چون درها را می‌گشودند، تا مدتی صدای آواز و ساز شنیده می‌شد. چون هر اطاق، زوایای بسیار دارد، به طوری که از یک درواز کف اطاق به بالا تا طاق، تمام گچبری تو خالی است، از این جهت چون صدا کنید انعکاس رخ می‌دهد و هوا متوج پیدا می‌کند. [گاهنامه تهرانی، سال ۱۳۱۲].

عامرالحسینی، هادی وی به سال ۱۳۲۹ش، در سمت هنر آموز سرود و موسیقی آموزشگاههای تهران، به کار اشتغال داشته است. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی ص ۱۰۱].

عامیانه قطعاتی از موسیقی را گویند که مصنفان آنها، تحصیل آهنگسازی نکرده و از راه هنر نوازندگی به موسیقی واقف شده باشند و ساخته‌های آنها، سینه به سینه حفظ و نام خودشان فراموش شده باشد.

عبادی، احمد، ۱۲۸۵ - فرزند میرزاعبداللّه، در سال ۱۲۸۵ شمسی به دنیا آمد. خیلی زود پدر خود را از دست داد. سه تار را نزد خواهران بزرگتر از خود به نام مولود و ملوک آغاز کرد و در سن هجده سالگی جزو نوازندگان خوب به شمار آمد و سه تار را به طرزی دلپذیر و عارفانه می‌نواخت و از لحاظ سبک خاص خود منحصر به فرد است. در سال ۱۳۴۰ که

کنگره جهانی موسیقی در تهران تشکیل شد، عبادی با سه تار خود، کلیه نمایندگان کشورهای شرکت کننده را که در تالار هنرهای زیبا دانشگاه تهران گرد آمده بودند، مسحور ساخت و فردای آن روز، همگی اظهار عقیده کردند که: عبادی تنها نوازنده ایرانی است که موسیقی سنتی را بدون کوچکترین لغزش و انحراف، و با تکنیک صحیح و پنجه شیرین می‌نوازد. [از کوروش تا پهلوی، عزیز شمانی]

احمد عبادی از نوازندگان چیره دست و متبحری است که سالها در برنامه گلها و محافل هنری، مردم را شیفته نوای دل انگیز سه تار خود ساخته بود. مجید وفادار نوازنده ویولن، تعریف می‌کرد: روزی یکی از همسایه‌ها در اثر وارد شدن ضربه‌ای از کمد منزل به سر به حال بهت دچار شده بود و نمی‌توانست حرکت کند و با اینکه چشمان او می‌دید و ظاهر آسالم بود، قادر به درک و رویت نبود و حواس پنجگانه او به حال تعطیل در آمده بود. وفادار برای چاره جویی به دنبال احمد عبادی می‌رود که با مشورت او، نسبت به اعزام شخص ضربدیده به دکتر یا بیمارستان، اقدامی به عمل آورند. عبادی می‌گوید: «فعلاً معالجه او را به من واگذارید». سپس سه تار خود را کوک و پشت سر شخص بیمار، شروع به نوازندگی می‌نماید. در اوج شور و جذبه نوای سحر آفرین سه تار، بناگاه موسیقی را قطع می‌نماید که بلافاصله شخص بهت زده، سر خود را بر می‌گرداند و به دنبال نوای شفا بخش می‌گردد و در نتیجه، از حال بهت و حیرت در آمده سلامت خود را باز می‌یابد.

ز شوق سوز دل آمیختم به ناله ساز

که ساز در کف معبود من عبادی بود

چراغ دوده مرحوم میرزای شهیر

که شهره در همه عالم به او ستادی بود

به ساز و پنجه استاد نکه‌ها می‌رفت

که ابتکاری و ذوقی و اجتهادی بود [محمد حسین

شهریار]

عبّاس اوّل صفوی (شاه عبّاس بزرگ)، ۹۷۸ -

۱۳۸۰ ق. شاه عباس به موسیقی توجه و علاقه بسیار داشت. هر گاه که از کار سیاست و ملکداری فراغت می‌یافت، به مجلس بزم و طرب می‌نشست. نوازندگان چیره دست را عزیز می‌داشت و در حلقه ندیمان خویش داخل می‌کرد. خود نیز از فن موسیقی و رموز نوازندگی آگاه بود. گاه ساز می‌زد و گاه تصنیف می‌ساخت. تصنیفات او در سراسر ایران مشهور و زبانزد خاص و عام بوده است. اسکندر بیگ ترکمان منشی مخصوصش می‌نویسد:

«... در موسیقی و علم ادوار و قول و عمل سرآمد روزگار، و بعضی از تصنیفات آن حضرت در میانه ارباب طرب مشهور است، و زبانزد اهل ساز...».

و مورخی دیگر نوشته است:

«... همچنین در فن موسیقی و علم ادوار به ناخن تصرفات سزاوار، گره از کار قول عمل مصنفان روزگار می‌گشوده...».

و دیگری معتقد است که:

«... در موسیقی به مرتبه‌ای رسیده که جمیع مصنفان از وی طرز یابند، و چون تجنیس اسم خویش همیشه عباس آمده...».

یکی از سفیران اروپایی نیز در سفرنامه خود به ساز زدن شاه عباس اشاره می‌کند و می‌نویسد:

«... شاه از من خواست که به چند تن از همراهان پرتغالی خویش دستور دهم برای او آوازی بخوانند. من هم اطاعت کردم و همگی برای او سرودی مذهبی را به آواز خواندیم. شاه بسیار خرسند شد، و برای اینکه خوشحالی خود را آشکار کند، با یکی از آلات موسیقی نوایی زد و اشعاری به زبان فارسی خواند...».

در مجالس خصوصی و در میهمانیهای رسمی او همیشه مطربان و نوازندگان حاضر بودند و با نغمات موسیقی شخص شاه یا میهمانانش را سرگرم می‌کردند. حتی وقتی که شاه با میهمانان مشغول گفتگو بود، نوازندگان دست از کار خود نمی‌کشیدند و همچنان می‌خواندند و می‌زدند و از دستگاهی به

دستگاه دیگر می‌پرداختند. ولی در این گونه مواقع، چنان آهسته می‌زدند که صدای ساز و آواز ایشان مانع صحبت شاه و دیگران نمی‌شد. شاه عباس مخصوصاً موسیقی آهسته و ملایم را بسیار دوست می‌داشت و غالباً بی آنکه سخنی گوید، تنها می‌نشست و ساعتها به نوا و آوازی که می‌پسندید گوش می‌داد. در این گونه مواقع قیافه‌اش غمگین و متأثر می‌نمود و چون به حال طبیعی باز می‌گشت، ناگهان از جای برمی‌خاست و همچنان اندوهناک به حرم می‌رفت. مطربان حتی وقتی هم که شاه از جای برخاسته بود، دست از نوازندگی باز نمی‌داشتند، بلکه به او نزدیکتر می‌شدند و مدتی ساز زنان دنبالش می‌رفتند.

رامشگران مجلس شاه، مرد و گاه زن و گاه از هر دو دسته بودند. نوازندگان زن، گشاده روی بودند و در گوشه‌ای از مجلس دایره‌وار می‌نشستند و به کار خود مشغول می‌شدند. یکی از زنان رامشگر شاه عباس قلقل نام داشته و زنی بوده است بسیار زشت و سالخورده، ولی چون شاه او را عزیز می‌شمرد در بزرگان و سران دولت نفوذ فراوان داشته است. [زندگانی شاه عباس اول، نصرالله فلسفی، ج ۲، ص ۴۴۳ - ۴۴۴].

عبّاس و پری داستان معاشقه شاه عباس اول و خورنشان، خواهر یکی از سرداران او می‌باشد که در ایران به نام پری معروف شده بود و بر سر زبانها افتاد. شاعران و نوازندگان، شعرها و تصنیفهایی در باره این عشق به نام «عباس و پری» ساختند که تا پایان دوره صفوی نیز در مجالس بزم و سرور خوانده می‌شد. [زندگانی شاه عباس اول، فلسفی ج ۲، ص ۲۳۱].

عبّاسی، بتول، ۱۲۸۲ = بتول عباسی (روح انگیز) در سال ۱۲۸۲ ش در تهران متولد شد. ابتدا به همراهی بانو اختر السلطنه، زن دکتر سیدرضی خان که سه‌تار می‌زد، آواز می‌خوانده است، تا در یک شب مهمانی که با حسین سنجرى نوازنده مشهور تار عهد خویش که در منزل دکتر بوده، آشنا می‌شود. سنجرى چون

زادگاه خود همکاری داشت و سپس سرپرست موسیقی رادیو کرمانشاه شد و بهترین محصول کار موسیقی رادیو کرمانشاه را همراه مجتبی میرزاده و حسن زیرک و دیگر هنرمندان آن سامان، تهیه و عرضه کرد. آن گاه به تهران آمد و کار خود را در رادیو شروع کرد و آهنگهای زیادی برای خوانندگان عصر خود ساخت. او در سال ۱۳۵۸ با دریافت حقوق سپاس از رادیو، کار موسیقی را کنار گذاشت. [سپاس]

عبدالعلی میرزا - ۱۳۳۰ ق. عبدالعلی میرزا معتمدالدوله، فرزند حاجی فرهاد میرزا معتمدالدوله، ابن عباس میرزاین فتحعلی شاه قاجار، در موسیقی مهارت داشت. وی در حدود سال ۱۳۳۰ ق در گذشت. [احوال و آثار خوشنویسان.

مهدی بیانی. ص ۴۰۴.]

عبدالغفار، قرن ۱۰. عبدالغفار سالم برادر کلان عبدالفتاح خوشنویس و مردی شیرین گفتار و خوش اطوار بود. از علم ادوار و موسیقی، اطلاع داشت و به سال ۹۹۲ هـ ق تاریخ تألیف «خلاصه الاشعار»، هنوز می زیست. [احوال و آثار خوشنویسان. مهدی بیانی. ج ۲، ص ۴۰۶.]

عبدالله بن وهب، - ۱۶۹۰ ق. ابن وهب مولی خزاعه معروف به سباط.

وی از مردم مکه و از مقدمان در صنعت غنا و استاد ابراهیم موصلی بود و به سال ۱۶۹۰ ق در گذشت. [

الاعلام. زرکلی ص ۵۹۰.]

عبیده، - ۲۲۵ ق. عبیده طنبوریه از مردم بغداد و از زنانی است که صنعت غنا نیک می دانست و در آن فن، تقدم داشت و او را در ادب، معرفتی بود. برخی از معاصران وی که در این فن، عالم اند، او را استاد و رئیس در صنعت غنا دانند. از نیکویی آواز و در زیبایی صورت نیز سرآمد بود. اسحاق بن ابراهیم در وصف وی گوید: «طنبور» از جز عبیده هذیان است. وی در حدود ۲۲۵ ق در ایام معتصم عباسی در گذشت. [الاعلام. زرکلی. ص ۶۲۱]

استعداد بتول عباسی را در خوانندگی می بیند، مدت شش ماه به تعلیم او می پردازد. سپس وی را نزد استاد وزیری معرفی و در مدرسه موزیک، نام نویسی می کند و استاد وزیری تعلیم او را تقبل می کند و وی با انتخاب نام «روح انگیز»، به عقد رسمی حسین سنجری در می آید. روح انگیز چون آموزش دیده استاد بود، بعد از قمر، بهترین خواننده عصر خویش بود و صفحاتی که در آن زمان از صدای او بر می شد، در اندک مدتی نایاب می گردید. او در سال ۱۳۲۰ در اپرت مادر وطن که به ابتکار ارباب افلاطون شاهرخ به نمایش درآمد، شرکت نمود (نویسنده اصلی نمایشنامه قدرت منصور بود) و به حدی آوازش مورد توجه واقع شد که در حدود یکصد گلدان نقره جایزه دریافت نمود.

روح انگیز، سالها با رادیو همکاری داشته، گل سرسبد خوانندگان روزگار خویش بود، لکن فکری برای دوران پیری خود نکرده بود و در دوران پیری، برای امرار معاش، در کافه های درجه سه، برای میگساران می خواند.

از بهترین ترانه های وی: سرود ای وطن، چه شود گر فکنی بر من مسکین نظری و آواز دشتی است. آواز دشتی را همراه ویولن مهدی مفتاح خوانده که مفتاح، دو چهار مضرب «دشتی» و «عشاق» را در کمال مهارت و هنرمندی، در این صفحه گرامافون، نواخته است.

عبدالرزاق آواز خوشی داشته و در زمان شاه عباس صفوی، به شاهنامه خوانی می پرداخته است. [گلزار جاویدان. محمود هدایت. ج ۲، ص ۸۹۴.]

در دوران شاه عباس اول، شاهنامه خوانی می کرد و سالی سیصد تومان از شاه موجب داشت. [زندگانی شاه عباس اول. ج ۲، ص ۶۷.]

عبدالصمدی، محمد، ۱۳۱۵ - فرزند سید عبدالله، به سال ۱۳۱۵ ش در سنندج متولد شد. ابتدا وارد مدرسه موزیک نظام شد و قره نی را به عنوان ساز اختصاصی خود برگزید. وی با ارکسترهای مختلف

درجه چهارم گام نوانت شاهد است و درجه سوم «فا» هم نیم پرده بالا می‌رود و دیز می‌شود ولی در موقع فرود به حالت اصلی خود برمی‌گردد. در حقیقت عراق در نوادر مایه «سُل» بزرگ نواخته می‌شود. [مجله موزیک ایران، روح‌الله خالقی، شماره ۱۰ ص ۱۰]

آه کز یاده و پرده عراق

رفت از یادم دم تلخ فراق [مولوی]

و مقام عراق را گوید شنیدنش برای مزاجها و دفع سرسام و خفقان و مالیخولیا، نافع است تأثیرش از برج جوزا با شعبه مخالف.

زوی بر آسمان گردی چوماهی

اگر خوانی عراق چاشنگاهی [خواجه عبدالرحمان بن سیف‌الدین غزنوی].

تا مطربان زنند لبینا و هفت خوان

در پرده عراق و سرزیر و سلمکی [میرزائی]

عراقی وار بانگ از چرخ بگذشت

به آهنگ عراق این بانگ برداشت [نظامی]

عراقی «چرده عراقی»، از آهنگهای موسیقی است. پرده عراق:

بعد از عراق جایی خوش نایم هوایی

مطرب بزن نوایی زان پرده عراقی [سعدی، لغت‌نامه]

عربانه دف و دایره، دایره حلقه‌دار. [فرهنگ معین]

عَرطبة رود یا طنبور یا طبل حبشی.

عود، که از ملاهی است و گویند طنبور. و گویند

طبل. و گویند طبل حبشه. کوبه. طبلک و آن را از

مغرب از فارسی دانند [لغت‌نامه]

عَرعر کردن ادا کردن صوت خررا.

کنایه است از بد آواز خواندن. [فرهنگ لغات

عامیانه]

مجازاً و در مقام استخفاف نسبت ناخوشایندی به

آواز نامطلوب.

عِرْفان نام زنی سرودگوی که در این فن بد طولایی

داشت. یکی از مغنیها و آوازخوانهای عصر عباسی،

و معاصر عرب‌المأمونیه بوده است. [لغت‌نامه]

عَتَب چوبهای بهن که بر عود نهند تا تارهای عود را بدان دراز کنند. [لغت‌نامه]

عَثاث ترنم در غنا. جمع عَث. [اقترب‌الموارد]

عَجَب رود نام سازی است که می‌نوازند و بعضی گویند: از قسم مزامیر است که سازهای نی باشد و بعضی صدا و آواز ساز نی را «عجب رود» گویند.

[برهان قاطع]

چو هندو نوازد عجب رود خوش

بخندد عجب رود بر دست او [امیر خسرو دهلوی]

عَجَم نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که فقط نام آن برای ما به جای مانده است. در موسیقی کنونی ایران، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

عَجَم گردی نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم، که تنها نام آن بر جای مانده است. در موسیقی کنونی این روزگار، گوشه‌ای بدین نام وجود ندارد.

عَدَل نام گوشه‌ای یا لحنی از موسیقی قدیم ایران، که تنها نام آن بر جای مانده است. در موسیقی کنونی ایران، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

در برخی از کتب متقدمان، دور عدل هم آمده است. محتملاً یکی از ادوار قدیم بوده است.

عِذرا نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که تنها نام آن بر جای مانده است. از چگونگی نوای آن، اثری در دست نیست.

عراق عراق مقام نهم از دوازده مقام اصلی بوده است ولی در این دوران، یکی از گوشه‌هایی است که در مایه افشاری و دستگاههای ماهور راست پنجگاه اجرا می‌شود.

این مطرب از کجاست که ساز عراق ساخت

و آهنگ بازگشت به راه حجاز کرد

مطربا پرده بگردان و بزن راه عراق

که بدین راه بشد یار و زما یاد نکرد

نوای مجلس ما را چو برکشد مطرب

گاهی عراق زند گاهی اصفهان گیرد

مقامی است از موسیقی و آن گوشه‌ای است از «نوا» که در افشاری و ماهور هم به کار می‌رود. در عراق

صحیح آن عَرُک به غین معجمه است. ←
 [عَرُک، برهان قاطع، لغت‌نامه]
 عَشاق گوشه‌ای است که در دستگاه‌های همایون و نوا
 و آوازهای دشتی و اصفهان اجرا می‌شود.
 یکی از مقامات دوازده گانه موسیقی قدیم است که
 گام آن چنین بوده است:



عشاق تراقد حسینی است چو راست
 در پرده بوسلی رهای و نواست
 نوا را پرده عشاق آراست
 در افکند این غزل را در ره راست
 بونصر تو در پرده عشاق رهی زن
 بوعمرو اندر صفت گل غزلی گوی [فرخی]
 بر سرو زند پرده عشاق تذرو
 و روشنای زند بر سر هر مغروسی [منوچهری]
 و پرده عشاق و صفاهان و حجاز است
 از حنجره مطرب مکروه نزیبد [سعدی]
 سعدی از پرده عشاق چه خوش می‌نالد
 ترک من پرده برانداز که هندوی توام [سعدی]
 مقام عشاق فایده دارد برای مرضهای مزمن مهلک
 مثل امراض قدیمین و نقرس و بادهای گرم و خشک
 و تر و عشاق را از برج عقرب تأثیر گرفته و گفته:
 بخوان عشاق را در روز مجبور
 شوی چون از وصال دوست مهجور [خواجہ
 عبدالرحمان بن سیف‌الدین غزنوی]
 آواز عشاق هم محرک شوق و مهیج عشق و آرامش
 نفس است مانند عشق شخصی به زن و یا کنیزش،
 ولی به زنان بدکار و کودکان حرام است. [کیمیای
 سعادت]
 عَشاقِ تُرکی نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم است. در

عرقصه رقصیدن. [اقرب الموارد. لغت‌نامه]
 عَرُک صوت و آواز. [فرهنگ ناظم الاطباء. لغت‌نامه.]
 عَرُک دَف و طبل. [لغت‌نامه]
 عَرُوس آرغنون، زن کنایه از سنار زهره که
 ربه النوع طرب است و آسمان سوم جای اوست.
 [لغت‌نامه]

عَرُوض الَبَلَد قسمی از قول و حراره و تصنیف و کخ
 کخ و شرقی و زجل و موشح و موشحه و کاری و کان
 و کان و موالیا و قوما و ملعبه. [لغت‌نامه]

عَرُوب مَأمُونِیَّة، ۱۸۱-۱۲۷۷ق. از زنان شاعرو
 معنی و ادیب و عود نواز بود. گویند که وی دختر
 جعفر بن یحییای برمکی است. به سال ۱۸۱ق در بغداد
 متولد شد و در کاخهای خلفای عباسی پرورش یافت
 و چون مورد توجه مامون خلیفه قرار گرفته و از
 نزدیکی او گشته بود، نسبت بدو یافته است.
 در صنعت غنا، شهرتی بسیار داشت و اخبار بسیاری
 در این مورد از وی نقل کرده‌اند. نیز گویند که قریب
 یک هزار صوت در غنا ساخته است. به سال ۲۷۷ق
 در سامرا در گذشت. [لغت‌نامه]

عَرَّال گوشه‌ای از دستگاه همایون که به شماره ۲۹ در
 کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی به چاپ
 رسیده است.

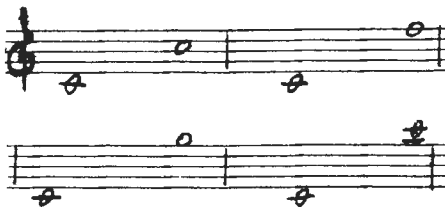
نام پرده‌ای از موسیقی است که آن شعبه‌ای از زنگوله
 باشد و آن را به تخفیف‌زاه نیز خوانده‌اند. [آندراج،
 غیاث اللغات]

عَرَّة المِیلا زنی مغنی، و از اولین کسانی بود که غنای
 موقع را در حجاز خواند. او از موالی انصار بود. رویی
 زیبا داشت و در مدینه اقامت می‌گیرد. و در باره
 مهارت او در غنا و در نواختن عود، داستانهای
 بسیاری نقل کرده‌اند. [الاعلام، زرکلی ج ۵، ص ۲۳.
 لغت‌نامه]

عَرَف طنبور زدن و جز آن. [لغت‌نامه]
 عَرُک یک نوع ساز شبیه به تار. سازی است و در
 «نسخه میرزا» در «مؤید» به معنی طنبور هم آمده.
 نام سازی است که مشابه سه تار ترکی باشد. و ظاهراً

عظام هر فاصله‌ای که از یک اکتاو بیشتر باشد، در موسیقی قدیم ایران، مرکب یا عظام نامیده می‌شده است ولی هر فاصله بزرگتر از هنگام عظام شمرده نمی‌شود بلکه منظور چهار فاصله زیر است:

- ۱- هنگام درست که در اصطلاح قدیم البعد ذوالکل نامیده می‌شده است.
- ۲- دوازدهم درست که ذوالکل والخمس نامیده می‌شده است.
- ۳- یازدهم درست که ذوالکل والاربع نامیده می‌شده است.
- ۴- پانزدهم درست یا فاصله بین دو هنگام که ذوالکل مرتین نامیده می‌شده است.



عُقده گشا گوشه‌ای از دستگاه شور است. در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی به شماره ۴۵ از دستگاه شور به چاپ رسیده است.

عَقِیرَة آواز سرودگوی و قاری. صوت مفتی. [لغت نامه] عَقِیلَة از زنان مغنی و آوازخوان بود. وی معاصر معبد، مغنی مشهور بوده است. [اعلام النساء]

علامت ترکیبی در سمت چپ حامل بعد از کلید علامت تغییر دهنده نت را مانند دیز و بمل بر روی حامل می‌گذارند که مشخص کننده گام قطعه موسیقی است و این علامات را علامت ترکیبی نامند.



موسیقی این دوران، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد. عشرت انگیز نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که در کتب متقدمان، ذکر آن آمده است لکن در موسیقی ردیفی موجود، اثری از این گوشه در دست نیست.

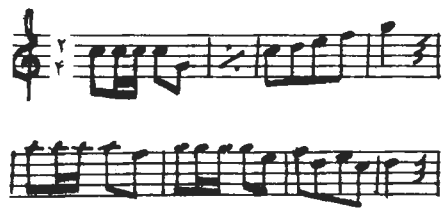
عشرتی قلندر معاصر صفویه بوده ولی مولدش معلوم نیست. در علم ادوار دست داشته. [گلزار جاویدان. محمود هدایت. ج ۲، ص ۹۳۰]

عَشیران گوشه‌ای از دستگاه نواست در «کتاب دوم ویولن» استاد صبا. در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی به شماره ۲۰ به چاپ رسیده است. شعبه پنجم از شعب بیست و چهار گانه موسیقی، که قدما آن را جزو «حسینی» می‌دانستند ولی حسینی امروزه از قطعات «نوا» ست.

شعبه‌ای از بوسلیک. [فرهنگ معین]

عَشیران العجم نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم، که تنها نام آن بر جای مانده است. در موسیقی این روزگار، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

عَضو جُمْلَه یک جمله موسیقی دارای دو یا چند قسمت کوچکتر موسوم به عضو جمله است و هر عضو هم ممکن است از دو جزء کوچکتر تشکیل شود که به رسم جمله نامیده می‌شوند.



علم الغنج علم الغنج را بعضی از فروع علم موسیقی شمارند و گویند: آن علمی است که گفتگو می کند از چگونگی صدور افعالی که دوشیزگان و زنان زیبارو و ظریف کنند، و اگر حسن ذاتی با غنج متکلفانه یا عرضی باشد کامل نیست، و هر چیز ملیح، ملیح است و در صورتی که این غنج، در اثنای مباشرت و آمیزش با زنان و امثال آن باشد، محرک است و این در شرع مجاز است؛ و زنان عرب، به خوبی غنج و ناز کردن در میان مردان شهرت دارند. [کشف

الظنون. صفحه ۱۲۱۰ به (اختصار). لغت نامه]

علم اوسط موسیقی یا علم الحان. [لغت نامه]

علم تالیف علم موسیقی است و آن از اصول ریاضی و علمی است که در آن از احوال نغمه ها بحث می شود. پس موضوع آن، نغمه هاست. [کشف اصطلاحات الفنون. احمد جودت ج ۱، ص ۸۹. لغت نامه]

علم موسیقی موسیقی صنعت ترکیب صداهاست، به طوری که گوش از شنیدن آن لذت ببرد. علم موسیقی به چند رشته مختلف تقسیم می شود که هر یک علمی جداگانه است. مانند:

تئوری، هارمونی، کنترپوان، ارکستراسیون، سازشناسی، ارکسترشناسی، رهبری، آکوستیک و غیره.

علی اصفهانی ← ابولفرج اصفهانی، ۲۸۴ - ۳۵۶ ق.

علی اکبر خوان علی اکبر خواننده. آن که در صحنه تعزیه، وظیفه علی اکبرین حسین (ع) را ایفا کند.

[فرهنگ معین]

علی اکبر خوانی عمل و شغل علی اکبر خوان.

[فرهنگ معین]

علی اکبر شاهی معروف به «میرزا علی اکبر آبدارخانه»، از شاگردان محمد صادق خان بود. زمانی لقب آبدارخانه به او داده شد، که در نتیجه اختلاف بین ظل السلطان و نایب السلطان (پسران شاه) بر سر تصاحب او، به آبدارخانه شاهی پناهنده شد. صفحه ای از علی اکبر شاهی برجا مانده به نام

علامت تغییر دهنده هر علامتی که نت را بم یا زیر نماید، و آن در جلونت سمت چپ صوت منظور واقع می شود و صوت را از آنچه هست، زیرتر یا بم تر می نماید.

سری یک چهارم پرده صدا را زیرتر می کند.

P کرن یک چهارم صدا را بم تر می کند.

دیز نیم پرده صدا را زیرتر می کند.

b بمل نیم پرده صدا را بم تر می کند.

xx دیز مکرر یک پرده صدا را زیرتر می کند.

bb بمل مکرر یک پرده صدا را بم تر می کند.

b بکار نت را به صدای اصلی برمی گرداند.

علامت عرضی علامتی است مانند: دیز، بمل، کرن، سری، بکار، دیز مکرر، بمل مکرر، که در طول یک قطعه موسیقی بیاید که این علامت عرضی غیر از علامات تغییر دهنده بعد از کلید و قطعه یا قسمتهای دیگر است. چون در طول یک آهنگ موسیقی می آید علامت عرضی نامیده می شود.



علم الاصوات فیزیک صوتی یا علم الاصوات، ثمره مرتعش ساختن هوای مجاور به وسیله فشار خارجی است. ارتعاش حاصل از پاره شدن هوا، ممکن است شدت و ضعف داشته باشد. اگر ثانبیه را واحد سنجش فرض کنیم، هر اندازه شدت ارتعاش در ثانبیه قویتر باشد، صوت دارای طول موج بیشتری است، و هر اندازه تعداد ارتعاشات در ثانبیه بیشتر باشد، صوت زیرتر و هر اندازه ارتعاش کمتر باشد، صوت بم تر است.

علم الایقاع هر اصل موسیقی نیز متضمن نقراتی است (با زمانها یا کششهای گوناگون). مجموع اصل و نقره و زمانهای موجود در آن را ایقاع می گویند و دانش این فن را «علم الایقاع» یا وزن شناسی می نامند. [حافظ و موسیقی، حسینعلی ملاح.

ص ۱۵۷.]

که در کتب متقدمان ذکر آن آمده، لکن از چگونگی نوای آن اثری در دست نیست.

عماد، کاظم یکی از نوازندگان ویولن است که ویولن را برای دل خود می‌نواخت، مقالات مربوط به موزیک را ترجمه می‌کرد و در مجله «موزیک ایران» به چاپ می‌رسانید. وی، به آمریکا رفته و در آن دیار سکونت گزیده است.

عمادالدین یزدی سید عمادالدین یزدی. وی از جمله شعرای دربار سلطان حسین بایقرا معاصر امیر علیشیر نوایی است و امیرعلیشیر در «المجالس النقیس» گوید که: او عراقی است و مولدش در یزد بود، و چون به هری رفت، قانون می‌نواخت و از سلطان و نیز از مردم خراسان التفات بسیار یافت اما عقل معاش نداشت و هر چه یافت ضایع ساخت. [مجالس النقیس]

عمر الوادی عمر بن داوود بن راذان مهندسی بود ایرانی و اهل مدینه که شاگرد حکم الوادی و نیز تنی چند از آوازخوانان مکه بود و در موسیقی، به پایه بلند رسید. [اثر پیشگفته امام شوشتری. ص ۷۱]

عَمَل عمل در اصطلاح موسیقی قدیم به معنای ترکیب آهنگ، ابداع لحن و بداهه نوازی یا بدیهه سرایی است. همچنین به نوعی از تصنیفها نیز اطلاق می‌شده است.

تصانیف و عمل موسیقی یازده قسم است بر این موجب:

- ۱- نوبت ۲- بسیط ۳- کل الضروب ۴- ضربین ۵- کل النعم ۶- نشید عرب ۷- عمل ۸- صوت ۹- پیشرو ۱۰- زخمه ۱۱- قطعه [صفی‌الدین ارموی]

مراد از تصنیف آهنگسازی و تألیف نغمه‌هاست. و اما عمل و آن را بر ابیات پارسی سازند و آن طریق جدول بود و صوت میانخانه و تشیعیه و بازگشت و گاه در وسطه دو صوت سازند و بازگشت هم سازند (گاه یکی به الفاظ نقرات و دیگر به ابیات و اشعار، یا هر دو با الفاظ نقرات یا هر دو با اشعار).

[مقاصدالاحان]

آواز دلاویز که در آن رهاب و مسیحی را با سنتور نواخته است. [از کورش تا پهلوی. عزیز شعبانی ص. ۱۶۳]

علی بن حسن ابن حسین، مکنی به ابوالحسن و مشهور به ابن طرخان، از استادان موسیقی و غنا [لغت‌نامه]

علی بن حسن - ۷۲۱ ق. ابن حسن، ملقب به ابوالفرج، موسیقیدان متوفی در سال ۷۲۱ ق. او را کتابی است در موسیقی. [معجم المؤلفین. ج ۷ ص ۵۹]

علی بن مقلد، - ۵۱۷ ق. ابن مقلد ندیم، مکنی به ابوالحسن. وی موسیقیدان بود و در غنا و آهنگهای مختلف دستی داشت و مدنی ندیم المستظهر والمستر بوده است و در سال ۵۱۷ ق درگذشت. او را کتابی است در آغانی. [معجم المؤلفین. ج ۷، ص ۲۴۷]

علی بن نافع ابن نافع، مکنی به ابوالحسن و ملقب به زریاب، مولای مهدی خلیفه عباسی و موسیقیدان مشهور. [لغت‌نامه]

علی خان علی خان، مشهور به نایب السلطنه، نوازنده نی و خواننده مشهوری بوده و همکاری زیادی با علی اکبر شهنازی نوازنده تار داشته است. [از کورش تا پهلوی عزیز شعبانی]

علی علویه ابن عبدالله بن سیف یا یوسف، مکنی به ابوالحسن و مشهور به علویه، موسیقیدان بغدادی. اصل او از شغد بود و علم موسیقی را نزد ابراهیم موصلی آموخت و در آواز و آهنگسازی و نواختن عود، مهارتی بسزا یافت. وی در دربار امین خلیفه عباسی رامشگری می‌کرد و تا عهد المتوکل در قید حیات بود. و تره‌های عود او مقلوب و معکوس بود، بدین ترتیب که «بم» در زیر همه قرار داشت و بالای آن «مثلت» و سپس «مثنی» و آن گاه «زیر». او را با امین و مأمون و معتصم و ابراهیم بن مهدی، خلفای عباسی، اخبار و حکایاتی است. [الاعلام. زرکلی، ج ۵، ص ۱۱۸]

علی کردان نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران است

جهت رقاصی تربیت می‌کنند. [فرهنگ معین]
عَنْدَلِیبِیِ سالم، محمد جلیل، ۱۳۳۳ - محمد جلیل
عندلیبی سالم فرزند عبدالخالق، به سال ۱۳۳۳ ش
در سنندج متولد شد. سنتور را نزد داریوش صفوت
یاد گرفت و مدتی هم پیش نورعلی خان برومند تلمذ
کرد و اکنون (۱۳۶۳) سرپرستی ارکستر سنتی
شماره ۲ مرکز سرود وزارت ارشاد اسلامی را به
عهده دارد. خلیفه عبدالصمد عندلیبی، پدر بزرگ
وی نیز یکی از دف‌زنهای خوش صوت دراویش
قادریه تکایای سنندج در زمان خود بود.

عَنْقَا آهنگی است از موسیقی. نام سازی است که
گردنی دراز دارد. [فرهنگ معین]

جمال زهره پس پرده خجالت ماند
ز بس که بلبل خوش نغمه راه عنقا زد
نام سازی است که گردنی دراز دارد. [لغت‌نامه]
به پیروزی و بهروزشین می‌خور به کام دل
به لحن جنگ وطنبور و رباب و بریط و عنقا [مسعود
سعد]

عواد عودزن. نوازنده عود. کسی که عود نواز.
می‌خوشخواره خوش بو همی خورد در باغ
قمری و بلبل عواد خوش و صناع است [مسعود سعد]
عوَادَة زن عود نواز و رباب نواز. [عواد فرهنگ
ناظم الاطبا]

عود این ساز در اصل همان بریط ایرانی بوده و از
سازهای بسیار قدیمی است. فارابی برای اول دفعه به
شرح آن پرداخته و چون آن را از سایر سازهای
معمول زمان خود کاملتر دانسته، مورد آزمایشش
قرار داده است. در قدیم، عود دارای چهار وتر بود.
بعداً وتر پنجمی هم به آن اضافه شده است. ابتدا،
وترهای عود فرد بودند ولی بعدها برای آنکه صدای
آن قویتر شود، هر یک از اوتار آن را جفت بسته‌اند،
بدین قرار:

۱- بم ۲- مثلث (سه‌تا) ۳- مثنی (دوتا) ۴- زیر ۵- حاد
پرده‌هایی را که روی عود بسته می‌شده، در اصطلاح
قدیم، دستان می‌گفته‌اند و عمل پرده‌بندی را دستان

عمل ابداع لحن و ترکیب ارتجالی آهنگ به صورت
بالفعل است. عبدالقادر مراغه‌ای تصنیفی به نام
«عمل گیسو» داشته است که از چگونگی لحن آن
اثری باقی نیست.

مطرب از درد محبت عملی می‌پرداخت
که حکیمان جهان را مژه خون بالا بود
مغنی ز اشعار من یک غزل
به آهنگ جنگ آور اندر عمل
هم ز تصنیفات در کار عمل
می‌توانی زد تواندر این محل^۱

عَمَل گیسو نوابی است از موسیقی که به هندی دهنای
سری گویند. [لغت‌نامه]

عَمَلَة طَرَب هنیت مطربان. گروهی که با تفتی و
نواختن آلات موسیقی، ایجاد طرب کنند. [فرهنگ
شعوری. ج ۲، ص ۱۶۳. لغت‌نامه]

عمو نوروز نوازنده دوره گردی بود در کرمانشاه و به
دف زنی اشتغال داشت و در هنگام نواختن دف، با
مهارت خاصی، بشکنهایی نیز با دهان خود می‌زد.
[مجنتی فاطمیان.]

عُنَاب در این بیت از منوچهری:
ابر زیر و بم اعشی قیس
همی زد زنده به مضراها

نسخه به دل به جای مضراها «عناها» دارد که مؤلف
احتمال داده‌اند «عنا» نام سازی باشد. و نیز
می‌توان آن را به معنی سرانگشتان پنداشت، چنان که
«عنا» در فرهنگها به معنی انگشتان آمده است.
[لغت‌نامه]

عَنْتَر پستانداری است از راسته پریمات‌ها، جزو دسته
میمونهای دم دار و از گروه کارتینین‌ها، که جدار
بین دو سوراخ بینی آن نازک است. دم این حیوان
هرگز گیرنده نیست. انتهای بدن وی نزدیک به
نشیمگاه، دارای پنبه‌های قرمز رنگ است. رقاصان
و مطربان دوره گرد انواع مختلف این حیوان را

۱- مراد از «این محل»، مقام چهارگاه است.

عود. زهیج باغ شنیدی نوای عود نواز
 زهیج خانه شنیدی سرود رود سرای [فرخی]
 عودی، حسین عود را بمزه نواخته چیزها به مزه
 می گفت. تارهای عود را یک کرده «همکوک»
 می نواخت. عیش این بود که بسیار با ناز می نواخت.
 یک نوبت «شعبان خان» او را نواختن می فرماید؛
 تکلف کرده، بد می نوازد؛ هم ساز خود را نیاورده
 ساز کار نا آمدنی می آرد. شعبانخان فهمیده می فرماید
 او را گردن می زنند. [با برنامه. ص ۱۱۶]
 عودی، کمال الدین، قرن ۱۰. یکی از نوازندگان
 عود در اواخر دهم هجری قمری، حوالی سال

۹۹۹ ه.ق. کمال الدین عودی و محمد حسین
 طنبوره ای که از سیستان آمده بودند، بلبلان گلزار را
 از نغمه سرایی معاف داشته به هزار ترانه به نغمه
 سرایی مشغول بودند. [احیاء العلوم، ص ۳۶۷]
 عَیْرِ طَبِل و دهل. [فرهنگ ناظم الاطباء]
 عیسی ظاهراً نام بربط زنی بوده که رودکی در بیت
 ذیل از او نام برده است:
 بربط عیسی و فرشهای فوادی
 چنگ و دف و پرده های چابک جانان [شرح احوال
 رودکی، ص ۵۰۶-۵۰۷ و ۱۰۱۰].



استعمال شده، چه در ترکی به معنی آواز با گریه و فریاد گلوست. [لغت نامه]

غرچه نوایی است از موسیقی قدیم. [فرهنگ معین]
در موسیقی ردیفی ایران، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد. احتمالاً بایستی «قرچه» باشد که در دستگاه شور اجرا می‌شود.

غرد آن که آواز می‌خواند. [دزی. ج ۲، ص ۲۰۶].
غرد آواز گردانیدن به نغمات و سرود. تغرید.
[لغت نامه]

غرد هر آواز خوان خوش صوت. [معجم البلدان]
غرش نوایی است از موسیقی. [لغت نامه]
در موسیقی نت شده ایران، لحنی بدین نام باقی نیست.

غرْمبا غُرْمب در تداول عامه، آواز طبل و دهل:
غرْمبا غُرْمب هفت شبانه روز عروسی کردند.
گُرْمبا گُرْمب. غرْمبا غُرْمب. گرنبا گُرْمب. [لغت نامه]
غرْمبا غُرْمب در تداول عامه: حکایت صوت طبل پیوسته. با آواز طبل و دهل، هفت شبانه روز غرْمبا غُرْمب (گُرْمبا گُرْمب) عروسی کردند.

غرْمبا غُرْمب. گرنبا گُرْمب. گرمبا گُرْمب [لغت نامه]
غرْنگ نوایی است از موسیقی. آه و ناله و فریاد.
[فرهنگ معین]

در موسیقی ردیفی ایران، گوشه‌ای به این نام به چاپ نرسیده است.

غُر و نای میان تهی باشد که نوازند و به عربی مزمار

غ حرف بیست و دوم الفبای فارسی و حرف نوزدهم از الفبای عربی و یکی از حروف صامت، که آن را در حساب ابجد (جمل) عدد ۱۰۰۰ محسوب دارند.

غازی گرای - ۱۰۱۶ ق یکی از خانان کریمه و پسر دولت گرای خان است. مردی عالم و ادیب بود. به علم موسیقی هم انتساب داشته، در آن تألیفاتی بسیار دارد. به اقسام سازها آشناست. قلم اگر سالها بنویسد نمی‌تواند شرح اوصاف حمیده او را به پایان برساند. مشارالیه به سال ۱۰۱۶ هـ در ۵۵ سالگی، از مرض طاعون درگذشت و در شهر باغچه سرای در آرامگاه پدرش وی را به خاک سپردند. [لغت نامه]

غانی سرود کننده [غیاث اللغات، لغت نامه].
غباری غباری استرآبادی. صاحب «مجالس النقایس» آرد. مردی فقیر است. خط را غبار خوب می‌نوشت و در موسیقی مهارت تمام داشت و در آخر عمر دیوانه شد. [مجالس النقایس. ص ۷۷ و ۲۵۳]

غباری غباری جیلانی، غبارنویس است، ساز را هم بد نمی‌زند. [مجمع الخواص. ص ۳۱۰]
غچک غچک. غُزک. کمانچه. طنبور. غیچک.
[لغت نامه]

مجلس دلکش گل تابود بی‌مطرب
شده بلبل غچکی شاخ گل و غنچه غچک [شاه طاهر]
دف و چنگ و ریاب و زنبوره

غچک و نای و بربط و طنبور [نزاری قهستانی]
گویا این لفظ از ترکی آمده که مجازاً در قسمتی ساز

و سپس به طوس رفت. در آنجا، خانقاه و مدرسه
بگرد و به عبادت و تدریس پرداخت، تا در چهاردهم
جمادی‌الآخر سال ۵۰۵ ه‍.ق درگذشت. از کتب
مشهور او یکی کتاب «احیاء العلوم» است در اخلاق.

[لغت‌نامه]

اهمیت غزالی از نظر یک موسیقیدان عقیده‌ای است
که وی در باره موسیقی از جنبه مذهب ابراز کرده
است. غزالی در کتاب «احیاء العلوم الدین» با
جملات ذیل، موضوع حرام بودن موسیقی را امری
بی‌معنی و ناصواب دانسته است «... چرا حرام است؟
از آن جهت که خوش است که خوشیها حرام نیست
آواز بلبل خوش است و حرام نیست. سبزه و آب
روان و نظاره گل و شکوفه، خوش است و حرام
نیست. پس آواز اندر حق گوش، همچون سبزه و آب
روان است اندر حق چشم؛ و همچون بوی مشک
است اندر حق بینی، و همچون طعم خوش است اندر
حق ذائقه؛ و همچون حکمت‌های نیکوست اندر حق
عقل. و این خواص را لذت است؛ چرا باید که حرام
باشد». غزالی در کتاب «احیاء العلوم الدین» که از
هشت باب و چهل فصل تشکیل می‌شود، بخشی را به
آوازا و سازهای متداول میان صوفیان اختصاص
داده است. [صاحبان رسالات موسیقی، «مجله

موسیقی» شماره ۱۲۱، ص ۵۴. حسینعلی ملاح]

غَزَک نام سازی است [آندراج، لغت‌نامه]

غَزَل غزل در اصطلاح موسیقی، به نوعی خاص از
تصنیف یا ترانه اطلاق شده است.

بباید دانست که اعظم و اشکل تصانیف نوبت مرتب
است، و قدما آن را چهار قطعه ساخته‌اند:

قطعه اول را «قول» گویند و آن بر شعر عربی باشد،
قطعه ثانی را «غزل»، و آن بر ابیات پارسی بود.

قطعه ثالث را «ترانه»، و آن بر بحر رباعی باشد.

قطعه رابع را «فروداشت»، و آن قول باشد.

مقاصد الالحان. عبدالقادر مراغی]

... و به حکم آنک ارباب صناعت موسیقی بر این
وزن الحان شریف ساخته‌اند و طریق لطیف تالیف

خوانند. [برهان قاطع. لغت‌نامه]

غَرِیب نام یکی از نواهای موسیقی قدیم ایران است که
تنها نام آن به یادگار مانده است. از چگونگی لحن
آن، اثری در دست نیست.

مغنی بیار آن نوای غریب

نو آیین تر از ناله عندلیب [نظامی]

نام کنیز آواز خوانی بود که مأمون خلیفه عباسی وی
را برای محمدبن حامد تزویج کرد. [تاریخ الخلفاء.

ص ۲۱۶]

غَرِیب، غلامحسین، ۱۳۰۲ - غلامحسین غریب
گرگانی در سال ۱۳۰۲ شمسی متولد شد و
تحصیلات خود را در کنسرواتوار تهران به پایان
رسانید. ساز تخصصی او قره‌نی بود و مدت بیست
سال به تربیت شاگردان این ساز همت گماشت و
بیشتر فارغ‌التحصیلان رشته قره‌نی موزیک نظام، از
شاگردان وی هستند. در سال ۱۳۳۵ به مدت یک
سال برای مطالعه موسیقی به ایتالیا رفت. در سال
۱۳۳۶ به ایران مراجعت کرد و به سمت معاون
هنرستان عالی موسیقی برگزیده شد. در سال ۱۳۳۸
به سمت ریاست کنسرواتوار انتخاب شد و مدت
سیزده سال نیز ریاست هنرستان عالی موسیقی را
عهده‌دار بود. [از کورش تا پهلوی. عزیز شمانی.]

غَرِیض سرودگوی نیکو. هر سرود تازه سراییده شده
[لغت‌نامه]

غَزَالان کنایه از غزلخوانان و مطربان است که مراد،
خواننده و سازنده باشد. [برهان قاطع، لغت‌نامه]

غَزَالی، ابو حامد محمد بن محمد بن محمد بن
احمد طوسی، ۴۵۰ - ۵۰۵ ق. زین‌الدین

محمد بن محمد بن طایوس طوسی، ملقب به
حجة الاسلام، مولد او به طوس به سال ۴۵۰ ه‍.ق.

ابتدا در نیشابور نزد امام الحرمین ابوالمعالی جوینی
به تحصیل علوم اشتغال ورزید و در سال ۴۸۰ ه‍.ق به

بغداد رفت و مدرسی نظامیه بدو تفویض شد و ده

سال در آنجا بپود. آن گاه از عراق به موطن خود
بازگشت و چندی نیز در نظامیه نیشابور تدریس کرد

سکینه دختر حسین آواز خواند. عود و دف و قضیب را خوب می‌نواخت. به سبب زیبارویی که داشت، به لقب غریض ملقب گردید. در اعلام «المنجد» آمده: غریض یکی از پنج مغنی بزرگ عرب به‌شمار می‌آید. وی در نوحه‌گری دست داشته است. متوفی در یمن به سال ۹۵ ه.ق. = ۷۱۴ م. [لغت‌نامه]

غریو نوایی است از موسیقی. [فرهنگ معین]

در موسیقی ردیفی ایران، گوشه‌ای به نام «غریو» وجود ندارد.

غزال نوایی است از موسیقی. [لغت‌نامه]

یکی از رقاصان مخصوص شاه، که بیشتر در خلوتگاه عیش و نشاط برای او و نندیمان نزدیکش می‌رقصیده، زنی ارمنی بوده است به نام غزال. این زن، خو بروی و سیاه ابرو و گشاده پیشانی و بلند گیسوی و شیرین زبان و مجلس آرا بود و شاه عباس او را از همه مطربان خود عزیزتر می‌داشت.

در باره آغاز کار او نوشته‌اند که چون شاه عباس، ارامنه را از جلفای ارس به اصفهان فرستاد و در محلی که بعد از این به جلفای اصفهان معروف شد، جای داد، غزال که شوهرش مرده بود، دیگر شوهر نکرد و در جلفا مسکن گزید روزی که شاه برای گردش به جلفای اصفهان رفته بود، همه زنان آنجا از خانه‌ها بیرون دویدند تا شاه را از نزدیک ببینند غزال هم در میان ایشان بود. شاه که زنان ارمنی را بدقت از نظر می‌گذرانید، چون چشمش به غزال افتاد، عنان اسب را کشید و یکی از خواجه سرایان را به تحقیق احوال وی روانه کرد. همین که خواجه بازگشت و شاه را از نام و نشان و مسکن غزال آگاه ساخت، شاه به کدخدای جلفا فرمانی فرستاد که بی‌درنگ آن زن را نزد وی فرستد. کدخدا نیز ناچار اطاعت کرد، و چون غزال به خدمت شاه آمد، چنان او را فریفته خود ساخت که از آن پس همیشه در سفر و حضر با وی بود. هر وقت که شاه با ندیمان به باده‌نوشی و نشاط می‌نشست، او به رقص و آواز برمی‌خاست و با حرکات زیبا و پایکوبیهای سرورانگیز دل‌آزاه

کرده و عادت چنان رفته است که هر چه از آن جنس بر ابیات تازی سازند، آن را قول خوانند و هر چه بر مقطعات پارسی باشد، آن را غزل خوانند. اهل دانش این ملحونات را ترانه نام کردند و شعر مجرد آن را دوبیتی خوانند، و برای آنک بنای آن بر دوبیت بیش نیست، مستعر به آن را رباعی خوانند، از بهر آنک بحر هزج در اشعار عرب مربع‌الاجزا آمده است. [المعجم فی معاییر اشعار العجم. ص ۸۵]

چامه، که اعراب آن را غزل یا قول و غزل گویند، تصنیفی است عاشقانه. اشعارش بنا بر معمول دوازده هجایی بوده و آهنگ آن نیز وزنی نسبتاً سبک داشته. [مقدمه هفتصد ترانه کوهی کرمانی. به قلم ملک الشعرای بهار.]

سراینده‌ای این غزل ساز کرد
دف و چنگ و نی را هماواز کرد [فردوسی]

مطرب همین طریق غزل گونگاه‌دار
کاین ره که برگرفت به جایی دلالت است [سعدی]

غزل‌سرای ناهید صرفه‌ای نبرد
در آن مقام که حافظ برآورد آواز [حافظ]

زبور عشقنوازی نه کار هر مرغی است
بیا و نوگل این بلبل غزلخوان باش [حافظ]

بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود
این همه قول و غزل تعبیه در منقارش [حافظ]

ساقی به صوت این غزل کاسه می‌گرفت
می‌گفتم این سرود و می‌ناب می‌زدم [حافظ]

نذر کردم گراز این غم به در آیم روزی
تا در میکده شادان و غزلخوان بروم [حافظ]

چو در دست است رودی خوش بزن مطرب سرودی
خوش

که دست افشان غزل خوانیم و پاکوبان سراندازیم
[حافظ]

غریض، - ۹۵ ق عبدالملک، مولی‌العبلات، مکنی به ابویزد یا ابومروان، از مولدین بربر و از مشهورترین آوازخوانان در صدر اسلام بود. وی در هنر خود مهارت بسیاری داشت. در مکه ساکن شد و برای

می‌ربود.

غزال با آنکه سالها در خدمت شاه عباس بود، مسلمان نشد و از دین عیسی دست نکشید. روزهای یکشنبه به کلیسای عیسویان جلفا می‌رفت و بی آنکه کسی ملامتش کند، مراسم دینی را انجام می‌داد.

در سال ۱۰۳۲ که شاه عباس از اصفهان به قصد گرفتن بغداد خارج شد، غزال را در آن شهر گذاشت، و چون به زیارت مشهد مقدس می‌رفت، او را با خود نبرد. چند روز پس از عزیمت شاه، آن زن که دوران جوانی را به پایان برده بود، ناگهان از گناهان گذشته خود اندیشناک شد و به قصد توبه و استغفار، به لباس سیاه مخصوص خدمتگزاران کلیسا درآمد و در زمره زنان پارسا داخل گشت.

پس از چندی که شاه از بغداد به اصفهان باز آمد، یک روز هنگام گردش در کوچه‌ای، چشمش به غزال افتاد و چون او را در آن لباس دید، پرسید «مگر تو غزال نیستی؟ این چه لباس است که به تن کرده‌ای؟» غزال گفت «آری من همان غزال خدمتگزار روسیاه و گنهکار اعلیحضرتم. از ترس غضب خداوند و از شرم گناهان بی‌شمار خویش به این لباس درآمده‌ام، تا مگر خطاهای پیشین را تلافی کنم و خدای بزرگ را با خود برسر مهر آورم».

شاه از گفته او متأثر شد و دست بر آسمان برداشت و گفت «خدایا مرا ببخش!»؛ پس از آن از غزال پرسید که «خانوات کجاست؟» گفت «در جلفا، با زنان سیاهپوش، که خدمتگزاران کلیسایند، زندگی می‌کنم». شاه او را با خود به دولتخانه برد و در آنجا به یکی از منشیان خود دستور داد تا فرمانی به تمام داروگان و حکام بنویسد که «غزال هر جا باشد، در انجام دادن مراسم دین عیسی کاملاً آزاد است و هیچ کس به هیچ عنوان نباید در این کار، مانع او گردد. اگر مسلمانی با او مثل مسلمانان رفتار کند، خود مسلمان نیست، و اگر عیسویان او را مسلمان شناسند، باید بی‌درنگ به دین اسلام در آیند.

سپس فرمان را مهر کرد و به غزال سپرد. در همان

حال دستور داد که تا او زنده است، در هر جا که باشد، خوراکش را از برنج و روغن و آرد و غیره از خزانه دولت بدهند تا شاه عباس زنده بود غزال در اصفهان به سر برد و چون شاه صفی به جای او نشست، به ارمنستان رفت و تا پایان عمر در آنجا می‌زیست. [زندگانی شاه عباس اول، ج ۲، ص ۳۲۱-۳۲۳]

دلم از برده بشد حافظ خوش لهجه کجاست

تا به قول و غزالش ساز نوایی بکنیم [حافظ]

نی حراره یادش آید نی غزل

نی ده انگشتش بچنید در عمل

نوبت عشاق ندارد غزل

قول بزرگان نبود جز عمل [خواجو]

من غزلگوی توام تا تو غزلخوان منی

ای غزلگوی غزلخوان غزلخواه بیال [فرخی]

چه راه می‌زند این مطرب مقام شناس

که در میان غزل قول آشنا آورد

مطربا مجلس انس است غزل خوان و سرود

چند گویی که چنین رفت و چنان خواهد شد [حافظ]

یک قسمت از چهار قسمت نوبت مرتب یعنی تألیف

کامل است و آن چهار قسمت عبارتند از: قول، غزل،

ترانه و فروداشت. [فرهنگ معین]

تا مطربان ز شوق منت آگهی دهند

قول و غزل به ساز نوا می‌فرستمت [حافظ]

مرغان باغ قافیه سنجند و بذله گویی

تا خواجه می‌خورد به غزلهای پهلوی [حافظ]

← آواز ← ترانه ← جنس ← زبور

← سرود ← صوت ← عمل ← قول

← مطرب ← مقام ← نوبت مرتب

غزل برداشتن غزل خواندن به آواز.

غزل برداشته رامشگر رود

که بدرود ای نشاط و عیش بدرود [نظامی، لغت نامه]

غزلخوان آن که غزل خواند.

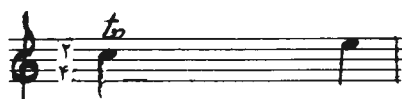
که نه تنها منم و بوده عشق

هر گلی بلبل غزلخوان داشت [سعدی، لغت نامه]

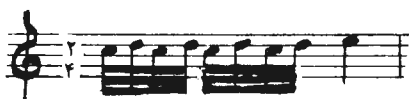
ایران. روح الله خالقی. ج ۱. غلام نبی فرزند محمد باقر بلگرامی، مردی لایق است. از موسیقی نیز مطلع بوده. در معرکه جدال با افغانه، در سال ۱۱۶۳ هـ ق مفقودالاثر شده. [گلزار جاویدان. محمود هدایت. ج ۲، ص ۹۹۶].

غَلت غلت یا «تری»، علامتی است که با دو حرف اختصاری «ت» روی نت گذارده می شود و مقصود از آن، تکرار پی در پی اصلی با نت بالاتر از آن.

طرز نوشتن:



طرز اجرا:



غَلت دادن آواز تحریر. ترجیع صوت. بگردانیدن آواز. نغمه زدن در آواز. ترنم کردن. [لغت نامه]

غُلغل آوا و بانگ ابزار موسیقی مایعش غلغل چنگ است و شکر خواب صبح ورنه گر بشنود آه سحرم باز آید [حافظ. لغت نامه]

غم انگیز گوشه ای از آواز دشتی است که حالتی ساده و بی تکلف دارد، مانند پیر دهقانی است که با بیان ساده مردم روستا، از گذشته های تلخ و شیرین، حکایتها دارد. اشعاری که در این گوشه خوانده می شود، معمولاً از دوبیتیهای باباطاهر عریان است.

غَم در کُنک در تداول عامه زنان، دورویه و ضرب و امثال آن، دف دورویه. داریه (دورویه). تمبیک [لغت نامه]

غَمزه نام گوشه ای از موسیقی قدیم ایران، که در کتب متقدمان، مذکور است. در موسیقی ردیفی این دوران، گوشه ای به این نام وجود ندارد.

غنا آواز خوانی. تغنی، و آن خواندن شعر همراه با کف زدن است و از انواع بازیها شمرده شود خنیاگری.

غَزَلْگویی آن که غزل گوید. غزلسرا. غزلخوان. غزل پرداز. و کنایه از مطرب است. [آندراج]

غُژْک سازی باشد که آن را کمانچه خوانند.

این لغت را در «فرهنگ سروری» و «سرمه سلیمانی» با عین بی نقطه وزای فارسی نوشته اند و گفته اند: سازی است که مطربان نوازند. و در جای دیگر به معنی ساز طنبور آمده است.

نوعی از کمانچه با کاسه بزرگتر. غچک. غچک. دف و چنگ و ریاب و زنبوره

غُژْک و نای و بریط و طنبور [نزاری قهستانی،

لغت نامه]

غفار ی، حسینقلی از جمله بهترین شاگردان درویش خان بود که قبلاً مکتب آقا حسینقلی را نیز دیده بود. او را در سه تار از شاگردان دیگر درویش برتر دانسته، می گویند استاد، او را جانشین خود می دانست و حتی بعضی او را عصاره درویش گفته اند. [سرگذشت موسیقی ایران. روح الله خالقی.

ج ۱، ص ۴۲۸]

غَفَق السَّافور آواز شیبور. [لغت نامه]

غَفُوری رازی اصلش از شهرستان ری است. در خوانندگی استاد بوده است. [گلزار جاویدان. محمود هدایت. ج ۲، ص ۹۹۴]

غلامحسین فرزند محمدرضا و برادرزاده آقا علی اکبر فراهانی است که از شاگردان عموی خود بود و بعد از درگذشت او، به دربار ناصرالدین شاه راه یافت، و مورد توجه قرار گرفت. آقا غلامحسین شاگردان خوبی تربیت کرد که علاوه بر میرزا عبدالله و آقا حسینقلی که عموزاده هایش بودند و بعدها هر یک از آنها به مقام استادی رسیدند، شاگردان دیگری مانند: نعمت الله انابکی، یوسف صفایی و محمد علیخان مستوفی، نیز تربیت نمود که هر یک به مقام اشتها در عصر خود رسیدند. [از کوروش تا پهلوی. عزیز شمانی.]

غلامحسین خان از سازندگان تار بوده که تار ساخته او، معروفیت زیادی دارد. [سرگذشت موسیقی

ظاهرأ معرب از خونیا (یونانی) است. [لغت نامه]

غنا سرود. آواز. موسیقی. سرود گوی. آواز خوان. موسیقیدان. خواندن شعر همراه کف زدن. تغنی کردن.

ساقی به بی‌نیازی رندان که می‌بده

تا بشنوی ز صوت مغنی هو الغنی

نخوردی بی غنا یک جرعه باده

نه بی مطرب شدی طبعش گشاده [نظامی]

چهارم روز مجلس تازه کردند

غناها را بلند آواز کردند [نظامی]

خواست تا سازد از غنا سازی

در چنان گنبدی خوش آوازی [نظامی]

از مجموع ادله، چنین مستفاد می‌شود که حرمت غنا مخصوص است به مواردی که مشتمل بر امری حرام از فسوق و معاصی باشد، از قبیل لعب به آلات لهو و گفتار دروغ و باطل و بلند شدن آواز زن و کشف محاسن او در حضور مردان نامحرم، فی نفسه بدون اقتران به محرّمات شرعیّه از محرّمات ذاتی شمرده نمی‌شود و تغنی با اشعاری که متضمن مصالح دینی و اخروی و موجب توجه به زهد و عبادت و رغبت در خیرات باشد، حرام نیست. [مصباح الهدایه. ص ۱۸۰]

اندر خراسان و عراق عادت است، که صیادان به شب آهو گیرند. طشتی بزنند، تا آهوان آواز طشت شنوند و برجای بایستند، ایشان مر او را بگیرند. و مشهور است که اندر هندوستان گروهی اند که به دشت بیرون روند و غنا می‌کنند و لحن می‌گردانند. آهوان چون آن بشنوند، قصد ایشان کنند. ایشان گرد آهو می‌گردند و غنا می‌کنند. تا از لذت چشم فرو گیرد و بخسبد و ایشان مر او را بگیرند. و اندر کودکان خرد این حکم ظاهر است که چون بگیرند اندر گاهواره، کسی نوایی بزند خاموش شوند مر آن را بشنوند.

[کشف المحجوب. ص ۵۲۲]

هر که گوید مرا الحان و اصوات و مزامیر خوش نیست، یا دروغ گوید، یا نفاق کند، و یا حق ندارد.

کشف المحجوب. ص ۵۲۳]

از مجموع ادله، چنین مستفاد می‌شود که غنا خواه از مقوله فعل باشد یعنی برکشید آواز، یا ترجیع طرب انگیز، چنان که شهید ثانی در «مسالك» آورده است «الغناء بالمدّ مدّ الصوت المشتمل على الترجیع المطرب»، و خواه از مقوله کیف باشد، یعنی آواز طرب انگیز، چنان که در «قاموس» ضبط می‌کند «الغناء كسَاء من الصوت ماطرَب به»، یا به معنی سرود، به طوری که در «صراح اللغه» تفسیر کرده است. به هر معنی که باشد، با لذات موضوع حکم شرعی نیست و آن را در ردیف موضوعاتی نباید شمرد که حکم شرعی متعلق به طبیعت کلیه شده باشد، بدون رعایت خصوصیات مواردی که در صورت تحقق موضوع تابع متعلقات و مقترنات و اغراض و احوال دیگر از موارد مؤثر در کیفیت قول و سماع است. پس در صورتی که مقترن به مفسده شرعی یا عقلی باشد، از قبیل ملاهی و مناهی و لغو و باطل و تهیج شهوات رذیه و امثال آن، حرام است. اما در جایی که خالی از مفسده، یا متضمن مصلحتی شرعی و عقلی باشد، از قبیل: معالجه بیمار و انصراف خاطر از علایق شوم دنیوی و توجه به امور معدوح معنوی و امثال آن، حکم به تحریم مطلق نتوان کرد.

[جلال همایی]

غنا سرود. آواز خوش که طرب انگیزد. نغمه و سرود خوانی. و قیاس در این ضم غین یعنی غناست، چه آن به صورت دلالت می‌کند و غنا به معنی تغنی و آواز خوانی است و آن در صورتی تحقق می‌پذیرد که الحانش از شعر و همراه با کف زدن باشد و این نوعی بازی است. در رسائل «اخوان الصفا» آمده:

انتهی. أغنیة. سماع. دلیل کسانی که به اباحت معتقدند حدیث مر دی از رسول خواست که: برکنیزی از آن حسان بن ثابت گذشت و این کنیز آواز می‌خواند. گفت: آیا بر من حرجی است اگر به لهو مشغول باشم؟ رسول خدا

غُنچه نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم، که فقط نام آن
بر جای مانده است. از چگونگی آن، اثری در دست
نیست.

غُنچه کبک دَری گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، و
لحن بیست و ششم از الحان سی گانه باریدی است.

چو کردی غنچه کبک دری تیز

ببردی غنچه کبک دلاویز [نظامی]

غَندرود نفیر. گاودم [فرهنگ معین]

نفیر، که برادر کوچک کرناست و چون در قدیم آن را
به سبب فراهم آمدن و جمع شدن مردم می‌نواخته‌اند
و غند به معنی جمع و فراهم است، آن را غندرود

خوانده‌اند. [برهان قاطع]

غَنده نفیر، که برادر کوچک کرناست. غندرود.

غنده‌رود [برهان قاطع]

غَو صدای رعد و آواز کوس و بوق و کرنای و نفیر و

امثال آن [جهانگیری]

غَو کوس آرامش از دل ربود

در افکند غلغل به چرخ کبود [امیر خسرو دهلوی]

غو پاسبانان و بانگ جرس

همی آمد از دور و پیش و پس [فردوسی]

بر آمد ز ایران غو بوق و کوس

که فیروز بادا سپهدار طوس [فردوسی]

غو طبل بر کوهه زین بخواست

درفش سیه را بر آورد راست [فردوسی]

غونای و آواز اسبان زدشت

تو گفتی همی از هوا بر گذشت [فردوسی]

چنین روز به گوشش غو کوس

زار غنون خوشتر و موسیقار [فرخی]

چشمه روشن نبیند دیده از گرد سپاه

بانگ تندر نشنود گوش از غو کوس حلب [فرخی]

همه خنجر و نیزه برداشتند

ز کیوان غو کوس بگذاشتند [گرشاسبنامه]

غو طبل بر گشتن از رزمگاه

بر آمد شب از جنگ بر بست راه [گرشاسبنامه]

غو کوس بر چرخ مه بر کشید

فرمود: حرجی نیست ان شاء الله. و عمر بن خطاب
گفت: غنا توشه شخص مشتاق است، و وی به هنگام
خلوت در خانه خود ترنم می‌کرد. عثمان، دو کنیز
داشت که هنگام شب برای او آواز می‌خواندند. چون
وقت استغفار می‌رسید، به آنان می‌گفت: خاموش
باشید. و اینها همه به شرطی است که زیاده‌روی و
مداومت نکنند. معتقدان به حرمت، از آیه «و
من الناس من یشتري لهو الحدیث لیفضل عن
سبیل الله» استدلال کرده‌اند. به قولی لهو حدیث
همان غنا و به قول دیگر فرش زنان آواز خوان است،
و اگر کسی کنیزانی آواز خوان خریداری کند، در
صورتی که زیاده‌روی و تجاهر نکند، مانعی نیست.

[لغت‌نامه]

غِناساز خواننده و نوازنده. آواز خوان. مغنی. غناگر

مگر کان غناساز و آواز رود

در آن خم بدین عذر گفت آن سرود [نظامی، لغت‌نامه]

[

غِنَا گر خواننده و نوازنده و آواز خوان. مغنی غناساز.

هر رود که باغنا نسازد

بُرَد چو غنا گرش نوازد [نظامی، لغت‌نامه]

غنا ← غناساز

غُناوه سازی است. سازی است که مطربان نوازند.

صاحب «آندراج» به جای واو، دال آورده است و

ظاهراً واو صحیح است. [لغت‌نامه]

غِنای نَهاوندی نام نوایی است از موسیقی قدیم ایران
که در آثار متقدمان، مذکور است. از چگونگی لحن
آن، اثری باقی نیست.

غَنّه تحریری است از موسیقی که در هنگام غنا و
مراپیدن به خیشوم بینی و دماغ ادا کنند.

مجلس ز پیرویان چون بزم سلیمانی
با غَنّه داوودی مرغان خوش الحانی [خاقانی،

لغت‌نامه]

غُنچَک به معنی غَچک، که نام سازی است و بعضی
کمانچه را گویند. ظاهراً مصحف غچک است.

[لغت‌نامه]

به پیکان دشمن سیه برکشید [گرشاسبنامه]

غو کوس و غریو بوق مرا

لحن نای است و نغمه طنبور [مسعود سعد]

غوانی زنان آواز خوان. [اقرابالموارد]

بزی با امانی و حور قبایی

به رود و غوانی و لحن اغانی [منوچهری، لغت نامه]

غوش جایی از آلات موسیقی ذوات الاوتار که روده یا

سیم بدان بندند. [فرهنگ معین]

دسته ساز محلی که پرده‌ها را بر آن می‌بندند مانند

دسته تار و سه تار.

پیری آغوش باز کرده فراخ

تو همی کوش باشکافه غوش [کسانی]

خواهی که تا توبه کرده رطل بگیرد

زخمه غوش ترا به فندق برگردد [اسدی]

مضراب، همان زخمه است که سیمهای ساز به

وسيله آن، به اهتزاز در می‌آید. جنس آن از پر، چوب

و یا فلز است. یک نوع چوب برای ساختن مضراب،

معمول بوده که به آن «غوش» می‌گفتند. [نغمه‌ها و

اصطلاحات موسیقی، حسینعلی ملاح، «مجله

موسیقی» ش ۹۷]

اندازد ابروانت همه سال چوب غوش

و آن گاه گویدم که خروشان مشو خموش [خسروی]

اسم مأخوذ از فارسی، نام درختی است که چوب آن

سخت است و از آن ابزار موسیقی می‌سازند. [لغت

نامه]

غولک طبل [لغت نامه]

غوله طبل [لغت نامه]

غیاث الدین محمد خراسانی در جمیع علوم و

فنون خصوصاً در منطق و بیان و معانی و مباحثه و

مناظره، او را نظیر و عدیل نبود و در جمیع علوم

غریبه، بهره تمام داشت.

در موسیقی، کمالش به مرتبه‌ای بود که در هر آهنگ

و آوازه و مقام و شعبه و صوت و نقش و عمل و قول

که گفتندی، کاری در بدیهه بربستی که استادان این

فن را در دایره حیرت افکندی. [بدایع الوقایع]

غیاشی، مهدی از نوازندگان خوب ضرب محسوب

می‌گردد. ضرب را استادانه می‌نوازد و در خواندن

تصنیف و اشعار ضربی، دست دارد. [دو مقاله در

باره موسیقی، حسن مشحون، ص ۴۴]

غیاش جمع غائش، به معنی رقاص و رقص کننده.

[لغت نامه]

غیبی جمال الحلة والحق والدین. صاحب

«مقاصد الاحان» گوید غیبی در انواع، علوم، ید

طولانی و مرتبه‌ای داشت، خصوصاً در علم و عمل

موسیقی، که همانا کسی به مرتبه‌ای نرسیده است و

نرسد. به حال این فقیر حقیر (عبدالقادر) التفات و

اهتمام تمام داشت. در انواع علوم، تعلیم و ارشاد

می‌فرمود، خصوصاً مبارک ایشان، خبرت و مهارت

در این علم و عمل به مرتبه‌ای رسید که بر عالمیان

واضح و لایح گشت. [مقاصد الاحان، «نقل از

دانشمندان آذربایجان» ص ۲۹۰]

غیچک به معنی غیچک. کمانچه [لغت نامه]

غیچک ← غزک ← غزه

غیرت همدانی اصلش از همدان است و به ملا غیرت

معروف بوده. سواد نداشت. از موسیقی بی‌سر رشته

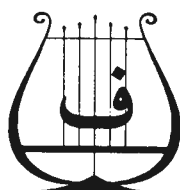
نبوده و در عهد صفویه می‌زیسته. [گلزار جاویدان.

محمود هدایت، ص ۱۱۳]

غیطة قسمی آلت موسیقی شبیه قهرنی.

جمع آن غیطات. [لغت نامه]

غیه کشیدن آواز زنان در عروسی [لغت نامه]



بلاد خراسان به دنیا آمد. موسیقی را در بغداد آموخت و تکمیل کرد. وی آن طوری که خود گفته سماع طبیعی ارسطو را چهل بار خوانده بوده است. فارابی در تکمیل انواع سازها کوشیده، من جمله پرده بندی طنبور خراسانی نمونه ای از آن است. مشهورترین کتاب فارابی کتاب «الموسیقی الکبیر» است. این کتاب مهم و قابل توجه که توسط نامدارترین فیلسوفان جهان تحت عنوان «الفارابیوس» به اروپاییان شناسانده شده، یکی از معتبرترین رسالات موسیقی آن عصر است که در آن راجع به تئوری موسیقی بحث به میان آمده است. «الموسیقی الکبیر» از دو کتاب تشکیل شده، که در کتاب اول از مباحث ذیل سخن رفته است:

الف - مدخل، که حکم مقدمه را دارد و مجموع آن متشکل از دو مقاله است. در این بخش، از آرای فلاسفه در باره موسیقی گفتگو شده است.

ب - شامل دو گفتار است و مسائل ذیل در صحایف آن توجیه شده است: صوت، ابعاد، اجناس، جموع، آوازا، مقامها و ابقاع.

ج - در دومین قسمت از این بخش، راجع به قواعد و اصول تألیف الحان بحث به میان آمده است.

کتاب دوم، مشتمل بر چهار مقاله است که متأسفانه به دست نیامده است. یکی دیگر از آثار فارابی، کتاب «مدخل الموسيقى» است که بیشتر مطالب آن در «الموسیقی الکبیر آمده است. دیگر کتاب فارابی

ف حرف بیستم و سوم از الفبای فارسی و حرف بیستم از الفبای عربی و یکی از حروف صامت، که در حساب ابجد (جمل) آن را ۸۰ محسوب دارند.

فا نام یکی از حروف هفتگانه موسیقی است و چنانچه نت «دو» را مبدأ بگیریم، نت چهارمی، «فا» می‌شود. دورمی «فا» سل لاسی



فاخته نام اصل یازدهم از هفده بحر اصول موسیقی، و آن را فاخته ضرب هم خوانند.

نام ضربی از موسیقی و نوعی از نواختن ساز.

ببليل از اوراق گل کرده درست

منطق الطير و اصول فاخته [زاله]

آن را به انواع گوناگون فاخته ثقیل فاخته صغیر و فاخته کبیر تقسیم کنند. [لغت نامه]

فاخته ضرب ضرب فاخته. یکی از اصول هفده گانه موسیقی. [لغت نامه]

فاختی نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که تنها نام آن به یادگار مانده است. از چگونگی نوای آن، اثری در دست نیست.

فارابی، ابونصر محمد بن محمد بن - طرخان
۲۶۰ - ۳۳۹ ق. ابونصر محمد بن محمد بن طرخان بن

الفارابی، به سال ۲۶۰ هجری قمری در شهر فاراب از

کرده و به انواع کوکهایبی که در این ساز متداول بوده، اشاره نموده است (بدیهی است فارابی مخترع پرده بندی طنبور نیست بلکه وضع موجود را که وارث سنت قدیمی بوده، تشریح کرده است و اگر درجات گام فیثاغورس در پرده بندی این ساز دیده می شود، دلیل آن نیست که از یونان به خراسان آمده باشد، چه در این صورت باید نخست از بغداد عبور کرده باشد در حالی که پرده بندی طنبور بغدادی با گام فیثاغورس کمترین ارتباطی ندارد). [دکتر مهدی برکثلی. مجله موسیقی. شماره ششم، ۱۳۳۵]

بررسی و کوششهای ابونصر فارابی در پرده بندی طنبور خراسانی، نشانه و مؤید احاطه و تسلط او به موسیقی علمی ایران و مبین اطلاعات علمی وی است. در باره تسلط او بر نواختن اغلب سازهای متداول زمان خود، و همچنین نواختن سازی غیر معمول، داستانها گفته اند، از جمله حضور او در مجلس سیف الدوله همدانی است. می نویسند: فارابی در این مجلس چند پاره چوب از کیسه ای بیرون آورد و آنها را نواخت. نخست آهنگی زد که حاضران به گریه افتادند. آن گاه قطعه ای نواخت که همه به پایکوبی برخاستند و سرانجام آهنگی زد که جملگی به خواب رفتند. تاریخ نویسان، این ساز چوبی را از مخترعات فارابی دانسته و نامی بر آن نتوانسته اند بگذارند. این ساز از نظر ساختمانی، در این عصر، به کمال رسیده، «سیلوفن» نامیده می شود و انواع مختلف دارد. فارابی در اواخر عمر، نزد سیف الدوله همدانی تقرب بسیار یافت و با وی به شام رفت و به سال ۳۳۹ هجری قمری در دمشق درگذشت. چنان که می نویسند، پادشاه شخصاً بر جنازه او حاضر شد و نماز گذاشت. در کتاب «الموسیقی الکبیر» (نسخه مضبوط در کتابخانه ملی قاهره) نقشی از یک ساز موجود است که کاملاً تازگی دارد این ساز، ترکیب دو ساز جنگ و سنتور یا قانون است و نامش شهرود می باشد. [حسینعلی ملاح. مجله موسیقی. شماره ۱۲۰، ص ۶۲-۷۰]

«کتاب الایقاع» است که در آن، از وزنهای مختلف موسیقی گفتگو شده است. این کتاب مشتمل است بر شرح همان نظریه هایی که فارابی در کتاب «الموسیقی الکبیر» خود بدانها اشاره کرده است. قسمتهای زیادی از این کتاب در رساله «الکافی فی الموسیقی» تألیف ابن زیله اصفهانی نقل شده است. کتاب دیگر فارابی، «فی احصاء الایقاع» است. در این رساله، وزنهای موسیقی را طبقه بندی کرده است.

فارمر معتقد است که این کتاب از هر جهت شبیه «کتاب الایقاعات» است. اثر دیگر فارابی، «فی النقل مضافاً الی الایقاع» (سخن در باره چگونگی تغییر وزن موسیقی) است. در نسخه دیگر این کتاب، چاپ بطرز بورگ به سال ۱۸۶۹ میلادی، صفحه ۲۱۶ به جای کلمه «فی النقل»، کلمه «نقره» را نهاده است و نقره، به اجزای یک وزن اطلاق می شود. بنابراین، صورت کتابت دوم یعنی «کلام... فی نقره مضافاً الی الایقاع» نیز می تواند درست باشد. کتاب دیگر فارابی «کتاب الشرح السماع» است که بدو نسبت داده اند. در این کتاب از اصول استماع و تأثیر این هنر در روان آدمی گفتگو کرده است. عنوان این کتاب ترجمه تحت الفظی و تلخیص شده کتاب «شرح السماع الطبیاع» می باشد. بنا به گفته ابن دانشمند، شکل، طول و حجم طنبور خراسانی در معالک مختلف متفاوت است، ولی همیشه دارای دو سیم همقطر می باشد. برخی از پرده هایی که بر دسته این ساز بسته می شوند، جای ثابتی دارند و این پرده ها عبارتند از:

- ۱- پرده ای که در $۱/۹$ طول بین مبدأ سیم و خرک ساز بسته می شود.
 - ۲- پرده ای که در $۱/۴$ طول سیم بسته می شود.
 - ۳- پرده ای که در $۱/۳$ طول سیم بسته می شود.
 - ۴- پرده ای که در $۱/۲$ طول سیم بسته می شود.
 - ۵- پرده ای که در $۱/۹$ طول سیم بین وسط سیم و خرک ساز بسته می شود.
- فارابی سپس محل بستن سایر پرده ها را نیز تشریح

ابونصر از جنبه اخلاقی هم از اغلب فلاسفه برتر بوده و به قناعت روزگار می گذاشته و به خلوت و تنهایی انس بسیار داشته، اغلب در کنار رودخانه ها به سر می برده و به مقدار کمی قانع بوده چنان که می گویند، هر روز از سیف الدوله چهار درهم بیشتر نمی گرفت. مابقی آنچه به دست می آورد، به فقرا انفاق می کرد. ابونصر به ظواهر اعتنا نمی کرد. وی به تصوف رغبت بسیار داشته و تعلیمات خود را از روی تعلیمات متصوفه گرفته و در زندگانی مانند صوفیان می زیسته، حکایت نماز خواندن سیف الدوله با لباس صوفیانه، این مطلب را تأیید می کند. [لغت نامه]

فارابی در موسیقی دست داشته و ساز می نواخته و می توانسته آهنگ تصنیف نماید کتاب او مربوط به موسیقی موسوم به کتاب «الموسیقی الکبیر»، تنها کتابی است که از طرف علمای قدیم راجع به موسیقی نوشته شده و این کتاب بخصوص بین صوفیان که شنیدن آهنگهای موسیقی و به قول خودشان، سماع را از وسایل مؤثر وصول به حقیقت می دانستند، طرفداران بسیار داشته و دارد و شاید یک قسمت از آهنگهایی که صوفیان هنگام سماع ترنم می نمایند، از فارابی گرفته شده باشد. گو اینکه آهنگهای فارابی به احتمال زیاد، عربی بوده، نه فارسی؛ ولی در عصری که فارابی می زیست آهنگهای ایرانی خیلی در آهنگهای عربی نفوذ داشت و خنیاگران عرب از آهنگهای ایرانی اقتباس می کردند. بعد از فارابی، تا مدت سه قرن کسی پیدا نشد که کتابی راجع به موسیقی بنویسد. [ملاصدرا].

هانری کوربن. ترجمه ذبیح الله منصور. ص ۱۷۲]

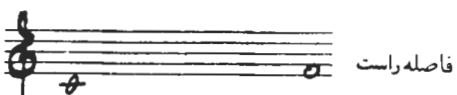
فارسی بواناتی، میرزا محمد میرزا محمد فارسی بواناتی یکی از شاهنامه خوانانی بوده در زمان شاه عباس اول که در قهوه خانه، داستان حمزه را می خوانده. [زندگانی شاه عباس اول نصرالله فلسفی. ج ۲ ص ۳۸]

فاربه کنیزک سرودگوی. [منتهی الارب، لغت نامه]. فاصله مسافت بین دو نت را فاصله نامند، فاصله دو

نت پشت سرهم را «متصل» و فاصله دو نت جدا از هم را در «منفصل» گویند. اگر فاصله از اکتاو تجاوز نکند «ساده» و اگر از اکتاو تجاوز نماید «مرکب» نامیده می شود.

فاصله راست آن است که نت دومی در طرف بالای حامل واقع شود و فاصله معکوس آن است که نت دومی را یک اکتاو پایین بیاورند. مجموع فواصل راست و معکوس مساوی با عدد ۹ است. انواع فواصل

متصل	منفصل	راست	معکوس
بزرگ	کوچک	کاسته	افزوده
اکتاو	ترکیبی	نیم بزرگ	کم کوچک
کم کاسته	بیش بزرگ	بیش افزوده	کم افزوده
درست	بیش درست	کم درست	همصدا

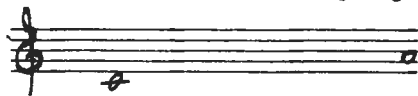


۵۷- هنگام بیش درست	۱۰ ربع پرده	۲۲- سوم افزوده
۵۸- هنگام افزوده	۱۰ ربع پرده	۲۳- چهارم درست
فواصل ردیفهای ۵۶ و ۵۷ و ۵۸، از حدود هنگام	۱۱ ربع پرده	۲۴- سوم بیش افزوده
تجاوز کرده می‌توان آنها را فاصله ترکیبی نامید. [نظر	۱۱ ربع پرده	۲۵- چهارم بیش درست
به موسیقی، روح‌الله خالقی، ج ۲.]	۱۱ ربع پرده	۲۶- پنجم کاسته
برای فواصل کافی است کلمه «کم» را جلو اسم	۱۲ ربع پرده	۲۷- چهارم افزوده
فواصل کوچک، درست، کاسته و افزوده بگذاریم در	۱۲ ربع پرده	۲۸- پنجم کاسته
صورتی که یک ربع پرده کمتر باشد و اگر فاصله	۱۳ ربع پرده	۲۹- چهارم بیش افزوده
بزرگ باشد کلمه «نیم» جلو آن خواهیم گذاشت.	۱۳ ربع پرده	۳۰- پنجم کم درست
هر فاصله‌ای که یک ربع پرده از فواصل بزرگ و	۱۳ ربع پرده	۳۱- ششم کاسته
کوچک و درست و افزوده و کاسته بزرگتر باشد	۱۴ ربع پرده	۳۲- پنجم درست
کلمه «بیش» در جلو آن قرار می‌دهیم.	۱۴ ربع پرده	۳۳- ششم کاسته
معکوس فواصل چنین خواهد شد.	۱۵ ربع پرده	۳۴- پنجم بیش درست
معکوس بیش می‌شود کم.	۱۵ ربع پرده	۳۵- ششم کم کوچک
معکوس نیم می‌شود نیم.	۱۶ ربع پرده	۳۶- پنجم افزوده
معکوس کم کوچک می‌شود بیش بزرگ.	۱۶ ربع پرده	۳۷- ششم کوچک
معکوس نیم بزرگ می‌شود نیم بزرگ.	۱۷ ربع پرده	۳۸- پنجم بیش افزوده
معکوس بیش بزرگ می‌شود کم کوچک.	۱۷ ربع پرده	۳۹- ششم نیم بزرگ
معکوس کم درست می‌شود بیش درست.	۱۷ ربع پرده	۴۰- هفتم کم کاسته
معکوس بیش درست می‌شود کم درست.	۱۸ ربع پرده	۴۱- ششم بزرگ
معکوس بیش افزوده می‌شود کم کاسته. [نظری به	۱۸ ربع پرده	۴۲- هفتم کاسته
موسیقی، روح‌الله خالقی، ج ۲.]	۱۹ ربع پرده	۴۳- ششم بیش بزرگ
فاصله مُنْفَصِل هر گاه دو نت پشت سر هم قرار گیرند،	۱۹ ربع پرده	۴۴- هفتم کم کوچک
به طوری که نت دیگری را نتوان بین آنها قرار داد،	۲۰ ربع پرده	۴۵- ششم افزوده
آن مسافت را فاصله متصل نامند. مانند: سل، لا.	۲۰ ربع پرده	۴۶- هفتم کوچک
فاصله متصل	۲۱ ربع پرده	۴۷- ششم بیش افزوده
	۲۱ ربع پرده	۴۸- هفتم نیم بزرگ
	۲۱ ربع پرده	۴۹- هنگام کم کاسته
	۲۲ ربع پرده	۵۰- هفتم بزرگ
	۲۲ ربع پرده	۵۱- هنگام کاسته
	۲۳ ربع پرده	۵۲- هفتم بیش بزرگ
	۲۳ ربع پرده	۵۳- هنگام کم درست
	۲۴ ربع پرده	۵۴- هفتم افزوده
	۲۴ ربع پرده	۵۵- هنگام درست
	۲۵ ربع پرده	۵۶- هفتم بیش افزوده



فاصله مُنْفَصِل هر گاه مسافت بین دو نت جدا از یکدیگر باشند، آن را منفصل نامند. مانند: دو، لا.

فاصل منفصل



حال حاضر در بین عربها بسیار متداول است. از آلات طرب است و آن آلتی باشد از چوب مخرق و شکافه که آن را گردنی است و سر آن به پشت خم شده است. عود، آلتی است قدیمی و عرب آن را «مزمر» می نامند و آن بهترین و با ارزش ترین و خوشنوترین وسایل طرب است، به طوری که گویند از عود پرسیده شد: آیا نیکوتر از تو صوتی وجود دارد؟ و او جواب داد نه نه. در در حال جواب، سر خود را به پشت خم کرد و به همان صورت باقی ماند.

[صبح الاعشی، ج ۱۴۲، ۲]

ز دست چنگ نواز شد چو نالان عود
ز زلف مشک فشانت شدم چو سوزان عود [عبدالواسع جلی]

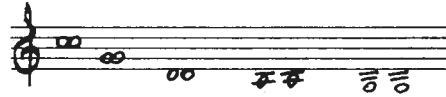
تنم ز آتش تب سوخته چون عود و نی است
چون نی و عود سر انگشت بخایید همه [خاقانی]
مطرب مجلس بساز زمزمه عود
خادم ایوان بسوز مجمره عود [سعدی]
ای آن که عود داری در جیب و در کنار
یک عود را بسوز و دیگر عود را بساز [صاح الفرس]
مغنی تو هم بر کران گیر عود
که این آتش از من بر آورد دود [امیدی]
بساز عود بده یک شراب وصل مرا
که من بسوخته ام از هجر چون بر آتش عود
قدح به چنگم و آوای چنگ در گوشم
به از نگین سلیمان و نغمه داوود [امیر معزی]
عود زدن نواختن عود. به صدا در آوردن عود.
عود ساز زنده عود. به صدا در آورنده عود.

[لغت نامه]

نشستند خوبان بریط نواز
یکی عود سوز و یکی عود ساز [فردوسی]
عود سازی زدن عود. نواختن عود. به صدا در آوردن عود. [لغت نامه]

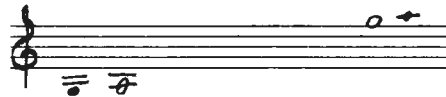
ز دلها کرده در مجمر فروزی
به وقت عود سازی عود سوزی [نظامی]
عود نواز عود نوازنده. کسی که عود نوازند. نوازنده

کوک عود

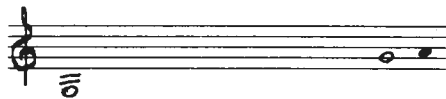


سیم بم (سل زیر حامل) معمولاً نقش و اخوان را دارد.

نت نویسی عود



وسعت عود



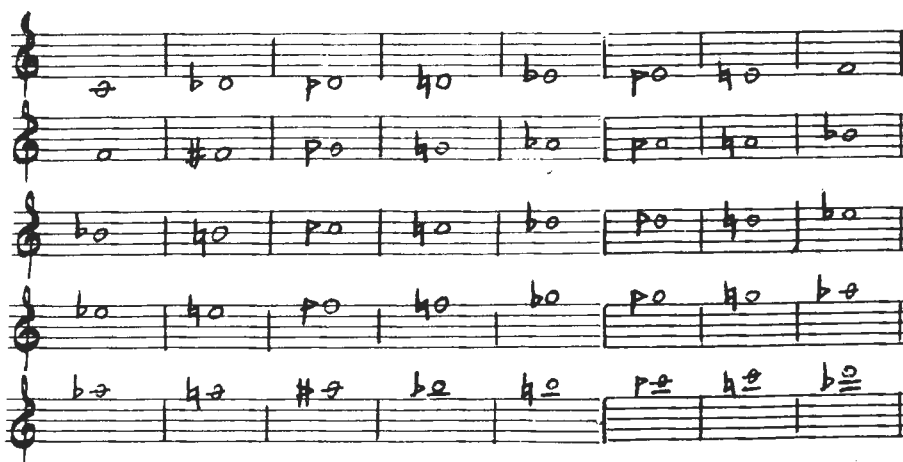
دانی که چنگ و عود چه تقریر می کنند
پنهان خوریده باده که تعزیر می کنند
بنوش جام صبحی به ناله دف و چنگ
بیوس غبغب ساقی به نغمه نی و عود
شکم عود بزرگ و گلابی شکل است و دسته آن کوتاه، به طوری که قسمت اعظم طول سیمها در امتداد شکم آن قرار گرفته است.

سطح رویه شکم از جنس چوب است که بر آن پنجره های مشبک ایجاد شده. عود فاقد دستان، و خرک آن کوتاه و تا اندازه ای کشیده است. عود دارای ده سیم است که دو به دو با هم کوک می شوند. هر یک از سیمهای دهگانه، به یک گوشی که در دو طرف جعبه گوشی (سرساز) قرار گرفته اند، بسته می شود.

عود، بهترین ساز در بین آلات زهی، و نت نویسی آن با کلید سل است. مضارب عود از پر مرغ یا طاووس تهیه می شود. صدای عود کمی خفه و نرم و غمی انگیز، ولی نسبتاً قوی است. این ساز نقش تکنوازی و همناوای را بخوبی ایفا می کند.

عود از اخلاف سازی قدیمی به نام «بریط» است و از سوی دیگر، با نام عربی «العود» به اروپا راه یافته، یا لوت نام گرفته است. عود، سازی است شهری و در

انگشت گذاری عود بابت نویسی این روزگار:



انگشت گذاری عود به وسیله حروف و اعداد

بم	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
	الف	ب	ج	د	هـ	و	ز	ح
مثلث	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
	ح	ط	ی	یا	بب	بح	بد	به
مثنی	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲
	بد	بو	بز	بح		ی	کا	کب
زیر	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹
	کب	کج	کد	که	کو	کز	کح	کط
عادی	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶
	کط	ل	لا	لب	لج	له	له	لو

۵- دستانهای وتر حاد:



انگشت گذاری عود به وسیله نشان دادن حروف

ابجد:

ح	ز	و	هـ	د	ج	ب	الف	م
یه	ید	یح	یب	یا	ی	ط	ح	مثک
کب	کا	ک	بط	یح	یز	یو	یه	مشی
کط	کح	کز	کو	که	کد	کج	کب	زیر
لو	له	لد	لح	لب	لا	ل	کط	حاد

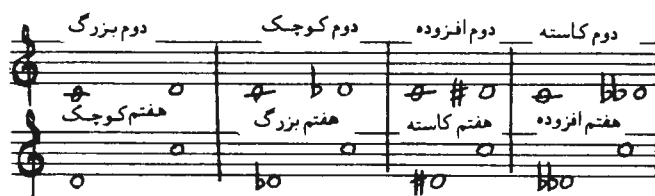
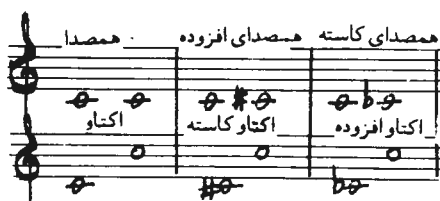
انگشت گذاری عود به وسیله نشان دادن اعداد:

۳	۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸
مثک	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
مشی	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲
زیر	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹
حاد	۲۹	۳۰	۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵	۳۶

The musical notation is organized into four systems, each with two staves. The labels above the staves indicate fret positions in Persian:

- System 1:**
 - Staff 1 (Doms): کم کوچک (Less Small), نیم بزرگ (Half Large), بیش بزرگ (More Large), بیش افزوده (More Added).
 - Staff 2 (Maftehs): بیش بزرگ (More Large), نیم بزرگ (Half Large), کم کوچک (Less Small), کم کاسته (Less Subtracted).
- System 2:**
 - Staff 1 (Soms): کم کاسته (Less Subtracted), کم کوچک (Less Small), نیم بزرگ (Half Large), بیش بزرگ (More Large), بیش افزوده (More Added).
 - Staff 2 (Nashams): بیش افزوده (More Added), بیش بزرگ (More Large), نیم بزرگ (Half Large), کم کوچک (Less Small), کم کاسته (Less Subtracted).
- System 3:**
 - Staff 1 (Chaharms): کم کاسته (Less Subtracted), کم درست (Less Correct), بیش درست (More Correct), کم کاسته (Less Subtracted).
 - Staff 2 (Panjams): بیش افزوده (More Added), بیش درست (More Correct), کم درست (Less Correct), بیش افزوده (More Added).
- System 4:**
 - Staff 1 (Hamsadhas): درست (Correct), بیش درست (More Correct), بیش افزوده (More Added), بیش درست (More Correct), بیش افزوده (More Added).
 - Staff 2 (Akanawhas): هنگام (When), کم درست (Less Correct), کم کاسته (Less Subtracted), بیش درست (More Correct), بیش افزوده (More Added).

- خلاصه فواصل موسیقی ایرانی با مقیاس ربع پرده:
- | | | |
|------------|--------------------|----------------------|
| ۵ ربع پرده | ۱۱- دوم بیش بزرگ | ۱- همصدای درست |
| ۵ ربع پرده | ۱۲- سوم کم کوچک | ۲- همصدای بیش درست |
| ۶ ربع پرده | ۱۳- دوم افزوده | ۳- دوم کم کوچک |
| ۶ ربع پرده | ۱۴- سوم کوچک | ۴- همصدای افزوده |
| ۷ ربع پرده | ۱۵- دوم بیش افزوده | ۵- دوم نیم کوچک |
| ۷ ربع پرده | ۱۶- سوم نیم بزرگ | ۶- همصدای بیش افزوده |
| ۷ ربع پرده | ۱۷- چهارم کم کاسته | ۷- دوم نیم بزرگ |
| ۸ ربع پرده | ۱۸- سوم بزرگ | ۸- سوم کم کاسته |
| ۸ ربع پرده | ۱۹- چهارم کاسته | ۹- دوم بزرگ |
| ۹ ربع پرده | ۲۰- سوم بیش بزرگ | ۱۰- سوم کاسته |
| ۹ ربع پرده | ۲۱- چهارم کم درست | |



خلاصه فواصل با مقیاس نیم پرده

دوم بزرگ	دو نیم پرده	معکوس آن می شود	هفتم کوچک	ده نیم پرده
سوم بزرگ	چهار نیم پرده	معکوس آن می شود	ششم کوچک	هشت نیم پرده
چهارم درست	پنج نیم پرده	معکوس آن می شود	پنجم درست	هفت نیم پرده
پنجم درست	هفت نیم پرده	معکوس آن می شود	چهارم درست	پنج نیم پرده
ششم بزرگ	نه نیم پرده	معکوس آن می شود	سوم کوچک	سه نیم پرده
هفتم بزرگ	یازده نیم پرده	معکوس آن می شود	دوم کوچک	یک نیم پرده

نشانی می‌نامیدند.

دستانها از بالا به پایین بسته می‌شده‌اند و آخرین دستان با مطلق (دست باز) وتر فاصله چهارم درست تشکیل می‌داده است. دستانها را هم به نام انگشتها موسوم می‌کرده‌اند.

۱- مطلق دست باز

۲- سیابه انگشت اول

۳- وسطی انگشت دوم

۴- بنصر انگشت سوم

۵- خنصر انگشت چهارم (انگشت کوچک)

بین مطلق و سیابه، دو دستان دیگر موسوم به «زاید» و «مجنب» بسته می‌شده و بین سیابه و بنصر، دو پرده موسوم به «وسطی» بوده است، یکی بالاتر موسوم به وسطی ایرانی (وسطی الفرس) و دیگری موسوم به وسطی زلزل (پرده زلزل را منصور بن جعفر زلزل ابتکار کرده است) که از جهت زیر و بمی بایکدیگر مختصر اختلافی داشته. ۱- برای نشان دادن مطلق و تربیم حرف الف استعمال می‌شده.

۲- برای نشان دادن زاید و تربیم حرف ب استعمال می‌شده.

۳- برای نشان دادن مجنب و تربیم حرف ج استعمال می‌شده.

۴- برای نشان دادن سیابه و تربیم حرف د استعمال می‌شده.

۵- برای نشان دادن وسطی ایرانی و تربیم حرف ه استعمال می‌شده.

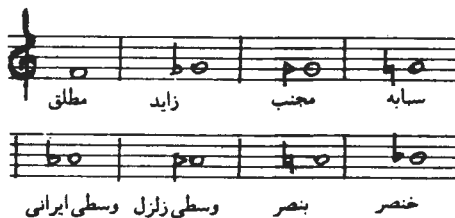
۶- برای نشان دادن وسطی زلزل و تربیم حرف و استعمال می‌شده.

۷- برای نشان دادن بنصر و تربیم حرف ز استعمال می‌شده.

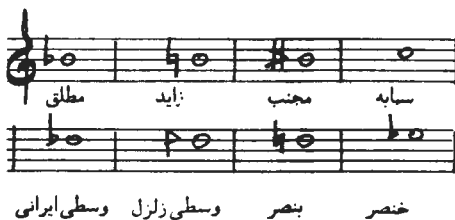
۸- برای نشان دادن خنصر و تربیم حرف ح استعمال می‌شده.



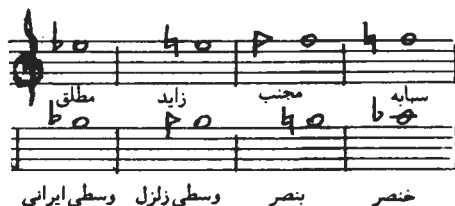
۲- دستانهای وتر مثلث:



۳- دستانهای وتر مثنی:



۴- دستانهای وتر زیر:



آقای سید مجتبی فاطمیان بر طبق سوابق موجود، از تاریخ شهریور ماه ۱۳۴۳ در هنرستان آزاد موسیقی ملی به فراگیری ساز (سنتور) اشتغال داشته و طبق گواهی هنرآموز مربوطه صلاحیت تدریس را دارند.

[علی رهبری، سرپرست هنرستان آزاد موسیقی ملی]

فانوس نام گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم ایران، که تنها نام آن برجای مانده است. در موسیقی ردیفی فعلی، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

فایدهٔ حامل وقتی شکل نت‌ها در روی یا بین خط‌ها نوشته شود، زیر و بمی صدا معلوم می‌شود، بدین معنی که نت‌ها هر قدر به جهت پایین واقع شوند، صدای آنها بم‌تر و هر اندازه به طرف بالا حرکت کنند، صدای آنها زیرتر می‌شوند.



فایده شکل نت‌ها شکل نت‌ها اندازه کش صدا را از حیث مدت زمان معلوم می‌کند.

گرد . واحد زمان

سفید ۱/۲ واحد زمان

سیاه ۱/۴ واحد زمان

چنگ ۱/۸ واحد زمان

دولا چنگ ۱/۱۶ واحد زمان

هر یک از اعداد پنجگانه فوق، که در مخرج صورت کسری که معرف میزان نامیده می‌شود، قرار بگیرد، یک واحد ضرب از آن میزان است و صورت کسری هر عددی باشد، تعیین کننده چند ضربی بودن میزان خواهد بود.

میزان

در موسیقی قدیم ایران، کوتاهترین زمان مبدأ واحد زمان محسوب می‌شده است.

در حالی که در این روزگار، نت گرد واحد زمان قرار می‌گیرد.

استاد ابوالحسن صبا پیشنهاد کردند که نت گرد

فاضل طبّسی معاصر صفویه است. مدعی خوشخوانی بوده و قانون را خوب می‌نواخته و مردم بی‌آزار و فقیری بوده. [گلزار جاویدان. محمود هدایت ج ۲ ص ۱۰۱۰]

فاطمی، نظام، ۱۳۱۰ - فرزند علی اصغر خان فاطمی، به سال ۱۳۱۰ ش در روستای آهواز توابع تفرش به دنیا آمد. از سال ۱۳۳۰ ترانه سازی را در رادیو شروع کرد، که از بین آنها به چند ترانه که در عصر خود مورد توجه بود، اشارت می‌شود: من و آینه. خواننده دلکش.

حاصل عشق. خواننده دلکش. آهنگ از مجید وفادار.

فاطمیان، مجتبی، ۱۳۱۷ - فرزند سیداحمد، به سال ۱۳۱۷ ش در کرمانشاه متولد شد. پس از پایان تحصیلات متوسطه، سنتور را نزد محمد حیدری یاد گرفت و مدت ده سال در محضر این هنرمند به تلمذ پرداخت. چون در خطاطی و خوشنویسی دارای استعداد بود، شروع به نت نویسی موسیقی کرد و ریزه کاریهای آن را از محمد بهارلو یاد گرفت. تعداد زیادی از کتابهای فرامرز پایور را که برای سنتور ویولن تألیف شده، او خطاطی و نت نویسی کرده است. در حال حاضر (۱۳۶۳ ش) نت نویس مرکز سرود وزارت ارشاد اسلامی ایران می‌باشد.

وی هم چنین دارای اجازه رسمی تدریس از طرف معلم خود و هنرستان موسیقی می‌باشد که ذیلاً می‌آید.

بدین وسیله گواهی می‌شود آقای فاطمیان از تاریخ ۴۳/۶/۱ (طبق کارت تحصیلی هنرستان آزاد که ضمیمه است) تعلیم گرفتن سنتور را شروع کرده و از تاریخ ۴۶/۲/۳ برای تکمیل نوازندگی نزد این جانب تعلیم دیده است و تمام دوره‌های سنتور و برنامه‌هایی که برای تکمیل آن لازم بوده، تمام کرده است و به نظر من، ایشان استحقاق تدریس را دارند.

محمد حیدری

گواهی می‌شود که:

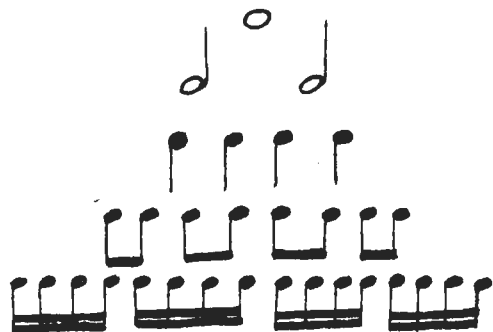
سراسیمه شد خیره کش چرخ پیر [هافتی، لغت نامه]
فراق نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که در کتب
متقدمان، جزو الحان موسیقی ایران، آمده است. در
موسیقی کنونی، گوشه یا لحنی به این نام وجود
ندارد.

فراهانی، علی اکبر قدیمیترین نوازنده تار است که
در دربار ناصرالدین شاه بوده است. کنت دوگوبینو
در کتاب «سه سال در ایران» از او به عنوان هنرمند
بزرگ جهانی یاد کرده است. وی سه پسر داشت به
نامهای حسن، عبدالله و حسینقلی که اولی هنرمند
برجسته‌ای شد ولی در جوانی درگذشت. خود علی
اکبر هم زیاد عمری نکرد و به هنگام مرگ دو فرزند
دیگرش میرزا عبدالله و آقا حسینقلی هنوز دوران
کودکی را طی میکردند. آقا علی اکبر خلق و خوی
درویشی داشت به همین جهت مورد بی‌مهری و آزار
افراد قشری و ظاهر پرست بود، و گویا مرگ وی نیز
در اثر همین اختلاف، اتفاق افتاد. شبی که از جفای
همسایه‌ای ظاهر پرست، سخت رنجیده و ملول بوده
است، تار خود را موسوم به قلندر، به دست گرفته
روی بام خانه می‌رود و شروع به راز و نیاز با ساز
می‌کند. صبح آن روز، وی را کنار ساز محبوبش
خفته ابدی یافتند.

[از کورش تا پهلوی. عزیز شعبانی.]

در میان طبقات متوسط، معروفترین نوازندگان تار،
علی اکبر است که خیلی خوب تار می‌زند و من
دیده‌ام ارواییان که هیچ به موسیقی مشرق زمین
توجه نداشته‌اند، در موقع شنیدن ساز علی اکبر دچار
تأثیر شده‌اند. علی اکبر با روح و حساسیت خیلی
زیاد تار می‌زند و نه تنها این شخص در ایران هنرپیشه
بزرگی است، بلکه در تمام کشورهای جهان همچنین
یک هنرپیشه بزرگ محسوب می‌گردد؛ ولی نظیر
بعضی از هنرپیشگان و نویسندگان، اخلاق
مخصوص دارد و تند خلق است و بایستی خیلی
اصرار کرد تا او را مجبور به تار زدن نمود. [سه سال
در ایران. کنت دوگوبینو. ص ۲۳.]

نقطه دار، واحد زمان شمرده شود ولی با اقبالی مواجه
نشد. تقسیمات نت گرد واحد زمان به قرار زیر است:



فَتْحی اصفهانی از شاهنامه خوانان دربار شاه عباس
اول [زندگانی شاه عباس اول. نصرالله فلسفی ج ۲، ص
۲۷].

فَتْنه نام کنیز بهرام گور است، و او چنگ را بغایت
خوب می‌نواخت. حکایت او و قهر و غضب بهرام او
را، و بر بام قصر بردن او گاو را، مشهور است. [برهان
قاطع]

فتنه نامی هزار فتنه در او

فتنه شاه و شاه فتنه او [نظامی]

فَرّاز جمله یا چند میزان از یک آهنگ موسیقی را با
دو حرف یا دو عدد مشخص می‌کنند. در طی اجرای
قطعه برای احتراز از نوشتن جمله مورد نظر
می‌نویسند «تکرار فراز...» یعنی جمله مشخص شده،
تکرار شود. مانند: چهار مضرب «زنگ شتر» استاد
صبا مندرج در «ردیف دوم ویولن».

فَرّاسویه نام مادر ابومنصور. زنی مطربه بود و همانا
پراکنده می‌زیست و فضلویه این فراسویه مادر ملک
منصور بگرفت و در گرماوه گرم کرد بی‌آب تا در
آنجا هلاک شد. [فارسنامه. ابن بلخی. ص ۱۶۶.]

لغت نامه]

فَرّافَر آواز نای و نفیر از عالم شهاب‌تیر و چکاچاک
تیر و تیغ.

ز فرافر سهمگین نفیر

فَرَتَنی کنیزک خنیاگر [اَقرب الموارِد، لغت نامه]
 فَرَجاد، فَرید یکی از نوازندگان ویولن است که در
 سال ۱۳۳۸ ش از هنرستان عالی موسیقی دیپلم
 دریافت کرد. وی یکی از نوازندگان برجسته ویولن
 است.

فرح ← فولادی، منبر، ۱۳۰۶ -

فَرَح نام گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم ایران، که فقط
 نام آن برجای مانده است. از چگونگی نغمه آن،
 اثری در دست نیست.

فَرَحَناک نام گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم ایران، که
 تنها نام آن برجای مانده است در موسیقی فعلی
 ایران، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

فرخجستگی مطرب و سازنده. [برهان قاطع.
 لغت نامه]

فرخجسته نام نوایی از موسیقی قدیم ایران، که در آثار
 متقدمان، مذکور است ولی از چگونگی لحن آن،
 اثری باقی نیست.

فرخ روز نام لحن بیست و نهم از الحان باریدی بوده
 است. در موسیقی کنونی ایران، گوشه‌ای به این نام
 وجود ندارد.

چو بازش رأی فرخ روز گشتی

زمانه فرخ و فیروز گشتی [نظامی]

و راز سی لحن لحنی کمتر آید

به جایش لحن فرخ روز شاید [ملک الشعرای بهار]

فَرَحْسِیْدَن رقص نمودن. [آندراج، لغت نامه]

فرخ شب نام نوایی از موسیقی ردیفی ایران، که تنها
 نام آن برجای مانده است. در موسیقی ردیفی این
 روزگار، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد. این نوا به
 نام «شب فرخ» هم آمده است.

فَرَحْسِیْدَن رقص نمودن. [لغت نامه]

فَرَحِیْدَن بر وزن و معنی رقصیدن.

فرخسیدن. فرخشیدن فرخسیدن [آندراج،

لغت نامه]

فرخی سیستانی، ابوالحسن علی بن جولوغ،
 ۴۲۹ق. ابوالحسن علی بن جولوغ (قلوغ) ملقب به

فرخی سیستانی، از ملازمان امیر جغتایان، در مقابل
 قصیده‌ای که در وصف داغگاه سروده بود، امیر
 هدایای زیادی به او داد. بعداً به غزنه مسافرت کرد و
 در دربار سلطان محمود غزنوی به خدمت مشغول
 شد و مورد تکریم سلطان قرار گرفت و سلطان
 محمود، او را به مقام و ثروت زیادی رسانید. فرخی،
 چنگ را بخوبی می‌نواخت به طوری که در این شعر
 خود می‌گوید:

تا فرو آیم و بنشینم بر گِیَم چنگ

همچنان دست قدح گیرم تا روز دگر

وزن‌شناسی و موسیقی فرخی، در پیوند اشعار او
 تأثیر زیادی گذاشته؛ به علاوه فرخی از صدای
 خوشی نیز بهره‌مند بوده و علاوه بر چنگ، بر بربط را
 نیز بخوبی می‌نواخته است. فرخی به سال ۴۲۹
 هجری فوت کرد. [از کورش تا پهلوی. عزیز
 شعبانی.]

فرد نوا کسی که تنها نواز و احتیاج به دمکش ندارد.

[آندراج]

نوبلیل نظم همه جا فرد نوا بود

این شوخ زبان رشک هم‌آواز ندانست [طالب آملی،

لغت نامه]

فردوس مطربه‌ای است معاصر سلطان محمد

خوارزمشاه. [تاریخ گزیده. ص ۴۱۱. لغت نامه.]

فَرَزان، سَلیم نوازنده قره‌نی است. وی موسیقی رادر
 مدرسه موزیک نظام یاد گرفت و از بدو تأسیس
 رادیو با آن مؤسسه همکاری کرد. سلیم فرزانه سالها
 در ارکسترهای مختلف رادیو نوازنده قره‌نی بوده و از
 طرف رادیو، با دریافت «حق سپاس»، از کار معاف
 گردیده است.

فرزانه، فریدون، ۱۲۹۰ - در سال ۱۲۹۰ در تهران

متولد شد. در سال ۱۲۹۵ شمسی همراه خانواده خود

عازم اروپا گردید و تحصیلات موسیقی رادر

کنسرواتوارهای آلمان، اتریش، سوئیس و بلژیک در

رشته کمپوزسیون و پیانو به پایان رسانید. در سال

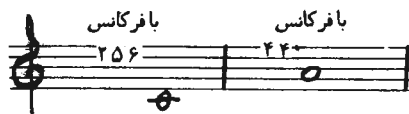
۱۳۱۵ شمسی، پس از بیست سال به ایران مراجعت

فنون مختلف داشت. در دربار مظفرالدین شاه تقرب یافت و شاه او را لقب فرصت‌الدوله داد. در اواخر عمر، به کلی منزوی شد و به مطالعه و تحقیق پرداخت.

در شرح حالی که بتفصیل از خود نوشته، اشاره‌ای به ازدواج خود نکرده و معلوم می‌شود تمام عمر را مجرد زیسته. علاوه بر آثار علمی و ادبی دیگر، کتاب «بحورالانحان» در علم موسیقی و عروض از اوست.

فرصت در اثر یک بیماری داخلی مزمن، سحرگاه روز دهم صفر ۱۳۳۹ ق برابر با اول آبان ۱۲۹۹ ش در خانه شخصی خود در شیراز، چشم از جهان فرو بست و بنا بر آرزوی دیرینه‌اش در کنار آرامگاه حافظ به خاک سپرده شد و سنگی را که زیر نظر خود او برای مزارش تراشیده بودند، بر گور او نهادند. [مقدمه دیوان او، لغت‌نامه]

فَرغانه نام شعبه‌ای است از موسیقی که آن را نهندک می‌خوانند [برهان قاطع، لغت‌نامه]
فرکانس ارتعاش جسم در مدت زمانی معین مثلاً یک ثانیه. لرزش سریع جسم را گویند که مولد صوت شود. تعداد ارتعاش در ثانیه حرکت رفت و آمد متوالی. هر جسم قابل ارتعاشی را طوری قرار دهیم که در یک ثانیه ۲۵۶ فرکانس تولید نماید، صوت حاصله «دو» خواهد شد و اگر تعداد ارتعاش ۴۴۰ باشد صوت حاصله «لا» خواهد بود.



برای به دست آوردن فاصله دو نت فرکانس آنها را بر همدیگر تقسیم می‌نمایند، تا نسبت آنها به دست آید.

$$^A \quad 2 = \frac{256}{128} = 2$$

نت‌ها دارای این نسبت‌ها هستند:

کرد در هنرستان عالی موسیقی تدریس آرمونی، پیانو و سلفژ را به عهده گرفت. مدتی هم معاون مین باشیان رئیس هنرستان عالی موسیقی بود. فرزانه از سن شانزده سالگی شروع به کمپوزیسیون نموده و چند قطعه از آثار او در اروپا نیز به چاپ رسیده است. بعضی از آثار وی در رادیو بلژیک و رادیو مسکو نیز اجرا شده است. در سال ۱۳۲۳ که «کنسی‌یر» موسیقیدان روسی به ایران آمد، قطعه‌ای از آثار او را با خود به روسیه برد. فرزانه این آثار را نیز تصنیف نموده است:

۱- هشت قطعه برای آواز به نام سن‌های ایران با شعر فرانسه.

۲- سرناذ آذربایجان، برای ویولن و پیانو.

۳- اریبانتال شماره یک، برای پیانو.

۴- اریبانتال شماره دو، برای پیانو.

۵- اریبانتال شماره سه، برای پیانو.

۶- سوئیت گرگان، برای پیانو.

۷- چهار قطعه کوچک به نام‌های کاروان، مهتاب شمیران، رقص ایرانی و سنتور زن.

۸- سرناذ، برای پیانو.

۹- راپسودی، برای پیانو.

۱۰- والس درخشنده، برای پیانو.

۱۱- چندآلود برای پیانو.

فَرَس خَرک. و آن چوبی باشد یا استخوانی که بر طنبور نصب کنند و به هندی کرچ گویند. این قطعه چوب یا استخوان یا عاج معمولاً در زیر سیمهای هر ساز سیم‌دار برای استوار کردن سیمهای آن نصب می‌گردد. [لغت‌نامه]

فَرَس طنبور خَرک طنبور. [لغت‌نامه]

فرصت شیرازی، محمد نصیر حسینی، ۱۲۷۱-۱۳۳۹ ق.

سید میرزا محمد نصیر حسینی ملقب به

فرصت‌الدوله و متخلص به فرصت و معروف به

«میرزا آقا» در ماه رمضان سال ۱۲۷۱ هـ ق از یک

خانواده ادب پرور، در شهر شیراز پا به عرصه وجود

گذاشت. از کودکی علاقه خاصی به تحصیل علوم و

نواختن سه تار و سنتور و ویولن و پیانو نیز مهارت دارد. بخصوص در نواختن سه تار تسلط بی نظیری دارد. به ردیف آشناست و یادگار بسیار خوبی است از استاد خود آقا حسینقلی. [پژوهشی کوتاه در موسیقی ایران. داریوش صفوت].

فُرود فرود آمدن از لحن یا گوشه‌ای به لحن اصلی یا مقام اصلی. مانند نواختن حصار در چهارگاه و فرود آمدن به در آمد چهارگاه؛ در این صورت، عمل رجعت از گوشه‌ای را به مقام اصلی، فرود یا بازگشت می‌گویند.

فرودهای مختلف: فرود شور. فرود به گوشه نیریز.

فرود به همایون. فرود مویه. فرود حصار

فرود چهارگاه. فرود ماهور. فرود به شوشتری. فرود اصفهان.

فرودها برای خاتمه یک جمله موسیقی یا یکی از اعضای یک جمله موسیقی و یا خاتمه یک قطعه موسیقی به کار می‌رود، و اگر آنها را با ادبیات مقایسه کنیم، صداها به جای کلمات و فرودها به منزله نقطه گذاری است. [فرهنگ معین]

فروداشت عمل دست کشیدن از زدن ساز و خواندن آواز. [فهرست لغات کتاب مناقب. ص ۲۹۹].

تنزل در موسیقی. فرود آمدن [لغت نامه]

فروداشت یکی از قطعات چهارگانه نوبت مرتب.

بباید دانست که اعظم و اشکل تصانیف نوبت مرتب است و قدما آن را چهار قطعه ساخته‌اند:

قطعه اول را «قول» گویند و آن بر شعر عربی باشد.

قطعه ثانی را «غزل» و آن بر ابیات پارسی بود.

قطعه ثالث را «ترانه»، و آن بر بحر رباعی بود.

قطعه رابع را «فروداشت»، و آن مثل قول بود.

[عبدالقادر مراغی]

چون نوای مطرب اینجا به فروداشت رسید [مجیرالدین ییلقانی]

فرودداشت، که به آخر رسانیدن و ختم کردن خوانندگی باشد. در اصطلاح موسیقی، مقابل برداشت. [لغت نامه]

دو	می	فا	سل	لا	سی	دو
۱	۵/۴	۴/۳	۳/۲	۵/۳	۱۵/۸	۲

فُرَم در مقابل محتوی، شکل و هیئت ظاهری یک کار هنری را فرم گویند. در بررسی یک کار هنری می‌توان به سه عامل برخورد کرد که مجموع آن سه را، فرم می‌گویند:

۱- تکرار خطوط محیطی در برابر هم به شکل قرینه.

۲- تنوع قرینه بودن محیطی خود تضاد یا تنوعی ایجاد می‌کند.

۳- وحدت تناسب تمام خطوط با یکدیگر که نوعی همگونی مابین عناصر متضاد به وجود می‌آورد.

وقتی صحبت از فرم در موسیقی یا فرمهای موسیقی باشد مفهوم چنان است که فرم با خود موسیقی چنان عجین شده که نمی‌توان به تفکیک آن پرداخت؛ چه در یک جمله ساده موزیکی ریتم، الگوی ریتم، فاصله و روابط زیر و بم اصوات، همه با هم فرم قابل احساس هستند.

فرمهای موسیقی در حقیقت شکلهای ساختمانی سراسر قطعه‌های موسیقی است. [چگونه از موسیقی لذت ببریم. پرویز منصوری].

ترکیب عناصری که مجموعه واحدی را به وجود آورند. روش و سبکی که بین عناصر هماهنگی برقرار کرده، به طوری که شخصیتی ممتاز به مجموعه بخشد. [فرهنگ معین]

فَرَناد، محمود حاج محمود فرناد، یکی از نوازندگان برجسته دایره در آذربایجان است.

فَرَنَگ گوشه‌ای از دستگاههای ماهور و راست پنجگاه است که در ردیفهای آواز ایرانی به چاپ رسیده است.

فرنگ یا «شوشتری گردان» در دستگاه همایون هم به شماره ۲۵ در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی به چاپ رسیده است.

فروتن، یوسف در تار شاگرد آقا حسینقلی بوده و در

فُرو داشتن باز ایستادن از نواختن. ادامه ندادن نوازندگی و خوانندگی.

چون مطربان فرو داشتند چنگ، او چنگ برگرفت و در پرده عشاق این قصیده آغاز کرد. [چهارمقاله، لغت‌نامه]

فُرو د به مویه وارد شدن از دستگاه اصلی به گوشه مویه که در سه گاه و چهار گاه معمول است. سیر و گردشی در گوشه مویه شده، سپس به دستگاه اصلی باز گشت می‌شود.

فُرو د ست خوانندگی و گویندگی را گویند که چند آوازها را با هم یکی کنند و کوک سازند و با دایر و امثال آن اصول نگاه دارند. [برهان قاطع، لغت‌نامه]

فُرو غ، مَهدی، ۱۲۹۰ - در سال ۱۲۹۰ شمسی در اصفهان به دنیا آمد. ابتدا نزد سید رحیم و سید حسین ساعت‌ساز، تعلیم آواز گرفت. هنگامی که موفق به اخذ دیپلم متوسطه گردید، معلم افتخاری موسیقی و ورزش دبیرستان شاهپور شیراز شد و سپس در دانشسرای عالی تهران، رشته زبان خارجه را برای ادامه تحصیل خود برگزید، و در آنجا رئیس انجمن نمایش و موسیقی شد. فعالیت این جوان مستعد، به گوش رضاشاه رسید. و به امر وی مهدی فروغ را برای ادامه تحصیلات، به انگلستان اعزام داشتند. دو سال در دانشگاه اکسستر تحصیل نمود و بعد، تحصیلات خود را در آکادمی پادشاهی هنرهای دراماتیک لندن ادامه داد، و در ضمن تحصیل، موفق به اخذ جایزه «گرترودلارنس» گردید. در این دوره برای بازی در پیس مولیر جایزه ارزنده‌ای دریافت کرد و آن عبارت بود از یک دوره کامل از آثار مولیر به زبان فرانسه با تفسیر آن به انگلیسی در هشت مجلد. در آکادمی موزیک لندن نزد پنج معلم آواز از کشورهای مختلف به یاد گرفتن آواز پرداخت با تکنیک خوانندگان ملل مختلف آشنا شد و در ضمن تحقیقاتی در قسمت صوت و دیکسون با همکاری استاد خود «رانالو» به عمل آورد و به این نتیجه رسید که بحور و اوزان شعر فارسی با فرنگی تفاوت

فاحشی دارد و اگر کسی بخواهد روی شعر فارسی کمپوزسیون نماید، باید قواعد شعر فارسی را رعایت نماید. پس از مراجعت به ایران، در هنرستان عالی موسیقی مشغول تدریس شد. بعد از پنج سال، عازم آمریکا شد و تحصیلات خود را در دانشگاه کلمبیا در رشته ادبیات دراماتیک ادامه داد و در خارج از دانشگاه نیز به یاد گرفتن آرمونی و کمپوزسیون پرداخت. پس از چهار سال به ایران مراجعت کرد و در هنرستان عالی موسیقی، تدریس استتیک و تلفیق شعر و موسیقی را به عهده گرفت. وی ریاست دانشکده هنرهای دراماتیک را نیز عهده‌دار بود دکتر مهدی فروغ آثار زیادی در زمینه موسیقی دارد: ۱- آرزو، خرقه حافظ، کاروان، المثلله و بندگان و شاه (برای آواز).

۲- ترجمه «موسیقی». تألیف آردن کوبلند.

۳- تألیف «تاریخ احوال مصنفین موسیقی اروپا».

۴- ترجمه «مردان موسیقی».

۵- تألیف «نفوذ علمی و عملی موسیقی ایران در کشورهای دیگر».

۶- اپرا و اپراکمیک.

۷- ترجمه نمایشنامه «پدر».

۸- ترجمه «باغ وحش شیشه‌ای».

مهدی فروغ، مقالات تحقیقی ارزنده‌ای در زمینه شعر و موسیقی که در چند شماره از مجله موسیقی به چاپ رسیده و اخیراً (۱۳۶۳ ش) در کتابی به نام «شعر و موسیقی» منتشر شده است.

فُرو کو بی دَن نواختن طبل و جز آن را؛

طبلها فرو کوبند و از جای خویش نجنبند. [فارسنامه. این بلخی. لغت‌نامه.]

فُرو کو فتن زدن و نواختن طبل و دهل و جز آن [لغت‌نامه]

فُرو کو فتن نواختن طبل و کوس و جز آن.

حُسن تو هر جا که طبل عشق فرو کوفت

بانگ بر آمد که غارت دل و دین است [سعدی، لغت‌نامه]

فرو گذاشت فروداشت. مقابل برداشت. [لغت نامه]

فرو گفتن خواندن و آواز سر دادن.

نکیسا بر طریقی کان صنم خواست

فرو گفت کاین غزل در پرده راست

ز ترکیب ملک بُرد آن خلل را

به زیر افکن فرو گفت این غزل را [نظامی، لغت نامه]

فروهری، بهزاد، ۱۳۲۹ - بهزاد فروهری فرزند

منصور، متولد سال ۱۳۲۹ در تهران، نی را از حسن

کسانی یاد گرفته است. به سه تار هم آشنایی دارد و

در حال حاضر (۱۳۶۳ش) در ارکستر سنتی شماره ۲

مرکز سرود وزارت ارشاد اسلامی نی می نوازد.

فرهاد میرزا در نوبت دوم حکومت فرهاد میرزا،

معتدالدوله، در فارس، که از سال ۱۲۹۲ هـ تا پنج

سال طول کشید، اهالی فارس را از شدت عمل او

سختیها دیدند و چون به تهران احضار شد، برای او

تصنیفی ساختند:

شیراز به این خرمی

هوا به این پر نمی

شازده چرا در همی

از قدم دخترم

خاک سیاه بر سرم [از صبا تا نیما، یعنی آیین پورن، ج ۲

ص ۱۵۶]

فرهادی، بابا غلام قطب «دوده» خاموش «مسلک

اهل حق» ساکن همت آباد حومه کرمانشاه

«باختران» و یکی از تنبور نوازان به نام معاصر است

تنبور نوازی او جنبه مذهبی داشته. از آهنگ های

مخصوصی که بابا غلام در مراسم مذهبی با تنبور

مینوازد: جلوخانی، دمیری، سحری و رحمت باران.

بنیامین. می باشد [سیری در تصوف نورالدین

چهاردهی «سر هنگ مدرسی بازنشسته شهربانی» ت ۱۳۶۱ ج

۲ ص ۳۴]

فرهت، هرمز، ۱۳۰۷ - در سال ۱۳۰۷ شمسی در

تهران تولد یافت.

مدت سه سال نزد «واحه جینگوزیان» تعلیم ویولن

گرفت.

در سال ۱۳۳۸ برای تحصیل کمپوزسیون، عازم

کشور آمریکا شد.

در سال ۱۳۴۳ از دانشگاه کالیفرنیا موفق به اخذ

لیسانس شد و سه سال بعد، درجه دکترای خود را از

دانشگاه کالیفرنیا دریافت کرد.

در سال ۱۳۴۷ مؤسسه بنیاد فورد، جایزه خود را به او

داد و وی را یاری کرد که مطالعاتی در زمینه مقایسه

بین موسیقیهای ایران و ترک و عرب به عمل آورد.

هرمز فرهت با موسیقی ایران نیز آشنایی دارد و استاد

دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران است. آثاری

که فرهت تصنیف نموده، بدین شرح است:

۱- مازندرانی را پسودی، برای ارکستر.

۲- سمفونیا کنچرمانته، برای هفت ساز سولو.

۳- لالایی، برای ارکستر سازهای زهی.

۴- سکستت در یک موومان، برای هارپ، فلوت، ابوا

و سازهای زهی.

۵- کوارتت در فا کوچک در چهار موومان. این

کوارتت در آمریکا اجرا شده و برنده جایزه «مرت

هنری» از دانشگاه میلز گردیده است.

۶- سرنا د شماره ۲ و ۱، برای فلوت، قره نی و ویولن.

۷- سنات، برای پیانو در چهار موومان.

۸- سوئیتست روی آهنگهای محلی ایران در چهار

موومان.

۹- توکانا، شماره ۲ و ۱.

۱۰- فوک در می بمل.

۱۱- تم واریاسیون در فا کوچک.

۱۲- نکتورن، شماره ۲ و ۱.

۱۳- دو قطعه، برای صدای سوپرانو و ویولن و هارپ،

بر روی شعر سعدی.

۱۴- قسمت قسمت، برای صدای سوپرانو و ویولن سل و

پیانو.

۱۵- دو قطعه بر روی آهنگهای محلی ایران، برای

سوپرانو ابوا و ویولن سل.

۱۶- بیتن، برای تنور و پیانو، روی شعری از ماروان

ترانه سازی برای خوانندگان رادیو متمرکز کرد. وی ترانه‌های زیادی سروده که از بین آنها می‌توان شبهای تهران.

گلنار، از وفادار، خواننده داریوش رفیعی، نازنین من نشود رام دیگری، از مهدی خالیدی، خواننده دلکش.

آخرین ترانه، خواننده الهه.

راز اشک، از عباس شاپوری خواننده پوران.

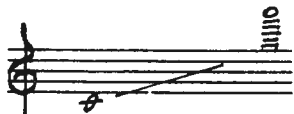
غوغای ستارگان، از همایون خرم، پروین. را نام برد. فلسفه ریاضیه نزد قدما چهار است:

علم عدد و حساب، علم هندسه، علم هیئت و علم موسیقی. [لغت‌نامه]

فلکی، جهان‌علی جهان‌علی فلکی به سال ۱۳۲۹ هـ.ش هنرآموز موسیقی آموزشگاههای تهران بوده است. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی، ص ۱۰۱]

فلوت نوعی نی تکمیل شده که مخصوص اروپائیان است. این ساز در موسیقی علمی نیز به کار برده می‌شود. با فلوت به سهولت می‌توان صداهای مختلف را اجرا کرد، ولی چون فاقد پرده‌های مخصوص موسیقی ما است، نواختن نغمه‌های ایرانی در روی این ساز، مشکل است. [فرهنگ معین]

وسعت فلوت معمولی



از سازهای بادی چوبی و دارای لوله استوانه‌ای است که انتهای بالایی آن نزدیک دهانی بسته است، و دهانی آن در واقع سوراخی است که در سطح جانبی لوله تعبیه شده و نوازنده، لبها را نزدیک سوراخ برده به لبه مماس می‌کند. در قسمت پایین‌تر، سوراخهایی برای حصول اصوات مختلف و کلیدهایی برای باز کردن و بستن آنان تعبیه شده که انگشتان نوازنده برای کلیدها و یا کلیدها و سوراخها توأماً قرار

دورن.

۱۷- نومور، برای صدای باس و پیانو، روی شعری از گارسیاویبا.

۱۸- این دریمز، برای صدای آلتو و پیانو، روی شعری از ویویان فیندل.

۱۹- چهار موت، برای گُرهای دو، سه، چهار و شش صدایی. [مجله موزیک ایران، سال ۱۳۳۷]

فرهمند، مریم بانو مریم فرهمند، از لیسانسیه‌های هنرستان عالی موسیقی در رشته پیانو است. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی، ص ۱۱۶]

فرهنگ‌فر، ناصر، ۱۳۲۶ - ناصر فرهنگ‌فرزند حسینعلی، متولد سال ۱۳۲۶ در شهر ری، ضرب را نزد مرحومین عبدالله دوامی و نورعلی خان برومند یاد گرفت و در حال حاضر (۱۳۶۴) در ارکستر سنتی شماره ۲ مرکز سرود وزارت ارشاد اسلامی، ضرب می‌نوازد.

فره‌وشی، امیر فره‌وشی، نوازنده ویولن ارکستر شماره ۴ رادیوست (۱۳۳۶ ش). وی مدتها در ارکستری که رهبر آن عباس شاپوری بود، به نوازندگی ویولن اشتغال داشت.

فستیوال جشنی بزرگ توأم با موسیقی. [فرهنگ معین، لغت‌نامه]

فَسْطَفی یک نوع سازی که نوازند. [فرهنگ ناظم‌الاطبا، لغت‌نامه]

فغفور لاهیچی، میرمحمد حسین - ۱۰۲۹ ق.

میرمحمد حسین فرزند سید احمد، از حکما و نقبا و سادات لاهیجان بود. از علم موسیقی و ادوار بهره داشت و به سال ۱۰۲۹ هـ.ق درگذشت. [احوال و آثار خوشنویسان، مهدی بیانی، ج ۲، ص ۵۷۵]

فکور، کریم، ۱۳۰۴ - به سال ۱۳۰۴ در مشهد متولد شد و تحصیلات خود را تا سال سوم دانشکده حقوق ادامه داد و از سال ۱۳۲۵ ش همکاری خود را با رادیو آغاز کرد. فکور مدتی ترانه‌های فکاهی و انتقادی برای تئاتر تهران می‌سرود، لکن ذوق خود را روی

که اولیای چلبی آن را (فنجان ساز) می‌نامند. [آلات موسیقی قدیم ایران مهدی فروغ، «مجله موسیقی» شماره ۱۱، دوره سوم، ص ۲۰]

فَنْدُق زدن آن باشد که دست چپ را مشت کرده و سرانگشت سبابه دست راست را به نوعی مابین انگشت وسطی و سبابه دست چپ زنند که از آن صدا برآید، چنان که در میان لولیان و مطربان مستعمل است. بشکن زدن. فندق زنان [لغت‌نامه]

فَنْدُق زَنان در حال فندق زدن. در حال بشکن زدن.

فلک فندق زنان در عهد پیری
به ضَبَّشش رقص دوران می‌نماید [شرف شفروء.
لغت‌نامه.]

فَنزج معرب پنجگ. پنجه.
رقصی است مرعجم را و آن چنان است که جمعی دست یکدیگر را گرفته رقصند. [لغت‌نامه]

فنه نام نوایی که مطربان زنند:

بامدادان برچکک زن، چاشتگاهان بر شخج
نیمروزان بر لبینشان، شامگاهان برفنه. (منوچهری،
لغت‌نامه)

فوفل یا: فو قل درختی است از تیره نخلها که در مناطق گرم آسیا (هندوستان و جزایر سند و جاوه) می‌روید.

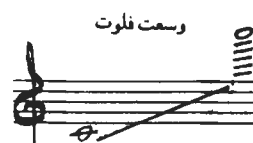
درختی است نسبتاً بلند و برگهایش نشانه‌ای هستند که در انتهای تنه برافراشته آن، مانند تاجی قرار دارند. این درخت مانند خرما، در پایه و میوه‌اش سفت است که قسمت میان برش دارای الیاف سلولزی می‌باشد ولی هسته‌اش دارای پوست نازک است. چوب این درخت را در بخاریهای ظریف و همچنین ساختن سنتور به کار می‌برند. [فرهنگ معین، لغت‌نامه]

فو کستروت به معنی یورتمه رفتن روباه است. [چگونه از موسیقی لذت ببریم، پرویز منصوری.]

آهنگ رقصی است با ریتم ۲/۴ تند که در ایران هم، زمانی موردپسند بود (بعد از انقلاب مشروطه تا شهریور سال ۱۳۲۰) و استاد وزیری و درویش خان

می‌گیرد و به وسیله دمیدن، صوت مورد نظر ایجاد می‌شود. فلوت‌های مختلف:

۱- فلوت پیکولو (فلوت کوچک): طول آن نصف فلوت معمولی است و به همین دلیل میدان صدای آن یک اکتاو زیرتر از فلوت است.



فلوت پیکولو، زیرترین ساز در ارکسترهای سمفونی است.

۲- فلوت آلتو: میدان صدای آن یک فاصله چهارم بم‌تر از میدان صدای فلوت معمولی است. گاهی آن را باس هم می‌نامند.

۳- فلوت باس: با میدان صدای یک اکتاو بم‌تر از فلوت معمولی است.

فلوت از رده سازهای بادی چوبی است، اما امروز به پیشنهاد «تئوبالد بوم» نوازنده مشهور فلوت در سالهای ۱۷۹۳ - ۱۸۸۱ میلادی، این ساز را از نقره و گاه از طلا ساخته‌اند. [چگونه از موسیقی لذت ببریم پرویز منصوری]

فلوتچی آن که فلوت نوازد. نوازنده فلوت. [فرهنگ معین، لغت‌نامه]

فما ر ق ملقب به «ابامهنا»، از موسیقیدانان بنام عصر عباسی و شاگرد ابراهیم موصلی، بسیار خوش صدا بوده است. [اندیشه‌های علمی فارابی در باره موسیقی، سخنرانی مهدی برکشلی، ص ۸۶.]

فَن سرود و آواز طرب‌انگیز. نغمه. راه. [لغت‌نامه]

فَنجان ساز یا: فلجان ساز. به عقیده اولیای چلبی، این ساز که عبارت از ظرف‌هایی است به اندازه‌های مختلف، توسط مغان یا پارسیان هندوستان اختراع شده است.

ابن غیبی دانشمند بزرگ قرن هشتم میلادی مدعی است که سازی به نام «کاسات» اختراع کرده است. به احتمال قوی، «کاسات (جمع کاس)» همان است

طهماسب صفوی، و پادشاهی صاحب جود و کرم بوده در موسیقی مهارت داشت. [مجمع‌الخواص، ص ۹-۱۰، لغت‌نامه].

فیثاغورس، ۵۷۰-۴۹۵ ق م.

بوسلیک را منسوب به فیثاغورس دانسته‌اند و گفته‌اند هفت پرده را او ساخته است.

۱- نوروز ۲- بوسلیک... شهرت این پرده بدین نام، به واسطه آن است که او را غلامی بود بوسلیک نام، و از برای او پیوسته در این پرده به ترکی سرود گفتی.

فیروز کابلی گویند خانه زاد میرزا محمد حکیم بوده که از بزرگان وقت است و از موسیقی نیز بی‌اطلاع نبوده است. [گلزار جاویدان، محمود هدایت، ج ۲، ص ۱۱۰۱]

فیروز میرزا فیروز میرزا نصرت‌الدوله، پسر عباس میرزای ولیعهد است (فرمانفرما کمانچه را خوب می‌زد). [خاطرات اعتمادالسلطنه، ص ۴۶۸]

فیلی گوشه‌ای که در دستگاه ماهور و آواز بیات ترک، اجرا می‌شود.

فینال آخرین قسمت یک قطعه موسیقی آوازی یا سازی را فینال می‌گویند. [لاروس موسیقی.]

و برخی دیگر از موسیقیدانهای ایران، آهنگهایی در چهار جوب فوکستروت ساخته‌اند
حرکت فوکستروت حدود ۱۲۰ = $\frac{1}{4}$ متروم بوده است.

فولادی، منیر، ۱۳۰۶ - منیر فولادی (بانوفر) به سال ۱۳۰۶ در تهران متولد شده و یکی از خوانندگان رادیو است. مدتی هم به نام «شهرزاد» آواز می‌خوانده است.

فولکلور فرهنگ توده‌ای مردم یک اجتماع هرگاه به صورت سنت درآمده باشد. در موسیقی، مفهومی نزدیک به آهنگهای عامیانه یا موسیقی محلی دارد. [چگونه از موسیقی لذت ببریم، پرویز منصوری]

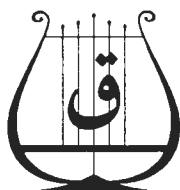
علم به آداب و رسوم توده مردم و افسانه‌ها و تصنیفهای عامیانه. [فرهنگ معین]

آن قسمت از هنر و فرهنگ متداول در بین عامه مردم که شامل رقص، آواز، افسانه، ضرب‌المثل، حکایات، روایات، و هر آنچه در بین طبقات مردم، طی قرون، متداول بوده است.

فهلویات جمع فهلوی و فهلویه.

به ترانه‌های ملی ایران اطلاق شده است. [لغت‌نامه]

فهمی تخلص سلطان محمد خداپنده است که پسر شاه



بم مشخص از آن حاصل می‌کند. [چگونه از موسیقی لذت ببریم. پرویز منصوری.]

در مناطق جنوبی ایران بخصوص استان هرمزگان، بانوان در مراسم عروسی، دو قطعه چوب خراطی نشده را در دست گرفته، یکی را در دستی ثابت نگه داشته، چوب دیگر را با ریتم آهنگ نوازندگان محلی به هم می‌کوبند. در استان هرمزگان، ریتم تفوق چشمگیری بر ملودی دارد. در موسیقی محلی این ناحیه، حاکمیت صوت سازهای کوبه‌ای نسبت به دیگر سازها، آن چنان است که ملودی را تحت تسلط قرار می‌دهد.

این نوع موسیقی که شباهت زیادی به موسیقی سیاهان آفریقایی دارد، احتمالاً یادگاری از تسلط پرتغالیها در یک مقطع زمانی، بر این منطقه است. قاشقک مضراب سنتور، آلت موسیقی معروف.

[لغت‌نامه]

قاصب نای زن. نواز. [فرهنگ ناظم‌الاطبا، لغت نامه]

قاضی عبدالله فرزند ارشد قاضی محمد ورامینی است. در فنون ادب و موسیقی مهارت داشته و از برزگری امرار معاش می‌کرد. [گلزار جاویدان. محمود هدایت. ج ۲ ص ۱۱۲۰]

قاضی نظام‌الدین خوانساری از فاضلان و شاعران قرن دوازدهم. در موسیقی از نوادر عهد بود. قال کردن نغمه خواندن. [فرهنگ ناظم‌الاطبا،

ق حرف بیست و چهارم از الفبای فارسی و حرف بیست و یکم از الفبای عربی و یکی از حروف صامت. عدد آن در حساب جمل، ۱۰۰ است.

قارع موجد مقروع. چون دو جسم مصادمه کنند، هر دو به صدا درآیند. و اگر در هر دو موجبات اهتزاز موجود باشد، هر دو در مایه خود نغمه ایجاد کنند و نغمه هر دو بگوش رسد؛ اما آنجا که اهتزاز از یک جسم مستهلک باشد، نغمه مقروع شنیده شود. [مجمع‌الادوار]

قاری از ریشه قَرء، خواننده. گورخوان. خواننده قرآن. قرآن خوان در مجالس ترجم.

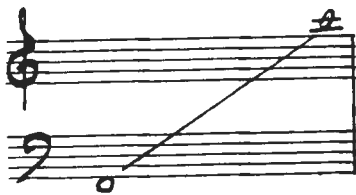
بلبل چو مذکر شده و قمری قاری برداشته هر دو شعب و بانگ و فغان را [سنائی لغت‌نامه]

قاشقک سازی است کوبه‌ای که هنوز در بعضی از شهرهای جنوب ایران متداول است، و آن مرکب از دو قطعه چوب است که یک سر آنها مانند قاشق پهن و گود می‌باشد و طرف گود دو قطعه مزبور مقابل یکدیگر است. گاهی زنگ یا حلقه‌هایی در قسمت مقرر قرار دهند. [فرهنگ معین]

از سازهای کوبه‌ای متشکل از یک جفت جام چوبی صدف مانند و کوچک که توسط تسمه نازکی با انگشتان شست و سبابه نوازنده بسته می‌شود. معمولاً نوازندگانی که خود رفاص نیز هستند (بیشتر اسپانیاییها) آنها را بر هم زنند و صدایی بدون زیر و

ضلع (کمی بیشتر از یک متر) نزدیک به نوازنده و کوتاهترین آن، موازی با ضلع قبلی، دور از نوازنده قرار می‌گیرد. ضلع سمت راست (به طول تقریبی ۴۰ سانتیمتر) قائم به هر دو ضلع موازی مذکور است و ضلع سمت چپ اضلاع موازی را به طور مورب قطع می‌کند. سمت راست ساز حفره‌ای به شکل مربع مستطیل به ابعاد تقریبی ۴۰×۱۵ سانتیمتر قرار گرفته است و روی آن را پوستی یک یا چند تکه کشیده‌اند و خرکی نسبتاً کم ارتفاع ولی دراز با چند پایه در نقاط برابر طی طول پوست، روی آن تکیه کرده است.

تعداد اصوات قانون، ۲۶ است و هر صوت توسط سه سیم همکوک حاصل می‌شود. سیمها در کنار راست ساز تثبیت شده، پس از عبور از روی خرک و طی طول ساز، هر سه سیم از میان دستگاه مخصوصی که جهت کوک موقت (زیر و بم کردن صوت سیمها تا حد یک پرده و نیم) تعبیه شده، عبور می‌کنند و هر سیم به گوشی مخصوص کوک اصلی می‌رسد. به کمک دستگاه مخصوص کوک موقت، که در قانونهای مصری تغییر کوک بسیار سریع و راحت انجام می‌گیرد، می‌توان تمام صداهای کروماتیک مخصوص موسیقی شرق و موسیقی ایرانی را از ساز حاصل کرد. نت‌نویسی قانون، امروزه معمولاً بر روی دو حامل (پایین با کلید «فا» برای دست چپ و بالایی با کلید «سل» برای دست راست) عمل می‌شود. و سمت صدای قانون:



مضرب قانون عبارت از انگشتانه‌ای است که به انگشتان اشاره هر دو دست می‌کنند. تیغه‌ای از جنس شاخ، مانند ناخن به انگشتانه‌ها الصاق شده

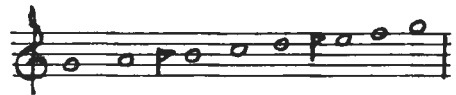
لغت‌نامه

قالوسی نام لحنی از موسیقی قدیم ایران است. در موسیقی ردیفی فعلی ایران، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

در کتاب «ردیف موسیقی ایران» ص ۳۰، دور این نغمه بنابر نظریه صفی‌الدین چنین بوده است:

ط. ج. ج. ط. ج. ج. ط. —→

به رسم الخط نت‌نویسی



بنابر این لحنی بوده است در مقام سه‌گاه. [نغمه‌ها و اصطلاحات موسیقی. حسینعلی ملّاح. «مجله موسیقی» ش ۹۷]

شاعری تشبیب داند شاعری تشبیه و مدح

مطربی قالوس داند مطربی شکر توین

همی تا برزند آواز بلبلها به بستانها

همی تا برزند قالوس خنیاگر [منوچهری]

زده به بزم تورامشگران به دولت تو

گهی چکاوک و گه راهوی گهی قالوس [منوچهری]

قالوسی نوایی است از موسیقی قدیم ایران، که تنها نام آن به یادگار مانده. از لحن آن، اثری باقی نیست.

بزند نار و بر سروسهی سروسهی

بزند بلبل بر تارک گل قالوسی [منوچهری]

قانون آلت موسیقی متشکل از طبلی مسطح و

مستطیل که سیمهای فلزی بر آن نصب شده است و

با انگشت سبابه مسلح به زیانه‌ای فلزی آن را در

حالی که روی زانو نهاده‌اند می‌نوازند، در عهد اخیر،

سیمهای این ساز را از روده می‌سازند و با دو مضرب

که مانند انگشتانه به انگشت سبابه کنند، و با هر دو

دست آن را نوازند، و چون نغمه زیر و بم را می‌توان با

هم به صدا در آورد، آهنگ این ساز بسی دلنشین

است، بخصوص که مانند سنتور انعکاس صدا

ندارد. [فرهنگ معین]

قانون به شکل ذوزنقه قائم‌الزاویه است. بلندترین

است. رحیم قانونی در سال ۱۳۲۴ فوت کرد. [از کورش تا پهلوی. عزیز شعبانی].
قائمى فرد، علىی یکی از هنرآموزان موسیقی آموزشگاههای تهران در سال ۱۳۲۹ ش است. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی ابراهیم صفائی، ص ۹۰۲]

قبه هفتمین مقام از مقامات هشتگانه موسیقی ایران در عصر بهرام گور پادشاه ساسانی؛ و به نامهای «گوه» و «گوش» هم آمده است.

قبوز آلتی موسیقی از ذوات الاوتار، و آن سازی بوده مرکب از یک قطعه چوب مجوف بر شکل عودی کوچک دارای پنج وتر. [فرهنگ معین].

نام آلتی موسیقی از ذوات الاوتار (حاجی خلیفه) [لغت نامه]

قُشع کرنای. بوق. و این تصحیف قُبُع و قُشع نیست. [منتهی الارب، لغت نامه]

قَجَر گوشه‌ای از دستگاه شور. در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی به شماره ۲۹ در دستگاه شور به چاپ رسیده است.

قَدَم خَیر یکی از ترانه‌های خرم آبادی است. وجه تسمیه آن هم آن است که قهرمان اصلی ترانه، زنی بوده به نام قدم خیر که در شجاعت و دلیری و جنگاوری مشهور بوده. این زن در تیراندازی و رشادت و سواری، دست کمی از مردان رشید و دلیر نداشته و برای قبیله خویش، رئیس و دلاوری کم نظیر بوده است.

MODERATO



که نوازنده قانون، به وسیله آن به سیم‌های ساز زخمه می‌زنند. [سازشناسی. پرویز منصوری ۲۷-۲۸].
زبسکه دلبر قانونیم صفا دارد
بر اهل حسن به قانون گرفته‌ها دارد
در مجلس دهر ساز مستی پست است
نه جنگ به قانون و نه دف بر دست است
رندان همه ترک می پرستی کردند
جز محتشب شهر که بی می مست است [شاه شجاع]
بسکه تیر غمزه آن شوخ مطرب خورده‌ام
همچو قانون پهلوم از غنچه پیکان تیر است [بلخی]
قانونچه نام سازی است. [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت نامه]

قانونی، ابراهیم میرزا نامش ابراهیم میرزاست. چون قانون خوب می‌نواخت، قانونی تخلص یافته. گویند در اکثر علوم دست داشته است. [گلزار جاویدان. محمود هدایت، ج ۲، ص ۱۱۲۶]

قانونی، جلال، ۱۲۸۵ - فرزند رحیم قانونی، به سال ۱۲۸۵ به دنیا آمد. از سن پانزده سالگی تحت تعلیم پدر خود قرار گرفت و حتی گاهگاهی به جای پدر نوازندگی می‌کرد. چون محل اقامت جلال شیراز بود، هر سال چند مرتبه از طرف اولیای رادیو برای نوازندگی از وی دعوت می‌شد. در شیوه نوازندگی قانون، سبک پدرش را بخوبی پیروی می‌کند. [از کورش تا پهلوی. عزیز شعبانی]

قانونی، رحیم، ۱۲۵۴ - ۱۳۲۴. رحیم قانونی فرزند ابراهیم، به سال ۱۲۵۴ شمسی در شیراز متولد شد. در هشت سالگی همراه پدرش عازم شامات شد و به مدت هشت سال در آنجا اقامت کرد. در شام، با قانون آشنا گردید و به مشق آن پرداخت. بعد از مراجعت به ایران، قانون خود را نیز همراه آورد. با وجود اینکه معلم رحیم، عرب بود و آهنگهای عربی را به او یاد می‌داد، ولی رحیم موسیقی ایرانی را با ساز خود بدون لغزش و انحراف می‌نواخت. از سال ۱۳۱۸ در رادیو نوازندگی می‌کرد و طرز نوازندگی رحیم قانونی، مورد تأیید روح‌الله خالقی نیز قرار گرفته

چلبی هوشنگ نامی مخترع آن بوده است. همین نویسنده از قول جریر چنین روایت می‌کند که در شب زفاف حضرت نبی مرسل (ص) با خدیجه، قدوم به همراهی سازهای دیگر از جمله نای و رباب نواخته شده است. به این جهت است که قدوم در محافل عرفا و خانقاه درویشان، زیاد به کار می‌رفته است. [آلات موسیقی قدیم ایران. مهدی فروغ، «مجله موسیقی» شماره ۱۶، دوره سوم، سال ۱۳۳۶، ص ۳۷]



قدیری، اسماعیل از نوازندگان ضرب بود. تصنیف و آهنگهای ضربی را با صدای مناسبی که داشت، نیکو می‌خواند. در شناسایی اوزان ضرب مهارت، و مدتها با درویش خان همکاری داشت. همچنین با شکری قهرمانی و عارف قزوینی همراهی می‌کرد. اسماعیل قدیری به «اسماعیل دلم» شهرت داشت و در حدود هفتاد سالگی درگذشت. [دو مقاله در باره موسیقی. حسن منحون. ص ۴۴]

قدیمی مردی نقاره‌چی بوده. [گلزار جاویدان. محمود هدایت ج ۲، ص ۱۱۳۳]

قرآن خوان قاری. آن که شغل قرآن خوانی دارد. فتنه گشتند بر الفاظ بی‌معنی همه نیستند اینها قرآن خوان طوطیان‌اند ای رسول [ناصر خسرو، لغت نامه] گرتو قرآن بدین نمط خوانی ببری رونق مسلمانی قرار خوشخواننده. خوشخوان. خوشخواننده قرآن را... [لغت نامه]

قرباب، حسین فرزند سیدزین العابدین قرباب، خواننده دوره ناصری، که در نواختن تنبک مهارت زیادی داشته است. سیدحسین قرباب تصنیفهای عارف را که تازه معمول شده بود، اجرا می‌کرد. [از کورش تاپهلوی. عزیز شعبانی]

قرباب، زین العابدین یکی از خوانندگان قدیمی که جزو خواننده‌های دربار ناصرالدین شاه قاجار بوده است. [از کورش تاپهلوی. عزیز شعبانی]

آری قدم خیر دوهارمیا میلش و جنگه
هفت تیری دو پیچ سووش پرده شنگه
اری قدم خیر کوش مخملی چتر حنایی
اری هفت تیرت تا صدا کردنش دم نیایی
اری قدم خیر دوهارمیا میلش و قبیبه
تفنگچی دمیدونش اری خوش نیه
اری قدم خیر یا جونه خت یا جونه بووت
اری وابکه هفت تیر نه ده پیچه سووت
اری کولایی سیت بوه نم شاخ پینه
اری چشیات دنازکی افنو نوینه
بر گردان فارسی:

اری (خطاب است، توجه دادن است)
قدم خیر از آن پایین می‌آید. میل جنگ دارد
هفت تیری در پیچ عمامه‌اش پر است از فشنگ
قدم خیر کفش مخملی و زلف حنایی
هفت تیر تو به صدا در آمد آتشم زدی
قدم خیر از آن پایین می‌آید میلش به جنگ است
تفنگچی از میدان او خوشی ندیده است
قدم خیر یا جان خودت یا جان پدرت
باز کن هفت تیرت را از پیچ عمامه‌ات
سایبانی درست کنم برایت از پونه
چشمانت از ظرافت آفتاب را نبیند
[ترانه‌های محلی لرستان. حمید ایزد پناه]

قدوم از آلات ضربی بوده است.

دیگر از سازهای ضربی که در دوره اسلامی رواج داشته «قدوم» نامیده می‌شده که بنا به قول اولیای

است. در سوی صاف آن تیغه‌ای از نی بر منقار تکیه کرده به نام قمیش. این قسمت را مجموعاً دهانی می‌نامند که در موقع نواختن کاملاً در دهان و احیاناً مابین دندانهای جلو قرار می‌گیرد. علاوه بر دهانی، قسمت‌های دیگری نیز در این ساز هستند که همگی از هم جدا می‌توانند شد. تعداد کلیدها و سوراخ‌های قره‌نی، بسیار بیشتر از سوراخ‌ها و کلیدهای فلوت است. [سازشناسی، پرویز منصوری]

قره‌نی را در چهار نوع مختلف می‌سازند که معمولترین و متداولترین نوع آن قره‌نی «سی بمل» که هم در تکنوازی و هم در هم‌نوازی می‌تواند به کار گرفته شود. قره‌نی «سی بمل» معمولاً در موزیک‌های نظامی، قره‌نی «باس» نیز که خود در دو نوع «سی بمل» و «لا» می‌باشد، در اکثر مورد استفاده است.

۱- وسعت صدای قره‌نی می بمل



۲- وسعت صدای قره‌نی لا



۳- وسعت صدای قره‌نی سی بمل



۴- وسعت صدای قره‌نی باس لا



قُرَاب، مصطفی یکی از نوازندگان ضرب است. او سالها در رادیو کار می‌کرده و در ارکسترهای مختلف آن اداره، به نوازندگی ضرب اشتغال داشته است. قرار داد او غلی گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم ایران، که تنها نام آن بر جای مانده است. از چگونگی نوای آن، اثری در دست نیست.

قُراری نای زن. قصب زن. نایی. [لغت‌نامه]

قُرَاقِر خوش آواز.

حادی (راننده شتر) خوش آواز. [لغت‌نامه]

قُرَاقِرِ خوش آواز. حادی قُرَاقِرِ: حادی خوش آواز.

نسبت است به قُرَاقِر. سائق خوش آواز [لغت‌نامه]
قُرَائی گوشه‌ای از آواز افشاری است که در «ردیف اول و دوم ویولن» استاد صبا به چاپ رسیده است.
قُرَائت قرآن. قرآن خوانی.

قَرَة العین نام آهنگی در موسیقی. [لغت‌نامه]
قَرچه گوشه‌ای از دستگاه شور است که در دستگاه پنجگاه هم آمده و به شماره ۱۷ در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی نیز به چاپ رسیده است.

قَرنا کرنا. نای بزرگ. در اصل خرنا بود به معنی نای بزرگ؛ زیرا که خر به معنی کلان می‌آید و خای معجمه به کاف و تاف بدل شود. [آندراج، لغت‌نامه]
قَرّه باغ آهنگی است در موسیقی [لغت‌نامه]

قَره چیلو قره چیلو کوچه سی، نام کوچه‌ای است در تبریز که نشیمنگاه دسته‌ای از کولی‌ان (قره‌چیان) می‌باشد. اینان کارشان مطربی بودی که مردانشان دف زدندی و آواز خواندندی و پسرانشان رقصیدندی. [تاریخ مشروطه، احمد کسروی]

قره‌نی قره‌نی (کلارینت) از دسته سازهای بادی یک زبان‌ای، و متشکل است از یک لوله استوانه‌ای که انتهای تحتانی آن کمی مخروطی شده است. در انتهای بالایی ساز، تکیه گاهی مانند منقار از جنس چوب، کائوچو و یا پلاستیک تعبیه شده که یک سوی آن تقریباً صاف و سوی دیگر سطحی منحنی

خوب داشت. به نقل صاحب «گلستان هنر» به سال ۹۷۶ هـ ق در قزوین در گذشت. [احوال و آثار

خوشنویسان. مهدی یبانی. ج ۲. ص ۴۲۲.]

قزوینی، عمادالدین زکریابن محمدبن

محمود، ۹۶۰۰ - ۶۸۲ هـ ق. زکریابن محمدالقزوینی،

به سال ۶۸۲ هـ ق در گذشته است. مشهورترین کتاب

وی «عجایب المخلوقات» نام دارد که باب دوازدهم

این کتاب، در باره موسیقی است. فارمر نوشته است:

نسخه‌ای از این کتاب به شماره ۱۸۳ در کتابخانه

دانشگاه ابردین مضبوط است که در صفحه بیست

و هشتم آن چنگ‌نازی به شیوه مینیاتور ترسیم شده

است. [صاحبان رسالات موسیقی. حسینعلی ملاح.

«مجله موسیقی». شماره ۱۸۲، ص ۶۶.]

قصاب نای زن. زمار. نای نواز. نفخ کننده درنی.

[لغت‌نامه]

قصابه نای. میان دو پیوند نای. [منتهی الارب.]

نام آهنگی است.

قَصَب فارسی نوعی است از نی محکم که از آن مزمار

سازند. [اقراب‌الموارد، لغت‌نامه]

قَصْرَی، منصوره بانو منصوره قصری، لیسانسیه

موسیقی از هنرستان عالی موسیقی در رشته آواز

است. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی. ابراهیم

صفائی. ص ۱۱۶.]

قَطَار گوشه‌ای از آواز بیات ترک است. این گوشه به

نام گوشه مادر شاهی و چهار درویش هم اشتها

دارد.

هنگامی که ناصرالدین شاه به فرنگ رفته بود، مهد

علیا مادرش از دوری فرزند تاجدار خود دلشنگ

می‌شود. اشعاری بدین مضمون در گوشه قطار

می‌خواند.

ایمو شو تالار بی‌نازه نه چریکه آواز نه دنگه سازه

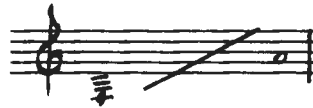
اشعار، کردی و به این معنی است «امشب تالار

شکوهی ندارد زیرا صدای آواز و ناله‌ساز شنیده

نمی‌شود». به همین علت، این گوشه را مادر شاهی

هم گفته‌اند. [روایت سیدهادی شریفیان (خواننده قدیمی).]

۵- وسعت صدای قره‌نی باس سی بمل



قره‌نی با اینکه ساز اروپایی، و فاقد فواصل مخصوص موسیقی ایرانی است، ولی در عصر حاضر نوازندگان برجسته‌ای برای این ساز غربی، در ایران پیدا شده‌اند که با همت مردانه خود آن را رام و مطیع فواصل ویژه موسیقی ایران زمین نموده‌اند که از جمله آنها، حسینعلی وزیری تبار هنرآموز هنرستان موسیقی ملی، محمد شیرخدایی کارشناس موسیقی فرهنگ و هنر و رضا گلشن راد می‌باشند.

قطعه زیبا و دلنشین آرم گل‌های جاویدان، در مثنوی مخالف سه گاه، که توسط محمد شیرخدایی اجرا شده، یکی از بهترین نواهای قره‌نی در زمینه موسیقی ایرانی است.

قریب گرگانی، حاجی میرزا محمدحسین،

۱۲۲۲ - ۱۳۰۵. حاج میرزا محمدحسین قریب،

ملقب به شمس‌العلماء، متخلص به ربانی، متولد

گرگان از توابع آشتیان، متولد سال ۱۲۲۲ش و

متوفی به سال ۱۳۰۵ش، علاوه بر تحصیلات فقه و

اصول و حدیث و تفسیر و تتبع در ادبیات فارسی و

عربی، کتابی هم به نام «سازوآهنگ باستان» دارد.

جنازه وی را در این بابویه دفن کرده‌اند. [فرهنگ

معین]

کتاب مذکور به سال ۱۳۶۲ توسط انتشارات هنر

و فرهنگ تجدید چاپ شده است. —

[سازوآهنگ باستان]

قزوینی، جواد از نوازندگان محبوب و مورد توجه

ناصرالدین شاه بوده و صدای خوش خود را با نوا

دلپذیر کمانچه همراهی می‌کرده.

[پژوهشی کوتاه در موسیقی ایران. داریوش صفوت]

قزوینی، عبدالهادی - ۹۷۶ ق. برادر همسر مالک

دیلمی، در موسیقی از مشاهیر عصر بود و تصنیفهای

لعزۃ الدباج» نام دارد «درۃ التاج» در فلسفه و حکمت که آن را برای امیر باج بن فیل شاه بن رستم شاه پادشاه گیلان و دیلمستان تألیف کرده و مقداری از آن به اهتمام سید محمد مشکوة بیرجندی و به خرج وزارت معارف ایران به طبع رسیده است که در زبان فارسی یکی از مهمترین گنجینه‌های جامع علوم است و از هر کتابی به «شفا» ی ابن سینا نزدیکتر است. این کتاب، در حقیقت دایرة المعارفی است که نخست در فضیلت دانش و دانش آموزی سخن رانده و سپس دوازده رشته علم، که یک تن حکیم را در قرن هفتم هجری به کار می‌آمده، به قسمی گرد آورده است که در بسیاری از علوم رساله مفرد هم بدین مایه در دست نیست. قطب‌الدین در فصل درۃ التاج راجع به صوت، صوت والواح و نسبت‌های ابعاد موسیقی و رابطه اصوات از نظر ریاضی و آواها و مقامها و پرده‌شناسی آلات موسیقی و وزنهای شعر و موسیقی گفتگو کرده است و در موارد عبیده، عقاید فارابی و صفی‌الدین عبدالمؤمن ارموی را ذکر کرده و گفته‌های آنان را توضیح و تشریح کرده است. وی را علامه شیرازی یا ملاقطب نیز گفته‌اند. علامه شیرازی مردی زیرک و بذله گو بود. شعر می‌گفت و رباب را مهارت می‌نواخت و در شعبده و شطرنج، استاد بود. [صاحبان رسالات موسیقی، حسینعلی ملاح، «مجله موسیقی» شماره‌های ۱۲۵ و ۱۲۶، ص ۴۲-۴۵]

قطعه یازدهمین قسم از انواع «تصانیف و عمل» موسیقی قدیم ایران.

«تصانیف و عمل» موسیقی، یازده قسم است بر این موجب:

- ۱- نوبت ۲- بسیط ۳- کل الضروب
- ۴- ضربین ۵- کل النغم ۶- نشید عرب
- ۷- عمل ۸- صوت ۹- پیشرو
- ۱۰- زخمه ۱۱- قطعه [عبدالقادر مراغی]

قطعه موسیقی تکه‌ای از موسیقی، که از چند جمله تشکیل می‌شود و هر یک از آنها دارای معنی کاملی

غار کرفتو در بین کوه‌های اطراف شهرستان سقز قرار دارد. طبق یک روایت از اهالی محل، شبهای جمعه نواحی مرموز از غار مزبور شنیده می‌شود؛ که به روایت معمرین محل، چهار درویش که برای سیاحت و سیر و سلوک به داخل غار رفته بودند، راه خود را گم می‌کنند. ولی چون پوینده راه حق و حقیقت بوده‌اند، نمی‌میرند بلکه زنده می‌مانند شبهای جمعه، به تغنی و ذکر اوراد الهی می‌پردازند، و نوائی که برای تغنی انتخاب کرده‌اند، در گوشه قطار است، که این گوشه به همین دلیل، به گوشه چهار درویش هم اشتها دارد.

قطار نام قطعه آهنگی است که حسین تهرانی نوازنده ضرب، با تمبک نواخته است. در این قطعه، حرکت قطار از ابتدای روشن شدن لوکوموتیو، تا حرکت آن از روی ریل و بالاخره توقف در ایستگاه، با نواخته شدن ضرب، در ذهن شنونده، متصور و مجسم شده است.

قطب‌الدین شیرازی، محمودبن مسعودبن مصلح، ۶۳۴ - ۷۱۰ ق. قطب‌الدین محمودبن مسعودبن مصلح‌الشیرازی، به سال ۶۳۴ هـ ق در شیراز به دنیا آمد. پدرش پزشکی معروف از مشایخ صوفیه بود. قطب‌الدین نیز نخست به تحصیل طب پرداخت و در ده سالگی خرقة تصوف پوشید. قطب‌الدین جوینده دانش بود و کلیات «قانون» ابن سینا را بخواند و به مطالعه دیگر کتب علمی و فلسفی پرداخت. «علم هیئت» و «اشارات» ابن سینا را نزد حکیم طوسی بخواند و مشکلات «قانون» را به یاری افکار حکیمانه وی بگشود. سپس به اکثر ایالاتی که در تصرف ایلخانیان مغول بود، سفر کرد و از اصفهان به بغداد و سپس به روم رفت و مولانا جلال‌الدین را ملاقات کرد و «جامع الاصول» را در قوینه بنوشت. حاکم روم، قطب‌الدین را گرامی داشت و او را قاضی سیواس کرد. در اینجا بود که قطب‌الدین، کتاب «تحفه شاهی» را تصنیف کرد. آخرین اثر قطب‌الدین شیرازی، «درۃ التاج

است.

قطعه یک قسمت از یک دستگاه موسیقی ایرانی است، مانند قطعاتی از دستگاه سه گاه.

چند آهنگ کامل را قطعات نامند، مانند هجده قطعه و بیست و پنج قطعه [از استادان موسیقی]

قفل رومی نام لحن پانزدهم است از سی لحن بارید.

چو قفل رومی آوردی در آهنگ

گشادی قفل گنج از روم و از زنگ [نظامی]

عجب است که نام لحن درباری شاه ساسانی عربی بوده! اگر نسبت صحیح باشد، اثر زبان عربیای عراق

بوده در زمان مدائن پایتخت خسرو. [لغت نامه]

سرود قفل رومی پانزده دان

ده و شش گنج بادآور همی خوان [ملک الشعراى بهار].
لحن پانزدهم از الحان سی گانه بارید جهرمی، نوازنده عهد ساسانیان.

دعا و عزیمتی که برای زبان بندى مردم بر قفل خوانند. [فرهنگ معین]

بلبل همی سرايد چو باريد

قالوس و قفل رومی و جالینوس [عنصری]

قُقُنُس مرغی است بغایت خوشرنگ و خوش آواز. گویند منقار او ۳۶۰ سوراخ دارد و در کوه بلندی مقابل بادنشینند و صداهای عجیب و غریب از منقار او برآید و به سبب آن، مرغان بسیار جمع آیند؛ از آنها چندی را گرفته طعمه خود سازد گویند هزار سال عمر کند و چون هزار سال بگذرد و عمرش به آخر آید، هیزم بسیار جمع سازد و بر بالای آن نشیند و سرودن آغاز کند و مست گردد و بال برهم زند، چنان که آتشی از بال او بجهد و در هیزم افتد و خود با هیزم بسوزد و از خاکسترش بیضه‌ای پدید آید و از آن ققنوس دیگری به وجود آید و او را جفت نباشد. گویند موسیقی را بشر از آواز او دریافته است.

[فرهنگ معین]

ققنوس مرغ خوشخوان آوازه جهان

آواره مانده از وزش بادهای سرد

بر شاخ خیزران بنشسته است فرد

بر گرد او به هر سر شاخی پرندگان [نیم]

قُلَس رقصیدن با سرود. سرود نیکو خواندن.

[منتهی‌الارب، لغت نامه.]

قُلَنَدَر راه کلندر، نوایی از موسیقی. [فرهنگ نو بهار]

راه کلندر، نام آوازی است از موسیقی.

ای صنم چنگساز چنگ سبکتر بزن

پرده مستان بساز راه قلند بزن [امیر معزی]

قُلّی خان یکی از تعزیه خوانهای مشهور، که در نواختن

نی نیز مهارت کاملی داشته است. [از کورش تا پهلوی. عزیز شعبانی]

قمر الملوک وزیری ← وزیری، قمر الملوک،

۱۳۳۸.

قُمَرِیَه نام گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم ایران، که در کتب متقدمان، مذکور است ولی در موسیقی فعلی این روزگار، اثری از نوای آن وجود ندارد.

صبحدم ناله قمری شنواز طرف چمن

تا فراموش کنی محنت دور قمری را

قُنْبرِی، ابراهیم، ۱۳۰۷ - به سال ۱۳۰۷ در تهران

متولد شد. از سن ۲۲ سالگی با موسیقی آشنا شد و

مدت هشت سال نزد استاد صبا، ردیفهای موسیقی ایرانی را یاد گرفت. قنبری، سالها سرپرست کارگاه سازسازی فرهنگ و هنر بود. او در زمینه سازسازی دارای ذوق و قریحه و ابتکار سرشاری است، به طوری که آلائی که تا کنون ساخته، از نوع بهترین سازها شناخته شده است.

قُنْجِه این کلمه یا غنچه باغین معجمه بوده و یا فنجه که صورتی از پنجه و بنزه به معنی نوعی رقص است.

[لغت نامه]

قندپاری آقای سیدحسین طباطبایی رئیس شرکت بیمه در کاشان به خاطر داشت که تا بیست سال پیش در اول پنجه (ایام کیبسه سال) مطربها، با لباس مسخره (به صورت کارناوال) در شهر کاشان و بازار آن حرکت می کردند و چند کت حیوان را به تن خود می آویختند و اشعار و تصنیفاتی به مناسبت پنجه می خواندند و جشن طلب می کردند و این عمل را

«قندپاری» می‌نامیدند. سرودشان این بود: قندپاری،
سالی یک بار می‌آیی. جلو دکانها می‌آمدند و پول
می‌گرفتند. [فرهنگ ایران زمین، ج ۱۸ ص ۱۵۵]

قنّع کر نای و بوق. [منتهی‌الارب، لغت‌نامه]

قنّین طنبور. طنبور حبشه. [لغت‌نامه]

قوّال مطرب سرودگوی. آوازخوان. خواننده آواز.

چو برزد دلاویز چنگی به چنگ

چنین قولی از قند عتاب رنگ

قوال خوشگویی خوش آواز حاضر کنند و هر چه شان
دل آرزو کند و هوا خواهد، شنوند و گویند و زنند.

[حدیقة الشیعه، ص ۸۹]

قول، نام قولی است از قولهای موسیقی. قوال به
معنای قولسرایا آوازخوان است. [برهان قاطع]

دست به می‌شاه را و دل به هزیران

دیده به روی نکو گوش به قوال

در سایه گل باید خوردن می چون گل

تا بلبل قوال بر خواند اشعار [منوچهری]

نفس تن دان و جان یاد خداوند

که جانها را به تن‌ها داده پیوند

بغفلت گفتن تن در الحان

ز قوالان بود تن‌های بی‌جان

تن بی‌جان نهان در خاک بهتر

بساط زندگان زان پاک بهتر [مثنوی معنوی]

قوالون جمع قوال [اقرب‌الموارد، لغت‌نامه]

قوّاله مُبالغه قوال است [لغت‌نامه]

قوّام صدّری، منصوره بانو منصوره قوام صدّری،
یکی از لیسانسیه‌های هنرستان عالی موسیقی در
رشته پیانو است. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی،
ابراهیم صفائی، ص ۱۱۶]

قوپوز قوپوز، آلتی موسیقی از ذوات‌الوتار و آن
سازی بود مرکب از یک قطعه چوب مجوف به شکل
عودی کوچک دارای پنج وتر. [فرهنگ معین،
لغت‌نامه]

قوپوز رومی یک قطعه چوب مجوفی بوده که روی
دهانه آن پوست کشیده و دارای پنج سیم دوتایی نیز

بوده است. این ساز را مانند عود می‌نواخته‌اند.
مجله موزیک، سال ششم، ش ۱، ص ۲۵]
قوچانی نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم، که تنها نام آن
بر جای مانده است. در موسیقی کنونی، گوشه‌ای به
این نام وجود ندارد.

قوس ماه نهم از بروج دوازده گانه سال، که دستگاه نوا
برای متولدین در این ماه مطلوب است.

۱۲ مقام موسیقی امروز ایران یعنی هفت دستگاه و
پنج آواز مشتق از آنها، هر یک با برجی از بروج
دوازده گانه به شرح زیر ارتباط دارند و متولدین هر
یک از ماههای مزبور، بیشتر به آوازی که مربوط به
آن ماه است، علاقه داشته حداکثر لذت را از شنیدن
آن می‌برند.

- | | |
|-----------------|-------|
| ۱- چهارگاه | حمل |
| ۲- همایون | نور |
| ۳- اصفهان | جوزا |
| ۴- دشتی | سرطان |
| ۵- ماهور | اسد |
| ۶- ابوعطا | سنبله |
| ۷- سه‌گاه | میزان |
| ۸- شور | عقرب |
| ۹- نوا | قوس |
| ۱۰- بیات ترک | جدی |
| ۱۱- افشاری | دلو |
| ۱۲- راست پنجگاه | حوت |

قول نوعی ترانه یا تصنیف ملحونات قول به شعر عربی
است، در صورتی که ملحونات غزل به شعر فارسی
است. بنابراین قول نیز مانند غزل نوعی ترانه است.
[صفی‌الدین ارموی]

باید دانست که اعظم و اشکل تصانیف نوبت مرتب
است و قدما آن را چهار قطعه ساخته‌اند. قطعه اول را
قول گویند و آن بر شعر عربی است.
و قول را اگر خواهند بیت‌الوسط سازند و اگر نباشد
هم شاید. [مقاصد‌الاحان، عبدالقادر مراغی].
و عادت چنان رفته است که هر چه از این جنس بر

ابیات تازی سازند آن را قول خوانند. [المعجم فی معاییر اشعار المعجم]

قول وجه تازی (گفتار ملحون) است که ما امروز بدان آواز می‌گوییم «قوالان خوشگوی خوش آواز حاضر کنند و هر چه شان در دل آرزو کنند و هوا خواهد، شنوند و گویند و زنند». [حديقة الحقیقه. ص ۸۹]

قول به معنای مطلق آواز است و در این صورت، قوال به آوازخوان اطلاق می‌شود. [فرهنگ معین] از انواع قول‌ها، قول مرصع یا مرصع خوانی است. قول مرصع به آوازی گفته می‌شود که شعر و آهنگ به نیکویی برابر و هموزن باشند. [حافظ و موسیقی، حسینعلی ملاح]

چه راه می‌زند این مطرب مقام شناس که در میان غزل قول آشنا آورد به قول مطرب و ساقی برون رفتن گه و بیگه کز آن راه گران قاصد خبر دشوار می‌آورد بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود این همه قول و غزل تعبیه در منقارش [حافظ] چشم به روی ساقی و گوش به قول چنگ فالی به چشم و گوش در این باب می‌زدم [حافظ] دلم از پرده بشد حافظ خوشگوی کجاست تا به قول و غزلش ساز و نوایی بکنیم [حافظ] مغنی نوای طرب ساز کن

به قول و غزل قصه آغاز کن [حافظ] من که قول ناصحان را خواندمی قول رباب گوشمالی دیدم از هجران که اینم پند بس [حافظ]

قولسرا آواز خوان را می‌گفته‌اند.

بلبل بر گل به سان قولسرایان

پایش دیبا و خیزرانها درید [منوچهری]

مغنی نوای طرب ساز کن

به قول و غزل قصه آغاز کن [حافظ]

تصنیف گوی. [فرهنگ معین]

قول کاسه گر نام قولی است از قولهای موسیقی. [آندراج]

قول مُرْصَع قول مرصع (مرصع خوانی) به آوازی اطلاق می‌شود که شعر و مقام با بینش تمام برگزیده می‌شود و تحریرها و غلتها و ریزه کاریهای آواز، به جا و بموقع اجرا می‌گردد. [حافظ و موسیقی، حسینعلی ملاح ص ۱۷۳]

قوم آهنگی است در موسیقی [لغت نامه]

قوما آهنگی است در موسیقی. [لغت نامه]

قهرمان آهنگی در موسیقی. [لغت نامه]

قهرمانی، اسماعیل، ۱۲۵۸ - در سال ۱۲۵۸ شمسی به دنیا آمد. از زمان کودکی، با شنیدن تار استادانی چون میرزا عبدالله و آقا حسینقلی، با موسیقی آشنا شد. از سن هفده سالگی پیش سید حسین خلیفه رفت و مشق تار را آغاز نمود. بعد از دو سال نزد میرزا عبدالله رفت و به مدت دوازده سال از محضر او کسب فیض کرد و ردیف موسیقی را به طور کامل فرا گرفت و آنها را به نورعلی تعلیم داد، نورعلی این ردیفها را با اجرای اسماعیل قهرمانی، بر روی نوار ضبط کرده که منبع بزرگی است از ردیف میرزا عبدالله. اسماعیل قهرمانی ضمن اشتغال به کارهای دولتی، کلاس تار نیز دایر کرد و به تربیت شاگردان پرداخت و بعد از گذراندن یک دوره کهولت، دار فانی را وداع گفت. [از کورش تا پهلوی. عزیز شعبانی]

قیثار (قیثار) یکی از ابزار موسیقی و طرب، که دارای سیمهایی است. جمع آن قیاتیر. نوعی از سه تار. معرب گیتار است. [لغت نامه]

قیچک قیچک دارای شکمی است که از دو قسمت مجزا از یکدیگر تشکیل یافته؛ قسمت تحتانی، کوچکتر و به شکل نیمکره است که بر سطح مقطع جلو پوست کشیده شده و روی پوست خرک ساز قرار دارد. قسمت بالایی بزرگتر مانند چتری روی قسمت تحتانی قرار گرفته و هر دو قسمت توسط سطحی منحنی از عقب به هم اتصال شده و در نتیجه، در جلو یا بین دو قسمت حفره‌ای تشکیل شده است. سطح جلویی قسمت بالا جز در ناحیه وسط، که زیر

طول سیم مرتعش در قیچک آلتو ۳۷/۵ سانتیمتر است.

طول سیم مرتعش در قیچک باس ۷۰ سانتیمتر است. وسعت هر یک از انواع این ساز، حدود سه اکتاوا است. قیچک سوپرانو، سازی است که قابلیت تکنوازی و همناوای هر دو را حائز است، ولی دو نوع دیگر، بیشتر به منظور همناوای در ارکستر به کار می‌روند. آرشه قیچک عیناً همان آرشه ویولن است. قیچک بیشتر در نواحی جنوب شرقی ایران معمول است. در آن نواحی حتی عقیده و سنت اهالی، برای معالجه امراض به کار می‌رود.

در سطح فوقانی شکم و پشت دسته سوراخ و حلقه‌ای هست که دو تسمه بر آن الصاق می‌شود. یکی از تسمه‌ها را به کتف چپ و دیگری را به کمر می‌بندند، و ساز موقع نواختن، تقریباً آزاد و آویزان می‌شود؛ اما نوازندگان شهری تمایلی به استفاده از این تمهید را ندارند. کوک قیچک محلی ثابت نیست ولی قدر مسلم اینکه سیمها تقریباً هیچ وقت نسبت به یکدیگر فاصله پنجم را نداشته است.

آرشه مورد استفاده نوازندگان محلی شبیه به آرشه کمانچه است. [سازشناسی، پرویز منصوری.]
مجلس دلکش گل تا نبود بی‌مطرب

گشته بلبل غجکی شاه گل و غنچه غجک [شاه طاهر]
قیصر، عالییه بانو عالییه قیصر در سال ۱۳۲۹ هـ ش هنر آموز سرود و موسیقی آموزشگاههای تهران بوده است. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفایی، ص ۱۰۲]

قیصران نام لحن یا گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران است. در موسیقی کنونی این روزگار، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد، لکن گوشه‌ای به نام زیر قیصران از الحان باربدی در کتب متقدمان آمده که از چگونگی نغمه آن هم اثری در دست نیست.

به جوش اندرون دیگ بهمنجنه

به گوش اندرون بهمن و قیصران [منوجهری]

کردن ساز قرار گرفته، به صورت دو شکاف پهن باز است. دسته ساز تقریباً در نصف طول خود روی شکم قرار گرفته و نیمه دیگر در بالا به جعبه گوشیه متصل است، و دسته فاقد دستان است. سر متشکل است از جعبه کوچک (محل قرار گرفتن چهارگوشی، هر دو گوشه در یک طرف آن) و یک زائیده منحنی شکل برای آویختن ساز که کمی به عقب برگشته و جهتی افقی یافته است.

قیچک جزو دسته سازهای محلی بوده که در سالهای اخیر، در حمایت وزارت فرهنگ و هنر به شهر آورده شده و نه تنها ساختمان و کوک آن را تکمیل و تنظیم کرده‌اند، بلکه آن را به سه اندازه مختلف به ترتیب استاندارد ساخته‌اند:

۱- قیچک سوپرانو، به طول ۵۶/۵ سانتیمتر.

۲- قیچک آلتو، به طول ۶۳ سانتیمتر.

۳- قیچک باس.

انواع قیچک سه گانه، چهار سیمی هستند.

قیچک معمولی (سوپرانو)



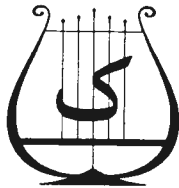
قیچک آلتو



قیچک باس



طول سیم مرتعش در قیچک سوپرانو، ۳۳/۵ سانتیمتر است.

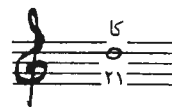


کون جنبانیدن باشد، یعنی حرکت دادن سرین به وقت رقصیدن و مسخرگی کردن. [برهان قاطع]
 از آن جمله پنجاه من بار کرد
 چور قاص کاچول بسیار کرد [لغت نامه]
 کارا پطیان، دیمتری یکی از هنرآموزان موسیقی در هنرستان عالی موسیقی بود که به سال ۱۳۲۹ هـ ش به این سمت تعیین گردید. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفایی. ص ۱۰۰]
 کاربند، شاملو، ۱۳۲۱ - فرزند نعمت‌الله، به سال ۱۳۲۱ هـ ش در سنندج متولد شد. در سن دوازده سالگی موسیقی را شروع کرد و ویولن را از محضر استادان موسیقی زادگاه خود یاد گرفت. سپس به تهران آمد و مدت هشت سال در کلاس ویولن علی تجویدی به تلمذ پرداخت. به موازات تحصیل، با راهنمایی تجویدی، موفق به تهیه و تنظیم و چاپ ردیف کامل دستگاه همایون گردید. شاملو، برای تکمیل تکنیک ساز اختصاصی خود، مدت شش سال پیش «هوسپیان» و «مانوکیان» و «ژرژمایتروسیان» به یادگیری موسیقی پرداخت. آن گاه نزد بانو اقدس پورتراب پیانو را شروع کرد و رشته آهنگسازی را از مصطفی پورتراب و فرهاد فخرالدینی و کریستان داوید فرا گرفت.
 شاملو کاربند، در ارکستر بزرگ رادیو تلویزیون نوازنده ویولن بود و بعد از آن، با ارکستر رادیو ایران همکاری کرد.

ک یکی از حروف صامت فارسی و آن، بیست و پنجمین حرف از الفبای فارسی و بیست و دومین حرف از الفبای عربی و یازدهمین حرف ابجد (جمل) است که آن را در حساب، ۲۰ محسوب دارند.
 در قدیم پنجمین دستان از وتر (مثنی) عود را با حرف «ک» مشخص می‌کردند که به حساب ابجد «۲۰» می‌شود و به رسم الخط نت نویسی «رکرن» خواهد شد.



کا دو حرف «ک» و «الف» به حساب ابجد، بیست و یک (۲۱) می‌شود. همچنین پرده ششم از وتر مثنی عود بوده است که به رسم الخط موسیقی این روزگار «ربکار» روی خط چهارم حامل می‌شود و انگشت آن بنصر می‌شود.



کاچول کاچول. کچول. رقص. کون و کچول

وی در سال ۱۳۶۴ ش اقدام به تأسیس آموزشگاه موسیقی کرد.

کارساز یکی از آوازه‌های مقام حجاز

حجاز یکی از دوازده مقام موسیقی بوده است که سه گاه و حصار نواهای آن، و کارساز، ملانازی، روی عراق و حجاز عراق، آوازه‌های آن بوده‌اند.

حجاز آمد یکی نخل ثمر بار

سه گاهست و حصار آن نخل را بار

کارشناس موسیقی از بین موسیقیدانان کشور، آنهایی که واجد شرایط خاصی بودند، به تشخیص و تأیید شورای موسیقی فرهنگ و هنر، به عنوان کارشناس موسیقی انتخاب و به مراکز استانها اعزام می‌شدند که در ادارات فرهنگ و هنر استانها و شهرستانهای تابعه هر استان نسبت به تأسیس کلاس آموزش موسیقی، تشکیل ارکستر، هدایت گروههای موسیقی محلی، اجرای کنسرت و سایر موارد مربوط به موسیقی با همکاری هنرمندان محل، اقدام نمایند. [کارشناسان موسیقی از سال ۱۳۴۸ تا ۱۳۵۸ به شرح زیر بودند]

ظهيرالدینی کارشناس موسیقی مشهد

احسان خسروی کارشناس موسیقی کرمان و زاهدان

اکبر محسنی کارشناس موسیقی گرگان

ایوب دزاکام کارشناس موسیقی کرمان و بندرعباس

حبیب‌الله نیک‌بین کارشناس موسیقی سقزو بانه

حسن کامکار کارشناس موسیقی سنندج

رضا همتی کارشناس موسیقی کرمانشاه

عزیز شعبانی کارشناس موسیقی شیراز

محمد شیرخدايي کارشناس موسیقی کرمان و ساری

محمد ممی‌زاده کارشناس موسیقی یاسوج

محمد مهاجری کارشناس موسیقی کرمان و

خرم‌آباد و مهاباد

مسعود معارفی کارشناس موسیقی آبادان

منصور معارفی کارشناس موسیقی کاشان

نصرت‌الله حدادی کارشناس موسیقی کرمان و

مهاباد و خرم‌آباد و بندرعباس و تهران

هدایت‌الله خیرخواه کارشناس موسیقی تبریز

یحی نیکنواز کارشناس موسیقی ارومیه

کار عمل نوعی تصنیف که وزنی سنگین داشته و

اشعار آن عارفانه بوده، در قدیم متداول بوده است که

آن را «کار عمل» می‌گفتند [حافظ و موسیقی.

حسینعلی ملاح]

مطرب از درد محبت عملی می‌پرداخت

که حکیمان جهان را مزه خونپالا بود [حافظ]

مغنی ز اشعار من یک غزل

به آهنگ چنگ آور اندر عمل [حافظ]

هم ز تصنیفات در کار عمل

می‌توانی زد تو اندر این محل [مغیرالدوله هدایت]

زین دست که ناقوس مغان نغمه سرايد

بس قول عمل بر سر بازار ببندیم [کامل جهرمی]

تصانیف و عمل موسیقی، یازده قسم است:

۱- نوبت

۲- بسیط

۳- کل‌الضروب

۴- ضربین

۵- کل‌النغم

۶- نشید عرب

۷- عمل

۸- صوت

۹- پیشرو

۱۰- زخمه

۱۱- قطعه [عبدالقادر مراغی]

بیماری که بنده را عارض شده بود و اطبا ملزم

بودند و شیکوه که از اطبا بوده بتعریض در عملی در

آوردم و در حسینی بدور محمسن هشت نقره این

(عمل) ساخته بدین مضمون:

طبيب دردمندان را علاجي کن

مگر ما را نداری شفقتی یارا

چه گویم من تو نادان را

عمل فرموده‌ای بازم به قول تو عمل سازم

عمل در عود پردازم

می‌بستند و به هنگام پایکوبی اصول موسیقی (ریتم آهنگ) را با آن حفظ می‌کردند. [حافظ و موسیقی حسینعلی ملاح ص ۱۴۸]

نوعی از آلات موسیقی و آن از سازهای ضربی است که برای هر صدایی یک سیم دارند و در نوازندگی با آن، انگشت‌های دست چپ به روی سیم‌ها قرار نمی‌گیرد. [مقاصد الحان، عبدالقادر مراغی].

کاسات و طاسات دقیق در انداختند و مطربان خوب الحان خوش آواز آغاز... ساز کردند. [سلجوقنامه، ظهیری]

این فقیر نغمات را در «کاسات» یافتم، چنان که استخراج جموع واجناس آن با سهل جموع ممکن است. [عبدالقادر مراغی]

آوازه کاسه تو این بنده شنید

وز طبع لطیفش به نواها برسد

این کاسه دیده ای که بیننده زماست

تا کاسه دیده هست مثل تو ندید [عبدالقادر مراغی]

ساقی به صوت این غزل کاسه می‌گرفت

می‌گفتم این سرود و می‌تاب می‌زد [حافظ]

کاسته نیم پرده کمتر از هر فاصله کوچک را، فاصله کاسته نامند. هر فاصله‌ای را که نیم پرده از فواصل کوچک کمتر باشد، کاسته گویند. معکوس کاسته افزوده خواهد شد.



کاسه به معنی طبل و کوس و نقاره بزرگ هم آمده است. [برهان قاطع]

شکم تار و سه تار و کمانچه را نیز کاسه گویند.

دهل و کاسه همانا که به شب زان تزنند

تا بخشید خوش کمتر بودش بر دربار [فرخی]

گر فلک فریاد خصمت نشنود معذور هست

شنو از حلقم الحان را

منجم می‌دهد و هم طیب از خود دهد و سسم

بده ساقی می‌بی‌غش

بزن مطرب تو دستان را' [عبدالقادر مراغی]

۱- از فحوی کلام این چنین برمی‌آید که خواجه عبدالقادر، دچار بیماری می‌شود و برای معالجه به طبیبی مراجعه می‌کند؛ لیکن طبیب قادر به تشخیص مرض و مداوا نمی‌شود و خواجه در هجو او، این آهنگ را تصنیف می‌کند.

کارنامه بزرگان کتابی است شامل فهرستی از بزرگان ایران به شمارش روزهای سال، و شرح حال آنان؛ که روح‌الله خالقی شرح احوال یازده نفر از موسیقیدانان ایران را برای این کتاب به رشته تحریر درآورده و در این کتاب چاپ شده است. کتاب دارای ۶۱۰ صفحه است و از طرف اداره کل انتشارات رادیو در سال ۱۳۴۰ش انتشار یافته است. منظور از نگارش این کتاب، نامگذاری هریک از روزهای سال با تاریخ ولادت یکی از معارف ایران بود که به صورت تقویم ایرانی، تدوین گردد. **کارنای کرنا**. کرنا (به تخفیف «را» و نیز به تشدید آن). کره‌نای. خرنا (ازدکر) (= کار به معنی جنگ) + نای (نای جنگی). مرکب از «کار» به معنی جنگ و «نای» به معنی شیپور. [ایران باستان، ص ۱۴۶۷، لغت‌نامه]

کارنگ صاحب طرب [لغت‌نامه]

کاری حراره. تصنیف. قول. [فرهنگ معین]

ملعبه. قول، تصنیف کخ کخ. عروض البلد موالیا.

قوما. زجل. موشح. موشحه. شرقی کان و کان

[لغت‌نامه]

کاری سرای زجال. زاجل. و شاح. تصنیف ساز.

حراره گوی. موشح. [لغت‌نامه]

کاس کوس. نقاره بزرگ. [فرهنگ معین]

هم آویخت در طاس حکمت زلال

هم او کوفت بر کاس دولت دوال [امیر خسرو دهلوی]

کاسات قاشقک. کاستابنت عبارت است از دو قطعه

فلز مقعر که رقاصان به دوانگشت دست خود

کاسه و کوس شهنشه گوش او کر کرده اند [ادیب صابر]
کاسه زن کاسه زننده. نوازنده کاسه. کاسه نواز.
[فرهنگ معین]
 ز بهر مُقَرَّعیان تاج شاه چین بستان
 ز بهر کاسه زنان میر روم بیار [مسعود سعد]
 ساقی به صوت این غزلم کاسه می گرفت
 می گفتم این سرود و می ناب می زدم [حافظ]
کاسه صوتی شکم سازها را کاسه صوتی نامند، مانند: کاسه صوتی عود، تار، سه تار و ویولن، و آن محفظه ای است خالی که موجب ایجاد شدت طنین صوت می گردد.
کاسه گاه نقاره خانه را گویند، چه کاسه به معنی نقاره هم آمده است. [برهان قاطع]
 شاه به نظاره آن کاسه گاه
 گر مترک راند فرس را به راه [امیر خسرو دهلوی، لغت نامه]
کاسه گر نام مردی مطرب بوده که کاسهای چینی را خوب می نواخته. [فرهنگ رشیدی]
 نوایی و قولی از موسیقی. [فرهنگ معین]
 نوای بارید و ساز بریط و مزمار
 طریق کاسه گر و راه ارغنون و سه تار [خاقانی]
 نام مطربی هم هست که قول کاسه گر از اختراع اوست. [لغت نامه]
 به ره قول کاسه گر کوس ند ای نوزند
 بر سر خوانچه طرب مرغ صلا ی نوزند [خاقانی]
کاسه گرفتن کاسه نواختن، کاسه زدن (آیا مراد آن چیزی است که امروز ضرب می گوئیم؟)
 ساقی به صوت این غزلم کاسه می گرفت
 می گفتم این سرود و می ناب می زدم [حافظ]
 و تماست پادشاهزادگان و نوبتیبیان بر موافقت او
 جوک زدند، با تو کاسه گرفت و خانیت را در محل
 خود قرار داد. [جویی]
 در این کاسه گرفتن ابهام به شراب خوردن هم هست، ولی کاسه گرفتن در اصل همان نواختن کاسه

است.
 کاسه زدن —
 کاسه گاه —
 کاسه گر —
کاسه نواز. [لغت نامه]
کاسه گری سرودن و نواختن کاسه گر. نوایی از موسیقی حالت سرو چنانست که ذوقی دارد
 نفس بلبل و آن دبدبه کاسه گری [نجیب جرفادقانی، لغت نامه]
کاسه نواز نقاره نواز و نقاره چی
 کوس رویین بلند کرد آواز
 زخمه بر کاسه ریخت کاسه نواز [نظامی، لغت نامه]
کاشی، **تقی** از کاشان است و در موسیقی دست داشت و صدایش خوش بود و به بلبل کاشی هم شهرت دارد. [قاموس اعلام ترکی، لغت نامه]
کاشی، **حبیب**، ۱۳۱۵ — خواننده ای با سلیقه و ضربگیری ماهر بوده است و تصنیف و اشعار ضربی بسیاری از حفظ داشته. او در زورخانه ای که پهلوان اکبر خراسانی در محله پاچنار تهران دایر کرده بود، ضرب می گرفت و در بین همکاران خود استاد شناخته می شد. در سال ۱۳۱۵ شمسی وفات یافت. [دو مقاله در باره موسیقی. حسن مشحون. ص ۴۶]
کاشی، **حسن** یکی از خوانندگان دربار ناصرالدین شاه قاجار. [از کورش تا پهلوی، عزیز شعبانی]
کاشی، **علی** نام یکی از خوانندگان دربار ناصرالدین شاه قاجار. [از کورش تا پهلوی، عزیز شعبانی]
کاشی، **یحیی بن احمد** دانشمند و موسیقیدان، که به دستور شیخ ابواسحاق اینجو «۷۲۱-۷۵۸» هـ ق گزارش می بر «الادوار» ارموی نوشته است. وی در روزگار آملی می زیست. [فرهنگ ایران باستان. ایرج افشار ج ۲، ص ۵۲]
کاظمی، **محمد علی حسن**، ۱۳۳۰ — محمد علی حسن کاظمی، معروف به مهرداد کاظمی، فرزند

دهش با سمت هنرآموز موسیقی، در آموزشگاههای تهران به تدریس موسیقی اشتغال داشت. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی ص ۱۰۲]

کامکار، پشننگ، ۱۳۳۰ - فرزند حسن کامکار، متولد سال ۱۳۳۰ در سنندج است. نوازندگی سنتور را نزد پدر خود یاد گرفت و در ارکستر شیدا، نواختن آن را به عهده دارد.

کامکار، حسن، ۱۳۰۰ - حسن کامکار فرزند ابوالقاسم به سال ۱۳۰۰ هـ.ش در سنندج متولد شد. ابتدا وارد مدرسه موزیک نظام شد و ویولن را به عنوان ساز تخصصی خود برگزید. او سالها سرپرست ارکستر رادیو سنندج بود و آهنگهای مجلی تنظیم می کرد و به موازات آن کلاس تدریس موسیقی داشت وی سپس به عنوان کارشناس موسیقی فرهنگ و هنر تعیین شد و به تدریس موسیقی و اداره ارکستر فرهنگ و هنر پرداخت. کامکار، ارکستری از کودکان در شهر سنندج تشکیل داد که در عصر خود منحصر به فرد بود. کار این ارکستر، بسیار مورد توجه قرار گرفت به طوری که وزارت فرهنگ و هنر، فیلمی از زندگی کامکار و کار ارکستر کودکان تهیه کرد.

پسران حسن کامکار به نامهای اردشیر، اردوان، ارژنگ، ارسلان، بیژن، پشننگ و هوشنگ، همگی هنرمند بوده، با گروه شیدا و محافل هنری همکاری دارند.

کامکار، هوشنگ، ۱۳۲۵ - فرزند حسن، متولد سال ۱۳۲۵ هـ.ش در سنندج است. وی، یادگیری ویولن را در محضر پدر خود (حسن کامکار) شروع کرد و پس از اخذ دیپلم، مدتی به عنوان کارشناس موسیقی سنندج در فرهنگ و هنر به خدمت اشتغال داشت.

از کارهای عمده هوشنگ کامکار «شهیدان خدایی» را باید نام برد که به وسیله ارکستر سمفونیک اجرا شده است.

کامیان، یوسف یکی از نوازندگان ویولن است که

علی، متولد ۱۳۳۰ در تهران، آواز را نزد ادیب خوانساری و محمدرضا شجریان یاد گرفت و حال (۱۳۶۳ش) در مرکز سرود وزارت ارشاد اسلامی سرود می خواند و نوارهایی هم با صدای او ضبط شده و در دسترس عموم قرار گرفته است.

کافی، حسین از لیسانسیه های هنرستان عالی موسیقی است، در رشته کنترباس. [تاریخچه

هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی، ص ۱۱۷]

کامدار، ناصر از لیسانسیه های هنرستان عالی موسیقی است، در رشته ترمبون [تاریخچه عالی موسیقی، ابراهیم صفائی، ص ۱۱۷]

کامکار، اردشیر، ۱۳۴۱ - فرزند حسن کامکار متولد سال ۱۳۴۱ هـ.ش در سنندج است. کمانچه را در خدمت پدر خود یاد گرفت و سپس به نوازندگی این ساز در گروه شیدا اشتغال ورزید.

کامکار، اردوان، ۱۳۴۷ - فرزند حسن کامکار، به سال ۱۳۴۷ هـ.ش در سنندج متولد شد. ابتدا نزد پدر خود به یادگیری سنتور پرداخت و اکنون (۱۳۶۴هـ.ش) به عنوان هنرجو، هنرستان موسیقی ملی در رشته سنتور، تحصیل می کند.

کامکار، ارژنگ، ۱۳۳۵ - فرزند حسن کامکار، متولد سال ۱۳۳۵ هـ.ش در سنندج است. یادگیری ضرب را در محضر پدر خود شروع کرد و سپس در ارکستر شیدا به نواختن ضرب پرداخت.

کامکار، ارسلان، ۱۳۳۹ - فرزند حسن کامکار، متولد سال ۱۳۳۹ هـ.ش در سنندج است. ابتدا یادگیری ویولن را در محضر پدر خود شروع و اکنون (۱۳۶۴هـ.ش) در ارکستر سمفونیک به نوازندگی ویولن اشتغال دارد.

کامکار، بیژن، ۱۳۲۸ - فرزند حسن کامکار، به سال ۱۳۲۸ در رضائیه (ارومیه) متولد شد. ابتدا به مشق تار در محضر پدر خود پرداخت و سپس به نواختن رباب روی آورد و نوازندگی این ساز را در ارکستر شیدا به عهده داشت.

کامکار، پروانه بانو پروانه کامکار، در سال ۱۳۲۹

اصلاً اهل بندریک بوده است. این ترانه از زبان نامزدش برای او سروده شده است:



کبوتر بنگی زند بنگی زند
نومزد جونیم نومزد جونیم
خورد مه گولی برنو گلی برنو
سست کرده زد نیم سست کرده زد نیم
نیلم نیلم نیلم میچ پا دور می گیرم
وی به وی به وی به یارم رفته به شبیه
کبوتر یکی از ترانه های محلی مازندران و گرگان است
که با دو بیت های مختلف خوانده می شود:

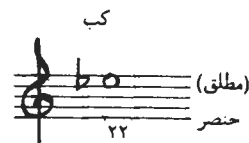


برو دختر که من بیزارم از تو
در این کارم که دست بردارم از تو
گمان کردی که من یاری ندارم
گلی دارم که بویش بهتر از تو
کتاب شناسی موسیقی کتابی است شامل فهرست

مدتها در ارکستر شماره هفت رادیو به رهبری عبدالله جهانپناه، نوازنده ویولن بود.

کاویزنه کاویزنه یا: گاویزنه، نام گوشه بالحنی از موسیقی قدیم ایران است که تنها نام آن در اشعار متقدمان برجای مانده. از چگونگی لحن آن در موسیقی ایران اثری باقی نیست.

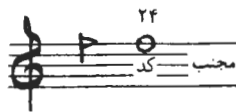
نوبتی بالیزبان و نوبتی سروسهی نوبتی روشنچراغ و نوبتی کاویزنه [منوچهری]
کب کب به حساب ابجد، ۲۲ خواهد شد. در موسیقی قدیم دستان خنصر از وتر (مثنی) عود را، با نشان دادن کب، مشخص می کردند. به رسم الخط نت امروزی «می بمل» بین خط چهارم و پنجم حاصل می شود و همچنین صوت مطلق وتر زیر خواهد شد.



کَبَر طبل. [منتهی الارب، لغت نامه]
کبکان نوازندگان بزم. [لغت نامه]
کبک دری نام گوشه ای از موسیقی قدیم ایران است که در موسیقی ردیفی کنونی، وجود ندارد این گوشه از الحان باربدی نوازنده عهد خسرو پرویز است و لحن هفتم می باشد.
چو کردی پنجه کبک دری تیز
ببردی خنده کبک دلاویز
پس آن که غنچه کبک دری گفت
ندانم از کجا این لحن بشنفت [ملک الشعرای بهار]
ساعتی سیوار تیر و ساعتی کبک دری
ساعتی سروسا و ساعتی باروزنه [منوچهری]
نام نوعی کبک باشد که به سبب خوشخوانی دری گویند. [لغت نامه]

کبوتر کبوتر، نام یکی از جنگجویان محلی است که

تصنیف صوفیانه سرکردن [لغت نامه]
 کد «کد» در موسیقی قدیم ایران مشخص کننده دستان
 دوم از وتر زیر ساز عود بوده است و عدد آن، بیست
 و چهار بوده. نام پرده «مجنَّب» می شود که به
 رسم الخط موسیقی نت «فا کرن» روی خط پنجم
 حامل می شود.



کدا کدا را بر روی چندین میزان یا قسمتی از یک قطعه
 موسیقی می گذارند. بدان معنی است که وقتی قطعه
 به آخر برسد و مجدداً از اول اجرا شود، آن قسمت که
 با علامت «کدا» مشخص شده است، نباید اجرا شود.



کر یکی از سازهای بادی است. صدای گرفته آن،
 حالتی محزون به آهنگ می دهد و غالباً نواهای
 محزون یا هیجانی را با این ساز نوازند. [فرهنگ
 معین، لغت نامه]

کُر یکی از سازهای بادی می یا برنجی است، متشکل
 از دهانی قیفی شکل، لوله ای کم و بیش دراز،
 دایره وار خمیده و تا اندازهای مخروطی و در انتها به
 دهانه ای لنگی شکل مختوم، و معمولاً دارای سه
 کلید سوپاپ مانند است.
 نوع ابتدایی این ساز را کُر شکار می نامند. میدان

کتب و مقالات و نشریه های مختلف موسیقی، تالیف
 ویدا مشایخی، در ۱۴۸ صفحه، که توسط مرکز اسناد
 فرهنگی آسیا منتشر شده است.

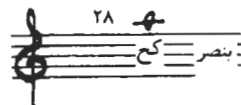
کج کج، به حساب ابجد، ۲۳ می شود و در موسیقی
 قدیم، برای نشان دادن پرده زاید عود که اولین
 دستان وتر زیر بعد از صوت مطلق است، کج را بکار
 می برند. به رسم الخط نت نویسی امروز نت «می» بین
 خط سوم و چهارم حامل می شود.



گجک چوب سرکجی است که بدان کوس و نقاره
 بنوازند و آن را «کوک» هم گویند.
 کجک داده بر کوس هر لحظه بوس
 شده گوش گردان پراز بانگ کوس
 کجک بر دهل فتنه انگیز شد
 ز بانگ دهل فتنه سر تیز شد [هائلی]

کج نغمه که نغمه ناساز دارد. که نغمه ناخوشایند
 دارد. آن که نغمه نامطبوع دارد (مرغ یا انسان)
 [فرهنگ معین، لغت نامه]

کح در موسیقی قدیم ایران، پرده ششم از وتر زیر عود
 را با نشان دادن «کح» مشخص می کردند که به
 حساب ابجد، ۲۸ می شود و این پرده به نام انگشت
 بنصر مشخص شده که به رسم الخط موسیقی امروز
 «لا» ی بالا حامل می شود.



کخ کخ حراره بود و حال صوفیان، حراره. قول
 تصنیف. ترانه. زجل. موشح. موشحه. شرقی
 عروض البلد. قوما. کاری. موالیا [لغت نامه]
 کخ کردن حال صوفیان یافتن. قول و ترانه و

صدای گُر حدود چهار اکتاواست.



آواز دسته جمعی. آهنگی که توسط گروهی که دارای صدایی خوش باشند، خوانده شود.

کراجه یا کراچه ممکن است معرب کلمه فارسی کره باشد که رقص مخصوص بدان منسوب است. در «مقدمه ابن خلدون» چنین آمده است که کرج از رقصی به همین نام گرفته شده است که در آن اشکالی به شکل اسب بازی از چوب می ساختند و به لباس آویزان می کردند و زنان هنگام اجرای این رقص، آن را می پوشیدند. [اندیشه های فارابی درباره موسیقی، مهدی برکشلی، ص ۹۷]

گُر اُغلی نام گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم ایران، که فقط نام آن بر جای مانده است. از چگونگی نوای آن، اثری در دست نیست؛ ولی گوشه ای به نام «گُر اُغلی» در دستگاه ماهور است و به شماره ۲ در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی به چاپ رسیده است.

کران جمع کرینه، به معنی زنان سرودگوی. [لغت نامه]

کران در عربی نام سازی که آن را بریط نیز گویند. رباب یا چنگ، بریط، بریت، مزمر، عود، [لغت نامه] کران زنان سرودگوی [اقرب الموائد - رباب - چنگ، فرهنگ معین]

کران نواز بریط زن، عود. [لغت نامه] گُر یا اینکه به نژاد اکراد اطلاق می شود، نام گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم بوده که فقط نام آن بر جای مانده است.

گردانیه لحنی از الحان ششگانه آواز که مشتمل بوده است بر: گردانیه، گوشت، نوروز، شهنواز و سلمک.

موسیقی قدیم ایران بر سه وجه تقسیم می شده: مقام، شعبه و آوازه؛ که هر یک از این تقسیمات نیز بر چند لحن تقسیم می شده است. مطرب برشه چونغمه را ساز کند نوروز و گوشت و سلمک آغاز کند گفتا صنما نمای گردانیه را

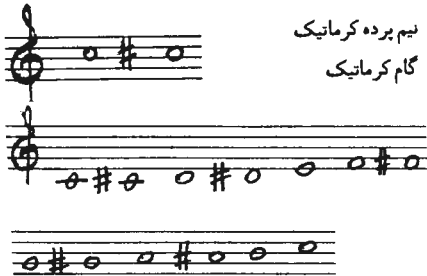
پس مایه بگرداند و شهناز کند [بهجت الروح] نام گوشه ای از موسیقی قدیم ایران، که تنها نام آن به یادگار مانده است. از چگونگی نوای آن اثری در دست نیست ولی «گردانیه» گوشه ای است که در دستگاه نوا آمده و نت شده است. گردیلی نام گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم ایران است. در موسیقی ایران کنونی، گوشه یا لحنی به این نام وجود ندارد. گُر شاه در دزفول و شوشتر متداول است و اشعار آن از زبان دختری است که معشوق خود را پسر دایی مورد خطاب قرار داده و او را بر پسر شاه ترجیح می دهد:



کرشان 'نی خومش'
تاس و بقچه داره
کرتایتم 'می خوام'
کلک 'پخته داره'

کِرشمه گوشه ای که در اکثر دستگاهها و آوازاها، به ضرب ۳/۴ و ۳/۸ سنگین اجرا می شود. گوشه

۱- پسر شاه ۲- نمی خواهمش ۳- پسر دایی خودم را ۴- می خواهم ۵- نوعی نان.

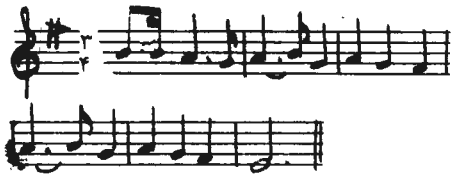
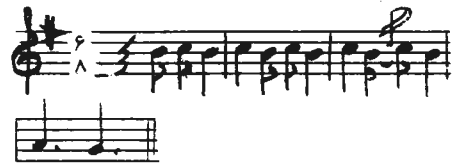


بیم پرده کرمانیک
گام کرمانیک

کرشمه در دستگاه شور است. همچنین کرشمه در قطار، کرشمه در حصار، کرشمه در مخالف و کرشمه در رهاب، نیز آمده است.
کِرْشَنْدُو کِرْشَنْدُو و د کِرْشَنْدُو «کِرْشَنْدُو» برای افزودن تدریجی قوت صداست و «د کِرْشَنْدُو» عکس آن است و بایستی بتدریج از شدت صدا کاست.



کُرْکَمال - بی اسلان یکی از ترانه های بختیاری، و حاکی از داستانی عاشقانه است که دو وزن متفاوت دارد:



کُرْکَمال و بی اسلان شوری تنیدن

سیصد و شصت و سه تیر یک روز خریدن

سیصد و شصت و سه تیر یکسیه دارم...

گُرْمانیک گام کرمانیک در مقابل گام دیالونیک.

گام کرمانیک عبارت است از سیزده صوت پی در پی موسیقی که صوت سیزدهم اکتاو صوت اول باشد. فواصل هر یک از اصوات با صوت قبل و بعد خود نیم پرده باشد.

نیم پرده کرمانیک عبارت است از دوازده صوت، با این شرایط که حداقل سه آنها نیم پرده باشد مانند: دو، و، دودیز

کرمانج، سیروس از سال ۱۳۲۸ به تحصیل موسیقی پرداخت و ساز پیانو را یاد گرفت. سیروس کرمانج مطالعات زیادی در زمینه موسیقی دارد و مقالاتی هم در باره آن در جراید عصر خود به چاپ رسانیده است.

گُرْنا ۳ - جلوه رننی واقع شود، صدای آن نت، یک ربع پرده بم تر می شود.

کرن و سری علامات تغییر دهنده هستند و هر یک باعث یک ربع پرده زیر و بمی صدا می شوند. از ابتکارات استاد علینقی وزیری است.

کرن

کرن

سری

سری



گُرْنا کرنا، کره نای، خرنا، کارنا، نوعی نفیر دراز که در قدیم در رزم به کار می رفت و اینک در ولایات شمالی ایران مخصوصاً گیلان به هنگام اقامه مراسم عزاداری (عاشورا) بندرت به کار برده می شود.

آلتی است بادی و بلند که صدای آن بم است و چون سوراخ ندارد با انگشتان نواخته نمی شود؛ از این رو فقط برای دم دادن به کار می رود. [فرهنگ معین]

کرنا، شیپور خمیده ای است که با نقره می سازند و صدای عرعر خرا از آن به گوش می رسد. [اولیا چلی]
کرنا، که در جنگ و نقاره خانه ها به کار می رفته

است.

سازی است قدیمی و تاریخی که در استانهای مختلف ایران به شکلهای متفاوت ساخته و اجرا می‌شود.

کرنای شمال که آن را «درازنای» نام نهاده‌اند، لوله‌ای است فاقد سوراخ و به همین دلیل حصول اصوات مختلف فقط با تغییر فشار هوای نفس آدمی

میسر می‌گردد؛ در نتیجه، تعداد اصوات محدود

است، جنس آن از نی و طول آن زیاد است

که گاه تا سه متر می‌رسد. در انتهای تحتانی ساز یک قطعه نی عصا مانند پرورش داده‌ای الصاق کرده‌اند. دهان آن در واقع استوانه کوچکی است که روی لوله محکم شده و یک سوی آن تراش خورده و از همین سوهوا وارد لوله می‌شود.

کرنای مشهدی، جنس لوله آن از فلز و در طول لوله بر زمینه عقاید مذهبی سازندگان سه عدد «قپه» ی تزئینی ساخته شده است. فاقد سوراخ و سر ساز راست است. دهانی آن در کرنای ساخت محل، بسیار ساده شده و نواختن آن را بسیار مشکل می‌کند.

کرنای فارس به مقیاس بزرگتر عیناً شبیه به سرنای دزفولی و بختیاری است و به همان تعداد سرنا (۶ یا ۷) روی لوله را سوراخ کرده‌اند، جنس آن نیمه بالایی از چوب است که سوراخها در این نیمه قرار گرفته و نیمه دیگر که با سرعت بیشتری گشاد می‌شود، از فلز است.

کرنای فارس در سالهای اخیر در دو اندازه مختلف ساخته شده است و این نوع کرنا، سازی دو زبانه می‌باشد. [سازشناسی، پرویز منصوری]

همان ناله کوس با کرنای

برآمد ز دهلیز پرده سرای

بفرمود تا صنیع (سنج) و هندی درای

به میدان در آرند با کرنای

برآمد خروشیدن کرنای

همان صبح با بوق هندی درای

برآمد خروشیدن کرنای

تهمتن به رخس اندر آورد پای

بفرمود رستم که تا کرنای

زنند و بجنبند لشکر زجای

بجنبند طوس سپهبد زجای

جهان پر شد از ناله کرنای

[فردوسی]

تلفظ درست ساز کرنای، بدون تشدید حرف «ر» است. اما فردوسی برای حفظ آهنگ و ریتم وزن شعر در اشعار خود، آن را با تشدید حرف «ر» آورده است، مانند نام رستم که در اصل «رُستم» بود و برای تسهیل قوافی اشعار، آن را به صورت رستم در آورده است.

کرنیه زن که بریط زند. [السامی فی الاسامی،

لغت‌نامه]

گُریشیم یکی از ترانه‌های گیلان است. قسمت اول ترانه با کلمات کریشیم و قسمت دوم با یک دو بینی خوانده می‌شود و مجدداً با کلمات کریشیم پایان می‌یابد:



باران حلال است یا خیر؟ فرمود: از نظر شرع اشکالی ندارد. کریم، جا باز کرد و بادایره و کمانچه مشغول زدن و رقصیدن شد و با صدای خوش این اشعار را خواند:

دیشب که بارون اومد
یارم لب بوم اومد
رفتم لبش بیوسم
نازک بود و خون اومد
خونش چکید تو باغچه
په دسته گل دراومد

مردم از دیدن حرکات موزون و شنیدن صدای گرم کریم شیرهای شاد و مسرور شدند و به شادی و پایکوبی مشغول گردیدند. ملاعلی کنی از این وضع ناراحت شد و جمعیت را امر به سکوت داد.

کریم شیرهای گفت: قربان، خودتان فرمودید به کار بردن چوب و پوست و سیم حرام نیست و همچنین سرودن شعر و خواندن، گناه شمرده نمی‌شود. من هم با همین وسایلی که حرام نبود، خواندم و رقصیدم. به علاوه، الآن ایام عید است و مردم احتیاج به ساز و ضرب و شادی دارند و من هم عامل به وجود آوردن این شادی و نشاطم. حالا که شما اجازه خواندن و رقصیدن را نمی‌دهید، بنده هم دست می‌کشم. ملاعلی کنی که از شهامت کریم خوشش آمده بود، لبخند زنان فرمود: شغلت چیست مرد؟ کریم گفت: مسخره دوره گردی هستم و کارم، شیرینکاری و آواز و ضرب است.

ملاعلی کنی از مجموع حرکات او به نشاط آمد و راه منزل در پیش گرفت. [تاریخ اجتماعی ایران، مرتضی راوندی، ج ۶، بخش اول، ص ۲۰۹].

کریمی، کیومرث کیومرث کریمی یکی از لیسانس‌های موسیقی از هنرستان عالی موسیقی است، در رشته قره‌نی. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی ص ۱۱۶].

کریمی، محمود، ۱۳۰۶ - ۱۳۶۳. در سال ۱۳۰۶ شمسی متولد شد و ابتدا شاگرد عبدالله دوامی بود.

کریشیم^۱ کریشیم عزیز کریشیم
کریشیم عزیز کریشیم بابام کریشیم
ت^۲ امر^۳ بال^۴ به بال دریا کنارشیم
کوجی^۵ تورای^۶ بادبان فکوشم^۷
کنار سفیده^۸ رود سامان کنم شم^۹
کنار سفیده رود می تو^{۱۰} پنچار^{۱۱}
پای نا^{۱۲} گول^{۱۳} اويا^{۱۴} می^{۱۵} دیل^{۱۶} دوچار
کریشیم کریشیم عزیز کریشیم
کریشیم عزیز کریشیم بابا کریشیم

بانو عصمت باقرپور مشهور به دلکش «در سالهای ۲۶-۲۵ ه. ش» با خواندن ترانه‌های محلی زادگاه خود «بابل» در صفحه گرامافون به شهرت رسید ترانه کریشیم نیز یادگار آن دوران است.

← [دلکش]

کریمخان، حاج محمد در ساختن تار و سه تار و کمانچه و سنتور مهارت داشته است. مخصوصاً کمانچه را بسیار خوب از کار در می آورده است.

[سرگذشت موسیقی ایران، روح الله خالقی، ج ۱].

کریم شیرهای یک بار کریم شیرهای در عید نوروز به اغوای تنی چند از بزرگان در حالی که عبابی به دور خود پیچیده بود به سراغ «ملاعلی کنی» رفت و در راه به آقا گفت چند سؤال داشتم. ملاعلی فرمود: بپرس فرزندانم. کریم قیافه مرد ساده لوحی را به خود گرفت و گفت: خواستم بدانم دست زدن به پوست گاو و گوسفند حرام است یا حلال؟ ملاعلی فرمود: حلال. کریم پرسید: تراشیدن و به کار بردن دو چوب چطور؟ ملاعلی فرمود: مشروط بر اینکه از آن به عنوان آلت قمار استفاده نشود، حلال است. کریم پرسید: سیم چطور؟ ملاعلی فرمود: حلال. کریم پرسید: صحبت کردن از کبوتر و ماهی و آهو و گل و

۱- از کجا برویم ۲- تو ۳- همراه ۴- دست به دست ۵- برویم

۶- کوچک ۷- ترا ۸- بلند می کنیم ۹- سفید ۱۰- می روم

۱۱- مال من ۱۲- مزرعه شمالی ۱۳- به یک تا ۱۴- گل

۱۵- آنجا ۱۶- سن ۱۷- دل

کژک چوب کجی را گویند که بدان کوس و نقاره و دهل را بنوازند.

ذنب پای کواکب را شده خار

کژک دست دهلزن را شده مار [امیر خسرو دهلوی،

لغت نامه]

کژه چوبی است که سر آن کج باشد و بدان دهل و نقاره و کوس بنوازند و آن را کژک هم نامند. کجک.

کژک. [لغت نامه]

کسائی، حسن، ۱۲۹۶ - فرزند جواد کسائی در سال ۱۲۹۶ در اصفهان دیده به جهان گشود. در سن سیزده سالگی نزد استاد نوایی طرز نواختن نی را آغاز نمود. پس از دوازده سال تحصیل موسیقی نزد استاد خویش، مهارت و تبحر لازم را در نواختن نی به دست آورد، به طوری که اکنون بدیل و نظیری ندارد و نی را آن چنان پخته و رسا می نوازد که در دل خاص و عام نفوذ می کند. به قول یکی از دانشمندان هندی، حسن کسائی به مرحله اعلای هنر رسیده و در نوای نی اوشیطان می دمد. حسن کسائی از سالها قبل با رادیو اصفهان و رادیو تهران همکاری داشته و در طرز نوازندگی نی، مبتکر سبک جدیدی است که مقبول طبع اساتید موسیقی و مورد پسند عموم است.

حسن کسائی در نواختن سه تار و ضرب نیز استاد است و سنتور و فلوت را هم با مهارت می نوازد. [از کورش تا پهلوی، عزیز شعبانی.]

حسن کسائی در نواختن نی به مرحله کمال رسیده است. نوای سحر آمیز ساز او مورد پسند عام و مقبول خواص است. چنان در انتخاب و پرورش ملودیهای زیبا، ذوق و قریحه دارد که حدی بر آن متصور نیست. کسائی، در اجرای چهارمضرابها و قطعات ضربی نیز بی نظیر است. حالت و تن و نوانس نوای نی او مستغنی از توصیف است.

کسری^۱ نام گوشه ای از موسیقی قدیم ایران است. در موسیقی ردیفی این روزگار، گوشه یا لحنی به این نام وجود ندارد.

پس از یاد گرفتن ردیفهای موسیقی، به نواختن سه تار پرداخت و سالها از محضر حاجی محمد ایرانی مجرد، کسب فیض نمود. سالها در وزارت فرهنگ و هنر و نیز در هنرستان موسیقی ملی استاد آواز ایرانی بود. از خوانندگان قدیمی، سبک خوانندگی جناب دماوندی و طاهرزاده را پسندیده بر روی سبک آنها کار می کرد. کریمی شاگردان زیادی در زمینه آواز تربیت کرده که اکثر آنها به شهرت رسیده اند. وی با کوشش محمد تقی مسعودیه، ردیف کاملی از هفت دستگاه را بر روی نوار ضبط و آوانویسی، محمد تقی مسعودیه تألیف کرده و در مجموعه ای ممتاز، در دسترس علاقه مندان موسیقی قرار داده است. محمود کریمی به درخواست نگارنده این سطور، سه دستگاه «ماهور»، «شور» و «مایه ابوعطا» را همراه سه تار که خود می زد خوانده در نواری ضبط و نزد مؤلف محفوظ است. وی در پاییز سال ۱۳۶۳ به رحمت ایزدی پیوست.

یادنامه ای در ۱۶۸ صفحه، به همت جمعی از ارباب هنر و اصحاب استاد متوفی، محمود کریمی، چاپ شده و در سال ۱۳۶۴ انتشار یافته است.

کریته زن سرودگوی، زن بریط زن، جمع آن؛ کران [لغت نامه]

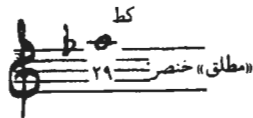
کز در موسیقی قدیم ایران که دستانهای عود را با حروف ابجد مشخص می کردند، دو حرف «ک.ز» نشاندهنده پرده پنجم و ترزیر عود بوده و به نام «وسطی زلزل» نامیده می شده است. تبدیل این دو حرف به عدد بیست و هفت (۲۷) خواهد شد و به رسم الخط موسیقی «سل کرن» بالای حامل می شود.



کژ زخمه که زخمه کج و خارج آهنگ دارد. با زخمه کج آن که زخمه راست و درست نتواند زد و آواز زخمه او خارج از آهنگ بود. [آندراج، لغت نامه]

ای... سلام وش کردم که نده جودم
 بال چش بلن کرد که کرده خرو و م
 کشکله شیرازی که سیت بیمه لیوه
 بی دلسوزی نازم که سیم بگریوه
 بر گردان فارسی:
 یک روز را هم افتاد به خانه لری
 دیدم نشسته بود سبزه گیسو بلندی
 سلام به او کردم نداد جوابم را
 گوشه چشم بلند کرد که خرابم کرد
 کشکله شیرازی برایت دیوانه شده ام
 یک دلسوز ندارم که برایم گریه کند [ترانه محلی
 لرستان. حمید ایزدپناه.]

کشور خانم یاحقی، کشور یاحقی
 کُط دستان هفتم وتر زیر و وتر مطلق عود را با دو
 حرف «ک.ط» مشخص می کرده اند که به حساب
 ابجد، بیست و نه است و به رسم الخط موسیقی
 امروزی «لابمل» بالایی حامل می شود.



کفتار در خانه است اعتقاد قدما بر این بوده است
 که کفتار از آواز خوش و بانگ دف و نای لذت
 می برد و وقتی که می خواستند کفتار را بگیرند، با
 ساز و نوازندگی به سوراخ او رو می آوردند و در
 حینی که پناهگاه او را با کلنگ و تبر بتدریج وسیعتر
 می کردند، آوازی می خواندند که «کفتار در خانه است؟
 کفتار در خانه نیست!» و یا «کفتار کو؟ کفتار
 کجاست؟» و گمان می کردند که کفتار معنی این
 گفتار را می فهمد و می اندیشد که مردمان او را
 نمی بینند. از جای نمی جنبید تا گرفتار نشود.
 [فرهنگ معین، لغت نامه]

کُفَه چوب دف. [منتهی الارب، لغت نامه]
 کُفَه دف و دایره را گویند زیرا که بدان کف زنند.
 [انجمن آرا]

کلارینت کلارینت یا قره نی از سازهای بادی چوبی

کسروی، مصطفی از دیپلمه های کنسرواتوار تهران
 است که در سال ۱۳۵۰ موفق به دریافت گواهینامه
 لیسانس موسیقی از دانشگاه تهران شده است.
 کسروی، مدتی ریاست هنرستان موسیقی تبریز را
 بر عهده داشت و اکنون سالهاست که با رادیو
 تلویزیون همکاری هنری دارد. ساز تخصصی
 مصطفی کسروی «فاگوت» است.
 کُشته مُرده نام گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم ایران،
 که تنها نام آن برجای مانده است. از چگونگی آن،
 اثری در دست نیست.

«کُشته» گوشه ای از دستگاه همایون است که به
 شماره ۵۶ در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی
 معروفی به چاپ رسیده است.

کشش عمل با گمان زدن ذوات الاوتار مثل ویولن
 مقابل گزش [لغت نامه]
 کشکله شیرازی یکی از آهنگهای محلی خرم آباد
 است. «کشکله» همان «کج کله» است که در لهجه
 لُری خرم آبادی، کشکله تلفظ می شود:

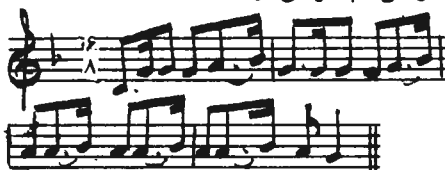


ای... بی روزم افتاد که وهونه لری
 دیم نشسته بی که سوزه زلف دری

۱۰- زخمه ۱۱- قطعه

کُل النغم پنجمین وجه از تقسیمات یازده گانه تصانیف و عمل موسیقی، طبق تقسیم بندی موسیقی قدیم ایران. — [کل الضروب]

کلاویه شستی. شستیهایی پیانو، ارگ و آکوردئون. کُلنج زرد از ترانه های لُری که در «فیال» یکی از دهات اطراف بروجرد، متداول است. با این آهنگ، رقص هم اجرا می شود:



ای کُلنج 'زردم کُلنج زرد
زد 'داخت 'مردم 'کُلنج زرد
مالیت 'ایرمانیم کُلنج زرد
کیست 'تکام 'کُلنج زرد

کَلَنَدَر کَلَنَدَر یا قَلَنَدَری (راه قَلَنَدَری) نام گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم است که در کتب متقدمان ذکر آن آمده. در موسیقی فعلی ایران، از این لحن اثری در دست نیست.

کُلّی عربانه را گویند و آن دایره ای باشد حلقه دار که بیشتر عربان نوازند. به معنی دف که به تازی عربانه گویند.

من و این ساده دلی بیهده بر هر سخنی
پای می گویم چون گیلان بر نای و کُلّی [لغت نامه]
کُلّیات یکی از الحان هفده گانه موسیقی قدیم ایران.

بدان که لحن بر دو قسم است: موزون و غیر موزون. لما موزون، آن باشد که مقرون بود به دوری از ادوار ایقاعیه. و غیر موزون، خلاف آن و آن را «نواخت» خوانند.

اما لحن موزون آنچه مشهور باشد هفده است:

- ۱- پیشرو ۲- صوت ۳- نقش ۴- عمل ۵- بسیط ۶- قول ۷- غزل ۸- قول مرصع ۹- کل النغم ۱۰-

- ۱- جلیقه ۲- از ۳- داغ ۴- مردم ۵- مال مرا ۶- بردی ۷- کیهام را ۸- خالی کردی

است که آن را از چوب آبنوس می سازند. قره نی انواع مختلف دارد، مانند: قره نی «لا» قره نی «سی بمل»، قره نی «می بمل» و قره نی «باس» که خود بر دو نوع «سی بمل» و «می بمل» است.

یکی از سازهای بادی است که از زمان «موزار» جزو سازهای ارکستر قرار گرفت. در سال ۱۸۴۳م، دستگاه کلیدهای بوم بدان افزوده شد و امروزه قادر است بیش از سه اکتاورا اجرا کند. [فرهنگ معین، قره نی]

کلاس ویژه تعلیم موسیقی و سرود به سال ۱۳۱۷ هـ.ش. کلاسهای ویژه تعلیم موسیقی و سرود تهران و شهرستانها بتدریج تشکیل شد و آموزگاران زن و مرد که با موسیقی آشنایی داشتند، در کلاسهای ویژه تعلیم سرود و موسیقی شرکت می جستند.

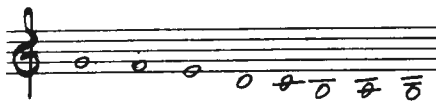
برای تنظیم این کلاسها در شهرستانهایی که هنرآموز موسیقی نداشتند، هنرآموزان یا هنرجویان هنرستان، برای چند هفته به محل گسیل می شدند.

تعلیم یافتگان کلاسهای سرود و موسیقی، پس از پایان دوره کلاس، همزمان با وقتی که از طرف اداره موسیقی تعیین می گردید، به تهران می آمدند. در تهران به وسیله هنرآموزان و هنرجویان هنرستان موسیقی، از آنان امتحان به عمل می آمد و بعد از موفقیت در امتحان، گواهی نامه ویژه کلاس به آنان داده می شد و برای تعلیم سرود و موسیقی در مدارس، به شهرستانهای خود باز می گشتند.

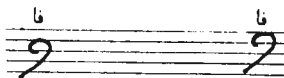
از سال ۱۳۱۷ تا ۱۳۲۰ هـ.ش، از کلاس ویژه تعلیم موسیقی و سرود یک هزار نفر از این کلاسها گواهینامه گرفتند. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی، ص ۷۸-۷۹]

کُل الضروب یکی از تقسیمات یازده گانه تصانیف و عمل موسیقی. و آن بر سومین قسمت از این نوع تقسیم بندی اطلاق می شود که ذیلاً می آید:

- ۱- نوبت ۲- بسیط ۳- کل الضروب ۴- ضربین ۵- کل النغم ۶- نشید عرب ۷- عمل ۸- پیشرو ۹- صوت



کلید فا کلید «فا» روی خطوط سوم و چهارم قرار می‌گیرد و صدای آن مساوی است با نت «فا» که دارای دو خط و نیم پایین حامل با کلید «سل» است و برخی از سازها که دارای صدای بم‌تری هستند، نت نویسی آنها با کلید «فا» انجام می‌شود و نت اغلب سازهایی که دارای میدان صدای بیشتری هستند، با کلید «سل» و کلید «فا» نوشته می‌شوند. کلید «فا» بر روی خطوط نت نویسی با کلید «سل» و «فا»



کلیفون ماده‌ای است زرینی (از جنس سقر) که ضمن تقطیر انواع تربانتین‌ها خصوصاً تربانتین‌های مستخرج از انواع کاجها حاصل می‌شود. در صنعت، معمولاً سقر حاصل از درخت کاج را در معرض جریان بخار آب قرار می‌دهند تا اسانسهای آن جدا شود و در نتیجه ماده‌ی زرینی به صورت توده‌ی شفاف زرد رنگ شیشه‌ای، باقی می‌ماند کلیفون نامیده می‌شود و برای آن که آرشه در روی سیمهای ویولن نلغزد و ارتعاش کامل حاصل شود، آرشه را به آن آغشته می‌کنند بدین معنی که کلیفون را در دست چپ قرار داده موی آرشه را چندین بار به طور سراسری از روی کلیفون عبور می‌دهند. موهایی آرشه، آغشته به گرد سفید مستخرج از کلیفون شده آن گاه مورد استفاده قرار می‌گیرد.

کل الضروب ۱۱- کلیات ۱۲- نوبت ۱۳- ترانه ۱۴-
فروداشت ۱۵- مستزاد ۱۶- ریخته ۱۷- نشید عرب
[صفی‌الدین ارموی]

کلید به دو مفهوم متفاوت به کار می‌برد:

۱- کلید بر روی سازهای بادی، مانند: فلوت و قره‌نی. و آن متشکل است از یک یا دو میله فلزی با یک یا دو فلز و یک دگمه که انگشت روی آن قرار می‌گیرد، و یک «تامپون» سوراخ گیر که در نتیجه فشار انگشت بر روی دگمه سوراخ مورد نظر باز یا بسته شده، صوت دلخواه تولید می‌شود.

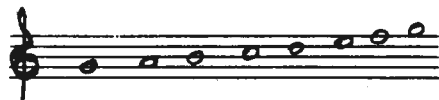
۲- کلید، وسیله‌ای است برای نامگذاری و شناختن نت‌های موسیقی بر روی حامل.

کلید دو کلید «دو» K روی خطوط اول و دوم و سوم و چهارم قرار می‌گیرد و صدای آن مساوی است با نت «دو» که با کلید «سل» نوشته شود و دارای یک خط اضافی پایین حامل است.

چون نت اغلب سازها با کلید «سل» و کلید «فا» ی خط چهارم نوشته می‌شود، کلیدهای «سل» و «فا» ی خط چهارم متداولتر از کلید «دو» است. کلید «دو» بر روی خطوط



کلید سل C علامتی است که در اول حامل روی خط دوم گذارده می‌شود و بعد از آن شروع به نت نویسی می‌کنند. فایده این کلید، شناختن نام نت‌ها است. چون حلقه کلید «سل» از وسط با خط دوم بریده می‌شود هر نتی که در روی خط دوم واقع شود «سل» نام می‌گیرد، و بقیه نت‌ها به ترتیب بین و روی خطوط نوشته شده، از نت «سل» شناخته می‌شوند.



گُم جنبر دف و جز آن. [لغت نامه]

گُمَا علمای فیزیک، فاصله هر پرده را به نُه (۹) قسمت تقسیم کرده‌اند و هر قسمت را «کما» نام نهاده‌اند. هر کما، ۱/۹ پرده است.

ساوار ← پرده ← فاصله

کماجیان، افلیا پرتو، افلیا (کماجیان)

کمال، رضا، ۱۲۷۷ - ۱۳۱۶. رضا کمال معروف به شهرزاد، پسر میرزا حسن خان منشی باشی کمال الدوله در سال ۱۲۷۷ش در تهران به دنیا آمد. ایام طفولیت را زیر دست مادر کاردان و پدری دانشمند گذراند. رضا از همان کودکی بسیار حساس و زود رنج و بسیار محزون و مظلوم بود. در درس پیشرفت عجیبی کرد. شهرزاد به قدری شیفته و فریفته «هزار و یک شب» بود که این کتاب را آن قدر خواند تا اغلب حکایات آن را حفظ شد. روی همین علاقه، اسم شهرزاد داستانگوی هزارویک شب را روی خودش گذاشت. خوب آواز می‌خواند و بسیار خوب سه تار می‌زد. شبی پیرامه ابریشمی زردی را که تازه خریده بود پوشید و دارویی را که تهیه کرده بود نوشید. داستان به پایان رسید و شهرزاد، صبح بیستم شهریور ۱۳۱۶ چشم از جهان فرو بست. [از صبا تا نیمه ج ۲، ص ۳۱۱ - ۳۱۳ زندگانی و آثار رضا کمال شهرزاد. ابوالقاسم جنتی عطانی. ص ۱۴]

کمال الدین حسین بن قوام الدین نظام الملک خوافی وزیر سلطان حسین بایقرا، در زمان وزارت پدر از مقرّبان درگاه بود؛ ولی سرانجام پدر و پسر، هر دو مورد خشم سلطان واقع و محبوس و مقتول شدند جوانی خوش طبع و فارغ از طلب منصب وزارت و در موسیقی استاد است و تفشها و تصنیفهای او معروف است. [لغت نامه]

کمال الدین بُخارائی و او استاد کمال الدین عمید جامع جمیع فنون و فضایل بوده و در نواختن بریط معروفیت داشته. ظهورش به روزگار دولت آل سلجوقیان بوده. [گلزار جاویدان، محمود هدایت، ج ۳،

ص ۱۱۷۹]

کمانچه یکی از آلت زهی ذوات الاوتار است. بعضی کاسه آن را از پوست جوزه هندی سازند و موی اسب بر کمان آن بندند و بر روی آن پوستی کشند (و آن پوست دل گاو باشد). کمانچه امروزی دارای سه یا چهار سیم است و کاسه‌ای کوچک دارد و با کمانه آن را نوازند. [فرهنگ معین]

سازی ایرانی و دارای صوتی دلکش است و به ریاب نیز شهرت دارد. کمانچه دارای دسته و کاسه‌ای است که روی آن پوست دل گاو کشند. عده‌ای کاسه کمانچه را از پوست جوزه هندی (نارگیل) می‌سازند و موی اسب بر آن می‌بندند و با کمان (آرشه) از آن نغمه استخراج می‌کنند. این ساز نخست یک وتر داشته، سپس شمار او تار آن به چهار رشته رسیده و این نوع چهار تاری را «شوشک» می‌نامیدند. [شناسایی موسیقی ایران، عزیز شعبانی.]

گهی سماع زمانی و گاه بریط و چنگ

گهی چغانه و طنبور و شوشک و عنقا [زینی]

این ساز علاوه بر شکم، دسته و سر، در انتهای تحتانی پایه‌ای تیز دارد که روی زمین یا زانوی نوازنده قرار می‌گیرد. شکم ساز کروی مجوف است که مقطع نسبتاً کوچکی از آن در جلو به دهانه‌ای اختصاص یافته و روی دهانه پوست کشیده شده و بر روی پوست خرکی تقریباً مثل خرک تار نه کاملاً عمود بر سیمها قرار گرفته است. دسته ساز در واقع، لوله‌ای توپر، و به طور نامحسوس به شکل مخروط وارونه خراطی شده است. انتهای بالایی این لوله مجوف شده در طرف جلو شکاف دارد که نقش جعبه گوشیه را می‌یابد. دسته فاقد دستان است.

سر ساز متشکل است از جعبه گوشیه که در هر یک از دو طرف آن دو گوشی کار گذارده شده، و یک قبه که در بالای جعبه قرار گرفته است. سر، در واقع، ادامه خراطی شده دسته است. طول ساز از ته (پایه) تا سر قبه در حدود هشتاد (۸۰) سانتیمتر است.

کمانچه دارای چهار سیم است و کوک یا «نسبت

موسی کلیمی در کمانچه ابتکار بخصوصی به خرج داد و کمانچه را مانند ویولن دارای چهار سیم کرد. به علاوه سیم اول و دوم کمانچه موسی کاشی مضاعف بود ولی امروزه معمول نیست. [شناسایی موسیقی ایران. عزیز شعبانی.]

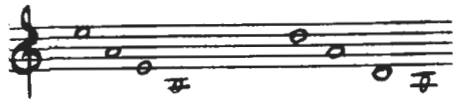
ز نزهت و طرب غم و شاد کامی و لهُو
ز چنگ و بریط و نای و کمانچه و بگماز [سمود سعد]
وسعت کمانچه



در لرستان، کمانچه را جزو سازهای محلی مخصوص آن منطقه محسوب می‌دارند و در محل می‌سازند دسته آن مانند کمانچه متداول ایران است و دارای سه سیم؛ و به علت اینکه پشت کاسه خالی و پوستی که بر روی کاسه استوانه مانند می‌کشند، ضخیم است، دارای صوتی تیز و بلند می‌باشد. در اغلب منازل اهالی این منطقه، کمانچه و نیز نوازنده آن هم وجود دارد. در آنجا کمانچه را با «ویبراسیون» های درشتی که ویژه موسیقی کولیهاست، می‌نوازند. بعضی از نوازندگان محلی به مرحله‌ای از نوازندگی رسیده‌اند که به درجه کمال ارتقا یافته‌اند. مانند: علیرضا سالم، حسن سالم، و رحم‌خدا در بندی. نوازندگان کمانچه و مطربان دیگر لرستان، خود را از نژاد کابلی می‌دانند که طبق یک روایت، اینها از اخلاف لوریان هندی هستند که در زمان بهرام گور به این کشور آمده‌اند برای خوشی مردم آن روزگار نوازندگی کنند. نوازنده گان کمانچه لر، ماهور، و چهارگاه را با حفظ حالات ردیفی موجود، به شیوه‌ای می‌خوانند و می‌نوازند که خیلی جذاب است تمام آهنگهای لری ۰ در دستگاه ماهور است و آوازهایی نیز به نام «علی دوسی» دارند که قبل از هر ترانه می‌خوانند.

کمانچه نوازان لر، دستگاه چهارگاه را با فواصل

فاصله سیمها به یکدیگر» در دستگاههای مختلف موسیقی ایران تفاوت می‌کند. معمولترین کوک کمانچه «می لا می لا» یا «رلا رلا» می‌باشد.



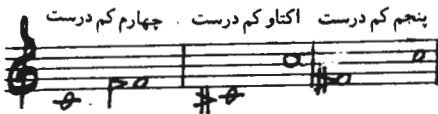
طرز نواختن کمانچه: نوازنده در حالت نشسته، پایه کمانچه را روی زمین یا روی زانو قرار می‌دهد. در صورتی که پایه ساز نوک تیز باشد، آن را روی زمین می‌گذارند، در این صورت، نوازنده روی زمین می‌نشیند و اگر پایه به شکلی باشد که نوک آن تیز نباشد، نوازنده روی صندلی نیز می‌تواند بنشیند و پایه ساز را روی ران، نزدیک زانو قرار می‌دهد. در هر دو حالت، ساز در موقع اجرا، کمی در حول و محور خود می‌چرخد و همین عمل، تماس آرشه را با سیمها آسانتر می‌سازد. نوازنده ساز را به طور قائم، به دست چپ می‌گیرد و انگشتان همان دست (دست چپ) را روی سیمها در طول دسته می‌لغزاند و آرشه را به دست راست گرفته، به سیمها تماس می‌دهد. این ساز، نقش تکنوازی و هم‌نوازی هر دو را بخوبی می‌تواند اجرا کند. آرشه: موی آن محکم و کشیده نیست و نوازنده، انگشتان دست راست خود را زیر موها انداخته، آن را می‌کشد، تا عمل آرشه کشی منسر گردد. [سازشناسی-پرویز منصوری]

کمانچه‌های قدیمی با صدف و خاتم کاری مزین بود. سابق براین، کمانچه سه سیم داشت، ولی موسی کلیمی سیم چهارم را به آن اضافه کرد. صدای کمانچه، تو دماغی است و حالت بخصوصی دارد و با آن می‌توان کوارتت زهی به وجود آورد، که شامل کمانچه اول و دوم، کمانچه آلتو و کمانچه باس باشد (موسی کاشی از کلیمیان کاشان بود که در نواختن کمانچه به مقام استادی رسید. ظل السلطان در دوران حکومت خود در اصفهان، او را پیش خود برد و نوازنده مخصوص خویش ساخت).

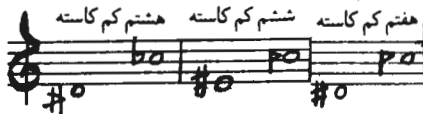
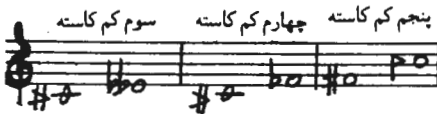
موسیقی و نمایشی، تا کنون شده، و ترکیب آنها با یکدیگر، چنان که بهترین و مؤثرترین نتیجه از آن به دست می آید. [چگونه از موسیقی لذت ببریم. برویز منصوری. ص ۳۰۲]

کمانچه قاشقک. مضرب سنتور. آلت موسیقی [لغت نامه]

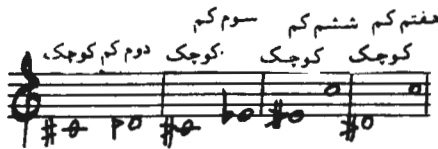
کم درست فواصل چهارم و پنجم و همصدای درست که یک ربع پرده کمتر باشد، در این صورت «کم درست» نامیده می شود.



کم کاسته هر فاصله کاسته ای که یک ربع پرده کمتر باشد، آن را کم کاسته نامند.



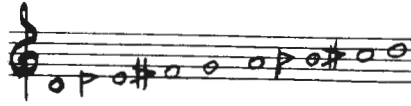
کم کوچک هر فاصله کوچکی که یک ربع پرده کمتر باشد، آن را کم کوچک نامند.



کمانچه مأخوذ از کمانچه فارسی که یک قسم سازی است. از لغات دخیل است و آن آلت لهوی است از ذوات الاوتار. ربابه [لغت نامه]

کمانچه به معنی کمانچه است که ساز معروف و

مخصوص به خود می نوازند. [گام چهار گاه متداول در منطقه لرستان]



از آهنگهای مشهور لری: دایه دایه، گندم خر، میری، بزران و قدم خیر؛ و از رقصهای معمول و مشهور: شانه شکی، سنگین سما، سه پا و دوباست که همگی با کمانچه اجرا می شوند و نوازندگان، مهارت فوق العاده ای در این ساز دارند.

طنبور و کمانچه از ترنم

سودا شده در دماغ مردم [مکتبی]

کمانچه آه موسی وار می زد

مغنی راه موسیقار می زد [نظامی]

چون نای و چون کمانچه خروشانم و نژند

تا گیریم چو بریط و چون چنگ در کنار [واشی

لاهوری]

کمانچه زن کمانچه زننده. کسی که کمانچه نوازد.

می خواستم کمانچه زدن اهل زهد را

این کار به کام دل من رباب کرد [بهار عجم]

کمانچه کش کمانچه کشنده. کمانچه زن. نوازنده کمانچه.

کمانه کمان. کمانه. آرشه. عبارت از یک چوب

کمانی است که تارهایی از موی دم اسب یا نایلون بر

آن بسته می شود و برای استفاده و تولید صوت، آن را

بر کمانچه و رباب می کشند.

چوب کج و خمیده ای به شکل کمان که بدان

کمانچه و رباب و مانند آن را نوازند. [فرهنگ معین]

هشیار ز من فسانه ناید

مانند رباب بی کمانه [مولوی]

کمپوزیتور مأخوذ از فرانسوی. آهنگساز. عالم در

علم موسیقی موسیقیدان. [لغت نامه]

کمپوزیسیون خلق آثار موسیقی یا یک اثر موسیقی.

استفاده از تمام عواملی که در محدوده موسیقی یا

این ساز انتهایش به زمین متکی است و ایستاده نواخته می‌شود.

کنترپوان توافق چند ملودی یا جمله موسیقی است که روی هم قرار گرفته، در یک زمان به گوش می‌رسند. صورت مکتوب این ملودیا موازی است. [حافظ و موسیقی، حبیعی ملاح.]

کنجشک نام چوبی است در ساز [لغت نامه] گند قرار داشتن ضربه‌های میزانش در یک قطعه طولانی و ممتد، مقابل تند. [فرهنگ معین، لغت نامه]

کندی، ابویوسف یعقوب بن اسحاق، ۱۸۵ - ۲۶۰ ق. یعقوب بن اسحاق الکندی مکنی به ابویوسف، در موسیقی کتاب «رساله فی الموسیقی» را نوشته. وفات او در حدود ۲۶۰ هـ و ۸۷۳ م اتفاق افتاده است. یکی از فرزندان ملوک کنده بود. در موسیقی مشهور گردید. در نزد مأمون و معتصم منزلی عظیم داشت. [لغت نامه]

در ۱۸۵ هجری در کوفه متولد شده و در ۲۶۰ هجری در بغداد فوت کرده است. معاصر مأمون عباسی بوده است. قدیمیترین فیلسوف اسلامی، نخستین فیلسوف عرب و صاحب ۲۳۸ رساله و کتاب در باره علوم مختلف از جمله موسیقی است. [شناخت فرهنگ و معارف اسلامی.]

کنسرت اجرای باهم، چه سازی باشد و چه آوازی. اجرای موسیقی جلو مردم، بخصوص اجرای جمعی کنسرت در سالن که با حضور شنوندگانی صورت گیرد. [چگونه از موسیقی لذت ببریم، پرویز منصوری.]

اگر دو ساز با هم به اجرای قطعه‌ای موسیقی پردازند آن را «دولو» نامند.

اگر سه ساز با هم به اجرای قطعه‌ای موسیقی پردازند آن را «تریو» نامند.

اگر چهار ساز با هم به اجرای قطعه‌ای موسیقی پردازند، آن را «کوارتت» نامند.

اگر پنج ساز با هم به اجرای قطعه‌ای موسیقی

مشهور باشد. [برهان قاطع، لغت نامه.]
کمیچی کسی که کمانچه و کمیجه می‌نوازد. منسوب به کمیجه.

کمانچه زن، کمانچه نواز.
یکی کرباس چرخ داده کان را نبوشد هیچ جنگی و کمیچی [سوزنی، لغت نامه.]
کناره ریاب یا دف یا طنبور، کنارات و کنانیر. طبل یک روی - عودها و دفها و طبلها و طنبورها شاید قلب کران به معنی عود باشد. [لغت نامه]

کنترباس بم‌ترین ساز و بزرگترین ساز زهی، و عضو گروه سازهای آرشه‌ای است. شکل ظاهری آن کمی با ویولن‌های دیگر تفاوت دارد؛ قسمت بالایی بدنه جدار خارجی مانند ویولن‌های دیگر گرد نیست بلکه با انحنای عکس انحنای آنها، کم و بیش در جهت معاس شدن با دسته پیش می‌رود. سطح ساز در عقب نیز برخلاف سه ساز دیگر گرده ماهی نبوده بلکه صاف است.

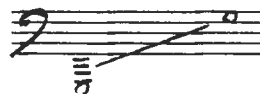
در این ساز اصوات عملاً یک اکتاو بم‌تر از نت‌ی که برای آن می‌نویسند. صدا می‌دهد. اصوات عملی، چنین است.



بعضی از کنترباسها، پنج سیمی هستند که سیمهای چهارم و پنجم با فاصله سوم کوک می‌شوند. نت نویسی این ساز به روال معمول: [سازشناسی، پرویز منصوری.]



وسعت ساز



بپردازند آن را «کوئن ت» نامند.

کنسرتو کنسرتو، قطعه‌ای است که معمولاً برای ارکستر و یک ساز تکنواز «پیانو یا ویولن» تصنیف شده است. نقش ارکستر در مجموع همراهی ساز تکنواز است و به همین ترتیب، ساز تکنواز «سلو» نقش اصلی را طی تمام قطعه ایفا می‌کند.

کلمه کنسرتو اشتقاقی از کنسرت و فعل کنجرتاره به معنای رقابت، و از آنجا تأثیری از آن مفهوم گرفته است؛ زیرا در یک قطعه موسیقی، رقابت بین ساز تکنواز و ارکستر انجام می‌گیرد. [چگونه از موسیقی لذت ببریم، پرویز منصوری.]

در کنسرتو، قطعانی به نام «کادانس» وجود دارد که ساز تکنواز (سولیست) بدون آنکه ارکسترو را همراهی کند، آنها را می‌نوازد و این بیشتر برای نشان دادن هنر نوازندگی و مهارت سولیست است.

کنسرواتوار مدرسه‌ای که در آنجا موسیقی، تئاتر و هنرهای نمایشی را تدریس کنند. [فرهنگ معین،

لغت‌نامه]

کنکله نام ابزاری از موسیقی است که در میان مسیحیان استعمال دارد. مرادف دایره، دف، [دزی،

لغت‌نامه]

کنگر نام سازی است که آن را کنگره و کنگری نیز گویند و اهل هند نوازند و آن مرکب است از چوبی بلند که بر آن دوتار فولادی بسته است و بر هر طرف چوب کدویی نصب شده.

رگ جانم چو کنگر می‌نوازد

نه ظاهر، بلکه در سر می‌نوازد [روزیهان پارسی،

لغت‌نامه]

کنگره زدن نواختن کنگر.

خواهی که نشوی قبول ارباب زَمَن

کنگ آورد و کنگری کن و کنگر زن [عبیدزاکانی،

لغت‌نامه]

کنگره بین‌المللی موسیقی در اردیبهشت ماه

۱۳۴۰ شمسی، کنگره بین‌المللی موسیقی به منظور

«حفاظت سنتهای موسیقی اصیل و عامیانه» در

تهران تشکیل شد. این کنگره مهم بین‌المللی، با همکاری شورای بین‌المللی موسیقی و اداره کل هنری زیبای کشور و سازمان جهانی یونسکو و کمیسیون ملی یونسکو، با شرکت دانشمندان کشورهای ایران، فرانسه، آلمان، ترکیه، ویتنام، سوئیس، برزیل، یوگوسلاوی، شوروی، تونس، اسرائیل، آمریکا، چکسلواکی، انگلستان، هند، پاکستان، ژاپن، غنا، مجارستان، اندونزی، بلژیک، ایتالیا، فنلاند، رومانی، اتریش، لبنان، عراق و اسپانیا، به ریاست افتخاری فرح پهلوی در تهران برپا شد.

کنیز دُنْبه - ۳۰۶ ق. به حذاقت در ساختن آهنگ شهرت یافت و آهنگهایی وضع کرد که در میان مردم رواج یافت و در مجالس المقتدر خلیفه عباسی حاضر می‌شد. وی به سال ۳۰۶ ه‍.ق، درگذشت. [الاعلام، زرکلی، لغت‌نامه]

کنیزک مطربه یکی از کنیزکان ترک مطربه چنگناز.

روزی شیخ ابوسعید ادبی الخیر در بازار نیشابور می‌رفت. نزدیک نحاسن رسید. آواز چنگ شنید. بنگریست کنیزک ترک مطربه چنگ می‌زد و این بیت می‌گفت:

امروز در این شهر چو من یاری نی

آورده به بازار و خریداری نی

آن کس که خریدار بدو رایم نی

و آن کس که بدو را خریدارم نی

شیخ همان جا سجاده بیفکند و بنشست و فرمود این

کنیزک را بیارید... [هشت الهفت باستانی بارزی، ص

[۴۸۵]

کو «کو» در موسیقی قدیم ایران پرده چهارم از وتر زیر

عود بوده است که به حساب ابجد، بیست و شش

(۲۶) است و انگشت مربوطه به آن «وسطی ایرانی»

نامیده شده. به رسم الخط موسیقی این دوران، نت

«سل بمل» بالای حامل می‌شود.

چو خوانی در میان دو نمازش [خواجه عبدالرحمان بن

سیف‌الدین غزنوی]

کوچه باغی آوازی که داش مشدیها و جاهله‌ها خوانند
و آن، یکی از گوشه‌های دستگاه شور است. [فرهنگ

معین]

کوچه باغی، گوشه‌ای از آواز دشتی است که به نام خراباتی هم اشتها دارد. این گوشه در درآمد آواز دشتی است، با جزیی تغییری به وسیله جاهلان و شب زنده‌داران کوچه گرد خوانده می‌شود. اشعار کفاش خراسانی و شاطر عباس صبحی و اشعار دیگری را که در زمینه ناپایداری دنیا و جفاکاری معشوق و گله از روزگار باشد، کوچه گردان آخر شب، در گوشه کوچه باغی می‌خوانند و باینکه مُجَلّ استراحت شبانگاهی است، لکن آدمی از استماع آن حظّ خاصی می‌برد و از شنیدن این آواز نمی‌تواند بگذرد.

بیای باز پرس پرونده قتل مرا امضا کن

که من مردم در این زندان تو کم امروز و فردا کن

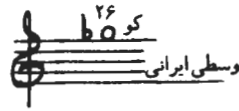
روزگار نامناسب مردم ناسازگار

که زدست چرخ نالم که زدست روزگار

کوچه باغی، گوشه‌ای از آواز دشتی است که به شماره ۱۹ در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی به چاپ رسیده است.

کوراوغلی نام یکی از نغمه‌های ضربی است که در مقدمه ماهور نواخته می‌شود.

کوراوغلی یک نفر از پهلوانان تاریخی آذربایجان، در موقعی که مابین حکومت عثمانی و شاهان ایران در مرزهای ایران و عثمانی انقلابات و خونریزیها بود، به سرکردگی یک قسمت از ایل جلالی در این معرکه‌ها برای دفاع از حقوق آذربایجان و نگاهداری آنها از تطاول اشغالگران، قد مردانگی علم کرده و عملیات و حرکات او مورد تحسین و تقدیر جامعه آذربایجان قرار گرفته و کوراوغلی را با این که به خانواده بزرگی منسوب نبوده، وای بسا پسر ایلچی یکی از خوانین جلالی بوده، دوست داشته مورد تکریم و احترام قرار



کوارتت مجموعه‌ای مرکب از چهار بخش صدای سازی یا آوازی و ایضاً قطعه‌ای که برای این مجموعه نوشته شود، مابین مجموعه‌های مختلف سازهای چهارگانه مهمترین آنها عبارت است از کوارتت زهی مرکب از دو ویولن یک ویولا و یک ویولن سل، و نیز قطعاتی برای کوارتت پیانو مرکب از یک پیانو یک ویولن یک ویولا و یک ویولن سل، کوارتت آوازی مرکب از چهار بخش صدای انسانی می‌باشد. [چگونه از موسیقی لذت ببریم، پرویز منصوری]

کوارتت قطعه‌ای موزیک سازی یا آوازی است که برای چهار بخش صدا نوشته شده باشد.

کوبه به معنی تنبک هم گفته‌اند (در زبان عربی، طبلک باریک میان و بریط) و آن دهلی باشد دم دراز که از چوب و گاهی از سفال و گاهی از حلب سازند و معرکه گیران و سرآوازه‌خوانان بر بیخ بغل گیرند و نوازند - تنبک،

تنبک، دهلی است شبیه قیف... تنبک، طبل المخنث به قول غزالی این آلت موسیقی در اسلام حرام بوده زیرا ساز مخصوص عیاشی و شرابخواری بوده و بیشتر مخنثان آن را می‌نواختند. [لغت نامه]

کوچک نام مقامی است از دوازده مقام موسیقی. [فرهنگ غیاث اللغات]

نوایی است از موسیقی و آن یکی از دوازده مقام موسیقی ایرانی است (زیرافکن). [فرهنگ معین]

رهاوی را به راه راست می‌زن

پس از کوچک حجاز آغاز می‌کن [فآنی]

و مقام کوچک را گوید، خواندنش درد سبزه وضعف دل را مفید است و اعصاب را قوت می‌دهد. تأثیرش از برج سرطان با شعبه رکیب و بیان. شفا یابد ز کوچک در نیازش

داده و به حس شهامت و شجاعت و مردانگی مشهور گردیده و از او سخت طرفداری می‌شده و محبت او را در دل جا داده‌اند که در اثر همین حس احترام، اشتها پیدا کرده و در سایه پشتیبانی و تشویق توده آذربایجان، به قهرمانی و مردانگی خود افزوده؛ در نتیجه علاقه مردم به او، قرن‌ها اسم او نقل مجالس و شمع محافل بوده و برای تکریم او داستان‌ها ساخته و در ساز و آواز به پهلوانی و مردانگی سروده و ستوده‌اند. [فرهنگ ایران زمین، ج ۱۸، ص ۱۰۸]

زان که گنجور شد کوراوغلی خواند

در جواب ترانه شهنواز [ادب‌المالک]

کورکا مأخوذ از ترکی و مغولی. طبل بزرگ و کلان.

کهورکای. کورکه. کهورکه. کورکه.

چون سرمست شد خروس کورکا و نای زرین به وی

رسید. [رشیدی، لغت نامه]

کوزگارتن، یوهان گوتفرید لودویگ، ۱۷۹۳ - ۱۸۶۲

گوتفرید لودویگ کوزگارتن، خاورشناس نامی

آلمانی (۱۲۰۷ - ۱۲۹۷ - ۵ - ۱۷۹۳ - ۱۸۶۲ م) استاد

زبانهای شرقی در گریفسوالد بود.

یک جلد از «آغانی» را با ترجمه لاتینی و نیز «کتاب

موسیقی» فارابی را انتشار داد.

[اعلام، زرکلی لغت نامه]

کوس دهل متشکل است از استوانه‌ای کوتاه از جنس

چوب که بر دو سطح دایره‌ای شکل جانبی آن پوست

کشند. نوازنده در دست راست خود چوبی به شکل

عصا و در دست چپ، ترکه‌ای نازک می‌گیرد و با

آنها بر روی سطوح پوستی کوبد.

بیا راست بر می‌منه گیو و طوس

سواران بیدار با بوق و کوس

وز آن سو بیامد سپهدار طوس

ببستند بر کوه پیل کوس

سپاهی که شد دشت چون آبوس

بدرد گوش پلنگان ز کوس

خروش آمد و ناله بوق و کوس

ز قلب سپه گیو و گودرز و طوس

بگویم تا برکشند نای طوس

تنبیره بر آرند با بوق و کوس [فردوسی]

مرشد یا پیر نوازندگان کوس خاقان تاتار بوده و به

این جهت این ساز را کوس خاقان می‌نامند. این آلت

ضربی عظیم را معمولاً روی شتر یا فیل می‌بستند و

می‌نواختند. [اولیا چلی]

کوسی در سر حد خراسان گذارده بودند که هنگام

کوبیدن، صدای آن از چند فرسخی شنیده می‌شده

است. [معایر جمالی، فخری اصفهانی]

زهر سو همی کوس زرین زدند

دو سر نای رویین و سرغین زدند [اسدی]

تا نشنوی زمسجد آدینه بانگ صبح

یا از در سرای اتابک غریو کوس [سمدی]

قوس قزح قوس وار عالم فردوس وار

کبک دری کوس وار کرده گلو پر زبار

هنگام سحر ابرزند کوس همی

با باد صبا به بد کند کوس همی

شده آبگیران فسرده زیخ

چنان کوس رویین آهنگران

علم ابرو تندر بود کوس او

کمال آدینه شود زاله تیر

هوا نیلگون شد زمین آبوس

بجنبید هامون ز آوای کوس [فردوسی]

چو دانست کامد ورا یار طوس

همی بر خروشید برسان کوس [فردوسی]

بریده سمند سرافراز دم

دریده همه کوس و روینه خم

گردون ز برق تیغ چو آتش لیان لیان

کوه از غریو کوس چو کشتی نوان نوان [فرخی]

کوس نو کرده است بر هر دامن کوهی غریو

اسب نو کرده است بر هر خامه ریگی سهیل [فرخی]

زیبانگ بوق و هول کوس هزمان

درافتد زلزله در هفت کشور [عنصری]

امیر فرمود خلعت احمد راست کردند. طبل و علم و

ولوریان که هنوز به جای اند، ایشان را ساز چهارپا داد
تا رایگان پیش اندک مردم رامشی کنند.
[مجمل التواریخ، لغت نامه ص ۶۹]
کوسان نام شخصی بوده نابی ونی نواز، در زمان یکی
از پادشاهان قدیم که در آن کار شهرت داشته.
نشسته گرد رامینش برابر
به پیش رام، کوسان نواگر [ویس ورامین، لغت نامه]
کوسان نوعی از خوانندگی.
شهنشه گفت با کوسان نابی
زهی شایسته کوسان سرایی [ویس ورامین،
لغت نامه]
کوسان نواگر در مثنوی «ویس ورامین» نام او یاد
شده و از نی زنهای مشهور آن دوران است. [شعرو
موسیقی، ابوتراب رازانی، ص ۲۳۱]
کوس بر بستن کنایه از سوار کردن کوس بر فیل و
آماده شدن برای جنگ است.
بزد نای روین و بر بست کوس
بیاراست لشکر چو چشم خروس
[فردوسی، لغت نامه]
کوس بر پیل بستن سوار کردن کوس بر فیل.
[فرهنگ معین]
چنین نامداران و گردان که هست
ببندیم کوس از بر پیل مست [فردوسی، لغت نامه]
کوس بشارت طبل و نقاره‌ای که به هنگام جشن و
شادی یا دادن مژده‌ای می‌زده‌اند.
هنوز کوس بشارت تمام نازده بود
که تهیت زدیار عرب رسید و عجم
[سمدی، لغت نامه]
کوس به زخم آوردن کوس زدن. کوس نواختن.
طبل زدن.
بفرمود اسکندر فیلفوس
تبره به زخم آوردند و کوس [فردوسی، لغت نامه]
کوس پیل کوس و طبلی که بر روی فیل می‌بستند و
یا فیل‌ی که کوس بر آن می‌بستند.
که دیدی کامد انجا کوس پیلش

کوس و آنچه به آن رود که سالاران را دهند. [بیہقی،
ص ۲۹]
پس تاش سپاهسالار در رسید با کوس و علامتی و
آلتی و عدتی تمام. [بیہقی، ص ۲۸۲]
مرغی دیدم نشسته بر باره طوس
در پیش نهاده کله کیکاووس
با کله همی گفت که افسوس افسوس
کوبانگ جرسها و کجا ناله کوس [خیام]
بشنیدند نام بطلمیوس
پرفغان و میان تهی چون کوس [سنائی]
چنبر کوس او خم فلک است
ساقی کاس او صف ملک است [خاقانی]
چه کند کوس که امروز قیامت نکند
بند آرد نفس صور که فردا شنوند [خاقانی]
بخت بر کوس فلک بستی پوست
از سن جدی به فرمان اسد [خاقانی]
تیغ نبی زخم به اندازه چیست
کوس نئی این همه آواز چیست [نظامی]
غریو کوس داده مرده را گوش
دماغ مردگان را برده از هوش [نظامی]
غریو کوسها بر کوه پیل
گرفته کوه و صحرا میل در میل [نظامی]
چو آمد کوس سلطانی چه باشد کاس شیطانی
چو آمد مادر مشفق چه باشد مهر ماریره [مولوی]
چون زهره شیران بدرد نعره کوس
برباد مده جان گرامی به فسوس [سعدی]
چون دهد کوس برون بانگ زیوست
بانگ او شاهد بی‌مغزی اوست [جامی]
کوسان موسیقیدان. خنیاگر.

بهرام گور همواره از احوال جهان خبر و کس را هیچ
رنج و ستوه نیافت، جز آنک مردمان بی رامشگر
شراب خوردندی. پس بفرمود تا به ملک هندوان
نامه نوشتند و از وی کوسان (گوسان) خواستند و
کوسان (گوسان) به زبان پهلوی خنیاگر بود. پس از
هندوان دوازده هزار مطرب بیامدند زن و مرد،

که برنامد زیبی بانگ رحیلش [نظامی، لغت نامه]
کوست کوس.

دلبران تترسند ز آواز کوست

که آنجا دو چوب است و یک پاره پوست [فردوسی]
کوس جنگی کوس جنگی (حربی)، نقاره‌ای که در
روز جنگ نوازند. [فرهنگ معین، لغت نامه]

کوس دولت کوسی که نوید سعادت و خوشی دهد.
کوسی که به هنگام پیروزیها و فتوحات می‌زدند
چو خلوت نشین کوس دولت نشیند

دگر ذوق در کنج خلوت ندید [سعدی، لغت نامه]
کوس رحلت کوس رحیل. طبلی که هنگام کوچ
زنند.

خجل آن کس که رفت و کار نساخت

کوس رحلت زدند و بار نساخت [سعدی، لغت نامه]
کوس رحیل نقاره کوچ رحلت. علامت کوچ و
اعلان کوچ کردن. [لغت نامه]

کوس زدن بر کوس کوفتن. کوس به صدا در آوردن.
بزد کوس روین و روزی بداد
بشد تاسر مرز ایران چو باد [فردوسی، لغت نامه]

کوس عید کوس و طبلی که به هنگام اعیاد و جشنها
زنند [لغت نامه]

کوس فرو کوفتن کوس زدن. کوس نواختن.
فرعون کوسی داشت که آواز آن چهار فرسنگ
برفتی. [لغت نامه]

کوس کوپ کوس کوبنده. آن که طبل زند.

که علمداران پیش تو علم باز کنند

کوس کوبان نواز کوس برآرند آواز [فرخی،
لغت نامه]

کوس کوفتن کوس کوبیدن. کوس فرو کوفتن.
کوس زدن. طبل نواختن. [لغت نامه]

کوس محمودی کوس جنگ سلطان محمود
غزنوی که ضرب المثل بوده، مانند کوس نادری.

چو محمد نشدی زمسعودی

بانگ برزن به کوس محمودی [نظامی، لغت نامه]
کوس نواختن کوس فرو کوفتن. کوس زدن.

کوس زدن

کوس کوفتن [لغت نامه]

کوش طلا یکی از آهنگهای محلی خرم آبادی است
که در گام بزرگ و دستگاه ماهور است (کوش در
گویش لری به معنی کفش است).



اری سیل 'کو' عروسی نازارم بی 'ما' کول کشی
آری دیونم 'کردی عزیزم چی' آهوی وحشی
کوش 'طلا پسو چی' انار نازارم سوزه 'نمک دار

کوک آهنگ ساختن سازها و موافق نمودن آوازا
باشد.

همآهنگ ساختن تار و چغان و رباب و ساختگی آنها
را گویند. هماهنگی ساز و موافقت آوازا. آهنگ
دادن سازها. میزان کردن آلات موسیقی. ساز یا
سازهایی که اوتارش تنظیم شده و آهنگ مطلوب
دارد. [لغت نامه]

کوک تنظیم اوتار ادوات ذوات الاوتار. هماهنگی
سیمهای ساز طبق استاندارد هر ساز یا به دلخواه
نوازنده. قدما این عمل را گوشمالی می‌گفتند. در
موسیقی ایران دو نوع کوک به نام راست کوک و
چپ کوک معمول است، که برای صدای زن و مرد
مورد استفاده قرار می‌گیرد.

۱- دستگاه ۲- بکن ۳- یک ۴- ماه ۵- کشید ۶- دیوانه ۷- مانند
۸- کفش ۹- بقیه برگردان ۱۰- سیزه

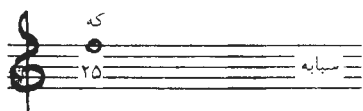
کوه بیستون نام نوایی از موسیقی قدیم ایران که در آثار متقدمان آمده، لکن در موسیقی ردیفی مکتوب ایران، گوشه‌ای به این نام دیده نمی‌شود.

گاه کوه بیستون و گاه گنج باد آورزند

گاه دست سلمکی و پرده عشر ابرند [نخجوانی]

کوئین تَت قطعه‌ای که برای پنج ساز مختلف نوشته شده باشد. آهنگی را گویند که توسط پنج نوازنده به اجرا درآید.

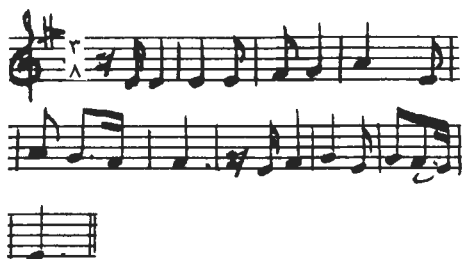
که که در موسیقی قدیم ایران نشاندهنده پرده سوم از وتر زیر عود بوده است. این پرده، به حساب ابجد، بیست و پنج (۲۵) بوده و انگشت یا پرده آن به نام «سیابه» مشخص شده است. در نت نویسی امروزی «فا» روی خط پنجم حامل می‌شود.



که کیلویه گوشه‌ای از دستگاه چهارگاه است که به شماره ۵۱ در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی در مناصوری به چاپ رسیده است.

که کیلونی قسمی موسیقی. [لغت نامه]

کیجامن تی بلاره یکی از ترانه‌های قدیمی گرگان است که با اشعار دوبیتی خوانده می‌شود:



دل من طاقت دوری نداره^۱

کیجامن تی بلاره^۲

۱- ندارد ۲- تو ۳- دورت بگردم

کوکبی بخارائی اصلش از بخارا بوده، در موسیقی مهارت داشته. [گلزار جاویدان، محمود هدایت. ج ۳، ص ۱۱۸۹]

کوک ختایی جمیع نغمات «شدرغو» گردآورده اهل ختا که ۳۶۰ کوک باشد. [فرهنگ معین]

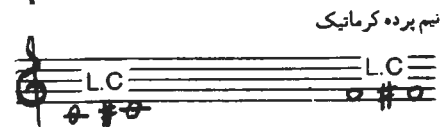
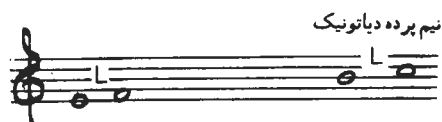
کوک شدن موافق شدن ساز با سازی. هماهنگ شدن و موافق گشتن ساز و آواز. آهنگ یافتن سازها. میزان شدن آلات موسیقی. [لغت نامه]

کوک کردن به معنی موافق ساختن است اعم از ساز و آواز.

آهنگ دادن سازها. میزان کردن آلات موسیقی. ساز کردن اوتار رودجامگان. راست کردن مغنی نارساز را تا بنوازد. ساز کردن چنان که آلتی از آلات موسیقی را پیچانند. [لغت نامه]

کولنج نام نوایی است از موسیقی [لغت نامه]
کوما هر پرده برابر است با ۹ کوما؛ که نیم پرده دیاتونیک، چهار کوما و نیم پرده کرمانیک، پنج کوما، و هر کوما ۱/۹ پرده است.

هر چهار کوما مساوی است با یک لیما (I.I.M.A). بنابراین هر پرده (فاصله دوم بزرگ) مساوی است با دولیما و یک کوما (I.I.C).



چون این احتساب در ساختن آلات موسیقی تولید اشکال می‌کند، سازندگان آلات موسیقی، هر نیم پرده را چهار کوما حساب کرده‌اند و گفته‌اند جایی که این جزئی اختلاف، به گوش دقیق و ورزیده موسیقیدان مطبوع باشد، مسلماً موجب ناراحتی گوش ریاضیدان نخواهد شد. [تنوری موسیقی، مجله موزیک ایران]

کیخسروی نام لحنی است که بر سی لحن بارید افزوده‌اند؛ چه، به قول بعضی، سی و یک لحن است. چو بر کیخسروی آواز دادی به کیخسرو روان را باز دادی سوم را نام فرخ روز داده

دگر کیخسروی نامی نهاده [ملک الشعرای بهار]

کیکاووسی، شهناز، ۱۳۲۱ - شهناز کیکاووسی، مشهور به «افسانه کیکاووسی»، به سال ۱۳۲۱ در تهران متولد شد. علاقه‌مندی به آوازخوانی را از زمزمه‌های مادر خود در ایام کودکی در خانواده یاد گرفت و پس از پایان تحصیلات ابتدایی، در کلاس هنرستان موسیقی ملی نزد محمود کریمی به تکمیل آوازخوانی خود پرداخت. آن گاه با معرفی استاد خویش، در فرهنگ و هنر به عنوان خواننده استخدام شد و در ضمن همکاری با ارکستر فرهنگ و هنر، برای اجرای کنسرت، همراه آن ارکستر به کشورهای: آمریکا، الجزایر، پاکستان، تونس، شوروی، رومانی، مراکش، هندوستان و یوگسلاوی سفر کرد؛ که برنامه‌های او با اقبال خاصی روبرو گردیدند. افسانه تا سال ۱۳۵۷ به کار در اداره متبوعه خود اشتغال داشت و پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، به مقام بازنشستگی نایل گردید. و در این ایام بود که با حسین ملک، موسیقیدان معروف، ازدواج کرد.

کیلالی یکی از ترانه‌های طالشی است که به نام «قدیم دستان» معروف است. کلام آن به وزن دوبیتی است و برای خواندن چهار مصراع باید دومرتبه آهنگ تکرار شود:



گیلالی جانم کیلالی
چو جوله 'مجالی' کیلالی
کیله 'پکه' ته 'آفتاده'
آبرون 'برا' منگه 'تابه'

کین ایرج نام لحن نوزدهم است از سی لحن بارید. کینه ایرج

چو کردی کین ایرج را سر آغاز

جهان را کین ایرج نوشدی باز [نظامی، لغت نامه]

کین سیاوش لحن بیست و هشتم از الحان باریدی [برهان قاطع]

چو زخمه راندی از کین سیاوش

پراز خون سیاوشان شدی گوش [نظامی]

به هجده کین ایرج می‌زند جوش

وزان پس نوزده کین سیاوش [ملک الشعرای بهار]

کین سیاوش نام یکی از الحان منسوب به بارید نوازنده مخصوص خسرو پرویز پادشاه ساسانی است که در موسیقی فعلی ایران، گوشه یا لحنی به این نام وجود ندارد.

در کین سیاوش ارغنون زن

آن زخم دُرفشان فرو ریخت [خاقانی]

ببین زخمه کز پیش کیخسرو دین

به کین سیاوش چه برهان نماید [خاقانی]

زخمه گشتاسب در کین سیاوش نقش سحر

پیش تخت شاه کیخسرو مکان انگیزخته [خاقانی]

کین سیاوش کینه سیاوش. نام لحنی است از سی لحن بارید نام لحن بیستم از جمله سی لحن بارید.

[فرهنگ رشیدی، برهان قاطع]

- ۱- دختر ۲- پستانها ۳- جان من است ۴- دختر ۵- بردار ۶- تو
- ۷- آفتاب را ۸- بیرون ۹- بیا ۱۰- مهتاب ۱۱- تاییده است.

و اهل بخارا را بر کشتن سیاوش سرودهای عجیب
است و مطربان آن سرودها را کین سیاوش گویند.

[تاریخ بخارا]

چو زخمه راندی از کین سیاوش

پراز خون سیاوشان شدی گوش [نظامی، لغت نامه]

کینه ایرج به معنی کین ایرج است که نام لحن

نوزدهم باشد از سی لحن بارید. [برهان قاطع]

[لغت نامه] ← کین ایرج

کینه سیاوش به معنی کین سیاوش است که نام

لحن بیستم باشد از سی لحن بارید. [برهان قاطع]

خرّمتر از بهار. سراید به زیر ویم

گه کینه سیاوش و گه سبزه بهار [ارزقی، لغت نامه]

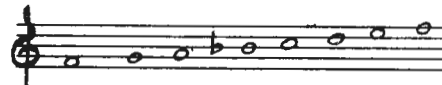


گ حرف بیست و ششم از الفبای فارسی و یکی از حروف صامت است. این حرف در الفبای عربی وجود ندارد. در حساب جمل، آن را مساوی «ک» و بیست (۲۰) محسوب دارند. [فرهنگ معین]
گات در زبان پهلوی از اوستایی «گاتا» به معنی سرود و مخصوصاً سرود دینی. [لغت نامه]

گام عبارت است از هشت نت موسیقی که به ترتیب طبیعی دنبال یکدیگر قرار گیرند. چون تعداد نت های موسیقی، هفت است، همیشه نت هشتمی هر گام همان نت اول خواهد شد.
هر گام به نام نتی خوانده می شود که از آن شروع شده باشد.

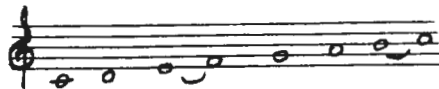
- | | | | | | | |
|------------|---|-----------|---|----|---|---|
| درجه اول | ← | تونیک | ← | دو | ← | ۱ |
| درجه دوم | ← | روتو | ← | ر | ← | ۲ |
| درجه سوم | ← | میانی | ← | می | ← | ۳ |
| درجه چهارم | ← | زیرنمایان | ← | فا | ← | ۴ |
| درجه پنجم | ← | نمایان | ← | سل | ← | ۵ |
| درجه ششم | ← | رونمایان | ← | لا | ← | ۶ |
| درجه هفتم | ← | محسوس | ← | سی | ← | ۷ |
| درجه هشتم | ← | هنگام | ← | دو | ← | ۸ |

گام فابزرگ

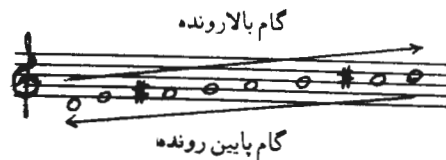
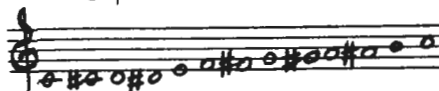


اگر تمام فواصل یک گام از پرده و نیم پرده تشکیل شود، آن را گام دیاتنیک و اگر تمام فواصل هر گام از نیم پرده تشکیل شود، آن را گام کرماتیک نامند.
گام دیاتنیک

اگر نت های گام به طرف بالای حامل حرکت کنند، گام بالارونده و اگر به جهت پایین حامل واقع شوند، گام پایین رونده گویند.



گام کرماتیک





هر گام بزرگ را به دو قسمت تقسیم می‌نمایند که هر قسمت دارای دو پرده و یک نیم پرده است و هر بخش را دانگ (تتراکورد) نامند. فاصله بین دو دانگ یک پرده است.

علمای ریاضی، فلسفه هر پرده را به ۹ قسمت تقسیم کرده‌اند و هر $\frac{1}{9}$ را یک «کوما» (COMA) نامند که نیم پرده کرما تیک، پنج کوما و نیم پرده دیاتینیک، چهار کوما می‌باشد و هر چهار کوما را «لی ما» (maa lee) نامند؛ بنابراین هر پرده (فاصله دوم بزرگ) برابر است با دو لیما و یک کوما. یک فاصله دوم بزرگ



نیم پرده ۲۵ ساوار، هر پرده ۵۰ ساوار و مجموع فاصله یک گام ۳۰۰ ساوار خواهد شد. مجموع فواصل یک گام بزرگ: ساوار

$$۵۰ + ۵۰ + ۲۵ + ۵۰ + ۵۰ + ۵۰ + ۲۵ = ۳۰۰$$

پرده ۵۰ نیم پرده ۲۵ پرده ۵۰ نیم پرده ۲۵ پرده ۵۰ پرده ۵۰ نیم پرده ۲۵

هر گام کوچک و بزرگ دارای هفت فاصله هستند که گام بزرگ دارای پنج پرده و دو نیم پرده، و گام کوچک دارای سه پرده و سه نیم پرده و یک فاصله یک پرده و نیم است؛ که گام کوچک، خود، سه نوع است:

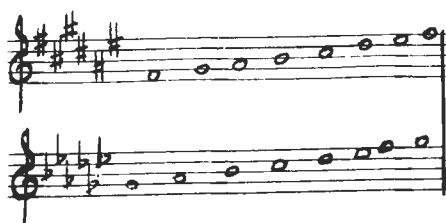
۱- گام کوچک ملودیک (نغمه‌گی)

۲- گام کوچک هارمونیک (هماهنگ)

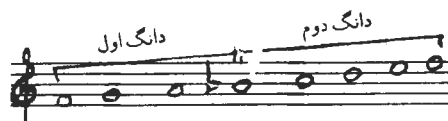
۳- گام کوچک ترویدیک (علمی)

هر گام بزرگ دارای پنج پرده دو نیم پرده می‌باشد که فواصل سوم و چهارم، و هفتم و هشتم، نیم پرده و بقیه فواصل یک پرده هستند.



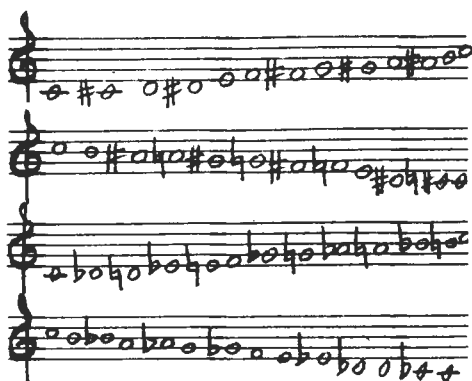


چنانچه تمام نت‌های یک گام از فواصل نیم‌پرده تشکیل شده باشد، آن را گام کروماتیک گویند.

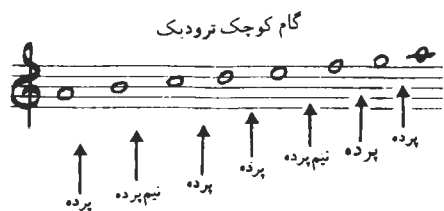
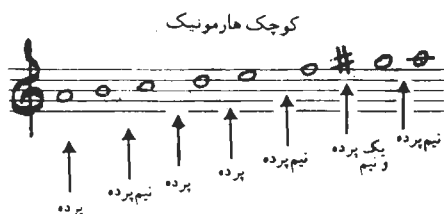


از نت اول هر یک گام بزرگ یک پنجم درست و گام کوچک یک چهارم درست بالاتر (تونیک) گام بعدی خواهد شد.

از آخرین دیز هر گام دیزدار، نیم‌پرده بالاتر تونیک آن گام به دست می‌آید، و بمل ماقبل هر گام بمل‌دار نیز تونیک آن گام می‌شود.



گامهای کوچک بر سه نوع‌اند که فواصل هریک از انواع آن با نوع دیگر بر یک روال نیستند، به این جهت، تمام گامهای کوچک دیزدار و بمل‌دار ملودیک هارمونیک و ترودیک ذیلاً آورده می‌شود:

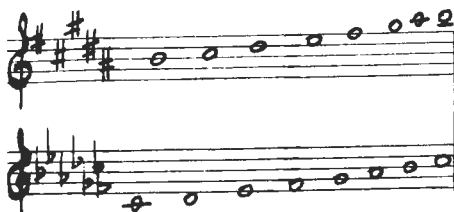


ترتیب بمل‌ها ترتیب دیزها



گامهای مترادف (هم‌آهنگ) هر گام کروماتیک از دوازده نیم‌پرده تشکیل می‌شود؛ اگر روی هریک از این نیم‌پرده‌ها یک گام بزرگ یا کوچک تشکیل دهیم، دوازده گام بزرگ و دوازده گام کوچک خواهند شد، که در مجموع آنها شش گام مترادف یا هم‌آهنگ هستند.

گام سی بزرگ و گام دو بمل بزرگ
گام دو دیز بزرگ و گام ر بمل بزرگ
گام فا دیز بزرگ و گام سل بمل بزرگ
مترادف هستند.



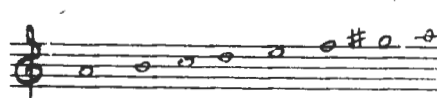
گام کوچک ملودیک



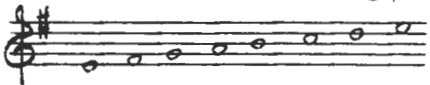
گام لا کوچک ترودیک



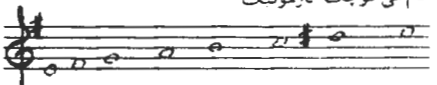
گام لا کوچک هارمونیک



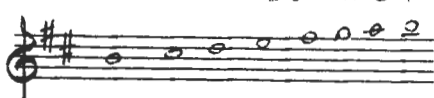
گام می کوچک ترودیک



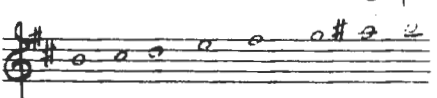
گام می کوچک هارمونیک



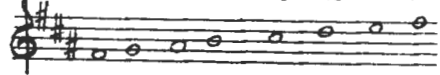
گام سی کوچک ترودیک



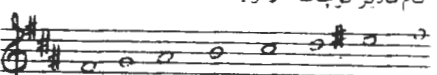
گام سی کوچک هارمونیک



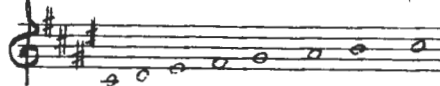
گام فا دیز کوچک ترودیک



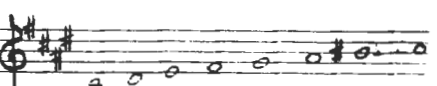
گام فا دیز کوچک هارمونیک



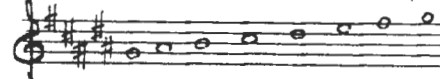
گام دو دیز کوچک ترودیک



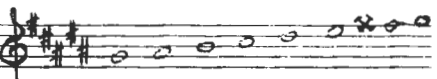
گام دو دیز کوچک هارمونیک



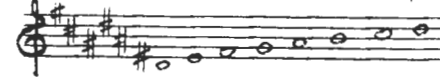
گام سل دیز کوچک ترودیک



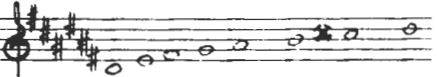
گام ردیز کوچک هارمونیک



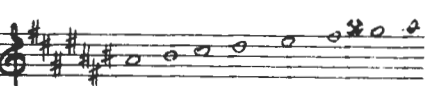
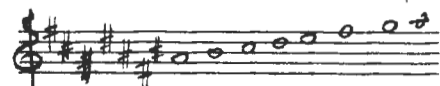
گام ردیز کوچک ترودیک



گام لا دیز کوچک هارمونیک



گام لا دیز کوچک ترودیک



گام لا کوچک ملودیک



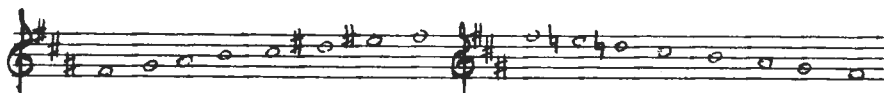
گام می کوچک ملودیک



گام سی کوچک ملودیک



گام فادیز کوچک ملودیک



گام دو دیز کوچک ملودیک



گام سل دیز کوچک ملودیک



گام ردیز کوچک ملودیک



گام لا دیز کوچک ملودیک

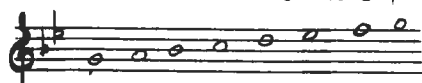


گام ر کوچک ترودی

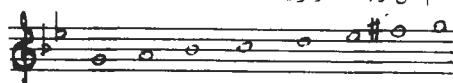
گام ر کوچک هارمونیک



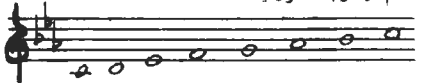
گام سل کوچک ترودیک



گام سل کوچک هارمونیک



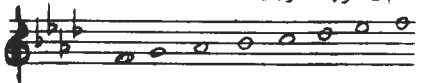
گام دو کوچک ترودیک



گام دو کوچک هارمونیک



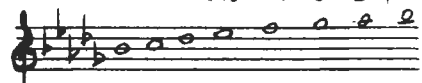
گام فا کوچک ترودیک



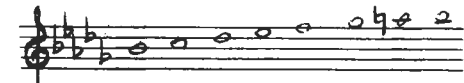
گام فا کوچک هارمونیک



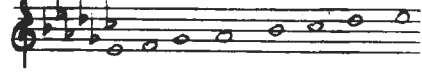
گام سی بمل کوچک ترودیک



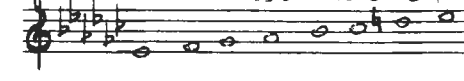
گام سی بمل کوچک هارمونیک



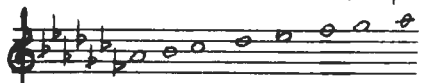
گام می بمل کوچک ترودیک



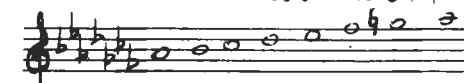
گام می بمل کوچک هارمونیک



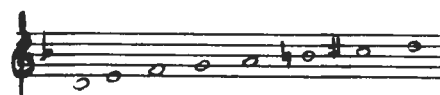
گام لا بمل کوچک ترودیک



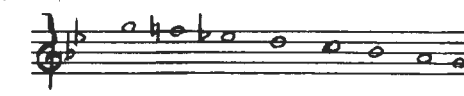
گام لا بمل کوچک هارمونیک



گام رد کوچک ملودیک



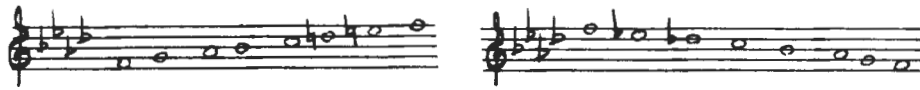
گام سل کوچک ملودیک



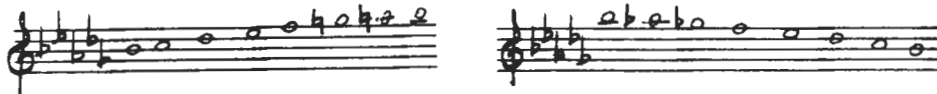
گام دو کوچک ملودیک



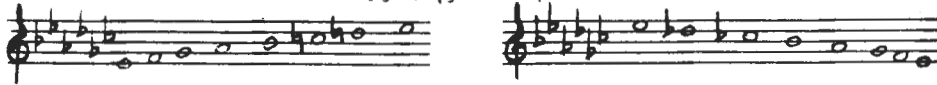
گام فا کوچک ملودیک



گام سی بمل کوچک ملودیک



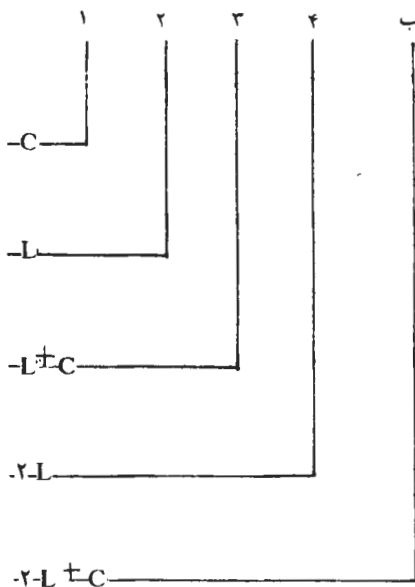
گام می بمل کوچک ملودیک



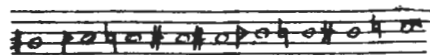
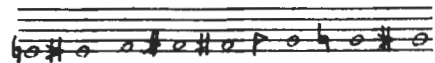
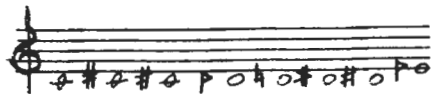
گام لا بمل کوچک ملودیک



در گام کامل موسیقی ایران در هر پرده سه تقسیم موجود در پرده بندی طنبور خراسانی وجود دارد و در هر پرده مانند $AB=2L+C$ چهار درجه می توان یافت.



گام موسیقی قدیم ایران دارای هفده فاصله بوده است در صورتی که گام کروماتیک دارای دوازده فاصله است. این پنج فاصله موجود در موسیقی ایران، از «نیم پرده بزرگتر» و از «پرده کوچکتر» است. نه «ربع پرده کامل» و نه «سه ربع پرده تمام» است. برخی از موسیقیدان های معاصر، برای حفظ اعتدال موسیقی، گام موسیقی ایران را به «بیست و چهار» قسمت درآورده اند و همین فواصل بیست و چهارگانه است که مقامات موسیقی ایران را به وجود آورده است.

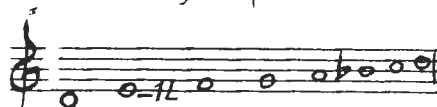


موسیقی سنتی ایران به نام ردیف موسیقی که در دست استادان قدیمی است، و جزئی از آن مورد عمل نوایندگان اسرور است، بر هفت دستگاه اصلی و حدود ۲۲۸ گوشه استوار است. هر دستگاه به وسیله یک سلسله صداها مشخص می‌شود، که هر اکتاو متشکل از یک چهارم درست و یک پنجم درست می‌باشد و آن معادل وسعت صدای آوازی انسان، یعنی در حدود دو اکتاو است. در هر دستگاه عمل ملودی هر یک از درجات گام دقیق و مشخص است، و همین امر، نوازنده را در بداهه نوازی روی گوشه‌ها راهنمایی می‌کند. بین درجات گام هر دستگاه سه صدای اصلی وجود دارد که عمل آنها بسیار مهم است. صدای اول نت «شاهد» نام دارد و مرکز ملودی محسوب می‌شود؛ یعنی صدایی است که آهنگ در اطراف آن سیر تکامل خود را می‌پیماید. صدای دوم نت «متغیر» نام دارد که به میزان یک «لیما» یا یک «کوما» به طرف بم یا زیر تغییر مکان می‌دهد و برای بیان حالات مخصوصی مانند غم و شادی به کار می‌رود. صدای سوم نت «ایست» است که آهنگ موقتاً روی آن ختم می‌شود و به اصطلاح «فرو» می‌آید. در بعضی دستگاه‌ها، نت «مایه» خود نت «ایست» یا نت «شاهد» و یا هر دو محسوب می‌گردد. در برخی دیگر نت «شاهد» تغییر مکان می‌دهد، و در این حالت دستگاه در عین بستگی به دستگاه اصلی، نیمه استقلالی می‌یابد؛ مانند دستگاه شور که به چهار نغمه (مایه یا آواز) منشعب می‌گردد. نغمه‌ها نیز به نوبه خود به وسیله نت‌های اصلی «شاهد»، «متغیر» و «ایست» مشخص می‌شوند و حدود آنها از یک چهارم یا یک پنجم تجاوز نمی‌کند. هر دستگاه با یک قطعه به نام «درآمد» آغاز می‌گردد، نغمه‌ها که پی‌درپی ادامه می‌یابند، هر یک به وسیله قطعه‌ای ارتباطی به نام «فرو» به دستگاه اصلی متصل می‌شوند. گام‌های موسیقی ایران: دستگاه شور.

گام شور فا



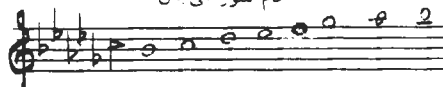
گام دستگاه نوا



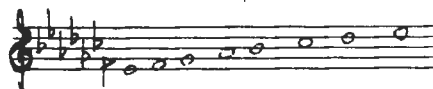
گام دستگاه نوا به حروف ابجد «جمل»

ط - ط - ب - ط - ط - ج - ج - ج

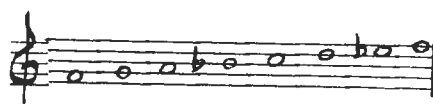
گام شور سی بمل



گام شور می بمل



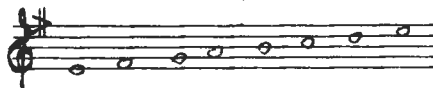
گام دستگاه راست پنجگاه



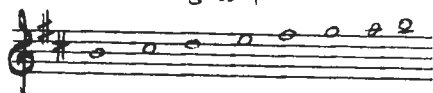
گام دستگاه راست پنجگاه به حروف ابجد «جمل»

ط - ط - ب - ط - ط - ج - ج - ج

گام شور می

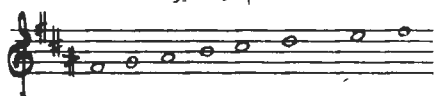


گام شور سی

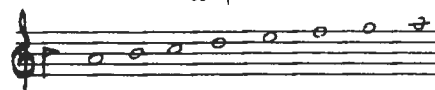


علامات ترکیبی مایه‌ها و گام هفت دستگاه اصلی و
متعلقات آنها

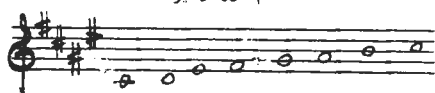
گام شور فا دیز



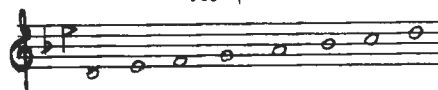
گام شور لا



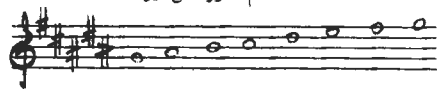
گام شور دو دیز



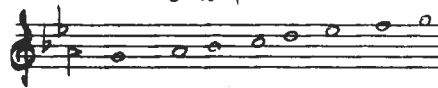
گام شور ر



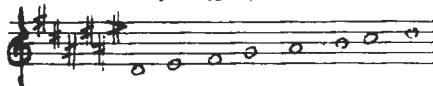
گام شور سل دیز



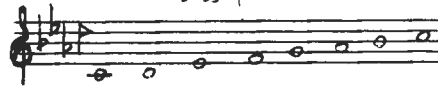
گام شور سل



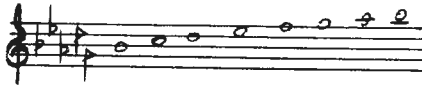
گام شور ر دیز



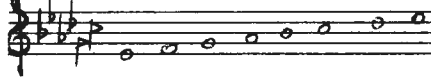
گام شور دو



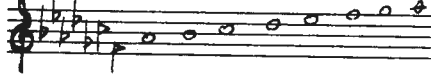
گام سه گاه سی بمل



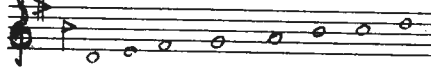
گام سه گاه می بمل



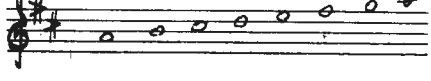
گام سه گاه لا بمل



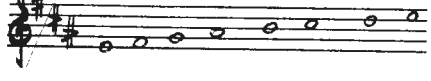
گام سه گاه ر



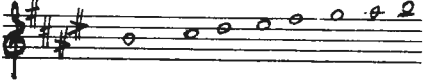
گام سه گاه لا



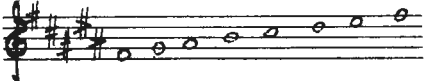
گام سه گاه می



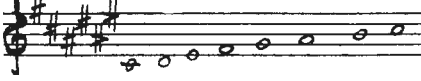
گام سه گاه سی



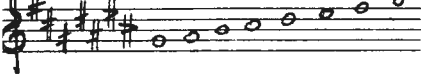
گام سه گاه فا دیز



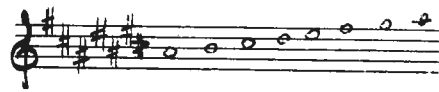
گام سه گاه دو دیز



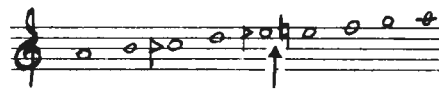
گام سه گاه سل دیز



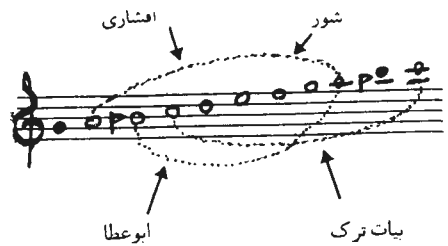
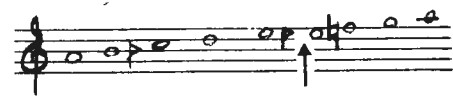
گام لا دیز شور



گام آواز دشتی بابت متغیر آن



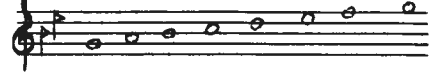
گام افشاری بابت متغیر آن



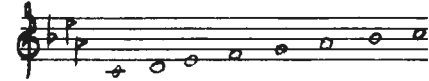
متعلقات دستگاه شور: ابوعطا، افشاری، بیات ترک و دشتی هستند. همان گام اصلی شور با مختصر تغییری از لحاظ شروع و خاتمه و متغیر و جالت خاص هر مایه.

مایه های شور و همایون از لحاظ شروع و خاتمه یکی است و تنها اختلاف دستگاه شور با همایون آن است که درجه سوم گام همایون، نیم پرده زیرتر می شود.

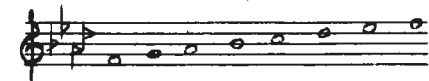
گام سه گاه سل



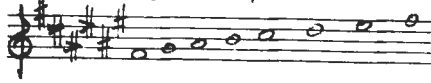
گام سه گاه دو



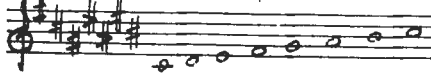
گام سه گاه فا



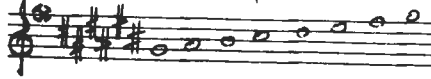
گام چهارگاه فادیز



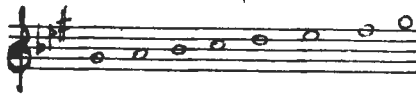
گام چهارگاه دودیز



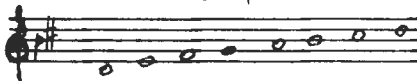
گام چهارگاه سل دیز



گام اصفهان سل



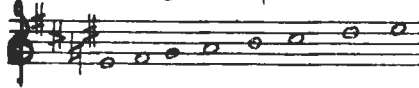
گام اصفهان ر



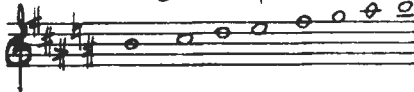
گام اصفهان لا



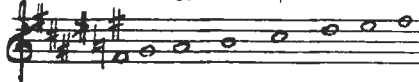
گام اصفهان سی



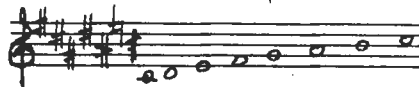
گام اصفهان سی



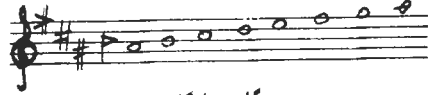
گام اصفهان فادیز



گام اصفهان دودیز



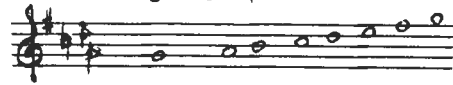
گام چهارگاه لا



گام چهارگاه ر



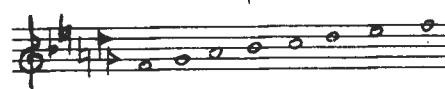
گام چهارگاه سل



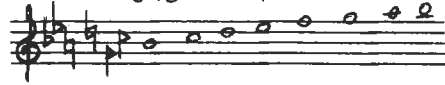
گام چهارگاه دو



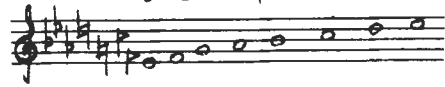
گام چهارگاه فا



گام چهارگاه سی بمل



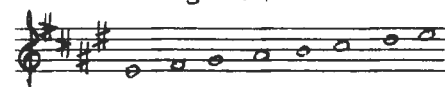
گام چهارگاه می بمل



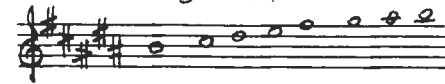
گام چهارگاه لا بمل



گام چهارگاه سی

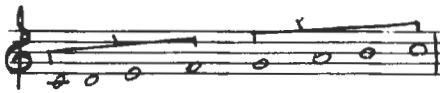


گام چهارگاه سی



است که فاصله بین درجات سوم و چهارم و هفتم و هشتم از نیم پرده و بقیه فواصل آن یک پرده است.

گام بزرگ



گام دیاتینیک گامی که از پرده و نیم پرده تشکیل شده باشد. مانند گام دو، که از پنج پرده و دو نیم پرده تشکیل یافته؛ و گام دیاتینیک دارای دوازده نیم پرده خواهد شد.

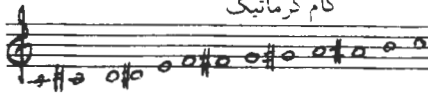


۱۰ نیم پرده = 5×2 پرده

۱۲ نیم پرده = ۲ نیم پرده + ۱۰ نیم پرده

گام کُرماتیک اگر تمام فواصل یک گام از نیم پرده تشکیل شود، آن را گام کُرماتیک نامند.

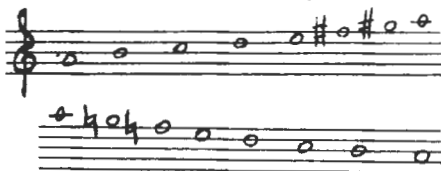
گام کُرماتیک



گام کوچک گام کوچک بر سه نوع است: ملودیک، هارمونیک و ترویدیک.

۱- گام کوچک «ملودیک» در بالا رونده، دارای پنج پرده و دو نیم پرده، و در پایین رونده هم دارای همان فواصل با تغییر بین درجات گام است.

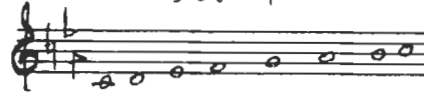
گام کوچک ملودیک



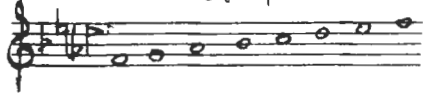
۲- گام کوچک «هارمونیک» دارای سه پرده و سه نیم پرده و یک فاصله یک پرده و نیم است.

گام کوچک هارمونیک

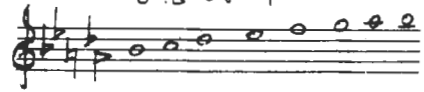
گام اصفهان دو



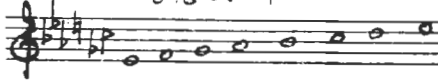
گام اصفهان فا



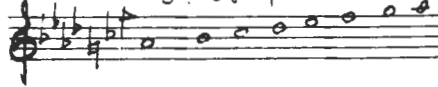
گام اصفهان سی بمل



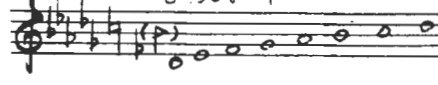
گام اصفهان می بمل



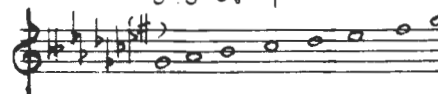
گام اصفهان لا بمل



گام اصفهان ری بمل



گام اصفهان سل بمل



بر روی هریک از درجات گام بیست و چهار بخشی می توان با رعایت فواصل ویژه هر دستگاه یک گام را نوشت؛ ولی آنچه مورد عمل موسیقیدانان کشور است، از حدود این گامها تجاوز نمی کند و در حال حاضر و با وضع فعلی موسیقی ایران، همین اندازه بس است.

گات در زبان پهلوی از اوستایی «گانا» به معنی سرود و مخصوصاً سرود دینی. [لغت نامه]

گام بزرگ گام بزرگ دارای پنج پرده و دو نیم پرده

نوبتی پالیزبان و نوبتی سروسهی

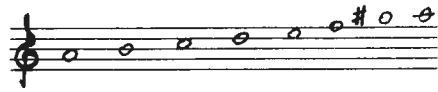
نوبتی روشنچراغ و نوبتی گاوِیزنه

گاه مشتق از لغت «گاس» زبان پهلوی است، که هم به معنی جایگاه آمده و هم به آهنگ موسیقی اطلاق می‌شده است؛ واصل آن در زبان فارسی قدیم «گانه» یا «گات» بوده، به معنی سرودهای دینی؛ و اعراب، آن را به «مقام» ترجمه کرده‌اند.

مقام. آهنگ موسیقی، قدیم‌ترین و مقدس‌ترین قسمت اوستا «گاتها» می‌باشد که در میان یسنا جای داده شده. در خود اوستا «گاتها»، «گائها» و در سانسکریت هم «گانا» آمده، و آن در زبان اخیر، به معنی قطعات منظومی که در میان نثر باشد، استعمال شده. «گات» اوستا نیز، اصلاً می‌بایست چنین بوده باشد، و به مناسبت موزون بودن آن است که گفتار زرتشت به نام «گاتها» خوانده شده، یعنی سرود و نظم شعر «گاتها» در زبان پهلوی «گاس» شده و جمع آن را «گاسان» و نسبت بدان را «گاسانیک» به طریق وصف ذکر کرده‌اند. هریک از اشعار «گاتها» را هم «گاس» گویند: همین کلمه در زبان پارسی پس از اسلام «گاه» شده، زیرا غالب «سین» های زبان پهلوی در پارسی به «ه» بدل گردیده و «گاس» نیز از این قبیل است. و از مواردی که در معنی آهنگ و شعر به کار رفته است، لغات: دو گاه، سه گاه، چهار گاه و پنجگاه می‌باشد که آهنگهایی هستند و هنوز نزد ارباب فن مستعمل‌اند. [مزدیستا.

محمد معین.]

لفظ مقام وجه تازی کلمه دستگاه است و گاهی به معنای موضوع و محل قرار گرفتن انگشتان نوازنده نیز به کار رفته است، و چون این مواضع که همان پرده‌های بسته شده بر دسته سازها است، هریک معرف لحن یا آوازه یا شعبه‌ای است، از این رو بعضی از آوازه‌ها، از همان «گاه» یا مقام یا موضع، که آغاز گشته، تسمیه شده است؛ مانند: بگاه که از نخستین گاه یا اولین پرده آغاز می‌شود، و دو گاه که از دومین پرده، و سه گاه که از سومین پرده، و چهار گاه که از



۳- گام کوچک «ترو دیک» دارای پنج پرده و دو نیم پرده است.

گام کوچک ترو دیک



گاودُم نفیر. کرنا ی خرد. [لغت نامه]

نای رویین که به هیئت دم گام بود و در جنگ آن را به صدا درمی‌آوردند. کرنا ی کوچک. [فرهنگ معین]

بدرید کوه از دَم گاودُم

زمین آمد از سم اسبان به خم [فردوسی]

سفیده بزد نای روئینه خم

خروش آمد از ناله گاودُم [فردوسی]

بفرمود تا گاودُم بر درش

زدند و پر از بانگ شد کشورش [فردوسی]

بر آمد خروشیدن گاودُم

جهان شد پر از بانگ رویینه خم [فردوسی]

غو کوششان زخم بریط سرای

دم گاودُم ناله آوای نای [گرشاسبنامه]

دم نای و سرغین رویینه خم

بر آمد خروشیدن گاودُم [فردوسی]

ز فریاد خرمهره و گاودُم

علی الله بر آمد ز روینه خم [نظامی]

بر آورد خرمهره آواز شیر

دماغ از دم گاودُم گشت سیر [نظامی]

گاودُم دهلزن یعنی گاوی که دهل را روی پشت او حمل

می‌کرده‌اند و می‌زده‌اند. [یادداشت‌های قزوینی. ج ۸،

ص ۳۲۷.]

گاویزنه گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم ایران، که تنها نام آن بر جای مانده است.

اخذ قرار دارد (گاه به صورت صفحه مدوری است از ابونیت). چون صدایی در مقابل دهانه دستگاه اخذ تولید گردد، صفحه فلزی مرتعش می‌شود و سوزن در روی سطح موم یا ابونیت فرورفتگی‌هایی تولید می‌نماید. دستگاه مولد، دارای یک حجاب است که در کنار آن سوزنی قرار دارد. چون استوانه یا صفحه را با همان حرکت که در موقع ضبط به آن داده بودیم، در مقابل سوزن دستگاه مولد قرار دهیم، سوزن بواسطه فرورفتگی‌ها بعینه همان ارتعاشات را تولید و حجاب مولد صدایی نظیر صوت اولیه ایجاد می‌نماید. [لغت‌نامه]

گرامی دوره بیک. وی سفره‌چی علیقلی خان بود. جوانی است خوش سلیقه و خوشرفتار، و در فن موسیقی اطلاعات بسیار دارد. تصنیف‌ها نیز گفته و در این باب رساله‌ای هم نوشته است. [مجمع‌الخواص، ص ۱۲۲، لغت‌نامه]

گران ضرب سنگین. ثقیل. در موسیقی قدیم ایران و علم ایقاع، آهنگ‌هایی که دارای وزن هستند و یواش بوده است، گران می‌نامیدند.

چون سماع آمد زاول تا گران

مطرب آغازید یک ضرب گران [مولوی]

گران آواز کسی که آواز کلفت و بم دارد. جمهوری‌الصوت. [لغت‌نامه]

گرایلی گرایلی یا گریه لیلی، گوشه‌ای است با وزن ۲/۴ سنگین در دستگاه شور که در کتاب «هفت دستگاه» به شماره ۴۹ به نام «گریلی» به چاپ رسیده است.

این گوشه به طرز زیبایی در «ردیف دوم ویولن» استاد صبا، با اشعار مناسب مربوطه به آن، چاپ شده است.

گرایلی شستی یکی از گوشه‌های دستگاه شور است و علت وجه تسمیه آن، این است که وقتی در تار نواخته می‌شود، شست دست چپ نوازنده نیز روی سیم بم کار می‌کند. [دستگاه شور، روح‌الله خالقی، «مجله موزیک ایران» شماره ۳، سال چهارم.]

چهارمین پرده، و پنجگاه که از پنجمین پرده آغاز می‌گردد. [حافظ و موسیقی، حسیلی ملاح]

گبری گوری یا گبری، نام گوشه‌ای است در آواز ابو عطا که با اشعار دوبیتی خوانده می‌شود: دو زلفون بود تار رابم

چه می‌خواهی از این حال خرابم [باباطاهر عریان]

در شب شام غریبان، عزاداران حسینی در تاریکی شب اشعاری را از زبان مادر و خواهری داغ‌دیده، در این گوشه می‌خوانند؛ حالت گوشه گوری در این موقع، ماتمزا و گریه‌آور است و اثر نافذی دارد.

گچک سازی است معروف و مشهور به کمانچه. آلت موسیقی، غجک، عجک، غژک، کجک، طنبور.

زهر مو چون گچک می‌کرد فریاد

دل اصحاب می‌گشت از غم آزاد [لغت‌نامه]

گچک غژک، کجک، کمانچه [فرهنگ معین]

زهر مو چون گچک می‌کرد فریاد

دل اصحاب می‌گشت از غم آزاد [خوارزمی]

گرامافون گرامافن. گرمافن، جعبه صوت، آلت حبس صوت است. دارای شکل مخصوص و تا حد تکمیل گردیده است و صدای را به وسیله صفحه مدوری مجدداً تولید می‌نماید تصور آلت حبس صوت قبل از ادیسن عالم معروف امریکایی شده بود ولی مشارالیه اولین بار آن را ساخت و در حقیقت می‌توان او را مخترع آن شمرد. رفته رفته این آلت را تکمیل نمودند، به طوریکه امروزه صدای را به قسمی حبس می‌نمایند که طنین صوت اولیه را بخوبی می‌توان تشخیص داد. این دستگاه از سه قسمت متمایز تشکیل یافته است: دستگاه اخذ، دستگاه ضبط و دستگاه مولد صوت. دستگاه اخذ شکل شبیوری را دارد که دهانه گشاد آن باز است و دهانه دیگر آن به وسیله پرده نازک فلزی بسته شده است.

در مرکز این حجاب سوزن ظریفی از عاج قرار داده‌اند. دستگاه ضبط، عبارت است از یک استوانه از موم سخت که در حول محور خود حرکت متشابه می‌نماید و سطح آن در مقابل نوک سوزن دستگاه

می کرده؛ آن را در اصطلاح، گرفت می گفته‌اند.]

نظری به موسیقی، روح الله خالقی، ج ۲]

اما چنگ، و آن سازی است مشهور و بر روی آن پوست کشند و اوتار آن را ملای از ریسمان مویین بندند و ایشان ملای را پرده خوانند و بیست و چهار وتر بر آن بندند و اوتار آن مفرد باشند و آن از آلات مطلقات است و اگر مباشر آن خبیر و حاذق و جامع باشد، بین العلم والعمل مجموع دوایر و طبقات آنها را به «گرفت» به ناخن استخراج تواند کرد و اگر اوتار بر نسبت بقایا مصطخب سازند، مجموع جموع و ادوار از مطلق مستخرج گردد و احتیاج به ناخن گرفت نباشد. [عبدالقادر مراغی]

گرفت کردن مالش دادن ساز. یعنی کاری کردن که

نغمه لرزان به گوش آید. [برهان قاطع، لغت‌نامه]

گرفته اصطلاحی است برای نوازندگان تنبک، بدین معنی که با یک دست روی پوست را گرفته، با دست دیگر به نوازندگی می‌پردازند. [تنبک، حسین تهرانی ص ۴۷]

گرگین زاده مصطفی یکی از نوازندگان ترومپت بود که سالها با ارکسترهای رادیو همکاری داشت. گرگین زاده چنان در نوازندگی ترومپت ورزیده و متبحر بود که توانست با مهارت تمام فواصل (ربع پرده) مختص موسیقی ایرانی را از ترومپت که فاقد این فواصل است، استخراج نماید وی یکی از هنرمندان زحمتکش عصر خود بود و آهنگهایی نیز برای خوانندگان رادیو ساخته که در زمان خود مورد پسند عامه بوده است؛ از جمله بردی از یادام به خوانندگی دلکش.

گرگینه چرم چرم که از پوست گرگ سازند و بر طبل کشند.

چو آن طبل روین گرگینه چرم

به ماهی رساند یک آواز نرم [نظامی، لغت‌نامه]

گرنبا گرنب پی‌درپی زدن و کوفتن طبل و دهل و دیگر آلات موسیقی، هفت شبانه روز گرنبا گرنب

عروسی کردند [لغت‌نامه]

گرایلی شفتی نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران است. در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی، گوشه‌ای به نام «گرایلی شستی» به شماره ۵۰ به چاپ رسیده است ولی از گرایلی شفتی اثری باقی نیست.

گِرپ گِرپ نقل صوت. [لغت‌نامه]

گِرد واحد کشش مدت زمان در علم موسیقی. ←
گِرد و تقسیمات آن:

گردافکن، فخرالملوک بانو فخرالملوک گردافکن

در سال ۱۳۲۹ ه. ش. در سمت هنرآموز موسیقی

مدارس تهران، به تدریس اشتغال داشته است.

[تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی، ص

۱۰۲]

گردان نام نوایی از موسیقی قدیم ایران، که فقط نام آن بر جای مانده است. در ردیف موجود ایران، گوشه یا لحنی به این نام وجود ندارد.

گردانیا نوایی است از موسیقی قدیم. «گردانیه» آواز دوم از شش آواز قدیم بود. [فرهنگ معین]

گردانیه گوشه‌ای از دستگاه نوا که در «کتاب ویولن» استاد صبا، جزو دستگاه نوا به چاپ رسیده است.

گردنا گوشه‌ی عود و ریاب و مانند آن که سیمها را بر آن بندند و بگردانند تا ساز کوک شود. گردانک.

[فرهنگ معین]

شاخ امروود گویی وامروود

دسته و گردنای طنبور است [ابوالفرج رونی]

در جهان بی غم نبینی دل که از دست ریاب

گردن خود بی رسن هرگز نبیند گردنا [شمس مغربی]

ز شکل گردنا و صورت عود

اگر فکرت کند مرد مُفکر

همان هیئت که از امروود و شاخش

به خاطر آید آید شاب خاطر [تاج المآثر]

گرفت لرزاندن انگشت و دست باشد در سازهای ذوی الاوتار، تا نغمه موجدار و جوهردار برگوش

خورد. [برهان قاطع، لغت‌نامه]

گرفت یکی از انگشت‌های دست چپ، سیم تکبه

شمسی در تبریز به دنیا آمد. لئون، پدر روبیک، استاد ویولن بود و مادر او پیانو می‌نواخت. ابتدا موسیقی را نزد پدر آموخت و سپس از کنسرواتوار تهران دیپلم موسیقی گرفت و مدتی رهبر گر هنرستان بود. در این مدت، دو جلد کتاب شامل ترانه‌های محلی برای گر تنظیم و چاپ کرد. مدتی سمت معاونت پرویز محمود را به عهده داشت و در سال ۱۳۲۸ به مدت دو سال کفالت هنرستان را عهده‌دار بود. روبیک، آهنگهایی ساخته است که عبارتند از:

۱- چند آواز برای پیانو ۲- فانتزی اوریا نتال ۳- کوارتت زهی ۴- استکرتزو برای پیانو ۵- سوئیت ایرانی بر روی تم‌های ایرانی روبیک در سال ۱۳۳۰ به آمریکا عزیمت کرد و در آن دیار مسکن گزید. [از کورش تا پهلوی، عزیز شعبانی]

گریگوریان، لئون بالاسان لئون بالاسان گریگوریان، یکی از هنرآموزان موسیقی هنرستان عالی موسیقی در سال ۱۳۲۹ ه. ش می‌باشد. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی ابراهیم صفائی، ص ۱۰۰]

گریگوریان، وارنکس وارنکس گریگوریان، یکی از هنرآموزان موسیقی در هنرستان عالی موسیقی است که به سال ۱۳۲۹ ه. ش به این سمت برگزیده شد. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی، ص ۹۹]

گزیاز آن که به گزرقاصی کند. [آندراج]

چورقاص گز باز آید به زم

کند دف به اقبال آهنگ جزم [ملاطرا، لغت‌نامه] گزیازی نوعی از رقص.

بتی که داشت خدنگش به سینه دم‌سازی

شکار مرغ دلم می‌کند به گز بازی [لغت‌نامه]

گزش دو نت کوچک است که قبل از نت اصلی اجرا می‌شود و آن را مردان نامند. گزش یا مردان بر دو نوع است: ساده و مضاعف.

گریان یکی از رقصهای متداول و مشهور کردستان است. که دارای ضرب ۳/۴ سنگین. گریان در گویش کردی به معنی گردش است. رقصندگان، دست در دست یکدیگر، به آهنگ مخصوص آن، ابتدا پای چپ را به عقب برده، سپس با ضرب دوم پای چپ را با یک ضربه محکم بر زمین (به جای اول) می‌کوبند و بعد پای راست را به عقب برده و مجدداً با ضربه‌ای محکم یک قدم جلوتر می‌کوبند. اغلب رقصهای کردی با گریان شروع می‌شوند.



ریتم تنبکی آن چنین است:



گاهی نوازندگان با خوانندگان محلی، با مهارت خاصی همین آهنگ را به صورت ۲/۴ تند درمی‌آورند و رقصندگان چوبی می‌رقصند.

گریستن مغان سرودی که مردمان بخارا را در کشتن سیاوش به نوحه‌گری و توجع، می‌خوانده‌اند. مردمان بخارا را در کشتن سیاوش نوحه‌هاست، چنان که در همه ولایتها معروف است و مطربان آن را سرود ساخته‌اند و می‌گویند و فوالان آن را گریستن مغان خوانند و این سخن، زیادت از سه هزار سال است. [تاریخ بخارا، ترشی، ص ۲۸، لغت‌نامه]

گریگوریان، روبیک، ۱۲۹۴ - به سال ۱۲۹۴

ص ۲۷۶. لغت نامه]

گل‌بام آواز بلبل است و به هر آواز دیگر نیز اطلاق شود.

ز گل‌بام شبانه زند باف

دریده چمن شعر گل تا به ناف

لحنی است از موسیقی قدیم.

صبح گل‌بام شد ارواح طلب تا نگرند

کوس گل‌بام زد اجسام بگو تا شنوند [خاقانی]

زند گل‌بام شبانه زند باف

دریده صبا شعر گل تا به ناف [نظامی]

می به قدح در چنانک شیرین در مهدزر

باریدی وار کوس برزده گل‌بام صبح [خاقانی]

ساغر گل‌بام خواه کر دهن کوس

نغمه گل‌بام وقت بام برآمد [خاقانی]

گل‌بانگ آواز بلبل. آواز بلند. آواز خوش. به اختصار

آواز معنا شده است، بنابراین گل‌بانگ آواز مطلوب خواهد شد.

بلبل ز شاخ سرو به گل‌بانگ پهلوی

می خواند دوش درس مقامات معنوی [حافظ]

مغنی کجایی به گل‌بانگ رود

بگوی و بز ن خسروانی سرور

به گل‌بانگ پریشان داده‌ام دل

خروش عندلیبان می پرستم [حزین]

بر آستان جانان گرسر توان نهادن

گل‌بانگ سربلندی بر آسمان توان زد

گل‌بانگ پهلوی آواز موزون به وزن پهلویات که

اتانین آن در موسیقی چنین است:

تن تن تن - تن تن تن - تن تن

در قدیم دو نوع ترانه معمول بوده است. یکی را

«شروه» و دیگری را (باغاتی) می گفتند. شروه خوان

یا شروه گوی، به شهری خوان اطلاق می شده است و

و باغاتی گوی یا کوچ باغی خوان، به آوازخوانهای

روستایی گفته می شده است. [حافظ و موسیقی.

حسینعلی ملاح]

گل‌بانگ پهلوی ترانه‌های پهلوی است.



گزش زخمه زدن به ذوات الاوتار. مقابل کشش.

[لغت نامه]

گزه چوبی که بدان نقاره نوازند. [لغت نامه]

گزیده سرود و آهنگهای انقلابی دفتری است

شامل ۳۱ قطعه آهنگ، شعر و سرود، در ۷۲ صفحه

که از طرف وزارت ارشاد اسلامی، مرکز سرود و

آهنگهای انقلابی، به سال ۱۳۶۴ انتشار یافته است.

گسترش عمل بسط دادن «مواد تماتیک» سوزده اصلی

یک قطعه، هر سوزده یا تم در یک قطعه موسیقی از

تعدادی «موتیف» تشکیل شده است، مانند آن که در

ادب، هر جمله یا بند «پاراگراف» به ترتیب از تعدادی

کلمه یا جمله تشکیل شده است. اگر هر جمله را

بسط دهیم مفهوم آن را روشنتر کرده‌ایم. این کار در

موسیقی، به همان سهولت بسط دادن جمله‌های

ادبی، صورت پذیر است، همچنان که در ادب، شرط

رسانیده به سرحد کمال ارتقاء دهد.

گشاد اصطلاحی است که به معنای کوک کردن

چنگ به کار می‌رود. [حافظ و موسیقی. حسینعلی

ملاح. ص ۱۰۱]

گشایش نام گوشه‌ای از دستگاه ماهور، که دارای

حالتی آرام‌بخش و تسلی‌دهنده است. حالت این

گوشه، به مانند پیروی جهان‌دیده است که از

رویدادهای زمانه، جسم سالمی را برای خود نگه

داشته و از هر پدیده تلخ و شیرینی، پندی اندوخته

است و جوانان را به صبر و شکیبایی در مقابل

ناملازمات زمانه اندرزمی دهد. استعمال این گوشه،

با شعر مناسب، آدمی را به بردباری و سکوت در قبال

سختی روزگار و کج رفتاری چرخ غدار، وامی‌دارد.

گفتن آواز خواندن.

و بر اثر ایشان مطربان زدن و گفتن گرفتند. [بیهقی.



گل پامچال - گل پامچال، بیرون بیا - بیرون بیا،
فصل بهار آی - فصل بهار آی.
شکوفان - شکوفان غنچه واکودن - غنچه واکودن
بلبل سردار آی - بلبل سردار آی
عزیز فصل بهار آی - الآن موقع کار آی
تی چشمان گوشه دار آی
تی ره خال مزه دار آی
بدین می حال و زار آی
وریز کاول اوسانیم - دانه واشانیم - امی توم بیمار
آی

گلپایگانی، علی اکبر، ۱۳۱۲ - علی اکبر گلپایگانی
به سال ۱۳۱۲ در تهران متولد شد. مبانی اولیه آواز را
از پدر خود آموخت و سپس نزد نوعلی خان برومند
به تکمیل آن پرداخت و مدت شش سال به کسب
هنر از محضر نورعلی خان مشغول بود. گلپایگانی
سالها در محافل و مجامع و رادیو به خوانندگی ادامه
داد و با صدای رسا و پر حالت خود، سبک تازه‌ای در
خوانندگی ایجاد کرد و از این حیث، طرفداران زیادی
دارد. وی ترانه‌هایی هم خوانده که عموماً مورد پسند
عامه قرار گرفته‌اند.

گلپایگانی، نصرت‌الله، ۱۳۱۷ - ۱۳۴۱. در سال
۱۳۱۷ ه. ش متولد شد. به سال ۱۳۲۸ وارد هنرستان
موسیقی ملی شد و ویولن را به عنوان ساز تخصصی
خود برگزید، و در کلاس استاد ابوالحسن صبا به
فراگرفتن آن پرداخت. استادش از او راضی بود و وی
در مدت کمی، از همدرسان خود سبقت گرفت. او
مخصوصاً در تقلید سبک و روش مخصوص استاد
صبا استعداد بسیار داشت. بعداً ضرب و تار را نیز
یاد گرفت، به طوری که در ارکستر حسین تهرانی
ضرب می‌نواخت و در ارکستر سازهای ملی به
سرپرستی نصرالله زرین‌پنجه، تار، و در ارکستر
سازهای ملی، به رهبری مهدی مفتاح، کمانچه

لحن اورامان و بیت پهلوی
زخمه رود و سماع خسروی
بلبل ز شاخ سرو به گلپانگ پهلوی
می‌خواند دوش درس مقامات معنوی [حافظ]
نگه کن سحرگاه تا بشنوی
ز بلبل سخن گفتن پهلوی [فردوسی]
صاحب «المعجم» می‌نویسد «کافه اهل عراق را به
انشاء و انشاد ادبیات پهلوی مشغوف یافتیم و هیچ
چیزی در آنها آن طوری که اثر نمی‌کند، که لحن
اورامن (اورامان) و بیت پهلوی و زخمه رود و سرود
و سماع خسروی.
گلپانگ شجریان آلبومی است شامل دو نوار
کاست از آواز محمدرضا شجریان، حاوی آواز و ترانه
یکی در دستگاه ماهور و دیگری آواز دشتی، که
آهنگهای آن از حسن یوسف زمانی است.
گل پامچال یکی از ترانه‌های بسیار زیبای گیلان، که
از شهرت زیادی برخوردار است:





هی دادهی بیداد هی داد هی بیداد آلوده درم
 خرابه نشین بیان گردم
 بیان گردم یار
 لنجه^۱ وای لنجه لنجه وای لنجه لنجه باوانم^۲
 له^۳ سرتو کزیام^۴ من بی ناوانم^۵ من بی ناوانم یار

گلچین، نادر یکی از خوانندگان رادیو و تلویزیون و فرهنگ و هنر است. او ترانه‌های زیادی خوانده که همه مورد قبول تمام بوده‌اند. وی همچنین، در برنامه گلها شرکت کرده و یادگارهای خوبی از خود بجای گذاشته است. **گلزار** گوشه‌ای از دستگاه شور، که به شماره ۱۹ جزو دستگاه شور در کتاب «هفت دستگاه» به چاپ رسیده است.

خروشان بلبلان در صحن گلزار
 به وقت صبحدم با لحن گلزار [زرنشت بهرام پژدو]
گلستان نام گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم است که در موسیقی ردیفی این روزگار، وجود ندارد. **گلستان**، رحیم رحیم گلستان از سن یازده سالگی به فراگرفتن موسیقی پرداخت. وی ویولن سل را نزد کارپتیان یاد گرفت و سالها با ارکستر سمفونیک، ارکستر انجمن موسیقی ملی و ارکستر گلها همکاری داشته است.

می‌زد. در این اواخر، ارکستری هم در رادیو تلویزیون تشکیل داد که مورد تأیید هنرمندان و استادان قرار گرفت. گلپایگانی از زمره جوانانی بود که دارای استعدادی شگرف در موسیقی بود و به همین جهت، در مدت نسبتاً کمی، ذوق و قریحه خود را به مربیان هنرستان ثابت نمود، به طوری که آینده درخشانی برای وی پیش‌بینی می‌شد. وی در دیماه ۱۳۴۱ در سن بیست و چهار سالگی در گذشت. [روح‌الله خالقی، **مجله موسیقی**، شماره ۷۲، ص ۴-۱۰]

گل‌پوش نام گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم، که تنها نام آن به یادگار مانده است. در موسیقی ردیفی این روزگار، وجود ندارد. **گلچهره** یکی از آهنگهای محلی کردستان است که در محل، با اشعار محلی کردی خوانده می‌شود و جمله «لنجه» در اول هر مصراع می‌آید.

این آهنگ را یکی از نوازندگان مسیحی ارگ به نام هرمزی که از مسیحیان سنندج است، در سال ۱۳۲۹ ساخته و چون لحن آن، مطلوب توده مردم محل بوده، در زمره ترانه‌های محلی کردی قرار گرفته است. اشعار فارسی هم برای این آهنگ گفته شده است.



۱- غمزه. غنیم. ناز. کرشمه ۲- پدرام فامیل محل امیدم ۳-

به خاطر تو ۴- کشته شدم ۵- بی‌نقصیرم

گلشن راد موسیقی ایرانی را با رعایت تمام حالات و فواصل مربوط به آن، به خوبی می‌نواخت. وی یکی از پرکارترین نوازندگان عصر خود بود که قره‌نی را در نهایت ظرافت و تسلط می‌نواخت.

گلنذار آهنگی است محلی که بیشتر در بین جاهلها و شب زنده‌داران متداول است و غالباً با اشعاری به وزن بحر طویل که جنبه طنز و کنایه و استعاره دارد، خوانده می‌شود. در اینجا یک بند از اشعاری که کریم خدیویان بر روی آن سروده است، آورده می‌شود:



گفته بودی که شبی در برم تو باشی
وای زرنج انتظار
گلنذارم گلنذار
وای تو به خوابی من بیدار

گلسرخی، آقا محمد پسر آخوند ملاحسین، روحانی روضه خوانی بود. برای خودش و گاهی در مجامع بسیار خصوصی نی می‌زد و نی را در حد استادی می‌نواخت. بسا کسان که شبها با آوازی او به خواب رفته بودند. ناصرالدوله شبی پس از روضه از او خواست که برایش نی بنوازد و آقا محمد نی نواخت، چندان که ناصرالدوله بی‌تاب شد. به آقا محمد گفت: نی زدن تو در روحانیت، با عبا و عمامه، خلاف شأن طبقه روحانی است و بعضی از روحانیان در این باب به من تذکراتی هم داده‌اند. بنابراین از فردا صبح یا باید عمامه را برداری و با لباس عادی بیایی در آبدارخانه من خدمت کنی و نی نواز خاص من باشی و یا اینکه دیگر لب به نی نزنی و گرنه خواهیم گفت که لبانت را به هم بدوزند. آقا محمد، هنرمند کم نظیر، شق دوم را انتخاب کرد و تا پایان عمر لب به نی نزد بدین طریق که همان روز انگشتان خود را در منقل آتش فرو برد تا به بهانه سوختگی انگشت، از نی زدن مدتی معذور معذور باشد؛ ولی این سوختگی تا آخر عمر همراه او بود. پس از مرگش، نی مخصوص او را به پنجاه تومان آن روز فروختند. بنده (باستانی پاریزی) این نی را دیده‌ام و گویا اصلاً متعلق به کریم خان زند بوده و به جایزه به نی زن خاص کریم خان و سپس به آقا محمد منتقل شده است و بر روی آن به خط خوش، بشنو از نی... را نوشته‌اند. [ازدهای هفت سر. باستانی پاریزی. ص ۱۷۷]

نی زن کرمانی که تنها شبهای عاشورا، نی می‌نواخت. از طرف ناصرالدوله حاکم (کله کن) کرمان دعوت و ابرام شد که عمامه را بردارد و در مجلس خاص او نی بنوازد؛ ولی این هنرمند، انگشتهای خود را سوزانید و از غصه دق کرد و چهل روز بعد در گذشت. [نای

هفت بند. باستانی پاریزی. ص ۴۸۵]

گلشن راد، رضا نوازنده قره‌نی است و سالها نوازندگی قره‌نی را در ارکسترهای مختلف رادیو، بالاخص ارکستر شما و رادیو، به عهده داشت.

گل نیشان* نام ترانه‌ای است محلی کردی از مهاباد با ضرب دو چهارم معتدل در دستگاه ماهور. این ترانه را مظهر خالقی به طرز بسیار دلنشینی خوانده است. تنظیم کننده آهنگ آن، حسن یوسف زمانی است و همراه ارکستر کردی رادیو ایران اجرا شده است. گل و می گل و می، ترانه مشهوری است که در صفحات چهارم حال بخصوص در «کهر» و «اورگان» و «قهوه رح» متداول است. این ترانه، ظاهراً قدیمی است و اشعار مخصوصی ندارد:



یو'تبات' بو'بروات' و'کلا'پاک' عاجزن' و'زیانت' گل
و می یار گل و می یار
گل و می یکی از ترانه‌های متداول در مناطق شوشتر و دزفول است که اشعار خاصی ندارد:



۱- این ۲- چشممان تو ۳- ابروان تو ۴- بکلی ۵- عاجز هستند. * نشانه آیت

گل‌عذارم گل‌عذار
من چرا عهد تو باور کردم
فکر سرمستی و دلدادگی از سر کردم
وای زرنج انتظار گل‌عذارم گل‌عذار
وای تو به خوابی من بیدار
گل‌عذارم گل‌عذار
آه من و این قلب خونین
تو و آن لعل شیرین ندهی دل را تسکین
وای زرنج انتظار گل‌عذارم گل‌عذار
وای تو به خوابی من بیدار گل‌عذارم گل‌عذار

گلم گلم یکی از ترانه‌های رقص چوبی ایلات بختیاری و قشقایی است که در بین بختیارها به نحوی، و در میان قشقاییها، بر وجهی دیگر اجرا می‌شود. در اینجا هر دو نوع آن آورده می‌شود.



گلم گلم یا گلابتون
پیر حریر شلوار کتون
خوش است امشب که مهمان شمایم
خداوند که فردا ما کجاییم
گل نوش نام نوایی از موسیقی قدیم ایران، که تنها نام آن در آثار متقدمان برجای مانده است. در موسیقی ردیفی این روزگار، گوشه یا لحنی به این نام وجود ندارد.

تا بریم و برزیر نوای گل نوش است
تا بر گل بر بار خروشان و روشن است [منوچهری]

ز دست دیده و دل هر دو فریاد
گل و می یار گلم
که هر چه دیده ببند دل کند یاد
گل و می یار گلم
ای گل عزیز دلم
یک شب بیا منزلم

گلها عنوان برنامه‌ای است شامل شعر و موسیقی و ساز و آواز که به ابتکار داوود پیرنیا، تهیه و سرپرستی می‌شد.

در این برنامه، ضمن قرائت اشعاری از شعرای بنام ایران با صدای دلنشین بانو روشنگر، گاه مختصر شرح احوالی هم از شاعران آن اشعار، گفته می‌شد و در موارد خاصی، درباره محتوا و چگونگی سبک عروضی آن اشعار نیز کوتاه سخنی می‌رفت. موسیقی گلها، غنی و ایرانی اصیل و عاری از تخیل موزیک بیگانه بود و همچنین از هنر بهترین موسیقیدانان کشور در این برنامه استفاده می‌شد. نخبه‌ترین موسیقی‌رادیو به گلها اختصاص می‌یافت و به همین جهت، برنامه گلها، عرصه‌ای برای ارائه بهترینهایی از ترانه سرایی، تکنوازی، آهنگسازی، ارکستراسیون، تکلاماسیون و آوازخوانی ایرانی گردید و لذا با اقبال عموم مردم مواجه شد، تا جایی که اولیای امور وقت، بسط و توسعه آن را ضروری دانسته اقدام به تهیه «گلهای رنگارنگ»، «گلهای صحرائی»، «یک شاخه گل» و «گلهای جاویدان» کردند. اولین برنامه گلها با شرکت حسین یا حقی «ویولن» لطف‌الله مجد «تار»، رضا ورزنده «سنتور»، محمد شیرخدايي «قره‌نی»، حسین تهرانی «ضرب» و به خوانندگی عماد خراسانی شاعر معاصر تهیه و پخش گردید. اشعاری که ذیلاً می‌آید در مرگ داوود پیرنیا مبتکر برنامه گلها سروده شده است.

با نای دل حکایت هجران او کنید

با چنگ جان حدیث غمش مو بگو کنید

گلهای جاودانه شعر و سرود را

بر گور او فشانده و می در سبزه کنید

داود نغمه‌پرور سحر آفرین کجاست
او را به شهر شعر و طرب جستجو کنید
در چشمه‌سار نغمه جوشان جان او
ای خون دلان به اشک دمامد وضو کنید
در دامن هنر گل صحرا پی‌اش شکفت
تا عطر آشنایی از نغمه‌اش بو کنید
آورد او به خلوت خاصان چراغ را
لب بستگان درد از او گفتگو کنید
بالانشین مصطبه عشق و حال بود
حالی که چنان رفت بر او آرزو کنید
آن جان نازپرور غم خسته را دگر
در رود رود شور و نوا جستجو کنید
داود رفت و طرفه مزامیر او بماند

با نای دل حکایت هجران او کنید [برون دولت‌آبادی]
گنج بادآور نام یکی از الحان باربدی نوازنده عهد خسروپرویز.

گنج بادآور، که گنج باد و گنج باد آورده و گنج بادآورده هم گفته شده، گنج دوم از هفت گنج خسرو پرویز است که فیصله روم از بیم خسروپرویز خزاین پدران خود را به کشتنیها در آورده به جانب دریا گریزانیده بود. اتفاقاً بادی و طوفانی برخاست و آن کشتنیها را به جایی که خسروپرویز لشکرگاه ساخته بود، آورد و تمامی آن خزاین به دست خسرو آمد و آن را به این نام خوانند. [برهان قاطع]
در موسیقی ردیفی موجود، گوشه یا لحنی به این نام وجود ندارد.

چو یاد از گنج باد آورد راندی

زهر بادی لبش گنجی نشاندی [نظامی]

ز گنج سوخته چون ساختی راه

ز گرمی سوختی صد گنج را شاه

چو گنج گاورا کردی هواسنج

برافشاندی زمین هم گاو هم گنج [نظامی]

سی ام ره گنج گاو است ای خردمند

که او را گنج گاو ان نیز خوانند

همش خوانند برخی گنج کاووس

بود این هر سه با ذوق نو مانوس [ملک الشعرای بهار]
رومیاها طلاها را با کشتی به کارناژ می‌فرستادند. باد
دریا کشتیها را به اسکندریه آورد و تحویل فرماندار
خسرو پرویز داد و به نام گنج باد آورده معروف شد.
[باستانی یاریزی]

گاه کوه بیستون و گنج باد آور زبند
گاه دست سلمکی و پرده عشا برند [مسعود سعد]
نوا سازی که بودش بارید نام
نوابی ساخت آن را انگین نام
نهاد از زخمه چون برزد تماش
نوابی گنج باد آورد نامش [امیر خسرو دهلوی]

در زمان سلطنت خسرو پرویز، «بهرم چوبینه یاغی
شد. در جنگی که بین آن دو در گرفت، خسرو پرویز
شکست یافت و به کشور روم شرقی پناهنده شد.
پادشاه روم، خسرو پرویز را با احترام پذیرفت و دختر
خود را به نام مریم به او داد. سپس قشونی به همراه
وی به ایران گسیل داشت. خسرو پرویز به کمک آن
قشون، بهرام چوبینه را شکست داد و دوباره تاج و
تخت را به دست آورد. مدتی از ماجرا گذشت. مردم
روم بر ضد پادشاه خود شوریدند و او را کشتند و پسر
او به ایران به گریخت. خسرو پرویز، قشونی به
فرماندهی «شهربراز» به کمک پسر قیصر روم
فرستاد، که نتوانست تاج و تخت را به فرزند پادشاه
مقتول برگرداند. در نتیجه بین ایران و روم جنگ واقع
شد و ایرانیان در این نبرد پیروز شدند. در این موقع
مردم روم مردی به نام «هرقل» را به پادشاهی
برگزیدند. هرقل دستور داد تا خزاین امپراطوری روم
را در چهار کشتی بزرگ نهند و از راه دریا به
اسکندریه منتقل نمایند. در هنگام حرکت کشتیها به
سوی اسکندریه، ناگاه باد مخالف وزیدن گرفت و
کشتیهای حامل خزاین را به سوی ساحل شرقی
مدیترانه سوق داد و ایرانیان محمولات آنها را به
دست آوردند و آن را به تیسفون فرستادند.
خسرو پرویز چون آنها را دید، آن را گنج باد آورده
نامید. [نواد تاریخی، عیقنی بهروزی، ص ۷۵-۷۷]

گنج دار نام لحن یا گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران،
که در کتب متقدمان نام آن آمده است ولی از
چگونگی نوای آن اثری در دست نیست.
دو گوشت همیشه سوی گنج‌دار
دو چشم همیشه سوی دلبران [منوچهری]

گنج سوخته یکی دیگر از الحان منسوب به بارید،
نوازنده دربار خسرو پرویز پادشاه ساسانی، که تنها
نام آن برجای مانده است. در موسیقی ردیفی این
روزگار، گوشه یا لحنی به این نام وجود ندارد.

گنج سوخته نام گنج پنجم است از جمله هفت گنج
خسرو پرویز، و معنی ترکیبی آن گنج سنجیده است.

[برهان قاطع]

ز گنج سوخته چون ساختی راه.

ز گرمی سوختی صد گنج را شاه [نظامی]

دگر گنج کش خواندی سوخته

کز آن گنج بد کشور افروخته [فردوسی]

گنج عروس نام نغمه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که
تنها نام آن برجای مانده است. در موسیقی ردیفی
ایران، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

گنج فریدون نام نوابی است از موسیقی. [برهان
قاطع]

در میان هفت گنج مشهور خسرو پرویز، چنین نامی
دید نشده است و در موسیقی ردیفی ایران، گوشه‌ای
به این نام وجود ندارد.

بر گل تر عنده لب، گنج فریدون زده است

لشکر چین در بهار، خیمه به هامون زده است.

[منوچهری]

گنج کاروان نام نوابی است از موسیقی قدیم، که تنها
نام آن برجای مانده است. از چگونگی لحن، آن
اثری در دست نیست.

گنج گاو نام یکی از الحان باریدی، که فقط نام آن
برجای مانده است. از چگونگی نوای آن اثری در
دست نیست.

نام گنجی است از گنجهای جمشید، و آن در زمان
بهرام گور ظاهر شد. گویند دهقانی زراعت را آب

در آثار متقدمان آمده است.

گنجه‌ای، داوود، ۱۳۲۱ - داوود گنجه‌ای فرزند نصرالله متولد سال ۱۳۲۱ در شهر ری است. کمانچه را نزد اصغر بهاری یاد گرفته و از محضر نورعلی خان برومند و داریوش صفوت نیز کسب فیض کرده است. با ویولن آشنایی دارد و در حال حاضر (۱۳۶۳) در ارکستر سنتی شماره ۲ مرکز سرود وزارت ارشاد اسلامی به نوازندگی کمانچه و تدریس موسیقی مشغول است.

گنجی خواننده مخصوص شاه عباس بوده است.

یکی از خوانندگان مخصوص شاه عباس نیز جوانی خویری بوده است به نام گنجی، که نخست در قهوه‌خانه باباشمس تیشی شیرازی کار می‌کرد. قهوه‌خانه باباشمس را شاه عباس خود برای او در چهارباغ اصفهان دایر کرده بود. این مرد، نخست در شیراز معرکه می‌گرفت و با کشتی‌گیری و طاس بازی و نوازندگی و آوازخوانی و بازیهای دیگر، مردم را مشغول می‌داشت و از این راه زندگی می‌کرد. در حدود سال ۱۰۱۲ هجری از شیراز به اصفهان رفت و چون در کارساز و آواز مهارتی داشت و تصنیفهای دلپذیر می‌ساخت، مورد توجه و عنایت شاه عباس واقع شد. علی‌الخصوص که خویری چون گنجی نیز همراه خود داشت...

شاه عباس، گنجی را از او گرفت و به خدمت خود داخل کرد و برای باباشمس در چهارباغ اصفهان قهوه‌خانه‌ای، و پهلوی آن میخانه‌ای به راه انداخت. خود گاهگاه به قهوه‌خانه او می‌رفت و در میخانه‌اش شرابخواری را بکلی آزاد کرده بود. شاه عباس در دوران پادشاهی، چنان که در فصل دیگر مفصلتر گفته خواهد شد، گاه میخواری را قدغن می‌کرد و پس از چندی، دوباره آزاد می‌ساخت. ولی در میخانه باباشمس، میگساری، همیشه به فرمان شاه آزاد بود و هر کس که در آنجا شراب می‌خورد، مهری بر کف دستش می‌زدند تا از مزاحمت عسس و داروغه اصفهان آسوده باشد.

می‌داد. ناگاه سوراخی به هم رسید و آنها تمام به آن سوراخ می‌رفت و صدایی عجیب از آن سوراخ برمی‌آمد. دهقان، به نزد بهرام آمد و احوال را گفت. بهرام به آنجا رفته، فرموده آنجا را کنندند. عمارتی پیدا شد بس عالی. اشاره به موبد کرد که در آی به این خانه. چون در آمد، دو گاومیش دید، از طلا ساخته بودند و چشمهای آنها از باقوت قیمتی بود و شکمهای آنها پر از نار و سیب و امرود زرین کرده و درون میوه‌های زرین را پر از مروارید ساخته بودند و در پیش سر گاومیش آخوری از طلا بسته بودند و آنها را پر از جواهر قیمتی نموده و بر گاومیشها، نام جمشید کنده بودند، و بر اطراف گامیشها اقسام جانوران پرند و چرنده از طلا ساخته و مرصع کرده بودند. خبر به بهرام آورد. فرمود آن گنج را به مستحقین و مردمان کم بضاعت دادند، و در ممالک او مستحق و پریشان نماند، که صاحب سامان نشد؛ و نام لحن هفدهم است از سی لحن بارید. [برهان قاطع]

این گنج به نامهای گنج گاوان، گنج گاومیش، گنج کاووس، گنج باد، گنج بادآور، گنج بادآور و گنج سوخته آمده است.

چو گنج گاوارا کردی هوا سنج

برافشاندی زمین هم گاوم گنج [نظامی]

چو گنج ساخته باشد ده و هفت

که گنج سوخته هم در قلم رفت [ملک الشعرای بهار]

گنجگاه بر وزن و معنی پنجگاه است که شعبه بلند آن مقام راست و شعبه پستی آن مبرقع است.

[لغت‌نامه]

گنجوار نام نوایی از موسیقی قدیم ایران، که تنها نام آن برجای مانده است. از چگونگی لحن آن، اثری در دست نیست.

گنجه‌ها، هفت لحن بوده‌اند به نامهای:

۱- گنج باد ۲- گنج باد آورده ۳- گنج دار ۴- گنج سوخته ۵- گنج فریدون ۶- گنج کاووس ۷- گنج گاو «گنج کاروان»، «گنجگاه» و «گنج عروس» هم

کردی، هر آنچه را به موسیقی آوازی مربوط می‌شود، گورانی نامند.

گوران در غرب کرمانشاهان سکونت دارند و تقریباً شش هزار خانوار هستند و همه به زبان «گورانی» حرف می‌زنند.

گورانی ویژه به معنی آواز خوان است. اشعار گورانی اغلب بیست هجایی هستند. کردی:

هناسه سردم کیف له بن تری

داخوم خوی من چت بر سربی ری

ترجمه فارسی:

آه سرد من کوه را از بن بر می‌کند

عاقبت خدای من چه بر سرت می‌آورد

ما را به رندی افسانه کردند

پیران جاهل شیخان گمراه [حافظ]

گورانی نام کتابی است شامل ترانه‌ها و دوبیتیهای محلی کردی در ۱۹۲ صفحه، تألیف محمد مکر.

گورکا گورکا با گورکه، نام نوایی از موسیقی قدیم ایران است که اثری از آن برجای نمانده است.

یکی از آهنگهای موسیقی - گوشت. اصفهانک.

[لغت‌نامه]

گورکا گورکه. کوس. طبل. [فرهنگ معین]

گورکه یکی از آلات ضربی نقاره‌خانه است. نوعی طبل است.

گورکه طبلی است از نقاره بزرگتر، و پوست آن که نازکتر است از پوست گوسفند تهیه می‌شود. کاسه آن گلی است. با دو عدد ترک نازک به صدا در می‌آید. [سرگذشت موسیقی ایران. روح‌الله خالقی. ج ۱، ص ۲۰۹]

سیه کار پیکار برخاستند

گورکه زدند سوزن انداختند [آندراج]

گوسفند و خوان یکی از نغمه‌های دیلمان و نواحی سیاهکل است که چوپانها در موقع فراغت، با نی هفت‌بند می‌نوازند. هنگامی که این آهنگ نواخته می‌شود، گوسفندان که با آن آشنایی دارند، به دور

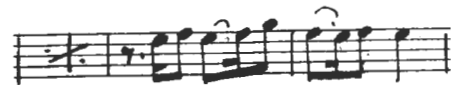
یکی از معاصران شاه عباس درباره گنجی می‌نویسد: «... جامع فنون دلبری و معرکه گیری... در غالبیت خوش آوازی و اصول و حسن صوت و صورت و سیرت و دلبری، به جمیع فنون آراسته... پادشاه ظل‌الله عباس شاه را حالات مرضیه رضیه او خوش آمد. وی را از بابا شمس گرفت و هر دو را از خاک برداشته به نظر عاطفت و عواطف نظر ممتاز و مستثنا گردانید...»

و در جای دیگر می‌گوید:

«... و گنجی در اواخر به سبب جرمی قبیح به آتش تیغ قهر آن شهریار سوخت و یوسف‌وار گرگان اجلش پاره کردند. [زندگانی شاه‌عباس اول. نصرالله

فلسفی ج ۲ ص ۴۵ - ۴۶]

گندم خر یکی از ترانه‌های خرم‌آبادی است. گندم خر، در گویش محلی لری همان «خریدار گندم» است. این ترانه را فرامرز پایور، نوازنده سنتور، بسط و گسترش داده و به نام «زندگی» تنظیم نموده و عبدالوهاب شهیدی به طرز خوبی آن را خوانده است:



هالوی گندم خری مرگم گروه آی مرگم گروه

نرخ بوسه دختر و نرخ زعفرونه آی نرخ زعفرونه

ترجمه فارسی

ای دابی گندم خر مگر گندم گران است

نرخ بوسه دختران مانند نرخ زعفران است

گورانی آواز. نغمه. آهنگ. لحن. نوا. ترانه. در زبان

چوپان جمع می‌شوند.

استاد ابوالحسن صبا در ایامی که در گیلان بوده، این نغمه را شنیده و با مختصر تغییری، آن را به طرز زیبایی تنظیم کرده و در «ردیف سوم ویولن» خود به چاپ رسانیده است:

گوش ساز گویشهای ساز

مالیدن گوش بر بطن و چنگ و رباب
کوک کردن ذوات الاوتار
بدان سان گوش بر بطن را بمالید
کز آن مالش دل بر بطن بنالید [نظمی]

گوشت یکی از گوشه‌های دستگاه نوا، که در ردیفهای موسیقی موجود به چاپ رسیده است. تقسیمات سه گانه موسیقی قدیم، به قرار زیر بوده است:

۱- مقام ۲- شعبه ۳- آواز. و آواز مشتمل بوده بر شش لحن: ۱- گردانیه ۲- گوشت ۳- نوا ۴- نوروز ۵- سلمک ۶- شهناز.

مطرب بر شه چو نغمه را ساز کند
نوروز و گوشت و سلمک آغاز کند
گفتا صنما نمای گردانیه را

پس مایه بگرداند و شهناز کند
گوشت در کتاب موسیقی «گوشت» ضبط شده یکی از گوشه‌های نواست که به سبب تغییر یکی از درجات گام می‌شود. در گوشت درجه دوم و پنجم هر کدام یک ربع پرده پایین می‌آید و نت شاهد این نغمه هم درجه دوم نواست. پس در نوای «ر» که از شور «لا» گرفته می‌شود، نت‌های می و لا کرن می‌گردد. گوشت با «سه گاه» هم بی‌رابطه نیست و شباهت به درآمد آن دارد. [روح الله خالقی مجله

موزیک ایران، شماره ۱۰، ص ۷، ص ۱۰]

اگر خواننده حرف از نغمه راندی

گوشت از بینوایی گوشت خوردی [جراغ هدایت]

گوش ساز گوش رباب و گوش طنبور، آلت کوک
کردن آن. گردنا. گردانک

بود گوش طنبور تا کی گران

گره تاب کی تار را بر زبان [بیدل]

بمال از ره لطف گوش رباب

که شور طلب پادش آمد به خواب [بیدل، لغت نامه]

گوشک گوشی ساز. گوشمال، گوش مالیدن. کوک کردن ساز.



گوشمالی وقتی گوسهای آلات ذوات الاوتار را که یک سرسیم به آنها وصل شده، برای کوک کردن ساز بچرخانند، این عمل را گوشمالی گویند و شاعران، به کنایه، این عمل گوشمالی را به دو معنی آورده‌اند: یکی تنبیه و تأدیب و اندرز دادن و دیگری کوک کردن ساز.

من که قول ناصحان را خواندمی قول رباب
گوشمالی دیدم از هجران که اینم پند بس [حافظ]

گر پند به گوش در نکردم

از زخم تو گوشمال خوردم [نظامی]

مالشی بایست ما را ز آن که بریط را همی

گوشمالی شرط باشد تا در آید در نوا [سنائی]

گر سخن گوید باشد سخن او ره راست

زو دلارام و دل انگیز سخن باید خواست

زان سخنها که بدو طبع ترامیل و هواست

گوش مالش تو به انگشت بدان سان که سزااست

گوش مالیدن و زخم ارچه مکافات خطاست

بی خطا گوش بمالش بزنش چوب هزار [منوچهری]

گوشمالی ساز نواختن بریط، نواختن و زدن آنها و مطلقاً کوک کردن ذوات الاوتار.

بدان سان گوش بریط را بمالید

کز آن نالشی دل بریط بنالید [نظامی، لغت‌نامه]

چو بریط هر که او شادی پذیر است

زدرد گوشمالش ناگزیر است [نظامی]

هر که در خدمت ندارد پیش تو قامت چو چنگ

یابد از دست زمانه همچو بریط گوشمال [عبدالواسع]

جلی]

از عتاب و گوشمال شاه منصف زهره نیست

باربد را فی‌المنل مالیدن گوش رباب [سوزنی]

پیریش، چنگ پشت کرد و ضعیف

چون بریشم ز گوشمال رباب [سوزنی]

مجازاً در آلات موسیقی (ذوات الاوتار) زخمه زدن

بر تار و لرزاندن سیم و زره را نیز گوشمال و فعل آن را

گوش مالیدن یا مالیدن گوش اصطلاح کرده‌اند.

[لغت‌نامه]

سعدیا گر بردش خواهی چو چنگ

گوشمالت خود باید چون رباب [سعدی]

چو آهنگ بریط بود مستقیم

کی از دست مطرب خورد گوشمال [سعدی]

در اصطلاح موسیقیدانان، گوشمال خوردن آلات

موسیقی و به عبارت بهتر، ذوات الاوتار یا سازهای

زهی، عبارت از کوک کردن و به لرزه و ارتعاش

در آوردن تارهاست.

مالشی بایست ما را زان که بریط را همی

گوشمالی شرط باشد تا در آید در نوا [سنائی]

[لغت‌نامه]

گوشه بخشی از موسیقی که کوچکتر از مایه یا آواز

است. و هر مایه و دستگاه از چندین گوشه تشکیل

می‌شود.

ارکان تشکیل دهنده مایه‌ها و دستگاههای موسیقی

ایران، گوشه‌ها هستند که خود مستقل و در نفس

خود مشخص‌اند و هر گوشه، با فرود یا پُلی به گوشه

دیگر ربط پیدا می‌کند و آواز یا دستگاه را شامل

می‌شود.

در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی،

۴۵۲ گوشه مندرج است.

در «ردیف منتظم‌الحکما» ۳۹۲ گوشه به چشم

می‌خورد و در «ردیفهای ابوالحسن صبا» ۹۰ گوشه

چاپ شده است.

در زمان علی‌اکبر فراهانی، ۴۰۰ گوشه متداول بوده

است.

گوشه دو گاه گوشه‌ای از مایه بیات ترک است. در

«ردیف دوم ویولن» استاد صبا ثبت شده و در کتاب

«هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی به شماره ۶ از

آواز بیات ترک به چاپ رسیده است.

گوشه مداین گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که در

کتاب متقدمان ذکر آن آمده است ولی در موسیقی

موجود ایران، لحنی به این نام وجود ندارد.

گوشی تارها یا رشته‌ها یا وترها و یا سیمهای سازها را

از یک سو به سیم‌گیر که شینی ثابت است بسته، از

[منوچهری]

گیت به زبان هندی، نوعی از سرود است مثل دهر پد.
بُود گیت نزد طرب سنج رود

در این کشور ذوق نام سرود [ملأطرا لغت نامه]

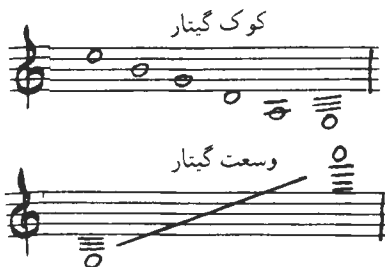
گیتار سازی است خوش آهنگ که شش سیم دارد و
آن را با انگشت و گاه با مضراب نوازند. [فرهنگ
معین]

از سازهای زهی، زخمه‌ای با انواع مختلف. گیتار
کلاسیک را با انگشت، و گیتارهای دیگر را با
مضراب سه گوش می‌نوازند. سازی است کم و بیش
شبیه به عود، النهایه دارای شکمی بزرگتر و مستوی
و نیز از قسمت میانی جدارهای طرفین آن کمی
فرورفتگی دارد.

دارای دستانهای فلزی است، که بر روی دسته ساز
کوبیده و ثابت شده است که حداقل ۱۲ عدد است.

[چگونه از موسیقی لذت ببریم پرویز منصوری]

این ساز از انواع سازهای زهی (زخمه‌ای) است و از
این بابت بیشتر به عود شبیه است و مانند عود دارای
یک بدنه (که سطح رو و پشت آن مستوی است) و
یک دسته که تا یک سوم طول بدنه پیش آمده و یک
سر، که گوشیه‌های کوک در اطراف آن جای گرفته
است. تعداد سیمهای گیتار معمولی، شش عدد
است.



صدای ساز همیشه یک اوکتاو بم‌تر از نت نوشته

شده، به گوش می‌رسد. [سازشناسی. پرویز منصوری]

گیت خوان خواننده گیت. آن که گیت خواند.
مطرب. سرود خوان.

سوی دیگر، به اهرمهایی که استوانه‌ای شکل که
بخشی از آنها درون محفظه‌ای قرار گرفته و قابل
گردش‌اند مقید می‌سازند.

این اهرمها را در اصطلاح موسیقی، گوش‌ی یا گوشک
با پیچک و یا به قول تازیان «ملاوی» می‌گویند.
جنس گوشیه‌ها و شکل آنها بنا به نوع آلات
موسیقی، متفاوت است. برخی از جوب و بعضی از
فلز ساخته می‌شوند.

عمل کوک کردن یا به نوعی خاص پیچاندن این
گوشیه‌ها، شاعران به کنایت گوشمالی گفته‌اند. [حافظ و موسیقی. حسنعلی ملاح]

بیا مطربا عود بنهاده گوش

به یک گوشمال آورش در خروش

بیا ای مغنی سرودی بکش

ز چشمم به هر قطره رودی بکش

شدم پایمال هجوم ملال

به دست کرم گوش قانون بمال [طهری]

گوشی نام آهنگی است. [لغت نامه]

گوگردچی، کریم یکی از لیسانسیه‌های هنرستان
عالی موسیقی است، در رشته «کمپوزیسیون». [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی ابرهم صفائی ص
۱۱۶]

گویا لحنی از موسیقی قدیم ایران، که تنها نام آن به
یادگار مانده است. در موسیقی فعلی ایران، گوشه یا

نواپی به این نام وجود ندارد.

نام آهنگی است. [لغت نامه]

گوینده قوال. خواننده. سراینده.

مطرب که نقش و صوت بسیار به خاطر داشته باشد.

مطرب و سرود گو خنیاگر. خواننده

شی و شمعی و گوینده‌ای و زیبایی

ندارم از همه عالم جز این تمنایی [سعدی]

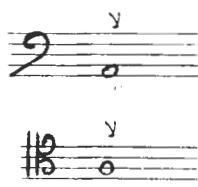
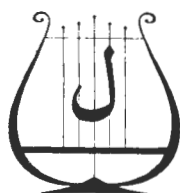
خوش آهنگ و موزون آهنگ. نیک آوا. دارای آوای
خوش.

نواآیین مطربان داریم و بربطهای گوینده

مساعده ساقیان داریم و ساعده‌های چون فله

گیت خوانت زهره قوال و مگس رانت زحل
آبدارت ایر نیسان و خواست آفتاب [عرفی
لغت نامه]
گیت خواندن خواندن گیت. [لغت نامه]
گیت خوانی عمل گیت خوان. سرود خوانی.
[لغت نامه]
گیسوی چنگ کنایه از تارهای چنگ. [آندراج]
گیسو چنگ بیرید به مرگ می ناب
نا حریفان همه خون از مژه ها بگشانید [حافظ
لغت نامه]
گیلانی، نور سیار، ۱۲۹۳ - فرزند سید نصرالله
معینی ملقب به ارفع الملک است. در سال ۱۲۹۳ ش
ولادت یافته و از فنون موسیقی بهره مند است. بانگ
مطبوعی دارد. [گلزار جاویدان. محمود هدایت. ج ۳.
ص ۱۶۶۵]
گیلکی گوشه ای از مایه دشتی، که دارای تحریر و

تکیه های ویژه ای است و اجرای درست آن مستلزم
داشتن مهارت و تبحر کافی است.
برخی از استادان بر این عقیده اند که گیلکی، از
نغمه های محلی است و جزو گوشه های موسیقی
ردیفی نبوده و استاد صبا آن را وارد ردیف موسیقی
ملی نموده است.
یکی از آهنگهای دستگاه شور است. [فرهنگ نظام]
این گوشه را محمدرضا شجریان، خواننده معاصر، به
بهترین وجهی در برنامه «گلهای تازه» شماره ۱۰۲
خوانده است.
شعر زیر مناسب خواندن در گوشه گیلکی است:
شب تاریک و ره باریک و من مست
سبواز دست من افتاد و نشکست
سبودارنده اش نیکو نگهداشت
والا صد سبو نفتاده بشکست
گیور نقال. قوال. گوینده. [لغت نامه]



سومین دستان از وتر حاد عود را در قدیم به وسیله دو حرف «لا» سری مشخص می کردند که به رسم الخط موسیقی این دوران نت لای نیم خط با لای حامل با کلید سل خواهد شد.



لا بُد کلیدی که بدان سار را کوک کنند. مأخذ این دعوی را نیافتیم. [لغت نامه]

لا سکوی نام جانوری است کوچک و خوش آواز. بعضی این کلمه را به معنی لحنی از الحان موسیقی یا آلتی از موسیقی گمان برده اند، ولی من شاهی برای آن نیافتیم و بیت ذیل منوچهری ظاهراً منشأ این غلط و اشتباه است:

خون طنبوره تو گویی زند و لا سکوی
از درختی به درختی نشود و گوید آه [لغت نامه]
لا کو از ترانه های محلی گیلان، که بیشتر در لاهیجان و تنکابن متداول است:

ل یکی از حروف صامت. حرف بیست و هفتم از الفبای فارسی و حرف بیست و سوم از الفبای عربی و حرف دوازدهم از حروف ابجد، که در حساب جمل آن را سی (۳۰) گیرند.

قدما، دومین دستان از وتر حاد عود را حرف «ل» نشان می دادند که به رسم الخط موسیقی این روزگار، لای بالای پنج خط با کلید سل خواهد شد.



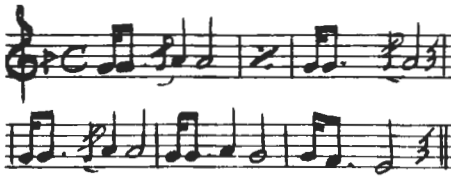
لا پرده دوم از وتر حاد عود را در موسیقی قدیم با نشان دادن دو حرف «ل.ا» مشخص می کردند و به نام «مجنّب» بوده است. به حساب ابجد، سی و یک (۳۱) خواهد شد و به رسم الخط موسیقی امروزی نت «لا سری» بالای حامل می شود.



لا نام ششمین نت موسیقی که با کلید سل مابین خط دوم و سوم حامل واقع می شود.



خوابانیدن طفل شیر خوار را، آوازی نرم مادران و
دایگان را برای خوابانیدن کودک
بجایگاه لای لای [لغت نامه]
لالایی شیرازی این لالایی در شیراز و صفحات
بختیاری



لالایی گویم خوابت بگیره
لالایی می‌کنم دردت نگیره
لالایی گفتن آوازی که دایه چون کودک را در
گهواره بجنباند، جهت آرام کردن یا خوابانیدن او
خواند. [لغت نامه]
لای لای یکی از انواع «لای لای» که در صفحات
گران معمول است:
لای لای ای گل من ای لای لای
لای لای لای لای
نوگل گلشن من ای لای لای



لای لای لای لای
لالایی یکی از نغمه‌های «لای لای» که در گران و
مازندران متداول است:

گلی چیدم گلی هنگامه چیدم
لاکو'ته' نه' نه' بمیره'
مار خود را دم سر چشمه دیدم
لاکوته نه نه بمیره
به چشم دیدم به دل آهی کشیدم
لاکوته نه نه بمیره
گمان کردم مراد خود رسیدم
لاکوته نه نه بمیره
لالایی آوازی که مادران برای خوابانیدن طفل
می‌خوانند، و آن در مایه دشتی است.
گلم باشی تو آروم دلم باشی لالالالالالالالالالال
خداوندا تو ستاری
همه خواباند تو بیداری لالالالالالالالالالال
بابات رفته زنی گیره
کنیزی ورتو می گیره
کنیز تو سیاه باشه
که سر تا پاش طلا باشه
طلا رسم بزرگونه
قلم در دست دیوونه
گل دسته گل دسته
که گل با گل گرو بسته
نشی بیمار نشی خسته
که مادر دل به تو بسته لالالالالالالالالالال
لالایی صوتی که بدان طفل را در گهواره خوابانند
مادران و دایگان. لالا. آنچه از آواز خاص که خوانند

طوفان. الکساندر دوما. ترجمه ذبیح الله منصوری. جلد ۲، ص ۸۸۹.]

لج در موسیقی قدیم ایران، دو حرف «ل.ج» نشاندهنده پرده چهارم و ترحداد عود بوده و به نام وسطی ایرانی اشتهاز داشته است. به حساب ابجد، سی و سه (۳۳) است که به رسم الخط موسیقی امروز، نت «سی بکار» بالای حامل می شود.



لحن آواز. نغمه. آواز از انواع لحن و غنا حادث شود. [فرهنگ معین]

درنگ و شتاب در نغمات مختلف که از آن وزن (ضرب) پیدا می شود. [مجمع الادوار] صنعت موسیقی دو جزء است: یکی تألیف است و موضوع آن نغمه هاست و اندر حال اتفاق ایشان و نااتفاق ایشان نگاه کنند، و دوم ایقاع است و موضوع او زمانهاست که اندر میان نغمه ها افتد، و نقره ها که از یکی به یکی شوند، و اندر حال وزن ایشان و نوازنی ایشان نگاه کنند و غایت اندرین هر دو نهادن لحنهاست. [دانشنامه علایی، ابن سینا.]

از ترکیب فواصل لحن پیدا می شود به شرط اینکه فواصل مختلف، به طوری مناسب و ملایم طبع دنبال یکدیگر واقع شوند که شنونده لذتی از مجموع آنها درک کند. [نظری به موسیقی، ج ۲، روح الله خالقی.] لحن از نظر فنی منحصرأ به جملات موسیقی اطلاق می گردد؛ ولی خارج از حدود اصطلاحات موسیقی، لحن، معانی مختلفی به خود گرفته است.

گاهی به معنای ترانه یا تصنیف به کار رفته است، چنان که در تمام فرهنگها، تصنیفهای باریدی را الحان نوشته اند، مانند سی لحن بارید. زمانی فقط به معنای آواز خواندن یا نغمه سر دادن را می دهد. [نغمه ها و اصطلاحات موسیقی، حسینعلی ملاح.]

لالالا گل لاله

پلنگ در کوه چه می ناله

پلنگ در کوه چه می ناله

برای دختر خاله

لالالا گل فندق

مارت رفته سر صندوق

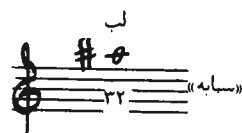
لالالا گل ریزه

ترا خواب خوشت گیره

لالالا گل خشخاش

بابات رفته خدا همراهش

لب پرده سوم از وتر حداد عود را با دو حرف «ل.ب» که به حساب ابجد، سی و دو (۳۲) می شود، مشخص می کردند که نشان دهنده انگشت سیابه بر روی عود بوده است و به رسم الخط موسیقی این دوران نت «لادیز» بالای حامل می شود.



لب گل نام گوشه ای از موسیقی قدیم ایران، که در کتب متقدمان آمده است؛ ولی از چگونگی لحن آن، اثری در دست نیست.

لبینا نام نغمه ای از موسیقی قدیم ایران، که فقط نام آن به یادگار مانده است در ردیف کنونی موسیقی ایران، گوشه ای به این نام وجود ندارد.

بامدادان بر چکک چون چاشنگاهان بر شخج

نیمروزان بر لبینا شامگاهان بر دونه [منوچهری]

قمریان راه گل و نوش لبینا دادند

صلصلان باغ سیاوشان با سروسنا [منوچهری]

تا مطربان زنند لبینا و هفت خوان

در پرده عراق و سر زیر و سلمکی [میرزائی]

لتون عبارت است از مفتول نازک و محکمی که از مس یا فلزات دیگر ساخته می شود. در گذشته، در ایران، آن را با سیم تار از یک جنس می دانستند [غرش

«مجله موسیقی» ش ۱۰۷]

قمری در شد به حال طوطی در شد به رقص

بلبل در شد به لحن فاخته در شد به دم

بزی با امانی و حور قبایی

به رود غوانی و لحن اغانی

به لفظ پارسی و چینی و خما خسرو

به لحن مویه زال و قصیده معزی

به بهار و شکوفه خوش سازد

نخل و موسیجه لحن موسیقار [خاقانی]

باش تا باغ قیامت را بهار آید که باز

نخل و بلبل بینی اندر لحن و دستان آمده [خاقانی]

لحن زهره بر دف سیمین ماه

بر در شاه اخستان برخاسته [خاقانی]

بانگ پشه مگذران بر گوش جم

گرو فرستی لحن عنقایی فرست [خاقانی]

ز بی لحنی بدان سی لحن چون نوش

گاهی دل دادی و گه بستدی هوش [نظامی]

شگفتی بود لحن آن زیر و بم

که آن خنده و گریه آرد به هم [نظامی]

مغنی بر آوای لحنی درست

که این نیست ما را خطایی درست [نظامی]

بدان لحن بردن توان بامداد

همه لحنهای جهان را زیاد [نظامی]

ز صد دستان که او را بود در ساز

گزیده کرد سی لحن خوش آواز [نظامی]

شنیدم که در لحن خنیاگری

به رقص اندر آمد پری پیکری [سعدی]

لیک بید مقصودش از بانگ رباب

همچو مشتاقان خیال آن خطاب

نالۀ سرنا و تهدید دهل

چیز کی ماند بدان ناقور کل

پس حکیمان گفته اند این لحنها

از دوار چرخ بگرفتیم ما

بانگ گردشهای چرخ است اینکه خلق

می سرایندش به طنبور و به حلق

مؤمنان گویند کانار بهشت

نفر گردانید هر آواز زشت

ما همه اعضای آدم بوده ایم

در بهشت آن لحنها بشنوده ایم [مولوی]

به سایه ابر بگسترد فرش بوقلمون

ز شاخ بلبل بگشاد لحن موسیقار [مسعود سعد]

همی نواختی آن لعبت بدیع که هست

ز بانث نیست ولیکن به لحن موسیقار [مسعود سعد]

به پیروزی و بهروزی نشین می خور به کام دل

به لحن چنگ و طنبور و رباب و بریط و عنقا

[مسعود سعد]

گه گوش تو به لحن نگار غزلسرای

گه چشم تو بر روی بت میگسار باد [مسعود سعد]

لحن خوش دار چون به کوه آبی

کوه را لحن بد چه فرمایی [سنائی]

چه بود زین شنیعت بیداد

لحن داوود و کز مادر زاد [سنائی]

سراینده همه مرغان به صد لحن

که در هر لحن صد سر سرور است [عطار]

زیلبلان خوش الحان این چمن صائب

مرید زمزمه حافظ خوش الحان باش [صائب]

چنین قفس نه سزای چو من خوش الحانی است

روم به گلشن رضوان که مرغ آن چمنم [حافظ]

صلصل به لحن زلزل وقت سپیده دم

اشعار بونواس همی خواند و جزیر [منوچهری]

بر لحن چنگ و سازی کش زیروزار باشد

زیرش درست باشد بم استوار باشد [منوچهری]

مؤذن ما را مزین و بد مگوی

لحن خوش آموز و توکن مؤذنی [ناصر خسرو]

از لحن وز آوای خوش بماند

در تنگ قفس هزار دستان [ناصر خسرو]

گرچه نوا و لحن بند باغ راهگزر

آن بی نوا و لحن کنون بانوا شده است [ناصر خسرو]

زبان و کام سخن را دو آلتند نه اصل

چنان که آلت دستان زیر و بم است [ناصر خسرو]

تیره بختی و بیچارگی لطفعلی خان، آخرین پادگار
خاندان زند را شرح می‌دهد. فضایل این شاهزاده
جوان، وی را محبوب قلوب مردم ایران ساخته بود و
شجاعت و جوانمردی و استقامتی که در روزگار
بدبختی از خود بروز داد، موضوع تصنیفی قرار
گرفت که چنین است:

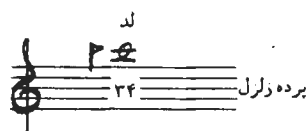
بالای بام اندران
قشون آمد مازندران
بازم صدای نی می‌آد
آواز پی‌درپی می‌آد
جنگی کردیم نیمه تمام
لطفی می‌ره شهر کرمان
بازم صدای نی می‌آد
آواز پی‌درپی می‌آد
حاجی 'ترا گفتم پدر
تو ما را کردی در به در
خسرودادی دست قجر
بازم صدای نی می‌آد
آواز پی‌درپی می‌آد
لطفی خان بلهوس
زان به حبست بردند طیس
طیس کجا تهران کجا
بازم صدای نی می‌آد
آواز پی‌درپی می‌آد
لطفی خان مرد رشید
هر کس رسید آهی کشید
مادر خواهر جامه درید
لطفعلی خان بختش خواید
باز هم صدای نی می‌آد
آواز پی‌درپی می‌آد
بالای بان دلگشا
مُرده است ندار پادشاه
صبر از من و داد از خدا
بازم صدای نی می‌آد
آواز پی‌درپی می‌آد

چون ماهی شبم کی خورد غوطه چغوک
کی دارد جغد خیره سر لحن چکوک [لیبی]
هستیم از بیم تو چون قمری باطوق و زمده
همچو قمری نفس من همه لحن است و نواست
[مسعود سعد]

لحن خوش آهنگ جمیل. آهنگ زیبا.
بر گل نوزند و اف مطربی آغاز کرد
خواند به الحان خوش نامه پازند و زند [سوزنی
لغت نامه]

لحن ساختن آهنگ ساختن. تصنیف کردن.
لحن ساز لحن سازنده. آن که آهنگ اختراع کند.
آهنگساز. [فرهنگ معین]

لحن سازی آهنگسازی. [فرهنگ معین]
لد دو حرف «ل.د.» به حساب ابجد، سی و چهار (۳۴)
می‌شود که پرده پنجم از وتر حاد عود را با این حرف
مشخص می‌کردند. به رسم الخط موسیقی امروز
«دو کرن» بالای حامل می‌شود و به پرده وسطی زلزل
مشهور بوده است.



لَزگی گوشه‌ای از دستگاه چهارگاه، که به شماره ۵۴
در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسیقی معروفی به
چاپ رسیده است.

رقص مشهوری است در آذربایجان.

لشگری، جواد، ۱۳۰۲ - فرزند رضا لشگری، در
سال ۱۳۰۲ تولد یافت. در سال ۱۳۱۵ نزد استاد صبا
به فرا گرفتن ویولن پرداخت و از سال ۱۳۲۵
همکاری خود را با رادیو شروع کرد. وی سالها رهبر
ارکستر شماره دو بود. آهنگهای زیادی برای
خوانندگان رادیو ساخته است که از بهترین آنها،
نوی دل و تنهایی می‌باشد که دلکش خواننده است.

لطفعلی خان زند قدیمیترین تصنیفی که از روزگاران
بالنسبه نزدیکتر، در دست داریم، تصنیفی است که

می‌زد. سپس به تهران آمد و گروه شیدا را تشکیل داد
و در زمینه موسیقی اجرایی، کارهایی چشمگیر
عرضه کرد.
لعل ناسفته کنایه از سرود و خوانندگی تازه و
تصنیفات بکر باشد.
گهی لعل سفته به پیمانه خورد
گهی گوش بر لعل ناسفته کرد [لغت نامه]
لله نی. نای. قَصَب. (در دیلمان گیلان). [لغت نامه]
للی یکی از ترانه‌های گیلکی، که در رشت و حسن
کیاده متداول است.



کردن اسبای^۱ سوارم رو برو دیار لکی^۲
کلایای^۳ کج نیم جور با^۴ موم^۵ کار للی
م یارای^۶ کای^۷ بدیم^۸ "بج" کرجه^۹ "وَر" للی

۱- هرزرنک ۲- اسب را ۳- نام دختر ۴- کلاه را ۵- می گذارم
۶- آمد ۷- من ۸- یار را ۹- کجا ۱۰- بدیدم ۱۱- برنج

لطفعلی خان می‌رفت میدان
مادر می‌گفت شوم قربان
دلش پر غم رخس گریان
بازم صدای نی می‌آد
آواز بی‌دربی می‌آد
لطفعلی خان هی می‌کرد
گلاب نبات با می می‌خورد
بختش خوابید لطفعلی خان
بازم صدای نی می‌آد
آواز بی‌دربی می‌آد
اسب نیله نوزین است
دل لطفعلی پر خون است
بازم صدای نی می‌آد
آواز بی‌دربی می‌آد
وکیل^۱ از قبر در آرد سر
ببیند گردش جرخ اخگر
بازم صدای نی می‌آد
آواز بی‌دربی می‌آد
لطفعلی خان مضطر
آخر شد به کام قجر^۲
بازم صدای نی می‌آد
آواز بی‌دربی می‌آد

لطفی، محمدرضا از اهالی گرگان است هنگامی که

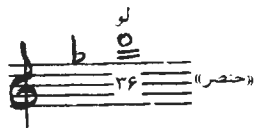
دوره نظام وظیفه را می‌گذراند، او را به فرهنگ و هنر
سنندج فرستادند که در آن وقت، نوازنده‌ای ماهر در
در تار و هنر جویی طلبه در موسیقی بود و ویولن هم
می‌نواخت ولی تار را که ساز اختصاصی وی بود، بهتر
۱- منظور کلیمی جدیدالاسلام، حاجی محمد ابراهیم کلانتر
شیراز است که لطفعلی خان را به پادشاهی رسانید و چون
کارش با او به دشمنی کشید با آغا محمد خان قاجار همدست
شد و او را به شیراز راه داد و آن شاهزاده جوان، قربانی خیانت
آن مرد دورو و کینه جوی شد.

۲- کریم خان زند عمومی لطفعلی خان.

۳- آغا محمد خان قاجار. [از صبا تا نیما. یحیی آرین پور. ج

لم 'لُوا' شمس^۲ آوا
 هر که نحر مَوْن^۱ دلش پندووا^۹
 لمیس همسر عبداللّه بن طاهر - خواننده ای از
 خوانندگان دوران عباس. [اعلام النساء، ج ۳، ص
 ۱۳۶۳. لغت نامه]

لو در موسیقی قدیم ایران که دستانهای عود را با
 حروف ابجد مشخص می کردند، دستان هفتم وتر
 حاد عود را با دو حرف «ل» و «و» که معادل عدد
 سی و شش (۳۶) است، نشان می دادند که به
 رسم الخط موسیقی نت (ریمل با دو خط اضافی)
 بالای حامل می شود و انگشت مربوط به آن خنصر
 بوده است.



لور کلمه یونانی، اضنج. مرادف سمسول لورو
 سمسول [مفاتیح العلوم]
 نشاط در ایشان آمد و رقص و کچول آغازیدند و لورو
 سمسول ورزیدند. [راحة الصدور. راوندی. لغت نامه]
 لورا نام آلتی در موسیقی. جنگ رومی. اضنج. جنگ.
 [لغت نامه]

لورو سمول رقص و کچول. کون و کچول.

چون به پنج رسید نشاط در ایشان آمد و رقص و
 کچول آغازیدند و لورو سمسول ورزیدند.
 [راحة الصدور. راوندی. لغت نامه]

لوری کولی. نام طایفه ای است که بازیگری و
 سراییدن به کوچه ها پیشه ایشان باشد. سرودگوی و
 گدای کوچه ها. نام طایفه ای است که ایشان را کاولی
 می گویند. منسوب به طایفه ای است که ایشان را
 کاولی می گویند. منسوب به طایفه لور. در هند،
 ایشان را کاولی گویند و در ایران، الف را حذف کنند
 و کولی گویند و شعرا، در اشعار، لوری و لولی

۱- موج ۲- اب جمع شده ۳- شمس آباد ۴- نخواهدمان ۵-
 ورم کند.

جان للی جان للی سرخ پیراهن^{۱۱} للی
 خاج خاج^{۱۵} تنبان للی
 مروعه^{۱۲} بنه^{۱۳} بعد از بجا کار^{۱۴} للی
 جان للی آخ للی جان

لیر معاون هنگ اول گارد پرنده نظام فرانسه بود که به
 عنوان رئیس موزیک شاه ایران در سال ۱۲۴۸ ش به
 استخدام دولت ایران درآمد.

لمر، در آغاز، به تجدید سازمان دو دسته موزیک
 سلطنتی که پیش از او زیر نظر «روبن» و «بوسکه» و
 «مارکو» اداره می شد و از چند سال پیش به حال
 تعطیل درآمده بود، پرداخت. ولی این کار، بسیار
 دشوار بود زیرا افراد این دو دسته موزیک نه تنها زبان
 فرانسه را نمی دانستند بلکه بیشترشان با خواندن و
 نوشتن زبان فارسی هم آشنایی نداشتند و گوششان
 هم با موزیک غرب مأنوس نبود. در این حال، لمر
 چاره ای نداشت جز آنکه به آنان نت بیاموزد. و
 نواختن سازهای بادی را هم که در موزیک نظام به
 کار می رفت، عملاً یادشان داد. [تاریخچه هنرستان
 موسیقی. ابراهیم صفائی، ص ۱۳.]

لم لوا یکی از ترانه های شمس آباد دزفول است و برای
 آبی که در نقطه ای جمع شده باشد، ساخته شده
 است.

Andante



۱۲- نقطه ای در شالیزار ۱۳- پهلو ۱۴- پیراهن ۱۵- خش خش

۱۶- مرا وعد داد ۱۷- گذاشت ۱۸- مزرعه.

وجه تمایزی دارد. ساز کولیها در ایران، سازهای بادی روستایی و دهل و دایره است.

فغان کاین لولیان شوخ شیرین کار شهر آشوب
چنان بردند صبر از دل که ترکان خوان بغما را [حافظ]

لولیان جمع لولی. در تحقیق احوال طوایف و اقوام بشری، سرگذشت لولیان، داستانی دلنشین و شگفت‌انگیز دارد. این مشت‌ی مردم جهانگرد خانه به دوش سرگشته آواره که زندگی آنها آثار ارزنده به بودلر، پوشکین، هوگو و بسیاری گویندگان و هنرمندان دیگر الهام کرده است، از دیرباز در همه جای دنیا پراکنده بوده‌اند و سرگذشتی مبهم و رازناک و شگفت‌انگیز داشته‌اند. زندگی آنها، ساده و خشن و دور از هیاهو، خالی و از ماجرا گذشته است. مثل دریا، وحشی و مثل نسیم آزاد زیسته‌اند. همواره در میان طوفان حوادث بوده‌اند، اما هیچ‌گاه دستخوش امواج طوفان نگشته‌اند. پیوسته از کنار تمدنها و فرهنگهای بشری گذشته‌اند، لیکن هرگز خود را به قیود آن گرفتار ندیده‌اند. حتی مثل بسیاری از اقوام کهن، گذشته خود و سرگذشت پدران خود را جز در رودها و تصنیفهای دیرین، به دست فراموشی سپرده‌اند. با این همه، در تاریخ ادبیات ما از آنها بسیار یاد می‌شود. نه همان شادخواری و رامشجویی و خنیاگری و سرگردانی و بی‌سرو سامانی آنها مورد توجه شاعران و نویسندگان ما واقع شده است، بلکه در تاریخ گذشته ما نیز داستانهایی در باب اصل و منشأ آنها ذکر کرده‌اند. نوشته‌اند که بهرام گور عده‌ای از آنها را برای رامشگری و خنیاگری از هند به ایران آورد و در سراسر ایران پراکنده کرد و نیز گفته‌اند که شاپور هنگام بستن بند شوشتر، چند هزار از این طایفه را از کابل احضار کرده به خوزستان و شوشتر آورد. روز، مردان ایشان عملگی کردند و شب، زنان ایشان به کار آب و به رقاصی و همبستری مردان به سر بردندی در ادبیات ما از چنگ و نای لوریان بسیار یاد کرده‌اند. منوچهری گفته است:

گفته‌اند. گویند شاپور هنگام بستن بند شوشتر، چند هزار تن از این طایفه را از کابل احضار کرد و به خوزستان آورد. روز، مردان ایشان کار کردند و شب، زنان ایشان به کار رقاصی به سر بردندی. و در زمان کریم خان زند در خارج شهر شیراز از این طایفه بوده‌اند و به همان احوال رفتار می‌کرد.

این زند بر چنگهای سعدیان پالیزبان.

وان زند بر نایهای لوریان آزادوار [منوچهری]

پس از هندوان (به امر بهرام گور) دوازده هزار مطرب بیاوردند زن و مرد و لوریان که هنوز بر جای انداز نژاد ایشان اند. [لغت‌نامه]

لودیان جمع لوری. قومی صحرائشین که اکثر ایشان راهزن باشند و بازیگری به کوچه‌ها و سرابیدن نیز پیشه دارند.

این زند بر چنگهای سفدیان پالیزبان

وان زند بر نایهای لوریان آزادوار [منوچهری. لغت‌نامه]

لوطی مردی که میمون و خرس رقصاندن با نواختن تنبک و خواندن شعرهای زشت. [لغت‌نامه]

لوله صوتی هر لوله‌ای که هوا در ورود به آن به ارتعاش درآمده، صوتی تولید کند، از نظر علم «صوت‌شناسی» و بحث فیزیکی، لوله صوتی نامیده می‌شود. گاه حجم داخلی لوله صوتی را نیز به همین نام می‌خوانند. لوله‌های صوتی انواع و اقسام دارند که علم صوت‌شناسی، قوانینی بر آن وضع کرده است. [سازشناسی. پرویز منصوری. ص ۱۹۸]

لولی سرودگوی کوچه‌ها. [برهان قاطع لغت‌نامه]

لولی لورا. لوری. لری. کولی. غربتی. غره‌چی. قره‌چی. کولیها قومی بادی‌نشین هستند که امروز در آسیای غربی و سراسر اروپا، به طور دسته‌ها و گروههای کوچک زندگی می‌کنند. به دستور بهرام گور، بیست هزار یا دوازده هزار موسیقیدان هندی به ایران آمدند تا برای مردم نوازندگی کنند که آنها را لوری می‌نامیدند و در لرستان مسکن گزیدند. کولیها موسیقی مشخصی ندارند ولی نوازندگی آنها

این زند بر چنگهای سفیدان پالیزبان

وان زند بر نایبهای لوریان آزادوار

در تاریخ ایران، نام لوریان نخست در داستانهای مربوط به روزگار ساسانیان آمده است. نوشته‌اند که بهرام گور از شنگل یا شنگلت یا شیرمه پادشاه هند خواست تا گروهی از آنان را از هند به ایران گسیل دارد. روایتی که مؤلف «غراخبار» در این باره آورده است، بدین گونه است «...گویند روزی شایگاهان بهرام از شکار باز می‌گشت. گروهی از مردم بازاری را دید که در زردی آفتاب غروب بر سبزه چمن نشسته‌اند و شراب همی خورند. آنان را از آن روی که خویشتن را از لذت سماع محروم داشته‌اند، بنکوهید. گفتند: ای ملک، امروز رامشگری به صد درهم طلب کردیم و نیافتیم. بهرام گفت: در کار شما خواهم نگریم. پس بفرمود تا به شنگلت پادشاه هند نامه نویسند تا چهار هزار تن از خنیاگران آزموده و رامشگران کار دیده به دربار وی گسیل دارد. شنگلت بفرستاد و بهرام آنان را در سراسر کشور خویش بپراکند و فرمان داد تا مردم، آنان را به کار گیرند و از آنان بهره برند و مزدی شایسته بدانها بپردازند و این لوریان سیاه که اکنون به نواختن عود و مزار مشهورند، از بازماندگان آنان‌اند. همین داستان در «مجم‌التواریخ والقصص» بدین گونه است که بهرام «...کس را هیچ رنج و ستوه نیافت جز آن که مردمان بی‌رامشگر شراب خوردندی. پس بفرمود تا به ملک هندوان نامه نوشتند و از وی کوسان خواست و کوسان به زبان پهلوی، خنیاگر بود. پس از هندوان دوازده هزار مطرب بیامدند زن و مرد، و لوریان که هنوز به جای‌اند از نژاد ایشان‌اند و ایشان را ساز و چهار پا داد تا رایگان پیش‌اندک مردم رامشی کنند اما فردوسی چنان که اقتضای شیوه شاعران است در نقل داستان تا اندازه‌ای بتفصیل گرایده است.

و آن را با شاخ و برگ‌هایی آراسته، می‌گوید

وزان پس به هر مؤبدی نامه کرد

کسی را که درویش بد جامه کرد
ببرسیدشان گفت بی‌رنج کیست
به هر جای درویش بی‌گنج کیست
ز کار جهان یکسر آگه کنبد
دلم را سوی روشنی ره کنبد
بیامدش پاسخ زهر موبدی
زهر نامداری و هر بخردی
که آباد بینیم روی زمین
به هر جای پیوسته گشت آفرین
مگر مرد درویش کز شهریار
بنالد همی وز بد روزگار
که چون می‌گسارد توانگر همی
به سر برز گل دارد افسر همی
بر آواز رامشگران می‌خورد
چو ما مردمان را به کس نشمرد
تهیدست بی‌رود و گل می‌خورند
توانگر همان جان و دل پرورند
بخندید از آن نامه بسیار شاه
هیونی برافکند پویان به راه
به نزدیک شنگل فرستاد کس
چنین گفت کای شاه فریادرس
از آن لوریان برگزین دوهزار
نر و ماده بر زخم ربط سوار
فرستی بر من مگر کام من
بر آید از آن نامدارانچمن
چو نامه به نزدیک شنگل رسید
سراز فخر بر چرخ کیوان کشید
هم آن گاه شنگل کزین کرد زود
زلوری کجا شاه فرموده بود
چو لوری بیامد به نزدیک شاه
بفرمود تا بر گشادند راه
به هر یک یکی گاوداد و خری
زلوری همی ساخت برزگری
همان نیز خروار گندم هزار
بدیشان سپرد آنکه بد پایکار

لغت نامه]

لیر جنگ، هارپ.

در افسانه‌های قدیم یونان، دو موسیقیدان بزرگ ظهور کردند؛ در یونان شمالی اُرفئوس که به قولی او را فرزند آپولون می‌دانستند و با لیر خود حیوانات و نباتات را مسحور می‌کرد. [تاریخ موسیقی، سعدی حسنی].

سازی است دارای سیمهای آزاد، که سابقه آن به یونان باستان می‌رسد و نمونه‌هایی از آن در نقوش بابل و آشور موجود است. صورت ابتدایی این ساز به شکل مثلث بوده است با چهار سیم که به موازات قاعده به دو ضلع مثلث متصل است. [فرهنگ معین].

لیلا بانو یکی از ترانه‌های فومن است. این نغمه با یک مصراع از دوبیتی تمام می‌شود و باید دو مرتبه کلمات «لیلا بانو» تکرار شود.



سر کوهی بشم^۱ گندم ببینم لیلا بانو گندم ببینم
مه^۲ بال^۳ تیر خوریه^۴ ترسم بمیرم

لیلامه یکی از ترانه‌های محلی، که در مغرب گرگان متداول است. وجه تسمیه آن چنین است که زنی بوده و در دهی واقع در بیست کیلومتری غرب گرگان موسوم به «النگ» زندگی می‌کرده است به طوری که از فحواي کلام مستفاد می‌شود، لیلی زنی بوده است زیبا و بلند قامت و رشید.

۱- رفتم ۲- من ۳- بازو ۴- خورده

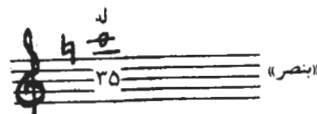
بدان تا بورزد به گاو و به خر
ز گندم کند تخم و آرد به بر
کند پیش درویش رامشگری
ورا رایگانی کند کهتری
بشد لوری و گاو و گندم بخورد
بیامد سر ساله رخساره زرد
بدو گفت شاه این نه کار تو بود
پراکندن تخم و کشت و درود
خری ماند اکنون بنه برنهد
بسازید رود و برشم دهید
کنون لوری از پاک گفتار اوی
همی گردد اندر جهان چاره جوی
سگ و گربه همسایه و هامراه
به دزدی شب و روز بویان به راه [لغت نامه]

حکایت کنند: که عربی را درمی چند گرد آمده بود و شب از تشویش لوریان در خانه شبها خوابش نمی‌برد.... [سعدی]

لولیگری عمل کردن چون لولی. [لغت نامه]

لولی و ش چون لولی. لولی سان. که چون لولی بود. [لغت نامه]

له در موسیقی قدیم ایران که دستگاههای عود را با حروف ابجد نشان می‌دادند، پرده ششم از وتر حاد عود را با دو حرف «ل. ه.» مشخص می‌کردند که به حساب ابجد، سی و پنج (۳۵) می‌شود و به رسم الخط موسیقی این روزگار «دوبکار» بالای حاصل است و انگشت مربوط به آن «بنصر» بوده است.



لَهَب زنی بوده است موسیقیدان در دوران عباسی و خلافت متوکل. [اعلام النساء، ج ۳، ص ۱۳۱۴. لغت نامه]

لَهو الحَدیث سرود و غنا و مانند آن. [منتخب اللغات،

همرنگ گردد، فرزندان خود را جامهٔ ایرانی پوشانده
و نام دخترش را نیز لیلی نهاده بود. ولی به مقتضای
شغل خود، خانه‌های عمومی را بست و زنان هر جایی
را در یکی از محلات شهر تمرکز داد و همین امر،
سبب شد که این تصنیف را برای او بسازند.

لیلی را بردند چال سیلابی
براش آوردند نان و سیرابی
لیلی گل است لیلی
خیلی خوشگل است لیلی
لیلی را بردند دروازه دولاب
براش خریدند ارسی و جوراب
لیلی را بردند حمام گلشن
گفت بی‌غیرت چشم تورو شن
فلفل تدم لیلی
دختر گُنتم لیلی
لیلی ملوسه
ننه‌اش عروسه

آقاش دیوسه [از صبا تا نیما. یحیی آرین‌پور، ج ۲، ص

۱۵۵]

لیلی و مجنون گوشه‌ای از دستگاه همایون است که
در ردیفهای موجود به چاپ رسیده است.
گوشه‌ای از دستگاه راست پنجگاه که در دستگاه
همایون هم آمده است.

لیما هر نیم پرده دیاتونیک چهار «کوما» و هر لیما
مساوی است با چهار کوما و در نت نویسی فقط
حرف ال (L) را برای نشان دادن لیما به کار می‌برند
هر پرده مساوی است با ۹ کوما c
هر نیم پرده دیاتونیک است با ۴ کوما c
هر نیم پرده کرمانیک مساوی است با ۵ کوما c
هر لیما مساوی است با ۴ کوما Lc
هر نیم پرده مساوی است با ۲۵ ساوار s
لیوا گروه موسیقی منحصر به فرد محلی که به نام
موسیقی لیوا در بندرعباس وجود دارد و متشکل
است از:

۱- پیپه: دهلی بزرگ و استوانه‌ای که بر یک روی آن

♩ = ۸۰



خدا من لیلانمه'
بلند و بالا منه
خاش 'مار یکنامه'
تر 'خاطر خوامه'

لی لی یکی از ترانه‌های شیرازی است که در سایر
صفحات جنوب ایران هم معمول است:

Moderato



از این کوچه گذر کردی برای چه
دل تنگم خبر کردی برای چه
از این کوچه گذر کردم دلم خواست
دل تنگت خبر کردم دلم خواست
با بام لی لی لی لی جونم لی لی لی لی
لیلی یکی از تصنیفها، تصنیف لیلی است که در باره
«گنت مونت فرت» ساخته شده و وی را به باد
تمسخر و ریشخند گرفته است.

ناصرالدین شاه پس از بازگشت از سفر فرنگ در
سال ۱۲۹۶ هـ.ق، این شخص را به ریاست پلیس تهران
منصب کرد. گنت، برای اینکه از هر حیث با ایرانیان

پوست کشند.

۲- تُویری: دهلی بزرگ و استوانه‌ای و ته باریک که سر آن را پوستی کشند و سر دیگر استوانه، بدون پوست است و بر زمین قرار می‌گیرد و باد و دست بر آن کوبند.

۳- پونگه: کمی از تُویری کوچکتر است و با آن مثل تُویری عمل می‌کنند.

۴- تازی: کمی از پونگه کوچکتر و همان عمل پونگه و تُویری را انجام می‌دهد.

۵- مارو: ظرفی از حلبی است و باد و چوب بر روی آن می‌کوبند و صدای زنگ ماندی ایجاد می‌کند. به این آلت «دَله» و حلبی هم می‌گویند.

۶- سرنا: از سرناهای متداول روستایی ایران بلندتر است و در گویش محلی، «فَن دی» نام دارد. این گروه که افراد آن از پیرمردان تشکیل شده، در مراسمی که جشن و عروسی و عزاداری سیاهان است، شرکت می‌کنند؛ و همراه نوای ملودی و ریتم آهنگها، زنان باد و قطعه چوب به هم می‌کوبند و این امر، باعث تقویت وزن آهنگ می‌شود. شکل گروه می‌نمایاند که بایستی تقلیدی از موسیقی سیاهان آفریقا باشد که چند قرن در این نواحی تسلط داشته‌اند. گرچه در اثر مرور زمان، کلام آهنگ ایرانی شده ولی ریتم و ساز و کار گروه، همان فرم اصلی موسیقی سیاهان را حفظ کرده است.



م یکی از حروف صامت فارسی. بیست و هشتمین حرف از الفبای فارسی و بیست و چهارمین حرف از الفبای عربی و سیزدهمین حرف ابجد (جمل) است آن را در حساب جمل، چهل (۴۰) گیرند. **یأتین** به اصطلاح موسیقیان عجم، یکی از اصول موسیقی است. نام اصولی از موسیقی.

[لغت نامه]

ماخور نوایی از موسیقی قدیم ایران که تنها نام آن برجای مانده است از چگونگی لحن آن، اثری در موسیقی ردیفی موجود، وجود ندارد.

جایی که در آن شراب نوشند و قمار کنند. خرابات.

[فرهنگ معین]

آهنگی بوده که در خرابات برای میخواران اجرا می شده است.

ماخوری لحنی از الحان موسیقی. و شاید ماهور.

[لغت نامه]

ماده پرده‌ای است در موسیقی.

پرده راست زند نارو بر شاخ چنار

پرده ماده زند قمری بر نارونا [منوچهری]

پس علی‌الرسم به هر پرده، چون پرده ماده و پرده عراق و پرده عشیرا... به جای آرام [قابوسنامه، لغت نامه]

ماده نغمه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که تنها نام آن بر جای مانده است. از چگونگی نوای آن اثری در دست نیست. محتملاً کلمه مایه بوده، اطلاقی به تن

اصلی مانند: «مایه دشتی» و «مایه اصفهان».

ماذرستان یکی از مقامات هشت گانه (خسروانیات) موسیقی در زمان بهرام گور، پادشاه ساسانی. بنا به رساله «اللهو والملاهی» تألیف ابن خرداد به (متوفی به سال ۳۰۰ هجری) این هشت خسروانی بدین شرح بوده‌اند:

۱- بندستان (سندستان، هندوستان): هنوز هم در سند متداول است. بنابر نظریه دکتر بلوچ استاد دانشگاه سنداین مقام، سندستان یا هندوستان بوده است. [مجله ژورنل موزیکال شماره ۷۰]

۲- بهار: این گام تا قرن هفتم هجری متداول بوده و صفی‌الدین عبدالؤمن ارموی متوفی به سال ۶۹۳ هجری ابعاد آن را بدین نحو ثبت کرده است: به خط موسیقی این روزگار بهار بدین ترتیب می شود.

به رسم الخط موسیقی



۳- مازرستان: طبق نظر حسینعلی ملاح، به ظن قریب به یقین، صورت درست این کلمه «ماه و ردستان» بوده است که بعدها وجه کثابت آن به صورت ماهدر دستان در آمده و قرائت ماهور دستان شده، و سرانجام، باختصار ماهور، خوانده شده است که تازیان بدان «ماخور یا ماخوری» می گویند و ابعاد آن چنین بوده است.

مارش آهنگ مخصوص رژه. آهنگی با وزن دوضربی در حدود حرکت ۱۰۰=الی ۱۲۰= برای همگامی سربازان و کسانی که در مراسمی با صفوف مرتب قدم برمی‌دارند، مانند: مارش پل رودخانه کواي، مارش غفاری و مارش درویش.

سرودی حماسی که سربازان در موقع حرکت هم‌آهنگ با قدمها خوانند. [فرهنگ معین:]

مارش رژه آهنگی دوضربی است، برای رژه رفتن سربازان. متروتم این آهنگ بین «۱۱۰» تا «۱۲۰» می‌باشد. لحن آهنگ مهیج است. دسته موزیک آن را می‌نوازند، تا نظامیان با قدمهای منظم و هم‌آهنگ در صفوف مرتب، راه بروند.

مارش سوار نام آهنگی مخصوص رژه سواره نظام. لحن این آهنگ از «مارش رژه» ملایم‌تر است و دسته موزیک نظام هنگام عبور سواران آن را می‌نوازند.

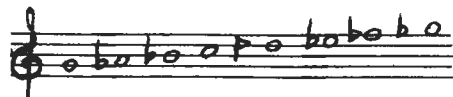
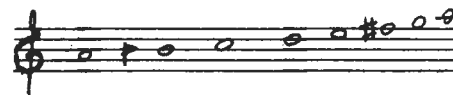
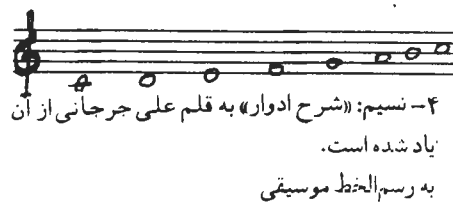
مارش عثمانی نام گوشه‌ای است ضربی، که در دستگاههای ماهور و همایون ردیف منتظم‌الحکما آمده است.

مارش عزا آهنگی است معمولاً در گام کوچک، دارای لحنی محزون و ملایم، مخصوص مراسم عزاء تشییع جنازه شهدا که به وسیله دسته موزیک نظام در جلو تابوت شهید نواخته می‌شود.

مارش فانفار مارش رژه نظامیان است، بدین جهت آن را مارش فانفار می‌نامند که چند عدد شیپور موسوم به فانفار با تزیین پرچم، در فاصله دورتری و در مکانی بلندتر از دسته موزیک، قرار می‌گیرند. این شیپورها آلات موسیقی خود را پایین نگاه داشته، درجایی معین از آهنگ مارش آنها را با هم بالا می‌برند و چند جمله مخصوص به خود را همراه دسته موزیک می‌نوازند و این عمل بر شکوه مراسم رژه می‌افزاید.

مارشکم سوراخ کنایه از نای هفت بند است که استادان نای نوازند. [برهان قاطع، لغت نامه]

مارش یورتمه نام آهنگی است برای حرکت یورتمه سواره نظام. لحن آهنگ مهیج است و نشاط آور



۸- اسیراس، اسیراس، اسیریس.
ماذرستان به رغم برخی از واژه‌شناسان، «ماه در بستان» است.

معجز پیغمبر کلی تویی
بر روش و برمنش و بر گوشت [مولوی]

نام «طبری»، «امیری» یا مازندرانی به چاپ رسیده است.

ماژور بزرگ. گام بزرگ. فاصله بزرگ. آکورد بزرگ. گامهای دیز و بمل دار بزرگ. فواصل دوم، سوم، ششم، هفتم، بزرگ. آکوردهای بزرگ. کلمه بزرگ به فاصله‌ای اطلاق می‌شود، که دارای ابعاد معینی باشد، طبق قواعد موسیقی. **ماژور** بسیار بزرگ کبیر. یکی از اصطلاحات موسیقی غرب است که مُد و گام و تُن را بدان مشخص سازند. [لاروس، لغت نامه]

ماشین دودی هنگامی که ماشین دودی یعنی راه آهن تهران - شهرری در زمان ناصرالدین شاه دایر شد، مردم تصنیفی ساختند که ورد زبانها شد و مطربها با خواندن و نواختن آن مجالس بزم را گرم می‌کردند. این تصنیف که صورت آن را یکی از خاورشناسان روس در همان ایام ضبط کرده است، چنین است:

شاهنشاه ایران

ماشین آورد به تهران

ای شاه چه کار کردی

تهران را ویرانه کردی

زنها را دیوانه کردی

بس که زنها نشستند

پایه ماشین شکستند

ماشین دودی هوارفت

زن کمپانی درارفت

یل برآقدار نمی‌خوام

کفش بولکدار نمی‌خوام

چارقد مشمش نمی‌خوام

شلوار کش کش نمی‌خوام

ماشین می‌خواهم ماشین می‌خوام

ماشین رسید دولت آباد

قران دادم جار پناباد

مهرم حلال جانم آزاد

ماشین می‌خوام ماشین می‌خوام

است و با قدم پورتمه اسبها که در حالت پورتمه حرکت می‌کنند، هماهنگی دارد.

مارکار مارکار اصفهانی در ساختن سنتور مهارت داشت. [سرگذشت موسیقی ایران. روح‌الله خالقی، ج ۱]

مارکاریانسی، **عروسک بانو عروسک** مارکاریانسی، یکی از هنرآموزان موسیقی هنرستان عالی موسیقی در سال ۱۳۲۹ ش می‌باشد. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی. ابراهیم صفائی، ص ۱۰۰]

مارکو مارکو (Marco) از اهالی ایتالیا و نوازنده قره‌نی بود. وی مدتی مسئولیت دسته دوم موزیک سلطنتی را به عهده داشت. [موزیک نظام]

مارو طبل. نام آلتی از موسیقی. [فرهنگ ناظم‌الاطبا، لغت نامه.]

ماری یکی از ترانه‌های محلی مازندران است. اشعار مخصوصی ندارد و با دوبیتیهای مختلف خوانده می‌شود، فقط در جمله آخر ماری (مخفف مریم) تکرار می‌شود.



ستاره آسمان می‌شمارم امشب

برو به یار بگو تب دارم امشب

برو به یار بگو امشب نیاید

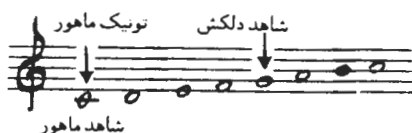
تمام دشمنان بیدارند امشب

ماری^۱ ماری^۲ می‌خواد^۳ من ماری^۴ ر^۵

مازندرانی گوشه‌ای از موسیقی قدیم است. در «کتاب دوم ویولن» استاد صبا گوشه مازندرانی به

نام لحنی باشد از مصنفات بارید و آن لحن بیست و یکم است از سی لحن بارید مطرب پرویز ماه ابرکوهان (ماه بالای رخسار) و آن از جمله دستاویزها و آهنگهایی بود که بارید ساخته و در زمان خسرو پرویز همچون «سروستان» و «آرایش خورشید» و «نوروز بزرگ» و «نوش لبان» در وصف جشنهای فصول مختلف، خاصه در تهنیت بهار و مناظر طبیعت و مسرات حیات بوده است. [ایران در زمان ساسانیان، ص ۵۰۸]

ماه‌ور یکی از هفت دستگاه موسیقی ایران است که گام آن با گام بزرگ مطابقت دارد.



گوشه‌های زیر در دستگاه ماهور اجرا می‌شود:

مقدمه. کورأغلی. برداشت. کرشمه. گشایش. داد. خسروانی. دلکش. حاجی حسینی. خوارزمی. خاوران. دوتا یکی. طرب‌انگیز. نشاپورک. طوسی. نصیرخانی. چهارباغ. چهارپاره. آذربایجانی. فیلی. زیرافکنند. ماهور صغیر. ابول. حصار ماهور. زنگوله. نغمه. آواز ابول. فرود. تیریز. شکسته. نحیب. سروش. عراق. محیر. آشور. بسته‌نگار. اصفهانک. حزین. زنگوله. راک. صفیر. راک. راک هندی. نغمه. راک. راک کشمیر. راک عبدالله. مثنوی. ساقیانه. کشته. حربی. شهرآشوب. مرادخانی. بنقشه.

اکثر سرودهای ساخته شده در ایران، بخصوص سرودهای نظامی و میهنی در دستگاه ماهور ساخته شده.

تعدادی از آهنگها و ترانه‌های ملی، ساخته استادان

اگر خواهی که شوهرم تو باشی
بیا بولم بده برم تو ماشین
اگر بول چون کفش پاره‌ت
تشریف ببر خانه خالوت [از صبا تا نیما، یحیی آریں
بور، ج ۲، ص ۱۵۶]

مالو عکس صدا. عکس صوت
ماندالین مأخوذ از فرانسوی [لغت نامه]
ماوراءالنهر یکی از گوشه‌های دستگاه راست پنجگاه است که در ردیف موسی معروفی به شمار چهل از دستگاه راست پنجگاه به چاپ رسیده است.

هر گه که زند قمری راه ماوراءالنهری
گوید به گل حمری با ده بستان بلبل [منوچهری]
یک مرغ سرود پارسی گوی
یک مرغ سرود ماوراءالنهری [فرخی]

ماه لحنی از سی لحن بارید.
زلحن ماه چون گوهر فشاندی
زبان‌ش ماه و هم اختر فشاندی [نظامی، لغت نامه]

ماه نوایی از موسیقی قدیم ایران، که تنها نام آن به یادگار مانده است در موسیقی ردیفی فعلی، گوشه یا لحنی به این نام وجود ندارد.

ماه ابرکوهان از آهنگهای موسیقی است.
ماه برکوهان [لغت نامه]

ماه برکوهان نام لحن بیست و یکم از الحان باریدی است در موسیقی ردیفی فعلی ایران، گوشه‌ای به نام ماه بر دو کوهان وجود ندارد.

به روایت ملک الشعراء بهار، لحن بیست خواهد بود.
دوده را ماه برکوهان نشانه
بود یک بیست نامش مشکدانه [ملک الشعراء بهار]
زبهر سور به بزم تو خسروان جهان
همی زنند شب و روز ماه برکوهان [عنصری]
چو لحن ماه برکوهان نهادی
زبان‌ش ماه برکوهان نهادی [نظامی]
من از فراق تو پرغم تو شاد با هر کس
همی زنی به شب و روز ماه برکوهان [قاضی عثمان]

ماه برکوهان نوایی است که خنیاگران بزنند.

قدیمی که در دست است، در دستگاه ماهور تصنیف شده مانند: «نرگس مستی»، «لب لعل»، «صورنگر نقاش چین» و «زلف سرکج».

از آهنگهای زیبایی که در سالهای اخیر در دستگاه ماهور ساخته شده است، می‌توان از بند باز از استاد وزیری، چهار مضرب ماهور برای سه تار از استاد صبا، و فانتزی ماهور از حسینعلی ملاح نام برد.

حالت آواز ماهور:

آهنگ ماهور، راحتی بخش و تسلی دهنده، باوقار و محتشم است. نوید زندگی سالم را می‌دهد و جوانه‌های امید را برای دنیایی بهتر در دل آدمی می‌رویاند، گویی مرد موفقی است که در تمام شئون زندگی هرگز با ناکامی مواجه نشده بلکه همواره با خوشبینی مطلق سختیهای روزگار و نامردمیهایی مردم زمانه را با صبر و بردباری و تأمل عمیق در ریشه و علت‌العلل هر پدیده تجزیه و تحلیل کرده و درک علت واقعی هر رویداد را دریافته، در نتیجه، به جای غم و غصه و ناله و ندبه، از آن تجربتی آموخته است. انسان وقتی به نغمه باشکوه ماهور گوش فرا می‌دهد، خود را آن چنان راحت و آسوده و فارغ‌البال می‌یابد که پنداری از خلق زمانه و متعلقات آن گسسته است و در محیطی کاملاً دلخواه به سر می‌برد و بر توسن خیال و بال ابرهای سبکبار آرمیده در آسمان تخیل و اندیشه به سیر و سیاحت می‌پردازد. و به دلخواه خود سفر می‌کند و به تماشای تصورات خیالی پرداخته لذت می‌برد و آرزو می‌کند کاش میسر می‌شد، اوقات و خاطر خود را بنا به میل و اراده مصروف می‌داشته و می‌توانست هم خود را به خدمت خلق، و اوقات باقیمانده را به عبادت خداوند بگذراند. نوای ماهور صدها آرزوی خیر و آرمان نیک را در نهاد انسان برمی‌انگیزد و انسان از صمیم قلب می‌خواهد که وجودش منبع خیر و برکت و صرفه و صلاح در راه امور اجتماع باشد.

شعبه نهم از ۲۴ شعبه موسیقی قدیم، «و در آن دو قول بوده است: بعضی آن را پنج نغمه دانسته‌اند و

بعضی هشت، و گفته‌اند که مرکب است از: گردانیا و عشاق، که گردانیا مقدم باشد. آنان که ماهور را پنج نغمه دانسته‌اند گردانیا و عشاق را در یک بُعد ذوالخمس مندرج دانسته‌اند... و آنان که ماهور را هشت نغمه دانسته‌اند گردانیا و عشاق را در یک بُعد ذوالکل مندرج گردانیده‌اند، ذوالاربعم نغمات عشاق را با ذوالخمس گردانیا ترکیب کرده‌اند...» [مجمع‌الادوار]

ماهور یکی از آوازهای ایرانی است. گام آن بدون هیچ اختلاف مانند گام بزرگ است نت تونیک و شاهد در گام ماهور یکی است و اگر گام ماهور را گام بزرگ دو فرض کنیم، تونیک و شاهد ماهور درجه اول نت دو خواهد بود. آواز مذکور پس از اینکه از تونیک شروع شد، و روی نت‌های اولیه گام گردش کرد و درآمدها تمام شد، با نغمه مخصوص روی درجه دوم گام توقف می‌نماید، و این درجه حالت دومین شاهد را پیدا می‌کند. توقف ماهور روی درجه دوم که از لحاظ هارمونی جزو نت‌های متوسط گام است، حالت خاصی دارد. البته توقف روی این درجه زیاد دوام ندارد و مجدداً به تونیک فرود می‌آید. در ماهور کمتر روی درجه سوم گام توقف می‌شود، ولی ایست روی درجه چهارم ممکن است. پس از آن روی درجه پنجم توقف می‌شود که نوعی تغییر مقام ایجاد می‌گردد، تغییر مقام در ماهور بیش از شور است، زیرا تغییرات شور را نمی‌توان تغییر مقام گفت، چون که تمام تغییر مایه است، یعنی گام عوض می‌شود، چنان که وقتی از شور به شهناز می‌رویم، باز هم شور است، ولی شور یک چهارم فوقانی، در صورتی که از ماهور به دلکش می‌رویم، تغییر مقام است، زیرا مقام ماهور تبدیل به شور می‌شود.

مایه شناسی ماهور طبق قواعد مایه شناسی گامهای بزرگ است، یعنی آخرین دیز، نت محسوس و بمل قبل از آخر تونیک است. [روح‌الله خالقی. مجله

موزیک ایران. شماره ۸-۱۵]

تمام موزیک امروزه اروپا فقط شاخه است از پرده

مایه شناسی شناختن مایه‌ای که یک قطعه موسیقی در آن اجرا می‌شود. این عمل به وسیله علامات ترکیبی صورت می‌گیرد زیرا این علامات معرف مایه هستند [فرهنگ معین، لغت نامه]

مایه شهناز نام نوایی از موسیقی قدیم ایران که در کتب متقدمان ذکر آن آمده ولی از چگونگی نوای آن اثری برجای نمانده است.

شهناز، گوشه‌ای از دستگاه شور است.

مبارک باد نام ترانه‌ای است با وزن ۶/۸ در دستگاه چهارگاه. به رغم برخی که آن را جزو ترانه‌های ملی محسوب دارند، این ترانه با توجه به محتوای کلام آن، احتمالاً از دستاوردهای دوران معاصر و سازنده و گوینده آن از مطربان یهودی پایین شهر تهران بوده است.

مباشراً اصطلاح موسیقی است. نوازنده، ساززن.

جمع آن مباشرین. [فرهنگ معین، لغت نامه]

مبرقع گوشه‌ای از دستگاه راست پنجگاه که در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی به شماره ۱۸ و در «ردیف دوم ویولن» استاد صبا در دستگاه راست پنجگاه به چاپ رسیده است.

مبشری، لطف‌الله به سال ۱۳۲۹ ش به سمت مدیر دایره جمع آوری آهنگهای محلی هنرستان عالی، موسیقی، تعیین گردید. وی چند دفتر از آهنگهای محلی ایران را جمع آوری و توسط اداره کل هنرهای زیبای کشور چاپ و منتشر نموده است.

متالی دم کش و سرود گوی. آن که موافقت کند مغنی

و سرود گوی را با آواز بلند [لغت نامه]

متجیم جنگ و عود آواز کننده. [فرهنگ ناظم الاطباء، لغت نامه]

متدعکس دستبند بازنده. پیشوای رقص دستبند که به تازی دکسه گویند. [لغت نامه]

مترادف وقتی دوت مختلف الاسم، تحت تأثیر علامات ترکیبی (تغییر دهنده) مانند دیز و بمل یک صدا داشته باشند، آنها را مترادف یا هماهنگ گویند مانند: «دو دیز و ریمل».

«ماهور» ایران جدا شده؛ به دلیل اینکه، پیانوهایی که از فرنگ وارد می‌شود، دارای کوک ماهور است. نباید بترسند که وارد شدن موسیقی طرز جدید از فرنگ در موزیک ایران موسیقی ایرانی را محو خواهد کرد. [بهار و ادب فارسی، ص ۲۵۰]

کوک پیانو «استاندارد» بوده، با همین کوک می‌توان گوشه‌های در آمد، داد، گشایش، خسروانی، مرادخانی، طوسی، نصیرخانی و بخشی از صوفینامه را از دستگاه ماهور بر روی پیانو اجرا کرد. اجرای سایر گوشه‌های ماهور با پیانو مستلزم تغییر کوک خواهد بود.

بدیهی است، این قسمتهای از دستگاه ماهور موسیقی ایران است که در پیانو قابل اجراست نه «دلیل» اقتباس موسیقی غرب از «پرده» ماهور.

ماهور صغیر گوشه‌ای از دستگاه ماهور. در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی این گوشه به شماره ۲۶ از دستگاه ماهور به چاپ رسیده است.

مایه اگر نت‌های موسیقی مانند نت‌های گام، (دنبال هم) نباشد، آنرا مایه نامند.

کلمه مایه بجای کلمه «تن» (LE TON) فرانسه استعمال شده است. [نظری به موسیقی، روح‌الله خالقی]. آوازهای دشتی، ابوعطا، افشاری، بیات و بیات اصفهان را نیز مایه گویند، مانند «مایه دشتی».

مایه نام یکی از شش آوازه موسیقی.

بدان که پس از انتظام مقامات و شعب، حکما از هر دو مقامی صدایی فرا گرفته‌اند و به آواز موسوم ساخته‌اند و آن شش است: سلمک... مایه شهناز... و مایه از پستی کوچک و بلندی عراق خیزد و از آن پنج نغمه حاصل گردد... [بحورالاحان، ص ۱۸]

نام یکی از دو فرع مقامه عراق باشد.

ز صفاهان و زنگوله است و سلمک

عراق و کوچک آمد اصل را مایه

واقع شدن نت‌های گام به ترتیب غیر منظم (در مایه ترتیب و تنظیم نت لازم نیست). تن. پرده، مقابل گام

[لغت نامه]

در نتیجه در یک دقیقه هشتاد ضربه به گوش می‌رسد. متروم کامل زنگ هم دارد، بدین معنی که در اول هر ضرب هر قطعه «دو ضربی»، «سه ضربی»، «چهار ضربی» و «پنج ضربی» متروم زنگ می‌زند و بقیه ضربات را همان صدای شبیه به ساعت به گوش می‌رساند.

بر روی صفحه متروم اصطلاحاتی نوشته شده، بدین شرح:

LARGO

به معنی وسیع و فراخ، باوقار و آرام

LARGHETTO

به معنی از لارگو کمی تندتر

ADAGIO

به معنی بآرامی و بدون عجله

ANDANTE

به معنی متوسط و معتدل

ALLEGRO

به معنی بشاش، پرشور و باحرارت، سریع و چابک

PRESTO

به معنی خیلی تند و سریع

در سالهای اخیر انواع متروم (ترانزیستور) و «برقی» در اندازه‌های مختلف به بازار عرضه شده که بهترین آنها همان نوع کوکی است.

متشخص سازهایی که هماهنگ نباشند. [فرهنگ

ناظم الاطبا، لغت نامه]

متطرب سرود گوی. [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت

نامه]

متغرد سراینده و آواز خوان. [فرهنگ ناظم الاطبا،

لغت نامه]

متغنی سرود گوینده و سراینده [فرهنگ ناظم الاطبا،

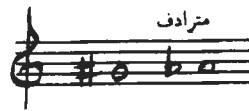
لغت نامه]

متغیر نئی که تغییر حالت پیدا کرده مجدداً به صدای

اول رجعت نماید بدین معنی که نت مورد نظر به

اندازه یک ربع پرده بم‌تر می‌شود سپس به حالت اول

برمی‌گردد. مانند آواز دشتی و مایه افشاری که درجه



مترتل کسی که می‌سراید و آواز می‌خواند با صدای خوش. [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت نامه]

مترنم سراینده و مغنی و سرود گوینده. [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت نامه]

مترنم شدن آواز خواند. سرودن. [لغت نامه]

میتروم جعبه‌ای است به شکل هرم چهارضلعی که

دارای تیغه‌ای فولادی است، به شکل لنگر ساعت

دیواری، ولی معکوس حرکت می‌کند. این تیغه به

وسیله چرخهای کوچکی که در قاعده جعبه قرار

گرفته، حرکت می‌کند و از این حرکت صدایی شبیه به

صدای ساعت‌های بزرگ دیواری شنیده می‌شود. در

عقب این تیغه صفحه‌ای است سفید، که از بالا تا

پایین دارای اعدادی است، که روی آن رسم شده،

این اعداد از چهل شروع، و به دوپست و هشت، تمام

می‌شود به تیغه فولادی یک وزنه کوچک متحرک

متصل است و آن را به طرف بالا یا پایین تیغه فولادی

می‌آورند و در مقابل هر عددی که بخواهند قرار

می‌دهند، هر چه وزنه به طرف بالای تیغه فولادی

برده شود، آهسته، و هر اندازه به سمت پایین تیغه

آورده شود، تندتر حرکت می‌کند. اعدادی که روی

صفحه نوشته شده، نماینده در ثانیه است، مثلاً اگر

وزنه را مقابل عدد شصت قرار دهیم، تیغه فولادی در

ثانیه، یک حرکت دارد. بدیهی است که در یک دقیقه

شصت ضرب را نشان می‌دهد.

برای نشان دادن حرکات وزن موسیقی و

تعیین ریتم آن، در بالای هر قطعه موسیقی، یکی از

اشکال پنجگانه نت‌ها را (گرد، سفید، سیاه، چنگ،

دولا چنگ) با عدد مورد نظر می‌نویسند و این تعیین

کننده ریتم آن آهنگ خواهد بود. «۸۰» یعنی

در هر دقیقه هشتاد ضرب از آن قطعه اجرا شود، و

وزنه متروم را در مقابل عدد هشتاد قرار می‌دهند؛

در «غیاث»، سه تار و در «آندراج» سه تارها معنی شده است.

بر مثنائی و مثالت بنواز ای مطرب

وصف آن ماه که در حسن ندارد ثانی [حافظ]

گاهی کنایه باشد از ساز مطربان. [لغت نامه]

مثالی اصل آن مثالت است، مانند ثالی در نالت. و

مثالت تارهای سوم عود است از آلات موسیقی.

[حاشیه دیوان حافظ. تصحیح فروزی. ص ۳۲۵]

سلام الله، ما کر اللیالی

و جاویت المثنائی و المثالی [حافظ]

مثالت. [لغت نامه]

مثنائی تارهای دوم عود.

آنچه بعد از تارهای اول عود است.

بر مثنائی و مثالت بنواز ای مطرب

وصف آن ماه که در حسن ندارد ثانی [حافظ، لغت

نامه]

مثنائی مثنائی و مثالت صورت دورشته (مثنی و مثلث)

عود است (مثنائی جمع مثنی) به معنای ساز دو سیمه

است، چون طنبور مثالی؛ در اصل مثالت بوده، نای

مثلثه به یا تبدیل شده، مفردش مثلث بوده. ساز سه

سیمه این هم به شکل طنبورهای بزرگ است.

[شرح سودی]

بر مثالی و مثالت بنواز ای مطرب

وصف آن ماه که در حسن ندارد ثانی [حافظ]

تارهای دوم عود. [منتهی الارب]

آلتی از موسیقی است. [لغت نامه]

مثقال از آلات موسیقی حاجی خلیفه. و همچنین واحد

وزن. [لغت نامه (ذیل کلمه آهنگ).]

مثالت از یک میله فولادی به قطر کمتر از یک سانتیمتر

و یک سوزن از همان جنس (به قطر کمتر از میله

اصلی) تشکیل شده. میله اصلی در دو نقطه خم شده

و شکل مثلث به خود گرفته است که در یکی از

زوایای آن، دو انتهای میله به هم نزدیک شده‌اند.

مثلث فقط یک صوت بدون ارتفاع معین و زنگ‌وار

حاصل می‌کند. [سازشناسی، پرویز منصوری.]

پنجم آن یک ربع پرده بم می‌شود، سپس به صدای اصلی برمی‌گردد. این تغییر موقتی ویژه موسیقی شرق، و مبین حالت غم و شادی است. ۴۰ [افشاری، شاهد دشتی.]

مُتَقَفِّس رقص کننده. [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت نامه]

متن در موسیقی آوازی قسمت کلام را متن گویند.

در موسیقی تئاتر و اپرا، آن قسمت از موسیقی را، که

نقش بیان حالت خطوطی داستانی را برعهده گرفته

است. موسیقی متن فیلم، تئاتر و اپرا خوانند. [چگونه

از موسیقی لذت ببریم. پرویز منصوری]

گوشه‌ای از دستگاه ماهور. به شماره ۵۶ در کتاب

«هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی به چاپ

رسیده است.

متن در هر نوبت مرتب سه قسمت اساسی می‌توان

قائل شد، که دومین قسمت آن متن نامیده می‌شود.

[فرهنگ معین، لغت نامه]

مُتَنَافِر در موسیقی قدیم ایران، مسافت بین نت‌های

نامطبوع را «متنافر» یا «ابعاد لحنی» می‌نامیدند که

به گوش چندان خوشایند نبوده است و آن را

«منافات» هم گویند. فواصل افزوده و کاسته، در

زمان ما جزو فواصل نامطبوع هستند.



مُتَنَفِّم آهسته خواننده و سراینده. [فرهنگ

ناظم الاطبا، لغت نامه]

مُتَوَاقِم ساز و آواز هماهنگ. [فرهنگ ناظم الاطبا،

لغت نامه]

مُتَوَجِّع کسی که مرثیه می‌سراید برای مُرده. [فرهنگ

ناظم الاطبا، لغت نامه]

مَثَالِث تارهای سوم عود.

ایران، که تنها نام آن برجای مانده از چگونگی نوای آن اثری دردست نیست.

نوایی از موسیقی ایران که داستان خسرو و شیرین را در این گوشه می‌خوانده‌اند.

مثنوی در دستگاه‌های موسیقی ایرانی دفتری است شامل نت و شعر مثنویها در موسیقی ایرانی، به کوشش حسین علیزاده، در چهارده صفحه، که به سال ۱۳۶۴ ش انتشار یافته است.

مثنوی دشتی گوشه‌ای از آواز دشتی است که در دفتر اول آواز دشتی موسی معروفی در سال ۱۳۲۷ به چاپ رسیده است. اشعار مثنوی در اکثر دستگاه‌ها و آوازها به لُحون مختلف خوانده می‌شود. وزن شعر همان بحر تقارب است، اما نغمه و حالت آواز بنا به مقتضای هر آواز، حالت خاص به خود دارد، مثلاً مثنوی در بیات ترک که در اویش در خانقاه‌ها می‌خوانند، با مثنوی مخالف سه گاه که جای گسترش بیشتری دارد، متفاوت است. در مجموع تمام مثنویها پیرامون عرفان و تهذیب اخلاق و تزکیه نفس و اعتلای روح و مرتبت والای انسانی است.

مثنوی شاه ختایی نام نوایی از موسیقی قدیم ایران، که در کتب متقدمان ذکر آن آمده ولی از چگونگی نغمه آن اثری برجای نمانده است.

مثنوی عبادت نوایی از موسیقی قدیم ایران، که تنها نام آن به یادگار مانده است. از چگونگی نوای آن اثری دردست نیست.

در خانقاه‌ها و تکایا در اویشی که دارای صوتی خوش بیاشند، اشعاری از مثنوی را با آهنگ مخصوص می‌خواند و دیگران در حال نشستن و تفکر در محیطی که سکوت حکمفرماست به کلام و نوای آن گوش فرا می‌دهند و در دل با خدای خود به راز و نیاز می‌پردازند و اکثر اَلحَن این گونه مثنویها با موسیقی مثنویهای نت شده مطابقت دارد.

م احتمالاً به نوعی از مثنویخوانی اطلاق می‌شده که جنبه عبادت داشته است، مانند ذکر و اوراد درویشان و صوفیان.

مَثَلَت یکی از آلات موسیقی است مرکب از میله فلزی و سه گوش که با میله فلزی دیگر آن را بنوازند.

[فرهنگ معین، لغت نامه]

مَثَلَت وتر سوم عود. چون در ابتدا عود دارای چهار وتر بوده و وترها را از طرف زیر می‌شمرده‌اند، وتر دوم (مثنی) و وتر سوم (مَثَلَت) (دوتایی و سه تایی) گفته‌اند.

دستانهای وتر مَثَلَت.



سوم تار از بریط.

نام تاری از چهار تار بریط که بعد از بم است.

تار سوم عود: [لغت نامه]

مَثَلِثَه سوم تار از بریط.

مَثَلَت. [فرهنگ ناظم‌الاطبا، لغت نامه.]

مَثَنَاء نوای موزیک. غنا. [لغت نامه]

مثنوی گوشه‌ای از دستگاه سه گاه (مخالف سه گاه). در آوازهای: بیات ترک، افشاری، اصفهان و دشتی نیز مثنوی اجرا می‌شود.

مَثَنَوِی پِیچ گوشه‌ای در مایه افشاری که با اشعار مثنوی خوانده می‌شود. گوشه مثنوی در دستگاه‌های سه گاه و آواز بیات ترک، اصفهان و دشتی نیز اجرا می‌شود. حالت مثنویات آرامبخش و تسکین دهنده است، گویی صوفی وارسته‌ای است که به اندک مال دنیا که برای ادامه حیات کافی است، ساخته و دل را به مشغولیت دلدار حقیقی مشغول می‌دارد. چنان سبکیال است، که توجهی به رویدادهای زمانه ندارد و خود را مستغنی از نیاز دنیوی می‌داند.

مَثَنَوِی خسرو شیرین گوشه‌ای از موسیقی قدیم

مثنی وتر دوم عود. در قدیم عود دارای چهار وتر بوده به نامهای «بم»، «مثلث»، «مثنی» و «زیر» [دستانهای وتر مثنی]



مجاوِیت جوابگویی دورشته از یک ساز. جوابگویی ساز و آواز.

مُجرّم شاملو، مرتضی قلی بیگ، ۱۰۲۰ ق. مرتضی قلی بیگ بن سلطان شاملو از رؤسای ترک بود و در موسیقی دست داشت. وی به هندوستان مسافرت کرد و به سال ۱۰۲۰ هـ. ق در همانجا درگذشت.

[ریحانه‌الادب، ج ۵، ص ۱۸۹، لغت نامه]

نامش مرتضی قلی بیگ سلطان حسن از امرای عشیره شاملو بوده و در موسیقی مهارت داشته. گلزار جاویدان، محمود هدایت، ج ۳ ص ۱۲۳۵ [مجزرور هریک از سازهای آرشه‌ای، فرهنگ معین، لغت نامه]

مجزروره آلات مجروره مثل: کمانچه و ویولن. [لغت نامه]

مَجسَلی یکی از گوشه‌های دستگاه نواست. این گوشه در «کتاب چهارم سنتور» استاد صبا چاپ شده است.

مجلس آرا آقاخان پدر سماع حضور که جد حبیب سماعی باشد، سازی اختراع کرده بود به ترکیب کمانچه با سیمها و پیچهای زیاد و دسته بلند. به همین جهت آن را ایستاده می‌زد و آن را مجلس آرا نام نهاده بود. [پشت پرده‌های حرمسرا، حسن آزاد، ص ۴۰۶]

از این ساز اثری در دست باقی نیست و منظور از پیچها، گوشه‌ها بایستی بوده باشد.

مَجسَلِ آرای نام نغمه‌ای از موسیقی. [لغت نامه] **مَجسَلِ آفرز** گوشه‌ای از دستگاه شور است که در آواز بیات ترک هم اجرا می‌شود. در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی این گوشه به شماره ۲۴ در دستگاه شور و به شماره ۶ در آواز بیات ترک به چاپ رسیده است.

مَجسَلِ آفرز نام نغمه‌ای است از نغمات موسیقی. [لغت نامه]

مَجسَلِی گوشه‌ای از دستگاه نوا می‌باشد. در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی به شماره ۲۲ از دستگاه نوا به چاپ رسیده است.

مَجسَلِی، غلامحسین یکی از لیسانس‌سبیه‌های هنرستان عالی موسیقی در رشته «کُر» است. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی، ص ۱۱۶]

مَجَلَه چنگ ← چنگ، مجله.

مَجَلَه رودکی ← رودکی، مجله.

مَجَلَه موزیک ایران ← موزیک ایران، مجله.

مَجَلَه موسیقی ← موسیقی، مجله.

مَجَلَه موسیقی رادیو ← موسیقی رادیو، مجله.

مجمع‌الادوار کتابی است در زمینه موسیقی ردیفی ایران تألیف مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه هدایت)، که در سال ۱۳۰۸ شمسی انتشار یافته است.

محتوای این کتاب مبتنی است بر روایاتی از گذشته و اطلاعات شخصی نویسنده، بدون تجزیه و تحلیل فنی؛ بدین جهت از اعتبار هنری خاصی برخوردار نیست.

مَجوّد سراینده. [فرهنگ ناظم‌الاطبا، لغت نامه]

مَجِبعلی تائی اصلش از هرات بوده و نی خوب می‌نواخته. مدتی در خدمت سام میرزا صاحب «تحفه سامی» به ملازمت اختصاص داشته. [گلزار جاویدان، محمود هدایت، ج ۳ ص ۱۲۴۵]

محبوبیان، محبوبه بانو محبوبه محبوبیان در سال ۱۳۲۹ ش هنر آموز موسیقی مدارس تهران بوده است. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم

صفائی، ص ۱۰۲]

محبوبی، رضا، ۱۲۷۸ - ۱۳۳۳. فرزند عباسعلی، ۱۲۷۸ شمسی در تهران متولد شد. ابتدا نزد ابراهیم آژنگ و حسین خان اسماعیل زاده به فراگیری گمانچه پرداخت و در ضمن تا کلاس نهم در مدرسه سن لوئی به تحصیل فرانسه مشغول بود که علاقه مندی به موسیقی مانع ادامه تحصیل وی گردید. او یکی از مشهورترین نوازندگان ویولن در عصر خویش بود و سالها به تربیت هنرجویان موسیقی در کلاسی که دایر کرده بود، اشتغال داشت. از شاگردان خوب او، مجید وفادار است. رضا محبوبی در سن بیست و چهار سالگی دچار عارضه جنون شد و به رضا دیوانه اشتها یافت. از آثار رضا محبوبی: «پیش در آمد اصفهان»، «پیش در آمد دشتی» معروف به یک زمان جویانی، تصنیف «بهار نورسیده»، «پیش در آمدهای شور و سه گاه و چهار مضراب دشتی و سه گاه و رنگ ابو عطا می باشد.

ساز رضا و شعر امیر و نوای عشق
امشب کجاست سوخته دل شکسته ای [امیر
فیروز کوهی]

ماهی است رضا خان چو کند چهره بدید
سروی است چو سرفراز آن قد رشید
در دست چو گیرد از پی ساز کمان
گویی که به برج قوس باشد خورشید [میرسید عبدالله
اتابکی متخلص به امیر]

رضا محبوبی در جوانی دارای چهره زیبا و حرکات مناسب بوده و جزو شیکپوش ترین جوانان عصر خود به شمار می رفته، به طوری که همیشه کفشهای پاشنه بلند معروف به پاشنه طلایی و رضا برقی (به مناسبت کفش برقی که همیشه به پا می کرده است) و اکنون آن را «ورنی گویند» معروف بوده و در بین زنان عصر خویش محبوبیت فوق العاده ای داشته است. پدر رضا در سالها ۱۳۰۲ و ۱۳۰۳ در اول خیابان لاله زار در محل باغچه علاءالدوله کافه

رستوران بزرگی افتتاح کرد. برای نشان دادن عظمت کافه، همین بس که در آن زمان دویست و هفتاد مستخدم داشته و اساتید معروف موسیقی، مانند: درویش خان، اسماعیل زاده و حاجی خان عین الدوله در آنجا به نواختن ساز و اجرای کنسرت مشغول بوده اند و رضا نیز با ویولن خود در آنجا هنر نمایی می کرده است. رضا چندین کنسرت در گراند هتل نیز داده است.

[مجله موزیک ایران، شماره های ۱-۲-۳ سال اول]
رضا محبوبی در سال ۱۳۳۳ در سن پنجاه و پنج سالگی در تهران درگذشت.

محبوبی، مرتضی، ۱۲۷۹ - ۱۳۴۴. فرزند عباسعلی پیشکار امیر نظام است که در سال ۱۲۷۹ شمسی در تهران متولد شد. موسیقی را در اوآن کودکی در خانواده خود فرا گرفت، زیرا در این خانواده، پدر، نی و مادر (فخرالسادات) پیانو می نواخت. مرتضی در این محیط مناسب چنان پیشرفتی حاصل کرد که در سن ده سالگی همراه آقای مفخم، استاد پیانو و عارف قزوینی در سالن فاروس مقابل تماشاخانه تهران کنسرت مفصلی اجرا کرد. بعداً مقدمات نت را نزد حسین هنگ آفرین و حاجی خان یاد گرفت و از بدو تأسیس رادیو، همکاری خود را در این دستگاه شروع نمود. او تعداد زیادی آهنگ در چهارچوب موسیقی ایرانی ساخته است که در نوع خود بی نظیرند مانند: نوای نی، من بیدل و من از روز ازل، تو مرو.

مرتضی محبوبی در سال ۱۳۴۴ در تهران درگذشت.
محرم افشار نامش آقا حسنقلی ولد محمد قاسم افشار است و اجدادش از چهارم برخاسته اند و خود در عهد صبا در طلب استاد و تکمیل موسیقی به شیراز رفت و صیت حسن صورت و صوتش به محفل سلطان وقت رسید و به امر خاقان مغفور، به مرکز احضار گردید. مورد توجه همایونی واقع، و به تربیتش بذل جهد شد و مردی مؤدب و متواضع و خوشخو و خشکو شد. گاه به اقتضای طبع موزون

حضور، و تصنیف خوان و ضربگیر ماهر بی بوده است. [پژوهشی کوتاه درباره استادان موسیقی ایران و

الحان موسیقی ایرانی. داریوش صفوت]

محمد حسن محمد حسن که خیلی خوب سنتور می‌زند، لکن محمد حسن برعکس خوشنواز مردی ساکت و کم حرف می‌باشد و کمتر او را دیده‌اند که بخندد. [سه سال در ایران. کت دوگوبوس ص ۲۴]

محمد حسین طنپوری یکی از طنپور نوازان اواخر قرن دهم قمری (حوالی ۹۹۹) است. محمد حسین طنپوری که به سیستان آمده بودند، بلیان گلزار را از نغمه سرایی معاف داشته به هزار ترانه به نغمه سرایی مشغول شدند. [احیاء العلوم. امام محمد غزالی. ص ۳۶۷]

محمد خرسند از شاهنامه خوانان دربار شاه عباس اول. [زندگانی شاه عباس اول. نصرالله فلسفی ج ۲، ص ۲۷]

محمد صادق خان فرزند مطلب خان کمانچه کش دربار ناصری است. محمد صادق خان کمانچه را از پدر فراگرفت و بعد شاگرد سنتور خان شد و در این ساز آن قدر پیشرفت کرد، که در اواخر عمر، سرورالملک لقب گرفت. محمد صادق خان اولین موسیقیدان ایرانی است، که دست به پیانو برد و در نواختن این ساز نیز تبحر یافت. وی علاوه بر کمانچه و سنتور و پیانو، سه تار را نیز با مهارت و ظرافت می‌نواخت. سرورالملک در تمام سازهایی که می‌نواخت شاگردانی تربیت کرد که بعدها خودشان استادان موسیقی ایران شدند. [پژوهشی کوتاه درباره استادان موسیقی ایران و الحان موسیقی ایرانی. داریوش صفوت]

از شاگردان مشهور سرورالملک می‌توان اشخاص زیر را نام برد: در سنتور علی اکبر شاهی، حسن سنتوری و سماع حضور. در سه تار: دکتر مهدی صلحی، در پیانو مشیر همایون شهردار

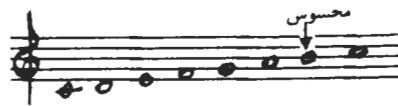
سرورالملک در زمان پادشاهی دو پادشاه ایران، ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه، ریاست موسیقی

شهر می‌سرود. [گلزار جاویدان. محمود هدایت. ج ۳ ص ۱۲۵]

محسنی، اکبر، ۱۲۹۱ - اکبر محسنی فرزند حسین محسنی به سال ۱۲۹۱ ش در تهران متولد شد. در سال ۱۳۰۲ در مدرسه موزیک نظام نامنویسی کرد و با نواختن آلتو موسیقی را آغاز کرد و سپس پیستون، ترومپت و فلوت را نواخت. وی نزد رحمت‌الله صفا، که از شاگردان موسی معزوفی بود، تار را یاد گرفت. محسنی سالها با رادیو همکاری داشت و ساز عود را به عنوان ساز تخصصی خود انتخاب کرده بود. آهنگهای زیادی برای خوانندگان ساخته است که از آن میان باید از الهه ناز و به یاد فیروزه و سه تار و ستاره نام برد.

محسنی به عنوان کارشناس موسیقی فرهنگ و هنر، مدتی در گرگان به خدمت هنری اشتغال داشته است.

محسوس نت درجه هفتم هر گام بزرگ یا کوچک را «محسوس یا حساس» نامند.



محلوجی، ایرج ابرج محلوجی یکی از شاگردان استاد صبا در رشته ویولن است، که از محضر مسیروان و دانیال خوتسیف نیز بهره‌مند شده است. محلوجی مدتها با رادیو ایران همکاری داشت و در ارکستری که به رهبری مجید وفادار اداره می‌شد، نوازنده ویولن بود.

محمد بن احمد ابوالمعالی بدرالدین محمد بن احمد کتاب «ارجوزة الانغام» را به سال ۷۲۹ ه. ق سروده است. [تاریخ ادبیات در تهران ذبیح‌الله صفا، ج ۳، ص ۲۶۳]

محمد - بن یحیی ابن یحیی بن ابان، معرفتی تمام به غنا داشت. [الفهرست. ابن الندیم، لغت نامه] **محمد تقی** مشهور به نسقچی باشی، شاگرد سماع

۱۳۲۲ در زمان ریاست استاد وزیری ارکستر سمفونیک تهران را به شکل امروز تشکیل داد. در سال ۱۳۲۵ ریاست اداره موسیقی کشور را به عهده گرفت. در این هنگام برنامه آموزشی هنرستان تغییر پیدا کرد و دروس موسیقی ملی مجدداً از برنامه‌ها حذف شد. در این دوره دوباره دانشجویان نظامی برای فرا گرفتن موسیقی نظام در هنرستان ثبت نام کردند. پرویز محمود قطعات زیادی روی نهای محلی با ارکستر سمفونیک اجرا کرد که موجب شد مردم به شنیدن این گونه قطعات عادت کنند. آثار پرویز محمود عبارتند از: ۱- بیشه عشق ۲- کوارتت زهی و دانس اکزوتیک ۳- راسپودی نوز ۴- پوئم سمفونیک لاله (مهرگان) ۵- فانتزی کرد برای پیانو و ارکستر ۶- کنسرتو ویولن ۷- فانتزی روی ترانه‌ای محلی.

پرویز محمود در سال ۱۳۲۸ به آمریکا رفت و در آن دیار ساکن شد. [از کورش تا پهلوی، عزیز شمعی]. محمودیان، فخرزمان بانو فخرزمان محمودیان هنرآموز موسیقی مدارس تهران در سال ۱۳۲۹ هـ. ش بوده است. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی، ص ۱۰۲]

محمودی خوانساری، محمود، ۱۳۱۳ - ۱۳۶۶. محمد محمودی خوانساری به سال ۱۳۱۳ هـ. ش. در یک خانواده روحانی شهرستان خوانسار به دنیا آمد. پس از پایان تحصیلات متوسطه، در رادیو شیراز استخدام شد و ضمن ادامه کار رادیو، مقدمات و آوازخوانی را نزد کمال دهگان شروع نمود. اولین برنامه موسیقی را با خواندن یک ترانه محلی اصطهباناتی در رادیو شیراز آغاز کرد. سپس به تهران آمد و کمی در محضر استادان زمان، مرتضی محجوبی و ابوالحسن صبا تلمذ نمود. آن گاه در برنامه‌های مختلف گلهای شرکت کرد و چون در تلفیق شعر و موسیقی دارای ذوق و سلیقه وافیه بود، به همین جهت تنها خواننده رادیو بود که مجاز به انتخاب شعر مناسب برای خواندن آواز گردید.

دربار را بر عهده داشت. [از کورش تا پهلوی، عزیز شمعی، ص ۱۶۳]

محمد صادق خانی نام گوشه‌ای از آواز بیات ترک است. در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسیقی معروفی به شماره ۸ و در دستگاه شور به شماره ۱۸ به چاپ رسیده است.

محمد طنپوره اصلش از فارس است و در قزوین نشو و نما کرده. طنپور نیکو می‌نواخته. [گلزار جاویدان، محمود هدایت، ج ۳، ص ۱۲۸۱]

محمد علی شیرعلیمردان یکی از ترانه‌های زیبای دزفول و شوشتر و بختیاری است. طبق روایت محلی، ممد علی یا محمد علی، یکی از سرکردگان بوده که در جنگ کشته شده است و این ترانه به نام اوست:



مو'لر بلیط' خورم

هفت سال چوپونم

گر برنم' اجباری

مو مشق ندونم'

محمد علی شیرعلیمردان

محمود، پرویز، ۱۲۸۹ - در سال ۱۲۸۹ متولد شد. تحصیلات موسیقی خود را در بروکسل به پایان رسانید. در سال ۱۳۱۸ به ایران مراجعت کرد و به سمت استاد موسیقی هنرستان برگزیده شد. در سال

صدای محمودی، محزون و دلگیر و نافذ بود و سخت در دلها اثر می گذاشت. از صدای خوانساری نوارهای زیادی در دست است که در بین آنها، برنامه گلهای دستگاه نوا، با آهنگ و تنظیم علی تجویدی و نیز برنامه گلهای با آهنگ و تنظیم اسدالله ملک، از ویژگی برجسته‌ای برخوردارند. محمود محمودی خوانساری در اردیبهشت ماه ۱۳۶۶ هـ ش درگذشت.

محیر گوشه‌ای از دستگاه همایون و پنجگاه است. در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی به شماره ۳۹ از دستگاه همایون به شماره ۲۲ در دستگاه راست پنجگاه به چاپ رسیده است.

حسینی کز مقامات است برتر

دوگاه آمد قرنیش با محیر [بهجت الروح، ص ۴۴]

مُخَالَفِ گوشه مخالف در دستگاههای سه‌گاه و چهارگاه به نامهای مخالف حاجی حسینی، مخالف بسته‌نگار، دوبیتی در مخالف، بر پرستو در مخالف، کرشمه در مخالف، حزین در مخالف و مثنوی مخالف آمده است.

حالتی است در اجرای سنتور که با مضرب، حالت پرواز و برزدن پرندگان را به ذهن متبادر می‌کند.

مُخَالَفِ بَسْتِه نِگار گوشه‌ای از دستگاههای سه‌گاه و چهارگاه. گوشه مخالف بسته‌نگار در کتاب «هفت دستگاه» و ردیف موسی معروفی از دستگاه سه‌گاه به شماره ۲۸ و در دستگاه چهارگاه به شماره ۳۶ چاپ شده است.

مُخَالَفِ حاجی حسینی گوشه‌ای از دستگاههای سه‌گاه و چهارگاه. در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی در دستگاه سه‌گاه به شماره ۲۷ و در دستگاه چهارگاه به شماره ۲۸ چاپ شده است.

مُخَالَفِ خوان آن که در دستگاه آواز، قسمت مخالف را می‌خواند. [لغت نامه]

مُخَالَفِک نام نوابی از موسیقی قدیم ایران، که ذکر آن در کتب متقدمان آمده، لکن از چگونگی نغمه آن اثری بر جای نمانده است.

مُختاری، رُکن‌الدین در کودکی به کلاس درس حسین اسماعیل زاده رفت و نواختن ویولن را آغاز کرد. در کنسرت اخوت که به سال ۱۲۹۶ اجرا شد، ویولن نواخت. رکن‌الدین مختاری، در آهنگسازی، مهارت بیشتری داشت؛ از جمله پیش درآمدها و تصنیف‌هایی ساخته است و بعضی از آنها در کتب دستور ویولن هنرستان موسیقی چاپ شده است. قمرالملوک وزیری چند تصنیف از مختاری خوانده که در صفحه گرامافون ضبط است و از همه مشهورتر «عاشقم من» می‌باشد. اشعار این تصانیف را ملک الشعرای بهار سروده است. [از کورش تا پهلوی، عزیز شعبانی]

مُختاری، ضیا، ۱۲۸۳ - فرزند میرزا محمدتقی، به سال ۱۲۸۳ ش متولد شد در سال ۱۲۹۷ در مدرسه موزیک دارالفنون نامنویسی کرد و دوره مدرسه را که هفت سال بود، به پایان رسانید. ساز انتخابی وی اُبوآ، ویولن و پیانو بود. در سال ۱۳۰۵ فارغ‌التحصیل شد و با احراز رتبه اول، به اخذ مدال علمی نیز نایل آمد. از سال ۱۳۲۰ با رادیو همکاری خود را آغاز کرد و این همکاری تا سال ۱۳۲۴ ادامه داشت. ضیا مختاری سرودها و ترانه‌های زیادی ساخته است و کتابی نیز به نام «خودآموز موسیقی»، که شامل دو بخش نظری و سلفژ می‌باشد، تألیف نموده است.

مُخَمَّس نام نوعی از اصول موسیقی که به هندی آن را نال گویند و نزد عجم اصول هفده است، چنان که مخمس و ترکی و دو یک و دور و ثقیل و خفیف و چهار ضرب و درفشان و ماتین و ضرب‌الفتح و اصول فاخته و جنبر و نیم ثقیل و از فر و رصد و رمل و هزج اصطلاحی در بحور اصول و حرکات موسیقی که ده ضرب دارد که بم پنج ضرب و زیر هم پنج ضرب.

[لغت نامه]

مُخَنکِر خنیاگر، کلمه عرب از خنیاگر. [لغت نامه]
مُدَّاح آن که ایستاده در کنار منبر در مجالس روضه خوانی، یا روان در کوی و بازار، اشعار مدایح اهل بیت را با آواز خواند. [لغت نامه]

مَدَاحی عمل مداح. مدحنگری. [لغت نامه]

مَدَاحی مدیحه سرودن [لغت نامه]

مداومت در اصول موسیقی ایران کتابی است

در ۱۷۲ صفحه، از مهدی فروغ، درباره نفوذ علمی و عملی موسیقی ایران در کشورهای دیگر، که در سال ۱۳۵۴ از طرف اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر انتشار یافته است.

کتابی دیگر است به همین نام در ۱۵۹ صفحه، تألیف مهدی برکشلی، درباره گامها و دستگاههای موسیقی ایرانی، که در سال ۱۳۵۵ شمسی از طرف اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر انتشار یافته است.

کتابی دیگر است به همین نام ۲۳۸ صفحه، تألیف محمدتقی دانش پزوه، درباره نمونه‌ای از فهرست آثار دانشمندان ایرانی و اسلامی در غنا و موسیقی، که در سال ۱۳۵۵ شمسی و از طرف اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر منتشر شده است.

مَدَایِن نام گوشه‌ای است در موسیقی ایرانی. [لغت نامه]

نام گوشه یا لحنی از موسیقی قدیم ایران، که فقط نام آن بر جای مانده است. در موسیقی ردیفی فعلی ایران، گوشه یا نوایی به این نام وجود ندارد.

مَدَح ترانه، به اصطلاح اهل نغمه، تصنیفی است که سه گوشه داشته باشد، هر کدام به طرزی: ۱- دوبیتی

۲- مدح ۳- تلاوتلا [برهان قاطع]

مَدخل درآمد. درآمد و پیش درآمد [لغت نامه]

مدرسه موسیقار در سال ۱۳۱۱ ش مدرسه موسیقی دولتی مورد بازدید مخابره السلطنه هدایت رئیس الوزرا قرار گرفت و به پیشنهاد او، مدرسه موسیقی دولتی، به مدرسه موسیقار تغییر نام یافت.

مدرسه موسیقی دولتی در سال ۱۳۰۷ ش که علینقی وزیر به ریاست مدرسه موزیک تعیین شد، نام آن مدرسه به مدرسه موسیقی دولتی تبدیل گردید. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی. ابراهیم

صفائی. ص ۵۵]

مَدْرِقِل رقصنده. [متن اللغة، لغت نامه]

مَدِرِن از سال ۱۸۹۰ میلادی، به موسیقیهای تصنیف شده مدرن اطلاق می‌شود، و برخی، موسیقی پاپ و جاز را نیز مدرن خوانند.

مَدْعِکَس دستبند بازنده. آن که دست می‌بازد، یعنی دست دیگری را گرفته رقص می‌کند، چنان که در قدیم معمول ایرانیان بوده است. [لغت نامه]

مَدْفِیَف ضارب دف. دف زن. دایره زن. [لغت نامه]

مَدْقَف سازنده دف. دایره ساز. [لغت نامه]

مَدْگَرْدی مرکب از مد (Mode) فرانسوی و گردی (از گردیدن) فارسی: تغییر مایه و مقام. مثلاً در موسیقی ایرانی رفتن از شور «لا» به شور «می» را تغییر مایه و رفتن از «ماهور» به «راک» را تغییر مقام گویند و مجموع این تغییرات، به طور کلی مدگردی نامیده می‌شود. [فرهنگ معین، لغت نامه]

مَدِلَاسیون هرگاه از یک مد یا یک گام یا از یک تونالیت، با تمهیداتی چند، طی قسمتی از یک قطعه موسیقی به مد یا گام یا تونالیت دیگر برویم، این عمل را مدلاسیون نامند.

قدما آن را «تحویلات» می‌نامیدند.

عبارت دیگر است از عوض کردن تونالیتها در امتداد یک اثر. مثلاً اگر از تونالیت دو بزرگ به سل بزرگ و به فا کوچک حرکت شد، دوباره به دو بزرگ برگشت شود، این حرکت را مدلاسیون نامند و آن بر سه نوع است:

۱- مدلاسیون دیاتونیک

۲- مدلاسیون کرماتیک

۳- مدلاسیون آنارمونیک

در موسیقی ایران مدلاسیون هم معمول است: در دستگاه ماهور گوشه دلکش در گام شور است.

مدلاسیونی است به گام شور، و پس از سیر و سیاحتی در این گام، با تمهید خاصی به گام ماهور رجعت می‌کند.

مَدیحه خوان مداح. [لغت نامه]

مَدیحه سرا مدیحه سرا. مدیحه گوی. [مداح. لغت نامه]

مدیحه گوی مدّاح. ستایشگر [مدّاح. لغت نامه]
 مدّاقی نائینی از سادات نائین است و شغلش بزازی
 بوده و در فن موسیقی نیز ربط داشته و در زمان شاه
 عباس ماضی تصانیف خوب می ساخته و شعر هم بد
 نمی گفته. [گلزار جاویدان. محمود هدایت. ج ۳، ص
 ۱۳۲]

مُراد، جهانگیر، ۱۲۶۰ - جهانگیر مراد ملقب به
 حسام السلطنه، به سال ۱۲۶۰ شمسی در تهران تولد
 یافت. با علاقه زیادی که به موسیقی داشت، موقعیت
 درباری خود را فراموش کرد و به طرف موسیقی
 گرایش یافت و تحت تعلیم تقی دانشور با موسیقی
 آشنایی پیدا کرد. و با نوازندگان و خوانندگان
 همزمان خود مربوط شد. در آخر عمر جهانگیر
 آهنگ می ساخت و بهار اشعار آن را می سروده از
 تصنیفهای او می توان تصنیف دشتی، ابو عطا و
 شوشتری را نام برد. مراد رویهمرفته ویولن را خوب
 می نواخت و با پیانو و سه تار نیز آشنا بود. [چهل و دو
 ترانه قدیمی. نصرت الله حدادی.]

با بهار دوستی داشت و آهنگهایی می ساخت که بهار
 اشعارش را می سرود؛ از جمله تصنیف دشتی را در
 سال قحطی ۱۲۹۶ ساخته است:
 ای شهنشه شهنشه زما با خبر باش
 با فقیران ضعیفان ازین خوبتر باش
 کشوری سر به سر برای بی نانی
 دختران وطن به جنگ نصرانی [قحطی و پریشانی]

آفت گم سفندانی
 قحطی و پریشانی

شها جهان سرورا نپرسی چرا

تواز حال کشور دارا

که گر این کشور به خواری رفت

چه می شود ما را

کجا ایران بآسانی رود

از دست ایرانی

که این تاریخ نورانی

گرفته دنیا را

بیای ای نادرشه نانی

برون کن اعدا را

ای پریر و پریر و

به یاران نظر کن

از رقیبان ضعیفان

خدا را حذر کن

گر کنی قصد جان به تیغ ابرو کن

ورکنی عزم دل به چشم جادو کن

یا به تاب گیسو کن

یا به خال هندو کن

بتا به کشوری مکش جام می

که لذت نمی دهد باده

که از بد خواهان به جان خلق

شرارها فتاده

کجا ایران بآسانی رود از دست ایرانی...

از سازنده آهنگ پرسیدم که: منظور از این تصنیف

چه بود؟ گفت: من آهنگی ساختم و بهار به شیوه

دیرین، به اشعار آن، جنبه سیاسی و انتقادی داد و

همین کار باعث شد پادشاه از من رنجیده خاطر شد.

بعدها که احمدشاه موضوع را به زبان آورد، گفتم

من آهنگ را ساختم کلمات از شاعر است.

اعلیحضرت که مرد نیک فطرتی بود به اخلاق

گوینده شعر هم کاملاً آشنایی داشت، مرا بی گناه

دانست و بر سر لطف آمد. [سرگذشت موسیقی

ایران. روح الله خالقی. ج ۱.]

مُراد خانی گوشه‌ای از دستگاه ماهور. این گوشه دو

حدّ خود وسیع است و اشارتی به گوشه عراق و فرود

ماهور نیز در آن میسر است.

شعری که در مناسب این گوشه چهارپاره است:

تو کمان کشیده و در کمین

که زنی به تیرم و من غمین

همه غم بود از همین

که خدا نکرده خطا کن

مراغی، عبدالقادر بن غیبی، ۷۵۳ - ۸۳۸ ق.

خواجه عبدالقادر بن غیبی حافظ مراغی، در انواع

دندان حیرت گزند و در این تاریخ سنه اربع و ثمانین (ظ سبعین) و سبعمائنه منشور نبشته معترف شدند که از ماسبق برده و نیز کسی را آن طور و مشرب و قدرت درین فن نبوده.

چه حاجت است بدین دفتر و گواه تصرفات تو خود اظهر و من الشمس است. [شیخ اویس]. [محمد علی تربیت. مجله ارمغان. سال ۱۱، ص ۷۸۷.] در بلد خجند در حضور خلیل سلطان مشغول آواز خوانی بودم، ناگاه صدای قمری شنیده شد، به امر سلطان مشارالیه نسخه‌ای مانند نوای آن مرغ ساختم که به شکل «تنتن تنتن» هشت نفره اعتبار شده است. [همان مأخذ]

عبدالقادر مراغی در کتاب «کنز الالحان» گوید: در بلده تبریز در مجلس بنده گی حضرت سلطنت شعاری سلطان جلال الدین حسین بن سلطان اویس انارالیه برهانهما، شیخ الاسلام الاعظم خواجه شیخ الکججی، و دستور اعظم امیر شمس الدوله والدین زکریا و دیگر اکابر و افاضل که در آن زمان بودند، حاضر شدند، و کسانی که «ادوار شرقیه» را، شرح نوشته بودند، مثل مولانا جلال الدین فضل الله العبیدی و مولانا سعد الدین کوچک و مولانا عمر تاج خراسانی، حاضر بودند، و خوشخوانان عصر و استادان و مصنفان دهر، مثل خواجه رضی الدین رضوان شاه، مصنف و استاد عمر شاه، مصنف و استاد حاجی ابوبکه اوبهی و نور شاه و غیره از مباشران آلات ذوات الاوتار، استاد شمس الدین بدرنالی و حاجی سیکلیدی عودی و ممشان، و نجلال، و از مباشران آلات ذوات النفخ، مولانا شمس الدین حربوی نانی، و استاد علیشاه ربابی و تاج الدین مردی و غیرهم، در آن مجلس حاضر بودند بحث علمی و عملی موسیقی در میان آمد. مصنفان عملی گفتند: مشکلترین اصناف موسیقی، در عملیات نوبت مرتب است، و تألیف یک نوبت، به یک ماه توان کرد، برای آنکه هر قطعه از نوبت را که سازند، به ضبط دیگر از آن احتیاج باشد؛ چون مصنف مؤید و ماهر بود،

فضایل نصاب کامل حاصل داشت و در علم موسیقی و ادوار هیچکس از اینای روزگار با وی خیال مساوات پیرامن خاطر نمی گذاشت. [حبیب السیر. ج ۴، ص ۱۶۴]

این موسیقیدان بزرگ در ۷۵۴ هـ. ق متولد شده همراه پدر به مجالس عرفا می‌رفته، به نغمات طیبه تلاوت قرآن می‌کرده و اشعار دلاویز به نغمات شورانگیز می‌خوانده است. وقتی سلطان اویس دختر امیر صالح پادشاه «ماردین» را عقد کرده، این اشعار را سروده:

ساقیا می‌ده که دور کامرانی امشب است

بخت ما را روز بازار جوانی امشب است

ماه فرخ رخ یک امشب خوش بر آتا وقت صبح

کافتابم را هوای مهربانی امشب است

ای دل از خلوتسرای سینه بیرون نه قدم

زان که جان را خلوتی با یار جانی امشب است

پادشاه از موسیقیدانان خواست که برای این شعر آهنگی بسازند و با اینکه خواجه عبدالقادر هنوز به مرحله کمال نرسیده بود، این ابیات را در مقامات عشاق و نوا و بوسلیک، به دور رمل دوازده نقره، عملی ساخته مورد توجه گردید. همین مهارت او موجب شد که فرمان شاهانه به نام او صادر شود.

آن که مهر فلک آمد چون من از عشاقش

دل ما هست شب و روز به جان مشتاقش

نغمه و صوت خوشی گر شنود زهره زدور

زهره در شوق بسوزد چو من از احراقش

شیخ اویس اوهوس صوت خوش او داری

منگر سوی جهان غم مخور از آفاقش

حقاً ثم حقاً که نازده عصر بدیع الزمان کمال الدین عبدالقادر حافظ سول الله عمره، بگانه زمان و نادره دوران است. بی هیچ شک و شبهه بی مثل و نظیر و به حضور ما اصناف تصانیف مشکل و خوشایند ساخت و به طریق مرغوب ادا گردانید و بنواخت، پس استادان و مغنیان که در زمان ما معین آمده، مجموع ایشان در صف او عاجز بلکه انگشت به

ممکن باشد. این فقیر گفتم: اگر مصنف قادر و ماهر باشد، هر روز نوبتی مرتب تصنیف تواند کرد. ایشان به اتفاق استبعاد نمودند. این فقیر گفتم که: ان شاء الله تعالی، در این ماه رمضان سی نوبت مرتب تصنیف کنم، چنان که هر روز یک نوبت به عرض رسانم و روز عرفه هر سی نوبت را اعاده کنم.

شارحان ادوار و استادان روزگار، خصوصاً خواجه رضوان شاه نامدار و مباشران آلات ذوات الاوتار و ذوات النفخ متفق الکلمه گفتند: چنین امری ممکن و مقدور نیست. خواجه رضوان شاه که استاد متعین روزگار بود، گفت: شاید قبل از این ساخته باشد و اکنون باز گوید: فقیر گفتم: هر روز اشعار نوبت را، شما اختیار کنید و در هر دوری از ادوار نغم و ادوار ایقاعی، که امتحان کنید، آن روز بر آن اشعار و در آن ادوار و دیگر ترکیبات مشکله که اختیار کرده باشید، نوبتی مرتب سازم، و بر سر جمع ادا کنم، چنان که از اعتراض خالی و در غایت لطف و کمال باشد. بندگی حضرت پادشاه، سلطان جلال الدین حسین فرمودند که اشعار نوبت را هر روز خواجه شیخ و امیر ذکریا و مولانا جلال الدین فضل الله العبیدی و خواجه جمال الدین سلمان ساوجی تعیین کنند و صنایع الحان را استادان و مصنفان فن علی الخصوص خواجه رضوان شاه انتخاب نماید. به موجب فرمان اعلی ابیات و اشعار نوبت و صنایع الحان را تفصیل کردند، حضرت پادشاه تفصیل به این فقیر می داد و می فرمود که بدین موجب، نوبت می ساز، اما نوبت اول، که روز اول رمضان خواهی ساخت، به نام من مخصوص گردان و مقام حسینی و پنج قطعه ساز، قول و غزل و ترانه و فروداشت، و در قطعه ثانی که مستزاد است، دوازده مقام و شش آوازه را لازم دارد، چنان که میان هر دو پرده یکی آواز باشد و هر آنچه از پرده ها باشد، الفاظ ارکان نقرات به آنها مقرون گردان و آنچه آواز باشد، هر آوازه را بر مصراعی تقسیم کن و این نوبت، در دایره ثقیل رمل باشد. اشعار عربی را مولانا جلال الدین فضل الله، بر حسب

فرمان اعلی نوشت و ابیات فارسی را، خواجه جمال الدین سلمان پس من بدان ابیات و اشعار، در همان مجلس، نوبت مرتب و پنج قطعه ساختم، مشتمل بر آن ضایع که امتحان کرده بودند، و دیگر صنایع، بر آن اضافت کردم، و در همان مجلس نوبت مرتب را به عرض رسانیدم، بنوعی که همه مسلم دانستند و انواع تحسینها فرمودند و حضرت سلطان، این فقیر را در همان مجلس، به مرهمتهای شاهانه، مخصوص گردانید. باری هر روز، ابیات و اشعار نوبت را می دادند و امتحان می کردند که در فلان ترکیب و فلان اصول و آنچه در خاطر مجموع ایشان می آمد نوبت به این فقیر می دادند، نوبتی مرتب می ساختم و پنج قطعه اشکل از آنها، که امتحان کرده بودن و زاید بر آنها.

بسیاری از ارباب صنایع هر صباح در آن حضرت اکابر حاضر می شدند، و نوبت را ادا می کردم. چون روز عرفه، که روز سیام بود، نوبت سیام برگفتم و بیست و نه نوبت دیگر را نیز ادا کردم، خواجه رضوان شاه مبلغ صد هزار دینار، که گرو بسته بود، به دختر خود، داد و عقد و نکاح بسته به خانه این فقیر فرستاد و آن نوبت ثلاثین، در کتاب «کنز الالاحان» بر قاعده مباشرت عمل ثبت کردم، تا اگر کسی را معرفت آن علم و عمل باشد، او را ممکن باشد که استخراج آنها کند و نوبت مرتب نخستین که در اول رمضان ساخته شده، این است:

سعدتنا لیون فی مقدم

لسلطاننا خیر اهل الهدی

ایا اکرم الناس کن دائما

علی البر والعدل والاهتداء

غزل بدین بیت ساخته شده:

کوری چشم مخالف من حسینی مذهبم

راه حق این است نتوانم نهفتن راه راست

ترانه به این رباعی بسته شده:

اهواک ولو ضننت من اجل هواک

اوانلف بالغرام فالروح مذاک

واستعداد پسندیده نیست. پس براین جمله آنچه از وی شنیده و دیده‌ایم، از هزار یکی و از بسیار اندکی، نگفته باشم، چون زبان از شرح اوصاف او قاصر است.

۱- در حفظ کلام اله علی طرف لائسان یاد دارد به الفاظ درست و تجوید صحیح ادا می‌گرداند.
۲- در قسمت خط، او که احسن من الوشی المتعم والدر المنظم و اعز من سواد العین و سویداء الفواد است و خطوط ریحان، ثلث، نسخ، و رقاع را به مرتبه اعلی می‌نوشته است.

۳- در علم موسیقی، که آن به پنج قسم است، قسم اول در اصول ایقاعی که اگر خواهد دوری اختراع کند، که در بدیهه ثقیل پیش آن خفیف نماید و هزج خفیف گردد.

۴- در تصانیف عمل، نوبت مرتب، و غزل و ترانه و فروداشت و اعمال و کل الضروب و نغمات که چهار دور ایقاعی در تصنیف ادا گرداند.

۵- از مقامات که بر جمیع کتب و رسائل متقدمان، که در این فن (موسیقی) تألیف کرده‌اند اطلاع یافته و کتب و رسالات خود را تألیف کرده و در بعضی موارد، بر آنها انتقاد کرده است.

۶- جمیع آلات ذوات الاوتار (آلات زهی) مخصوصاً عود و چندین ساز دیگر اختراع کرده، مثل نوعی ساز که بر تمام حکمای قبلی مخفی بوده است. [نامه سلطان احمد بن اویس درباره

عبدالقادر مراغی]

مُرَبَّع همان رباع الشعاع است و چون کاسه این ساز غالباً به شکل مربع بوده، بعضی از نویسندگان، آن را بدین نام خوانده‌اند. [لغت نامه]

مُرْتَجَز ارجوزه خوان. ارجوزه گوی. که ارجوزه خواند. نام یکی از اسبان پیغامبر است که به جهت خوبی آواز، بدین نام نامیده شده بود. [لغت نامه]

مُرْتَل آواز خوشنوا. [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت نامه]

مرثیه خوان آن که مرثیه خواند. [لغت نامه]

مرثیه خواندن نوحه و مرثی در مراسم عزاداری

لاکنت اذالم اک فی الحب کذاک

اجفو لتجافیک وارضی لرضاک

درباز گشت ترصیع بدین بیت شد:

ای شاه جهان جهان به کامت بادا

خورشید و مه و مهر غلامت بادا

تا مدت دوران فلک خواهد بود

این سکه سلطنت به نامت بادا

فروداشت بر این بیت بود:

خلدالله ملک مولانا

باسط الامن ناشر العدل

و مستزاد بر این شعر مولانا خواجه الکججی بر حسب درخواست او و چون شش مصراع است هر مصراعی در یک آواز مرکب از دو پرده است.

آوازه نوروزی مرکب از پرده حسینی و پرده اصفهان:

گل چو بیرون آمد از خلوتسرای خویشتن

آوازه گوشت از پرده حجاز و بزرگ:

عالمی را دید مشتاق لقای خویشتن

آوازه سلمک از پرده عشاق و راست:

بر سریر حسن شد سلطان خوبان چمن

آوازه گردانیه از پرده عراق و زنگوله:

مست حسن خویش و مغرور هوای خویشتن

آوازه مایه از نوا و بوسلیک:

تا نگردی فانی اندر عشق همچون کجج

آوازه شهناز از پرده راهو و زیرافکن:

کی توانی حکم کردن بر بقای خویشتن

اگر خواهم که شرح و بیان فضایل و کمالات پسندیده

یار همدم موافق غمگسار، افتخار و پیشوای

هنرمندان اول و آخر، که سریر هنرمندی مستقل

است، و مملکت روحانی سلیمانی را با الحان

روح پرور داوودی در تحت تصرف در آورده و جباران

این قسم را که هریک در هنر خویش سربه فلک

هشتم می‌افراشتند، به ضرب موسیقی رام کرده،

سلطان الحفاظ ذوالقنون عصر، فیلسوف زمان کمال

المه، والدین عبدالقادر ادام‌الله سعادته، کنم، نوعی

باشد از تکلف و تکلیف، در نظر اهل بصیرت و طایفه

شهیدان کربلا، به آهنگ خاص خواندن. [لغت نامه]

مردان نام نوایی از موسیقی قدیم ایران، که در کتب قدما مذکور است. در موسیقی ردیفی این روزگار، گوشه یا لحنی به این نام به ثبت نرسیده است.

مرد خای کلیمی یکی از شاگردان موسی کاشی بود که در نواختن کمانچه ماهر، و پس از مدتی تعلیم گرفتن در ردیف موسیقیدانان قرار گرفته است و در دسته استاد خود موسی کاشی همناوای می کرده است. [از کورش تا پهلوی، عزیزشعبانی]

مُرشد در اصطلاح زورخانه، اصولدار زورخانه که با طبلی و آوازی و اشعاری محرک و مهذب، ورزشکاران را به ورزش دارد و اصول نگاه دارد. آن که در زورخانه اصول با ضرب نگاه می دارد و اشعار حماسی و اخلاقی با اوزان خاصی که با حرکات هر ورزشی جداگانه موافقت دارد می خواند. طبّال گود.

مرشد بر سکویی به نام سردم که مشرف بر گود زورخانه است، چهار زانو یا دوزانو بنشیند و حرکات ورزشکاران را با خواندن اشعاری مهیج و متناسب به اصول دارد و تناسب و هماهنگی دهد.

در عرف عام، شعبده بازان و معرکه گیران و مسئله گویان و نقالان و سخنوران و مداحان را با لقب «مرشد» می خوانند: مرشد ماشاء الله، مرشد حسین، ... [لغت نامه]

مُرشد نوازندگی ضرب در زورخانه ها اکنون به عهده کسی است که به او «مرشد» می گویند، لیکن پیش از این، کلمه مرشد یا کهنه سوار به کسی اطلاق می گردید که معلم و مربی ورزشکاران بود. پس از آنکه در اواخر عصر صفویه، اصول تصوف بیش از پیش در ورزشخانه ها رواج گرفت، کهنه سوارها عنوان «مرشد» یافتند و چون ورزشهای باستانی رو به انحطاط رفت، مرشدها ضرب گرفتن را نیز به عهده گرفتند [دو مقاله درباره موسیقی، حسین مشحون، ص ۳۰]

آفرین باد به گفتار خوش کهنه سوار

آن پسر خوانده پویای ولی در همه کار
لُنگ بر دوش چو آید به میان میدان
چوب تعلیم به کف وای به حال رندان [میرنجات]

مُرشد، هما بانو هما مرشد یکی از لیسانسیه های موسیقی در رشته پیانو از هنرستان عالی موسیقی است. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی، ص ۱۱۶]

مُرصع خوانی به آوازی اطلاق می شود که شعر و مقام با بینش تمام برگزیده می شود. تحریرها و غلتهای و ریزه کاریهای آواز، بجا و بموقع اجرا می گردد. [حافظ و موسیقی، حسینعلی ملاح]

قصه قبضه شمشیر تو دارم به میان
گوش کن گوش که رفتم به مرصع خوانی [قدسی مشهدی]

آنچه گویند در این قصه مرصع خوانیست
جام جمشید نبوده است به از ساغر ما [بهار عجم]

مرضیه متولد تهران است. تعلیمات اولیه آواز را نزد اسماعیل مهرتاش شروع و سپس نزد استاد ابوالحسن صبا و عبدالله دوامی به تکمیل آن همت گماشت. اولین کنسرت خود را به دعوت ملک الشعرای بهار، به همراهی استاد صبا و حسین تهرانی، در شهرستانهای رشت و گرگان برگزار نمود که مورد استقبال قرار گرفت. مرضیه ترانه های زیادی در رادیو خوانده است که در بین آنها، قسمی از ترانه های قدیمی را شامل می شود، بیشتر مورد پسند است. مرضیه در بین خوانندگان روزگار خویش، از وجهه خاصی برخوردار است و این مقبولیت به علت عدم شرکت در مراسم عروسی و کافه ها و کاباره ها بوده است.

مُرغ سغدی کنایه از رود و بربط.
چو دیر آمد آواز مرغان به گوش
از آن مرغ سغدی برآور خروش [نظامی]

رود و بربط [لغت نامه]

مُرغ طرب، مُرغ مطرب کنایه از مغنی و سازنده و خواننده. [برهان قاطع، لغت نامه]

مَرغُک نام سرودی است. [لغت نامه]

نام نوایی از موسیقی قدیم ایران، که در کتب متقدمان آمده است ولی از چگونگی لحن آن اثری در دست نیست.

نام سرودی است از موسیقی. [آندراج. غیاث اللغات] **مَرغُول** تحریر و پیچش آواز و نغمه را هم گفته‌اند و آواز مطربان و خوانندگان.

نوعی از آواز خاص مطربان که با پیچیدگی باشد. [لغت نامه]

تحریر و پیچش نغمه و آواز مطربان و خوانندگان و مرغان را مرغول و مرغوله خوانند. [برهان قاطع].

بشنو که مطربان چمن راست کرده‌اند

آهنگ چنگ و بریط و مرغول نای و نی [حافظ]

تو و دست دستان و مرغول مرغان

که آن غول صد دست دستان نماند [خاقانی]

مَرغُول کردن تحریر کردن و نغمه خواندن.

خدای را که زواعظ سؤال فرمایند

که با کراهِت الحان چرا کند مرغول [شاه قاسم. لغت

نامه]

مَرغُوله غلت و تحریر در صوت (ویراسیون) و در ساز.

مالش. پیچش در نغمه.

سرت گردم ای مطرب خوبی

که مرغوله خوانی و مرغوله موی [ظهوری]

کنون کز سر سر و پای صنوبر

کشد مرغ مرغوله و لاله ساغر [امیدی] نغمه پیچان و غلتان.

نوعی آواز خاص مطربان که با پیچیدگی باشد.

مجازاً به معنی نغمه مطربان از جهت پیچ و تابی که در اوست.

آوازی که در حلق گردانند. تحریر.

در صحن چمن چو گل فشاندند

مرغوله بلبلان گشودند [فیاضی، لغت نامه]

مَرَق نوایی از موسیقی قدیم، که تنها نام آن برجای مانده است، از چگونگی نغمه آن اثری باقی نیست.

سرود کنیزان و فرومایگان. [اقرب الموارد]

سرود گدایان [السامی]

مَرَقَصَة آنجای که برقصند؛ مرقصه صوفیه. [لغت نامه]

مَرگَب خوانی اجرای یک آواز در چند مقام با دستگاه است که خواننده یا نوازنده با رعایت تمام حالات و ریزه کاریهای هر گوشه از دستگاه با آوازی شروع نموده، پس از اجرای گوشه‌های دیگر، دوباره به همان آواز اول برگشت نموده و آن را پایان دهد. [حافظ و موسیقی. حسینی ملاح].

در یک مایه اشاره‌هایی سریع به مایه‌های دیگر بشود و این امر چنان ملایم و لطیف انجام شود که به گوش شنونده محسوس یا نامطبوع نباشد و تصور تغییر مایه هم به وجود نیاید. [دو مقاله درباره موسیقی.

حسن مشحون. ص ۸۰.]

مَرگَب خوانی چندمایگی. [لغت نامه]

مرکز آموزش موسیقی نام مراکزی که در مرکز هر استان، برای ترویج و گسترش و آموزش موسیقی، در ادارات فرهنگ و هنر ایجاد شده بود. هر مرکز تحت نظر یک کارشناس موسیقی که از طرف وزارت فرهنگ و هنر تعیین می‌شد، عهده‌دار آموزش و تشکیل گروه موسیقی در محل بود و هر کارشناس چند نفر از هنرمندان محلی را برای امر تدریس و نوازندگی، در استخدام داشت. [— کارشناس

موسیقی]

مرموتونیکم یکی از ترانه‌های عاشقانه بویراحمد و ممسنی است. این ترانه اشعار مخصوصی ندارد، لکن مصراع آخر آن ثابت است و همواره خوانده می‌شود:

Moderato





شب شبنم زمین نم 'ونه' مریم بانو جان ای
 نخواستہ یار دلم غم که نوونه مریم بانو جان ای
 نخواستہ یا به مثل نرسه 'لیمو مریم بانو جان ای
 هر چه دست بزنی و ندونه 'مریم بانو جان ای
 این کار چه کاره مریم بانو جان ای
 دلم بی قراره مریم بانو جان ای
 مریم بانو یکی از ترانه های گریان، که در دهات بالا
 جاده و کرد محله معمول است:



کچا 'ترا چیه' چادر ندرانی^۲
 مریم بانو جانی ای
 سمند سواری متر 'ندرانی

۱- حبس ۲- نمی شود ۳- نرسیده ۴- او ۵- نمی دهد
 ۶- ترا ۷- چیست ۸- نداری ۹- مهر

نیزم بُنگت کنم نه خود می آیی واخ
 تف بغیر و صفتت چه بی وفایی واخ
 مر موتونیکم یار خومی گم دودر بفرما بالا
 مروارید نام نوایی از موسیقی قدیم، که در کتب
 متقدمان مذکور است. در موسیقی ردیفی فعلی ایران،
 گوشه ای به این نام وجود ندارد.

نام یکی از آهنگهای فارسی: [لغت نامه]
 مروارید کرمانی، عبدالله مرورید
 کرمانی یکی از موسیقیدانان بوده است بعضی از
 ترانه های او مثل «سر مست و یقم چاک» چنان
 مشهور شده بود که سرایی نبود در هرات که از این
 ترانه خالی باشد. [بدایع الوقایع. ص ۴۳۸.]

خواجہ شهاب الدین عبدالله مروارید کرمانی
 متخلص به «بیانی»، منشی و خطاط و موسیقیدان و
 شاعر دوره تیموری است. [مکتب وقوع در شعر
 فارسی. احمد گلچین معانی.]

مروای نیک به معنی فال نیک
 لحن بیست و دوم از سی لحن بارید. [برهان قاطع.]
 چو بر مروای نیک انداختی فال
 همه نیک آمدی مروای آن سال [نظامی، لغت نامه]
 نغمه ای از موسیقی قدیم ایران، که فقط نام آن بر
 جای مانده است. در موسیقی کنونی ایران، گوشه یا
 لحنی به این نام وجود ندارد.

لحن بیست و دوم از سی لحن بارید است. [برهان
 قاطع]
 بود مروای نیک اندر دو و بیست
 همان سه بیست نامش مشکمالی است [ملک الشعرای
 بهار:]

مروادشتی گوشه ای از دستگاه همایون است. به
 شماره ۳۷ در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی
 معروفی به چاپ رسیده است.

مریم بانو ترانه های زیادی به نام مریم بانو در شمال
 خوانده می شود، که این هم یکی از آنهاست و با اشعار
 دوبیتی مازندرانی آورده می شود:

عربی به هر چیز لوله شکل که در آن بتوان دمیده
اطلاق می‌شود، چنان که در زبان فارسی نیز چنین
چیزی را نای می‌گوئیم. به همین جهت در موسیقی
هر آلت بادی چوبی را به عربی مزمّار و به فارسی نای
خوانده‌اند. [فرهنگ معین]

در خروشم زصیت آن معشوق
در سماع ز صوت آن مزمّار [اوحّدی مراغای]
تا به درخانه تو در گه نوبت

سیمین شندف زنند وزرین مزمّار [فرخی]
کس از و بانگ او بنشنودی
گر نبودی میان تهی مزمّار [سنائی]
نوی بارید و ساز بریط و مزمّار

طریق کاسه گرو راه ارغنون و سه تار [خاقانی]
مز به کسر اول و سکون ثانی در لغت به معنی مکیدن
است با دهان و مزمّار ترکیبی است فارسی ابتدا
بنوازندگی نای یا سیه نای اطلاق گشته و بعدها نام
خاصی برای نای شده است و ترکها آن را مرقان
استعمال می‌کنند.

همی تا برزند آواز بلبلها به بستانها
همی تا برزند قالوس خنیاگر به مزمرها [منوچهری]
قاریان ز الحان ناخوش نظم قرآن برده‌اند
صوت را در قول همچون زیر مزمر کرده‌اند [سنائی]
نای، ج: مزامیر. نی که آن را می‌نوازند.
نای که بززند. سورنا. نفیر. پراع قصابه.
مثقال. قوال. بوری. دو دو که.

در موسیقی، هر آلت بادی چوبی را به عربی مزمّار و
به فارسی نای خوانده‌اند. زخمه هر آلت سرور.
آواز نیکو و سرود. سرود و شعری که با بی نوازند.

[لغت نامه]

مزمّار الرّاعی نای چوپانان. [فرهنگ ناظم الاطبا،
لغت نامه]

مزمّار اوحّد نام یکی از آهنگها. [لغت نامه]

نی که در آن نوازند. نای نوازندگی.
در زبان عربی به هر چیز لوله شکل که در آن بتوان
دمید اطلاق می‌شود، چنان که در زبان فارسی نیز

مریم بانو جان ای
آی مریم بمیره تنه مار^۵
تاتر نوینه^۶ این زار

مزامیر جمع مزمّار. نایها و دفها یا سرود و آواز نیکو
در عرف جمع ساز مطربان را گویند.

به نغمه‌های مزامیر عشق او مستم
شراب و صلب دایم مرا شده است حلال [سنائی لغت
نامه]

نیهای نوازندگی. سرودها و اشعاری که با بی نواخته
شود. [فرهنگ معین]

اما سماع طبیعی آن است که مزامیر زنند و سرود و
غزل گویند.

[المعجم فی معاییر اشعار المعجم. ص ۹۰.]

مزمّار نام نوابی از موسیقی قدیم بوده که در کتب
متقدمان ذکر آن آمده است ولی در موسیقی فعلی
ایران، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.
نام یکی از گوشه‌ها و آهنگهای موسیقی ایران. [لغت
نامه]

مزمّار مرقان. ترکی شده موزیکان (موزیک + ان)،
دسته‌ای از سازهای مختلف بادی (چون شیپور و
غیره) که با طبل و سنج در موزیک نظامی باهم
نوازند. موزیک. یک دسته از سازهای مختلف
موسیقی که باهم نوازند و مخصوص فوج نظامیان
است. این لفظ محرف موزیک فرانسوی است که با
الف و نون فارسی جمع بسته شده از این جهت به آن
موزیکان هم گویند. گاه از باب ذکر کل و اراده جزء
بریک ساز بادی نظیر شیپور نیز اطلاق شود. [لغت
نامه]

مزمّار نچی مرقانچی (مزمّار + چی علامت نسبت در
ترکی) کسی که مزمّار می‌نوازد. کسی که در دسته
مزمّار (موزیک نظامی و یا موزیک شبیه خوانی و
عزاداریهای مذهبی) یکی از سازها را می‌نوازد.
موزیکچی. [لغت نامه]

مزمّار نی که در آن نوازند. نای نوازندگی. در زبان

چنین چیزی را نای می‌گوییم. به همین جهت در موسیقی هر آلت بادی چوبی را به عربی مزار و به فارسی نای خوانده‌اند. [آلات موسیقی قدیم ایران. مجله موسیقی، دوره سوم، شماره ۱۳ ص ۷۰.]

سرود و شعری که با نای نوازند. چاک نای، خم. حنجره. چاک صوت. [فرهنگ معین]

مِزْمَر ساز عود. بریط.

مخفف مزار است که به معنی نای باشد.

نای که در آن نوازند.

برمن از فرقت حرام بود

نالۀ نای و نغمۀ مزمَر [مسعود سعد، لغت نامه]

مِزْمُور نای و سرود. [مزامیر، لغت نامه]

مِزْمَر بریط. عود. ج: مَزاہِر. گران.

چوبی که بدان می‌زنند و می‌نوازند. آلتی که می‌نوازند آن را، دف بزرگ. قسمی از آلات موسیقی. زدستان قمری در او بانگ عنقا

ز آواز بلبل در او زخم مزمَر [ارزقی، لغت نامه].

مُزین الدوله، میرزا علی اکبر خان میرزا علی اکبر خان مَزین الدوله، نقاشباشی، معلم نقاشی و معلّم زبان فرانسه در دارالفنون بود. وی مترجمی «لومر» فرانسوی را نیز در امر تدریس موزیک نظام در دارالفنون به عهده داشت.

نامبرده از چهره‌های جالب فرهنگی و هنری ایران در نیمه دوم قرن سیزدهم هجری می‌باشد و آثار هنری ارزنده‌ای از وی به جای مانده است. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی ابراهیم صفائی، ص ۲۱.]

مُزْد گانی نغمه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که تنها نام آن بر جای مانده است. در موسیقی ردیفی کنونی ایران، لحن یا گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

مست انگیز نوایی از موسیقی قدیم است در موسیقی ردیفی موجود ایران لحنی به این نام وجود ندارد.

چنگوار آهنگ برکش راه مست انگیز را

راه مست انگیز بر زن مست بی‌گه خیز را [سنائی]

مستانه لحن یا گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که تنها نام آن به یادگار مانده است. از چگونگی نوای آن

اثری در موسیقی ردیفی موجود نیست.

مُسْتَراد یکی از الحان موزون، و آن لحن پانزدهم است از موسیقی قدیم ایران. بدان که لحن بردو قسم است: موزون و غیر موزون. اما موزون آن باشد که مقرون بود به «دوری» از ادوار ایقاعیه و غیر موزون، نغمه خلاف آن، و آن را «نواخت» خوانند.

اما لحن موزون آنچه مشهور است هفده است.

۱- پیشرو ۲- صوت ۳- نقش ۴- عمل ۵- بسیط ۶- قول ۷- غزل ۸- قول مرصع ۹- کل النغم ۱۰- کل الضروب ۱۱- کلیات ۱۲- نوبت ۱۳- ترانه ۱۴- فروداشت ۱۵- مستزاد ۱۶- ریخته ۱۷- نشید عرب [صفی‌الدین ارموی. الادوار فی الموسیقی، ترجمۀ محمداسماعیل بن جعفر اصفهانی. مجله موسیقی، سال ۱۳۳۹.]

امیر علیشیر را غزلی است، مستزاد که خواجه عبدالله صدر مروارید آن را صوتی بسته بود مشهور به «سرمست و یقم چاک» و اشتها آن صوت به مشابه‌ای بود که خانه و سرایی نبود در هرات که از این ترانه خالی باشد. حافظ قزاق این صوت را با قانون بنیاد کرد. [بدایع الوقایع، ص ۲۳۸.]

امیر علیشیر نوایی وزیر سلطان حسین بایقرا، طبق نوشته واصفی، موسیقیدان و تصنیف ساز بوده است اما در درجه اول شاعر بوده و شهرت او در شاعری است. «مستزاد» بر این شعر مولانا خواجه شیخ الکججی بر حسب درخواست او و چون شش مصراع است، هر مصراع یک آوازه مرکب از دو پرده است، آوازه نوروزی مرکب است از

[پرده حسینی و پرده اصفهان]:

گل چو بیرون آمد از خلوتسرای خویشتن

[آوازه گوشت از پرده حجاز و بزرگ]:

عالمی را دید مشتاق لقای خویشتن

[آوازه سلمک از پرده عشاق و راست]:

بر سریر حسن شد سلطان خوبان چمن

[آوازه گردانیا از پرده عراق و زنگوله]:

مست حسن خویش و مغرور از هوای خویشتن

زهیها، فانتزی برای ارکستر زهی، کنسرتینو برای ویولن و ارکستر و واریاسیونهای سمفونیک. [فعالیت‌های هنری در پنجاه سال. حسن شیروانی و پرویز منصوری ص ۱۶۸ - ۱۶۹].

مسعودیه ترانه‌های محلی بوشهر را با در نظر گرفتن تمام دقایق و ریزه کاری‌های آن به نت درآورده و به چاپ رسانیده است. همچنین چهارده ترانه محلی کردی دیگر را نیز چاپ و منتشر کرده است.

وی آوانویسی آواز موسیقی هفت دستگاه موسیقی ایرانی را هم به نت درآورده که توسط وزارت فرهنگ و هنر چاپ و منتشر شده است. صوت و آوازی این کتاب را محمود کریمی در هفت نوار خوانده است. ← کریمی، محمود]

مَسْقَطی، اسماعیل یکی از هنرمندان کرمانشاه، که دارای آوازی خوش، و از حسن صورت بهره مند بود و در مجالس و جشنهای عروسی، ویولن و تار و عود می‌نواخت. آواز هم می‌خواند. او دارای صوتی بم بود. [مجتبی فاطمیان]

مَسْکَل سازی را گویند که بعضی مردم از دهن و با هوای دهن به طریق موسیقار نوازند. ظاهرأ مصحف «مسکن» = مرغان (موزیک، موسیقی) باشد. [برهان قاطع، لغت نامه.]

مُسْلِم بن محرز، - ۱۴۰ ق. ابن محرز، مکنی به ابوالخطاب، متوفی به سال ۱۴۰ ه. ق. از متقدمان در هنر غنا و موسیقی، اصلش ایرانی است و پدرش مقیم مکه و از خدام کعبه بود. مسلم در مکه پرورش یافت سپس گاه در این شهر و گاه در مدینه به سر می‌برد. موسیقی را در مدینه فرا گرفت و در این فن استاد شد، سپس به ایران آمد و موسیقی ایرانی را تکمیل کرد. آن گاه به شام رفت و آهنگهای رومی را نیز فرا گرفت و از اختلاط موسیقی عربی و ایرانی و رومی نوعی موسیقی خاص و جالب به وجود آورد که در الحان و اشعار عرب مورد استفاده قرار گرفت و قبل از وی نظیر نداشت و چون شهرتش مقارن با صدر دولت عباسیان بود، مورد احترام و توجه آنان واقع

[آوازه مایه از نوا و بوسلیک]:

تا نگردي فانی اندر عاشقی همچون کجج

[آوازه شهناز از پرده راهوی وزیر افکند]:

کی توانی حکم کردن بر بقای خویشتن [عبدالقادر مراغی]

مُسْتَطَرِب آن که به آواز و سرود «حدی» شتران را به

طرب و حرکت آرد. [حدی، لغت نامه]

مُسْتَفْقَهَة زن همراه نوحه گر که جواب دهد او را.

[لغت نامه]

مُسْتَقَّة و مُسْتَقَّة آلتی که بدان چنگ و مانند آن

نوازند ← مَسَائِق. [لغت نامه]

مُسْتَق و مُسْتَق مَرْتَب مشته فارسی.

آلتی از آلات موسیقی چینیان که از انبویه‌هایی

مرکب بود و فارسیان آن را بیشه مشته می‌نامیده‌اند.

[مفاتیح العلوم خوارزمی، لغت نامه.]

مُسْتَقَه آلتی که بدان چنگ و مانند آن نوازند.

[فرهنگ معین]

مستوفی، محمدعلی یکی از شاگردان خوب آقا

غلامحسین است. چون شغل موسیقی حرفه او نبود،

به همین دلیل، شهرت زیادی کسب نکرد ولی تار را

بخوبی می‌نواخته است. [از کورش تا پهلوی. عزیز

شعبانی.]

مستوفی الممالک، بدری، ۱۳۰۰ - فرزند حسن

مستوفی الممالکی، متولد ۱۳۰۰ ش، بانوئی است

فاضله و شاعره که علاوه بر فنون ادب، به زبانهای

فرانسه و عربی آشنایی دارد و در موسیقی و گلدوزی

و دوزندگی نیز زبردست است. [گلزار جاویدان،

محمود هدایت. ج ۱، ص ۲۰۱.]

مسعودیه، محمدتقی پس از اتمام تحصیلات

مقدماتی، ویولن را در ایران یاد گرفت و دروس

هارمونی و کنترپوان را در کنسرواتوار دولتی پاریس

تحصیل کرد. رشته آهنگسازی را در مدرسه عالی

لابیزیک و رشته موزیکولوژی را در کُلن به پایان

رسانید. اهم آثار او عبارتند از: پنج آواز برای

سوپرانو و پیانو، تربو برای زهیها، دومومان برای

گشت و به وی «صناج العرب» می‌گفتند. در اواخر عمر به جذام گرفتار شد و منزوی گشت. [الاعلام. زر کلی. لغت نامه]

مُسمِعه زن سرود گوی. مغنیّه. کنیزک سرود گوی. [لغت نامه]

مُسیب خان ولد محمد خان شرف‌الدین اوغلی از اعظام امرای تکللو، و در دولت شاه طهماسب بهادر خان صفوی، مصدر خدمات شایان بوده و در موسیقی نیز مهارت داشته. [گلزار جاویدان. محمود هدایت. ج ۳، ص ۱۳۴۴]

ولد محمد خان شرف‌الدین اوغلی، از اعظام امرای تکللوست در دولت شاه طهماسب صفوی علاوه بر شاعری در موسیقی مهارت تمام داشته. [آتشکده آذر. ص ۲۱. لغت نامه]

مسیحی گوشه‌ای از دستگاه نوا، که در افشاری هم اجرا می‌شود. در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی این گوشه به شماره ۲۹ در دستگاه نوا و به شماره ۱۷ در آواز افشاری به چاپ رسیده است. مَشاق آن که موسیقی آموزد. آن که با اشارات و حرکات دست و سروتن به دسته نوازندگان دستور دهد.

معلم موسیقی که با حرکات دست یا چوبی که در دست دارد، اصول نگاه دارد. [لغت نامه]

مشایخی، علیرضا مقدمات موسیقی را به طور آزاد یاد گرفت، سپس به اتریش رفت و دوره کمپوزسیون آکادمی موسیقی وین را با موفقیت به پایان رسانید و برای مطالعه موسیقی الکترونیک، به آلمان رفت. پس از آن به ایران بازگشت و در دانشگاه تهران به تدریس پرداخت. آثار مشایخی عبارتند از:

۱- بوف کور برای ارکستر

۲- کنسرتو برای ارکستر

۳- یک سمفونی

۴- قطعه سه تمبک

۵- قطعه برای فلوت و سازهای ضربی [فعالیت‌های هنری در پنجاه سال. حسن شیروانی. ص ۱۷۱]

مُشتری خانم نام یکی از زنان فتحعلی‌شاه قاجار از اهل شیراز بود. او در هنر موسیقی استاد و به خوش آوازی شهره بود. هرگاه شاه عزم سفر می‌کرد، در دقایقی که لباس برتن و چکمه به پا می‌کرد، مشتری خانم آواز می‌خواند. به سال ۱۲۵۰ ق، وقتی شاه راهی اصفهان بود، مشتری به عادت معهود شروع به خواندن آواز کرد و نخستین بینی را که با آهنگی پردرد خواند، این بود:

تو سفر کردی و خوابان همه گیسو کردند

از فراق تو عجب سلسله‌ها برهم خورد

فتحعلیشاه شنیدن این شعر را به فال بد گرفت، و بیحال شد. لحظه‌ای بر زمین نشست و بی‌اختیار گفت: انا لله و انا الیه راجعون درین که چراغ عمرم بزودی خاموش می‌شود، و چنان شد که گفته بود. چه، روز پنجمین به نوزدهم جمادی‌الآخر ۱۲۵۰ قمری سه ساعت پیش از در آمدن شب در اصفهان درگذشت.

[طرفه‌ها، اقبال یغمائی. ص ۹۲-۹۳]

مُشتک نوعی از آلات موسیقی ضربی بوده است.

نوعی آلت موسیقی از زیدک خوش آرزو.

مُشتک زن کف زن. شخصی که با آهنگ موسیقی دو کف دست خود را بکوبد. کسی که مشتک زند.

مُشته ارغنون. موسیقار. سازی بوده به جای یک نای چند نای در آن تعبیه می‌شده و در آن واحد، دو یا سه نای آنها را به صدا درمی‌آمد. [حافظ و موسیقی. حسینی ملاح.]

حسینی ملاح.]

چغانه.

مُشربسی اصفهانی اسمش میرزا ملک، مشهدی‌الاصل و اصفهانی‌المولد. از منشیان شاه عباس صفوی است. گویند در موسیقی ربط کامل داشته.

[آتشکده آذر. ص ۹۷. لغت نامه]

میرزا ملک، اصلش از مشهد و مولدش اصفهان است. گویند از منشیان شاه عباس صفوی بوده. در علم موسیقی دست داشته. [گلزار جاویدان. محمود هدایت. ج ۳، ص ۱۳۵۰]

کنسرواتوار ژنو زیر نظر پرفسور پل میشل آغاز کرد. در سن نوزده سالگی به نیویورک رفت و در دانشگاه آلفا به تحصیل اقتصاد پرداخت. پس از پایان این رشته در همان دانشگاه موسیقی را نیز ادامه داد و ریچارد ماکسفیلد در رشته موسیقی الکترونیک به او درس می‌داد و هنری کاول راهنمای وی در قسمت تئوری شد. سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۴ زمانی بود که فرهاد نخستین تجربیات یادگیری آهنگسازی و رهبری ارکستر را به کمک تعلیمات کارل بامبر یاد گرفت. موسیقی دود کافونیک رشته دیگری بود که در کنار آهنگسازی و رهبری به مطالعه آن پرداخت. در سال ۱۳۴۱ اولین کنسرت فرهاد مشکوۀ در نیویورک برگزار شد. آن گاه مطالعه موسیقی را در کنسرواتوار موسیقی سانتاچلیپا (رم) زیر نظر استاد فرانکو فرا گرفت. فرهاد مدت شش سال در ایتالیا ماندگار شد و در این مدت موسیقی چند فیلم مستند را ساخت که خود رهبری آن را به عهده داشت. یکی از این فیلمها «داستان تا نکردی» بود که در سال ۱۳۴۵ شمسی توانست جایزه اول فستیوال را به دست آورد. در این ایام فرهاد توانست دوره عالی رهبری ارکستر را در آکادمیا کیجیانا در شهر سیه‌نا ایتالیا به پایان رساند. در سال ۱۳۴۶ جایزه بین‌المللی رهبری ارکستر فلورانس برای رهبران جوان را دریافت کرد. از آن پس به ایران مراجعت و ابتدا رهبری ارکستر مجلسی رادیو تلویزیون ملی ایران را برعهده گرفت و در سومین جشن هنر شیراز جایزه این جشن را نیز احرار نمود. در پنجمین جشن هنر ارکستر «لارزیدانس دولاهه» را رهبری کرد. در فستیوال روایان فرانسه با رهبری ارکستر مجلسی رادیو تلویزیون ملی ایران پیروزی ویژه‌ای به دست آورد. [از کورش تا پهلوی، عزیز شمعی].

مُشکوی نام نوابی و لحنی از موسیقی. [آندراج، لغت نامه]

مُشکویه نام لحن بیستم از سی لحن بارید است. در موسیقی ردیفی ایران گوشه یا لحنی به این نام وجود

مُشرقی، - ۱۰۵۰ ق. ملک مشرقی قزوینی شاعر و منشی خاص شاه عباس اول و در نوازندگی نیز استاد بود. نامبرده در سال ۱۰۵۰ ق. در اصفهان درگذشت. [زندگانی شاه عباس اول، نصرالله فلسفی ج ۲، ص ۳۰]

مُشقی دَسْتَمال نام نوعی رقص است که در بستک و نواحی آن منطقه متداول است و رقصنده با دستمالی در دست به اجرای حرکاتی متنوع و با آهنگی مخصوص می‌پردازد.

مشکاتیان، پرویز ۱۳۳۴ - به سال ۱۳۳۴ ش در نیشابور متولد شد. از اوان کودکی به مشق سنتور پرداخت. سپس از محضر نورعلی خان برومند و داریوش صفوت تلمذ کرد. آن گاه به مرکز حفظ و اشاعه موسیقی راه یافت و موسیقی را حرفه خود قرار داد.

مُشکدانه نام لحنی از لحن بارید. بعضی فرهنگها آن را لحن بیست و دوم از سی لحن بارید دانسته ولی به ترتیبی که نظامی در «خسرو شیرین» آورده، لحن دهم از سی و یک لحن بارید می‌شود.

چو برگشتی نوای مشکدانه

خن خن گشتی زبوی مشک خانه [نظامی، لغت نامه]

مُشکمالی نام لحن بیست و چهارم است از سی لحن بارید. در صورت الحان باریدی که نظامی گنجوی در «خسرو شیرین» آورده نام لحن سیزدهم است.

[برهان قاطع، لغت نامه]

نام یکی از الحان باریدی نوازنده خسرو پرویز پادشاه ساسانی. در موسیقی ردیفی این روزگار گوشه‌ای به این نام موجود نیست.

چو بر مشکویه کردی مشکمالی

همه مشکو شدی پر مشک خالی [نظامی]

بود مروای نیک اندر دو و بیست

همان سه بیست نامش مشکمالی [ملک الشعرای بهار]

مُشکوة، فرهاد، ۱۳۱۶ - به سال ۱۳۱۶ شمسی به دنیا آمد. در سن هشت سالگی برای تحصیل به سوئیس سفر کرد و یک سال بعد مشق ویولن را در

ندارد.

چو بر مشکویه کردی مشکمالی

همه مشکو شدی بر مشک خالی [نظامی]

نام نوایی از موسیقی.

نام نوایی از سی لحن بارید. [لغت نامه]

مُشکویی به معنی آخر مشکویه است که نام نوایی و

لحنی از موسیقی باشد. [برهان قاطع، لغت نامه]

مُشگدانه نام یکی از الحان بارید نوازنده دربار خسرو

پرویز پادشاه ساسانی. گویند نام یکی از کنیزان

شیرین بوده

چو بر گفتی نوای مُشگدانه

ختن گشتی زبوی مُشگ خانه [نظامی]

دوده را ماه بر گوهان نشانه

بود یک بیست نامش مُشگدانه [ملک الشعرای بهار]

مُشیر همایون ← شهردار، حبیب الله، ۱۲۶۸ -

مِصری نوایی از موسیقی قدیم، که فقط نام آن برجای

مانده است. در موسیقی ردیفی کنونی این روزگار

گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

مُصطخب به هم آمیختن آواها، اصطخب در موسیقی

قدیم ایران کلمه‌ای بوده است برابر «کوک کردن» یا

همنوا ساختن تارهای ساز و آن دو گونه بوده است:

۱. اصطخبات معهود (کوک متعارف و معمول)

۲. اصطخبات غیر معهود (کوک غیر معمول)

[حافظ و موسیقی. حسینعلی ملاح]

مُصطَفَق تارهای عود جنبیده از زخمه. [لغت نامه]

مُصَنِّف سازنده نقشها در اصول و الحان موسیقی

کیست آن مرد مصنف که ز بسیاری چهل

نکند فرق نوار از سرود حیوان [شفائی، لغت نامه]

مِضْرَاب آلتی کوچک فلزی که به وسیله آن بعضی از

آلات موسیقی مانند تار و گیتار را می‌نوازند. مِضْرَاب

تار از جنس برنج است و ته آن را با موم و براده آهن

آغشته می‌کنند برای سفت شدن موم در دست

نوازنده، مِضْرَاب قانون به شکل انگشتانه است و در

انگشتان شاهد هردو دست قرار می‌گیرد.

مِضْرَاب سنتور از دو قطعه چوب به طول ۲۰

سانتیمتر با فرم ویژه‌ای ساخته می‌شود.

مِضْرَاب عود از پر طاوس یا مرغان دیگر و گاهی از

جنس نایلون تهیه می‌شود.

چو می‌رود حرکاتش ملایم است چنان

که وقت ناز کی نغمه جنبش مِضْرَاب

مِضْرَاب در کف من و من این دو پنجه را

امشب به اشتیاق جمال تو می‌زنم وحشی

علامت حرکات مِضْرَاب در تار و سه تار و سنتور

چنین است:

۸ علامت مِضْرَاب راست

۷ علامت مِضْرَاب چپ

T علامت ریز در تار

علامت ریز در سنتور

نک مِضْرَاب کنایت از سخن بی‌موقع گفتن است.

مِضْرابی: آلائی که به وسیله مِضْرَاب صدای آن

استخراج شود.

چنان اضداد با هم سازگارند

که رگ با بیشتر مِضْرَاب و تار است

مِضْرَاب کشیده تو بر ساز

جویی است که آتشم کند باز [مکتبی]

بیخودی هرگز به کام خود می‌نابی نخورد

از نوا افتاد ساز عیش و مِضْرابی نخورد [میرزادری]

منم کز فیض جانم چون شراب لعلگون گردد

به هر شریان که مِضْرابی رسانم ارغنون گردد [طالب

آملی]

تا به حدی عشقباز نغمه‌ام کز بعد مرگ

می‌زنم مستانه بر تار کفن مِضْرَاب را [طالب آملی]

ناله بر ساز خویش می‌رقصد

درد بر تار رگ زد این مِضْرَاب [ظهوری]

مِطَارِبَه جمع مطربه. زنان آواز خوان و ساززن

[مناقب. ص ۳۰۱]

مِطَبَّل به شکل طبل و دهل. [فرهنگ ناظم‌الاطباء،

لغت نامه]

مِطْبُوع در موسیقی قدیم ایران فواصل مطبوع را

«ملائم» می‌نامیدند. فواصل مطبوع بر سه نوع

است: ۱- مطبوع کامل ۲- نیمه مطبوع ۳- نامطبوع.

فواصل همصدا اکتا و درست فواصل مطبوع کامل هستند.

فواصل همصدا، بزرگ و کوچک، نیم مطبوع هستند.

فواصل همصدا کاسته و افزوده، نامطبوع هستند.



مطرب بطرب در آورنده. کسی که نواختن ساز و خواندن آواز را پیشه خود سازد و مردم را به نشاط در آورد. مغنی. [فرهنگ معین]

سرود گوینده. آن که سرود گوید و کسی را به طرب می آورد. اهل طرب و مغنی و آواز خوان و ساز زن و رقاص. آن که دیگری را به خوش صدایی و غنا به طرب آورد. به نشاط در آورنده. طرب آور. رامشگر. رامشی. خیاگر [لغت نامه]

به سر تربت من بامی و مطرب بنشین تا به بوبیت ز لحد رقص کنان برخیزم [حافظ]

مطرب همین طریق غزل گو نگاه دار کاین ره که برگرفت به جایی دلالت است [حافظ]

وقت طرب خوش یافتم آن دلبر طناز را ساقی بیار آن جام می مطرب بزن آن ساز را

مطرب کجاست تا همه محصول زهد و علم در کار بانگ بربط و آوازی کنم [حافظ]

این مطرب از کجاست که برگفت نام دوست تا جان و جامه بذل کنم بر پیام دوست [سعدی]

مطرب بزم حریفان دغل کردند مست

ز آن سبب مضراب را برسیم آخر می زنند

از جام می روشن، وز زیر و بم مطرب

از دیبۀ قرقوبی، وز نافۀ تاتاری

در زمجره شد چو مطربان بلبل

در زمزمه شد چو موبدان قمری

ماند ورشان به مطرب کوفی

ماند ورشان به مَقری بصری

مطربا گر تو بخواهی که میت نوش کنم

به همه وجهت، سامع شوم و گوش کنم

می سوری بخواه کآمد رش

مطربان پیش دار و باده بکش [خسروی]

نوای مطرب خوش زخمه و سرودی غنج

خروش عاشق سرگشته و عتاب نگار [مسعودی]

تا مطربان زنند لبینا و هفت خوان

در پرده عراق و سرزیر و سلمکی [میرزائی]

یکی مطربی بود سرکش بنام

به رامشگری در شده شاد کام [فردوسی]

بر سبزه بهار نشینی و مطربت

بر سبزه بهار زند سبزه بهار [منوچهری]

نو آیین مطربان داریم و بر بربطهای گوینده

مساعد ساقیان داریم و ساعدهای چون فله

[منوچهری]

روزگار شادی آمد مطربان باید کنون

گاه ناز و گاه راز و گاه بوس و گه عناق [منوچهری]

نوروز بزرگم بزن ای مطرب امروز

زیرا که بود نوبت نوروز به نورز [منوچهری]

دانا به سخنهای خوش و خوب شود شاد

نادان به سرود و غزل و مطرب و قوال [ناصر خسرو]

تو درمانی آنجا که مطرب نشیند

سزد دگر بیری زبان جری را [ناصر خسرو]

گر به قیاس من و تو بودی مطرب

زنده نمادی به گیتی از پس مؤذن [ناصر خسرو]

نشاندۀ مطرب زیبا فکنده مهرۀ لعل

به پای ساقی گلرخ به دست باده ناب [مسعود سعد]

مطربان از زبان بربط گنگ

زخمه را ترجمان کنند همه [خاقانی]

چنبر دَف شود فلک مطرب بزم شاه را

۱- آوازی و قیل و قال ۲- کوتران ۳- قرآن خوان

ماه دوتا به بر کشد زهره سه تای نوزند [خاقانی]

چهارم چون صبوری کردی آغاز

در آن پرده که مطرب گشت بی ساز [نظامی]

چو مطرب به سوز کسان شاد باش

ز بند خود از سروی آزاد باش [نظامی]

مطربانشان از درون دف می زنند

بحرها در شورشان کف می زنند [مولوی]

مطرب عشق این زند وقت سماع

بندگی بند و خداوندی صداع [مولوی]

مجلس ما دگر امروز به بستان ماند

مطرب از بلبل عاشق به خوش آوازی به [سعدی]

مطربی دور از این خجسته سرای

کس ندیده دوباره در یک جای [گلستان]

کز پرده عشاق و صفاهان و حجاز است

از حنجره مطرب مکروه نزیب [سعدی]

مُطْرِیَه زنی که مردان را به شادی و طرب آرد.

[غیاث اللغات]

زن مطرب، خواننده یا نوازنده زن. در ادوار گذشته خصوصاً عهد قاجاریه، دسته زیادی از زنان مطربه می زیستند که در مجالس مخصوص بانوان به مطربی می پرداختند.

روح الله خالقی مؤلف «سرگذشت موسیقی ایران»، در جلد دوم این کتاب تحت عنوان «زن و هنر» از صفحه ۴۶۵ تا ۴۶۸ از کتاب خود را به زنان مطربه اختصاص داده است.

زنی که مردان را به شادی و طرب آرد.

تأنیث مطرب. [لغت نامه]

مُطْرِیَه فَلَك ناهید، ستاره زهره که بر فلک سوم تابد

و آن را مطربه فلک گویند. [غیاث اللغات]

سماع ناهید آخر ز مردمان که شنید

که خواند او را اخترشناس خنیاگر [لغت نامه]

مُطْرِیَه کاشغری که مشاطه هم گفته اند، در سرای

طغان شاه می زیسته و سر حلقه رامشگران و

خنیاگران بوده. [گلزار جاویدان، محمود هدایت، ج ۳،

ص ۱۳۶۴]

مُطْرِیَه همدانی آقا علی اکبر از آزادگان همدان و

طالبان فقر است در نواختن نای بی همتا است.

روزگاری رفته که در این «فن» «هنر» مانند و نظیر

ندارد، گاهی به نظم غزل می پردازد. از آنجمله است:

با خویش دشمن آن که شود آشنای دل

آری رضای خویش کجا و رضای دل

گر جستجوی این دل گمگشته می کنی

در زلف خود بجوی که آنجاست جای دل [مجمع

الفصحا، ج ۲، ص ۴۲۵]

مُطْرِیَی آوازخوانی و سرود گویی، مغنی گری و ساز

زنی.

بر گل نوزندواف مطربی آغاز کرد

خواند به الحان خوش نامه پا زند و زند [سوزنی]

گفت من رقص ندانم بسزا

مطربی نیز ندانم بدرست [خاقانی]

رو مسخرگی پیشه کن و مطربی آموز

تا داد خود از کهر و مهتر بستانی [عبیدزاکانی]

مطربی در عهد شاه عباس در ایران آوازخوانی و

نوازندگی و رقصیدن را دور از نجابت و شرافت

می پنداشتند و اینگونه هنرمندبها را زشت و ناپسند و

شایسته مطربان می شمردند و اگر گاه در جمع

دوستان یگانه به پایکوبی بر می خواستند یا سازی

می زدند و آوازی می خواندند، بیشتر به صورت

شوخی و مسخرگی و برای سرگرم ساختن دوستان

بود. [زندگانی شاه عباس اول نصرالله فلسفی، ج ۲،

ص ۳۶]

مُطْرِیَی قزوینی از شاعران دوره شاه عباس اول که

تصنیف ساز بوده است. [زندگانی شاه عباس اول،

نصرالله فلسفی، ج ۲، ص ۴۸]

مُطْلَق دست باز، سیم هر سازی را که بدون گذاشتن

انگشت به صدا در آورند، دست باز نامند که در

موسیقی قدیم آن را (مطلق) اطلاق می کردند.

صفتی برای گوش و قدرت شنوایی، تشخیص دقیق

زیر و بمی هر صوت موسیقی بدون یاری گرفتن از

صوت معلوم دیگر و قیاس گرفتن از آن. [چگونه از

موسیقی لذت ببریم، برویز منصوری]

مطلوبی، محمد، ۱۳۲۰ - محمد مطلوبی فرزند اصغر متولد سال ۱۳۲۰ در تهران است. نواختن سنتور را نزد داریوش صفوت آغاز کرد و از محضر منوچهر صادقی و محمد حیدری هم کسب فیض نموده است.

پایه تار و ضرب و ویولن هم آشنایی دارد. **مظفرالدین شاه** چند سال پس از جلوس مظفرالدین شاه، کسانی تصنیفهایی در هجو او ساختند و به پیرزن سیاهی به نام «حاجی قدم شاد» که سابقاً سرپرست سازنده‌ها و نوازنده‌های ناصرالدین شاه بود و اکنون دسته مطربی داشت، دادند، که در محالس عیش و طرب بخواند و این زن کنیز، آن تصنیف را می‌خواند و مطربها دنبال آن را می‌گرفتند.

برگ چغندر او شده

آبجی مظفر او شده

دور، دور، و دور، شه بین

امیر بهادر شه بین

چادر و چاقچورش کنید

از شهر بیرونش کنید [از صبا تا نیما. آرین بور. ج ۲ ص ۱۵۸]

داستان به گوش شاه رسید و این زن را احضار و او را وادار کرد همان تصنیف را بخواند. چون خواند به دستور شاه هر دو پای او را نعل کردند و در عمارت دوانیدند. [علی جواهر کلام. اطلاعات هفتگی، شماره

۸۴۷]

مظفر خنج سلطان ملک‌شاه را دبیری بود که او را مظفر خنج خواندندی و مولد او دیهی بود از دیه‌های کوبان که آن دیه را جلنا باد نویسند و آن دهی است مختصر در دامن کوهی و این مظفر خنج، مردی ادیب و عاقل و حکیم و فاضل بود و رباب نیکوزدی. [هدایق الحقایق. شرف‌الدین رامی تریز ص ۲۱۱]

معارفی، عبدالله یکی از هنرمندان قرن اخیر که در نواختن تار مهارت بسزایی داشت. او سالها به اجرای کنسرت در محافل مختلف پرداخت و مدتی هم به امر

تدریس و تربیت شاگردان خود اشتغال داشت. عبدالله معارفی دارای سه فرزند هنرمند به نامهای مسعود، منصور و منوچهر است که سالها به نام برادران معارفی، به اجرای برنامه‌های موسیقی در رادیو تهران و محافل دیگر پرداختند. عبدالله معارفی در سالهای اشتغال به کار موسیقی، سگی را پرورش داده بود که پس از نواختن تار شروع به استخراج صداهایی از دهان خود می‌کرد و با این ابتکار جالب با استقبال زیادی مواجه شد.

معارفی، مسعود مسعود معارفی فرزند عبدالله معارفی در سال ۱۳۲۹ ش، در سمت هنرآموز آموزشگاههای تهران به کار اشتغال داشت.

مسعود در آبادان کلاس موسیقی تدریس و ویولن دایر کرد و به تربیت علاقه‌مندان این ساز پرداخت.

معارفی، منصور، - ۱۳۶۳. فرزند عبدالله معارفی، تار را نزد پدر خود آموخت و سالها در مجامع هنری و رادیو همراه پدر و برادران خود مسعود و منوچهر معارفی در ارکستری به نام برادران معارفی نوازندگی می‌کرد. در اواخر عمر به سمت کارشناس موسیقی وزارت فرهنگ و هنر در چند شهرستان به کار هنری خود ادامه داد. وی در موقع هنرنمایی پرده‌های تار را در جلو چشم شنوندگان ساز خود پاره می‌کرد، آن گاه به نواختن می‌پرداخت. در جوانی از این گونه شیرینکاریها داشت. وی در سال ۱۳۶۳ ش درگذشت.

معارف آلات موسیقی، وسایل طرب. [فرهنگ معین]

نواختنیها چون عود، طنبور، آلات موسیقیه ذوات الاوتار. [لغت‌نامه]

معارف جمع معزفه، نویسندگان ایرانی و عرب سازهایی را که دارای سیمهای باز (اوتار مطلقه) بوده، تحت عنوان معارف ذکر می‌کرده‌اند ولی در طی زمان این کلمه معنی وسیعتری به خود گرفت و به کلیه سازهای زهی و حتی در بعضی موارد به سازهای بادی هم اطلاق می‌شده است. [مجله

موسیقی، لغت‌نامه]

مَعْبِد، - ۱۲۶ ق. ابن وهب (متوفی به سال ۱۲۶ هـ. ق) از موسیقیدانان معروف در صدر اسلام است. اصل او از موالی است در مدینه نشأت یافت، در اوان جوانی گوسفند چرانی می‌کرد و گاهی به تجارت می‌پرداخت و چون نبوغش در موسیقی آشکار شد، بزرگان مدینه بدو اقبال کردند. سپس به شام رفت و به امرای آنجا پیوست و مقامی بلند یافت. وی عمری طولانی پیدا کرد و در اواخر عمر آوازش قطع گردید. [اعلام، زرکلی، ج ۳، ص ۱۰۵۴]

یکی چون معبد مطرب، دوم چون زلز رازی سوم چون سنی زرین، چهارم چون علی مکی [منوچهری]

تا یاد کنند اهل دانش

از شعر عبید و صوت معبد [لغت‌نامه]

مُعْتَدِلَه نوایی از موسیقی قدیم ایران که تنها نام آن به یادگار مانده است. از چگونگی لحن آن اثری در دست نیست. و یا احتمالاً یکی از حالات و یا به یکی از فواصل اطلاق می‌شده.

مُعْتَمِدی، مهین دخت، ۱۳۰۸ - دوشیزه مهیندخت معتمدی متخلص به مهین، متولد سال ۱۳۰۸ ش در سنندج است اصلش از کردستان و فرزند عطاءالله معتمدی، کارمند پیشین وزارت دارائی است. به فن موسیقی آشناست.

این شعر از اوست:

چون نغمه دل به ناله سازم نبسته‌ای
تا من ترا چو گریه نهان در گلو کنم [گلزار جاویدان.
محمود هدایت ج ۳، ص ۱۴۷۴]

مهیندخت معتمدی ویولن را نزد حسین یوسف زمانی یاد گرفت. شعر زیر را گویا برای استاد خود گفته باشد.

به روی شانه خم شد
سری پر شور و شیدایی
ویولن را کفی بگرفت
با مستی و شیدایی

برون آورد از هر سیم

آهنگی مسیحانی

چه گویم خود که بر بود از

دلم صبر و شکیبانی

مهیندخت معتمدی کتابی بنام (راز اشک) شامل اشعار خود را نیز به هزینه شخصی چاپ و منتشر نموده است.

مُعْرِید گوشه‌ای از دستگاه چهارگاه است. در کتاب «هفت دستگاه» موسیقی ایران ردیف موسی معروفی به شماره ۳۶ جزو دستگاه چهارگاه به چاپ رسیده است.

مَعْرُوف گوشه‌ای است از شعبه همایون. [بهجت الروح، ص ۱۳۲. لغت‌نامه]

معروفی، جواد فرزند موسی معروفی، از دیپلمه‌های هنرستان عالی موسیقی ملی در رشته پیانو است و در هنرستان عالی موسیقی به تدریس اشتغال دارد، معروفی سالها با رادیو همکاری نزدیک داشته و برای برنامه گلها آهنگهایی ساخته و تنظیم کرده است. آثار مهم معروفی آهنگهای زیر است:

۱- راپسودی در اصفهان

۲- ژیل

۳- خوابهای طلایی

۴- راک و ماهور

۵- فانتزی شماره ۲

۶- پرلود اصفهان

معروفی، موسی، ۱۲۶۸ - ۱۳۴۴. فرزند محمد اسماعیل اتابکی (امین‌الملک) در سال ۱۲۶۸ در تهران تولد یافت و بعداً نام خانوادگی معروفی را برای خود انتخاب کرد. در سن ۲۸ سالگی برای یادگیری تار نزد درویش خان رفت. ردیفهای موسیقی را بخوبی یاد گرفت. چنان استعدادی از خویشتن نشان داد که به اخذ مدال طلای تبریزین که معمولاً درویش خان به شاگردان درجه اول خود می‌داد، نایل گردید. پس از این دوره شخصاً کلاس موسیقی تأسیس نمود و خط نت را نزد حسین هنگ‌آفرین

سازهایی است که کمتر به دست نوازندگان دوره گرد افتاده و به همین جهت در مجالس انس ایران و خلفا بیشتر مورد قبول واقع شده است. جمع، معارف. [مجله موسیقی، دوره سوم، شماره ۱۰، ص ۳۱، لغت نامه].

معشوق نام نوایی از موسیقی قدیم ایران است که در کتب متقدمان مذکور است. در موسیقی ردیفی کنونی ایران گوشه یا لحنی به این نام وجود ندارد. **معکوس** عکس فاصله راست مسافت بین دو نت را فاصله گوینده اگر نت دوم را، یک اکتاو پایین آورند، عمل معکوس انجام می شود. مجموع فواصل راست و معکوس مساوی است با عدد ۹.

معکوس دوم بزرگ «هفتم کوچک» خواهد شد.

معکوس سوم بزرگ «ششم کوچک» خواهد شد.

معکوس چهارم درست «پنجم درست» خواهد شد.

معکوس پنجم درست «چهارم درست» خواهد شد.

معکوس ششم بزرگ «سوم کوچک» خواهد شد.

معکوس هفتم بزرگ «دوم کوچک» خواهد شد.

معکوس بزرگ کوچک می شود.

معکوس کوچک بزرگ می شود.

معکوس درست درست می شود.

معکوس کاسته افزوده می شود.

معکوس افزوده کاسته می شود.

افزوده کاسته کوچک بزرگ دومها

افزوده کاسته کوچک بزرگ سومها

تحصیل کرد. در مراجعت استاد علینقی وزیری از اروپا که مدرسه موسیقی بنیانگذاری شد، معروفی به مدت دو سال در این مدرسه تعلیم گرفت. در سال ۱۳۱۱ بصلاح دید و توصیه استاد وزیری هفته ای چند ساعت تدریس به معروفی محول گردید. در سال ۱۳۲۰ مجدداً در هنرستان عالی موسیقی بر امر تعلیم پرداخت و سرپرستی نوازندگان رادیو به ایشان محول گردید. در این موقع بود که به دریافت مدال درجه اول فرهنگ مفتخر شد. هنگامی که به همت و کوشش روح الله خالقی هنرستان موسیقی ملی تأسیس شد، معروفی استادی رشته تار و سه نار را بعهد گرفت. معروفی حدود ۲۰۰ آهنگ از قبیل ترانه، رنگ و پیش در آمد تصنیف نموده که اکثر آنها اجرا شده و یا به چاپ رسیده است. معروفی هفت دستگاه موسیقی ایران را جمع آوری و به نت در آورده است که از طرف هنرهای زیبا (وزارت فرهنگ و هنر) در یک کتاب جامع با مقدمه و توضیحات مشروح و علمی دکتر مهدی برکشلی به بهترین نحو ممکن به چاپ رسیده است.

موسی معروفی در سال ۱۳۴۴ در تهران در گذشت.

موسی معروفی در مورد چگونگی جمع آوری و تألیف کتاب «هفت دستگاه»، مطالب جالبی از خود به یادگار گذاشته است. [هفت دستگاه]

میرالدین یزدی از شاعران دوره شاه عباس اول که موسیقیدان بود. [زندگانی شاه عباس اول، نصرالله

فلسفی، ج ۲، ص ۴۸]

مِعْرَاف رودها که بزنند. معرَفة. جمع: معارف. چغانه. قسمی طنبور. [معرَفة، لغت نامه]

مِعْرَفة آلتی از آلات موسیقی ذوات اوتار در عراق. آلتی موسیقی در قدیم. جوهری و دیگران نوشته اند که معرَفة را مثل بریط و طنبور می نوازند، یعنی با انگشت یا با مضراب، مؤلف مفاتیح العلوم اظهار می کند که معرَفة سازی است متعلق به مردم عراق در حالی که نویسنده دیگر آن را از آن مردم یمن داند. مؤلف آغانی تذکر می دهد که معرَفة از جمله

مُعِينُ الْبُكَاءِ کسی که تعزیه را اداره می‌کرد. تعزیه گردان، توضیح آنکه تعزیه رژیسوری داشت که کار رئیس ارکستر را هم می‌کرد. لباس اشخاص را برای نقش‌های مختلف او تعیین می‌کرد. ترتیبات مقدماتی یا به عبارت اروپایی «میزانسن» هم از وظایف او بوده در اواخر قاجاریه این کارها را شربت‌دارباشی که یکی از اعضای دارالنظاره (خوانسالاری) و به لقب معین‌البکاء هم سرافراز بود اداره می‌نمود. [لغت‌نامه]

معینی کرمانشاهی، رحیم، ۱۳۰۱ رحیم معینی کرمانشاهی به سال ۱۳۰۱ ش در کرمانشاه متولد شد. وی یکی از ترانه‌سرایان رادیو است، که اشعار زیادی روی آهنگ موسیقیدانان معاصر سروده که از بهترین آنها می‌توان از ترانه‌های زیر نام برد:

برق و خرم از همایون خرم خواننده پروین
طاووس از پرویز یاحقی خواننده مرضیه
نگاه مستی از لشکری خواننده دلکش
بگذشته از تجویدی خواننده دلکش

معینی کرمانشاهی یکصد و چهل غزل از آثار خود را بنام «ای شمعها بسوزید» به چاپ رسانیده که توسط انتشارات سنائی منتشر گردیده است. و غزل مشهور «عجب صبری خدا دارد...» که چند تن از خوانندگان رادیو آن را خوانده‌اند، در آن کتاب مندرج است.

مَغَانِی جمع عامیانه مُغَنِّیه.

زنان سرودگوی. غنا کنندگان و سرایندگان. [لغت‌نامه]

مُعَبَّرَه گروهی که شعر می‌خوانند به الحان مختلف و مردم را به طرب و رقص می‌آورند. [فرهنگ ناظم‌الاطبا، لغت‌نامه].

مُعَرَّد آنکه بلند بردارد آواز را و طرب‌انگیز سازد. و در گلو گرداند آواز را.

آواز خواننده و سرود گوینده و طرب آورنده.

[لغت‌نامه]

مَغْرِفَه نوعی ارغنون بادی بوده است که در مواقع



معلمان چکوسلواکی با تأسیس دوره عالی

هنرستان به منظور تکمیل گروه آموزشی و هم سطح کردن برنامه‌های هنرستان با کنسرواتوارهای اروپا، به پیشنهاد سرگرد مین باشینان (رئیس هنرستان) ده نفر استاد موسیقی از چکوسلواکی برای تدریس در هنرستان استخدام شدند و یک قرارداد سه ساله با آنان تنظیم گردید و در سال ۱۳۱۸ ش در هنرستان عالی موسیقی به تدریس پرداختند.

- ۱- کارل کوبلز. استاد آواز
- ۲- کارل یان زویک. استاد ویولن
- ۳- رودلف اوبالش. استاد ترمپت
- ۴- واتلاوکوناس. استاد هارپ و قره‌نی
- ۵- یارسلا ولیچک. استاد ابوا
- ۶- خانم ماریا گران فلورا. استاد هارپ
- ۷- ژوزف اشمولیک. استاد ویولن سل
- ۸- فرانسوا هلسل. استاد کنترباس
- ۹- ژوزف اسلاوک. استاد ترمپون
- ۱۰- نام نفر دهم بدست نیامد. [تاریخچه هنرستان

عالی موسیقی. ابراهیم صفائی. ص ۸۰]

مَعْنَوِی نام نغمه‌ای از موسیقی قدیم است که در کتب متقدمان آمده ولی در موسیقی ردیفی موجود ایران گوشه یا لحنی به این نام وجود ندارد.

مُعِيرُ الْمَمَالِکِ دوستعلیخان معیرالممالک بن دوستمحمدخان معیرالممالک بن دوستعلیخان نظام‌الدوله... از بسطام است. ولادتش به سال ۱۲۹۳ ق در تجریش اتفاق افتاد... از موسیقی بهره‌ای بسزا داشت. [گلزار جاویدان، محمود هدایت. ج ۳ ص

مخصوص می‌نواخته‌اند و صدای رسایی داشته است. مغلوب گوشه‌ای از دستگاههای سه‌گاه و چهارگاه، این گوشه بعد از مخالف می‌آید و اوج مخالف است. پس از مغلوب دوباره به گوشه مخالف رجعت می‌شود، سپس به اول دستگاه بازگشت به عمل می‌آید.

نام یکی از دو شعبه مقام عراق و نام شعبه دیگر مخالف است. [فرهنگ نظام]

مغنی آلتی مرکب و مقتبس از قانون و نزهت و ریاب. [لغت‌نامه]

بصورت تخته چهارگوشی است که بیست و چهار وتر بر آن بسته‌اند و پهلوی هر وتری وتر دیگر باندازه نصف آن می‌بندند و به کمک این اوتار آهنگهای زیر و بم به وجود آورند.

سازی بوده به شکل جعبه مستطیلی که بیست و چهار سیم روی آن بسته می‌شده و آنها را روی خرکهای جداگانه سوار کرده و در کنار هر سیم، سیم دیگری به اندازه نصف آن می‌بسته‌اند، که اکتاو آن کوک می‌شده و بهمین علت در وقت نواختن دارای صدای مطبوعی بوده است. [مجله موزیک ایران، سال ششم، شماره ۱ ص ۵۱]

نام آلتی موسیقی از کثیرالآوتارها [لغت‌نامه]

سازی است اگر چه مطلقاً دارد، اما بر روی آن گرفت توان کردن و آن را دسته نباشد و هیأت آن چون تخته‌ای بود مطول که بر آن اوتار بندند و اوتار آن اکثر بیست و چهار باشد و هر وتر را وتری دیگر یلی آن باشد که نصف مقدار آن باشد، لاجرم نغمات آن زیر و بم معاً مسموع شود. [مقاصدالاحسان، عبدالقادر مراغی].

مغنی سرودگویی، مطرب و سرود گوینده.

سرود گوینده و سراینده و غنا کننده و مطرب و آواز خوان.

آن که کار او غنا باشد. خواننده. خنیاگر.

نوابی، قوال، آوازه‌خوان.

چوپار اندر حدیث آید به مجلس

مغنی را بگو تا کم سراید. [حافظ، لغت‌نامه]

مغنی غنا به معنای سرود و آواز و موسیقی است و

مغنی به معنای سرودگویی آواز خوان و بطور کلی موسیقیدان است. [حافظ و موسیقی حسینعلی ملاح].

مغنی کجایی به گلبانگ رود

بیاد آور آن خسروانی سرود

مغنی بزن آن نوآیین سرود

بگو با حریفان به آواز رود

مغنی نوای طرب ساز کن

به قول و غزل قصه آغاز کن

مغنی از آن پرده نقشی بیار

بین تا چه گفت از درون پرده‌دار

مغنی دف و چنگ را ساز ده

به آیین خوش نغمه آواز ده

مغنی ملولم دوتایی بزن

به یکتایی او که تایی بزن [حافظ]

مغنی بدل کن به نی ساز عود

که عود تو از من بر آورد دود [میرزا قاسم گنابادی]

مغنی بیا در جهان دور تو

غم آباد دل بزم خسرو ز تو

نکیسا صفت نغمه پرداز شو

به ناهید کلکم هم آواز شو [نوعی حوشانی]

مغنی یکی نغمه پرداز شو

بر آری از خود و جمله تن ساز شو [صفی اصفهانی]

مغنی شنیدم من از چنگ راست

که بنیاد دنیای دون بر فناست [اوجی کشمیری]

ز شادی همی در کف رود زن

شکوفه شکافنده شد از چمن

مغنی در آمد به آواز رود

همی خواند این خسروانی سرود

بخوان یک غزل یار قوال ما

که باشد مناسب به احوال ما [فردوسی]

نوای مغنی و آواز رود

روان را همی داد گفتمی درود [فردوسی]

پر آتش دل ابر و پر آب چشم

خروش مغنی و جستن به خشم [فردوسی]

با نعره اسبان چه کنم لحن مغنی

با نوفه گردان چه کنم مجلس و گلشن [ابراهیم یزاز]

چنوبر کشد نعره اندر چرا خور

مغنی بسوزد کتاب آغانی

بسازای مغنی ره دلپسند

بر اوتار این ارغنون بلند [نظامی]

مغنی بیا چنگ را ساز کن

به گفتن گلو را خوش آواز کن [نظامی]

مغنی بر آهنگ خود ساز گیر

یکی پرده ز آهنگ خود باز گیر [نظامی]

مغنی بیار آن نوای غریب

نو آیین تر از ناله عندلیب [نظامی]

چو یار اندر حدیث آید به مجلس

مغنی را بگو تا کم سراید [سعدی]

مَغْنِی نام آلتی موسیقی از کثیرالآوارها.

آلتی مرکب و مقتبس از قانون و نزهت و ریاب.

سازی است که اگرچه مطلقات دارد اما بر روی آن

گرفت توان کردن و آن را دسته‌ای نباشد و هیأت آن

چون تخته‌ای بود مطول که بر آن اوتار بندند و اوتار

آن اکثر بیست و چهار باشد و هر وتری را وتری دیگر

یلی آن آن باشد که نصف مقدار آن باشد، لاجرم

نغمات آن زیر و بم معاً مسموع شود. [لغت‌نامه]

مَغْنِیَة تأنیث مغنی. ج. مغنیات.

زن سرودگوی و غنا کننده [لغت‌نامه]

مفتاح، مهدی، ۱۲۸۸ - در سال ۱۲۸۸ ش در تهران

متولد شد.

دیپلمه هنرستان عالی موسیقی و لیسانسیه

دانشسرای عالی است. در سال ۱۳۱۹ در دانشکده

هنرهای زیبا آغاز خدمت نموده و سال بعد به سمت

دبیر موسیقی و سرود و بازرسی موسیقی دبیرستانها،

منصوب شد. در سال ۱۳۲۳ به ریاست دفتر اداره

موسیقی کشور برگزیده شد و در سال ۱۳۲۶ مدیریت

بخش متوسط هنرستان عالی موسیقی را به عهده

گرفت. در سال ۱۳۳۱ به سمت ناظم هنرستان

موسیقی انتخاب و تدریس تاریخ موسیقی و زبان

انگلیسی را نیز انجام می‌داد. در سال ۱۳۳۶ به

معاونت و دو سال بعد نیز به ریاست هنرستان

برگزیده شد و تدریس قانون را هم به عهده گرفت.

مهدی مفتاح، اولین کسی است که قانون را به روش

علمی تدریس می‌کرده و کتابی نیز درباره دستور

قانون تألیف نموده است. مفتاح مدتی سرپرستی

یکی از ارکسترهای وزارت فرهنگ و هنر را به‌عهده

داشت و سالها رهبری ارکستر را در رادیو تلویزیون

ملی دارا بود که این ارکستر را برای قدردانی از

خدمات او به نام گروه مفتاح نامیدند. [تاریخچه

هنرستان و هنرکده ملی، ابراهیم صفائی]

مهدی مفتاح، با روح انگیز، صفحانی پر کرده است

که معروفترین آنها آواز دشتی است و چهار مضرب

بسیار زیبایی را نیز با ویولن اجرا کرده است، همچنین

اتودهای مفیدی ساخته است که نعرین آنها تکنیک

نوازندگان ویولن را نیز ارتقا می‌دهد، در ضمن از

زیبایی هم برخوردار است. مفتاح آهنگهای زیادی

در زمینه موسیقی ایرانی ساخته که به وسیله ارکستر

سازهای ملی اجرا شده است.

مفتاح آهنگ — اعتمادی، ابوالقاسم

مُفَخَّم، محمود محمود مُفَخَّم ملقب به مُفَخَّم الملک،

نواختن پیانو را نزد ناصر همایون آغاز کرد. بعد از

مدتی که مهارت پیدا کرد، به خواهر مظفرالدین شاه

به نام تاج السلطنه درس پیانو می‌داد. اواخر عمر که

از دربار اخراج گردید، در منزل خود کلاس پیانو دایر

کرد و به تربیت شاگردان پیانو پرداخت و از این

طریق امرار معاش می‌کرد. محمود مُفَخَّم علاوه بر

پیانو تار را نیز بخوبی می‌نواخت و این ساز را در

محضر آقا حسینقلی یاد گرفته بود. [از کورش تا

پهلوی. عزیز شعبانی.]

مُفَخَّم پایان، لطف الله، - ۱۳۶۳. لطف الله مُفَخَّم

پایان، استاد دانشگاه مشهد، از شاگردان استاد صبا

بود که ردیفهای استاد خود را با خط خوش نت

نویسی کرد. وی سرود آموزشگاهها، ۱۸ قطعه

پیش در آمد، ۲۲ قطعه ترانه‌های ملی، ۲۵ قطعه ضربی، ۶ قطعه آهنگ محلی دشت باوی و ۱۲ تصنیف لایبی لایی را نت نویسی و چاپ و منتشر کرد. کتابی هم به نام «آوازهای سنتی موسیقی ایران» که برای ویولن نوشته شده است توسط انستیتوی تحقیقات موسیقی شناسی ایران، فرهنگستان ادب و هنر منتشر ساخت. وی در سال ۱۳۶۳ ش درگذشت.

مقاصدالاحان تألیف عبدالقادر مراغی متوفی به سال ۸۳۸ ق که در سالهای اخیر به اهتمام تقی بینش بوسیله بنگاه ترجمه و نشر کتاب به چاپ رسیده است.

مقام لفظ مقام وجه تازی کلمه دستگاه است و گاهی به معنای موضع و محل قرار گرفتن انگشتان نوازنده نیز به کار رفته است و چون این مواضع که همان پرده‌های بسته شده بر دسته سازهاست، هریک معرف لحن یا آوازه یا شعبه‌ایست، از این رو همان گاه با مقام با مواضع که آغاز گشته تسمیه شده است. مانند از نخستین گاه - یا اولین پرده آغاز می‌شود و دو گاه از دومین پرده و سه گاه که از سومین پرده، و چهار گاه از چهارمین پرده و پنج گاه که از پنجمین پرده آغاز می‌گردد. [حافظ و موسیقی. حسینعلی ملاح.]

هریک از مقامات موسیقی از توالی یک ذوالاربع و یک ذوالخمیس تشکیل می‌شود و هریک مقام دوازده دایره را ملایم تشخیص کرده‌اند و آنها را مقامات اصلی می‌نامیدند.

- | | | |
|------------|-----------|-----------|
| ۱- عشاق | ۲- نوا | ۳- بوسلیک |
| ۴- راست | ۵- عراق | ۶- اصفهان |
| ۷- زیرافکن | ۸- بزرگ | ۹- زنگوله |
| ۱۰- راهوی | ۱۱- حسینی | ۱۲- حجازی |

«مقام یا جمع» در موسیقی قدیم ایران توالی هفت صدا با تکرار صدای اولی در آخر «مقام» یا «جمع» یا «دور» می‌نامیدند.

هریک از مقامات دوازده گانه نیز دارای دو شعبه

- | | | |
|------------|-----------|------------------------|
| بوده‌اند. | مقام | شعبه |
| ۱- عشاق | ۲- نوا | «زابل، اوج» |
| ۳- بوسلیک | ۴- راست | «نوروزخارا، ماهور» |
| ۵- عراق | ۶- اصفهان | «عشیران، نوروز صبا» |
| ۷- زیرافکن | ۸- بزرگ | «مربع، پنجگاه» |
| ۹- زنگوله | ۱۰- رهاوی | «رهاوی عراق، مغلوب» |
| ۱۱- حسینی | ۱۲- حجازی | «نیزیز، نیشابورک» |
| | | «رهاب، بیانی» |
| | | «نهف، همایون» |
| | | «چهارگاه، غزال» |
| | | «نوروز عرب، نوروز عجم» |
| | | «دوگاه، محیر» |
| | | «سه گاه، حصار» |
- مقامات دوازده گانه را با دوازده بروج سال مطابقت داده‌اند.

- ۱- مقام راست را به برج «حمل» نسبت داده‌اند
 - ۲- مقام اصفهان را به برج «ثور» نسبت داده‌اند
 - ۳- مقام عراق را به برج «جوزا» نسبت داده‌اند
 - ۴- مقام زیرافکن را به برج «سرطان» نسبت داده‌اند
 - ۵- مقام بزرگ را به برج «اسد» نسبت داده‌اند
 - ۶- مقام حجاز را به برج «سنبله» نسبت داده‌اند
 - ۷- مقام بوسلیک را به برج «میزان» نسبت داده‌اند
 - ۸- مقام عشاق را به برج «عقرب» نسبت داده‌اند
 - ۹- مقام حسینی را به برج «قوس» نسبت داده‌اند
 - ۱۰- مقام زنگوله را به برج «جدی» نسبت داده‌اند
 - ۱۱- مقام نوا را به برج «دلو» نسبت داده‌اند
 - ۱۲- مقام رهاوی را به برج «حوت» نسبت داده‌اند
- قطب‌الدین محمود شیرازی شش دایره دیگر را ملایم دانسته و به اسامی زیر موسوم کرده است:

- | | | |
|-----------|-----------|---------|
| ۱- زنگبار | ۲- گلستان | ۳- بهار |
| ۴- بوستان | ۵- عذری | ۶- وامق |
- مقامات دوازده گانه دارای شش «آوازه» بوده‌اند:
- | | | |
|---------|------------|----------|
| ۱- گوشت | ۲- گردانیه | ۳- نوروز |
| ۴- سلمک | ۵- مایه | ۶- شهناز |

زنگوله ۱۰- راهوی ۱۱- دوگاه ۱۲- نهاوند ۱۳-
سه‌گاه ۱۴- بوسلیک ۱۵- چهارگاه ۱۶- صبا ۱۷-
غزال ۱۸- نوا.

اسامی درجات گام که دارای هجده نت و هفده
فاصله بوده است:

۱- یگاه ۲- نیم بیانی ۳- نیم حصار ۴- عشیران
۵- نیم عجم ۶- عراق ۷- نیم ماهور ۸- راست ۹-

عشاق

نوا

بوسلیک

راست

عراق

اصفهان

ایزرگی

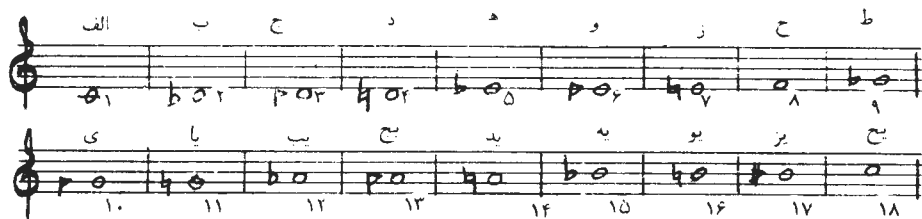
زیرافکند

زنگوله

راهوی

حسینی

حجازی



مقام‌ها معمولاً در سوریه و لبنان همان مقامهای مصری هستند تنها «عشاق مصری» تغییر نام داده و «حسینی بوسلیک» خوانده می‌شود.

هجده مقام در مراکش و تونس معمول است که هفده مقام آنها در بین مقامات مصری یافت می‌شوند.

سی و هفت مقام در جزیره العرب و عراق معمول است که پانزده مقام در بین مقامات مصری هستند و بیست و دو مقام در مصر وجود دارد. بدین قرار:

- ۱- جبوری ۲- دشتی ۳- منصوری ۴- سعید برقع
- ۵- ابراهیمی والحقابل ۶- کلکلی ۷- شوشتری ۸- عربیون عجم ۹- الحدید ۱۰- حجاز شیطانی
- ۱۱- العکبری ۱۲- محمودی ۱۳- عری بونی ۱۴- افشار کلکلی ۱۵- تهفت العرب ۱۶- زمزمی ۱۷- رمل
- ۱۸- المارنا ۱۹- شاورک ۲۰- صبا همایون ۲۱- ناوی ۲۲- زرافکند.

هر یک از دوازده قسم آواز اولی را مقام گویند و هر مقامی شعبی دارد. نامهای آنها در «نصاب» چنین به نظم درآمده:

«عشاق» «ومراقه» و «حسینی» است، چو «راست» در پرده «بوسلیک» «رهاوی» و «نوا» است

تا گشت رواج در «صفاهان» و عراق

«زنگوله»، «حجاز»، «کوچک» اندر برماست [شرح نصاب]

و نیز گفته‌اند:

در مقام اندر عدد هشت آمد و چار

دو شعبه هر مقامی راست ناچار [مجمع الادوار]

موسیقیدانان معاصر این کلمه را به جای کلمه مد فرانسوی که به همین معنی است به کار می‌برند.

مقامها در عصر بهرام پنجم ساسانی هشت واحد بوده است، بعد از اسلام دوازده واحد شده، و در پنجاه سال اخیر به هفت واحد، و سرانجام به پنج واحد، تقسیم گشته که به آنها دستگاه گویند این هشت واحد بنا به نوشته ابن خرداد به در رساله اللهو و الملاهی

- ۱- بهار ۲- بندستان ۳- ابرین (آفرین) ۴- ابرینه
- ۵- مادرسیان (ماه در بستان) ۶- نسیم ۷- قبه (گوه یا گوشت) ۸- اسیراس [حافظ و موسیقی، حسینی

ملاح]

پنجاه و دو مقام که در کشور مصر معمول است، بدین قرار است:

- ۱- یگاه ۲- فرحزا ۳- شت عشیران ۴- حسینی
- عشیران ۵- عجم عشیران ۶- شوق افزا ۷- طرز
- جدید ۸- عراق ۹- راحة الارواح ۱۰- دلکش
- خاوران ۱۱- فرحناک ۱۲- بسته نگار ۱۳- اوج
- ۱۴- راست ۱۵- سوزناک ۱۶- ماهور ۱۷- حجاز
- کار ۱۸- سازگار ۱۹- شورک ۲۰- نهاوند ۲۱-
- کردیلی حجاز کار ۲۲- نواثر ۲۳- نکریز ۲۴-
- پسندیده ۲۵- طرز نوین ۲۶- رهاوی ۲۷-
- نهاوند کبیر ۲۸- زنگوله ۲۹- کردان مصری ۳۰-
- نهاوند ۳۱- مرصع - سنبله نهاوند ۳۲- دلنشین
- ۳۳- بیانی ۳۴- صبا ۳۵- عشاق مصری ۳۶-
- قرجفار ۳۷- حجاز ۳۸- اصفهان ۳۹- حسینی
- ۴۰- محیر ۴۱- عجم ۴۲- باباطاهر ۴۳- عرض بار
- ۴۴- شهناز ۴۵- بوسلیک ۴۶- صبا بوسلیک ۴۷-
- کردی ۴۸- حسینی گلغذار ۴۹- سه گاه ۵۰- حزان
- ۵۱- مستعار ۵۲- مایه چهارگاه.

نظری به موسیقی. روح الله خالقی، جلد اول، ص ۶۲] و اما هر مقامی به خلاف اهل ریاضی از پیغمبری صلوات الله علیه پیدا شده و به آن پرده ناله و آه به درگاه اله می کرده اند.

۱- راست از حضرت آدم ابوالبشر (ع)

۲- عشاق از حضرت موسی (ع)

۳- عراق از حضرت یوسف (ع)

۴- کوچک از حضرت یونس (ع)

۵- حسینی از حضرت داود (ع)

۶- نوروزالعرب و حسینی از حضرت ابراهیم (ع)

۷- رهاوی از حضرت اسماعیل (ع)

و این هفت مقام تا زمان یزدجرد شهریار بود تا آنکه سعدالدین محی آبادی که در فن موسیقی مهمات تمام داشت مقامات را به دوازده رسانید در مقابل دوازده برج افلاک. [بهجت الروح]

در ایران یکی از معانی مقام، آهنگ موسیقی است و گویند فلانکس مقام می زند یا مقام می نوازد. یا گویند، مقامی خواند یا مقامی زد. در خراسان عوام الناس آن را «مُقوم» بضم اول گویند. و چنین به نظر می رسد که این معنی از مزدبستان در ایران باقی مانده باشد. که روزی «گاه» یعنی «گانه» را که یک معنی آن نیز مقام می باشد به عربی ترجمه کرده و آن را مقام نامیده باشند و چون گاه های مذکور با آهنگ موسیقی توأم بوده است و اشعار هجایی آن دارای همان موازنه و فواصل و قراین و قطع و سگوت، که در مقامات عربی می بینیم، بوده، از این رو «مقام خواندن» که ترجمه صحیح گاه خواندن است، از قدیم میان ایرانیان معروف گردیده است. در ادبیات فارسی نیز بلبل را به لقب «زند خوان» یعنی خواننده «گانه» و «اوستا» نامیده اند که می رساند، خواندن اوستا و زند، نوعی از موسیقی و مقامات بوده است، همچنانکه «بید خوانی» در هند عنوان خاصی دارد. بعدها مُستعَر به با صرف نظر کردن از جنبه مذهبی و آداب مزدیستی آن، همان معنی را رایج ساختند و سپس لغویون برای مقامه و مقامات وجه تسیمه

وضع کردند. مجلس گفتن یا خواندن قصص، در انجمنها با آهنگ یعنی به اصطلاح به تکیه به صوت نیز هنوز در بلاد اسلام معمول است و شک نیست که زهاد، در مجلس ملوک نیز سخنان خود را با آب و تاب مخصوص و با آهنگ ادا می کردند که بیشتر در شنونده تأثیر داشته باشد و عجب است که هنوز فقرا و گدایان در ایران و عرب سؤال، را با آهنگ و سجع و موازنه اظهار می دارند و این اثری است که از طرز ادای زهاد و فقرای حقیقی در مجالس و خانقاه ها باقی مانده است. مقامات از این قبیل خواندنهاست که یا برای قصه خوانی یا برای وعظ در مجتمعات عمومی ادا می شده است، و دارای اسجاع لطیف و الحان زیبا و عبارات مقبول و شعریات بوده و مقامه نویسان عرب هم از این معانی استفاده کرده و این نام را بر قصص موعظه خویش نهاده اند، زیرا آن را در مجالس و اندبه (انجمن ها) و محافل می خوانده اند، و مردم از آنها لذت می گرفته اند. اتفاقاً بین معانی که برای مقامات در کتب لغت آمده است، با اصل «قام» بَقَوْمُ قِیام» مناسبتی نیست و پیداست که این معانی بعد از عَلم شدن این اسم بر فقرات مذکور دست و پا شده است. [سبک شناسی ملک الشعرای بهار، جلد ۲، ص ۲۳۴ - ۲۳۵]

شاعری گمنام تأثیر مقامات را در اوقات مختلف چنین بیان داشته است:

ای مهت راز غالبه زنجیر

آفتاب به زیر پرده قیر

آخر شب ره حسینی ساز

صبحدم پرده رهاوی گیر

سپر زر به نیزه چون برسد

پرده راست گیر بی تأخیر

چاشتگه در عراق ساز آهنگ

تا شوی بر سریر عشق امیر

راست گویم ره مخالف را

در زوال ای صنم مدار حقیر

بوسلیک را نواز بعد زوال

ای ضمیر تو آفتاب منیر
 روی گلگون خور چو زرد شود
 ساز عشاق و بند من ببذیر
 وقت خفتن مخالفک بنواز
 تا نکورفته باشد شبگیر
 درخ از پرده صفاهان ساز
 چون شهاب افکند ز آتش تیر
 ساز هنگام نیمه شب ای ماه
 در نهانند از قلیل و کثیر
 کوکبی مروزی، دوازده مقام و شش آواز را در
 قطعه‌ای چنین آورده است:
 ز راه راست چو آهنگ می‌کنی بهحجاز
 ز اصفهان گذری جانب عراق انداز
 به ناقه زنگله در پرده رهاوی بند
 به بوسلیک حسینی صفت بر آر آواز
 مشو بزرگ ز روی نیاز کوچک باش
 وز آن مقام به عشاق بینوا پرداز
 گوشت و مایه گردانیه چو بر خوانی
 بیار پرده نوروز و سلمک و شهنواز
 به جان و دل شنواز کوکبی که بی‌تکلیف
 به چار بیت ده و دو مقام گفتا باز
 فرصت شیرازی، دوازده مقام را چنین توصیف کرده
 است:
 مقامات از عدد هشت و آمد و چهار
 دو شعبه هر مقامی راست ناچار
 حسینی کز مقامات است برتر
 دو گاه آمد قرینش با محیر
 مقام راست گنج رنج گاه است
 مبرقع لازمش با پنجگاه است
 نوا کزوی فتد اندر جهان شور
 بود نوروز خارا فرع ماهور
 بزرگ آمد چو چنگ ساز کرده
 همایون و نهفت از وی دو پرده
 رهاوی شد بنوروز عرب رام
 بنوروز عجم برد از دل آرام
 ز اصفاهان کسی کو گردد آگاه
 به نیریز و نشابورک برد راه
 حجاز آمد یکی نخل ثمردار
 سه گاه است و حصار آن نخل را بار
 چو سازی پرده عشاق را ساز
 نغم در زاول و در اوج پرداز
 پس از زنگوله اندر نغمه قوال
 نماید چار گاه آنگاه عزال
 حضیضی هست با هر اصل و اوجی
 چو دریا کش بود قمری و موجی
 عراق عشرت افزا است مطلوب
 گهی روی عراق و گاه مغلوب
 چو آمد بوسلیک از پرده راز
 عشیران و صبا را داد آواز
 مقام کوچک اردانی توانی
 که در رکب و بیات این بیت خوانی [فرصت شیرازی]
 راست خوان و راست روای مرد راه
 هم مرقع باشد و هم پنجگاه
 رو به اصفهان که بایی ای پسر
 نوز نیریز و نشابورک خبر
 در عراقم دشمنان منکوب شد
 تا مخالف پیش من مغلوب شد
 آنکه گوهرهای کوچک سفته است
 شعبه‌اش رکب و بیاتی گفته است
 در بزرگ آخر گل و قتم شگفت
 تا شنیدم از همایون و نهفت
 حاجیان را گشت آهنگ حجاز
 تا سه گاه آمد حصار اهل راز
 بوسلیک آهنگسازی نیک نام
 از عشیران تا سه گاه آرد پیام
 ناله عشاق تا در یافته
 زابل از اوج محبت یافته
 از حسینی تا حدیثی خوانده‌ام
 در دو گاه و در محبر مانده‌ام
 نغمه زنگوله کاهل حال خواند

موسیقی نواز. کسی که راههای موسیقی را می‌نوازد.

پرده نواز. نغمه پرداز

ساخته‌ام در ره عشق تو ساز

چاره این ره، رهن بساز [خواجو]

مُقَدَّسی، محمد، ۱۳۱۸ - محمد مقدسی فرزند

علی، متول سال ۱۳۱۸ در تهران است. ویولن را نزد

استاد ابوالحسن صبا و علی تجویدی و کمانچه را از

اصغر بهاری یاد گرفت.

با سه تار هم آشنایی دارد و هم اکنون (۱۳۶۳ ش) با

مرکز حفظ و اشاعه و اعتلاء موسیقی همکاری

می‌کند و به علاقه‌مندان ویولن تعلیم می‌دهد.

مقدمه در اول هر ترانه قسمتی موزیک در مایه همان

آهنگ برای تمهید مستمع نوشته و اجرا می‌شود، به

نام مقدمه. همیشه مقدمه کوتاه‌تر از اصل آهنگ

است. گاهی وزن و حرکت مقدمه با متن آهنگ

متفاوت است، ولی حتماً مقدمه در مایه و گام آهنگ

اصلی است.

قسمتی با وزن سنگین‌تر که غالباً در آغاز سنفونی‌ها،

کوارتت‌ها و سونات‌ها قرار داده شده که بیانی

مقدمه‌وار دارد. [چگونه از موسیقی لذت ببریم، پرویز

منصوری!]

مقدمه گلریز گوشه‌ای از دستگاه شور است. در

کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی به

شماره ۱۶ در دستگاه شور به چاپ رسیده است.

مقرعه برکوس و دمامه و دهل و نقاره اطلاق شود.

طبل. تبیره. (از مجله موسیقی شماره ۹۹)

براین ترتیب به مسجد جامع آمد، سخت آهسته،

چنان که به جز مقرعه و بردا برد مرتبه داوان هیچ

آواز دیگر شنوده نیامد. [بیهقی، ص ۲۹۲. لغت‌نامه]

مقرعه لفظی است برای کلیه آلات موسیقی ضربی

رزمی. مانند کوس دمامه، دهل، نقاره، این از کلمه

قرع به معنای زدن و کوبیدن مشتق گشته است.

[منوچهری دامغانی و موسیقی، حسینعلی ملاح.

«مجله موسیقی»، دوره سوم، شماره ۹۹، ص ۶۱]

مقرعه زن گشت رعد مقرعه او درخش

چارگاهم از برون عزّال خواند

از نوا نوروز خارا دور نیست

گوشه‌ای نیکوتر از ماهور نیست

از رهاوی پیش ارباب نغم

شد دو نوروز این عرب آن یک عجم

راست می‌گوید حمل نور اصفهان جوزا عشاق

کوچک از سرطان اسد با خونیہ نیریز از عراق

سنبله دارد حجاز و ماه میزان بوسلیک

عقرب و قوس از حسینی و رهاوی بی‌نفاق

جدی اندر زنگله باید بدلو اندر نوا

حوت را نیریز خواند با بزرگ بی‌نفاق [مولانا کوکی]

راه عراق سپر و ز دل غمی بدر کن

سوی حجاز بگذر از بهر وصل جانان

افکنده نغمه تو عشاق در حسینی

در بوسلیک آن به گردی کنون غزلخوان

از زنگله دل من پیوسته در خروش است

خاصه چو پرده سازی از نغمه صفاهان

ای اوستاد بریط من کوچک تو باشم

خواهم کنی بزرگم در بارگاه سلطان

قولی است بشنواز من شاید که راست باشد

در پرده رهاوی بانگ هزارستان

مقامات پرده‌های موسیقی و مقامات در موسیقی

چهار باشد: راست، عراق، زیرافکند، اصفهان، راست

رادو فرع باشد یکی زنگله دیگر عشاق. عراق را

دو فرع باشد یکی مایه، دیگر بوسلیک.

زیر افکند را هم دو فرع باشد یکی بزرگ و دیگری

رهاوی.

اصفهان را نیز دو فرع است یکی حسینی دیگری نوا.

[بهجت‌الروح، ص ۴۳، لغت‌نامه]

مقام شناس مقام شناس به موسیقیدانی اطلاق

می‌شده است که اکنون به او ردیف‌دان یا دستگاه

شناس می‌گویند. [حافظ و موسیقی حسینعلی ملاح]

چه راه می‌زند این مطرب مقام شناس.

که در میان غزل قول آشنا آورد [حافظ]

مقام نواز نوازنده مقامات موسیقی ردیفی. رهن.

مکث در بین قطعات موسیقی با این علامت «» نشان داده می‌شود و این مکث نباید به ریتم آهنگ لطمه‌ای وارد کند، بلکه لمحهای از زمان است و کمتر از مدت زمان سکوت دولاجنگ و سدلجنگ است.

مکی، علی ترانه‌سازی بوده است در دستگاه بویکر ربانی. و در ذیقعدۀ سال ۴۲۱ ق. اما نام این علی مکی در تاریخ بیهقی تصحیف شده به صورت «یکی» نگاشته شده است:.... ناصر و بغوی که با ما بودند و «یکی» بود (ظاهراً: و مکی بود) از ندمای این پادشاه و شعر و ترانه خوش گفنی و نام این علی مکی در یکی از قصاید منوچهری دامغانی آمده است: یکی چون معبد مطرب، دوم چون زلزل رازی سیم چون سستی زرین، چهارم چون علی مکی [تاریخ بیهقی، ص ۷۵].

[لغت نامه]

مگر دیج مگردیج اصفهانی در ساختن تار مهارت داشته است. [سرگذشت موسیقی ایران روح‌الله خالقی ج ۱]

ملایببخودی ملایببخودی گنابادی، شاهنامه خوان مشهور دربار شاه عباس اول بود و سالی چهل تومان مواجب داشت. [زندگانی شاه عباس اول، نصرالله فلسفی، ج ۲، ص ۲۷].

ملاح - حسینعلی ۱۳۰۰ - فرزند آقا بزرگ در سال ۱۳۰۰ ش در یکی از روستاهای بندرگز متولد شد. در سن چهارده سالگی نزد معلم نقاشی خود که به موسیقی هم وارد بود دروس اولیه ویولن را یاد گرفت. سپس در محضر اسناد ابوالحسن صبا و حسین یاحقی به تلمذ پرداخت. در مدرسه عالی موسیقی وزیری، ویولن را از فروتن راد و هارمونی را از روح‌الله خالقی یاد گرفت. و به اخذ دیپلم موسیقی نایل گردید. در سال ۱۳۲۶ جزو تک‌نوازان ویولن رادیو شد. در سال ۱۳۲۸ همکاری خود را با ارکستر انجمن موسیقی ملی آغاز کرد. به سال ۱۳۳۰ پس از تعطیل مجله چنگ «جمعاً چهار شماره مجله چنگ منتشر شده است» امتیاز هفته‌نامه «زنگ» را کسب کرد. محتوای این هفته‌نامه زنگ به انعکاس کارهای

غاشیه کش گشت باد غاشیه اودیم
زنند مفرعه به پیش پادشاه

دوال و پاردمش ازدها او [منوچهری]

چون برون تاخت چشمه روشن

حاجتی نیایش به مفرعه زن [سنائی]

پسر آذر است فرش فکن

پسر مریم است مفرعه زن [سنائی]

پیش قدر تو چرخ غاشیه کش

پیش حکمت زمانه مفرعه زن [جمال‌الدین عبدالرزاق]

رعد چاوش وار مفرعه زن

برق حنجر گزار می‌آید [کمال‌الدین اسماعیل]

بر درت تیغ بید و تخت چمن

برق نقاط و رعد مفرعه زن [محاسن]

مفرعه زدن طبل زدن. دهل زدن.

سال و مه در موکب او غاشیه خاقان کشد

روز و شب بر درگاه او مفرعه قیصر زند [عبدالواسع]

جنلی، لغت نامه]

مفرعه زن طبل زن، طبال، نیبره زن، مفرعی.

پیش قدر تو چرخ غاشیه کش

پیش حکمت زمانه مفرعه زن [جمال‌الدین عبدالرزاق،

لغت نامه]

مفرعه لفظی است عام برای کلیه آلات موسیقی

ضربی رزمی، مانند: کوس دمامه، دهل، نقاره، مفرعه

زن (آنکه مفرعه نوازند) [فرهنگ معین]

مفرعه زن گشت رعد مفرعه او درخش

غاشیه کش گشت باد غاشیه اودیم [منوچهری]

سال و مه در موکب او غاشیه خاقان کشد

روز و شب بر درگاه او مفرعه قیصر زند

قمری او شد به حال طوطی او شد بنطق

بلبل در شد به لحن فاخته در شد بدم [منوچهری]

مقلوب نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران است، در

موسیقی ایران که نت آن در دست است، گوشه‌ای به

این نام وجود ندارد. به احتمال قریب به یقین مقلوب

همان وجه تغییر یافته مغلوب باشد که در

دستگاههای چهارگاه و سه‌گاه اجرا می‌شود.

مرتضی حنانه و تکنوازی فرید فرجاد اجرا شده است، دارای ارزش هنری والایی است این قطعه که در دستگاه ماهور ساخته شده است ابتدا برای «مسابقه» از طرف جامعه لیسانسیه‌های دانشسرای عالی در نظر گرفته شده بود و در سال ۱۳۳۵ به چاپ رسید. سپس در سال ۱۳۴۱ برای ارکستر تنظیم و اجرا شد. لازم به یادآوری است که این قطعه یک بار به وسیله ارکستر و تکنوازی خود ملاح نیز اجرا شده است.

حسینعلی ملاح موسیقیدان و موسیقی شناس معاصر پژوهشگری محقق است، که کتب و مقالات علمی و فنی ارزنده‌ای در زمینه‌های مختلف موسیقی قدیم و این روزگار برشته تحریر در آورده‌اند که برای هنرجویان و هنرمندان حجت و برای پژوهشگران و دانشمندان مرجع است.

الف - کتب

۱- حافظ و موسیقی.

اداره کل نگارش. فرهنگ و هنر. سال ۱۳۵۰ در ۲۶۴ صفحه

اداره کل نگارش. فرهنگ و هنر. سال ۱۳۶۳ در ۲۹۶ صفحه

۲- تاریخ موسیقی نظامی ایران.

مجله هنر و مردم. سال ۱۳۵۴ در ۱۹۴ صفحه

۳- منوچهری دامغانی و موسیقی.

هنر و فرهنگ سال ۱۳۶۳ در ۳۰۲ صفحه

۴- تاریخ موسیقی ایران ج ۱ سال ۱۳۵۷.

مجله هنر و مردم در ۳۴۴ صفحه

ب - مقالات

۱- نسخه‌های خطی رسالات موسیقی در کتابخانه

بادلیان

مجله موسیقی دوره ۳ شماره ۱۱۰ سال ۱۳۴۶ ص ۱۵-۲۸

۲- موسیقی اصیل و موسیقی سنتی

مجله موسیقی دوره ۳، سال ۱۳۵۰ ص ۱-۴

۳- نغمه‌ها و اصطلاحات موسیقی

مجله موسیقی. دوره ۳، شماره ۹۷، سال ۱۳۴۲ صفحات ۲۳-

۳۳-۸۶-۱۱۲

۴- پیدایش و تکامل موسیقی

انجمن موسیقی ملی و مطالب موسیقی و اخبار هنری و سایر مواردی که در رابطه با موسیقی بود اختصاص داشت. از این هفته‌نامه جمعاً ۱۲ شماره منتشر شد.

در سال ۱۳۳۰ که روح‌اله خالقی از سمت ریاست اداره موسیقی رادیو مستعفی شد ملاح بجای ایشان منصوب گردید. روح‌اله خالقی یادداشتی در رابطه با این انتصاب به ملاح نوشته است. ذیلاً می‌آید:

دوست هنرمند عزیزم آقای ملاح

امروز شنیدم اداره کل تبلیغات شما را به سمت ریاست موسیقی رادیو منصوب کرده است. و خود شما بعد از ساعتی این خبر را به من داده و کسب تکلیف کردید. بنده هم گفتم خوب است. امیدوارم موفقیت حاصل کنید.

روح‌اله خالقی

[هفته‌نامه زنگ. شماره ۶ سال ۱۳۳۱]

هنگامیکه جهانگیر تفضلی در سال ۱۳۴۲ ریاست انتشارات و تبلیغات را به‌عهده گرفت. ریاست شورای عالی موسیقی رادیو را به استاد علینقی وزیری سپرد. ملاح با حفظ عضویت در شورای موسیقی - ریاست اداره موسیقی رادیو را به‌عهده گرفت. حسینعلی ملاح چندین سال در دانشگاه علوم تربیتی به تدریس تاریخ موسیقی اشتغال داشته و سالها در هنرستان موسیقی ملی و بولن تدریس می‌کرد. به موازات آن با ارکستر سازهای ملی که روح‌اله خالقی تشکیل داده بود، همکاری داشت. در ضمن سرپرستی ارکستر رادیو را نیز عهده‌دار بود. ملاح ترانه‌هایی ساخته است که برخی بر روی اشعار قدما است و بعضی را شاعران معاصر شعر آنرا سروده‌اند. از آنجمله است «رویای هستی» شعر از نواب صفا، خواننده غلامحسین بنان. در زمینه آهنگهای بی‌کلام نیز تعدادی از آهنگهای ملاح که جنبه تکنیکی دارد، در کتابهای و بولن هنرستان موسیقی ملی بچاپ رسیده است. آهنگ فانتری ماهور وی که برای و بولن و ارکستر ساخته است وسیله ارکستر فارابی به رهبری

- مجله هفت هنر. دوره ۱، شماره ۱، سال ۱۳۴۸، ص ۳۹ - ۴۰
- ۵- موسیقی شرق و غرب
مجله جهان نو، دوره ۵ شماره ۱ سال ۱۳۲۹ ص ۹ - ۱۰
- ۶- موسیقی عرب «پیش از اسلام»
مجله موسیقی. دوره ۳، شماره ۱۱۵، سال ۱۳۴۷-۴۸ ص ۱۲ - ۱۱
- ۷- بنیاد موسیقی در ایران
مجله هفت هنر، دوره ۲، شماره ۸-۷، سال ۱۳۵۰، ص ۱۴ - ۸۸-۸۳، ۱۶
- مجله هفت هنر، دوره ۲، شماره ۹، سال ۱۳۵۰ ص ۱۰-۱۵
- ۸- تأثیر کنیزان در موسیقی ایران
مجله پیام نوین، دوره ۶، شماره ۶، سال ۱۳۴۳، شماره ۶، ص ۲۵-۱۷
- دوره ۶، شماره ۷، سال ۱۳۴۳، ص ۵۲-۵۹
- ۹- داستان حبایه
مجله پیام نوین، دوره ۶، شماره ۳، سال ۱۳۴۲، ص ۳۳-۳۷
- ۱۰- داستان سلامه.
مجله پیام نوین، دوره ۶، شماره ۵، سال ۱۳۴۲، ص ۳۶-۴۴
- ۱۱- شرحی بر رساله موسیقی جامی.
مجله موسیقی دوره ۳، شماره ۱۰۱، سال ۱۳۴۴، ص ۵۰-۶۲
- مجله موسیقی دوره ۳، شماره ۱۰۲، سال ۱۳۴۴، ص ۳۱-۵۰
- مجله موسیقی دوره ۳، شماره ۱۰۳، سال ۱۳۴۵، ص ۱-۱۹
- مجله موسیقی دوره ۳، شماره ۱۰۴-۱۰۵، سال ۱۳۴۵، ص ۶۲ - ۸۵-
- مجله موسیقی دوره ۳، شماره ۱۰۷، سال ۱۳۴۵، ص ۴۶-۷۱
- ۱۲- موسیقی ایران.
مجله هفت هنر، دوره ۱، شماره ۱، سال ۱۳۴۸، ص ۴۱-۴۴
- ۱۳- موسیقی ایران پایه و اساس موسیقی شرق است.
مجله جهان نو، دوره ۷، شماره ۱۹، سال ۱۳۳۱ ص ۳۷۴-۳۷۳
- ۱۴- موسیقی دوره ساسانیان و مقامهای متداول آن در اعصار.
مجله موسیقی. دوره ۳، شماره ۱۳۲-۱۳۳، سال ۱۳۵۰، ص ۴۱ -
- ۱۵- مؤلفات موسیقی شناسان ایران و تأثیر
- موسیقی ایران در کشورهای دیگر.
مجله جهان نو، دوره ۸، شماره ۱۶، سال ۱۳۳۲، ص ۱۳۰-۱۳۱
- ۱۶- نقد کتاب «سرگذشت موسیقی ایران»
مجله موزیک. دوره ۴، شماره ۴، سال ۱۳۳۴، ص ۳۰
- مجله موزیک. دوره ۴، شماره ۵، سال ۱۳۳۴، ص ۲۵-۲۶
- ۱۷- نقد کتاب «مقاصدالاحان»
راهنمای کتاب. دوره ۱۰، شماره ۱، سال ۱۳۴۶، ص ۶۳-۷۱
- راهنمای کتاب. دوره ۱۰، شماره ۲، سال ۱۳۴۶، ص ۱۶۱-۱۷۲
- ۱۸- «زندگی من»
راهنمای کتاب. دوره ۱۱، شماره ۱ و ۲، سال ۱۳۴۷، ص ۴۵-۴۸
- ۱۹- سویی که در ایران و ملهم از نواهای محلی ایران ساخته شده است: [لئون کسناتانی نوبج کنی بر]
مجله پیام نوین. دوره ۱۰، شماره ۵، سال ۱۳۵۲، ص ۵-۱۰
- ۲۰- غلامحسین درویش
مجله موسیقی. دوره ۳، شماره ۱۰، سال ۱۳۳۶، ص ۶۲-۷۲
- مجله موسیقی. دوره ۳، شماره ۱۱، سال ۱۳۳۶، ص ۳۳-۴۱
- (با توضیحاتی به صورت کتاب مستقلی در سال ۱۳۶۹ توسط انتشارات فرهنگ و هنر چاپ شده است)
- ۲۱- آثار صبا
مجله پیام نوین، دوره ۱، شماره ۴، سال ۱۳۳۱، ص ۲۳-۳۷
- ۲۲- غلامحسین بنان.
مجله پیام نوین دوره ۱، شماره ۱۱ و ۱۲، سال ۱۳۴۳، ص ۱-۱۵
- ۲۳- قمرالملوک وزیری
مجله پیام نوین. دوره ۷، شماره ۳، سال ۱۳۴۳، ص ۱-۳۲
- ۲۴- موسیقی آوازی ایران «گفتگو با خاطره پروانه»
مجله تلاش، شماره ۲۲، سال ۱۳۴۹، ص ۶۸-۷۰
- ۲۵- به یاد خالقی
مجله پیام نوین. دوره ۷، شماره ۱۱، سال ۱۳۴۴، ص ۲۵-۳۷
- ۲۶- پیاد روح اله خالقی.
مجله موسیقی. دوره ۳، شماره ۱۰۱، سال ۱۳۴۴، ص ۵-۱۰

- ۲۷- روح اله خالق. مجله جهان نو. دوره ۶، شماره ۱۸، سال ۱۳۳۰، ص ۳۴۸
- ۲۸- صاحبان رسالات موسیقی. مجله موسیقی. دوره ۳، شماره ۱۱۶، سال ۱۳۴۷، ص ۸-۱۸
- مجله موسیقی. دوره ۳، شماره ۱۱۷، سال ۱۳۴۷، ص ۲۴-۳۴
- مجله موسیقی. دوره ۳، شماره ۱۱۹، سال ۱۳۴۷، ص ۶۹-۷۹
- مجله موسیقی. دوره ۳، شماره ۱۲۰، سال ۱۳۴۷، ص ۶۱-۷۷
- مجله موسیقی. دوره ۳، شماره ۱۲۱، سال ۱۳۴۸، ص ۴۸-۵۵
- مجله موسیقی. دوره ۳، شماره ۱۲۲، سال ۱۳۴۸، ص ۵۱-۵۵
- مجله موسیقی. دوره ۳، شماره ۱۲۳-۱۲۴، سال ۱۳۴۸، ص ۶۴-۷۴
- مجله موسیقی. دوره ۳، شماره ۱۲۵-۱۲۶، سال ۱۳۴۹، ص ۲۲-۵۰
- مجله موسیقی. دوره ۳، شماره ۱۲۸-۱۲۷، سال ۱۳۴۹، ص ۴۵-۴۰
- مجله موسیقی. دوره ۳، شماره ۱۲۹، سال ۱۳۴۹، ص ۵۱-۶۱
- ۲۹- صفی الدین ارموی. مجله جهان نو. دوره ۷، شماره ۱۷، سال ۱۳۳۱، ص ۳۳۴-۳۳۶
- ۳۰- کنل علینقی وزیری. مجله جهان نو، دوره ۶، شماره ۱۵، سال ۱۳۳۰، ص ۲۸۶-۲۸۷
- ۳۱- هشتادمین سال تولد استاد علینقی وزیری. مجله پیام نوین. دوره ۸، شماره ۹، سال ۱۳۴۶، ص ۶۲
- ۳۲- سابقه تاریخی خط موسیقی در ایران. مجله موسیقی. دوره ۳، شماره ۱۱۳-۱۱۴، سال ۱۳۴۶، ص ۸۲-۹۸
- ۳۳- درباره ربع پرده در موسیقی ایرانی. مجله سخن. دوره ۵، شماره ۷، سال ۱۳۳۳، ص ۵۵۶-۵۵۸
- ۳۴- طرحی از استاد علینقی وزیری. درباره موسیقی ملی ایران. مجله سخن. دوره ۴، شماره ۴، سال ۱۳۵۲، ص ۱۶-۱۴
- ۳۵- موسیقی ربع پرده‌ای. مجله موزیک ایران. دوره ۶، شماره ۱، سال ۱۳۳۶، ص ۲۷-۵۴
- ۳۶- موسیقی ربع پرده‌ای بر مبنای جهانی. مجله موسیقی، دوره ۳، شماره ۱۰۸، سال ۱۳۴۵، ص ۳۹-۵۲
- ۳۷- موسیقی ربع پرده‌ای در سطح جهانی. مجله موسیقی. دوره ۴، شماره ۷، سال ۱۳۵۳، ص ۱۳-۱۷
- ۳۸- ساز شناسی. مجله جهان نو، دوره ۷، شماره ۲۵، سال ۱۳۳۱، ص ۴۹۷-۴۹۹
- ۳۹- بریط و ریاب و کمانچه. مجله پیک جوانان، دوره ۵، شماره ۶، سال ۱۳۵۳، ص ۶-۸
- ۴۰- تار. مجله پیک جوانان. دوره ۵، شماره ۷، سال ۱۳۵۳، ص ۷-۹
- ۴۱- تار. مجله موسیقی، دوره ۳، شماره ۹۵-۹۶، سال ۱۳۴۳، ص ۱-۲۰
- ۴۲- تنبور و خانواده آن. مجله پیک جوانان، دوره ۵، شماره ۳، سال ۱۳۵۳، ص ۷-۹
- ۴۳- چنگ. مجله پیک جوانان. دوره ۵، شماره ۲، سال ۱۳۵۳، ص ۶-۸
- ۴۴- چنگ در دیوان شاعران. مجله موسیقی. دوره ۳، شماره ۷۹-۸۰، سال ۱۳۴۲، ص ۱۰-۲۷
- ۴۵- چنگ کمانی و چگونگی نواختن آن. مجله پیک جوانان. دوره ۵، شماره ۱، سال ۱۳۳۱، ص ۲۰-۵
- ۴۶- رود. مجله موسیقی. دوره ۳، شماره ۱۰۰، سال ۱۳۴۴، ص ۳۰-۴۲
- ۴۷- سازهای بادی: بوق و انواع آن (برغو و کرنا). مجله پیک جوانان. دوره ۵، شماره ۹، سال ۱۳۵۳، ص ۶-۸
- ۴۸- سازهای مهجور. مجله موسیقی، دوره ۳، شماره ۸۲، سال ۱۳۴۲، ص ۳۷-۴۶
- مجله موسیقی، دوره ۳، شماره ۸۳، سال ۱۳۴۲، ص ۵۸-۶۸
- ۴۹- نای؟ نی

- مجله بیک جوانان. دوره ۵، شماره ۱۰، سال ۱۳۵۳، ص ۶-۸
- ۳۷-
۵۰- نی انبان
مجله موسیقی. دوره ۳، شماره ۱۰۷، سال ۱۳۴۵، ص ۳۴-۳۷
- ۵۱- دف، نقاره، ضرب
مجله بیک جوانان. دوره ۵، شماره ۱۲، سال ۱۳۵۳-۱۳۵۴، ص ۶-۸
- ۵۲- سازهای کوبه‌ای یا ضربی «دهل یا طبل، کوس، درای، جرس، زنگ»
مجله بیک جوانان. دوره ۵، شماره ۱۱، سال ۱۳۵۳، ص ۶-۸
- ۵۳- سازهای مهجور
مجله موسیقی. دوره ۳، شماره ۸۱، سال ۱۳۴۲، ص ۱-۱۰
- مجله موسیقی. دوره ۳، شماره ۸۴-۸۵، سال ۱۳۴۲، ص ۶۶-۷۳
- مجله موسیقی. دوره ۳، شماره ۸۶، سال ۱۳۴۳، ص ۴۵-۵۷
- مجله موسیقی. دوره ۳، شماره ۸۷، سال ۱۳۴۳، ص ۴۵-۵۴
- مجله موسیقی. دوره ۳، شماره ۹۰، سال ۱۳۴۳، ص ۲۷-۳۲
- مجله موسیقی. دوره ۳، شماره ۹۰، سال ۱۳۴۳، ص ۳۵-۳۳
- مجله موسیقی. دوره ۷، شماره ۱، سال ۱۳۳۷، ص ۸-۹
- مجله موسیقی. دوره ۷، شماره ۲، سال ۱۳۳۷، ص ۱۶
- ۵۴- موسیقی نظامی و سابقه تاریخی آن در ایران
مجله موسیقی. دوره ۳، شماره ۱۳۸، سال ۱۳۵۱، ص ۱۵-۲۴
- مجله موسیقی. دوره ۳، شماره ۱۳۹، سال ۱۳۵۲، ص ۸-۲۰
- ۵۵- نکاتی درباره موسیقی و آواز
مجله جهان نو. دوره ۶، شماره ۱۳، سال ۱۳۳۰، ص ۲۴۹-۲۵۱
- ۵۶- تصنیف چیست؟
مجله موسیقی. دوره ۳، شماره ۱۳، سال ۱۳۳۶، ص ۲۸-۴۱
- مجله موسیقی. دوره ۳، شماره ۱۴، سال ۱۳۳۶، ص ۳۷-۴۴
- ۵۷- سرود ملی ایران و چگونگی ابداع آن.
مجله هنر و مردم، دوره ۱۲، شماره ۱۳۸، سال ۱۳۵۳، ص ۸۸-۹۰
- ۵۸- نمایشنامه جنگ رودکی
مجله پیام نوین. دوره ۱، شماره ۵، سال ۱۳۳۵، ص ۴۷-۵۷
- ۵۹- نواهای محلی نمی‌تواند مبنای موسیقی ملی
باشد
مجله جهان نو. دوره ۷، شماره ۲۱، سال ۱۳۳۱، ص ۴۱۵-۴۱۶
- ۶۰- پیوند موسیقی و کلام
مجله موسیقی. دوره ۳، شماره ۱۰۹، سال ۱۳۴۶، ص ۷-۳۱
- ۶۱- تصنیف کهن‌ترین پیوند شعر و موسیقی
مجله هفت هنر. دوره ۱، شماره ۲، سال ۱۳۴۹، ص ۲۸-۳۳
- مجله هفت هنر. دوره ۱، شماره ۴، سال ۱۳۴۹، ص ۵۴-۶۳
- مجله هفت هنر. دوره ۱، شماره ۵، سال ۱۳۴۹، ص ۸-۱۵
- مجله هفت هنر. دوره ۲، شماره ۶، سال ۱۳۵۰، ص ۱۹-۲۵
- مجله هفت هنر. دوره ۲، شماره ۷، سال ۱۳۵۰، ص ۱۱۳-۱۰۷
- ۶۲- شاعران سرودگوی و آشنا با موسیقی.
مجله موسیقی. دوره ۳، شماره ۱۳۰-۱۳۱، سال ۱۳۵۰، ص ۱۳-۷
- مجله موسیقی. دوره ۳، شماره ۱۳۲-۱۳۳، سال ۱۳۵۰، ص ۴۶-۵۰
- مجله موسیقی. دوره ۳، شماره ۱۳۴، سال ۱۳۵۰، ص ۵۶-۶۰
- مجله موسیقی. دوره ۳، شماره ۱۳۵، سال ۱۳۵۱، ص ۱۶-۱۰
- مجله موسیقی. دوره ۳، شماره ۱۳۶، سال ۱۳۵۱، ص ۱-۴
- ۶۳- شاعر موسیقی شناس.
مجله هفت هنر. دوره ۴، شماره ۱۷، سال ۱۳۵۳، ص ۲۸-۳۱
- ۶۴- قآنی و موسیقی
مجله پیام نوین. دوره ۶، شماره ۱۰، سال ۱۳۳۴، ص ۶۵-۷۶
- ۶۵- انتقاد کتاب شعر و موسیقی و ساز و آواز در ادبیات فارسی
مجله موسیقی. دوره ۳، شماره ۸۸، سال ۱۳۴۳، ص ۳۴-۵۴
- ۶۶- پاسخی به یک نامه در باب غم در موسیقی
مجله تماشا. دوره ۳، شماره ۱۲۸، سال ۱۳۵۲، ص ۲۱-۲۲
- ۶۷- انگیزه نابسامانی موسیقی ما
مجله جهان نو. دوره ۸، شماره ۳، سال ۱۳۳۲، ص ۵۷
- مجله جهان نو. دوره ۸، شماره ۳، سال ۱۳۳۲، ص ۱۱-۱۲
- ۶۸- نکاتی چند درباره مؤثرالموسیقی
مجله جهان نو. دوره ۸، شماره ۱۱، سال ۱۳۳۲، ص ۲۴۶-۲۴۸

۶۹- شاهنامه فردوسی و موسیقی

مجله نشر دانش، دوره دهم، شماره ۶، سال ۱۳۶۹، ص ۶-۱۷

۷۰- نوروز و موسیقی

مجله دنیای سخن، دوره -، شماره ۳۹، سال ۱۳۶۹، ص ۱۲-۱۳

۷۱- سیری در فضای معماری و موسیقی و آشنایی با کتاب موسیقی معماری.

کتاب معماری و موسیقی، نشر فضا، سال ۱۳۶۹، ص ۳۷-۹۷

۷۲- غم موسیقی؟ یا غم موسیقیدان

مجله دنیای سخن، دوره -، شماره ۳۸، سال ۱۳۶۹، ص ۲۴-۲۵

استاد علینقی وزیری نقدی درباره «شرحی بر رساله موسیقی جامی» نوشته اند، ذیلاً می آید:

نور چشم عزیز و شاگرد گرامیم آقای حسینعلی ملاح

شرحی را که بر رساله موسیقی جامی نوشته اید از ابتدا تا انتها با دقت بسیار خواندم. دور از هر گونه تعارف و جانبداری باید بگویم که الحق کوششی سودمند و تحقیقی عالمانه انجام داده اید. من تا بحال کمتر رساله ای در زمینه موسیقی قدیمی ایران تا این پایه منقح و پاکیزه و روان و عاری از اشتباه و نادردستی دیده ام. اگر این شیوه تحقیق در زمینه موسیقی قدیمی ایرانی تعمیم پیدا کند و موسیقی شناسان این روزگار و روزگاران آینده بهتر و آسوده تر می توانند از متون قدیمی بهره مند شوند. من صمیمانه توفیق شما را در احیای سایر نسخه های خطی مربوط به موسیقی قدیم ایران آرزو می کنم.

[علینقی وزیری آذر ۱۳۴۵]

ملاعلی کوساری، - ۱۱۳۶ ق. منسوب به کوسار

از قریه های نزدیک اصفهان. پدرش حاج زین العابدین بناء با اینکه عامی بود، فرزند را از کودکی به تحصیل کمالات و اداشت و علی با استعدادی که داشت، در اندک زمان به علوم متداول و ادبیات دست یافت و به علم قرائت و موسیقی آشنا گردید. به سال ۱۱۳۶ ق در گذشت. [احوال و آثار

خوشنویسان، مهدی بیانی، ج ۲، ص ۴۷۵.]

ملاکریم قزوینی آواز از خوان زبردستی بوده که اقبال آذر، خواننده مشهور، از شاگردان او است. [از

کوروش تا پهلوی، عزیز شعبانی]

ملا موسی از آواز خوانهای قدیمی می باشد که به مرد رشتی موسوم گشته است. [از کوروش تا پهلوی.

عزیز شعبانی:]

ملا مؤمن کاشی از شاعرانی که در عهد شاه عباس اول در قهوه خانه ها شاهنامه می خواند، یکی ملا مؤمن کاشی معروف به یکه سوار بوده که وضع و لباس و اطوار خاص داشته است. این مرد قبایی با سمه ای با حاشیه های رنگارنگ می پوشید و طوماری به سر می زد و بدین شکل به قهوه خانه می رفت و شاهنامه می خواند، و قسمتی از آنچه در این کار نصیبش می شد به درویشان و مستمندان می داد. [زندگانی

شاه عباس اول، نصرالله فلسفی، ج ۲، ص ۳۷.]

ملا مؤمن یکه سوار اصلش شاید از کاشان باشد. مسلم آنکه در زمان صفویه می زیست و قبای قلمکار می پوشید و در قهوه خانه ها، شاهنامه می خواند و آنچه از درآمدش باقی می ماند، به درویش می داد. [گلزار جاویدان، محمود هدایت، ج ۲، ص ۱۴۲.]

ملانازی یا ملا نیازی گوشه ای از دستگاه شور است که معمولاً این گوشه را در پایان دستگاه شور می نوازند و گوشه ملانازی آوازی نیست بلکه گوشه ای است سازی.

ملاوی گوشه سازی، در قدیم گوشه سازی سازها را «ملاوی» می نامیدند. (اما چنگ و آن سازی است مشهور و بر روی آن پوست کشند و اوتار آن را ملاوی و از ریسمان موین بندند). [عبدالقادر مراغی.]

ملائم اتفاق یا ملائم را در موسیقی قدیم به فواصل مطبوع روزگار ما اطلاق می کرده اند. در قدیم به فاصله میان دو صدای موسیقی «بعد» گفته می شده و ابعاد به دو طبقه تقسیم می شود «مطبوع» و «نامطبوع» و به جای این کلمه در قدیم «ملائم یا اتفاق» و «تنافر» استعمال می شده است فواصل

ردیفی ایران گردید.

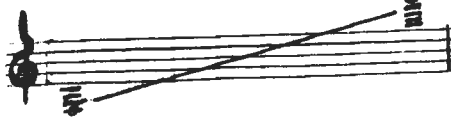
اسدالله ملک آهنگهای زیبایی برای خوانندگان ساخته است و از کارهای خوب او گریه لیلی و چهارمضرب اصفهان است.

ملک، حسین، ۱۳۰۴ - حسین ملک فرزند عبدالله

در سال ۱۳۰۴ در تهران به دنیا آمد و سالها نزد استاد صبا به فراگیری سنتور پرداخت. سپس کلاس تدریس این ساز را در تهران دایر کرد. و به پرورش علاقمندان موسیقی پرداخت و ضمن همکاری با رادیو تهران، از طرف وزارت فرهنگ و هنر به کشورهای مختلف اعزام شد تا ضمن اجرای کنسرت، در شناسایی سنتور ساز ملی ایران اهتمام ورزد. چندی سمت کارشناس موسیقی فرهنگ و هنر را نیز در شهرستان کرج به عهده داشت. حسین ملک ابداعانی در طرز ساختمان سنتور به عمل آورده است که مورد تأیید استاد ابوالحسن صبا قرار گرفته که مشروح آن در قسمت سنتور این کتاب آمده است.

حسین ملک در زمینه تعداد خرکها و کوک سنتور، ابتکاری خاص به خرج داده است که موجب گسترش حدود صوت سنتور و امکان استفاده سهلتری از این ساز گردیده است و همچنین کوک سیم زرد را مقدم بر کوک سیم سفید، قرار داده است.

حدود کوک سنتور



سیم زرد ۱۱ خرک



مطبوع عبارت است از: همصدای درست، اکتاو درست، چهارم و پنجم درست.



ملحونات ملحونات بر دو قسم است: ۱- ملحونات

«قول» و آن بر شعر عربی است. ۲- ملحونات

«غزل» و آن بر شعر فارسی است و نوعی ترانه است.

و به حکم آنک ارباب صناعت موسیقی بر این وزن

الخان شریف ساخته اند و طریق لطیف تألیف کرده و

عادت چنان رفته است که هر چه از آن جنس بر

ابیات تازی سازند، آن را غزل خوانند و هر چه بر

مقطعات پارسی باشد، آن را قول خوانند. اهل دانش

«ملحونات» این وزن را ترانه نام کرده اند و شعر مجرد

آن را دو بیتی خوانند و برای آنک آن بر دو بیت

بیش نیست، مُستغربه آن را رباعی خوانند، از بهر

آنک بحر هزج در اشعار عرب مربع الاجزا آمده

است. [المعجم فی معایر اشعار المعجم].

ملیک، اسدالله، ۱۳۱۷ - فرزند عبدالله به سال

۱۳۱۷ ش. در تهران متولد شد. در آغاز کودکی

علاقه خود را به موسیقی نشان داد و زیر نظر برادر

ارشد خود حسین ملک، سنتور زدن را آموخت و

توانست در سن پنج سالگی به اجرای سنتور در

مجامع عمومی بپردازد، سپس در هنرستان موسیقی

ملی نام نویسی کرد و مدت چهار سال در آن جا به

تحصیل موسیقی پرداخت و یولن را نیز برای ساز

تخصصی خود برگزید. استاد صبا که استعداد او را

تشخیص کرد، تعلیم موسیقی وی را در کلاسی که در

منزل خود داشت، به عهده گرفت و او سالها از محضر

استاد صبا تلمذ نمود. اسدالله مدتی در ارکسترهای

رادیو و فرهنگ و هنر نوازندگی کرد. آنگاه با ارکستر

گلها نیز همکاری خود را شروع کرد. در این مرحله

بود که به عنوان تکنواز و یولن با تکنیک مختص

بخود وجه تمایز سازش را در زمینه موسیقی ایرانی

احراز و مبتکر سبک خاصی در اجرای موسیقی

علمی و عملی در سنطور (سنتور) مشغول بوده و عجالتاً در ردیف بهترین نوازندگان جوان سنتور در رادیو است و شایستگی اجرای برنامه انفرادی و دسته جمعی را داراست. [ابوالحسن صبا، ۱۳۳۱/۲/۱]

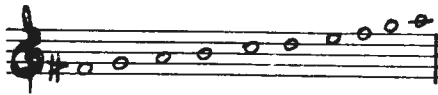
در سال ۱۳۴۵ در گنگره جهانی موسیقی که در شهر «مانیلا»ی فیلیپین تشکیل یافت، شرکت کرد. در برنامه‌های عملی این گنگره برنامه‌هایی اجرا کرد که با موفقیت زیادی روبرو شد. ملک طی مراسم باشکوهی به دریافت یک قطعه مدال یاد از دست پرزیدنت مارکوس نایل آمد. سپس در ترکیه چند برنامه به معرض اجرا گذارد که مورد توجه محافل هنری قرار گرفت. آنگاه در توکیو به اجرای برنامه‌های مختلفی پرداخت. در هندوستان نیز اقدام به اجرای برنامه‌هایی نمود که با تحسین مقامات هنری این کشور روبه‌رو شد.

ملک، جهانگیر، ۱۳۱۱. ش جهانگیر ملک فرزند تقی متولد ۱۳۱۱ تهران یکی از نوازندگان ضرب معاصر است، وی در مدرسه با زدن روی میز کلاس شروع ضرب را آغاز کرد. در همان اوان حسین تهرانی هم ساکن همسایه او در کوچه آشپز بود، چون تهرانی از علاقه و استعداد جهانگیر اطلاع پیدا کرد تدریس او را در این رشته هنری متقبل شد. در سال ۱۳۳۲ همکاری خود را با رادیو شروع کرد و در بدو ورودش پس از آزمایش لازم، نوازندگی ضرب در ارکستر «ویژه» به رهبری مشیر همایون شهردار به وی محول گردید، سپس در ارکستر شماره ۱ آن زمان به جای حسین تهرانی نواختن ضرب را در این ارکستر به عهده گرفت. هنگامی که روح‌اله خالقی ارکستر سازهای ملی را تشکیل داد ملک نوازنده ضرب این ارکستر شد آنگاه در ارکستر گلپا راه یافت و در برنامه تکنوازان نیز نوازندگی را همراه با هنرمندان برجسته عصر خویش همراهی کرد. جهانگیر ملک برای عرضه هنر نوازندگی ضرب همراه ارکسترهای مختلف دوران خود به چندین کشور اروپا و آمریکا و آسیا نیز رفته است. وی

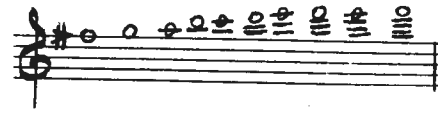
پشت سیم ردد ۱۱ خرک



سیم سفید وسط ۱۰ خرک



سیم پشت سفید ۱۰ خرک



خرک سوم را با نت لادیاپازون کوک که با این وصف امکان وسیعتری به سنتور می‌دهد. همچنین بدون تغییر کوک و جابجا کردن خرک می‌توان راست کوک و چپ کوک را هم به مرحله اجرا در آورد. سیم گیرهای سنتور را هم به نصف تقلیل داده است، بدین معنی که برای دو سیم یک سیم گیر تعبیه کرده است و سیم‌ها مانند سیم پیانو از یک سیم گیر عبور کرده به گوشی‌ها پیچیده می‌شود.

استاد ابوالحسن صبا دست نوشته‌هایی در مورد طی دوره سنتور و معرفی او به رادیو برای حسین ملک نوشته و یادگار مانده است که ذیلاً می‌آید.

آقای حسین ملک در سال ۱۳۲۰ وارد کلاس اینجانب شده و تاکنونی (۱۳۳۰) یک دوره موسیقی ایران را با علم (به) نت و (دشیفراز) در روی سنطور (سنتور) آموخته و به تئوری موسیقی کاملاً آشناست و مختصری به ویولن ستار (سه‌تار) آشنایی دارد... [ابوالحسن صبا دست نوشته دوم ۱۳۳۰/۵]

برنامه‌ای را در سه ماهه آخر سال ۱۳۳۰ اجراء می‌کرد. اینک مجدداً ایشان را معرفی نموده که قریب ده سال است نزد اینجانب به فرا گرفتن موسیقی

مَمَرَق سرود گوی. سرود گوی گدایان. مَقْنی.
[لغت‌نامه]

مَمَسِنی نوایی از موسیقی قدیم ایران است که تنها نام آن به یادگار مانده. از چگونگی نغمه آن اثری در دست نیست.

مَنَافَات در موسیقی قدیم ایران فواصل نامطبوع را «منافات» یا «متنافر» می‌نامیدند. در موسیقی علمی این روزگار فواصل بر سه قسم است: ۱- مطبوع کامل ۲- نیم مطبوع ۳- نامطبوع. فواصل کاسته و افزوده جزو فواصل نامطبوع هستند.

مَنْتَظَری، هادی، ۱۳۳۴ - هادی منتظری فرزند عباس متولد سال ۱۳۳۴ در کرمانشاه نوازندگی کمانچه را از اصغر بهاری و محمدرضا لطفی یاد گرفت و از محضر نورعلی خان برومند هم کسب فیض کرده است و در حال حاضر (۱۳۶۳) نوازنده ارکستر سنتی شماره ۲ مرکز سرود وزارت ارشاد اسلامی می‌باشد.

منجَب فاصله‌ای است از دوم بزرگ کوچکتر و از دوم کوچک بزرگتر مساویست یا سه ربع پرده. علامت اختصاری آن حرف «ج» بوده است که روح‌الله خالقی بدان، نام «نیم بزرگ» داده است.



مَنْجَم، علی، ۲۰۱ - ۲۷۵ ق. ابن یحیی بن ابی منصور منجم، مکنی به ابوالحسن وی در غنا دستی توان داشت. و مدتها ندیم متوکل و خلفای پس از او تا معتمد بود. تولدش در سال ۲۰۱ ق و وفاتش در سامره در سال ۲۷۵ ق اتفاق افتاد. [معجم المؤلفین، ج ۷، ص ۲۶۶. لغت‌نامه]

مَنْجَم‌باشی، کریم کریم از نوازندگان با استعداد با سلیقه ضرب بود و شنیدن ضرب او بدون ساز هم بسیار جالب و نشاط انگیز بود. (دو مقاله درباره

ابتکاراتی در طرز نوازندگی ضرب ابداع کرده است که مورد توجه علاقمندان و هنرجویان و همچنین اساتید این هنر قرار گرفته است.

ملک الشعراي بهار ← بهار، محمدتقی، ۱۲۶۵ - ۱۳۳۰

مَلِک حسینی گوشه‌ای از دستگاه نوا، در کتاب هفت دستگاه ردیف موسی معروفی به شماره ۲۵ از دستگاه نوا به چاپ رسیده است.

مِلْکُم ملکم اصفهانی تارساز خوبی بوده است و ظرافت و ذوق خاصی را در ساختن تار به کار برده است.

مِلودرام ترکیبی است از آواز و رقص. در این سبک نمایش بازی کنان می‌خندند و می‌خنداند و گریه می‌کنند و می‌گریانند... و می‌رقصند و فریاد می‌زنند و آواز می‌خوانند و زندگی می‌کنند و می‌میرند و از مجموع این عملیات تماشا کنندگان را محظوظ می‌سازند. [فرهنگ معین، لغت‌نامه]

مِلودی نوا. آهنگ خوش را گویند و آن مایه اصلی موسیقی است.

اصوات موزون و متوالی است که به گوش خوش آیند باشد. [فرهنگ معین]

تعداد اصوات موسیقی که به دنبال هم اجرا شوند. نغمه. لحن. آهنگ. صوت خوش و موزون.

نواهایی که با صنعت موسیقی تطابق داشته باشد اعم از اینکه ساخته شده باشد و یا توسط افراد بدون اطلاع از موسیقی خوانده یا اجرا شود.

مِلودیک فرانسوی. که دارای پایه ملودی باشد. که جنبه ملودی را دارا است. مقابل ریتمیک که وزنی و آهنگی و ضربی است.

ملودی [لاروس، لغت‌نامه]

ملوی نام لحنی از موسیقی قدیم بوده است که فقط نام آن برجای مانده ولی اثری از نوای آن در دست نیست. محتملاً تحریف شده ملای بوده است.

مَلِیخای کلیمی نام یکی از نوازندگان تار دوره محمدشاه قاجار که در اشعار قاضی ذکر او آمده است. [از کورش تا پهلوی. عزیز شعبانی.]

موسیقی، حسن مشحون، ص ۴۳]

رحیم قانونی سیمهای ساز را به اهتزاز می آورد و کریم ضربگیر نرم نرمک دستی به تنبک می کشید. همین کریم منجم باشی بود. [سرگذشت موسیقی ایران، روح الله خالقی، ج ۱، ص ۳۴۱]
مَندَل به زبان هندی، نوعی از دهل که آن را پکهاوج نیز گویند. [غیاث اللغات، لغت نامه]
مَندَل فروش کسی که دهل می فروشد. [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت نامه]
مَندَل نواز دهل زن و آنکه دهل می نوازد. [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت نامه]

مندل

مَندود بن عبد الله ربّانی شخصی بوده که در معرفت فن رباب نوازی، بدو مثل زنند. [لغت نامه]
 مانند: ابوبکر ربابی و آزادوار چنگی.
مَنصُور بن طلحه ابن طلحه بن طاهر بن الحسین بن مصعب، کتاب «المونس» در موسیقی از اوست و این کتاب را کندی ستوده است. [لغت نامه]

منصوری گوشه ای، در دستگاه های همایون و چهارگاه است حالت این گوشه تضرع آمیز است گویی آدمی درمانده و گرفتار است و می خواهد با التماس و التجا طلب کمک نماید. آوای درخواست دستگیری از جانب گدایان مساکین در این گوشه است.

در سالهای اخیر شوشتری و منصوری را مستقلاً به صورت مایه ای از متعلقات دستگاه همایون اجرا می کنند.

منصوری، ابراهیم، ۱۲۷۸ - به سال ۱۲۷۸ شمسی متولد شد. در سال ۱۲۸۸ تحصیلات خود را در مدرسه موزیک نظام آغاز کرد و در ارکستری که به رهبری سالار معزز اداره می شد، به نواختن ویولن پرداخت. در سال ۱۲۹۶، اقدام به تأسیس کلاس موسیقی کرد و با همکاری علی اکبر شهنازی به تعلیم شاگردان پرداخت. در همین مدت با معاضدت علی اکبر شهنازی، شروع به نوشتن ردیف موسیقی

ملی می نمایند. در این ضمن متوجه می شوند، ردیفهای معمرین با هم اختلاف دارند، بهمین جهت اهتمام می روزند تا هر ردیفی را که مربوط به شخص خاصی است، به نت در آورند و موارد اختلاف آنها را بجویند تا سرانجام بتوانند با مقایسه موارد تفاوت آنها ردیف جامعی تدوین نمایند. در راه تحقق این هدف، به مقابله ردیف های موسی معروفی، درویش خان و میرزا عبدالله برمی آیند، در نتیجه به تهیه ردیف کاملی اقدام می نماید. منصوری پس از هجده سال تدریس در سال ۱۳۱۴ وارد خدمت دولتی شده به سمت هنر آموز موسیقی فرهنگ استخدام می شود. در اثر نظم و پشت کار دوبار به دریافت مدال هنر مفتخر می گردد. منصوری از بدو تأسیس رادیو «۱۳۱۸» با این مؤسسه همکاری داشت و تعداد زیادی از آهنگهای قدیمی را به نت در آورده و آن را برای اجرا تنظیم نمود. [چهل و دو ترانه قدیمی، نصرت الله حدادی.]

منصوری، پرویز پرویز منصوری تحصیلات موسیقی خود را در کنسرواتوار تهران به پایان رسانید و برای تکمیل معلومات خود به وین رفت و در رشته کمپوزسیون (آهنگسازی) به تحصیل پرداخت. به موازات آن در کلاس سازهای ضربی شرکت کرد و مدارک لازم را در هر دو رشته از آکادمی وین به دست آورد.

منصوری مدتی سمت استادی موسیقی مدرسه عالی سینما و تلویزیون را به عهده داشت و در شورای موسیقی رادیو تلویزیون نیز عضویت داشت. از آثار منصوری می توان از: «باله عشق و زورق» و موزیک متن فیلم مسجد جامع اصفهان و یک قطعه موسیقی برای سازهای زهی را نام برد.

منصوری مقالات علمی و هنری زیادی به رشته تحریر در آورده که در مجله موسیقی وزارت فرهنگ و هنر و مجله موزیک ایران و مجله رودکی به چاپ رسیده است.

کتابهایی که توسط منصوری تألیف یا ترجمه شده

ذیلاً می‌آید:

- ۱- ترجمه «چگونه از موسیقی لذت ببریم»، نوشته زیگموند اسپات، از انتشارات زمان، به سال ۱۳۵۳.
- ۲- «ساز شناسی»، از انتشارات اداره کل آموزش وزارت فرهنگ و هنر.
- ۳- «فعالیت‌های هنری پنجاه ساله اخیر»، با همکاری حسن شیروانی، از انتشارات وزارت فرهنگ و هنر.
- ۴- «هارمونی تحلیلی»، از انتشارات پارت، به سال ۱۳۶۲.

منظر و شاه عباس منظر نام مطربه‌ای است که زمان شاه عباس می‌زیسته.

در آغاز سال ۱۰۱۷ هجری زنی از فواحش اصفهان بنام منظر که عاشق جوانی عطار بنام آقا عبدلی شده بود، توبه کرد و به عقد آن جوان درآمد. عشاق زن از شدت خشم و حسد، یکشب به باغ آقا عبدلی رفتند و تمام درختان آنجا را بریدند. و شب دیگر به دکانش داخل شدند و تمام ظروف و شیشه‌های دوا و جعبه‌های عطاری را با در دکان شکستند. شب سوم نیز لاشه پدرش را از گور بیرون کشیدند و در میان میدان سوختند.

همین که داستان عشق منظر و آقا عبدلی و آنچه از دست بدخواهان برایشان گذشته بود، در شهر منتشر شد، باقر نامی از آن سرگذشت غم‌انگیز به زبان لری، تصنیفی ساخت که در اصفهان به تصنیف منظر و آقا عبدلی معروف شد. چون این تصنیف در ماه ربیع‌الثانی آن سال بگوش شاه عباس رسید، عاشق و معشوق را به مجلس خود خواند و چون هر دو خوب صورت و خوش آواز بودند، خود آن تصنیف دلسوز را با راز و نیاز عاشقانه برای شاه خواندند. شاه هر دو را خلعت داد و خساراتی را که از بدکاریهای دشمنان به آقا عبدلی رسیده بود، جبران کرد و به گفته یکی از نویسندگان زمان «اورا از مال توانگر ساخت... و دست ظالمان را از هردو کوتاه گردانید و معاندان ایشان را به عتاب و خطاب شاهانه گرفتار ساخت...» [زندگانی شاه عباس اول نصرالله فلسفی، ج ۲، ص

[۱۴۶]

شاه عباس به تماشای رقص زنان نیز علاقه فراوان داشته است.

منگنه، نورالهدی، ۱۲۸۲ - بانو نورالهدی صبیبه میرزا علی ملقب به مشیر دفتر فرزند میرزا حسین منگنه در سال ۱۲۸۲ ش در تهران متولد شد به موسیقی آشنایی دارد. [گلزار جاویدان. محمود هدایت، ج ۳، ص ۱۶۶۲]

منوچهری دامغانی و موسیقی بررسی دقیقی است در زمینه ساز و آواز و موسیقی دانان در آثار منوچهری دامغانی به قلم حسینعلی ملاح که در شماره‌های ۹۷ و ۹۸ و ۹۹ مجله موسیقی دوره سوم به چاپ رسیده است.

این کتاب با تجدید نظر کلی توسط نویسنده آن به صورت کتابی در ۳۰۲ صفحه به سال ۱۳۶۴ ش به وسیله انتشارات هنر و فرهنگ چاپ و منتشر شده است.

مواصل بعضی از ادوات موسیقی. [فرهنگ ناظم‌الاطبا، لغت‌نامه]

مؤالف گوشه‌ای از دستگاه همایون، نغمه این گوشه به شماره ۴۲ از دستگاه همایون در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی به چاپ رسیده است. **مواالیان گوشه‌ای از دستگاه همایون** مندرج در «ردیف چهارم ویولن» استاد صبا، که در مجله موزیک ایران، سال هفتم، شماره ۲۵، صفحه ۲، به چاپ رسیده است.

نام گوشه‌ای از دستگاه همایون. این گوشه به شماره شش در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی چاپ شده است.

موتی خان (مأخوذ از هندی) نام طنپوری که ابراهیم عادلشاه حاکم بیجاپور داشت و از بس توغل به علم موسیقی داشت، این همه عزیزش می‌انگاشت که چون آن را به جایی می‌بردند، در تخت روان می‌گذاشتند و عَلم و نقاره و کرنا همراه می‌برد و امرا او را گُرنش می‌کردند. [آندراج]

رواست که کرنش و تسلیم از آن به موتی خان که شاه چون خلفانش گرفت در دامن دُری که دامن شاهش صدف بود شاید که جان فشاندش از مهر دایه معدن [سنجرکاشی لغت نامه]

مَوْجِبَه دو یا سه نغمه است که بر ترصیع صور مختلف پیدا می کنند، به عبارت دیگر، آهنگ اصلی در یک قطعه موسیقی را موجبه (مونیف) گویند [لغت نامه] **مُردان** مردان یا گُرش و آن بر دو نوع است: ۱- گُرش ساده ۲- گُرش مضاعف. [← گُرش] **مُورَه** گوشه‌ای از دستگاه همایون است در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی به شماره ۱۷ از دستگاه همایون به چاپ رسیده است.

مُوزغان مأخوذ از فرانسه. مزقان. دسته‌ای از سازهای مختلف موسیقی که در نظام با هم نوازند. [موزیکان، لغت نامه]

موزغانچی سردهسته موزیک نظامی. رئیس دسته موزیک در ارتش. [لغت نامه] ← **موزیکانچی** **مُوزقانچی** موزگانچی. موزیکانچی، موزغانچی، موزیکچی. آن که موزغان می نوازند. [لغت نامه] **مُوزون** مردی که آواز بلند طرب انگیز می خواند. [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت نامه]

موزون موسیقی ضربی. نوایی که دارای وزن باشد. مانند مارش، آهنگ رقص، چهار مضرب و ترانه. موسیقی از لحاظ اجرا بر دو قسمت است: ۱- موسیقی موزون ۲- موسیقی بدون ضرب. موسیقی موزون آن است که دارای ریتم باشد مانند: ترانه و چهار مضرب.

موسیقی بدون ضرب آن است که دارای وزن نباشد مانند: آوازهای ایرانی، مناجات و تلاوت قرآن کریم. **مُوزیسین** مأخوذ از فرانسه. موسیقیدان. استاد موسیقی. نوازنده استاد موزیک. [لغت نامه] **موزیک** مأخوذ از فرانسه. صنعتی که در آن آوازه را طوری ترکیب می کنند که خوشایند گوش و سامعه باشد. [فرهنگ ناظم الاطبا]

عبرانیان ایام سلف عشق بسیاری نسبت به موزیک داشتند به حدی که آن را در عبادت دینی خود به کار می بردند. [قاموس کتاب مقدس، لغت نامه] **مُوزیکال** مأخوذ از فرانسه. منسوب به موزیک مربوط به موسیقی. [لغت نامه]

موزیکان مأخوذ از فرانسه. موزیکان. آلات و ادوات موزیک. موزغان. موزقان. [لغت نامه] **موزیکانچی** آن که موزیکان می نوازند. آن که سرود نوازند. سربازی که پیشه وی نواختن موزیکان است. [لغت نامه]

موزیک ایران، مجله در سال ۱۳۴۲ شمسی به مدیریت بهمن هیرید تأسیس و ناشره ۱۷۵ انتشار یافت. بعد از مدتی تعطیل مجدداً در دوره جدید تا شماره ۲۲۶ منتشر شد. این مجله در نوع خود (از نظر اشمال مطالب موسیقی) بهترین نشریه موسیقی در ایران بوده است.

موزیکچی نوازنده آلات موسیقی نظامی. موزیکانچی. موزقانچی [لغت نامه]

موزیک زدن نواختن آلات موسیقی چون شپور و سنج و قره‌نی و طبل و غیره با هم [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت نامه]

موزیک سازی صفت و حالت موزیک ساز. ساختن موزیکان. کارخانه‌ای که در آن موزیکان می سازند. [لغت نامه]

موزیک عزا آهنگی که دارندگان مجموعه‌ای از آلات موسیقی در مرگ بزرگان به نوای خاصی می نوازند. [لغت نامه]

موزیک متن ضمن نمایش فیلمهای سینمایی، موزیکی هم به نام «موزیک متن» بخش می شود. آهنگساز ابتدا سناریو را مورد مطالعه قرار می دهد و سپس فیلم را به صورت صامت می بیند، تا با توجه به موضوع فیلم و حرکات و گفتار بازیگران، موزیک مناسب و ویژه هر قسمت را در نظر گیرد و با شم خاص هنری خود، برای هر قسمت و حرکت و موضوع، موسیقی متناسب و منطبق با آن را تصنیف

اولیا چلبی انواع مختلفی از موسیقار را ذکر کرده و گوید: بزرگ آن را «بطلال» و کوچک آن را «جرفت» می‌نامند.

این ساز شاید همان سازی باشد که آن را امروز در بالکان «موسکال» نامند. [مجله موسیقی، شماره ۱۴]

اگر موسی نیم موسیچه هستم

درون سینه موسیقار دارم [مولوی]

سرود در حالت است از آن که نواخت

صوت موسیچه ساز موسیقار [امامی هروی]

نای بلبل که فرو بسته بد از وحشت وی

هله در باغ بر آورد نغم موسیقار [صوری]

هنوز رودسرایان ساختند به روم

ز بهر مجلس او ارغنون و موسیقار [فرخی]

به چنین روز به گوشش غوکوس

زارغنون خوشتر و از موسیقار [فرخی]

تا چکاوک بست موسیقار بر منقار خویش

ارغنون بسته است بلبل بر درخت ارغوان [امیر معزی]

بیاد شهریارم نوش گردان

به بانگ چنگ و موسیقار و طنبور [منوچهری]

چشم موسی تار شد بر طور غیرت ز انتظار

از لب داود صوتی به زموسیقار کو [سنائی]

همی نواختی آن لعبت بدیع که هست

نواش مست و لیکن به لحن موسیقار [مسمود سعد]

به سایه ابر بگسترد فرش بوقلمون

ز شاخ بلبل بگشاد لحن موسیقار [مسمود سعد]

استخوانم شکل موسیقار شد از غم ظهیر

در صفیر آید تنم چون بر کشم فریاد را [ظهیر فارابی]

به بهار و شکوفه خوش سازد

نخل و موسیچه لحن موسیقار [خاقانی]

همان نغمه دماغش در جرس داشت

که موسیقار عیسی در نفس داشت [نظامی]

چو موسیقار می‌نالم به زاری

که کار مشکل و دشوار دارم [عطار]

درخت موسی از دورم نمودند

نماید و علم هارمونی و کنترپوان و دیگر علوم این هنر را به وسیله ارکستر به مرحله اجرا گذارد، به طوری که هماهنگی لازم را به نحوی مطلوب در ذهن تماشاگر به وجود آورد.

موزیک نظام در سال ۱۲۳۵ ش به خواهش شاه

ایران دو کارشناس موزیک نظام به نامهای بوسکه

(Bousquo) و رویون (Rouillon) از طرف دولت

فرانسه به ایران گسیل شدند و یک دسته موزیک

نظامی با روش موزیک نظام فرانسه در ایران بنیاد

نهادند. این دسته «موزیک سلطنتی» نامیده می‌شد و

«بوسکه» رئیس این موزیک بود. [تاریخچه]

هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی، ص ۱۳]

موزیگان مأخوذ از فرانسه. موزیگان. آلات و ادوات

موزیک. [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت نامه]

موسیقار موسیقیدان و دانای علم موسیقی. [فرهنگ

ناظم الاطبا، لغت نامه]

موسیقی مأخوذ از یونانی. علم سرود و آواز و الحان

[فرهنگ ناظم الاطبا، لغت نامه]

موسیقی دان موسیقیدان. کسی که دانای علم

موسیقی و سرود باشد. [فرهنگ ناظم الاطبا،

لغت نامه]

موسی بن یونس، ۵۵۱ - ۶۳۹ ق. ابن یونس بن

محمد بن منعه بن مالک عقیلی مکنی به ابوالفتح و

ملقب به کمال الدین موصلی، متولد و متوفی در

موصل (۵۵۱ - ۶۳۹ هـ - ق) استاد موسیقی بوده

است. [الاعلام، لغت نامه، زرکلی]

موسیقار موسیقار ← [لغت نامه]

نظمی است مر نظام پذیری را

گر خوانده‌ای در اول موسیقار [ناصر خسرو]

موسیقات آلت موسیقی [لغت نامه]

موسیقار سازی است که اروپائیان آن را «فلوت پان»

گویند و امروز به نام «ساز دهنی» مشهور است.

ساختمان این ساز از نای‌های کوچک و بزرگ که در

کنار هم نهاده‌اند تشکیل شده است. [مجله موسیقی،

شماره ۹۸، ص ۷۰]

درون سینه موسیقار دارم [عطار]

موسیقار نام پرنده‌ای که در منقار آن سوراخهای بسیار است و از آن سوراخها آوازه‌های گوناگون برمی‌آید و موسیقی از آن مأخوذ است. اما این قول براساس نیست و افسانه است. [لغت‌نامه]

موسیقار یک نوع سازی که از نیهای بزرگ و کوچک ترتیب داده‌اند نام سازی است که در آن نی‌هایی بزرگ و کوچک به اندام مثلث با هم وصل کنند. سازی است که اروپائیان آنرا فلوت پان گویند و امروز به سازدهنی مشهور است. ساختمان این ساز از نایهای کوچک و بزرگ که در کنار هم نهاده‌اند، تشکیل می‌گردد. اولیای چلبی انواع مختلفی از موسیقار را ذکر کند و گوید بزرگ آن را «بطل» و کوچک آن را «جرفت» می‌نامیدند. در زبان ترکی آن را «مزمار دودگی» می‌خوانند و این نوع ساز هر چند که فعلاً در ترکیه معمول نیست، نوعی از آن در رومانی وجود دارد. این ساز شاید همان سازی باشد که آن را امروزه در بالکان «موسکال» می‌نامند.

آلتی است از آلات موسیقی چون بریط و جز آن. آلت موسیقی است از جنس نای. نایلوس. موسیقور. سرنای. یراعه. [لغت‌نامه]

موسیقار ختائی آلتی است از مطلقات آلات ذوات النفع. چچیق. سازی که درویشان می‌نوازند.

سازی که شبانان می‌نوازند. به معنی نای موسی است. [لغت‌نامه]

آلتی است از مطلقات. آلات ذوات النفع. سازی که درویشان می‌نوازند. سازی که شبانان نوازند.

[فرهنگ ناظم‌الاطبا]

نام پرنده‌ای که در منقار آن سوراخهای بسیار است و از آن سوراخهای آوازه‌های گوناگون برمی‌آید و موسیقی از آن مأخوذ است. شیخ عطار گفته است:

فیلسوفی بود دمسازش گرفت

علم موسیقی ز آوازش گرفت

موسیقار زدن ساز زدن. نواختن ساز موسیقار. راه موسیقار زدن. نوای موسیقار نواختن. آهنگ

موسیقار زدن.

خه خه الی موسیجه موسی صفت

خیز و موسیقار زن در معرفت [عطار]

کمانچه آه موسی وار می‌زد

مغنی راه موسیقار می‌زد [نظامی]

موسیقایی منسوب به موسیقی. موسیقی. [لغت‌نامه]

النبض و حرکة موسیقایی [ابوعلی سینا]

موسیقی جمال‌الدین محمود بن عبدالربلی موسیقی، ادیب معاصر ابن خلکان در هنر موسیقی و جز آن، سخت استاد بوده است. [ابن خلکان، ج ۱، ص ۱۴۸]

موسیقی از یونانی Mousike لاتینی Musica فرانسه Musique انگلیسی Music آلمانی Musik و مأخوذ از Musa به معنی هریک از نه ربه‌النوع اساطیری یونان که حامیان هنرهای زیبا بودند.

[برهان قاطع]

کلمه موسیقی که امروز به قاف مکسور و یای ساکن در آخر تلفظ می‌شود، در اصل به قاف مفتوح و الف مقصوره است. و از یونانیان گرفته شده ولی تلفظ معمول در شعر فارسی نیز آمده است. چنانکه انوری گوید:

منطق و موسیقی هیئت بدنام اندکی

راستی باید بگویم با نصیبی وافر

موسیقی به یای نسبت به معنی موسیقی شناس است. [خاقانی]

آن را ابجد روحانیان خوانده است. گوید:

بربط از بس چوب کز استاد خورده طفل وار

ابجد روحانیان بین از زبان انگیکته [خاقانی]

تألیف لحن. فن تألیف الحان. علم ادوار. علم نغمات. موسیقی علمی است، که بدان احوال نغمات و ازمنه آن توان دانست. به عبارت دیگر موسیقی دو فن است: فن اول از او ملایمت نغمات معلوم شود آن را فن الحان گویند و از فن دوم اوزان ازمنه معلوم گردد، و آن را فن ایقاع خوانند. خلاصه الافکار فی معرفة الادوار. شهاب صیرفی]

موسیقی عبارت است از معرفت احوال الحان و آنچه

آرام و هماهنگ در جامعه و بهبود حیات اجتماعی و سیاسی تأثیر بسزایی دارد. [جمهوری افلاطون]
هرگاه روش‌های موسیقی در نزد قومی دیگرگون شود به پیروی آن قوم نیز دیگرگون می‌شود. [افلاطون]
رشته‌های موسیقی هر قوم را که می‌خواهید بدست من بسپارید، تا من قوانین آنها را تغییر بدهم. [دانیل اکل]

موسیقی عظمت آرزویی منزلت آدمی را به وی گوشزد می‌کند.

روان آدمی از موسیقی هماهنگی و وزن و لطافت را می‌آموزد و روحی که هماهنگی و لطافت داشت، عادل خواهد بود. [افلاطون]

زن زیبای سفیر اردن به نام نحلہ، وقتی آواز محمد عبدالوهاب مصری را شنید، چنان بدو دل باخت که روزی که مأموریت سفیر پایان یافت از بازگشتن همراه شوهر خودداری کرد و در دامان محمد عبدالوهاب خواننده باقی ماند. [نای هفت بند. باستانی پاریزی. ص ۴۸۴]

عرفا با اینکه می‌دانستند خداوند قابل شناختن نیست، می‌کوشیدند که خود را به او نزدیک کنند و برای وصول به خدا، دچار حالت بیخودی می‌شدند، بدون اینکه شراب بنوشند یا مواد مخدر مصرف نمایند. ولی از موسیقی برای بیخود شدن استفاده می‌کردند، و در بعضی از فرقه‌های تصوف، نواختن آلات موسیقی و خواندن آواز و رقص تقریباً جزو برنامه روزانه بوده است.

مولوی صاحب مثنوی می‌گوید:

یک دست جام باده و یکدست زلف یار

رقصی چنین میانه میدانم آرزوست [ملاصدرا].

هاری کوربن. ترجمه ذبیح‌الله منصوری ص ۱۹۴

شاه شجاع آنقدر به موسیقی علاقه داشت که وقتی خبر قتل معشوقه‌اش به او رسید یک تن عود زن، آهنگی متناسب از داستان لیلی و مجنون ساخت و آن را در موقع مناسب برای شاه بخواند.

لیلی شد و رخت ازین جهان برد

التیام الحان بدان کامل شود. [نفایس الفنون]

گاهی اقسام موسیقی که هر کس

پدید آورد بر الحان پیکر [ناصر خسرو]

موسیقی، موزیک مشتق از کلمه یونانی «موز» نام یکی از نه تن فرشته آپولون خدای موسیقی و هنرهای زیبا (طبق عقاید یونانیان آپولون با ۹ فرشته خود در کوه پارناک بسر می‌بردند و یونانی‌ها هر یک از فرشتگان هنرهای زیبا را «موز» می‌نامیدند).

هنر ترکیب و تنظیم اصوات بطور مطلوب و موزون برای استماع. [نفایس الفنون]

از بین رشته‌های گوناگون هنرهای زیبا، موسیقی از همه حساستر و گویاتر است، یعنی آخرین پدیده هنری است که در نتیجه عمران و آبادی و رونق اجتماع پدید می‌آید و شکوفان می‌شود و نیز اولین هنری است که به هنگام ویرانی و سیر قهقرایی اجتماع، رو بزوال و نابودی می‌رود. به عبارت دیگر، موسیقی آینده‌ای است تمام نما که در آن می‌توان پیشرفت یا سیر قهقرایی یک اجتماع را بوضوح مشاهده نمود و موسیقی از آخرین صنایعی است که در اجتماع و عمران پدید می‌آید و نیز این هنر از نخستین صنایعی است که در هنگام ویرانی و سیر قهقرائی یک اجتماع از آن رخت بر می‌بندد و زایل می‌شود و خدا آفریننده است. [ابن خلدون]

هیچ انسانی از موسیقی یا سایر هنرهای سالم و با ارزش بی‌نیاز نیست. هنر غذای معنوی انسان است. در تمام دنیا و در میان همه اقوام و قبایل و جوامع کسی منکر هنر نیست. نباید هنر با ارزش تقویت کننده احساس و ذوق انسانی را نادیده گرفت. [اندر صنعت دیکتاتورری. علی‌اصغر حاج سیدجواد].

«مجله خواندنیا»، شماره ۳۵، سال ۳۹، ص ۷۲

موسیقی نشانه‌ای از نظام و هماهنگ جهانی است و با نواختن موسیقی می‌توان نظم جهانی را، روان^۱ انسانی بوجود آورد. [فیناغورس]

موسیقی که مجمع هماهنگی است مایه تهذیب و آرایش خوی است و در سوق دادن انسان به زندگی

با داغ تو زیست هم چنان مرد

شاه بسیار رقت کرد و گنجی معمور به جایزه این بیت
بدو داد. [آل مظفر، محمود کتی. ص ۱۰۲]

موسیقی ظاهراً، جز آهنگهای مناسب و موزون که گوش را نوازش می‌دهد، چیز دیگری نیست. ولی حقیقت آن بالاتر و بزرگتر از این توصیف است. موسیقی انعکاس خنده و گریه‌ها آینه آمال و آلام و سراینده هیجانات و ارتعاشات روح بشری است از همین جهت نغمه‌های آن به اعماق ساکت و آرام هستی انسان فرو رفته، با سرانگشت جادوی خود احساساتی را که در زوایای تاریک و بی‌نام و نشان روح ما خوابیده است، بیدار می‌کند. [فتنه، علی دشتی. ص ۲۳۴]

موسیقی آن کلام پنهانی است که همچون اسم شب بین انسان و عرش الهی، به عقد قرارداد آمده، خدا و آدم سرانگشت اتحاد یکدیگر را می‌فشرند و بر کلام خدا آهنگ والای انسان در ترنم است.

موسیقی قفس روح را می‌گشاید و پرندگان رنگین با شیرین‌ترین بالها به نغمه‌پردازی در می‌آیند.

این موسیقی است که می‌گذارد انسان به عمق وجود اسرارآمیز خود نظر بیا فکند، آنجا که مرد با ایمان، غرق و پناهگاه خود را می‌یابد و حتی مرد ابیغوری «کسی که فقط لذات دنیوی را می‌جوید» خود را، در آنجا بیگانه نمی‌یابد، اما برای مردم حسابگر دنیا پرست جایی در آن مکان نیست. [تاگور]

در شیوه موسیقی سخن بسیار است

از جمله وجود هر سخن ادوار است

غافل منشین ز نغمه داودی

کین قول یقین ز سالک اطوار است

ناله‌های زار او خود مژده است

که بمهمانی انسان آمده است

امشب ای همسایه آخر چون شدست

کاین دل شوریده از غم خون شدست

جان به پرواز آمد از آواز تو

ساخت کارم عشوه‌های ساز تو

ناله‌ات هوش از سر عاشق ربود

بر غم دیرین غم دیگر فرود

تار تو تا شکوه آغاز کرد

تار و بود جانم از هم باز کرد

زخمه‌ات زخم نهانم نیش زد

آتش اندر عقل دوراندیش زد

مطر با امشب بزن رای دگر

تا بر آرم از جگر آهی دگر

موسیقی، هر دم غذای روح دان

وزسماع آن دل پیران جوان

موسیقی پیغامی از بالا بود

ترجمان عالم والا بود

استماع موسیقی هم عالمی است

مایه تهذیب خوی آدمی است

موسیقی را شعر دنیا فهم گوی

جملگی زین خواست نعمت سهم جوی

بی‌زبان است این نوا و صد زبان

زیر هر زیر و بمش باشد نهان

موسیقی راز مگو افشا کند

خلق را جویای ناپیدا کند [موسیقی نامه، محمد

فولادوند. «مجله موسیقی»، شماره ۲۰۲، ص ۵-۱۰]

ناله‌های موسیقی را گوش ده

در شنیدن عقل و دین و هوش ده

تا ترا جامی بنوشاند ز عشق

خلعتی بر جان بپوشاند ز عشق

در بیان نی زنی خوش می‌نواخت

دستگاهی آدمی کش می‌نواخت

اشتری در رقص آمد از صدا

سر به صحرا هشت بی‌برگ و نوا

عابدی در راه استغفار کرد

جاهلانه حظ دل انکار کرد

لب پر از لاحول و دل پیش نوا

ای دو صد لعنت بر این کذب و ریا

چند در بند خرافات کهن

تا کی آخر خدعه و سالوس و فن

با نوای موسیقی مار و طیور
 جمله می آیند در وجد و سرور
 شور هستی از جمال دلبر است
 آدمی را گر طرب نبود خراست
 گرچه در ظاهر ترا آواهاست
 موسیقی خود ترجمان رازهاست
 لب چو از گفتار ماند موسیقی
 فاش می گوید رموز عاشقی
 دست افشاندن جواب موسیقیست
 پای کوبیدن کمال عاشقیست
 موسیقی هم مرهم، هر زخم ماست
 موسیقی سری ز اسرار خداست
 موسیقی خوشتر کمی نالان بود
 ترجمان قلب بد حالان بود
 نفس از هر دانشی جوید عوض
 در هنر کفر است اما هر غرض
 مستعد آن را نوای ساز و نی
 ببخودانه می برد تا کوی وی
 موسیقی برناکسان آمد حرام
 آه آه از پستی طبع عوام
 ساز کن ای ساز سوز و ناله را
 وصف کن هجران چندین ساله را
 از جراحات دلم گو قصه ای
 تارسد هر بیدلی را حصه ای
 ساقیا در ده مرا جامی ز عشق
 تا مگر گیرم سرانجامی ز عشق
 ما همه بانگیم و آن نی زن تویی
 بانگ شادی ناله شیون تویی
 هر نفس گویم به آواز بلند
 کین کمند عشق بر جانم فکند
 ای طیب درد های جان کشم
 خیز و سوزان در میان آتشم
 تا توانی در دلم آتش بریز
 از تو ما را نیست امکان گریز [مولوی]
 ز موسیقی آورد سازی برون

که آن را نشد کس جز اور هنمون [نظامی]
 سعدیا تا کی سخن در علم موسیقی رود
 گوش جان باید که معلومش کنی اسرار دل [سعدی]
 مطربی می گفت با خسرو که ای گنج سخن
 علم موسیقی ز علم شعر نیکوتر بود [امیر خسرو دهلوی]
 داود صوت اندوه زدای الحان موسیقی سرای
 ادریس دم صنعت نمای اعجاز پیدا داشته
 ابتدا موسیقی و شعر را اسرای ایرانی در مکه و مدینه
 بردند و خواندند و به عرب یاد دادند. بعد خود
 اعراب آن را تکمیل کردند، و از موسیقی رومی و
 شامی هم بر آن مزید کردند و اصطلاحاتی از قبیل:
 رمل و رجز وافر و خفیف و غیره بر آن بیفزودند
 و شعر عرب که با موسیقی همه جا توأم بود به وجود
 آمد و مجلس خلفا و سادات قریش رابه خود مشغول
 گردانید و سپس از اعراب به ایران سرایت کرد. [بهار
 و ادب ایران، محمد گلن، ص ۷۱]
 موسیقی مأخوذ از یونانی، علم تألیف لحن، فن تألیف
 الحان، علم ادوار، علم نغمات، علمی است که بدان
 احوال نغمات و از مننه آن توان دانست. به عبارت
 دیگر، موسیقی دو فن است فن اول از او ملایمت
 نغمات معلوم شود و آن را فن الحان گویند. و از فن
 دوم اوزان از مننه معلوم گردد و آن را فن ایقاع
 خوانند. موسیقی از ایران به عرب نقل شد و از آنجا به
 زمان حکم بن هشام به توسط زرقون [زرگون] و
 عیون به اندلس و از اندلس به دیگر قسمتهای اروپا.
 علم الحان و آن یک قسمت از اقسام چهارگانه علوم
 ریاضی قدماست. ارسطو موسیقی را یکی از شعب
 ریاضی بر شمرده و فلاسفه اسلامی نیز رأی او را
 پذیرفته اند؛ ولی از جهت مسلم و تغییر ناپذیر نبودن
 همه قواعد و اصول آن مانند علوم ریاضی، آن را
 هنر نیز محسوب داشته اند. [لغت نامه]
 موسیقی، مجله در سال ۱۳۱۸ شمسی از طرف اداره
 موسیقی کشور به طور ماهانه منتشر شد. مدت نه
 سال در انتشار آن وقفه ایجاد شد (از شهریور ۱۳۲۰
 تا سال ۱۳۲۹) در سال ۱۳۲۹ به نام «نامه موسیقی»

به مدت چند ماه مجدداً منتشر و دوباره در محاق تعطیل قرار گرفت. در سال ۱۳۳۵ دوباره به نام مجله موسیقی تا سال ۱۳۵۲، ادامه و در آذرماه ۱۳۵۲ به نام نشریه ژونس موزیکال ایران منتشر می‌شود. مجله موسیقی چهار دوره را پیموده است.

۱- از سال ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۰ به مدیریت غلامحسین مین باشیان.

۲- از سال ۱۳۲۹.

۳- از سال ۱۳۳۵ به مدیریت دکتر زاوون ها کوپیان.

۴- از سال ۱۳۵۲ به مدیریت دکتر سعدی حسینی.

این مجله تا سال ۱۳۵۷ منتشر شد و پس از پیروزی انقلاب اسلامی مجدداً به حال تعطیل درآمد.

موسیقی آوازی موسیقی که برای خواننده تصنیف شده باشد، مانند: ترانه‌های ایرانی و سرودها. این نوع موسیقی همراه ساز نیز اجرا می‌شود، با این تفاوت که موسیقی آوازی برتری ویژه‌ای نسبت به ساز همراهی کننده دارد.

موسیقی از دیدگاه اسلام نام کتابی است تألیف محمد اسماعیل نوری در ۱۵۹ صفحه، شامل آیات و احادیث و روایات مختلف اسلامی درباره موسیقی.

موسیقی اسلامی شامل اموری می‌شود در موسیقی که به نحوی از انحاء، از آیات قرآن، احادیث نبوی و احکام شرع مبین اسلام و نظر متشرعین اسلامی متأثر شده باشد.

در آغاز کار موسیقی نیز چون مجسمه‌سازی در اسلام حرام بود و گناه بشمار می‌رفت. البته تحریم موسیقی در قرآن نیامده ولی بموجب یک حدیث مشکوک که به پیمر نسبت داده‌اند، وی از بیم نتایج آواز و رقص زنان مبتدل گفته بود که ابزار موسیقی مؤذن شیطان است و هر که را تواند به اطاعت وی جلب می‌کند. عالمان دین و پیروان مذاهب چهارگانه از موسیقی که مایه تهیج شهوت می‌شد، بیزار بودند. ولی بعضی از آنها موسیقی را خودبخود گناه نمی‌دانستند. مردم، که معمولاً رفتارشان از عقایدشان علاقه‌تر است، ضرب‌المثلی داشتند که

«شراب چون پیکر است و سماع چون روح، و مسرت زاده آنها است» موسیقی در همه مراحل زندگی اسلام نفوذ داشت.

و هزارها شب عربی را با نغمه عشق و جنگ و مرگ همراه کرده بود. در قصر امیران و بسیاری از قصور بزرگان، نغمه گران را بخدمت می‌گرفتند، تا قصاید شاعران را به آواز بخوانند و کسان را بطرب آرند. یک مورخ توانا که صلاحیت قضاوت در اینگونه مسائل دارد، سخنی حیرت‌انگیز می‌گوید: «مقامی که رشته‌های موسیقی به نزد عربان یافت به مراتب بالاتر از اهمیت آن در تاریخ هر منطقه دیگر بود»

موسیقی عرب مهارت زخمه را بر حسن ترکیب آهنگها مرجع می‌شمارد و به جای نیم پرده ثلث پرده دارد و مایه و آهنگ آن از رونق و ظرافت خاص شرقی بهره‌ور است و طبعاً گوش مردم مغرب زمین بدون انس طولانی، از درک خصایص آن عاجز است. موسیقی عرب به نظر ما مکررات ساده و ملالت‌انگیز و عجیب و نامنظم جلوه می‌کند. ولی عربان نیز موسیقی ما را از لحاظ محدودیت آهنگ و دقت فوق‌العاده آن و پیچیدگی بی‌حساب و گام‌های تند و بیش از حد بلند آن، معیوب می‌پندارند. ظرافت تفکر انگیز موسیقی عرب در روح مسلمانان اثری خارق‌العاده داشت. سعدی از پسری سخن دارد که به نغمه داودی مرغ هوارا از رفتار باز می‌داشت. غزالی به وصف وجد گوید: «حالتی است که از استماع موسیقی حاصل شود.» یکی از مؤلفان عرب در کتاب خویش فصلی را به کسانی که از شنیدن موسیقی از خود رفته یا جان داده‌اند، اختصاص داده است. گرچه دین در آغاز کار موسیقی را ممنوع کرده بود ولی بعدها موسیقی در حلقه ذکر و مراسم درویشان به کار می‌رفت.

موسیقی اسلام از آهنگها و فرمهای قدیم شامی آغاز گرفت؛ آنگاه در نتیجه ارتباط با موسیقی یونان که مایه آسبانی داشت راه کمال پیمود و از موسیقی ایران و هند نیز مایه فراوان گرفت و یک علامت موسیقی و

بسیاری قواعد را از یونان اقتباس کرد. کندی و ابن سینا و اخوان الصفا در این باب کتابهای مفصل دارند (کتاب موسیقی فارابی معروفترین تألیفات قرون وسطی در موسیقی نظری است) و اگر از همه کتابهای موسیقی یونان که به ما رسیده برتر نباشد، کمتر نیست. مسلمانان از قرن هفتم موسیقی قابل ثبت را به وجود آوردند، و ظاهراً این کار در اروپا قبل از سال ۱۱۹۰ م معمول نشد. علامت ثبت موسیقی عرب طول مدت و اوج هر نغمه را نشان می‌داد.

عربان در حدود یکصد ابزار موسیقی داشتند که معروفتر از همه عود و گیتار و چنگ و بندور و سنتور و فلوت بود که احیاناً به وسیله بوق و دف و سنج ورق و طبل تقویت می‌شد. عود اقسام گونه‌گون داشت و عود بزرگ را گیتار می‌گفتند که از گیتارای یونانی گرفته شده بود. کلمه *Guilar* و *Loxg* انگلیسی را از عربی گرفته‌اند و کلمه دومی تحریف العود است. بعضی ابزارهای وتری را با مضارب می‌نواختند. ارغنون آبی و بادی نیز به نزد عربان شناخته بود. بعضی شهرهای اسلامی چون اشبیلیه اسپانیا بساختن ابزارهای دقیق موسیقی که از مصنوعات دیگر شهرها ممتاز بود، اشتها داشت. تقریباً همه اقسام موسیقی که با ابزار نواخته می‌شد برای همراهی آواز یا مقدمه آن بود؛ معمولاً فقط چهار یا پنج ابزار را با هم بکار می‌بردند ولی از دسته‌های مفصل نیز در متون گفتگو هست. به گفته روایت‌های مکرر سربج موسیقی‌دان مدینه، نخستین بار عصا را برای رهبری دسته موسیقی به کار برد.

با وجود علاقه فراوانی که مسلمانان به موسیقی داشتند، مقام موسیقیگران به استثنای هنروران معروف، در نظر ایشان حقیر بوده. از طبقه نخبه کمتر کسی از مقام خود تنزل می‌کرد که این هنر جالب دل‌انگیز را تعلیم بگیرد؛ به همین جهت در خانه بزرگان موسیقیگری خاص کنیزان بود. (بنظر بعضی فقها شهادت موسیقیگر در محکمه پذیرفته نبود.) رقص نیز خاص کنیزان بود که تعلیم می‌گرفتند و به

اجاره می‌رفتند؛ رقص گاهی شهوت‌انگیز بود و احیاناً جنبه هنری داشت. امین خلیفه مجلس رقصی ترتیب داده بود که همه شب ادامه داشت و عده زیادی کنیز در آنجا برقص و آواز مشغول بودند. وقتی عربان با یونانیان و ایرانیان ارتباط یافتند، موسیقیگران به نظرشان محترم‌تر شدند. خلیفگان اموی و عباسی به موسیقیگران بزرگ عطا‌های خوب می‌دادند. سلیمان بن عبدالملک برای یک مسابقه میان موسیقیگران مکه ۲۰/۰۰۰ سکه نقره (۱۰/۰۰۰ دلار) جایزه معین کرد. ولید دوم برای آوازه‌خوانی مسابقه‌هایی ترتیب می‌داد و جایزه اول یکی از این مسابقه‌ها ۳۰۰/۰۰۰ سکه نقره (۱۵۰/۰۰۰ دلار) بود. شاید این ارقام به عادت مردم مشرق زمین مبالغه آمیز باشد. مهدی یک آوازه‌خوان مشهور از اهل مکه را به دربار خویش خواند، هارون الرشید ابراهیم موصلی را به دربار آورد و ۱۵۰/۰۰۰ درم (۷۵۰/۰۰۰ دلار) بسدو بخشید و ۱۰/۰۰۰ درم مقرری ماهانه برایش معین کرد و در مقابل یک آواز ۱۰۰/۰۰۰ درم جایزه داد. هارون چنان به موسیقی دلبسته بود که برخلاف رسوم طبقاتی این موهبت را دربرادر پدری خود، ابراهیم بن مهدی، تشویق کرد ابراهیم صدایی نیرومند داشت که به میزان هشت دانگ می‌رسید و جالب توجه آنکه وی یک نهضت ابداعی بر ضد مکتب قدیم اسحاق بن ابراهیم موصلی در موسیقی پدید آورده بود. مأمون درباره وی می‌گفت: «هر وقت برای من آواز می‌خواند، احساس می‌کنم که قلمرو من وسیعتر می‌شود.»

این حکایت که مخارق شاگرد ابراهیم موصلی نقل کرده به وضعی جالب کیفیت اجتماع اسلامی را نمودار می‌کند و معلوم می‌دارد که موسیقی در جان شخص مسلمان چه نفوذی داشته است. برای آنکه هدف حکایت را دریابیم، لازم نیست که حتماً آن را باور کرده باشیم.

گوید:

شبى با اميرالمؤمنين تا صبح به شراب بوديم و صبحگاه بدو گفتم اگر اميرالمؤمنين اجازه فرمايد به رصافه روم و تا هنگام بيدارى ايشان هوا بخورم. گفت بسيار خوب و به حاجبان گفت مرا آزاد بگذارند، بيرون آمدم و در راه كنيزي ديدم كه گويى چهره اش آفتاب روشن بود: زنبیلی بدست داشت، پيش ميوه فروش ايستاد و يك به يك انار و يك گلابى هر کدام بيك درم خريد و براه افتاد. من نيز بدنبال او رفتم گفت اى مادر فلانى كجا مى آيى گفتم خانم بدنبال شما. گفت اى مادر فلانى برگرد مبادا كسى ترا ببيند و خونت بريزد، و من بناچار عقب كشيدم و از دور مى رفتم و او جلوتر بود و چون بعقب نگرىست و مرا بديد ناسزاى زشت گفت آنگاه بدر بزرگى رسيد و بدرون رفت و در بسته شد و من نيز پهلوى در نشستم و عقلم خيره شده بود. خورشيد بالا آمد و روزى گرم بود؛ كمى بعد دو جوان كه گويى ماه تابان بودند، سوار دوالاغ بيايدند و اجازه ورود گرفتند و بدرون رفتند، من هم با ايشان وارد شدم و پنداشتند كه صاحبخانه مرا خواسته است. غذا آوردند، بخورديم و دست بشتيم؛ آنگاه صاحب خانه گفت، «مى خواهيد فلان كنيز بيايد؟» گفتند: «اگر كرم كنى.» و او كنيز را بخواند و همان بود كه ديده بودم و كنيزى ديگر از دنبال عودش را مى آورد؛ عود را بكناز گرفت و آواز خواند و حاضران به طرب آمدند و شراب نوشيدند و گفتند اين آهنگ از كيست؟ گفت از استاد من مخارق است؛ سپس آهنگى ديگر بخواند و شراب بنوشيدند و طرب كردند اما كنيز با ترديد مرا مى نگرىست. باز به او گفتند اين آهنگ از كيست؟ گفت از استادم مخارق است؛ آنگاه آهنگ سوم را بخواند و طرب كردند و شراب نوشيدند و پرسيدند: اين آهنگ از كيست؟ گفت از استادم مخارق است. من گفتم كنيزك كوك را محكم كن و اوتارها را محكم كرد و از مقامى كه در آن بود برون شد. من مضراب خواستم و آهنگى را كه كنيزك در آغاز خوانده بود بخواندم

آنها برخاسته پيشانى مرا بوسيدند؛ پس از آن آهنگ دوم و سوم او را بخواندم و عقلمشان خيره ماند و گفتند ترا بخدا تو كيستى؟ گفتم من مخارقم. گفتند چه شد كه اينجا آمدى گفتم من طفيلى شده ام و قصه خویش با آنها بگفتم؛ صاحب خانه بدو دوستش گفت مى داند كه اين كنيز را به ۳۰/۰۰۰ درم به عهده ما و ۱۰/۰۰۰ به عهده تو باشد، و كنيز ملك من شد؛ تا عصر بنزد ايشان بودم و با كنيز و جامه هاى گرانبها و هديه هاى ديگر كه به ما داده بودند بيرون آمدم و چون به جاهايى كه به من ناسزا گفته بود مى رسيدم، مى گفتم خانم دوباره بگو كه چه گفتى و او شرم مى كرد و من قسمش مى دادم كه تكرر كند او تكرر مى كرد تا به در قصر رسيديم و بحضور رفتيم و همچنان دست كنيز به دست من بود. اميرالمؤمنين كه مراديد ناسزا گفتن گرفت. گفتم اى اميرالمؤمنين كمى صبر كن و قصه را براى او نقل كردم، بخنديد و گفت ما رفتار آنها را تلافى خواهيم كرد و احضارشان كرد، و بهر يكيشان ۳۰/۰۰۰ درم و بمن ۱۰/۰۰۰ درم عطا كرد. [تاريخ تمدن. ويل دورانت. ج ۱۱]

موسيقى ايران نام كتابى است كه توسط روح الله خالقي به رشته تحرير درآمده و توسط مجله پيام نوين به سال ۱۳۴۲ ش انتشار يافته است.

موسيقى ايران شامل موسيقى ردیفی، ترانه های محلی، آوازهای محلی، تصنیف ها و هر نوع موسيقى كه بر مبنای گامها و فواصل و قواعد ویژه موسيقى ايران نوشته شده يا خوانده يا اجرا شود.

موسيقى برای همه كتابى است در ۳۴۰ صفحه تأليف عزيز شعبانى درباره «فرم موسيقى» كه در ۱۳۵۰ شمسى از طرف دانشگاه شيراز انتشار يافته است.

موسيقى تعزیه هر شخص بازيگر، در تعزیه، آوازا و مایه موسيقى مخصوص بخود را بايد حفظ مى كرده مثلاً:

حضرت عباس بايد «چهارگاه» بخواند و خُر «عراق» مى خواند

شبى با اميرالمؤمنين تا صبح به شراب بوديم و صبحگاه بدو گفتم اگر اميرالمؤمنين اجازه فرمايد به رصافه روم و تا هنگام بيدارى ايشان هوا بخورم. گفت بسيار خوب و به حاجبان گفت مرا آزاد بگذارند، بيرون آمدم و در راه كنيزي ديدم كه گويى چهره اش آفتاب روشن بود: زنبیلی بدست داشت، پيش ميوه فروش ايستاد و يك به يك انار و يك گلابى هر کدام بيك درم خريد و براه افتاد. من نيز بدنبال او رفتم گفت اى مادر فلانى كجا مى آيى گفتم خانم بدنبال شما. گفت اى مادر فلانى برگرد مبادا كسى ترا ببيند و خونت بريزد، و من بناچار عقب كشيدم و از دور مى رفتم و او جلوتر بود و چون بعقب نگرىست و مرا بديد ناسزاى زشت گفت آنگاه بدر بزرگى رسيد و بدرون رفت و در بسته شد و من نيز پهلوى در نشستم و عقلم خيره شده بود. خورشيد بالا آمد و روزى گرم بود؛ كمى بعد دو جوان كه گويى ماه تابان بودند، سوار دوالاغ بيايدند و اجازه ورود گرفتند و بدرون رفتند، من هم با ايشان وارد شدم و پنداشتند كه صاحبخانه مرا خواسته است. غذا آوردند، بخورديم و دست بشتيم؛ آنگاه صاحب خانه گفت، «مى خواهيد فلان كنيز بيايد؟» گفتند: «اگر كرم كنى.» و او كنيز را بخواند و همان بود كه ديده بودم و كنيزى ديگر از دنبال عودش را مى آورد؛ عود را بكناز گرفت و آواز خواند و حاضران به طرب آمدند و شراب نوشيدند و گفتند اين آهنگ از كيست؟ گفت از استاد من مخارق است؛ سپس آهنگى ديگر بخواند و شراب بنوشيدند و طرب كردند اما كنيز با ترديد مرا مى نگرىست. باز به او گفتند اين آهنگ از كيست؟ گفت از استادم مخارق است؛ آنگاه آهنگ سوم را بخواند و طرب كردند و شراب نوشيدند و پرسيدند: اين آهنگ از كيست؟ گفت از استادم مخارق است. من گفتم كنيزك كوك را محكم كن و اوتارها را محكم كرد و از مقامى كه در آن بود برون شد. من مضراب خواستم و آهنگى را كه كنيزك در آغاز خوانده بود بخواندم

بامشاد. بختیار ابوالعبک. برصومالزامر شاگرد ابراهیم موصلی. بویکر ربابی بوطلب. حسام الدین قتلغ بوغا (شاگرد ارموی). حسین حسینیقلی (آقا...) حکیم بن احوص سفیدی. داود (علیه) (صاحب مزامیر). درویش (...خان). رامتین. رودکی زریاب. زلزله رازی. زنان (مردی معروف بوده است در نای نواختن) سائب خاثر. سنی زرین. کمر. سرکش. شمس الدین سهروردی. شهاب صیرفی. صادق. (آقا محمد... خان). صفی الدین عبدالؤمن. فاخر ارموی. (عبدالقادر بن غیبی حافظ مراغی) عبدالقادر (گویند به زمان تیمور و شاه رخ. او در اول نزد سلطان احمد جلایر به بغداد بود سپس نزد میرانشاه شد و سلطان احمد جلایر به او یار عزیز خطاب می کرد.) عبدالله (میرزا...) علی مکی. عزیل ابوکامل مغنی. فارابی یا فارابی. فرخی شاعر. فردوس مغینه. فلهبد. فیثاغورث. قره‌المن. قصابه. قطب الدین شیرازی مولی عبدالله ابن جعفر. نکبسا. یاقوت. یونس بن سلیمان مکنی به ابی سلیمان فارسی.

[لغت نامه]

موسیقیدانان عصر شاه عباس از نوازندگان معروف مجالس بزم شاه عباس یکی میرفضل الله پسر «میر مقصود» از سادات مشهد بود، که طنبور می نواخت و چون آوازی خوش داشت نزد شاه عزیز شد و در حلقه مجلس نویسان وی درآمد و بعد از آن به منصب وزارت غلامان شاهی رسید.

دیگر سه نوازنده و خواننده به نام افندی خواننده و حافظ نائی و حافظ جامی که از رامشگران مخصوص شاه بودند و او در سیزدهم شعبان ۱۰۱۷ هجری برای هریک از ایشان در یکی از محلات اصفهان خانه‌ای ساخت و آن محله را محله نغمه نامید.

دیگر احمد کمانچه‌ای معروف به امیر قاضی که در کمانچه نوازی زبردست بود و مذاقی نائینی بزاز، که هم نوازنده بود و هم تصنیفهای خوب می ساخت و بقول یکی از معاصرانش: «از نیشابور گرفته تا عراق و حجاز و از تبریز تا صفاهان و نهاوند، در همه مقامی

» شبیه عبدالله بن حسن که در دامن حضرت شاه شهیدان به درجه شهادت رسید، دست قطع شده خود را به دست دیگر گرفته، گوشه‌ای از «راک» را می خواند که به همین جهت آن گوشه به «راک عبدالله» معروف است.

زینب «گری» می خواند.

اگر در ضمن تعزیه اذانی باید بگویند، حکماً باید به آواز «گردی» بود.

در سؤال و جواب هم رعایت تناسب آواها با یکدیگر شده، مثلاً اگر امام با عباس سؤال و جواب داشت، امام «شور» می خواند، عباس هم باید جواب خود را در زمینه (شور) بدهد. فقط مخالف خوانها اعم از لشکران و افراد و امرا و اتباع با صدای بلند و بدون تحریر شعرهای خود را به آهنگ «أشتلم» و پر خاش ادا می کردند. [نمایش در ایران، تعزیه بهرام بیضانی، «مجله موسیقی»، شماره ۷۵، ص ۲۵]

موسیقیدان عالم علم موسیقی. کسی که در علم و هنر موسیقی تبحر داشته باشد. دانای صنعت موزیک شامل: فیزیک دان در موسیقی. ریاضی دان در موسیقی. مورخ در موسیقی. مصنف در موسیقی نوازنده در موسیقی، خواننده در موسیقی، مدرس در موسیقی، رهبر در موسیقی.

موسیقی داننده. استاد علم موسیقی. که در فن عالم باشد. [لغت نامه]

موسیقیدانان اسامی موسیقیدانانی که در ذیل کلمه آهنگ لغت نامه دهخدا آمده است.

ابراهیم بن المهدی بن المنصور (ابواسحق عباسی) ابراهیم ماهان. ابراهیم موصلی. ابن سربج. ابن محرز. ابن مسجح. ابوالبداح. ابو ذکاء مطرب. ابو ذکاء مغنی. ابوطالب ابجر. ابوالعبک. بختیار استاد رودکی. ابو عمر و مغنی بزمان محمود غزنوی. ابوالفرج اصفهانی صاحب اغانی. ابوکامل غزلی. ابونصر پلنگ. رودنواز معاصر فرخی سیستانی. ابونصر فارابی. اسحق موصلی فارسی ارجانی. اسماعیل بن جامع. اشتری. یارید.

بر جمیع سازندگان سرور بود.»

دیگر شاه مراد خوانساری، که در کار موسیقی هنرمند و در تصنیف سازی استاد بود، و تصنیفی در مقام دوگاه و نوروز صبا ساخته بود که بدین بیت آغاز می‌شد:

صد داغ بدل دارم زان دلبر شیدایی

آزرده دلی دارم من دامن و رسوایی

شاه عباس این تصنیف را بسیار دوست می‌داشت، و شاه مراد را به پاداش ساختن آن انعام و خلعت داد.

از جمله سایر خوانندگان زمان شاه عباس، اسامی حافظ احمد قزوینی، حافظ جلاجل باخرزی، حافظ مظفر قمی، حافظ هاشم قزوینی، و از نوازندگان نام میرزا محمد نامی کمانچه‌ای، استاد محمد مؤمن طنابوره‌ای معروف به حافظک، استاد شهسوار چهارتاری استاد شمس شیپور غوثی (شترغوثی؟) ورامینی، استاد معصوم کمانچه‌ای، سلطان محمد طنابوره‌ای، میرزا حسین طنابوره‌ای، استاد سلطان محمد جنگی و استاد رضای طنابوره‌ای، در تاریخهای زمان آمده است. [زندگانی شاه عباس اول. نصرالله فلسفی، ج ۲، ص ۲۴۴-۲۴۵]

موسیقی رادیو، مجله اداره کل انتشارات و رادیو تهران هر ماه یک شماره به نام مجله موسیقی رادیو تهران منتشر می‌کرد. شامل:

۱- سرمقاله که مربوط می‌شد به امور کار هنرمندان رادیو

۲- آهنگهای اجرا شده طی ماه وسیله ارکسترها

۳- مقالات آموزنده موسیقی و برنامه ساز و سخن از روح الله خالقی.

۴- شرح احوال موسیقیدانان و ترانه‌سرایان

۵- این مجله در دیماه سال ۱۳۳۶ ش به مدیریت دکتر شاه حسینی، کار خود را شروع کرد و جمعاً ۳۶ شماره از آن طی مدت چهار سال به طور ماهانه انتشار یافت.

موسیقی سازی موزیک که برای اجرا در سازها نوشته شده باشد. مانند: چهارمضرب، رنگ، پیش

درآمد، مقدمه آهنگ‌ها که اختصاصاً برای ساز تصنیف شده و کلام و خواننده در آن راه ندارند. در موسیقی غربی، مانند: کنسرتو و سونیت، و آهنگهایی که برای ارکستر سمفونیک تصنیف شده است.

این موسیقی به خلاف موسیقی صوتی تنها برای آلات مختلف موسیقی است و شک نیست که وسعت آن بیش از موسیقی صوتی است، زیرا وسعت صوت انسان نسبت به آلات موسیقی محدودتر است. [نظری به موسیقی. روح الله خالقی. ج ۱]

موسیقی شناس موسیقیدان. موزیکولوگ.

خه خه ای موسیجه موسی صفت

خیز و موسیقار زن در معرفت

کرد از جان مرد موسیقی شناس

لحن موسیقی خلقت را اساس [عطاری]

موسیقی فارابی کتابی است در ۱۳۴ صفحه، شامل بررسی و نقد علمی از موسیقی فارابی، تألیف مهدی برکشلی که توسط شورای عالی فرهنگ و هنر منتشر شده است.

موسیقی فیلم نام کتابی است تألیف تورج زاهدی، شامل شرح و توصیف موسیقی فیلم و چگونگی استفاده از موزیک در متن فیلم‌ها، این کتاب دارای ۱۹۳ صفحه است و توسط انتشارات فاریاب در تیرماه ۱۳۶۳ ش چاپ شده و انتشار یافته است.

موسیقی کلاسیک ایران عنوان کتابی است مصور، شامل یک بررسی اجمالی از موسیقی سنتی ایران توسط بانو «الا. زوینس» به رشته تحریر درآمده است. این کتاب حاصل تحقیق و تحصیل سه ساله بانو الا زوینس در ایران می‌باشد که در سال ۱۹۷۳ میلادی به وسیله دانشگاه هاروارد به زبان انگلیسی چاپ و منتشر شده است.

موسیقی مجلسی یا ارکستر مجلسی از ۲ تا ۱۲ نفر و هر گروه از سازها یک یا چند ساز در آن شرکت دارند. گاهی رهبر ارکستر مجلسی نوازندگی ویولن اول که از سایر اعضا ماهرتر باشد بعهده دارد. در موسیقی اطاکی یا مجلسی پیانو نقش عمده‌ای را ایفا

می‌نماید.

موسیقی محلی شامل ترانه‌ها، آوازها، نغمه‌های روستایی و شهری. بدانچه از بین توده مردم درآمده باشد. دارای آهنگ مخصوص محل و کلام ویژه و گویش خاص آن محل باشد. این گونه موسیقی سازنده آهنگ و گوینده کلام مشخصی ندارد، ساده و بی‌پیرایه است، زود بدل می‌نشیند، روان و بی‌تکلف است. مانند ترانه‌های محلی ایران.

موسیقی مذهبی موسیقی برای تزکیه نفس و ایجاد حس شفقت و مهربانی و بشردوستی و خداپرستی است و در کلیساهای بزرگ و وظیفه مهم آن بعهده ارگ است. این موسیقی از اصوات طولانی و کشیده تشکیل می‌شود، و با صدای باوقار و نجیب و پخته انجام می‌گیرد و در شنوندگان تأثیر خاصی دارد. موسیقی مذهبی ایران در تعزیه و ایام عزاداری شنیده می‌شود مناجات، اذان، تلاوت کلام‌الله مجید با صوت خوش و آهنگ مطلوب، جذاب و دردل اهل ایمان مؤثر است. [نظری به موسیقی، روح‌الله خالقی]. اجرای مراسم تراویح در ماه رمضان و نماز جماعت نیز موزون و آهنگین است.

موسیقی مذهبی ایران ریشه تاریخی موسیقی مذهبی ایران به طایفه آل بویه می‌رسد. احمد معزالدوله از طایفه آل بویه (۳۳۴ - ۳۵۶ ق) بعد از تسخیر بغداد و برای اولین بار دستور داد به احترام امام حسین حضرت سیدالشهدا (ع) در دهه اول محرم، همه مردم سیاه بپوشند در روز عاشورا در بغداد تعطیل عمومی اعلام شد و مراسم تعزیه‌داری امام حسین (ع) با شکوهی خاص برگزار گردید. این وضع تا دوره سلجوقی دوام پیدا کرد... برای اجرای این مراسم اشعاری سروده می‌شد که با آهنگ مخصوصی آن را می‌خواندند. در ایام ماههای محرم و صفر و روزهای سوگواری ماه رمضان، نوحه‌خوانی و سینه‌زنی رواج پیدا کرد... در زمان شاه عباس صفوی به منظور رسیدن به هدفهای سیاسی نظامی به شعایر مذهبی شیعه زیاد شد. از اهم موسیقی

مذهبی، روضه‌خوانی، نوحه، اذان، مناجات و شبیه‌خوانی (تعزیه) می‌باشد. روضه‌خوانی مقدم بر تعزیه است. در مراسم روضه اشعار مرثیه را، با آهنگ محزون و غمناک، به منظور متأثر ساختن و به گریه انداختن حاضرین می‌خواندند. روضه‌خوانی به صورت کنونی از یادگاریهای دوره صفویه است. این مراسم برای نگهداری موسیقی ملی و حفظ اصالت آن بسیار مؤثر بوده است.

← [روضه]

قدیمی‌ترین روضه‌خوان مشهور شخصی به نام ملاحسین کاشفی بوده است. ملاحسین اهل سبزوار که دانشمند و خطیب بلیغی بوده، در حدود چهل مجلد کتاب و رساله نوشته است که یکی از آنها کتاب «روضه‌الشهدا» می‌باشد. ملاحسین در زمان حکومت سلطان حسین بایقرا به هرات، مقر حکومت رفت و به حضور شاه باریافت؛ صدای خوش و مطبوع کاشفی بر شاه خوش آمد و مورد احترام قرار گرفت.

مجالس روضه‌خوانی، سینه‌زنی، دسته‌گردانی و نوحه‌خوانی در زمان صفویه رواج کامل داشت و در این مجالس نغمات موسیقی ملی به شکل روضه‌ولی با اشعار مذهبی شنوندگان را تحت تأثیر کامل قرار می‌داد. این روش وسیله بسیار خوبی برای نگهداری و اشاعه موسیقی ملی بود و نیز سینه‌زنی در اشاعه آهنگهای ضربی سهم زیادی داشت.

در زمان قاجاریه دسته‌گردانی با تشریفات بیشتر انجام می‌شد و حتی بعضی از دسته‌ها با نقاره و موزیک و بوق و چراغ زنبوری به راه می‌افتاد.

کسانی که تا حدی به فن خوانندگی آشنایی داشتند و دارای صوتی خوش بودند، کار آنها رونق بسزایی یافت و بعضی از آنها به مقام استادی رسیدند که مشهورترین آنها، عبارتند از:

حاج میرزا لطف‌الله اصفهانی، حاج تاج نیشابوری که در اواخر سلطنت احمدشاه قاجار در سن هفتاد و پنج سالگی در گذشت، سیدباقر جنوقی، حاج سید

حسن که سر سلسله سادات شیرازی بود، شیخ طاهر خراسانی ملقب به ضیاءالدین موسیقیدان و خواننده مشهور بوده است.

نوحه

ارتباط نوحه با موسیقی از روضه بیشتر است، زیرا اشعار نوحه که برای سینه‌زنی سروده می‌شود دارای اصول و ضرب بخصوصی است که در آهنگ بعضی از گوشه‌های آوازها اجرا می‌کردند و غالباً حالت تصنیف بخود می‌گرفت نوحه عامل بسیار بزرگی برای حفظ و اشاعه موسیقی ایران بوده است.

اذان و مناجات

یکی از شعائر مذهبی اسلام اذان گفتن است که از صدر اسلام معمول و متداول بوده است. شخص مؤذن از میان مردم خوش صدا انتخاب می‌شود که با لحن مخصوصی به اذان گفتن می‌پردازد.

در گذشته، بخصوص دوران قاجاریه، در شبهای ماه رمضان، خواندن مناجات نیز، معمول گردید. اساتید موسیقی که دارای صدای خوشی بودند، علاوه بر خواندن اذان، به خواندن مناجات هم می‌پرداختند. خواندن مناجات نیز با آهنگ بخصوصی توأم بوده و خواننده آن معمولاً به گوشه‌ها و آوازها و مایه‌ها نیز کم و بیش آشنایی داشت.

تعزیه

بطور خلاصه می‌توان گفت تعزیه، نمایشنامه موزیکال است توأم با اشعار مذهبی. تعزیه که برای بزرگداشت شهادت امام حسین (ع) به وجود آمد، نمایشی است که یکی از موضوعهای مذهبی در آن گنجانده شده باشد و «دیالوگهای» آن شعر است، همراه با آهنگهایی در مایه‌های موسیقی ایرانی اجرا می‌شود.

موسیقی درآویش

در اغلب مناطق کردستان تکابایی وجود دارند که محل ذکر تهلیل و اجرای مراسم خاص درآویش است. تمام آنها سنی مذهب و پیرو طریقت قادری یا

طالبانی هستند. از آن جهت آنها را قادری می‌گویند که خود را از مریدان «عبدالقادر گیلانی» شیخ محی‌الدین ابو محمد عبدالقادر بن صالح موسی جنگی دوست گیلانی از مشاهیر مشایخ صوفیه و شیخ طریقه قادریه (۴۷۱ - ۵۶۱) می‌دانند. معمولاً درآویش شب‌های سه‌شنبه و جمعه در تکیه‌ها جمع می‌شوند و تحت نظر شخصی به نام خلیفه، ابتدا به ذکر سرگذشت یکی از اولیاء الله و بیان احادیث نبوی توسط خلیفه و یا شخص دیگری می‌پردازند، سپس دف‌زن‌ها شروع به خواندن اشعار مخصوصی همراه با نواختن دف و تاس و گاهی نی می‌کنند. درآویش نیز همه با هم و یکصدا و هماهنگ به ذکر جق سبحان می‌پردازند.

این مراسم دارای الحان مخصوصی است، که از نظر تغییر ضرب و تند و کند و آن هریک ویژه یکی از حالات ذکر است که این مراسم را «کوره ذکر» می‌نامند و شخص خلیفه یا دیگری در وسط حلقه آنها رهبری و هماهنگی لازم را به دیگران القا می‌کند. پس از پایان این مراسم درآویش نشسته و یکی از دف‌زن‌ها با صوتی رسا به ذکر سلسله اسامی مشایخ طریقت پرداخته آنگاه دسته جمعی اقدام به انجام تهلیل می‌کنند.

از دف‌زنهای مشهور کردستان: خلیفه علی اکبر و خلیفه روح‌الله، خلیفه عبدالصمد، عندلیبی، سید نجم‌الدین، کریم موسوم به کریمه شیع، میرزا آقا و ماشاله بختیاری را باید نام برد. [صوفی]

در مناطق کردستان صوفی غیر از درویش است. درآویش گیسوان بلند دارند در گویش کردی آنرا «برج» می‌نامند و هنگام ذکر کردن موه‌های خود را افشان می‌کنند، ولی صوفیان اکثر آسر می‌تراشند و آنها در ذکر و فکر تظاهری ندارند و با سر و صدا مخالفت. در خانقاه صوفیان ادعیه در نهایت سکوت برگزار می‌شود. هر صوفی سر در جیب تفکر فرو می‌برد و با خدای عز و جل به راز و نیاز می‌پردازد. در خانقاه صوفیان از دف و تاس استفاده نمی‌کنند، و

می‌شود و جای خود را به سکوتی ماتمزا می‌دهد.
این علم موسیقی بر من چون شهادت تست
چون مؤمنم شهادت و ایمانم آرزوست [مولوی]

موسیقی ملی آن نوعی موسیقی که اختصاص به یک کشور دارد و مربوط به ملتی باشد. مانند موسیقی ردیفی و دستگاههای موسیقی ایران. این موسیقی متعلق به عموم طبقات مردم یک مملکت می‌باشد و دارای حالت ویژگی‌های روحی همان مردم است و کافه مردم از آن لذت می‌برند و از اسلاف به‌خلاف رسیده هر فردی از بدو تولد تا دم واپسین به آن مأنوس است و در شادی و سوز و سوگ با آن سروکار دارند. برای تمام افراد ملت آشنا و مألوف است. این موسیقی را موسیقی ملی نامند.

موسیقی نظری کتابی است مشتمل بر سه بخش: جزء اول قواعد نت، جزء دوم آوازشناسی موسیقی ایران، جزء سوم موسیقی نظری مفصل مغربی، تألیف علینقی وزیری به سال ۱۳۱۳ ق با چاپ سنگی چاپ و انتشار یافته است.

موسیقی و اسلام جزوه‌ای است در ۴۳ صفحه تألیف علامه شریعت سنگلجی، درباره اقوال مختلف راجع به موسیقی از دیدگاه محدثین و قرآن کریم که به وسیله انتشارات دانش، منتشر شده است.

موسی کاشی از کلیمیان کاشان بوده که در نواختن کمانچه به مقام استادی رسیده است. ظل‌السلطان در دوران حکومت خود در اصفهان، او را پیش خود برده و نوازنده مخصوص خویش کرده است. موسی کاشی در کمانچه ابتکار به خصوصی به خرج داده است و کمانچه را مانند ویولن دارای چهار سیم کرده، یعنی سیم چهارم را همان‌طوری که امروز معمول است، بر آن اضافه نموده است. بعلاوه سیم اول و دوم کمانچه موسی کاشی مضاعف بوده ولی امروزه معمول نیست. [از کورش تا پهلوی، عزیز شمعانی]

موشح حراره گوی. تصنیف ساز. ترانه سرا.
[لغت‌نامه]

رهبر آنها را شیخ می‌نامند. صوفیان پیروان طریقه نقشبندیه و سر سلسله آنها خواجه بهاء‌الدین محمد بن محمد بخاری نقشبند (۷۱۸ - ۷۹۱) می‌باشد.

مولود

مولود. جشن ولادت، مراسمی است که بمناسبت بازگو کردن روایات مربوط به میلاد تا معراج حضرت محمد (ص) در کردستان برپا می‌شود و غالباً در منازل برگزار می‌گردد. یک نفر با صوت رسا و بلند شرح ولادت حضرت رسول اکرم (ص) را در چند نوبت می‌خواند و در فواصل آن چند نفر دف زن اشعار خاصی را در همین رابطه با آهنگ مخصوص همراه نواختن دف با هم و هم صدا می‌خوانند. مراسم با انجام ادعیه و صرف شام پایان می‌پذیرد.

مثنوی خوانی

در نکایای شاه نعمت‌اللهی یکنفر که دارای صوتی نیکو باشد، اشعار مثنوی یا اشعار شاه نعمت‌الله را با صدای خوش و دلپذیر می‌خواند و بقیه در اویش سر در جیب مراقبت، فرو می‌برند و در دل با خدای خود به راز و نیاز می‌پردازند و سکوت مطلق نیز در این وقت حکمفرماست.

استقبال

دراویش قادری هنگام ورد شیوخ و بزرگان اهل طریق به استقبال او می‌روند. دراویش در صفوف مرتب و منظم با موهای بلند و افشان که خود آن را «برج» می‌نامند، به آهنگ دف و تاس و انجام ذکر، او را استقبال و تا محل اقامت شخص مورد نظر این مراسم ادامه می‌یابد.

تشییع جنازه

هنگام درگذشت اولیای طریقت و خلیفه‌های آنها و گاه اشخاص دیگری غیر از اهل طریق که خوش نام باشند، دراویش قادری با موهای بلند و افشان همراه آهنگ دف و گفتن «لا اله الا الله» در جلو جنازه به طور مرتب و منظم حرکت می‌کنند، این مراسم تا رسیدن به اول قبرستان ادامه دارد و از آنجا قطع

موشکر نام نوایی از موسیقی قدیم ایران بوده است که در کتب متقدمان مذکور است ولی از چگونگی نغمه آن اثری باقی نیست.

مولانا سالی از مردم نیک ملک عراق است و در خراسان فضایل بسیار کسب کرد. اول به شعر مشغول گردید و در آخر به معماری و خط کوشید. اکثر سازها را خوب می نواخت و در موسیقی کارهای نیک ساخت. هم سلامت نفس دارد و هم استقامت طبع. [مجالس النقایس. علشیر نوایی. ص ۶۶]

مولانا صیوری وی از شعرای ایران است و در موسیقی مهارتی فراوان داشت و چند رساله در این باب تألیف کرده است. [قاموس اعلام ترکی. لغت نامه]

مولو شاخ حیوانات کوهی که در انتهای سر باریک آن سوراخی ایجاد می کرده و در اویش دوره گرد، در آن می دمیدند.

نائی که کشیشان مسیحی در کلیسا و دیر می نواختند. [فرهنگ معین]

مولو مثال دم چو بر آرد بلال صبح
من نیز سر جوخه خارا بر آورم [خاقانی]
شاخکی یا نیکی باشد میان تهی که کشیشان و جوکیان بر لب نهاده بنوازند.

شاخ حیوان است که آن را جوکیان نوازند مثل ناقوس و آن را به هندی سنگی گویند.

شاخ درختی است که آن را مجوف کرده می نوازند. نی که کشیشان در کلیسا نوازند.

زنگ و حلقه ای چند که زاهدان ترسا در درون دیر نوازند. ناقوس [لغت نامه]

مولود نبی (ص) نام آهنگی است در دستگاه سه گاه که علی اکبر شیدا آن را برای جشن ولادت حضرت علی علیه السلام، ساخته است. و هر سال در انجمن اخوت جشنی بدین مناسبت برپا می گردید که این ترانه هم توسط ارکستر انجمن اجرا می شد.

شعر این ترانه را به ظهیرالدوله نسبت می دهند. شعر و نت کامل آن در کتاب ۴۲ ترانه قدیمی تألیف مؤلف

این کتاب به چاپ رسیده است.

مولود نبی محبوب خداست

زین حسن ظهور عید فتراست

نازم به چنین بزمی که بیاست

با هم به صفا سلطان و گداست

به به چه صفا به به چه وفا به به چه شهی به به چه گدا

ساز و دف نی هو حق زندا

دم از دم هو مطلق زندا

زین نغمه خوش منطقی زندا

از مهر علی ذرات بیاست

عالم همه از او پر شور و نواست

به به چه صفا به به چه وفا به به چه شهی به به چه گدا

احسنت بدین احسنت بدین

عیش و طربی عشق و طلبی

خوشا به چنین خوشا به چنین

عشق و طلبی

به به به چنین بزم ادبی

کز مهر و صفا الطاف خداست

کاین جشن چنین بی ریب و ریاست

به به چه صفا به به چه وفا به به چه شهی به به چه گدا

نازم بمقامی که در او خسرو و درویش

هستند بهم یکدل و هم مسلک و هم کیش

چه خوش فکرت درویش

چه خوش فکرت درویش

چه خوش نیت درویش

چه خوش عشرت درویش

رادیو ایران از بدو تأسیس (۱۳۱۸ش) تاکنون

(۱۳۶۱ش) با امکانات فراوانی که از قبیل ارکستر،

آهنگساز، تنظیم کننده آهنگ و خواننده، در اختیار

داشته هنوز این ترانه مذهبی مومن پسند را به صورتی

که در خور آن باشد، تهیه و عرضه نکرده است.

مولو زدن نواختن ناقوس بانی جوکیان و کشیشان

را. [مولو، لغت نامه]

مولوزن شاخ آهویی باشد که قلندران و جوکیان

هندوستان نوازند.

وزاری است. گویی مادر داغ‌دیده‌ای است که در سوگ فرزند از دست رفته خود، به شیون نشسته و هر انسان رقیق‌القلبی را به گریستن وامی‌دارد. هر شب هجر بر آنم که اگر وصل بجویم همه چون نی به فغان آییم و چون چنگ بمویم لیک مدهوش شوم چون سر زلف تو به بویم گفته بودم جو بیایی غم دل با تو بگویم چه بگویم که غم از دل برود چون تو بیایی [تضمین شعر سعدی از شهریار]

بسازید ره را بر آواز رود

به بربط همی مویه زد با سرود

مویه زال نوایی از موسیقی قدیم ایران است که در موسیقی فعلی ایران وجود ندارد، لکن «مویه» خود گوشه‌ای مستقل است.

نام نوایی و لحنی باشد که مطربان خوانند و نوازند.

[برهان قاطع]

به لفظ پارسی و چینی و خما خسرو

به لحن مویه زال و قصیده مؤیزی [منوچهری،

لغت‌نامه]

مویه صغیر گوشه‌ای از دستگاه چهارگاه است. در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی به شماره ۱۰ در دستگاه چهارگاه به چاپ رسیده است. مویه کبیر نوایی از موسیقی قدیم، که تنها نام آن بر جای مانده است. از چگونگی نوای آن اثر باقی نیست.

مویه گر نام نوایی از موسیقی قدیم ایران، که در کتب متقدمان مذکور است. در موسیقی ردیفی کنونی

گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

به جایی ساز مطرب بر کشد ساز

به جایی مویه گر بردارد آواز [نظامی]

مهاجر کنگرلو، افخم، ۱۳۲۵ - بانو افخم مهاجر کنگرلو، فرزند ابراهیم در سال ۱۳۲۵ در تهران متولد شد. مدتی با ارکسترهای فرهنگ و هنر همکاری داشت و ترانه‌هایی خواند که مورد پسند عامه بود.

مهتاب، ابراهیم ابراهیم مهتاب، هنرآموز موسیقی

نایی که کشیشان مسیحی در کلیسا و دیر می‌نواختند (مولوزن) نوازنده مولو. مولو نواز. [فرهنگ معین] مرا ببیند در سوراخ غاری

شده مولوزن پوشیده چون خا [خاقانی]

مولوزنده. نوازنده مولو. آنکه مولو می‌نوازد. آنکه نی یا شاخک جوکیان و کشیشان نوازند.

به بانگ و زاری مولوزن از دیر

به بند آهن اسقف بر اعضا

[لغت‌نامه] [خاقانی]

مولیات گوشه‌ای است از شعبه نوروز خارا.

[بهجت‌الروح. لغت‌نامه ص ۱۳۲]

مونودیک موسیقی افقی، و آن به نوعی از موسیقی اطلاق می‌شود که ملودیها یا جملات اصلی یک آهنگ به طور مستقل و یگانه به گوش می‌رسد یا نوشته می‌شود. موسیقی یکصدایی. [حافظ و

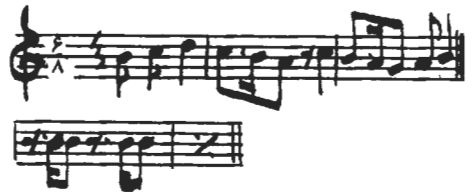
موسیقی. حسینی ملاح.]

موی تار چنگ و ساز. رشته‌های باریک سازهای

زهی. رشته ابریشم که بر چنگ و سازهای زهی

کشند. [لغت‌نامه]

موی نی یکی از ترانه‌های متداول در شیراز - لارستان - دشتستان بندرعباس - گاوبندی و ثلاث است.



زنکی موی نی موی چارک چنه

شب مهتاب شمع دسته چنه

قوش رشو مشو مچو

مویه گوشه‌ای از دستگاه سه‌گاه که در دستگاه چهارگاه هم آمده است. حالت این گوشه شبیه گریه

۱- زنی ۲- ماهی فروش ۳- ماهی ۴- چقدر است ۵- این کلمات بی‌معنی است و برای حفظ ضرب آهنگ است.

آموزشگاههای تهران بوده است، در سال ۱۳۲۹ ش. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی، ص ۱۰۱]

مهتدی، رحمت‌الله یکی از نوازندگان پیانو است. وی سالها با ارکسترهای رادیو همکاری داشت و در کلاس موسیقی عبدالله جهانپناه، در خیابان «شاه‌آباد» سابق نیز تدریس می‌کرد.

مهدی نامش محمد مهدی خان پهلوان، در کمالات مرسوم زمان، سرآمد اقران و نظر به قوت فوق‌العاده، پهلوان لقب یافته، در موسیقی نیز مهارت داشت.

[گلزار جاویدان، محمود هدایت، ج ۳، ص ۱۴۶۵] **مهدی ضرابی** گوشه‌ای در مایه بیات ترک، به شماره ۱۰ در کتاب «هفت‌دستگاه» ردیف موسیقی موسی معروفی به چاپ رسیده است.

مهرابی، سعید، ۱۳۲۵ - فرزند منصور متولد ۱۳۲۵ ش در ملایر سنتور را خود آموخته، سپس مدت دو سال نزد فرامرز پایور به تکمیل آن پرداخت. اکنون (۱۳۶۳ ش) در اکستر سنتی شماره ۱ مرکز سرود وزارت ارشاد اسلامی، به نوازندگی این ساز اشتغال دارد.

مهربانی گوشه‌ای از مایه بیات ترک که با اشعار چهار پاره خوانده می‌شود.

چه شود به چهره زرد من

نظری برای خدا کنی

که اگر کنی همه دردمن

به یکی نظاره دوا کنی

گوشه مهربانی را با وزن ۳/۴ هم اجرا می‌شود.

دراویش قادریه و نقشبندی که با دف اشعار مذهبی را برای هماهنگ کرده اوراد تهیل خود می‌خوانند، اشعار فارسی چهارپاره را در این گوشه با وزن ۳/۴ همراه دف می‌خوانند که سخت دلپذیر است.

مهرتاش، اسماعیل نوازنده تار است و نوازندگی را از اوان کودکی نزد اسماعیل شیرازی و درویش خان یاد گرفت. او در طی سالهای زندگی به موسیقی و نمایش، هر دو پرداخته است. مهرتاش مؤسس جامعه

مشهور یاربد نیز می‌باشد.

فعالتهای هنری در پنجاه سال. [حسن شیروانی و پرویز منصوری، ص ۱۶۲]

مهرجان بهار نام نغمه‌ای از موسیقی قدیم ایران است، که در کتب پیشینیان، ذکر آن آمده، ولی در موسیقی ردیفی موجود ایران گوشه یا لحنی به این نام وجود ندارد.

مهرگان نام نوایی است در میان دوازده مقام فارابی و صفی‌الدین ارموی مقام یازدهم مهرگان یاد شده که لحن آن بر ما مجهول است. [مجله موسیقی، ش ۹۷، ص ۱۱۱، لغت‌نامه]

مهرگان بزرگ نام پرده‌ای است از موسیقی، نام مقامی است از موسیقی که آن را بزرگ خوانند. نام لحنی است از موسیقی که در جشن مهرگان متداول بوده. [لغت‌نامه]

نام نغمه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که تنها نام آن بر جای مانده است از چگونگی لحن آن اثری در دست نیست.

مهرگان خردک مهرگان خردک، نام مقامی است از موسیقی که آن را کوچک خوانند. مهرگان کوچک، به معنی مهرگان خردک است که نام مقامی باشد از موسیقی. [برهان قاطع]

مطربان زنند نوای تخت اردشیر

که مهرگان خردک و گاهی سپهبدان [منوچهری]

نام پرده‌ای است از موسیقی.

مقامی است از موسیقی که آن را کوچک خوانند.

لحنی است از موسیقی که در جشن مهرگان متداول بوده [لغت‌نامه]

مهرگان کوچک مهرگان خردک که مقامی است از

موسیقی. [مهرگان خردک، برهان قاطع، لغت‌نامه]

مهرگانی نام لحن بیست و پنجم از سی لحن یاربد و

نام نوایی هم هست. [برهان قاطع]

چو نو کردی نوای مهرگانی

ببردی هوش خلق از مهربانی [نظامی، لغت‌نامه]

مهرمانی مهرگانی، که نام لحن بیست و پنجم باشد از

سی لحن یارید. [لغت نامه]

مُهره یکی از آلات جنگ نظیر کوس و دهل.

[لغت نامه]

مُهره تاج هر چیز میان کاواکی مانند شیپور که در آن

می دمند. [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت نامه]

مُهره صَفیر خرمهره که در قدیم وقت جنگ

می نواختند و آن را سفید مهره نیز گویند و ظاهراً

ناقوس نیز همین است.

به پرده دل خود بسکه ناله پیچیدم

پس از هلاک دلم مهره صَفیر شود. [سالک یزدی]

بوق. نای. نوعی بوق. شیپور شبور. مهره ترسایان که

یک نوع ساز است. [لغت نامه]

مهری نام سازی بوده است، که در ادوار مختلف

اسلامی بوجود آمده است، ولی اکنون سازی به نام

مهری وجود ندارد.

و آن سازی است که مطربان نوازند. بعضی گویند

یکی از نامهای ساز جنگ است و به زبان هندی زن

گویند. [برهان قاطع]

یکی مهری پیر نزار آوا بر آورده بزار

چون تندر اندر مرغزار جایی بهر جاریخته [قافیه]

نوعی از جنگ باشد و آن سازی است که مطربان

نوازند و بعضی گویند یکی از نامهای ساز جنگ

است. از آلات موسیقی کثیرالانوار است.

مَهْضَمَة نی که در آن دمند. [اقترب الموارد، لغت

نامه]

مَهْضَمَة نی که در آن بدمند. [اقترب الموارد، لغت

نامه]

مَهْوَد آواز و نغمه ملایم و نرم. [فرهنگ ناظم الاطبا،

لغت نامه]

می سومین نت از هفت نت موسیقی است.

می با کلید سل



می با کلید فاروی خط چهارم



می با کلید دوروی خط سوم



میانخانه آواز متوسط را گویند. [لغت نامه]

و اما صوت، و آن را میانخانه و تشبیه نباشد و آن

اقرب باشد به قلوب الناس و اگر خواهند بر یک

طریقه غزلی را هر چند که باشد، توان ادا کردن.

اما پیشرو، لحنی را گویند، که معری بود، از شعر و آن

را بیوت بود، اقل آن سه و اکثر آن، به اراده مصنف

بود. اما در آخر بیوت باید که یک شکل مکرر شود و

آن شکل مکرر را «سرخانه» خوانند و اکثر در

بحرهای سبک سازند. صوت لحنی بود، مقرون به

شعر و آن را یک خانه بود، مکرر و بعضی آن را

«هوائی» نیز گفته اند. «نقش» مثل صوت و عمل

لحنی است. مقرون به شعر مشتمل بر دو «سرخانه» و

«میانخانه» و «بازگو» و گاه بود که دو میانخانه و دو

بازگو سازند. [عبدالقادر مراغی]

جدول قسمت دوم تصانیف قدیم ایرانی که مانند

مطلع بود؛ صوت الوسط [مجمع الادوار. هدایت]

میانداز اصطلاح تعزیه خوانی

آنکه در میان صف سینه زنان یا زنجیر زنان قرار

می گیرد و مباشر و مسئول هماهنگی و یکنواختی و

نظم کار آنهاست. [لغت نامه]

میاندھی، عباس، ۱۳۲۷ - عباس میاندھی فرزند

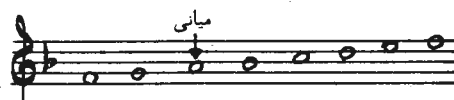
حسن متولد سال ۱۳۲۷ در تهران است. تار را نزد

هوشنگ ظریف و حاج علی اکبر شهنائز یاد گرفت

و از محضر نور علی خان برومند هم کسب فیض کرد.

به سه تار و عود و ضرب هم آشنایی دارد.

در حال حاضر (۱۳۶۳ش) در ارکستر سنتی شماره ۱ مرکز سرود وزارت ارشاد اسلامی، تار می نوازد. **میانی** درجه سوم (سومین نت) هر گام کوچک یا بزرگ را میانی گویند.



می بر سر از آهنگها و الحان موسیقی است.

نوا ی قمری و طوطی که نوروز است و می بر سر
نشید بلبل و صلصل ققائیک و عن ذکری [منوچهری،
لغت نامه]

نام نوابی از موسیقی قدیم ایران است که در کتب
متقدمان مذکور است. در موسیقی ردیفی ایران
گوشه به این نام وجود ندارد.

می بر سر بهار نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران
است که تنها نام آن به یادگار مانده است. اثری از
نوا ی آن باقی نیست.

بلبل به زخمه گیرد می بر سر بهار

چون خواجه خطیر برد دست را به می [منوچهری]

نی بر سر

یکی از آهنگها و الحان موسیقی است. [لغت نامه]

میدان صدا فاصله مابین بمترین و زیرترین صدایی،
که یک ساز یا یک نفر خواننده می‌تواند حاصل کند.
مثلاً پیانو دارای میدان صدایی به وسعت هفت اکتاو
و اندی است و صدای یک خواننده حدود د تا سه
اکتاو است. [چگونه از موسیقی لذت ببریم، پرویز
منصور]

میر برهنه سالها جزو سازندگان و نوازندگان حسین
میرزا بوده. [گلزار جاویدان، محمود هدایت، ج ۳، ص
۱۵۵۴]

میرزا ابراهیم قانونی مردی فاضل بوده و در دوران
صفویه می‌زیسته و قانون نیکو می‌نواخته. [گلزار
جاویدان محمود هدایت، ج ۳، ص ۱۴۷۶]

مهرزاده، مجتبی، ۱۳۲۴ - سید مجتبی میرزاده،

فرزند سید تقی به سال ۱۳۲۴ در کرمانشاه متولد
شد. موسیقی را با سنتور شروع کرد. سپس به
ویولن روی آورد. چون استادی در این کار نداشت،
خود با همت و پشت کار توانست، نوازنده ماهری در
ویولن بشود. سالها در رادیو کرمانشاه سولست
ارکستر بود. در این ایام بود که بارورترین محصول
موسیقی کردی رادیو کرمانشاه به خوانندگی حسن
زیرک و دیگر خوانندگان محلی تهیه و عرضه
گردید. میرزاده به تهران آمد و جای خود را در
ارکسترهای رادیو، فرهنگ و هنر و زونس موزیکال
بدست آورد. آنگاه شروع به تصنیف موزیک فیلم
کرد که در این کار هم استعداد خود را به نحو احسن
بروز داد. مجتبی نوازنده‌ای چیره‌دست و شیرین پنجه
است و به اکثر سازها نیز آشنایی دارد، بخصوص در
تقلید کار اساتید موسیقی، استعداد شگرفی از خود
نشان می‌دهد.

میرزا رحیم در تعزیه شبیه خوانی هم می‌کرده، و در
کمانچه چیره‌دست بوده است. [پژوهشی کوتاه
در باره استادان موسیقی ایران و الحان موسیقی
ایرانی، داریوش صفوت]

میرزا عبدالله آن وقتها که جاده‌ها خراب و وسائل
نقلیه ماشینی نبود، با قاطر و الاغ مسافرت
می‌کردند.

این استاد بزرگوار می‌شنید که در ۲۰ یا ۵۰ فرسخی
تهران و یا در حوالی آن آوازهای بخصوص هست و
چندین دسته رامشگر نیز در آن خطه هستند، از میان
این دسته‌ها، هر کدام که شهرتش و اطلاعاتش از
سایرین بیشتر بود، به خرج خودش، آنان را از محل
دعوت می‌کرد. تمام مخارج سفر و مزد چند روزه
آنها را با انعام و چند روز پذیرایی گرم می‌داد.
آهنگهایی را یاد می‌گرفت و تقسیم‌بندی می‌نمود که
کدام قطعه مثلاً «به ماهر» و کدام قطعه به همایون یا
نوامی خورد، به آن دستگاه اضافه می‌نمود این استاد
عالیقدر مرحوم آقامیرزا عبدالله پدر استاد عبادی
که در حالیه در سه تار بی‌همتاست و عموی آقای

نداشت. معاصر دوران صفوی است. [گلزار جاویدان. محمود هدایت. ج ۳، ص ۱۵۵۳]

میر فخرالدین محمد برادر میر صدرالدین اسکویی و معاصر شاه طهماسب صفویست. فی الجمله معلوماتی داشته ولی در فن رقص، وقوف بسیار داشت. [گلزار جاویدان. محمود هدایت، ج ۳، ص ۱۵۶۰]

میر فیضی در «خلاصه الاشعار» آمده است که از سادات مرعشی و مردی فصیح و بلیغ بود. از موسیقی بهره داشت و خوش می خواند. [احوال و آثار خوشنویسان. مهدی بیانی، ج ۲، ص ۵۷۷]

میر نظام شیرازی، - ۱۰۳۹ ق. از سادات دستغیب شیراز و مرد نیک سیرت ملایمی بود. در موسیقی نیز دست داشت. در سی سالگی در سنه ۱۰۳۹ ق فوت شد و در حافظیه مدفون گشت. [گلزار جاویدان. محمود هدایت. ج ۳، ص ۱۵۴۴]

میر نقیبی، محمد، ۱۳۰۲ - محمد میر نقیبی در سال ۱۳۰۲ ش در مشهد متولد شد. در تهران از کلاس استاد صبا ویولن و از روح الله خالقی، نشوری موسیقی و از علی محمد خادم میناق سلفز و دیکنه موسیقی را یاد گرفت. وی از سال ۱۳۲۸ در هنرستان موسیقی ملی به کار پرداخت. و به عنوان هنرآموز موسیقی به تدریس پرداخت، مدتی در ارکستر انجمن ملی ویولن می نواخت و با ارکستر گلها نیز همکاری داشته است. میر نقیبی ترانه هایی هم برای بانو زهره و عاشور پور، رومی و جفرودی ساخته است.

میری یکی از ترانه های خرم آبادی است. این ترانه، دارای حالت و کلام رزمی است و داستان نبرد بین دو طایفه از عشایر لر را بیان می کند:

MODERATO



علی اکبر شهنازی می باشد که یک سوم ردیفهای حالیه مرهون زحمات و علاقه وافر آن مرحوم است. [تاریخچه هنرمندان موسیقی آذربایجان. محمد حسن عذاری، ص ۲۰]

میرزا عبدالوهاب نامش میرزا عبدالوهاب و اصلش از خراسان بوده ولی در شیراز نشو و نما کرده. در خدمت بسیاری از فضلاء زمان، به کسب علم و معرفت پرداخته و صوت حزین و دلکشی داشته. [گلزار جاویدان. محمود هدایت. ج ۳، ص ۱۶۵۵]

میرزا علی اکبر نقاشباشی دایی نظام وفا، شاعر معاصر و از اساتید مسلم موسیقی بوده است. [از صبا تانیا. یحیی آرین پور، ج ۲، ص ۴۱۹]

میرزا علی سلطانیه ای میرزا علی سلطانیه ای، از علوم متداول مانند فقه و حدیث و نسبت و تجوید و قرأت و ادب بهره مند بود و خوش می خواند. در تاریخ تألیف گلستان هنر در سال ۱۰۵۲ ق می زیسته. [احوال و آثار خوشنویسان. مهدی بیانی، ج ۲، ص ۴۲۸]

میرزا نصیر ← نصیرالدین ثانی، - ۱۱۹۱ ق. میرزائی نام یکی از گوشه های موسیقی ملی است، در دستگاه ماهور این گوشه در کتاب چهارم سنتور استاد صبا، از دستگاه ماهور، مندرج است.

میرشکر شیرازی از سادات شیراز است. علاوه بر طبع موزون از موسیقی نیز بهره داشته است. [گلزار جاویدان - محمود هدایت. ج ۳، ص ۱۵۵۰]

میر ضیحی از سادات سازندگان است و از خویشاوندان خلیفه سلطان بوده و از جمیع کمالات من جمله موسیقی بهره مند بوده. [گلزار جاویدان. محمود هدایت. ج ۳، ص ۱۵۵۱]

میر طریقی در عهد شاه طهماسب اول صفوی می زیسته، مردی متقی بوده، علاوه بر طبع موزون در علم موسیقی وقوف تام و تمام داشته. [گلزار جاویدان. محمود هدایت. ج ۳، ص ۱۵۵۲]

میر ظلی مشهدی آوازی خوش داشت و مداحی می کرد و از ارتکاب انواع ملاحی و مناهای اکراه

۵- جنگ در دادآباد^۲ در تنگه پایین آن درگیر است دختران زاری می‌کنند برای از دست دادن برادران خود

میزان میزان که در ایران به اسم پنگان خوانده می‌شد و کلمه فنجان همان پنگان است. عبارت بوده از یک ظرف بزرگ که در ته آن سوراخی کوچک وجود داشت و آن ظرف را روی آب ساکن (مثل آب حوض) می‌گذاشتند و وقتی ظرف مزبور پراز آب می‌شد، قبل از لحظه‌ای که در آب فرو برود، آن را بر می‌داشتند و مدتی را که ظرف پراز آب می‌شد، یک «میزان» می‌خواندند که تقریباً به اندازه یک ساعت ما بوده است. [یوسف در آیینۀ تاریخ، ماس مان. ترجمه ذبیح‌الله منصوری]

هفتمین ماه سال است و در این ماه اثر دستگاه سه گاه برای متولدین این ماه از نظر متقدمان مؤثر بوده است. در موسیقی قدیم ایران برای هر ماه یک آواز را مناسب می‌دانستند. بدین ترتیب:

- ۱- چهارگاه حمل ۲- همایون نور
 - ۳- اصفهان جوزا ۴- دشتی سرطان
 - ۵- ماهور اسد ۶- ابوعطا سنبله
 - ۷- سه گاه میزان ۸- شور عقرب
 - ۹- نوا قوس ۱۰- بیات ترک جدی
 - ۱۱- افشاری دلو ۱۲- راست پنجگاه حوت
- تمام قطعات موسیقی را به قسمت‌های مساوی کوچکتری تقسیم می‌نمایند که هر یک از این تقسیمات را میزان نامند.
- خطوطی که میزانها را از هم جدا می‌کند خط میزان گویند.



- ۱- دختری ز کو بزه وی ایسه وه گیره
اری تقه بوقه برنو و وی ناله سرتیره
اری تقه بوقه برنو و وی ناله سه تیره
 - ۲- مردمونی سپهدار وی شاخی و میره^۱
اری بوهر گشته هر که با وی حیفه بمیره
اری بوهر گشته هر که با وی حیفه بمیره
 - ۳- بارالها چی بکیم وی افتونشینه
اری جنگ لر و سرگرت وی کافر نوینه
اری جنگ لر و سرگرت وی کافر نوینه
 - ۴- دختر و وی جنگ نکیتو وی بیایت ریم و هونه
اری وشت بارو تش گله و لا سوختمونه
اری وشت بارو تش گله و لا سوختمونه
 - ۵- قی اوفا وی دو دادا وی دو تنگ هاری
اری دختر و زاری می‌کن وی سی بی براری
اری دختر و زاری می‌کن وی سی بی براری
- برگردان فارسی
- ای دختر رکاب بزن حالا به حساب است
که تق و توق تفنگ و ناله سه تیر بلند است
- ۲- ای مردم سپهدار شاخه‌ای از قبیلۀ میر است
پدر گشته باشد حیف است بمیرد
- ۳- خداوند! چکار کنم که وقت غروب خورشید است
جنگ لرها در گیر شده کافر نبیند
- ۴- ای دختران جنگ نکنید بیاید به خانه برویم
که آتش دشمنه باروت و گلوله ما را سوخته است

۲- دادآباد نام دهی است در جنوب خرم‌آباد که ساکنین آن از طایفه میر می‌باشند.

۱- میرنام قبیلۀ ای است بزرگ از عشایر لرستان که در الوار گرمسیر و قسمت جنوبی لرستان سکونت دارند.

می‌دهند. عیناً به شکل چهار ضربی نوشته می‌شود ولی در عمل مانند میزانهای دو ضربی اجرا می‌شود و کشش هر نت را نصف آن نت مورد اجراست.

میزانهای ۵/۴ و ۷/۴ نیز گاهی دیده می‌شود که میزان ۵/۴ شامل یک میزان دو ضربی و یک میزان سه ضربی خواهد بود. و میزان ۷/۴ شامل یک میزان سه ضربی و یک میزان چهار ضربی می‌باشد.

صورت هر میزانی که عدد «۲» باشد دو ضربی ساده است.

صورت هر میزانی که عدد «۳» باشد سه ضربی ساده است.

صورت هر میزانی که عدد «۴» باشد چهار ضربی ساده است.

صورت هر میزانی که عدد «۶» باشد دو ضربی ترکیبی است.

صورت هر میزانی که عدد «۹» باشد سه ضربی ترکیبی است.

صورت هر میزانی که عدد «۱۲» باشد چهار ضربی ترکیبی است.

میزان ۲/۱ هر ضرب آن یک گرد است و در هر میزان دو گرد یا معادل آن نت نویسی می‌شود.

میزان ۲/۲ هر ضرب آن یک سفید است و در هر میزان دو سفید یا معادل آن نت نویسی می‌شود.

میزان ۲/۴ هر ضرب آن یک سیاه است و در هر میزان دو سیاه یا معادل آن نت نویسی می‌شود.

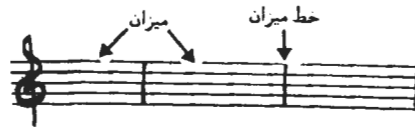
میزان ۲/۸ هر ضرب آن یک چنگ و در هر میزان دو چنگ یا معادل آن نوشته می‌شود.

میزان ۲/۱۶ هر ضرب آن یک دولا چنگ و در هر میزان دو دولا چنگ یا معادل آن نوشته می‌شود.

میزان ۳/۱ هر ضرب آن یک گرد و در هر میزان سه گرد یا معادل آن نوشته می‌شود.

میزان ۳/۲ هر ضرب آن یک سفید و در هر میزان سه سفید یا معادل آن نوشته می‌شود.

میزان ۳/۴ هر ضرب آن یک سیاه و در هر میزان سه سیاه یا معادل آن نوشته می‌شود.



میزان هم به تقسیمات کوچکتری منجر می‌شود که آنها را ضرب گویند. میزانها معمولاً «دو ضربی»، «سه ضربی»، «چهار ضربی» هستند که با علامت صورت کسری به نام «معرف میزان» که در ابتدای حامل بعد از کلید نوشته می‌شود، چند ضربی بودن میزان را، معلوم می‌کنند.

میزانهای دو قسم اند: ۱- ساده ۲- ترکیبی. میزانهای ساده آنهایی هستند که هر ضرب آنها بر عدد ۲ قابل قسمت باشد، میزان ترکیبی آنهایی می‌باشند که هر ضرب آن بر عدد ۳ قابل قسمت باشد.

میزانهایی که صورت آنها عدد «۲» باشد، مانند، ۲/۱ و ۲/۲ و ۲/۴ و ۲/۸ و ۲/۱۶ دو ضربی ساده هستند. میزانهایی که صورت آنها عدد «۳» باشد، مانند، ۳/۱ و ۳/۲ و ۳/۴ و ۳/۸ و ۳/۱۶ میزان سه ضربی ساده هستند.

میزانهایی که صورت آنها عدد «۴» باشد، مانند، ۴/۱ و ۴/۲ و ۴/۴ و ۴/۸ و ۴/۱۶ چهار ضربی ساده هستند.

برای تبدیل هریک از میزانهای ساده به ترکیبی صورت و مخرج آنها را ضرب در کسر ۳/۲ می‌کنند، میزان ترکیبی بدست می‌آید.

میزانهایی که صورت آنها عدد «۶» باشد، مانند، ۶/۱ و ۶/۲ و ۶/۴ و ۶/۸ و ۶/۱۶ میزان دو ضربی ترکیبی هستند.

میزانهایی که صورت آنها عدد «۹» باشد، مانند، ۹/۱ و ۹/۲ و ۹/۴ و ۹/۸ و ۹/۱۶ و ۹/۳۲ میزان سه ضربی ترکیبی هستند.

میزانهایی که صورت آنها عدد «۱۲» باشد، مانند، ۱۲/۱ و ۱۲/۲ و ۱۲/۴ و ۱۲/۸ و ۱۲/۱۶ و ۱۲/۳۲ میزان چهار ضربی ترکیبی هستند. میزان چهار ضربی شکسته را با علامت این $\frac{4}{4}$ نشان

میزان ۹/۱۶ هر ضرب آن یک چنگ نقطه‌دار و در هر میزان سه چنگ نقطه‌دار یا معادل آن نوشته می‌شود.

میزان ۱۲/۲ هر ضرب آن یک گرد نقطه‌دار و در هر میزان چهار گرد نقطه‌دار یا معادل آن نوشته می‌شود.

میزان ۱۲/۴ هر ضرب آن یک سفید نقطه‌دار و در هر میزان چهار سفید نقطه‌دار یا معادل آن نوشته می‌شود.

میزان ۱۲/۸ هر ضرب آن یک سیاه نقطه‌دار و در هر میزان چهار سیاه نقطه‌دار یا معادل آن نوشته می‌شود.

میزان ۱۲/۱۶ هر ضرب آن یک چنگ نقطه‌دار و در هر میزان چهار چنگ نقطه‌دار یا معادل آن نت نوشته می‌شود.

میزانُ الصَّوْتِ دِیَاپازون. دستگاهی که ارتعاش صوت را نشان می‌دهد. ارتعاش نمای فیزیکی. آواسنج. [لغت‌نامه]

میزانُ النِّغْمَةِ آلتی بشکل شمش خمیده که به وسیله آن میزان اهتزاز را معلوم کنند. میزان الصوت. دِیَاپازون. [لغت‌نامه]

میکائیل زاده، گریشا، ۱۳۰۸ - گریشا میکائیل‌زاده فرزند آقا براهه به سال ۱۳۰۸ ش در سنندج متولد شد. وی موسیقی را به ذایقه علاقه فطری خود شروع و به عنوان هنرآموز موسیقی به استخدام اداره فرهنگ سنندج درآمد. از بدو تأسیس رادیو سنندج (۱۳۲۸ ش) همکاری خود را با آن مؤسسه شروع کرد. گریشا در مدارس و آموزشگاهها و محافل فرهنگی سنندج همواره رهبر و مجری برنامه‌های موسیقی آنها بوده است. سپس سرپرستی موسیقی رادیو را به عهده گرفت. اکنون (۱۳۶۲ ش) دوران بازنشستگی خود را به ادامه خدمت هنری در رادیو می‌گذراند.

میگلی نام گوشه‌ای از دستگاه همایون است. در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی جزو دستگاه

میزان ۳/۸ هر ضرب آن یک چنگ و در هر میزان سه چنگ و یا معادل آن نوشته می‌شود.

میزان ۳/۱۶ هر ضرب آن یک دولا چنگ و در هر میزان سه دولا چنگ یا معادل آن نوشته می‌شود. میزان ۴/۱ هر ضرب آن یک گرد و در هر میزان چهار گرد یا معادل آن نوشته می‌شود.

میزان ۴/۲ هر ضرب آن یک سفید و در هر میزان چهار سفید یا معادل آن نوشته می‌شود.

میزان ۴/۴ هر ضرب آن یک سیاه و در هر میزان چهار سیاه یا معادل آن نوشته می‌شود.

میزان ۴/۸ هر ضرب آن یک چنگ و در هر میزان چهار چنگ یا معادل آن نوشته می‌شود.

میزان ۴/۱۶ هر ضرب آن یک دولا چنگ و در هر میزان چهار دولا چنگ یا معادل آن نوشته می‌شود.

میزان ۶/۲ هر ضرب آن یک گرد نقطه‌دار و در هر میزان دو گرد نقطه‌دار یا معادل آن نوشته می‌شود.

میزان ۶/۴ هر ضرب آن یک سفید نقطه‌دار است و در هر میزان دو سفید نقطه‌دار یا معادل آن نت نوشته می‌شود.

میزان ۶/۸ هر ضرب آن یک سیاه نقطه‌دار و در هر میزان دو سیاه نقطه‌دار یا معادل آن نوشته می‌شود.

میزان ۶/۱۶ هر ضرب آن یک چنگ نقطه‌دار و در هر میزان دو چنگ نقطه‌دار یا معادل آن نوشته می‌شود.

میزان ۹/۲ هر ضرب آن یک گرد نقطه‌دار و در هر میزان سه گرد نقطه‌دار نوشته می‌شود.

میزان ۹/۴ هر ضرب آن یک سفید نقطه‌دار و در هر میزان سه سفید نقطه‌دار یا معادل آن نوشته می‌شود.

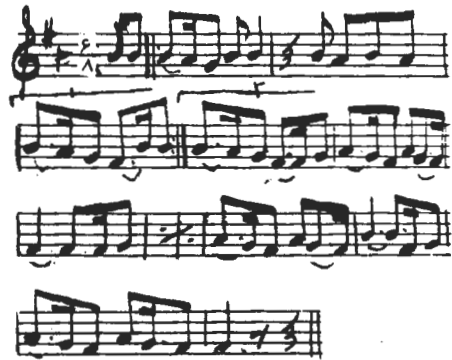
میزان ۹/۸ هر ضرب آن یک سیاه نقطه‌دار و در هر میزان سه سیاه نقطه‌دار یا معادل آن نوشته می‌شود.

همایون به شماره ۳۶ به چاپ رسیده است.

میسیم نام نوایی است از موسیقی. نام مقامی است.

[لغت‌نامه]

مینا جان یکی از ترانه‌های محلی لرستان است که با کلام فارسی آورده می‌شود، زیرا به شعر اصلی آن دسترسی نبود:



دلی دارم چونی نالم ز رویت مینا

کشد هر دم مرا ناگه به سویت مینا

چو شیرین تر ز جانی تو نور دید گانی

تو آرام روانی چرا نامهربانی

مین‌باشینان، غلامحسین در سال ۱۳۱۳ شمسی

ریاست مدرسه موزیک را به عهده گرفت و دست به

اقدامات سریع و مفیدی زد که برای اولین بار مدرسه

موزیک سابق، وضع یک کنسرواتوار بین‌المللی را به

خود گرفت. در این زمان، برنامه تدریس و آموزش

موسیقی ملی، از برنامه‌های مدرسه حذف گردید، که

در نتیجه قسمتی از دروس موسیقی ملی، جای خود

را، به دروس موسیقی بین‌المللی داد. در سال ۱۳۱۷

شمسی با پیشنهاد غلامحسین مین‌باشینان، دایر بر

تشکیل اداره موسیقی کشور، از طرف وزارت

فرهنگ، ابلاغ لازم بنام خود وی صادر گردید. از

مهمترین اقدامات او در این دوره، استخدام ده نفر

متخصص موسیقی در رشته‌های مختلف بود که

اشخاص نامبرده زیر از کشور چکوسلواکی به

استخدام ایران در آمدند:

۱- کارل گوبلز، استاد آواز

۲- کارل. یان زوبک، استاد ویولن

۳- رودلف. اوبالش، استاد ترمپت

۴- واتلاو. کوتاس، استاد قره‌نی

۵- یارسلاولیچک، استاد ابوا

۶- خانم ماریا. گران فلورا، استاد هارب

۷- ژوزف. اشمولیک، استاد ویولن سل

۸- فرانسوا. هلسل، استاد کنترباس

۹- ژوزف. اسلاوک، استاد ترمبون

نام نفر دهم بدست نیامد

از کارهای ارزنده دیگر غلامحسین مین‌باشینان، اقدامات زیر بود:

۱- انتشار مجله موسیقی که دارای مطالب آموزنده

بود و کاملاً تازگی داشت و در هر شماره نت و اشعار

یک سرود جدید میهنی و اخلاقی چاپ می‌شد.

۲- تهیه سرودهای متعدد برای تعلیم در دبستانها

و ارسال نت و اشعار آنها برای تمام شهرستانهای

کشور.

۳- تشکیل یک ارکستر که منحصصین چکوسلواکی

نیز در آن شرکت داشتند. (این ارکستر دوام زیادی

نداشت).

۴- تشکیل کلاسهای شبانه موسیقی به منظور

تربیت معلم سرود موسیقی.

بعضی‌ها معتقدند که بین سالهای ۱۳۱۳ و ۱۳۲۰

درخشانترین دوره هنرستان موسیقی است. در این

دوره برای اولین بار هنرجوی دختر وارد هنرستان

شد. دوره ریاست غلامحسین مین‌باشینان ۷ سال

طول کشید و در شهریور ماه ۱۳۲۰ از این سمت

برکنار گردید. [از کورش تا پهلوی، عزیز شعبانی]

غلامحسین مین‌باشینان تحصیلات موسیقی خود را

در آلمان دنبال کرد و در رشته ویولن دانشنامه

گرفت، البته به این ساز آشنایی کامل داشت و برای

ویولن معلم بسیار خوبی بود ولی معلوم نبود چرا به

موسیقی ملی ایران به حد افراط بی‌اعتنا بود. باید

گفت بزرگترین کار صحیح مین‌باشینان استخدام

هنرمندان چکوسلواکی بود که در کار خود تخصص داشتند و برای تربیت شاگردان هنرستان بسیار مفید بودند و این کار بزرگترین اقدام صحیح مین‌باشینان برای ترقی و پیشرفت کار فنی هنرستان بود. [سرگذشت موسیقی ایران، روح‌الله خالقی، جلد ۳، سرگذشت موسیقی ایران، تاکنون که ۱۳۶۳ ش می‌باشد، چاپ نشده است.]

مین‌باشینان، غلامرضا ← سالار معزز، ۱۲۴۰ - ۱۳۱۴.

مین‌باشین، نصرالله فرزند سالار معزز، از شاگردان شعبه موزیک در دارالفنون بود که به روسیه رفت. بعد از تکمیل معلومات خود به تهران بازگشت و سمت استادی ویولن، ویولن سل و پیانو را بعهده داشت. نصرالله مین‌باشین شاگردان خوبی تربیت کرد. سالها معاونت خود را در شعبه موزیک به عهده داشت. در تشکیلات موزیک نظام، تجدیدنظر به عمل آورد و سه دسته موزیک ۶۰ نفری برای مرکز تشکیل داد و در موزیک شهرستانها اصلاحاتی به

عمل آورد. [از کورش تا پهلوی، عزیز شعبانی] مهرداد پهلبد، وزیر فرهنگ و هنر سابق، فرزند نصرالله مین‌باشین است. مینور کوچک، گام کوچک، فاصله کوچک، آکورد کوچک.

گامهای دیزدار و بمل‌دار کوچک. فواصل دوم و سوم و ششم و هفتم کوچک. آکوردهای کوچک.

بقیه ←

فاصله ←

گام ←

مینوئی، اشرف بانو اشرف مینوئی به سال ۱۳۲۹ ش هنرآموز موسیقی آموزشگاههای تهران را به عهده داشته است. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی، ص ۱۰۲]

مینوئی، سعیده بانو سعیده مینوئی هنرآموز موسیقی مدارس تهران در سال ۱۳۲۹ ش بود. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی، ص ۱۰۲]



ن یکی از حروف صامت، و آن بیست و نهمین حرف از الفبای فارسی و بیست و پنجمین حرف از الفبای عربی است و در حساب جمل آن را ۵۰ گیرند.

[فرهنگ معین]

نا به معنی نای و نی هم آمده.

نی را گویند و آن را نای نیز خوانند.

نی چنگی که ناساز تمامی

توهم نامیزن آن سازت تمام است. [شرف شفروه]

سماع عاشقان تسبیح دان زیرا که خوش باشد هر آن نوحه که صاحب مانمی با چنگ و نا گوید

[امیر خسرو دهلوی]

و هم مخفف نای است در ترکیبات: سورنا، کرنا.

[لغت نامه]

ناآبیاں

نی انبان را گویند و آن سازی است مشهور و معروف

که نای انبان هم خوانندش. [برهان قاطع]

به پیش بارید طبیعی که راه ارغنون سازد.

زیاده پیش رونقی نبود نوای نای انبان را [اخیسکی]

[لغت نامه]

نابغه بنت عبدالله، مادر عمر بن عاص است.

زن آوازخوان بنامی بود. [الآغانی، ج ۱، ص ۳۴۲]

[لغت نامه]

ناخیم مرد دانای در تغنی و سرود. [فرهنگ

ناظم الاطبا، لغت نامه]

ناخن انداختن ناخن رساندن بر ساز و امثال آن

پنجه بر تار و ریاب و چنگ زدن.

ذره خورشیدگر در رقص آید دور نیست

ناخن مضراب بر تار ریاب انداختیم [ابونصر نسیری]

بدخشانی نقل از آندراج، لغت نامه]

ناخوش آهنگ کریمه الصوت. بدصوت.

خدای این حافظان ناخوش آواز

بیامرزاد اگر ساکن بخوانند [سعدی، لغت نامه]

ناز شیرین نوایی از موسیقی قدیم ایران، که فقط نام آن

بر جای مانده است از چند و چون آهنگ آن اثری

باقی نیست.

در موسیقی شمال ایران، یک ترانه محلی به نام

«ناز شیرین» وجود دارد که در کتاب «صدترانه

کوهی کرمانی» نت و شعر آن به چاپ رسیده است.

ناز نوروز بهاری نام نوایی از موسیقی قدیم ایران،

که در کتب متقدمان ذکر آن آمده است ولی در

موسیقی ردیفی ایران، گوشه‌ای به این نام وجود

ندارد.

ناز شیرین نوایی از موسیقی قدیم ایران، که تنها نام آن

بر جای مانده است و از چگونگی لحن آن اثری باقی

نیست.

ناز نوروز گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران بوده، که

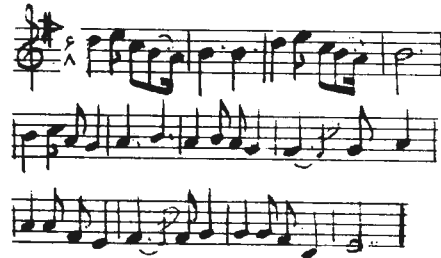
فقط نام آن بر جای مانده. در موسیقی فعلی ایران،

گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

ناز نوروز نام نوایی است از موسیقی.

چو در پرده کشیدی ناز نوروز.

به نوروزی نشستی دولت آن روز [نظامی، لغت نامه]
نازو و کرشمه یکی از ترانه های محلی مازندران که
کریم خدیویان اشعار آن را سروده است:



دیدی که پابند عهده ت نبود
جو رو جفای بی حد با ما نمودی
دانی چه گفتی بار آن شب که بودی برم
لبخند شیرین به لب در پای چشمه
گفتی که پابندم بر عهد و پیمان خدا
در پای چشمه تو با ناز و کرشمه

ناصحنی، حسن حسن ناصحنی یکی از هنرآموزان
موسیقی آموزشگاه های تهران بوده، به سال
۱۳۲۹ ش. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی،
ابراهیم صفائی، ص ۱۰۱]

ناصحنی، حسین، ۱۳۵۶ - ۱۳۰۴. در سال ۱۳۰۴
شمسی در تهران به دنیا آمد. چون مادرش از
شاگردان درویش خان بود، ذوق موسیقی در وی
پرورش یافت و زمینه مساعدی برای یاد گرفتن هنر
موسیقی فراهم بود.

در سال ۱۳۱۸ وارد هنرستان عالی موسیقی گردید و
زیر نظر استادان چکسلواکی به تحصیل موسیقی
مشغول شد. در سال ۱۳۲۲ برای ادامه تحصیل عازم
کشور ترکیه شد و در کنسرواتوار آنکارا، رشته
کمپوزیسیون را شروع کرد و پس از شش سال،
موفق به اخذ دیپلم عالی در آن رشته گردید. در سال
۱۳۲۸ به ایران بازگشت و در هنرستان عالی موسیقی
به تدریس رشته کمپوزیسیون مشغول شد. آثار
ناصحنی عبارتند از:

۱- کوارتت درمی کوچک که موومان اول آن به

وسیله دسته کوارتت هنرستان عالی موسیقی در
تهران اجرا شده است.

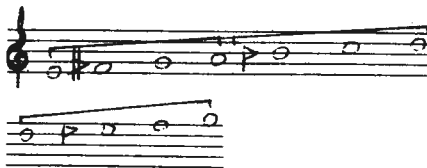
۲- پویم در شور برای ویولن سل و پیانو که توسط
کاراپتیان اجرا شده است.

۳- آواز بی گفتار برای ارکستر که به وسیله ارکستر
هنرستان عالی موسیقی به رهبری خود ناصحنی اجرا
شده است.

۴- دو قطعه رقص به نام «دربار گاه سمنگان» برای
آواز و ارکستر.

۵- اورتور رستم و سهراب.

حسین ناصحنی نظریاتی در باره گسترش گامهای
موسیقی ایران دارد به نام آرمونی شور؛ دستگاه شور
از دانه های چهار نته و یا در بعضی مواقع پنج نته
دنبال هم قرار گرفته است.



اساس این دستگاه چهار نته شور است که اگر زیر آن
دانگ فرود به شور چیده شود، می بینیم که همان
فواصل چهار نته شور به آن جا انتقال داده شده و
همچنین اگر دانگ چهار نته شهناز را که از همان
فواصل تشکیل شده است بالای دانگ شور قرار
دهیم با مجموع آنها تمام نت های مقام شور به کار
برده شده است و چون محور اصلی شور همان
دانگ چهار نته شور است و دو دانگ دیگری که با
اسامی مختلف در زیر و روی آن واقع شده اند، همان
فواصل را دارا می باشند نت های اول و آخر هر دانگی
می تواند پایه آرمونی تونیک این توالیته واقع گردد.
برای پرصدایی کردن موسیقی ایرانی، لازم است که
به حرکات نت های این دستگاه اهمیت داده شود.
بعد از استماع آن می بینیم که نت های اول و چهارم
هر کدام از دانگها نت های حرکت کننده آرمونیک

خواهند بود.



پس در نتیجه اگر بخواهیم از دو صدا بیشتر داشته باشیم، نمونه زیر می‌تواند راهنمای ما باشد:



طبق نمونه بالا می‌بینیم که اصلاً آرمونی موسیقی ایرانی با موسیقی بین‌المللی فرق دارد و راه جدیدی به دست ما می‌دهد که آثار امروز ما طبق آن پیش برود. به طوری که قبلاً بیان شد، بعضی از آهنگهای محلی ما نیز از نظر پر صدایی بودن، این نظریه را تأیید می‌نمایند. مثلاً در علی‌آباد (کنولی) نزدیک گرگان نوعی ساز به نام دوتار موجود است که دو سیم دارد و نوازنده سیم بم را با شست و سیم زیر را با چهار انگشت دیگر اجرا می‌کند، با اصول آرمونی که قبلاً به دست آمده بود و در این مقال بیان شد، تطبیق می‌کند.

گرچه ممکن است موسیقی که با اصول آرمونی فوق نوشته شود، در وهله اول به گوش بعضیها بیگانه باشد ولی همان طوری که ملودیهای این موسیقی به گوش آشنا است، آرمونی که از این ملودیها بیرون کشیده شده هم پس از چندی به گوش آشنا خواهد شد. [مجله موزیک ایران، سال پنجم شماره ۳]

حسین ناصحی استاد کمپوزسیون هنرستان عالی موسیقی، در اواخر عمر مانند عهد شباب نمی‌توانست سر کلاس درس حاضر شود، و کوک کردن پیانوهای هنرستان و مراکز هنری شهرستانها به او واگذار می‌شد. وی تیشه به ریشه خود زد و با صرف مشروبات الکلی بیش از حد، باعث مرگ

زودرس خویش گردید و در سال ۱۳۵۶ شمسی در سن ۵۲ سالی در تهران درگذشت.

ناصیری نوایی از موسیقی قدیم ایران، که در کتب متقدمان مذکور است ولی در موسیقی ردیفی فعلی ایران، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

ناظمی، شمس‌الملوک بانو شمس‌الملوک ناظمی، یکی از هنرآموزان موسیقی در هنرستان عالی موسیقی بود که به سال ۱۳۲۹ ش به این سمت تعیین گردید. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی، ص ۹۹]

ناظمی، مهدی، ۱۲۹۱ - فرزند ناظم‌التجار یزدی، به سال ۱۲۹۱ هـ ش در یزد به دنیا آمد. از اوان کودکی به مشق سنتور، و مدتی نیز نزد شعبان خان پدر جلیل شهناز در اصفهان به تمرین تار پرداخت. سپس در تهران در محضر حبیب سماعی تلمذ کرد. در این دوران بود که با راهنمایی استاد خود، به ساختن سنتور مشغول شد.

مهدی ناظمی یکی از سازندگان سنتور است که در انتخاب چوب مخصوص سنتور و دیگر موارد فنی این ساز، مهارتی استادانه دارد و سنتورهای کار دست وی، از بهترین سنتورها هستند.

از سازندگان سنتور است، که در انتخاب چوب سنتور و طرز ساختن این ساز، دارای مهارت خاصی بوده و سنتورهای او مورد تأیید اساتید این هنر قرار گرفته است.

بانو ارفع اطرائی دفتری در چند صفحه، شامل شرح احوال ناظمی و طرز ساختن سنتور، تهیه، و به سال ۱۳۶۴ چاپ و منتشر کرده است.

ناقر زنده عود و دف. [فرهنگ نظام، لغت‌نامه]

ناقور شاخ دمی‌دنی که صور باشد.

نای بزرگ را هم گفته‌اند که کرنا باشد و در عربی

صور اسرافیل را خوانند. [لغت‌نامه]

ناقوس تخته آهنی یا چوبی که نصاری وقت نماز خود آن را نوازند.

چوب طولی که نصاری برای اعلام دخول در نماز،

آن را به چوب کوچکتری به نام وپیل می‌زنند. خرمهره کلان که هند و ترسایان به وقت عبادت خود نوازند. زنگ چوبین که مسیحیان مقیم ممالک اسلامی، به جای زنگ فلزین به کار می‌برند. زنگی که نصاری در کلیسا می‌زنند و درای نیز گویند. ج: نُقُش و نواقیس.

نام یک آواز از دستگاه سه‌گاه. [لغت‌نامه]

زنگ. جرس. یا زنگ بزرگی را گویند که با کوبه‌ای سترگ به صدا در می‌آید. [حافظ و موسیقی. حسینعلی ملّاح. ص ۲۰۱]

خرمهره کلان که هنوز هم ترسایان به وقت عبادت خود نوازند. [آندراج]

آنجا که کار صومعه را جلوه می‌دهند

ناقوس دیر راهب و نام صلیب هست [حافظ]

کیک ناقوس زن و شارک سنتور زن است

فاخته نای زن و بط شده طنبور زنا [منوچهری]

زین دست که ناقوس فغان نغمه سراید

بس قول و عمل بر سر بازار ببندیم [کامل جهرمی]

گوشه‌ای از دستگاه نواست که در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی به شماره ۳۰ از دستگاه نوا به چاپ رسیده است.

ناقوسی، لحن ششم از الحان سی‌گانه باربد، نوازنده خاص خسرو پرویز پادشاه ساسانی.

همین که نوح از ساختن کشتی فارغ شد، به او وحی رسید که از چوبی به طول سه ذرع و عرض یک ذرع و نیم، آلتی بسازد و روزی سه نوبت، هنگام صبح برای جمع‌آوری کارگران، و ظهر به منظور غذا، و موقع غروب جهت مرخصی آنان بنوازد. او نیز ناقوس را بساخت و به کار برد. [نظم الجواهر]

به ناقوس و به مزمار و به قندیل

به یوحنا و شماس و بحیرا [خاقانی]

نی دراز میان تهی است که مجوسان هنگام پرستیدن در آن می‌دمند تا به آواز آن مردم گرد آیند. [محمّدین داوود شادآبادی]

صدای ناقوس یا صوت الناقوس در اصطلاح

عروضیها، هشت بار فعلن و در بحر متدارک مثنی مقطوع است. «مثنوی شیر و شکر» شیخ بهائی و قسمتی از تعبیرات جابرین عبداللّه انصاری که به علی (ع) نسبت داده شده است، بدین بحر است. این بحر به واسطه تأثیری که در روح و قلب دارد، در مقام مناجات و استغاثه به کار می‌رود.

زین ذکر جدید فرح افزا

غمهای جهان زدلم بزدا [محمّدین داوود شادآبادی]

ساز نماز نصاری است و آن درایی است بزرگ، که در وقت نماز آن را حرکت دهند، تا به آواز آن خلق آگاه شوند. [جواهر الاسرار. ص ۳۸۹]

اما ناقوس، در قدیم پاره چوب درازی بوده است که چوب کوتاه دیگری به نام وپیل را بر آن می‌نواخته‌اند و بعدها آن پاره چوب دراز را به پاره‌مس تبدیل کرده‌اند و رفته رفته آن را به هیئت مخروطی در آورده‌اند. [تعلیقات مینورسکی. ص ۱۸۳. فرهنگ ایران زمین. ج ۸. ص ۲۴۶]

عیسی دیر نشین دلبر و دل همچون دیر

زلف او همچو صلیب آمد و دل چون ناقوس

صوت ناقوس همه وصف جمال صبح

حرف ناقوس همه نعت جلال قدوسی [محمّدنقی کرمانی]

ناقوس زن آن که ناقوس می‌نوازد. نوازنده ناقوس

کیک ناقوس زن و شارک سنتور زن است

فاخته نای زن و بط شده طنبور زنا [منوچهری. لغت‌نامه]

ناقوس نواز ناقوس زن. که ناقوس می‌نوازد.

رهبان کلیسای حرمان نشده‌ام

ناقوس نواز دیر هجران شده‌ام [مرشد بروجردی. لغت‌نامه]

نوازنده ناقوس. ناقوس زن. ناقوس زننده. کسی که ناقوس را به صدا در آورد.

ناقوسی نام نوائی است از موسیقی.

نام لحن بیست و ششم است از سی لحن باربد، و آن را از صدای ناقوس ترسایان اقتباس کرده‌اند و آن را

صبا به تکمیل آن مشغول شد. مدتها در ارکسترهای آن عصر از جمله رادیو ژاندارمری سرپرستی ارکستر را به عهده داشت. و به موازات آن، کلاس تدریس موسیقی دایر کرده به علاقه‌مندان، موسیقی تعلیم می‌داد. علی محمد نامدار چون از ذوق خوشنویسی بهره‌مند، و بر دقایق هنر موسیقی آشنا بود، خطوط نستعلیق کتابهای استاد صبا و هنرستان را به بهترین نحوی نوشت، به طوری که استاد ابوالحسن صبا در ذیل «ردیف اول ویولن» خویش نوشته‌اند: «مساعی شاگرد با ذوق دیگرم، آقای علی محمد نامداری که زحمت نوشتن خطوط نستعلیق را به عهده گرفته و با سلیقه خاص آن را به پایان رسانیده‌اند نیز مورد امتنان است». نامداری آهنگهایی هم باب ذوق آن دوران تصنیف کرده که مورد توجه زیادی واقع شده‌اند؛ از آن جمله «از سفر برگرد» در مایه افشاری، که ابتدا کاموسی این ترانه را خواند و چون با استقبال زیادی مواجه شد، همایون‌پور که یکی از خوانندگان مشهور اوان کار رادیو تهران بود، نیز آن را به شکل بهتری مجدداً در رادیو خواند.

وی دارای روحی حساس بود و خود، تیشه به ریشه هستی خویش زد و در سال ۱۳۴۸ هـ.ش، در سن پنجاه سالگی بدرود حیات گفت.

نامزه جان یکی از ترانه‌های محلی گرگان است که قبل از بردن عروس به منزل داماد خوانده می‌شود، و کسانی که همراه عروس برای مشایعت او هستند، چو بدستیهای بزرگی در دست دارند:



دسته دسته چو 'منه'

نامزه جان إنه'

نقره دست چو منه

۱- چوب ۲- مال من ۳- می آید ۴- نمی‌کم ۵- گریه

صوت ناقوس گویند.

در فهرستی که نظامی از الحان باریدی در «خسرو شیرین» آورده، ششمین لحن است. [لغت‌نامه]

لحن ششم از الحان سی‌گانه بارید، نوازنده دربار خسرو پرویز، پادشاه ساسانی

چون صفیری بزند کبک دری هر نایی

بزند لقلقه بر کنگره بر، ناقوسی [موجهری]

چو ناقوسی بر اورنگ آمدی باز

شدی اورنگ چون ناقوس ز آواز [موجهری]

ناکوک که کوک نیست. مقابل کوک. ناکوک بودن ساز. کوک و مرتب و آماده نبودن آن. منظم و هماهنگ نبودن تارهای آن. [لغت‌نامه]

نال مزمار. نای. نی که نوازند.

ای از بر من دور همانا خبرت نیست

کز مویه چو مویی شدم از ناله چونالی [لغت‌نامه]

نالان نغمه گر. آواز خوان. مترنم

همیشه من چو بلبل بر گل از عشقش بوم نالان

بخاصه چون رود بلبل به سوی گلستان اندر [شیانی، لغت‌نامه]

نالیه آوای ادوات موسیقی. صدایی که از آلات موسیقی برخیزد. نغمه. آواز.

سرود پهلوی در ناله جنگ

فکنده سوز آتش در دل سنگ [نظامی، لغت‌نامه]

نام‌نوایی از موسیقی. [آندراج، لغت‌نامه]

نالیدن رباب به بانگ در آمدن آن. آوا بر آوردن رباب را.

نالان رباب از عشق می

دستینه بسته دست وی

بر ساعدش چون خشک نی

رگهای بسیار آمده [خاقانی]

نامدار عراقی، علی محمد، ۱۲۹۸ - ۱۳۴۸.

فرزند محمد، به سال ۱۲۹۸ هـ.ش در اراک به دنیا آمد. خطاطی و خوشنویسی را از پدر خود یاد گرفت. در تهران، ابتدا نزد حسین هنگ آفرین به مشق ویولن پرداخت و سپس در کلاس استاد ابوالحسن

«نی»، و آن از خانواده آلات موسیقی بادی است که انواع دارد:

اگر از چوب بسازند: نای چوبین،

اگر از فلز بسازند: نای رویین یا نای فلزی،

اگر از گل بسازند: نای گلین،

اگر از نی یا نال بسازند: نای نیین،

و اگر از شاخ یا استخوان بسازند: نای شاخی یا نای استخوانی، نامند.

چند نوع نای دیگری که در نواحی مختلف، به نامهای گوناگون آمده است:

نای بی‌زیانه. نای دوشاخی. نای رویین. نای یک زیانه.

با نای دل حکایت هجران او کنید

با چنگ جان حدیث غمش موبو کنید

جنیش ده ترک لرزه‌دار ز شادی

هندوی نه چشم را به بانگ درآورد [خاقانی]

نای چو شه‌زاده حبش که ز نه چشم

بانگش از آهنگ ده غلام برآمد [خاقانی]

بوستان عود همی سوزد تیمار بسوز

فاخته نای همی سازد طنبور بساز

غراب بین نای زن شده است و من

خسته شدم زاستماع نای او

یک دست تو با زلف و دگر دست تو با جام

یک گوش به چنگی و دگر گوش به نایی

این زند بر چنگهای سغدیان پالیزبان

وان زند بر نایهای لوریان آزادوار [منوچهری]

برآمد ز درگاه آواز نای

بزرگان سوی شاه کردند رای [فردوسی]

به شبگیر آواز و شبپور و نای

برآمد ز دهلیز پرده سرای [فردوسی]

بفرمود تا گبو و گودرز و طوس

برفتند با نای و سرغین و کوس [فردوسی]

خروش کوس و بانگ نای برخاست

زمین چون آسمان از جای برخاست [نظامی]

زاد همی ساز و شغل خویش همی بر

نامزه جان‌انه

چشمان سرمه‌منه

نامزه جان‌انه

نکامیه برمه

نامزه جان‌انه

نامطبوع فواصلی که به گوش نامطبوع آیند. متنافر.

تنافر. تمام فواصل کاسته و افزوده و هفتم‌ها جزو

فواصل نامطبوع هستند. ← [فواصل]

نانای کردن و نای نای کردن، در تداول: رقصیدن و

دست افشانی کودکان. رقص کردن شیرخوارگان.

[لغت‌نامه]

نانای نای در زبان شیرخوارگان و خردسالان،

رقص. رقصیدن. کلمه‌ای که با آن، شیرخوارگان و

اندک سالان را رقصانند. [لغت‌نامه]

نانو الفاظ با نغمه که زنان وقت خواباندن طفل

برگویند و لفظ تکرار می‌شود لایبی است.

نانو زدن: لایبی گفتن. نانو خواندن.

آن نیینی که طفل از بانو

گیرد آرام چون زند نانو [آذری، لغت‌نامه]

ناوَنوش نغمه و نی شنیدن و حاصل معنی طرب

است. [آندراج، لغت‌نامه]

ناهمکوک که همکوک نیست. سازی که سیمهایش

کوک نباشد. مقابل همکوک. [لغت‌نامه]

ناهید، حسن، ۱۳۲۲ - حسن ناهید فرزند احمد، به

سال ۱۳۲۲ش در کرمان متولد شد. وی یکی از نی

نوازهای مشهور عصر خود است و سالها در

ارکسترهای فرهنگ و هنر، به نوازندگی اشتغال

داشته است.

نای بوق درویشان. [فرهنگ ناظم‌الاطبا، لغت‌نامه]

نی. سازی که از نی ساخته می‌شود.

نی باشد که مطربان نوازند. نه عربی مزمار گویند.

[برهان قاطع]

نی. توتک. پیشه. دورای. دودک. نیچه. نی لیک.

نایج. فلوت.

نای به دو معناست. یکی سازی است که مخفف آن

چند بری شغل نای و شغل چغانه [کسانی]
می و بریط و نای برخواستند
دل از بودنیها بیرداختند [فردوسی]
سخنهای رستم به نای و به رود
بگفتند با پهلوانی سرود [فردوسی]
همه شب بودند با نای و رود
همی داد هر کس به خسرو درود [فردوسی]
خنیاگرا نیت فاخته و عندلیب را
بشکست نای در کف و طنبور در کنار [منوچهری]
قمریکان نای بیاموختند
صلصلکان مشک تبت سوختند [منوچهری]
با طرب دارم و مرد طرب آرایت
با سماع خوش و با برط و بانایت [منوچهری]
چون نای بینوایم از این نای بینوا
شادی ندید هیچ کس از نای بینوا [مسعود سعد]
نالم زدل چو نای من اندر حصار نای
پستی گرفت همت من زین بلند جای [مسعود سعد]
در حنجرم از خروش مستور
صد نغمه زیر نای و چنگ است [انوری]
لب ناییت می سراید نای
دست چنگیت می نوازد چنگ [انوری]
دگر شبها که بختش یار گشتی
به بانگ نای و نی بیدار گشتی [نظامی]
نای است یکی مار که ده ماهی خردش
پیرامن نه چشم کند مار فسانای [خاقانی]
دمدمه این نای از دمه‌های اوست
های وهوی روح از هیهای اوست [مولوی]
آتش است این بانگ نای و نیست باد
هر که این آتش ندارد نیست باد [مولوی]
به کام تا نرساند مرا لبش چون نای
نصیحت همه عالم به گوش من باد است [حافظ]
چون نای بر دل من تنگ شد فضای جهان
رسد به عرش نفیرم ز تنگنای جهان [جامی]
بگیر بوسه شیرین بنوش باده تلخ
بخواه ناله نای و بساز نغمه زیر [شیبانی]

دلچون نای پر نوای و هر دمی
غمی نواست زیر هر نوای من [شیبانی]
فلک که صد هزار نای غم زند
نیارد استماع کرد نای من [شیبانی]
چون نای و چون کمانچه خروشانم و نژند
تا گیریم چو بریط و چون چنگ در کنار [واشی
لاهوری]
تبیره هماواز شد با درای
چو صور قیامت دمیدند نای [نظامی]
نای را بر کون نهاد و که زمن
گرتو بهتر می زنی بستان بز* [مولوی]
نای انبان نی انبان. و آن انبانی باشد که بر یک سر آن
پنجه وصل کرده اند و آن پنجه سوراخی چند دارد.
آن انبان را پر باد کنند و در زیر بغل گیرند و خوانند و
رقصند و نوازند. آن نای. انبان پربادی که نی را در آن
کرده نوازند. سازی است که نی را از میان انبانی پر
باد رد کرده نوازند. خیلی خوش آواز است و
مارگیران بدان، مار را از سوراخ بیرون آورده بگیرند.
سازی معروف که به نفس دهن نوازند و مشهور است
که مار را از آن خوش آید، چنان که شتر را از حدی؛
لهذا این متعارفی است خاصه در هندوستان، که به
هر خانه که مار جای دارد، نای انبان زنند و مار از
سوراخ به هوای نوای نای انبان بیرون آید و آن را
بگیرند.
نای مشک. نای مشکک.
به پیش بارید طبعی که راه ارغنون سازد
زیادت رونقی نبود نوای نای انبان را [اخیسکتی، لغت
نامه]

نایب اسدالله مشهورترین نوازنده نی عصر حاضر
(قرن بیستم) بوده است، به طوری که او را خداوند

* مصراع دوم این بیت مولانا ضرب المثل شده است بدین
معنی که در تداول عامه اگر کسی منکر بی‌یهیات مسلم باشد و
خود، میان تهی و پر ادعا، در قبال ادعای او این مصراع را
می آورد: «گرتو بهتر می زنی بستان بز».

نی لقب داده‌اند. نایب اسدالله را در موسیقی، همدریف با آقا حسینقلی و سماع حضور دانسته‌اند. نایب اسدالله مظهر پاکی و صداقت بوده، و مدتی در خدمت دربار نیز بوده است. استاد نایب اسدالله، ابراهیم آقاباشی بوده است. [از کورش تا پهلوی، عزیز شمعانی].

نایب اسدالله نی زن، اولین کسی بود که نی را بین دندانهایش قرار داد. نایب اسدالله گفته: من نی را از آغل گوسفندان به دربار پادشاهان برده‌ام. [رادیو بی‌بی‌سی، لندن، برنامه سیری در موسیقی ایران، ۱۳۶۳/۸/۲۶].

نایبان نوازنده نای. [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت‌نامه]

نای برکشیدن نای زدن. به صدا در آوردن نای.

بفرمود تا بر کشیدند نای

سپه اندر آمد به هر سو ز جای [فردوسی، لغت‌نامه]
نای نواختن. نای دمیدن، شبپور زدن.

بفرمود تا بر کشیدند نای

همان سنج و شبپور و هندی درای [فردوسی، لغت‌نامه]

نای ترکی سورنای را گویند و آن سازی است معروف. [آندراج]

فروسته زس غوغای ترکان

زیانگ نای ترکی نای ترکان [نظامی]

سورنای را گویند و آن سازی است معروف. بعضی گویند نایی است که در هنگام رزم و جنگ نوازند و آن یا نفیر باشد یا کرنای. شبپور. کرنای. [لغت‌نامه]

نایچ نایی باشد که مطربان نوازند. [برهان قاطع، لغت‌نامه]

نای چاور سازی است که در بین بعضی از طوایف ترک متداول و معمول بوده و بجز نغمه نوروزی و بیانی، هیچ آهنگ دیگری با آن قابل اجرا نیست.

مجله موزیک ایران. سال ششم، شماره ۱، ص ۲۴.

آن را بعضی از طوایف ترک نواخته، نغمه نوروز و بیانی را با آن باز نمایند و مجال تمام نغمات در آن نیست. [ساز و آهنگ باستان، شمس‌العلمای قریب، ص

[۳۵]

نایچه مصفرنای. نای کوچک. [لغت‌نامه]

نایچه بند سازنده نایچه [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت‌نامه]

نایچه بندی نایچه سازی. شغل نایچه بند. [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت‌نامه]

نای دمیدن نای زدن. شبپور زدن.

تیره هماواز شد با درای

چو صور قیامت دمیدند نای [لغت‌نامه]

نای رومی نام یکی از انواع نایها بوده است، که از چگونگی ابعاد آن اثری باقی نیست.

نای رویین نایی باشد که در روز جنگ نوازند.

[برهان قاطع]

همه بستگان را به ساری بماند

بزد نای رویین و لشکر بخواند [فردوسی]

رده بر کشیدند هر دو سپاه

غونای رویین بر آمد به ماه [فردوسی]

بدان مقام رسانش که رای بر دراو

سپید مهره زند بر نوای رویین نای [فرخی]

نایی باشد که در روز جنگ نوازند و بعضی گویند

نفیر است و بعضی گویند کرناست.

بوقی که در روز جنگ نوازند. گاودم. نفیر. شبپور.

شبپور.

خروش آمد و ناله گاودم

دم نای رویین و رویینه خم [فردوسی، لغت‌نامه]

نای زدن نای دمیدن. نواختن نای.

بر سر سرو زند پرده عشاق تذرو

ورشان نای زند بر سر هر مغروسی [منوچهری]

محتسب گو چنگ میخواران بسوز

مطرب ما خوب نایی می‌زند [سعدی]

فلک که صد هزار نای غم زند

نیارد استماع کرد نای من [شیانی]

نای زن نای نواز. نی زن. زامر. آن که نی نواز.

کیک ناقوس زن و شارک سنتور زن است

فاخته نای زن و بط شده طنبور زنا [منوچهری]

و به وسیله آرشه (کمان) نواخته می‌شده است، و نوع دیگری از این ساز نیز می‌ساخته‌اند که تنها دارای دو سیم بوده است. [مجله موزیک ایران، سال ششم، ش ۱، ص ۵۱]

نای لوس موسیقار را گویند و آن سازی باشد مشهور و معروف. [آندراج، برهان قاطع، فرهنگ ناظم‌الاطبا]

نای لوش، و باشین نقطه‌دار بروزن بازپوش هم بنظر آمده است و درست است؛ چه، در فارسی سین و شین به هم تبدیل می‌یابند. [برهان قاطع]

نای مَشک نای انبان، نای انبان، و آن را نای مشک هم گویند، چه، انبان را مشک گفته و آن را مشک یعنی مشک کوچک نیز گفته‌اند. [نایان، لغت نامه] نای انبان، نای انبان، و آن را نای مشک هم گویند.

[آندراج]

نای مَشکک نای انبان، سازی است ساخته از مشک پر باد. — [خیک نای]

بادبندی سرود نای مشکک بین که چون هر زمان آن بادبندی را ز سر گیرد همی [امیر خسرو دهلوی]

نای مضاعف قسمی نای دارای دو زبانه، از ذوات‌النفع، دونای، دوزله، نای جفتی، قسمی نای دارای دو زبانه، از ذوات‌النفع مصریان باستان. [ساز، لغت نامه]

نای منصف ساختمان این ساز عیناً مانند نای سفید بوده است؛ فقط طول آن به اندازه نصف نای سفید بوده است. [مجله موزیک ایران، سال ششم، شماره ۱ ص ۲۴]

نای موس نام سازی است که خنیاگران نوازند و آن را موسیقار نیز خوانند. و صاحب «برهان» نای لوس نوشته به «لام» و خطا کرده [نای لوس، آندراج، انجمن آرا]

نام سازی است که خنیاگران نوازند و آن را موسیقار نیز خوانند. [جهانگیری]

نای نبرد کر نای جنگ را گویند. شیپور [آندراج،

غراب بین نای زن شده ست و من سته شدم زاستماع نای او [منوچهری]
نیی، نی نواز، نی زن، قصاب، قاصب، زمار، زامر ترا شاید آن گلرخ سیم تن

که هم پایکوب است و هم نای زن [اسدی، لغت نامه]
نای زنان در حال نی زدن. [منوچهری]
... نای زنان بر سر شاخ چنار [منوچهری]

نای زنی نی زنی شغل و عمل نی زن، قصابیه، نی نوازی، نی نواختن، نای زدن [لغت نامه]

نای ساختن نای نواختن، نی زدن، [لغت نامه]
بوستان عود همی سوزد تیمار بسوز
فاخته نای همی ساز و طنبور ساز [منوچهری]

نای سرغین سورنا، سورنای.
خروش آمد و ناله گاودم
دم نای سرغین و رویننه خم [فردوسی]

چو آمد به نزدیکی رزمگاه
دم نای سرغین بر آمد به ماه [فردوسی]
نای سفید که نغمه از ثقب آن حاصل شود، هشت

نغمه، از هشت ثقب، که بر سطح است و یک نغمه، از ثقبه، که بر ظهر آن است؛ و هر چند طول نای براراده مباشر آن است، لکن قاعده مقرر آن، هفت قبضه است و نیم قبضه از ثقبه اخیر تا دهان نای و در عصر ما که آن را نای هفت بند خوانده‌اند، شاید به همین مناسبت باشد. [ساز و آهنگ باستان، شمس‌العلمای قریب، ص ۳۵]

یک قطعه نی معمولی بود، که هشت سوراخ روی آن بوده و یک سوراخ در پشت داشته است. طول آن ثابت نبوده ولی آنچه بیشتر از همه مورد استفاده قرار می‌گرفته به اندازه هفت قبضه و نیم (قبضه، هشت بسته را گویند) بوده که نیم قبضه آخر فاصله دهانه نی تا آخر سوراخ می‌باشد. نی هفت بند که اکنون در بین بعضی ایلات بیابان نشین معمول است، همین نای سفید است. [مجله موزیک ایران، سال ششم، شماره ۱ ص ۲۴]

نای طنبور این ساز مانند طنبور، امرودی شکل بوده

فرهنگ ناظم الاطبا، لغت نامه]

نای نبردی کرناى جنگ را گویند. [آندراج]

زنای نبردی برآمد خروش

غو کوس در لشکر افکند جوش [اسدی]

نای نرم از آلات لهو فارسی است. [لغت نامه]

نای نواز نی زن. نوازنده نی. زمار. زامر. زامره.

[لغت نامه]

نای نوازی نی زنی. زماره [لغت نامه]

نایی نی زننده. نی نوازنده.

یک دست تو با زلف و دگر دست تو با جام

یک گوش به چنگی و دگر گوش به نایی [منوچهری]

آن یکی نایی که نی خوش می زده است

ناگهان از مقعدش بادی بیجست

نی زننده. نی نوازنده. نی نواز. نیی. قراری. قصاب.

نای زن. نی زن. کسی که نی می نوازد. [لغت نامه]

نهور به معنی نفیر است که برادر کوچک کرنا باشد.

نفیر. نوعی از نفیر و شبپور.

مبدل نفیر است یا بالعکس. [لغت نامه]

نُت موسیقی را به وسیله علامات و اشکالی می نویسند

و می خوانند که آن رانت گویند. نت ها دارای پنج

شکل هستند: گرد، سفید، سیاه، چنگ و دولاچنگ.

دم نت را می توان، بدون تفاوت، به طرف بالا یا پایین

کشید. معمولاً هرگاه دو یا چند چنگ پشت سرهم

واقع شوند، آنها را با خطی به همدیگر وصل

می کنند؛ منتها برای دولاچنگ دو خط و برای سه

لاچنگ سه خط می کشند.

○

گرد

♩

سفید

♪

سیاه

♫

چنگ

دولاچنگ

♩

سه لاچنگ

♪

ایرانیان، هفت خط برای هفت کار، داشته اند، و خطی که با آن کتاب مذهبی نوشته می شد، غیر از خطی بود که با آن حساب بدهی و دخل و خرج دیوان را نگاه می داشتند. یکی از این هفت خط، از تمام خطوط، کاملتر و عجیب تر بود؛ زیرا کسی که آن خط را می خواند، می توانست آوازهایی را که هزار سال قبل از او، پدرانش هنگام خواندن سرودهای مذهبی ترنم می کردند، مثل خود آنها بخواند، و محال بود که در عالم خلقت، صدایی و آهنگی باشد که نتوان با آن خط نوشت. ایرانیان از روی آن خط آهنگ سرود درفش کاویان را که در موقع جنگ و پیروزی به ترنم در می آمد، می خواندند و هم از روی آن خط آهنگ سرود سوک سیاوش را، که مرثیه بود و در موقع عزاداری خوانده می شد، بر زبان می آوردند. خداوند الموت، حسن صباح پل امیر. ترجمه دیبج الله مصوری]

در کتابخانه سلطنتی هندوستان در دوره سلطنت اکبر (از پادشاهان ایرانی نژاد) کتابهای موسیقی وجود داشته، که بعضی از آنها دارای نت موسیقی بوده و وجود نت های موسیقی در کتب کتابخانه سلطنتی هندوستان، موضوعی است غیر قابل تردید... و کسانی که آهنگ تصنیف می کردند، آن را به وسیله نت تثبیت می نمودند تا فراموش نشود و بعد از آنها، دیگران بتوانند آن آهنگ را بنوازند. شکل نت های موسیقی در کتابهای کتابخانه سلطنتی هندوستان با نت های اروپایی فرق داشته اما آهنگهای شرقی را که در دربار سلاطین هندوستان نواخته می شد به شکل علامات مشخص و مجزا ضبط می کردند [بابر و ایران. ویلام ارسکین. ترجمه

اگر نت یک آهنگ موسیقی را که برای ارکستر در نظر گرفته شده باشد، در یک گام (بدون رعایت پرده هر ساز) بنویسند آنرا کند و کدور می‌نامند.

بارتی



پارتیسون



کندوکدور



ذبیح‌الله منصوری، ص ۶۵۲-۶۵۳.]
نت زینت نت‌های زینت، وسیله زیبایی و لطافت نعما و آهنگهای موسیقی می‌شوند. این نت‌ها کوچکتر از نت‌های اصلی نوشته می‌شوند و در وزن میزانها تأثیری ندارند. گاهی هم علاماتی روی نت‌ها گذارده می‌شوند که کار چند نت کوچک را انجام می‌دهند، مانند:
پیشا یا حروف کوچک



قلاب یا گرویتو



گزش یا مردان



غلت یا تری



نثار ← نثاری بخاری، بهاء الدین حسن
نثاری بخاری، بهاء الدین حسن سید حسن
خواجه نقیب‌الاشراف بخاری است، اما پرفسور
استوری این نام را بهاء الدین حسن نثاری بخاری
نوشته.

سید حسن از دودمان خواجهگان سادات معروف
ماوراءالنهر است. مانند اسلاف خود به دربار امرا و
محافل دانشمندان و صوفیان و حلقه‌های هنرمندان
راه یافت و در علم موسیقی شاگرد مولانا میر محمود
یجقی بود. تخلص شریفش نثار است در سنه خمس
والف از عالم رحلت کرده. [نسخه‌های خطی، ج ۲،

نت نویسی نوشتن نت‌های موسیقی بر روی حامل.
یادداشت آهنگهای موسیقی روی کاغذ پنج خط.
نت هر ساز را چنانچه در پرده همان ساز برای اجرا بر
روی حامل بنویسند آن را «بارتی» نامند.
«پارتیسون» یا «پارتیتور» عبارت است از نوشتن
نت آهنگ موسیقی بر روی حامل، به طوری که نت
هر ساز در پرده همان ساز باشد و ضرب نت و خط
ملودی به طور عمودی زیر هم قرار گیرد، که رهبر
ارکستر با مشاهده آن بتواند نقش و اجرای هر ساز یا
گروه سازها را تشخیص دهد و به موقع، با اشاره
مناسب، ارکستر را رهبری نماید.

ص ۳۰-۳۱ و ۳۳]

نَجْدَه سرود. [غیاث اللغات]

نجدده ساز دل شکسته دلان

این چنین نجدده را ز دست مده [لغت نامه]

نجمی، مصطفی یکی از هنرآموزان موسیقی در

آموزشگاههای تهران در سال ۱۳۲۹ ش است.

تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی، ص

۱۰۲]

نجمی مقدم، داوود از افسران دسته موزیک نظام

بود، که توسط ستاد ارتش به سال ۱۳۱۸ ه.ش. به

هنرستان عالی موسیقی معرفی شد، و دوره تحصیلی

هنرستان را طی کرد. و بعدها، در دسته های موزیک

نظام، سمت ریاست را عهده دار بود. «آهنگ سرود

ملی سلام شاهنشاهی» رژیم پهلوی، از ساخته های

داوود نجمی مقدم است.

نجمی، محمد از افسران دسته موزیک نظام بود که

توسط ستاد ارتش به سال ۱۳۱۸ ه.ش، به هنرستان

عالی موسیقی معرفی شد. وی دوره هنرستان را طی

نموده، در سمت ریاست دسته جات موزیک ارتش،

انجام وظیفه می کرد.

نحییب نام گوشه ای از موسیقی ایران است که در

دستگاه پنجگاه و همایون و ماهور و همچنین آواز

افشاری اجرا می شود و در کتاب «هفت دستگاه»

ردیف موسی معروفی به شرح زیر آمده است:

در دستگاه راست پنجگاه به شماره ۲۰

در دستگاه همایون به شماره ۱۲

در دستگاه ماهور به شماره ۳۶

در آواز افشاری به شماره ۱۵

آواز برداشتن با گریه، و سخت گریستن.

نخجیر کاو گوشه ای از موسیقی قدیم ایران، که به نام

«نخجیر گاه» «نخجیر گان» هم ذکر شده است. در

موسیقی ردیفی موجود ایران، لحنی به این نام وجود

ندارد

نَخجیر گان نام نواپی است از موسیقی که بارید مصنف

آن است. [جهانگیری]

نخجیرگان. [لغت نامه]

نَخجیران خسرو پرویز که دارالملک در کوره خسرو

خره و مداین داشته شهری در آنحدود بساخت و در

آن قصری از سنگ سیاه قریب یکصد ذرع ارتفاع

بساخت که در آن چنان حجاری کرده بودند که درز

بر سنگها دریافته نمی شود و هر کس گمان می برد که

یک پارچه سنگ است که در آن طاق و ایوان و

رواقهای متعدد ساخته اند. و در آن حوالی، باغی

بنیاد نهاد که یک هزار درخت انگور غرس شده بود

و آنرا کرستان یعنی انگورستان نام کرده بود که

مرکب از پارسی و تازی است و به قدر دو فرسنگ در

دو فرسنگ باغ وحشی بعد از هفت سال

مواظبت آباد نمود که هر گونه شکاری در آن ممکن

بود و به آسانی شکار نمودی. روزی در آن شکارگاه

با شیرین و بارید شکار و جشنی کرد، و صوت

موسوم به نخجیران در آن روز اختراع بارید بود و

بارید مورد انعام و اکرام گردید و آن شهر اکنون

مشهور به کرمانشاهان است که شاهان در آن روز در

آنجا حضور یافتند [لغت نامه]

نَخجیر گان نام لحن آخر است از جمله سی لحن بارید

و آن را نخجیر گانی هم خوانند. [برهان قاطع]

جو بر نخجیرگان تدبیر کردی

بسی چون زهره را زنجیر کردی [نظامی، لغت نامه]

نواپی از موسیقی قدیم ایران، که در کتب متقدمان

مذکور است. تنها نام آن بر جای مانده است از

چگونگی لحنش اثری باقی نیست.

بود نخجیرگان لحن نه و بیست

همش قولی دگر نخجیر گانی است [ملک الشعرا بهار]

نَخجیر گاو نام نواپی از موسیقی. ظاهراً مصحف

نخجیرگان؛ چه، در الحان باریدی مذکور در «خسرو

و شیرین» نظامی، نخجیر گاو نیامده اما گنج گاو

آمده است. [برهان قاطع، لغت نامه]

نَخَم نیکو سربیدن. تغنی به خوشترین غنا. [لغت نامه]

نَدَاف عود زن. عود نواز. [لغت نامه]

نَدَف چوب نقاره و جز آن. [اقراب الموارد، لغت نامه]

ندیم ← اسحاق موصلی، ۱۵۰-۲۳۵ق.

نراقی، هادی وی یکی از هنرآموزان سرود و موسیقی مدارس تهران، در سال ۱۳۲۹ هـ ش بوده است. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی، ص ۱۰۲]

نرگس غله پانی یکی از ترانه های گرگان، که در دهات رامیان و کتول متداول است. چون در کتول، کلمه غله پان را به کسی اطلاق می کنند که از غلات محافظت می کنند، ممکن است این ترانه را غله پانی برای معشوق خود که نامش نرگس بوده سروده باشد:



این سر گیشه لمبا^۱ روشنه

این کجا^۲ کنشه کتاب پشنه

م دلخواهم عنایت^۳ نرگس غله پانی

چندو شیرین زفان^۴ شیرین زفانی

نرم پنجه ساز زن خوب. [لغت نامه]

نرم روده وتری که آواز بم دهد. [لغت نامه]

نرم و تیز اصطلاحی است که قدما در مورد زیر و بم به کار می بردند.

به زیر و بم و ناله رودخیز

گهی نرم زد زخمه و گاه تیز

نرمه نای یکی از آلات موسیقی که در مناطق مهاباد و اطراف آن متداول است. آن را از نی می سازند. ساختش طوری است که صدای بمی ایجاد می کند. نوازندگان محلی در نواختن آن، تبحر و ورزیدگی بسیاری دارند.

این ساز از یک لوله استوانه ای چوبی و یک قسمت سر مرکب از قمیشتی دو زبانه تشکیل شده است. در روی لوله، هفت سوراخ در جلو و یک سوراخ در عقب تعبیه شده است. میدان صدای ساز به اضافه تعداد کمی از فواصل کرمانتیک مخصوص موسیقی محلی حدود دو اکتاوا است.

طول ساز بدون زبانه ۳۲، و در مجموع، ۴۰ سانتیمتر است. [سازشناسی، پرویز منصوری.]

نَزَح پای کوفتن. رقصیدن. [منتهی الارب، لغت نامه] نزول نوایی از موسیقی قدیم ایران است. نام این لحن بعدها به فرود تبدیل یافته که در تمام دستگاهها و آوازهای ردیفی وجود دارد.

نَزْهَت نزهه، آلتی موسیقی که آن را صفی الدین عبدالمؤمن اختراع کرده است. [فرهنگ معین] یکی از آلات موسیقی کثیرالآوتار است. از آلات متزهه است از ذوات اوتار. [لغت نامه]

نَسْتاری گوشه ای از دستگاه نواست، که در کتب متقدمان به نام «نستوری» هم آمده و در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی به شماره ۳۴ از دستگاه نوا به چاپ رسیده است.

یکی از رنگهای باستانی. [فرهنگ معین]

نَسیم جانفزا نوایی از موسیقی قدیم ایران، که در کتب متقدمان، نام آن آمده، ولی از چگونگی لحن آن اثری باقی نمانده است.

نشان علامتی است که گاه در دو جای یک آهنگ موسیقی گذارده می شود بدان معنی است که آهنگ را از محلی که با اولین نشان مشخص شده تا دومین نشان، تکرار نمایند. (نشان)

۱- سرای ۲- مال کیست ۳- چراغ ۴- دختر ۵- نگاه می کند ۶-

من ۷- تو ۸- چه اندازه ۹- زبان

نشج جدا و فصل کردن مطرب میان دو آواز و دراز کشیدن آن را. [لغت نامه]

نشیب و قَراز گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که تنها نام آن بر جای مانده است. از نوای آن اثری باقی نیست.

نشج فاصله دادن مطرب میان دو آواز و کشیدن آواز را. [لغت نامه]

نشید آواز، خوانندگی. آواز بلند.

نوی قمری و طوطی که بارد سُست می بر سر.

نشید بلبل و صلصل قفانیک و من ذکرى [منوچهری]

سوزنی پیرنای گوی نو است

چون کند مدح تو انشا و نشید [سوزنی]

می خواند نشید از سر هوش

هر کس که شنید گشت مدهوش [نظامی]

آواز نشید بر کشیدی

بیخود شده سو به سودو یدی [نظامی]

می خواند نشید مهربانی

بر شوق ستارهٔ پمانی [نظامی]

جان سخنوران را مرشد نشید من به

بهر چنین نشید منشد رشید بهتر [خاقانی]

خوانندگی [لغت نامه]

نشید سرای آواز خوان، نوحه گر. که نشید سراید.

ناهید دست بر سر از این غم رباب وار

نوحه کنان نشید سرای اندر آمده [خاقانی، لغت نامه]

نشید عَرَب یکی از الحان موزون هفدهگانه موسیقی قدیم ایران است و آن لحن هفدهم است.

بدان که لحن بر دو قسم است: موزون و غیر موزون.

اما موزون، آن باشد که مقرون بود به «دوری» از

ادوار ایقاعیه؛ و غیر موزون، نغمه خلاف آن و آن را

«نواخت» خوانند. اما لحن موزون آنچه مشهور است،

هفده است.

۱- پیشرو ۲- صوت ۳- نقش ۴- عمل ۵- قول ۶-

بسیط ۷- غزل ۸- قول مرصع ۹- کل النغم ۱۰-

کل الضروب ۱۱- کلیات ۱۲- نوبت ۱۳- ترانه ۱۴-

فرود داشت ۱۵- مستزاد ۱۶- ریخته ۱۷- نشید عرب

[الادوار فی الموسیقی، ترجمه محمد اسماعیل بن محمد جعفر اصفهانی.]

تصانیف و عمل موسیقی یازده قسم است، بر این موجب:

۱- نوبت ۲- بسیط ۳- کل الضروب ۴- ضربین ۵-

کل النغم ۶- نشید عرب ۷- عمل ۸- صوت ۹- پیشرو

۱۰- زخمه ۱۱- قطعه [عبدالقادر مراغی]

از اقسام چهاردهگانه اصناف تصانیف که به وسیله

قدما در اشعار عرب انشا شده است، و آن چنان باشد

که دو بیت عربی را به نثر نغمات ادا کرده‌اند و دو

بیت دیگر را به نظم نغمات ادا کرده‌اند و دو بیت

دیگر را به نظم نغمات. [مجمع الادوار، ج ۵، ص ۵۵۰۲]

نشیط، - ۸۰ق. نشیط فارسی، از موالی عبدالله بن

جعفر بن ابی طالب، یکی از موسیقیدانهای ایرانی

است، و از پیشگامان موسیقی عربی بوده است.

ابن سربج، جمیل، معبد عزه المیلا و بعضی از

موسیقیدانهای عرب، موسیقی را نزد نشیط فارسی

یاد گرفته‌اند. نشیط به سال هشتاد هجری قمری

وفات یافت. [موسیقی ایران، روح الله خالقی، ص ۱۳۰]

نَصب العَرَب نوعی از سرود که حزین و نرمتر باشد از

خُدی سرود گفتن. سرود گفتن بر طریق عرب.

به سرودی راندی شتر را. [لغت نامه]

نصفی نوعی از ساز است که مطربان نوازند و بعضی

گویند ساز چنگ است. [برهان قاطع، لغت نامه]

نصیر الدین ثانی، - ۱۱۹۱ق. میرزا محمد

اصفهان بن میرزا عبدالله، ملقب به نصیر الدین ثانی و

مشهور به میرزا نصیر، از اجله اطبا و دانشمندان و از

شاعران قرن دوازدهم است. مولدش به جهرم بوده و

سالها در اصفهان نشو و نما یافته و سپس به شیراز

آمده و به منصب طبابت کریم خان زند رسیده است.

علاوه بر تألیفات متعدد، رساله‌ای در رابطه میان

موسیقی و طب دارد وفات وی به سال ۱۱۹۱ است.

[لغت نامه]

نصیر الدین طوسی، محمد بن، محمد، ۵۹۷-

۶۷۲ق. محمد بن محمد حسن جهرودی طوسی،

نظری به موسیقی نام دو کتاب است، در زمینه موسیقی ایران.

کتاب اول شامل تئوری موسیقی، متشکل از هفده فصل و ۱۶۷ صفحه است؛ تألیف روح‌الله خالقی، در یک جلد.

کتاب دوم، بیست و یک فصل، در ۳۰۴ صفحه است، در باره موسیقی ایران، تألیف روح‌الله خالقی، در یک جلد. مشروح‌ترین کتابی است که در مورد موسیقی ایران تا کنون چاپ شده و در دسترس قرار گرفته است.

نغم سرود گفتن در غنا. نظریب در غنا. نغم.

[لغت‌نامه]

نغمات آوازهای خوش. ترانه‌ها و سرودها و آواها.

جمع نغمه است. [لغت‌نامه]

نغمه آهنگ. نوا. لحن. صوت خوش. آوا.

توالی یک رشته اصوات موسیقی با امتدادهای مختلف، که از شنیدن مجموع آنها، لذتی درک شود. اساس و پایه موسیقی بر نغمه نهاده شده و میزان تأثیر آن خوبی و بدی نغمه را نشان می‌دهد.

[فرهنگ معین]

آوازی را گویند که چندان درنگ کند که حس زمان آن را نتواند دریافت و این قید، احتراز و آواهایی است که از نقرات غیر لحنیه چون دف و کف شنیده می‌شود که آن را نغمه نمی‌گویند، ولی باید که درنگ کردن آواز در آن زمان بر حدی واحد معین باشد از حدت و ثقل، یعنی تیزی و گرانی که آن را زیر و بم گویند و این قید احتراز از مثل ابعاد اجناس و جموع است، زیرا هر یک از اینها آوازی هستند درنگ کننده، لیکن نه بر حد واحد، از حدت و ثقل بلکه بر حدود مختلف، و می‌باید که محنون‌البه باشد، طبعاً یعنی طبیعت آن آواز یا طبیعت مستمع تقاضای آن آواز که نفس را به آن میل افتد و از آن لذت یابد و اصغای آن کند، و این قید احتراز از آوازی است که چون چوبی یا سنگی را مثلاً بر زمین بکشند، مسموع شود؛ زیرا که آن آوازی است که درنگ

کنیه‌اش ابوجعفر، لقبش نصیرالدین و شهرتش خواجه بود. در سال ۵۹۷ ه‍.ق در جهرود قم به دنیا آمد و در تاریک‌ترین ایام تاریخ به کسب علم پرداخت و در حکمت و ریاضی و نجوم سرآمد زمان شد. آن گاه پای در میدان سیاست نهاد و به وزارت هلاکوخان مغول رسید و به برکت وجودش، ایران و میراث فرهنگی آن، از نابودی قطعی‌رهایی یافت. در میان آثار خواجه، اثر مستقلى در باره موسیقی دیده نشده و فقط فهرست نسخ عربی کتب خطی کتابخانه ملی پاریس به شماره ۲۴۶۶، رساله کوچکی در موسیقی به محقق طوسی نسبت داده است. تعدادی کتاب فارسی (کنزالتحف) را هم به او نسبت داده‌اند. [پژوهشی کوتاه در باره استادان موسیقی ایران و الحان موسیقی ایرانی. داریوش صفوت. ص ۳۵-۳۶]

نصیر خانی نام گوشه‌ای از دستگاه ماهور است. این گوشه را با اشعار چهار پاره می‌خوانند و با قیاس با گوشه‌های دیگر گسترشی بیشتر، و سیر و سیاحتی به گوشه‌های عراق و فرود نیز دارد.

نصیری، ۱۲۶۸ - ۱۳۵۰ ق. لطف‌علی میرزاین محمد کاظم تبریزی، ملقب به صدرالافاضل و مشهور به ادیب و متخلص به فانی و بعداً به دانش، از علمای متأخر است. به سال ۱۲۶۸ هجری قمری در شیراز تولد یافت. سپس به تهران آمد و در سال ۱۳۵۰ درگذشت و در این بابویه شهرری مدفون گشت. علاوه بر تألیفات متعدد، «رسالة الاصوات» در موسیقی نگاشته است. [ریحانة الادب. ج ۴، ص ۲۰۴]

نضر بن حارث، ۲۰ ق. ابن حارث بن علقمة بن عبدمناف، از بنو عبدالداری و از شجاعان و اشراف قریش است آورده‌اند که وی نخستین کسی است که الحان فارسی را با عود نواخت. وی را مسلمانان در جنگ بدر اسیر کردند و به سال دوم هجرت او را کشتند و به روایتی دیگر، وی را در جنگ زخمی رسید و از خوردن و آشامیدن خودداری کرد تا بمرد. [لغت‌نامه]

می‌کند، زمانی که زمان کشیدن است بر حدی معین از حدت و ثقل، چه، شک نیست که آن آواز به حسب صلابت و رخاوت جسم مجرور و مجرور علیه، صلاحیت حدت و ثقل دارد اما به اتفاق این را نغمه می‌گویند. [رساله موسیقی جامی، «مجله موسیقی»، ص ۵۸-۵۹]

صداهاى موسيقى را که امروز نت می‌گویند، در قدیم نغمه می‌نامیدند. [حسینعلی ملاح، مجله موسیقی، شماره ۱۰۱]

ای طوطی عیسی نفس، وی بلبل شیرین نوا
هان زهره را کالیوه کن زان نغمه‌های جانفزا
[دیوان کبیر]

خدای تعالی را در مناسبت نغمه‌های موزون با روح سزای است؛ چه آهنگها را در روح تأثیر عجیب است. پاره‌ای از اصوات، فرحبخش و برخی، اندوه فزای، پاره‌ای، خواب آور و قسمی، خنده‌انگیز و نشاط خیزند؛ پاره‌ای از آنها هستند که به وزن آنها از اعضای بدن چون دست و پای و سر حرکاتی سرزند و سزاوار نیست اگر بپنداریم که این به سبب معانی شعری است، بلکه این خاصیتی است که در تارها نهفته است، تا آنجا که گفته شده: کسی را که بهار و شکوفه‌ها و عود و تارهای آن، به جنبش در نیارود، فاسد المزاج و غیر قابل علاج است. [احیاء العلوم، امام محمد غزالی]

شتر نیز با همه گُند ذهنی و کم هوشی، از حدی به حدی متأثر می‌شود که به شنیدن آن، بارهای سنگین بر او سبک می‌گردد و با نشاطی که از آن آواز به هم می‌رساند، راههای دراز را کوتاه می‌سازد و نشاط آن را به سرحد مستی و بی‌خبری می‌رساند. هنگامی که صحراهای بی‌پایان و تشنگی و گرسنگی و سنگینی، بارها و محملها آن را به ستوه می‌آورد، وقتی صدای خُدایی به گوشش می‌رسد، گردن بدان سو دراز می‌کند و در حالی که گوشه‌هایش را راست گرفته است، به آواز حدی خوان گوش می‌دهد و به سرعت سیر خود می‌افزاید، تا آنجا که بارها و محملها به

جنبش در می‌آید و چه بسا از شدت حرکت و سنگینی بار، به علت نشاطی که دارد، بی‌آنکه خود بداند می‌رود. [احیاء العلوم، امام محمد غزالی]

گوشه‌ای در دستگاه شور، دستگاه چهارگاه، دستگاه پنجگاه، دستگاه نوا و دستگاه ماهور می‌باشد. گوشه‌هایی هم به نامهای نغمه قطار در بیات ترک، نغمه چکاوک در همایون، نغمه راک در ماهور، نغمه مقلوب در سه‌گاه، نغمه حصار در چهارگاه، نغمه مخالف در چهارگاه و نغمه طرز در راست پنجگاه، در موسیقی ردیفی ایران موجود است.

تو نیز باده به چنگ آر و راه صحرا گیر

که مرغ نغمه سرا ساز خوشنوا آورد

یارب چه غمزه کرد صراحی که خون خم

با نغمه‌های قلقلش اندر گلو بیست [حافظ]

به وقت سرخوشی از آه و ناله عشاق

به صوت و نغمه چنگ و چغانه یاد آرید

مغنی دف و چنگ را ساز ده

به آیین خوش نغمه آواز ده

برکش ای مرغ سحر نغمه داوودی باز

که سلیمان گل از باد هوا باز آمد

غم درون مخور که رفت به باد

نغمه بربط و ریاب بیار [حافظ]

شده نغمه چنگ بر سوک مرگ

که خواهد فرو ریختن تار و برگ [فردوسی]

این سماع خوش و این ناله زیر و بم را

نغمه از گوش دل و گوش هویدا نشنود [منوچهری]

وین نیز عجبت که خورده باده بی چنگ

بی نغمه چنگش به می ناب شتاب است [منوچهری]

به گوشم قوت مسموع و سامع

به ساز و نغمه بربط شنیدن

یافته در نغمه داوود ساز

قصه محمود و حدیث اباز [نظامی]

بدل نغمه عنقااست کنون

نغمه جغد بر ایوان اسد [حافظی]

در ساز تابود بود ترا نغمه‌های خوش

کش مغنی، مطرب، سرود گوی، ترانه زن، آواز خوان، موسیقیدان، نوا ساز، نغمه پرداز شدن، آواز خواندن، مغنی چنان نغمه پرداز شد
 که پیراهنش پرده ساز شد [ملاطفا]
 نغمه پردازی فن موسیقی، عمل نغمه پرداز، [لغت نامه]
 نغمه پیمای در وصف ارغنون آمده است، [آندراج]
 که تار نی اش کان به بالا بود
 از آنها بت نغمه پیمای بود [ملاطفا]
 نغمه ترکمن یکی از ترانه های ترکمنی که - مانند
 وضع زندگانی آنها - با زبان فارسی اختلاف
 چشمگیری دارد.



نغمه چکاوک گوشه ای از دستگاه همایون، که در
 کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی به
 شماره ۸ از دستگاه همایون چاپ شده است.
 نغمه خراسانی ← میرزا عبدالوهاب.
 نغمه خوان نغمه سرا، نغمه پرداز آواز خوان.
 نغمه خوانی عمل نغمه خوان، آواز خوانی،
 خوانندگی

نغمه داوودی خوشترین صوتهای و دل انگیزترین
 آوایی که آدمی را مجذوب کند.
 شاول سلطان قوم یهود، داوود را زیر حمایت خود
 گرفت و هرگاه که بیماری مالیخولیا به شاول رو
 می آورد، داوود با صدای خوش، همراه با نوای بریط،
 وی را آرام می کرد.
 از جمله چیزهایی که خداوند به او «داوود» عطا کرده
 است، آواز خوش است، و گویند هرگاه که زبور
 می خواند، هیچ کس را طاقت نمی ماند و مردم دست
 از کار برمی داشتند و به سماع آن مشغول می شدند و

این دم قیامت است که خوشتر فزوده ای [خاقانی]
 آواز، آواز خوش، سرود، ترانه، لحن، راه، آهنگ،
 دستان، چهجه، نیکو آواز، [لغت نامه]
 آوازی بود واقع در زمانی محسوس القدر که در تمام
 آن زمان قسطی از حدت و ثقل داشته باشد.
 [خلاصه الافکار فی معرفه الادوار]

نغمه بالا نوایی از موسیقی قدیم ایران است که تنها نام
 آن برجای مانده است. از چگونگی لحن آن اثری
 باقی نیست:

نغمه بیستون یکی از ترانه های متداول در کردستان و
 کرمانشاهان است که در مایه افشاری می باشد. این
 ترانه شعر ویژه ای ندارد و با اشعار محلی بیست
 هجایی کردی خوانده می شود، با افزودن کلمات
 «یار»، «عزیز»، «نازدار» و غیره که در اینجا با یک بند
 شعر فارسی از سروده های جوانشیر آورده می شود:



ای گل چه زیبایی تاج سر مایی
 ای گل چه زیبایی تاج سر مایی
 آخر کجارتی رفتی که باز آیی
 ای پری پریشانم همچونی نالانم
 ای پری پریشانم همچونی نالانم

نغمه پایین نغمه ای از موسیقی قدیم ایران، که تنها نام
 آن به یادگار مانده است. در موسیقی ردیفی این
 روزگار، گوشه ای به این نام وجود ندارد.
 نغمه پرداز نغمه زن، نغمه ساز، نغمه سرای، نغمه

- مرغان و وحش در برابرش به سماع می‌ایستادند. [دایرةالمعارف فارسی، علام‌حسین مصاحب، ج ۱]
- برکش ای مرغ سحر نغمه داوودی باز
که سلیمان گل از باد هوا باز آمد
چو گل سوار شود بر هوا سلیمان وار
سحر که مرغ در آید به نغمه داوود [حافظ]
- نغمه دمساز ساز موافق و همکوک. [فرهنگ
ناظم‌الاطبا، لغت‌نامه]
- نغمه راک گوشه‌ای از دستگاه ماهور. در کتاب
«هفت دستگاه» به شماره ۵۰ از دستگاه ماهور به
چاپ رسیده است.
- این گوشه به شماره ۴۲ در دستگاه پنجگاه همین
کتاب نیز آمده است.
- نغمه زدن ترجیع صوت. بگردانیدن آواز. غلت دادن
آواز. [لغت‌نامه]
- نغمه زن نغمه پرداز. خنیاگر. نوازنده. مطرب
نغمه زنش زهره پرده شناس
- نغمه زنی کرده به چندین سپاس [امیر خسرو دهلوی]
- نغمه زنی عمل نغمه زدن. خنیاگری. نوازندگی.
خوانندگی.
- نغمه ساختن سراییدن. نغمه پرداختن. آواز خواندن.
چگونه نغمه خاقانی سازم عندلیب آسا
چو او گل گلشن آرایی نمی‌بینم نمی‌بینم [خاقانی]
- نغمه ساز نغمه مانند. نغمه و ش. مثل نغمه.
گل قدر از آن یافت ابر بهار
که عالم شد از رعدا و نغمه ساز [ملاطفر]
- نغمه ساز نغمه پرداز. خنیاگر. نوازنده.
زند زردشت نغمه ساز بر او
مغ چو پروانه خرقه باز بر او [نظامی]
- صدا خیز گردد به صد اهتزاز
کف باده‌اش چون کف نغمه ساز [امیر خسرو دهلوی]
- نغمه سازی عمل نغمه ساز. نوا سازی. نغمه پردازی.
نغمه سرا آواز خوان. خواننده.
من که سراینده این نوگلم
باغ ترا نغمه سرا بلبلیم [نظامی]
- ای بلبل جان نغمه سرا از غم تو
چون دایره دل بی سروپا از غم تو
عشاق همیشه بی نوا از غم تو
درد از تو، درد را دوا از غم تو
تا بلبل جان نغمه سرا خواهد بود
تا مطلب عشاق نوا خواهد بود
بی زمره عشق نخواهم بودن
تا قوت دم زدن مرا خواهد بود
- نغمه سرای خواننده. نوازنده. خنیاگر. مطرب.
نغمه پرداز. نواگر.
- همه پشت پیلان پر از کوس و نای
در و دشت پر بانگ نغمه سرای [فردوسی]
- مرغ زیرک نشود در چمنش نغمه سرای
هر بهاری که به دنبال خزان‌ی دارد [حافظ]
- نغمه سرایی آواز خوانی. تغنی. آواز خواندن. نغمه
سازی.
- نغمه سنجی عمل نغمه سنج. نغمه شناسی.
کارشناسی موسیقی. نواشناس.
- صدای خنده گل کار بلبل می‌کند صائب
ندارد احتیاج نغمه سنجی گلستان ما [صائب]
- نغمه صنایع نغمه‌ای است که مخرجش آلتی صنایع
بوده. [خلاصه الافکار فی معرفة الادوار، لغت‌نامه]
- نغمه طراز نغمه پرداز. نغمه طرازنده. نغمه کشنده.
در علم موسیقی ماهر، در قول و عمل نواساز و
تصنیفاتش نغمه طراز. [عالم آرای عباسی، ص ۸۳.
- فرهنگ معین.]
- نغمه طراز گوشه‌ای از دستگاه راست پنجگاه که در
کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی به
شماره ۳۱ از دستگاه پنجگاه چاپ شده است.
- نغمه عنقا نام نوایی است از موسیقی. [لغت‌نامه]
- نغمه عنقا نوایی است از موسیقی قدیم، که تنها نام آن
بر جای مانده است، از چگونگی نغمه آن اثری باقی
نیست.
- ساز عنقا که ساز با گردنی دراز بوده است.
نغمه فرد در وصف نی انبان آمده است. [آندراج]

تقریباً همه در منع موسیقی و قمار بازی متحدالکلمه هستند، زیرا این لهُو لعب، شخص را ظاهراً از کارهای جدیتری باز می‌دارد. کسانی که با آوردن موسیقی در جوامع و شهرهای عرب مورد ملایمت قرار گرفته‌اند، همه ایرانی هستند و این امر کاملاً صحیح است که وارد کنندگان موسیقی به دنیای عرب، ایرانیانی بودند که برای اشتغالات هنری دیگر به عربستان رفته یا اصولاً موسیقیدان حرفه‌ای بودند.

وقتی عبدالله بن زبیر، تصمیم به تعمیر کعبه گرفت، بناها و کارگران ایرانی و یونانی را برای این کار استخدام کرد. این کارگران همان طوری که رسم آنهاست، هنگام کار آواز می‌خواندند و آهنگهای آنها مورد توجه اهالی محل قرار گرفت. آوازهایی که یونانیان می‌خوانند از خاطره‌ها محو شد، ولی در ادبیات عرب، مکرراً به موسیقی و آوازهای ایرانیان اشاره شده است. پاره‌ای از کارگران ایرانی با خود آلات موسیقی به کار برده، به اهالی محل ساز زدن را آموخته بودند. اعراب فقط به نواختن ساز و خواندن اکتفا نکردند، بزودی به ساختن آلات موسیقی مخصوص خویش آغاز کردند و از اینجا دستگاه موسیقی خاص عرب شروع شد. [میراث ایران. تألیف ۱۳ تن خاورشناس. ص ۱۱۷-۱۱۸.]

نفیر ناله و فغان و آواز و به فارسی نام سازی و برادر کوچک کرنا را گویند. [آندراج]
هر روز درخت با حریر دگر است
وز باد سوی باده صغیر دگر است
هر روز کلنگ با نفیر دگر است
مسکین و رشان با بم و زیر دگر است [منوچهری]
ماه نفیر چی مکن این جور میرمن
تا نگذرد ز جور تو از مه نفیر من [سفی الصنایع]
چنگ او در چنگ او همچو خمیده عاشقی
با زفیر و با نفیر با غریو و با غرنگ [منوچهری]
گوشه‌ای از دستگاه راست پنجگاه، که در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی به شماره ۳۸

کسی غیر آن دلبر نغمه فرد
زبان در دهان مغنی نکرد [عرفی]
نغمه کرمانی یکی از ترانه‌های اطراف کرمان است
که استاد صبا از روی صدای کوهی کرمانی مولف
«هفتصد ترانه» به نت در آورده است:



دو چشمانت پیاله پر ز می بی
دو چشمانت چراغ ملک ری بی
همی وعده کنی امروز و فردا
نمی‌دونم که فردای تو کی بی
نغمه گر نغمه سرا، نغمه پرداز، نغمه طراز، سراینده.
بلبل نغمه گر از باغ طرب شد به سفر
گوش بر نوحه زاغان بر حضر بگشایید [خاقانی]
نغمه نامه کتابی است شامل تمرینات سهل و آسان
برای کودکان و مبتدیان آموزش موسیقی، در ۵۶
صفحه، تألیف آشوب پاتماگریان.
این کتاب برای تدریس موسیقی به کودکان تصنیف
شده است.

نَغْمَةُ آواز لطیف و نغمه سرود. [لغت نامه]
نَغْمَةُ آواز، نغمه. نغمه. سرود. نغمه نیکو. [لغت نامه]
نَفْس زدن نغمه کردن. آواز خواندن.
زیق شود ترانه داوودیم به گوش
آنجا که بلبل نفسی دلنشین زند. [طالب، لغت نامه]
نفوذ موسیقی ایران دستورالعملهای مذهبی اسلام،

در پنجگاه و به شماره ۲۴ در دستگاه همایون به چاپ رسیده است.

نام آوازی است از دستگاه همایون. [فرهنگ نظام، لغت نامه]

نفیرچی آن که نفیر نواز. نفیرزن. آن که بوق و نفیر نواز.

ماه نفیرچی مکن این جور میر من

تا نگردد ز جور تو از مه نفیر من [سینی]

نفیر فرنگ گوشه‌ای از دستگاه راست پنجگاه است. در «کتاب دوم ویولن» استاد صبا، نهمین گوشه از دستگاه راست پنجگاه می‌باشد.

نفیری نام سازی است. نوعی از بوق. [لغت نامه]

نقار آن که دف یا دهل نواز. [فرهنگ معین، لغت نامه]

نقارچی نوبت نواز. کسی که نقاره می‌زند. نقاره‌چی. [لغت نامه]

نقارخانه جایی که در آن نوبت نوازند.

جایی که در آن روزی دو مرتبه نوبت می‌زنند.

[لغت نامه]

نقاره در قسمت فوقانی از دو جزء شکم تار است که بر بالای کاسه و زیر دسته جای دارد. [لغت نامه]

نوعی طبل کوچک دوتایی. دو طبل کوچک متصل به هم است؛ یکی بزرگتر که صدای آن بم‌تر است، و یکی کوچکتر با صدای زیرتر. آلت کوبه‌ای نقاره، دو عدد چوب است به نام چوب نقاره، و با دو دست نواخته می‌شود. گاهی یک دست در بم و دست دیگر دیگر در زیر کار می‌کند و گاه هر دو چوب با هم به زیر یا به بم می‌خورد. کاسه نقاره از مس است و پوست آن از پوست گاو تهیه می‌شود که کلفت‌تر است.

نقاره زدن در نقاره‌خانه «نوبت» شاهی به شمار می‌رفته و این عمل تا عهد پهلوی اول در نقاره‌خانه در سر در باغ ملی اجرا می‌شده، و در بقاع متبرکه نیز زایران از نقاره‌چی تقاضای نقاره زدن کنند برای برآورده شدن حاجات خود. [فرهنگ معین]

نقاره را معمولاً صبح و ظهر و شام و نیز هنگام جنگ و صلح و غلبه بر خصم و جشنها و عیدها، به عنوان مظهری از سرور و نشاط می‌نواخته‌اند. نوبت نقاره را گویند که در شبانه روز نوازند. در زمان اسکندر سه نوبت و بعد چهار نوبت در عهد سنجر پنج نوبت می‌زده‌اند.

نقاره‌چی نوازنده نقاره. کسی که در نقاره‌خانه به نواختن اشتغال داشته باشد. عضو دسته نوازندگانی که سابقاً هنگام طلوع و غروب آفتاب (مخصوصاً) در نقاره‌خانه پایتخت و شهرهای بزرگ نوازندگی می‌کردند. [فرهنگ معین]

نقاره‌خانه جایی که نقاره می‌کوبند. [لغت نامه]

نقاره زدن نقاره نواختن. طبل زدن.

نقاره زن اسم مرکب. نقاره‌چی. نقارچی. آن که نقاره زند.

نقر آوازی که از بشکن زدن بر آید.

زدن عود و دف را تا بانگ کند.

صور دمیدن. در دمیدن در صور.

دمیدن در ناقور. [لغت نامه]

نقرات نقرات سرود که آن را می‌سرایند.

هندیان آن را تک گویند و بعضی کری نامند.

نغمات مرکب‌اند از نقرات و ایقاعات.

جمع نقره است. [لغت نامه]

نقره ضرب. ریتم. وزن. در اصطلاح موسیقی قدیم نقره به جای کلمه ضرب به کار می‌رفته و جمع آن نقرات است.

یک بار زدن با انگشت یا مضراب به آلت موسیقی.

[فرهنگ معین]

نقش بانگ کردن ناقوس. [لغت نامه]

نقش سومین لحن از الحان موزون هفدهگانه موسیقی قدیم است.

در روزگاران گذشته، یکی از انواع تصنیفها را «نقش» می‌نامیدند.

اما پیشرو و آن از ابیات و اشعار خالی باشد، بلکه با الفاظ و ارکان مؤدی شود و آن را بیوت بود، چنانکه

مخصوص است. به هندی سهره گویند. [لغت نامه]
نقشین یکی از انواع تصانیف در موسیقی قدیم ایران.
در علم موسیقی چند قسم تصنیف است؛ یکی
«نقش»، دیگری «نقشین» و دیگر «صوت» و دیگر
«غزل» و دیگر «ترانه» و دیگر «ریخته» و دیگر
«پیشرو» و دیگر «سربند»، و هکذا الفاظ دیگر هست
که همه از اقسام تصنیف شمرده می شوند و در هر
یک شرحی بیان کرده اند. [بحورالاحان، فرست]
نقطه بعد از نت چنانچه بعد از نتی نقطه گذاشته
شود، نصف کشش آن نت اضافه می شود.

$$o = o + o$$

$$p = p + p$$

$$m = m + m$$

$$f = f + f$$

$$z = z + y$$

$$y = y + z$$

نقطه بعد از سکوت نیز نصف مدت سکوت را بر آن
می افزاید.

نقطه توقف () یک خط حلالی روی هر نتی
قرار گیرد، بدان معنی است که به اندازه مدت زمان
آن نت، بر روی آن نیز توقف شود.
نقطه توقف روی نت ها گذاشته می شود؛ در این
صورت مدت کشش آن نت به میل نوازنده است.



گویند پیشرو هفت خانه ای، خانه اول، خانه دوم و
سیم و چهارم تا هر چند که باشد و یک «نقش» یا
بیشتر در آخر هر خانه مکرر کنند و آن را «سربند
پیشرو» گویند. [عبدالقادر مراغی]

در علم موسیقی چند قسم تصنیف است. یکی نقش،
دیگر نقشین و دیگر صوت و دیگر غزل و دیگر ترانه و
دیگر ریخته و دیگر پیشرو و دیگر سربند، و هکذا
الفاظ دیگر هست که همه از اقسام تصنیف شمرده
می شوند و در هر یک شرحی بیان کرده اند. مقصود
ما شرح «نقش» بود و آن این است که بر شعر تلحین
کنند و شعر و نغم معاً تمام یابند. مثلاً چون بیت یا
مصرع در تلفظ تمام شود، نغمات نیز به اجزای آن
حروف تمام شود و دیگر بر آن اضافت نکنند. [بحورالاحان، ص ۱۰]

قسم نهم از اقسام چهارده گانه اصناف تصانیف
مربوط به موسیقی قدیم و آن مطلع عملی است که
در آن میانخانه و بازگشت نباشد. ممکن است یک
غزل را به همان مطلع و جدول به آخر رسانند. [مجمع الادوار، ج ۲، ص ۵۹]
جنسی از سرود قوالان که وضع کرده خراسانیان
است. [فرهنگ ناظم الاطبا]
حافظ شربتی در علم موسیقی علم بوده نقشها و
تصنیفهای او در میان مردمان مشهور است.

[مجالس النفایس]

مطرب عشق عجب ساز و نوایی دارد
نقش هر پرده که زد راه به جایی دارد [حافظ]
معنی از آن پرده نقشی بیار
ببین تا چه گفت از درون پرده دار
از بازگشت شاه چه خوش طرفه نقش بست
آهنگ خصم او به سرا پرده عدم [حافظ]
نقش زدن اجرا کردن. نواختن.

مطرب عشق عجب ساز و نوایی دارد
نقش هر پرده که زد راه به جایی دارد [حافظ، لغت نامه]

نقش عروسی سرود که در هنگام شادی نکاح

نقیب نای. مزار. [لغت نامه]

نکیسا یکی از موسیقیدانان عصر خسرو پرویز پادشاه ساسانی، که چنگوازی چیره دست بوده است.

نکیسا نام مردی بود چنگی

ندیم خاص خسرو بی درنگی

ز چنگ آواز موزون او بر آورد

غنا را رسم تقطیع او در آورد

از او خشگوی تر در لحن آواز

ندید این چنگ پشت ارغنون ساز

چنان می ساخت الحانهای موزون

که زهره چرخ می زد گرد گردون [نظامی]

نگار نام نوایی از موسیقی قدیم، که در کتب متقدمان

آمده است. در موسیقی ردیفی فعلی ایران، گوشه‌ای

به این نام وجود ندارد.

نگار نیک لحنی از موسیقی قدیم ایران، که فقط نام

آن به یادگار مانده است از چگونگی نوای آن اثری

باقی نیست.

نگریز نوایی از موسیقی قدیم، که در کتب متقدمان به

نام «مگریز» هم آمده است لکن در موسیقی ردیفی

ایران، چنین گوشه‌ای وجود ندارد.

نکیسا نام چنگی خسرو پرویز. یکی از رامشگران عهد

خسرو پرویز است. اختراع خسروانی را بدو نسبت

داده‌اند. [لغت نامه]

نمایان پنجمین نت هر گام کوچک و بزرگ را نمایان

نامند.

نمایان



نمونه‌ای چند از آهنگی منسوب به عبدالقادر

مراغی چهار قطعه نت است که اصل آن منسوب به

خواجه عبدالقادر مراغی است. شرح و تفصیل

مراتب، به وسیله ز.هاکوبیان، در مجله موسیقی

شماره یک دوره سوم (تیر ماه ۱۳۳۵ هـ) چاپ

شده است.

نوا نام نوایی از موسیقی. [فرهنگ ناظم الاطبا،

لغت نامه]

نوا یکی از دستگاههای هفتگانه موسیقی ایران است، با

گوشه‌های:

کرشمه گردانیه نغمه بیات راجع

حزین عشاق عراق محیر

آشور بسته نگار اصفهانک زنگوله

نهفت گوشت عشیران

نشابورک (نیشابورک) مجلسی خجسته

حسینی ملک حسینی بوسلیک

نیریز صغیر و کبیر رهاوی مسیحی

ناقوس شاه ختایی تخت طاق‌دیس

نستاری.

قدما نوا را در متولدین ماه نهم سال (قوس) موثر

می‌دانستند.

گام نوا



حالت آواز نوا؛ نوا آوازی است با طمأنینه و با وقار و

نصیحت آمیز که با آهنگی ملایم و متوسط، نه چندان

فرحبخش و نه زیاد دردناک و محزون، بیان

احساسات می‌کند. در موقع خستگی و ایام فراغت،

شنیدن آواز نوا بسیار مطبوع است و معمولاً آن را

آواز خواب گفته، در آخر مجالس انس و طرب

می‌نواخته‌اند. در حقیقت نوا ناصحی است صبور و با

تجربه که با بیانی شگفت‌انگیز و ماهرانه نصایح

دلپذیر خود را به شُشَمِعیان می‌دهد، بخصوص اگر

اشعار مناسبی مانند اشعار عارفانه حافظ، برای

خواندن نوا انتخاب شود. مخصوصاً در ناحیه بم آواز

پخته و گرم تأثیری عجیب دارد و مستمع را بی‌اختیار

مطیع و منقاد می‌کند. نوادر حالی که پند صوری

می‌دهد، در پرده، از تألمات زندگانی هم شکایت

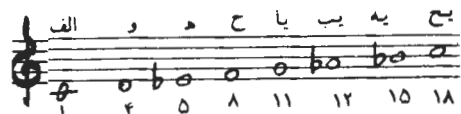
می‌کند، منتها شکایت این آواز مانند دشتی و سه‌گاه

پرفغان و نالان نیست و غم و اندوه را، در حالی
مستور و پنهان، بیان می‌کند. پس نوا هم مانند شور،
نمونه کاملی است، از احساسات عالی فیلسوفانه و
صوفیانه و عارفانه اهالی مشرق زمین، و نماینده‌ای
است از حالات و کیفیات عرفا و فلاسفه و کسانی که
بخوبی مزه تجربیات زندگی را چشیده‌اند. [نظری به
موسیقی، روح‌الله خالقی، جلد ۲-]

نخستین می‌کنم از راست آغاز
که مرد از راستی شد از غم آزاد
حسینی و عراق آن که سپاهان
پس از زنگوله عشاق و نوادان

هر مرغ به دستانی در گلشن شاه آمد
بلبل به نوا سازی حافظ به دعا گویی [حافظ]
که نوای هفت گنج و که نوای گنج گاو
که نوای دیورخش و که نوای ارجنه [منوچهری]
به استادی نوایی کرد بر کار
کز او چنگ نکسا شد نگو نسا [نظامی]

مطربان طرب‌انگیز نوازنده نوا
ما نوازنده مدح ملک خوب خصال [منوچهری]
یکی از ادوار دوازده گانه ملایم و خوشایند موسیقی،
که معرف یک دستگاه نیز می‌باشد. [فرهنگ معین]
پرده نوا از ادوار دوازده گانه موسیقی قدیم.



نوا بازیکنان در پرده تنگ
غزل گیسو کشان در دامن چنگ
به گوش من نوای عشق آید زین غزل امشب
مگر آهنگ آن را در نوا فتانه می‌خواند [باستانی
باریزی]

و مقام نوا را گوید، برای عرق النساء و درد مفاصل
دردهای سرین، در کتبین مفید است و از قلب و
دماغ، خیالات و تفکرات باطل را بر طرف می‌کند و
خاطر را خوش می‌سازد. تأثیرش را از برج قوس

گرفته، با شعبه نوروز خارا و ماهور.
اگر در نیمه شب خوانی نوا را
گشایی جمله درهای سما را [خواجه عبدالرحمان بن
سیف‌الدین غزنوی]

پرده موسیقی عموماً، مقام، لحن، نغمه، آهنگ، آواز،
هر نغمه را گویند. سروده، آوازی که از ذوات الاوتار
بر آوند با زخمه یا با کمان، مطلق آواز [لغت نامه]
نام سازی است که نوازند، ساز خنیا گران.

[لغت نامه]

نوا بر کشیدن نغمه سرایی کردن
نوایی بر کشید از سینه تنگ

به چنگی داد کاین در ساز با چنگ [نظامی، لغت نامه]
نوا بر گرفتن نغمه سرایی کردن.
بی‌نوا گشت باغ مینارنگ

تا در اوزاغ بر گرفت نوا [فرخی، لغت نامه]
نواب صفاء، ۱۳۰۳ - متولد سال ۱۳۰۳ هـ، و یکی
از ترانه سرایان به نام رادیو است که در سال ۱۳۲۶
هـ همکاری خود را با آن شروع کرد.

او برای آهنگهای آهنگسازانی چون: خالقی،
محجوبی، حسین یاحقی، ملاح، پرویز یاحقی و
تجویدی، اشعاری سروده است.

نوابی، محمدرضا، ۱۳۲۳ - فرزند ابراهیم، به سال
۱۳۲۳ در تبریز متولد شد. آواز را در محضر اسماعیل
مهرتاش یاد گرفت با سه تار هم آشناست.

نوا پرداز سرود گوی. نغمه پرداز، آنکه ساز می‌نوازد.
[فرهنگ ناظم‌الاطبا، لغت نامه]

نوا پیشه نواگر. نوا پرداز. سرود گوی و نوازنده. مغنی.
مطرب

نوا پیشگان بر گرفتند رود

همه جام می‌داد جان را درود [اسدی، لغت نامه]

نواثر نوایی از موسیقی قدیم، تنها نام آن بر جای مانده
است. از چگونگی لحن آن اثری باقی نیست.

نواخت موسیقی غیر موزون. بدان که لحن بر دو قسم
است: موزون و غیر موزون. اما موزون آن باشد که
مقرون بود به دوری از ادوار ابقاعیه، و غیر موزون

نغمه خلاف آن، و آن را «نواخت» خوانند. [صفی‌الدین ارموی]

نواخت نوازند خواهد نواخت بنواز
نوازنده نواخته

اجرا کرد. نوازید. مترنم شد. [فرهنگ معین]

قسمی موسیقی.. چون ترنم کودکان و نوحه زنان را و سرود مردان را و یله دیلمان را و دستبند عراقیان را و نواخت وحدی جمالان را. [مجمل‌الحکمه]

نواختن. نوازندگی کردن. نواگری کردن. تغنی.

نوازندگی. ترنم. آهنگ. سرود. آهنگ آواز و یا ساز.

به جایی رساند آن نواگر نواخت

که دانا بدو عیب و علت شناخت [نظامی، لغت‌نامه]

نواختن از ساز و نقاره آواز بر آوردن. ساز زدن.

آلت موسیقی را به صدا در آوردن.

به آواز در آوردن آلتی از آلات موسیقی.

به آهنگ بلند ساز زدن. سراییدن. تغنی کردن.

سرودن. آواز خواندن.

همچو چنگ اریه به کناری ندهی کام دلم

از لب خویش چونی یک نفسی بنوازم [سعدی،

لغت‌نامه]

نواخت هندی نام آهنگی در موسیقی قدیم ایران

بوده، که در کتب متقدمان آمده ولی در موسیقی

ردیفی موجود، گوشه‌ای به این نام ثبت نشده است.

نواخوان نغمه‌گر. نغمه‌سرا. خواننده. مغنی.

ماییم مرغ عرش که بر بانگ ماروند

مرغان شب شناس نواخوان صبحگاه [خاقانی]

آن که کیف کرده و برای خود آواز می‌خواند.

آن که تحقیر و استهزا می‌کند دیگری را و آن که

مانند سرود دیگری می‌سراید. [فرهنگ ناظم‌الاطبا،

لغت‌نامه]

نواخوانی سرود سراییدن. عمل نوا خواندن.

نغمه‌سرای، خوانندگی. [لغت‌نامه]

نوا راندن نغمه سرودن.

مرغی که نوای درد راند عشق است

پیکسی که زبان غیب داند عشق است [خاقانی، لغت‌نامه]

نوازان نام پرده‌ای از موسیقی. به معنی نوازنده و

نوازنده که خواننده باشد هم آمده است. [لغت‌نامه]

نوازدن نغمه‌سرایي کردن. تغنی کردن. آهنگ

نواختن. نوازندگی کردن.

ساقی بیار جامی کز زهد توبه کردم

مطرب بزن نوایی کز توبه عار دارم [سعدی، لغت‌نامه]

نواختن. آهنگ زدن. نغمه‌پردازي کردن.

مطرب بینوا نواز ترند

اندر آن مجلسی که نیست نوا [فرخی، لغت‌نامه]

نوازشگر نوازنده آلات موسیقی. ساز زن. [لغت‌نامه]

نوازشگری نوازندگی. عمل نوازنده و آن که آلات

موسیقی را به صدا در آورد. [لغت‌نامه]

نوازن نوازنده. که آلت موسیقی نوازند. نغمه‌سرا.

نغمه‌خوان. دستان سرا. آهنگساز. [لغت‌نامه]

نوازندگی اقدام به اجرای نواهای موسیقی. شغل و

حرفه کسی که به نواختن موسیقی و اجرای آن به

وسیله آلات موزیکی بپردازد.

به ساز جهان برد سازندگی

نوایی نزد جز نوازندگی [نظامی]

نوازنده آن که سازی را نوازند. کسی که با آلتی از

آلات موسیقی آهنگی را بنوازد. کسی که حرفه‌اش

نواختن سازی باشد:

نوازنده فلوت، نوازنده تنبک، نوازنده تار و غیره.

نوازان نوازنده در چنگ چنگ

زدل برده بگما زچون زنگ زنگ [اسدی]

نوازنده بلبل به باغ اندرون

گرازنده آهو به راغ اندرون [فردوسی]

مطربان طرب‌انگیز نوازنده نوا

ما نوازنده مدح ملک خوب خصال [فرخی]

زننده که می‌نوازند. که آلتی از آلات موسیقی را بزند و

بنوازد. ساز زن. آن که ساز می‌زند. مطرب. خنیاگر.

سراینده. خواننده. نغمه‌سرا [لغت‌نامه]

نوازدن نواختن آلات طرب. [لغت‌نامه]

به گوش خسرو استاد معانی
چنین گوید نوای خسروانی [امیر خسرو دهلوی]
نَوای عروسی این آهنگ، بدون کلام است و در
صفحات شمال، در مجالس عروسی نواخته می‌شود:



نَوای مغانی نام یکی از الحان قدیمی، که در آثار
متقدمان آمده است لکن از چند و چون نوای آن،

نَوا ساز مغنی، سازنده، ساززن، نغمه پرداز، نوازنده،
تصنیف ساز، [لغت نامه]
نَوا سازی تغنی، نغمه پرداز، قول سازی، ترانه
سازی، [لغت نامه]
نَوا سنج نوا پرداز، نوا ساز، نواگر، نوا طراز، مطرب،
مغنی، نوا شناس، [لغت نامه]
نَوا شناس مغنی، مطرب، ساززن، نوا سنج، نواگر،
نوا ساز، موسیقیدان، [لغت نامه]
نَوا طراز نوا سنج، نوا شناس، نواگر، مغنی، مطرب،
[لغت نامه]
نَوا قیسی کسی که ناقوس می‌زند، [فرهنگ
ناظم الاطبا، لغت نامه]
نَوا گر سازنده و گوینده، خواننده و سازنده، نوازنده،
مطرب و سازنده و مغنی و خواننده، [لغت نامه]
نَوا گرداندن در تغنی یا نوازندگی راه و مقام تغییر
دادن، [لغت نامه]
نَوا گر شدن نغمه سرایی کردن، نوازندگی کردن
[لغت نامه]
نَوا گری نغمه سرایی، سرود گویی، نوازندگی،
[لغت نامه]
نَوا ن سرایان، در حال نغمه سرایی و نوا گری،
[لغت نامه]
نَوای خار کن نام لحنی از موسیقی قدیم ایران، که در
کتب متقدمان مذکور است. در موسیقی ردیفی این
روزگار، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.
خار کن، نوای خار کن، نوای خار کند.
نوای خار کن از عندلیب عجب نیست
که مدتی سرو کارش نبوده جز با خار [ظہیر]
چو خار گلبن دانش بهار بی‌برگی
حریر کلک تو گردد نوای خار کنش [کمال اسماعیل]
نَوای خسروانی نوعی از الحان موسیقی که ابداع
آن را به بارید نسبت داده‌اند، گویند متن این الحان
نثر مسجع و مبتنی بر مدح و آفرین خسرو و وزیر
بوده، از این رو این قسم اغانی و الحان را خسروانی
می‌گفتند.

اثری در دست نیست.

مغنی ره باستانی بزن

مغنی نوای مغانی بزن

نَوَائِیِ نواگر. مغنی. آواز، سرود. نغمه. ترانه.

[لغت نامه]

نَوَائِی یکی از شاگردان نایب اسدالله است، که خود به

مرحله استادی رسیده است و سالها در رادیو تهران

نوازنده بوده. حسن کسایی، یکی از شاگردان نوایی

می باشد. [از کورش تا پهلوی. عزیزشعبانی]

نوبت دور. راه. ره.

مطربان ساعت به ساعت بر نوای زیر و بم

گاه سروستا زنده امروز گاهی اشکنه [منوچهری]

نوبتی پالیزبان و نوبتی سروسهی

نوبتی روشنچراغ و نوبتی گاویرنه [منوچهری]

نقاره که در اوقات شب و روز زنند. [برهان قاطع]

نواختن دهل و نای و امثال آن، روزی چندبار در

ساعات معلوم، بر در پادشاهان و امرا. [لغت نامه]

نقاره که در عیش و عشرت زنند و نقاره خانه سلطانی

که در اخبار فتح بلاد جهت اخبار عموم خلق نوازند.

[انجمن آرا]

طبل بسیار بزرگی که در ساعات معین از شبانروز

می نوازند. [فرهنگ ناظم الاطبا]

شه روم رسم کیان تازه کرد

زنوبت جهان را پر آوازه کرد [نظامی]

آوازه نوبتت به گردون برساد

لیکن مرصاد از تو نوبت به کسی [انجمن آرا]

بانگ کوس و نقاره که در نزدیکی سرای پادشاهی و

دارالحکومه، در اوقات معینه و صبح و شام شنیده

می شود. [فرهنگ ناظم الاطبا]

هنگام نقاره زدن. [فرهنگ معین]

تا به در خانه تو بر که نوبت

سیمین شندف زنند و زرین مزمار [فرخی]

نوبت مُلک پنج کن که شده است

۱- ابتدا سه نوبت بوده است: صبح، ظهر و شام؛ ولی در زمان

سنجر، پنج نوبت متداول شد.

دشمن تو جو مهره در ششدر^۲

چار علم رکن مسلمانی است

پنج دعا نوبت سلطانی است [نظامی]

پنج نوبت: نوبت پنجگاه که بر در شاهان زنند و نیز

عبارت است از پنج آلت اعلام جنگ که دهل، دمامه،

طبل، سنج و دف است. [لغت نامه]

چو بنیاد نوبت سکند نهاد

سه از وی بُدو پنج سنجر نهاد [انجمن آرا]

در آوردند مرغان دهل ساز

سحر گر پنج نوبت را به آواز [نظامی]

نوبت خانه نقاره خانه. جایی که در آن موزگان

می زنند. [فرهنگ ناظم الاطبا]

نوبت زدن نوبت نواختن. نقاره زدن. معمول بود که

در نقاره خانه شاهان، در شبانه روز چند بار نقاره

می زدند؛ گاه سه بار، گاه پنج و گاه هفت بار. در اواخر

قاجاریه و اوایل پهلوی، یک بار، به هنگام غروب، در

سر در باغ ملی تهران نقاره می زدند. [فرهنگ معین]

نوبت زدن نوبت عیش است ساقیا

عیشم به روی تازه خود تازه کن بیا [امیر خسرو دهلوی]

نوبت زن نقاره چی. نوبتی. کسی که طبل می زند. آن

که نوبت می نوازد.

نوبت زن صبح را چه افتاد

کز کوس و دهل نمی کند یاد [نظامی]

چو نوبت زن شاه زد کوس جنگ

جرس دار زنگی بجنباند زنگ [نظامی]

چو نوبت زنت گشت نوبت نواز

ز غلغل سر آسمان کرد باز [امیر خسرو دهلوی]

نوبت زنی عمل نوبت نواز. [لغت نامه]

نوبتگاه نقاره خانه و جایی که در آن، نوبت می نوازند و

موزگان می زنند. نوبتگاه [فرهنگ ناظم الاطبا،

لغت نامه]

نوبت مُرتب از اصناف چهاردهگانه تصانیف که نزد

۲- اصطلاحی است در نرد، و آن بدین معنی است که وقتی

ششدر بسته شد، دیگر راه گریزی برای حریف نیست.

تا لشکر غمت نکند ملک دل خراب
 قول و غزل به ساز نوا می فرستمت [حافظ]
 مطرب همین طریق غزل گو نگاهدار
 کاین ره که می زند به جایی دلالت است [سعدی]
 نوبت عشاق ندارد غزل
 قول بزرگان نبود جز عمل [مولوی]
 نوبت خوبی بزن همین که سپاه خط
 کشور دیگر گرفت لشکر دیگر شکست [انوری]
 چو بنیاد نوبت سکندر نهاد
 سه از وی بُد و پنج سنج نهاد
 بر در گهی که نوبت ارنی همی زنند
 موری نئی و ملک سلیمان آرزوست [سعدی]
 ای پنج نوبه گرفته در دار ملک لا
 لا در چهار بالش وحدت کشد ترا [خاقانی]
 ماه را بر چهار بالش چرخ
 نوبت ملک پنجگاه زدند [ظهر فاریابی]
 هفت کشور زیر فرمان کرد و هم نوبت سه زد
 صبر کن تا پنج گردد نوبت طغرل تکین [انوری]
 خداوند شمشیر و تخت و کلاه
 سه نوبت زن پنج نوبت پناه [نظامی]
 نوبتی دولتش یعنی بلال صبح خیز
 پنج نوبت نوبت دین تو در دنیا زده [شمس جندی]
 نوبت نواختن نوبت زدن. نقاره زدن. در هنگام معین،
 نقاره زدن.
 نوبت نواز آن که طبل و نوبت می نوازد. نقاره چی.
 نوبت زن [لغت نامه]
 نوبتی نقاره چی. نوبت زن. نوبت نواز.
 سعدیا نوبتی امشب دهل صبح نکوفت
 یا مگر روز نباشد شب تنهایی را [سعدی]
 همین به ملک نوبتی شادی مکن
 ای تو بسته نوبت آزادی مکن [مولوی]
 نوبتی دار رئیس نقاره چیان. [فرهنگ ناظم الاطباء،
 لغت نامه]
 نوبتی زدن نوبت زدن. نوبت نواختن. نقاره زدن.
 کی توان زد ز روی رحمت و بیم

قدما اکمل تصانیف موسیقی بوده است و آن مشتمل
 است بر چهار قطعه: قول، غزل، ترانه و فروداشت.
 تألیف کامل. فوگ. سمفونی. شامل مجموع قول و
 غزل و ترانه و برداشت و فروداشت را. [لغت نامه]
 در موسیقی قدیم، نوبت مرتب عبارت بوده است از:
 قول، غزل، ترانه و فروداشت.
 بپاید دانست که اعظم و اشکل تصانیف، نوبت مرتب
 است و قدما آن را چهار قطعه دانسته اند:
 قطعه اول را «قول» گویند و آن بر شعر عربی باشد.
 قطعه ثانی را «غزل»، و آن بر ابیات پارسی بود.
 قطعه ثالث را «ترانه»، و آن بر بحر رباعی باشد.
 و قطعه رابع را «فروداشت»، و آن مثل قول باشد.
 [عبدالقادر مراغی]
 و به حکم آنک ارباب صناعت موسیقی بر این وزن
 الحان شریف ساخته اند و طریق لطیف تألیف کرده و
 عادت چنان رفته است که هر چه از آن جنس بر
 ابیات تازی سازند آن را «قول» خوانند، و هر چه بر
 مقطعات پارسی باشد آن را «غزل» خوانند، و اهل
 دانش ملحونات این وزن را «ترانه» نام کرده اند و شعر
 مجرد آن را دو بیت خوانده اند و برای آنک بنای آن
 بر دو بیت بیش نیست، مستعرب به آن را رباعی
 خوانند، از بهر آنک بحر هزج در اشعار عرب
 مربع الاجزا آمده است.
 چامه که اعراب آن را «غزل» یا «قول و غزل» گویند،
 تصنیفی است عاشقانه؛ اشعارش بنا بر معمول دوازده
 هجایی بوده و آهنگ آن نیز وزنی نسبتاً سبک داشته
 است. [ملک الشعرای بهار]
 مغنی نوای طرب ساز کن
 به قول و غزل قصه آغاز کن [حافظ]
 دلم از پرده بشد حافظ خوشگوی کجاست
 تا به قول و غزلی ساز و نوایی بکنیم [حافظ]
 بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود
 این همه قول و غزل تعبیه در منقارش [حافظ]
 چه راه می زند این مطرب مقام شناس
 که در میان غزل قول آشنا آورد [حافظ]

دسته‌های سینه‌زن با زنجیرزن، اشعار مصیبت و نوحه و مرثیه را به آهنگی مخصوص می‌خواندند. و عزاداران به آهنگ او سینه و زنجیر می‌زنند. [لغت‌نامه]

کسی که نوحه خواند. خواننده نوحه، در مجالس عزاداری.

نوحه خواندن با منبری گرفتن. ایستاده یا نشسته پای منبر، مرثی و نوحه با آواز خواندن. [لغت‌نامه]
نوحه را با آواز خواندن. ایستاده یا نشسته پای منبر سراییدن.

نوحه خوانی عمل نوحه خوانی. مجلسی که در آن نوحه خوانند. [لغت‌نامه]

عمل نوحه خوان. نوحه خوانی کردن. نوحه خواندن. نوحه‌سازی نوحه گری. نوحه سرایی.

از پس که نمود نوحه سازی
بخشید دلم بر آن نیازی [نظامی]
نوحه‌سرای نوحه سراینده. نوحه گر. که نوحه سراید. که نوحه خوانی کند.

یاور گرگم به وقت بره ربودن
پیش شبان بازگونه نوحه سرایم [سوزنی]
نوحه خانه. سرای نوحه، ماتمکده. عزاخانه. [لغت‌نامه]

نوحه‌سرایی عمل نوحه سرا. نوحه سرایی کردن. نوحه خوانی کردن. نوحه گری کردن. نوحه خواندن.

نوحه کردن با آواز بلند زاری کردن. در عزایی و ماتمی، با آواز، عزاداری و نوحه خوانی و مرثیه خوانی کردن.

خروشی برآمد ز ایران بدر
زن و مرد و کودک همه نوحه کرد [فردوسی]
بسی نوحه کردش به روز و به شب
به سی روز نگشاد بر خنده لب [فردوسی]
هر زمان نوحه کند فاخته چون نوحه گری
هر زمان کبک همی نازد چون جاسوسی [منوچهری]
دیلمی وار کند همزمان دراج غوی

این چنین نوبتی به زیر گلیم
نوبت زدند نوبت عیش است ساقیا
عیشم به روی تازه خود تازه کن بیا [امیر خسرو دهلوی]
خیمه زدن. خیمه گاه بر پا کردن.

در میانه هر دو لشکر نوبتی زدند و کرسی زر مرصع به جواهر بنهادند. [فارس‌نامه، ابن بلخی، ص ۷۶]

سلطان بفرمود تا از جهت او سراپرده و نوبتی زدند و به احترام و بحرمت فرود آوردند. [راحة الصدور]

چو فرمان چنین آمد از کردگار
که بیرون زنم نوبتی زین حصار [نظامی]

شنیدم کز پی یاری هوسناک
به ماتم نوبتی زد بر سر خاک [نظامی]

نوبه نقاره. نوبت. [لغت‌نامه]
نوبه‌های نام لحن بیست و هفتم از سی لحن بارید.

در فهرستی که نظامی در «خسرو و شیرین» از سی و یک لحن باریدی آورده، این نام نیست. [برهان قاطع، لغت‌نامه]

نوبه‌های نام نوبی از موسیقی قدیم ایران، که تنها نام آن به یادگار مانده است. از چند و چون لحن آن، اثری در دست نیست.

نوحه بیان مصیبت. گریه کردن با آواز. آواز ماتم. شیون. ناله. ندبه. مویه. مویه گری.

آرزوی تو مرا نوحه گری تلقین کرد
گآرزوی تو کنم نوحه تر در گریم [خاقانی، لغت‌نامه]

نوحه گریه و زاری به آواز بلند. شعری که در مراسم سوگواری خوانده می‌شود (اعم از سوگواری برای کسی که تازه مرده یا برای امامان شیعه). [فرهنگ معین]

ناله. ندبه. زاری. شیون.
ندانم نوحه قمری به طرف جویباران چیست

مگر او نیز همچون من غمی دارد شبانروزی [حافظ]
داوود چندان نوحه کردی که جنازه‌ها از پیش وی بر

گرفتندی و وی در آن الحان بودی. [احیاء العلوم]
نوحه خوان آن که نوحه خواند. که نوحه گری کند.

نوحه گر. کسی که در ایام سوگواری امامان، برای

بر عمر به از تو به تو کس نوحه گری نیست [سنائی]
 نوحه گر کز پی تسو گوید
 او نه از دل که از گلو گوید [سنائی]
 تادمی ماند زمن نوحه گران بنشانید
 وار شیدا کنان نوحه سرایید همه [خاقانی]
 گر بود در ماتمی صد نوحه گر
 آه صاحب درد را باشد اثر [عطار]
 هر گاه که در ماتم من نوحه گر آید
 ماتم زده باید که بود نوحه گر من [عطار]
 زاغ پوشیده سیه چون نوحه گر
 در گلستان نوحه کرده بر خضر [مولوی]
نوحه گری زاری و ناله و گریه به آواز بلند، عمل
 نوحه گر.
 آن نوحه گری در اواثر کرد
 او نیز به نوحه دیده تر کرد [نظامی]
 ای بلبل جفند گشته وقت است
 کز نوحه گری نوات جویم [خاقانی]
 آرزوی تو مرا نوحه گری تلقین کرد
 کارزوی تو کنم نوحه تر در گیرم [خاقانی]
 هنگام سبیده دم خروس سحری
 دانی که چرا همی کند نوحه گری [خیام]
 چند در چند همی بینم جور
 چه کنم گر نکنم نوحه گری [خاقانی]
نورانی، احمد سیداحمد نورانی یکی از افسران
 موزیک نظام بود که از طرف ستاد ارتش در سال
 ۱۳۱۸ هـ.ش به هنرستان عالی موسیقی معرفی شد و
 دوره هنرستان را به پایان برد. سپس رئیس
 دسته جات موزیک ارتش شد و ریاست کل موزیک
 نظام را نیز به عهده گرفت.
نورصادقی، **نوری دخت** بانو نوری دخت نور
 صادقی، فارغ التحصیل موسیقی در رشته پیانو، به
 سال ۱۳۴۲ هـ.ش، از هنرستان عالی موسیقی ملی
 است.
نوروز اصل نواپی از موسیقی قدیم ایران، که فقط نام
 آن برجای مانده است. از چگونگی آهنگش اثری

در شان نوحه کند بر سر هر راهروی [منوچهری]
 او دید در این و حسرتی خورد
 وین دید در آن و نوحه ای کرد [نظامی]
 همه شب تا به روز این نوحه می کرد
 غمش بر غم فزود و درد بر درد [نظامی]
 کاشکی گردون طریق نوحه کردن داندی
 تا بر اهل حکمت و ارباب فن بگریستی [خاقانی]
 زاغ پوشیده سیه چون نوحه گر
 در گلستان نوحه کرده بر خضر [مولوی]
 با دل خویش درد خود گویم
 نوحه بر سو گوار خویش کنیم [امیر خسرو دهلوی]
 شیون کنان، در حال نوحه کردن.
 شد نوحه کنان درون غاری
 چون مار گزیده سوسماری [نظامی]
 چون چنگ خود نوحه کنان مانند دف بر رخ زنان
 وز نای حلق افغان کنان بانگ ریاب انداخته [خاقانی]
نوحه گر آن که نوحه می کند، نوحه خوان، که در
 مجالس عزاء، چون مصیبت رسیدگان بآواز
 نوحه خوانی کند.
 من که خلاقیم به باغ جهان
 عندلیم ولیک نوحه گرم [خاقانی]
 دیدم صف ملایکه چرخ نوحه گر
 چندان که آن خطیب سحر در خطاب شد [خاقانی]
 چنان غریو بر آوردم بودم از غم عشق
 که بر موافقم زهره نوحه گر می گشت [سعدی]
 ببارید از دیده خون جگر
 بنالید همچون زن نوحه گر [فردوسی]
 هر زمان نوحه کند فاخته چون نوحه گری
 هر زمان کبک همی تازد چون جاسوسی [منوچهری]
 تو را بر بام زاری زود خواهند کرد نوحه گر
 تو بیچاره همی مستی کنی بر بانگ زیر و بم
 [ناصر خسرو]
 چرخ گردان بسی بر آورده است
 نوحه و نوحه گر زمعدن سور [ناصر خسرو]
 از کرده خود یاد کن و بگری ازیرا

باقی نیست.

یکی از آوازهای ششگانه قدما. این آواز با عراق، زیر افکند، اصفهان و حسینی مناسب است. [فرهنگ معین]

به نظر می‌رسد که همان نوروز باشد. ظاهراً از بوسلیک و حسینی مشتق شده است. [بهجت‌الروح.

ص ۱۴۰]

نوروز الصبح نوروز خردک را نیز نوروز الصبح می‌گفته‌اند.

نوروز بزرگ نوروز بزرگ، همان نوروز کیقبادی است. [نغمه‌ها و اصطلاحات موسیقی. حسینی

ملاح. «مجله موسیقی» ش ۹۷، ص ۳۰-۳۱]

نوروز بزرگم بزن ای مطرب امروز

زیرا که بود نوبت نوروز به نوروز

گاه زیر قیصران و گاه تخت اردشیر

گاه نوروز بزرگ و گاه نوای بسکنه [منوچهری]

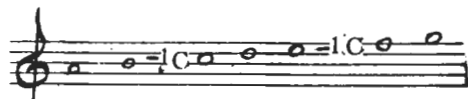
صفی‌الدین اموی نوروز را مرکب از فواصل پی‌درپی

ذیل ثبت کرده است:

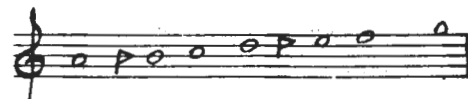
«ط، ج، ط، ج، ط، ج»

در ردیف موسیقی ایران، صفحه ۲، به خط بین‌المللی

چنین نوشته شده:



به رسم‌الخط متداول موسیقی ایران چنین می‌شود:



[نغمه‌ها و اصطلاحات موسیقی. حسینی ملاح.

«مجله موسیقی» ش ۹۷، ص ۳۰-۳۱]

ششمین روز از هر ماه به نام امشاسپند هنوز و تات یا

خرداد است. روز خرداد از ماه فروردین، روزی

مقدس و بزرگ در سنت زرتشتیان به‌شمار می‌رود،

«نوروز بزرگ» خوانده شده و روز فرهنگین و

فرح‌زایش زرتشت می‌باشد. [قصه سنجان، هاشم‌رضی

ص ۱۱۰]

نوروز بیاتی یکی از شعب بیست و چهار گاه موسیقی قدما، و آن پنج نغمه است و از طرفین نغمات برای تزیین بر آن اضافه کنند. لحن آن محزون و رقت‌انگیز باشد و به حجازی و بوسلیک نزدیک باشد. [فرهنگ

معین]

نوروز خارا گوشه‌ای از دستگاه سه‌گاه. در کتاب

«هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی، این گوشه به

شماره ۳۷ از دستگاه سه‌گاه، و در دستگاه پنجگاه به

شماره ۲۳، چاپ شده است.

همی گفتم ره نوروز خارا

به نای آهسته چون نابی خوش آهنگ [هدایت]

نوا آمد مقام و هشت مشهور

زوی نوروز خارادان و ماهور

ز پنجم نغمه‌اش نوروز خارا است

هم از شش نغمه ماهور آشکار است [بهجت‌الروح.

ص ۵۰]

نوروز خردک نغمه‌ای است از موسیقی. [برهان

قاطع]

نغمه‌ای است که در آواز راست پنجگاه همایون

نواخته می‌شود. [فرهنگ معین]

در موسیقی ردیفی نت شده ایران، گوشه‌ای بدین نام

به ثبت نرسیده است.

آن را نوروز کوچک و یا نوروز خارا هم می‌گویند.

این گوشه در آواز راست پنجگاه و آواز همایون

نواخته می‌شود.

نوروز خوانی یکی از نواهای نوروز خوانی که در

صفحات شمال متداول است:



برگردان آهنگ می‌رسد، نوروز خوانهای دیگر که معمولاً از سه تا چهار نفر بیشتر نیستند، با او همسرایی یا پیوری می‌کنند. این برگردان و همچنین بدیهه‌سرایی، دارای آهنگی سنگین است و در مایه دشتی اجرا می‌شود. [مجله موسیقی، ایرج ملکی، شماره ۶۲ و ۶۳]



قسمتی از اشعار و نت نوروزی نامه:

باد بهاران آمده
عید بزرگان آمده
بلبل نواخوان آمده
گل در گلستان آمده
مژده دهید ای دوستان
نوروز سلطان آمده
باد بهاران آمده
روز بزرگان آمده
بلبل نواخوان آمده
گل در گلستان آمده
مژده دهید ای دوستان
نوروز دهگان آمده
باد بهاران آمده
گل در گلستان آمده
بلبل به بستان آمده
نوروز دهگان آمده

بهار آمد که مرغان در فغانند

امیر ارسلان را نوحه خوانند

نوروز صبا گوشه‌ای از دستگاه راست پنجگاه است. در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی، این گوشه به شماره ۳۶ از دستگاه راست پنجگاه به چاپ رسیده است.

نغمه‌ای است که در همایون و راست پنجگاه اجرا می‌شود. [فرهنگ معین]

نوروز عجم گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که فقط نام آن به یادگار مانده است. در موسیقی ردیفی ایران، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

شعبه‌ای است از موسیقی قدیم مناسب با حسینی که در راست پنجگاه هم اجرا می‌شود. [فرهنگ معین]
رهاوی شد مقام و شعبه او

تو نوروز عرب را و عجم گو [بهجت الروح، ص ۴۸]
نوروز عرب گوشه‌ای از دستگاه همایون است. در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی، به شماره ۲۹ از دستگاه همایون چاپ شده است.

نغمه‌ای است از همایون که در راست پنجگاه هم اجرا می‌شود. [فرهنگ معین]

نوروز کوچک نام نوایی از موسیقی قدیم ایران، که در آثار متقدمان مذکور است. در موسیقی ردیفی این دوران، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

نوروز کیقبادی لحنی از موسیقی قدیم ایران، که تنها نام آن بر جای مانده است. از چگونگی نوایش اثری در دست نیست.

دستانهای چنگش سبزه بهار باشد

نوروز کیقبادی و آزادوار باشد [منوچهری، لغت نامه]
نوروز خوانها «نوروز خوانها» را باید پیک پیش‌رس بهار لقب داد، چون گاهی از یک ماه جلوتر به پیشواز نوروز می‌روند. این خنیاگران بی‌ساز و دف در آستانه در خانه‌ها نوای خود را که نوید فرا رسیدن بهار است، به گوش می‌رسانند. ابتدا سراینده اصلی، آوازی را که جنبه بدیهه‌سرایی دارد، در وصف بهار و بزرگداشت صاحب خانه می‌خواند، همین که به

مژده دهید ای دوستان

روز بزرگان آمده [مجله موسیقی شماره ۶۹، ص ۵ تا ۱۵. علی خاوری نژاد.]

نوری، محمدرضا ابوالقاسم محمدرضا نوری به سال ۱۳۲۹ هـ ش سمت هنرآموزی موسیقی آموزشگاههای تهران را داشته است. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفایی، ص ۱۰۱.]

نورین، محمدجعفر یکی از هنرآموزان موسیقی تهران در سال ۱۳۲۹ ش بوده است. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفایی، ص ۱۰۳.]

نوش باد نام پرده‌ای از نوای چکاوک، نوش باده [لغت‌نامه]

نوش باده نوایی از موسیقی قدیم ایران، که تنها نام آن به یادگار مانده است. در موسیقی ردیفی کنونی ایران، چنین گوشه‌ای وجود ندارد. این لحن به نام «نوشین باده» هم در کتب و آثار متقدمان مذکور است.

نوشخورد پرده‌ای است از موسیقی قدیم. [فرهنگ معین، لغت‌نامه]

نوش لبینا نام نوایی است. نوش لبینان. نوش لبینا. قمریان راه گل و نوش لبینا دارند صلصلان باغ سیاوشان یا سروستاه [منوچهری، لغت‌نامه]

نوش لبینان نام نوایی از موسیقی قدیم ایران، که در کتب متقدمان مذکور است. در موسیقی ردیفی این دوران که به رسم الخط نت در آمده، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

قمریان راه گل و نوش لبینان دارند صلصلان باغ سیاوشان یا سروستاه [منوچهری] نوشین نام لحنی از موسیقی قدیم ایران، که در کتب متقدمان آمده است. در موسیقی ردیفی این دوران، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

نوشین، عبدالحسین در سال ۱۳۱۷ هـ ش، سرگرد مین‌باشینان وی را برای همکاری در مجله موسیقی استخدام کرد. این همکاری تا شهریور ۱۳۲۰ دوام

داشت.

نوشین باده نام نوایی از موسیقی، از مخترعات باربد. [جهانگیری]

لحن بیست و هشتم از سی لحن باربد. [برهان قاطع] در فهرستی که نظامی در «خسرو و شیرین» برای سی لحن باربدی آورده، لحن بیست و چهارم است. [حاشیه برهان قاطع. تصحیح محمد معین.]

چو نوشین باده را در پرده بستی
خمار باده دوشین شکستی [نظایی]
گوشه‌ای به نام نوشین باده، در موسیقی کنونی ایران وجود ندارد. تنها نام آن به یادگار مانده است.
نوشین لبان نوایی از موسیقی قدیم ایران، که تنها نام آن برجای مانده است از چگونگی لحنش، اثری باقی نیست.

نکوتر کرده می نوشین لبان را
چو خوشتر کرده بلبل مطربان را
نوشینه نوایی از موسیقی قدیم، که تنها نام آن به یادگار مانده است. از چگونگی لحنش اثری باقی نیست.
نوف عکس صوت، انعکاس صوت در کوه، حمام، چاه و غیره [فرهنگ معین]

از تگ اسپ و بانگ و نعره مرد
کوه پر نوف شد هوا پر گرد [عصری]
نوفه نام صوتی که در کوه، یا سالن و یا محلی که انعکاس ایجاد کند، باشد.

آواز بلند. [برهان قاطع]
غوغایی که از کثرت ازدحام مردمان یا جانوران خیزد. [فرهنگ ناظم‌الاطبا]
با نعره اسبان چه کنم لحن مغنی
با نوفه گردان چه کنم مجلس و گلشن [ابراهیم بزاز، فرهنگ اسدی]

خروشی برآورد اسفندپار
بنوفید از آواز و کوهسار [فردوسی]
زنوفیدن بوق و از بانگ تیز
همه پیشه بد چون خزان برگ ریز [اسدی]
نوک آرشه هرگاه این دو حرف "s-p" را بروی نتی

گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.
نام پرده‌ای است از موسیقی و این، غیر از نهاوند است. [برهان قاطع]

نماز شام رسید ای بت سمرقندی
بساز جنگ و بز ن پرده نهاوندی [نزاری نگری]
به گوش اندر همی گویدت گیتی بار بر خرنه
تو گوش دل نهادستی به دستان نهاوندی [ناصر خسرو]
غزلکهای خویش همی خواندم
در نهاوند و راهوی و عراق [انوری]

نهر نوایی از موسیقی قدیم ایران بوده، که تنها نام آن
برجای مانده. از چگونگی آهنگش، اثری نمانده
است.

نهفت گوشه‌ای از دستگاه نواست. در کتاب «هفت
دستگاه» ردیف موسی معروفی به شماره ۱۸، و در
کتاب «ردیف دوم ویولن» استاد صبا به شماره ۸ به
چاپ رسیده است.

یکی از بیست و چهار شعبه موسیقی قدما که با
حجازی، عراق و بزرگ مناسب است. امروزه یکی از
گوشه‌های نواست که در آن تغییری به گام نواداده
نمی‌شود و نت شاهد آن هم درجه پنجم گام نواست.
نهفت شبیه حجاز است. [روح الله خالقی. مجله
موزیک ایران. شماره ۱۰، ص ۱۰].

نهیپ نوایی از موسیقی قدیم ایران، که تنها نام آن
برجای مانده است. از چگونگی لحنش اثری باقی
نیست.

یکی از نغمات فرعی راست پنجگاه که می‌توان توسط
آن از راست پنجگاه وارد همایون شد. [فرهنگ
معین]

نی سازی است متشکل از یک لوله استوانه‌ای از جنس
«نی» که سراسر طول آن از هفت بند و شش گره،
تشکیل شده است (به این دلیل این ساز را نی هفت
بند می‌گویند). نی به قطرهای مختلف از ۱/۵ تا ۳
سانتیمتر و طولهای متفاوت حدود ۲۰ تا ۷۰
سانتیمتر ساخته شده. در تمام آنها روی لوله کمی در
قسمت پایین، پنج سوراخ در طرف جلو و یک

قرار دهند، بدان معنی است که آن نت را باید با نوک
آرشه اجرا نمایند.

آرشه را به شش بخش تقسیم‌بندی کرده‌اند و هر
قسمت، علامت خاصی دارد:

- ۱- تمام آرشه با علامت G
- ۲- نصف پایین آرشه با علامت HO
- ۳- نصف بالای آرشه با علامت HU
- ۴- پاشنه آرشه با علامت FR
- ۵- وسط آرشه با علامت M
- ۶- نوک آرشه با علامت sp

نویک نی لبیک. [فرهنگ ناظم الاطبا، لغت‌نامه]
نهاوند نام نوایی از موسیقی قدیم ایران، که در آثار
متقدمان ذکر آن آمده است ولی اثری از آهنگش
باقی نیست.

نام شعبه‌ای است از موسیقی. [فرهنگ رشیدی]
نام پرده‌ای است از موسیقی که نیمه شب سرایند.
[غیاث‌اللغات]

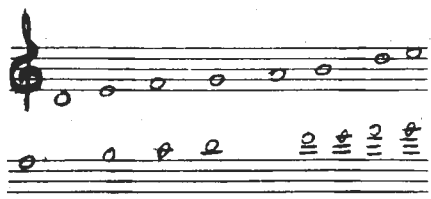
چنان کز سینه غم را بیخ بر کند
فرو گفت این غزل را در نهاوند [اسیر خسرو دهلوی]
یکی از شعب بیست و چهار گانه موسیقی قدیم، و آن
پنج نغمه است که برای تزیین در هشت نغمه عمل
کنند. [مجمع‌الادوار. ج ۲، ص ۲۹].

این شعبه با عشاق و زنگوله مناسب است. [مجمع‌الادوار. ج ۲، ص ۳۹-۴۰]

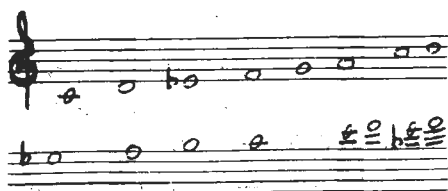
نهاوند سنبله نام نوایی از موسیقی قدیم ایران، که در
کتاب متقدمان مذکور است. در موسیقی ردیفی این
دوران، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

نهاوندک نام لحنی از موسیقی قدیم ایران، که در
کتاب متقدمان مذکور است. در موسیقی ردیفی
کنونی ایران، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.
نهاوند گبیر نام نوایی از موسیقی قدیم ایران، که در
کتاب متقدمان، ذکر آن آمده است لیکن از چگونگی
لحنش اثری باقی نیست.

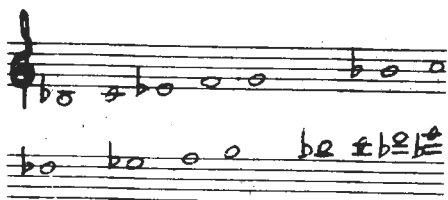
نهاوندی نام نوایی از موسیقی قدیم ایران، که در کتاب
متقدمان مذکور است. در موسیقی ردیفی ایران،



وسعت نی «سل» کوک که فاقد صدای «سی بمل» است.



وسعت نی «فا» کوک که فاقد صدای «لا بمل» است.



[سازشناسی پرویز منصوری]

سازی است بادی. از چوب یا نی سازند و آن طبیعی‌ترین و قدیمی‌ترین آلت موسیقی است که از دیرباز در کشورهای مختلف وجود داشته است و در ایران نیز سابقه‌ای ممتد دارد. اعراب، سازی بادی شبیه به نی داشته‌اند که آن را «قصابه» می‌گفتند و آن آلت بادی ناقصی بود، ولی ساز مزبور بعد از اختلاط عرب و ایرانیان، جای خود را به نی داد. کاملترین نی نزد ایرانیان، «نی هفت بند» است که سازی است ساده و دارای صدایی لطیف و خوش آهنگ. نی نزد اروپاییان راه کمال سپرده و به شکل فلوت درآمده است. [فرهنگ معین]

نای سفید یا نای هفت بند، طولش معمولاً هفت قبضه است. از سوراخهای نهگانه این نای، که هشت سوراخ آن جلو و یکی در عقب قرار دارند، نغمه‌ای به دست می‌آید (حاصل می‌شود).

سوراخ در قسمت عقب قرار گرفته و در یک یا دو انتهای نی، روکشی برنجی با طولی کوتاه سرلوله آن را پوشانیده است و لبه لوله در قسمت دهانی آن قدر تیز است که می‌تواند لای دندانه‌ها قرار گیرد.

نی از انواع سازهای بی‌زبانه است. هوا توسط نفس نوازنده از انتهای بالایی به درون فرستاده شده قسمت اعظم آن از نزدیکترین سوراخ بازخارج می‌شود، بنابراین باز و بسته شدن سوراخها توسط انگشتان هر دو دست نوازنده، طول هوای دمیده شده را مرتعش، و طول موج ارتعاش را زیاد یا کم کرده، در نتیجه صوت زیر و بم می‌شود.

ساز نی را نمی‌توان کوک کرد، یعنی چنان که در سازهای زهی با پیچاندن گوشه‌ها میسر است، تغییر داد، و بدین سبب نمی‌توان آن را با ساز دیگری تطبیق کرد و از این رو معمولاً در نقش تکنواز ظاهر می‌شود. گاه اگر بخواهند از صوت نی در هم‌نوازی ارکستر استفاده کنند، ناگزیر، نوازنده، تعدادی نی را با کوک (میدان صدا) های مختلف فراهم کرده در دسترس خود می‌گذارد، تا در طی هم‌نوازی یا همراهی صدای خواننده، به تناسب موقع از یکی از آنها استفاده کند. وسعت صدای نی حدود دو اکتاو و نیم است ولی، میدان صدای کوک، در سازهای مختلف تفاوت می‌کند. اصوات در اکتاوهای بالاتر به وسیله فشار هوا عملی است. به عبارت دیگر، با دو برابر کردن فشار صداهای حاصل یک اکتاو زیر می‌شوند و باید دانست که هر نی فاقد یکی دو صداست. نی از دسته سازهای محلی است و تقریباً در تمام نقاط ایران معمول است. نوازندگان محلی با ابتکاری سنتی، تا اندازه‌ای از قطع شدن صدای ساز هنگام تازه کردن نفس جلوگیری می‌کنند، توضیح آنکه در حین نواختن هوا را از بینی به ریه و نیز به لبها داخل کرده ذخیره می‌کنند و این هوا را بتدریج به درون لوله می‌فرستند. نی همیشه سازی شهری بوده است.

وسعت نی «لا» کوک که فاقد صدای «دو» ست

به طوری که می‌دانیم، نی در ایران به صورت شاخه‌های بلندی می‌روید، که به فواصل معین، گره‌هایی در شاخه‌ها وجود دارد. این فواصل در قسمت پایین، بیشتر و در بالا، کمتر است. در سربندها نوعی چوب وجود دارد که اگر آن را خارج کنند، لوله‌های مجوف باقی می‌ماند. در قدیم، شاخه‌ای را که دارای هفت بند بود، انتخاب می‌کردند و سوراخی در وسط آن برای گذراندن شست دست چپ و سه سوراخ در جلو برای انگشت دست چپ و در پایین دو سوراخ با فاصله‌ای زیادتر برای انگشت دست راست ایجاد می‌نمودند. احتمال می‌رود انتخاب نی هفت بند که در محافل عرفانی مورد توجه بوده، به خاطر مراحل هفتگانه سلوک باشد. در قدیم این ساز را با گذاردن کنار لب و دمیدن در آن به صدا در می‌آوردند. در حدود صد سال قبل، نایب اسدالله اصفهانی که از نی‌زنهای معروف زمان خود بوده، سر نی را بین شکاف دندانهای ثنایای زیرین خود قرار می‌داده و با دمیدن در آن، صدای مطبوعی استخراج می‌کرده است نای، ساز اصیل ایرانی و شاید قدیمی‌ترین سازی است که بشر به اختراع آن نایل آمده است و گویندگان این کشور، برای آن ترانه‌های دلپذیری ساخته‌اند. مولوی، در آغاز کتاب خود که برجسته‌ترین پدیده روح آدمی است، بانی راز و نیاز می‌کند و شکوه او را از جدایی و مهجوری، دیباچه‌نامه خود می‌سازد.

خاقانی بیش از بیست جا از نی نام می‌برد و آن را وصف می‌کند، که منظور از ده دایه اشاره به انگشتان دو دست، و مقصود از نه چشم، سوراخهای آن است. نای است چون ترک حبش ده دایگانش ترکوش نه چشم دارد شوخ و ش صد چشم حیوان بین در او

[خاقانی]

گرچه نی زرد و ضعیف و لاغر و بی‌دست و پاست چون عصای موسوی اند خوردن غم از دهاست

[صائب]

گرچه سرتاپای او یک مصرع برجسته است

هر سربندی از او ترجیع بند ناله‌هاست [صائب]
 بشنواز نی چون شکایت می‌کند
 از جداییها حکایت می‌کند
 کز نیستان تا مرا بیریده‌اند
 از نفیرم مرد وزن نالیده‌اند
 سینه خواهم شرحه شرحه از فراق
 تا بگویم شرح درد اشتیاق
 هر کسی کو دور ماند از اصل خویش
 باز جوید روزگار وصل خویش
 من به هر جمعیتی نالان شدم
 جفت بد حالان و خوش حالان شدم
 هر کسی از ظن خود شد یار من
 از درون من نجست اسرار من
 سر من از ناله من دور نیست
 لیک چشم و گوش را آن نور نیست
 آتش است این بانگ نای و نیست باد
 هر که این آتش ندارد نیست باد
 نی حریف هر که از یاری برید
 پرده‌هایش پرده‌های ما درید
 همچونی زهری و تریاکی که دید
 همچونی دمساز و مشتاقی که دید
 نی حدیث راه پر خون می‌کند
 قصه‌های عشق مجنون می‌کند [مولوی]
 گفتم به نی که حال من آشفته زین نواست
 گر عشق نیست در دلت این ناله از کجاست
 هر زیر و بم صدای ترا گوش جان شنید
 هر پیچ و خم حدیث تو باروحم آشناست
 از نوازندگان مشهور نی: نایب اسدالله اصفهانی، پاور، حسن کسایی، استاد ابوالحسن، محمد موسوی و حسن ناهید هستند.
 من بنگ نمی‌خورم می‌آرید
 من چنگ نمی‌زنم نی آرید [آتشکده آذر، ص ۱۱]
 نیست بی‌شور محبت جزئی از اجزای من
 ناله می‌خیزد و زنگ نی زسر تا پای من [محمدعابدین علی‌مولوی]

زله معمولی (و گاه با هفت سوراخ) که انتهای قمیش در آن به یک کیسه‌ای به نام «انبان»، الصاق، و دقیقاً «هواگیری» شده است که از محل نقطه الصاق، دوزله لوله دیگری به طول نامعین خارج شده (محل خروج این لوله نیز بدقت هواگیری شد.) که نوازنده آن را به دهان می‌گذارد و از این طریق، کیسه را پر باد می‌کند. و در نتیجه فشار بازو و آرنج بر روی کیسه، که هنگام نواختن آن رازیر بغل گرفته است، هوا را به داخل لوله دوزله می‌فرستد و با انگشتان خود سوراخها را باز و بسته می‌کند. [

سازشناسی، پرویز منصوری.]

به پیش یاربده طبعی که راه ارغنون سازد
زیادت رونقی نبود نوای انبان را [اخیسکتی]

آنها که مقیم حضرت جاناوند

یادش نکنند و بر زبان کم رانند

آنان که مثال نای و نی انبانند

دورند از آواز آن به بانگش خوانند

زین دم خشک و گُرده پر باد

راست گویم چو نای انبانم [مسح کاشانی]

نی انبانی نوازنده نی انبان. [آندراج]

نوای شعر من و عز و گوز نظم عدو

بود چو نسبت قانونی و نی انبان [فوقی یزدی، لغت نامه

[

نی بر سر بهار نام نوایی از موسیقی قدیم ایران، که در کتب قدما ذکر آن آمده است ولی در موسیقی فعلی ایران، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

بلبل به زخمه گیرد نی بر سر بهار

چون خواجه خطیر برد دست را به می [منوچهری]

نی بر سر شیشم نام نغمه‌ای از موسیقی قدیم ایران است. در موسیقی ردیفی این دوران، گوشه‌ای به این

نام وجود ندارد.

یکی نی بر سر کسری دوم نی بر سر شیشم

سدیگر پرده سرکش چهارم پرده لیلی [منوچهری]

نی بر سر کسری نوایی از موسیقی قدیم ایران، که تنها نام آن به یادگار مانده است از چگونگی لحنش

گر نبودی ناله نی را اثر

نی جهان را پر نکردی از شکر [مولوی]

گوش تواند که همه عمر وی

نشنود آواز دف و چنگ و نی [سعدی]

راز سر بسته ما بین که به دستان گفتند

هر زمان با دف و نی بر سر بازار دگر [حافظ]

شب از مطرب که شب خوش باد او را

شنیدم ناله جانشوز نی را

خزینه داری میراث خوارگان کفر است

به قول مطرب و ساقی به فتوی دف و نی [حافظ]

نشستند با رامش و رود و می

یکی مست رود و یکی مست نی [فردوسی]

به گوش من همی از باغ بانگ نای و چنگ آید

کس از می خورد بی آوازی بر سرش سنگ آید

[فرخی]

دگر شبها که بختش یار بودی

به بانگ نای و نی بیدار بودی [نظامی]

نیاکان، شاپور یکی از نوازندگان ویولن است که

سالها در رادیو کار می‌کرده است و آهنگهای زیادی

برای خوانندگانی که در اوان شروع کار رادیو، به

خوانندگی اشتغال داشته‌اند، ساخته است. نیاکان در

عصر خود، یکی از ویولن‌زهای مشهور بود که نوای

ساز او شور و جذابیت فوق‌العاده‌ای داشت. از

بهترین آهنگهایی که نیاکان ساخته، به او بگو و

یادگار من است که منوچهر شفیع خوانده است.

نی انبان نوعی نای، که آلتی دمیدنی همراه دارد، شبیه

به انبان، و نوازنده، به وسیله وارد آوردن فشار به

انبان، آن را می‌نوازد. هنوز هم این ساز در بعضی

نقاط ایران موجود است و آن را نای مشک و خیک

نای می‌نامند.

این ساز در مناطق جنوبی ایران متداول است. دو

شاخه نی را که هر یک دارای پنج سوراخ هستند

وسر آنها دارای بریدگی خاصی است، داخل مشک

می‌کنند، و با فشار به آن، صوت لازم تولید می‌شود.

این ساز، در واقع، دوزله‌ای است، کمی بزرگتر از دو

اثری باقی نیست.

یکی نی بر سر کسری دوم نی بر سر شیشم

سدیگر پرده سرکش چهارم پرده لیلی [منوچهری]

نی داوود نام گوشه‌ای از دستگاه همایون است. در کتاب هفت دستگاه ردیف موسی معروفی ۱۲ از دستگاه همایون به چاپ رسیده است.

نی داوود، مرتضی، ۱۲۸۰ - به سال ۱۲۸۰ شمسی در تهران متولد شد. وی فرزند بالاخان ضربگیر است، که کار موسیقی، شغل خانوادگی آنها بود. ابتدا نزد رمضان ذوالفقاری که از شاگردان آقا حسینقلی بود مشق تار را آغاز کرد و سپس نزد آقا حسینقلی به تلمذ پرداخت.

بعداً به محضر درویش خان راه یافت و موفق به دریافت مدال طلای تبریز گردید. نی داوود مدتی کلاس تار دایر کرد و شاگردان زیادی تربیت نمود و به سبک استاد خود درویش خان، پیش درآمد تصنیف و رنگهای زیادی نیز ساخته است. تصنیف مشهور «مرغ سحر ناله سر کن» او، از آهنگهای خوب موسیقی ملی ایران است که با اشعار ملک الشعرای بهار، مورد پسند خاص و عام می‌باشد. نی داوود صفحات زیادی با قمرالملوک وزیری ضبط نموده، و در نواختن تار، دارای سبکی شیرین و مختص به خود است. تبحر و مهارت پنجه و مضراب وی، در بین هنرمندان اشتهار ویژه‌ای دارد. [از کوروش تاپهلوی، عزیز شعبانی.]

نیر سینا، هدایت الله هدایت الله نیر سینا، در قصبه نراق کاشانی متولد شد و در سال ۱۳۳۳ ش، در رشته ادبیات فارسی، از دانشگاه تهران درجه دکترا گرفت. وی سالها با رادیو همکاری داشت و ترانه‌های بسیاری برای خوانندگان آن سروده است. نیری نام گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که در کتب متقدمان مذکور است ولی از چگونگی نوای آن اثری باقی نیست.

نیریز گوشه‌ای از دستگاه ماهور، که در دستگاه همایون هم آمده است.

نیریز صغیر و کبیر گوشه‌ای از دستگاه نوا. در کتاب «هفت دستگاه» ردیف، موسی معروفی چاپ وزارت فرهنگ و هنر به شماره ۲۷ از این دستگاه چاپ شده است.

نی زدن نی نواختن. با دمیدن در نای آهنگها نواختن. [لغت‌نامه]

نی زن نی نواز. کسی که نی می‌نوازد. نایی. نوازنده نای. نای زن. [لغت‌نامه]

نیش نوایی از موسیقی قدیم ایران، که فقط نام آن بر جای مانده است. در موسیقی ردیفی کنونی ایران، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

نیشابورک نیشابورک. نشاپور. گوشه‌ای از دستگاه نوا، که در دستگاه ماهور هم اجرا می‌شود. در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی به شماره ۲۱ از دستگاه نوا به شماره ۱۹ از دستگاه ماهور، و در کتاب «ردیف دوم ویولن» استاد صبا به شماره ۴ از دستگاه نوا به چاپ رسیده است. علی تجویدی، آهنگ زیبایی در گوشه نیشابورک به نام «بگو چه کنم» ساخته است که در حد خود بی‌نظیر است و در برنامه گلهای رادیو ایران اجرا شده است.

نیش درویش نوایی از موسیقی قدیم، که تنها نام آن باقی است و از چگونگی لحنش اطلاعی در دست نیست.

نیش قاجار نوایی از موسیقی قدیم ایران است در موسیقی ردیفی فعلی، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد.

نیشو نای نواختن. [فرهنگ ناظم‌الاطبا، لغت‌نامه] نیشه نیچه. سه‌دم. موسیقار.

هیچ یک از آلات طرب به شانه نرسد که او را سه دم خوانند و «نیشه» گویند و او مقبول مشایخ و اهل دل است. [الاشجار والاثمار. علی‌شاه بخاری.]

با تاج خسروی چه کنی از گیاه کاه

با ساز بارید چه کنی نیشه شبان [خاتانی]

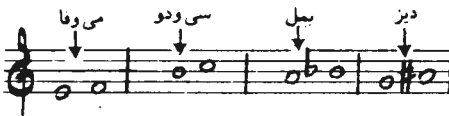
نی کوچک. تونک. [فرهنگ معین]

زان دل که در اوجا بود ناید تسلیم

مقدمان، ذکر آن آمده است ولی از چگونگی لحنش، اثری باقی نیست.

نیم پرده مسافت بین دو نت را پرده یا نیم پرده تشکیل می‌دهد. در موسیقی به طور اعم، فواصل «می وفا» و «سی و دو» نیم پرده، و بقیه فواصل، پرده است. نیم پرده بر دو قسم است:

- ۱- نیم پرده دیاتنیک ۲- نیم پرده کرمانیک
- علامات تغییر دهنده «دیز» و «بمل» جلوه‌رئی قرار گیرند، نیم پرده صدای آن نت، بم یا زیر می‌شود.



کارل آنجل، دانشمند انگلیسی، در کاتالوگ سازهای متعلق به موزه سوئکنزینگتون (آلات موسیقی) چنین اظهار نظر می‌کند: به نظر می‌آید ایرانیها از زمانهای پیشین، فاصله‌های کوچکتر از نیم پرده، در موسیقی خود به کار می‌بردند. هنگامی که اعراب به فتح ایران نایل آمدند ایرانیها به درجهٔ عالیتتری از تمدن رسیده، هنرهای زیبایشان - بویژه موسیقی آنها - از عربها و جلوتر و سازهای آنها کاملتر بوده است. اعراب بزودی آلات موسیقی ایران را پذیرفته، دستگاههای موسیقی ایران را تقلید کردند و گامی که در قدیمترین کتابهای آنان دیده می‌شود، همان دستگاه قدیمی گام موسیقی ایرانی است که در آن یک اکتاو دارای هفده قسمت بوده است. اندیشه‌های علمی فارابی در باره موسیقی، مهدی برکشلی، ص ۴۱۶] - پرده دیاتنیک فواصل کرمانیک

نیم ثقیل بحر پنجم از هفده بحر اصول در موسیقی. [فرهنگ معین]

نیم حجاز نوایی از موسیقی قدیم ایران، که تنها نام آن به یادگار مانده است از چگونگی لحنش اثری باقی نیست.

نیم راست پرده‌ای است از موسیقی.

زان نی که از آن نیشه کنی ناید جلاب [خاقانی]
نی عراقی ظاهراً نوعی از ساز مشهور «نی» که در عراق می‌ساخته یا می‌نواخته‌اند. [مناقب، ص ۳۰۳]
نیکپو، قاسم، ۱۲۹۶ - در سال ۱۲۹۶ ه‍.ش در تهران متولد شد. به سال ۱۳۰۹، وارد مدرسه موسیقی دولتی علینقی وزیری شد و سازهای قره‌نی، پیانو و ویولن را فرا گرفت. در سال ۱۳۱۸، به عنوان هنرآموز موسیقی به خدمت وزارت فرهنگ درآمد و از سال ۱۳۲۰، نوازندگی ویولن را در رادیو آغاز کرد و در ارکستر انجمن موسیقی ملی نیز به نوازندگی پرداخت. قاسم نیکپو کتابی شامل بیست و شش قطعه چهار مضرب برای ویولن «راست کوک» و چپ کوک» تألیف کرده و به چاپ رسانده است.

نیکخو، توران بانو توران نیکخو به سال ۱۳۳۹ ه‍.ش، از هنرستان عالی موسیقی، در رشته آواز، موفق به اخذ لیسانس گردیده است.

نیکنواز، یحیی یکی از ویولن نوازان هنرهای زیباست که در سال ۱۳۲۹ ه‍.ش، در آموزشگاههای تهران مسئول تدریس موسیقی بود. سپس در ارکسترهای رادیو تهران و فرهنگ و هنر، نوازندگی ویولن را به عهده گرفت و آن گاه به سمت کارشناسی موسیقی در رضائیه (ارومیه) تعیین گردید.

نی لَبَک فلوت. قسمی مزارم باریک تراز نی. قسمی آلت موسیقی بادی است که آن را از نی سازند، یک سر آن را بین دو لب نهند و با دمیدن، نوازند. [لغت‌نامه]

نایی که بر لب گذارند و نوازند. نی چوپانان. نی دشتبانان. نی روستایی ساده که با دمیدن به آن، صوت دلخواه حاصل شود.

نی لَبَک زدن نواختن نی لَبَک. با دمیدن در نی لَبَک، آهنگ نواختن [لغت‌نامه]

نی لَبَک زن آن که نی لَبَک نوازد. [لغت‌نامه]
نیما یوشیج - اسفندیاری، علی، ۱۲۷۴ - ۱۳۳۸

نیم بیاتی نام نوایی از موسیقی قدیم، که در کتب

متقدمان مذکور است. در موسیقی ردیفی فعلی ایران، گوشه‌ای به این نام وجود ندارد. نینای از ترانه‌های زیبای صفحات بختیاری است که حالت جذاب و متمایزی دارد. اشعار مخصوصی ندارد و بسیار قدیمی است. این ترانه از لحاظ مایه، به دو شکل متداول است: نوع اول در مایه شور و نوع دوم در مایه اصفهان که معمول سالخوردگان است:



نینای نینای نای نینای نینای نای نینای نینای نای نینای نینای نای نینای

وای هر که رد از پی عشق و اسر بیازد نینای نینای
وای سفرش پر خطر و دیر و دراز نینای نینای

نی نواز نی زن. زمار. که مزار نواز. [لغت نامه]

نی هفت بند در قدیم، شاخه‌ای از نی را که دارای هفت بند بود، برای نی‌نوازی انتخاب می‌کردند و آن را نی هفت بند می‌نامیدند.

سر کوی بلند آواز کردم

نی هفت بند را همراز کردم

نی هفت بند رفیق مهر بونم

به غیر از تو به دنیا ناز کردم [دوبیتیهای کرمان]

گفتی از آن قول که قول راست
گفته گهی راست گهی نیم راست [امیر خسرو دهلوی.
لغت نامه]

نام نوایی از موسیقی قدیم، که در کتب متقدمان ذکر آن آمده است اما از چگونگی لحنش اثری باقی نیست.

نیمروز نام لحن بیست و نهم، از سی لحن یارید. [فرهنگ ناظم الاطبا]

جو گفتی نیمروز مجلس افروز
خرد ببخود بُدی تا نیمه روز [نظامی، لغت نامه]
نوایی از موسیقی قدیم ایران است که نام آن در آثار متقدمان به چشم می‌خورد ولی در موسیقی ردیفی کنونی ایران، چنین گوشه‌ای وجود ندارد.

نی مشکی با بلیان، آلات موسیقی گونان از قبیل نای فلزی و سنتور و چنگ و نی مشکی و طبل و بوق و نی و شیپور و سنج و دایره داشته‌اند و دسته‌های نوازنده و آواز خوان، به همراهی یکدیگر یا تنها، در معابر و کافه‌ها و مجالس مهمانی ثروتمندان، به نوازندگی و خوانندگی می‌پرداخته‌اند. [تاریخ تمدن. ویل دورانت. ج ۱ ص ۳۸۱]

منظور همان نای مشکی است.

نیم عجم گوشه‌ای از موسیقی قدیم ایران، که تنها نام آن بر جای مانده است. در موسیقی ردیفی فعلی ایران چنین گوشه‌ای وجود ندارد.

نیم گوشت نوایی از موسیقی قدیم، که در آثار متقدمان مذکور است. در موسیقی ردیفی ایران، گوشه‌ای به نام نیم گوشت وجود ندارد. ولی گوشه گوشت در دستگاه راست پنجگاه آمده است.

نیم ماهور نوایی از موسیقی قدیم ایران، که در آثار



و حرف سی‌ام از الفبای فارسی و حرف بیست و ششم از الفبای عربی است و در حساب جمل (ابجد) آن را شش محسوب دارند. در موسیقی قدیم ایران، حرف «و» را برای نشان دادن پنجمین دستان و تریبم عود، به کار می‌بردند که مطابق با «می کرن» در روی خط اول حامل این روزگار است.

واخوان در سازهای زهی و غالباً «زخمه‌ای» بم‌ترین سیم که معمولاً نقش کمتری در نوازندگی ملودی دارد و بیشتر در مواقع معین اجرای موسیقی مورد استفاده است. در سازهای آرشه‌ای نیز گاه واخوان با زدن آرشه بر روی یکی از سیمها انجام می‌شود.

وارطانیان، هاگیت بانوهاگیت وارطانیان یکی از لیسانسیه‌های موسیقی است در رشته آواز، از هنرستان عالی موسیقی. [تاریخچه هنرستان عالی

موسیقی، ابراهیم صفائی، ص ۱۱۶]

واسپور دانا و هنرمندی از خاندان بزرگ و شریف، در زمان انوشیروان بوده است. اما ثعالبی او را از غلامان خسرو پرویز دانسته و آقای پور داوود در این باره چنین آورده است در مندرجات «خسرو قبادان و غلام» را نیز ابو منصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل، الثعالبی در کتاب «غرر اخبار ملوک الفرس و سیرهم» در ص ۷۰۵ و ص ۷۱۱ ذکر کرده و این «واسپور» را بدک خوش آرزو نامیده است. «آرزوک خوش» یا «خوش آرزوک» صفت او است. بنا به نظر ثعالبی، این شاه خسرو پرویز بوده است»

[لغت‌نامه]

واصصب قندهاری معروف به ملا و اصص، در فن موسیقی وقوف داشته و آوازش خالی از اثر نبوده. در زمان شاه عباس ثانی می‌زیسته. [گلزار جاویدان محمود هدایت، ج ۳، ص ۱۶۸۲]

واصیلی شاهجهان آبادی، ۱۲۰۰ ق میرزا امام

و اصطلاحی است متداول در نت خوانی موسیقی ایرانی که به جای قسمت دوم هر ضرب تلفظ می‌شود.



دستور مقدماتی تار و سه تار برای سال اول هنرستان موسیقی ملی، ص ۸.



واثق بالله، - ۲۳۲ ق نهمین خلیفه عباسی. کنیه او ابو جعفر بود و نام وی هارون بن محمد معتصم بن هارون. از همه خلفا به موسیقی آشنا بود. خوب عود می‌نواخت. در سال ۲۳۲ بمرد. [تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۲۸۸، لغت‌نامه]

واثق بالله، - ۲۳۲ ق نهمین خلیفه عباسی. کنیه او ابو جعفر بود و نام وی هارون بن محمد معتصم بن هارون. از همه خلفا به موسیقی آشنا بود. خوب عود می‌نواخت. در سال ۲۳۲ بمرد. [تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص ۲۸۸، لغت‌نامه]

وَتَر رُود بَرِیْط. رُود. تارِ ساز. ابریشم رِیاب و چنگ.
خیوط آلات موسیقی چون گیتار و رِیاب که از رُود
حیوانات ساخته می‌شود. [لغت‌نامه]

وَتَر زه. سم سازهای زهی. اوتار، جمع آن است.
سیم یا زه آلات ذوات‌الآوتار، مانند: قانون، کمانچه،
سنتور، رِیاب، تار، سه تار و ویولن.

وَتَر حاد و تر زیر. سیم اول عود، سیمهای عود، هر یک
دارای اسمی خاصی بوده‌اند. قدما، اوتار یا سیمهای
عود را بدین سان نامگذاری کرده بودند:

۱- وتر «بم» ۲- وتر «مَثَلَت» ۳- وتر «مَثْنی» ۴- وتر
«زیر» ۵- وتر «حاد»

ورزنده، رضا فرزند مرشد ماندعلی کاشانی، یکی از
نوازندگان شهیر سنتور معاصر است. وی سالها در
رادیو و محافل و مجالس، سولست سنتور بوده و در
برنامه گلها و برنامه «سازتنها»، نوازندگی کرده
است. روایت است نظر روح‌الله خالقی را درباره
سنتور ورزنده پرسیدند. او گفت «اینکه می‌زند طرز
نوازندگی سنتور نیست؛ ولی هر چه هست، خوب
می‌زند.»

ورساقی این آهنگ، بدون کلام است و در جشنی که
ترکمنهای فارسی زبان همجوار گرگان، در مراسم
اسب‌دوانی برپا می‌دارند، با کمانچه یا دوتار نواخته
می‌شود.



وردی بیک، اصلش از ایران است و در شاهجهان آباد
متولد شده و هم بدانجا نشو و نما یافته علاوه بر سایر
هنرها، در علم موسیقی خوش سلیقه بود. در اواخر
قرن دوازدهم در گذشت. [نتایج‌الافکار، ص ۷۶۹.
لغت‌نامه]

میرزا امام وردی بیک، اصلش از ایران است ولی در
شاهجهان آباد هند متولد شده. در موسیقی نیز
مهارت داشته و در سنه ۱۲۰۰ هـ ق در گذشته. [
گلزار جاویدان، محمود هدایت جلد ۳، ص ۱۶۸۴]

واف خواننده. [لغت‌نامه]
واگردان آن قسمت از آهنگ یا تصنیف که پس از هر
بندی تکرار شود به وسیله خواننده یا به وسیله

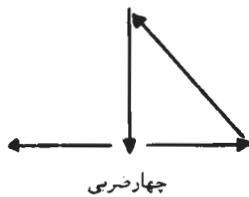
جماعتی از اعضای ارکستر و نوازندگان [لغت‌نامه]
واگوی جماعه خوانندگان چون حاضر شوند نقشی
را که جماعه اول تمام کنند، همان نقش را جماعه
دوم سر کنند. [آندراج، لغت‌نامه]

والس رقصی است با میزان سه ضربی و سرعت
عادی، و آن بر دو قسم است: والسی با ریتم آهسته و
والسی با وزن تند به نام والس وینی. آهنگهایی را که
دارای وزن سه ضربی باشند، (به وزن والسی)
می‌نامند.

والهی قمی میروالهی قمی، نام اصلی وی میریوسف
است. مردی خوش طبع و موسیقیدان و شعرشناس
است. تصانیف نفیسه در موسیقی از او بر زبانهاست.
در علم موسیقی ماهر و در قول و غزل و عمل نوا ساز
و تصنیفاتش نغمه طراز [مکتب وقوع در شعر
فارسی، احمد گلچین معانی، ص ۵۳۵]

سیدی عاشق پیشه بود و در موسیقی دست داشت. [
گلزار جاویدان، محمود هدایت، ج ۳، ص ۱۶۸۹]
وامق نام نوایی از موسیقی قدیم، که در آثار متقدمان
مذکور است ولی از چگونگی لحن آن اثری باقی
نیست.

یکی از دوره‌های ملایم موسیقی قدیم [فرهنگ معین]
وَبیل چوبی که بر ناقوس زنند. [فرهنگ ناظم‌الاطباء،
لغت‌نامه]



وَرَن سَبِک آهنگی که وزن آن تند باشد. موزیکی که دارای ضربهای تند باشد. از نظر اجرا.

چامه که اعراب آن را غزل یا قول و غزل گویند، تصنیفی است عاشقانه. اشعارش بنا بر معمول، دوازده هجایی بوده و آهنگ آن نیز «وزنی نسبتاً سبک» داشته است. [ملک الشعرای بهار. هفتصد ترانه کوهی کرمانی]

وَرَن سنگین آهنگهای موسیقی از لحاظ اجرای وزن بر دو گونه اند: تند و سنگین. آهنگهای سنگین، آنهایی هستند که وزن هر ضرب از آنها در یک دقیقه بین شصت تا شصت و نه باشد. در موسیقی قدیم آن را وزن گران می نامیدند.

تندی و کندی اوزان موسیقی، با گذاردن علامت تعیین ضرب و نوشتن حالت ویژه آن معین می شود. بدین معنی که یک ضرب و با یک میزان از آهنگ را با معین کردن متروم آن مثلاً (۱۲۰) و (۷۲) مشخص کرده و در صدر آهنگ می نویسند. حالت آهنگ هم بستگی به کیفیت آن دارد مثلاً «خوشحال و تند» و «با وقار و سنگین» که باز در اول آهنگ نوشته می شود. — [حالات، متروم]

وَرَن شناسی هر اصل موسیقی دارای نقراتی است، با

وَرَنوسفادرانی، عبدالحق - ۱۰۶۳ ق. و این قریه از سده اصفهان است و مولانا عبدالحق، مردی در کمال فضیلت بوده و در فنون موسیقی دست داشته. در سنه ۱۰۶۳ ه. ق وفاتش اتفاق افتاد. [گلزار جاویدان. محمود هدایت. ج ۲، ص ۸۹۳]

وَرَن توالی ضربات آهنگ که برای موزون کردن نوای موسیقی به کار رود. ریتم. [فرهنگ معین، لغت نامه]

وزن خوانی خواندن نت های موسیقی است، با یک صدا. یعنی صوت نت منظور، زیر و بم نشود، با شرط میزان زدن. میزان زدن، آن است که دست را با حرکات منظم و مساوی، حرکت دهند، و هر یک از این حرکات یک ضرب را در موسیقی نشان می دهد. نوازندگان آلات موسیقی، پنجه پا را بلند کرده آهسته به زمین می زنند. خواندن یک قطعه موسیقی بدون آهنگ با نگاه داشتن حرکات میزان در ارکسترهای بزرگ، رهبر ارکستر، عهده دار این وظیفه است. [فرهنگ معین، لغت نامه]

زمانها با کششهای گوناگون. مجموع اصل و نقره و زمانهای موجود در آن را ایقاع می‌گویند. و دانش این فن را علم الایقاع یا «وزن شناسی» نامند. [حافظ و موسیقی، حسینعلی ملاح، ص ۱۵۷]

وزیری، علینقی، ۱۲۶۶ - ۱۳۵۸. فرزند موسی خان میرینج، در سال ۱۲۶۶ شمسی در تهران به دنیا آمد و در سن هفده سالگی وارد ارتش شد. تار را از پانزده سالگی نزد دایی خود حسینعلی خان فرا گرفت و در نوزده سالگی آن را خوب می‌نواخت و به نواختن ویولن هم کم و بیش آشنا شد. در این وقت پیش یاور آقاخان افسر موزیک شروع به یاد گرفتن نت نمود و بعداً پیش یک نفر کشیش به نام «پرزوفروا» که معلم مدرسه سن لویی بود، تئوری مقدماتی و هارمونی را آموخت. سپس نزد سلیمان خان ارمنی که یکی از شاگردان مسیو لومر بود رفت تا معلومات خود را تکمیل کند. سلیمان خان او را به یاد گرفتن پیانو وادار کرد. در یک مجلس دوستانه، در حضور آقا حسینقلی تار نواخت و مورد تحسین قرار گرفت. به اتفاق ابراهیم آژنگ رئیس موزیک پیش میرزا عبدالله برادر بزرگ میرزا حسینقلی رفتند و ردیفهای موسیقی را به خط نت در آوردند. این کار یک سال و نیم به طول انجامید. در سال ۱۲۹۷ به فرانسه رفت و مدت سه سال در هنرستان عالی پاریس تحصیل کرد. سپس به آلمان رفت و به مدت دو سال نیز در برلین به آموختن موسیقی و تکمیل آن پرداخت. در سال ۱۳۰۲ به ایران بازگشت و اقدام به دایر کردن مدرسه عالی موسیقی نمود و در ضمن، یک کلوپ موسیقی نیز تأسیس کرد که محل اجرای کنسرت باشد. در سال ۱۳۰۷ رئیس مدرسه موسیقی دولتی شد و تا سال ۱۳۱۳ در این سمت باقی بود. در سال ۱۳۲۰ مجدداً به ریاست اداره موسیقی کشور هنرستان عالی (کنسرواتوار) انتخاب شد و به مدت پنج سال نیز در این سمت باقی ماند. سپس به سمت استادی دانشگاه تهران تعیین، و در سال ۱۳۴۹ ه. ش بازنشسته گردید. وزیری تکنیک

تار را به نهایت درجه رسانید و در نواختن آن مهارت کامل داشت. وی در ساختمان این ساز، ابتکار زیادی به کاربرد و علاوه بر تار معمولی، سه نوع تار دیگر به نامهای: تار سوپرانو، تار آلتو و تار باس را طرح ریزی کرد. علامت سری و کرن از ابتکارات اوست. نمایشنامه‌های «خانم خواب‌اند و تشک پرتق»، «تابلو موزیکال نیمه شب»، «رؤیای مجنون»، «اپرت شوهر بد گمان» و «گلرخ»، سمفونیهای «شوم» و «شبان و موسی»، آهنگهای «دو عاشق»، «دزدی بوسه»، «دلتنگ»، «گریلی»، «خریدار تو»، «شکایت نی»، «بندباز»، «دخترک ژولیده» و «ژیمناستیک موزیکال» و صدها قطعه آهنگ دیگر مانند «سرود»، «رنگ» و «پیش در آمد آهنگ برای کودکان» را ساخته است. از تألیفات وزیری، «دستور تار» چاپ برلین، «دستور ویولن»، «پندهای سعدی»، «سرود مدارس» در شش جلد، «نظری به موسیقی» در دو مجلد، «زیبا شناسی»، «تاریخ موسیقی» و «اکورد شناسی» است.

ایرج میرزا، شاعر معروف، در مثنوی زهره و منوچهر، وزیری را این طور وصف می‌کند:

من کلنل را کلنل کرده‌ام

پنجه وی رهن دل کرده‌ام

نام مجازیش علینقی است

نام حقیقیش ابوالموسیقی است

دقت کامل شده در ساز او

بی خبرم لیک ز آواز او

پیش خود آموخته آواز را

لیک من آموختمش ساز را

وزیری به دعوت تفضلی رئیس وقت رادیو تهران، برای ریاست شورای موسیقی رادیو دعوت شد و در مدت اندکی، برنامه‌ای دنیا پسند برای موسیقی و بخش آن، طرح ریزی و اجرا شد؛ ولی طول نکشید که کار به روال سابق برگشت و وزیری هم استعفا کرد.

وزیری وقتی روح مرا تکان می‌دهد که کاسه تار را

مثل طفل عزیزی در آغوش می‌گیرد و پیشانی هوشمند او بر روی آن خم شده سرانگشتان او مثل اطفال بی‌خیال بر روی دسته تار پشت سر هم می‌دوند. آن وقت وزیری همه امواج دریا، ضجه دریا، غرش آبشار، زمزمه جویبار، ناله گردبادها و آهنگ معاشقه نسیم با شاخسارها را به گوش شما می‌رساند. با مضراب بر روی سیمهای تار، همان حکایت‌هایی را که آبهای کف آلود به صخره‌ها، رودخانه و بادها بر برگه‌های سبز خوانده‌اند، برای شما می‌سراید چشم شما چیزی نمی‌بیند. بر روی کاسه تار، دستی مثل قلب مضطرب عاشق در ضربان و خفقان است. بر روی دسته تار، سرانگشتان مثل تلاعب امواج پشت سر هم در آمد و شدند؛ ولی گوش، ضجه‌های یأس، فریادهای امید، ناله‌های ناکامی، نعره‌های شادمانی، گریه‌های تلخ، خنده‌های شیرین، تضرع و استغاثه، رجز و حماسه، ضعف و خشنونت، ناز و نیاز، رقت و قساوت و شفقت و بی‌رحمی را می‌شنود و صداها اطوار روح بشری در مقابل مخیله شما مجسم می‌شود. وقتی وزیری می‌خواهد ساز بزند، به جای اینکه با درنگ و درنگ نامطبوع کوک تار گوش شما را خسته کند، یک صدای با ابهت و عظمت، مثل طنین ناقوس در میان فضای خلوت کلیسا، یا صدای زنگ ساعت‌های بزرگ، در میان ظلمت و سکوت شب، افتتاح آواز را اعلام می‌کند. در اولین مضرابی که به روی همه سیمها آشنا می‌کند، به درجه‌ای از شکوه و عظمت و ابهت خوابیده است، که به منزله دیباچه کتاب از نغمه‌های آینده صحبت می‌کند. شما وقتی ساز وزیری را گوش می‌کنید، هیچ وقت اشعه افکارتان به واسطه تجدید کوک در وسط آواز پاره نمی‌شود، و حتی در انتقال از قطعه‌ای به قطعه‌ای دیگر، وزیری محتاج به تجدید کوک نیست. وقتی وزیری تار می‌زند، مناظر مختلفه از برابر روح شما می‌گذرد، گاهی در صبح بهار، میان یک باغ خرم و پراز طراوت، همه معاشقه شاخسارها را می‌شنوید.

گاهی در تاریکی و سکوت مطلق شب، صدای زنگ قافله و گاهی بر کمرهای ساکت کوه و صخره‌های پاک و روشن رود، صدای باشکوه آبشار را منعکس می‌بیند. گاهی رقص مستانه دو عاشق، گاهی ناله مأیوسانه یک مادر و گاهی رجز خوانی یک پهلوان بزرگ. وزیری یک مظهر زیبا و دوست داشتنی دیگر هم دارد و آن وقتی است که سرش بر روی شانه چپ کج شده، آرشه او روی سینه ویولن می‌رقصد؛ آن وقت سر پنجه گرم و شیرین تار زن او را فراموش می‌کنید و خیال می‌کنید او باید فقط ویولن بنوازد و تمام آن ضجه‌هایی را که در روح شما خوابیده است، بیدار کند. ولی همین که اولین مضراب را بر روی سیمهای تار آشنا می‌کند، مثل صدای... که بعد از خواب پریشانی شما را به دمیدن صبح بشارت می‌دهد و تمام خیالهای آشفته را از سر شما بیرون می‌کند، این خیال واهی را از بین برده شما فقط شخص را می‌بینید که از سرانگشتان او، آبشارها سرازیر می‌شود و جویهای خروشان جاری می‌گردد. چرا مرا اذیت می‌کنید؟ اگر وزیری شما توانست همه بر گهای سبز را نت بردارد، من هم می‌توانم موسیقی او را بنویسم. [موسیقی وزیری، علی دشتی]

نغمه‌ها بس سالها در تارها بنهفته بود
همچو گنجی مانده پنهان در دل ویرانه‌ها
رودها نالان ولی آوای درد آلودشان
قصه‌ها از فتنه‌ها گفتی و دام و دانه‌ها
مرحبا ای عشق ای افکنده بس غوغا و شور
در رگ جان وزیری این شه افسانه‌ها
شادباش و دیرزی ای نادره مرد هنر
مست و شیدا از تو شد هم ساقی و پیمانه‌ها
وان سلاسل بندها بردست و پای لحنها
همچو عقدی پاره شد افتاد یک یک دانه‌ها
بانگ آزادی و شادی در پناه همت
جنبشی در کاخها افکند و در کاشانه‌ها
«ای وطن» نامی سرودت شهره آفاق گشت
خواب غفلت را ربود از خویش و از بیگانه‌ها

می خواند؛ و از بدو تأسیس رادیو، با این دستگاه همکاری می کرد. قمر در سال ۱۳۳۸ در تهران وفات یافت. وی از جمله هنرمندان حقیقی بود که قرنها، مادر گیتی، مانند او را به ملت ایران ارزانی نخواهد کرد. از نظر آواز و موسیقی، بی نظیر بود و از لحاظ صفات انسانی و مردمی، همانند نداشت. از جنبه تجددطلبی نسوان نیز فداکار بود.

گاه زنی همچو قمر پرورم

در دهنش تنگ شکر پرورم [ایرج میرزا]

قمر آن نیست که عاشق برد از یاد او را

یادش آن گل که نه از کف ببرد یاد او را

ملکی بود قمر پیش خداوند عزیز

مرتعی بود فلک خرم و آواز او را

چون خدا خلق جهان کرد به این طرز و مثال

دقتی کرد و پسندیده نیفتاد او را

دید چیزی که به دل چنگ زند در وی نیست

لاجرم دل ز قمر کند و فرستاد او را

حسن هم داد خدا بر وی حسن عجیبی

گرچه بس بود همان حسن خدا داد او را

جمله اطوار نکوهیده از او باز گرفت

هرچه اخلاق نکو بود بجا داد او را

گر به شمشاد و به سوسن گذرد اندر باغ

بپرستند همه سوسن و شمشاد او را

بلبل از رشک صدای تو گلو پاره کند

ورنه بهر چه بود این همه فریاد او را [ایرج میرزا]

ای نو گل باغ زندگانی

ای برتر و بهتر از جوانی

ای شبنم صبح در لطافت

ای سبزه تازه در نظافت

ای بلبل نغمه سنج ایام

ای همچو فروغ مه دلارام

مام تو چو آفتاب زاده

نامت ز چه رو قمر نهاد

....

صد قرن هزار ساله باید

«بندبازت» بندها بگشود از دلهای پاک

«دختر زولیده» ات دل برد از فرزانه ها

تار از فیض وجود تو وزیری جان گرفت

ورنه جولانگاه او بد گوشه میخانه ها

زنده کردی حافظ و سعدی و مولانا به لحن

بی گمان هستند ممنون تو این دردانه ها

ای مراد اهل دل استاد استادان لحن

سوختی تا ساختی پرورده ها جانانه ها

ای فروغ جاودان ای رهبر اهل هنر

گرد شمع دانشت ماییم چون پروانه ها [حسینعلی ملاح]

وزیری در اواخر عمر، تنها دارایی خود را که منزلی

مسکونی بود فروخت و پول آن را برای تأسیس

مؤسسه ای که حامی و مشوق هنرمندان موسیقی

ایرانی باشد، تخصیص داد. وی به سال ۱۳۵۸

در گذشت.

سعدیا مرد نکو نام نمیرد هر گز

مرده آن است که نامش به نکویی نبرد

وزیری، قمرالملوک - ۱۳۳۸. قمرالملوک

وزیری، در اولین کنسرتی که اجرا کرد، بدون حجاب

ظاهر شد و سرو صدای زیادی به راه انداخت و او را

جلب کردند. اولین صفحه ای که از او ضبط شد،

مارش جمهوری در دستگاه ماهر از عارف بود، که

آن صفحات، جمع آوری و نابود شد. وقتی در همدان

به حضور عارف رسید و در کنسرت او شرکت کرد،

او قمر را مورد ستایش قرار داد. در سال ۱۳۰۹ در

مشهد، به همراهی حبیب سماعی، کنسرتی در

آرامگاه فردوسی اجرا کرد و عواید زیاد آن را برای

امور خیریه و بنای آرامگاه بخشید. صفحات زیادی از

صدای او ضبط گردیده که بالغ بر دویست است. وی

در روزگار خویش، معروفترین و محبوبترین

خواننده، و مورد علاقه خاص و عام بود. استاد

حقیقی او مرتضی خان تی داوود بود و بعداً با سنتور

حبیب سماعی نیز برنامه هایی اجرا کرد. همچنین،

سالها با برادران معارفی که از هنرمندان بنام بودند،

همکاری داشت. مدتی هم با حسین یا حقی و کمالی

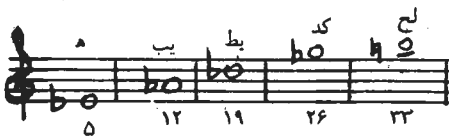
وسط دسته میان دسته. قسمت وسط از دسته تار و سه تار.

وسطی انگشت سوم.

در اصطلاح موسیقی، به جهت سهولت در اجرای قطعات، برای هر انگشت، «حرف» یا «عددی» را تعیین می کرده اند. حرف «ه» که به حساب ابجد، «۴» محسوب می شود، چهارمین دستان از وتریم عود بوده است که به رسم الخط موسیقی «می بمل» می شود. — [وسطی ایرانی. وسطی زلزل]

وسطی ایرانی قدما دو پرده بندی عود مابین «سیابه» و «بنصر» دو پرده نیز می بسته اند، به نام «وسطی ایرانی» و «وسطی زلزل». وسطی ایرانی را در کتابهای موسیقی «وسطی الفرس» یا «وسطی قدیم» می نامیدند.

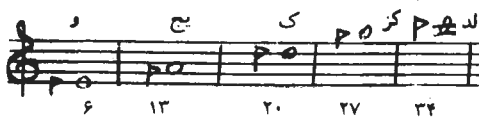
وسطی ایرانی در دستان بندی عود به رسم الخط نت موسیقی:



وسطی زلزل در قدیم دو پرده بین سیابه و بنصر در ساز عود بسته، و وسطی الفرس و وسطی زلزل نامیده می شد.

پرده زلزل را منصور بن جعفر زلزل که قریب یک قرن و نیم قبل از فارابی می زیسته و از موسیقیدانان ایران بوده، در روی عود بسته و این پرده به نام او معروف شده است.

وسطی زلزل در دستان بندی عود به رسم الخط نت موسیقی



تا یک قمر الملوک زاید

ایران که دو صد قمر ندارد

هر زن که چنین هنر ندارد

در زیر حجاب زشت حوری است

در ابر سیه نهفته نوری است

بگذار برای ما بماند

آواز فرح فرا بخواند

زان زمزمه های آسمانی

بر مرده دلان دهد جوانی [دیوان ملک الشعرای

بهار، ج ۲، ص ۱۷۸ - ۱۷۹]

وزیری تبار، حسینعلی، ۱۲۸۵ - ۱۳۳۷.

حسینعلی وزیری تبار، فرزند مبصر همایون، در سال

۱۲۸۵ شمسی در تهران متولد شد. ابتدا نزد سرهنگ

نصرالله خان مین باشیان، رئیس مدرسه موزیک

نظام، موسیقی را یاد گرفت و قره نئی را به عنوان ساز

تخصصی خود برگزید. در سن بیست و پنج سالگی، با

سمت هنرآموزی موسیقی، مأمور تدریس در

کازمین و کربلا، و پس از مراجعت از عراق در سال

۱۳۱۵، به اخذ دیپلم از هنرستان عالی موسیقی نایل

گردید و مدت نه سال در شیراز مأمور آموزش

موسیقی شد. پس از چندی، مجدداً به تهران

مراجعت کرد و به عنوان هنرآموز موسیقی مشغول

کار شد و در ارکستر انجمن موسیقی ملی نیز شرکت

داشت. وزیری تبار، نوازنده ای متبحر، و در امر

تدریس، کوشا و صدیق بود. در اثر این جدیت به

دریافت دو نشان توفیق یافت. تعداد زیادی آهنگ از

قبیل سرود، مارش و ترانه از او باقی است، که «به یاد

شیراز» از همه مشهورتر است. وزیری تبار در سال

۱۳۳۷ در تهران بدرود حیات گفت.

وزیری تبار، گیتی بانو گیتی وزیری تبار، فرزند

حسینعلی وزیری تبار، نوازنده قره نئی است. وی در

سال ۱۳۳۶ ش در رشته ویولن از هنرستان موسیقی

ملی موفق به اخذ دیپلم گردید.

وسط آرشه نت هایی را که بایستی با وسط آرشه

اجرا شوند، با علامت "M" مشخص می کنند.

حسین خان اسماعیل زاده و رضا محجوبی به یادگیری ویولن پرداخت و سپس در محضر استاد شهنازی و استاد صبا به تکمیل موسیقی همت گماشت. مدتی هم پیش روح الله خالقی تئوری خواند. یک سال بعد از تأسیس رادیو، همکاری خود را به عنوان نوازنده، آهنگساز و سرپرست ارکستر، با آن مؤسسه شروع کرد. وفادار قریب سیصد آهنگ ساخته که از معروفترین آنها: صبا به یار عزیز، مرا بیوس، خنده خنده، ساقی امشب ما را دیوانه کردی، و گلنار است.

ولید بن یزید ابن یزید بن عبدالملک، از خلفای اموی. این خلیفه در یکی از نقاط اطراف حمص در گذشت. گویند وی در نواختن عود و ضرب مهارت داشت.

[لغت نامه]

وَنَ جنگ که به انگشتان نوازند.

سنجی که به انگشتان نوازند. [لغت نامه]

وَنَج نوعی از اوتار یا رود جامع و ریاب و جفانه. و این

معرّب وَتّه فارسی است [لغت نامه]

وَنّه ونج. قسمی ساز از ذوی الاوتار یا قسمی سنج یا

عود یا مزمر. [فیروز آبادی، لغت نامه]

ویژگی سننور در موسیقی سنتی ایران عنوان کتابی است در ۱۷۵ صفحه، تألیف مهدی سنایشگر، شامل بررسی دقیقی در مورد چگونگی و ساخت سننور و هر آنچه به این ساز ملی مربوط می شود.

ویولن این ساز دارای چهار سیم است که از بسم به ترتیب به زیر کوک می شوند. قسمتهای ساز عبارتند از:

تنه: جعبه ای که مابین طبله (تخته روی)، زیره (تخته زیرین) و جدارهای طرفی محصور شده است. در روی طبله چوب آبنوس تکیه گاه سیمها و خرک و سیم گیر و دو شکاف به قرینه یکدیگر به شکل "f" قرار دارند.

در هردو سوی جدارهای طرفی تقریباً در میان آن، فرورفتگی عمیقی دیده می شود، به طوری که تنه ویولن را به دو قسمت تقسیم می کند.

وَشَّاح تصنیف سرای. حراره گوی. [لغت نامه]
وَشْت رقص. پایکوبی. [فرهنگ معین، لغت نامه]
وَشْتَن رقص کردن. رقصی کردن. رقصیدن. و مخصوصاً آن قسم رقصی که مخصوص دراویش است.

یارم زدر درآمد و شتن کنید و شتن

این خانه را ز و شتن گلشن کنید گلشن [فاسم انوار،

لغت نامه]

وَشْتِیْدَن رقصیدن و رقصی کردن [فرهنگ معین.

لغت نامه]

وَصال - ۱۲۶۲ ق. مورخان ادبیات ایران، میرزا شفیع شیرازی معروف به میرزا کوچک و متخلص به وصال را نیز یکی از بزرگترین شعرای عهد فتحعلیشاه و پسرش محمدشاه می شمارند. او در سایه استعداد ادبی و آواز خوش، به محافل انس راه یافت. رسالاتی مختلف نیز به نظم و نثر از جمله موسیقی تألیف کرد. در اواخر عمر نابینا شد و در سال ۱۲۶۲ ه. ق، زمان سلطنت محمدشاه قاجار، به سن ۶۹ سالگی در شیراز در گذشت. [از صبا تا نیما. یحیی آیین بور. ج ۱، ص ۴۰]

وَصال نام نوایی از موسیقی قدیم ایران، که تنها نام آن برجای مانده است. در موسیقی ردیفی ایران، گوشه ای به این نام وجود ندارد.

وَصَل نام نوایی از موسیقی، که در کتب متقدمان ذکر آن آمده است ولی در موسیقی ردیفی این دوران، گوشه ای به این نام وجود ندارد.

محملاً به نغمه «فرو» یا «باز گشت» اطلاق می شده است.

وَصَلّی تبریزی شغلش مطربی بوده ولی حرکات دلپذیری داشته و معاصر شاه طهماسب بزرگ است. [گلزار جاویدان. محمود هدایت]

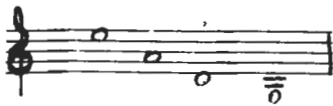
وَعَس درختی است که از آن بریط و ریاب سازند. [لغت نامه]

وفادار، مجید، ۱۲۹۱ - فرزند میرزا محمد وفادار، به سال ۱۲۹۱ ه. ش در تهران متولد شد. ابتدا نزد

ویولن طبق نمونه‌هایی که امروز ساخته می‌شود، از ۵۸ قطعه مختلف ساخته می‌شود که وزن آن در حدود ۴۰۰ گرم است. برای آرشه کشی ویولن، علاماتی بدین شرح وضع شده:

«آرشه راست»	A-۱
«آرشه چپ»	V-۲
«آرشه سرتاسری»	G-۳
«وسط آرشه»	M-۴
«پاشنه آرشه»	F.R-۵
«نوک آرشه»	S.P-۶
«نصف بالای آرشه»	HO-۷
«نصف پایین آرشه»	HU-۸
سیم دست باز	O-۹
«نت هارمونی»	O-۱۰
«اسپیکاتو»	V-۱۱
«صوتی مانند صدای سوت»	۱۲- 
«استاکاتو» (انگشت دست راست)	+ ۱۳

کوک ویولن



وسعت ویولن



پسر جوان من تو برای رشته هنری خود، ویولن را برگزیده‌ای، هیچ می‌دانی این ساز، پیچیده‌ترین و سخت‌ترین آلتی است که تاکنون به وجود آمده است؟ هیچ می‌دانی این ساز، با سادگی ناچیز و کوچک خود، پرشورترین گنجینه‌های آهنگهای طبیعت را در خویش تن نهفته دارد؟ [داستانهای هوفمان «مجله موزیک ایران»، شماره ۵۳، ص ۲۲]

ساختمان و ساخت ویولن: دستورهایی که برای

دسته (گردن): درواقع دنباله چوب آبنوس تکیه‌گاه سیمهاست که محل انگشت گذاری نوازنده در قسمت بالای آن قرار دارد (نوازنده ویولن قادر است در تمام طول چوب آبنوس انگشت گذاری کند). انتهای دسته به جعبه کوچکی ختم می‌شود که سیمها در درون آن به دور گوشیهای کوک پیچیده می‌شوند.

خرک و ضمایم دیگر: مابین سیمها و طبله ویولن قرار گرفته است و فشار سیمها، آن را به طوری عمودی نگه می‌دارد. نقش خرک آن است که ارتعاش سیمها را به طبله و به جعبه ویولن منتقل کند و نیز در داخل جعبه، میله‌ای چوبی تقریباً زیر خرک، اندکی بلندتر از جدار طرفی قرار داده شده که شکل «گرده ماهی» طبله و زیره را حفظ کند. سیم گیر از آبنوس ساخته شده و در فاصله اندکی از خرک تا آخر تنه ویولن کشیده شده است. سیمها از جعبه کوچک سرتاسر آغاز شده، طی چوب آبنوس تکیه‌گاه سیمها ادامه یافته از روی خرک عبور کرده، به سیم گیر بسته شده‌اند. در ته سیم گیر، تسمه‌ای از جنس روده هست که به دگمه‌ای که در قسمت پایین جدار تعبیه شده بند می‌شود.

نقش این ساز چه در ارکستر بزرگ به طور جمعی و چه در ارکستر مجلسی به طور انفرادی آن قدر پراهمیت است که آن را «شاه سازها» گفته‌اند. در بارتیتیور موسیقی ارکستر ویولنها از تمام سازهای دیگر کمتر سکوت دارد.

نوازنده ساز، آن را بین قسمت چپ شانه زیر گلو و استخوان ترقوه خویش قرار داده، دست چپ و انگشتان آن دست را به دسته می‌گیرد و با دست راست، آرشه می‌کشد. سیمهای این ساز، قبلاً از روده گوسفند بوده‌اند و امروز از سیم ساخته می‌شوند. در سیمهای بم‌تر، بر روی روده سیم فلزی نازکی می‌پیچند، و در سیمهای زیر از مفتول فلزی تنها استفاده می‌شود. [چگونه از موسیقی لذت ببریم- پرویز منصوری]

و کیفیت صدا و آهنگ را در آن خوب گردانند، هرگز نمی‌توانند این کار را انجام دهند، زیرا ویولنی که از زیر دست چند کارگر بیرون آید، روح سازنده خویش را همراه ندارد، و بدین خاطر، جذبه و سحرى که در نهاد ویولن باید نهاده شود، وجود نخواهد داشت، همان طوری که در نقاشی و پیکرتراشی، این اصل، بسیار پرارزش است. همان گونه که طبیعت و سرشت انسانی، لطیف و حساس است و ممکن است در برابر بیماریها واکنشی از خود نشان دهد و در برابر کوچکترین ناسازگاری، آثار رنج و ناتوانی در آن نمودار شود، نهاد و ارگانیسم ویولن نیز چنین است، و بدین خاطر، کار یک سازنده ساز بیشتر فکری و ذهنی است و باید با هنر خود آن قدر آشنا باشد که بتواند نهاد ویولن را به آسانی بشناسد و چگونگی آن را به خوبی درک کند. همان طوری که کار پزشک، نخست درک بیماری آنگاه درمان است، سازنده خوب هم بویژه آنهایی که سازها را درست و مرمت می‌کنند، باید پیش از همه چیز، به ساختن و نهاد ویولن آشنا باشند، و گرنه روح ویولن را خواهند کشت و کیفیت صدای آهنگ را در آن نابود خواهند کرد. برای پی بردن به علت و گاهی علت‌هایی که سبب از بین بردن صدا در ویولن می‌شود، سازنده پیش از همه چیز باید موزیسینی باشد که دارای گوشی پر نیرو بوده بتواند کوچکترین ناهماهنگی صدا را با کشیدن آرشه بر روی سازی پی برد. پیداست پس از یکبار که به روش کار خود آشنا گردید، بارهای دیگر به آسانی کار خود را انجام خواهد داد. بدبختانه، سازندگان امروزی همچون پیکرتراشان و درودگران، می‌توان گفت تک‌سینه‌های خوبی هستند، ولی کمتر بین آنها، موزیسین خوب وجود دارد؛ و چقدر این کار مایه افسوس است، زیرا کسی که در سینه ویولن، آهنگ و صدا می‌آفریند، باید در درک و آشنایی کوچکترین اختلاف صدا، آن قدر زیر دست و تیز گوش باشد تا بتواند در هنگام ساختن و پرداختن ساز به چگونگی آهنگ و کیفیت

ساختن سازها به وجود آمده‌اند، همچون ستارگان دور دستی هستند که با نور خود می‌توانند اندکی راه را برای سازنده روشن گردانند. در فن ساختن ساز، تنها تجربه و آزمایش پر ارزش است؛ بدین خاطر، هدف این نوشته کوچک و فشرده جز این نیست که بتواند دوست‌داران و سازندگان ساز را با این فن آشنا گرداند و بهره‌هایی را که در هنگام ساختن و پرداختن سازها و همچنین پی بردن به آهنگ و کیفیت آن به دست آمده است، در پیشگاه آنان نهاده شود.

هر ویولنی که از زیر دست سازنده بیرون می‌آید، اندکی از روح آفریننده و سازنده را با خود همراه دارد؛ زیرا تنها او توانسته است پی به وجود و چگونگی ویولن ببرد و با زیردستی و چیرگی، اسرار و رموزی را در وجود این ساز بگذارد، که همچون روح و جان اوست؛ و بدین طریق است که فن ساختن ساز یک فن فردی است، نه همگانی و جمعی. بدین سبب هر چه کارخانه‌ها در بهبود فرآورده‌های خود کوشش کنند، هرگز نخواهند توانست سازنده ساز را همراه هنر مقدسش بکشند و خویشتن را بر جای او نهند. بهره‌هایی که در ساختن سازها با روش دسته جمعی به دست آمده است، پر ارزش نیست، زیرا ویولنی که از زیر دست چند کارگر بیرون آید، همچون تابلو پیکره نقاشی است که از دست چند نقاش بیرون آید. بدین سبب فرآورده‌های دسته جمعی را نباید چندان ارزش گذاشت. چون کارخانه‌ها نام خود را با جمله «این ویولن با نظر سازنده ساخته شده است»، درون ویولن می‌نهند، در تجارت می‌کوشند با برگهای انجیر، نام کارخانه را از بین ببرند تا شاید از این راه از بی‌ارزشی فرآورده‌های کارخانه‌ای کاسته شود. کار دسته جمعی، و روش قالب‌گیری، ارزش هنری ندارد ویولنهایی که این گونه ساخته می‌شود، کم ارزش و بی‌بها است و تنها تازه کاران و نوآموزان می‌توانند از آن بهره ببرند. هر چند کارخانه‌ها بکوشند تا ارزش ویولن را بالا ببرند

صدا پی برد و به راز درونی ویولن آشنا گردد. امروز «گراند» از شمار سازندگان است که کارهایش بدون هیچ عیب و نقص بوده، ویولنهایش از فرآورده‌های ایتالیایی گذشته هم آراسته‌تر است، چنان که می‌توان کارهای نیمه تمام یکی از سازندگان ویولن را که از بازماندگان خانواده «تستور» است، در برابر ویولنهای مدرن، همچون ارا به فرسوده و کهنه‌ای دانست، در کنار یک ماشین «لیموزین» جدید. ولی باید دانست که گاهی هم می‌توان با آزمایش صدای دستگاه پی برد که تا چه اندازه ممکن است ظاهر آراسته و سیمای پیراسته دستگاه، فریب دهنده باشد. نباید پنداشت در ساختن ویولن، اسرار و رموز شگفتی نهفته است؛ نه، زیرا پیشرفت پرارزش ایتالیایی‌های باستان، جز این نبوده است که روش و آداب صنفی سازندگان گذشته را به کار می‌بردند و گاهی آن را با تجربه و قریحه خویش، افزون، و پرارزش‌تر می‌کردند. گذشته از اینها، کیفیت صدا، در چوبهایی که به کار ساخت می‌رفته، بهتر و زیباتر از این دوره بوده است، چنان که عقیده بر این است که نوع صنوبرهایی که از آنها برای ساخت به کار می‌بردند، اینک وجود ندارد و بر اثر گذشت زمان و دگرگونیهای جغرافیایی، از بین رفته است. سالهاست که می‌کشند اسرار و رموز «استرادیواریوس» (آنتونی استرادیواریوس در سال ۱۶۴۴ در کرمون ایتالیا به دنیا آمد) را پیدا کنند و در دسترس سازندگان بگذارند.

در سالهای گذشته، بازرگانان و پیشکاران (پیشه‌وران)، پولهای گزافی در این راه نهادند، و آزمایشهای دقیقی در آزمایشگاهها و یا دستگاههای گوناگون، برای شناسایی صدا به وسیله ویولنیستهای مشهور و بزرگی انجام گرفت، اما کوچکترین دستور سودبخشی به دست نیاوردند. با اینکه در زمان استرادیواریوس، سازندگان دیگری بودند که ارزش ویولنهای آنان، همپا، و گاهی برتر از

او بود، مانند: «نکلامانی» (استاد استرادیواریوس)، «ماگزینی»، «گونری» و «مونتایانا»، با این همه، آیا منطقی‌تر نبود که دنبال اسرار این دوره می‌گشتند که به نام عالیترین دوره ساختن ساز شناخته شده است؟ بدون شک در این کار رمزی نهفته است؛ اما به نظر می‌رسد که ما این رمز را می‌شناسیم، این همان رمز و سری است که در آثار «تی سین»، «رافائل»، «لئونارد دونسی» و «رامبراند» نهفته است. رمزی است که از هنر پاک و نیروی خلاقه سرچشمه گرفته است، و آنچه نشانه نبوغ و نیروی آفرینش باشد هرگز اسرارش پی‌بردی نیست زیرا نبوغ در قالب قوانین ریخته نمی‌شود و در دسترس همه قرار نمی‌گیرد. صفحه زیرین و زیرین و کلفتی و توانالیه آن:

منظره بیرونی چوب صنوبر، بیشتر فریب دهنده است؛ زیرا عقیده کلی بر این است که چوب صنوبری که برای ساختن ویولن به کار می‌رود، باید رگه‌های راست و موازی داشته باشد، ولی این اندیشه بر روی هیچ پایه‌ای استوار نیست و چه بسا چوبهایی که دارای این منظره می‌باشند ممکن است صدا در آن بی‌ارزش باشد. ویولنهایی که در دوره‌های گذشته ایتالیا ساخته شده از چوبهایی بوده که منظره بیرونی آن چندان خوب نبوده، زیرا دارای رگه‌های نامرتب و نامنظم بوده است، و با این همه، کیفیت صدا در آن بسیار خوب و شگفت‌انگیز بوده است. چوب درخت سدر که در لبنان وجود دارد، همچنین نوع دیگری از آن به نام کاترانی، که در ساختن عود به کار می‌رود، از نظر رنگ و کیفیت صدا بسیار پرارزش است، در حالی که خطوطی که نمودار سن چوب است، بر روی هم بدون ترتیب و بی‌قاعدگی است. پیداست برای شناختن و پی بردن به خواص چوب، سازنده ساز بایستی از چوبهای مورد نیاز که از یک نوع و جنس باشند، در اختیار داشته باشد تا بتواند با آزمایشهای گوناگون، به کلفتی و اندازه صفحه زیرین و زیرین ویولن پی برده، به اندازه شکاف و بزرگی و کوچکی آن و نسبتی که بین توانالیه دو صفحه وجود

صاف و خوب است و می‌توان با چوب این درختان صفحات خوبی برای ویولن ساخت که کلفتی آن خیلی کمتر از مقداری باشد که معمولاً برای ساخت به کار می‌برند. با این چوب سبک و بادوام، ایتالیاییها، ویولنهای خوبی می‌ساختند و کلفتی و ضخامت صفحه را در زیر خراک به دو میلیمتر می‌رسانیدند، بدون آن که از کیفیت صدا کاسته شود و ویولن، توخالی و بی‌ارزش گردد. چوب سدر هم برای ویولن به کار رفته است و گاهی هم سازندگان با آن ویولنهای پرارزشی ساخته‌اند، بویژه بعضی از این نوع چوبها، بسیار خوش صدا و پر آهنگ است. دیگر از چوبهایی که در این فن به کار می‌رود، «افرا» است. این چوب بسیار عالی برای ساختن صفحه زیرین و پلها و دسته ویولن به کار می‌رود، اما زمانی که بخواهند به صدای ویولن یک طنین مخصوص بخشند که شدید و با هیجان باشد، می‌توان چوب گردوی موجدار را برای صفحه زیرین به کار برد چنان که سازندگان پیشین ایتالیا گاهی این کار را برای فرآورده‌های خود می‌کردند. چون کیفیت در یک دستگاه ویولن، بستگی کاملی دارد به جنس چوب، کلفتی صفحه زیرین و زیرین و همچنین تناسبی که بین کیفیت صدا، درو صفحه وجود دارد، نیمی از سازندگان برای آن که در ساختن صفحه‌ها از نظر کلفتی دچار اشکال نشوند، نمونه‌ای آماده دارند که پیوسته با آن صفحه‌های خود را می‌سجند و از روی آن اندازه می‌گیرند. پیداست این روش چه اندازه غیرطبیعی است، زیرا قابلیت انحنای کشش در همه چوبها یکسان نیست، و چه بسا چوبهایی که از تنه یک درخت بریده شده‌اند، ولی دارای قابلیت‌ها و کیفیتهای گوناگون‌اند. با در نظر گرفتن این اختلاف، عده‌ای از سازندگان بیش از همه به قابلیت انحنای صفحه‌ها ارزش می‌گذارند. می‌گویند یک سازنده با تجربه، با در دست گرفتن صفحه زیرین و زیرین و خم کردن آن، پی به قابلیت انحنای چوب برده می‌تواند کیفیت صدا را با این

دارد، آگاه گردد. هرچه حس هنری و موسیقی سازنده، افزون، و ذوق و قریحه‌اش گسترده‌تر باشد، بیشتر از این آزمایشها بهره خواهد گرفت، زیرا پس از یک بار آزمایش و پی بردن به چگونگی و کلفتی چوب و توانالیه آن، ساختن ویولنهای دیگر برای او آسانتر خواهد شد. پیشرفت شایان توجهی که سازندگان گذشته در کارهای خود داشته‌اند، تنها بدین خاطر بوده است، که بخوبی، کیفیت و مشخصات چوب را می‌شناختند و همیشه انباری از چوبهای مورد نظر برای خویش آماده داشتند و گاهی به اندازه‌ای مقدار این چوبها زیاد بود که برای جانشینان خود می‌نهادند. این چوبها همه از یک نوع، از یک جنس و حتی از یک سن بودند. ولی امروز سازنده ساز، چوب مورد نیاز خود را می‌خرد و پس از تمام شدن، دوباره به سوی فروشنده می‌رود و چه بسا در بارهای دوم و سوم، چوب مورد نیاز او، کیفیت لازم را ندارند و بدین ترتیب، سازنده، فرآورده‌های خوبی به دست دوستداران نمی‌دهد تجربه نشان می‌دهد که چوبهایی که سازندگان پیشین به کار می‌بردند، بیشتر صنوبر سخت بوده است، زیرا توانالیه (کیفیت و چگونگی صدا) این گونه چوبها بلند و عالی بوده است. در بررسی که درباره کلفتی و صفحات ویولن استرادیواریوس شده چنین به دست آمده است که ضخامت و کلفتی صفحه ویولن را بیشتر بین «۲-۳» میلیمتر برمی‌گزیده است و بدین ترتیب توانالیه ویولنهای ساخته او، بالا و عالی بوده است. (فادیز و حتی گاهی سل) و پیداست که برای به دست آوردن این توانالیه بایستی صنوبر سخت انتخاب کرد. امروز نوعی صنوبر وجود دارد که دارای توانالیه عالی می‌باشد. این گونه صنوبرها بیشتر به نام صنوبر «موجدار» یا صنوبر رگه‌های قیطانی مشهور است. چوب این نوع درخت بسیار سخت است و در هنگام برش، پرتوهایی دیده می‌شود که خطوط سن درخت را قطع کرده است. کیفیت صدا در این گروه درختان، بسیار

آزمایش معین کند و بگوید که کلفتی صفحه مورد نیاز برای دستگاه ویولن چه اندازه است، یا باید اندکی آن را ظریفتر و نازکتر کرد این روش تا اندازه‌ای مبهم و پیچیده است و چه بسا سازنده باتجربه هم از این راه نتواند بهره خوبی بگیرد، بویژه هنگامی که با چوبهایی روبرو شود که به کیفیت آن از نظر سختی جنس و سن، آشنایی چندانی نداشته باشد. تنها راهی که می‌توان با آن کلفتی لازم را برای صفحه زیرین و زیرین ویولن به دست آورد، آن است که دوباره توانالینت کلفتی چوبهایی که برای ساخت دو صفحه به کار می‌رود، کنترل همیشگی شود؛ زیرا هر تکه چوب هر صفحه‌ای که برای ساخت صفحه زیرین و زیرین ساز به کار می‌رود، دارای توانالینت مخصوصی است. اگر یک قطعه چوب صنوبر را دو تکه کنیم به طوری که در پهنا و درازا برابر باشند، اما از نظر سختی گوناگون، سپس آنها را با نخی بیاوریم، و انگشت اشاره را خم کرده به آهستگی بر روی آن بزنیم، پی خواهیم برد که تکه صنوبر سخت‌تر و محکم‌تر توانالینت بلندتر و بالاتری خواهد داشت. هرگاه یکی از این دو تکه را طوری دو بخش گردانیم که خطوط سن چوب در هر دو یکسان، و همچنین دارای درازا و پهنای برابر ولی کلفتی گوناگون باشند سپس با انگشت اشاره بر روی آنها بزنیم، خواهیم دید که تکه نازکتر و ظریفتر توانالینت بم‌تر و پایین‌تری خواهد داشت و اگر صفحه زیرین ویولن را از دیواره ساز جدا سازیم، آن را بین انگشت شست و اشاره دست چپ بگیریم (دست بایستی صفحه زیرین را بین پل و کناره بالایی چپ نگاه دارد)، سپس انگشت اشاره دست راست را خم کرده آهسته به مکانی که نزدیک خرک است بزنیم، صدایی که شنیده می‌شود، توانالینت کلی ساز خواهد بود. هر اندازه صفحه زیرین را نازکتر گردانیم، توانالینت پایین‌تر خواهد شد. با آزمایشی که روی سازهای باستانی ایتالیا انجام گرفته، ثابت شده است که جز چند مورد، هیچ‌گاه آکورد صفحه زیرین و

زیرین از «می» پایین‌تر و از «سل» بالاتر نبوده است. این دوت حد «مینما» و «ماکزیمای» سازی می‌باشد؛ بدین خاطر ویولنهایی که صفحه زیرین و زیرین آنها در این حد آکورد داشته‌اند، صدای آنها پردامنه و برای گوش، خوشنوا بوده است. ویولنیستی از تن سازش شکایت دارد، زیرا تیز و زننده و تند می‌باشد؛ در این هنگام اگر صفحه زیرین را از دیواره جدا سازیم خواهیم دید که توانالینت کلی ساز در «سل دیز» است. یعنی نیم‌تن از حد عالی «سل» تجاوز کرده است. اگر ویولنیست بخواهد صدای تیز سازش از بین برود، لازم است که صفحه زیرین را آن قدر نازک گرداند تا آکورد آن به «سل» برسد، زیرا در این هنگام بهره خوبی خواهد گرفت. اما اگر ویولنیست، دوست‌دار صدای آرام و عمیق باشد، لازم است باز هم توانالینت کلی صفحه زیرین را پایین آورد. گاهی در این زمان نیاز به پایین آوردن توانالینت صفحه زیرین هم می‌شود. نمونه دیگر: سازنده‌ای سفارش یک ساز را از نوازنده‌ای می‌پذیرد ولی نوازنده بیشتر از همه چیز، دوست‌دار صدای آرام و ملایم و عمیق و گرم و پرهیجان ساز است، همچون ویولن موسیقی مجلسی؛ در این هنگام سازنده برای آنکه خواست نوازنده را بخوبی انجام دهد و او را شادمان سازد، بایستی توانالینت صفحه زیرین را در «می» یا بین «می و فا» درست گرداند (وابسته به جنس و کیفیت چوبی است که در اختیار دارد). با این همه، صفحه زیرین نمی‌تواند صدای کامل و رسای ویولن را ایجاد کند، چنانچه اگر صفحه زیرین ساز دارای آکورد «فا» باشد در این هنگام اگر:

۱- صفحه زیرین هم‌آهنگ با آکورد صفحه زیرین باشد، صدای ساز یکنواخت خواهد شد.

۲- صفحه زیرین دارای آکورد بالاتر باشد، مانند «فادیز»، صدای ساز دارای درخشندگی و صافی بیشتری خواهد بود.

۳- صفحه زیرین دارای آکورد پایین‌تر باشد، مانند «می»، «می»، «می»، صدای ساز آرام‌تر و نرم‌تر

خواهد بود.

پس می‌توان برای درخشندگی و تیز و زیر کردن صدا به صفحه زیرین آکورد «سل» بخشید و برای نرم کردن آن آکورد صفحه زیری را یک یا نیم تن پایین‌تر آورد. همچنین می‌توان برای ملایم و آرام و عمیق کردن صدا آکورد صفحه زیرین را «می» کرد و برای تند و تیز کردن آن، آکورد صفحه زیرین را بالا برد، مانند «فادیز». اینک که یک سری تونالیت‌ها برای صفحه زیرین و زیرین در اختیار سازنده است، لازم است سازنده از ذوق خود بهره گیرد و بین این همه تونالیت‌های گوناگون، آن را که هماهنگی بیشتری و بهتری با چوب مورد نیاز دارد، برگزیند. اما وجود یک سری تونالیت‌ها نمی‌تواند به طور طبیعی صدای رسای ویولن را بسازد، زیرا صدای ساز به بخشهای زیرین نیز وابسته است:

۱- اندازه کلفتی صفحه زیرین و زیرین.

۲- خط میانی سقف صفحه.

۳- درجه تمایل دسته.

۴- خرک، پل و پل خرک.

۵- رنگ و روغن.

ساختن ساز یک هنر بسیار پیچیده است و هنگامی می‌توان بهره شایانی از ساخت یک ویولن به دست آورد که سازنده بسیاری از چیستانهای این رشته را بخوبی بگشاید، سپس آنها را با هماهنگی در وجود ساز بگذارد. هر سازنده در فن خود تئوری ویژه‌ای دارد که از روی آن کلفتی و میزان مورد نیاز را به دست می‌آورد. از زمان گاسپار و برتولتی (۱۵۵۱ میلادی) تاکنون سازندگان مسائل بی‌شماری را گشوده‌اند، بدون آنکه بتوانند به یک هماهنگی نهایی برسند. برخی دوست دارند که کلفتی صفحه زیرین در همه جا یکسان باشد. این گروه در هنگام ساخت صفحه طوری چوب را به کار می‌برند که آن خطوطی که نمودار سن چوب و باریک و نزدیک یکدیگر است، در میان صفحه و زیر خرک نهاده شود و آن خطوطی که پهن و گشاد است، در کناره‌ها قرار

گیرد. هر چند چنین صفحه‌ای دارای یک کلفتی می‌باشد اما چون دارای رگه و خطوط یکسان نمی‌باشد بدین سبب در سختی یکسان نخواهد بود و تونالیت‌های گوناگون خواهد داشت. صفحه زیرین ویولن که دارای کلفتی یکسان باشد، مانند صفحه گیتار، این شایستگی را دارد که به ویولن یک صدای گسترده و همسرشت و پرنبر و داده شود. وجود یک صفحه زیرین که دارای کلفتی لازم باشد، می‌تواند به این صدا درخشش بیشتری بدهد و با افزودن نوسانها و صداهای آرمونیک خود، صدای ساز را آراسته‌تر و پیراسته‌تر گرداند. سازندگان دیگری هستند که در یکسان بودن کلفتی صفحه زیرین، چندان اندیشه‌ای ندارند و در ساخت صفحه، زیر خرک را کلفت می‌سازند، و هر چه به کناره‌ها نزدیک می‌شود، از کلفتی صفحه می‌کاهند. همچنین گروه دیگری زیر خرک را نازک و ظریف می‌سازند و هر چه به کناره‌ها نزدیک می‌شود، بر کلفتی آن می‌افزایند. روشهایی که سازندگان در ساخت صفحه به کار می‌برند آن قدر گوناگونند که نمی‌توان از همه آنها سخن گفت. یکی از سازندگان، پس از گشایش کارگاه استرادیواریوس و اندازه گیریهای گوناگون درباره کلفتی صفحه ویولن چنین بهره گرفته است، که کلفت‌ترین مکان صفحه زیر خرک نمی‌باشد، بلکه اندکی پایین‌تر از آن بین خرک و پایه (TASSEAU) صفحه می‌باشد. شاید روزی برسد که این تجربه‌ها سبب گشایش استرادیواریوسی دیگر بشود. در کلفتی صفحه زیرین و زیرین ویولن رموزی نهفته نیست و تنها وابسته به تونالیت و کیفیت چوبی است که به کار ساخت می‌رود. پژوهشهایی که درباره ویولنهای سازندگان پیشین شده است، نشان می‌دهد هر جا سازنده در چوبهای ساخت ویولن تونالیت بالا و عالی دیده است، صفحه زیرین و زیرین را نازکتر و ظریفتر کرده است تا به این روش، نوسانها ساز را بیشتر گرداند. استرادیواریوس بدون آن که در تردید باشد، صفحه ویولن را نازک و بیشتر بین «۲-

برداشته شود، ساز صدای عمیق خود را بازمی‌یابد، زیرا با برداشتن جویهای زیادی از تفاوت بی‌اندازه کلفتیهای صفحه زیرین کاسته می‌گردد و صفحه با یک جهش گسترده و یکسان به نوسان طبیعی خود آغاز می‌کند.

هنر گاههای فرانسه در رشته ساختن ساز، پژوهشهایی پرارزش درباره اندازه و میزان کلفتی صفحه کرده‌اند، اما نمی‌توانند مانند ایتالیاییها و آلمانیها، جویهای پرارزشی که دارای صدایی باشکوه است، پیوسته در اختیار خود داشته باشند. در هنر ویولن سازی، هرگز کلفتیهای ثابت و پابرجایی برای ساخت صفحه ویولن وجود ندارد. ممکن است وجود کلفتی و اندازه‌های ثابت، در یک کارخانه اتومبیل سازی باشد که در ساخت خود از فولادهای یک جنس و قالبگیری شده بهره می‌برند و همه آنها در قابلیت انحنا یکسان می‌باشند. هر ویولن، آفرینش فردی سازنده است. گاهی برای آنکه در کیفیت چوب دگرگونی داده شود، یا برای بهتر گرداندن خمیدگی صفحه و نزدیک کردن شکافهای روی صفحه زیرین، سازنده مجبور می‌گردد تمام پی‌ریزها و طرحهای گذشته را که انجام شده است، به طرز دیگری دگرگون سازد، تا بتواند آنها را بهبود بخشد. از هزاران ویولنی که ساخته سازندگان بزرگ ایتالیایی بوده است، پس از جدا کردن بخشهایی، هرگز نتوانستند به یک سیستم پابرجا و ثابتی درباره کلفتی صفحه زیرین دست یابند. برعکس، چنین بهره گرفته‌اند ویولنهایی که از دست یک سازنده هم بیرون آمده‌اند، در کلفتی با یکدیگر برابر نبوده‌اند، زیرا توانالیه چوب است که درجه کلفتی صفحه زیرین و زیرین را به وجود می‌آورد و اگر توانالیه پایین و بم باشد کلفتی دو صفحه زیاد خواهد بود. به طور طبیعی کلفتی دو صفحه دارای اندازه «ماکزیم» (MAXIMA) و «مینیم» (MINIMA) می‌باشد که نباید از این دو حد تجاوز نماید.

صنوبر ۴/۵ میلیمتر «ماکزیم» (زیر خرک)

۲/۵ میلیمتر برمی‌گرفته است، بویژه هنگامی که اطمینان داشته صفحه زیرین با داشتن چنین کلفتی، دارای توانالیه بلند و عالی است. با این همه، زمانی که سازندگان در اختیار خود جویهای صنوبری داشته باشند که دارای توانالیه بم و پایین باشد، ناچارند کلفتی را بین «۳/۵ تا ۴» میلیمتر برگزینند؛ اما چون صفحه‌ای که دارای چهار میلیمتر کلفتی باشد، خشن و سخت است، بهتر است برای اینکه به آن قابلیت انحنا بخشیده شود، تنها زیر خرک را چهار میلیمتر برگزینند و هرچه به کناره‌ها نزدیک می‌شود، از کلفتی آن بکاهند. بدین روش دو سیستم گوناگون به دست خواهد آمد:

۱- صفحه زیرین بدون بُد کلفتی یکنواخت. صفحه زیرین بُددار کلفت‌ترین مکان آن زیر خرک.

۲- صفحه زیرین و زیرین هردو بُددار و کلفت.

به همین خاطر است که در فن ساختن، سازندگان باستانی ایتالیا هرکجا توانالیه چوب بلند و عالی بوده است، صفحه زیرین را ظریف و نازک با کلفتی یکنواخت (تا اندازه‌ای یکنواخت) درست کرده‌اند و هرکجا توانالیه چوب پایین و بم بوده است، صفحه را کلفت و بُددار ساخته‌اند. سازندگان «تیرولین» صفحه زیرین و زیرین را بُددار می‌ساخته‌اند و تفاوت بین کلفتی زیر خرک و کناره‌های صفحه را گاهی از اندازه طبیعی بیشتر می‌کرده‌اند؛ اساس کلی اندیشه تیرولین‌ها و همچنین بیشتر آلمانیها بر این است که باید کلفتی کامل را در امتداد میانی (COLONNE-VERTEBRALE) صفحه زیرین که از زیر خرک به طرف دو پایه (TASSEAU) می‌گذرد، نهاد و هرچه از «میانی» به کناره‌های صفحه نزدیک‌تر می‌شود، از کلفتی کاسته گردد.

در هنگامی که چوب هم دارای توانالیه بلند و عالی و همچنین رگه‌های فشرده و نزدیک به هم می‌باشد، سازنده با بکار بردن روش بالا، صدای سازش تیز و زیر و صاف، و به صدای فلوت نزدیک می‌گردد. در این گروه سازها اگر جویهای بیهوده و زیادی صفحه

برخی چوبهای صنوبر نرم با رگه‌های پهن دارای صفحات کیفیاتی هستند، که بایستی برای صفحه زیرین ویولن کلفتی آن در زیر خرک کمتر از چهار میلیمتر نباشد، تا بتوان بدین وسیله تونالیت به صفحه را در «می» نگاه داشت، بدین سبب باید صفحه را چندان نازک و ظریف نکرد و برعکس صفحه‌ای که از چوب سخت صنوبر یا از چوبی که دارای تونالیت بالاست ساخته می‌شود، با داشتن کلفتی دو میلیمتر می‌تواند تونالیت خود را در «می» و حتی تونالیت بالاتری حفظ کند. برگزیدن ترکیب تونالیت‌های صفحه زیرین و زیرین، وابسته به ذوق هنری سازنده و خواست نوازنده‌ای است که سفارش او را می‌پذیرد، چنان که برای به دست آوردن یک ویولن «ژاز» که دارای صدایی پر نیرو و درخشان باشد، باید تونالیت ساز را نزدیک به ماکزیم (سل) قرار داد، اما در ساخت ویولنهایی که برای تکنوازی آماده می‌گردد، ترکیب تونالیت بی‌شمار و بیش از هر چیز وابسته به کیفیت چوب است. از زمان «آکورداز» صفحه زیرین در هنگام ظریف و نازک کردن جز تونالیت کلی آرمونیکهای عالی و بالا و پست و پایین در آن نمودار می‌شود. باید در نظر داشت صفحه زیرینی که دارای آرمونیک پایین باشد، ژرفی و عمق صدای آن بیش از صفحه‌ای خواهد بود که دارای آرمونیک عالی و بالاست؛ هر چند این صفحه صدایش نزدیک گوش بسیار قوی خواهد بود، با این همه، چندان مایه و استعداد خوبی نخواهد داشت؛ چون با انگشت به صفحه زیرین زیر خرک بزنیم پی خواهیم برد که تونالیت کلی در «فادیز» (FA DIEZ) است و هر چه صفحه را نازکتر گردانیم، خواهیم دید تونالیت کلی در «فادیز» می‌ماند ولی آرمونیکهای آن آهسته ناپدید می‌شود و آرمونیکهای (LNFERIEUR) نمودار می‌گردد. صفحه‌ای که دارای آرمونیکهای پایین و پست باشد، صدایش پیوسته پر عمق، و مایه و استعدادش خوب خواهد بود. بیشتر روسازیهای که از روی ویولنهای استادان بزرگ می‌کنند، روسازی

صنوبر ۲ میلیمتر «مینیم» (کناره‌ها)

افرا ۵ میلیمتر «ماکزیم» (زیر خرک)

افرا ۳/۸ میلیمتر «مینیم» (زیر خرک)

افرا ۲ میلیمتر «مینیم» (کناره‌ها)

بیش از این در مورد کلفتی سخن نمی‌گوییم زیرا با آنچه در هنگام ساخت به دست آمده، ثابت شده است که صفحه زیرین اگر از چوب صنوبر، حتی سخت‌ترین چوب هم باشد، در صورتی که کلفتی آن کمتر از دو میلیمتر باشد خیلی زود نرم و تا شدنی خواهد گردید و ممکن است سبب دگرگون کردن سقف (VOUTE) صفحه گردد. صدایش پوک و توخالی و بدون دامن خواهد گردید و نت‌های گام متجانس و همسرتخت نخواهد شد. از چند یادداشت فیزیسین فرانسوی در آکوستیک فرآورده‌های پرارزشی به دست آمده است. درباره ساخت سازهای زهی این طور می‌گوید: کلفتی صفحه ویولن بایستی از روی کیفیت چوب به دست آید و مشخص گردد. اما خیلی دقیقتر بود اگر گفته می‌شد «کلفتی صفحه بایستی به وسیله ارتفاع تونالیت مشخص گردد». خوب است بررسی حساستری درباره این پرسش پرارزش بشود. نخست بهتر است حدود زیر را که در صفحات پیش بدان اشارت شده در نظر بگیریم:

۱- کلفتی صفحه زیرین نبایستی از «۴/۵» میلیمتر بیشتر، یا از «۲» میلیمتر کمتر باشد.

۲- تونالیت صفحه زیرین (بابل چسبیده) نباید از «سل» بالاتر و از «می» پایین‌تر باشد. ممکن است گاهی کیفیت و خواص چوب صنوبر سبب پایین آوردن تونالیت صفحه زیرین (دو # - ر) گردد، اما به طور کلی بهتر است که از نت «می» تجاوز نکند. در هنگامی که صفحه زیرین را نازک و ظریف می‌گردانند باید دقت زیاده‌تری به کار رود که کلفتی آن از اندازه مینیم (۲ میلیمتر) کمتر نگردد تونالیت آن از «می بابل چسبیده» تجاوز نکند، زیرا جز با این روش، صدای ویولن پوک و توخالی خواهد شد.

بیرون ساز است. بدین طرز که تنها از راه چشم آنها را می سازند، نه از راه گوش. شبیه سازی صدای ویولن شبیه سازی روح و جان ساز است و این تنها، هنر سازندگان بزرگ است. چنین هنری نیاز به یک سازنده ای دارد که همراه هنرش موزیسین خوبی باشد و گوشهای حساس هنرمندانه و همچنین درباره صفات چوب، دانش کامل داشته باشد. وجود انبار بزرگی از چوبهای کهن که دارای صفات و توانالیه های گوناگون باشند، نیز برای او مورد نیاز است.

ساوار (SAVART) از کلفتی زیرین می گوید: اگر استادان بزرگ چوبهایی در ساخت ساز به کار می بردند که سازندگان کنونی با آن چوبها از هنر آنها شبیه سازی می کنند، هرگز چنین کلفتیهای یکسانی به صفحه ویولن نمی داد، زیرا در صفات با یکدیگر برابر نمی باشند. شبیه سازی که کورکورانه و نابخردانه، درباره کلفتی چوبهای استادان می گردد، به طور طبیعی هیچ ارزش و شایستگی ندارد، بویژه هنگامی که چوبهایی را برای نمونه ساز به کار می برند که نه تنها از نظر توانالیه و طنین با چوب اصلی برابر نیست، بلکه از نظر کلفتی هم با آن برابر نمی شود. ساوار خیلی روشن بیان کرده است که چه اندازه بهتر می بود اگر به جای این گفته های برانگیزنده و پیچیده ای که به خاطر صفت چوب گفته می شود، درباره توانالیه چوب گفته می شد، زیرا همانگونه که در بخشهای دیگر دیدیم، تنها توانالیه چوب است که کلفتیهای مورد نیاز را ثابت و پابرجا می سازد مکان "FF"، خرک و دسته: روی یک صفحه زیرین ویولن که به طور طبیعی سی و پنج سانتیمتر درازا دارد، نقطه مرکز نوسان بر روی خط مرکزی پیوندگاه صفحه وجود دارد، که اگر از خط زیر سیم گیر اندازه گیری شود، در ارتفاع شانزده سانتیمتری خواهد بود؛ این نقطه را "ff" نمودار می سازد؛ چنان که اگر دو "ff" را برش دهیم بایستی دو شکاف درونی آنها بر روی خط فرضی

نهاده شود که آن از نقطه مرکزی نوسان بگذرد. این نقطه مرکزی نوسان همچنین نمودار مکان خرک هم می باشد، بدین طرز که پایه های خرک بایستی بر روی خط راست فرضی باشد که از دو شکاف "ff" بگذرد و نقطه مرکزی نوسان، درست در زیر خرک و میان خطی که کف دو پایه خرک را به هم پیوند می دهد، قرار گیرد. هر چند دستور کلی بر روش بالا نهاده شده است، با این همه، در ساخت صفحه های زیرینی دیده می شود که خط فرضی دو شکاف درونی "ff" از نقطه مرکزی نوسان گذر نمی کند.

دسته ویولن در درون فضای خالی پایه بالایی صفحه ویولن قرار دارد. در شیب کف دسته خمیدگی و تمایل لازم به دست داده می شود، که آن را درجه خمیدگی دسته می نامند. این درجه برای هر ویولن کاملاً فردی است. اگر ویولن از روی جنس چوب، کلفتی و توانالیه آن نیاز به خرک بلند داشته باشد باید تمایل و خمیدگی دسته را بزرگ و زیاد کرد و چنانچه نهاد ویولن به خرک کوتاه نیازمند باشد، لازم است تمایل دسته را کوچک و کم کرد، با افزودن بلندی خرک.

۱- فشار را افزودن خواهیم کرد و این فشار با سیمها بر روی صفحه زیرین اثر خواهد گذاشت.

۲- بر اندازه نوسان بین سیمها و صفحه زیرین خواهیم افزود.

۳- سیمها را از صفحه زیرین دور خواهیم کرد.

هریک از این سه کار، بر چگونگی صدای ویولن اثر خواهد بخشید. آن قدر تأثیر درجه خمیدگی دسته بر روی صدای ویولن بر ارزش است که سازنده پیش از آن که اندازه خمیدگی دسته را نمودار سازد، نیازمند به بررسی شایانی درباره کلفتی، ایستادگی توانالیه صفحه زیرین است. بدین روش که اگر کلفتی صفحه کم، و توانالیه آن پایین و بم باشد، بایستی به دسته یک خمیدگی میانه بخشید تا با این روش بتوان یک خرک کوتاه به کار برد، زیرا خرک بلند سبب

افزودن فشار می‌گردد، و چون خرک بلند نیازمند به مقدار بیشتری جوب است، بدین لحاظ ممکن است به ساز، صدایی پوک بخشد. تمایل زیاد دسته که امروز در بیشتر سازندگان رسم شده است، سبب افزودن صدای ویولن تازه و نو می‌گردد و می‌تواند زنده‌گی صدا را که در اثر توانالیه‌های بلند و بالا و کلفتی‌های زیاد نمودار می‌شود، از بین ببرد. با این همه خمیدگی بیش از اندازه دسته، صدای ساز را پوک و عادی خواهد کرد. می‌توان روشی را که در خمیدگی دسته به کار می‌برند، شبیه به میزان کردن یک عدسی سینما دانست، بدین طرز که اگر عدسی دستگاه کم یا زیاد نزدیک به صفحه باشد، بر روی صفحه سینما لبه و کناره‌های پیکره، تیره و ناپیدا خواهند بود. ولی اگر عدسی بر روی کانون گذارده شود، کناره‌های پیکره بخوبی روشن و نمایان دیده خواهند شد. خمیدگی دسته ویولن هم تا اندازه‌ای برای خود کانونی دارد. اگر دو ویولن داشته باشیم که در جنس جوب و کلفتی صفحه زیرین، یکسان، ولی کلفتی‌های صفحه زیرین آنها نابرابر باشند، به طوری که کلفتی متوسط ویولن اولی ۳/۵ میلی‌متر و دومی ۲/۵ میلی‌متر باشد، صفحه زیرین ویولن اولی برای آنکه نوسان طبیعی داشته باشد، نیازمند به فشار بیشتری می‌باشد و بدین خاطر نیاز به یک خرک بلند خواهد داشت (خمیدگی بسیار بزرگ دسته) و صفحه زیرین ویولن دومی که نازکتر و ظریفتر است، چون با کوچکترین فشار به نوسان درمی‌آید، بدین سبب نیاز به یک خرک کوتاه خواهد داشت (خمیدگی بسیار میانه). اینک اگر خرک ویولن اولی را بر روی ویولن دومی بگذارید، پی خواهید برد که صدای آن پوک و توخالی خواهد شد. برای سازهای کهن که نسبت به سازهای نو بیشتر حساسیت دارند چیستان درجه خمیدگی دسته، بسیار برارزش است، چنان که برای سازهای پربها، آزمایشهایی چند با خرکهای گوناگون انجام خواهند داد، سپس از روی آزمایشها و نیاز دستگاه،

درجه خمیدگی دسته را درست خواهند کرد، نباید از یاد برد که همچنین درجه فشار سیمهای ویولنهای باستانی را از روی دیاپازون اندازه می‌گرفتند و درجه این فشار بسیار کم بوده است، همان گونه که برای سیمهای زهی و غیر فولادی بسیار کم است. بدین خاطر است که کمتر ویولن باستانی وجود دارد که ساختمانش نیاز به یک خرک بلند داشته، و برای این کار خمیدگی دسته‌اش بیش از طبیعی باشد. یک خرک تازه و نو ممکن است به طور محسوس در صدای ویولن اثر بخشد، چنان که اگر ویولن دارای خرکی باشد که هیچ هماهنگی با ساختمان آن نداشته باشد، از نظر صدا چندان بهره‌ای نخواهد داشت. سازندگان باستانی، خرکهای ساز را خود می‌ساختند، ولی امروز خرکهایی می‌سازند که عالی‌اند و برای ساخت آنها از جوبهای کهن بهره می‌برند و آن خرکها در تمام دنیا به نامهای "AUBERT"، "TOURTE" و "BAUSCH" به فروش می‌رسند و در ساخت آنها، جوبهایی را که دارای دوام و سختی گوناگون‌اند، به کار می‌برند و آنها را کلفت می‌سازند تا بتوان برای هر ساز از آن بهره‌برد و در هنگام نیاز آنها را نازک و ظریف گرداند. سازنده نیازمند است که در اختیار خود خرکهای گوناگونی داشته باشد تا بتواند برای هر ویولن، خرکی را که بیشتر هماهنگی با ساز دارد، برگزیند. هرچه خرک سالخورده‌تر شود ارزش صدای آن افزونتر خواهد شد. هنگامی که خرک نیازمند به نیروی کشش و نرمی بیشتر و همچنین جوب کمتر باشد، می‌توان دو بریدگی راست و چپ خرک را بیشتر و بزرگتر گرداند. این کار را سازنده بایستی با آزمایشهای گوناگونی انجام دهد که با خرکهای نابرابر از نظر کلفتی و نیروی کشش همراه باشد تا بتواند آن خرکی را برگزیند که با ساز، هماهنگی بیشتر داشته باشد؛ زیرا هر ویولن برای خود نیازمندیهای ویژه‌ای دارد. اگر سازنده با حساسیت و شکیبایی به چیستان خرک ایمان داشته باشد می‌داند که خرک به طور

بدین خاطر که بخش زیاد از جذب و سحر صدای ساز از بین می‌رفت.

فاصله بین سیمهای بر روی خرک، سیزده میلیمتر است، اما تکنیک نوین برای آسان کردن در نواختن (فاصله پنج نت پیاپی در موسیقی) نت‌های دوگانه و آکوردها کمی از این فاصله کاسته است و آن را به دوازده میلیمتر شایسته و منطقی دانسته‌اند. کتابی که سخن از فن ساز می‌گوید، گاهی بلندی لازم را برای یک خرک نمودار می‌سازد، در یک نوشته که سخنانی آموزنده درباره ساختن ساز وجود دارد، می‌توان این نکته کوچک را پیدا کرد که بهترین اندازه بلندی خرک برای ویولن سی و دو میلیمتر است؛ چون با این اندازه می‌توان پرمایه‌ترین صدا را به دست آورد. می‌بینیم که این گفته تا چه اندازه نارساست. به خاطر آنکه در این کتاب دیدیم که بلندی خرک وابسته به خمیدگی دسته ساز می‌باشد و درجه خمیدگی نیز وابسته به ایستادگی صفحه زیرین و کلفتی و توانایی آن و مانند اینهاست. ممکن است بتوان برای بلندی خرک بزرگترین و کوچکترین، اندازه را نشان داد، اما هرگز نمی‌توان بهترین بلندی ثابت را بیان کرد، زیرا در دنیا نمی‌توان دو ویولن یافت که در جنس خوب، ایستادگی صدا و مانند اینها، یکسان باشند؛ چنان که اگر خرکی برای یک ویولن خوب و شایسته باشد، وابسته بر این نیست که حتماً برای ویولن دیگر نیز خوب و شایسته باشد. اگر صدای ویولن تیز باشد، می‌توان با نهادن خرکی خیلی کلفت و سنگین، صدای آن را آرام کرد؛ زیرا با این روش صدای ساز اندکی گرفته و خفه خواهد شد. اگر صدای ویولن درخشندگی نداشته و گرفته باشد، بایستی خرک را نازک و ظریف کرد و گاهی دوبریدگی چپ و راست خرک را بزرگتر گردانید. می‌توان گفت که ویولنهای باستانی به خرکهای ظریف و نازک با جویهای محکم نیاز بیشتری خواهند داشت، زیرا این گونه خرکها به صدای نرم و ملایم ساز، درخشندگی بیشتری

محسوس می‌تواند صدای ساز را افزون و درخشان گرداند. به طور طبیعی، زمانی که به یک سازنده، ویولنی داده می‌شود که خرک آن را نو گرداند، سازنده تنها در این اندیشه است که خرکی به جای آن نهد که خمیدگی و بلندیش اندازه باشد و پایه آن بخوبی بر روی صفحه بجسبد. آیا می‌توان گفت در چنین هنگام، کار سازنده همین است و بس؟ این کار وابسته به ویولن است. اگر ویولن از آنهایی باشد که در کارخانه ساخته می‌شود، می‌توان گفت آری، کار سازنده همین است و بس. ولی اگر سخن از ویولنی باستانی و گرانه باشد، باید گفت نه؛ زیرا هرچه ساز سالخورده‌تر و حساستر باشد، بیشتر در برابر نوشدن خرک از خود حساسیت نشان می‌دهد.

اینک از یک پیشامد بهره‌برداری که سازنده‌ای به نام "DUORAR" ویولن در پراگ برای نویسنده گفته است، سخن می‌گوییم: خرک ویولن در اثر کاربرد زیاد خیلی کوتاه شده بود و نیاز بر این بود که به جایش خرکی بلند نهاده شود. با اینکه می‌دانستند باید خرکی را از روی سازهای باستانی بردارند که سالها با حساسیت کار کرده است، و با آن که سازنده چهار خرک با جنس خوب بسیار خوب و کهن بر روی آن نهاد، با این همه، ویولن، یکایک آنها را پس زد. هرچند صدای ساز خوب شنیده می‌شد، نمودار بود که چیزی از آن کاسته شده است. این چیز، صدای آرام و جاننداری بود، که خرک پیشین می‌توانست در صدای ساز نمودار سازد. به خاطر آن که سازنده می‌دانست با نهادن آستر بر کف خرک برای بلند کردن آن، همان بهره‌ای را خواهد داشت که خرکهای نو و تازه دارند، در این اندیشه بود که روی دسته ویولن را بردارد و کمی به آن خمیدگی به سوی صفحه زیرین بخشد، تا بتواند باز همان خرک پیشین را به کار برد. پس از این کار اینگونه بهره برد، که این خرک سبب شد که از زیان زیادی که در فروش این ساز بود جلوگیری نماید زیرا در صورت نهادن خرک نو ارزش آن کاسته می‌شد، آن هم

که امروزه زیاد به کار برده می‌شوند، با داشتن کشش دو برابر، نیازمند به یک پل بلند و نیرومندند. این پل بآسانی می‌تواند فشار دو برابر سیمهای فولادی را بپذیرد، همچنین توانالیه کلی صفحه زیرین را بالا برد و ایستادگی بیشتری به آن بخشد. با پلی که همچون فتری می‌باشد می‌توان با دوروش گوناگون، کشش شایست را به صفحه زیرین بخشید:

۱- پل نچسبیده: این پل تنها در امتداد درازای شکافهای "ff" به سطح درونی صفحه زیرین می‌چسبد. سپس از آنجا نسبت به صفحه فاصله گرفته اندازه این فاصله در انتهای پل به $1/5$ تا ۲ میلیمتر می‌رسد. ولی اگر صفحه زیرین نیاز به فنر نیرومندتری داشته باشد، می‌توان فاصله دو انتهای پل را نسبت به صفحه به $3/5$ میلیمتر رسانید.

۲- پلی که در $2/3$ درازای خود به سطح درونی صفحه زیرین می‌چسبد و سپس از دو سوی خط چسبندگی پل از صفحه زیرین فاصله می‌گیرد و اندازه این فاصله در انتهای پل به $1/5$ تا ۲ میلیمتر می‌رسد، و اگر نیاز باشد، بیشتر خواهد گردید. می‌توان بدون آنکه فاصله دو انتهای پل را بیشتر از اندازه بالا کرد، بر نیرومندی فنر و پل افزون ساخت، بدین طرز که پل را از تکه چوب صنوبری به دست آورد که سختی و محکمی آن بیشتر از اندازه میانه باشد. تنها با آزمایشهای چندساله ممکن است سازنده پی به وجود نیروی کشش لازم برای یک صفحه برد. بررسی کلفتیها و همچنین توانالیه صفحه زیرین، می‌تواند بهترین رهبری باشد که سازنده را در گشایش چیستان پل راهنمایی کند. ممکن است پل نیمه ساخته را نخست به صفحه زیرین چسبانید. در آب و هوای خشک برای آنکه سریشم کاملاً خشک گردد، ۴ تا ۶ ساعت بس است. سپس بخشهای زیادی را کند و کلفتی و بلندی مورد نیاز را به پل بخشید. از زمان ساخت پل باید بررسی کرد که بلندی پل بر روی درازای "ff" یکسان باشد. اگر توانالیه صفحه زیرین پس از ساخت پل خیلی

می‌بخشد. از هنگام آکورداز خرک ویولن میل دارد که به جلو خم گردد. برای آن که آن را پابرجا سازند، به سطح پیشانی خرک، اندکی خمیدگی به سوی عقب می‌دهند. اگر نوازنده ویولن نگاهداری از خرک کند و هر بار که خرک بخواهد به سوی گریف خم گردد، آن را راست گرداند، ممکن است سالیان دراز خرک زیست کند.

به روی یک صفحه طبیعی ویولن که -۳۵ سانتیمتر درازا دارد، اندازه‌های زیرین نیز باید به کار بسته شوند:

از زیر سیم گیر تا خرک «۱۶» سانتیمتر
درازای سیم بدون نوسان « $32=16 \times 2$ » سانتیمتر.
از زیر سیم گیر تا شیطانک « $48=16 \times 3$ » سانتیمتر.
چنان که صفحه زیرین بزرگتر یا کوچکتر از -۳۵/ سانتیمتر باشد، اندازه‌ها دیگرگون خواهند شد. هنگامی که صفحه زیرین ویولن، -۳۵/ سانتیمتر درازا داشته باشد، ولی فاصله بین شیطانک و خط زیر سیم گیر بیشتر یا کمتر از ۴۸ سانتیمتر باشد، باید ویولن را به سازنده سپرد تا جای شیطانک را درست گرداند، یا درازای دسته را طبیعی سازد.

پل آرمونی:

پل آرمونی برای هماهنگ کردن کشش سیمهای «ر» و «سل» بر روی صفحه زیرین به کار می‌رود. دستورهای کلی برای نمودار ساختن کلفتی، بلندی و درجه کشش که باید به پل بخشیده شود، وجود ندارد، زیرا کلفتی صفحه زیرین توانالیه آن است که می‌تواند اندازه‌های شایست را به سازنده بیاموزد. اگر صفحه زیرین ظریف و نازک است و توانایی کافی برای پذیرش کشش سیمها بر روی خود ندارد، باید یک پل نو خیلی بلند و خیلی سنگین به کار برد، تا با هماهنگی جای کمبود چوب صفحه زیرین نازک را بگیرد. با یک پل سنگین و درشت توانالیه صفحه زیرین نازک بالا می‌رود و صدای چهار سیم بویژه «ر» و «سل» نیرومند و درخشان می‌گردد. پل از زیر کف پایه چسب خرک می‌گذرد. سیمهای فولادی

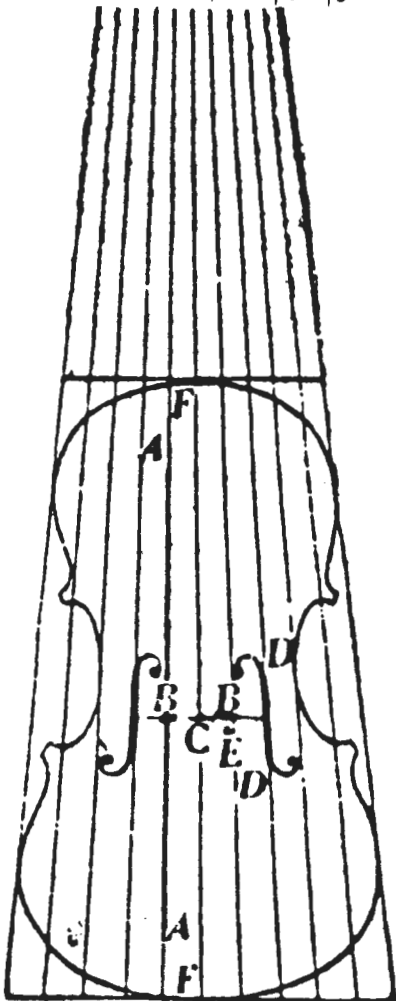
بالاست، و دوست دار این توانالیه نمی باشند، می توان با ظریف و نازک کردن صفحه زیرین و کاستن مقدار چوب پل، با یکی از این دو روش از توانالیه صفحه کاست؛ زیرا گاهی صفحه زیرین نمی تواند نازک و ظریف گردد. هنگامی که ساز، سالخورده و پیر می شود، سینه صفحه ویولن، زیر کف خرک گود می گردد، همان سویی که پل به خاطر ظرافت و سبکی خود نتوانسته است فشار سیمها را بر روی صفحه خود بپذیرد. این ناهماهنگی شکل را که در سینه ویولن نمودار شده است، می توان با پل گذاری نو و افزودن فنری پرهیز و برطرف کرد.

پل ویولن:

سازندگان می دانند که اسباب ساده و پرازشی وجود دارند که سالها از پیدایش آنها می گذرد و می توان با آنها صفات خوب و عیبهای ویولن را آشکار کرد این همان پل (L'AME) ویولن است و ساقه کوچک چوبی است که سبب بخشیدن کشش مورد نیاز به صفحه زیرین و زیرین ویولن می شود و صدای آنها را پابرجا و هماهنگ نگه می دارد. یک آزمایش به ما نشان خواهد داد که نهادن کلمه روح ویولن برای اسباب کوچک، بالاتر از طبیعی و نادرست نیست، بلکه این کلمه، شایسته و بجاست. اینک اگر برای آزمایش، یک ویولن آموزشی از ویولنهایی که به طور سری درست می گردد و ارزان در دسترس نهاده می شود و همچنین یک ویولن استرادیواریوس را که نمونه شاهکار ساختن ساز است، برگزینیم، پل این دو ساز را جدا سازیم، سپس تکه موزیکی بر روی هر کدام بترتیب بنوازیم خواهیم دید که صدای هر دو، گرفته و بدون زنگ خواهد بود. آن گاه اگر پل این دو ساز را به آنها برگردانیم، پس از نهادن این ساقه شگفت انگیز، قطعه موزیک را دوباره بر روی هر کدام بنوازیم، خواهیم دید که این پل پس از آنکه براندام ویولن نهاده شد، کاراکتر ویژه هر کدام را نمودار خواهد کرد، چنان که سازی که نمونه شاهکار سازندگی است، صدایی باشکوه،

نرم، ملایم، ژرف و باهیجان خواهد داشت. گذشته از اینها، حساسیت خود را نمودار خواهد کرد. ساز آموزشی یا کارخانه ای هم، این گونه سیمای طبیعی خویش را نشان خواهد داد. صدای قوی، تیز و بدون مایه و استعداد پل را به طور طبیعی ۲ تا ۳ میلیمتر عقب پایه راست خرک می گذارند. جز در برخی موارد، این پل نبایستی به صفحه زیرین و زیرین کشش زیاد بدهد، بلکه باید آنها را در یک کشش هماهنگ و میانه نگاه دارد. برای این کار باید همیشه در مکان ثابت باشد. ویولنهایی که دارای صفحه زیرین و زیرین نازک و ظریف می باشند، بایستی دارای یک پل درازتر و کلفت تر باشند تا بدین وسیله بتوان به دو صفحه کشش بیشتری داد و آنها را نیرومندتر گردانید. اگر صدای ویولن تیز است، باید پل بسیار نازک به کار برد و آن را کمی بیشتر از پایه خرک دور کرد. پلی که کاملاً در نزدیکی پایه خرک نهاده شود، صدای ساز را تند و تیز خواهد کرد. چنانچه سیمهای «سل ور» صدای ژرف و عمیقی نداشته باشند، می توان برای برطرف کردن این عیب، پل را کمی به «f» نزدیک کرد، تا بدین وسیله از پل آرمونی دورتر شود و سیمها خوش صدا گردند. اما این جابه جایی پل، همیشه بهره های خوب نخواهد داشت. چنانچه چهار سیم در یک صدا بایکدیگر همسرشت نباشند، می توان با کمی نزدیک کردن پل به سوی پل آرمونی آنها را هماهنگ کرد. ویولنهایی که دارای سقف برجسته باشند، به طور طبیعی دارای صفحه زیرین و زیرین خیلی نازک و ظریف هستند و نیاز به پلی دارند که دارای کشش زیاد باشد (پل خیلی درازتر از طبیعی) و باید آن را خیلی نزدیک پایه راست خرک قرار داد. پیدا کردن بهترین مکان برای پل نیاز به کار بسیار ظریف و حساسی دارد، زیرا مکان پل وابسته به ساختمان ویولن، کلفتی آن، مکان دوری «ff» جای پل آرمونی و سرانجام شاید وابسته به ذوق هنری سازنده هم می باشد. با پژوهشهایی که ممکن است جای شایسته پل را برای

رطوبت و همچنین عرق دست به کار نمی‌رود، بلکه می‌تواند در کیفیت صدا، اثر سودبخشی داشته باشد. این حقیقتی است که نه تنها در هنر ساختن ساز اثر دارد، بلکه در زیبایی و شفافیت آن نیز مؤثر است. ویولن آموزشی امروز، ویولنی که به طور سری درست می‌گردد، با داشتن رنگ خشک و خشن، دارای صدایی تیز و ریز و زننده و تند می‌باشد، چنان که اگر این رنگ را از آن بردارند و ویولن را سپید گردانند، از این زنگی صدا کاسته خواهد شد و صدا نرم و آرام و ملایم خواهد گردید.



هر ویولن پیدا کرد، مکان طبیعی پل ۲ تا ۳ میلی‌متر عقب پایه راست خرک خواهد بود. دستور پرارزشی درباره پل ویولن وجود دارد، که پس از یک بار که جای شایسته پل نمودار گردید و در آنجا نهاده شد، دیگر اجازه نیست که بر آن دست زده شود. گروهی از نوازندگان ویولن، شوق جنون آمیزی دارند که برای بهتر کردن صدای ساز پل را جابه‌جا سازند و آنقدر آن را از سویی به سوی دیگری می‌برند که ساز را براستی رنج می‌دهند و صدایش از بین می‌رود، و سرانجام نوازنده را وادار می‌دارد که ناگهان ساز را پیش سازنده برد تا با نهادن آستر بر مکانی که نوازنده با آزمایشهای خود بر ساز رنج بخشیده است، بهبودی بخشد. سازهای باستانی در برابر جابه‌جایی پل حساسیت ویژه‌ای دارند. به پلی که سالها در یک مکان لرزش و نوسان داشته است، نباید دست زده شود، زیرا گاهی با جابه‌جایی آن، به جای بهره‌خوب گرفتن بهره ناشایست خواهند گرفت؛ چنان که می‌گویند: به امید دریافت چیز بهتر، آنچه خوب است را نباید از دست داد. برداشتن پل، کار ساده‌ای است ولی دوباره بر جای نخستین نهادن و کاملاً حالت پیشین را به آن دادن، کار بسیار مشکلی است. سازهای نو، چندان حساسیتی در جابه‌جایی پل از خود نشان نمی‌دهند. نباید از یاد برد که با این همه، می‌توان پل را از سویی به سوی دیگری برد، اما با چنین کاری، هماهنگی و خوبی صدای ساز که نخستین بار سازنده با دستان و کار خود در آن نهاده است، از بین خواهد رفت.

"ff": پیوند گاه مرکزی صفحه زیرین "A-A": تمایل پل آرمونی نسبت به پیوند گاه مرکزی صفحه زیرین "BB": مکان خرک.

"C": مرکز نوسان "DD": تمایل دو "ff" نسبت به پیوند گاه مرکزی صفحه زیرین "E": مکان طبیعی پل «پل زیر خرک»

رنگ و روغن:

رنگ و روغن، تنها برای نگاهداری ساز در برابر

اگر بر روی این ویولن سفید و بی‌رنگ، رنگ و روغن ملایم و نرمی کشیده شود صدای ساز در اثر این دگرگونی، خوشنوتر خواهد شد. ایتالیاییها در گذشته رنگ روغن نرم و نیم شفاف به کار می‌بردند که در صدای ساز اثر شادبخش داشته و بدین خاطر «صدای ایتالیایی» یا «صدای زنده و جاندار» را در این فن به وجود آورده است. با این همه نباید پنداشت که تنها به خاطر این رنگ و روغن است که به ساز «صدای زنده و جاندار» بخشیده می‌شود، بلکه صدا وابسته به نوع چوب، شکل سقف و همچنین کلفتی صفحه زیرین و زیرین ویولن است. تنها حقیقت این است که برای ایجاد صدای مزبور در ویولن، رنگ و روغن بیش از همه ارزش دارد، چنان که یک ویولن سپید هنگامی که بر روی آن رنگ و روغن کشیده شود، صدایش دگرگون می‌شود. اگر این رنگ و روغن، نرم و آرام باشد، صدای ساز گرم و با هیجان و خوشنوا، و اگر خشک و خشن باشد، طنین ساز، تیز و زیر و خیلی سرد و بی‌هیجان خواهد گردید. پس از پایان ساخت ویولن هنگامی که هنوز رنگ و روغنی نشده است، آن را برای نخستین آزمایش آماده می‌کنند؛ چنان که پس از این آزمایش، نیازی به جدا کردن ویولن نشد و دیگر نخواستند در کلفتی صفحه‌های آن دگرگونی بخشند، در اندیشه برگزیدن رنگ و روغن ساز برمی‌آیند و چگونگی پوشش بر اندام ویولن را انتخاب می‌کنند. این خواست و اندیشه، وابسته به منظره بیرونی و همچنین کیفیت طنین ساز است که سازنده برای آن در نظر گرفته است. برای منظره بیرونی، از روی ذوق و پسند رنگ و روغنی به کار می‌برند که برای چشم خوشایند و زیباست. ولی کار مشکل برگزیدن رنگ و روغن است که بتواند در بهبود طنین ساز، اثر داشته باشد و صدای ویولن سپید و بی‌رنگ را خوش‌آهنگ‌تر گرداند. اگر در هنگام آزمایش نخستین که ویولن سپید و بی‌رنگ است، صدای آن نپرومند و صاف و صاحب آن که سفارش او پذیرفته

شده است، ویولنیست جاز باشد، بدون شک نیاز به سازی خواهد داشت که صدای آن نیرومند و تیز و تند باشد، زیرا لازم است که صدای ویولن او با صدای دوزخی دیگر سازهای گروه جاز هماهنگی داشته باشد. پیداست که در این زمان باید همان صدای صاف و پرنیروی ویولن سپید و بی‌رنگ را نگاه داشت. برای این کار نباید رنگ و روغنی برگزید که سبب آرام و نرم شدن صدا گردد. بدین خاطر بایستی رنگ و روغنی که مایه نخستین آن پخته و جامد شونده است، با رنگ الکلی که مایه آن صمغ لاکمی آمیخته با چند صمغ دیگر باشد، به کار برد. برخی روغنهای آبیگونی پس از گرفتن اکسیژن، خشک و جامد می‌شوند، مانند روغن برزک. این روغن‌ها جامد شونده نام دارند. چنانچه خواهند ویولن، دوستدار سازی باشد که صدای آن بسیار خوشنوا و گرم و پر هیجان به گوش رسد، در این هنگام سازنده نیاز به یک رنگ و روغن آرام و نرم خواهد داشت. این رنگ از صمغهای نرم و بیش از همه (SANDARAPUE) (صمغی که از درخت سندروس) که در الجزیره وجود دارد و بلندی آن ۱۵ متر است و گاهی به ۵۰ متر هم می‌رسد و پیوسته سبزگون است، به دست می‌آید تشکیل خواهد شد، یا ورنی دیگری که مایه آن روغن کتان خام است.

در دفترچه‌های کوچکی که در رشته ساختن ساز چاپ می‌شوند، اندازه و روش به کار بردن رنگ و روغن اسانس دار، اکلیکی یا آمیخته را می‌نویسند، اما هر سازنده‌ای که برای خود، ورنی آماده می‌سازد، از فرمول آن سخن نمی‌گوید. پیش از آنکه رنگ و روغن بر روی ویولن کشیده شود نخست یک آستر نازکی بر روی ساز می‌نهند و زیبایی رنگ و روغن وابسته به همین آستر است. برای این کار روشهای ویژه‌ای به کار می‌برند. آلمانیها پیش از ورنی نهادن بر روی ویولن آن را از محلول چسب رنگین می‌پوشانند؛ ولی هنرگاههای دیگر برای خود روش دیگری به کار می‌برند. تنها می‌توان گفت که بدون

هرگز نبایستی مرمت کننده ساز، بر روی تکه‌های دستکاری شده، بار نخست لاک و الکل پررنگ به کار برد، زیرا تکه چوبی که تازه چسبیده شده است، بایستی چندین بار بر روی آن ورنی کشیده شود. بهتر است که بار نخست، رنگ بسیار روشن به کار رود تا در واپسین بار، همرنگ ویولن شود. تا اندازه‌ای ناممکن است که بتوان طوری تکه‌ها را چسبانید که کوچکترین خطی در مکان چسبندگی به چشم نرسد. اگر نخست خط بین دو تکه نو و کهنه، نمودار نباشد، پس از آنکه اولین روپوش ورنی بر روی آن کشیده شد آن مکان پیوند، بخوبی نمودار می‌شود. تنها با روش زیر است که می‌توان از پدیدار شدن خط پیوند، جلوگیری کرد. نخستین طبقه ورنی که کشیده می‌شود باید بی‌رنگ باشد و به درون تمام شکافها و درزهای کوچک فرو رود. پس از اینکه این ورنی خشک گردید می‌توان آن را صاف و درخشان کرد و سپس ورنی رنگین را به کار برد.

دگرگونی رنگ روغن:

اندیشه همگان بر این است که هرگز نباید نخستین ورنی را که بر ویولن کشیده شده است، دست زد. چنانچه ویولنی باستانی، دوباره رنگ شود، ارزش خود را از دست می‌دهد. این اندیشه تنها برای ویولنهایی که از دوران طلایی فن ساختن ساز در ایتالیا سخن می‌گویند، یا برای سازهایی که از دست سازندگان مشهور این دوره به دست آمده‌اند، شایسته و به جاست، ولی درباره سازندگانی که جانشین استاد شده‌اند، نه تنها نمی‌توان این کار را پذیرفت، بلکه گاهی لازم است که روپوش ویولن برداشته شود تا ساز با آزادی نفس بکشد و ماکزیم صدای خود را نمودار سازد. بین بهترین و زیباترین نمونه‌های ساز سده نوزدهم، ویولنهایی به طور نمونه دیده می‌شوند که از یک ورنی ناشفاف و سخت همچون سنگ پوشیده شده‌اند، این ورنیها با مواد ویژه خود، که تاکنون پی به آنان نبرده‌اند، سبب خفگی صدای ویولن شده‌اند. در این هنگام بسیار

شک در تمام این هنرگاهها روغن (بیش از همه کتان) در ساختمان محلول وجود دارد. چوبهایی که در اثر گذشت زمان یا اکسیداسیون طبیعی روغن، قهوه‌ای رنگ شده‌اند، یک زیبایی درخشنده و زنده‌ای به ورنی رنگین و شفاف می‌بخشند، در صورتی که اکسیداسیونی که با روش شیمیایی بر روی صفحه زیرین و زیرین انجام می‌گیرد، به آنها یک منظره بی‌روح و جان می‌بخشد. روشی را در آستر دادن یادآور می‌شویم که نه تنها از نظر زیبایی بلکه از نظر صدا نیز بسیار خوش بهره است. نخست بر روی ویولنی که هنوز بر رویش ورنی کشیده نشده و چندی در برابر هوا و خورشید مانده است، یک پوشش ظریف روغن خام کتان کهنه شده، می‌کشند. این روغن بایستی صاف و تمیز باشد. آن گاه روی ویولن را با پارچه کهنه و تمیزی مالش می‌دهند و پس از ۳ تا ۴ هفته روی آن را با یک سریشم تراش خیلی نازک، صاف و درخشان می‌کنند. این طبقه روغن یک روپوش قهوه‌ای رنگ به ساز می‌بخشد که صاف بوده، رگه‌های چوب صنوبر و همچنین پرتوهای موجدار افرا نمودار می‌سازد. اگر به رنگ روغن الکلی که مایه آن صمغهای نرم باشد، پنج درصد کتان کهنه خام افزوده شود و چندین بار با فاصله زمانی، بر روی این طبقه آستر مانند کشیده شود، صدای گرم و لذتبخشی به ساز خواهد داد. گذشته از آن، به ویولن منظره و سیمای نجیب و عالی خواهد بخشید. پس از سه هفته که ویولن خشک شد، می‌تواند با آرامی آن را جلا بخشید و صاف و درخشنده گردانید. آنهایی که تنها به کار ویولنهایی می‌پردازند که نیاز به دستکاری دارد، بایستی پیوسته چندین شیشه لاک و الکل در اختیار داشته باشند که بر روی هر کدام، یکی از این اتیکتها چسبیده باشد: بی‌رنگ، زرد، قهوه‌ای، قرمز و سیاه، زیرا با این ورنیهای گوناگون است که سازنده می‌تواند آنها را در هم آمیزد و رنگ مورد نیاز را برای دستکاری بخشهای گوناگون ساز، به دست آورد.

سرزنش آور و ناشایست است که ویولن در همان پوشش نهاده شود تا از کار افتد و فرسوده گردد. لازم است آن را از پوشش رنج آور و ناگوار بیرون آورد به جایش ورنی به کار برد که ویولن را آزاد گرداند، تا بتواند تمام زیباییهای خویشتن را نمودار سازد.

رنگ و روغن مایه صبر:

این ورنی به خاطر داشتن منظره بیرونی خوب و چگونگی پرازش خود، از تمام رنگ و روغنهایی که در سده نوزدهم و بیستم به کار برده اند، برتر است. احساس می شود که این ورنی با داشتن مایه «صبر» و طرز ساخت ویژه خود، اسرار ورنی را آشکار می گرداند. اکنون این یک اندیشه فردی بیش نیست که باید گذاشت زمان و آینده، آن را بهتر روشن و نمودار گرداند. خوب است یاد آور شویم، صبری که یونانیان و رومیهای باستانی آن را می شناختند، دیرزمانی است که نامی از آن برده نمی شود، نه در نوشته های چاپی گذشته، که فرمول ورنیها در آن نوشته می شد، و نه در نوشته های کنونی. صبر، ماده ای است که پزشکان هم آن را یاد برده اند. تنها دندانپزشکان هستند که آن را برای محکم و نیرومند کردن لثه ها، دستور می دهند. صبر همان ماده "MURR" است که کتاب مقدس تورات، آن را یکی از مواد روغن مقدس شمرده است. همچنین همان "MERRON" است که در کتابهای خطی پیشین ارامنه، از آن یاد شده است و ترکیب آن را چنین می دانند: ۸۵ درصد صمغ چسب خیلی نرم و ۱۵ درصد روغن و ماده رنگین. روشهای ویژه ای برای ساختن ورنی صبر به کار می برند که بهره های شگفت انگیزی دارد؛ چه به خاطر چگونگی صدا، و چه به خاطر منظره و سیمایی که به ساز می بخشد. بدین سبب است که می توان تا اندازه ای این رنگ و روغن را شبیه همان ورنی دانست که سازندگان باستانی به کار می بردند. با پرتوهای درخشنده ای که همچون سنگها و گوهرهای پرازش، این ورنی، به ساز می بخشد، چندان دور نخواهد بود که فرمول

ورنی کنونی شبیه همان دانسته شود که سازندگان باستان از آن بهره می بردند. صبر نسبت به صمغهای نرمی که در فرمولهای ورنی یادآوری شده است، بسیار لطیفتر و نرمتر است و در زیر فشار، باسانی گرد و ساییده نمی شود؛ چنان که برای نمونه، ریزه های گرد شده آن طوری هستند که میل به جدا شدن از هم را ندارند. تکه های صبری که از ده سال گذشته باقی مانده، هنوز نرمی و لطافت نخستین روزهای خود را از دست نداده اند. رنگ و روغنی که با ورنی صبر بر روی ویولن کشیده می شود، نیاز به شکیبایی و زبردستی فراوانی دارد. برای آنکه پوسته ظریف و طبیعی بر روی ویولن کشیده شود، باید پانزده تا بیست بار این ورنی به روی ساز تهاده شود. چنان که پوسته پیشین، خوب خشک نشده باشد، ورنی با قلم مو، بسادگی برداشته می شود. پس از نخستین بار، برای پوسته های دیگر که بر روی ویولن نهاده می شوند، بایستی رنگ و روغن کاری، در یک مکان بسیار گرم یا در زیر پرتو خورشید به کار رود. این ورنی هرگز نیازی به آستر (چسب زنی) ندارد و بخوبی بر روی ویولن بدون ورنی (سپید) چسبیده می گردد. صبر به شکلهای گوناگون وجود دارد، ولی ماده ای که امروزه با این نام در بازرگانی شناخته شده است، چندان جنس خوبی ندارد، زیرا روغن و مواد رنگین آن کم است. صبر خوب و درست، صمغی است روغنی با رنگهای قهوه ای یا قهوه ای لعلی و یاقوتی. برای آنکه بتوان ورنیهای گوناگون به رنگهای زرد، قهوه ای و یا یاقوتی به دست آورد، باید در هنگام ساختن ورنی، در برگزیدن تکه های صبر حساس بود. برای روشن کردن جنس ورنی که باستانیها به کار می بردند، تاکنون برگها از مرکب سیاه شده اند، با این همه نمودار نشده است که مایه آن از الکل بوده است یا روغن؟ ورنی صبر را تا اندازه ای می توان گفت نه الکلی است و نه روغنی، زیرا در ساخت آن روش ویژه ای به کار می رود که با روشهای کنونی نمی توان آن را به دست آورد به

خاطر آنکه صفات و چگونگی آن با این روشها از بین می‌روند.

سیمها:

صدای سیمهای زهی نزدیک به صدای انسان است؛ ولی با سیمهای فولادی ممکن است دگرگونی کاملی به صدا بخشید و آهنگ را بسیار تیز و پر نیرو، یا در حقیقت ساختگی کرد. هر چند با سیمهای فولادی، ویولن، نیرومندی بیشتری می‌یابد، با این همه، از زیبایی و لطافت آهنگ آن کاسته می‌شود. در گذشته هیچ کس این اندیشه را ندانست که فولاد را جانشین زه گرداند، زیرا در آن دوره ذوق موزیکال به اندازه‌ای لطیف و حساس بود که نمی‌توانستند صدای فلز را بپذیرند، چنان که صدای ترومپت را هرگز بر خود هموار نمی‌کردند. با گامی نمی‌خواست گسترش زیادی به نیرومندی صدای ویولن خود بخشند، و این اندیشه را داشت که به جای سیمهای زهی، سیمهای دیگری به کار برد که از همان جنس باشد ولی با کلفتی و قطر بیشتر. همدوره‌های این استاد بزرگ این ابتکار و آفرینش غیرطبیعی او را نیز بیان کرده‌اند. هر چند سالهای پس از جنگ جهانی اول، از نظر پیشرفتهای فنی بسیار بر ارزش بود و توانست ترقیات شگرفی پدید آورد؛ با این همه، در دنیای موزیک هیچ فرآورده‌ای جز پس رفتگی و ایست موسیقی ایجاد نکرد، چنان که می‌توان این دوره را تنها دوران «جاز» نامید، زیرا این موزیک تا اندازه‌ای در نزد همه مردم پذیرفته شده بود. آری، هیجانهای پر زرف و نجیب موسیقی گذشته دنیای خویش را در برابر هیاهو و تکانهای شدید و بی‌ارزش جاز نهاد و پادشاه سازهای موسیقی، ویولن، به خاطر فرمانبری از خواستهای روزانه و همچنین برای آنکه بتواند با سازهای دیگر باند هماهنگی کند، سیمهای زهی خویش را درید و بر روی سینه خود فلز و فولاد گسترده سیم فولادی، خیلی بادوام و همچنین با صرافه، و در برابر دگرگونیهای آب و هوا پایدار است، و همچون سیم

زهی در برابر گرما و رطوبت، آکورد را بزودی از دست نمی‌دهد. بدین سبب هفتاد و پنج درصد ویولنیستها، بویژه نوازندگان ارکستر امروز سیمهای فولادی به کار می‌برند. با وجود این، تکنواها و آماورها که دارای ویولن پرارزش باستانی هستند، هنوز وفاداری خود را نسبت به سیمهای زهی دارند و تنها فولاد بودن سیم «می» را پذیرفته‌اند؛ چنان که تمام ویولنیستها این کار را کرده‌اند، آن هم بدین خاطر که سیم زهی «می» آکورد خود را زود از دست می‌دهد و بیش از چند روزی که بر سینه ویولن کشیده شود، دوام نخواهد داشت. چهار سیمی که امروز تکنواها پذیرفته‌اند، ساختمانشان بدین گونه است:

سیم «می»: فولاد.

سیم «لا»: زهی روپوش آلومینیوم.

سیم «ر»: زهی روپوش آلومینیم.

سیم «سل»: زهی روپوش نقره با متال کلوش (آلیاژی است از مس و قلع و نیکل). پژوهشها و آزمایشهایی که درباره ساختن سیم ایده آل شده است، بدین روش که سیم زهی باشد، تاکنون بهره‌ای شادبخش نداشته است؛ با این همه، نباید آن را چندان بی‌ارزش دانست، زیرا توانسته‌اند سیمهای تمام فلزی بسازند که هر چند تمام صفات سیم زهی را ندارد، با این همه، صدای آنها پذیرفتنی است. این سیم دارای دو روپوش می‌باشد، بدین طرز که یک طبقه ظریف ابریشم بین روپوش بیرونی و فولاد می‌نهند. پیش از جنگ گذشته سازندگان و فروشندگان، برای ساختن این گونه سیمها، هر کدام اسراری در طرز ساخت داشتند و درون این اسرار، جنس فولاد، اندازه و جنس ابریشم و همچنین آلیاژی که برای روپوش به کار می‌رفت، نهفته بود و نمی‌خواستند این اسرار را به همکاران خود یاد دهند. هر ویولنیست می‌توانست سیمی را که بیشتر با سازش هماهنگی داشت، برگزیند در (کلفتی، نرمی، چگونگی صدا و آسانی برداشت آن). در وین،

ویولنهای پرارزشی دیده می‌شوند که از دوران زیبا و پرشکوه باستان سخن می‌گویند ولی در زیر فشار زیاد سیمهای فولادی خسته و فرسوده می‌گردند و در زیر بار سنگین و گران فولاد، متأثر و لرزان می‌شوند و آهسته آهسته توانایی خود را از دست می‌دهند و خویشتن را در گروه از کارافتاده‌ها می‌نهند.

قطر سیمها:

هر ویولنی دارای ظرفیت فیزیکی ویژه‌ای بوده در برابر فشار سیم دارای ایستادگی ویژه‌ای است بدین خاطر، ناممکن است که اندازه حساسی از قطر چهار سیم داده شود، زیرا هر ویولن نسبت به ساختمان خود، نیازمند سیمی است که با آن هماهنگی داشته باشد. تابلوی زیرین نموداری از کمترین و بیشترین قطر چهار سیم «می. لا. ر. سل» می‌باشد که هر ویولنیست می‌تواند با در نظر داشتن ویولن خود، سیم مورد نیاز را برگزیند. اگر سیم با ساختمان دستگاه هماهنگ نباشد، واکنشهایی در ساز پدید می‌آورد که از ارزش صدای آن می‌کاهد.

کارخانه (THOMASTIC) سیم‌های فولادی گرم داری را با کششی پر نیرو درست کرده است که بسیار خوب و بادوام است. این سیمها بین بعضی موزیسینهای ارکستر، بی نهایت ارزش دارند. همچنین تجارتخانه پیراسترو (PIRASTRO) که بسیار مشهور می‌باشد، دست به ساختن سیمهایی زده که از فولاد و گرم است اما برای آن که از کشش بی‌اندازه آن کاسته گردد، در کلفتی سیم دگرگونی داده است و هر یک از سیمها که به فروش می‌رود، همراه نوشته کوچکی است که در آن «پیراسترو» خوبی سیم را از نظر جنس، دوام و ارزانی یادآوری کرده است. با اعتراف به اینکه هرگز یک سیم فولادی نمی‌تواند صدای زیبای سیم زهی را داشته باشد، پیداست که این اعتراف به شایستگی و بزرگی سازنده افزوده است. از دست دادن شکل طبیعی صفحه زیرین ویولنهای باستانی، از زمانی افزون شده است که سیمهای فولادی بر روی آن می‌کشند باید دانست که این سیمها برای ویولنهای نو خوب اند، که دارای کلفتی زیاد و پلهای محکم و پر نیروینند. گاهی

تابلوی اندازه سیمها

	سیمهای ویولن	میلیمتر		یادداشت
		کمترین	بیشترین	
می	زهی	۰/۵۰	۰/۶۰	سیمهای لارسل زهی یا فولادی روپوش دار که بین روپوش بیرونی طبقه از ابریشم کشیده شده است. صدای آن آرامتر و وزین تر از سیمهایی است که این طبقه را ندارند. سیمهای سل و فولادی دو روپوشه، بسیار نرم هستند و برداشت آنها خیلی بهتر از سیمهایی است که دارای یک روپوش می‌باشند.
می	فولادی	۰/۲۴	۰/۲۶	
لا	زهی	۰/۷۰	۰/۸۰	
لا	زهی روپوش آلومینیم	۰/۶۰	۰/۶۸	
لا	فولادی روپوش آلومینیم	۰/۴۲	۰/۵۲	
لا	فولادی روپوش نقره‌ای	۰/۳۲	۰/۳۷	
ر	زهی	۰/۹۰	۱/۰۵	
ر	زهی روپوش آلومینیم	۰/۸۰	۰/۹۰	
ر	فولادی روپوش آلومینیم	۰/۶۵	۰/۷۵	
ر	فولادی روپوش نقره‌ای	۰/۴۲	۰/۵۰	
سل	زهی روپوش نقره‌ای	۰/۷۵	۰/۸۵	
سل	فولادی روپوش نقره‌ای	۰/۶۰	۰/۷۲	
سل	فولادی روپوش آلومینیم	۰/۸۵	۰/۹۰	

تأثیر آب و هوا:

ویولنهای نو، نسبت به ویولنهای سالخورده، کمتر در برابر تأثیر آب و هوا حساس می‌باشند. در کشورهای گرم و نمناک، دسته ویولن، خیلی نرم می‌گردد و در برابر کشش سیم شکل طبیعی خود را از دست می‌دهد. بدین سبب، روی دسته فرو می‌رود و نوازنده احساس سختی می‌کند، زیرا فاصله زیادی بین سیمها و رودسته نمودار می‌شود و نوازنده را نیازمند می‌سازد که ساز خود را نزد سازنده ببرد تا کجی و تمایل دسته را درست گرداند. با این همه، گاهی نوازنده در مکانی که زندگی می‌کند، سازنده‌ای نمی‌یابد و خود در اندیشه بهبودی ساز برمی‌آید به جای آنکه دسته را خمیدگی لازم بخشد، آنقدر خرک را می‌ساید و کوچک می‌کند، تا فاصله سیمها به روی دسته کم گردد، بی‌آنکه بداند با این روش نیروی فشار سیم را بر روی صفحه زیرین کاسته و سبب دگرگونی صدای ساز شده است، زیرا اگر فشار پیشین برای دستگاه اندازه بوده است، اینک با این فشار کم ساز هماهنگی خود را از دست می‌دهد. ایده کلی براین است که ویولن در یک آب و هوای نمناک، صدای خود را از دست می‌دهد. باید دانست که این اندیشه، نادرست و نابجاست، زیرا صدای ساز وابسته به طرز ساختمان فیزیکی آن است، چنان که اگر ساز، نو، و کلفتی آن زیاد باشد، صدایش در مکانهای نمناک بسیار خوشنوا خواهد بود، اما اگر ویولن، سالخورده باشد و شکافها و ترکهایی داشته باشد که آنها را دوباره چسبانده باشند، و همچنین اگر صفحه زیرین آن نازک و ظریف باشد، نمناکی، تأثیری نابجا در صدای آن خواهد داشت، زیرا ویولنهای کهنه در برابر دگرگونی آب و هوا بیشتر حساسیت نشان می‌دهند. پرفسور من در پراگ یک ویولن با شکوه داشت که صدایش بسیار تحسین آمیز بود. اما هنگامی که هوا دگرگون می‌شد، از صدای آن کاسته می‌گردید و اگر در روز ارکستر باران می‌بارید، پرفسور من، بیتواترین

مردمان دنیا بود. در کشورهای گرم و نمناک (هندوستان، مصر، فلسطین، لبنان و...) سریشم و چسب سخت، در اثر نمناکی به ماده چسبناکی بر می‌گردد که از درزها و پیوند گاههای ویولن بیرون می‌آید و آنها را جدا می‌سازد. در این هنگام باید با آب گرم، تمام چسب و سریشمهای آب شده را برداشت و بخشهایی را که دوباره نیاز به چسباندن دارند، در برابر خورشید گرم کرد. اگر مقدار کمی هم از سریشم مانده باشد، باید آن را برداشت؛ زیرا وجود کمترین اندازه آن، سریشم نو را آلوده می‌سازد و پس از زمان کمی دوباره بخشهای چسبیده شده ویولن از هم گسیخته می‌گردد. در کشورهای نمناک، گاهی سریشمهای سفیدی به شکل گرد، به کار می‌برند که نفوذ ناکردنی است ولی چون نرم نشدنی و بسیار محکم و خشن است و برداشتن آن از روی ساز بدون آسیب رساندن به ویولن، ممکن نیست، بدین سبب در فن ساختن ساز، کاربرد آن را روا نداشته‌اند.

خطاها و نادرستیا در ساخت ویولن:

صدای تیز و تند و محدود: هنگامی که صفحه زیرین خیلی کلفت و توانالیه آن بالا باشد، مانند «لا سل دیز»، در این هنگام لازم است تنها صفحه زیرین را نازک کرد تا توانالیه آن به «فادیز یا سل» برسد. اگر با وجود نازک کردن باز در صدای ساز، بهبود نمودار نشد، بایستی درجه خمیدگی و تمایل دسته را بررسی کرد. چنان که خمیدگی کم باشد و خرک کوتاه، باید کمی خمیدگی دسته را زیاد کرد تا بتوان خرک بلند به کار برد. باید دانست که خرک خیلی بلند نباشد، زیرا خرک خیلی کلفت و بلند صدای ساز را آرام می‌سازد.

صدای پوک و توخالی: باید در این هنگام دیواره ویولن را از نظر بلندی بررسی کرد، زیرا بلندی دیواره ساز، سبب بزرگ شدن فضای درون ویولن می‌گردد و هوای درون ساز زیاد شده سبب کاستن صدا می‌شود. گاهی هم ممکن است به خاطر خمیدگی بیش از اندازه دسته باشد، که در این هنگام، نیاز به

می‌توان خطاها و نادرستیهای صفحه زیرین را برطرف ساخت، بهره‌برد. این روشها را یافته‌اند:

۱- افزایش نیروی صفحه زیرین به وسیله پل گذاری (پل درشت و فنردار خیلی کشیده سبب افزایش توانالیه صفحه زیرین می‌گردد و به خاطر سنگینی خود، براندازه چوب صفحه افزوده آن را خیلی نیرومند می‌سازد).

۲- کم کردن بلندی دیواره ویولن برای آن که مقدار هوای درون ساز کاسته شود.

۳- پل زیر خرک را برداشتن و به جای آن پل درازتر و بزرگتر نهادن تا بدین روش ایستادگی بیشتری به صفحه زیرین داده شود.

۴- درجه تمایل و خمیدگی دسته را دگرگون کردن، برای آنکه بتواند با یک خرک کوتاه هماهنگ گردد و از فشار بر روی صفحه زیرین کاسته شود. [سورن آراکلیان. مجله موزیک ایران. شماره ۵- ۱۲، سال پنجم و ۱- ۳، سال ششم]

استرادیواریوس در طول ۹۳ سال عمر خود، ۱۱۱۶ ویولن و ویولن آلتو و ویولن سل ساخته است که تاکنون ۵۴۰ ویولن آن معلوم شده و در موزه‌ها، یا در تصرف استادان است.

ای ناله تو راحت دلهای بی قرار
وی چهره تو منظر چشمان اشکیار
باشد چرا به قلب حزینت شکافها
بهر چه سینه‌ات شده رنجور و داغدار
داری مگر هوای بریچهره‌ای به سر
یا گشته‌ای فسرده دل از دوری نگار
بر گو به من ز بهر چه یار تنگدل
افکنده‌ای به گردن خود رشته‌ای چهار
اینها مگر نشانه زبیمان دوستی است
کز دلبران برای تو مانده است یادگار
گاهی زنی ز شوق و شعف نغمه‌های خوش
گاهی کنی ز سوز درون ناله‌های زار
گاهی دهی بناله تو شرح شب فراق
گاهی دهی بنغمه تو پیغام وصل یار

یک خرک بسیار بلند می‌باشد. وجود این خرک، فاصله سیمها را از صفحه زیرین زیاد می‌سازد و سبب می‌شود که از انرژی تواتر و نوسان سیم کاسته گردد، بدین خاطر بایستی از خمیدگی دسته کاست تا بتوان از یک خرک کوتاه و ظریف بهره برد.

صدای ضعیف و محدود: ممکن است در اثر کلفتی بیش از اندازه صفحه زیرین و زیرین ساز باشد و همچنین گاهی به خاطر زیاد نازک بودن سیمها ایجاد شود.

صدای کمی خفه: یک خرک خیلی ظریف و نازک، این نادرستی صدا را از ساز دور می‌گرداند (ضعف صدای سیمهای «می و لا» نسبت به دو سیم دیگر). آنچه سبب این نادرستی می‌گردد، به شرح زیر است:
۱- پل زیر خرک به اندازه لازم نتواند کشش به صفحه زیرین و زیرین بخشد.

۲- پل زیر خرک بیش از اندازه طبیعی از پایه خرک دور باشد (خیلی پایین نزدیک سیم گیر).

۳- کلفتی صفحه زیرین کم باشد. برای آن که ایستادگی بیشتری به آن داده شود، باید کلفتی آن را افزون کرد. برای این کار می‌توان آستری را که بیش از ۵/۸ تا ۸/۱۰ میلی‌متر کلفتی نداشته باشد، بر روی سینه صفحه افزود. با این روش ممکن است توانالیه صفحه زیرین، تا نیم تن، بالا رود و به سیمهای «می و لا» نیرو و شدت بیشتری بخشیده شود.

صدای گرفته (صدای گرفته و بدون زنگ): می‌دانیم که اگر آکورد صفحه زیرین بالاتر از صفحه زیرین باشد، صدا نیز درخشنده می‌گردد و اگر توانالیه صفحه زیرین خیلی پایین‌تر از صفحه زیرین باشد، صدا نرم و آرام می‌گردد اما اگر آکورد صفحه زیرین پایین و آکورد صفحه زیرین، پایین‌تر از آن باشد، در این هنگام، صدای ویولن خفه می‌شود. در این زمان بایستی آستری به صفحه زیرین داد تا توانالیه آن بالا بیاید. تا آنجا که ممکن است نباید به صفحه زیرین، آستر داده شود، زیرا گاهی با این کار بهره نابجا گرفته می‌شود. پس بهتر است از روشهای دیگری که با آنها



ویولن زن ویولن زننده، نوازنده ویولن، ویولنیست.
[لغت نامه]

ویولن سیل این ساز از ویولن و ویولا بزرگتر است، به طوری که نوازنده برای اجرا، مجبور است آن را بر روی زمین، مابین پاهاى خود تکیه دهد، در حالی که خود، روی صندلی نشسته است. از این جهت، در انتهای تحتانی ویولن سل، میله‌ای فلزی نصب شده که در غیر هنگام اجرا، آن را باز می‌کنند یا می‌ببند و به داخل جعبه ساز سر می‌دهند و نوک آن روی زمین قرار دارد. سیمهای چهارگانه این ساز به ترتیب فاصله پنجم درست کوک می‌شوند. نت این ساز را در اصوات بم با کلید «فا» و در اصوات وسط با کلید «دو» خط چهارم و در اصوات زیر با کلید «سل» می‌نویسند. طنین ویولن سل خصوصیتی دارد که به نوازنده و شنونده، هر دو، راحتی اعصاب می‌بخشد.

وسعت ویولن سل

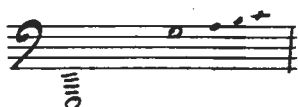


گاهی شوی به محفل یاران نشاط بخش
گاهی کنی به بزم جوانان تو شاهکار
بر چهره‌ات نشسته ز بهر چه گردنم
بنموده‌ای برای چه مستوری اختیار
تنها چرا به خانه‌ات نشینی به فصل گل
برخیز و ریز آتشم اندر دل فگار
آغوش من هماره بود باز بهر تو
بگذار تا بگیرم ای دوست در کنار
دست افکنم به گردن ای دلبر عزیز
سر رانهم به پای تو ای یار گل‌گذار
طرف چمن رویم و بخوانیم نغمه‌ای
در پای گل دمی بنشینیم زاله وار [زاله اصفهانی]
ویولنیستهای مشهور معاصر جهان و ایران:

لئونید کوگان
یهودی منوهن
داوید ایستراخ
پاشا هایفنز
ابوالحسن صبا
مهدی خالدی
رحمت‌الله بدیعی
پرویز یاحقی
همایون خرم
علی تجویدی
حبیب‌الله بدیعی
فرید فرجاد
اسدالله ملک

ویولن آلتو این ساز از نظر ساختمانی و طرز گرفتن عیناً شبیه ویولن، و فقط حدود چند سانتیمتر از آن بزرگتر است. تفاوت دیگر این ساز با ویولن، در کوک و وسعت صدای آن است. فواصل سیمها پنجم درست است. نت این ساز را با کلید دو خط سوم حامل می‌نویسند. نقش این ساز در تکنوازی، کمتر از ویولن ولی در عوض، یکی از عناصر مهم همنازیه‌های کوچک و بزرگ سمفونیک و نظایر آن است.

وسعت ویولن کنترباس



کوک ویولن کنترباس



[سازشناسی، پرویز منصوری]

ویولونیست ویولن زن، ماهر در نواختن ویولن

[لفت نامه]

ویولن کنترباس بزرگترین و بم‌ترین عضو گروه سازهای آرشه‌ای است. شکل ظاهری آن کمی با ویولنهای دیگر (آلتو و ویولن سل) تفاوت دارد. در قسمت تحتانی بالای بدنه جدار خارجی، مانند دیگر ویولنها، گرد نیست بلکه با انحنایی عکس انحنای آنها، کم و بیش در جهت مماس شدن با دسته پیش می‌رود. سطح این ساز در عقب نیز برخلاف ویولنهای دیگر گرد ماهی نبوده بلکه صاف است. ویژگی دیگر این ساز، آن است که سیمها به فاصله چهارم کوک می‌شوند. در این ساز، اصوات عملاً یک اکتاو بم‌تر از نت‌ی که برای آن می‌نویسند، صدا می‌دهند.



ه یکی از حروف صامت، و آن حرف سی و یکم از الفبای فارسی و حرف بیست و هفتم از الفبای عربی است و در حساب جمل آن را پنج محسوب دارند. در قدیم، حرف «ه» که معادل عدد «۵» در الفبای ابجد می‌باشد، یکی از حروف موسیقی بوده است، که با رسم الخط نت نویسی «می بمل» در روی خط اول حامل می‌شود.



چهارمین دستان وتریم عود را با حرف «ه» نشان می‌دادند.

هادی پور، حسن یکی از دیپلمه‌های هنرستان موسیقی است که به سال ۱۳۳۶ ش. در رشته تار، موفق به اخذ دیپلم گردید.

هarp سازی است سه گوشه‌ای که تارهای آن در طول نامساوی‌اند و با دو دست نواخته می‌شود. هارپ را مصریان قدیم و عبرانیان و اقوام دیگر، به حالت بسیار ناقص و ابتدایی می‌شناختند و به کار می‌بردند. بنابر افسانه‌ها، داوود پیغامبر به همراهی این ساز آواز می‌خوانده. در نقشهای باستانی مصر و

ایران پیش از اسلام (دوره ساسانیان) این ساز دیده می‌شود و در آثار شعرای ما از آن سخن بسیار رفته است. چنان که از نقشها و تاریخهای موسیقی برمی‌آید، این ساز مورد توجه زنان بود و گویا ظاهر ظریف و شاعرانه آن، آنان را می‌فریفته است. در دوره‌های کهن، چهارسیم داشته که بتدریج رو به افزایش نهاده است.

هارپ به صورتی که امروز در موسیقی علمی معمول است، یعنی هارپ مدل «ارار» در قرن نوزدهم به وسیله «سباستین ارار» فرانسوی تکمیل شد و در ارکستر راه یافت هارپ «ارار» ۴۷ سیم دارد و در حال طبیعی در گام دو بمل بزرگ می‌باشد. پایه آن را هفت رکاب (پدال) احاطه کرده است که هر یک مخصوص یکی از نت‌های هفتگانه است و در زیر هر کدام، دو حفره قرار دارد که روی هم تعبیه شده. هر یک از پدالها بنابر اینکه آن را در حفره اول یا دوم قرار دهیم و یا به حال طبیعی خود بگذاریم، به سه حالت مختلف می‌تواند در آید، چون یک حفره پائین‌تر می‌آید، سیم آن کشیده شده صدای آن به فاصله نیم پرده زیرتر می‌گردد و به همین ترتیب چون در حفره دیگر قرار گیرد، صدایی از آن برمی‌خیزد که صدای حفره اول نیم پرده زیرتر است، نقش پدال مربوط به سیم «ر» در زیر نشان داده می‌شود:

است. سیمها غالباً از روده گوسفند و در اصوات بم، از جنس فولاد ساخته شده‌اند. هر سیم یک صوت موسیقی حاصل می‌کند. تعداد سیمها، ۵۰ رشته است، که همگی به موازات ستون جلویی کشیده شده‌اند. هر هفت سیم پی‌درپی به رنگهای متفاوت ساخته شده، در هفت سیم بعدی، همین رنگ آمیزی عیناً تکرار می‌شود. سیمها به فواصل «دیاتونیک» کوک می‌شوند. مجموعه هفت سیم از سیمهای هارپ در حالت طبیعی نت‌های، «دوبمل»، «ریمل»، «سی‌بمل»، «فابمل»، «سی‌بمل»، «لابمل» و «سی‌بمل» را حاصل می‌کنند.

بدین ترتیب، «دوبمل»، «هرنگ»، تمام «ریمل»‌ها نیز «هرنگ» و کلیه «سی‌بمل»‌ها، ایضاً «هرنگ» ساخته شده‌اند و الخ... در انتهای تحتانی جعبه تقویت کننده (ضلع نزدیکتر به نوازنده) جلو پای راست، چهار و جلوی پای چپ، سه پدال قرار دارد. هر یک از این پدالها با فشار اول و لغزاندن آن به شکاف اول صدای تمام سیمهای همنام (مثلاً دوبمل را تبدیل به دو می‌کند) را نیم پرده کرمانیک بالا می‌برد. و هرگاه پدال را باز هم فشار داده در شکاف دوم گیر دهند، نت مربوط باز هم نیم پرده کرمانیک بالا می‌رود. مثلاً نت «دو» تبدیل به «دودیز» می‌گردد. به این ترتیب، به کمک هر هفت پدال می‌توان تمام نت‌های هارپ را دو بار هر بار نیم پرده کرمانیک بالا یا پایین برد. وسعت صدای هارپ و فواصل کرمانیک آن با استفاده از پدال چنین است:

وسعت هارپ



اگر یکی از پدالها را به حفره اول پایین بیاوریم و در جای خود ثابت نگاه داریم، مثلاً اگر این کار را با پدال فابمل انجام دهیم، سیم فابمل از طول کوتاه و صدای آن نیم پرده زیرتر می‌شود. بدین معنی که فابمل یا بهتر بگوییم فاهای بمل به «فا» طبیعی یا «بکار» مبدل می‌شود و بدین ترتیب، گام سل بمل بزرگ به دست می‌آوریم. بعد از آن اگر پدال دو بمل را در حفره اول قرار دهیم گام «ریمل بزرگ» را خواهیم داشت. بدین طریق با پایین آوردن پدالها در حفره اول بترتیب گام «لابمل»، «سی‌بمل»، «سی‌بمل»، «فا» و بعد دو بزرگ را به دست خواهیم آورد. با داشتن گام دو بزرگ اگر نظری به پدالها بیفکنیم، آنها را در حفره اول ثابت خواهیم دید. حال اگر به پدال فا بکار برگردیم و آن را در حفره دوم ثابت کنیم، سیم فا، نیم پرده باز کوتاه‌تر می‌شود و تمام سیمهای فا به فادیز مبدل می‌شود و گام سل بزرگ را به دست خواهیم آورد هرگاه شش پدال دیگر را بترتیب و به همین منوال در حفره دوم قرار دهیم، گامهای «ر»، «لا»، «می»، «سی»، «فا» و «دودیز» را به دست می‌آوریم. پدالهای هارپ پیش از قرن نوزدهم به وجود نیامده بود، از این رو نوازنده هارپ قدرت و وسیله فنی بسیار محدودی داشت و به پیانوزنی می‌ماند که فقط شستیها (کلاویه) را در اختیار داشته باشد. [مجله موسیقی، دوره سوم شماره ۵، ص ۶۲-۶۵]. عبارت است از یک قاب مثلث شکل، ضلع عقبی جعبه تقویت کننده صدای ساز، ضلع بالایی به خطی منحنی که سیمها روی آن ثابت می‌شوند و ضلع جلویی مانند ستونی استوار، نگهدارنده دو ضلع دیگر

هارمونیک دو، هارمونیک سه و ... می‌نامند. برخی از سازها اصواتشان فقط هارمونیکهای زوج، برخی دیگر هارمونیکهای فرد و بالاخره بعضی هارمونیکهای دیگر (با احتساب دیگری) را حاصل می‌کند.

هارمونیک‌های ویولن و دیگر سازهای زهی صدایی زیر شبیه به صدای فلوت یا نی هستند که بر اثر تماس مختصر شیهه مانند پر و یا سر انگشت بر روی نقاط معینی از سیم ویولن (در نقطه $1/2$ ، $1/3$ ، $1/4$ ، $1/5$ طول سیم) حاصل می‌گردند. واضح است که صوت تمام در محل وسط سیم تولید صدای اکتاو نسبت به سیم آزاد می‌کند و نقاط دیگر صداهای دیگری دارند با فرکانسهای سه برابر و چهار برابر. [سازشناسی، پرویز منصوری]

اصطلاح مخصوص ابزار موسیقی است که صدادر آنها با لرزاندن گیل‌های شیشه‌ای (زنگهای شیشه‌ای) به وجود می‌آید. اصل کلمه هارمونیکای شیشه‌ای از قرن هجدهم مصطلح شد که ابزارهای موسیقی به نام جامهای موسیقی متداول شد (در فرانسه و ریلن) هارمونی شیشه‌ای مرکب از هجده جام (لیوان) آجوبود که آنها را روی تخته پوشیده از پارچه می‌گذاشتند و در هر شیشه‌ای که می‌بایست آهنگ تغییر کند، آب می‌ریختند و صدا از این راه ایجاد می‌شد که دوره‌های گیل‌های انگشتی می‌چرخید (گاهی هم با تکه‌های چوب به کناره‌های لیوان می‌زدند).

هارمونیکای شیشه‌ای در سال ۱۷۶۲ به وجود آمد. سالیان دراز این آلت مورد استفاده و اهمیت بسیار بود. هارمونیکای تازه‌ای با کلید نت در سال ۱۷۸۶ ایجاد، و پس از آن هارمونیک‌های جدیدتری ساخته شده که تا امروز بسیاری از آنها از میان رفته است. کلمه هارمونیکا بر «آلینا» که نام یک ابزار موسیقی دهنی است، نیز اطلاق می‌شود که در سال ۱۸۲۹ اختراع شد و عبارت از چند لوله کوچک توخالی و آزاد است که هر یک جداگانه هواکش دارد و یک

سازی است سه گوشه که تارهای آن در طول نامساوی‌اند و با دو دست نواخته شود. [فرهنگ معین].

هارمونی بخشی در موسیقی، که از خصوصیات آکوردها و قابلیت وصل آنها به یکدیگر، با توجه به ارزشهای زیباگونه، ملودیاها و ریتمهای مختلف که از وصل آکوردها حاصل می‌شود و همچنین از روابطی که اوزان قوی و ضعیف و میزانها نسبت به یکدیگر دارند، گفتگو می‌کند. این بحث به عنوان ماده درسی در هنرستانهای موسیقی تدریس می‌شود.

ساختمان یک قطعه موسیقی تصنیف شده از نظر تنظیم آکوردها و روابط آن با نت‌های ملودی در بخشها که همزمان اجرا شوند.

[چگونه از موسیقی لذت ببریم، پرویز منصوری]

هارمونی تحلیلی کتابی است در زمینه هارمونی، نوشته پرویز منصوری، در ۲۶۴ صفحه، که به سال ۱۳۶۲ ش. به وسیله انتشارات پارت منتشر گردیده است.

هارمونیزه تنظیم یک موسیقی تک بخشی به صورت قطعه‌ای چند بخشی (به شیوه هوموفونیک، یا پولیفونیک) و در اصطلاح فارسی، این کار را «هارمونیزه کردن» می‌گویند. [چگونه از موسیقی لذت ببریم، پرویز منصوری]

هارمونیک پدیده آکوستیکی؛ وقتی در موسیقی صحبت از صوت خالص می‌شود (مثلاً یکی از اصوات فلوت یا ویولن) باید متوجه بود که در طبیعت و در موسیقی هیچ صوتی خالص نیست، به عبارت دیگر، هر صوت حاصل از یک ساز موسیقی، در عین حال، با اصوات فرعی دیگر همراه است. تعداد دو نوع این اصوات فرعی سبب مشخص شدن جنس صدای یک ساز می‌گردند. و از همین جاست که طنین یک ساز با ساز دیگر متفاوت است. کاملترین سری صداهای فرعی آنهایی هستند که فرکانسشان دو، سه، چهار، پنج، الخ... برابر فرکانس صوت اصلی باشد که آنها را بترتیب هارمونیک یک،

هجده قطعه. کتابی است شامل ۱۸ آهنگ پیش درآمد از استادان موسیقی ایران، برای مبتدیان موسیقی ایران، تألیف لطف‌الله مفخم پایان.

هدایت، صادق، ۱۲۸۱ - ۱۳۳۰. در سال ۱۳۱۷ ش. به وسیله سرگرد مین‌باشیان به ریاست دفتر اداره موسیقی کشور انتخاب گردید و با «مجله موسیقی» نیز همکاری داشت. این همکاری تا شهریور ۱۳۲۰ ش. ادامه یافت.

هدایت، مهدیقلی، ۱۳۳۴ - ۱۳۳۴. از رجال سیاسی ایران است که علاقه زیادی به موسیقی، و آشنایی به خط نت نیز داشت. از کارهای مهم هدایت، تألیف دو کتاب، یکی «مجمع‌الادوار» و دیگری «نوشتن ردیف موسیقی میرزا عبداللّه در کتاب قطوری است». کتاب دوم را در سال ۱۳۲۲ شمسی، موقعی که استاد وزیری رئیس اداره موسیقی کشور بود، به هنرستان موسیقی اهدا کرد. مهدیقلی هدایت (مخبر السلطنه) در سال ۱۳۰۶ رئیس‌الوزار شد و زمان حکومت وی مدت شش سال به طول انجامید. استاد وزیری به منظور بهبود وضع مدرسه، رئیس‌الوزرا و وزیر معارف را برای بازدید مدرسه موسیقی دعوت کرد و ضمن اجرای برنامه‌ای که مورد توجه واقع شد، تقاضایی به شرح زیر تقدیم حضور نمود که مهدیقلی هدایت فوراً به قره‌گوزلو وزیر معارف وقت دستور داد برای انجام این تقاضا اقدام لازم به عمل آورد:

۱- اجازه تدریس سرود و موسیقی در ایام هفته، دو ساعت در دبستانها.

۲- زیاد نمودن بودجه مدرسه موسیقی.

۳- خرید وسایل مورد احتیاج مدرسه موسیقی.

۴- تعویض محل مدرسه موسیقی.

مخبر السلطنه هدایت در مهرماه ۱۳۳۴ در تهران فوت کرد. [از کورش تا پهلوی. عزیز شمعانی.]

مهدیقلی هدایت از خاندان معروف هدایت و از بستگان رضا قلیخان است. وی از مطلعان تاریخ و فرهنگ ایران بود. و در سیاست به مناصب عالی رسید. آثار بسیاری از خود به جا گذاشته و به طبع

سر آن به دهن هارمونیکازن پیوسته می‌شود. همه این لوله‌ها از طرف دیگر به جعبه‌ای فلزی می‌پیوندند و آهنگ به وسیله پس و پیش بردن آلت موسیقی در جلو دهان ایجاد می‌گردد و نتیجه آن آوازهای بسیار ساده است. [لغت‌نامه]

هارمونیم گونه‌ای ابزار بادی موسیقی است که دارای صفحه کلید است. به عبارت دیگر، آلت موسیقی بدون لوله‌ای است که نی آزاد یا لوله‌های صوتی آزادی در آن تعبیه شده است. هارمونیم و دستگاههای تکمیل شده بعدی آن به نام آلات بادی آزاد خوانده می‌شود. تن‌های موسیقی به وسیله زبانه‌ها یا «براس» که لغت فنی آن «ویراتور» است (مرتعش کننده) تولید می‌شود، ویراتور بر روی قالب مستطیل شکلی سوار شده است که بآسانی می‌تواند در وسط آن عقب و جلو برود و لوله‌های هوا مانند ارگهای کلیسا به وسیله یک سوراخ پوشیده شده، در هر ارتعاشی از یک سوراخ به ایجاد می‌گردد. ویراتور توسط حرکت هوا با دمیدنهای متوالی منظم می‌شود و بدین وسیله شدت آواز تعیین می‌گردد.

[لغت‌نامه]

هاکوپیان، وارا بانو وارا هاکوپیان یکی از هنرآموزان هنرستان عالی موسیقی است که به سال ۱۳۲۹ ه.ش. به این سمت برگزیده شد. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی. ابراهیم صفائی، ص ۹۹.]

هامبارسون عموی یحیی دوم است که نار می‌ساخته است ولی شهرت یحیی را ندارد. [سرگذشت موسیقی ایران. روح‌الله خالقی جلد ۲.]

هبة عباسی، ۲۹۵ ق. ابن ابراهیم بن محمد مهدی بن عبداللّه منصور عباسی، مکنی به ابولقاسم، موسیقیدان و از امرای دولت عباسی بود. در سال ۲۹۵ هجری درگذشت. [لغت‌نامه]

هبنوقه، مزارم. دف. هر آلت سرود.

ج: هبانیق. [لغت‌نامه]

هیهی، آن کس که برای شتران هنگام راه رفتن آواز نیکو خواند تا پشتاب و نشاط روند. [لغت‌نامه]

قمری چو عاشقان به فروش آید از چنار [فرخی]
 هزارستان زدی به وقت بهار
 کنون به باغ همی زاغ راست آه و فغان [فرخی]
 بانگ هزارستان چون زیریم شود
 مردم چو حال بیند از این سال خرم شود [منوچهری]
 گامی دوسه تاختی چو مستان
 نالنده تر از هزارستان [نظامی]
 خاصه که به هر طرف نشسته است
 صد بارید از هزارستان [خاقانی]
 از آن همی نژد سر و دست کاندز باغ
 هزارستان بر گل نمی زند دستان [کمال اسماعیل]
 بوی گل و بامداد نوروز
 و آواز خوش هزارستان [سعدی]

هزارستان تهران، فرخ خان امین الدوله از رجال دوره قاجاریان بود. وی به سفارت و نمایندگی دولت ایران به کشورهای اروپا رفت. مردی کامل بود و در اروپا به علت رفتار متین و ابراز کفایت، مورد احترام دول اروپایی به خصوص فرانسویها واقع شد و در فرانسه به مناسبت ورود او سازی به نام هزارستان تهران ساختند تا با پیانو نواخته شود. [لغت نامه]
 سازی به نام هزارستان تهران در جای دیگر دیده نشده است. محتملاً آهنگ خاصی به نام هزارستان تهران بوده است؛ زیرا اگر با پیانو نواخته شده باشد، گویای آهنگی است، نه ساز. و برای همناوای با پیانو، کلمه همراهی یا همناوای، به کار می رود.
 هزارک یکی از نواهای موسیقی قدیم ایران، که در آثار متقدمان آمده ولی در موسیقی ردیف نت شده، گوشه ای بدین نام وجود ندارد.

هزارم نام نوایی از موسیقی قدیم ایران، که در کتب متقدمان مذکور است. از چگونگی نغمه آن اثری باقی نیست. در موسیقی مصری نوایی به نام «حزام» وجود دارد.

هشت خسروانی. خسروانی در معنای مقام یا گام یا دایره موسیقی نیز استعمال شده است. مانند: هشت خسروانی [حسینعلی ملاح حافظ و موسیقی، ص ۱۴۳]

رسانید. که یکی از آنها «مجمع الادوار» در علم موسیقی است. وی تا آخرین سالهای عمر خود بنا به نوشته خودش تا سال ۱۳۲۶ شمسی، در کار تصنیف و تالیف بوده و آثار دیگری نیز به وجود آورده که عمرش برای طبع آنها وفا نکرده است. وی در روز چهارشنبه ۲۲ شهریور ۱۳۳۴ شمسی درگذشت.
 [فرهنگ معین، لغت نامه]

هرای نام نوایی از موسیقی قدیم ایران، که فقط نام آن به یادگار مانده است. در موسیقی ردیفی موجود ایران، گوشه ای به این نام وجود ندارد.

هرمزی سعید یکی از شاگردان درویش خان، که در نواختن تار و سه تار استاد است. رادیو تلویزیون ملی ایران فیلمی از زندگی او در اواخر عمر تهیه کرد و به نمایش گذاشت که در نوع خود کاری جالب بود و هرمزی، در آن برنامه، دستگاه ماهور را با پنجه سحارش نواخت که تسلط کامل او را نشان می داد.

هرمس پسر زئوس. در افسانه های یونان، هرمس معمولاً به صورت مأمور الهی، حامل قهرمانان و غیره تجلی می کند. موفق به اختراع نای شد و همچنین بریط را او به هم رسانید. [لغت نامه]

هرمس نام نوایی از موسیقی قدیم ایران، که تنها نام آن بر جای مانده است. از چگونگی نغمه آن اثری باقی نیست.

هزارستان. نام ترانه ای است از علی محمدامیر جاهد، در دستگاه چهارگاه، آهنگ و کلام آن از امیر جاهد است. این ترانه در عصر خود از شهرت بسزایی برخوردار شد. شعر و نت آن در دیوان امیر جاهد، جلد ۲، ص ۱۳۲، به چاپ رسیده است.

هزارستان. هزار آوا. نوعی بلبل. گنجشک و بلبل هزارستان. هزار. هزارستان بلبل. عندلیب.

صد هزاران گل شکفت و بانگ مرغی برتخاست
 عندلیبان را چه پیش آمد هزاران را چه شد [حافظ]

هزارستان امروز در خراسان است

به مجلس ملک اینک همی زند دستان [فرخی]

تا چون هزار دستان بر گل نوازند

هشتری. گوشه‌ای از دستگاه شور است. در کتاب «هفت دستگاه» ردیف موسی معروفی به شماره ۵۱ از دستگاه شور چاپ شده است.

هشتک. نام نوایی از موسیقی قدیم ایران، که تنها نام آن برجای مانده است. از چند و چون آهنگ آن اثری باقی نیست. سوت. صفیر. [لغت‌نامه]

هفت خوان. نام نوایی از موسیقی قدیم ایران است که در اشعار شعرای ایران آمده ولی از چگونگی لحن آن اثری در دست نیست.

تا مطربان زند لبینا و هفت خوان

در پرده عراق و سرزیر و سلمکی [میرزائی]

نام نوایی است از موسیقی. [لغت‌نامه]

هفت دستگاه. هفت دستگاه موسیقی ایران:

۱- شور ۲- سه‌گاه ۳- چهارگاه

۴- ماهور ۵- همایون ۶- نوا

۷- راست پنجگاه

هفت دستگاه کامل. هفت دستگاه موسیقی. هفت خسروانی. خسروانیات. طروق الملوکیه.

در عصر ساسانی (مخصوصاً دوره خسروپرویز) هفت دستگاه شاهانه در موسیقی معمول بوده که مسعودی در «مروج الذهب» آن را «الطروق الملوکیه» نامیده است. مؤلف «غرر السیر» اختراع خسروانیات را به باربد نسبت داده گوید: در این زمان هم مطربان هم در بزم ملوک و دیگر مردمان می‌نوازند. در واقع کلمه خسروانی بر یک دستگاه اطلاق نمی‌شده است. عوفی از نوای خسروانی نام برده است و ظاهراً مرادش هفت دستگاه شاهانه است که به نام هفت خسروانی خوانده می‌شود. مسعودی در «مروج الذهب» گوید که نغم و ایقاعات مقاطع و طروق الملوکیه از ایرانیان آمده است. این طروق الملوکیه را که تعداد آنها هفت بود، به باربد نسبت می‌دادند و برای روزهای هفته ساخته شده بود. [هفت‌پیکر- محمد معین. ج ۱ ص

[۱۲۹]

ردیف کاملی از هفت دستگاه موسیقی ایران است که به همت موسی معروفی، توسط وزارت فرهنگ و هنر به چاپ رسیده است. کتاب دارای مقدمه‌ای در ۵۵ صفحه به قلم مهدی برکشلی، ده صفحه راهنما و ۴۵۲ گوشه در ۴۶۶ صفحه است. نت این کتاب برای تار نوشته شده و کاملترین ردیفی است که تا کنون به چاپ رسیده است.

موسی معروفی در باره نحوه انتشار کتاب «هفت دستگاه» نکاتی را به رشته تحریر در آورده است که عیناً آورده می‌شود:

هموطنان گرامی و هنرمندان عزیز:

اینجانب موسی معروفی که در جوانی علاقه وافری به موسیقی داشتم، سبب شد که در سال ۱۳۳۶ قمری نزد استاد درویش شروع به تحصیل موسیقی از راه گوش بنمایم. چون نت در آن موقع معمول نبود، با زحمت بسیار هفت دستگاه ردیف موسیقی ملی را از راه گوش، از آن استاد، درس گرفته، حفظ نمودم و در سال ۱۳۳۹ قمری دوره را به پایان رسانیده، موفق به دریافت پری درجه اول (سنجاق تبریزین طلا) گردیدم و علاوه بر پری، تصدیق‌نامه‌ای از استاد دریافت داشتم که در آن تصدیق‌نامه استاد مرا از بهترین شاگردان خود معرفی نموده‌اند. بعداً متوجه شدم که بدون نت نگهداری و ضبط آن مشکل، و ممکن است از خاطر محو شود. ناچار شدم که نت را یاد گرفته شاید موفق گردم که دوره ردیف را با نت نوشته، از نسیان و فراموشی آن را مصون دارم. لذا از مرحوم حسین هنگ‌آفرین خواهش کردم که در هفته، دو روز به منزل آمده مرا به نت آشنا نماید. این عمل انجام شد و چند ماه نزد آن مرحوم به یاد گرفتن نت مشغول شدم و چون علاقه زیادی داشتم بسیار خوب از عهده برآمده دیدم اکنون می‌توانم ردیف را بنویسم. از شاگرد خود رحمت‌الله صفایی که مدتی نزد اینجانب دوره ردیف را تعلیم گرفته و نت‌نویسی ایشان خوب شده بود، خواهش نمودم که به منزل آمده در روز، چند صفحه بنویسد و به این ترتیب که

من با تار بنوازم و ایشان بنویسند و تا روز دیگر، من نوشته‌ها را تصحیح نمایم، که برای پاک‌نویس حاضر بود. این عمل انجام شد و ردیف‌ها به پایان رسید. بعداً که استاد وزیری مدرسه عالی موسیقی را تشکیل داد، اینجانب برای تحصیل موسیقی نظری و علمی به مدرسه ایشان رفتم. استاد جزوه‌هایی را که قبل از رفتن به اروپا از ردیف میرزا عبداللّه و آقا حسینقلی نوشته بود، در دسترس بنده گذاشت و آن جزوه‌های استاد، مرا به مقصود نزدیک نمود، زیرا مطالبی بسیار در آن جزوه‌ها بود که در ردیف استاد درویش یافت نمی‌شد (چون درویش خان، ردیف‌ها را خلاصه و مختصر نموده بود). لذا مجبور شدم که ردیف سابق را بر هم زده ردیفی از نو بنویسم. بعداً شنیدم که مخبرالسلطنه هدایت ردیفی را که دکتر مهدی منتظم‌الحکما که از بهترین شاگردان میرزا عبداللّه بود، نواخته، با نت نوشته و نسخه آن را برای هنرستان عالی موسیقی فرستاده بود (در کتابخانه هنرستان موجود است). آن نسخه را امانت گرفته، پس از مطالعه ناچار شدم ردیف پیشین را بر هم زده مجدداً ردیفی از نو بنویسم و چون هدایت در نت‌نویسی مهارت نداشت، استفاده از نت‌هایی که ایشان نوشته بود بسیار مشکل بود. با هزار زحمت، به سبک نت‌نویسی ایشان آشنا شده، مطالب ردیف هدایت را هم داخل نمودم و ردیف جامع و کاملی نوشته شد، و این بار گران و وظیفه را به هر قسم بود، به دوش کشیده، تحمل این زحمت را برای اینکه آیندگان راحت بوده، از گرفتاری درس گرفتن از راه گوش خلاص شوند، قبول کردم و می‌توانم مباحثات نمایم که این خدمت را من عهده‌دار شدم. دیگر امروز با بودن وسایل تدریس موسیقی به سبک علمی که برای همگی فراهم می‌باشد، کهنه‌پرستی و تعلیم موسیقی از راه گوش، بدون نت، یک نوع اتلاف عمر و عمل بیهوده است.

اکنون که بحمدالله این کتاب ردیف کامل موسیقی ایرانی که نتیجه سی سال زحمت اینجانب است، به

وسیله هنرهای زیبای کشور چاپ و منتشر گردیده و در دسترس عموم قرار گرفته، سپاسگزار و متشکرم، و چون در این کتاب به طوری که باید نامی از اینجانب برده شود، کوتاهی شده و از زحمات اینجانب تقدیری به عمل نیامده و فقط به «گردآورنده: موسی معروفی»، اکتفا گردیده است، خواستم هموطنان عزیز بدانند که موضوع گرد آوردن تنها در کار نبوده بلکه سی سال زحمت کشیده شده تا این کتاب به نظر شما برسد و چنانچه می‌خواستم زحمتی را که برای این کار کشیده‌ام، برای پیشرفت ساز و نوازندگی بکشم، امروز نوازنده کاملی بودم. ولی فکر کردم نوازندگی در مقابل خدمتی که عهده‌دار شدم، چیزی نیست و ارزش ندارد، و نخواستم بعد از مرگ من بگویند خدا رحمتش کند، نوازنده خوبی بود، ولی آثاری از خود باقی نگذاشت و معلومات خود را با خود به گور برد، چنان که نسبت به تمام اساتید گذشته، همین صحبت در میان است. اکنون که دوره کامل موسیقی ایرانی به چاپ رسیده، با بودن چنین کتابی می‌توانیم ادعا کنیم که ما هم موسیقی داریم زیرا تمام آوازه‌ها نوشته شده است و پایه و ریشه موسیقی ایرانی را به دست می‌دهد. ضمناً باید دانست که این کتاب برای استفاده ایرانی است، نه خارجی، زیرا علامات خاصی که در موسیقی ایرانی به کار می‌رود، در موسیقی اروپایی وجود ندارد، و ما چنانچه بخواهیم موسیقی ایرانی را برای آنها بنویسیم، باید طوری دیگر نوشته شود. مثلاً موسیقی آواز که بدون ضرب نوشته می‌شود، مخصوص موسیقی ایران است که ناچار، چون می‌خواهیم حالت طبیعی خود را از دست ندهد، لازم است آن را بدون ضرب بنویسیم، مگر در جایی که خود دارای ضرب باشد، مانند: کرشمه، زنگوله و غیره. پس می‌توانیم بگوییم نوشتن مقدار زیادی به زبان فرانسه در این کتاب برای خارجی‌ان، و اتلاف وقت، لزومی نداشت زیرا اگر برای ایرانی اتلاف بود، که به طور اکثر فرانسه نمی‌دانند، و اگر برای

خارجی است که آنها هم نمی‌توانند از این کتاب استفاده نمایند. پس چه لزومی داشت که مدتی چاپ کتاب برای این عمل غیر ضروری به تأخیر بیفتد، در صورتی که این قبیل کتابهای لازم هر قدر زودتر به دست هنرمندان و محصلان برسند بهتر است. مطلب دیگر قیمت کتاب است که قدری گران است زیرا امروز با این زندگانی و معیشت سخت، هزار ریال برای کتاب پول دادن بسیار مشکل است مخصوصاً برای معلم و محصل. بهتر بود لااقل برای معلمان هنرستانهای موسیقی ایرانی، به طور رایگان داده می‌شد و برای محصلان هم تخفیفی می‌دادند و قیمت آن را از محصل موسیقی با قسط دریافت می‌داشتند. دیگر آنکه خوب بود اولیای هنرهای زیبا از کسانی که راجع به این کتاب زحمت کشیده‌اند، از جمع آوری و پاک‌نویس کننده و نویسنده نت و غیره، تشویق و تقدیری به عمل آورند تا بعدها دیگران برای قبول زحمت با نهایت میل حاضر گردند، و در صورت عدم تشویق و تقدیر البته باعث دل‌سردی خواهد شد، زیرا لا‌قیدی و بی‌اعتنایی نسبت به خدمتگزاران، بی‌اعتنایی به هنر و هنرمند است، و البته تقدیر هم بایستی در کتاب نوشته می‌شد، تا باعث دلگرمی می‌گردید. ضمناً ناگفته نماند که این کتاب قبل از مطالعه هدایت در زمان وزارت فرهنگ علی‌اصغر حکمت از اداره انطباعات (نگارش فعلی) تقاضا شده بود که اجازه طبع آن را با خرج آن اداره صادر فرمایند. یعنی مخارج آن را بدهند تا اینجانب کتاب را به نفع خود به چاپ برساند، و به موجب نامه شماره ۵۵۴۱-۱۷/۴/۲۷ که از طرف اداره انطباعات به اینجانب نوشته شده بود طبع کتاب مزبور به تصویب شورای عالی معارف رسیده بود ولی متأسفانه حکمت استعفا دارد و مرآت به جای ایشان برقرار گردید. اینجانب فکر کردم که ممکن است نسخه منحصر به فرد کتاب را به اداره موسیقی کشور برای اظهار نظر بفرستند، و چون در آن موقع در اداره موسیقی کشور نسبت به موسیقی ایرانی نظر

مساعدی در کار نبود، اصل نسخه هم از بین برود. لذا کتاب خود را از اداره انطباعات گرفته، دیگر موضوع را تعقیب ننمودم. بعداً که کمیسیون از طرف اداره هنرهای زیبا برای رسیدگی و موضوع طبع کتاب تشکیل شده بود، یکی از دوستان گفت که انجمن فرهنگی ایران و امریکا حاضر است این کتاب را تحت نظر خودتان به طبع برساند. در حدود دویست جلد از کتاب را برای خود بردارد و بقیه متعلق به خودتان باشد که به نفع خود به فروش برسانید. من در آن موقع چون دیدم هنرهای زیبا مایل است این کار توسط آن اداره انجام شود، قبول نکردم. از طرف دانشگاه نیز حاضر شدند که کتاب را چاپ نمایند. باز هم قبول ننمودم زیرا در آن موقع تصور نمی‌کردم تا این اندازه زحمات مرا نادیده خواهند گرفت، که در کتاب بجای تشویق و تقدیر از زحمات من بنویسند «گردآورنده: موسی معروفی»، و تا این اندازه مورد بی‌علاقگی و بی‌مهری واقع شوم که حتی مختصری از شرح حال و خدمات خود را که نوشته و برای درج در کتاب فرستاده بودم، در کتاب نوشته نشود. چرا و برای چه؟ من که علت آن رانمی‌دانم، شما چطور؟ گرچه قصد اساسی من جز خدمت به هموطنانم و موسیقی وطنی چیز دیگری نبوده و نیست. عاشق یارم مرا با کفر و با ایمان چه کار؟ به هر حال تا زنده‌ام وظیفه‌ای جز خدمت به میهن عزیز ندارم. خداوند ما را توفیق دهد عمل به وظیفه نموده بتوانیم آن طوری که شایسته است، خدمتگزار باشیم. (موسی معروفی. ۱۰ آذرماه ۱۳۴۲).

هفتصد ترانه کتابی است از دوبیتیهای محلی نقاط مختلف ایران، حاوی اشعار و چند آهنگ مربوط به ترانه‌ها، که به کوشش حسین کوهی کرمانی در سال ۱۳۲۶ شمسی به چاپ رسیده است.

ملک‌الشعرا ی بهار، در مقدمه کتاب «هفتصد ترانه» می‌نویسد «دیری نمی‌گذرد که این ترانه‌ها با این کالبد خوش آهنگ، ورد زبان صاحب‌دلان و شمع انجمن سوختگان ایرانی خواهند گردید و این عروس

آن، نه و هفت تار می‌بندند. [غیاث‌اللغات، لغت‌نامه]

هفده بحر اصول موسیقی در موسیقی قدیم ایران، بیست و چهار نوع ضرب یا اصول معمول بوده است که به آنها بحور اصول می‌گفتند.

برخی، تعداد این اصول را سی و هفت فقره نوشته‌اند. در موسیقی ردیفی ایران، چند نوع از این اصول هنوز هم متداول است، مانند:

ساقینامه، ارجوزه، مثنوی، شاهنامه خوانی و ضربهای زورخانه. و از بین رنگها: رنگ دلگشا در سه گاه، رنگ ضرب اصول در شور، رنگ حربی در ماهور، رنگ شهر آشوب در چهارگاه و شور، رنگ فرح‌انگیز در اصفهان، رنگ فرح در همایون و رنگ لزگی و حاشیه در چهارگاه. [حافظ و موسیقی، حسیعلی ملاح]

هما خانم خانمها گیتی (هما) در تهران متولد شده و مدتی در رادیو به خوانندگی اشتغال داشته است.

هماهنگی توافق و تناسب و ارتباط چند صدای مختلف در آن واحد طبق قواعد و موازین علم آرمونی موسیقی. بشر سر رشته این علم را در طبیعت پیدا کرده و در صد تکمیل و تدوین آن برآمده، تا علمی جداگانه شده است. اولین کنجکاوی انسان برای پیدا کردن هماهنگی اصوات، در قرون وسطی شروع شده و رفته رفته ترقی کرده، تا آنکه در قرن هفدهم میلادی تدوین شده است و موسیقیدانان بزرگ اروپایی، قطعات موسیقی خود را بوسیله تکمیل این فن، مقبولتر و پسندیده‌تر از ترکیبات سابق کرده‌اند. عنصر اصلی کار بر مبتنای توافقهاست و آن چند نت مختلف است که در آن، با هم شنیده می‌شوند. توافقه‌ها (آکوردها) ممکن است از دو یا سه یا چهار یا پنج صدای مختلف تشکیل شوند و در این صورت توافقه‌های (آکوردها) به دو صدایی، سه صدایی، چهار صدایی و پنج صدایی موسوم می‌شوند. [نظری به موسیقی، روح‌الله خالقی، جلد ۱، ص ۴۹-۵۰]

زیبای کوهستان به دامادی نوجوانان شهری مباحث خواهد کرد».

هفتگاه نام یکی از مقامات موسیقی قدیم ایران، که تنها نام آن بر جای مانده است. در موسیقی ردیفی امروز ایران، مقامی به این وجود ندارد.

هفت گنج نام نوبی است.

گه نوای هفت گنج و گه نوای گنج گاو

گه نوای دیف زرخش و گه نوای ارچنه [منوچهری، لغت‌نامه]

نام هفت لحن از الحان باریدی است، مانند: گنج باد آورد، گنج باد آورده، گنج باد آور، گنج شایگان، گنج گاو، گنج سوخته، گنج عروس، گنج فریدون، گنج کاووس، گنجگاه.

نخستین که بنهاد گنج عروس

زچین و زبرطاس و از هندوروس

دگر گنج باد آورش خوانند

شمارش بگردند و درمانند

دگر آنکه نامش همی بشنوی

تو خوانی و رادیبه خسروی

دگر نامور گنج افراسیاب

که کس را نبود آن به خشکی آب

دگر گنج کش خواندی سوخته

کز آن گنج بد کشور افروخته

دگر گنج کز در خوشاب بود

که بالاش یک تیر پرتاب بود

که خضرا نهادند نامش ردان

همان نامور کاردان بخردان

دگر آنکه به شادورد بزرگ

که گویند رامشگران سترگ [فردوسی]

هفت نوبت بانگ کوس و نقاره‌ای که در نزدیکی

سرای پادشاهی و دارالحکومه در اوقات معینه و

صبح و شام شنیده می‌شود. [فرهنگ ناظم‌الاطبا]

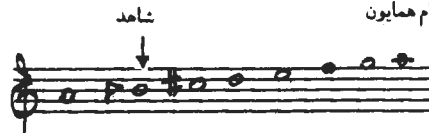
به هفت نوبت چرخ و به پنج نوبت فرض

بدین دو صبح مزور ز آتش و سیماب [خاقانی]

هفت نه مراد از تارهای ساز باشد؛ چه بر رباب و مثل

همایون یکی از دستگاه‌های هفتگانه موسیقی ایران است که گام آن، از گام کوچک هارمونیک مشتق شده است.

گام همایون



مقام همایون دارای گوشه‌های زیر است:

کرشمه	زنگ شتر	گوشه چهارگاه
موالیان	چکاوک	نغمه چکاوک
بیداد	نی داوود	فرود چکاوک
باوی	راوندی	ابولاچپ
موزه	لیلی و مجنون	گوشه طر
نوروز صبا	نوروز عرب	نوروز خارا
نفیر	زابل	فرنگ
غزال	بحر نور	بیات عجم
دیناسری	زنگوله	عشاق
عشاق محمدصادق خانی	شوشتری	
میگلی	مرودرشتی	بهیجانی
منصوری	بختیاری	موالف
دلنواز	نیریز	فرود
جامه‌دران		

رنگ فرح

رنگ شهرآشوب

حالت مقام همایون: چنانچه از نام آن برمی‌آید، لحنی دارد بس مبارک و دارای شکوه و جلال. بزرگی و برتری آواز همایون، انسان را به یاد نام بامسمای آن، همایون می‌اندازد. همایون آوازی است نشاط‌انگیز و شادببخش. از هزل و ناله و فغان و ضجه عاری، و با طمأنینه و با وقار است. نوای دل‌انگیز همایون آن چنان مؤثر است که آدمی را به ادب و استماع دقیق وامی‌دارد و با شنیدن آن، وجد و سروری توأم با احترام به انسان دست می‌دهد، گویی در مجلس مرد کاملی است که از تمام رموز زندگی آگاه، و چنان پخته و روشندل است که آدمی قدرت تکلم در

حضور وی را ندارد. گوش و هوش را به سخنان نفز و بیان شیرین او می‌دهید و روحاً کسب فیض نموده از مصاحبت او لذت می‌برید و به خود می‌بالد که افتخار مجالست این چنین آدم کاملی نصیب شده است. بیداد همایون، واقعاً بیداد و در دل‌های مستعد اجازه پیشروی پیدا می‌کند و هر آدم صاحب‌دلی را به سکوت وامی‌دارد. لیلی و مجنون همایون که با اشعار نظامی گنجوی خوانده می‌شود، ملاحت و زیبایی ویژه‌ای دارد. بختیاری را با دوبیتی‌های باباطاهر عریان می‌خوانند و دارای بیانی ساده و بی‌پیرایه است؛ گویی پیر دهقانی است که رویدادهای گذشته را بالحن ساده و بی‌تکلف خود بازگو می‌کند. گوشه شوشتری در سال‌های اخیر به طور مستقل اجرا می‌شود. گاه با بیداد و گاه با منصوری اجرا می‌شود که وسعت زیاده‌تری از گذشته به دست آورده است. آهنگ‌های زیبایی که در همایون تصنیف شدند، به قرار زیرند: چهار مضراب همایون مندرج در «کتاب دوم ویولن» استاد صبا، چهار مضراب همایون مندرج در «کتاب سوم ویولن» استاد صبا و چهار مضراب همایون مندرج در «کتاب سی قطعه چهار مضراب» فرامرزیانور.

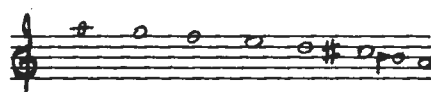
گام همایون از گام کوچک هماهنگ Min- (Gamme) eure Harmonique مشتق شده، به این طریق که نمایان گام کوچک، تونیک همایون و رونمایان آن برای اینکه روتونیک گام همایون شود، یک ربع پرده بالا رفته است.

اگر در گام فوق دقت کنیم، ملاحظه می‌نمائیم که شباهتی به گام ر «کوچک» دارد. چنان که نمایان گام «کوچک» یعنی نت «لا» تونیک همایون شده و درجه ششم گام «ر کوچک» یعنی نت «سی بمل» در گام همایون یک ربع پرده بالا رفته است (سی کرن). همین درجه که در گام کوچک و همایون تفاوت دارد در همایون نت «شاهد» است و اغلب روی آن توقف می‌شود.

گام همایون هم مثل گام شور، پایین رونده است، زیرا

نزدیک شدن به درجه هفتم است که چون محسوس حقیقتی نیست به آن اندکی کمک می‌کند و فرود را مناسبتر نماید. این ترتیب چنان که در مقام شور نیز اشاره شد، در آن مقام هم متداول است. در حقیقت در هنگام فرود، دو نت روی تونیک حل می‌شود: یکی درجه دوم که تقریباً محسوس گام پایین رونده است دیگر درجه هفتم که میل دارد محسوس گام بالا رونده باشد، و چون گام همایون دارای هر دو جنبه است، به همین جهت درجه چهارم آن اهمیت دارد که نمایان گام پایین رونده محسوب می‌شود. در مثال ذیل نمونه‌ای از فرود همایون به طور چهار صدایی نوشته شده که مطلب را واضحتر می‌کند، و این از همان مواردی است که آکورد خاتمه احتیاج به سوم پیدا نکرده و از فاصله‌های چهارم و پنجم تشکیل شده است که با حالت همایون بیشتر توافقی دارد. چنان که ملاحظه می‌شود، در بخش سیرانو، نت «می کرن» با حرکت پایین رونده روی «لا» رفته است. در بخش آلتو، نت «سل» با نت قبلی «فا» که سری شده است و در ردیف به همین ترتیب شنیده می‌شود، باز روی تونیک رفته است. در بخش تنور، نت «ر» که نمایان گام پایین رونده است و باز هم در ردیف همایون به همین ترتیب فرود می‌آید، روی تونیک رفته و در باس، نت «ر» به جای خود باقی مانده است. درست است که تونیک گام همایون نت «لا» است، ولی باس باید روی نت «ر» بماند که در شور هم همین رویه مناسب تر به نظر می‌رسد. البته برای اینکه آکورد پایان کامل باشد، ممکن است نت «فا» را هم نشان داد، ولی اگر بکار باشد، شبیه گام «ر» کوچک می‌شود و اگر دیز باشد، آکورد خاتمه نمایش دهنده گام بزرگ خواهد بود، و چون قبلاً این نت «سری» شده، به همین ترتیب که استعمال شده گویی به طبیعتش بیشتر نزدیک است. البته طرق دیگری نیز می‌توان به کار برد که برای مثال یکی از آنها در زیر نشان داده شده است، و در این مثال آکورد خاتمه هم به طور کامل به کار برده شده است.

در موقع بالا رفتن نت «محسوسی» ندارد، یعنی نت «سل دیز» نیست، در صورتی که در موقع پایین آمدن، درجه دوم یا درجه اول دارای فاصله دوم «نیم بزرگ» است که به دوم کوچک نزدیک می‌باشد، و تمایل نت سی کرن به نت «لا» بیشتر است تا به نت «دودیز». از طرف دیگر، درجه «چهارم» گام همایون هم (نت) که تونیک گام کوچکی است که همایون از آن منشعب شده اهمیتش بیش از درجه پنجم (نت می) است و نمایان حقیقی محسوب می‌شود، ولی در عین حال درجه پنجم هم به نوبت خود گاهی در فرودها مورد استعمال دارد.



نت ایست همایون نیز درجه هفتم است که پس از توقفهای مکرر روی درجه دوم (شاهد)، به درجه هفتم - فرود می‌آید.

بنابراین مهمترین درجات گام همایون عبارت است از درجه اول (تونیک)، درجه دوم (شاهد)، درجه چهارم (نمایان گام پایین رونده) و درجه هفتم گام بالا رونده (نت ایست). فواصل گام همایون به ترتیب سبب به تونیک از این قرار است: دوم نیم بزرگ، سوم بزرگ، چهارم و پنجم درست، ششم کوچک، هفتم کوچک و هنگام (اکتاو). پس دانگهای گام همایون در روش نامساوی است، زیرا دانگ اول دارای یک دوم نیم بزرگ و یک دوم بیش بزرگ و یک دوم کوچک است، در صورتی که دانگ دوم دارای یک دوم کوچک و دو دوم بزرگ است. فاصله میان دو دانگ هم یک پرده است. یکی از خواص همایون این است که در موقع شروع و فرود، درجه ششم (در مثال فوق، نت فا) یک ربع پرده بالا می‌رود یا درجه هفتم فاصله دوم نیم بزرگ پیدا می‌کند. زیرا گام همایون را ممکن است بالا رونده هم تصور کرد و اینکه درجه ششم بالا می‌رود، برای

نت «فاسری» را چون بعد بکار است، قبلاً با «سری» نشان نداده‌ایم. البته این نوع فرود بیشتر حالت مقام «رکوچک» را به خود گرفته است، با این اختلاف که شاهد همایون «سی کرن» هم نشان داده شده است. [روح‌الله خالقی. مجله موزیک ایران.]

اهم گوشه‌های همایون عبارت‌اند از: درآمد، موالیان، چکاوک، بیداد، نی داوود، لیلی و مجنون، بختیاری، موالف شوشتری. [فرهنگ معین]

همایون، عبدالعلی، ۱۳۰۱ - متولد سال ۱۳۰۱ هـ در تهران است. در سال ۱۳۲۱، همکاری خود را به عنوان خواننده با رادیو شروع، و آواز «بیات تهران» او در عصر خود شهرت بسزایی کسب کرد. وی سپس به تئاتر روی آورد و در برنامه‌های تلویزیونی، نقش «سرکار استوار را ایفا می‌کرد.

همسرا خواننده‌ای که به همراهی خوانندگان دیگر، در اجرای آواز جمعی در موسیقی مشارکت می‌کند. آن که در همسرایی دسته آواز جمعی مشارکت می‌کند. [سازشناسی. پرویز منصوری.]

همصدا دوت همصوت، بدون دارا بودن فاصله اکتاو. این نوع همصداها را «همصداهای درست» نامند.

همصدای درست



همنوا کوک کردن. کوک نمودن سیم‌ها ساز. همنوا ساختن اوتار. هماواز. همصدا. یادایمی که با هم آشنا بودیم ما

همخیال و همصفیر همنوا بودیم ما [صائب]

همنوا نوازنده‌ای که در بین نوازندگان دیگر، در نواختن موسیقی با ایشان مشارکت می‌کند.

آن که در نوازندگی ارکستر شرکت می‌کند. [سازشناسی. پرویز منصوری.]

هندوی نه چشم کنایه از نی سیاه نه سوراخ است. جنبش ده ترک لرزه دار زشادی

هندوی نه چشم را به بانگ درآورد

[خاقانی، لغت نامه]

هندی درای درای هندی.

تو گفتی بجوشید هامون زجای

زنالیدن زنگ و هندی درای [لغت‌نامه]

هنر معرفت امری، توأم با ظرافت و ریزه کاری.

انجام امری توأم با احساس و اندیشه و یا مبین اندیشه و احساس به طرز زیبا، که موسیقی یکی از هنرهای زیباست و بیان‌کننده احساس آدمی است. [فرهنگ معین]

بهترین محصولات هنر همان است که اکثر مردم از فهم آن عاجزند و تنها در دسترس فکر برگزیدگان قرار دارد، که برای درک آثار بزرگ مستعدند. [تولستوی]

هنر چشمه‌ای است زاینده و دولتی است پاینده. اگر هنرمند از دولت بیفتد، غم نباشد، که هنر در نفس خود دولت است. هنرمند هر جا رود قدر بیند و در صدر نشیند. [سعدی]

نکوهش رسیدی به هر آهوی

ستایش بد از هر هنر هر سویی [بوشکور]

فزون بایدم نیز ازیشان هنر

جهانجوی باید سر تاجور [فردوسی]

از فتح و ظفر بینم بر نیزه تو عقد

وز فرو هنر بینم بر نیزه تو یون [عنصری]

که ببوسد ز زهر طعم شکر

نکند میل بی هنر به هنر [عنصری]

اینت پر برگ و بر درختانی

کمتر ادبش حلم و فروتر هنرش جود [ناصر خسرو]

رو به هنر صدرجوی بر در صدر جهان

رو به صفت باز گرد بر در اصحاب ما [خاقانی]

بر تن ناقصان قیای کمال

به طراز هنر ندوخته‌اند [خاقانی]

گر هنر داری و هفتاد عیب

دوست نبیند به جز آن یک هنر [سعدی]

تکیه بر تقوی و دانش در طریقت کافر است

راهر و گر صد هنر دارد توکل بایش [حافظ]

عیب می جمله چو گفتمی هنرش نیز بگو

نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند [حافظ]

چو مرد بر هنر خویش ایمنی دارد

رود به دیده دشمن به جستن پیکار [عنصری]

نخست آفرین کرد بر کردگار

کز ویست نیرو و فروهنر [سعدی]

اگر مرد هست از هنر بهره‌ور

هنر خود بگوید نه صاحب هنر [سعدی]

هنر بنمای اگر داری نه گوهر

گل از خار است ابراهیم از آذر [سعدی]

اگر به هر سر مویت هنر دو صد باشد

هنر به کار نباید چو بخت بد باشد [سعدی]

ترکیبات هنر:

هنر آفرین، هنر آموز، هنر بخش، هنر بین، هنر پرور.

هنر پیشه، هنر توشه، هنر جو، هنر داشتن، هنرستان.

هنر سرا، هنر مند، هنر نامه، هنر نمای، هنر ور، هنری.

مزن بیهوده از فضل و هنر ای یار همدم دم

که از فضل و هنر بهتر بود دینار و درهم هم

غذا می سازد از خون جگر هر جا هنر مند نیست

نصیب رو به دایم دنبه چرب است و ضیغ غم

بدین اندک هنر کز من خدایش باز بستاند

فراوان خورده‌ام از دست این دیر مظلم سم

[دیوان شیخ رضا طالبانی ص ۱۷۳]

هنگام شنیدن آثار بزرگ هنری، احساس زیبا

دوستی در انسان قوت می گیرد و از هیجانات جنسی

چنان فاصله و اوج می گیریم که گویی حضور عالمی

مرموز را چون وزش نسیمی لطیف و عطر آمیز بر

چهره جان خود حس می کنیم. [ملاحظات در باره

موسیقی، محمد نولوند، «مجله موسیقی» شماره ۱۲۲،

ص ۴]

هیچ عامل زیان آوری از هجوم طوایف صحرائشین و

غلبه روح تبصّب و مبارزه مشترک عوام و عوام

فرب، نتوانست در طی قرنهای متوالی در ارکان هنر

موسیقی، شکست اساسی وارد آورد؛ و برای حفظ

حیات و تضمین بقای خویش، از خانقاه درویشان

گرفته تا خرگاه ابلخیان و درگاه شهریاران، همه جا

برای خود، جا تهیه می کرد و وقتی مانند فارابی و

ابن سینا و صفی الدین و قطب الدین، پشتیبانی به

دست نمی آورد، در حلقه ذکر عرفا پای می نهاد و

مرید و مراد را، با آهنگ نی و طنبور و رباب به رقص

و سماع در می آورد و برای گریز از تحریک غضب و

حمله صدر و شیخ الاسلام، به حوزه روضه خوانان

قدم می گذارد و از حنجره جانشوز ذاکران و نوحه

خوانان شورها به پا می کرد. تنها از روزی که پای

تمدن فرهنگی به ایران باز شد و هر چه به نظر کوتاه

نظران، ایرانی و بومی و اصل می آمد، در برابر مظاهر

غربی از چشم افتاد، و مردمی میاندار معرکه زندگانی

عصر شدند، که نه زندگی زنگ مانند «لومومبا» بودند

و نه رومی روم مانند «موسولینی»، آری در این موقع

بود که موسیقی و معماری و صنایع کشور ما مانند

علوم و فنون، سیر نزولی پیدا کرد. [محیط طباطبائی]

هنرمندان دلی دارند، از چهره گل لطیفتر و از نگاه

آرزو، شورانگیزتر. با غبار غمی می میرند و با نم نم

محبتی زندگی را از سر می گیرند.

هر چه هستی باشید، اما محض رضای خدا، حقیقی

باشید. اگر هنر و حقیقت نتوانند در کنار هم زندگی

کنند، بگذار هنر بهمیرد. [رومن رولان]

هنر آفرین آن که کار هنرمندانه کند. کسی که در کار

خود ذوق و ابتکار داشته باشد، خالق آثار هنری.

هنر آموز هنر آموزنده. کسی که هنری را تعلیم

می گیرد. شاگرد هنرستان، هنرجوی [فرهنگ

معین]

معلم هنر که به محصل درس هنر می دهد. آموزنده

هنر.

هنر بخش آن که هنر نماید و به دیگران هنر آموزد.

[لغت نامه]

کو آن که سخندان مهین بود به حکمت

کو آن که هنر بخش بهین بود به آداب [خاقانی]

هنر بین هنر شناس. آن که هنر را دریابد و داند.

[لغت نامه]

چشم هنربین نه کس را درست
 جز خلل و عیب ندانند [نظامی]
هنرپرور آن که برای پیشرفت هنر بکوشد.
 هنرپرور و راد و بخشنده گنج
 از این تخمه هرگز نبند کس به رنج [فردوسی]
 حسن کجا شد و کوبا یزید بسطامی
 امیر ادهم و فرزند آن هنرپرور [ناصر خسرو]
 وزیر جهاندار گیتی فروز
 وزیر هنرپرور رازین [فرخی]
 خسرو غازی محمود محمد سیرت
 شاه دینور هنرپرور کامل فرهنگ [فرخی]
 پس آن گاه گفت ای هنرپروران
 بسی کردم اندیشه در اختران [نظامی]
 بر هر دوروی سکه ایام نام تو
 خاقان عدل ورز هنرپرور آمده [خاقانی]
 نکردند رغبت هنرپروران
 به شادی خویش از غم دیگران [سعدی]
 خردمند مردم هنرپرورند
 که تن پروران از هنر لاغرند [سعدی]
 گردگیری به شیوه حافظ زدی رقم
 مقبول طبع شاه هنرپرور آمدی [حافظ]
هنرپروری پروردن و تربیت کردن هنرمندان. هنر را
 بزرگ داشتن. کوشش برای هنر.
 نجوید کسی بر کسی برتری
 مگر از طریق هنرپروری [نظامی]
هنرپیشه آن که کار او اشتغال به امور هنری باشد.
 کسی که حرفه هنری داشته باشد.
 هنرپیشه آن است که فعل نیک
 سر خویش را تاج خود برنهد [ناصر خسرو]
 بدان خو بروی هنرپیشه داد
 هنرپیشه را دل به اندیشه داد [نظامی]
 هنرپیشه را پیش خواند اوستاد
 که چون است از ما نیاری تو یاد [نظامی]
 شبی سر فرو شد به اندیشه ام

به دل برگذشت آن هنرپیشه ام [سعدی]
 که بود از ندیمان خسرو خرام
 هنرپیشه ارشمیدس بنام [نظامی]
 هنرجو جوینده هنر. محصل رشته هنر. شاگردی که در
 هنرستان تحصیل هنر کند. کسی که در هنر به
 فراگیری اشتغال داشته باشد، «هنرجوی».
هنرجوی هنر آموز. هنر دوست. جوینده هنر. دلیر
 مبارز.
 ز دشمن کی حذر جوید هنرجوی
 ز دریا کی بپرهیزد گهرجوی [فخرالدین گرگانی]
 هنر داشتن دارا بودن هنر. توانایی کارهای هنری.
 عوام عیب کنندم که عاشقی همه عمر
 کدام عیب که سعدی همین هنر دارد [سعدی]
هنرستان موسیقی از اول سال ۱۳۱۳، به موجب
 قانون تربیت معلم (مصوب اسفند ۱۳۱۲) نام مدرسه
 موسیقی به «هنرستان موسیقی» تبدیل شد. [تاریخچه هنرستان عالی موسیقی، ابراهیم صفائی ص ۶۵]
هنرستان موسیقی ملی این هنرستان در شهر یور
 ۱۳۲۸، توسط انجمن موسیقی ملی و با کوشش
 روح الله خالقی تأسیس شد و زیر نظر اداره کل
 نگارش وزارت فرهنگ قرار گرفت. در سال ۱۳۲۹،
 اداره کل هنرهای زیبا به وجود آمد و هنرستان ملی
 نیز وابسته به آن اداره کل گردید. در سال ۱۳۳۵
 مانند آموزشگاههای دولتی، جزو مدارس هنرهای
 زیبا درآمد و روح الله خالقی ریاست آن را داشت.
 تا سال ۱۳۳۸، این هنرستان فقط دوره متوسطه
 داشت و هنرجویان با داشتن گواهینامه ششم
 ابتدایی، وارد هنرستان موسیقی ملی می شدند و پس
 از شش سال تحصیل به اخذ دیپلم نایل می آمدند. در
 بهمن ماه ۱۳۳۸، دوره ابتدایی و عالی، بر آن اضافه
 گردید و به نام هنرستان عالی موسیقی ملی خوانده
 شد. در مهر ماه ۱۳۳۹، دوره عالی رشته موسیقی
 شناسی در آن تشکیل گردید. رؤسای هنرستان
 موسیقی ملی از بدو تأسیس، افراد زیر بودند:

- ۱- روح الله خالقی از ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۸ شمسی.
- ۲- مهدی مفتاح از ۱۳۳۸ تا ۱۳۴۱ شمسی.
- ۳- حسین دهلوی از ۱۳۴۱ تا ۱۳۵۰ شمسی.
- ۴- مصطفی پورتراب از ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۱ شمسی.
- ۵- علی رهبری از ۱۳۵۲ تا [از کورش تا پهلوی.
عزیز شعبانی. جلد ۱.]
- روئسای بعدی، حسن فرشاد و روحی فر بودند.
- هنر فروش آن که عرض هنر کند. [آندراج]
- کمال کسب کن اما هنر فروش مباش
- دکان خوش است کسی دردکان نمی آید [کلیم]
- هنر کرده هنرستان. هنر سرا. جای آموزش هنر.
- هنر کردن کار مهم کردن. قدرت نمودن در کار.
- [لغت نامه]
- کار مهم کردن. قدرت نمودن در کار. [لغت نامه]
- ای دل شباب رفت و نجیدی گلی زعیش
- پیرانه سر بکن هنری ننگ و نام را [حافظ]
- هنر گستر هنر مند. با هنر. کسی که در اشاعه هنر
کوشش نماید.
- چنین گفت پس ای هنر گستران
- مدارید دلها به من بر گران [فردوسی]
- هنر مند آن که دارای هنر است. «مند» پساوند
- دارند گی است. با هنر.
- ز گیتی هنر مند و خامش تویی
- که پروردگار سیاوش تویی [فردوسی]
- آن خریدار سخندان و سخن
- و آن هوا خواه هنر مند و هنر [فرخی]
- مرد هنر مند کش خرد نبود یار
- باشد چون دیده ای که باشد ارمد [منوچهری]
- چون دید سلیم کآن هنر مند
- از نان به گیاه گشته خرسند [نظامی]
- بر این گفتار بر بگذشت یک چند
- که شد در هر هنر خسرو هنر مند [نظامی]
- چو بر شاه آفرین کرد آن هنر مند
- جوابش داد کای گیتی خداوند [نظامی]
- تو نیز به زیران در آری
- آن رخس تکاور هنر مند [خاقانی]
- گر بی هنرم و گر هنر مند
- لطف است امیدم از خداوند [سعدی]
- که دریافتم حاتم نامجوی
- هنر مند و خوش منظر و خویروی [سعدی]
- گر هنر مند گوشه گیر بود
- کام دل از هنر کجا باید [ابن یمن]
- هنر مند دی دارای هنر بودن. شگفتی در کار یا اشتغال
- به کارهای هنری، نوازندگی، خوانندگی و مانند آن و
مهارت در آن هنرها.
- هنر مند ز تو نادر نباشد
- چو مللکشاه باشد اوستادت [مسعود سعد]
- هنر موسیقی در روزگار اسلامی کتابی است در
۱۶۳ صفحه، در باره هنر موسیقی در روزگار اسلامی،
تألیف محمد علی امام شوشتری، از انتشارات وزارت
فرهنگ و هنر، که در سال ۱۳۴۸ منتشر شده است.
- هنر نامه سرگذشت هنر مندان [لغت نامه]
- هنر نامه های عرب خوانده بود
- در آن آرزو سالها مانده بود [نظامی]
- هنر نمای آن که کار و هنر خود را به دیگران بنماید.
- دانا چو طبله عطار است، خاموش و هنر نمای.
- [گلستان سعدی]
- هنر نمایی نشان دادن و عرضه و اظهار کردن هنر.
- چون در جهان نمادنت آب هنر نمایی
- از سوخته توانی کاین خام کم در آیی [خاقانی]
- هنرور پساوند اتصاف و دارندگی. دارای هنر. هنر مند.
- با هنر.
- غماز را به حضرت سلطان که راه داد
- هم صحبت تو همچو تو باید هنروری [سعدی]
- هنرور چنین زندگانی کند
- جفا بیند و مهربانی کند [سعدی]
- هنرور که بختش نباشد به کام
- به جایی رود کش ندانند نام [سعدی]
- هنروری هنر مندی. هنر داشتن.
- از نفس پرور، هنر پروری نباید. [گلستان سعدی]

هوموفونی در مقابل سبک پولیفونی شیوه‌ای از موسیقی چند بخشی است که یک بخش در آن حرکت مستقل ملودیک و زیبا دارد و بر روی بخشهای دیگر (بخش همراهی کننده که به صورت آکوردهایی در لحظه‌های معین از ملودی اصلی تنظیم شده) اجرا می‌گردد.

«هو موفونیک»: موسیقی به سبک هوموفونی] چگونه از موسیقی لذت ببریم. برویز منصوری.]
 هدله راندن شتر به سرود. [لغت‌نامه]

هیربد، بهمن بهمن هیربد، مدیر و مؤسس «مجله موزیک ایران»، در سال ۱۳۳۱ ش، «مجله موزیک ایران» را به طور ماهانه منتشر ساخت مشکلات و موانع بی‌شماری از جانب اشخاص ذینفع و مؤسسات ذیربط، در راه انتشار مجله قرار داده می‌شد، اما او با ایمان به صراة مستقیمی که برای اعتلای موسیقی ایران تشخیص داد نسبت به آن راسخ بود، مجله را تا سال ۱۳۵۱ ش با تقبل همه مشکلات، منتشر ساخت. این نشریه در ساحت موسیقی ایران، جزو بهترین نشریات موسیقی، در تاریخ ادب ایران بوده، نیز از جنبه اشتغال هنری، حاوی جامعترین موارد مربوط به موسیقی گذشته و عصر خود بوده است.

هیرعة نای شبان [لغت‌نامه]
 هی یار هی یار یکی از ترانه‌های طالبی است که بیشتر در رضوان ده متداول است. این ترانه در فوتات هم معمول است:



۳- هوره بان‌بنه‌ای برای حرکت اردو

۴- هوره غریوی (غریبی) برای وقت سحری ماه رمضان

۵- هوره گل‌ودره برای بازگشت افراد اردو یا کارگران کشاورز

۶- هوره هوه برای حمله دوباره

۷- هوره مور (پاوه سوری) برای سوگواری

۸- هوره جافی برای ستایش زیبایی

۹- لکی مخصوص طایفه لک اطراف کرمانشاه و لرستان

۱۰- هوره بنیری مخصوص طایفه‌ای

۱۱- هوره ارکوازی مخصوص یک کمانچه نواز لر

۱۲- هوره براله مخصوص یادآوری برادر

۱۳- هوره فتاح پاشایی برای رقص سه‌ضربی

۱۴- هوره کلهری مخصوص طوایف کلهر

۱۵- هوره سوارسوار مخصوص سوارکاری

۱۶- هوره گریانه مخصوص رقص و استراحت

هوری یکی از ترانه‌های محلی متداول در چهار محال بختیاری، که در دهات «بلوچی» و «اورگان» و «گهور» هم متداول است.

Moderato



ای پیر'ور' او پیر

ای پیر'ور' او پیر

هورین' بردن به ضرب ده تیر

هوز آواز تند و تیز را گویند. صدایی که از طاس برنجی

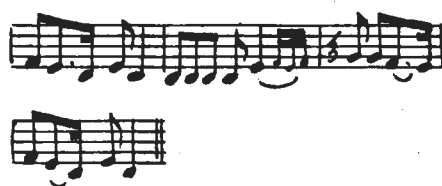
وامثال آن برآید. [برهان قاطع]

باز بانگ درآفتاد به هوز

آهو آزاد شد از پنجه' هوز [نظامی]

۱- امامزاده ۲- بهلو ۳- هوری را

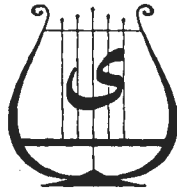
یارو بر دیر آیمه
 بلبل خواندن کوشم کرده
 یارو بر دیر آیمه
 هی یار هی یار یارو بر دیر آیمه
 صدوسی سوار یارو بر دیر آیم



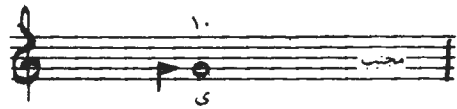
شیمما دریا کنار سیلابیم^۱ کرده^۲

۱- می‌روم ۲- سیلاب را ۳- تماشا کنم

۴- برای ۵- بردن من ۶- آمده ۷- کردم.



ی یکی از حروف صامت، و حرف سی و دوم از الفبای فارسی و حرف بیست و هشتم از الفبای عربی است. در حساب جمل (ابجد) آن را ۱۰ محسوب دارند. در موسیقی قدیم ایران، حرف «ی» نشاندهنده پرده «مجنّب» عود بوده است و علامت اختصاری آن نیز حرف «ج» می‌باشد که با رسم الخط موسیقی امروزی نت «سل گُرَن» روی خط دوم حامل می‌شود. سومین دستان از وتر مثلث عود.



یا در موسیقی قدیم ایران برای سومین پرده از وتر مثلث عود کلمه «یا» را به کار می‌بردند. این دو حرف به حساب ابجد ۱۱ می‌شود که به رسم الخط موسیقی این دوران مساوی است با سل روی خط دوم و نیز برای نشان دادن انگشت سیاه به کار می‌رفته است.



یا توغان از مطلقات آلات ذوات الاوتار، و آن سازی بود بر هیئت تخته‌ای مطول و بر آن هفده وتر بندند و آن را ساعد نباشد و ملاوی اعنی کوشکها نیز نباشد. اصطخاب آنها بر خرکها کنند، به هر وتری حاملی

سازند و آن وتر را بر ظهر آن حامل نهند و به حرکت آن حوامل اوتار آن را ساز کنند. اگر حوامل را به طرف انف کشند، نغمات ثقیل شوند و اگر به طرف شط کشند، آهنگ حاد شود و به انامل دست راست قرع اوتار کنند و به انامل دست چپ اوتار مضروب به مهتز گردانند. و این ساز را هم اهل خنای بسیار در عمل آورند. [مقاصدالاحان مجله سخن ج ۵، شماره ۴، ص ۲۸۱-۲۸۲. لغت نامه]

یا حقی، پرویز، ۱۳۱۴- پرویز یا حقی در سال ۱۳۱۴ ش در تهران متولد شد. ابتدا در محضر حسین یا حقی دایی خود، ویولن را یاد گرفت. سپس نزد استاد صبا به تلمذ پرداخت و چنان در موسیقی پیشرفت کرد که از سن یازده سالگی در رادیو به نوازندگی پرداخت.

پرویز یا حقی نوازنده‌ای است که از لحاظ تکنیک و حالات خاص موسیقی و تن صدای ویولن، در موسیقی ایران بی‌نظیر، و دارای سبک و روش بخصوصی است که در بین موسیقیدانان گذشته سابقه نداشته است. وی آهنگهای زیادی ساخته است که عموماً مورد قبول اهل هنر و مورد پسند عام مردم بوده‌اند. از بین ترانه‌های پرویز، می‌زده، بیداد زمان، سراب آرزو و شب زنده‌داری، که از کارهای دوران جوانی اوست، بیشتر مقبول مردم است.

یا حقی، حسین، ۱۲۸۲- در سال ۱۲۸۲ شمسی در تهران متولد شد. اولین درس کمانچه را از خواهر

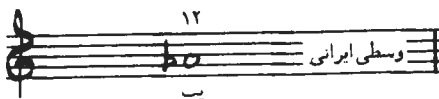
کرد و از آنها فلوت ساخت. [فرهنگ معین،
لغت‌نامه]
یا قجی در یکی از ترانه‌های قشقایی، که کلام آن
مخلوطی از فارسی و ترکی است.



از این راه می‌روی دل مرا می‌بری
یا قجی در 'یا قجی' در
یا قجی درهای های

یا قوت نام نوایی از موسیقی قدیم ایران، که تنها نام آن
بر جای مانده است از چگونگی لحن آن اثری باقی
نیست.

نام نوایی از موسیقی. [فرهنگ معین]
یپ در موسیقی قدیم ایران، چهارمین پرده از وتر مثلث
عود را که به نام وسطی ایرانی نامیده می‌شده، با دو
حرف «یپ» نشان می‌دادند که به حساب ابجد، ۱۲
می‌شود و به رسم الخط موسیقی این زمان نت
«لابمل» بین خط دوم و سوم حامل است.



یتیمک گوشه‌ای از آواز ابو عطا، مندرج در «کتاب
دوم سنتور» استاد ابولحسن صبا.

یج در موسیقی قدیم ایران، پنجمین پرده از وتر مثلث

۱- خیلی خوب

بزرگ خویش کشور خانم یاد گرفت و در سن یازده
سالگی نزد اسماعیل زاده رفت و در سن شانزده
سالگی کمانچه را بخوبی می‌نواخت.
حسین یا حقی صفحانی با آواز تاج اصفهانی و
قمر الملوک وزیری و ادیب خوانساری پر کرده، که
در این صفحات، به جای کمانچه، ویولن نواخته
است. او به تشویق استاد صبا، شروع به فرا گرفتن
نت کرد و در اواخر عمر، تدریجاً به شاگردان خود
ویولن را با نت تعلیم می‌داد. [از کورش تا پهلوی.
عزیزشمانی.]

حسین یا حقی کلاس موسیقی در خیابان شاه آباد دایر
کرد و به تعلیم علاقه‌مندان ویولن پرداخت. آواز بدو
تأسیس رادیو، با این مؤسسه همکاری داشت و
آهنگهای زیبایی از قبیل «جوانی» و «دیدن ای شب»
برای برنامه گلها ساخت که از آهنگهای ماندنی
موسیقی ملی هستند. همچنین پیش در آمد و
رنگهایی نیز در چهارچوب موسیقی ایرانی ساخته
است که در خور توجه‌اند.

یا حقی، کشور یا حقی یکی از بانوان هنرمندی
بود که آوازی خوش داشت. کمانچه را نزد حسین
یا حقی برادر کوچک خود و حسین اسماعیل زاده فرا
گرفت. سنتور را نیز نزد سماع حضور درس
می‌گرفت، لکن کمانچه را بهتر می‌نواخته است.
یادی از گذشته برنامه‌ای رادیویی، نوشته روح‌الله
خالقی، که به نام «یادی از موسیقیدانان گذشته»،
شامل شرح زندگی و چگونگی دوران عمر هنری
موسیقیدانان گذشته بود و با آرم مخصوص ساقینامه
به طور هفتگی از رادیو پخش می‌شد. مطالب آن در
شماره‌های ۹ تا ۱۹ «مجله موسیقی رادیو» نیز چاپ
شده است.

یارائی، محمد وی به سال ۱۳۲۹ ه.ش، هنرآموز
موسیقی آموزشگاههای تهران بوده است. [تاریخچه
هنرستان عالی موسیقی ابراهیم صفائی، ص ۱۰۴].
یاس گلی است خوششور. شاخه‌های جوان آن دارای
منغز چوبی نرمی است و ممکن است آنها را تو خالی

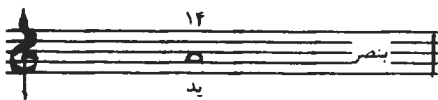
می‌کرد و به اصطلاح درویشان، دیگ جوش می‌داد، و میرزا عبدالله و آقا حسینقلی تارها را امتحان و هر یک ساز مناسبی برای خود انتخاب می‌کردند. شاگردان آن دو استاد نیز، تاری برمی‌داشتند. [سرگذشت موسیقی ایران، روح‌الله خالقی، ج ۱، ص

[۱۷۱]

یحیی قدیم سه تارهای ممتازی ساخته است. او را یحیی قدیم نامیدیم، چون یحییای دیگری نیز هست. [سرگذشت موسیقی ایران، روح‌الله خالقی.]

یحیی مکی ابتدا در حجاز می‌زیست و از خدمتگزاران امویان بود. سپس به بغداد رفت و به دستگاه خلافت وابسته شد و مابقی عمر ۱۲۰ ساله خود را در آن دیار زیست و به حجاز بازنگشت. وی کتابی حاوی چندین هزار ترانه نوشت و به طاهر ذوالیمینین اهدا کرد؛ ولی بعدها نادرستی‌هایی در آن کتاب دیده شد؛ از جمله اینکه بسیاری از آهنگهای ساخته خود را به دیگران منسوب کرده بود. [پژوهشی کوتاه درباره استادان موسیقی ایران و الحان موسیقی ایرانی، داریوش صفوت، ص ۲۵.]

ید در موسیقی قدیم ایران، ششمین پرده از وتر مثلث عود را با دو حرف «ید» که به حساب ابجد مساوی است با عدد ۱۴، نشان می‌دادند و انگشت مربوط به آن، بنصر بوده است که به رسم الخط موسیقی این دوران نت «لابکار» بین خط دوم و سوم حامل می‌شود.



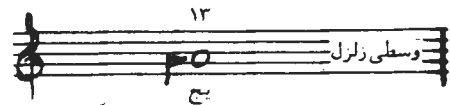
یداع نام پرده‌ای است [لغت‌نامه]

یراع نی که بدمند. قصب. قصب است و به پارسی نی گویند. غرو. سرنای. سرنای. قسمی از نی که شبانان زنند. [لغت‌نامه]

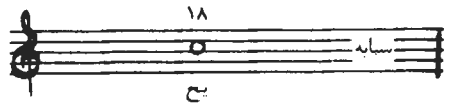
یراعه سرنای. موسیقار. یراع. [لغت‌نامه]

یرغو شاخی میان تهی که آن را مانند نفیر نوازند.

عود را با دو حرف «یح» نشان می‌دادند و به نام «وسطی زلزل» خوانده می‌شده است. به حساب ابجد مساوی است با عدد ۱۳، و به رسم الخط موسیقی امروز نت «لاکرن» بین خط دوم و سوم حامل می‌شود.



یح در موسیقی قدیم ایران، برای سومین دستان از وتر مثنی عود کلمه «یح» را به کار می‌برده‌اند که در حساب ابجد، عدد ۱۸ می‌شود و آن برابر با نت «دو» بین خط سوم و چهارم حامل و نیز انگشت سیاه بوده است.

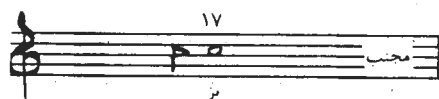


یحیی^۱ - ۷۶۰ ق. ابن عبدالرحمان جعفری طبری بغدادی معروف به ابن‌النور و ابن‌الحکیم، از استادان موسیقی بود. در موسیقی نظریه‌ها و ابتکاراتی دارد که موسیقیدانان مصر و شام بدان استناد می‌جویند. مرگ یحیی به سال ۷۶۰ ه‍.ق. بود. [الاعلام، زرکلی، لغت‌نامه]

یحیی بن احمد کاشی ← کاشی، یحیی بن احمد. یحیی دوم یحیی^۱ دوم تارساز، کارهای استاد فرج‌الله را الگوی خود قرار داد و تصرفاتی هم در آن کرد. او کنده‌های درخت توت را که کاملاً خشک شده و مناسب ساختن تار بود، پیدا می‌کرد و از آنها کاسه‌های خوبی می‌ساخت. چون بتجربه آموخته بود که چگونه دسته و کاسه را بسازد، سازهایی که او می‌ساخت، بسیار خوش صدا بود، چنان که هنوز هم تارسازان، نمونه‌های او را سرمشق کار خود قرار می‌دهند. معمول یحیی^۱ این بود که سالی یک‌بار، استادان تار و نوازندگان معروف را به ناهار دعوت

[لغت نامه]

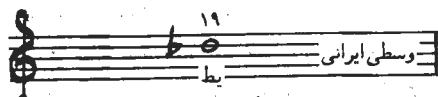
پروم قسمی از ساز مانند بریط که دارای شکم بزرگی است و تارهای آن برنجین، و آن را با کمان می نوازند. بریط، کسی که این ساز را می نوازد. [لغت نامه]
یزیز در موسیقی قدیم ایران، دومین دستان از وتر مثنی عود بوده که به حساب ابجد مساوی است با عدد ۱۷، و به رسم الخط موسیقی این روزگار، نت «سی سری» یا «دو کرن» مابین خط سوم و چهارم حامل می شود و انگشت آن مجنب بوده است.



یزدانی، - ۱۳۲۸ ق. میرزا عبدالوهاب کوچکترین فرزند وصال شیرازی از فضلالی قرن چهاردهم هجری قمری بود. از موسیقی نیز بهره کافی داشته و ریاب خوب می نواخته است. تاریخ وفاتش ۱۳۲۸ ق است. [ریحانة الادب ج ۴، ص ۳۳۲. لغت نامه]

یزم بریط بُود. [فرهنگ اسدی، لغت نامه]
یشکرده یک نوع ساز گردن درازی که آن را با کمان مانند می نوازند. کلمه فارسی است به معنی قسمی ساز از ذوات الاوتار. [لغت نامه]

یط در موسیقی قدیم ایران، برای چهارمین پرده از وتر مثنی عود دو حرف «یط» را به کار می بردند که به رسم الخط موسیقی امروز نت «ریمل» روی خط چهارم حامل می شود و در حساب ابجد، مجموع این دو حرف مساوی است با عدد ۱۹ و به نام وسطی ایرانی نامیده شده است.



یقولونه نام گوشه ای است در آواز ابو عطا که بعد از حجاز اجرا می شود. این گوشه در ردیف نور علی برومند آمده و در جای دیگر دیده نشده است.

یکتای اصفهانی — اوحدی اصفهانی،

عبدالمجید، ۱۲۹۰ -

یکتای ترنتای که بر آن یک وتر بندند، و چند نوع است. کاسه بعضی از آن مربع، شکل قالب خشت است. هر دوروی کاسه آن پوست کشیده چند موی اسب را در حکم وتر واحد بر آن بندند. [ساز و آهنگ باستان. شمس العلمای قریب. ص ۳۹]

یک دهان خواندن قطعه ای کوتاه به آواز خواندن.

[لغت نامه]

یک دهن خواندن یک بار خواندن آواز. به معنی واحد آواز خواندن است، گویند فلان کسی یک دهن آواز خواند، یعنی یک بار (کم یا زیاد) آواز خواند.

[فرهنگ لغات عامیانه، لغت نامه]

یک رنگی آوازی که تابع یک مقام باشد، مثل رنگ شهر آشوب. [فرهنگ نظام، لغت نامه]
محتملاً منظور آن بوده است که مایه یا گام رنگ همگام یا در مایه مقام باشد.

یک و نیم ساز به معنی صفتی باشد از صفات سازهای ذوی الاوتار. [لغت نامه]

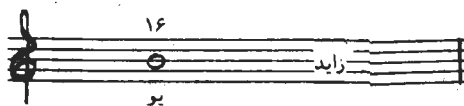
یگانه نام گوشه ای از موسیقی قدیم ایران است، مانند «دوگاه» و بیات ترک. ولی نوای این لحن باقی نمانده است.

یلکی زن خواننده و سازنده.

گشته یلی زن همه بر بانگ نی

همچو زنان پله از بهر می (امیر خسرو، لغت نامه)

یو یو، در حساب جمل برابر است با عدد ۱۶، و به رسم الخط نت نویسی این روزگار «سی بکار» روی خط سوم حامل می شود. در موسیقی قدیم ایران، اولین دستان از وتر مثنی عود و انگشت آن زاید بوده است.



یوسف یوسف اند کانی، از مطربان بنام عهد سلطان

بایسنقر (۷۹۹-۸۳۷ ه.ق.) بود. سلطان ابراهیم بن شاهرخ از شیراز چند نوبت او را از برادر خود بایسنقر طلب کرد و او نپذیرفت و سرانجام صدهزار دینار نقد فرستاد و بایسنقر بیت زیر در جواب برادر فرستاد.

ما یوسف خود نمی‌فروشیم

تو سیم سیاه خود نگه دار [لغت‌نامه]

یوسف بُرهان یکی از شاعران ایران و از خویشاوندان احمد جامی بود. در فن موسیقی مهارت نام داشت و اکثر اشعار خود را با آهنگ موسیقی تطبیق می‌کرد، دولتشاه، صاحب تذکره معروف فن موسیقی را از این شاعر آموخته است. [لغت‌نامه]

یوسف زاده، یوسف از شاگردان هنرستان عالی موسیقی، که استاد پیانوی او مادام ایستاک بوده است. یوسف زاده سالها سلفزو دیکته موسیقی را در هنرستان عالی موسیقی تدریس می‌کرد و در سال ۱۳۳۷، ارکستر شادی برای رادیو تلویزیون ملی ایران تشکیل داد. مدتی نیز ریاست هنرستان موسیقی تبریز را به عهده داشت. از کارهای خوب یوسف زاده، ترجمه «کتاب ... آرمونی» است. یوسف زاده در سال ۱۳۳۹ برای تحصیل دوره رهبری به اتریش رفت و در سال ۱۳۴۲ مراجعت کرد و ریاست هنرستان عالی موسیقی را برعهده گرفت.

یوسف زمانی، حسن، ۱۳۱۰ - فرزند ابراهیم، متولد ۱۳۱۰ ه.ش در سنندج است. پس از طی دوره موزیک نظام، کار ارکستر را با نوازندگی قره‌نی و ساکسوفون آغاز کرد و سپس در کلاسهای آزاد هنرستان عالی موسیقی در محضر استادان: غلامحسین غریب، لوتیجی و هوشنگ استوار حسین ناصحی به تکمیل معلومات خود پرداخت، او در ارکسترهای نکبسا، بارید و فارابی رادیو عضویت داشت و در ضمن، با ارکسترهای صبا و رادمرد که به رهبری حسین دهلوی و پورتراب اداره می‌شد، همکاری می‌نمود. مدت شش سال سرپرستی ارکستر کردی رادیو ایران را عهده‌دار بود و دو بار هم

به رهبری ارکستر بزرگ رادیو برگزیده شد. در حال حاضر (۱۳۶۴ ش) رهبر ارکستر بزرگ و عضو شورای موسیقی صدای جمهوری اسلامی ایران است. اهم کارهای یوسف زمانی به شرح زیر است:

- ۱- تنظیم و بازسازی آهنگهای محلی کردی.
- ۲- تصنیف آهنگهای «ما بنالیم»، «به خاطر تو» و «دروغ وفا» که بانو سیمابینا خوانده است؛ و نیز آهنگهای «معمای زندگی» و «شاید بیايد» برای بانو عهدیه و «دولت عشق»، «مبتلا» و «اشک مهتاب» برای محمدرضا شجریان.
- ۳- تعداد زیادی آهنگ بدون کلام، از جمله «شبا هنگ»، «گیسوافشان»، و «گلگشت».

یوسف زمانی، حسین، ۱۳۱۲ - فرزند ابراهیم، به سال ۱۳۱۲ ه.ش در سنندج متولد شد، دوره موزیک نظام را در زادگاه خود طی کرد و سپس در سال ۱۳۳۷ در هنرستان عالی موسیقی برای تکمیل معلومات خویش در رشته ویولون و آهنگسازی، محضر استادانی چون سروژ خوتسیف، و آهیک خوجایان، ابراهیم روحی‌فر، فریدون فرزانه و هوشنگ استوار را درک کرد. بعد به عنوان نوازنده ویولون در ارکستر سمفونیک و اپرای تهران به نوازندگی ویولون پرداخت و به موازات آن در دانشکده تربیت هنرجویان موزیک نظام به مدت ۱۰ سال به امر تدریس اشتغال ورزید و همچنین برای خوانندگان عصر خود آهنگهایی تصنیف کرد. او فعالیت موسیقی خود را در ارکستر بزرگ رادیو ادامه داد، و تا کنون (۱۳۶۴ ش) آهنگهایی با کلام و بی‌کلام، تصنیف کرده که از اهم آنها، آهنگهای با کلام زیر است:

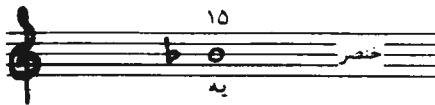
- ۱- سراندازان: شعر از مولانا، خواننده گودرزی.
- ۲- همت: شعر از اقبال لاهوری، خواننده بیژن کامکار.
- ۳- جام عشق: شعر از حافظ، خواننده نادر گلچین.
- ۴- راه وحدت: شعر از نظامی گنجوی، خواننده گلریز.

در حال حاضر (۱۳۶۳ هـ ش) در ارکستر سنتی شماره ۲ مرکز سرود وزارت ارشاد اسلامی تار می‌نوازد.

یونغار مأخوذ از ترکی. تاری که از روده سازند. نام سازی است. تار و سازی که می‌نوازند. نوعی از ساز ترکی که دارای سه تار است. [لغت‌نامه]

یونقار — یونغار

یه در موسیقی قدیم ایران، هفتمین دستان از وتر مثلث عود را که به حساب جمل عدد ۱۵ می‌شود با دو حرف «یه» نشان می‌دادند که انگشت مربوط به آن، خنصر است، و با رسم الخط موسیقی این روزگار نت «سی بمل» روی خط سوم حامل است. «یه» مطلق وتر مثنی هم خواهد شد.



یونس الکاتب — یونس بن سلیمان، - ۱۳۵ ق.

یونس المَعْنی — یونس بن سلیمان، - ۱۳۵ ق.

یونس بن سلیمان، - ۱۳۵ ق. یونس بن سلیمان بن کردبن شهریار معروف به یونس کاتب از فرزندان هرمز، در علم موسیقی استاد بود. در مدینه بزرگ شد و سکنی گزید. او نخستین کسی است که در زبان عربی قوانین موسیقی را تدوین کرد و کتابی درباره «آغانی» و صاحبان آن آغانی تألیف کرد که اصفهانی درباره آن گفته است: آن اصلی است که مورد عمل قرار می‌گیرد و مرجع احکام موسیقی است. او در مدینه و در حدود سال ۱۳۵ هـ ق درگذشت. [الاعلام، زرکلی، لغت‌نامه].

یونسی سینکی، منصور ۱۳۳۳ - منصور یونسی

سینکی فرزند عباس متولد سال ۱۳۳۳ در تهران، تار را نزد هوشنگ ظریف یاد گرفت و از محضر علی اکبر شهنازی و حبیب‌الله صالحی هم کسب فیض کرد. او

